انگیزهٔ دولتهای اموی و عباسی در جعل و ترویجِ

حکایتِ ازدواج عمر با حضرت ام کلثوم علیها السلام

دکتر محمد امینی نجفی

با یاد دریادلِ وادی غدیر

کوه با صلابت علم و ایمان

خادم مولی امیر المؤمنین علیه السلام

پدر بزرگوارم

مرحوم علامه امینی

نجف اشرف

۱۴۳۲

فهرست موضوعات صفحه

مقدمه

یکی از ویژگی‌های برجسته خاندان ابوطالب پاکدامنی و نجابت بود. خصلتی که ـ پیش از بعثت پیامبر ﷺ ـ اکثر خانوادهای قریش از آن بهره‌ای نداشتند.

زنا و ازدواج‌های نامشروعِ جاهلی از امور مقبول و معمولی بود که در میان طوایفِ مشرک قریش رواج داشت. طوایفی که بعضی از نوادگانشان پس از رسول خدا ﷺ برای یک مدت طولانی ـ به طور مستقیم و یا غیر مستقیم ـ بر مسلمانان حکومت نمودند.

گر چه راویان دورهٔ اموی نهایت اهتمام و تلاش خود را در تحریف و حذفِ «فضایح جنسیِ خانواده‌های حاکم و صاحب قدرت» به کار بردند، ولی احیاناً ـ به علت حجم زیاد این مطاعن ـ بسیاری از این گونه اخبار در نقل‌های ایشان انعکاس یافت.

در پیِ رواج روایات جنسی فضاحت‌بار این خانواده‌ها، تحت حمایت و تشویق حکام اموی سعی بر این شد که در امور جنسی از پیامبر ﷺ و از خاندان ابوطالب نیز شخصیتی مجعول تصویر گردد. اخبار ساختگیِ مربوط به زندگی

زناشویی پیامبر صلی الله علیه و آله به قدری شرم‌آور و تکان دهنده است که به سادگی می‌توان از طریق آنها به شدتِ دشمنی و عداوت جاعلانِ این اخبار نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پی برد.

از سوی دیگر حکام زن‌باره‌ای که حکایت زندگیِ هر روزشان، حدیث مکررِ شهوترانی‌های اهانت‌آمیز و توأم با قساوت بود ـ ضمن تحریف شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او ـ آن چنان در بارهٔ قداست و عفاف خود حیثیت‌های جعلی بافتند که هنوز هم پس از گذشت قرنها، بسیاری از مردم در اسارت اکاذیب آنان به سر می‌برند.

ارمغان همیشگی این اسارت فکری، جز تحیّر و سردرگمی و سکوت عاجزانه در مقابل انبوه تناقض‌گویی‌های راویان کذاب چیز دیگری نبوده است.

هنوز هم خوش‌باوران بسیاری هستند که در خیال خود دختر بچهٔ هفت ساله (و یا بنا به قولی چهار سالهٔ[1]) امیرالمؤمنین علیه السلام را ـ با آن اهانت و خفت و خواری ـ به منزل پیرمردی روانه می‌کنند که قساوت روزمرهٔ او نسبت به زنان و کنیزان و چهارده همسرش، در تاریخ بشر کم‌نظیر است.

اولین راویان اموی که «نحوهٔ ازدواج عمر با حضرت ام‌کلثوم بنت علی علیهما السلام» را روایت کرده‌اند هدفشان این نبوده که با جعل این روایات، «رفاقت و مودت میان

۱ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۲۸، ۴۲۹.

امیرالمؤمنین علی ﷺ **و عمر بن خطاب »** را به اثبات برسانند. روات اموی و خلفای آنان همان کسانی بودند که بر روی منابر به تفسیق و تکفیر و توهین و لعن امیرمؤمنان علی ﷺ می‌پرداختند، لذا «اثبات علاقه‌مندیِ آن حریفِ تکفیرشده به عمر بن خطاب» موضوعی نبود که از نظر امویان امری مثبت تلقی گردد.

تزویج حضرت ام‌کلثوم به عمر بن خطاب در صورتی می‌توانست فضیلتی برای عمر محسوب شود که این تزویج از جانب فردی مقبول و پذیرفته‌شده صورت گیرد.

خلفایی که نوزادان را به جرم اینکه اسمشان «علی» است می‌کشتند،[2]

خلفایی که نامِ همه افرادی را که «عَلـی» بود برای تحقیر و تمسخر به «عُلَـیّ» تبدیل می‌کردند،[3]

۲ـ ابو عبدالرحمان مُقْری می‌گوید: آنگاه که بنی امیه می‌شنیدند نوزادی نامش «علی» است، او را می‌کشتند. «كانت بنو أميّةَ إذا سَمِعُوا بمَوْلُودٍ «اسْمُه عليٌّ» قَتَلُوهُ». تاريخ مدينة دمشق ج۴۱/۴۸۰، ۴۸۱، تهذيب الكمال ـ ترجمة «علي بن رَباح» ـ ج۲۰/۴۲۹، سير اعلام النبلاء ج۵/۱۰۲، ج۷/۴۱۳، تهذيب التهذيب ج۷/۲۸۱، تدريب الراوى ـ النوع الخامس والخمسون «المتشابه» ـ (ط مكتبة الرياض الحديثة) ج۲/۳۳۱، (ط دار الكتاب العربى) ج۲/۲۸۹، قيد الاَوابد ص۱۱۳.

۳ـ **شامیان تحت تربیت حکام اموی آن چنان در اظهار دشمنی نسبت به امیر المؤمنین علی** ﷺ **پیش رفتند که حتی اسم کسانی را که پیشتر «علی» نام‌گذاری شده بود برای توهین و تحقیر به «عُلَیّ» تبدیل می‌نمودند و آنان را به صورت مُصَغَّر صدا می‌کردند!** ←

خلفایی که در خطبهٔ نماز خویش به الحادِ حضرت علی شهادت می‌دادند،[۴]

«كان أهلُ الشّامِ يَجْعَلونَ كلَّ «عَلِيٍّ» عندَهم «عُلَيـاً» لِبُغضِهم عَلِيـاً ﷺ». ثقات ابن حبان ج۷/۴۵۴، تدریب الراوی ـ النوع الخامس والخمسون: «المتشابه» ـ (ط مکتبة الریاض الحدیثة) ج۲/۳۳۱، (ط دار الکتاب العربی) ج۲/۲۸۹.

«إنّ أهلَ الشّامِ كانوا يُصَغِّرُونَ كلَّ «عَلِيٍّ» لِما في قلوبِهم لِأميرِ المؤمنينَ عليِّ بنِ أبي طالبٍ». مشاهیر علماء الامصار ص۱۹۶، ۱۹۷ [۹۴۸].

۴ـ جاحظ در کتاب «الردّ علی الامامیة» می‌گوید: «إنّ معاويةَ كان يَقولُ في آخِرِ خُطبتِه: اللّهمّ إنّ أبا تُرابٍ أَلْحَدَ في دينِك وصَدَّ عن سبيلِك، فَالْعَنْهُ لَعْناً وَبيلاً وعَذِّبْهُ عذاباً أَليما. وكَتَبَ بذلك إلى الآفاقِ، فكانت هذه الكلماتُ يُشادُ بِها على المنابرِ إلى أيّامِ عمرَ بنِ عبدِ العزيزِ، وإنّ قوماً مِن بني أميةَ قالوا لِمعاويةَ: يا أميرَ المؤمنينَ، إنّك قَدْ بَلَغْتَ ما أَمَلْتَ، فلَوْ كَفَفْتَ عن هذا الرَّجلِ، فقال: لا واللهِ، حتّى يَرْبُوَ عليه الصّغيرُ، ويَهْرَمَ عليه الكبيرُ، ولا يَذْكُرَ لَهُ ذاكرٌ فَضْلاً»! شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۴/۵۶، ۵۷.

یعنی: «معاویه در آخر خطبهٔ (نمازِ) خود می‌گفت: خدایا، ابوتراب در دین تو ملحد گشته و (مردم را) از راه تو باز داشته است؛ پس تو او را بشدت لعنت کن، و به عذابی دردناک تعذیبش نما.

معاویه این جملات را برای (والیانِ) همهٔ سرزمین‌ها نوشته بود (و به آنان دستور داده بود که این عبارت‌ها را در خطبه‌های نماز بگویند). از همین رو ـ تا زمان (حکومت) عمر بن عبدالعزیز ـ بر روی تمامی منابر از علی با این جملات یاد می‌شد. (یک بار) عده‌ای از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیر مؤمنان، تو به آنچه آرزو می‌کردی رسیدی، چطور است که از (تکفیر و توهین) این مرد (= علی) ←

خلفایی که با خود عهد می‌کردند فضایلِ علی را از خاطرهٔ جامعه بزدایند،[۵]

خلفایی که منابرِ مساجدِ تمامی شهرها ـ حتی مکه و مدینه ـ را بلندگویی برای اظهار انزجار و تبرّی از علی ؟ع؟ می‌کردند،[۶]

← دست برداری؟ معاویه به آنان گفت: به خدا سوگند آن قدر به این کار ادامه خواهم داد تا کودکان بر همین (سنّتِ تکفیرِ علی) بزرگ شوند و بزرگان پیر و فرتوت گردند، تا (آن روزی که) دیگر هیچ گوینده‌ای برای علی فضل و منقبتی یاد نکنند»!

۵ــ رجوع شود به پانویس قبلی: « . . . حتّی . . . لا یَذْکُرَ لَهُ ذاکِرٌ فَضْلاً».

۶ــ «وکان معاویةُ وعُمّالُه یَدْعُونَ لِعُثمانَ في الخُطبةِ یومَ الجُمُعةِ، ویَسُبُّون علیـاً، ویَقَعُونَ فیهِ». تاریخ ابی الفداء ـ اخبار سال ۴۵ ـ ج۱/۲۵۸.

یعنی «معاویه و عمال او در خطبه‌های نماز جمعه برای عثمان دعا می‌کردند و به علی دشنام می‌دادند و از وی بدگویی می‌نمودند».

رُهْنیِ سِجِستانی می‌گوید: « لُعِنَ عليُّ بنُ أبي طالبٍ ؟ع؟ على منابِرِ الشرقِ والغربِ ولَمْ یُلْعَنْ على مِنْبَرِها (أي مِنبرِ سِجِسْتانَ) إلّا مَـرّةً . . . وأيُّ شَرَفٍ أعظمُ مِن امْتِناعِهم مِن لَعْنِ أخي رسولِ اللهِ ؟ص؟ على مِنبرِهم؟ وهو یُلْعَنُ على مَنابِرِ الحَرَمَینِ مكّةَ والمدینةِ ». معجم البلدان ـ ذیل سجستان ـ ج۳/۱۹۱.

یعنی «علی بن ابی‌طالب ؟ع؟ بر روی منابری که در شرق و غربِ (بلاد اسلامی) قرار داشت لعن می‌شد، اما فقط یک بار بر روی منبرِ (شهر سِجِستان) او را لعن کردند . . . و برای مردم سجستان چه شرفی بالاتر از این است که ـ در همان زمانی که برادرِ رسول خدا ؟ص؟ را بر روی منابر حرمِ مکه و حرمِ مدینه لعن می‌نمودند ـ آنان از لعنِ علی بر روی منابرشان خودداری می‌کردند».

خلفایی که تمامی آحاد جامعه را به «عناد با علی ﷺ» تربیت می‌نمودند،[۷]

خلفایی که اعلام می‌کردند شرط دوام حکومتشان «توهین و دشنام به علی» است،[۸]

خلفایی که با تحریف شخصیت امیر مؤمنان ﷺ، در طول هفتاد سال پیوسته

۷- ابن ابی الحدید در خصوص عداوت مردم با امیر المؤمنین ﷺ چنین نقل می‌کند: «كان أهلُ البصرةِ كلُّهم يُبْغِضُونَه، وكثيرٌ من أهلِ الكوفةِ، وكثيرٌ من أهلِ المدينةِ، وأمّا أهلُ مكّةَ فكُلُّهم يُبْغِضُونَه قاطِبَةً، وكانَتْ قُرَيْشٌ كلُّها على خِلافِه، وكان جُمهورُ الخَلقِ مع بَني أميّةَ عليهِ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۴/۱۰۳.

یعنی: «تمامی مردمِ اهل بصره و بسیاری از اهل کوفه و بسیاری از اهل مدینه و تمامی اهل مکه نسبت به علی بغض و عداوت داشتند و حتی تمامی قریش با او مخالف بودند؛ و (خلاصه آنکه) غالب مردم در ضدیت با علی و طرفداری از بنی امیه به سر می‌بردند».

۸- زمانی که از مروان بن حَکَم سؤال شد که: چرا بر روی منابر به علی ﷺ دشنام می‌دهید؟ مروان پاسخ داد: حکومت ما جز با دشنام و توهینِ به علی ثبات نمی‌یابد. «...فقيل لَه: ما لَكُم تَسُبُّونَه على المَنابِرِ؟ قال: إنّه لا يَستقيمُ لنا الأمرُ إلّا بذلكَ». الصواعق المحرقة ج۱/۱۶۳.

از همین رو مروان حتی در طی شش سالی که امیر مدینه بود، در حضور مردم به علی ﷺ فحاشی می‌نمود.

«وكان مروانُ أميرَ المدينةِ سِتَّ سِنينَ فكان يَسُبُّ عَلِيّاً في الجَمْعِ». التحفة اللطيفة ج۱/۴۰۰.

او را بر روی منابر لعن می‌نمودند،[۹]

۹ـ عامر بن عبدالله بن زبیر می‌گوید: «إنّ بني أُميّةَ لَعَنُوا عَلِيــاً عَلى مَنابِرِهم سبعينَ سَنَــةً، فما زادَه اللهُ إلّا رَفْعَةً ونُبْلاً». ربيع الابرار ج۲/۱۸۶.

یعنی: «بنی امیه هفتاد سال بر روی منابرشان علی را لعن کردند ولی خداوند پیوسته بر مقام و فضیلتِ علی افزود».

غزالی در کتاب «سرّ العالَمین» نقل می‌کند که عموم مردم به مدت هزار ماه (یعنی حدود ۸۳ سال) بر روی منابر به امیر المؤمنین علی علیه السلام دشنام داده‌اند. غزالی سپس در خصوص اجماعی که مسلمانان در فحاشی به حضرت علی علیه السلام کرده‌اند سؤالی ذکر کرده است، و آن اینکه از این مسلمانان باید پرسیده شود: «آیا کتاب خدا به شما دستور داده که به علی ناسزا بگویید؟ یا رسول خدا شما را به چنین کاری امر کرده است»؟! «...ثُمّ إجْماعُ الجَماهيرِ بِشَتْمِ عليٍّ أَلْفَ شَهْرٍ عَلَى المَنابِرِ، أَ أَمَرَكُمُ الْكِتابُ، أَمِ السُّنّةُ، أَمِ الرَّسُولُ»؟! (سرّ العالَمين ـ المقالة الرابعة: ترتيب الخلافة والمملكة ـ ص۲۰).

ابوجعفر اِسکافی (ف. ۲۴۰ ه) می‌گوید: «فالأحاديثُ الوارِدَةُ فی فَضْلِهِ (أي فَضْلِ عليٍّ) لَوْ لَمْ تَكُنْ فِي الشُّهْرَةِ والاِستفاضَةِ وكَثْــرَةِ النَّقلِ إلى غايَةٍ بَعيدةٍ، لَانْقَطَــعَ نَقْلُها لِلْخَوْفِ والتَّقِيَّــةِ مِن بنی مروانَ مع طُولِ المُدَّةِ، وشِدَّةِ العَداوَةِ، ولَوْ لا أنّ لِلّــهِ تعالى فی هذا الرَّجُلِ سِراً ـ يَعْلَمُهُ مَن يَعلَمُه ـ لَمْ يُرْوَ في فَضْلِه حديثٌ، ولا عُرِفَتْ له مَنْقَبَةٌ. ألا ترى أنّ رَئــيسَ قَرْيَةٍ لَوْ سَخِطَ على واحِدٍ مِن أهلِها، ومَنَــعَ الناسَ أنْ يَذْكُرُوهُ بِخَيْرٍ وصَلاحٍ، لَخَمَلَ ذِكْــرُه، ونُسِيَ اسْمُهُ، وصارَ ـ وهو مَوْجُودٌ ـ مَعْدُوماً، وهو حَيٌّ مَيِّتاً»! شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۴/۷۳.

یعنی: «احادیثی که در خصوص فضل علی وارد شده، اگر به مقدارِ بسیار←

خلفایی که بسیاری از زنانِ شیعهٔ پیرو علی را به عنوان برده در بازارها می‌فروختند،[۱۰]

← زیاد مشهور و مستفیض و متداول نبود یقیناً در نقل آنها انقطاع حاصل می‌شد (و این احادیث از بین می‌رفت)؛ و این امر به علتِ ترسِ از بنی مروان و تقیهٔ (شیعیان) قطعی بود، خصوصاً اینکه دورانِ (حکومتِ) بنی مروان به طول انجامید و عداوت ایشان (با علی) بسیار شدید بود، لذا (یقیناً) خداوند در این مرد (= علی) سرّی گذارده است ـ سرّی که (بعضی) آن را دریافته‌اند ـ ؛ سرّی که اگر نبود دیگر هیچ حدیثی در فضیلت علی روایت نمی‌گردید و هیچ منقبتی برای او شناخته نمی‌شد. شما ببینید که اگر «رئیس و کدخدای یک روستا» بر «یکی از اهالیِ روستا» غضب کند و مردم را نهی کند از اینکه «به خیر و صلاح از آن فرد یاد کنند» چطور یادِ آن شخص از خاطره‌ها می‌رود و نامش به فراموشی سپرده می‌شود! آن فرد با اینکه موجود است، نابود شده است، و با اینکه زنده است با مرده تفاوتی ندارد»!

۱۰ــ به عنوان نمونه: صحابی معروف «بُسْر بن أَرْطات» ــ که از امرای معاویة بن ابی‌سفیان بود ــ زنان شیعهٔ بنی هَمْدان را به اسارت گرفت و آنان را مانند کفارِ حربی در بازار فروخت. خریداران، هنگام خرید نوامیس شیعه، برای اینکه ببینند آیا زنان مورد نظرشان برای مقاربت جنسی مناسب هستند یا نه، در ملأ عام ابتدا ساق پاهای آنان را بررسی می‌کردند و سپس آنان را خریداری می‌کردند . . . . «ایام سیاهی» که ابوذر خبر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود و از آن به «یوم العَوْرَه» یاد می‌نمود! ابوذر پیوسته از خدا می‌خواست که قبل از «یوم العوره» بمیرد و آن روزگار را نبیند! ←

خلفایی که فرزندان امیر مؤمنان را در کربلا قطعه قطعه می‌کردند،

«قال أبو عَمْرِو الشَّيْبانِيُّ : ... وَجَّهَ معاويةُ بنُ أبي سفيانَ بُسْرَ بنَ أَرْطاةَ الفِهْرِيَّ لِقَتْلِ شيعةِ عليٍّ رضي الله عنه . . . . ، وفي هذه الخَرْجَةِ ـ التي ذكَرَ أبو عَمْرِو الشَّيبانيُّ ـ أَغارَ بُسْرُ بنُ أَرْطاةَ على هَمْدانَ وسَبى نِساءَهُم، فَكُنَّ أولَ مُسْلِماتٍ سُبينَ في الإسلام، وقَتَلَ أحْياءً من بَني سَعْدٍ». الاستيعاب ـ ترجمة «بسر بن أرطاة» ـ ج ۲۴۳/۱ [۱۷۵].

ابن عبدالبَرّ می‌گوید: «ابو عمرو شیبانی می‌گوید: «معاوية بن ابی‌سفيان، بُسْر بن اَرْطات فِهْری را به منظور کشتن شیعیانِ علی رضي الله عنه روانه ساخت» .... بسر بن ارطات در این مأموریت ـ که ابو عمرو شیبانی آن را نقل نموده ـ به مردم (شیعهٔ) هَمْدان هجوم برد و زنانشان را به اسارت گرفت. آنان اولین زنانِ مسلمانی بودند که در اسلام به اسارت درآمدند. در این یورش، بُسْر طوایفی از بنی سعد را نیز به قتل رسانید».

«عن أَبِي الرَّبابِ وصاحِبٍ لَهُ أَنَّهُما سَمِعا أبا ذَرٍّ يَدْعُو، قال: فقُلْنا لَهُ: رَأَيْناكَ صَلَّيْتَ في هذا البَلَدِ صَلاةً لَم نَرَ أَطْوَلَ مَقاماً ورُكُوعاً وسُجوداً، فلَمّا أنْ فَرَغْتَ رَفَعْتَ يَدَيْكَ فدَعَوْتَ فتَعَوَّذْتَ مِن يَوْمِ الثُّلاثاءِ ويَوْمِ العَوْرَةِ، قال: فما أنْكَرْتُم فأُخْبِرْناه. قال: أمّا يومُ الثُّلاثاء، فتَلْتَقي فِئَتانِ مِن المسلمينَ فيَقْتُلُ بَعْضُهم بَعْضاً، ويَوْمُ العَوْرَةِ، إنّ النساءَ (أَوْ نساءً) مِن المُسْلِماتِ يُسْبَيْنَ فيُكْشَفُ عن سُوقِهِنَّ، فأَيَّتُهُنَّ أعظمُ ساقاً اشْتُرِيَتْ على عِظَمِ ساقِها، فدَعَوْتُ أنْ لا يُدْرِكَني هذا الزَّمانُ، ولَعَلَّكُما تُدْرِكانِه، قال: فقُتِلَ عثمانُ وأَرْسَلَ معاويةُ بُسْرَ بنَ أَرْطأةَ إلى اليَمَنِ فسَبىٰ نِساءً مِنَ المُسْلِماتِ فأُقِمْنَ في السُّوقِ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ كتاب ۴۰ الفتن، باب ۲: ما ذكر في فتنة الدجال ح۱۶۲ ـ ج۶۷۲/۸، الاستيعاب ج۲۴۳/۱ [۱۷۵]، الوافی بالوفيات ج۱۳۰/۱۰ [۴۵۹۰]. ←

خلفایی که سرِ فرزندان و نوادگانِ حضرت علی را در شهرها به گردش در می‌آوردند . . . .

چنین خلفایی یقیناً ـ توسط راویان کذاب خود ـ خبر «تزویج ام‌کلثوم را به

← یعنی: «ابو رباب و یکی از دوستانش روایت کرده‌اند که (روزی مناجات و) دعای ابوذر را شنیدند. ابو رباب می‌گوید به ابوذر گفتیم: ما دیدیم تو در این شهر به گونه‌ای نماز خواندی که نمازِ (هیچ نمازگزاری) را ــ در حالت قیام و رکوع و سجودش ـ طولانی‌تر از آن ندیده بودیم! تو زمانی که نماز خود را تمام کردی دست خود را بلند کردی و دعا نمودی و در دعای خود از (واقعۀ) «روزِ سه شنبه»، و واقعۀ «روزِ عورت (= روز هتک حرمت از زنان مسلمان)» به خدا پناه بردی!

ابوذر به آنان گفت: ما از آن چیزی که شما از (شنیدن) آن متعجب شدید آگاه شده‌ایم (و خبر آن روز را پیامبر به ما داده است). (واقعۀ) «روز سه شنبه» آن است که دو گروه از مسلمانان با یکدیگر مواجه می‌شوند و به کشتن یکدیگر می‌پردازند. «روز عورت» روزی است که عده‌ای از زنان مسلمان اسیر می‌شوند و (در بازار برده فروشان) ساق پای آنان (توسط خریداران برده) عریان می‌شود تا ببینند کدام یک از آنها ساق پایِ بزرگتر و بهتری دارد! (این خبری است که به ما داده شده) و من دعا می‌کردم که مبادا (آن قدر زنده بمانم که) آن روز را ببینم. شاید شما دو نفر آن روز را ببینید.

ابورباب می‌گوید: «بعد از آن که عثمان کشته شد، معاویه، بسر بن ارطات را (برای سرکوبی شیعیان علی) به سوی یمن فرستاد. بسر بن ارطات زنانِ مسلمان را اسیر کرد و در بازارِ (برده فروشان) آنان را عرضه نمود».

خلیفهٔ محبوبشان عمر»، با هدف «اثبات علاقهٔ حضرت علی ﷺ به عمر» جعل نکرده‌اند. آنان این کار را برای تمسخر علی ﷺ و به نیت لکه‌دار نمودن کرامت خاندان ابوطالب انجام داده‌اند!

حکایاتی که در بارهٔ نحوهٔ ازدواج ام‌کلثوم ﷷ و عمر بن خطّاب بن نُفَیْل نقل گردیده، شاید با شخصیت خاندان «نُفَیْل» متجانس باشد، ولی کسانی که با شخصیت مولی امیرالمؤمنین علی ﷺ و خاندان او آشنایی داشته باشند در رد و تکذیب این روایات شک و تردید به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند که قبول صحت این افسانهٔ ظالمانه و غیر انسانی، بسیاری از موازین اخلاقی و دینی و شرافتی را به زیر سؤال خواهد برد.

«روایات مجعول ازدواج ام‌کلثوم ﷷ و عمر» که در زمان خلافت بنی امیه جهت استهزاء علی و خاندان او نقل می‌گردید، در زمان بنی العباس به نیتی دیگر مورد تأیید قرار گرفت و با هدفی دیگر ترویج یافت.

بنی العباس که خلافت خویش را از سنخ خلافت عمر می‌دانستند هدفشان از تأیید این اخبار این بود که ـ در مقابل شیعیان و روافضی(!) که صحّتِ خلافت ابوبکر و عمر را زیر سؤال می‌بردند ـ بگویند: حقانیتِ خلافت عمر مورد تأیید علی نیز بوده است، چرا که اگر عمر فرد غاصب و نالایقی بود، حضرت علی ﷺ هرگز دختر خویش را به او تزویج نمی‌نمود!

بعدها حساسیت بر سر این مطلب چنان گردید که «هر کسی که به وقوع این

ازدواج معتقد می‌شد و آن را به منزلهٔ تأیید عمر به‌حساب می‌آورد» از اتهام تشیّع و تَرَفُّض[11] خارج می‌گردید![12]

همین موضوع بود که «بررسی صحت وقوع این ازدواج» را از بُعد علمی خارج ساخت و «طرح سؤال در بارهٔ صحت روایات مربوط به این وصلت» را به منزلهٔ یک حرکت ضد حکومتی تلقی نمود! اینجا بود که طرفداران قوای حاکمه

۱۱ـ یعنی رافضی بودن. «رافضی» اصطلاحاً به شیعه‌ای اطلاق می‌شود که منکر صحتِ خلافت ابو بکر و عمر است.

۱۲ـ در همین ارتباط داستانهایِ مضحکی هم نقل گردید. به عنوان مثال ابن کثیر در تاریخ خود ذیل اخبار سال ۳۵۶ه حکایتی را با آب و تاب بدین گونه نقل می‌کند:

«ابوالحسن احمد بن بویه دیلمی معروف به معزالدوله از کسانی بود که عقاید رافضیان را ترویج می‌کرد. وی در ۱۳ ربیع الاول (سال ۳۵۶) فوت شد. یکی از علمای سنّی (پیش از مرگِ معزالدوله) وی را ملاقات نمود و در بارهٔ حقانیت اهل سنّت با او سخن گفت و به او گفت: علی دختر خود، ام‌کلثوم را به عمر بن خطاب تزویج نموده است. معز الدوله به آن عالم سنی گفت: به خدا قسم من تا به حال این موضوع را نشنیده بودم. همین مطلب باعث شد که معزالدوله عقاید رافضیان را رها کند و سنّی شود»!

«ولمّا كان ثالثَ عَشَرَ ربيعِ الأوّلِ مِنْها تُوُفِّيَ أبو الحسنِ بنُ بُوَيْهِ الدَّيْلَميُّ، الّذي أَظْهَرَ الرَّفْضَ، ويُقالُ لَهُ مُعِزُّ الدَّوْلَةِ . . . . وقَدِ اجْتَمَعَ بِبَعْضِ العلماءِ، فكَلَّمَهُ في السُّنّةِ وأَخْبَرَهُ أنّ عليـاً زَوَّجَ ابنتَهُ أمَّ كُلْثومٍ مِن عمرَ بنِ الخطّابِ. فقال: واللهِ ما سَمِعْتُ بهذا قَطُّ. ورَجَعَ إِلَى السُّنّةِ ومُتابَعَتِها». البداية والنهاية ج۱۱/۲۹۷.

سعی نمودند هر چه بیشتر با تأیید وقوع این ازدواج، وظیفهٔ خویش را در اظهار ارادت به حکام خود انجام دهند، و از سوی دیگر کسانی که می‌دانستند این اخبار دروغ است در این خصوص مجبور به تقیه شدند، چرا که آنان نیز بخوبی دریافته بودند: «تکذیبِ خبرِ این ازدواج» به منزلهٔ «رفض(!) و بی‌دینی» و سرانجام حبس و تعذیب و یا احیاناً قتل خواهد بود.

وقتی منشور حکومت این باشد که: « منکران این ازدواج، رافضی و مهدور الدم می‌باشند و مؤیدان این ازدواج به نوعی به صحت خلافت عمر بن خطاب و ـ به تبع آن ـ به صحّتِ خلافت خلفای زمان خود معترف هستند »، دیگر در چنین محیطی انتظار نمی‌رود کسی زبان به اظهار حقیقت بجنباند، مگر آنکه از جان خویش بگذرد و در این راه، ترک سر نماید!

همه باید به وقوع این ازدواج حیرت‌آور وغیر معمول و عجیب معتقد می‌شدند، چرا که قبول وقوع این وصلت، خلیفه را از مظان هر اتهامی تبرئه می‌نمود!

«جاعلانِ اخبارِ زندگیِ ام‌کلثوم بنت علی علیهما السلام» و خصوصاً «سازندگان روایاتِ نحوهٔ ازدواج ام‌کلثوم با عمر بن خطاب» آن قدر در اکاذیب خود به صورت‌های متناقض سخن گفته‌اند که هر عقل سالمی به ساده‌لوحیِ تابعانِ این اخبار حکم می‌نماید! این روایات نمونهٔ عبرت آموزی است تا دریابیم: بسیاری از کتب تاریخی و روایيِ معروفِ میان مسلمانان تا حدّ زیادی متأثر از جهت‌گیری‌های آلودهٔ سیاسی تدوین یافته است! کتبی که هر چند دارای ظاهری عالمانه است ولی با

دقتِ در محتوای آنها، هر خواننده‌ای به آسانی به افسانه‌پردازی‌ها و تناقض‌گویی‌های موجود در آنها ـ که عمدتاً مبتنی بر روایات اموی است ـ پی می‌برد و در می‌یابد که هیچ حدّ و مرزی در دروغ‌گویی نبوده که راویان اموی آن را نشکسته باشند!

این مایهٔ تعجب نیست که دستگاه خلافت برای مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش و برای تحقیر حریفِ خود به ترویج این نوع جعلیات متوسل گردد. آنچه که حائز توجه می‌باشد این است که فشارهای حکومتی بر تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان، و همچنین گستردگی رواج اکاذیب در جامعه به حدی بوده که مورخان، این اخبارِ شایع را بدون تأملِ خردمندانه و بدون اشاره به غیر معقول بودن آنها ذکر نموده‌اند! اخباری که در نقل آنها آن قدر زیاده‌روی صورت گرفته که بعضی از متأخران بدون دقت در مضامین غیر منطقی و نامعقول این روایات، و بدون توجه به تناقضات موجود در آنها، و بدون نقد و بررسی منابع صدورشان، ـ احیاناً به علتِ شیوع این اخبار ـ به صحت آنها حکم نموده‌اند! **اختلافات گستردهٔ موجود در این اخبار به حدی است که خود به تنهایی برای اثبات بطلان آنها کافی است.**[13]

۱۳ـ مرحوم شیخ مفید ـ ضمن رد اخبار ازدواج ام‌کلثوم بنت علی عليه السلام با عمر بن خطاب ـ به اختلاف زیاد آنها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وهذا الإِخْتلافُ مِمّا يُبْطِلُ الحديثَ». المسائل السّروية ص۹۰.

انبوه روایات مجعولی که در کتب عامه در این خصوص ذکر شده غالباً به راویان وابستهٔ به دربار اموی منتهی می‌شود. به ویژه به آن وابستگانی که از خاندان عمر و یا از بندگان او بودند؛ افرادی مانند: عبدالله بن عمر و اسلم (= بندهٔ عمر) و سعیدِ جاری (= بنده عمر) و نافع (= بندهٔ عبدالله بن عمر) و عبدالحمید بن عبدالرحمن عدوی (= نوهٔ برادر عمر).

در تمامی منابع حتی یک روایت نمی‌توان یافت که از امیر المؤمنین و یا از حسنین و یا از خود حضرت ام‌کلثوم علیها السلام سخنی در بارهٔ این ازدواج خیالی نقل شده باشد! حتی به دروغ هم که شده، کسی چنین روایتی را نقل نکرده است!

در بسیاری از منابعی که خبر ازدواج «حضرت ام‌کلثوم با عمر بن خطاب» در آنها آمده، آن چنان نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام و خاندان او پرده‌دری و هتاکی صورت گرفته که قرائت آن عمیقاً باعث تأسف می‌گردد!

اخبار مجعولی که در خصوص «خواستگاری عمر از حضرت ام‌کلثوم» نقل شده به قدری شرم‌آور است که نظیرش را در بارهٔ هیچ خانوادهٔ شریفی نمی‌توان سراغ نمود! چه رسد به اینکه آن خانواده، اهل بیت مطهّر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد.

واقعاً بعید است که بتوان برای این نوع از هتاکی‌ها و این نوع از اکاذیب، نمونهٔ ثانوی یافت!

جعلیاتی که مایهٔ شرمساری روات اموی و مایهٔ سرافکندگی تاریخ‌نگاران عباسی است!

باید به یاد داشت که عمر بن خطاب در حقیقت بنیان‌گذار حکومت بنی‌امیه است! چرا که عمر پس از فتح شام ابتدا یزید بن ابی‌سفیان (ف. ۱۸ ه)، ـ و پس از مرگ یزید ـ معاویه را بر امارت شام گمارد و با این کار سلطهٔ اموی و نهایتاً خلافت (!) آنان را پی‌ریزی نمود.[۱۴]

امویان نیز در دوران زمامداری خویش همواره شاکر و قدردان عمر بودند. آنان همان قدری که در جهت خدشه‌دار کردن چهرهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام تلاش کردند به همان میزان در جهت دفاع و حمایت از عمر بن خطاب به دروغ‌سازی و فریب‌کاری پرداختند. همانان که حضرت علی عليه السلام را در جامعه فردی ملحد و زندیق معرفی می‌کردند، از عمر تندیسی ساختند که مستجمع جمیع

۱۴ـ معاویه ۲۰ سال قبل از آنکه به خلافت (!) برسد توسط عمر بن خطاب به حکومت شام گمارده شد. وی به هنگام امارتش در شام، به مانند خودِ خلیفه دارای سلطهٔ کامل سیاسی بود. لذا معاویه ـ که بعد از برادرش یزید به امارت رسید ـ در حقیقت چهل سال حکومت نمود. ۲۰ سال به عنوان امیر و ۲۰ سال به عنوان خلیفه!

«ثُمّ تَوَلّیٰ أمْرَها مُعاوِیَه
مُدَّةَ أربعینَ عاماً خالِیَه
وکان عِشْرینَ بِها خَلیفَه
وقَبْلَها في مِثْلِها وَظیفَه

تَوَلّیٰ (معاویةُ) إمارةَ الشّامِ عشرینَ سَنَةً، وَلّاهُ عمرُ وَأَقَرَّهُ عثمانُ». (تحفة ذوی الالباب ص۶۸).

فضایل انسانی است! تندیسی که تا دنیا دنیاست کسی جرأت نکند شخصیت جعلی او را به زیر سؤال برد.

مصیبت از این مرحله هم فراتر رفت. اعلام شد: «هر کسی که به صحّتِ خلافت ابوبکر و عمر معتقد نباشد رافضی و کافر و مهدور الدم است و باید به قتل برسد». [۱۵] عاقبت کار به آنجا رسید که فتوا صادر گردید: تا روز قیامت ریختن خون کسانی که ابوبکر و عمر را دوست ندارند مباح است، لذا همین قدر که فردی در دلش حب عمر نباشد باید به عنوان کافر سرش را از بدنش جدا نمود! [۱۶]

۱۵ـ «ابوحنیفه و فقهای حنفی مذهب» کسانی را که منکرِ صحتِ خلافتِ ابوبکر و عمر باشند تکفیر نموده‌اند و گفته‌اند: «مَن أنکرَ خِلافةَ الصدّیقِ وعمرَ، فهو کافِرٌ». الصواعق المحرقه ص۳۸۱، ۳۸۴ (به نقل از کتاب‌های «الغایة» تألیف سروجی، «الفتاوی الظهیریة»، «الاصل» تألیف محمد بن حسن حنفی، «الفتاوی البدیعیة» و...).

«فقهای شافعی مذهب» نیز بر دو دسته‌اند: بعضی حکم به تکفیرِ «مخالفانِ خلافتِ ابوبکر و عمر» داده‌اند و بعضی حکم به تفسیق. (الصواعق المحرقه ص۳۸۲).

۱۶ـ ابن بِشْرَد حنبلی می‌گوید: «دوست داشتن ابوبکر و عمر بر همه واجب است. لذا هر کسی که نسبت به این دو نفر بغض داشته باشد، یکی از واجبات دینی ـ مانند نماز و روزه ـ را ترک نموده است و احادیثی که قبلاً نقل شد نیز به همین موضوع دلالت دارد. حُکْم هر انسانی که دوست داشتن این دو نفر را ترک کند، مانند حکم کسی است که یکی از دیگر واجبات ـ مانند نماز و روزه و غیره ـ را ترک کرده است. چنین فردی را باید توبه داد. اگر آن فرد توبه کرد (که هیچ) وگر نه آن شخص باید ←

با اینکه قرنهاست که از سرنگونی دولت بنی امیه می‌گذرد ولیکن هنوز هم

← کشته شود! قبلاً گفته شد که پیامبر ﷺ فرموده است: بغض این دو، کفر است. رسول خدا امر کرده که این دو نفر (= ابوبکر و عمر) را دوست بداریم، هر کسی که این دستور را رد کند مخالفت با امر پیامبر کرده و هر کسی که چنین کند کافر است و باید او را توبه داد، و در صورتی که آن فرد توبه نکرد باید کشته شود».

«مَحبَّةُ أبي بكرٍ وعُمرَ واجِبَةٌ على كُلِّ أَحَدٍ، فمَنْ أَبْغَضَهُما فقَدْ تَرَكَ واجباً كَالصَّلاةِ والصَّوْمِ، وما سَبَقَ مِنَ الأَحاديثِ يَدُلُّ عَلى ذلك، وأنّ الإنسانَ إذا تَرَكَ مَحبَّتَهُما حُكْمُهُ كَمَنْ تَرَكَ غَيْرَ ذلكَ مِنَ الواجباتِ الصَّلاةِ والصَّومِ ونَحوِ ذلِكَ، وأنّهُ يُسْتَتَابُ على ذلك، فإنْ تابَ ورَجَعَ وإلّا قُتِلَ، فإنّه تَقَدَّمَ أنّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ: بُغْضُهُما كُفْرٌ. وذلك لِأَنّ الرَّسولَ عليه السّلامُ أَمَرَ بِمَحبّتِهِما، ومَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذلك فقَدْ رَدَّ على الرَّسولِ ما أَمَرَ بِه، ومَنْ فَعَلَ ذلك كَفَرَ واسْتُتِيبَ فإنْ تابَ وإلّا قُتِلَ». مَحْض الصواب ج۳/۹۲۴.

ابن مِبْـرَد معتقد است که کسی نباید بگوید که کاری به بدعت روافض ندارد. روافض را باید توبه داد، اگر توبه نکردند باید آنان را کشت چون همهٔ آنان کافرند... هر کسی هم که کاری به کار روافض نداشته باشد (و آنان را نکشد) فاسق است. و (میان علما اختلافی که هست این است که) بعضی معتقدند: هر شخصی که روافض را کافر نداند او هم کافر است! «الرّافِضَةُ لا يُتْرَكُونَ على بِدعتِهم ومَنْ عُلِمَ بِه مِنْهم اسْتُتِيبَ فإنْ تابَ وإلّا قُتِلَ، لِأَنّهم كُفّارٌ... ومَنْ تَرَكَهُمْ على بِدعتِهِمْ فهُوَ فاسِقٌ. واخْتُلِفَ في تَكْفيرِ مَنْ لَمْ يُكَفِّرْهُمْ». مَحْض الصواب ج۳/۹۴۴، ۹۴۵.

برای آشنایی با ابن مبـرد رجوع کنید به مقدمه کتاب مَحْض الصواب که به قلم «دکتر عبدالعزیز بن محمد بن عبدالمحسن الفریح» نوشته شده است. در این مقدمه نام ۶۲۴ کتاب و رساله که توسط ابن المبرد تدوین گردیده ذکر شده که ←

روحیات اموی، در میان مسلمانان به حکومت خویش ادامه می‌دهد. هنوز هم اندیشه‌های تکفیریِ اموی گونه، سیطرهٔ خود را برباورهای بسیاری از مسلمانان حفظ کرده است. هنوز هم در ممالک اسلامی فتوای قتل انسان‌های بی‌گناه را ـ تحت عنوان روافض و مخالفان عمر ـ صادر می‌کنند و کینه و نفرت، و خونریزی و قساوت را به افراد جاهل و ناآگاه آموزش می‌دهند.[۱۷]

هنوز هم به نام دین، فقها و علما (!) جواز قتل مردم را تنها به جرمِ «علاقه نداشتن به عمر» صادر می‌کنند. امروزه در کشورهای مختلف، بسیاری هستند که

← تعداد ۱۷ عنوان از این کتاب‌ها تا کنون به چاپ رسیده است.

۱۷ـ یک نمونه از خروارها حُکمی که در سال‌های گذشته در خصوص کشتار شیعیان منتشر شده، ابیات ذیل است که در کتاب «الطُّیُوریّات» آمده و اخیراً در عربستان سعودی به چاپ رسیده است.

می‌گویند: تمامی رافضیان (= شیعیان) یهودی هستند و قرآن را تحریف کرده‌اند. شما باید هر جا که شیعیان را می‌یابید آنان را به قتل برسانید و حتی در صورتی که شیعیان در مقابل شما تقیه کردند از کشتن آنان دست برندارید.

«یَهُودُ المُسلمینَ رَوافِضُوهُمْ
إلهي لا تَدَعْ مِنْهُم بَقِیَّه
فَقَدْ کَرِهُوا الکِتابَ وَحَرَّفُوهُ
لِکَيْ تَخْفی أُمورُهُمُ الشَّنِیَّه
... فَحَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ
ولا یَرْدَعْکُم عَنْهُم تَقِیَّه ...»

الطیوریات ج۳/ [۱۲۹۹].

علیه اسلام سخن می‌گویند و مطلب می‌نویسند و به پیامبر اسلام ﷺ جسارت می‌کنند. رگ غیرت این علمای «اموی مسلک» در مقابل هیچ‌یک از این اهانت‌ها به جوش نمی‌آید[۱۸] ولی همین که فردی عمر را دوست نداشته باشد، بر مسلمانان واجب است که برای پاسداری از دین اسلام شخصِ نامبرده را به قتل برسانند!

مایهٔ تأسف و تحیّر است که امروزه «وزارت آموزش عالیِ عربستان» در شمار یکی از ناشران این قواعد بربافتهٔ اموی قرار گرفته است.[۱۹] واقعاً طبق کدام

۱۸ـ عائض بن عبدالله قَرْنی که از چهره‌های معروف وهابیّتِ معاصر است اذعان می‌کند که اهل سنت ـ در مقابل انبوه اهانت‌هایی که در سال‌های اخیر به پیامبر شده است، و خصوصاً در بارهٔ اهانت‌های شخصِ سلمان رشدی نسبت به پیامبر اکرم ـ هیچ حرفی نزدند و ابداً اعتراضی ننمودند. «وذُبِحَ الإسلامُ بالنَّيلِ مِنَ المعصومِ العظيمِ ﷺ ومِن جنابِهِ الشريفِ، بالتَّعرُّضِ لِآدابِهِ، وسُلُوكِهِ، ودَعوتِهِ ... وآخِرُ ذلك ما فَعَلَهُ المُجرِمُ (سلمان رُشْدي) ... والعَجَبُ أنْ تَأْتِيَ بعضُ الطوائفِ المُبْتَدِعَةِ فتُعْلِنَ الإعدامَ عليه في المَنابرِ يومَ الجُمُعةِ في طولِ بِلادِها وعَرْضِها، وأهلُ السُّنَّةِ لا يَرُدُّونَ بِكَلِمةٍ، ولا يَعترِضُونَ بخاطرةٍ، ولا يُرسِلونَ بَرْقِيَّةً، ولا يَغْضَبُ مِنهم غاضِبٌ، ولا يَخْطُبُ مِنْهُم خَطيبٌ». الاسلام وقضايا العصر ص۲۳۳.

۱۹ـ کتاب «مَحْضُ الصَّواب فی فَضائلِ أميرِالمؤمنين عمر بن الخطاب» یکی از کتابهایی است که در سال‌های اخیر در این زمینه در کشور عربستان سعودی توسط «وزارة التّعليم العالی» به طبع رسیده است.

در این کتاب از اهل سنت خواسته شده که شیعیان را بکشند و از عاقبت این کار هم هراسی نداشته باشند چون ـ بنا به ادعای مؤلّفِ کتاب ـ هر شیعه‌ای که به دست یک سنّی کشته شود جنازه‌اش تبدیل به خوک می‌شود. لذا مقتول ابداً قابل شناسایی نیست و قاتل نیز قابل مؤاخذه نمی‌باشد! ←

قاعدهٔ عقلی و منطقی و دینی و وجدانی می‌توان گفت: تا روز قیامت هر کس که عمر را دوست نداشته باشد باید به قتل برسد؟! این احکام، انسان را به یاد کوچه‌های خونین مدینهٔ زمانِ خلافت عمر بن خطاب می‌اندازد. انصافاً باید قبول کرد که این نوع طرفداری و حمایت خشونت‌بار و جاهلانه از عمر، کاملاً با شخصیت وی تناسب دارد.

به تجویز بنی‌امیه: تا دنیا دنیاست همه باید عمر بن خطاب را مظهر ایمان، تقوی، اخلاق، علم، عدالت و زهد بدانند. چرا که با اثبات این موضوع، حکومت

← مؤلف کتاب بعد از نقل یک نمونه از این شیعه کشی‌ها و بعد از تصریح به اینکه جنازهٔ فرد شیعی تبدیل به خوک شده می‌گوید: «وأُخْبِرتُ: أنّهُ قَطُّ ما قَتَلَ سُنّيٌّ أحَداً مِنْهُم ولا خافَ، وَحُوِّلَ الرافِضيُّ خِنْزِيراً». مَحْض الصواب ج۳/۹۴۴.

فقیه مالکی مذهب، شیخ ابراهیم عبیدی مصری در کتابش می‌نویسد: «از دایی دانشمندم جناب شیخ علیا مالکی شنیدم که می‌گفت: خداوند صورتِ تمامی شیعیان را به هنگام مردن تبدیل به صورت خوک می‌کند، واین، علامتِ کسی است که با تَرفّض (وتشیع) مرده است، و خود شیعیان از اینکه اموات ایشان به صورت خوک می‌شوند خوشحال می‌گردند و به هم بشارت می‌دهند، واگر مردهٔ آنان صورتش مثل خوک نشود همگی ناراحت می‌شوند و می‌گویند: (افسوس که) این فرد سُنّی مُرد»! «وسَمِعتُ خالي العالِمَ الشيخَ عليا المالكيَّ، يَقولُ: إنَّ الرافِضيَّ إذا أشْرَفَ على الموتِ يُقَلِّبُ اللهُ صُورَةَ وَجْهِهِ وَجْهَ خِنْزِيرٍ، فَلا يَموتُ إلّا إذا مُسِخَ وَجْهُهُ وَجْهَ خِنْزيرٍ ويَكونُ ذلك عَلامَةً على أنَّهُ ماتَ عَلَى الرَّفْضِ فَيَسْتَبْشِرُونَ بذلكَ الرَّوافِضُ، وإنْ لَم يُقَلَّبْ وَجْهُهُ عند المَوْتِ يَحْزَنُونَ ويَقولونَ: إنَّهُ مات سُنّياً». عُمدة التحقيق فی بَشائر آل الصدّيق ص۱۳۸.

امویان نیز مشروعیت می‌یابد. در قاموس اموی: هر کاری که عمر انجام داده، حُسْن است و زیبایی، و هر کاری که جنابش از آن نهی نموده قُبْح است و زشتی. مردم باید حبس‌ها و شلاق‌ها و کشتارهای او را عدالت، حرمت شکنی‌هایش را اخلاق، سخنان نامربوطش را حکمت، پرده‌دری‌ها و هتاکی‌ها و گناهانش را ایمان، نافهمی و جهالتش را علم و تواضع و بالاخره حرکات دور از ادبش را آیات زهد وی به حساب آورند! از همین رو نویسندگانی که در مکتب فکری اموی تربیت شده‌اند، اعمال غیر اخلاقی و غیر انسانی عمر را به عنوان مناقب و فضایل او در کتاب‌های خویش ثبت نموده‌اند و مؤدبانه و عالمانه (!) اعلام کرده‌اند: «**تا روز قیامت هر کسی که در صحت خلافت عمر اشکال کند، از خر خرتر است**»[۲۰]!

۲۰ـ ابن تیمیّه عقیده تمامی اهل سنت را این طور اعلام می‌کند: «إنّ الخَلیفَةَ بعدَ رسولِ اللهِ ﷺ أبوبكرٍ وعمرُ، ثُمّ عثمانُ، ثُمّ عليٌّ، ومَنْ طَعَنَ في خِلافةِ أحدٍ مِن هؤلاء فهُوَ أضَلُّ مِنْ حِمارِ أهْلِهِ». العقيدة الواسطية ص۴۲، شرح العقيدة الواسطية (خالد بن عبدالله) ص۱۸۴، شرح العقيدة الواسطية (محمد خليل هرّاس) ص۴۱۴، شرح العقيدة الواسطية (محمد صالح العثيمين) ص۵۹۶.

یعنی: «خلفای بعد از رسول خدا ﷺ به ترتیب عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان و علی. هر کسی در خلافت هر یک از این خلفا اشکال کند (حتی) از خر خودش هم گمراه‌تر است».

شیخ محمد صالح عثیمین در بارهٔ عبارتِ «فهو أضلُّ مِن حمارِ أهلِه» می‌گوید: «این تعبیر (در اصل) از امام احمد (بن حنبل) است... و اینکه (در بارهٔ چنین افرادی) خر گفته، به خاطر این است که خر نفهم‌تر از هر حیوان دیگری ←

مصیبتِ بزرگتر اینکه: بسیاری از فقها احیاناً در فتواهای به ظاهر دینی خود، به نظرات و اعمال عمر استناد نمودند و اظهار داشتند که علت حرمت و یا حلیّت فلان کار این است که عمر چنان گفته و یا چنین کرده است!

فرزندان ابوسفیان و حکم بن عاص که روزگاری مسلمانان را به خاطر عدم احترام به بت‌هایشان به قتل می‌رساندند، در زمان خلافت خود شیعیان امیرالمؤمنین علی عليه السلام را به خاطرِ دوست نداشتن ابوبکر و عمر به زیر شمشیرهای برهنه می‌انداختند.

روح اموی یعنی روح بت‌پرستی در قالب‌های مختلف. روزی در قالب «کفر و شرک» کشتار کردند و روزی منافقانه با نقاب «اسلام‌خواهی» مردم را سر بُریدند.

بیهوده نبود که بنی‌امیه عمر را مراد و مقتدای خویش می‌دانستند و تضعیف شخصیت وی را تضعیف خلافت اموی می‌پنداشتند!

← است». «وعَبَّـرَ المُؤَلِّفُ بهذا التَّعبيرِ لِأَنّه تعبيرُ الإمامِ أحمدَ رحمه الله، ولا شكَّ أنّهُ أَضَلُّ مِن حِمارِ أهلِه، وإنّما ذَكَرَ الحمارَ لِأَنّهُ أَبْلَدُ الحيواناتِ على الإطلاقِ، فهُوَ أقلُّ الحيواناتِ فَهْماً». شرح العقيدة الواسطية (عثيمين) ص۵۹۷.

بدیهی است که این نظر ابن تیمیه متوجه خلافت ابوبکر و عمر و عثمان است و نه خلافت امیر المؤمنین علی عليه السلام. چرا که یقیناً ابن تیمیه به خر بودنِ افرادی چون عایشه، طلحه، زبیر، معاویه، عمرو عاص، عبیدالله بن عمر و امثال آنان معتقد نیست! همان افرادی که منکر خلافت علی عليه السلام بودند و با وی جنگیدند و در میان مسلمانان جوی‌های خون به راه انداختند.

از نظر آنان قبول صحّت خلافت عمر، قبول صحت خلافت بنی امیه هم بود. کسی که مشروعیت حکومت عمر را رد می‌کرد نهایتاً حقانیت خلافت اموی را نیز منکر می‌شد. از همین رو دستگاه خلافت بنی‌امیه اثبات حجیتِ اعمال و رفتار عمر را مساوی با اثباتِ حقانیت خود می‌دانست!

ما در اینجا نمی‌خواهیم تأثیرات مخرّب احکام خونباری را که علیه مخالفان عمر صادر شده است بررسی نماییم. آنچه که ما در اینجا خود را ناگزیر به ذکر آن می‌بینیم این است که: واقعاً عمر بن خطاب چه شخصیتی داشته که «دوست داشتن او» از «علائم اثبات مسلمانی» است؟! او کیست که مردم را به صِرف علاقه نداشتن به او باید به خاک و خون کشید؟!

ما برای بررسی این موضوع به بحث‌های کلامی و مذهبی نپرداخته‌ایم، گر چه طرح آنها را در جای خود بسیار لازم و ضروری می‌دانیم. در این کتاب ابتدا در بارهٔ روحیات عمر بن خطاب و برخورد او با مردم در زمان حکومتش و خصوصاً برخورد وی با زنان و کنیزان بحث شده است. در قسمت دوم، ۱۴ همسرِ عمر را معرفی کرده‌ایم و در قسمت سوم به قرائت حکایت امویِ ازدواج ام‌کلثوم بنت علی علیه السلام با عمر بن خطاب پرداخته‌ایم. قسمت چهارم به ذکر ازدواج‌های ام‌کلثوم با سه همسرش و همچنین ماجرای وفات ام‌کلثوم ــ به نقل از متون اهل سنت ــ اختصاص یافته و در قسمت پایانیِ کتاب نیز بطلان حکایات «ازدواج ام‌کلثوم با عمر» مورد بررسی قرار گرفته است.

امروزه طرفداران عمر بن خطاب به جای آنکه از قرائت سیرهٔ غیر انسانیِ وی

به فکر فرو روند و باورهای خود را به زیر سؤال برند، جواب تمامی اعمال غیر اخلاقی و ضد بشری عمر را در تمسک به روایات جعلی و دروغینی می‌دانند که روات اموی آنها را در بارهٔ ازدواج عمر با ام‌کلثوم بنت علی ﷺ ساخته و پرداخته‌اند.

گویی اثبات ازدواج عمر با این کودک هفت ساله (و یا چهار ساله[۲۱]) به منزلهٔ تطهیر نهایی عمر و همچنین به منزلهٔ جواز تمامی کشتارهایی است که در طول تاریخ از مخالفان وی شده است!

براستی مخالفان عمر در طول تاریخ همواره بهای چه گناهی را پرداخته‌اند؟! **این چه شخصیت والا و فاخری است که تا دنیا باقی است باید به خاطر دوست نداشتن او حق نفس کشیدن و حق حیات از انسان‌ها سلب گردد؟!**

۲۱ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۲۸، ۴۲۹.

قسمت اوّل :

حکومت عمر

[كانَتْ دِرَّةُ عمرَ أَهْيَبَ مِن سَيْفِ الحَجّاجِ][1]

آن شلاق مهیب برای همیشه در خاطره‌ها جاودانه شد. اگر چه آن بدن‌های خونین و پاره پاره همگی فراموش گردید.

از گودال ساکت و تاریک تاریخ، نه صدای ضجّه‌های آن کنیزان دردمند به گوش می رسد و نه ناله‌های غمبار آن غلامان خسته.

نه کسی را حق آن است که بر مظلومیّت انسان‌های ستمدیدهٔ آن روز بگرید و نه کسی را حق اینکه در قداست آن شلاق دهشتناک تردید نماید.

نه از زخم‌های زنان تحقیر شده و به خاک نشسته خبری می توان گرفت و نه از جراحت‌های مردان در خون غلطیدهٔ بی گناه اثری می توان یافت.

آنچه بوده و هست همه تقدیس آن تازیانهٔ پرآوازه است. تازیانه‌ای که حتی شمشیر سفاک‌ترین مردان عالم در مقایسهٔ با آن جلوهٔ چندانی نیافت.

حکایت ما، بغض ترکیدهٔ بدن‌های نیلی و نالهٔ تمامی آن خستگانی است که چشم نابینای تاریخ نه گریه‌های آنان را دید و نه دردهای آنان را به تصویر کشید.

باشد که دیده‌های تیزبین، ناگفته‌ها را به عیان ببیند و در گفته‌ها تأمّل نماید.

۱ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۵۷.

حکومت عمر بن خطاب

عمر که روزگاری از دشمنان شاخص پیامبر ﷺ و مسلمانان بود[۱]

۱ــ تا چند سال پس از بعثت پیامبر اکرم ﷺ، عمر بن خطاب از آئین بت‌پرستی دست برنداشت و با پیامبر و مسلمانان دشمنی ورزید. عبارات‌های زیر هر یک به نوعی شدت عداوت او را تصویر می‌نماید:

«عمر اخلاق تند و بدی داشت و با افضل بشر (یعنی با پیامبر) بدون هیچ قیدی بسیار دشمن بود». «کان عمرُ شَرِسَ الأخلاقِ، شدیدَ العَداوَةِ لِأَفْضَلِ البَشَرِ علَی الإطْلاقِ». المقتفی من سیرة المصطفی ص۵۹.

«عمر بن خطاب با کسانی که از میان قومش مسلمان می‌شدند بسیار تند برخورد می‌کرد». «وکان عمرُ شَدیداً علی مَنْ أَسْلَمَ مِن قَوْمِهِ»، یا «فَأَمّا عمرُ بنُ الخَطّابِ، فإنّه کانَ شدیداً علی المُسْلِمینَ». جمل من انساب الاشراف ج۲۸۶/۱۰، العقد الثمین ج۲۹۳/۶، بهجة المحافل ج۱۲۳/۱، عصر الخلافة الراشدة ص۷۵.

«عمر قبل از اینکه مسلمان شود نسبت به مسلمانان بسیار بی‌رحم بود». «لَقد کانَ عمرُ رضی الله عنه شدیدَ القَسْوَةِ علی المُسْلِمینَ قَبْلَ أنْ یُسْلِمَ». التاریخ الاسلامی (حمیدی) ج۱۴۶/۲، الصفاة الشخصیة عند الخلیفة عمر بن الخطاب ص۹۲.

«عمر در ابتدا از لجوج‌ترین دِشمنان اسلام بود و بیش از هر کس دیگری ←

و ـ همچون پدرش «خَطّاب» ـ با کسانی که ترک بت پرستی می‌کردند

نسبت به رسول خدا و مسلمانان خصومت می‌ورزید». «فقد کان عمرُ بنُ الخطّابِ ﷺ في مَبْدَإِ أَمْرِهِ مِن أَلَدِّ أَعْداءِ الإسْلامِ وأَشَدِّ النّاسِ خُصُومَةً لِرَسولِ اللهِ ﷺ والمسلمينَ». اقوال المبين فی سیرة سید المرسلین (دکتر محمد الطیب) ص۸۵. همچنین رجوع کنید به: الدولة العربیة الاسلامیة الاولی ص۸۰.

«عمر ـ قبل از اسلام آوردنش ـ نسبت به مسلمانان بسیار دشمنی می‌کرد. او با بی‌رحمی با آنان برخورد می‌نمود. او چنان مسلمانان را مورد شکنجه قرار می‌داد که کوه‌ها در مقابل آن عذاب‌ها متلاشی می‌گردید و سنگ‌ها از خوف آن شکنجه‌ها آب می‌شد (چرا که حتی کوه‌ها و سنگ‌ها هم تاب و توان آن شکنجه‌ها را نداشت). او کنیز خود را (که مسلمان شده بود) مورد شکنجه قرار می‌داد و آن قدر او را می‌زد که خود از زدن وی خسته می‌شد. عمر وقتی از زدن او خسته می‌شد به آن کنیز می‌گفت: من از تو معذرت می‌خواهم (که قدرتش را ندارم که بیشتر تو را بزنم)، من اگر از زدن تو دست برداشتم فقط به خاطر این است که خسته شدم. کنیز وی که تحت شکنجهٔ او قرار داشت به عمر می‌گفت: (امیدوارم) خدا هم تو را همین طور مورد عذاب خودش قرار بدهد». «وكانَ قَبْلَ إسلامِه شَديداً على المُسلمينَ، قاسِياً في مُعامَلَتِهِمْ فكان يُعَذِّبُهُمْ عَذاباً تَنْهَدُّ مِنْهُ الجِبالُ، وتَذُوبُ لِهَوْلِهِ الأَحْجارُ، حتّى أنَّه كانَ يُعَذِّبُ جارِيَتَهُ، وظَلَّ يَضْرِبُها حتّى مَلَّ مِنَ الضَّرْبِ فتَرَكَها وهو يَقولُ: إنّي أَعْتَذِرُ إليكِ، إنّي لَمْ أَتْرُكْكِ إلّا مَلالَةً. فأَجابَتْهُ الجارِيَةُ المُعَذَّبَةُ، كذلك فَعَلَ اللهُ بِكَ». جولة تاريخية فی عصر الخلفاء الراشدين (دکتر محمد سید الوکیل) ص۷۵. همچنین رجوع کنید به: السیرة النبویة (ابن هشام) ج۱/۲۲۹.

«عمر ـ قبل از اسلام آوردنش ـ نسبت به مسلمانان بسیار دشمنی می‌کرد. او در کیش (بت پرستی) خود متعصب بود. وی (به عنوان مثال) لبیبه را که کنیز بنی مؤمل بود به خاطر مسلمان شدن، با بی‌رحمی و قساوت شدیداً مورد شکنجه قرار←

می‌جنگید،[۲] همان کسی که روزگاری ـ مانند دایی خود ابوجهل ـ با اسلام

→ می‌داد و تنها در صورتی از شکنجهٔ آن زن دست برمی‌داشت که خودش خسته شود و از توان بیفتد». «كانَ عمرُ شَديداً على المُسلمينَ قبلَ إسلامِه، مُتَعَصِّباً لِدينِهِ وكان يُعَذِّبُ لَبيبَةَ جارِيَةَ بَني مُؤَمَّلٍ على إسلامِها أَشَدَّ العذابِ بِلا رَحمةٍ ولا شَفَقَةٍ ولا يَترُكُها إلّا إذا مَلَّ وكَلَّ». الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۶.

«عمر دو سال پیاپی به همین تندی و با همین بی‌رحمی با مسلمانانی که مستضعف و ناتوان بودند برخورد نمود»! «ظَلَّ عمرُ يُعامِلُ المُستضعفينَ مِنَ المُسْلِمينَ بِهذِهِ الغِلْظَةِ وتِلْكَ القَسْوَةِ سَنَتَيْنِ مُتَوالِيَتَيْنِ». جولة تاريخية ص۷۶.

«... در میان اهل مکه عمر از همه بیشتر به مسلمانان ناتوان و مستضعف تعرّض می‌نمود. او یک کنیزی را که مسلمان شده بود آن قدر می‌زد که دستش خسته می‌شد و شلاق از دستش می‌افتاد. (فقط در آن زمان بود که) وی زدن آن زن را به خاطر خسته‌شدن خودش متوقف می‌کرد». «... وكانَ عمرُ أَشَدَّ أهلِ مكّةَ بَطْشاً بِهؤلاءِ المُستضعفينَ، ولَقَدْ ظَلَّ يَضرِبُ جارِيَةً أَسْلَمَتْ حتّى كَلَّتْ يَداهُ ووَقَعَ السَّوْطُ مِن يَدِهِ فتَوَقَّفَ إعْياءً». الفاروق عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص۸.

«عمر نسبت به مسلمانان بسیار دشمن بود و آنان را مورد آزار و شکنجه قرار می‌داد». «كان عمرُ بنُ الخطّابِ ﵁ شديداً على المسلمينَ يُؤْذيهِمْ ويُعَذِّبُهُم». سيرة النبی ﷺ (عبدالحمید طهماز) ص۱۵۱. همچنین رجوع کنید به: محمد ﷺ (محمد رضا مصری) ص۱۱۸، نور الیقین (شیخ محمد خُضَری) ص۳۸، التاریخ الاسلامی (محمود شاکر) ج۱/۱۰۲، الفاروق عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص۱۰، عمر بن الخطاب فی توجیهه للادب (۳) ص۵۰، فقه السیرة (زید بن عبدالکریم الزید) ص۲۰۳، الدولة العربیة الاسلامیة الاولی ص۸۰، السیرة النبویة الصحیحة (دکتر اکرم ضیاء عمری) ج۱/۱۷۷.

۲ـ «عمر با کسانی که از عبادت بت‌ها دست بر می‌داشتند شدیداً می‌جنگید، همان طوری ←

دشمنی می‌کرد،[۳] هم او که تا زمان هجرت مسلمانان به حبشه علناً در پی قتل آنان

← که پدرش این عمل را با پسر برادر خود زید بن عمرو بن نفیل انجام می‌داد». «... كان (عمرُ بنُ الخَطّابِ) يُحارِبُ الخارِجينَ على عِبادَةِ الأَصْنامِ أَشَدَّ الْحَرْبِ كَما فَعَلَ أَبُوهُ مَـعَ ابنِ أَخيهِ زَيْدِ بنِ عَمْرِو بنِ نُفَيْلٍ». ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۱.

«پدرِ عمر که خطّاب نام داشت مردی تندخو و بد اخلاق بود و از دنیا چیزی جز بت‌های مکه را نمی‌شناخت. او بت‌ها را عبادت می‌کرد و بیش از سایرین به آنها توجه داشت و برای آنها قربانی تقدیم می‌نمود». «وكانَ والِدُهُ الخَطّابُ رَجُلاً فَظّاً غَليظاً لا يَعْرِفُ مِن دُنْياهُ إلّا أَصْنامَ مَكَّةَ وأَوْثانَها، يَتَقَدَّمُ إلَيْها بِالعِبادَةِ وَيَخُصُّها بِمَزيدٍ مِنَ العِنايَةِ وتقديمِ القَرابينِ». رجالٌ أنزل الله فيهم قرآناً ج۵/۷۶.

۳ـ «عمر در دشمنی با رسول خدا و در دشمنی با مسلمانان، درست همتای ابوجهل بود». «وكان (عمرُ) صِنْوَ أبي جَهْلٍ في شِدَّتِهِ على رسولِ اللهِ وعلَى المسلمينَ». مِن مَعين السيرة النبوية (صالح احمد شامی) ص۷۶.

«... عمر (تا مدتها بعد از ظهور اسلام) اسلام نیاورد و به جاهلیت خویش ملتزم بود. او دشمنی آشکار با اسلام، و مقابلهٔ با دینِ مسلمانان را از دایی خویش ابوجهل آموخته بود. عمر تمامی مسلمانانی را که بنده و یا ناتوان بودند مورد آزار و اذیت قرار می‌داد و آنان را می‌زد». «... أمّا عمرُ فلَمْ يُسْلِمْ وتَمَسَّكَ بِجاهِلِيَّتِهِ وأَخَذَ عن خالِه أبي جَهْلٍ معاداتَه الصّريحةَ للإسلامِ والوُقُوفَ في وَجْهِهِ، فكان يؤذي ويَضْرِبُ مَنْ دَخَلَ فِي الإسلامِ مِنَ العَبيدِ والمستضعفينَ». الخلفاء الراشدون (سراج الدين ندوی) ص۶۳.

«عمر بن خطاب دشمنی بی‌پرده‌ای را که نسبت به اسلام داشت و همچنین مقابله و ایستادگی در برابرِ دینِ مسلمانان را از دایی خویش ابوجهل عمرو بن هشام آموخته بود». «إنَّه قد أَخَذَ عن خالِهِ أبي جهلٍ عَمْرِو بنِ هِشامٍ مُعاداتَهُ الصَّريحةَ ←

بود،[۴] و مسلمانان از ترس آزار او به خارج از مکه می‌گریختند،[۵] و هم او که زمانی پیوسته نقشه قتل پیامبر ﷺ را می‌کشید[۶] و شمشیر به دست در کوچه‌های

← لِلإسلامِ والوقوفَ في وَجْهِهِ». التاریخ الاسلامی (محمود شاکر) ج۳/۱۱۵.

۴ـ «عمر در ابتدای ظهور اسلام، قانع نشد که درستی آن را بپذیرد. لذا ـ تا زمان هجرت مسلمانان به حبشه ـ با اسلام جنگید و با آن دشمنی نمود و حاضر نگردید به آن ایمان بیاورد». «ولَمْ یَکُنْ (عمرُ) بَدْءَ ظهورِ الإسلامِ مُقْتَنِعاً بِصِحَّتِهِ، فحارَبَهُ وحادَّهُ وصَدَّ عنه حتّی کانت هِجْرَةُ المسلمینَ إلَی الحَبَشَةِ...». الخلفاء الراشدون (ابوزید شلبی) ص۱۰۳.

۵ـ «ام‌عبدالله لیلیٰ بنت ابی‌حَثْمَه می‌گوید: «وقتی که ما مسلمان شدیم عمر بن خطاب از سرسخت‌ترین مخالفان ما بود. هنگامی که ما آماده شدیم تا از مکه بیرون برویم و به سوی حبشه حرکت نماییم عمر بن خطاب ـ در حالیکه من روی شتر نشسته بودم و عازم سفر بودم ـ نزدم آمد و گفت: کجا می‌روی ام‌عبدالله؟ گفتم: شماها ما را به خاطر دینمان مورد آزار و اذیت قرار دادید، ما هم (تصمیم گرفته‌ایم) در این زمینِ خدا به جایی برویم که به خاطر عبادت خدا مورد آزار قرار نگیریم». «کانَ عمرُ بنُ الخَطّابِ مِن أَشَدِّ النّاسِ عَلَیْنا في إسْلامِنا، فَلَمّا تَهَـیَّأْنا لِلْخُرُوجِ إلی أرضِ الحبشةِ، جاءَني عمرُ بنُ الخَطّابِ، وأَنا علی بَعیري، أُریدُ أنْ أَتَوَجَّهَ، فقال: أَیْنَ أُمُّ عبدِ اللهِ؟ فقُلْتُ: آذَیْتُمُونا في دینِنا فنَذْهَبُ في أَرْضِ اللهِ حَیْثُ لا نُؤْذیٰ في عِبادَةِ اللهِ». سیرة ابن اسحاق ص۱۸۱، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۲۵/۳۰، دلائل النبوة ج۲/۲۲۱، ۲۲۲، اسد الغابة ج۵/۵۴۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۱ ـ السیرة النبویة ـ ص۱۸۱، الاصابة ج۸/۳۰۳، مجمع الزوائد ج۶/۲۳، ۲۴، سبل الهدی والرشاد ج۲/۳۶۳، الهجرة الاولی فی الاسلام ص۲۳.

۶ـ «ابوجهم بن حذیفه در ایام جاهلیت از بزرگان قریش بود و بمانند عمر بن خطاب به دنبال ترور کردن و کشتن رسول خدا ﷺ و دشمنی با حضرت بود». «إنّ ←

مکه می‌گشت و می‌گفت: «به لات و عزّی قسم[7] من محمد را می‌کشم»،[8] عاقبت

← أبَا الجَهْمِ بنَ حُذَيْفَةَ بنِ غانِمٍ كانَ مِن رِجالِ قُرَيْشٍ في الجاهِلِيَّةِ، وكان يُوازِنُ عمرَ بنَ الخَطّابِ قَبْلَ إسلامِه على غيلَةِ رسولِ الله ﷺ ومعاداتِهِ». المنمّق ص۲۹۵.

۷ـ بلاذری ـ ضمن ذکر جملاتی که در پاورقی بعدی آمده ـ نقل می‌کند که عمر پس از آنکه پیامبر ﷺ را به قتل تهدید نمود چنین گفت:

«... من محمد را می‌کشم تا اوضاع به حال سابق برگردد. محمد گمان کرده است که قریش مطیع او می‌شوند؟! به لات و به عزّی قسم که چنین نخواهد شد».
«...فَأَقْتُلُهُ فيَرْجِعُ الأَمْرُ إلى ما كان عليه. أَيَظُنُّ مُحَمّدٌ أنّ قُرَيْشاً تَنْقادُ لَه؟ كَلاّ واللاّتِ والعُزّىٰ »! جمل من انساب الاشراف ج۲۸۷/۱۰.

۸ـ انس بن مالك می‌گوید: «عمر در حالی که شمشیر به گردن آویخته بود (از خانه‌اش) بیرون آمد. مردی از بنی زُهْره او را دید و از او سؤال کرد: ای عمر، کجا می‌روی؟! عمر گفت: می‌خواهم محمد را بکشم». «خَرَجَ عمرُ مُتَقَلِّدَ السَّيْفِ، فلَقِيَهُ رَجُلٌ مِن بَنِي زُهْرَةَ، قال: أيْنَ تَعْمِدُ يا عمرُ؟ فقال: أُرِيدُ أنْ أَقْتُلَ مُحَمّداً ...». طبقات ابن سعد ج۲۶۷/۳، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۷/۲، جمل من انساب الاشراف ج۲۸۹/۱۰، المستدرك على الصحيحين ج۵۹/۴، دلائل النبوة (بیهقی) ج۲۱۹/۲، تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۴۴، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۶۲، صفة الصفوة ج۲۶۹/۱، التبصرة (ابن جوزی) ـ في فضل عمر بن الخطاب ـ ج۴۱۵/۱، كشف المشكل ج۲۶۱/۱، المنتظم ج۱۳۳/۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۷۷/۱، ج۱۸۲/۱۲، تاریخ ابی الفداء ج۱۱۸/۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۱ ـ السيرة النبوية ـ ص۱۷۴، الرّصف (ابن العاقولی) ج۴۶/۱، اتحاف الخيرة المهرة (بوصيری) ج۲۲۱/۹، مختصر اتحاف الخيرة المهرة (بوصيری) ج۱۵۲/۹، عمدة القاری ج۹/۱۷، مَحْض الصواب ج۱۵۲/۱، ۱۵۳، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۱۰، الخصائص الکبری ج۲۱۹/۱، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور←

در سال ۱۳ هجری ـ به عنوان خلیفهٔ (!) رسول خدا ﷺ ـ به حکومت رسید.

← ج۴/۲۹۳، الصواعق المحرقة ج۱/۲۶۳، سمط النجوم العوالی (عصامی) ج۲/۴۷۱، مختصر سیرة الرسول (عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب) ص۱۲۶، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۵، ۱۶، النسب والمصاهرة ص۷۵، الرحیق المختوم (صفی الدین مبارکفوری) ص۱۰۳، عمر بن الخطاب (قروی) ص۹، تاریخ الصحابة والتابعین ج۲/۱۶، رجالٌ اَنزل الله فیهم قرآناً ج۵/۸۱، ۸۲، المنهج الحَرَکی للسیرة النبویة ج۱/۸۴، دنیا النساء الصالحات ص۱۹۲، سیرة شهداء الصحابة ص۱۵.

«عمر در حالی که شمشیر به گردن آویخته بود (از منزل خود) خارج شد. او به دنبال رسول خدا بود و می‌خواست حضرت را به قتل برساند... او می‌گفت: من می‌روم پیِ این محمدِ صابی. محمد باعث تفرقه قریش شده است. او عقل قریش را از آنان گرفته، به دین آنان صدمه زده و به بت‌های آنان دشنام داده است. من محمد را خواهم کشت». «فإنّ عمرَ خَرَجَ مُوَشِّحاً سَيْفَهُ، يُرِيدُ رسولَ اللهِ ﷺ وقَتْلَه ... فقالَ: أُرِيدُ محمّداً هذا الصّابِئَ الّذي فَرَّقَ أَمْرَ قُرَيْشٍ، وَسَفَّهَ أَحْلامَها، وعابَ دِينَها، وسَبَّ آلِهَتَها، فأَقْتُلُهُ». السیرة النبویة (ابن هشام) ج۱/۲۳۰، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۱/۲۷۹، ۲۸۰ /ح۳۷۱، ثقات ابن حبان ج۱/۷۳، البدء والتاریخ (مقدسی) ج۵/۸۸، ۸۹ [در این مصدر آمده: أُرِيدُ هذا الصَّبِيَّ الّذي فَرَّقَ أَمْرَ قُرَيْشٍ]، الاکتفاء (کلاعی) ج۱/۲۵۱، تفسیر القرطبی ج۱۱/۱۶۳، البدایة والنهایة ج۳/۱۰۰، المصباح المضئ ج۱/۴۵، ۴۶. همچنین رجوع کنید به: التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۴۲۳، مَحْض الشَّیْد ص۱۰۴، تحفة الالباب ج۲/۲۹۸، نور الابصار (شبلنجی) ص۶۷، معجز محمد رسول الله ﷺ (شیخ عبدالعزیز ثعالبی) ج۱/۸۰، التاریخ الاسلامی (حمیدی) ج۲/۱۴۸، عصر النبوة ←

جهالت عمر پیش از مسلمان شدن به حدی بود که بعضی از مسلمانان در

← والخلافة الراشدة ص۵۵، الخلفاء الراشدون (امين القضاة) ص۴۴، التاريخ الاسلامی (محمود شاكر) ج۱/۱۰۳، ج۳/۱۱۸، تهذيب سيرة ابن هشام (عبدالسلام هارون) ج۱/۱۰۱، السيرة النبوية (ابوالحسن ندوى) ص۱۳۵، ۱۳۶، العشرة المبشرون بالجنة (عبداللطيف عاشور) ص۲۶، اقوال المبين (دكتر محمد الطيب) ص۸۵، موسوعة سيرة سيد الانام ج۱۴۸/۲، الوسيط فی السيرة النبوية (هاشم يحيى) ص۱۷۸، روائع من اشعار الصحابة ص۲۵، فقه السيرة النبوية (منير محمد غضبان) ص۱۷۶، من مَعين السيرة النبوية (صالح احمد شامى) ص۷۶، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصرى) ج۱/۱۰۰، نفحات عطرة ص۵۰۲.

در کتاب نفحات عطرة ص۵۰۲ عبارات فوق این طور نقل شده است: عمر گفت: «می‌خواهم این محمد صابی را ـ که زندگی ما را به فساد و تباهی کشانده است ـ بکُشم، و قریش را از (شر) او راحت کنم». «أُرِيدُ هذَا الصّابِئَ الّذي أَفْسَدَ علينا حياتَنا، فأُرِيحَ قريشاً منه».

«صابی» کسی است که دینی را ترک گوید و به دین دیگر منتقل شود. افراد بت‌پرست و مشرک، به پیامبر اکرم ﷺ و به کسانی که مخالف عبادت بت‌ها بودند و یا به کسانی که عبادت بت‌ها را ترک می‌کردند «صابی» می‌گفتند. «وكانتِ العَرَبُ تُسَمِي النّبيَّ الصّابِئَ لِأَنَّهُ خَرَجَ مِن دِينِ قُرَيْشٍ إلَى الإسلامِ». النهاية فی غريب الحديث ج۳/۳، لسان العرب ج۱/۱۰۸، تاج العروس ج۱/۸۶.

دکتر احمد شلبی می‌گوید: «این معروف است که قریش هنگامی که پیش از هجرت تصمیم به قتل محمد گرفت، تنها در صورتی توانست به این کار مبادرت کند که از هر قبیله‌ای یک جوان نیرومندی را برگزینند تا همهٔ قبایل در این اقدام ظالمانه شرکت نمایند، ولیکن عمر ـ قبل از آنکه مسلمان بشود ـ زمانی که به این باور رسید ←

اشاره به نافهمی و عناد وی می‌گفتند: «تا زمانی که خرِ خطّاب اسلام نیاورَد عمر بن خطّاب هم مسلمان نخواهد شد»![۹] زیرا در زمانی که بسیاری از قبائل و طوایف و

که دین جدید (اسلام) برای سنّت و موقعیت قوم او خطرناک است تصمیم گرفت که خود به تنهایی برای کشتن محمد اقدام نماید». «فمِنَ المَعروفِ أنَّ قُريشاً عِندما استَقَرَّ رَأْيُها عَلىٰ قَتْلِ محمّدٍ قُبَيْلَ الهِجْرَةِ لَمْ تَسْتَطِعْ أنْ تُقْدِمَ على هذَا العَمَلِ إلّا بعدَ أن انْتَدَبَتْ مِنْ كُلِّ قَبيلةٍ شاباً جَلْداً لِيَقومَ الجَميعُ بِهذِهِ المُحاوَلَةِ الظّالِمَةِ، ولكنَّ عمرَ عِنْدَمَا اعْتَقَدَ قَبْلَ الإسلامِ أنَّ الدِّينَ الجديدَ خَطَرٌ على تَقاليدِ قَوْمِهِ وأوضاعِهِم، قَرَّرَ أن يَمْشِيَ وَحدَهُ لِيَقْتُلَ محمّداً». العَشَرَة المُبَشَّرُون (۲ـ عمر بن الخطاب [احمد شلبی]) ص۵.

۹ـ آن زمانی که مسلمانان از آزار عمر و امثال او از مکه می‌گریختند و به اماکنی چون حبشه پناه می‌بردند عامر بن ربیعه نا امید بود از اینکه عمر روزی ترک بت‌پرستی نماید و مسلمان بشود، لذا می‌گفت: «لا يُسْلِمُ (عمرُ) حتّى يُسْلِمَ حِمارُ الخَطّابِ». السیرة النبویة (ابن هشام) ج۱/۲۲۹، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۱/۲۷۹ /ح۳۷۱، امالی المحاملی ص۷۴، ۷۵، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۲۵/۳۰، دلائل النبوة (بیهقی) ج۲/۲۲۲، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۳، الکامل فی التاریخ ج۲/۸۴، الاکتفاء (کلاعی) ج۱/۲۵۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۱ ـ السیرة النبویة ـ ص۱۸۱، البدایة والنهایة ج۳/۱۰۰، المصباح المضیئ ج۱/۴۵، امتاع الاسماع ج۹/۱۰۵، سبل الهدی والرشاد ج۲/۳۶۴، السیرة الحلبیة ج۲/۴، مع المصطفی ص۱۱۶، التاریخ الاسلامی (محمود شاکر) ج۱/۱۰۲، ج۳/۱۱۸، نور الیقین (شیخ محمد خُضَری) ص۳۸، تاریخ الخلفاء الراشدین (علیّان) ص۱۱۳، السیرة النبویة (دکتر مهدی رزق الله) ج۱/۲۴۵، السیرة النبویة الصحیحة (دکتر اکرم ضیاء عمری) ج۱/۱۷۷، فقه السیرة (زید بن عبدالکریم الزید) ص۲۰۴، موسوعة سیرة سید الانام ج۲/۱۴۷، رجالٌ أنزل الله فیهم قرآناً ج۵/۸۱، اصحاب ←

از جمله بسیاری از افرادِ خاندانِ او مسلمان شده بودند این مرد جِلْف[۱۰] همچنان به کفر و شرک خویش متمسک بود و از آئین جاهلیت دست برنمی‌داشت،[۱۱] تا آنکه روزی ـ پس از سالها عناد و دشمنی ـ از عصبانیتِ اینکه نتوانسته بود قمار بازی کند و یا شراب بخورد تصمیم گرفت مسلمان شود![۱۲]

← الرسول ﷺ (محمود مصری) ج۱/۱۰۰، من مَعین السیرة النبویة ص۷۸.

۱۰ـ جِلْف یعنی سفیه، احمق، فرومایه، بی‌ادب. (رجوع کنید به پانویس بعدی).

۱۱ـ محمود شاکر در اشاره به این موضوع می‌گوید:

«نور اسلام در مکه منتشر گردید و گروه‌ها و قبایل متعددی به آن ایمان آوردند. پسر عمویِ عمر (سعید بن زید) و همچنین افراد دیگری از بنی عَدی نیز مسلمان شدند. اما خودِ عمر مسلمان نشد و بر جاهلیت خویش همچنان ماند. درست مانند یک آدم جِلفی که وقتی از چیزی خوشش می‌آید دیگر ابداً امکان ندارد (نظرش) تغییر یابد، مگر در صورتی که از چیز دیگری خوشش بیاید».

«وسَعَ نُورُ الإسلامِ في مكّةَ وآمَنَتْ بِهِ جَماعاتٌ مِن فِئاتٍ شَتّى وقَبائِلُ عِدَّةٍ، وكانَ مِن بني عَدِيٍّ أنْ آمَنَ سعيدُ بنُ زَيْدٍ ابنُ عَمِّ عمرَ وآخَرُونَ مِن بني عَدِيٍّ، أمّا عمرُ فلَمْ يُسْلِمْ وتَمَسَّكَ بِجاهِلِيَّتِهِ تَمَسُّكَ الإنسانِ الْجِلْفِ الّذي إذِ اقْتَنَعَ بِشَيْءٍ لا يُمْكِنُ أنْ يُغَيِّرَ أبَداً إلّا إذا اقْتَنَعَ بِشَيْءٍ آخَرَ...». التاریخ الاسلامی ج۳/۱۱۵.

۱۲ـ در خصوص نحوهٔ مسلمان شدن او بعضی گفته‌اند: یک روز عمر به محل قماربازها رفت تا قمار کند ولی کسی را در آنجا نیافت. با خود گفت: پس می‌روم پیش مِی فروش تا شراب بخورم، ولی شراب هم تمام شده بود. عمر وقتی دید از قمار و شراب خبری نیست، گفت: پس من می‌روم مسلمان می‌شوم! **«وفي بَعضِ الرِّواياتِ أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ يُرِيدُ مَجْمَعاً كانوا يَجْتَمِعُونَ فيهِ لِلْقِمارِ، فَلَمْ يَجِدْ فيهِ أَحَداً، فقال: لَأَذْهَبَنَّ إلى الخَمّار، لَعَلّي أَجِدُ عِندَهُ خَمْراً، فَلَمْ يَجِدْ عنده شيئاً. فقالَ:** ←

عمر که پیشتر سر چشمهٔ فتنه‌گری علیه مسلمانان بود و دین را همواره به باد تمسخر می‌گرفت و از هیچ نوع اذیت و آزاری نسبت به مسلمانان فرو گذار نمی‌کرد[۱۳] پس از دستیابی به اقتدار مطلق و بلا قید و باد آورده سیاسی، به إعمالِ استبدادی خونین و کم‌نظیر مبادرت نمود. استبدادی که شاید بتوان گفت مظلومترین قربانیانِ عمومی آن را قشر زنان و بخصوص کنیزانِ بی‌پناه تشکیل می‌دادند.

عمر افراد خطرناکی چون معاویه، یزید بن ابی سفیان، ابوهریره، عمرو عاص، قُنْفُذ و مغیرة بن شعبه را بر مردم امیر نمود.[۱۴]

← لَأَذْهَبَــنَّ وَلَأُسْلِمَــنَّ». رسالة الغفران ص۵۱۰. همچنین رجوع کنید به: السیرة النبویة (ابن هشام) ج۲۳۲/۱، البدایة والنهایة ج۱۰۲/۳، سبل الهدی والرشاد ج۳۷۲/۲.

۱۳ـ محمد غزالی می‌گوید: «عمر از اولین استهزا کنندگان و اولین فتنه‌گرانِ علیه اسلام بود. او به تند خویی و بد اخلاقی شهرت داشت و مسلمانان انواع آزارها را از وی دیدند». «وأمّا عمرُ بنُ الخَطّابِ فكانَ مِن أوّلِ الفَتّانِينَ المُسْتَهْزِئِينَ بالإسلام، كانَ مَعروفاً بِحِدَّةِ الطَّبْعِ، وقُوَّةِ الشَّكِيمَة. وطالَما لَقِيَ المُسلمونَ مِنْهُ أَلْوانَ الأَذى». فقه السیرة (محمد غزالی) ص۱۲۵.

دکتر مهدی رزق الله احمد می‌گوید: «عمر از لجوج‌ترین دشمنان اسلام بود. او به تندخویی و بد خلقی مشهور بود و مسلمانان انواع آزارها و سرکوبی‌ها را از وی دیدند». «لَقَدْ كانَ عمرُ مِن أَلَدِّ خُصُومِ الإسلام وكان مَعروفاً بِحِدَّةِ الطَّبْعِ وقُوَّةِ الشَّكِيمَةِ وكَثيراً ما لَقِيَ بَعضُ المسلمينَ منه صُنُوفاً مِنَ الأَذى والتَّنْكيلِ». السیرة النبویة (مهدی رزق الله) ج۲۴۴/۱.

۱۴ـ «وكان (عمرُ) يَستعمِلُ رَجلاً مِن أصحابِ رسولِ اللهِ عليه السلامُ، مثلَ عمرِو بنِ ←

کسی که با سوار شدن بر یابویی خود را گم می‌کرد حال بر تخت سلطنت و حکومتِ بر مسلمانان جای گرفته بود.[۱۵]

← العاصِ ومعاويةَ بنِ أبي سفيانَ والمُغيرةِ بنِ شُعبةَ، ويَدَعُ مَن هو أفضلُ مِنْهم ...». طبقات ابن سعد ج۲۸۳/۳.

نام والیان و امیران عمر را می‌توانید در این منابع بیابید: تاریخ خلیفة بن الخیاط ص۱۱۰ ـ ۱۱۲، تاریخ یعقوبی ج۱۶۱/۲، تاریخ الطبری ج۳۰۳/۳.

وقتی از عمر سؤال شد که «چرا امارت بلاد را به اکابر صحابهٔ پیامبر تفویض نمی‌کند» در جواب گفت: «من دوست ندارم آنان را با این اشتغالات آلوده کنم». «وقِيلَ له: ما لَكَ لا تُوَلّي الأكابِرَ مِن أصحابِ رسولِ اللهِ عليه السّلامُ؟ فقال: أكْرَهُ أنْ أُدَنِّسَهم بالعَمَلِ». طبقات ابن سعد ج۲۸۳/۳، سِراج الملوك ـ باب۵۳ ـ ص۲۶۷، الحاضر العالم الاسلامی ـ سیرة عمر بن الخطاب للأمیر شکیب ـ ج۲۵۷/۱.

۱۵ـ «عمر (برای اولین بار) بر یک یابویی (که برایش آورده بودند) سوار شد و با تبختر و تکبر به راه افتاد. او شروع کرد به زدن یابو و هر چه می‌رفت تکبر بیشتری به وی دست می‌داد. عاقبت از آن پیاده شد و گفت: این چیزی که شما مرا بر آن سوار کرده‌اید یک شیطان است، من از آن پیاده شدم چون دیدم خودم را گُم کردم». «ورَكِبَ عمرُ بِرْذَوْناً فطَفِقَ يَتَبَخْتَرُ بِهِ، فجَعَلَ يَضْرِبُهُ فلا يَزْدادُ إلّا تَبَخْتُراً، فنَزَلَ عنه وقال: ما حَمَّلْتُموني إلّا على شَيطانٍ، ما نَزَلْتُ عنه حتّى أنْكَرْتُ نَفْسي». تفسیر الطبری ـ تفسیر سورة الفاتحة، القول في تأويل الاستعاذة ـ ج۷۵/۱، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۸۲۳/۳، ۸۲۴، تفسیر الفخر الرازی ـ تفسیر سورة الفاتحة، أركان الاستعاذة، المسألة الأولى ـ ج۶۴/۱، تفسیر ابن کثیر ج۱۷/۱ (با تأکید بر صحتِ روایت). همچنین رجوع کنید به: کتاب الزهد (ابن ابی الدنیا) ص۶۶ /ح۱۱۵، تاریخ مدینة دمشق ج۳۰۶/۴۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ←

شـــاهـــی [۱۶] کـــه از نـــظـــر او مـــردم در حـکـــمِ «وحـــوش»

ج۳۷/۱۲، البداية والنهاية ج۷۰/۷.

روایت فوق با الفاظ زیر هم نقل شده است:

«وحُكِيَ أنَّهم تَلَقَّوا عمرَ بِبِرْذَوْنٍ وثِيابٍ بيضٍ، وكَلَّمُوهُ أنْ يَـرْكَبَ البِرْذَوْنَ لِيَراهُ العَدُوُّ، فهو أَهْيَبُ لَهُ عِنْدَهُم، وأنْ يَلْبَسَ الثِّيابَ البيضَ، ويَطْرَحَ الفَرْوَةَ عنه، فأَبىٰ، ثُمّ أَلَحُّوا عليه، فرَكِبَ البِرْذَوْنَ بِفَرْوَةٍ وثِيابِه، فَهَمْلَجَ به البِرْذَوْنُ وخِطامُ راحِلَتِهِ بعدُ في يَدِهِ، فنَزَلَ ورَكِبَ راحِلَتَه، وقال: لَقَدْ غَيَّرَني هذا حتّى خِفْتُ أنْ أَتَكَبَّرَ وأُنْكِرَ نَفْسي...». الانس الجليل بتاريخ القدس والخليل ج۳۷۶/۱، ازالة الخفاء ج۶۴/۲.

«...أُتِيَ بِبِرْذَوْنٍ فرَكِبَهُ، فجَعَلَ البِرْذَوْنُ يُحَرِّكُهُ، وجَعَلَ عمرُ يَضْرِبُهُ ويَضْرِبُ وَجْهَهُ ولا يَزِيدُهُ إلّا مَشْياً. فقال سائسُ الدّابَّـةِ: ما يَنْقِمُ أميرُ المؤمنينَ مِنْهُ؟! ثمّ نَزَلَ، فقال: ما حَمَّلْتُمُوني إلّا على شَيطانٍ، وما نَزَلْتُ عنه حتّى أَنْكَرْتُ نَفْسي، قَرِّبُوا بَعيري، فرَكِبَهُ ثمّ اعْتَزَلَ النّاسَ». کتاب الزهد (ابوداود) ص۶۴.

«...فَأُتِيَ بِبِرْذَوْنٍ فطُرِحَ عليه قَطِيفَةٌ بِلا سَرْجٍ ولا رَحْلٍ فرَكِبَه، فقالَ: احْبِسُوا احْبِسُوا، ما كُنْتُ أَظُنُّ النّاسَ يَـرْكَبُونَ الشَّيْطانَ قَبْلَ هذا، فأُتِيَ بِجَمَلِهِ فرَكِبَهُ». کتاب الزهد (ابن ابی الدنيا) ص۶۶ /ح۱۱۵، تاريخ مدينة دمشق ج۳۰۶/۴۴، البداية والنهاية ج۷۰/۷. همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج۳۷/۱۲.

۱۶ـ عمر خود با تردید می‌گفت: «به خدا نمی‌دانم که آیا من یک خلیفه هستم و یا یک پادشاه»! «واللهِ ما أَدري أخليفةٌ أنَا أمْ مَلِكٌ»! طبقات ابن سعد ج۳۰۶/۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج۶۶/۱۲، الدر المنثور فی التفسير بالمأثور ج۳۰۶/۵، تاريخ الخلفاء (سيوطی) ص۱۴۰، مَحْض الصواب ج۶۹۲/۲، جامع الاحاديث (سيوطی) ج۲۸۶/۱۳ /ح۱۱۰۲، ۱۱۰۳، كنز العمال ج۵۶۷/۱۲ ←

بودند[17] با جامعه کاری کرد که بعدها مقتدایِ بی‌عیب و نقصِ «معاویه»[18] و الگوی جنایتکارانی نظیر «زیاد بن ابیه» و «حجّاج بن یوسف» گردید![19] گر چه حتی

/ ح۳۵۷۷۶، ۳۵۷۷۷. همچنین رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج۴۷۸/۴۴.

۱۷ـ عمر در بارهٔ مردم به ابوبکر می‌گفت: «... فإنَّهم بِمَنْزِلَةِ الوَحْشِ». تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۷۳، الصواعق المحرقة ج۷۹/۱، کنز العمال ج۵۲۷/۶ / ح۱۶۸۳۸.

۱۸ـ معاویه می‌گفت: در میان ما، هر فردی دارای عیبی بزرگ است، تنها فردِ بی‌عیب عمر بن خطاب است. «ما مِنّا أَحَدٌ إلّا فُتِّشَ عن جائِفَةٍ أو مُنَقِّلَةٍ خَلا عمرَ بْنِ الخطّابِ. [المُنَقِّلَةُ: الشَّجَّةُ الّتي يَخرُجُ مِنْهَا العِظامُ، والجائِفَةُ: الّتي تَبْلُغُ جَوْفَ الدِّماغِ]». عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب السؤدد، باب التواضع ـ ج۲۶۷/۱ (در پاورقی آمده: يُريدُ: لَيْسَ فينا أَحَدٌ إلّا وفيهِ عَيْبٌ عَظيمٌ، فاسْتَعارَ الجائِفَةَ والمُنَقِّلَةَ لِذلك).

آن مردم نابکاری هم که دشمن امیرالمؤمنین علی ﷺ بودند و با معاویه بیعت کردند از نظرات معاویه در بارهٔ عمر بن خطاب بخوبی آگاه بودند. تنها خواستهٔ آنان از معاویه این بود که به مانند سیرهٔ عمر عمل نماید. «عن عبدِاللهِ بنِ عَوْفٍ، قال: أَخَذَ النّاسُ على معاويةَ حينَ بايَعُوهُ أنْ يَسيرَ بِهِم سيرَةَ عمرَ بنِ الخطّابِ». الآحاد والمثانی ج۳۷۶/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۴۱۰/۶۵.

جاحظ می‌گوید: «معاویه در حکومت خویش دنباله‌رو سیاست‌های عمر بود، و از این رو حکومتش طولانی شد. و همانطوری که معاویه جا پای عمر می‌گذارد، زیاد بن ابیه نیز جا پای معاویه می‌گذارد». «ثُمّ اقْتَفىٰ معاويةُ فِعلَهُ (أي فِعْلَ عمرَ) وطَلَبَ أَثَرَهُ، فانْتَظَمَ لَهُ أَمْرُهُ وطالَتْ لَهُ مُدَّتُه. وكذا كان زيادُ بنُ أبيهِ يَحْتَذي فِعْلَ معاويةَ كَاحْتِذاءِ معاويةَ فِعلَ عُمرَ». التّاج فی اخلاق الملوك (جاحظ) ص۱۶۹.

۱۹ـ «قال الحسنُ البصريُّ: تَشَبَّهَ زيادٌ بِعُمَرَ فأَفْرَطَ، وتَشَبَّهَ الحَجّاجُ بِزيادٍ فأَهْلَكَ الناسَ». الاخبار الموفقیات ص۳۱۱، البيان والتبيين ج۲۴۵/۱، البخلاء ج۱۳۴/۱.

شمشیر حجاج‌ها هم نتوانست در ایجاد رعب و وحشت به پای تازیانه عمر برسد.[۲۰]

یزید نیز برای پدرش معاویه قسم خورده بود آن گاه که به خلافت رسید به مانند عمر بن خطاب بر مردم حکومت نماید![۲۱] حتی «عثمان» در زمان خلافت خود ـ برای توجیه خشونت‌ها و کارهای خلاف خود ـ به بالای منبر رفت و در توصیف حکومت عمر بن خطاب و اینکه حکومت عمر به مراتب مستبدتر از حکومت وی بوده به مردم گفت: **«عمر با پایش شما را زیر لگد گرفت، و با دستش شما را مضروب ساخت، و با زبان (تند) خود شما را ریشه‌کن کرد»**.[۲۲]

۲۰ـ شَعْبی می‌گوید: «کانت دِرَّةُ عمرَ أَهْیَبَ مِن سَیْفِ الحَجّاجِ». ثمار القلوب (ثعالبی) ص۸۵، شرح نهج البلاغة ج۱۸۱/۱، ج۷۵/۱۲، وفیات الاعیان ج۱۴/۳، ۳۳۹، الغیث المُسْجَم ج۱۰۸/۲، صبح الاعشی (قلقشندی) ج۱۴۳/۱۴، مآثر الانافة ج۹۲/۱، ج۳۳۹/۳، مغنی المحتاج ج۳۹۰/۴، حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج بشرح المنهاج ج۱۳۴/۱۰، الدر المستطاب ص۱۹۲، حاشیة الجمل علی شرح المنهج ج۳۴۶/۵، التجرید لنفع العبید ج۳۵۲/۴، حاشیة اعانة الطالبین ج۲۶۱/۴، التراتیب الاداریة ج۳۷۶/۲، معجم الاوائل ص۲۲.

۲۱ـ «عن بُکَیْرِ بنِ الأَشَجِّ، أنّ معاویةَ بنَ أبي سفیانَ قالَ لِیَزیدَ ابنِه: کَیْفَ تُراكَ فاعِلاً إنْ وَلِیتَ؟ قال: یُمَتِّـعُ اللهُ بِك. قال: لَتُخْبِرُني. قال: کنتُ واللهِ یا أبَهْ عامِلاً فیهم عَمَلَ عمرَ بنِ الخطّابِ ...». الإشراف فی منازل الأشراف (ابن ابی‌الدنیا) ص۱۲۷، تاریخ مدینة دمشق ج۴۱۰/۶۵، البدایة والنهایة ج۲۵۱/۸. همچنین رجوع کنید به: الآحاد والمثانی ج۳۷۵/۱.

۲۲ـ «... وَطِئَکُمْ بِرِجْلِهِ، وضَرَبَکُمْ بِیَدِهِ، وقَمَعَکُمْ بِلِسانِهِ...». تاریخ الطبری ج۳۷۷/۳، المنتظم ج۴۵/۵، الکامل فی التاریخ ج۱۵۲/۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی ←

قبل از فوت ابوبکر احتمال می‌رفت که عمر چنین رفتاری را در زمان حکومتش در پیش گیرد و تندخویی و استبدادش خود را تشدید نماید، تا جایی که «طلحه»[۲۳] ـ با اعتراض ـ به ابوبکرِ در حالِ احتضار گفت:

«تو در زمان حیاتت با وجودی که جلوی (تندی‌هایِ) عمر را می‌گرفتی، بدخلقی‌های او برای ما قابل تحمل نبود،[۲۴] (فکر می‌کنی) حال و روز ما با او ـ در

← الحدید) ج۹/۲۶۵، البدایة والنهایة ج۷/۱۸۹، جمهرة خطب العرب ج۱/۲۷۳، عثمان بن عفان ذو النورین (محمد رضا) ص۱۲۱، ۱۲۲. همچنین رجوع کنید به: الامامة والسیاسة (تحقیق طه محمد زینی) ج۱/۳۱، ۳۲، (تحقیق خلیل المنصور) ج۱/۲۸، اعجاز القرآن (ابوبکر باقلانی) ص۱۴۲.

۲۳ـ در اکثر مصادر تصریح شده که گویندهٔ جملاتی که خواهد آمد «طلحه» بوده است.

در یکی از روایت‌های عایشه آمده است که «علی» علیه‌السلام و «طلحه» هر دو با هم، زبان به اعتراض گشودند و گفتند: «فَماذا أَنتَ قائِلٌ لِرَبِّكَ»؟ طبقات ابن سعد ج۳/۲۷۴، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۵۱، کنز العمال ج۵/۶۷۷ /ح۱۴۱۷۷.

در یک روایت دیگر از عایشه آمده است: «لَمّا ثَقُلَ أبي، دَخَلَ علیه فُلانٌ وفُلانٌ، فقالوا: یا خلیفةَ رسولِ اللهِ ماذا تقولُ لِرَبِّكَ إذا قَدِمْتَ علیه غداً، وقَدِ اسْتَخْلَفْتَ عَلَیْنا ابنَ الخَطّابِ»؟ طبقات ابن سعد ج۳/۲۷۴، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۵۰.

در روایتی دیگر، این اعتراض به نام «طلحه» و «زبیر» ثبت شده است. در این روایت آنان به ابوبکر گفتند: «ما أنتَ قائلٌ لِرَبِّكَ، إذا وَلَّیْتَهُ مَعَ غِلْظَتِهِ»؟ الاکتفاء (کلاعی) ج۳/۱۷۲، تاریخ الخمیس ج۲/۲۴۱.

۲۴ـ عمر بن خطاب در زمان ابوبکر هر چند که ظاهراً صاحب حکومت نبود ولی با این حال در تمامی امور همه‌کاره بود. «تَمَّمَ (عمرُ) خِلافةَ أبي‌بكرٍ بِمُشارَكَتِهِ إیاهُ في ←

زمانی که تو مرده باشی و او خلیفه شده باشد ـ چگونه خواهد بود؟![25] ... تو با این مردِ تندخو و خشنی که برای حکومتِ بر ما تعیین کرده‌ای، فردا به خدایت چه خواهی گفت؟![26] «عمر» کسی است که مردم از او در هراسند، و قلب‌ها از او

← جمیعِ تدابیراتِه وسیاستِه وسائرِأحوالِهِ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۳۲۸/۶.

۲۵ـ «یا خلیفةَ رسولِ اللهِ، إنّا کُـنّا لا نَحْتَمِلُ شَراسَتَه وأنت حَيٌّ تَأخُذُ علی یَدَیْهِ، فکیفَ یَکونُ حالُنا مَعَه، وأنتَ مَیِّتٌ وهو الخلیفةُ»؟! شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۳۴۳/۶.

یا «... قَد عَلِمْتَ غِلْظَةَ عمرَ عَلَیْنا في حَیاتِكَ، فکَیْفَ بَعْدَ وَفاتِكَ إذا أُفْضِیَتْ إلَـیْهِ أُمُورُنـا، واللهُ سائلٌ عنه، فـانْظُرْ مـا أنتَ قـائلٌ...». تـاریخ مـدینة دمـشق ج۲۵۲/۴۴، کنز العمال ج۶۷۸/۵ /ح۱۴۱۷۹ (به نقل از لالکائی).

یا «أَتُـؤَمِّـرُ عَلَیْنا مَنْ کان عَـنّاناً وأنت حَيٌّ، فـماذا تَقُولُ لِرَبِّكَ إذا قَدِمْتَ علیه»؟! اسد الغابة ج۶۸/۴.

یا «نَراكَ اسْتَخْلَفْتَ عَلَیْنا عمرَ، وقَدْ عَرَفْـتَـهُ، وعَلِمْتَ بَوائِقَهُ فِینا وأنت بینَ أَظْهُرِنا، فکَیْفَ إذا وَلَّیْتَ عَنّا وأنتَ لاقِ اللهَ عَزَّوجَلَّ، فسائِلُكَ، فما أَنْتَ قائِلٌ»؟! الامامة والسیاسة (تحقیق طه محمد زینی) ج۲۵/۱، (تحقیق خلیل المنصور) ج۲۲/۱.

۲۶ـ این عبارتِ «طلحه» با الفاظ مختلفی در منابع، موجود است. الفاظی چون:

«ما أنتَ قائِلٌ لِرَبِّكَ غداً وقَد وَلَّیْتَ عَلَیْنا فَظّاً غَلیظاً»؟!

«ماذا تَقُولُ لِرَبِّكَ غَداً إذا قَدِمْتَ علیه وقد اسْتَخْلَفْتَ علینا ابنَ الخطّابِ»؟!

«تَسْتَخْلِفُ علینا عمرَ فَظٌّ غَلیظٍ، فلَوْ قَدْ وَلِـیَـنا کان أفظَّ وَأَغْلَظَ، فما تَقولُ لِرَبِّكَ إذا لَقیتَهُ وقَدِ اسْتَخْلَفْتَ عَلَیْنا عمرَ»؟! ←

گریزان است![27] ... تو (تا کنون) بودی و دیدی که مردم از او چه کشیدند ... (حال

«یا أبابکر! أُذَکِّـرُکَ اللهَ والیومَ الآخِرَ، فإنَّکَ قَدِ اسْتَخْلَفْتَ علَی النّاسِ رَجُلاً فَظّاً غَلیظاً، یَزَعُ النّاسَ ولا سُلْطانَ لَهُمْ، وإن اللهَ سائلُکَ»! ....

رجوع کنید به: المعیار والموازنة ص۴۷، مصنف ابن ابی شیبة ج۴۸۵/۷، ج۵۷۴/۸، طبقات ابن سعد ج۱۹۹/۳، ۲۷۴، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۳۳۷/۱ /ح۴۸۵، الزهد (هناد بن سری) ص۲۸۴، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۶۶/۲، ۶۶۸، ۶۷۱، اخبار مکة (فاکهی) ج۶۷/۳، جمل من انساب الاشراف ج۲۹۴/۱۰، السنّة (ابوبکر خلّال) ج۲۷۵/۱، نوادر الاصول (حکیم ترمذی) ج۱۳۸/۳، البدء والتاریخ ج۱۶۷/۵، کتاب الشریعة (ابوبکر آجری شافعی) ص۵۸۴ /ح۱۲۰۱، تمهید الاوائل (باقلانی) ص۴۹۷، تثبیت الامامة (ابو نعیم اصفهانی) ص۱۱۰، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۴۹/۸، احیاء العلوم ج۴۷۶/۴، الملل والنحل (شهرستانی) ج۲۵/۱، ۱۵۵، أبکار الأفکار ج۵۴۸/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۱۱/۳۰، ۴۱۳، ج۲۴۹/۴۴ ـ ۲۵۲، المنتظم ج۱۲۶/۴، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۴۹، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۶۴/۱، ج۳۴۳/۶، ج۱۳/۱۱، ج۱۷۱/۱۷، ۲۲۰، ج۲۴/۲۰، الریاض النضرة ج۲۴۵/۲، ۲۴۶، منهاج السنّة ج۱۵۵/۶، ۳۴۹، ج۴۶۱/۷، المنتقی من منهاج الاعتدال ص۴۰۲، ۴۸۷، إمتاع الأسماع ج۳۸۰/۱، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۸۲، ۱۲۰، تاریخ الخمیس ج۲۴۱/۲، الصواعق المحرقة ج۲۵۴/۱، ۲۸۳، کنز العمال ج۶۷۵/۵، ۶۷۷، ۶۷۸، ج۵۳۵/۱۲، [ح۱۴۱۷۵، ۱۴۱۷۷، ۱۴۱۷۸، ۳۵۷۲۱]، الصدیق ابوبکر (محمد حسین هیکل) ص۳۴۸.

۲۷ـ «... تَفْرَقُ مِنْهُ النُّفُوسُ، وتَنْفَضُّ عَنْهُ القُلُوبُ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۶۴/۱.

تصور کن) فردا در غیاب تو این مردم از او چه‌ها خواهند دید؟![۲۸] ... او آنگاه که صاحب حکومت نبود به ما ظلم می‌کرد، حال اگر او بر ما حاکم شود چه خواهد شد؟! (یقیناً) بدتر و شدیدتر ظلم خواهد نمود»![۲۹]

سخنان طلحه نه تنها ابوبکر را از تصمیم خود منصرف نکرد بلکه او را در تعیین عمر به عنوان جانشین خود مصمم‌تر نمود. چرا که ابوبکر نیز در سرکوبی مردم راهی را پیمود که عمر بن خطاب پس از او آن را ادامه داد، تا جایی که عمر در زمان خلافت خود مدعی شد که اگر ابوبکر به هنگام خلافتش مردم را بخوبی با شمشیر تأدیب نکرده بود او (= عمر) نمی‌توانست به آسانی بر مردم تسلط یابد![۳۰]

۲۸ــ «... وقد رَأَيْتَ ما يَلْقَى النّاسُ مِنْهُ وأنتَ معهُ، فكَيْفَ به إذا خَلا بِهِم...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱/۱۶۵.

۲۹ــ «... وقَدْ عَتىٰ عَلَيْنا ولا سُلطانَ لَه، فكَيْفَ لَوْ مَلَكَنا؟ كان أَعْتىٰ وأَعْتىٰ ...». مسند ابن راهویه ج۵/۴۳، الفائق فی غریب الحدیث ج۱/۸۹، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۴۹، ۲۵۰.

عَتىٰ يَعْتُو عُتُوّاً وَعِتِيّاً: اسْتَكْبَرَ وجاوَزَ الحَدَّ... والعاتي: الجَبّارُ وجَمْعُهُ عُتاة. والعاتي: الشَّديدُ الدُّخُولِ في الفَسادِ، المُتَمَرِّدُ الّذي لا يَقْبَلُ مَوْعِظَةً. (لسان العرب ج۱۵/۲۷، تاج العروس ج۱۰/۲۳۳، ۲۳۴).

۳۰ــ عمر بن خطاب می‌گوید: «وقتی رسول خدا ﷺ فوت شد، عده‌ای از عرب مرتد شدند و گفتند: «ما نماز می‌خوانیم ولی (به حکومت) زکات نمی‌دهیم». من نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: ای خلیفهٔ رسول خدا، تو با مردم مهربان باش و با آنان به ملایمت برخورد کن، این مردم مانند وحوش هستند! ابوبکر گفت: من انتظار یاری تو را داشتم، در حالی که می‌بینم تو عدم همکاری و یاریت را برای من آورده‌ای. تو←

از همین رو در قضیهٔ کشتار گسترده مسلمانان توسط ابوبکر ـ که به بهانه امتناع مردم از پرداخت زکات صورت گرفت ـ عمر بن خطاب سرِ ابوبکر را می‌بوسید و به

← در زمان جاهلیت آدم جبّاری بودی ولی در اسلام سستی و نرمش از خود نشان می‌دهی. می‌خواهی من با چه چیزی به آنان مهربانی کنم و با چه چیزی آنان را جمع کنم؟ با یک شعر ساختگی؟ یا با یک جادوی دروغین؟ چنین نخواهد شد (و من کوتاه نخواهم آمد)، پیامبر ﷺ فوت شده و دیگر وحی قطع گردیده است. به خدا من مادامی که شمشیر در دست دارم با آنان جهاد خواهم کرد، حتی اگر آنان یک شتر (به عنوان زکات به من بدهکار باشند و فقط آن شتر) را به من ندهند».

عمر بن خطاب می‌گوید: «من (با این حرفهایی که ابوبکر زد) دیدم در این موضوع او از من بُرنده‌تر و قاطع‌تر است. ابوبکر مردم را در بعضی از امور آن چنان تأدیب کرد که ـ زمانی که من به حکومت رسیدم ـ در خیلی از موارد مقابلهٔ با مردم برایم بسیار سهل و آسان شد».

«عن عمرَ قال: لَمّا قُبِضَ رسولُ اللهِ ﷺ ارْتَدَّ مَنِ ارْتَدَّ مِنَ العَرَبِ، وقالوا: نُصَلّي ولا نُزَكّي. فأَتَيْتُ أبا بَكرٍ، فقلتُ: يا خليفةَ رسولِ اللهِ! تَأَلَّفِ النّاسَ، وارْفُقْ بِهِمْ، فإنَّهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْوَحْشِ، فقال: رَجَوْتُ نَصْرَكَ، وجِئْتَني بِخِذْلانِكَ، جَبّارٌ في الجاهِلِيَّةِ، خَوّارٌ في الإسلامِ، ماذا عَسَيْتُ أنْ أَتَأَلَّفَهُمْ بِشِعْرٍ مُفْتَعَلٍ، أو بِسِحْرٍ مُفْتَرىً؟! هَيْهاتَ هَيْهاتَ! مَضَى النَّبيُّ ﷺ وانْقَطَعَ الوَحْيُ، واللهِ لَأُجاهِدَنَّهُمْ مَا اسْتَمْسَكَ السَّيْفُ في يَدي وإنْ مَنَعُوني عِقالاً. قال عمرُ: فوَجَدْتُهُ في ذلك أَمْضى مِنّي وأَصْرَمَ مِنّي، وأَدَّبَ النّاسَ على أُمُورٍ هانَتْ عَلَيَّ كَثيرٌ مِن مُؤْنَتِهِمْ حينَ وَلِيتُهُمْ».

کنز العمال ج۶/۵۲۷ /ح۱۶۸۳۸ (از طریق حافظ اسماعیلی).

همچنین رجوع شود به حیاة الحیوان الکبری ـ الأوز، خلافة أبي‌بکر ـ ج۱/۷۰.

او می‌گفت: «فدایت گردم، اگر تو نبودی ما هلاک می‌شدیم»![۳۱]

ابوبکر به خالد بن ولید و سپاهیانش دستور داده بود که از هر خانه‌ای که صدای اذان نشنیدند، اهل آن خانه را بکُشند و خانه را به آتش بکشند. آنان با این دستورِ خلیفه، مسلمانانی چون مالك بن نُوَیْرَه را کشتند و به زن آنان تجاوز نمودند![۳۲]

۳۱ـ ابو رجاء عطاردی می‌گوید: «أَتَيْتُ المدينةَ فإذَا النّاسُ مُجتمعونَ، وإذا في وَسَطِهِمْ رَجُلٌ يُقَبِّلُ رَأْسَ رَجُلٍ وهو يَقولُ: أنَا فِداؤُكَ، واللهِ لَوْلا أنتَ هَلَكْنا! فقُلْتُ: مَنِ الْمُقَبِّلُ ومَنِ المُقَبَّلُ؟ قيل: ذاك عمرُ بنُ الخطّابِ يُقَبِّلُ رَأْسَ أبي‌بكرٍ ﷺ في قِتالِ أهلِ الرِدَّةِ الّذينَ مَنَعُوا الزَّكاةَ». الرخصة فی تقبيل اليد ص۹۴، تاريخ مدينة دمشق ج۵۰۲/۴۳، صفة الصفوة ج۲۵۰/۱، المنتظم ج۸۷/۴، الرياض النضرة ج۴۵/۲، ۴۶، حياة الحيوان الكبرى ــ الأوز، خلافة أبي‌بكر ــ ج۷۰/۱، كنز العمال ج۴۹۶/۱۲ / ح۳۵۶۲۵.

همچنین رجوع کنید به: الامامة والسياسه (تحقيق طه محمد زينی) ج۲۳/۱، (تحقيق خليل المنصور) ج۲۰/۱، کتاب الإخوان ــ باب في تقبيل الإخوان ــ ص۲۰۱، ۲۰۲.

۳۲ـ این قضیه ـ با الفاظ مختلف ـ در کثیری از مصادر عامه نقل شده است.

محمد بن حبیب بغدادی (ف. ۲۴۵ه) می‌گوید: «وقَد كانَ مِن عَهْدِ أبي بكرٍ إلى خالِدٍ: «... أَيُّـما دارٍ لم تَسْمَعُوا فيها أَذاناً، فشُنُّوا الغارَةَ عليها، فَاقْتُلُوا وَحَرِّقُوا». وقال بعضُ مَنْ كان في هذِهِ السَّرِيَّةِ: ما سَمِعْناهُم أَذَّنُوا ولا صَلُّوا ولا كَبَّرُوا. فَاخْتَلَفَ فيهِمُ النّاسُ، فأَمَرَ خالِدٌ بِمالِكٍ وأصْحابِهِ فضُرِبَتْ أعناقُهُم، وتَزَوَّجَ أُمَّ تَميمٍ امْرَأَةَ مالِكٍ»! اسماء المغتالين (نوادر المخطوطات ج۲۶۳/۲). ←

به هر حال به دستور ابوبکر مردم را نشاندند و برای عمر با چوب از آنان بیعت گرفتند.[۳۳] شاید به همین خاطر بود که عمر می‌گفت: «ایمانِ ابوبکر از ایمانِ مجموع

← یعنی: «ابوبکر از خالد (و سپاهش) این طور پیمان گرفت: «...از هر خانه‌ای که صدای اذان نشنیدید به آن خانه حمله کنید و بکُشید و بسوزانید». بعضی از کسانی که در سپاه خالد بودند گفته‌اند: ما از (خانهٔ) مالك و خاندانش صدای اذان و نماز و تکبیر نشنیدیم. لذا (در میان ما) در خصوص آنان اختلاف نظر پیش آمد. خالد دستور داد که گردن مالك و تمامی اصحاب او را بزنند، سپس خالد (همان شب) با زن مالك که نامش ام‌تمیم بود ازدواج کرد»!

« ... وإنْ لم تَسْمَعُوا أَذاناً، فشُنُّوا الغارَةَ، فَاقْتُلُوا وَحَرِّقُوا ». تاريخ الطبرى ج۲/۵۰۳.

۳۳ـ «عن قَيْسِ بنِ أبي‌حازِمٍ قال: خَرَجَ علينا عمرُ رضي الله عنه ـ ومعه شَدِيدٌ مَوْلى أبي بَكْرٍ عليهِمَا السّلامُ ـ ومعهُ جَرِيدَةٌ يُجْلِسُ بِهَا النّاسَ، فقال: يا أيُّها النّاسُ اسْمَعُوا قَوْلَ خليفةِ رسولِ الله صلى الله عليه وآله، قالَ: إنّي قَدْ رَضِيتُ لَكُمْ عمرَ فبايِعُوهُ». جزء فيه من حديث لوين ص۸۳ / ح۴۹، تاريخ المدينة المنورة ج۲/۶۶۹، معجم مشايخ ابى‌عبدالله الدقاق ص۶۶، تاريخ مدينة دمشق ج۴۴/۲۵۷.

«عن قَيْسٍ قال: رَأَيْتُ عمرَ وبِيَدِهِ عَسِيبُ نَخْلٍ وهو يُجْلِسُ النّاسَ يَقولُ: اسْمَعُوا لِقَوْلِ خَليفةِ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فجاءَ مَوْلًى لأَبي‌بَكْرٍ يُقالُ له شَدِيدٌ فقَرَأَهُ عَلَى النّاسِ، فقال: يَقولُ أبوبَكرٍ: اسْمَعُوا وأَطِيعُوا لِمَنْ في هذِهِ الصَّحِيفَةِ، فَوَاللهِ ما آلَوْتُكُم. قالَ قَيْسٌ: فرَأَيْتُ عمرَ بعدَ ذلك عَلَى المِنْبَرِ». مصنف ابن ابى شيبة ج۸/۵۷۵، مسند احمد بن حنبل ج۱/۳۷، تاريخ المدينة المنورة ج۲/۶۶۹، كتاب السنّة (خلّال) ج۱/۲۷۷، تاريخ مدينة دمشق ج۴۴/۲۵۷، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۵۱، مجمع الزوائد ج۵/۱۸۴، الاصابة ج۳/۳۰۶ / ح۳۹۸۵، كنز العمال ج۵/۶۵۸، ۶۷۴ / ح۱۴۱۵۷، ۱۴۱۷۴.

انسان‌های روی زمین بیشتر است»![۳۴]

در حقیقت ابوبکر همان اوایل حکومت خویش که منصب قضاوت را به عمر سپرد، مردم بیچاره را مبتلا به خشونت‌های وی کرده بود. ابوبکر زمانی که به حکومت رسید عمر بن خطاب را بر مسند قضاوت گمارد و ابوعبیدهٔ جرّاح را ـ که گورکن شهر مدینه بود[۳۵] ـ مسئول امورِ مالی نمود.

۳۴ـ عمر بن خطاب می‌گفت: «لَوْ وُزِنَ إيمانُ أبي‌بكرٍ بـإيمانِ أهلِ الأرضِ لَرَجَحَ بِهِ»،
یا می‌گفت: «واللهِ لَرَجَحَ إيمانُ أبي‌بكرٍ بـإيمانِ هذِهِ الأمّةِ جَميعاً».
مسند ابن راهویه ج۶۷۱/۳، ۶۷۲، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۴۱۸/۱، کتاب السنّة (عبدالله بن احمد) ج۳۷۸/۱ /ح۸۲۱، علل الدارقطنی ج۲۲۳/۲، شعب الایمان ج۶۹/۱، الکشاف (زمخشری) ج۴۸۱/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۱۲۷/۳۰، سیر اعلام النبلاء ج۴۰۵/۸، المغنی عن حمل الاسفار ج۳۵/۱، الدر المنثور (سیوطی) ج۱۶۲/۳، تاریخ الخلفاء ص۵۹، الصواعق المحرقة ج۲۴۰/۱، ج۷۱۳/۲، کنز العمال ج۴۹۳/۱۲ /ح۳۵۶۱۴، مختصر السیرة (محمد بن عبد الوهاب) ص۲۵۸، معارج القبول ج۱۰۱۱/۳.

بعدها عبدالله بن عمر این جملهٔ پدرش را به پیامبر ﷺ نسبت داد! (رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج۱۲۶/۳۰).

برای رفع اتهام از عبدالله بن عمر بعضی اظهار داشتند که جعل روایتِ منسوب به پیامبر ﷺ کارِ عبدالله بن عبدالعزیز بن ابی‌رواد می‌باشد، و اوست که به دروغ این روایت را از طریق عبدالله بن عمر به پیامبر ﷺ نسبت داده است! (رجوع کنید به: الکامل فی الضعفاء ج۲۰۱/۴، ذخیرة الحفاظ ج۲۰۰۳/۴، میزان الاعتدال ج۴۵۵/۲، المغنی عن حمل الاسفار ج۳۵/۱، لسان المیزان ج۳۱۰/۳).

در زمان حکومت ابوبکر، یک سال از قاضی شدن عمر بن خطاب گذشت ولی هیچ کسی برای داوری به وی مراجعه نکرد![۳۶] چون مردم از نوع قضاوت و

← ۳۵ـ السیرة النبویة (ابن هشام) ج۱۰۷۷/۴، طبقات ابن سعد ج۲۹۸/۲، مسند احمد بن حنبل ج۸/۱، ۲۶۰، سنن ابن ماجة ج۵۲۰/۱ /ح۱۶۲۸، تاریخ الیعقوبی ج۱۱۴/۲، سنن ابی‌یعلی ج۳۰۱/۱ /ح۲۲، تاریخ الطبری ج۴۵۱/۲، ثقات ابن حبان ج۱۵۸/۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۴۰۸/۳، غوامض الاسماء المبهمة ج۱۵۵/۱، صفة الصفوة ج۲۳۰/۱، شرح نهج البلاغة ج۱۸۵/۱۰، تفسیر القرطبی ج۱۴۴/۶، خلاصة سیر سید البشر ص۱۸۱، عیون الاثر ج۴۳۳/۲، نصب الرایة ج۳۵۰/۲، البدایة والنهایة ج۲۸۱/۵، ۲۸۷، المختصر الکبیر فی سیرة الرسول ﷺ ص۱۴۷، مصباح الزجاجة ج۵۶/۲، امتاع الاسماع ج۱۳۵/۲، الخصائص الکبری ج۴۸۶/۲، تنویر الحوالك ج۱۸۰/۱ /ح۵۴۶، سبل الهدی والرشاد ج۳۳۴/۱۲، کنز العمال ج۲۳۶/۷ /ح۱۸۷۶۳، السیرة الحلبیة ج۴۹۲/۳، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۹۲/۲، نیل الاوطار ج۱۲۵/۴، الدراری المضیة ص۱۹۵، عون المعبود ج۱۹/۹.

۳۶ـ «عن مُحارِبِ بنِ دِثارٍ قال: لَمّا وَلِيَ أبوبَكرٍ وَلّىٰ عمرَ القَضاءَ، ووَلّىٰ أبا عُبَيْدَةَ ﵁ المالَ، وقالَ: أَعينُوني. فمَكَثَ عمرُ سَنَةً، لا يَأْتيهِ اثْنانِ، أَوْ يَقْضي بَيْنَ اثْنَيْنِ». السنن الکبری (بیهقی) ج۸۷/۱۰، کنز العمال ج۶۴۳/۵ /ح۱۴۱۳۰. همچنین رجوع کنید به: اخبار القضاة (وکیع) ج۱۰۴/۱.

«عن مِسْعَرٍ قال: لَمّا وَلِيَ أبوبكرٍ، قال لَهُ أبوعُبَيْدَةَ: أنا أَكْفيكَ المالَ يعني الجَزاءَ، وقال عمرُ: أنا أَكْفيكَ القَضاءَ، فمَكَثَ سَنَةً لا يَأْتيهِ رَجُلانِ». تاریخ الطبری ج۶۱۷/۲، الکامل فی التاریخ ج۴۲۰/۲.

یا «... فمَكَثَ عمرُ سَنَةً، لا يَخْتَلِفُ إلَيهِ أَحَدٌ». التنبیه والإشراف ص۲۷۰. ←

همچنین خلق و خوی عمر آگاه بودند. آنان جرأت نمی‌کردند برای حل اختلافاتشان نزد وی بروند. او گاهی با قضاوت‌های غیر منطقی و نامعقولش هر دو طرفِ دعوا را زیر شلاق خود می‌گرفت.[۳۷]

در ایام خلافت ابوبکر یک بار زنی یک سؤال فقهی از عمر پرسید. این قاضیِ فقیه و مهربان چنان او را به باد کتک گرفت که زن بینوا زیر ضربات دردآورِ او خود را خیس نمودا[۳۸] باشد که دنیای قضاوت به این

یا «... فمَکَثَ سَنَةً لا یَخْتَصِمُ إلَیهِ أَحَدٌ». العلل ومعرفة الرجال ج۴۹۱/۳. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج۶۱۷/۲، المنتظم (ابن جوزی) ج۷۰/۴.

۳۷ـ یک بار دو مرد نزد عمر آمدند تا وی برایشان قضاوت نماید. آنان در خصوص یک پسر بچه با یکدیگر اختلاف داشتند. هر دو مرد مدعی بودند که پدر آن پسر بچه هستند. عمر چند قیافه شناس را طلبید تا اینکه ببیند بچه شبیه به کدام یک از آنان است. قیافه‌شناسان گفتند: این بچه از آنِ هر دوی آنان است! (یعنی هر دو با هم مشارکتاً پدر آن بچه هستند)! به همین علت عمر هر دوی آنان را پدرِ بچه اعلام نمود و هر دو را با شلاق زد! «إنّ رَجُلَیْنِ تَداعَیا وَلَداً فَاخْتَصَما لِعُمَرَ، فَاسْتَدْعی لَهُ الْقافَةَ، فأَلْحَقُوهُ بِهِما، فَعَلاهُما بِالدِّرَّةِ». کتاب الذخیرة ج۲۴۳/۱۰، الفروق (قرافی) ج۲۲۱/۴، ۲۳۵، ۲۳۶. همچنین رجوع کنید به: مسند الامام الشافعی ص۳۳۰، الازمنة والامکنة (مرزوقی) ج۱۸۵/۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۲۶۳/۱۰، المجموع (نووی) ج۳۰۹/۱۵، کنز العمال ج۲۰۱/۶ /ح۱۵۳۴۸.

۳۸ـ «زنی نزد ابوبکر آمد و از او پرسید: آیا من می‌توانم بندهٔ خودم را آزاد کنم و بعد با او ازدواج نمایم؟ ابوبکر گفت: برو این سؤال را از عمر بپرس. وقتی آن زن این سؤال را نزد عمر مطرح کرد، عمر آن قدر آن زن را زد که وی در لباس خود ادرار نمود. عمر بعد از زدن آن زن گفت: قوم عرب مادامی که مانع زنان بشود (و جلوی آنان را ←

«اولین قاضی دنیـای اسلام»[۳۹] تا ابد افتخار نماید!

تندی و قساوتی که عمر بن خطاب از خود نشان می‌داد میراثی بود که از پدر به ارث برده بود.[۴۰]

پدر وی (= خطّاب) نیز فردی تندخو و قسی القلب بود[۴۱] و عمر خود از

← بگیرد) در خیر و صلاح خواهد بود»! «عن قَتادَةَ قال: جاءَتْ امْرَأَةٌ إلی أبي‌بكرٍ فقالَتْ: أَعْتِقُ عَبْدي وأَتَزَوَّجُهُ فهُوَ أَهْوَنُ عَلَيَّ مَؤُنَةً مِن غَيْرِه؟ فقال: ائْتي عمرَ فسَلِيه. فسَأَلَتْ عمرَ، فضَرَبَها حتّی فَشْفَشَتْ بِبَوْلِها، ثمّ قالَ: لَنْ تَزالَ العَرَبُ بِخَيْرٍ ما مَنَعَتْ نِساءَها». مصنف عبدالرزاق ج۷/۲۱۰ /ح۱۲۸۱۹، کنز العمال ـ کتاب النکاح، نکاح الرقیق ـ ج۱۶/۵۴۶ /ح۴۵۸۳۴.

۳۹ـ «عن إبراهيمَ النَّخعيِّ قال: أَوّلُ مَن وَلَّیٰ أبوبكرٍ شَيْئًا مِن أُمورِ المُسلمينَ عمرُ بنُ الخطّابِ، وَلّاهُ القَضاءَ. وكانَ أَوّلَ قاضٍ فِي الإسلامِ» ! تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۶۶۵، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۴۸.

۴۰ـ عبدالمنعم هاشمی در اشاره به این موضوع می‌گوید: «شاید این تندخویی و این قساوت قلبِ عمر میراثی بوده که از پدر وی به او رسیده است. پدری که در زمان کودکیِ عمر نسبت به او بی‌رحم بود. بُخْلِ عمر نیز میراثی بود از پدر». «ولَعَلَّ غِلْظَتَهُ وقَسْوَتَهُ تَكُونُ ميراثاً مِن أَبيهِ الّذي قَسا عليه في صَباهُ وكذلك بُخْلُهُ». ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۱.

دکتر محمد عبدالفتاح علیّان می‌گوید: «وَرِثَ عمرُ الغِلْظَةَ عن أبيهِ». تاریخ الخلفاء الراشدین ص۱۱۱.

۴۱ـ در بارهٔ تندی و خشونت پدر عمر (= خطّاب) رجوع کنید به: غریب الحدیث (ابن سلام هروی) ـ ذیل خبط ـ ج۳/۳۹۲، طبقات ابن سعد ج۳/۲۶۷، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۶۵۶، الاستیعاب ج۳/۲۴۳ [۱۸۹۹]، معجم ما ←

بی‌رحمی‌های پدرش بسیار یاد می‌نمود.[۴۲]

عمر هر چند که در زمان ابوبکر همه کاره بود،[۴۳] ولی بعد از فوت ابوبکر و پس از رسیدن به خلافت(!)، آن چنان استبدادش تشدید یافت که دیگر هیچ فردی خود را از تندخویی و خشم و طغیان خلیفه در امان نمی‌دید.[۴۴] رعب و وحشتی که

استعجم ـ ذیل ضجنان ـ ج۸۵۶/۳، الفائق فی غریب الحدیث ج۲۷۵/۲، تاریخ مدینة دمشق ج۳۱۵/۴۴، انس المسجون ص۲۳۴، ۲۳۵، الاکتفاء (کلاعی) ج۳۹۹/۴، تاریخ ابن الوردی ج۱۵۰/۱، الوافی بالوفیات ج۴۶۳/۲۲ [۳۳۵]، کنز العمال ج۶۵۲/۱۲، ۶۵۳ /ح۳۵۹۸۶، دائرة معارف القرن العشرین ج۷۰۷/۶، رجالٌ أنزل الله فیهم قرآناً ج۷۶/۵، اقوال مأثورة ج۳۴۷/۱، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۱.

۴۲ـ عمر بن خطاب پیوسته دوران کودکی خویش و رفتار غیر انسانی پدرش را به خاطر می‌آورد و به آن اشاره می‌کرد. «...فإنَّهُ کان یُکْثِرُ عن ذِکْرِها...». سیرة امیر المؤمنین عمر بن الخطاب (صلّابی) ص۱۷.

۴۳ـ حتی بعضی به ابوبکر می‌گفتند: «به خدا ما نمی‌دانیم تو خلیفه‌ای یا عمر»؟ «واللهِ! ما نَدري مَنِ الخلیفةُ، أنتَ أمْ عمرُ»؟ سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۴۳، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹۶/۹، الاصابة ج۶۴۰/۴، کنز العمال ج۹۱۴/۳ /ح۹۱۵۱، ج۵۸۳/۱۲ /ح۳۵۷۱۳.

۴۴ـ اینکه مسلمانان دائماً مورد آزار و ضرب و شتم‌های عمر بن خطاب واقع شده‌اند امری است که مورد اذعان خود وی نیز بوده است. عمر یک بار به أُبَيّ بن کعب گفت: «... إنّي أَضْرِبُ المُؤمنینَ ولا یَضْرِبُونَني، وأَشْتُمُهُمْ ولا یَشْتُمُونَني، وأُوذِیهِمْ ولا یُؤْذُونَني...». سِیَر السلف الصالحین ص۶۵ [۱۵۷]، مَحْض الصواب ج۵۰۷/۲، ۵۰۸.

عمر بن خطاب در دل‌ها ایجاد نمود مافوق تصوّر بود[۴۵] به گونه‌ای که در مقابل او مردم حتی جرأت نمی‌کردند سرشان را بالا بگیرند و به صورت او نگاه کنند.[۴۶] همه، صغیر و کبیر از او می‌ترسیدند.[۴۷]

دلّاکِ[۴۸] تنومندِ این مردِ منفور،[۴۹] از ترس او خود را کثیف

۴۵ـ «وكانت هَيْبَةُ عمرَ في صُدُورِ النّاسِ فَوْقَ تَصَوُّرِ العَقْلِ»! حاضر العالم الاسلامی ـ سيرة عمر بن الخطاب للأمير شكيب ـ ج۲۵۷/۱.

۴۶ـ «وعن أَسْلَمَ: أنّ نَفَراً مِنَ المُسلمينَ كَلَّمُوا عبدَ الرَّحْمنِ بنَ عَوْفٍ، قالُوا: أَعْلِمْ عمرَ بنَ الخَطّابِ فإنّهُ قَدْ أَخْسَأَنا حتّى واللهِ ما نَسْتَطِيعُ أنْ نُديمَ إليهِ أَبْصارَنا...». تاريخ الطبری ج۲۷۶/۳، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ـ باب ۴۵ ـ ص۱۳۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج۹۴/۱۲، مَحْض الصواب ج۲۷۳/۱، عمر بن الخطاب (قروی) ص۵۱.

۴۷ـ «واشْتَدَّتْ هَيْبَةُ عمرَ فِي النّاسِ حتّى خافَهُ الصِّغارُ واتَّقاهُ الكِبارُ». تاريخ اعلام الصحابة ج۴۴/۲.

۴۸ـ يعنی کسی که افراد را حجامت می‌کند.

۴۹ـ «زمانی که ابوبکر فوت شد و عمر به حکومت رسید و در مسجد بر مسند خلافت جلوس کرد، مردی نزد عمر آمد و به او گفت: ای امیرمؤمنان (اجازه می‌دهید) به شما نزدیک شوم؟ یک کاری دارم. عمر گفت: نه (اجازه نمی‌دهم). مرد گفت: پس من می‌روم و خدا هم مرا از وجود تو بی‌نیاز خواهد ساخت. مرد این را گفت و به راه افتاد که برود. عمر ابتدا با چشمهایش وی را دنبال کرد بعد برخاست و (از پشت) لباس او را گرفت و به او گفت: چه کاری داشتی؟ مرد گفت: (می‌خواستم به تو بگویم که) مردم از تو نفرت دارند و از تو بدشان می‌آید. عمر پرسید: برای چه؟ وای بر تو. مرد گفت: به خاطر زبانت، و به خاطر عصايت...». ←

مـی‌کـرد[۵۰] و زنِ بـاردار ـ از بـیم حـضـورِ در مـقـابـل وی ـ بـچـه

«ولَمّا تُوُفِّيَ أبوبكرٍ ووَلِيَ عمرُ وقَعَدَ في المسجدِ مَقْعَدَ الخِلافَةِ، أتاهُ رَجُلٌ، فقال: يا أميرَ المُؤمنينَ! أَدْنُو مِنْكَ؟ فإنَّ لي حاجَةً. قال عمرُ: لا. قال الرَّجُلُ: إذاً أذْهَبُ، فيُغْنيني اللهُ عَنْكَ، ووَلّى ذاهباً، فأَتْبَعَهُ عمرُ بِبَصَرِهِ، ثُمّ قامَ فَأَخَذَهُ بِثَوْبِهِ، فقال: ما حاجَتُكَ؟ فقالَ الرَّجُلُ: بَغَضَكَ النّاسُ وكَرِهَكَ النّاسُ. قال عمرُ: وِلِمَ؟ وَيْحَكَ! فقال الرَّجُلُ: لِلِسانِكَ وعَصاكَ...». الامامة والسياسة (تحقيق دكتر زينى) ج۱/۲۵، خواطر فى الاسلام ص۹۷.

در اینکه عمر در میان مردم منفور بود، اختلافی نیست، هر چند که در قاموس مدافعان خلیفه: علت نفرت مردم از عمر مربوط به حدّتی بوده که وی جهت احقاق حق از خود نشان می‌داده است! گویی محبوبیت پیامبر ﷺ به دلیل فقدان روح حق‌طلبی بوده است!

عطا حسنی بك می‌گوید: «امام عمر در اقامهٔ حق، فردی تند بود و به همین خاطر مردم از او نفرت داشتند»! «إنّ الإمامَ عمرَ كانَ لِشِدَّتِهِ فِي الحَقِّ قَدْ كَرِهَهُ النّاسُ». خواطر فى الاسلام ص۹۸.

۵۰ـ «إنّ حَجّاماً كانَ يَقُصُّ عمرَ بنَ الخطّابِ ـ وكانَ رَجُلاً مَهيباً ـ، فتَنَحْنَحَ عمرُ فأَحدَثَ الحَجّامُ، فأَمَرَ لَهُ عمرُ بأَرْبَعينَ دِرْهَماً». طبقات ابن سعد ج۳/۲۸۷، تاريخ المدينة المنورة ج۲/۶۸۳، البصائر والذخائر (ابوحيان توحيدى) ج۵/۷۱ [۲۱۳]، تاريخ بغداد ج۱۴/۲۲۲، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۱۳۶، مَحْض الصواب ج۱/۲۷۱، جامع الاحاديث ج۱۳/۲۸۴ /ح۱۰۹۵، كنز العمال ج۱۲/۵۶۴ /ح۳۵۷۶۹، التراتيب الادارية ج۲/۳۷۶، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصرى) ج۱/۱۱۷.

تَنَحْنُح = گلو صاف کردن، سینه صاف کردن.

می‌انداخت[51] و زن نمازگزار از تهدیدات و فریادهای رعب‌آوری که او در مسجد النبی می‌کشید خود را خیس می‌نمود![52]

۵۱ـ یک زن باردار که شوهرش به مسافرت رفته بود توسط عمر احضار شد. وقتی دنبال او آمدند زن با نگرانی گفت: عمر با من چکار دارد؟ زن باردار از شدت نگرانی بچه‌اش را ـ که پسر بود ـ انداخت، بچهٔ نوزاد دو بار ناله کرد و بعد از دنیا رفت.

«رُوِيَ أنّ عمرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بَعَثَ إلى امْرَأةٍ مُغيبَةٍ كان يَدْخُلُ عليها، فقالت: يا وَيْلَها وما لَها ولِعُمَرَ؟ فأَسْقَطَتْ وَلَداً. فصاحَ الصَّبِيُّ صَيْحَتَيْنِ ثُمّ ماتَ». الشرح الكبير على متن المقنع ج۹/۶۴۸. همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج۹/۴۵۸ /ح۱۸۰۱۰، المُحلّیٰ ج۱۱/۲۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۶/۱۲۳، الروایتین والوجهین (قاضی ابویعلی حنبلی) ج۲/۳۴۳، الفقیه والمتفقه ج۲/۱۲۲، المهذب فی فقه الامام الشافعی ج۲/۱۹۲، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۳۷، الکافی فی فقه احمد بن حنبل ج۴/۶۰، المجموع (نووی) ج۱۹/۱۳، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۹/۵۰۴، نصب الرایة ج۶/۴۸۱، مَحْض الصواب ج۱/۲۷۲، کنز العمال ج۱۵/۸۴ /ح۴۰۲۰۱، کشاف القناع ج۶/۱۸، مطالب اولی النهی ج۶/۹۲، منار السبیل ج۲/۳۰۳، إرواء الغلیل ج۷/۳۰۱.

در روایت دیگری آمده که یک بار عمر بر سر زنی باردار فریاد کشید. آن زن نیز بچه‌اش سقط گردید. «عن شَهْرِ بنِ حَوْشَبٍ أنّ عمرَ صاحَ بِامْرَأةٍ فَأَسْقَطَتْ». السنن الکبری (بیهقی) ج۸/۱۱۶، کنز العمال ج۱۵/۱۲۱ /ح۴۰۳۶۱.

۵۲ـ مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الاعتکاف، باب طیب المرأة ثم تخرج من بیتها ـ ج۴/۳۷۳، ۳۷۴ /ح۸۱۱۷.

رجوع کنید به صفحهٔ ۱۴۸، ۱۴۹.

داستان برخورد عمر بن خطّاب با **نصر بن حجّاج**، یکی از آن حکایاتی است که به خوبی استبداد عمیق و دور از خرد او را تصویر می‌نماید.

«نصر بن حجّاج بن عِلاط بَهْزی سُلَمی» جوان زیباروی ساکن مدینه و یکی از صحابهٔ پیامبر ﷺ بود.[۵۳] او بدون آنکه جرمی مرتکب شده باشد به حضور خلیفه احضار گردید. عمر بن خطاب دستور داد موی سر نصر را کاملاً بتراشند تا زشت شود،[۵۴] ولی بر خلاف انتظارِ وی، نصر با سرِ تراشیده هم زیبا بود. عمر وقتی از

۵۳ـ الاصابة ج۳۸۲/۶.

۵۴ـ طبقات ابن سعد ج۲۸۵/۳، اخبار ابی‌القاسم الزَّجّاجی ص۲۰۹، غریب الحدیث (خطابی) ج۱۹۲/۱، ج۶۶/۲، مصارع العشاق ج۲۶۷/۲، مجمع الامثال (میدانی) ج۴۱۵/۱، المُستقصیٰ فی امثال العرب ج۱۲۰/۱، الفائق فی غریب الحدیث ج۲۳/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۲۱/۶۲ ـــ ۲۳، ۲۷، الروض الأُنُف ج۱۲۰/۷، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۴۸۹، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۸۴ ـ ۸۶، النهایة فی غریب الحدیث ج۳۶۷/۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۲۷/۱۲، ۲۹، لسان العرب ج۲۹۴/۱۵، السیاسة الشرعیة ص۱۱۹، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۳۷۱/۲۸، إعلام المُوقِّعین ج۴۶۲/۴، بدائع الفوائد ج۶۷۶/۳، الواضح المبین ص۴۱۸، ۴۲۱، الوافی بالوفیات ج۵۷/۲۷ [۱۸]، مرآة الجنان ج۱۹۴/۱، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج۲۸۱/۱، المستطرف (ابشیهی) ج۳۵۵/۲، الاصابة ج۳۸۳/۶، مَحْض الصواب ج۳۹۳/۱، تزیین الاسواق (انطاکی) ج۵۱/۲، سَمْط النجوم العوالی ج۲۸۴/۳، تاج العروس ج۴۱۶/۵، الاَعلام (زرکلی) ج۲۲/۸، فقه السنّة ج۲۱۲/۲، منهج عمر بن الخطاب فی التشریع ص۴۰۲. ←

زشت شدن نصر ناامید شد او را شلاق زد [۵۵] و به وی گفت: «تو در همه جا مایهٔ فتنه هستی»! [۵۶] عمر عاقبت نصر را ــ فقط به علت چهرهٔ زیبایی که داشت [۵۷] ــ از شهر مدینه به بصره تبعید نمود [۵۸] تا

ابوسلیمان خطّابی (ف. ۳۸۸هـ) می‌گوید: «عمر بن خطاب سرِ نصر بن حجاج را تراشید و سری را که خداوند اصلع و بدون مو نیافریده بود بی مو و اصلع کرد».

«وقَدْ حَلَّقَهُ عمرُ بنُ الخَطّابِ فصَلَّـعَ رَأساً لَمْ يُصَلِّعْهُ رَبُّهُ». غريب الحديث (خطابی) ج۱۹۲/۱، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۲۸/۱۲.

۵۵ـ ایثار الانصاف ص۲۰۸.

۵۶ـ «إنَّما أَنْتَ ــ أَيْنَما كُنْتَ ــ فِتْنَـةٌ». تاريخ مدينة دمشق ج۲۰/۶۲.

۵۷ـ «نَفاهُ عَنِ المدينةِ لِأَنَّهُ كانَ جَميلاً»! التحفة اللطيفة فی تاریخ المدينة الشريفة (سخاوی) ج۲۶۴/۱.

«فَقَدْ رُوِيَ أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنهُ نَفىٰ نَصْرَ بنَ حجّاجٍ لَمّا خافَ أنْ يَفْتَتِنَ بِهِ النِساءُ لِحُسْنِ صُورَتِهِ»! التمهيد والبيان (ابن بكر مالكی) ص۱۹۲.

همچنین رجوع کنید به: الفائق من غريب الحديث ج۳۶۷/۴، لسان العرب ج۲۹۴/۱۵.

۵۸ـ طبقات ابن سعد ج۲۸۵/۳، تاريخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج۷۶۲/۲ ــ ۷۶۴، غريب الحديث (ابن قتيبه) ج۲۲۳/۲، عيون الاخبار (ابن قتيبه) ـ كتاب النساء ـ ج۲۴/۴، كتاب الفتوح (ابن اعثم) ج۲۷۵/۱، ۲۷۶، اخبار ابی‌القاسم الزّجّاجی ص۲۰۹، ۲۱۰، غريب الحديث (خطابی) ج۶۶/۲، جمهرة الامثال (ابوهلال عسكری) ج۵۸۹/۱، حلية الاولياء ج۳۲۲/۴، المبسوط (سرخسی) ج۴۵/۹، مجمع الامثال (میدانی) ج۴۱۵/۱، المُستقصیٰ فی امثال العرب ج۱۱۹/۱، ۱۲۰، ←

مبادا به زعم وی دختران شهر مدینه شیفته و مفتون جمالِ نصر

← طلبة الطلبة (نسفی سمرقندی) ص۱۷۶، تاریخ مدینة دمشق ج۲۷۵/۴۰، ج۲۰/۶۲ ـ ۲۷، الروض الأُنُف ج۱۲۰/۷، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۴۸۹، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۸۴ ـ ۸۸، النهایة فی غریب الحدیث ج۳۶۷/۴، اسد الغابة ج۳۸۱/۱، ایثار الانصاف ص۲۰۸، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۵۹/۳، ج۲۷/۱۲ ـ ۳۱، وفیات الاعیان ج۳۲/۲، لسان العرب ج۲۹۴/۱۵، الاستقامة (ابن تیمیه) ص۳۶۲، الحسبة فی الاسلام (ابن تیمیه) ص۵۶، السیاسة الشرعیة (ابن تیمیه) ص۱۱۹، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۵۵۲/۱۱، ج۳۱۳/۱۵، ج۱۰۹/۲۸، ۳۷۱، کشف الاسرار (علاء الدین بخاری) ج۱۰۳/۳، التمهید والبیان (ابن بکر مالکی) ص۱۹۲، إعلام المُوقِّعین ج۴۶۰/۴، ۴۶۲، بدائع الفوائد ج۶۷۴/۳، ۶۷۶، روضة المحبین ص۳۷۸، الواضح المبین ص۴۱۸، ۴۲۱، الفروع (ابن مفلح) ج۳۱۰/۱، ج۱۱۶/۶، الوافی بالوفیات ج۵۷/۲۷ [۱۸]، الإکمال فی ذکر من له روایة فی مسند احمد ص۸۷، مرآة الجنان ج۱۹۴/۱، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج۲۸۱/۱ ـ ۲۸۳، تاریخ ابن خلدون ج۲/ ق۱/ ۳۰۸، المستطرف (ابشیهی) ج۳۵۵/۲، الاصابة ج۳۸۳/۶، فتح الباری ج۱۴۱/۱۲، ۱۴۲، شرح فتح القدیر (ابن الهمام) ج۲۴۵/۵، الانصاف (مرداوی) ج۲۵۰/۱۰، التحفة اللطیفة فی تاریخ المدینة الشریفة (سخاوی) ج۲۶۴/۱، مَحْض الصواب ج۳۹۳/۱، ۳۹۴، سبل الهدی والرشاد ج۲۹۳/۳، مرقاة المفاتیح ج۱۲۳/۷، السیرة الحلبیة ج۷۶۱/۲، کشاف القناع ج۱۶۳/۶، سمط النجوم العوالی ج۲۸۴/۳، تاج العروس ج۳۵۰/۱۰، حاشیة رد المحتار لابن عابدین ج۲۳۲/۴، روح المعانی (آلوسی) ج۸۲/۱۸، الأعلام (زرکلی) ج۲۲/۸، فقه السنّة ج۲۱۲/۲: (در این مصدر آمده که نصر به شام تبعید شده است)، منهج عمر بن الخطاب فی التشریع ص۴۰۲، صحیح فقه السنّة ج۱۸۸/۴.

گردند![۵۹] ظاهراً از نظر خلیفه دلباختگی دختران شهر بصره به نصر اشکالی نداشت!

نصر ـ قبل از تبعید ـ به عمر گفت: «من که گناهی نکردم شما می‌خواهید مرا تبعید کنید». عمر گفت: «گناه را من کردم که تا امروز گذاشته‌ام تو در شهر مدینه زندگی کنی، (تو باید تبعید شوی)»![۶۰] نصر گفت: «آخر به چه جرمی»؟ عمر گفت: «همین که گفتم»![۶۱]

پس از تبعیدِ نصر بن حجاج به بصره، مادرِ نصر همواره از دوری فرزندِ خود

۵۹ـ «... لِئَلاّ تَفْتَتِنَ بِهِ النِّساءُ». السیاسة الشرعیة (ابن تیمیه) ص۱۱۹، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۵۵۲/۱۱، ج۳۱۳/۱۵، ج۳۷۱/۲۸، الحسبة فی الاسلام (ابن تیمیه) ص۱۰۹، الفروع (ابن مفلح) ج۱۱۶/۶، سمط النجوم العوالی ج۲۸۴/۳، حاشیة رد المحتار لابن عابدین ج۲۳۲/۴، صحیح فقه السنّة ج۱۸۸/۴، منهج عمر بن الخطاب فی التشریع ص۴۰۲.

۶۰ـ «فَإِنَّهُ قال: ما ذَنْبي يا أميرَ المُؤمِنينَ؟ قال: لا ذَنْبَ لَكَ، إِنَّمَا الذَّنْبُ لي حَيْثُ لَمْ أُطَهِّرْ دارَ الهِجْرَةِ عَنْكَ»! المبسوط (سرخسی) ج۱۵۱/۱۰، کشف الاسرار (علاء الدین بخاری) ج۱۰۳/۳.

نجم الدین سمرقندی می‌گوید: نصر گفت: «گناه من چیست؟ من که نه عهدی را شکسته‌ام و نه فسادی را مرتکب شده‌ام». «ما لي وما ذَنْبي، وما فتَقْتُ فَتْقاً ـ أَيْ ما نَقَضْتُ نَقْضاً وما أَفْسَدْتُ إِفْساداً ـ». طلبة الطلبة (نسفی سمرقندی) ص۱۷۶.

۶۱ـ «...وَلِمَ ذاكَ يا أميرَ المؤمنينَ؟ قال: هُوَ ما قُلْتُ لَكَ». مصارع العشاق ج۲۶۷/۲. همچنین رجوع کنید به: سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۸۶، تلقیح فهوم اهل الاثر ص۴۸۹.

بی‌تابی می‌کرد و عمر را به روز قیامت حواله می‌داد. او به عمر اعتراض می‌کرد که چرا باید فرزندانِ خلیفه نزد پدر خود باشند ولی فرزند او ـ تنها به جرم زیبایی ـ روزگار را در تبعید و دوریِ از مادر بگذراند. ناله‌های این مادر دلسوخته ذره‌ای در قلب خلیفه تأثیر نگذارد.[۶۲]

۶۲ـ «دوریِ نصر بن حجّاج بر مادرش بسیار سخت شد. از همین رو یک روز ـ بعد از اذان و قبل از آنکه نماز اقامه شود ـ در راه عمر بن خطاب نشست و منتظر آمدن او شد. وقتی عمر از منزل خارج شد تا برای نماز عصر (به مسجد) برود، مادر نصر به او گفت: ای امیرالمؤمنین! من (روز قیامت) در مقابل خدا علیه تو بر روی دو زانو به شکایت خواهم نشست و با تو مخاصمه خواهم کرد. چطور شد که (فرزندان تو) عبدالله و عاصم باید کنار تو شب را به صبح آرند ولی میان من و فرزندم باید بیابان‌های خشک و دشت‌ها و کوه‌ها قرار داشته باشد؟ عمر به او گفت: ای ام‌نصر! اسم عبدالله و عاصم را که دختران دم‌بخت پرده‌نشین بر زبان نمی‌آورند».

«واشْتَدَّ عَلىٰ أُمِّهِ غَيْبَةُ ابْنِها عَنْها، فتَعَرَّضَتْ لِعُمَرَ بَيْنَ الأذانِ والإقامَةِ، فقَعَدَتْ لَهُ عَلَى الطَّريقِ، فلَمّا خَرَجَ يُريدُ صَلاةَ العَصْرِ، قالَتْ: يا أميرَ المؤمنينَ! لَأُجاثِيَنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ، ثُمّ لَأُخاصِمَنَّكَ. أَيَبيتُ عبدُاللهِ وعاصِمٌ إلىٰ جَنْبِكَ وبَيْني وبَيْنَ ابْني الفَيافي والمَفاوِزُ والْجِبالُ؟ فَقالَ لَها: يا أمَّ نَصْرٍ! إنّ عبدَاللهِ وعاصِماً لَمْ تَهْتِفْ بِهِمَا العَواتِقُ في خُدُورِهِنَّ». تاريخ مدينة دمشق ج۴۰/۲۷۵، ج۶۲/۲۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج۱۲/۲۹، ۳۰، طبقات الشافعية الكبرى (سبکی) ج۱/۲۸۱، ۲۸۲.

«وطالَ مَكْثُ نَصْرٍ بِالبَصْرَةِ، فخَرَجَتْ أُمُّهُ يَوْماً بَيْنَ الأذانِ والإقامَةِ مُعْتَرِضَةً، فإذا عمرُ قَدْ خَرَجَ في إزارٍ ورِداءٍ وبِيَدِهِ الدِّرَّةُ، فقالَتْ: يا أميرَ المؤمنينَ! واللهِ لَأَقِفَنَّ ←

خود نصر از تبعیدگاه خویش برای عمر نامه نوشت و از خلیفه خواست که از ناسزاگویی به او و آزار وی دست بردارد و به او اجازه دهد که به شهر و دیارش بازگردد، ولی عمر تا پایان حیات خویش به نصر اجازهٔ مراجعت به مدینه را نداد.[۶۳]

← أَنَا وأَنْتَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ ـ عَزَّ وجَلَّ ـ وَلَيُحاسِبَنَّكَ اللهُ تَعالیٰ، يَبِيتُ عبدُ اللهِ إلیٰ جَنْبِكَ وعاصِمٌ، وَبَيْني وبَيْنَ ابْنِي الجِبالُ والفَيافي والأَوْدِيَةُ! فقالَ عمرُ: إنّ بَنِيَّ لَمْ تَهْتِفْ بِهِمَا العَوَاتِقُ في خُدُورِهِنَّ». سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۸۷، تلقیح فهوم اهل الاثر ص۴۸۹، المستطرف (ابشیهی) ج۲/۳۵۵، مَحْض الصواب ج۱/۳۹۵.

۶۳ـ تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۷۶۳، ۷۶۴، مصارع العشاق ج۲/۲۶۷، ۲۶۸، تاریخ مدینة دمشق ج۴۰/۲۷۵، ج۶۲/۲۰ ــ ۲۴، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۸۶، ۸۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۲۷، ۲۸، لسان العرب ج۱۳/۳۶۷، الوافی بالوفیات ج۲۷/۵۸ [۱۸]، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج۱/۲۸۲، المستطرف (ابشیهی) ج۲/۳۵۵، ۳۵۶، مَحْض الصواب ج۱/۳۹۵، تزیین الاسواق (انطاکی) ج۲/۵۱، ۵۲.

نصر بن حجاج در نامه‌ای که برای عمر نوشت اعتراض خویش را به نظم کشید و به عمر گفت: «این تبعید و محرومیت من و همچنین دشنامهایی که تو به من دادی بر تو حرام است ... تو بدگمانی‌هایی نسبت به من روا داشتی که دیگر نمی‌توانم در مجالس سخنی بگویم. من که روزی در مکه و مدینه سکونت داشتم، حال باید بدون هیچ گناهی ایام را در تبعید به سر ببرم...».

لَعَمْري لَئِنْ سَيَّرْتَني أَوْ حَرَمْتَني

وما نِلْتَ مِن شَتْمي عَلَيْكَ حَرامُ

ظَنَنْتَ بِيَ الظَّنَّ الّذي لَيْسَ بَعْدَهُ

بَقاءٌ فما لي فِي النَّدِيِّ كَلامُ ←

مدافعان خلیفه ضمن تأیید این رفتار عمر، صدها آفرین نثارش می‌کنند و به افراد معترض می‌گویند: «عمر ولی‌امر مسلمانان بود و مصلحت جهانِ اسلام را آن طور تشخیص داده بـــود»![64] بعضی هم گفتند: «عمر برای معالجه کردنِ عشقِ زنان و برای اینکه زنان عاشق نصر نشوند به زشت کردن قیافهٔ نصر و همچنین تبعید او مبادرت نمود»![65] بعضی هم زبان به ملامت گشودند و گفتند:

→ فـأَصْـبَـحْـتُ مَـنْـفِـيـــاً عَـلـى غَـيْـرِ رَيْـبَـةٍ
وَقَـدْ كـانَ لـي فِـي الـمَـكَّـتَـيْـنِ مُـقــامُ

تزیین الاسواق (انطاکی) ج۲/۵۱، ۵۲.

همچنین رجوع کنید به: تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۷۶۳، ۷۶۴، المحاسن والاضداد (جاحظ) ـ محاسن الغیرة والحجاب ـ ص۲۶۰، عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء ـ ج۴/۲۴، مصارع العشاق ج۲/۲۶۷، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۴۸۹، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۸۵ ـ ۸۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۲۷، ۲۸، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج۱/۲۸۲، المستطرف (ابشیهی) ج۲/۳۵۵، ۳۵۶، مَحْض الصواب ج۱/۳۹۵.

۶۴ـ «نَفىٰ عمرُ نَصْرَ بنَ حَجّاجٍ ... والْجَمالُ لا يُوجِبُ النَّفْيَ وَلٰـكِـنْ فَعَلَ ذٰلِكَ لِلْمَصْلَحَةِ».
المبسوط (سرخسی) ج۱۰/۱۵۱، کشف الاسرار (علاء الدین بخاری) ج۳/۱۰۳.

ابن مفلح پس از نقل این رفتار عمر می‌گوید: «ولی‌امر هر چه را که مصلحت اقتضا کند انجام می‌دهد ... و این کار از باب مَصالِحِ مُرْسَله است»! «فَيَفْعَلُ وَلِيُّ الأَمْرِ المَصْلَحَةَ ... وهٰذا مِن بابِ المَصالِحِ المُرْسَلَةِ»! الفروع (ابن مفلح) ج۶/۱۱۵، ۱۱۶.

۶۵ـ داود انطاکی در کتاب «تزیین الاسواق» در بابی تحت عنوان «ما عُولِجَ بِهِ العِشقُ»، ←

«بلاهایی که بر سر نصر آمد همگی زاییدهٔ یک حسادت و پستیِ عمیق بود»![۶۶]

به هر حال، نصر بن حجاج در بصره ماند و تنها پس از مرگ عمر بن خطاب بود که توانست سوار بر شتر خویش شود و از تبعیدگاهش راهی دیار خود گردد![۶۷]

عمر هیچ ارزشی برای مردم قائل نبود. او از طرفی خود را امیر تمامی مؤمنان می‌دانست و از سوی دیگر معتقد بود هر کسی که گمان کند مؤمن است، در حقیقت

راه‌هایِ درمانِ عشق را بررسی کرده است. وی می‌گوید: «از راه‌های معالجه و درمان عشق این است که شخص را تبعید کنند و صورتش را زشت و مشوّه نمایند، همانطوری که عمر بن خطاب این کار را کرد»!

«فَمِنَ العِلاجِ ما ذُكِرَ عن عمرَ ﷺ أنّهُ عالَجَ بِالتَّغْرِيبِ وتَشْوِيهِ الخِلْقَةِ»! تزیین الاسواق (انطاکی) ج۲/۵۱.

۶۶ـ ذَكَرُوا أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ خَشِيَ مِن وُقُوعِ الفِتْنَةِ بِهِ فَنَفاهُ مِنَ المَدِينَةِ بَعْدَ أنْ حَلَّقَ لِمَّةً كانَتْ لَهُ. يَقُولُ الشّاعِرُ:

حَلَّقُوا رَأْسَهُ لِيَزْدادَ قُبْحاً
غَيْرَةً مِنْهُمُ عليهِ وشُحّاً
كان صُبْحاً عَلَيْهِ لَيْلٌ بَهِيمٌ
فَمَحَوْا لَيْلَهُ وَأَبْقَوْهُ صُبْحاً

سمط النجوم العوالی ج۳/۲۸۴.

۶۷ـ «فَلَمّا ماتَ عمرُ، رَكِبَ صَدْرَ راحِلَتِهِ وتَوَجَّهَ نَحْوَ المَدِينَةِ». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۸۷، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۴۸۹، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۲/۲۸، المستطرف (ابشیهی) ج۲/۳۵۶.

فردی کافر می‌باشد![۶۸]

در ایام سیاهی که افرادی چون صَبیغ صحابی[۶۹] ـ تنها به خاطر پرسیدن یک سؤالِ علمی ـ متهم به خروج بشوند[۷۰] و به آن روزگار سیاه دچار گردند دیگر چه

۶۸ـ «رُوِيَ عن عُمرَ بنِ الخَطّابِ ﷺ أنّهُ قال: مَنْ زَعَمَ أنّه مُؤمِنٌ، فهو كافِرٌ». الغنیة لطالبی طریق الحق ـ القسم الثانی: العقائد والفرق الإسلامیة، فصل: ونعتقد أن الإیمان قول باللسان ومعرفة بالجنان ـ ج۱/۲۹۴.

یا اینکه می‌گفت: «مَنْ قالَ إنّي مُؤمِنٌ، فهُوَ كافِرٌ». سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۹۹، ۲۰۰، تفسیر ابن کثیر ج۱/۵۲۴، بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث ص۱۸۵، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۲۴، ۹۸ /ح۱۹۰۶، ۲۲۱۸، کنز العمال ج۱/۴۰۵ /ح۱۷۳۰، ج۳/۸۳۶ /ح۸۸۹۷.

۶۹ـ «لَهُ إدراكٌ». الاصابة ج۳/۳۷۰ [۴۱۴۳].

۷۰ـ ابو احمد حسن بن عبدالله عسکری (ف. ۳۸۲هـ) می‌گوید: «آن فردی که از عمر سؤالاتی کرد و عمر او را متهم نمود که از خوارج است نامش صبیغ است». «وأمّا الّذي سَألَ عمرَ عَنِ المَسائِلِ فاتَّهَمَهُ أنَّه مِنَ الخَوارِجِ فهُوَ صَبيغٌ»! تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۰۹. همچنین رجوع کنید به: الاصابة ج۳/۳۷۲، شرح الموطأ (زرقانی) ج۳/۳۳.

ابن تیمیه در خصوص جواز کشتن کسانی که مخالف حکومت هستند به فعل عمر استناد می‌نماید و می‌گوید: «ومِمّا يَدُلُّ عَلى أنَّهُمْ كانُوا يَرَوْنَ قَتْلَ مَنْ عَلِمُوا أنّهُ مِن أُولئكَ الخَوارِجِ ـ وإنْ كانَ مُنْفَرِداً ـ حديثُ صَبيغِ بنِ عِسْل، وهُوَ مَشْهُورٌ...». الصارم المسلول علی شاتم الرسول ج۱/۳۵۶.

نه تنها صبیغ بیچاره را ـ به علت پرسیدن یک سؤال ـ به خروج متهم کردند بلکه مدافعان عمر بعدها ادعا کردند که این ابن ملجمِ خارجی بوده که صبیغ را نزد ←

کسی می‌توانست احساس امنیت نماید.

«صَبیغ بن عِسْل[71] تمیمی» که سید و بزرگ قومش بود فقط از خلیفه معنی کلمه «الذّاریات» را ـ که در قرآن آمده ـ پرسید. به خیال اینکه خلیفه معنی آیات قرآن را می‌داند. عمر به جای جواب، با چوب سرِ صبیغ را شکست[72] و با شلاق

← عمر بن خطاب فرستاده تا این سؤالات مشکلِ (!) قرآنی را از خلیفه بپرسد! «ویُقالُ: إنّهُ (أي عبدَالرحمنِ بنَ مُلْجَمٍ المُرادِيّ) كانَ أَرْسَلَ صَبيغَ بنَ عِسْلٍ إلی عمرَ يَسْأَلُ عن مُشكِلِ القُرآنِ»! الانساب (سمعانی) ج۱/۴۵۱، لسان المیزان ج۳/۴۴۰.

۷۱ـ ضبط این نام، «صَبیغ بن عِسْل» به کسرِ عین و به سکون سین می‌باشد. (اکمال ابن ماکولا ج۶/۲۰۶، تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۰۹، معجم البلدان ج۴/۱۲۴، فتح المغیث ج۳/۲۴۶، تاج العروس ج۶/۲۰).

۷۲ـ «... فجَعَلَ لَهُ ضَرْباً حتّی دَمّیٰ رَأْسَهُ». سنن الدارمی ج۱/۵۴، تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۱۱، الدرایة فی تخریج أحادیث الهدایة ج۲/۹۸، شرح فتح القدیر (ابن الهمام) ج۵/۲۲۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲/۷، الاتقان فی علوم القرآن ـ النوع الثالث والأربعون في المحكم والمتشابه ـ ج۲/۹، مرقاة المفاتیح ج۷/۱۱۸، اقاویل الثقات ص۵۸، شرح الموطأ (زرقانی) ج۳/۳۳، فتح المنان ج۲/۱۱۹ /ح۱۵۱، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۳۱، مناهل العرفان ـ الرأي الرشید في متشابه الصفات ـ ج۲/۲۰۷، موسوعة اهل السنّة ج۲/۷۱۸.

«... ثُمّ قامَ إلَيهِ فضَرَبَ رَأْسَهُ بِعُرْجُونٍ فشَجَّهُ، ثُمّ تابَعَ ضَرْبَهُ حتّی سالَ دَمُهُ عَلی وَجْهِهِ». تفسیر القرطبی ج۴/۱۳ ـ ۱۵، ایضاح الدلیل (ابن جماعه) ص۱۴.

«فَما زالَ يَضْرِبُهُ حتّی شَجَّهُ وجَعَلَ الدَّمُ يَسيلُ عَلی وَجْهِهِ». شرح اصول اعتقاد اهل السنّة والجماعة (لالکائی) ج۴/۶۳۶، عقیدة السلف (صابونی) ص۲۴۱، ۲۴۲، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۳۵ /ح۱۹۶۶، کنزالعمال ج۲/۳۳۴ ←

وی را در خون نشاند[۷۳] و در خانه‌ای او را زندانی کرد و ـ به قصد کشتن وی[۷۴] ـ صدها تازیانه بر پشت او زد،[۷۵] تا جایی که بدن صبیغ

/ ح۴۱۷۰.

همچنین رجوع کنید به: احکام القرآن (جصاص) ج۳/۳۴۰، الطرق الحُکْمیّة (ابن قیّم جوزیه) ص۲۲.

۷۳ـ «... ضَرَبَهُ عمرُ حتّی سالَتِ الدِّماءُ عَلی عَقِبَیْهِ، أو علی رِجْلَیْهِ». مصنف عبد الرزاق الصنعانی ج۱۱/۴۲۶ /ح۲۰۹۰۷، تفسیر عبدالرزاق الصنعانی ج۱/ القسم۲ /۲۴۹، تفسیر الطبری ج۹/۲۲۶، التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع (ملطی) ص۱۸۱، تفسیر ابن کثیر ج۲/۲۹۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۳/۱۶۱، فتح القدیر (شوکانی) ج۲/۲۸۵.

۷۴ـ «... هَمَّ عمرُ بنُ الخَطّابِ ﵁ بِصَبیغٍ أنْ یَقْتُلَهُ إذْ تَعَمَّقَ في السُّؤالِ عَنِ القُرآنِ ...». نقض الامام ابی سعید عثمان بن سعید ج۱/۵۲۷.

۷۵ـ این موضوع که از سعید بن مسیب روایت شده با الفاظ زیر نقل گردیده است:

«... ثُمّ أَمَرَ بِهِ، فضُرِبَ مِائَةَ سَوْطٍ، ثُمّ جَعَلَهُ في بَیْتٍ حتّی إذا بَرَأَ دَعا بِهِ، ثُمّ ضَرَبَهُ مِائَةَ سَوْطٍ أُخْری». مسند البزار ج۱/۴۲۳ [۲۹۹]، عقیدة السلف واصحاب الحدیث (ابو عثمان صابونی) ص۲۳۹، کشف الاستار (هیثمی) ج۳/۶۹، ۷۰ /ح۲۲۵۹.

«... فأَمَرَ بِهِ عمرُ، فضُرِبَ مِائَةً وجُعِلَ في بَیْتٍ، فإذا بَرِئَ دَعا بِهِ، فضُرِبَ مِائَةً أُخْری...». سِیَر السلف الصالحین ج۱/۶۰ [۱۴۳]، تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۱۰، تفسیر ابن کثیر ج۴/۲۴۸، مَحْض الصواب ج۲/۵۳۴، ۵۳۵، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۶/۱۱۱، الاتقان فی علوم القرآن ـ في المحکم والمتشابه ـ ج۲/۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۵۷ /ح۲۰۴۸، کنز العمال

پاره پاره شد[۷۶] و از زنده ماندنش قطع امید

← ج۵۱۰/۲ / ح۴۶۱۷، روح المعانی ج۲/۲۷.

«... فأَمَرَ بِهِ عمرُ فضُرِبَ مِائَةَ سَوْطٍ، فلَمّا بَرِئَ دَعاهُ فَضَرَبَهُ مِائَةً أُخْرى ...». سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۲۸، مسند الفاروق ج۶۰۶/۲، الاصابة ج۳۷۱/۳، شرح الموطأ (زرقانی) ج۳۳/۳، العدّة (صنعانی) ج۲۹۱/۴.

«... فأَمَرَ بِهِ عمرُ فضُرِبَ مِائَةً، ثُمّ أَمَرَ بِهِ فجُعِلَ في بَيْتٍ، ثُمّ كانَ يُخْرِجُهُ كُلَّ يَوْمٍ فيَضْرِبُهُ مِائَةً، فإذا بَرِئَ أَخْرَجَهُ فضَرَبَهُ مِائَةً أُخْرى ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۰۲/۱۲.

«إِنَّه (أي عمرَ) ضَرَبَ صَبيغاً أَكْثَرَ مِنَ الحَدِّ أَوْ مِن مِائَةٍ». إحكام الاَحكام شرح عمدة الاَحكام ج۱۳۸/۴.

در اشاره به تعزیر ۳۰۰ ضربه‌ای (!) عمر بن خطاب و برای دلجویی و یا خندیدن به مضروبِ بی‌چاره گفته‌اند: عمر ۳۰۰ ضربه شلاق را تقسیم می‌کرد و روزی یکصد ضربه بیشتر نمی‌زد تا مبادا عضوی از بدن شخص آسیب ببینند! «كانَ عمرُ بنُ الخَطّابِ يُكَرِّرُ التَّعْزِيرَ فِي الفِعْلِ إِذَا اشْتَمَلَ عَلى أَنْواعٍ مِنَ المُحَرَّماتِ، فكانَ يُعَزِّرُ في اليَوْمِ الأَوَّلِ مِائَةً، وفي الثّاني مِائَةً، وفي الثالِثِ مِائَةً. يُفَرِّقُ التَّعْزِيرَ لِئَلاّ يُفْضي إلى فَسادِ بَعْضِ الأَعْضاءِ». تیسیر العلاّم ج۲۵۶/۲.

۷۶ـ در روایت دارمی آمده است: «فَضَرَبَهُ بِها حتّى تَرَكَ ظَهْرَهُ وَبِرَةً». سنن الدارمی ج۵۵/۱.

در حاشیه سنن دارمی آمده است: «وَبِرَة: أي ذاتُ قُرُوحٍ».

در بعضی از نسخ سنن دارمی و همچنین در کتاب فتوح مصر ص۲۹۱ به جای «وبرة»، لفظ «دَبِرَة» آمده است که به معنی جراحت چارپایان است.

«...فَضَرَبَهُ حتّى تَرَكَ ظَهْرَهُ دَبِرَةً...اه. وَالدَّبَرَةُ بِفَتَحاتٍ ثَلاثَةٍ، هِيَ قُرْحَةُ الدّابَّةِ ←

گـــردیــد.[۷۷] عــــمـــر ســپـــس کـــتـــاب‌هـــای صـــبـــیـــغ را

في أصْلِ الوَضْعِ اللُّغَوِيِّ، والمُرادُ هُنا أنَّهُ صَيَّرَ في ظَهْرِهِ مِنَ الضَّرْبِ جُرْحاً دامياً كأنَّه قُرْحَةٌ في دابَّةٍ». مناهل العرفان ـ الرأي الرشيد في متشابه الصفات ـ ج۲/۲۰۷.

ابن عساکر مسنداً از انس نقل می‌کند که: «...حتّى اضْطَرَبَتِ الدِّماءُ في ظَهْرِهِ». تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۱۱. همچنین رجوع شود به: سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۲۸، مَحْض الصواب ج۲/۵۳۵، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/ ۳۶ /ح۱۹۶۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲/۷، کنز العمال ج۲/۳۳۵ /ح۴۱۷۲.

۷۷ـ «عن نافع قال: ... فأَرْسَلَ عمرُ إلَيَّ يَطْلُبُ الْجَرِيدَ، فَضَرَبَهُ بِها حَتّى تَرَكَ ظَهْرَهُ وَبرَةً، ثُمّ تَرَكَهُ حتّى بَرَأَ، ثُمّ عادَ لَهُ، ثُمّ تَرَكَهُ حتّى بَرَأَ، ثُمّ دَعا بِهِ لِيَعُودَ لَهُ، فقالَ صَبِيغٌ: يا أميرَ المُؤمنينَ! إنْ كُنْتَ تُرِيدُ قَتْلي فَاقْتُلْني قَتْلاً جَميلاً، وإنْ كُنْتَ تُرِيدُ أنْ تُداوِيَني فَقَدْ واللهِ بَرَأْتُ»! فتوح مصر (ابن عبدالحکم) ص۲۹۱، سنن الدارمی ج۱/۵۵، ۵۶، تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۱۱، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲/۷، الاتقان فی علوم القرآن ـ النوع الثالث والأربعون في المحكم والمتشابه ـ ج۲/۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/ ۳۳ /ح۱۹۵۷. کنز العمال ج۲/۳۳۱ /ح۴۱۶۱، اقاویل الثقات ص۵۸، فتح‌القدیر ج۱/۳۱۹، مناهل العرفان ج۲/۲۰۷، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۳۰. همچنین رجوع کنید به: الاعتصام (شاطبی) ج۲/۵۳، ۵۴.

عمر بن خطاب به صبیغ گفت: «اگر موی خود را (مانند خوارج) تراشیده بودی قطعاً گردنت را می‌زدم». «واللهِ لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقاً لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ (وفي لَفْظٍ: ... لَضَرَبْتُ الّذي فيه عَيْناكَ بِالسَّيْفِ. وفي لَفْظٍ: لَضَرَبْتُ رَأْسَكَ)». کتاب الورع (احمد بن حنبل) ص۱۸۱، شرح السنّة (بربهاری) ص۱۲۱، شرح اصول اعتقاد اهل السنّة والجماعة (لالکائی) ج۴/۶۳۵، تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۱۲، ←

سوزاند، [۷۸] و او را بر مرکبی سوار کرد و در میان قومش به عنوان «مجرم» گردانید. [۷۹] عمر دستور داد جار بزنند و بگویند: صبیغ به دنبال علم رفته و کاری خطا کرده است! [۸۰] آنگاه وی را به بصره تبعید

← احکام اهل الذمة ج۱۲۹۳/۳، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۲۷، ۱۲۸، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۴۷۸، المغنی علی مختصر الخرقی ج۷۳/۱، ج۵۹/۱۰، ذم التأویل (ابن قدامه) ص۱۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۰۲/۱۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۱۰۶/۱، ج۷۲/۱۰، الصارم المسلول علی شاتم الرسول ج۳۵۶/۲، ۳۸۴، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۳/۴، شرح العمدة ج۲۳۰/۱، الآداب الشرعیة (ابن مفلح) ص۳۳۲، الاعتصام (شاطبی) ج۸۰/۱، مَحْض الصواب ج۵۳۳/۲، ۵۳۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۱۱۱/۶، ج۳۲۱/۶، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۳۵/۱۴، ۳۶، ۵۸ /ح۱۹۶۵، ۱۹۶۹، ۲۰۴۹ [به نقل از المصاحف ابن انباری و الحجّة نصر مقدسی و لالکائی و ابن عساکر و فریابی]، کنز العمال ج۳۳۴/۲، ۳۳۵، ۵۱۱ /ح۴۱۶۹، ۴۱۷۱، ۴۱۷۳، ۴۶۱۸، نیل الاوطار ج۱۵۵/۱، عون المعبود ج۱۶۶/۱۱.

۷۸- «... وحَرَّقَ كُتُبَهُ، وكَتَبَ إلى أهلِ البَصْرَةِ ألّا تُجالِسُوهُ». مصنف عبدالرزاق الصنعانی ج۴۲۶/۱۱ /ح۲۰۹۰۶، التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع (ملطی) ص۱۸۱.

۷۹- «فَشَمَّرَ عمرُ ﷺ عن ذِراعَيْهِ وأَوْجَعَهُ جَلْداً. ثُمّ قالَ: أَرْحِلُوهُ، فأَرْكِبُوهُ على راحِلَتِه، فقالَ: طِيفُوا بِهِ في حَيِّهِ لِيَعْلَمَ النّاسُ بذلكَ». دَفْع شُبَهِ مَن شَبَّهَ وتَمَرَّد ص۲۶.

همچنین رجوع کنید به پاورقی بعدی.

۸۰- «فَقالَ (عمرُ):... احْمِلُوهُ على قَتَبٍ، ثُمّ اخْرُجُوا حتّى تَقْدَمُوا بِهِ بِلادَهُ، ثُمّ لِيَقُمْ خَطِيبٌ ثُمّ لِيَقُلْ: إنّ صَبيغاً ابْتَغى (أو طَلَبَ) العِلْمَ فأَخْطَأَهُ». شرح اصول اعتقاد اهل السنّة (لالکائی) ج۶۳۴/۴، ۶۳۵، تاریخ مدینة دمشق ج۴۱۲/۲۳، شرح نهج البلاغة ←

نمود،[81] حقوقش را از بیت المال قطع کرد[82] و دستور داد تا زمانی که صبیغ زنده است کسی با وی سخن نگوید![83] مردم بینوا از ترسِ این فرمانِ خلیفه هر جایی که

(ابن ابی الحدید) ج۱۰۲/۱۲، مَحْض الصواب ج۵۳۳/۲، کنز العمال ج۳۳۴/۲ /ح۴۱۷۰.

۸۱ــ لسان العرب ج۴۳۹/۸، الصارم المَسلول (ابن تیمیه) ج۹۴۸/۲، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۱۰۹/۲۸، الحسبة فی الاسلام (ابن تیمیه) ص۵۶، الموافقات (شاطبی) ج۱۹۱/۴، شرح الموطأ (زرقانی) ج۳۳/۳، تاج العروس ج۴۶۹/۵.

ابو اسماعیل هروی (ف. ۴۸۱هـ) می‌گوید: «عمر بن خطاب وی را به شام تبعید نمود»! ذمّ الکلام واهله ج۳۵۱/۴.

۸۲ــ «عن مُحمدِ بنِ سیرینَ قال: کَتَبَ عمرُ بنُ الخطّابِ إلی أَبي موسَی الأَشْعَرِيِّ أنْ لا تُجالِسُوا صَبِیغاً، وأنْ یَحْرِمَ عَطاءَهُ ورِزْقَهُ». تاریخ مدینة دمشق ج۴۱۳/۲۳، الاصابة ج۳۷۱/۳، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۷/۲، کنز العمال ج۳۳۵/۲ /ح۴۱۷۴، شرح الموطأ (زرقانی) ج۳۳/۳. همچنین رجوع کنید به: الفقه والمتفقه ج۱۹/۲.

۸۳ــ «... ثُمّ کَتَبَ (عمرُ) إلی أبي موسَی الأَشْعَرِيِّ أنْ لا یُجالِسَهُ مُسْلِمٌ ولا یُکَلِّمَهُ». الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۱۱۱/۶ (از طریق فریابی)، کنز العمال ج۵۱۱/۲ /ح۴۶۱۸.

همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق الصنعانی ج۴۲۶/۱۱ /ح۲۰۹۰۶، سنن الدارمی ج۵۵/۱، السنّة (ابوبکر خلّال) ج۲۲۸/۱، تهذیب اللغة (ازهری) ــ ذیل صبغ ــ ج۶۳/۸، التنبیه والرد علی اهل الاهواء والبدع (ملطی) ص۱۸۱، شرح اصول اعتقاد اهل السنّة والجماعة ج۶۳۶/۴، فصل المقال (ابوعبید بکری) ــ باب ۶۱: ذکر الجلیس السوء ــ ص۱۹۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۰۸/۲۳، ۴۱۰، ۴۱۱، الروض الأُنُف ج۲۸۲/۷، ۲۸۳، ذم التأویل ص۱۳، معجم البلدان ــ ذیل عسل ــ

صبیغ را می‌دیدند از او می‌گریختند. می‌گویند: آنان حتی اجتماعات ۱۰۰ نفری خود را بر هم می‌زدند و متفرق می‌شدند.[۸۴] آنان ـ همان طوری که از یک شترِ گَرِ واگیردار می‌گریختند ـ از او فرار می‌کردند.[۸۵] چرا که بخوبی از کیفر و تنبیه خلیفهٔ

← ج۱۲۴/۴، لسان العرب ج۴۳۹/۸، الصارم المسلول ج۳۵۶/۱، ۳۵۷، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۳/۴، درء تعارض العقل والنقل ج۱۷۲/۷، النکت الفوائد السنیة (ابن مفلح) ج۲۵۷/۲، الآداب الشرعیة (ابن مفلح) ص۲۷۳، تفسیر ابن کثیر ج۲۴۸/۴، مسند الفاروق ج۶۰۶/۲، الاعتصام (شاطبی) ج۱۷۵/۱، توضیح المشتبه ج۲۸۱/۶، الاصابة ج۳۷۱/۳، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۷/۲، ج۱۶۱/۳، الاتقان فی علوم القرآن ـ في المحکم والمتشابه ـ ج۹/۲، کنز العمال ج۳۳۵/۲، ۵۱۰ /ح۴۱۷۳، ۴۶۱۷، اقاویل الثقات ص۵۸، شرح الموطأ (زرقانی) ج۳۳/۳، العدّة (صنعانی) ج۲۹۱/۴، تاج العروس ج۲۰/۶، مناهل العرفان ج۲۰۷/۲، منهج عمر بن الخطاب فی التشریع ص۴۰۲.

عمر بن خطاب حتی عیادت صبیغ را به هنگام بیماری نیز تحریم کرده بود. «...وإنْ مَرِضَ فلا تَعُودُوهُ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج۳۷/۱۴ /ح۱۹۷۶.

۸۴ـ «عن أبي عثمانَ النَّهديِّ: ... فلَوْ جاءَ ونَحْنُ مِائَةٌ لَتَفَرَّقْنا عنهُ». تاریخ مدینة دمشق ج۴۱۲/۲۳، ۴۱۳، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۲۷، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۴۷۸، الاصابة ج۳۷۱/۳، مَحْض الصواب ج۵۳۴/۲، الدر المنثور (سیوطی) ج۷/۲، کنز العمال ج۳۳۵/۲ /ح۴۱۷۳، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۳۱.

۸۵ـ «عن خَلاّدِ بنِ زُرْعَةَ عن أَبيهِ قال: لَقَدْ رَأَيْتُ صَبيغَ بنَ عِسْلٍ بِالْبَصْرَةِ، كَأَنَّهُ بَعيرٌ أَجْرَبُ، يَجيءُ إلى الحِلَقِ، فكُلَّما جَلَسَ إلى حَلَقَةٍ قامُوا وتَرَكُوهُ، وقالُوا: عَزْمَةُ أميرِ المؤمنينَ أَلّا يُكَلَّمَ». عقیدة السلف (صابونی) ص۲۴۰، الاستذکار (ط دار الکتب العلمیة) ←

پر مهرِ خود آگاه بودند!

عاقبت کارِ صبیغِ بزرگ به آنجا کشید که در خفت و خواری جان دهد![۸۶]

طبق دستور عمر کسی حق نداشت حتی بر سر جنازهٔ صبیغ حضور یابد.[۸۷]

بعدها معلمّان تربیت و اخلاق اسلامی(!)، رفتار عمر بن خطاب با صبیغ را به عنوان نمونهٔ برجسته‌ای از «ادبِ مُفْتی و مُعلِّم» و «بی ادبی مُسْتفتی و متعلِّم» ذکر نمودند و از تمامی خلفا خواستند که مانند عمر بن خطاب فتنه‌گرانی را که راجع به آیات متشابه سؤال می‌کنند به مجازات برسانند![۸۸]

← ج۵/۷۰، تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۱۳، الروض الأُنُف ج۷/۲۸۳.

۸۶ــ «عن سعیدِ بنِ المُسَیَّبِ قال: ... فلَمْ یَزَلْ وَضیعاً في قَوْمِهِ حتّی هَلَكَ، وکان سَیِّدَ قَوْمِهِ». فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۱/۴۴۶ /ح۷۱۷، شرح اصول اعتقاد اهل السنّة والجماعة ج۴/۶۳۵، تاریخ مدینة دمشق ج۲۳/۴۱۲، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۲۷، شرح نهج البلاغة ج۱۲/۱۰۲، تفسیر القرطبی ج۱۷/۲۹، الاعتصام (شاطبی) ج۱/۸۰، الاصابة ج۳/۳۷۱، مَحْض الصواب ج۲/۵۳۳، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲/۷، کنز العمال ج۲/۳۳۳، ۳۳۴ /ح۴۱۶۹، شرح الموطأ (زرقانی) ج۳/۳۳.

ابن حجر بعد از ذکر این عبارت می‌گوید: «وهذا یَدُلُّ علی أنّهُ کانَ في زَمَنِ عمرَ رَجُلاً کَبیراً». الاصابة ج۳/۳۷۱.

۸۷ــ «...وإنْ مَرِضَ فلا تَعُودُوهُ وإنْ ماتَ فلا تَشْهَدُوهُ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۳۷ /ح۱۹۷۶ به نقل از کتاب الحجّة نصر مقدسی.

۸۸ــ «وقتی یک ولی‌امر کسی را که از این راه راست منحرف شده تعزیر می‌کند در واقع از←

این تنها جزای پرسیدن سؤالی بود که خلیفه جوابش را نمی‌دانست، جزای

← عمر بن خطاب پیروی کرده است چرا که عمر، صبیغ بن عسل را ـ که در بارهٔ معنای آیات متشابه سؤال می‌کرد ـ تعزیر نمود»!

«وإذا عَزَّرَ وَلِيُّ الأَمْرِ مَنْ حادَ مِنهم عن هذهِ الطَّرِيقَةِ، فَقَدْ تَأَسّیٰ بِعُمَرَ بنِ الخَطّابِ رضي الله عنه في تَعْزِيرِهِ صَبيغَ بنَ عِسْلٍ الّذي كانَ يَسْأَلُ عَنِ المُتَشابِهاتِ عَلی ذلكَ». صفة الفتوی والمفتي والمستفتي (ابن حمدان) ص۶۷، آداب الفتوی والمفتي والمستفتي (نووی) ص۶۷، المجموع (نووی) ج۵۳/۱، أدب المفتي والمستفتي (ابن الصلاح) ص۱۵۴، ادب العلم والمعلّم والمتعلّم (علموی) ص۲۰۷، ۲۰۸.

نسخهٔ عالمانه‌ای که عمر برای صَبیغ پیچید بعدها الگوی علمی بسیاری از افراد گردید، تا جایی که شافعی (امام شافعیان) نیز در مقابله با اهل کلام می‌گفت: «حکم من در بارهٔ اهل کلام مانند همان حکمِ عمر در بارهٔ صبیغ است. حکم من این است که اهل کلام باید با چوب مضروب شوند و بر روی شترها آنان را در میان عشائر و قبائل بگردانند و جار بزنند که: این است جزای کسی که کتاب و سنت خدا را ترک نماید و به علمِ کلام روی آورد»!

«حُكْمي في أهلِ الكَلامِ حُكْمُ عمرَ في صَبيغٍ أنْ يُضْرَبُوا بِالجَرِيدِ ويُحْمَلُوا عَلَی الإبِلِ ويُطافَ بِهِم في العَشائِرِ والقَبائِلِ، ويُنادیٰ عليهم: هذا جَزاءُ مَنْ تَرَكَ الكِتابَ والسُّنَّةَ، وأَقْبَلَ علی عِلْمِ الْكَلامِ»! الدر المنثور ج۸/۲ (به نقل از کتاب ذم الکلام هروی)، سیر اعلام النبلاء ج۲۹/۱۰. همچنین رجوع کنید به: شرف اصحاب الحدیث (خطیب) ص۷۸، کتاب الرد علی ابی‌بکر الخطیب البغدادی (تألیف ابن نجار) ج۱۴۵/۲، البدایة والنهایة ج۲۷۷/۱۰، سلسلة الآثار الصحیحة ص۳۱۵، موسوعة اهل السنّة ج۷۲۲/۲.

یا می‌گفت: «مذهبي في أهلِ الكَلامِ تَقنيعُ رُؤُوسِهِمْ بِالسِّياطِ، وَتَشْرِيدُهِمْ في ←

معتقد نبودن به خلافت ابوبکر و عمر که خود حکایتی دیگر داشت.[۸۹] حکایتی که حداقلِ آن این بود که قلب انسان بمانند قلب امثال سعد بن عباده آماج تیرهای اجنّه شود و رگ حیاتش قطع گردد![۹۰] وجه شرعی این کشتارها هم این بود که از نظر

البِلادِ». سیر اعلام النبلاء ج۱۰/۲۹.

۸۹ـ کشتن کسانی که به صحّتِ خلافت ابوبکر و عمر قائل نبودند نه تنها در زمان این دو خلیفه رایج بود بلکه بسیاری از فقهای عامه بعدها نیز حکم تکفیر و قتل این افراد را صادر کردند و گردن آنان را به زیر شمشیرهای برهنه سپردند!

«مَنْ أَنكَرَ إمامَةَ أبی بَکرٍ رَضِیَ اللهُ عَنهُ، فهُوَ کافِرٌ. و قال بعضُهم: هو مُبتدعٌ، والصحیحُ أنَّه کافِرٌ. وکذلك مَن أَنکَرَ خِلافةَ عمرَ في أَصَحِّ الأَقْوالِ». الصواعق المحرقة ج۱/۱۳۹.

«عن طَلْحَةَ اليامِيِّ، قال: كان يُقالُ: الشّاكُّ في أبي بكرٍ وعُمرَ كَالشّاكِّ في السُّنَّةِ». جزء محمد بن عاصم الثقفی الاصبهانی ص۱۰۳.

۹۰ـ آنگاه که سید خزرج (سعد بن عُبادَه) از بیعت با ابوبکر خودداری نمود و به سوی شام رفت. عمر بن خطاب فردی را به دنبال او فرستاد تا در صورت بیعت نکردن، وی را به قتل برساند. پس از آنکه سعد بن عباده را به دستور عمر کشتند در میان مردم شایع کردند که سعد بن عباده با تیرهای اجنّه به قتل رسیده است. یک اعتراف هم به شعر از زبان اجنّه جعل نمودند!

بلاذری (ف. ۲۷۹) روایت می‌کند: «إنّ سَعْدَ بنَ عُبادَةَ لَمْ يُبايِعْ أبا بكرٍ، وخَرَجَ إلَى الشّامِ. فبَعَثَ عمرُ رَجُلاً وقالَ: ادْعُهُ إلَى البَيْعَةِ واخْتَلْ لَهُ، وإنْ أَبىٰ فَاسْتَعِنْ بِاللهِ عليه. فَقَدِمَ الرَّجُلُ الشّامَ، فوَجَدَ سَعْداً في حائِطٍ بِحُوّارِينَ، فَدَعاهُ إلَى البَيْعَةِ، فقالَ: لا أُبايِعُ قُرَشِياً أَبَداً! قال: فَإنّي أُقاتِلُكَ. قال: وإنْ قاتَلْتَني. قال: أَفَخارِجٌ أَنْتَ مِمّا دَخَلَتْ فيهِ الأُمّةُ؟ قال: أمّا مِنَ البَيْعَةِ فإنّي خارِجٌ. فرَماهُ بِسَهْمٍ فقَتَلَهُ. ورُوِيَ

عمر بن خطاب مخالفان منافقند و منافق باید کشته شود![۹۱]

بعدها هم عده‌ای از فقها ـ که در کشتن انسان‌های بی‌گناه از خلفای محبوب خود چیزی کم نمی‌آورند ـ فتویٰ دادند: هر کسی که ابوبکر و عمر را دوست نداشته باشد کافر است و باید به قتل برسد![۹۲]

خلیفه‌ای که به خود حق بدهد مردم را تنها به خاطر تراشیدنِ مویِ سرشان به

← أنّ سَعْداً رُمِيَ في حَمّامٍ. وقيل: كان جالِساً يَبُولُ، فرَمَتْهُ الجِنُّ فقَتَلَتْهُ، وقال قائِلُهُم:

قَتَلْنا سَيِّدَ الخَزْرَجِ سَعدَ بنَ عُبادَه
رَمَيْناهُ بِسَهْمَيْنِ فلَمْ تُخْطِ فُؤادَه

جمل من انساب الاشراف ج۲/۲۷۲.

۹۱ـ در استفتاهایی که از شیخ محمد ناصر الدین اَلْبانی شده از وی سؤال شده است که: آیا می‌شود منافق را بر مبنای رأی عمر بن خطاب به قتل رساند؟ اَلْبانی در جواب می‌گوید: خیر، منافق، فاسق است و نباید کشته شود و عمر بن خطاب هم اشتباه کرده است!

«س: حُكْمُ المُنافِقِ نِفاقاً عَمَلِيـاً، يُقْتَلُ؟

ج: لا، فاسِقٌ لا يُقْتَلُ.

س: كيفَ عمرُ يُرِيدُ أنْ يَقْتُلَه؟

ج: أَخْطَأَ عمرُ».

الحاوی من فتاوی الشیخ الالبانی ج۱/۱۶۰.

۹۲ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۲۹، ۳۰.

قتل برساند، نباید از طرفدارانش صدور فتوایی غیر از این را انتظار داشت.[۹۳]

حقیقت این است که هر روزِ حکومتِ عمر، حکایت مکرّرِ شقاوت‌هایِ خون‌بار و خشونت‌هایِ بیمار گونه و کم‌نظیر اوست. پیروان عمر هنوز هم هر یک از آن حکایت‌ها را جزو مناقب و فضائل وی بر می‌شمرند و هر کار خلاف او را اقدامی در جهت حمایت (!) از اسلام و قرآن و سنّت به حساب می‌آورند.

از مساعی خیر خواهانهٔ عمر بن خطاب در خصوص قرآن و سنت نبوی این بود که: وی ضمن تحریم تفسیر قرآن[۹۴] و تحریم نقل احادیثِ

۹۳ـ در صفحات پیش گفتیم: در صورتی که صبیغ موهایش را تراشیده بود گردنش توسط عمر بن خطاب زده می‌شد.

ابن تیمیه در بارهٔ این عمل عمر می‌گوید: «عمر به سختی صبیغ را زد و وقتی عمامه وی را برداشت دید صبیغ دو دسته موی بافته دارد. عمر به صبیغ گفت: اگر مویِ سرت را تراشیده بودی سرت را ـ که چشمانت در آن است ـ می‌زدم».

ابن تیمیّه می‌گوید: «عمر اگر سر صبیغ را تراشیده می‌دید او را می‌کشت، چون به این نتیجه می‌رسید که صبیغ از خوارج و مارقین است و پیامبر (ص) دستور داده بود که علیه خوارج باید جنگید»! «وضَرَبَهُ ضَرْباً عَظیماً، کَشَفَ رَأْسَهُ فَوَجَدَهُ ذا ضَفیرَتَیْنِ، فقال: لَوْ وَجَدْتُکَ مَحْلُوقاً لَضَرَبْتُ الّذي فیه عَیْناكَ، لِأَنّهُ لَوْ وَجَدَهُ مَحْلُوقاً اسْتَدَلَّ بِذلِكَ علی أنّهُ مِنَ الخَوارِجِ المارِقِینَ وکانَ یَقْتُلُهُ لِأَمْرِ النّبِيِّ ﷺ بِقِتالِهِم»! الاستقامة ج۱/۲۵۸.

۹۴ـ عمر بن خطاب به صحابه می‌گفت: «(برای مردم) فقط (متن) قرآن را بخوانید و آن را تفسیر نکنید. از رسول خدا هم کمتر روایت کنید. من در این کار با شما شریک هستم». «جَرِّدُوا القُرْآنَ ولا تُفَسِّرُوهُ وَأَقِلُّوا الرِّوایَةَ عن رَسولِ اللهِ وأَنا شریکُکم». =

پیامبر ﷺ، [۹۵] متعلمان مفاهیم قرآنی را مورد ضرب و شتم و آزار و شکنجه قرار

← شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ـ از طریق ابن جریر طبری ـ ج۹۳/۱۲.
همچنین رجوع کنید به پانویس بعدی.

«عن عامِرِ الشَّعْبِيِّ قال: كَتَبَ رَجُلٌ مُصْحَفاً، وكَتَبَ عِنْدَ كُلِّ آيَةٍ تفسيرَها، فدَعا بِهِ عمرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فقَرَضَه بالمِقراضَيْنِ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب ۲۶: فضائل القرآن، باب۳۳: من كره أن يفسّر القرآن، ح۸ ـ ج۱۸۰/۷، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۳۱/۱۴ /ح۱۹۴۴، کنز العمال ج۳۱۵/۲ /ح۴۱۰۵.

یعنی: «عامر شعبی می‌گوید: مردی (تمامی) قرآن را نوشت و کنار هر آیه تفسیر آن را نیز درج نمود. عمر بن خطاب وی را طلبید و قرآنِ وی را با قیچی پاره پاره کرد».

۹۵- «قالَ قَرَظَةُ بنُ كَعْبٍ: لَمّا سَيَّرَنا عمرُ إلَى العِراقِ مَشى مَعَنا عمرُ وقال: أتَدْرُونَ لِمَ شَيَّعْتُكُم؟ قالوا: نَعَمْ، مَكْرُمَةٌ لَنا. قال: ومَـعَ ذلكَ إنَّكُمْ تَأْتُونَ أهلَ قَرْيَةٍ لَهُمْ دَوِيٌّ بالقرآنِ كَدَوِيِّ النَّحْلِ، فلا تَصُدُّوهُمْ بِالأَحاديثِ فَتَشْغَلُوهُم، جَرِّدُوا القُرآنَ وأَقِلُّوا الرِّوايَةَ عن رسولِ الله ﷺ وأَنا شَرِيكُكُم. فلَمّا قَدِمَ قَرَظَةُ بنُ كَعْبٍ، قالُوا: حَدِّثْنا. فقالَ: نَهانا عمرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ». تذکرة الحفاظ ج۷/۱، توجیه النظر (جزائری) ج۶۲/۱.
همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج۳۲۴/۱۱، ۳۲۵ /ح۲۰۶۶۲، طبقات ابن سعد ج۷/۶، سنن ابن ماجة ـ باب ۳ التوقّي في الحديث عن رسول الله ﷺ ـ ج۱۲/۱ /ح۲۸، سنن الدارمی ـ باب من هاب الفتيا مخافة السقط ـ ج۸۵/۱، تاریخ الطبری ج۲۷۳/۳، شرح مشکل الآثار (طحاوی) ج۳۱۷/۱۵، کتاب المجروحين ج۳۶/۱، المستدرك على الصحيحين ج۱۰۲/۱، الإحكام فی اصول الأحكام ج۲۴۸/۲، ۲۴۹، جامع بیان العلم (ابن عبد البر) ـ باب ذكر من ذم الإكثار من الحديث دون التفهم له ـ ج۱۲۰/۲، ذم الكلام واهله (هروی) ج۸/۴، ←

می‌داد.[۹۶]

← تهذیب الکمال ج۲۳/۵۶۵، ۵۶۶، البرهان فی علوم القرآن ج۱/۴۸۰، المعتصر من المختصر ج۲/۳۸۱، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۲۸ /ح۱۹۲۷، کنز العمال ج۲/۲۸۴، ۲۸۵ /ح۴۰۱۷.

ابن عبدالبر در روایتش می‌گوید: «قالَ قَرَظَةُ: فما حَدَّثْتُ بَعْدَهُ حَدیثاً عن رسولِ اللهِ ﷺ». جامع بیان العلم ج۲/۱۲۰.

یعنی : «قَرَظه گفت: بعد از آن (نهیِ عمر)، من حتی یک حدیث از رسول خدا ﷺ نقل نکردم»!

ابن حزم در روایتش می‌گوید: «قال قَرَظَةُ: فما حَدَّثْتُ بِشَيْءٍ بَعْدُ». الإحکام فی اصول الأحکام ج۲/۲۴۸، ۲۴۹.

یعنی : «قَرَظه گفت: من از آن پس، هیچ چیزی نقل نکردم»!

ابن کثیر می‌گوید: «ولَمّا بَعَثَ (عمرُ) أبا مُوسى إلَى العِراقِ قالَ لَهُ: إنَّكَ تَأْتي قَوْماً لَهُمْ في مَساجِدِهِمْ دَوِيٌّ بِالقُرآنِ كَدَوِيِّ النَّحْلِ فدَعْهُم عَلى ما هُم عليه ولا تَشْغَلْهُم بِالأَحاديثِ وأنا شَريكُكَ في ذلكَ». ابن کثیر بعد از نقل خود می‌گوید: «هذا مَعْرُوفٌ عن عمرَ رضی الله عنه». البدایة والنهایة ج۸/۱۱۵.

۹۶ـ علاوهٔ بر ماجرای صبیغ که ذکر شد، بعضی از موارد دیگر آن نیز به زودی خواهد آمد.

منشور علمی عمر بن خطاب در خصوصِ دقت در مفاهیم قرآنی این بود که: مسلمانان نباید در قرآن تعمق نمایند و خود را به زحمت بیندازند! لذا یک بار وقتی مردی از او در بارهٔ معنی کلمهٔ «أَبّ» که در قرآن آمده سؤال کرد، وی پاسخ داد: ما از تعمق در قرآن و از به تکلّف انداختنِ خود، منع شده‌ایم! ←

در زمان عمر هیچ یک از مهاجران و سابقانِ در اسلام حق نداشتند بدون

← «عن يُونُسَ بنِ عُبَيْدٍ عن ثابِتٍ قال: إنّ رَجُلاً سَأَلَ عمرَ بنَ الخطّابِ عن قَوْلِه: ﴿وَفاكِهَةً وأَبّاً﴾، ما الأَبُّ؟ فقالَ عمرُ: نُهِينا عَنِ التَّعَمُّقِ والتّكَلُّفِ». فتح البارى ج۲۲۹/۱۳. همچنین رجوع کنید به: الموافقات (شاطبى) ج۴۹/۱، ج۸۷/۲.

عمر یک بار داشت قرآن می‌خواند که به کلمهٔ «أبّ» رسید. معنایش را نمی‌دانست. گفت: «أبّ» دیگر چیست؟! بعد عصبانی شد و عصایی را که در دست داشت پرت کرد و گفت: به خدا قسم (فهمیدنِ) این (کلمه) تکلّف و در زحمت افتادن است. هر چه که از کتاب خدا برای شما مفهوم بود از آن تبعیت نمایید، هر چه هم که مفهوم نبود رهایش کنید.

«عنِ الزُّهْرِيِّ عن أنَسٍ أنّه أَخْبَرَهُ أنّه سَمِعَ عمرَ يقولُ: ﴿فَأَنْبَتْنا فيهِ حَبّاً وعِنَباً﴾ الآيةُ، إلى قَوْلِه ﴿وأَبّاً﴾، قال: كُلُّ هذا قد عَرَفْناهُ، فمَا الأَبُّ؟ ثُمّ رَمىٰ عَصىً كانتْ في يَدِهِ. ثم قال: هذا لَعَمْرُ اللهِ التَّكَلُّفُ، اتَّبِعُوا ما بُيِّنَ لَكُم مِن هذا الكتابِ (وفي لفظٍ: اتَّبِعُوا ما بُيِّنَ لَكُم في الكتابِ، وفي لفظٍ: ما بُيِّنَ لَكُم فعَلَيْكم بهِ وما لا فدَعُوهُ، وفي لفظٍ: اتَّبِعُوا ما بُيِّنَ لَكُم مِن هذا الكتابِ، وما أُشْكِلَ عليكم فَكِلُوهُ إلى عالِمِهِ)». مسند الشاميين (طبرانى) ج۱۵۶/۴، المستدرك على الصحيحين ج۵۱۴/۲، تاريخ بغداد ج۴۶۵/۱۱، فتح البارى ج۲۲۹/۱۳، جامع الاحاديث (سيوطى) ج۳۱/۱۴ /ح۱۹۵۰، الدر المنثور ج۳۱۷/۶، كنز العمال ج۳۲۸/۲ /ح۴۱۵۴، فتح القدير ج۳۸۷/۵، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص۳۱.

همان طوری که پیشتر اشاره شد، عمر فقط به خاطر این که صبیغ در بارهٔ یک آیه دقّت و تعمّق کرده بود می‌خواست او را بکشد! «... هَمَّ عمرُ بنُ الخَطّابِ رضي الله عنه بِصَبيغٍ أنْ يَقْتُلَهُ إذْ تَعَمَّقَ في السُّؤالِ عَنِ القُرآنِ ...». نقض الامام ابى سعيد عثمان بن سعيد ج۵۲۷/۱.

مجوّز خلیفه از مدینه خارج شوند. این کار به منظور قطع ارتباط مردم با این افراد صورت گرفت.[۹۷] عمر حتی صحابه‌ای مانند ابوذر و ابن مسعود را به جرم نقل

۹۷ـ حسن بصری می‌گوید: «عمر خروج تمامی برجستگان مهاجرینِ قریش را از شهرها ممنوع کرده بود. مگر آنکه برای خروج اجازه بگیرند و در مدت معیّنی بازگردند».

«عَنِ الحسنِ البَصْرِيّ قالَ: كانَ عمرُ قَدْ حَجَرَ عَلى أَعلامِ قُرَيْشٍ مِنَ المُهاجرينَ الخُرُوجَ فِي البُلْدَانِ إلّا بِـإِذْنٍ وَأَجَلٍ». الفتنة ووقعة الجمل ص۷۵، تاریخ الطبری ـ أخبار سنة خمس وثلاثين ـ ج۴۲۶/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۳۰۲/۳۹، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۱۱، کنز العمال ج۷۵/۱۴ /ح۳۷۹۷۷.

شعبی می‌گوید: «قریش ـ قبل از آنکه عمر بمیرد ـ باعث ناراحتی وی شده بودند. عمر تمامی آنان را در شهر مدینه حبس کرده بود. قریش همواره از او می‌خواستند که وی به آنان اجازهٔ خروج از مدینه و رفتن به شهرهای دیگر را بدهد، ولی عمر از این کار امتناع می‌کرد».

«عَنِ الشَّعْبِيّ قالَ: لَمْ يَمُتْ عمرُ حتّى مَلَّتْهُ قُرَيْشٌ، وقد كان حَصَرَهُمْ بِالمَدِينَةِ وسَأَلُوهُ أنْ يَأْذَنَ لَهُمْ في الخُرُوجِ إلَى البِلادِ فَامْتَنَـعَ عليهم». تاریخ الطبری ج۴۲۶/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۳۰۲/۳۹، ۳۰۳، الکامل فی التاریخ ج۱۸۰/۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۱۱، کنز العمال ج۷۶/۱۴ /ح۳۷۹۷۸.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «عمر موفق شده بود که نگذارد قریش و مهاجران و مسلمانانِ با سابقه از شهر مدینه خارج شوند. او نه به آنان اجازه می‌داد که با مردم ارتباط برقرار کنند و نه به مردم اجازه می‌داد که با ایشان مرتبط گردند».

«ولقد كانَ عمرُ مُوَفَّقاً حَيْثُ مَنَـعَ قُرَيْشاً وَالمُهاجرينَ وذَوِي السَّوابِقِ مِنَ الخُرُوجِ مِنَ المَدِينَةِ، ونَهاهُم عَن مُخالَطَةِ النّاسِ، ونَهَى النّاسَ عن مُخالَطَتِهِم». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۱/۱۱. همچنین تطبیق کنید با: المختار من عیون ←

احادیث پیامبر ﷺ زندانی کرد،[۹۸] و روایات مکتوب نبوی را به آتش

← المعارف والاخبار (امیره شیخ رضا فرحات) ج۹/۶۲.

۹۸ــ ابن العربی مالکی (ف. ۵۴۳ھ) می‌گوید: «روایت شده که عمر بن خطاب «ابن مسعود» را به همراه تعدادی از دیگر صحابه به مدت یک سال در مدینه به زندان انداخت! زمانی که عمر شهید شد عثمان این عده را از زندان آزاد نمود. علت زندانی کردن این افراد این بود که آنان احادیث رسول خدا ﷺ را زیاد نقل می‌کردند»! «فَقَدْ رُوِيَ أَنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ ﷺ سَجَنَ ابنَ مَسْعُودٍ في نَفَرٍ مِنَ الصَّحابَةِ سَنَةً بِالمَدِينَةِ حتّى اسْتُشْهِدَ فَأَطْلَقَهُمْ عثمانُ وكانَ سَجَنَهُمْ لِأَنَّ الْقَوْمَ أَكْثَرُوا الحَدِيثَ عن رسولِ اللهِ ﷺ»! العواصم من القواصم ص۲۸۵.

«عن سَعدِ بنِ إبراهيمَ عن أبيه أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ قالَ لِابنِ مَسْعُودٍ ولأَبِي الدَّرْداءِ ولأَبِي ذَرٍّ: ما هذَا الحديثُ عن رسول اللهِ ﷺ؟! وأَحْسَبُهُ حَبَسَهُم بِالمَدِينَةِ حتّى أُصِيبَ». المستدرك علی الصحیحین ج۱/۱۱۰، تاریخ مدینة دمشق ج۴۷/۱۴۲، ج۶۶/۱۹۱، سیر اعلام النبلاء ج۲/۳۴۵، ج۷/۲۰۶، ج۱۱/۵۵۵. همچنین رجوع کنید به: کتاب المجروحین ج۱/۳۵، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۳/۳۷۸، المحدث الفاصل ص۵۵۳، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱/۴، شرف اصحاب الحدیث ص۸۷، ذخیرة الحفاظ (ابن قیسرانی) ج۲/۱۱۰۳ /ح۲۳۴۳، الموضوعات (ابن جوزی) ج۱/۹۴، بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج۳/۱۵۲۰، الردّ القویم (حُمود تویجری) ص۱۰۵.

«عمر (این) سه نفر را حبس کرد: ابن مسعود، ابودرداء و ابومسعود انصاری. عمر به آنان گفت: (جرم شما این است که) خیلی از رسول خدا ﷺ حدیث نقل کرده‌اید». «عن إبراهيمَ بنِ عبدِ الرّحمنِ أنّ عمرَ حَبَسَ ثَلاثةً: ابنَ مَسْعُودٍ، وأَبَا الدَّرْداءِ، وأَبا مَسْعُودٍ الأَنْصاريِّ، فقال: قَدْ أَكْثَرْتُمُ الحديثَ عن رسولِ اللهِ ﷺ». ←

کشید.[۹۹] چرا که وی مدّعی بود: با وجود قرآن، دیگر هیچ نیازی به علوم و معارف

→ تذکرة الحفاظ ج۱/۷. همچنین رجوع کنید به: المدخل الی کتاب الاکلیل (حاکم نیشابوری) ص۷۰.

«عمر دنبال عده‌ای فرستاد و به آنان گفت: این مقدار زیادی که شما از رسول خدا ﷺ حدیث نقل می‌کنید به خاطر چیست؟ عمر سپس تمامی آنان را در مدینه حبس کرد و آنان تا زمانی که عمر به شهادت رسید در حبس به سر بردند».
«عن إبراهيمَ بنِ عبدِ الرّحمنِ بنِ عَوْفٍ قال: بَعَثَ عمرُ بنُ الخطّابِ إلىٰ جَماعَةٍ، فقال: ما هذا الحديثُ الّذي تُكْثِرُونَ عن رسولِ اللهِ ﷺ، فَحَبَسَهُمْ بِالمدينةِ حتّى اسْتُشْهِدَ».
المحن (ابو العرب) ص۳۸۶، تحذیر الخواص ص۹۹/۱.

«روایت شده که عمر سه نفر از مشاهیر صحابه را به مدت یک سالِ کامل حبس کرد. عمر به این افراد هیچ ایراد و اشکالی نداشت جز آنکه آنان روایات (پیامبر) را زیاد نقل می‌کردند». «رُوِيَ أَنَّهُ (أي عمرَ) حَبَسَ ثَلاثَةً مِن مَشاهِيرِ الصّحابةِ سَنَةً كامِلَةً. وما نَقِمَ مِنْهم إلّا أَنّهم أَكْثَرُوا الرِّوايَةَ». مناهل العرفان ج۲۳۱/۱.

۹۹ـ عبدالله بن علاء می‌گوید: «من از قاسم بن محمد بن ابی‌بکر خواستم که چند حدیث برای من املاء کند. قاسم بن محمد گفت: در زمان (حکومتِ) عمر بن خطاب احادیث زیاد شد. عمر (از مردم) خواست که تمامی احادیثِ (مکتوب) را نزد وی بیاورند. زمانی که روایات را نزد او آوردند دستور داد که همه آنها را آتش بزنند. سپس گفت: (اینها همه) مثناتی (یا میشنایی) است مانند مثنات (یا میشنای) اهل کتاب. (عبدالله بن علاء در ادامه می‌گوید): قاسم بن محمد در آن روز مرا منع کرد از اینکه حدیثی را بنویسم». «قال عبدُاللهِ بنُ العَلاءِ: سأَلْتُ القاسمَ (بنَ محمّدِ بنِ أبي بكرٍ) أنْ يُمْلِيَ عَلَيَّ أحاديثَ. فقال: إنّ الأحاديثَ كَثُرَتْ على عَهْدِ عمرَ بنِ ←

دیگر نیست حتی اگر آن علوم مربوط به احادیث نبوی باشد!

← الخطّابِ، فأَنْشَدَ أنْ يَأْتُوهُ بِها، فلَمّا أَتَوْهُ بِها، أَمَرَ بِتَحرِيقِها، ثُمّ قال: مَثْناةٌ كَمَثْناةِ أهلِ الكتابِ. فَمَنَعَنِي القاسمُ يَوْمَئِذٍ أنْ أَكْتُبَ حَديثاً». طبقات ابن سعد ج۱۸۸/۵، تاريخ الاسلام (ذهبى) ج۷ ـ حوادث ۱۰۱ إلى ۱۲۰ هـ ـ ص۲۲۰، ۲۲۱، سير اعلام النبلاء ج۵۹/۵.

مَثْناة = نوشته‌ای است که کلام خدا نباشد... و به کتابی اطلاق می‌شود که احبار و رهبان بنی اسرائیل آن را تدوین نموده‌اند». «المَثْناة: ما استُكْتِبَ مِن غَيْرِ كتابِ اللهِ... قال أبوعُبَيْدَةَ: سَأَلْتُ رَجُلاً مِن أهلِ العِلْمِ بِالكُتُبِ الأَوَّلِ قَدْ عَرَفَها وقَرَأَها عَنِ المَثْناةِ، فَقالَ: إنّ الأَحْبارَ والرُّهْبانَ مِن بني إسرائيلَ مِن بَعْدِ مُوسى وَضَعُوا كِتاباً فيما بَيْنَهم عَلى ما أَرادُوا مِن غَيْرِ كتابِ اللهِ فَهُوَ المَثْناةُ». غريب الحديث (ابوعبيد هروى) ج۲۸۱/۴، ۲۸۲، لسان العرب ج۱۱۹/۱۴، تاج العروس ج۶۱/۱۰.

شاید هم عبارتِ «مَثْناةٌ كَمَثْناة»، در اصل «مِشْناةٌ كَمِشْناة» باشد. مشناة یا میشنا عبارت است از آن روایات شفاهی دین یهود که یهودیان آن را بعدها تدوین نموده‌اند. «میشنا» شرحی دارد به نام «جمارا». کتاب «تَلْمُود» حاوی «میشنا» و «جمارا» است.

یحیی بن جَعْدَه می‌گوید: «عمر می‌خواست سنت پیامبر را تدوین نماید ولیکن بعداً به این فکر افتاد که این کار را نکند. عمر دستوری نوشت و به (تمامی) بلاد فرستاد مبنی بر اینکه: هر کسی که چیزی (از سنت پیامبر به صورت مکتوب) دارد باید آن را از بین ببرد». «أرادَ عمرُ رضي الله عنه أنْ يَكْتُبَ السُّنَّةَ، ثُمّ بَدا لَهُ أنْ لا يَكْتُبَها، ثُمّ كَتَبَ في الأَمْصارِ: مَنْ كان عِنْدَهُ شَيْءٌ فَلْيَمْحُه». کتاب العلم (ابوخیثمه) ص۱۱، تقیید العلم ص۵۲، ۵۳، جامع بیان العلم (ابن عبدالبر) ج۶۵/۱، کنز العمال ←

او ـ با همین شعار خود ـ مهمترین ذخائر عظیم علمی و فرهنگی آن روز بشری را که در ایران و مصر قرار داشت نابود ساخت. حامیان سرسخت عمر تصریح کرده‌اند که به دستور عمر بن خطاب کتابخانه‌های موجود در ایران معدوم گردید.[۱۰۰] کاری که پس از چندی در مصر نیز تکرار شد. عمرو عاص ـ به دستور

ج۱۰/ ۲۹۲ / ح۲۹۴۷۶.

۱۰۰ـ ابن خلدون می‌گوید: «پس تنوعِ علوم بسیار است و افراد دانشمند و حکیم به وفور در میان انسان‌ها و امت‌های مختلف وجود دارند، و آنچه که از علومِ (پیشینیان) به دست ما نرسیده بیشتر از آن چیزهایی است که به دست ما رسیده است. (مثلاً) کجاست آن علم‌های ایرانیان که عمر ـ به هنگام فتحِ ایران ـ دستور از بین بردن آنها را داد»؟ «فَالعُلُومُ كَثِيرَةٌ والحكماءُ في أُمَمِ النَّوْعِ الإنسانيِّ مُتَعَدِّدُونَ، وما لَمْ يَصِلْ إلَيْنا مِنَ الْعُلُومِ أَكْثَرُ مِمّا وَصَلَ. فأَيْنَ علومُ الفُرْسِ الّتي أَمَرَ عمرُ ﵁ بِمَحْوِها عِنْدَ الفَتْحِ »؟ تاریخ ابن خلدون (مقدمه) ـ في طبيعة العمران في الخَليقَة ـ ج۱/ ۳۸.

و می‌گوید: «... زمانی که سرزمین ایران فتح شد (مسلمانان) به کتاب‌های بسیاری دست یافتند. سعد بن ابی‌وقاص نامه‌ای به عمر نوشت و از او در بارۀ این کتاب‌ها و انتقال آنها به (بلادِ) مسلمانان اجازه خواست. عمر به سعد نوشت: آنها را در آب بریز. اگر در این کتاب‌ها هدایت است که ما را خدای تعالی به نحو بهتری (توسط قرآن) هدایت کرده، اگر هم این کتاب‌ها حاوی ضلالت و گمراهی است که خداوند ما را کفایت نموده است (و ما را از آنها در امان خواهد داشت). لذا (با این دستور عمر) همۀ کتاب‌ها را یا در آب ریختند و یا در آتش سوزاندند و (بدین ترتیب) علوم ایرانیان از بین رفت و به دست ما نرسید». «... ولَمّا فُتِحَتْ أَرْضُ فارِسٍ ووَجَدُوا فيها كُتُباً كَثِيرَةً، كَتَبَ سَعْدُ بنُ أَبي وَقّاصٍ إلى عمرَ بنِ الخَطّابِ يَسْتَأْذِنُهُ في شَأْنِها وتَنَقُّلِها لِلْمُسْلِمِينَ، فكَتَبَ إلَيْهِ عمرُ ﵁ أنِ اطْرَحُوها في الماءِ، فإنْ ←

عمر ـ کتب کتابخانهٔ عظیم اسکندریه را بین حمام‌های شهر اسکندریه توزیع نمود تا به جای هیزم از آنها استفاده شود! مدت شش ماه سوخت گرمابه‌های اسکندریه از آتش زدن همین کتاب‌ها تأمین گردید![۱۰۱]

← يَكُنْ ما فيها هُدىً، فقَدْ هَدانَا اللهُ تعالى بِأَهْدى مِنْهُ، فإنْ يَكُنْ ضَلالاً فقَدْ كَفانَا اللهُ تعالى. فطَرَحُوها في الماءِ أوْ فِي النّارِ وذَهَبَتْ عُلومُ الفُرْسِ فيها عن أنْ تَصِلَ إلَيْنا». تاریخ ابن خلدون (مقدمه) ـ الفصل الثالث عشر في العلوم العقلية وأصنافها ـ ج۱/۴۸۰، کشف الظنون ج۱/۶۷۹، ابجد العلوم ج۱/۲۶۱، موسوعة اهل السنّة ج۲/۷۱۷.

ابن تیمیه می‌گوید: «روایت شده که عمر کتاب‌های ایرانی و غیر ایرانی را آتش زد». «رُوِيَ عن عمرَ أنّهُ حَرَّقَ الكتبَ العَجَمِيَّةَ وغَيْرَها». اقتضاء الصراط المستقيم ص۱۲۷، ۱۲۸.

بعضی در بارهٔ فتوحات مسلمانان این طور نقل کرده‌اند: «(مسلمانان) به هنگام فتوحات خویش تمامی کتابهایی را که به دستشان افتاد آتش زدند». «إنَّهُمْ أَحْرَقُوا ما وَجَدُوا مِنَ الكُتُبِ في فُتوحاتِ البِلادِ». کشف الظنون ج۱/۶۰، ابجد العلوم ج۱/۱۷۷، الحطة فی ذکر الصحاح الستة ص۲۷.

۱۰۱ـ مؤسس اولیه کتابخانهٔ عظیم اسکندریه را بطلمیوس (یا بطلیموس) اول دانسته‌اند. در این کتابخانه انواع کتاب‌های علمی در زمینهٔ فلسفه، ریاضیات، هیئت، طب، ادبیات و موضوعات دیگرموجود بوده است. بسیاری از این کتب از بلاد سند و هند و ایران و ارمنستان و عراق و روم به این کتابخانه منتقل شده بود. کلیهٔ این کتاب‌ها به دستور عمر بن خطاب معدوم گردید! آنچه که ذیلاً می‌خوانید بعضی از مصادری است که در آنها به این موضوع تصریح شده است: ←

برای عظمت این فاجعه کافی است به یاد داشته باشیم که اسکندریه مرکز علم

← ابوالفرج مَلَطي (ف. ۶۸۴هـ) هجری می‌گوید: «وعاشَ (يحيى الغِراماطيقيُّ) إلى أنْ فَتَحَ عَمْرُو بنُ العاصِ مدينةَ الإسكندريةِ، ودَخَلَ على عَمْرٍو وقَدْ عَرَفَ مَوْضِعَهُ مِنَ العُلُومِ فأكْرَمَهُ عَمْرٌو وسَمِعَ مِن ألْفاظِهِ الفَلسفيّةِ الّتي لَمْ تَكُنْ لِلْعَرَبِ بِها أُنْسَةٌ ما هالَه، فَفُتِنَ بِهِ وكانَ عَمْرٌو عاقِلاً حَسَنَ الإسْتِماعِ صحيحَ الفِكْرِ، فلازَمَهُ وكان لا يُفارِقُه، ثُمّ قالَ لَهُ يَحيى يوماً: إنّكَ قَدْ أَحَطْتَ بِحَواصِلِ الإسْكَنْدَريّةِ وخَتَمْتَ على كُلِّ الأَصْنافِ المَوْجودةِ بِها، فما لَكَ بِهِ انْتِفاعٌ فلا نُعارِضُك فيه، وما لا انْتِفاعَ لَكَ بِهِ فنَحن أَوْلى بِه. فقال له عمرٌو: مَا الّذي تَحتاجُ إلَيْه؟ قال: كُتُبُ الحكمةِ الّتي في الخَزائِنِ المُلُوكيَّة. فقال عمرٌو: هذا ما لا يُمْكِنُني أنْ آمُرَ فيه إلّا بَعْدَ اسْتِئْذانِ أميرِ المؤمنينَ عمرَ بنِ الخطّابِ. فَكَتَبَ إلى عمرَ، وعَرَّفَهُ قولَ يحيى، فوَرَدَ عليهِ كتابُ عمرَ يقولُ فيه: وأمّا الكُتُبُ الّتي ذَكَرْتَها فإنْ كانَ فيها ما وافَقَ كتابَ اللهِ؟ ففي كتابِ اللهِ عنه غِنىً، وإنْ كانَ فيها ما يُخالِفُ كتابَ اللهِ فلا حاجةَ إليه، فتَقَدَّمْ بإعدامِها. فشَرَعَ عمرُو بنُ العاصِ في تَفْريقِها على حمّامات الإسْكندريّةِ وإحراقِها في مواقِدِها فاسْتَنْفَدَتْ في مُدّةِ سِتَّةِ أَشْهُرٍ. فاسْمَعْ ما جَرىٰ واعْجَبْ»! تاریخ مختصر الدول ـ الدولة التاسعة، دولة ملوك العرب المسلمين ـ ص۱۸۰، تاریخ مختصر الدول (ترجمه فارسی) ص۱۶۳. همچنین رجوع کنید به: تاريخ التمدن الاسلامی ج۴۰/۳ ـ ۴۳.

قاضی جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قِفطي (ف. ۶۴۶هـ) نیز همین مطالب را در «تاريخ الحكماء» ص۳۵۴ ـ ۳۵۶ آورده است.

عبد اللطیف بغدادی (ف. ۶۲۹هـ) می‌گوید: «ورَأَيْتُ أيضاً حَوْلَ عَمُودِ السَّوارِيّ مِن هذهِ الأَعْمِدَةِ بَقايا صالِحةً بَعضُها صحيحٌ وبعضُها مَكْسُورٌ، ويَظْهَرُ مِن حالِها أنّها كانت مَسْقُوفَةً، والأَعْمِدَةُ تَحْمِلُ السَّقْفَ، وعَمُودُ السَّوارِيّ عليه قُبَّةٌ هو حامِلُها. وأرىٰ ←

و دانش سرزمین مصر بود. شهر عظیمی که در زمان فتح عمرو عاص چهار هزار

← أنّهُ الرّواقُ الّذي كان يُدَرِّسُ فيه أرَسْطُوطاليسُ وشيعَتُهُ مِن بَعدِهِ، وأنّه دارُ المُعَلِّمِ الّتي بَناها الإسكندرُ حين بَنى مَدينَتَهُ، وفيها كانتْ خِزانَةُ الكُتُبِ الّتي أحْرَقَها عُمْرُو بنُ العاص بِإذْنِ عمرَ رضي الله عنه». الافادة والاعتبار ـ الفصل الرابع: في اختصاص ما شوهد من آثارها القديمة ـ ص١١٧.

مقريزى مى‌گويد: «ويُذْكَرُ أنّ هذا العمُودَ (عَمُودَ السَّوارِيّ) مِن جُمْلَةِ أَعْمِدَةٍ كانت تَحمِلُ رَواقَ (أَرَسْطُو طاليسَ) الذي كان يُدَرِّسُ بِهِ الحِكمةَ، وأنّه كان دارَ عِلْمٍ، وفيه خِزانَةُ كُتُبٍ أَحْرَقَها عمرُو بنُ العاصِ بـإشارَةِ عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه». الخطط المقريزية ج١/٢٩٧.

«يُحْكى: أنّ عمرَو بنَ العاصِ لَمّا فَتَحَ الإسكندريّةَ، وَجَدَ فيها خِزانَةَ كُتُبٍ، فَاسْتَشارَ فيها عمرَ رضي الله عنه، فكَتَبَ إليه عمرُ رضي الله عنه: «أمّا الكُتُبُ الّتي ذَكَرْتَها، إنْ كانَ فيها ما يُوافِقُ كتابَ اللهِ ففيهِ غِنىً عَنْها، وإنْ كانَ غيرَ ذلكَ فلا حاجَةَ فيها، فتَقَدَّمْ بِإعْدامِها». فأَخَذَ عمرُو بنُ العاصِ في تَفْريقِها على حَمّاماتِ الإسكندريّةِ وإحْراقِها في مواقِدِها، فنَفِدَ في مُدّةِ سِتّةِ أَشْهُرٍ. وذُكِر في «فتوحاتِ الشّامِ»: أنّ الإسكندريّةَ حينَ فُتِحَتْ، كان فيها أَلْفُ حَمّامٍ، واثْنا عَشَرَ أَلْفَ بَقّالٍ يَبيعُونَ البَقْلَ الأَخْضَرَ. فانْظُرْ أيُّها الطّالِبُ لِلْعُلومِ والمَعارفِ إلى اهْتِمامِ الأَوائِلِ بِالعُلُومِ وكُتُبِها حتى تَتَفَطَّنَ مِنْهُ إلى مَعْنى ما قيلَ:

لَوْ كانَتِ العُلومُ تُحْصَلُ بِالمُنى

لَمْ يَبْقَ أصْلاً في البَرِيَّةِ جاهِلٌ»

مفتاح السعادة ـ الدوحة الثالثة: في علوم باحثة عما في الأذهان من المعقولات الثانية ـ ج١/٢٦٩، ٢٧٠.

يكى از كسانى كه از بلاد مختلف كتاب جمع كرده و به اين كتابخانه منتقل ←

حمام داشت،[۱۰۲] و در آن بنا به روایتی ــ به غیر از زنان و کودکان ــ ششصد هزار نفر اسیر شدند![۱۰۳]

← نموده فردی است به نام «زمیره». ابن ندیم حکایت می‌کند که: «زمیره» تعداد ۵۴۱۲۰ کتاب را از بلاد مختلف گردآوری کرده و به این کتابخانه انتقال داده است. «وحَكى إسحاقُ الرّاهبُ في تاريخِهِ: ابنُ بطولوماوسَ فيلادِلْفُوسَ مِنْ مُلُوكِ الإسكندريّةِ لَمّا مَلَكَ، فَحَصَ عن كُتُبِ العِلْمِ ووَلّى أَمْرَها رَجُلاً يُعْرَفُ بِزميرةَ، فجَمَعَ مِن ذلك على ما حُكِيَ أربعةً وخَمْسينَ أَلْفَ كِتابٍ ومائةً وعِشرينَ كتاباً. وقال لَهُ: أَيُّهَا المَلِكُ، قَدْ بَقِيَ في الدنيا شَيْءٌ كَثيرٌ في السِّنْدِ والهِنْدِ وفارِسٍ وجُرجانَ والأَرْمانِ وبابلَ والمَوْصِلِ وعِنْدَ الرُّومِ». کتاب الفهرست (ابن نديم) ص۳۳۳.

«ومُؤَسِّسُ تلكَ المَكْتَبَةِ هو بَطْليموسُ الأَوَّلُ وهو الّذي بَنى مَدْرَسَةَ الإسكندريّةِ المَعْرُوفةَ باسْمِ الرّواقِ. وجَمَعَ فيها جميعَ علومِ تلكَ الأَزْمانِ مِن فَلْسَفةٍ ورياضيّاتٍ وطِبٍّ وحِكْمَةٍ وآدابٍ وهَيْئَةٍ وكانتِ المَدْرَسَةُ تُوصَلُ لِلْقَصْرِ المَلَكيِّ». الغدير ج۶/ ۳۰۰، ۳۰۱ (به نقل از الكافي فی تاریخ مصر ج۱/۲۰۸ ـ ۲۱۰).

۱۰۲ـ عمرو عاص در نامه‌ای به عمر بن خطاب در بارهٔ فتح اسکندریه چنین می‌نویسد: «إنّي فَتَحْتُ مدينةً لا أصِفُ ما فيها، غيرَ أنّي أَصَبْتُ فيها أربعةَ آلافِ مُنيةٍ (وفي لفظٍ: بِنْيَةٍ) بِأربعةِ آلافِ حَمّامٍ، وأربعينَ أَلْفَ يَهُوديّ عليهمُ الجِزْيَةُ، وأَرْبَعَمائَةِ مَلْهىً لِلْمُلُوكِ». فتوح مصر واخبارها (ابن عبدالحكم) ص۱۶۶، الخطط المقريزية ج۱/۳۰۸، تاريخ الاسكندرية ص۵۴، ۵۵.

۱۰۳ـ «عن حسينِ بنِ شُفَيّ أنّ عَمْرَوا لَمّا فَتَحَ الإسكندريّةَ، بَقِيَ مِنَ الأُسارىٰ بِها مِمَّنْ بَلَغَ الخَراجَ وأُحْصِيَ يَوْمَئِذٍ سِتّمائَةِ أَلْفٍ سِوَى النّساءِ والصِّبيانِ». فتوح مصر والمغرب (ابن عبدالحكم) ص۱۶۷.

تخریب کتابخانه‌ها و عمل کتابسوزی در بلاد مفتوحه، موجب شد بسیاری انگشتِ ملامت در کنند و اعراب و مسلمانان را به توحش و نادانی متهم نمایند! فخر عالَمِ علم و دین، پدر عظیم الشأن، مرحوم علامهٔ امینی ـ رحمة الله علیه ـ در بارهٔ این عمل جاهلانه و حیرت‌آورِ عمر بن خطاب و پیامد زیانبارِ آن می‌گویند: «خدا می‌داند که مسلمانان با از بین بردن ثروت علمی موجود در (کتابخانه‌های) اسکندریه و بلاد ایران چقدر خسارت کرده‌اند. تمدن و صنعت بدیعِ (موجود در این کتابها) بر خلاف گمان خلیفه هیچ ارتباطی به هدایت و ضلالت نداشت و بر خلاف ادعایی که خلیفه در خصوص کتابخانه اسکندریه نموده بود، این علوم ابداً به موافقت و یا مخالفت با کتاب (قرآن) مربوط نمی‌شد! چه ضرری داشت اگر مسلمانان از این گنجینه علمی استفاده می‌کردند؟! گنجینه‌ای که می‌توانست آنان را با ثروت‌های مالی آشنا سازد و علمشان را گسترش دهد و مایهٔ پیشرفت در مدنیت و آبادانی و بهداشت گردد. اموری که هر یک از آنها موجب ازدیاد نیروی حکومت و باعث عظمت و شوکت در مقابل دیگر دولت‌ها و تفوّق در همه جهان بود ... . پیامد این عمل بسیار زشت (از بین بردن کتابخانه‌ها) این بود که یک سیر قهقرایی در انتشار علوم صورت بگیرد و فقر رو به تزاید گذارد و اسلام و عرب دچار بدنامی گردد، طوری که بعضی از منتقدان، این عمل را وحشیگری دانستند و بعضی هم آن را کار یک مشت افراد نادان به حساب آوردند...».[۱۰۴]

۱۰۴ـ «واللهُ يَعْلَمُ ما خَسِرَهُ المُسْلِمُونَ بِـإبادَةِ تِلْكَ الثَّرْوَةِ العِلْمِيَّةِ فِي الإسْكَنْدَرِيَّةِ وتَشْتِيتِ ما فِي بلادِ الفُرْسِ مِن حَضارَةٍ راقِيَةٍ، وصَنائِـعَ مُسْتَطْرَفَةٍ لا تَرْتَبِطان بِهُدىً أَوْ ضَلال ←

ضدیّت بی‌پروایی که عمر نسبت به علم و فرهنگ و دانش بشری داشت کار را به جایی رساند که در مناطق مختلف بلاد اسلامی اگر کسی ـ به جز قرآن ـ کتابی به دست می‌گرفت با خطر مرگ مواجه می‌شد![۱۰۵]

او کتاب‌ها را از دست مردم گرفت و ـ بنا به گفتهٔ مدافعانش ـ سعی نمود مردم را با شلاق تربیت نماید![۱۰۶] یعنی تربیتی که معمولاً باید نسبت به خران و

← كَما حَسِبَهُ الخَليفَةُ في كُتُبِ الفُرْسِ، ولا تُناطانِ بِمُوافَقَةِ الكتابِ أوْ مُخالَفَتِهِ كما زَعَمَهُ في أَمْرِ مَكْتَبَةِ الإسكندريّةِ العامِرَةِ، وما كان يَضُرُّ المُسْلِمينَ لَوْ حَصَلُوا عَلى ذلك الثَّراءِ العِلْميّ؟ فأَوْقَفَهُمْ عَلىٰ ثَرْوَةٍ مالِيَّةٍ وبَسْطَةٍ في العِلْمِ، وَتَقَدُّمٍ فِي المَدَنِيَّةِ، ورُقِيٍّ في العُمْرانِ، وكَمالٍ فِي الصِّحَّةِ، وكُلٌّ مِنْها يَسْتَتْبِعُ قُوَّةً فِي المُلْكِ، وهَيْبَةً عِنْدَ الدُّوَلِ، وبَذْخاً في العالَمِ كُلِّهِ ... نَعَمْ، أَعْقَبَ ذلك العَمَلُ المَمْقُوتُ تَقَهْقُراً فِي العُلُومِ، وفَقْراً في الدُّنْيا، وسُمْعَةً سَيِّئَةً لَحِقَتِ العُرُوبَةَ والإسْلامَ، وفِي النُّقّادِ مَنْ يَحْسَبُهُ تَوَحُّشاً، وَفيهِم مَنْ يَعُدُّهُ مِن عَمَلِ الجاهِلينَ...». الغدیر ج۶/۳۰۲.

۱۰۵ـ «عن عمرِو بنِ مَيْمُونٍ الأَوْدِيّ قال: كُنّا جُلُوساً بالكوفةِ، فَجاءَ رَجُلٌ ومعهُ كِتابٌ، فقُلْنا: ما هذا؟ قال: كتابُ دانِيالَ. فلَوْلا أنّ النّاسَ تَحاجَزُوا عنه لَقُتِلَ، وقالوا: أكتابٌ سِوَى القرآنِ»؟! تقیید العلم ص۵۶، ۵۷، الجامع لاخلاق الراوی ج۲/۱۶۲.

۱۰۶ـ «... أبوبكرٍ وعمرُ أَدَّبا رَعِيَّتَهُما بِاللَّطْمِ وَالدِّرَّةِ ...». رجوع کنید به صفحهٔ ۱۵۱.

ابن تیمیه نیز می‌گوید: «كانَ عُمرُ يُؤَدِّبُ بِالدِّرَّةِ». السیاسة الشرعیة (ابن تیمیه) ص۹۹.

ابن ابی الحدید ـ ضمن اینکه تصریح می‌کند که سیاست امیر المؤمنین علی ؑ به مانند سیاست پیامبر اکرم ﷺ بوده ـ اذعان می‌نماید که سیاست معاویه به مانند سیاست عمر بوده است. وی در بارهٔ عمر و نحوهٔ حکومت او←

اسبان چموش صورت گیرد از جانب عمر نسبت به عمومِ مردم مسلمان اِعمال گردید!

اقلیت‌های مذهبی هم که در حکومت عمر حکایت دردآور خاص خود را داشتند! حکایتی که عبارت معروف خلیفه در بارهٔ مسیحیان به خوبی بیانگر مصیبت آنان است.

عمر بن خطاب می‌گفت: «مسیحیانی که عرب هستند از اهل کتاب نیستند ... و من دست از سر آنان بر نخواهم داشت. آنان یا باید مسلمان شوند و یا اینکه من گردن همهٔ آنان را خواهم زد»![۱۰۷]

← می‌گوید: «عمر با مخالفان خود با مکر و حیله رفتار می‌کرد و (مردم را) به فریبکاری امر می‌نمود. او هر کسی را که به نظرش لازم می‌آمد با تازیانه و شلاق تأدیب می‌کرد، و در مقابل از گناه مجرمانی که مستحق تأدیب و شلاق بودند چشم می‌پوشید». کان (عمرُ)... يَكيدُ خَصْمَهُ ويَأْمُرُ بِالْكَيْدِ وَالحيلَةِ، وَيُؤَدِّبُ بالدِّرَّةِ وَالسَّوْطِ مَنْ يَتَغَلَّبُ على ظَنِّهِ أنَّهُ يَسْتَوْجِبُ ذلكَ، وَيَصْفَحُ عَنِ آخَرينَ قَدِ اجْتَرَمُوا ما يَسْتَحِقُّونَ بِهِ التَّأديبُ». شرح نهج البلاغة (ابن ابى الحديد) ج۲۱۲/۱۰، ۲۱۳.

۱۰۷ـ «ما نَصارَى العَرَبِ بِأَهْلِ كتابٍ، وما تَحِلُّ لَنا ذَبائِحُهُم، وما أنا بِتارِكِهِم حتّى يُسْلِمُوا أوْ أَضْرِبَ أَعْناقَهُم». كتاب الأم ـ كتاب الصيد والذبائح، باب ذبائح أهل الكتاب، ذبائح نصارى العرب ـ ج۲۵۴/۲، ـ كتاب الجزية، باب الفرق بين نكاح من تؤخذ منه الجزية وتؤكل ذبائحهم ـ ج۱۹۳/۴، ـ كتاب الحكم في قتال المشركين ومسألة مال الحربي، نصارى العرب ـ ج۲۹۹/۴، ـ كتاب النكاح، باب نكاح حرائر أهل الكتاب ـ ج۸/۵، مسند الامام الشافعى ص۲۰۹، ۳۴۰، السنن الكبرى (بيهقى) ج۲۱۶/۹، ۲۸۴، معرفة السنن والآثار ج۳۰۵/۵ / ح۴۱۷۳، ج۱۴۱/۷ / ح۵۵۵۳، ←

این تهدیدها باعث فرار اقلیت‌های مذهبی از سرزمین جزیرة العرب گردید. عمر رسماً تمامی یهودیان و مسیحیان را از سرزمین حجاز اخراج نمود.[۱۰۸] به

→ کنز العمال ج۴/۶۱۳ /ح۱۱۷۷۰.

همچنین رجوع کنید به: المهذب فی فقه الامام الشافعی (فیروزآبادی) ج۲۵۱/۱، المجموع (نووی) ج۷۴/۹، کفایة الاخیار (قاضی عجلون) ص۵۲۰.

۱۰۸ـ «عن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ ﷺ أَجْلَى اليَهُودَ وَالنَّصارى مِن أَرْضِ الحِجازِ». مصنف عبدالرزاق ج۵۵/۶ /ح۹۹۸۹، ج۳۵۹/۱۰ /ح۱۹۳۶۶، مسند احمد بن حنبل ج۱۴۹/۲، صحیح البخاری ـ کتاب المزارعة، باب إذا قال رب الأرض .../ و کتاب الجهاد، باب ما کان النبي ﷺ یعطي المؤلفة قلوبهم...) ـ ج۷۱/۳، ج۶۱/۴، صحیح مسلم ـ کتاب المساقاة، باب المساقات والمعاملة بجزء من الثمر والزرع ـ ج۲۷/۵، المنتقی من السنن المسندة (ابن الجارود) ص۱۶۶، مسند ابی عوانة ج۳۱۰/۳، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۱۴/۴، ج۲۰۷/۹، ۲۲۴، المهذّب فی فقه الامام الشافعی ج۲۵۷/۲، الجمع بین الصحیحین (حمیدی) ج۱۹۹/۲، تفسیر البغوی ج۱۹۷/۴، التدوین فی اخبار قزوین ج۱۰۲/۲، المجموع (نووی) ج۴۲۸/۱۹ ـ ۴۳۱، مشکاة المصابیح ج۴۱۸/۲ /ح۴۰۵۴، المحرر فی الحدیث ص۵۰۱، الجوهر النقی ج۲۲۴/۹، فتاوی السبکی ج۳۹۱/۱، ۴۰۱، ج۳۷۷/۲، فتح الباری ج۱۱/۵، تغلیق التعلیق ج۳۱۱/۳، نیل الاوطار ج۲۲۲/۸، موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص۴۱۳.

شافعی می‌گوید: «ووَجَدْنا عمرَ ﷺ أَجْلَى اليهودَ مِن جَزيرةِ العَرَبِ». السنن الکبری (بیهقی) ج۱۴۸/۳. همچنین رجوع کنید به: رسالة الغفران ص۴۴۱.

نووی می‌گوید: «أَجْلىٰ عمرُ اليَهُودَ، مَعْناهُ أَخْرَجَهُمْ مِن دِيارِهِم». المجموع (نووی) ج۳۶۰/۴. ←

دستور عمر چهار هزار کنیسه تخریب و ویران گردید.[۱۰۹] اقلیت‌هایی هم که بازرگان بودند و برای خرید و فروش وارد شهر مدینه می‌شدند حق نداشتند بیش از سه روز در مدینه اقامت نمایند. آنان باید در مدت سه روز کالاهای خود را می‌فروختند و از شهر خارج می‌شدند.[۱۱۰]

→ آن گاه که عمر بن خطاب تصمیم گرفت اقلیت‌های مذهبی ساکن شهر مدینه را از مدینه اخراج نماید، یهودیان به وی اعتراض کردند و اظهار داشتند که پیامبر به آنان اجازه سکونت در مدینه را داده و اخراج آنان خلاف سنت پیامبر است. عمر بن خطاب در جواب آنان گفت: (درست است که) پیامبر به شما اجازه سکونت در مدینه را داده ولی من نظرم این است که شما را از شهر بیرون نمایم! عمر سپس آنان را از مدینه بیرون کرد.

«عن ابنِ عمرَ: أنّ عمرَ أَجْلَى اليَهُودَ مِنَ المدينةِ، فقالوا: أَقَرَّنَا النَّبِيُّ ﷺ وأَنْتَ تُخْرِجُنا؟! قال: أَقَرَّكُمُ النَّبِيُّ ﷺ، وأَنا أرىٰ أَنْ أُخْرِجَكُمْ، فأَخْرَجَهُمْ مِنَ المَدينةِ». کنز العمال ج۴/۵۰۷ / ح۱۱۵۰۷ (به نقل از کتاب الغیلانیات تألیف ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی ف. ۳۵۴).

۱۰۹ـ ازالة الخفاء ج۲/۶۵.

بسیاری از این کنیسه‌ها در بلاد مفتوحه واقع شده بود. عمر همچنین دستور داده بود که تمامی کنیسه‌هایی که در زمان حیات پیامبر ساخته شده تخریب گردد. «قال أبو هُـرَيْـرَةَ: أَمَرَ عُمرُ بِهَدْمِ كُلِّ كَنيسةٍ أُحْدِثَتْ بعدَ الهجرةِ ولَمْ يَبْقَ إلّا ما كان قَبْلَ الإسلامِ، وَسَيَّرَ عُـرْوَةَ بنَ محمدٍ فَهَدَمَ الكنائسَ بِصَنعاءَ ...». تاریخ ابن خلدون ج۵/۴۱۷.

۱۱۰ـ «عن نافِعٍ قالَ: كانَ عمرُ لا يَدَعُ اليَهوديَّ والنَّصْرانِيَّ وَالمَجُوسِيَّ إذا دَخَلُوا المدينةَ أَنْ يُقيمُوا إلّا ثَلاثاً، قَدْرَ ما يَبِيعُونَ سِلْعَتَهُم». موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص۴۱۳. →

در ممالک مفتوحه نیز قوانین اهانت‌بار و تحقیرآمیز خلیفه اعمال می‌گردید. در خارج از جزیرة العرب اهل کتاب مجبور بودند به دستور عمر موهای جلوی سر خود را بتراشند و به خود زنّار ببندند [۱۱۱] و بر روی مرکبی که سوار می‌شوند زین و پالان قرار ندهند و برای سوار شدن بر مرکب‌هایشان از دست‌های خود کمک بگیرند و هرگز از رکاب استفاده ننمایند [۱۱۲] تا از دیگر مردم متمایز گردند! اگر دست

«إنّ عمرَ أَجْلَى اليَهودَ مِنَ الحِجازِ ثُمّ أَذِنَ لِمَنْ قَدِمَ مِنهم تاجِراً أنْ يُقيمُوا ثَلاثاً». الجمع بين الصحيحين (حميدى) ج۱۹۹/۲، المجموع (نووى) ج۳۶۰/۴، خلاصة البدر المنير ج۲۰۳/۱، ج۳۶۴/۲، التلخيص الحبير ج۴۶۸/۴، تحفة الاحوذى ج۹۳/۳.

«إنّ عمرَ بنَ الخطّابِ ضَرَبَ اليهودَ والنّصارىٰ والمَجُوسَ بِالمدينةِ إقامةَ ثلاثةِ أيّامٍ يَتَسَوَّقُونَ بِها ويَقْضُونَ حَوائِجَهُمْ ولا يُقيمُ أَحَدٌ مِنهم فَوْقَ ثَلاثِ لَيالٍ». المجموع (نووى) ج۴۳۱/۱۹.

همچنین رجوع کنید به: المجموع (نووى) ج۴۲۹/۱۹.

۱۱۱ـ «وقد أَمَرَ عمرُ يَرْفَأَ أنْ يَكْتُبَ إلى أهلِ مصرَ بذلك، فقال له: يا يَرْفَأُ! اكْتُبْ إلى أهلِ مصرَ مِن أهلِ الكِتابِ أن يَجُزُّوا نَواصِيَهُم، وأن يَرْبِطُوا الكُسْتيجاتِ ـ أي الزّنانيرَ ـ على أوساطِهِم لِيُعرَفَ زِيُّهُمْ مِن زيِّ أهلِ الإسلامِ». الجواب الصحيح (ابن تيميه) ج۳۱۰/۱، كنز العمال ج۵۰۵/۴، مجموعة الوثائق السياسية ص۳۹۱، موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص۴۱۴.

۱۱۲ـ سِراج الملوك ـ باب ۵۱ ـ ص۲۵۳، ۲۵۴.

بر اساس همین قوانین جنون‌آمیز، در بارهٔ اهل کتاب حکم صادر کرده‌اند که: زنانِ یهودی و مسیحی باید یک لنگه کفششان سیاه باشد و یک لنگه سفید. همچنین هیچ فردی از اهل کتاب حق سوار شدن بر اسب را ندارد و فقط می‌تواند بر روی ←

کسی هم صلیب دیده می‌شد به دستور خلیفه صلیب را بر سرش می‌شکستند.[۱۱۳]

در این میان ظلم و ستمی که در ایران اعمال می‌گردید بسیار شدیدتر و گسترده‌تر بود. بعد از فتح و اشغال ایران و پس از استقرار والیانِ خلیفه در بلاد مختلف، سپاهیان سفاک و جنایتکار عمر «مردم ایران» را ــ و یا به قول خودشان «مجوس» را ــ به مانند پشه می‌کشتند و از هیچ چیز و هیچ کس هم هراسی نداشتند. زمانی که والی خلیفه «در بارهٔ قاتلان مردم بی‌گناه» از عمر کسب تکلیف نمود وی اظهار داشت: «همهٔ آنان برده هستند و اگر کسی آنان را بکشد فقط باید جریمه کشتن یک برده را (که ۸۰۰ درهم است!) پرداخت نماید»![۱۱۴]

← قاطر و یا الاغ بنشیند.... «... ويَكون أَحَدُ خُفَّيْها أَسوَدَ والآخَرُ أبيضَ، ولا يَـرْكَبُونَ الخيلَ، ويَـرْكَبونَ البِغالَ والحَميرَ بالأكُفِ عرضاً، ولا يركبونَ بِالسُّرُوجِ ...». سِراج الملوك ــ باب ۵۱ ــ ص۲۵۶.

۱۱۳ــ «أَمَرَ عمرُ بنُ الخطّابِ ﷺ أنْ تُهْدَمَ كُلُّ كَنيسةٍ لَمْ تَكُنْ قبلَ الإسلامِ، ... ولا يُظْهَرَ صَليبٌ خارجٌ مِنْ كنيسةٍ إلّا كُسِرَ على رَأْسِ صاحِبِهِ...». سِراج الملوك ــ باب ۵۱ ــ ص۲۵۸.

۱۱۴ــ «عن ابنِ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَني عَمرُو بنُ شُعَيبٍ أنَّ أبا موسَى الأَشعَرِيَّ كَتَبَ إِلى عمرَ بنِ الخَطّابِ أنَّ المُسلمينَ يَقعُونَ عَلَى المَجوسِ، فَيَقْتُلُونَهم، فما ذا تَرىٰ؟ فكَتَبَ إليهِ عمرُ إنّما هم عَبيدٌ، فَأَقِمْهُمْ قِيمَةَ العَبيدِ فيكُم. فَكَتَبَ إليهِ أبوموسى: ثَمانُمائةِ دِرْهَمٍ فَوَضَعَها عُمَرُ لِلمَجُوسِ». مصنف عبدالرزاق ج۱۲۶/۶، ۱۲۷ /ح۱۰۲۱۵، ج۹۴/۱۰، ۹۵ /ح۱۸۴۸۴، مسائل الامام أحمد (برواية ابنه صالح) ج۲۴۲/۲ [۸۳۴]، كنز العمال ج۹۶/۱۵ /ح۴۰۲۴۰.

شلاق عمر

شـلاق عمـر

پیر و جوان، زن و مرد، بزرگ و کوچک، مسلمان و غیر مسلمان، و همه و همه باید طعم شمشیر و تازیانهٔ عمر را می‌چشیدند![۱۱۵]

تازیانه، بازرترین نماد حکومت استبدادی عمر بن خطاب بود! همان تازیانهٔ مستانهٔ همیشه بکاری که از دیرباز تنها وسیلهٔ ارتباطی عمر با مردم به شمار می‌رفت.[۱۱۶] تازیانه‌ای که نه ملتزم به شرع بود و نه مقیّد به عقل. تازیانه‌ای که بی‌دلیل و بی‌رحمانه بر تن هر کسی می‌نشست و از خون هر روزه‌ای که می‌مکید ـ به تمسخر ـ رنگ عدالتش سرخ‌تر می‌شد.

۱۱۵ـ مضحک آن است که می‌گویند خلیفه با چنین خلق و خویی، مردم را به حُسن خلق سفارش می‌کرده و به آنان می‌گفته: «**با اخلاق با یکدیگر معاشرت کنید**»! «**خالِطُوا النّاسَ بِالأَخْلاقِ**»! مداراة الناس (ابن ابی الدنیا) ص۳۷، احیاء العلوم (غزالی) ج۵۲/۳.

۱۱۶ـ محمد صویانی آنگاه که از روحیات عمر در ایام جاهلیت صحبت می‌کند چنین می‌گوید: «طناب و شلاق، این بود ابزار گفتگویی که عمر آن را خوب می‌دانست و به وفور به کار می‌برد». «**حِبالٌ وسياطٌ، هي أَدَواتُ الحِوارِ الّتي كان يُجيدُها عمرُ ويُكْثِرُ حَمْلَها**». السیرة النبویة (محمد الصویانی) ج۱۱۷/۱.

عمر برای شلاق زدن به مردم، همیشه بهانهٔ تازه‌ای داشت:

هر کس که کتابی ـ به جز قرآن ـ بخواند باید شلاق بخورد![۱۱۷]

۱۱۷ـ «مردی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! زمانی که مدائن را فتح کردیم من به کتابی دست یافتم که در آن سخنان شگفت‌آوری بود. عمر پرسید: آیا آن سخنان از کتاب خدا (قرآن) بود؟ مرد گفت: نه. عمر دستور داد برایش تازیانه بیاورند، بعد با تازیانه شروع کرد به زدن آن مرد و در همان حالی که او را می‌زد این آیات را می‌خواند: ﴿الٓر * تلكَ آياتُ الكتابِ المُبينِ * إنّا أنزَلْناهُ قُرآناً عَرَبِيّاً﴾ تا عبارتِ ﴿وإنْ كُنْتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الغافِلِينَ﴾. بعد گفت: کسانی که قبل از شما (مسلمانان) به هلاکت رسیده‌اند به این خاطر بوده که به کتاب‌های علما و اسقف‌های خودشان روی آوردند و تورات و انجیل را رها کردند تا جایی که این دو کتاب نابود شد و علمی که در آنها موجود بود از بین رفت».

«عن مَيْمُونِ بنِ مِهْرانَ عن أبيه قال: أتى عمرَ بنَ الخطّابِ ﷺ رَجُلٌ، فقال: يا أميرَ المؤمنينَ، إنّا لَمّا فَتَحْنَا المَدائنَ أَصَبْتُ كِتاباً فيه كلامٌ مُعجِبٌ، قال: أَمِن كتابِ اللهِ؟ قال: لا. فدَعا بالدِّرَّةِ فجَعَلَ يَضرِبُهُ بِها، وقَرَأَ: ﴿الٓر * تلكَ آياتُ الكتابِ المُبينِ * إنّا أنزَلْناهُ قُرآناً عَرَبِيّاً﴾ إلى قَوْلِهِ ﴿وإنْ كُنْتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الغافِلِينَ﴾. ثم قال: إنما هَلَكَ مَن كان قَبْلَكم بأنّهم أقْبَلُوا على كُتُبِ علمائِهِم، وأساقِفَتِهِم وتَرَكُوا التوراةَ والإنجيلَ حتّى دُرِسا وذَهَبَ ما فيهِما مِن العِلْمِ﴾». سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۲۶، مَحْض الصواب ج۵۳۱/۲، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۲۱/۱۴، ۲۲ /ح۱۸۹۲، کنز العمال ج۳۷۳/۱، ۳۷۴ /ح۱۶۳۱.

«مردی مسلمان نزد عمر آمد و به او گفت: ما وقتی مدائن را فتح کردیم کتابی یافتیم که حاوی علمی از علوم ایرانیان بود و سخنان شگفت‌آوری داشت! عمر دستور داد برایش تازیانه بیاورند، بعد با تازیانه شروع کرد به زدن آن مرد و این آیه ←

هر کس که نوشته‌ای را در خصوص انبیای سلف بخواند و یا استنساخ نماید باید شلاق بخورد![118]

← را خواند ﴿نحن نَقُصُّ علیك أحْسَنَ القَصَصِ﴾. آنگاه عمر گفت: وای بر تو، مگر قصص و بیانی بهتر از کتاب خدا وجود دارد؟ کسانی که قبل از شما (مسلمانان) به هلاکت رسیده‌اند به این خاطر بوده که به کتاب‌های علما و اسقف‌های خودشان روی آوردند و تورات و انجیل را رها کردند تا جایی که این دو کتاب نابود شد و علمی که در آنها موجود بود از بین رفت».

«أتیٰ رَجُلٌ مِنَ المُسلمینَ إلی عمرَ فقال: إنّا لَمّا فَتَحْنَا المداینَ أَصَبْنا کتاباً فیهِ عِلمٌ مِن علومِ الفُرْسِ وکلامٌ مُعْجِبٌ. فَدَعا بِالدِّرَّةِ فجَعَلَ یَضْرِبُهُ بِها، ثمّ قَرأَ: ﴿نحن نَقُصُّ علیك أحْسَنَ القَصَصِ﴾. ویَقولُ: ویْلَكَ أَقَصَصٌ أَحْسَنُ مِن کتابِ اللهِ؟ إنّما هَلَكَ مَنْ کانَ قَبلَکم لأنّهم أَقْبَلُوا علی کُتُبِ علمائِهم وأساقِفَتِهم وتَرَکُوا التَّوراةَ والإنجیلَ حتّی دُرِسا وذَهَبَ ما فیهما مِنَ العِلمِ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۱۰۱، ۱۰۲.

۱۱۸ـ شیخ عبدالوهاب شعرانی در کتاب خویش از طریق سیوطی نقل کرده که: «عمر نهی می‌کرد از اینکه کسی به کتاب دانیال نگاه بکند. او هر کسی را که در حال نظر کردن به این کتاب می‌دید، می‌زد و دستور می‌داد کتاب را آتش بزنند». «قالَ جلالُ الدّینِ السُّیوطیُّ ﷺ: کان عمرُ ﵁ یَنْهیٰ عَنِ النَّظَرِ في کتابِ دانِیالَ، ویَضْرِبُ مَنْ یَراهُ یَنْظُرُ فیها، ویَأْمرهُ بِحَرْقِها». لواقح الانوار القدسیة ص۸۷۹.

ابراهیم نخعی می‌گوید: «مردی در کوفه در جستجوی کتب دانیال و کتاب‌های دیگری از این دست بود (تا آنها را بخواند). (وقتی این خبر به گوش عمر بن خطاب رسید)، خلیفه دستور داد که آن مرد را بگیرند و نزد او بفرستند. آن گاه که شخص مورد نظر به حضور عمر رسید، عمر با تازیانه او را زد و این آیات را خواند: ﴿الٓر ←

هر کس ـ مثل زمان پیامبر ـ در اذانش «حَيَّ علیَ خيرِ العمل» بگوید باید

← * تلكَ آياتُ الكتابِ المُبينِ﴾ تا اینکه رسید به عبارتِ ﴿وإنْ كنتَ مِن قَبلِه لَمِنَ الغافِلينَ﴾. آن مرد (بعدها) گفت: من منظور عمر را فهمیدم، لذا به او گفتم: ای امیرالمؤمنین! مرا رها کن، به خدا من تمامی کتابهایی که از این قبیل نزد من است خواهم سوزاند. عمر بن خطاب (وقتی این سخن را شنید) آن شخص را رها نمود».

«كان بالكوفةِ رجلٌ يَطلُبُ كُتبَ دانيالَ وذلك الضَّربِبَةَ، فَجاءَ فيه كِتابٌ مِن عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه أنْ يُرْفَعَ إليهِ، فلَمّا قَدِمَ على عمرَ عَلاهُ بِالدِّرَّةِ، ثمّ جَعَلَ يَقْرَأُ عليه: ﴿الٓر * تلكَ آياتُ الكتابِ المُبينِ﴾ حتّى بَلَغَ ﴿وإنْ كنتَ مِن قَبلِه لَمِنَ الغافِلينَ﴾. قال: فعَرَفْتُ ما يُريدُ. فقلتُ: يا أمير المُؤمنينَ! دَعْني فوَاللهِ لا أَدَعُ عندي مِن تلكَ الكُتُبِ شَيْئًا إلّا أَحْرَقْتُهُ، فتَرَكَهُ». مصنف عبدالرزاق ج۶/۱۱۴/ ح۱۰۱۶۶، جامع الاحاديث (سيوطى) ج۱۴/۲۲/ ح۱۸۹۳، الدر المنثور ج۴/۳، كنز العمال ج۱/۳۷۴/ ح۱۶۳۲. همچنین رجوع کنید به: فضائل القرآن (ابن الضُّريس) ص۵۴ / ح۸۸، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۱۲۶.

«عن خالدِ بنِ عَرْفَطَةَ، قال: «كنتُ جالِساً عندَ عمرَ رضي الله عنه إذْ أُتِيَ بِرَجُلٍ مِن عبدِ القَيْسِ، فقالَ له عمرُ: أنتَ فُلانٌ العَبْديُّ؟ قال: نَعَم. فضَرَبَهُ بِقَناةٍ مَعَه. فقال الرَّجُلُ: ما لي يا أميرَ المؤمنينَ؟ قال: اجْلِسْ، فجَلَسَ، فقَرَأَ: ﴿بِسم اللهِ الرّحمنِ الرّحيمِ * الٓر * تلكَ آياتُ الكتابِ المُبينَ﴾ إلى قولِه: ﴿لَمِنَ الغافِلينَ﴾، فقَرَأَها عليه ثَلاثاً وضَرَبَهُ ثَلاثاً، فقال له الرَّجُلُ: ما لي يا أميرَ المُؤمنينَ؟ قال: أنتَ الّذي نَسَخْتَ كتابَ دانيالَ؟ قال: مُرْني بِأَمْرِكَ أَتَّبِعْهُ، قال: انْطَلِقْ فامْحُهُ بِالحَميمِ والصُّوفِ، ثمّ لا تَقْرَأْهُ ولا تُقْرِئْهُ أحداً مِنَ النّاسِ، فلَئِنْ بَلَغَني عَنْكَ قَرَأْتَهُ أوْ أَقْرَأْتَهُ أحداً مِنَ النّاسِ لَأُنْهِكَنَّكَ عُقُوبَةً ...». تفسير ابن ابى حاتم ج۷/۲۱۰۰، تقييد العلم ص۵۱، الاحاديث المختارة ج۱/۲۱۶، تفسير ابن كثير ج۲/۴۸۴، المطالب العالية ج۳/۱۰۸، ←

شلاق بخورد![۱۱۹]

هر کس که در بارهٔ معنای آیات قرآن چیزی بپرسد باید شلاق بخورد![۱۲۰]

← الدر المنثور (سیوطی) ج۳/۴، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۹/۱۴، ۲۰ /ح۱۸۸۶، کنز العمال ج۳۷۰/۱، ۳۷۱ /ح۱۶۵۲. همچنین رجوع کنید به: مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۴۲/۱۷، فتح الباری ج۱۳۸/۱۳.

«عَلاهُ بِالدِّرَّةِ» یعنی: ضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ. (معجم الافعال المتعدّية بحرفٍ ص۹۹).

۱۱۹ـ «إنَّهُ (يعني عمر) صَعِدَ المِنبرَ وقال: أيّها النّاسُ! ثَلاثٌ كُنَّ عَلىٰ عَهْدِ رسولِ اللهِ ﷺ وأنا أَنْهىٰ عنهُنَّ وأُحَرِّمُهُنَّ وأُعاقِبُ عليهِنَّ، وهي: مُتْعَةُ النّساءِ، ومُتْعَةُ الحجِّ، وحَيَّ عَلىٰ خَيْرِ العَمَلِ». أبكار الأفكار (سيف الدين آمدی حنبلی) ج۵۴۸/۳، ۵۵۵، ۵۵۶، شرح تجريد الكلام (علاء الدين قوشجی حنفی) ـ المقصد الخامس: في الإمامة ـ ص۴۰۸.

۱۲۰ـ نمونهٔ بارز آن ماجرای صَبیغ بن عِسْل است که در صفحات ۸۱ ـ ۹۰ مطرح گردید.

از موارد دیگری که می‌شود به آن اشاره نمود دو روایات زیر است:

ابوعَدَبَّس می‌گوید: «در محضر عمر بن خطاب نشسته بودیم که مردی نزد وی آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! معنای ﴿الجَوار الكُنَّس﴾ چیست؟ عمر با چوبی که کنارش بود به (زیر) عمامهٔ آن شخص زد و عمامه را از سر وی انداخت (تا موهای سر او را ببیند)! عمر گفت: مگر تو حروری (و خارجی) هستی؟! به خدایی که جان عمر در دست اوست اگر می‌دیدم موهای سرت را از ته تراشیده‌ای شپش‌ها را از سرت خارج می‌کردم».

«عن أبي العَدَبَّسِ قال: كُنّا عندَ عمرَ بنِ الخطّابِ فأتاهُ رَجُلٌ، فقال: يا أميرَ المُؤمنينَ، ما ﴿الجَوار الكُنَّس﴾؟ فطَعَنَ عمرُ بِمِخْـصَـرَةٍ معهُ في عِمامَةِ الرَّجُلِ، ←

هر کس که قرآن را با خط ریز در صفحات کوچک بنویسید باید شلاق بخورد![۱۲۱]

هر کس که در باره خداوند تفکر کند باید شلاق بخورد![۱۲۲]

← فألقاها عن رَأسِهِ، فقال عمرُ: أَحَرُورِيٌّ؟ والّذي نَفْسُ عمرَ بنِ الخَطّابِ بِيَدِهِ، لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقاً لَأَنْحَيْتُ القَمْلَ عن رَأْسِكَ». الدر المنثور (به نقل از کتاب الکنی تألیف حاکم نیشابوری) ج۶/۳۲۱، کنز العمال ج۲/۳۳۴، ۳۳۵/ ح۴۱۷۱، فتح القدیر ج۵/۳۹۳.

مردی از عمر در بارهٔ معنای آیهٔ ﴿فاكِهَةً وأَبّا﴾ سؤال کرد. (کسانی که در آنجا حضور داشتند خواستند جواب وی را بدهند). وقتی عمر دید که آنان (دارند معنا را) می‌گویند با تازیانه همه را زد. «عن إبراهيمَ النَّخَعِيِّ عن عبدِ الرّحمنِ بنِ زيدٍ قال: إنّ رجُلاً سَأَلَ عمرَ عن ﴿فاكِهَة وأَبّا﴾، فلَمّا رَآهُم عمرُ يَقُولُونَ، أَقْبَلَ عليهم بِالدِّرَّةِ». فتح الباری ج۱۳/۲۲۹ (از طریق عبد بن حمید)، الدر المنثور ج۶/۳۱۷، فتح القدیر ج۵/۳۸۷.

۱۲۱ـ مردی با خط ریز تمامی قرآن را در مصحفی گرد آورده بود. عمر بن خطاب به بهانهٔ اینکه این کار بی‌احترامی به قرآن است کاتب آن را زد.

«عن أبي الأَسْوَدِ أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ وَجَدَ مع رَجُلٍ مُصْحَفاً قَدْ كَتَبَهُ بِقلمٍ دَقِيقٍ، فقال: ما هذا؟ فقال: القُرآنُ كُلُّهُ. فكَرِهَ ذلك وضَرَبَهُ، وقال: عَظِّمُوا كتابَ اللهِ، وكان إذا رَأى مُصْحَفاً سَرَّهُ». فضائل القرآن (ابوعبید) ص۲۴۳، نصاب الاحتساب ص۹۶، الاتقان فی علوم القرآن ـ النوع السادس والسبعون: في مرسوم الخطّ، فصل في آداب كتابته ـ ج۲/۴۵۳، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/ ۳۴ /ح۱۹۶۱، مفتاح السعادة ج۲/۳۳۸، کنز العمال ج۲/ ۳۳۲ /ح۴۱۶۵، ابجد العلوم ج۲/۳۶، ۳۷، التراتیب الاداریة ج۲/۲۸۷، ۲۸۸.

هر کس که کُنیه‌اش را «ابوعیسی» بگذارد باید شلاق بخورد![۱۲۳]

۱۲۲ـ «یک شب عمر بن خطاب مردی را دید که بعد از نماز عشاء به سمت قبله نشسته است. عمر به او گفت: چرا تا این ساعت بیدار نشسته‌ای؟ آن شخص گفت: نشسته‌ام و در بارهٔ خدا تفکر می‌کنم. عمر با تازیانه او را زد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند، به تو امر شده که در باره خدا تفکر کنی یا در بارهٔ مخلوقات خدا فکر کنی؟! ...».

«إنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ مَرَّ ذاتَ لَيْلَةٍ بِرَجُلٍ وهو مُسْتَقْبِلٌ القِبْلَةَ، فقال: ما تَخَلُّفُكَ بهذه السّاعَةِ؟ فقال: صَلَّيْتُ يا أميرَ المؤمنينَ العِشاءَ، ثُمّ صَلَّيْتُ ما قُضِيَ لي، فجَلَسْتُ أَتَفَكَّرُ في اللهِ. فعَلاهُ بِالدِّرَّةِ، فقال: ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ أَفِي اللهِ أُمِرْتَ بِالتَّفَكُّرِ أَمْ في خَلْقِه؟ ثُمّ تَلا عمرُ: ﴿إنّ فى خَلْقِ السَّمٰواتِ والأرضِ واخْتِلافِ اللّيلِ والنَّهارِ لَآياتٌ لِأُولِى الأَلْبابِ﴾». مسند الربيع ص۳۲۰ /ح۸۴۹.

عمر بن خطاب از تعمّق در دین بدش می‌آمد. «كان عمرُ يَكْرَهُ التَّنَطُّعَ فِي الدّينِ أي التَّعَمُّقَ فيه». دائرة معارف القرن العشرين ج۶/۷۲۷.

۱۲۳ـ چرا که عیسی پدر نداشته است!

یکی از فرزندان عمر کنیزی داشت که از وی بچه‌دار شده بود. آن کنیز (بدون لباس!) نزد عمر آمد و به وی گفت: به من لباس بپوشانید(أكسني). عمر گفت: صاحب تو کیست که به تو لباس نمی‌پوشاند؟ کنیز گفت: صاحب من (پسر توست که) کنیه‌اش «ابوعیسی» است.

عمر وقتی فهمید که پسرش کنیهٔ «ابوعیسی» را روی خود گذارده وی را خواست ـ و به جای آنکه وی را توبیخ کند که چرا به مادرِ فرزندان خود لباس نمی‌دهد که بپوشد ـ پسرش را به علت اینکه کنیه‌اش را ابوعیسی گذاشته آنقدر با تازیانه زد تا خسته شد. بعد به او گفت: بی مادر! تو مگر اسامی عرب را نمی‌دانی =

هر کس که «سینِ» بسم الله را بدون دندانه بنویسد باید شلاق

← (که چنین اسمی روی خودت گذاشته‌ای)؟! مگر اسمهایی مثل عامر، عویمر، مالك، صِرْما، مُوَیْلِك، سَرْدَه، و مُرّه را بلد نیستی؟ عمر این را گفت و دوباره پسرش را زد... بعد گفت: اسم عیسی را از روی خودت بردار. ما که معتقد نیستیم که عیسی پدر داشته است! «... ثُمّ جَعَلَ یَضْرِبُهُ بِالدِّرَّةِ حتّی فَتَرَ. فقال: هَلْ تَدْري ما أَسْماءُ العَرَبِ لا أُمَّ لَكَ، عامِرٌ، وعُوَیْمِرٌ، ومالِكٌ، وصِرْما، ومُوَیْلِكٌ، وسَرْدَةٌ، ومُرَّةٌ. ثُمّ جَعَلَ یَضْرِبُهُ ویَقُول لَهُ ذلِك: هَلْ تَدري ما أَسْماءُ الْعَرَبِ؟ ثمّ یُرَدِّدُ علیهِ ذلك مِثْلَ مَقالَتِهِ الْأُولیٰ مَرَّتَیْنِ أَوْ ثَلاثاً، ثُمّ قال: دَعْ عَنْكَ عیسی، فإنّا واللهِ ما نَعْلَمُ لِعیسی أَباً». الجامع فی الحدیث (عبدالله بن وهب) ـ باب الأسماء ـ ج۱/۱۱۲ /ح۶۲. همچنین رجوع کنید به: الاخبار الموفقیات ص۶۰۲، تاریخ مدینة دمشق ج۵۹/۳۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۵۶۸، کنز العمال ج۵۹۴/۱۶، ۵۹۵ /ح۴۵۹۸۴، عون المعبود ج۲۰۶/۱۳.

می‌گویند: پیامبر اکرم ﷺ بر روی مغیرة بن شعبه کنیهٔ ابوعیسی گذارد. عمر بن خطاب کنیه وی را از «ابوعیسی» به «ابوعبدالله» تغییر داد چرا که استفاده از کنیه «ابوعیسی» را گناه می‌دانست. عمر در این خصوص به پیامبر ﷺ جسارت می‌کرد و می‌گفت: «خدا از گناهان پیامبر گذشته و او را آمرزیده است ولی ما در بارهٔ خودمان نگرانیم و نمی‌دانیم که خدا ما را می‌بخشد یا نه». به عبارت دیگر عمر در کنیه گذاردن به «ابوعیسی» مخالف پیامبر ﷺ بود و معتقد بود که مسلمانان نباید این گناه پیامبر ﷺ را تکرار کنند و اگر فردی این عمل پیامبر را مرتکب گردد باید مجازات شود! «عن أَسْلَمَ أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ ضَرَبَ ابْناً لَهُ تَکَنّیٰ أَبا عیسی، وأنّ المُغیرَةَ تَکَنّیٰ بِأَبي عیسی، فقال عمرُ: أما یَکْفیكَ أنْ تُکَنّیٰ بِأَبي عبدِ اللهِ؟ فقال: رسولُ اللهِ کَنّاني. فقال: إنّ رسولَ اللهِ قَدْ غَفَرَ اللهُ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِهِ وما تَأَخَّرَ وإنّا بَعْدُ في جَلَجَتِنا، فلَمْ یَزَلْ یُکْنیٰ بِأبي عبدِ الله حتّی هَلَكَ». سنن ابی‌داود ـ کتاب →

۱۲۴
بخورد!

← الأدب، باب فیمن یتکنی بأبي عیسی ـ ج۲/۴۶۹ /ح۴۹۶۳، الکنی والاسماء (دولابی) ج۱/۲۶۲ /ح۴۶۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۹/۳۱۰، الاحادیث المختارة (ضیاء الدین مقدسی) ج۱/۱۷۸، کنز العمال ج۱۶/۵۹۲ /ح۴۵۹۷۶، الصحیح المسند مما لیس فی الصحیحین ج۲/۱۹۵ /ح۱۱۳۷. همچنین رجوع کنید به: الاربعین البلدانیة ص۱۵۶، جامع الاصول ج۱/۲۷۲ /ح۱۵۲، النهایة فی غریب الحدیث ـ ذیل جلج ـ ج۱/۲۷۴، المجموع (نووی) ج۸/۴۴۱، سیر اعلام النبلاء ج۳/۲۳، الاصابة ج۶/۱۵۷، لسان العرب ج۲/۲۲۴، تاج العروس ج۲/۱۶، الحطة فی ذکر صحاح الستة ص۲۵۱.

*افراد معروفی چون موسی بن طلحه و عَوّام بن حَوْشَب و تِرمِذی (صاحب کتاب سنن) و دیگران بر خود کنیهٔ ابوعیسی را گذارده‌اند و با این کار خود به نوعی این رأی جاهلانه خلیفه را رد نموده‌اند!

۱۲۴ـ «وعن واصِلٍ مَوْلیٰ أبي عُيَيْنَةَ قال: سَمعتُ حَمّاداً يَقولُ: كانوا يُحِبّونَ أنْ تُحْسَنَ «بسمِ اللهِ الرّحمنِ الرّحيمِ». وأمّا ما يَجِبُ مِن ترتيبِها فأَوّلُ ما يَجِبُ مِن ذلكَ إطالةُ الباءِ لِتَدُلَّ على الْألِفِ المَحذوفةِ مِنها لِكَثرةِ الاستعمالِ ثُمّ إثباتُ السّينِ بِأسنانِها الثّلاثِ غَيْرَ مُرْسَلٍ لَها إرْسالاً كَما يَفعلُهُ بعضُ الكُتّابِ، فقد كَرِهَ ذلك أميرُ المُؤمنينَ عمرُ بنُ الخَطّابِ ﷺ وزَيْدُ بنُ ثابتٍ والحسنُ وابنُ سيرينَ حتّى يُرْوىٰ أنّ عمرَ ﷺ ضَرَبَ كاتِباً على حَذْفِ السّينِ مِنها، فقيلَ لهُ: فيمَ ضَرَبَكَ عمرُ؟ فقال: في سينٍ. فجَرى مَثَلاً». صبح الاعشی (قلقشندی) ج۶/۲۱۲، ۲۱۳.

«أَخْرَجَ ابنُ أَشْتَةَ عن يزيدَ بنِ أبي حَبيبٍ أنّ كاتِبَ عَمْرِو بنِ العاصِ كَتَبَ إلى عمرَ، فكَتَبَ «بسمِ اللهِ» ولم يَكْتُبْ لَها سيناً، فَضَرَبَهُ عمرُ، فقيلَ لهُ: فيمَ ضَرَبَكَ أميرُ المؤمنينَ؟! قال: ضَرَبَني في سينٍ». الاتقان فی علوم القرآن ـ النوع السادس والسبعون في مرسوم الخط، فصل في آداب كتابة القرآن ـ ج۲/۴۵۲. همچنین رجوع ←

هر کاتبی که در نامهٔ خود اشکال نحوی داشته باشد باید شلاق بخورد![125]

هر کس که در ماه رجب روزه بگیرید باید شلاق بخورد![126]

← کنید به: ادب الکِتاب (ابوبکر صُولی) ص۳۵.

۱۲۵ـ «إنّ عمرَ كَتَبَ إلى أبي موسى: أنّ كاتِبَـكَ الّذي كَتَبَ إلَيّ، لَحَنَ، فَاضْرِبْهُ سَوْطاً». اخبار القضاة (وکیع) ج۲۸۶/۱، مَحْض الصواب ج۵۴۹/۲. همچنین رجوع کنید به: کتاب المعجم (ابن الاعرابی) ج۸۵۴/۲ /ح۱۷۶۶، الخصائص (ابن جنّی) ج۸/۲، إعتاب الکتّاب ص۱۲۵، ۱۲۶، المزهر فی علوم اللغة ج۳۴۱/۲، تاج العروس ج۴۸۸/۵، موسوعة آثار الصحابة ج۱۳۲/۱ /ح۶۱۲، موسوعة فقه عمر بن الخطاب ص۲۱۱، ۲۱۹.

۱۲۶ـ «عن خَرَشَـةَ بنِ الحُرِّ قال: رَأيتُ عمرَ يَضْرِبُ أَكُفَّ النّاسِ في رَجَبٍ حتّى يَضَعُوها في الجِفانِ إذا رَفَعوا عن طَعامِه حتّى يَضَعوا فيهِ، ويَقولُ: كُلُوا فإنّما هو شَهْرٌ كان يُعَظِّمُهُ أهلُ الجاهليّةِ»، يا «... رَأَيْتُ عمرَ يَضْرِبُ أَكُفَّ الْمُتَرَجِّبينَ...»، يا «... لقد رَأَيْتُ عمرَ ضَرَبَ أَيْدِي الرَّجَبِيّينَ حتّى يُفْطِرُوا»، يا «... إنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ كان يَضْرِبُ أَيْدِي الرِّجالِ في رَجَبٍ إذا رَفَعوا عن طعامِهِ حتّى يَضَعوا فيه، فيقولُ إنَّما هو شَهْرٌ كانَ أهلُ الجاهِلِيَّةِ يُعَظِّمونَهُ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الصیام، باب۱۱۴: فی صوم رجب ح۱ ـ ج۵۱۳/۲، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۳۲۷/۷، طبقات المحدثین باصبهان ج۳۵۵/۲، التحقیق فی احادیث الخلاف ج۱۰۷/۲، المغنی علی مختصر الخرقی ج۹۹/۳، الباعث علی انکار البدع والحوادث ص۵۲: «وكان عمرُ يَضْرِبُ بِالدِّرَّةِ صَوّامَهُ»، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۱۰۷/۳، تنقیح تحقیق احادیث التعلیق ج۳۶۵/۲، الفروع (ابن مفلح) ج۸۸/۳، لطائف المعارف ص۲۲۹، ۲۳۰، مجمع الزوائد ج۱۹۱/۳، المبدع فی شرح المقنع ج۵۴/۳، مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل ج۳۲۴/۳، کنز العمال ج۶۵۳/۸ /ح۲۴۵۸۰، کشاف القناع ←

هر کس که هر روز، روزه بگیرد باید شلاق بخورد![۱۲۷]

هر کس که در مسجد بلند صحبت کند باید شلاق بخورد![۱۲۸]

هر کس که در صف جماعت اشتباهاً کمی جلوتر و یا عقبت‌تر بایستید باید شلاق بخورد![۱۲۹]

← ج۲/۳۹۴ (با تأکید بر صحت روایت)، دقائق اولی النهی ج۲/۳۸۷، مطالب اولی النهی ج۲/۲۱۹، السیل الجرار ج۲/۱۴۴، نیل الاوطار ج۴/۳۳۴، منار السبیل ج۱/۲۲۲، السنن والمبتدعات ص۱۴۲، إرواء الغلیل ج۴/۱۱۳ (با تأکید بر صحت روایت).

۱۲۷ـ «عن أبي عَمْرٍو الشَّيْبانيِّ قال: كُنّا عندَ عمرَ بنِ الخَطّابِ، فأُتِيَ بِطعامٍ لهُ فَاعْتَزَلَ رَجُلٌ مِن القَومِ، فقال: ما لَهُ؟ قالوا: إنَّهُ صائِمٌ. قال: وما صَوْمُهُ؟ قال: الدَّهْرُ. قال: فجَعَلَ يَقْرَعُ رَأْسَهُ بِقَناةٍ معهُ ويقولُ: كُلْ يا دَهْرُ، كُلْ يا دَهْرُ»! يا «عن أبي عمروٍ الشَّيبانيِّ، قال: خُبِّرَ عمرُ بنُ الخَطّابِ رضوانُ اللهِ عليه بِرَجُلٍ يَصومُ الدَّهْرَ فجَعَلَ يَضْرِبُهُ بِمِخْفَقَتِهِ، ويقولُ: كُلْ يا دَهْرُ، يا دَهْرُ»! مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الصيام، باب صيام الدهر ـ ج۴/۲۹۸ /ح۷۸۷۱، تهذيب الآثار (مسند عمر بن الخطاب) ج۱/۳۰۸ /ح۴۹۵، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ـ باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون ـ ص۱۹۸، مَحْض الصواب ج۲/۷۲۱، ۷۲۲، دائرة معارف القرن العشرين ج۶/۷۲۷، عمر بن الخطاب (قروى) ص۵۹.

۱۲۸ـ «عن نافِعٍ قال: كانَ عمرُ بنُ الخَطّابِ يقولُ: لا تُكْثِروا اللَّغَطَ يعني فِي المَسْجِدِ. قال: فدَخَلَ المسجدَ ذاتَ يَوْمٍ فإذا بِرَجُلَيْنِ ارْتَفَعَتْ أصواتُهما، فبادَراهُ، فأَدْرَكَ أَحَدَهُما فضَرَبَهُ، وقال: مِمَّنْ أَنْتَ؟ قال: مِن ثَقيفٍ. قال: إنّ مسجدَنا هذا لا يُرْفَعُ فيهِ الصَّوْتُ». مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الصلاة، باب اللغط ورفع الصوت وإنشاد الشعر في المسجد ـ ج۱/۴۳۷ /ح۱۷۱۱، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص۷۳.

هر کس ـ بعد از شنیدن اقامه ـ نماز مستحبی بخواند باید شلاق بخورد![۱۳۰]

قبل از اقامه هم اگر کسی نماز بخواند باید شلاق بخورد![۱۳۱]

هر کس به هنگام طلوع آفتاب و یا غروب آفتاب نماز بخواند باید شلاق بخورد![۱۳۲]

← ۱۲۹ـ عمر بن خطاب هیچ وقت تکبیر نمی‌گفت (و نمازش را شروع نمی‌کرد) مگر آن که ابتدا صفِ جلویی نماز جماعت را خوب نگاه می‌کرد. او اگر می‌دید که مردی (در صفِ نماز) جلوتر و یا عقب‌تر ایستاده است با شلاق وی را می‌زد».

«عن عَمْرِو بنِ مَيْمُونٍ قال: ... وكانَ عمرُ لا يُكَبِّرُ حتّى يَسْتَقْبِلَ الصَّفَّ المُقَدَّمَ بِوَجْهِهِ، فإنْ رَأىٰ رَجُلاً مُتَقَدِّماً مِنَ الصَّفِّ أوْ مُتَأَخِّراً ضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ». طبقات ابن سعد ج۳/۳۴۰، ۳۴۱، الامامة والسیاسة (تحقیق طه محمد زینی) ج۱/۲۶، (تحقیق خلیل المنصور) ج۱/۲۳، شرح اصول اعتقاد اهل السنّة والجماعة (لالکائی) ج۸/۱۳۸۴، حلیة الاولیاء ج۴/۱۵۱، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة ج۴/۴۵ /ح۳۹۲۵، فتح الباری ج۷/۴۹، کنز العمال ج۱۲/۶۷۹ /ح۳۶۰۴۴.

۱۳۰ـ «عن سُوَيْدِ بنِ غَفَلَةَ قال: كانَ عمرُ بنُ الخَطّابِ يَضْرِبُ عَلَى الصَّلاةِ بعدَ الإقامَةِ» یا «...كان يَضْرِبُ على صَلاةِ الرَّكْعَتَيْنِ بعدَ إقامةٍ». مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الصلاة، باب إذا أقيمت الصلاة فلا صلاة ـ ج۲/۴۳۶ /۳۹۸۸، المُحلّیٰ ج۳/۱۱۰، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۲/۸، کنز العمال ج۸/۱۸۰ /ح۲۲۴۷۱، کشاف القناع ج۱/۵۵۸، مطالب اولی النهی ج۱/۶۱۸، عون المعبود ج۴/۱۰۲، منار السبیل ج۱/۱۱۸، إرواء الغلیل ج۲/۲۶۷ /ح۴۹۸، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۵۵.

۱۳۱ـ «كانَ عمرُ بنُ الخَطّابِ يَضْرِبُ عَلَى الصَّلاةِ قبلَ الإقامَةِ». عمدة القاری ج۵/۱۸۴.

۱۳۲ـ «عن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ كان يقولُ: لا تَحَرَّوْا بِصَلاتِكُم طُلوعَ الشَّمْسِ ←

هر کس در وسط روز نماز مستحبی بخواند باید شلاق بخورد![۱۳۳]

هر کس که بین نماز عصر و نماز مغرب، نمازی بخواند باید شلاق بخورد![۱۳۴]

← ولا غُروبَها، فإنّ الشَّيْطانَ يَطْلُعُ قَرْناهُ مع طُلوعِ الشَّمْسِ ويَغْرُبانِ مع غُروبِها. وكان يَضْرِبُ النّاسَ على تلكَ الصَّلاةِ». موطأ مالك ـ كتاب القرآن، باب النهي عن الصلاة بعد الصبح وبعد العصر ـ ج۱/۲۲۱، مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الصلاة، باب الساعة التي يكره فيها الصلاة ـ ج۲/۴۲۶ /ح۳۹۵۲، كنز العمال ج۸/۱۷۹، شرح الموطأ (زرقانی) ج۲/۶۷، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص۶۲. همچنین رجوع کنید به: طرح التثريب (زين الدين عراقی) ج۲/۱۷۱.

۱۳۳ـ «عن أبِي البَخْتَرِيِّ قال: كان عمرُ يَضْرِبُ علَى الصَّلاةِ بِنِصْفِ النّهارِ». المُحلّى ج۳/۱۴، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص۶۲.

«نَهى عمرُ بنُ الخطّابِ عنِ الصَّلاةِ نصفَ النّهارِ». فتح الباری ج۲/۵۱.

۱۳۴ـ الموطأ ـ كتاب القرآن، باب ۱۰: النهي عن الصلاة بعد الصبح والعصر ـ ج۱/۲۲۱، كتاب الآثار ص۲۱، مصنف عبدالرزاق ج۲/۴۲۶، ۴۲۹ ـ ۴۳۳ /ح۳۹۵۲، ۳۹۶۳ ـ ۳۹۶۶، ۳۹۷۲، ۳۹۷۴، ۳۹۷۷، مصنف ابن ابی شیبة ج۲/۲۴۶، مسند ابن راهويه ج۳/۸۹۴، مسند احمد بن حنبل ج۴/۱۱۵، التاريخ الكبير (بخاری) ج۵/۸۵، صحيح مسلم ـ كتاب الصلاة، باب استحباب ركعتين قبل صلاة المغرب ـ ج۲/۲۱۱، ۲۱۲، مسند ابی يعلی ج۷/۴۳ /ح۳۹۵۶، الكنی والاسماء (دولابی) ج۲/۵۷۸، مسند ابی عوانة ج۱/۳۷۳، ج۲/۸، شرح معانی الآثار (طحاوی) ج۱/۳۰۴، ۳۰۵، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۸/۲۹۶، المعجم الكبير (طبرانی) ج۲/۵۸، ج۵/۲۲۸، المسند المستخرج على صحيح مسلم ج۲/۴۲۸، المُحلّى ج۲/۲۷۴، ۲۷۵، ج۳/۳، الاحكام فی اصول الاحكام (ابن حزم) ج۴/۵۳۶، ج۵/۶۵۰، ج۶/۸۲۰، ۸۲۱، التمهيد (ابن عبدالبر) ج۱۳/۳۱، الجمع بين ⇐

همه باید بعد از نماز عشاء بخوابند، و اگر کسی نخوابد و شب‌نشینی کند باید شلاق بخورد! [135]

← الصحیحین ج۶۰۷/۲، مشارق الانوار (قاضی عیاض) ج۴۳/۲، الاحکام الشرعیة الکبری (اشبیلی) ج۵۸۰/۱، ج۱۹۸/۲، فتح العزیز ج۲۲۰/۴، مسند ابی العباس السرّاج ص۳۷۹، اللباب فی الجمع بین السنّة والکتاب ج۱۹۳/۱، الاجابة لما استدرکته عائشة ص۸۴، المعتصر من المختصر ج۷۲/۱، طرح التثریب فی شرح التقریب ج۱۷۱/۲، مجمع الزوائد ج۲۲۲/۲، ۲۲۳، بغیة الباحث ص۸۲، التلخیص الحبیر ج۲۸۱/۴، الوقوف علی الموقوف ص۵۵، فتح الباری ج۸۵/۳، تعجیل المنفعة ص۴۸۸، مَحْض الصواب ج۷۴۰/۲، کنز العمال ج۴۹/۸، ۵۰، ۱۷۹ ـ ۱۸۱ /ح۲۱۸۰۹ ـ ۲۱۸۱۳، ۲۲۴۶۶ ـ ۲۲۴۷۵، الروض المربع ج۲۳۸/۱، ازالة الخفاء ج۹۷/۲، فقه السنّة ج۱۰۷/۱، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۶۳، ۶۴.

۱۳۵ـ خَرَشَة بن حُرّ فَزاری می‌گوید: «عمر را دیدم که مردم را به خاطرِ «شب‌نشینیِ بعد از نمازِ عشاء» می زد». «رَأَیْتُ عمرَ بنَ الخَطّابِ یَضْرِبُ النّاسَ علی السَّمَرِ بعدَها». مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الصلاة، باب النوم قبلها والسمر بعدها ـ ج۵۶۱/۱ /ح۲۱۳۲.

«عده‌ای بعد از نماز عشاء شب‌نشینی کرده بودند. عمر آنان را دید و با شلاق آنان را پراکنده ساخت، سپس گفت: اولش را (یعنی اول شب را) بیدار می‌نشینید و آخرش را می‌خوابید»؟!

«عن خَرَشَةَ بنِ الحُرِّ الفَزارِيِّ قال: رَأَیٰ عمرُ بنُ الخَطّابِ قَوْماً سَمَرُوا بعدَ العِشاءِ، ففَرَّقَ بینَهم بِالدِّرَّةِ، فقال: أَسَمْراً مِن أَوَّلِهِ ونَوْماً مِن آخِرِهِ»؟ مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الصلاة، باب النوم قبلها والسمر بعدها ـ ج۵۶۱/۱ /ح۲۱۳۴.

روایت فوق به این صورت نیز نقل شده است: «...عمر بن خطاب مردم را به ←

هر کسی که از خدا طلب روزی کند باید شلاق بخورد![۱۳۶]

← خاطر «صحبت کردنِ بعد از نمازِ عشاء» می‌زد».

«عن خَرَشَةَ بْنِ الحُرِّ قال: رَأَيْتُ عمرَ بنَ الخَطّابِ يَضْرِبُ النّاسَ على الحديثِ بعدَ العِشاءِ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب صلاة التطوع، باب من کره السمع بعد العَتَمَة ـ ج۲/۱۸۰، تفسیر القرطبی ج۱۲/۱۳۸، کنز العمال ج۸/۳۹۷ /ح۲۳۴۲۰.

ابن حجر عَسقلانی نیز در بارهٔ «شب‌نشینی و نخوابیدن بعد از نماز عشاء» می‌گوید: عمر مردم را به خاطر این کارشان می‌زد. «وكان عمرُ يَضرِبُ النّاسَ على ذلك...». فتح الباری ج۲/۶۰.

ابن العربی مالکی (ف. ۵۴۳هـ) نیز به مطلب فوق اذعان کرده است. (احکام القرآن ـ ذیل آیهٔ ﴿مُسْتَكبِرينَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُون﴾ المؤمنون/ ۶۷ ـ ج۳/۳۲۷). همچنین رجوع کنید به: تحفة الاحوذی ج۱/۴۳۴.

در یک روایت دیگر آمده که بعد از نماز عشاء عمر بن خطاب مردم را با شلاق می‌زد تا متفرق شوند. «... كانَ يَنِشُّ (أو يَنوشُ) النّاسَ بعدَ العِشاءِ بِالدِّرَّةِ (= أي يَتَناوَلُهم بِالدِّرَةِ)». غریب الحدیث (ابوعبید هروی) ج۳/۳۰۹، ۳۱۰، تهذیب اللغة (ازهری) ج۱۱/۱۹۳، تصحیفات المحدثین ص۳۴۱ ـ ۳۴۳، درة الغواص فی اوهام الخواص ص۱۵۸، الفائق فی غریب الحدیث ج۳/۲۹۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۲/۱۳۷.

ابن جوزی و ابن اثیر در توضیح «يَنِشُّ النّاسَ بِالدِّرَّةِ» می‌گویند: عمر با شلاق مردم را به منازلشان روانه می‌کرده است. «كانَ يَنِشُّ النّاسَ بعدَ العِشاءِ بِالدِّرَّةِ، أيْ يَسُوقُهم إلى بُيوتِهم». غریب الحدیث (ابن جوزی) ج۲/۴۰۸، النهایة فی غریب الحدیث ج۵/۵۷، لسان العرب ج۶/۳۵۳، تاج العروس ج۴/۳۵۶.

۱۳۶ـ روزی عمر بعد از نماز دید افرادی در مسجد نشسته‌اند و ـ جهت توکل به ←

هر کس که در مقابل یک فردِ در حال نماز بنشینید، هم خودش و هم آن نمازگزار، هر دو باید شلاق بخورند![۱۳۷]

هر کس دنبال صاحب شیء گم شده‌ای بگردد ریاکار است و باید شلاق بخورد![۱۳۸]

← خداوند ـ سر در گریبان خویش کرده از خدا روزی می‌طلبند. عمر آنان را با تازیانه زد و گفت: کسی نباید بنشیند و از خدا طلب روزی کند و بگوید خدایا به من روزی بده. چون هر فردی خودش می‌داند که از آسمان طلا و نقره نمی‌بارد. «رُوِيَ أنَّ عمرَ رَأىٰ بعدَ الصَّلاةِ قَوماً قابِعِينَ في المَسجدِ بِدعوَى التَّوَكُّلِ علَى اللهِ، فَعَلاهُم بِدِرَّتِهِ، وقال: «لا يَقْعُدَنَّ أَحدُكم عن طَلَبِ الرِّزقِ ويَقولُ: اللّهمَ ارْزُقْني، وقد عَلِمَ أنّ السماءَ لا تُمطِرُ ذَهَباً ولا فِضَّةً»...». تخريج احاديث مشكلة الفقر ص۲۵.

۱۳۷ـ «عمر مردی را دید که در حال نماز خواندن است در حالی که مرد دیگری در مقابل او نشسته است. عمر هر دو نفر را با تازیانه زد». «رُوِيَ أنّ عمرَ ﷺ رَأىٰ رَجُلاً يُصَلّي ورَجُلٌ جالِسٌ مُسْتَقْبِلُهُ، فَضَرَبَهُما بِالدِّرَّةِ». المجموع (نووی) ج۳/۲۴۵.

هِلال بن يَساف می‌گوید: «رأىٰ عمرُ رَجُلاً يُصَلّي ورَجُلٌ مُسْتَقْبِلُهُ، فأَقْبَلَ على هذا بِالدِّرَّةِ، وقال: تُصَلّي وهذا مُسْتَقْبِلُكَ؟ وأَقْبَلَ على هذا بِالدِّرَّةِ، قال: أَتَسْتَقْبِلُهُ وهو يُصَلّي»؟! مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الصلاة، باب الرجل يصلي والرجل مستقبله ـ ج۲/۳۷، ۳۸ /ح۲۳۹۶، تغليق التعليق ج۲/۲۴۹.

۱۳۸ـ فردی در بازار دید خرمایی روی زمین افتاده است. آن را برداشت و گفت این خرما از آنِ کیست؟ عمر ـ به بهانهٔ اینکه آن فرد منظورش ریا و تظاهر به زهد و پارسایی است ـ وی را با شلاق زد. (تحفة الحبيب ج۳/۶۶۷، غمز عيون البصائر ج۲/۱۸۳ /ح۱۲، حاشية اعانة الطالبين ج۳/۲۹۲. همچنین رجوع کنید به: الفائق فی غريب الحديث ـ ذيل حزق ـ ج۱/۲۴۴).

هر کس که به هنگام راه رفتن، سرش را به زیر بیاندازد و با خشوع راه برود باید شلاق بخورد![۱۳۹]

هر کس که دو دستش را بلند کند و آن را برای استراحت به بالا بکشد باید شلاق بخورد![۱۴۰]

هر کس در بازار ـ در سر راه خلیفه ـ نشسته باشد باید شلاق بخورد![۱۴۱]

هر کس بر روی شتری، باری سنگین بگذارد باید شلاق بخورد![۱۴۲]

۱۳۹ـ «وقَدْ رَأىٰ عمرُ بنُ الخَطّابِ ﵁ رَجُلاً يَمْشي وهو مُنْحَنِيُّ الرَّأسِ، فضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ، وقال: ارْفَعْ رَأسَكَ، الخُشُوعُ هٰهُنا، وأشارَ إلى قَلْبِهِ». المدخل (ابن الحاج) ج۱/۵۵. همچنین رجوع کنید به: محاضرات الادباء ج۲/۴۲۸.

۱۴۰ـ شخصی برای اینکه دستهایش را استراحت بدهد آنها را بلند کرد و به سمت بالا کشید. عمر بن خطاب او را به خاطر این کار شلاق زد. «الإهْواء: التَّناوُلُ بِالْيَدِ. ومِنهُ حديثُ عمرَ ﵁، أَهْوىٰ بِيَدِهِ فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ، أي جافىٰ يَدَهُ ورَفَعَها إلى الهَواءِ ومَدَّها حتّى بَقِيَ بينَها وبينَ الجَنْبِ هواءٌ أي خَلاءٌ». المُغرِب فی ترتیب المُعرِب (مُطَرِّزی) ج۲/۳۹۱.

۱۴۱ـ «سَلَمة بن اَكْوَع اَسْلَمی می‌گوید: «در بازار نشسته بودم که عمر به من رسید. او به من گفت: از راه برو کنار، بعد هم مرا با تازیانه زد». «مَرَّ بي عمرُ وأنا قاعِدٌ في السُّوقِ، فقال: هٰكَذا يا سَلَمَةُ عنِ الطَّريقِ، وغَفَقَني بِالدِّرَّةِ». النهایة فی غریب الحدیث ـ ذیل غفق ـ ج۳/۳۷۵.

۱۴۲ـ «عن المُسَيَّبِ بنِ دارِمٍ قال: رَأيْتُ عمرَ بنَ الخطّابِ ضَرَبَ جَمّالاً وقال: لِمَ تُحَمِّلُ بَعيرَكَ ما لا يُطيقُ». طبقات ابن سعد ج۷/۱۲۷، تاریخ مدینة دمشق ج۵۸/۱۹۱، تفسیر القرطبی ج۱۰/۷۳، کنز العمال ج۹/۱۸۹ /ح۲۵۶۲۹، دائرة معارف القرن ←

هر مرد برده‌ای که صاحبش زن باشد و قصد ازدواج با او را داشته باشد باید شلاق بخورد و در دیاری دیگر به فروش برسد![۱۴۳]

هر زنی که با غلام خود ازدواج کند باید شلاق بخورد![۱۴۴]

العشرین ج۷۲۹/۶.

۱۴۳ـ «زنی نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من زنی هستم با این وضعِ (ظاهری و مادی) که می‌بینی. زنان دیگر از من زیباتر هستند. من بنده‌ای دارم که در دیانت و امانت مورد قبول و رضایت من است، لذا می‌خواهم با او ازدواج کنم. (آیا اجازه چنین کاری را دارم)؟ عمر به دنبال آن بنده فرستاد و (وقتی که وی را آوردند) او را زد. سپس به دستور عمر، آن بنده در یک سرزمین غریب و دور فروخته شد».

«عن أبي نَوْفَلِ بنِ أبي عَقْرَبٍ قال: جاءَتْ امْرَأةٌ إلى عمرَ بنِ الخَطّابِ، فقالَتْ: يا أميرَ المؤمنينَ، إنّي امْرَأةٌ كَما تَرىٰ، وغيْري مِنَ النِّساءِ أجْمَلُ مِنّي، ولي عَبْدٌ قَدْ رَضِيتُ (دِينَهُ و) أمانَتَهُ، فأَرَدْتُ أنْ أتَزَوَّجَهُ. فبَعَثَ عمرُ إلَى العَبْدِ فضَرَبَهُ ضَرْباً وأمَرَ بِالْعَبْدِ فبِيعَ في أرْضٍ غُرْبَةٍ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الحدود، باب في المرأة تزوج عبدها ـ ج۵۵۰/۶، المُحلّیٰ ج۲۴۸/۱۱، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص۱۳۵. همچنین رجوع شود به پاورقی بعدی.

۱۴۴ـ «زنی با بندهٔ خود ازدواج کرد. وقتی به او ایراد گرفته شد جواب داد: مگر نه اینکه خداوند در قرآن فرموده است ﴿أوْ ما مَلَكَتْ أيْمانُكُمْ﴾ خوب من هم مالک این فرد هستم (و طبق آیهٔ قرآن مجاز هستم که با بندهٔ خودم ازدواج کنم). (همچنین) یک زن دیگر هم (که بیوه بود) بدون اینکه کسی شاهد عقد وی باشد و بدون اینکه از کسی به عنوان ولی (!) اجازه گرفته باشد ازدواج نمود. زمانی که به او ایراد گرفته شد پاسخ داد: من قبلاً شوهر کرده‌ام و امر ازدواجم در دست خودم است. قضیهٔ ←

هر زن بیوه‌ای که بدون اجازه «ولی» و یا «حکومت» ازدواج کند باید شلاق بخورد![۱۴۵]

هر کنیزی که در کوچه‌ها و یا در مساجد موهایش را بپوشاند باید شلاق بخورد![۱۴۶]

← (این دو ازدواج) را به اطلاع عمر رساندند. عمر مردم را جمع کرد و از آنان در بارهٔ حکم این مسئله سؤال نمود. (مردم) گفتند: ما با تو به قرآن خدای جل جلاله استناد و مقابله کرده‌ایم. علی نیز (به عمر) گفت: این زن با استناد به کتاب خدا به مخاصمه با تو برخاسته است (و حق با اوست). عمر (بدون اعتنا به سخنان مردم و بدون اعتنا به سخنان علی) هر یک از آن دو نفر را یک صد تازیانه شلاق زد و به تمامی بلاد دستور کتبی صادر نمود که: هر زنی با بندهٔ خودش ازدواج کند و یا هر زنی که بدون اجازهٔ ولیّ خود با مردی ازدواج نماید به مانند یک زن زانیه است»!

«عن محمّدِ بن فُضَيلٍ عن حُصَيْنٍ عن بَكْرٍ قال: تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ عَبْدَها، فقيلَ لها، فقالتْ: أَلَيْسَ اللهُ يقولُ: ﴿أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ﴾ فهٰذا بِمِلكِ يَميني. وتَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ مِن غيرِ بَيِّنَةٍ ولا وَلِيٍّ، فقيلَ لها، فقالتْ: أنا ثَيِّبٌ وقَدْ مَلَكْتُ أَمْري. فرُفِعَتْ إلى عمرَ. فجَمَعَ النّاسَ فسَأَلَهم. فقالُوا: قَدْ خاصَمْناكَ بِكِتابِ اللهِ جلَّ جَلالُهُ. وقال عَلِيٌّ: قَدْ خاصَمَتْكَ بِكِتابِ اللهِ. فجَلَدَ كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ، ثُمّ كَتَبَ إلَى الأَمْصارِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ عَبْدَها أَوْ تَزَوَّجَتْ بِغيرِ (إِذْنِ) وَلِيٍّ فهِيَ بِمَنْزِلَةِ الزّانِيَةِ»! مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الحدود، باب في المرأة تزوج عبدها ـ ج۶/۵۴۹. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب النکاح، باب فی المرأة إذا تزوجت بغير ولي ـ ج۳/۲۷۴. همچنین رجوع کنید به صفحهٔ ۲۷۵.

۱۴۵ـ رجوع شود به پاورقی قبل و به صفحات ۲۷۴ ـ ۲۷۶.

۱۴۶ـ رجوع کنید به صفحات ۱۹۸ ـ ۲۱۴.

هر کنیزی که شلوار بپوشد تا مردم پاهایش را نبینند باید شلاق بخورد![۱۴۷]

هر کس که در خارج از منزل با یک زن ـ حتی با همسر خود ـ صحبت کند هم خودش و هم همسرش باید شلاق بخورند![۱۴۸]

۱۴۷ـ شهاب الدین قُرافی می‌گوید: «وقد كانَ عمرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَمْنَــعُ الإماءَ مِنَ الإزارِ، وقال لِابْنِهِ: أَلَمْ أُخْبَرْ أنّ جارِيَتَكَ خَرَجَتْ في الإزارِ وتَشَبَّهَتْ بِالحَرائِرِ، وَلَوْ لَقِيتُها لَأَوْجَعْتُها ضَرْباً». كتاب الذخيرة ـ كتاب الصلاة، الباب الثالث: في شروط الصلاة ـ ج۲/۱۰۳.

۱۴۸ـ «سؤال: اگر محتسب در راه، یک مرد و یک زن را ـ در حال صحبت کردن با یکدیگر ـ دید چه باید بکنند؟ (جواب): روایت شده که عمر یک مرد و یک زن را در راه دید که با یکدیگر صحبت می‌کنند. عمر هر دو را (= هم آن زن را و هم آن مرد را) با تازیانه زد. مرد به عمر گفت: این زن همسر من است. عمر به او گفت: اگر چه این زن همسر توست ولیکن تو او را (برای حرف زدن) داخل خانه‌ات نکرده بودی. اگر چنین کرده بودی کسی تو را در راه (و در کوچه‌ها) مورد اتهام قرار نمی‌داد»!

«مَسألةٌ: وإنْ رَأَى المُحْتَسِبُ رَجُلاً مَــعَ امْرَأةٍ فِي الطَّرِيقِ يَتَحَدَّثانِ، فماذا يَصْنَــعُ بِهِما؟ رُوِيَ أنّ عمرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ رَأىٰ رَجُلاً مع امْرَأةٍ يَتَحَدَّثانِ فِي الطَّرِيقِ فضَرَبَهُما بِالدِّرَّةِ، فقالَ الرَّجُلُ: هي امْرَأَتي. فقالَ له: لَوْ كانَتِ امْرَأتَكَ فلَمْ تُدْخِلْها في بَيْتِكَ، حتّى لا يَتَّهِمَكَ أَحَدٌ في الطَّرِيقِ». نصاب الاحتساب (سنامی) ص۱۳۸.

«مردی در راه با یک زن صحبت کرد. عمر او را با تازیانه زد. آن مرد به عمر گفت: ای امیر المؤمنین! این زن، همسر من است. عمر گفت: (وقتی با همسرت ←

هر مردی که با زنان پاک دامن نماز بخواند باید شلاق

حرف می‌زنی) باید جایی صحبت کنی که مردم تو را نبینند»! «عن موسَى بنِ خَلَفٍ أنّ عمرَ بنَ الخَطّابِ مَـرَّ بِرَجُلٍ يُكَلِّمُ امْرَأَةً على ظَهْرِ الطّريقِ، فعَلاهُ بِالدِّرَّةِ، فقالَ الرَّجُلُ: يا أميرَ المؤمنينَ! إنَّها امْرَأَتي. قال: فهَلاّ حَيْثُ لا يَراكَ النّاسُ»! المنتقى من كتاب مكارم الاخلاق ص۱۰۶ /ح۲۳۸، احياء العلوم (غزالى) ج۲/۲۰۲، الفتوحات الاسلامية ج۲/۴۷۷.

حَمّاد بن یحیی مکّی می‌گوید: پدرم گفت: «من با خانواده‌ام وارد مدینه شدیم و من به (زیارت) قبر رسول خدا ﷺ رفتم و به او سلام دادم. به هنگام بازگشتِ (از مرقد پیامبر) همسرم را در راه دیدم، ایستادم و از او در بارهٔ یک کاری سؤال کردم. همین طور که داشتم صحبت می‌کردم ضربه‌ای به سرم خورد. برگشتم متوجه شدم عمر بن خطاب (به سرم زده) است. گفتم: ای امیرالمؤمنین! تو به من ظلم کردی. به خدا این زن همسر من است. عمر گفت: چرا با او از پشتِ در و یا از پشتِ (یک چیزی که) ستر (باشد) صحبت نکردی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! او مرا در راه دید و من یک چیزی از او پرسیدم. عمر (که چنین دید) تازیانه را به من داد و گفت: (مرا) قصاص کن! گفتم: نه (من این کار را نمی‌کنم). گفت: پس (مرا) ببخش! گفتم: نه (این کار را هم نمی‌کنم). عمر دست مرا گرفت و به درِ منزل ابیّ بن کعب برد... عمر (در آنجا) گفت: من افراد مؤمن را می‌زنم و حال آنکه آنان مرا نمی‌زنند. من به آنان فحّاشی می‌کنم ولیِ آنان به من دشنام نمی‌دهند، من آنان را اذیت می‌کنم ولیکن آنان مرا اذیت نمی‌کنند».

«رُوِيَ عن حَمّادِ بن يَحيَى المَكّيِّ عن أبيهِ قال: قَدِمْتُ المدينةَ أنا وأهلي فانْطَلَقْتُ إلى قبرِ رسولِ اللهِ ﷺ فسَلَّمْتُ عليهِ، ثُمّ أَقْبَلْتُ فلَقِيَـتْنِي المَرْأَةُ في بعضِ الطّريقِ، فقُمْتُ معها أَسْأَلُها عن بعضِ الأمرِ، فبَيْنا أنا أُكَلِّمُها إذا ضَرْبَةٌ على رَأْسي،

بخورد![۱۴۹]

فَالْـتَفَتُّ فإذا عمرُ بنُ الخَطّابِ ﷺ. فقُلْتُ: يا أميرَ المُؤمنينَ! ظَلَمْتَني. هذا واللهِ امْرَأتي. قال: أَفَلا كَلَّمْتَها خَلْفَ بابٍ أوْ سِتْرٍ؟! قلتُ: يا أميرَ المؤمنينَ! لَقِيَتْنِي فسَأَلْتُها عن بَعضِ الأمْرِ. فألْقىٰ إلَيَّ الدِّرَّةَ، وقال: اقْتَصَّ. قُلْتُ: لا. قال: فاعْفُ. قُلْتُ: لا. فأَخَذَ بِيَدي فانْطَلَقَ بي إلى مَنزِلِ أُبَيِّ بنِ كَعْبٍ... قال (عمرُ): فإنّي أَضْرِبُ المُؤمنينَ ولا يَضْرِبونَني، وأَشْتِمُهُمْ ولا يَشْتِمونَني، وأُوذِيهِم ولا يُؤْذُونَني...».

سِيَر السلف الصالحين ص۶۴، ۶۵ [۱۵۷]، مَحْض الصواب ج۵۰۷/۲، ۵۰۸.

«عمر داشت از کوچه‌ای می‌گذشت که دید مردی با زنی صحبت می‌کند. عمر آن فرد را با تازیانه زد. مرد گفت: ای امیرالمؤمنین! او زنِ من است. عمر (به راه خود ادامه داد و) رفت تا اینکه با عبدالرحمن بن عوف ملاقات نمود. عمر برای عبدالرحمن نقل کرد که چه کرده است. عبدالرحمن بن عوف به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! تو تأدیب کنندهٔ مردم هستی و هیچ (گناهی) بر تو نیست ...».

«عن عُبَيدِ بنِ عُمَيْرٍ قال: بَيْنَما عمرُ يَمُرُّ في الطَّريقِ إذْ هو بِرَجُلٍ يُكَلِّمُ امْرَأةً فعَلاهُ بِالدِّرَّةِ. فقال: يا أميرَ المؤمنينَ! إنَّما هي امْرَأتي. فقامَ عمرُ، فانْطَلَقَ فلَقِيَ عبدَ الرَّحْمنِ بنَ عَوْفٍ، فذَكَرَ ذلك لَه. فقالَ: يا أميرَ المؤمنينَ! إنَّما أنتَ مُؤَدِّبٌ ولَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ ...». جزء ابن غطريف ص۷۶، تاریخ مدينة دمشق ج۱۵۹/۴۴، کنز العمال ج۶/۱۳/ ح۳۶۰۹.

۱۴۹ـ «عمر مردی را دید که به همراه زنان نماز می‌خواند. لذا وی را با تازیانه زد. آن مرد به عمر گفت: به خدا قسم اگر این کارِ من عمل خوبی بوده، تو (با این زدنِ من) به من ظلم کردی، اگر هم کارِ بدی کردم (تو با این زدن) چیزی به من یاد ندادی.
عمر به آن مرد گفت: (بیا مرا) قصاص کن. مرد گفت: قصاص نمی‌کنم. عمر گفت: پس (مرا) ببخش. مرد گفت: من (تو را) نمی‌بخشم. عمر و آن مرد ــ به همین

زنان و مردانی که بر سر یک حوض وضو می‌گیرند باید شلاق بخورند![۱۵۰]

هر مردی که در خانه خدا با زنان طواف کند باید شلاق بخورد![۱۵۱]

← حال ـ از هم جدا شدند. فردایِ آن روز زمانی که عمر مرد مورد نظر را دید (برافروخته شد و از عصبانیت) رنگش تغییر کرد. مرد (وقتی که چنین دید) به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! در رفتاری که من کردم نسبت به شما تندی شد. عمر گفت: آری (چنین است). مرد گفت: پس من اعلام می‌کنم که از شما گذشتم و شما را بخشیدم».

«رَوی إبراهیمُ النَّخَعِيُّ أنّ عُمرَ بنَ الخَطّابِ ﵁ رَأی رَجُلاً یُصَلّي مـعَ النِّساءِ، فضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ. فقالَ الرَّجُلُ: واللهِ لَئِنْ کُنْتُ أَحْسَنْتُ فقَدْ ظَلَمْتَني، وإنْ کُنْتُ أَسَأْتُ فما عَلَّمْتَني. فقال عمرُ: اقْـتَصِّ. قال: لا أَقْـتَصُّ. قال: فَاعْفُ. قال: لا أَعْفُو. فافْـتَرَقا عَلی ذلكَ. ثُمّ لَقِیَهُ عمرُ مِنَ الغَدِ، فتَغَیَّرَ لَوْنُ عمرَ. فقال له الرَّجُلُ: یا أمیرَ المؤمنینَ! أَری ما کانَ مِنّي قَدْ أَسْرَعَ فیكَ. قال: أَجَلْ. قال: فأَشْهَدُ أنّي قد عَفَوْتُ عنكَ». المجموع (نووی) ج۲۰/۲۳۶، الذخیرة ج۱۰/۵۱.

۱۵۰ـ ابوسَلاّمهٔ حبیبی می‌گوید: «(یک بار) دیدم عمر بن خطاب به سمت حوض‌هایی آمد که مردان و همچنین زنان داشتند بر سر آنها وضو می‌گرفتند. عمر همهٔ آنان را با تازیانه زد».

«عن أبي سَلاّمَةَ الحَبیبِيّ قال: رَأَیتُ عمرَ بنَ الخطّابِ أَتیٰ حِیاضاً، علیهَا الرِّجالُ والنّساءُ یَتَوَضَّؤُونَ جمیعاً، فضَرَبَهُم بِالدِّرَّةِ». مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الطهارة، باب وضوء الرجال والنساء جمیعاً ـ ج۱/۷۵ / ح۲۴۶، کنز العمال ج۹/۵۷۴ / ح۲۷۴۸۲.

۱۵۱ـ ابراهیم نخعی می‌گوید: «نَهی عمرُ أنْ یَطُوفَ الرِّجالُ مَـعَ النِّساءِ، فرَأی رَجُلاً مَعَهُنَّ، فضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ». اخبار مکة (فاکهی) ج۱/۲۵۲، فتح الباری ج۳/۳۸۴، عمدة ←

هر کس که به ذکر حکایات و قصص بپردازد باید شلاق بخورد![۱۵۲]

هر کس که به زیارت بیت المقدس برود باید شلاق بخورد![۱۵۳]

هر کس که مردم برای کسب علم به گردش جمع شوند باید شلاق بخورد![۱۵۴]

← القاری ج۲۶۱/۹، سیرة الصحابة (مصطفی مراد) ص۲۰۲، الخلافة الراشدة والدولة الاموية ص۳۳۵.

۱۵۲ــ «عن تَميمٍ الدّارِيِّ، أنّهُ اسْتَأْذَنَ عمرَ في القَصَصِ، فأَذِنَ لهُ، ثُمّ مَرَّ عليهِ بَعدُ، فضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ». تاریخ مدینة دمشق ج۸۱/۱۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۶۱۶، الاسرار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة ص۶۷ (در این منبع، خبر برای استشهاد آمده است و نه تضعیف).

۱۵۳ــ «عن سعيدِ بنِ المُسَيَّبِ قال: بَيْنا عمرُ بنُ الخطّابِ يَقْسِمُ نَعَماً مِن نَعَمِ الصَّدَقَةِ، إذْ مَرَّ بِهِ رَجُلانِ. فقال: مِن أيْنَ أَقْبَلْتُما؟ فقالا: مِن بيتِ المَقْدِسِ. قال: فعَلاهُما بِالدِّرَّةِ ضَرْباً. وقال: كَحَجِّ البَيْتِ؟ فقالا: إنّا كُنّا مُجْتازَيْنَ». اخبار مکة (فاکهی) ـ ذکر فضل الصلاة فی المسجد الحرام ... ـ ج۱۰۰/۲ /ح۱۲۱۰.

«عن سعيدِ بنِ المُسَيَّبِ قال: ... مَرَّ بِهِ (أي بِعمرَ بنِ الخَطّابِ) رَجُلانِ وهو يَعْرِضُ إبِلَ الصَّدَقَةِ، فقال لَهُما: مِن أينَ جِئْتُما؟ فقالا: مِن بيتِ المَقْدِسِ. قال: فعَلاهُما بِالدِّرَّةِ. وقال: أَحَجٌّ كَحَجِّ الْبَيْتِ؟ قالا: كُنّا مُجْتازِينَ». اخبار مکة (ازرقی) ـ ذکر حد المسجد الحرام ... ـ ج۶۳/۲، کنز العمال ج۱۴۶/۱۴ /ح۳۸۱۹۴.
همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الحج، باب ما تشد إلیه الرحال ـ ج۱۳۳/۵ /ح۹۱۶۴، مصنف ابن ابی شیبة ج۵۱۹/۴، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۱۵.

۱۵۴ــ «عن سُلَيْمِ بنِ حَنْظَلَةَ قال: نَظَرَ عمرُ بنُ الخطّابِ إلى أُبَيِّ بنِ كَعْبٍ ومعهُ ناسٌ، فعَلاهُ بِالدِّرَّةِ. فقال: يا أميرَ المؤمنينَ! ما تَصْنَعُ؟ قال: إنّها فِتْنَةٌ لِلْمَتْبوعِ ومَذَلَّةٌ ←

هر کس که از او به احترام یاد شود باید شلاق بخورد![155]

هر کس که ـ برای احترام گذاردن ـ عقب سر فرد دیگری راه برود باید شلاق بخورد![156]

لِلتّابِـعِ»! الزهد (عبدالله بن المبارک) ـ باب في إعجاب المرء بنفسه ـ ج۱۳/۲ [۴۸]. همچنین رجوع کنید به: المدخل الی السنن الکبری (بیهقی) ص۳۲۰، منهاج السنّة ج۲۵۶/۶، المنتقی من منهاج الاعتدال (ذهبی) ص۳۹۴، الآداب الشرعیة ج۲۵۱/۳: «...ضَرَبَ عمرُ بنُ الخطّابِ أُبَيَّ بنَ كَعبٍ ﷺ بِالدِّرَّةِ...»، تنبیه المغترین (عبدالوهاب شعرانی) ص۴۴. الصواعق المحرقة ج۳۳۵/۱.

«عن سُلَيمِ بنِ حَنظَلَةَ البَكْرِيِّ قال: كُنّا جُلُوساً حَوْلَ أُبَيِّ بنِ كَعْبٍ نُسائِلُهُ، فقامَ فأَتْبَعْناهُ، فرُفِـعَ لِعُمَرَ، فَعَلاهُ بِالدِّرَّةِ. فقال أُبَيٌّ: مَهْلاً يا أميرَ المؤمنينَ! فقال: إنّها فِتْنَةٌ لِلمتبوعِ ومَذَلَّةٌ لِلتّابعِ». الزهد الکبیر (بیهقی) ـ فصل في ترك الدنیا ... ـ ص۱۴۷ / ح۳۰۳. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الأدب، باب ما یکره للرجل أن یتبع أو یجتمع علیه ـ ج۲۱۳/۶، (و ـ کتاب الامراء ـ ج۲۵۹/۷)، التواضع والخمول (ابن ابی‌الدنیا) ص۷۷، احیاء العلوم ج۲۷۶/۳.

۱۵۵ـ «عن الحسنِ قال: كانَ عمرُ قاعِداً ومعهُ الدِّرَّةُ والنّاسُ حَوْلَهُ إذْ أَقْبَلَ الجارودُ، فقالَ رَجُلٌ: هذا سَيِّدُ رَبِيعَةَ، فَسَمِعَها عمرُ ومَن حَوْلَهُ، وسَمِعَهَا الجارودُ. فلمّا دَنا مِنْهُ خَفَقَهُ بِالدِّرَّةِ. فقال: ما لي ولَكَ يا أميرَ المؤمنينَ؟ فقال: ما لي ولكَ؟! أما لَقَدْ سَمِعْتَها. قال: سَمِعْتُها، فَمَهْ؟ قال: خَشِيتُ أنْ يُخالِطَ قَلْبَكَ مِنها شَيْءٌ، فأَحْبَبْتُ أنْ أُطَاطِئَ مِنْكَ». تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۹۱/۲، کتاب الصمت (ابن ابی الدنیا) ص۲۷۳، احیاء العلوم ج۱۶۰/۳، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ـ باب ۶۰: في ذکر کلامه في فنون ـ ص۲۰۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۷۳/۱۲، کنز العمال ج۸۰۹/۳ / ح۸۸۳۱، الموسوعة الفقهية الكويتية ج۲۷۸/۳۶.

هر کس که لباسِ خوب بپوشد و ظاهرش آراسته باشد باید شلاق بخورد![۱۵۷]

هر کس با سرِ شانه کرده و لباس زرد رنگ در مراسم تدفینِ شخصی حاضر

۱۵۶ـ «عن زَیدِ بنِ وَهْبٍ قال: رَأى عمرُ قَوْماً یَتْبَعُونَ أُبَیاً، فرَفَعَ علیهمُ الدِّرَّةَ، فقالوا: یا أمیرَ المؤمنینَ! اتَّقِ اللهَ. فقال: أما عَلِمْتُمْ أنَّها فِتنةٌ لِلْمتبوعِ، مَذَلَّةٌ لِلتّابعِ». سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۹۱. همچنین رجوع کنید به: التواضع والخمول ص۷۷.

«رَأى عمرُ رضي الله عنه قَوْماً یَتْبَعُونَ أُناساً، قال: فرَفَعَ الدِّرَّةَ، فقالوا: یا أمیرَ المؤمنینَ! اتَّقِ اللهَ...». مَحْض الصواب ج۲/۷۰۷.

۱۵۷ـ «یکی از پسران عمر بن خطاب در حالی که سرش را شانه کرده و لباس خوبی پوشیده بود نزد پدرش آمد. عمر بن خطاب آن چنان او را با تازیانه زد که وی را به گریه انداخت. حفصه به عمر گفت: او که کار بدی نکرده بود، چرا او را زدی؟ عمر گفت: دیدم به خودش می‌نازد، خواستم او را در نظر خودش کوچک کنم»!

«عن عِکْرِمَةَ بنِ خالدٍ قال: دَخَلَ ابنٌ لِعُمَرَ بنِ الخطّابِ علیهِ وقَدْ تَرَجَّلَ ولَبِسَ ثِیاباً حِساناً، فضَرَبَهُ عمرُ بِالدِّرَّةِ حتّى أَبْکاهُ، فقالتْ لَهُ حَفْصَةُ: لَمْ یَکُنْ فاحِشاً. لِمَ ضَرَبْتَهُ؟ فقال: رَأَیْتُهُ قَدْ أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ فَأَحْبَبْتُ أنْ أُصَغِّرَها إلَیْه». مصنف عبدالرزاق ج۱۰/۴۱۶ /ح۱۹۵۴۸، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۴۲، الصواعق المحرقة ج۱/۳۰۱.

«ودَخَلَ علیه ابْنُهُ وعلیهِ ثِیابٌ حَسَنَةٌ فضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ حتّى أَبْکاهُ، وقال: رَأَیْتُهُ قَدْ أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ فأَرَدْتُ أنْ أُصَغِّرَها إلَیْه». الکواکب الدریة (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۳.

شود باید شلاق بخورد![۱۵۸]

هر کس که ـ به نسبت دارائیش ـ لباس گران قیمتی بخرد باید شلاق بخورد![۱۵۹]

۱۵۸ـ «به هنگام دفن زینب بنت جحش، عمر بن خطاب نیز حضور داشت. عمر در آنجا مردی قریشی را دید که موهایش را شانه کرده و لباس زردِ کم رنگی پوشیده است. او را با شلاق زد و در زدن وی زیاده‌روی کرد. سپس یک سنگ به سمت او پرت کرد و گفت: وقتی یک عده پیر مرد اینجا دارند مادرشان را دفن می‌کنند تو چطور (جرأت کردی با این سر و وضع) به اینجا بیایی»؟!

«عن عثمانَ بنِ سَيّارٍ قال: بَيْنَما عمرُ في دَفْنِ زَيْنَبَ بنتِ جَحْشٍ إذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِن قُرَيْشٍ مُرَجِّلاً شَعْرَهُ بَيْنَ مُمَصَّرَتَيْنِ، فأَقْبَلَ عليهِ عمرُ ضَرْباً بِالدِّرَّةِ حتّى سَبَقَهُ شَدّاً وأَتْبَعَهُ رَمْياً بِالْحِجارَةِ، وقال: كَيْفَ جِئْتَنا ونحنُ عَلى لَغْبِ أَشْياخٍ يَدْفِنُونَ أُمَّهُم». الإشراف فی منازل الأشراف (ابن ابی‌الدنیا) ص۲۱۵، کنز العمال ج۷۲۱/۱۵ /ح۴۲۸۷۶.

«المُمَصَّرَةُ مِنَ الثِّيابِ: الّتي فيها صُفْرَةٌ خَفيفةٌ». النهایة فی غریب الحدیث ج۳۳۶/۴، لسان العرب ج۱۷۶/۵، تاج العروس ج۵۴۶/۲.

۱۵۹ـ مردی پارچه‌ای به قیمت ۶۰ درهم خرید. عمر از وی پرسید: این پارچه را چند خریده‌ای؟ گفت: ۶۰ درهم. عمر پرسید: دارائی تو چقدر است؟ گفت: ۱۰۰۰ درهم. عمر او را به زیر تازیانه گرفت و همانطوری که وی را می‌زد می‌گفت: تو دارائیت ۱۰۰۰ درهم است لباس ۶۰ درهمی می‌خری؟! تو دارائیت ۱۰۰۰ درهم است لباس ۶۰ درهمی می‌خری؟!

«عن عُبيدِاللهِ بنِ حُمَيْدٍ قال: مَرَّ جَدّي عَلى عمرَ بنِ الخطّابِ ﵁ وعليهِ بُرْدَةٌ، فقال: بِكَمِ ابْتَعْتَ بُرْدَكَ هذا؟ قال: بِسِتّينَ دِرْهَماً. قال: كَمْ مالُكَ؟ قال: أَلْفُ دِرْهَمٍ. ←

هر مردی که لباسِ سرخ رنگ بپوشد باید شلاق بخورد![160]

← قال: فقامَ إِلَيْهِ بِالدِّرَّةِ فجَعَلَ يَضْرِبُهُ ويَقُولُ: رَأْسُ مالِكَ أَلْفُ دِرْهَمٍ وتَبْتاعُ ثَوْباً بِسِتّينَ دِرْهَماً؟! رَأْسُ مالِكَ أَلْفُ دِرْهَمٍ وَتَبْتاعُ ثَوْباً بِسِتّينَ دِرْهَماً»؟! اصلاح المال (ابن ابی‌الدنیا) ص۱۱۱، ۱۱۲ / ح۳۹۵.

۱۶۰ـ تمیم خُزاعی می‌گوید: «پیرزنی به ما گفت: من می‌دیدم که هر گاه عمر بن خطاب مردی را می‌دید که لباسی (سرخ رنگ) پوشیده که با گیاهِ عُصْفر رنگ شده، او را می‌زد ومی‌گفت: این چیزهای پر زرق و برق را برای زنان بگذارید»!

«عن تَميمِ الخُزاعِيِّ قال: حَدَّثَتْنا عَجُوزٌ لَنا قالَتْ: كُنْتُ أَرى عمرَ بنَ الخَطّابِ إذا رَأى عَلَى الرَّجُلِ ثَوْباً مُعَصْفَراً ضَرَبَهُ، ويَقُولُ: دَعُوا هذهِ البَرّاقاتِ لِلنِّساءِ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب اللباس والزینة، في لبس المعصفر للرجال ح۶ ـ ج۱۶/۶، کتاب المعجم (ابن الاعرابی) ج۲۷۴/۱، ۲۷۵ / ح۵۱۲. این روایت توسط قَتادة بن دِعامَه نیز نقل شده است. (رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج۷۸/۱۱ / ح۱۹۹۷۰، المحلّی ج۷۰/۴).

گیاه عُصْفُر، به رنگِ قرمزِ تند است. «لَوْنُ العُصْفُرِ، شديدُ الحُمْرَةِ النّاصِعِ في القُوّةِ الّذي لا يَشُوبُ حُمْرَتَهُ شائِبَةٌ». صبح الاعشی ج۱۰۸/۲. همچنین رجوع کنید به: تأویل مختلف الحدیث (ابن قتیبه) ص۳۰۵، غریب الحدیث (ابن قتیبه) ج۳۱۶/۲، فیض القدیر ج۵۵۶/۳، تاج العروس ج۲۳۶/۱، ج۱۰/۹.

علمای عامه از طرفی این رفتار عمر را نقل می‌کنند و از طرف دیگر در کثیری از روایات نقل می‌نمایند که پیامبر گاهی لباس قرمز می‌پوشید. می‌گویند: ابن العربی مالکی (قاضی و مفسر ف. ۵۴۳هـ)، حکمِ قتل یک نفر را فقط به خاطر این که «آن فرد پوشیدن لباس قرمز را عیب می‌دانسته» صادر کرده و او را کشته است. ابن العربی در دفاع از این حکم خود می‌گفت: هر کس که پوشیدن لباس قرمز را عیب بداند در حقیقت نحوهٔ لباس پوشیدن پیامبر را عیب دانسته است! «ومِن مُجازَفاتِ ←

هر دامادی که ـ به هنگام خواستگاری ـ ریش خود را خضاب کرده باشد عقدش باطل است و باید شلاق بخورد![۱۶۱]

اعتیاد به گوشت مثل اعتیاد به شراب است و هر کس که دو روزِ پی در پی گوشت بخورد و یا اینکه زیاد از قصابی خرید بکند باید شلاق بخورد![۱۶۲]

← ابنِ العربيِّ أنّه أفتىٰ بقتلِ رَجُلٍ عاب لُبْسَ الأحمرِ، لأنّه عابَ لِبْسَةً لَبِسَها رسولُ اللهِ ﷺ وقُتِلَ بِفُتْياهُ كَما ذَكَرَه في (كتابِ) المَطامِحِ...». الشمائل الشريفة ص۳۶۵، فیض القدیر ج۵/۳۱۳.

۱۶۱ـ «تَزَوَّجَ رَجُلٌ على عَهْدِ عمرَ ﷺ وأَطْلَقوا على أنّهُ كانَ خَضَبَ لِحْيَتَهُ، فرَدَّ عمرُ نِكاحَهُ وأَوْجَعَهُ ضَرْباً، وقال: غَرَرْتَ القَوْمَ بِالشَّبابِ ولَبَسْتَ عليهم شَيْبَتَكَ». مفتاح السعادة ج۳/۳۱.

«تَزَوَّجَ رَجُلٌ على عَهْدِ عمرَ ﷺ وكان يَخْضِبُ بِالسَّوادِ، فنَصَلَ خِضابُهُ، وظَهَرَتْ شَيْبَتُهُ، فرَفَعَهُ أهلُ المَرْأةِ إلى عمرَ ﷺ. فرَدَّ نِكاحَهُ وأَوْجَعَهُ ضَرْباً، وقال: غَرَرْتَ القَوْمَ بِالشَّبابِ ولَبَسْتَ عليهم شَيْبَتَكَ». احياء العلوم (غزالی) ج۱/۱۴۳. همچنین رجوع کنید به: الفتوحات الاسلامية ج۲/۴۷۷.

۱۶۲ـ «روایت شده که هر گاه عمر مردی را می‌دید که زیاد به قصابی می‌رود او را با تازیانه می‌زد و می‌گفت: گوشت، اعتیاد دارد درست مانند اعتیادِ به خمر»! «ورُوِيَ عن عمرَ رَضِيَ اللهُ تَعالى عنه أنّهُ كان إذا رَأى رَجُلاً يُكْثِرُ الاِخْتِلافَ إلَى القَصّابينَ ضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ، وقال: إنّ لَهُ ضَراوَةً كَضراوَةِ الخَمْرِ». بستان العارفین ـ الباب الرابع والأربعون: في أكل اللحم ـ ص۴۸. همچنین رجوع کنید به: اصلاح المنطق ص۲۰۹... .

«عمر به مَجْزِرة (= کشتارگاه) زبیر بن عوّام که در بقیع بود می‌رفت. در شهرِ ←

هر کس در بازار از اَمدادِ یمن[۱۶۳] چیزی بخرد باید شلاق بخورد![۱۶۴]

مدینه کشتارگاهِ دیگری جز آن نبود. عمر با تازیانه به آنجا می‌آمد و اگر می‌دید که مردی دو روز پی‌درپی گوشت خریده وی را با تازیانه می‌زد و به او می‌گفت: تو دو روز به شکمت گرسنگی ندادی»؟ «عن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ قال: كانَ عمرُ يَأْتي مَجْزِرَةَ الزُّبَيْرِ بنِ العَوّامِ بِالبَقيعِ ـ ولَمْ يَكُنْ بِالمَدينَةِ مَجْزِرَةٌ غَيْرَها ـ فيَأْتي معهُ بِالدِّرَّةِ، فإذا رَأى رَجُلاً اشْتَرى لَحْماً يَوْمَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ، ضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ وقال: ألا طَوَيْتَ بَطْنَكَ يَوْمَيْنِ»؟ مَحْض الصواب ج۱/۳۷۷. همچنین رجوع کنید به: سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۷۷.

مَجْزِره = کشتارگاه، محل کشتن شتر و گاو و گوسفند.

عمر با تازیانه به کشتارگاه می‌رفت و هر کسی را که می‌دید دو روز پی‌درپی گوشت می‌خرد با تازیانه می‌زد. عمر به آن فرد می‌گفت: چرا به شکم خودت گرسنگی ندادی تا همسایه‌ات و (یا) پسر عمویت (هم به مانند تو گوشت) بخورد؟

«وكانَ (عمرُ) يَأْتِي المَجْزِرَةَ ومعهُ الدِّرَّةُ، فكُلُّ مَنْ رَآهُ يَشْتَري لَحْماً يَوْمَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ، يَضْرِبُهُ بِالدِّرَّةِ ويَقُولُ لَهُ: هَلاّ طَوَيْتَ بَطْنَكَ لِجارِكَ وابنِ عَمِّكَ»؟ مجمع الاحباب ج۱/۲۱۲، الطبقات الكبرى (شعرانی) ج۱/۱۸، الفتوحات الاسلامية ج۲/۴۲۴، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۵.

۱۶۳ـ اَمداد یمن: نیروهای کمکی اهل یمن بودند که سپاه مسلمین را در جنگ کمک می‌کردند.

«أَمْدادُ أهلِ اليَمَنِ: هُمُ الجَماعةُ الغُزاةُ الّذينَ يَمُدُّونَ جُيوشَ الإسلامِ فِي الغَزْوِ، واحِدُهُمْ مَدَدٌ». شرح صحیح مسلم (نووی) ج۱۶/۹۵.

«الأَمْدادُ: جَمْعُ مَدَدٍ، وهُمُ الأعْوانُ والأنصارُ الّذينَ كانُوا يَمُدُّونَ المُسلمينَ فِي الجِهادِ». لسان العرب ج۳/۳۹۸.

هر کس برای عمر بلند نشود باید شلاق بخورد![۱۶۵]

هر کس که عمر را در حال ادرار کردنِ او صدا کند باید شلاق بخورد![۱۶۶]

←۱۶۴ـ عمر بن خطاب خرید از افراد یمنی را ـ که برای کمک به سربازان مسلمین آمده بودند ـ ممنوع کرده بود. وی وقتی که فهمید غلامش (مالك بن عیاض) مرتکب خلاف شده و از این افراد خرید کرده است او را با شلاق زد و گفت: وقتی من مردم را از این کار منع کرده‌ام، چه چیزی باعث شد که تو بروی از آنها خرید کنی؟

«كان عمرُ يَمْنَـعُ أَمْدادَ أهلِ اليَمَنِ، ويَنْهَى النّاسَ أنْ يَشْتَرُوا مِنهم شَيْئًا مِمّا يَمْنَعُهم بِهِ، فعَثَرَ مالِكُ بنُ عِياضٍ مَوْلاهُ وقَدِ اشْتَرى مِنهم شَيْئًا مِمّا مَنَعَهُمْ مِنْهُ، فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ، وقال: ما حَمَلَكَ على أَنْ تَشتريَ مِنهم شَيْئًا مِمّا نَهَيْتُ النّاسَ عنهُ؟...». تاریخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۷۵۰، ۷۵۱.

۱۶۵ـ عثمان در زمان خلافت خویش دستور داد عبدالله بن مسعود را بزنند. ابن حجر هیتمی به هنگام دفاع از این عملِ عثمان می‌گوید: «در صورتی که این خبر صحت داشته باشد (باید بدانیم که) این کارِ عثمان از (قضیه عمر و سعد بن ابی‌وقاص) مهمتر نیست. عمر بن خطاب با شلاق سعد بن ابی‌وقاص را زد (تنها) به این علت که سعد بن ابی‌وقاص برای عمر بلند نشد. عمر (بعد از زدن سعد به او) گفت: تو (هنوز) از خلافت نترسیده‌ای. من می‌خواستم تو بدانی که خلافت از تو نمی‌ترسد و تغییر نکرده است»!

«...وَلَوْ فُرِضَتْ صِحَّتُهُ، لَمْ يَكُنْ بِأعْظَمَ مِن ضَرْبِ عمرَ لِسَعْدِ بنِ أبي وَقّاصٍ بِالدِّرَّةِ على رَأْسِهِ حَيْثُ لَمْ يَقُمْ لَهُ. وقال: إنَّكَ لَمْ تَهَبِ الخِلافَةَ فَأَرَدْتُ أنْ تَعْرِفَ أنَّ الخِلافَةَ لا تَهابُكَ ولَمْ يَتَغَيَّرْ»! الصواعق المحرقة ج۱/۳۳۴.

۱۶۶ـ «عن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ رَبيعَةَ قال: كنتُ مع عمرَ بِطَريقِ مَكّةَ، فبالَ تحتَ شَجَرَةٍ، ←

هر کس با عمر مزاح کند باید شلاق بخورد![۱۶۷]

اگر کسی از خلیفه تعریف کند و او را بستاید باید شلاق بخورد![۱۶۸]

هر کس نسبت به رفتار عمّال و امرای عمر شکایت کند باید شلاق

← فناداه رَجُلٌ، فضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ». فتح الباری ج۲۰۱/۱۲، الخلافة الراشدة والدولة الاموية ص۲۹۶.

۱۶۷ـ یک روز عمر بن خطاب از عمرو بن مَعْدی‌کَرِب در بارهٔ سلاح‌های مختلف سؤال کرد. وی در بارهٔ هر سلاحی چیزی گفت تا اینکه عمر راجع به شمشیر از او سؤال نمود. سؤال که به اینجا رسید عمرو به مزاح گفت: اینجا که مادر شما به عزایتان خواهد نشست. عمر با شلاق عمرو بن معدی‌کَرِب را زد و گفت: ای بی‌مادر، مادر خودت به عزایت بنشیند. «وسَأَلَ عمرُ بنُ الخطّابِ عَمْرَو بنَ مَعْديكَرِبَ يَوْماً عَنِ السِّلاحِ، فقال: يَسْأَلُ أميرُ المؤمنينَ عَمّا بَدا لَهُ. قال: ما تَقُولُ في الرُّمْحِ؟ فقال: أَخُوكَ ورُبَّما خانَكَ فانْكَسَرَ أَوِ انْقَصَفَ. قال: فما تَقُولُ فِي التُّرْسِ؟ فقال: هُوَ المِجَنُّ وعليهِ تَدُورُ الدَّوائِرُ. قال: فالنَّبْلُ؟ فقال: مَنايا تُخْطِئُ وتُصيبُ. قال: فَالدِّرْعُ؟ قال: مَتْعَبَةٌ لِلرّاجِلِ، مَشْغَلَةٌ لِلرّاكِبِ، وإنَّها لَحِصْنٌ حَصِينٌ. قال: فالسَّيْفُ؟ قال: هُنالِكَ ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ. فضَرَبَهُ عمرُ ﷺ بِالدِّرَّةِ. قال: بَلْ أُمُّكَ لا أُمَّ لَكَ». الفروسية (ابن قيّم) ص۴۳۱، طيب المذاق ص۳۳۴، حِلية الفُرسان ص۲۳۶.

۱۶۸ـ یک مسلمان و یک یهودی اختلاف پیدا کردند و به عمر مراجعه کردند. عمر دید حق با شخص یهودی است لذا به نفع او حکم کرد. فرد یهودی گفت: والله شما به حق قضاوت کردید. عمر (وقتی این سخن را شنید) یهودی را با تازیانه زد! «...فقال لَهُ اليهوديُّ: واللهِ لَقَدْ قَضَيْتَ بِالحقِّ. فَضَرَبَهُ عمرُ بِالدِّرَّةِ». الموطّأ ـ كتاب الأقضية ـ ج۷۱۹/۲، الترغيب والترهيب ج۱۲۰/۳ /ح۳۳۲۱، مشكاة المصابيح ج۳۳۶/۲ /ح۳۷۴۲، الزواجر (ابن حجر هيتمی) ج۸۷۲/۲.

بخورد![۱۶۹]

هر زنی که برای فوت عزیزش گریه کند باید با بی‌حرمتی شلاق بخورد![۱۷۰]

۱۶۹ـ سلمان بن ربیعه از یکی از عمّال عمر به خلیفه شکایت کرد. عمر آن قدر او را با تازیانه زد که خودش خسته شد و از نفس افتاد. «إنّ سَلْمانَ بنَ رَبِيعَةَ الباهِلِيّ شَكا إلَيْه (أَيْ إلى عمرَ بنِ الخطّابِ) عامِلاً مِن عُمّالِهِ، فضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ حتّى أَنْهَجَ». غریب الحدیث (ابوعبید هروی) ج۳/۲۷۶، ۲۷۷، غریب الحدیث (حربی) ج۲/۵۰۲، النهایة فی غریب الحدیث ج۵/۱۳۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۲/۱۳۳، إتحاف الفاضل ج۱/۴۴. همچنین رجوع کنید به: لسان العرب ج۲/۳۸۳، تاج العروس ج۲/۱۰۹.

أنْهَجَ: به معنای این است که فرد از خستگی به نفس نفس بیافتد. «أَنْهَجَ: أَيْ أَصابَهُ النَّفَسُ والبُهْرُ مِنَ الإعْياءِ».

۱۷۰ـ بعد از فوت ابوبکر زنان شروع به گریه کردند. عمر به هشام بن ولید دستور داد وارد خانه ابوبکر شود و به جز عایشه همهٔ آن زنان را از خانه خارج نماید. هشام ـ به استثنای عایشه ـ همه را از خانه بیرون کرد و عمر تک تک آن زنان را با شلاق زد! «... فجَعَلَ يُخْرِجُهُنَّ عليهِ امْرَأَةً امْرَأَةً وهو يَضْرِبُهُنَّ بِالدِّرَّةِ»! مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الجنائز، باب الصبر والبکاء والنیاحة ـ ج۳/۵۵۶، ۵۵۷ / ح۶۶۸۰، فتح الباری ج۵/۵۴، تغلیق التعلیق (ابن حجر عسقلانی) ج۳/۳۲۵، عمدة القاری ج۱۲/۲۶۰، کنز العمال ج۱۵/۷۳۲ / ح۴۲۹۱۱. همچنین رجوع کنید به: حدیث هشام بن عمار ص۱۶۹.

وقتی هم که خالد بن ولید فوت شد، عمر به خانه میمونه آمد. در آنجا زنان جمع شده بودند و برای فوت خالد گریه می‌کردند. عمر دستور داد همهٔ آنان را از خانه بیرون بیاورند و خودش تمامی آنان را با شلاق زد. چادر یکی از این زنان ←

هر زنی که به خود عطر زده باشد باید شلاق بخورد![171] و از ترس خلیفه، خود را ـ حتی در مسجد النبی ـ خیس نماید![172]

← هنگام تازیانه خوردن از سرش افتاد. (مردم) به عمر گفتند: چادرش افتاد. عمر گفت ولش کنید این زن که حرمتی ندارد! «...فَجَعَلَ يُخرِجُهُنَّ عليهِ وهو يَضرِبُهُنَّ بِالدِّرَّةِ، فسَقَطَ خِمارُ امْرَأةٍ مِنهُنَّ، فقالوا: يا أميرَ المؤمنينَ خِمارَها! فقال: دَعُوها ولا حُرْمَةَ لَها»! مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الجنائز، باب الصبر والبكاء والنياحة ـ ج۳/۵۵۷ /ح۶۶۸۱، كنز العمال ج۱۵/۷۳۰ /ح۴۲۹۰۵.

۱۷۱ـ «عن يحيى بنِ جَعْدَةَ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ، خَرَجَتِ امْرَأةٌ على عَهْدِهِ مُتَطَيِّبَةً، فوَجَدَ رِيحَها، فعَلاها بِالدِّرَّةِ، ثُمّ قال: تَخرُجْنَ مُتَطَيِّباتٍ فيَجِدُ الرِّجالُ رِيحَكُنَّ، وإنّما قُلوبُ الرِّجالِ عند أُنوفِهِم، اخْرُجْنَ تَفِلاتٍ». مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الاعتكاف، باب طيب المرأة ثم تخرج من بيتها ـ ج۴/۳۷۰، ۳۷۱ /ح۸۱۰۷، كنز العمال ج۱۶/۶۰۱ /ح۴۶۰۱۰.

یعنی: «یحیی بن جعد می‌گوید: در زمان حکومت عمر زنی به خود عطر زد (و از خانه) بیرون آمد، عمر فهمید و با شلاق او را زد و به او گفت: شما (زنها) عطر می‌زنید و از خانه بیرون می‌آیید؟! (شما باید بدانید که) مردها بوی شما را استشمام می‌کنند و قلب مردها هم در دماغشان است. (شما باید) با بوی بد خارج شوید».

۱۷۲ـ «یک بار (در مسجد النبی) عمر داشت در صفوفِ نمازِ زنان می‌چرخید (!) که حس کرد سر یکی از آنان بوی عطر می‌دهد، عمر رو به آن زنان کرد و گفت: اگر من می‌دانستم که کدام یک از شماهایید (که عطر زده‌اید) چنین و چنانش می‌کردم. زن فقط باید برای شوهرش عطر بزند و وقتی از خانه بیرون می‌آید باید لباس‌های کهنهٔ کنیزها را (که بوی بد می‌دهد) بپوشد. ابراهیم نخعی (بعد از نقل این روایت) می‌گوید: آن زنی که عطر زده بود (و در بین صف نماز نشسته بود) از ترس عمر در←

هر زن و هر خادمی که در منزل عمر زندگی می‌کند باید شلاق بخورد![۱۷۳]

هر زنی که در خانهٔ خود گریه کند و نوحه سرایی نماید و خلیفه صدایش را بشنود باید شلاق بخورد![۱۷۴] و خانه‌اش ـ به عنوان بیت مفسدین ـ مورد هجوم قرار

← لباسهایش ادرار کرد».

«عن الأَعْمَشِ عن إبراهيمَ قال: طافَ عمرُ بنُ الخطّابِ في صُفوفِ النِّساء، فوَجَدَ رِيحاً طَيِّبَةً مِن رَأْسِ امْرَأةٍ، فقال: لَوْ أَعْلَمُ أَيَّتُكُنَّ هي لَفَعَلْتُ ولَفَعَلْتُ، لِتُطَيِّبْ إحْداكُنَّ لِزَوْجِها، فإذا خَرَجَتْ لَبِسَتْ أطْمارَ وَلِيدَتِها. قال: فَبَلَغَني أنّ المَرْأةَ الّتي كانَتْ تَطَيَّبَتْ بالَتْ في ثِيابِها مِنَ الفَرَقِ». مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الاعتکاف، باب طیب المرأة ثم تخرج من بیتها ـ ج۴/۳۷۳، ۳۷۴ /ح۸۱۱۷.

۱۷۳ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۱۸۱، ۱۸۲.

۱۷۴ـ «شبی در مدینه عمر بن خطاب صدای زنی را شنید که گریه و نوحه‌سرایی می‌کند. عمر به خانه او رفت و داخل شد و زنانِ دیگری را که آنجا بودند متفرق ساخت و سپس آن زن را گرفت و با تازیانه او را زد. به هنگام زدن، روسريِ زن از سرش افتاد. (کسانی که آنجا بودند) گفتند: یا امیرالمؤمنین موهایش (بیرون افتاد). عمر گفت: باشد (مهم نیست)، این زن حرمتی ندارد». «عن نَصْرِ بنِ عاصِمٍ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ سَمِعَ نَوّاحَةً بِالمَدِينَةِ لَيْلاً، فأَتى عليها، فدَخَلَ ففَرَّقَ النِّساءَ، فَأَدْرَكَ النّائِحَةَ، فجَعَلَ يَضْرِبُها بِالدِّرَّةِ، فوَقَعَ خِمارُها، فقالوا: شَعْرَها يا أميرَ المؤمنينَ! فقال: أَجَلْ، فلا حُرْمَةَ لَها». مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الجنائز، باب الصبر والبکاء والنیاحة ـ ج۳/۵۵۷، ۵۵۸ /ح۶۶۸۲، کنز العمال ج۱۵/۷۳۰ /ح۴۲۹۰۶، موسوعة آثار الصحابة ج۱/۱۲۴ /ح۵۵۶.

«عمر صدای گریهٔ زنی را شنید. او با همراهانش وارد منزلِ آن زن شد و با زدن زنان دیگری که در اطراف آن زن بودند خود را به وی رسانید و او را به باد ←

بگیرد![175]

کتک گرفت تا جایی که روسری از سر زن افتاد. عمر گفت: من او را می‌زنم چون او گریه و شیون کرده و دیگر هیچ حرمتی ندارد. این زن برای حزن و اندوه شما گریه نمی‌کند. اشک ریختن او برای گرفتن پول‌ها و درهم‌هایِ شماهاست».

«وعن الأَوْزاعيِّ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ سَمِـعَ صَوْتَ بُكاءٍ، فدَخَلَ ومعه غَيرُهُ، فمالَ عليهنّ ضَرْباً حتّى بَلَغَ النّائِحَةَ، فضَرَبَها حتّى سَقَطَ خِمارُها. وقال: أَضْرِبُ، فإنَّها نائِحَةٌ ولا حُرْمَةَ لَها، إنّها لا تَبْكي بِشَجْوِكُم، إنّها تُهَرْيِقُ دُمُوعَها على أَخْذِ دَراهِمِكُم...». تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۳/۷۹۹، ۸۰۰، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۹۰، شرح نهج البلاغة ج۱۲/۶۸، الکبائر ص۱۸۴، البحر الرائق ج۸/۲۲۶، الزواجر (ابن حجر هیتمی) ج۱/۳۰۹، الدر المختار ج۳/۲۱۴.

«إنّ عمرَ بنَ الخطّابِ سَمِـعَ نائِحَةً، فأَتاها فضَرَبَها (بِالدِّرَّةِ) حتّى وَقَـعَ خِمارُها مِن رَأسِها، فقيل: يا أميرَ المؤمنينَ، المَرْأَةَ المَرْأَةَ! قَدْ وَقَـعَ خِمارُها. قال: إنّها لا حُرْمَةَ لَها». تفسیر الثعلبی ج۹/۲۹۹، تیسیر العزیز الحمید ص۳۸۰ (چاپ ریاض، مکتبة الریاض الحدیثة: ص۴۰۱).

۱۷۵ـ در دائرة المعارف فقهی وزارت اوقاف کویت چنین آمده است: «امام یا نائب امام می‌تواند به خانه مفسدان هجوم ببرد، همانطوری که عمر به منزل زنی که گریه می‌کرد هجوم برد و آن زن را با تازیانه زد و در جواب اعتراض افراد گفت: این زن (به خاطر گریه‌ای که کرده) حرمتی ندارد». «فيَجُوزُ لِلإمامِ أو نائبِهِ الهُجومُ عَلى بَيْتِ المُفْسِدينَ، وقد هَجَمَ عمرُ على نائِحةٍ في مَنزِلِها، وضَرَبَها بِالدِرَّةِ حتّى سَقَطَ خِمارُها، فقيل لَه فيه. فقال: لا حُرمةَ لَها». الموسوعة الفقهیة الکویتیة ـ باب دخول البیت ـ ج۸/۲۲۹.

....

جان کلام اینکه: اگر در حضور عمر بن خطاب نفس می‌کشید بدانید که خطاکارید و باید منتظر حوالهٔ مشت و لگد جناب خلیفه باشید![۱۷۶]

حامیان خلیفه (!) فرموده‌اند: این سیلی‌ها و تازیانه‌های عمر برای تربیت کردن مردم لازم بوده است![۱۷۷]

۱۷۶ـ مردی نزد عمر بن خطاب یک نفسِ عمیقی کشید. عمر با مشت و لگد او را زد. «عن کَهْمَسٍ عَنِ الحَسَنِ: أنّ رَجُلاً تَنَفَّسَ عندَ عمرَ بنِ الخطّابِ کأنّهُ یَتَحازَنُ، فلَکَزَهُ أوْ قال: لَکَمَهُ». الرقة والبکاء ص۱۳۲: «یتجاذب» به جای «یتحازن»، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۹۱.

۱۷۷ـ ابن بکر مالکی (ف. ۷۴۱ه) می‌گوید: «فإنْ قیلَ: بِأنّ عثمانَ ضَرَبَ عَمّاراً، قیل: هذا لا یَثْبُتُ، ولَوْ ثَبَتَ فإنّ لِلإمامِ أنْ یُؤَدِّبَ بَعْضَ رَعِیَّتِهِ بِما یَراهُ وَإنْ کانَ خَطَأً، ألَا تَریٰ أَقَصَّ مِن نَفْسِهِ وأَقادَ، وکذلك أبوبکرٍ وعمرُ أَدَّبا رَعِیَّتَهُما بِاللَّطْمِ والدِّرَّةِ وأَقادا مِن أَنْفُسِهِما»! التمهید والبیان فی مقتل الشهید عثمان ص۱۹۱.

یعنی: «اگر اشکال شود که چرا عثمان، عمار را زده است؟ جواب این است که: این مطلب ثابت نشده است و بر فرض اینکه ثابت هم بشود (عثمان مقصر نیست)، امام باید هر طوری که می‌خواهد رعیت خودش را تأدیب و تربیت کند حتی اگر کارش اشتباه باشد. مگر شما نمی‌بینید که همین عثمان (گاهی اشتباهی افراد را می‌زد و بعد) حاضر به قصاص شدن بود و خود را در اختیار افراد می‌گذارد تا او را قصاص کنند؟! ابوبکر و عمر هم همینطور، آنان رعیت خود را با سیلی و تازیانه تأدیب و تربیت کردند و خود را برای قصاص در اختیار افراد قرار دادند»!

و انصافاً مردم چقدر خوب تربیت شدند و چقدر خوب به قله‌های رفیع انسانیت رسیدند! افرادی که به زنِ تشنه به شرطی آب می‌دادند که مطیع شهوترانی‌های آنان شود[۱۷۸] و به زن گرسنهٔ در حال مرگ ـ در مقابل دادن سه مشت خرما ـ تجاوز می‌کردند،[۱۷۹] و از دادن یک جرعه آب به مردِ تشنه دریغ

۱۷۸ـ «زنی را (برای اجرای حد) نزد عمر آوردند. یک چوپان آن زن را در بیابانی در حال تشنگی دیده بود. زن از وی آب خواسته بود ولی آن مرد دادن آب را مشروط به این کرده بود که زن به او اجازه دهد که با وی نزدیکی کند. هر چه زن او را قسم داده بود، چوپان از دادن آب امتناع کرده بود. زمانی که زن توان خود را از دست داد به چوپان اجازه داد که (در مقابل کمی آب) با وی نزدیکی کند. (حال آن زن را نزد عمر آورده بودند). عمر به خاطر اینکه زن مجبور به این کار شده بود، حدِ (زنا) را بر او جاری نکرد».

«عن ابنِ المُسَيَّبِ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ أُتِيَ بِامْرَأَةٍ لَقِيَها راعٍ بِفَلاةٍ مِنَ الأَرْضِ وهِيَ عَطْشىٰ، فاسْتَسْقَتْهُ، فَأَبىٰ أنْ يُسْقِيَها إلّا أنْ تَتْرُكَهُ فيَقَعَ بِها، فناشَدَتْهُ بِاللهِ، فأَبىٰ. فلَمّا بَلَغَتْ جُهْدَها أَمْكَنَتْهُ. فدَرَأَ عَنْهَا عمرُ الحَدَّ بِالضَّرُورَةِ». مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الحدود، باب الحد في الضرورة ـ ج۷/۴۰۷ /ح۱۳۶۵۴، كنز العمال ج۵/۴۱۲ /ح۱۳۴۵۹، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص۱۷۰.

۱۷۹ـ «زنی که به شدت گرسنه شده بود، نزد مرد چوپانی آمد و از او درخواست غذا نمود. مرد از دادن غذا به وی امتناع کرد. وی به شرطی حاضر به این کار بود که زن (بدنِ) خود را در اختیار او قرار دهد. آن زن (که این ماجرای خویش را تعریف می‌کرد) گفت: آن مرد سه مشت خرما به من داد. طبق گفته‌های زن، در آن حال دیگر توان ادامهٔ گرسنگی برای او نمانده بود (و به همین علت بود که به خواست آن چوپان تن در داد) ... آن زن (وقتی) ماجرا را برای عمر نقل نمود، عمر تکبیر ←

می‌نمودند و با بی‌تفاوتی مرگ او را در بیابان نظاره می‌کردند، [۱۸۰] ... چنین افرادی واقعاً معقول نیست که مربی و معلمی بهتر از این داشته باشند!

طرفداران خلیفه ـ ظاهراً برای خندیدن به زخمهای عمیق شلاق خوردگان ـ می‌گویند: «تازیانهٔ عمر از دمپایی پیامبر ساخته شده بود و لذا عمر هر کسی را که به خاطر ارتکاب گناه شلاق می‌زد، شخص مضروب آن گناه را دیگر مرتکب نمی‌شد»! [۱۸۱]

عمر ـ که برای اولین بار در تاریخ اسلام به زندانی کردن افراد پرداخت [۱۸۲] ـ حتی به خود اجازه می‌داد که زندانیان خویش را در حفره و

← فرستاد و گفت: (سه مشت خرما یعنی) مَهر مَهر مَهر، هر مشتِ (خرما به منزلهٔ) یک مهر است ...»!

«عن أبي الطُّفَيْلِ قال: إنّ امْرَأَةً أصابَها جُوعٌ، فأَتَتْ راعِياً فسَأَلَتْهُ الطَّعامَ، فأَبىٰ عَلَيها حتّى تُعْطِيَهُ نَفْسَها، قالت: فحَثىٰ لي ثَلاثَ حَثَياتٍ مِن تَمْرٍ، وذَكَرَتْ أنَّها جُهِدَتْ مِنَ الجُوعِ. فأَخْبَرَتْ عمرَ، فكَبَّرَ وقال: مَهْرٌ مَهْرٌ مَهْرٌ، كُلُّ حَفْنَةٍ مَهْرٌ...»! مصنف عبدالرزاق ـ كتاب الحدود، باب الحد في الضرورة ـ ج۷/۴۰۷ /ح۱۳۶۵۳، المُحلّىٰ ج۱۱/۲۵۰، المجموع (نووی) ج۲۰/۲۵، کنز العمال ج۵/۴۱۷، ۴۱۸ /ح۱۳۴۷۹، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص۱۷۰، ۱۷۱.

۱۸۰ـ «عن الحسنِ البصريّ: أنّ رَجُلاً أَتىٰ أهلَ ماءٍ فاستَسْقاهُمْ، فلَمْ يَسْقُوهُ حتّى ماتَ عَطَشاً، فأَغْرَمَهم عمرُ رضي الله عنه الدِّيَةَ». السنن الكبرى (بيهقى) ج۶/۱۵۳، ج۱۰/۴، کنز العمال ج۱۵/۱۱۵ /ح۴۰۳۲۶، فیض القدیر ج۱/۱۱۷.

۱۸۱ـ قَلْیوبی شافعی می‌گوید: «... وكانت دِرَّتُهُ مِن نَعْلِ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، ولَمْ يَضْرِبْ بِها أَحَداً عَلى مَعصيةٍ وعادَ إلَيها». حاشيتا قليوبى وعميرة ج۴/۳۰۲.

چاه حبس کند[۱۸۳] و یا با تهدید به «بریدن زبانشان» آنان را تحت شکنجه‌های روانی قرار دهد![۱۸۴] او ـ برای کشتن افراد ـ گاهی آنها را به صورت عمودی تا سینه دفن می‌کرد و آنان را به همان حال رها می‌کرد تا بمیرند![۱۸۵]

۱۸۲ـ قُرطُبی می‌گوید: «ورُوِيَ عن عمرَ أنّهُ اشتَرىٰ دارَ صَفوانَ بنِ أُمَيَّةَ بِأَربعةِ آلافٍ، وجَعَلَها سِجْناً، وهُوَ أوّلُ مَن حَبَسَ في السِّجْنِ في الإسْلامِ». تفسیر القرطبی ج۳۳/۱۲.

ابن تیمیه می‌گوید: «لَمْ يَكُنْ على عَهْدِ النَّبيِّ ﷺ وأبي بكرٍ حَبْساً مُعَدًّا لِسَجْنِ النّاسِ، ولكن لَمَّا انْتَشَرَتِ الرَّعِيَّةُ في زَمَنِ عمرَ بنِ الخطّابِ، ابْتاعَ بِمَكّةَ داراً وجَعَلَها سِجْناً وحَبَسَ فيها». مجموع الفتاوی ج۳۹۸/۳۵.

همچنین رجوع کنید به: المُحلّیٰ ج۴۲۰/۸، السنن الکبری (بیهقی) ج۳۴/۶، المهذب (شیرازی) ج۲۹۴/۲، النهایة فی غریب الحدیث ج۲۰۲/۳، المجموع (نووی) ج۲۴۷/۹، ج۱۳۳/۲۰، ۱۴۴، الفروق (قرافی) ج۱۸۳/۴، لسان العرب ج۵۹۲/۱، خلاصة بدر المنیر ج۴۳۶/۲، التلخیص الحبیر ج۲۳۲/۸، فتح الباری ج۳۵۹/۳، بدائع السلك ج۱۶۹/۲، ادب العلم والمعلّم والمتعلّم (عَلمَوی) ص۲۳۷، ۲۳۸ ... .

۱۸۳ـ به عنوان مثال: محمد بن سَلّام جُمَحی (ف. ۲۳۱هـ) ـ ضمن ذکر هجوی که حطیئه نسبت به زبرقان کرده بود ـ نقل می‌کند که عمر بن خطاب، حطیئه را در حفره‌ای انداخت که به عنوان محبس از آن استفاده می‌کرد.

«...فألْقاهُ عمرُ في حُفْرَةٍ اتَّخَذَها مَحْبَساً». طبقات فحول الشعراء ج۱۱۶/۱.

۱۸۴ـ «فيُروى أنّ عمرَ ﷺ دَعا بِكُرْسِيٍّ، فجَلَسَ عليه، ودَعا بِالحُطَيْئَةِ، فأَجْلَسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، ودَعا بِإشْفىٰ وشَفْرَةٍ يُوهِمُهُ أنّهُ على قَطْعِ لِسانِهِ حتّى ضَجَّ مِن ذاكَ...». الکامل (مبرّد) ج۴۷۹/۱. همچنین رجوع کنید به: تثقیف اللِّسان ص۳۶۱.

حامیان حکومت عمر، با علم به ظلم‌ها و ستم‌های خلیفه(!) مدعی هستند که: جا دارد مسلمانان ـ با این شاه خوبان و این مؤسس دموکراسی در اسلام[۱۸۶] ـ به دنیا فخر بفروشند[۱۸۷] و تا روز قیامت به این عدالتِ عمری مباهات نمایند[۱۸۸] و بدانند که تاریخ بشریت نظیر حکومت عادلانهٔ او را به خود ندیده است![۱۸۹]

۱۸۵ـ «عن سعيدِ بنِ المُسَيَّبِ أنّ عمرَ ﷺ أَخَذَ ساحِراً فدَفَنَهُ إلى صَدْرِهِ، ثُمّ تَرَكَهُ حتّى ماتَ». مصنف عبدالرزاق ـ باب قتل الساحر ـ ج۱۰/۱۸۴، احکام القرآن (جصاص) ج۱/۶۰، المُحلّى ج۱۱/۳۹۷، کنز العمال ج۶/۷۵۰ [۱۷۶۸۲].

لازم به ذکر است که از مرتکبین بسیاری از اعمالِ شایع ـ نظیر چشم‌بندی و شعبده‌بازی ـ به عنوان ساحر یاد شده است. (تفسیر فخر الرازی ج۱/۵۳۵، تفسیر ابن کثیر ج۱/۱۵۰). عمر بن خطاب به امرای بلاد دستور داده بود که تمامی ساحران مرد و زن را به قتل برسانند. «كَتَبَ عُمَرُ: أن اقْتُلُوا كُلَّ ساحِرٍ وساحِرَةٍ». کتاب الأم ج۱/۲۹۳، المحلّى ج۹/۴۲۵، نیل الاوطار ج۷/۳۶۲ ....

۱۸۶ـ ناشر مصریِ کتابِ تاریخ عمر (تألیف ابن جوزی)، کتاب مزبور را با این عنوان به چاپ رسانیده است: «سيرة عمرَ بنِ الخطّابِ أوّل حاكِمٍ دِيمُقْراطيٍّ فِي الإسلامِ»!

۱۸۷ـ ابن الدَّيْبَع شیبانی شافعی (ف. ۹۴۴ه) در بارهٔ عمر بن خطاب می‌گوید: «قال أهلُ السِّيَرِ: لَوْ أنّ هذه الأُمّــةَ فاخَرَتْ جميــعَ الأُمَمِ بِسيرَةِ عمرَ لَفَخَرَتْها، إذْ لَمْ يُعْلَمْ أنّ مَلِكاً مِنَ المُتقدِّمينَ والمُتَأخِّرينَ سارَ سِيرَتَهُ». حدائق الانوار ومطالع الاسرار ـ مناقب الفاروق ﷺ ـ ج۲/۸۳۰.

۱۸۸ـ «ولَو لَمْ يَكُنْ عمرُ ذلك الأميرُ العادِلُ ـ الّذي لا تَأْخُذُهُ في الحَقِّ لَوْمَةُ لائِمٍ ـ ، لَما كانَ الْعَدْلُ العُمَرِيُّ مَثَلاً سائِراً بَيْنَ النّاسِ إلى يَوْمِ النّاسِ هذا». الحاضر العالم الاسلامی ـ سیرة عمر بن الخطاب للأمیر شکیب ـ ج۱/۲۵۸.

می‌گویند: جمال و زینت اسلام، در حقیقت چیزی جز عدالت عمر و چیزی جز سیرهٔ عمر نیست، [۱۹۰] و لذا عمر، اصل و اساس عدل و دادگستری است و هر کس که کوچکترین طعنه‌ای به این عدل عمری بزنند سفیه و دیوانه‌ای است که مستحق شلاق و تعزیر است! [۱۹۱]

←۱۸۹ـ «كان عمرُ عادِلاً لَمْ يَشْهَدِ التّاريخُ مِثْلَ عَدْلِهِ في حُكْمِهِ». شباب قریش ص۱۱۳.

۱۹۰ـ ابن قُدامَه در بارهٔ عمر می‌گوید: «زَيَّنَ (عمرُ) الإسلامَ بِعَدلِه وولايتِهِ وسيرتِهِ ... وعَزَّ به الإسلامُ وانْتَشَرَ بِهِ الدّينُ...». التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۴۰۳.

۱۹۱ـ علی بن یونس بن سالم موصلی (و. ۵۸۸هـ) در قصیده‌ای که برای ممدوح خویش سروده می‌گوید: «تو رعیت را با چنان عدالتی اداره کردی که عدلی که عمر ادعا کرد به آن نمی‌رسد».

«سُسْتَ الرَّعِيَّةَ بالعَدْلِ الذّي قَصُرَتْ
عَنْهُ عَزائِمُ كسرى وادَّعى عمرُ»

محمد امین موصلی در حاشیه‌ای که بر بیت فوق نوشته می‌گوید: «این شعر از (روی) بی‌ادبی (سروده) شده است. برای اینکه شاعر گمان کرده که ممدوحِ حقیر و خوار و ذلیلش در عدالت به رتبه‌ای رسیده که عمر آن را ادعا نموده است. اگر شاعر (= علی موصلی) زنده باشد با این شعرش مستحق تعزیر (و شلاق) است! چون شیخ (علی موصلی) گمان کرده که جناب فاروق (عمر بن خطاب) مدّعی عدالت‌پروری بوده و در حقیقت چنان نبوده (که ادعا می‌کرده)... و حال آنکه عمر بن خطاب مؤسس و بنیان‌گذار عدل است، و این فردی که در این شعر مدح او شده هر که باشد ـ در عدل ـ در حدِّ بند کفش عمر است! خدا این شاعر سفیه را ←

زهد عمر

در چشم کسانی که از عمر بتِ قداست تراشیده‌اند ظلم‌های او، نه تنها نشانهٔ نفرت و کینهٔ وی از مردم نیست بلکه نمادِ عدالتْ و عظمت و زهد اوست.

همان زهد مضحک و دور از خردی که موجب می‌شد خلیفه به مردم دستور دهد که کفششان را به گردنشان بیاویزند و با پای برهنه راه بروند![۱۹۲]

که به صحابه و تابعین زبان‌درازی می‌کند خوار و رسوا کند»! «هذا الشِّعرُ مِن سُوءِ الأدبِ، لِزَعمِهِ أنّ مَمْدُوحَهُ الحقيرَ الذّليلَ قد بَلَغَ بِنَفْسِهِ في العدلِ رُتْبَةً تَقْصُدُ عنها دَعْوىٰ عمرَ رَضِيَ اللهُ عَنهُ ـ لأنّه إنْ أرادَ بِهِ حَضْرَةَ أميرِ المؤمنينَ عمرَ بنِ الخطّابِ رَضِيَ اللهُ عَنهُ ـ فقَدْ كَذَبَ في هذا، واستَحَقَّ التّعزيرَ لو كان حيًّا، والشّيخُ زَعَمَ أنّ حَضرةَ الفاروقِ كان مُدَّعِياً لِلعَدْلِ ولَيْسَ كَما دَعوىٰ ثابِتَةٍ، حاشىٰ وكَلّاً، بَلْ هو مؤسِّسُ العَدْلِ ومُنْشِئُهُ، ومَن هذا المَمدوحُ، فقَدْ يَبْلُغُ في العدلِ شِسْعَ نَعْلِهِ. فَقَبَّحَ اللهُ شاعراً سَفيهاً أطالَ لِسانَهُ على الصحابَةِ والتّابعينَ». قلائد الجُمان ج۵/۹۹.

۱۹۲ـ «بُرَیدهٔ (اسلمی) می‌گوید: «عمر به ما دستور می‌داد که کفشهایمان را به گردن‌هایمان بیاویزیم و با پای برهنه راه برویم. عبدالله بن بریده می‌گوید: (به همین دلیل بود که) پدرم همیشه کفشهایش را به خود می‌آویخت و با پای برهنه از روستایی به روستای دیگر می‌رفت».

«عن عبدِ اللهِ بنِ بُرَيْدَةَ عن أبيهِ قال: كان عمرُ يأمُرُنا أنْ نُعَلِّقَ نِعالَنا بِشَمائِلِنا ونَمْشي حُفاةً. قال: وكان أبي يُعَلِّقُ نَعْلَيْهِ ويَمْشي مِنَ الْقَرْيَةِ إلَى الْقَرْيَةِ حافِياً». سيرة عمر بن الخطّاب (ابن جوزى) ص۱۸۴، مَحْض الصواب ج۶۸۷/۲.

آن زهدی که بقای مسلمانانِ عرب را در تمسک به تعصبات و خلق و خوی جاهلیِ عرب می‌دید[۱۹۳] و کارهایی نظیر یادگیری زبان فارسی را خباثت می‌دانست[۱۹۴] و حتی شستن دست‌ها را قبل از غذا نشانهٔ خوش‌گذرانی و نازپروردگی ایرانیان می‌پنداشت؛[۱۹۵] از همین رو خلیفهٔ زاهد همیشه بعد از خوردن

۱۹۳ـ «عمر می‌گفت: عرب بدون تقوای اسلام و بدون تعصب جاهلی هلاک خواهد شد و از بین خواهد رفت».

«قال عمرُ بنُ الخطّابِ ﵁: یَهْلِكُ العَرَبُ إذا انْقَطَعَ عَنْها تَقْوَی الإسلامِ وحَمِیَّةُ الجاهِلِیَّةِ». البصائر والذخائر (ابوحیان توحیدی) ج۱۶۸/۲ [۵۲۴].

۱۹۴ـ «عن ابنِ بُرَیْدَةَ قال: قال عمرُ: ما تَعَلَّمَ الرَّجُلُ الفارسیَّةَ إلّا خَبُثَ، ولا خَبُثَ إلّا نَقَصَتْ مُرُوءَتُهُ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الأدب(!)، باب (۱۴۳) في الکلام بالفارسیة من کرهه ـ ج۲۰۸/۶.

۱۹۵ـ مالك بن انس (= امام مالکیه) می‌گوید: عمر بن خطاب می‌گفت: «از خوش‌گذرانی (و تن‌آسایی) و کارهای عجم (= ایرانیان) بپرهیزید! من از اینکه پیش از غذا دست‌ها را بشویند اکراه دارم و معتقدم که این عمل کارِ عجم است». «إیّاکُمْ وهذا التَّنَعُّمَ وأَمْرَ الأعاجِمِ، وأَکْرَهُ غَسْلَ الیَدَیْنِ قَبْلَ الطَّعامِ، وأُراهُ مِن فِعْلِ العَجَمِ». الجامع فی السنن (قیروانی) ص۲۲۲.

عمر می‌گفت: «تا زمانی که این امت خانه‌هایشان را چون ایرانیان نمی‌ساختند و بر مرکب‌های ایرانی سوار نمی‌شدند و لباس‌های ایرانی نمی‌پوشیدند و غذای ایرانی نمی‌خوردند کارهایشان در حد اعتدال بود»! «عن مَیْمُونِ بنِ مِهْرانَ قالَ: قالَ عمرُ بنُ الخطّابِ ﵁: لا یَزالُ أَمْرُ هذِهِ الأُمَّةِ مُقارَباً ما لَمْ یَبْنُوا بُنْیانَ العَجَمِ، ویَرْکَبُوا مَراکِبَ العَجَمِ، ویَلْبَسُوا مَلابِسَ العَجَمِ، ویَأْکُلُوا أَطْعِمَةَ العَجَمِ». العقوبات (ابن ابی‌الدنیا) ص۲۲۱.

غذا دست‌های چرب خود را با کفِ پاهایش[۱۹۶] و یا حتی با زیر کفشهایش[۱۹۷] تمیز می‌کرد و حکیمانه از مهمانان خود می‌خواست که دست‌های چرب خویش را با ماتحتِ خود پاک نمایند![۱۹۸]

۱۹۶ـ سائب بن یزید می‌گوید: «من گاهی با عمر بن خطاب شام می‌خوردم. او نان و گوشت می‌خورد و بعد (از غذا) دستش را با کف پایش تمیز می‌کرد و (با اشاره به پایش) می‌گفت: این، دستمال عمر و آل عمر است».

«عن السائِبِ بنِ یَزِیدَ قالَ: رُبَّما تَعَشَّیْتُ عندَ عمرَ بنِ الخطّابِ، فیَأْکُلُ الخُبْزَ واللَّحْمَ، ثُمّ یَمْسَحُ یَدَهُ عَلی قَدَمِهِ، ثُمّ یَقُولُ: هذا مِنْدِیلُ عمرَ وَآلِ عمرَ». طبقات ابن سعد ج۳/۳۱۸، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۳/۳۲۱ /ح۱۲۵۳، کنز العمال ـ زهد عمر رضی الله عنه ـ ج۱۲/۶۲۵ /ح۳۵۹۲۹.

«قال مالِکٌ: ... وقَدْ تَمَنْدَلَ عمرُ رضی الله عنه بِباطِنِ قَدَمِهِ». الجامع فی السنن (قیروانی) ص۲۲۱.

۱۹۷ـ «عمر به کفشهایِ خود دست می‌کشید و می‌گفت: دستمال آل عمر کفش‌های آنان است».

«عن عاصِمِ بنِ عُبَیدِ الله بنِ عاصِمٍ أنّ عمرَ کانَ یَمْسَحُ بِنَعْلَیْهِ وَیقُولُ: إنّ مَنادِیلَ آلِ عمرَ نِعالُهُم». طبقات ابن سعد ج۳/۳۱۸، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۳/۳۲۱ /ح۱۲۵۲، کنز العمال ـ زهد عمر رضی الله عنه ـ ج۱۲/۶۲۵ /ح۳۵۹۲۸.

۱۹۸ـ «جارود (عبدی) نزد عمر غذا خورد. بعد از اتمام غذا جارود از کنیز خواست که برایش دستمالی بیاورد تا دستش را پاک کند. عمر به جارود گفت: دست خودت را یا با ماتحتِ خودت پاک کن و یا (اصلاً تمیز نکن و) به حال خودش بگذار».

«عن ثابتٍ قال: أَکَلَ الجارُودُ عندَ عمرَ بنِ الخطّابِ، فلَمّا فَرَغَ قالَ: یا جارِیَةُ! هَلُمِّي الدَّسّارَ (= الدَّسْتار) ـ یَعْنِي المِنْدِیلَ یَمْسَحُ یَدَهُ ـ. فقالَ عمرُ: امْسَحْ یَدَکَ بِاسْتِکَ أَوْ ←

زهدی که باعث می‌شد خلیفه ـ در زمان بیماری ـ مراجعه به پزشک را بر خود حرام نماید.[۱۹۹]

زهدی که خوردن گوشت قرمز را چیزی جز افساد در دین و اتلاف اموال نمی‌دانست![۲۰۰]

زهدی که بر اساس آن جناب خلیفه، پس از هر بار قضای حاجت، به جای شستن خود، اسافل اعضایش را به دیوار می‌کشید![۲۰۱]

← ذَرْ». المجالسة وجواهر العلم (دینوری) ص۹۸ [۵۸۵]، کنز العمال ج۱۲/۶۳۲ /ح۳۵۹۴۹.

۱۹۹ــ «وکان عمرُ بنُ الخطّابِ ﵁ إذا مَرِضَ لا یَتَداویٰ بـإشارةِ طَبیبٍ». تنبیه المغترین (عبدالوهاب شعرانی) ص۴۴.

۲۰۰ــ عمر بن خطاب بر فراز منبر می‌گفت: «از دو چیز قرمز بپرهیزید: یکی گوشت و دیگری شراب. گوشت و شراب دین را فاسد و تباه می‌کند و مایهٔ اتلاف مال است». «إیاکُم والأحْمَرَیْنِ: اللَّحْمَ والنَّبیذَ، فإنَّهُما مَفْسَدَةٌ لِلدّینِ، مَتْلَفَةٌ لِلْمالِ». کنز العمال ج۵/۵۲۲ /ح۱۳۷۹۷ (از طریق ابونعیم).

براستی اگر خوردن گوشت قرمز به منزلهٔ افساد در دین باشد، کدام مسلمانی را می‌توان در طول تاریخ پیدا کرد که مستحق شلاق‌های جناب خلیفه نبوده باشد؟!

۲۰۱ــ دهلوی می‌گوید: «بغوی و دیگرانی که از مشاهیر محدثین هستند (به طرق خود) از عمر نقل کرده‌اند که وی گفت: (یک بار) پیامبر ﷺ مرا دید که ایستاده ادرار می‌کنم. حضرت به من گفت: ای عمر، ایستاده ادرار نکن. (همچنین) یسار بن نمیر می‌گوید: عمر وقتی ادرار می‌کرد آلت خود را به دیوار و یا به یک سنگ می‌کشید و آب به آن نمی‌زد». دهلوی در ادامه می‌گوید: «علمای اهل سنت نیز بر (صحت) ←

زهدی که باعث می‌شد خلیفه هیچگاه استحمام نکند و استفادهٔ از نوره و

← این (فعل عمر) اجماع دارند و هیچ حدیث مرفوعی (که در آن پیامبر این عمل را جایز دانسته باشد) موجود نیست! این عمل مذهب عمر است و (او) این (کار را بر اساس) قیاس (انجام داده) است. یعنی همان طوری که می‌شود به هنگام مدفوع کردن استنجا کرد (و با سنگ خود را پاک کرد) این کار هم جایز است. لذا تمامی علما از این کار عمر تقلید کرده‌اند»!

«أخرَجَ البَغَوِيُّ وغيرُهُ ـ وهُمْ مِن مشاهيرِ الحديثِ ـ عن عمرَ قال: رَآني النَّبِيُّ ﷺ أَبُولُ قائِماً، فقالَ: يا عمرُ! لا تَبُلْ قائماً. أبوبكرٍ عن يَسارِ بنِ نُمَيْرٍ: كان عمرُ إذا بالَ مَسَحَ ذَكَرَهُ بِحائِطٍ أو حَجَرٍ ولَمْ يَمَسَّهُ ماءٌ. قلتُ: أَجْمَعَ على ذلك علماءُ أهلِ السُّنّةِ وليس فيها حديثٌ مَرْفُوعٌ وإنّما هو مَذْهَبُ عمرَ قِياساً عَلَى الاِسْتِنْجاءِ مِنَ الغائِطِ، أَطْبَقَ عَلى تَقْليدِهِ العُلَماءُ». ازالة الخفاء ج۲/۸۷.

یسار بن نمیر که بندهٔ عمر بود می‌گوید: «وقتی عمر ﷺ ادرار می‌کرد به من می‌گفت: یک چیزی به من بده تا من خودم را با آن پاک کنم. من هم به او یک چوب و یا یک سنگ می‌دادم تا خود را با آن تمیز کند. یا اینکه عمر به سمت دیوار می‌رفت و (موضع ادرارِ) خود را به دیوار می‌کشید و یا اینکه آن را به زمین می‌کشید تا پاک شود. عمر (هیچ گاه بعد از ادرار) خود را نمی‌شست».

«عن مَوْلىٰ عمرَ يَسارِ بنِ نُمَيْرٍ قال: كان عمرُ ﷺ إذا بالَ قال: ناوِلْني شَيْئًا أَستَنْجِي بِهِ، فأُناوِلُهُ العُودَ والحَجَرَ أو يأتي حائِطاً يَتَمَسَّحُ، أو يَمَسُّهُ الأَرْضَ، ولَمْ يَكُنْ يَغسِلُهُ». السنن الكبرى (بیهقی) ج۱/۱۱۱، خلاصة الاحكام (نووی) ج۱/۱۶۷، المجموع ج۲/۱۱۳، الاصابة ج۶/۵۵۶، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۱۳۳ /ح۲۴۱۷، کنز العمال ج۹/۵۱۹ /ح۲۷۲۴۰. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الطهارات، باب من کان إذا بال لم یمس ذکره بالماء ـ ص۷۲. ←

داروی نظافت را به خاطر لطافتش بر خود حرام نماید[۲۰۲] و به جای آن از دلّاک

← ابن ابی‌لیلی می‌گوید: «عمر بن خطاب یک سنگ یا یک تکه استخوانی را در جایی در سوراخ (یک دیوار) قرار داده بود و برای ادرار به آن محل می‌رفت و خود را با آن سنگ یا با آن استخوان پاک می‌کرد و بعد وضو می‌گرفت. عمر (بعد از ادرار) خود را با آب نمی‌شست». «عن الحَکَمِ (عن ابن أبي ليلى): أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ ﷺ كان لَهُ حَجَرٌ أوْ عَظْمٌ في جُحْرٍ في مكانٍ، فكان يَأْتيهِ فيَبُولُ فيه ثُمّ يَمْسَحُهُ بذلك الحَجَرِ، أوْ بذلك العَظْمِ، ثُمّ يَتَوَضّأُ وَما يَمَسُّهُ ماءٌ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۱۳۳، ۱۳۴ /ح۲۴۱۸، کنز العمال ج۹/۵۱۹ /ح۲۷۲۴۱. همچنین رجوع کنید به: مسند ابن الجعد ص۴۱.

۲۰۲ــ عبدالرحمن اوزاعی می‌گوید: «از محمد بن سیرین در بارهٔ حمام رفتن سؤال کردم. ابن سیرین گفت: عمر از این کار خوشش نمی‌آمد». «عن عبدِ الرحمنِ قال: سَأَلْتُ محمّدَ بنَ سيرينَ عنْ دُخُولِ الحَمّامِ، فقال: كان عمرُ بنُ الخطّابِ ﷺ يَكْرَهُهُ». جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۱۳۹ /ح۲۴۵۶ (به نقل از مسند مسدد بن مسرهد).

عمر به مردم نیز توصیه می‌کرد که زیاد به حمام نروند و از داروی نظافت کمتر استفاده نمایند چرا که این کارها ــ در فرهنگ او ــ نشانه آسایش و راحتی بود و افراد عابد نباید از این کارها می‌کردند! «عن عمرَ ﷺ قال: إيّاكُمْ وكَثْرَةَ الحَمّامِ، وكَثْرَةَ اطِّلاءِ النُّورَةِ، والتَّوَطُّيءَ عَلَى الفُرُشِ، فإنّ عِبادَ اللهِ لَيْسُوا بِالْمُتَنَعِّمِينَ». کتاب الزهد (عبدالله بن المبارک) ــ باب ما جاء في ذم التنعم في الدنيا ــ ج۱/۲۶۳، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ــ باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون ــ ص۲۰۳، الآداب والاحكام المتعلقة بدخول الحمام (ابن کثیر) ص۳۶، مَحْض الصواب ج۲/۷۳۴، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۹۰ /ح۲۱۶۴، کنز العمال ج۳/۷۱۵ /ح۸۵۴۸. ←

بخواهد که موهای زائد بدن وی را ــ در مقابل چشم مردم ــ برایش با تیغ بتراشد.[203]

← نور الدین حلبی می‌گوید: «امام احمد به سند خودش از عایشه نقل نموده است که وی گفت: رسول خدا ﷺ به خود نوره زد، و پس از اتمام آن کار گفت: ای مسلمانان، از نوره استفاده کنید، چرا که هم بویِ خوبی دارد و هم پاک می‌کند. خداوند به وسیله آن آلودگی‌ها و موهای زائد شما را زایل می‌نماید. نوره از نَعیم (و خوشی‌های) دنیاست». حلبی بعد از نقل این روایت می‌گوید: «عمر به این خاطر (که پیامبر گفته بود نوره از نعیم دنیاست) از نوره خوشش نمی‌آمد»! «وأَخْرَجَ الإمامُ أحمدُ عنْ عائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْها أنَّها قالَتِ: اطّلیٰ رسولُ اللهِ ﷺ بِالنُّورَةِ، فلَمّا فَرَغَ مِنْها، قال: يا مَعْشَرَ المُسْلمينَ! عَلَيْكُمْ بِالنُّورَةِ فإنَّها طيبَةٌ وطَهُورٌ، وإنّ اللهَ تعالى يَذْهَبُ بِها عَنْكُمْ أَوْساخَكُمْ وأَشْعارَكُمْ، أيْ فَهُوَ مِن نَعيمِ الدُّنْيا، ومِن ثَمّ كَرِهَهُ عمرُ رضي الله عنه»! السيرة الحلبية ج۲/۷۵۴.

۲۰۳ـ «عمر بن خطاب یک سرتراش را احضار کرد. سر تراش موهای بدن او را با تیغ برایش زد. مردم سر کشیدند و او را نگاه کردند. عمر گفت: ای مردم! این کاری که من کردم سنّتِ (پیامبر) نیست، ولیکن نوره از (خوشی‌ها و) نعمتهاست و به همین خاطر من از آن خوشم نمی‌آید». «عن العَلاءِ بنِ أبي‌عائِشَةَ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ دَعا بِحَلاّقٍ، فَحَلَقَهُ بِمُوسٍ ـ يعني جَسَدَهُ ـ فَاسْتَشْرَفَ لَهُ النّاسُ. فقالَ: أيُّها النّاسُ! إنّ هذا لَيْسَ مِنَ السُّنَّةِ، ولكِنّ النُّورَةَ مِنَ النَّعيمِ، فكَرِهْتُها». الطبقات الكبرى ج۳/۲۹۱، سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۱۴۲، مَحْض الصواب ج۲/۵۷۰، كنز العمال ج۶/۶۸۰ / ح۱۷۳۷۶. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابى‌شيبة ج۱/۱۳۵.

«علی بن ابی‌عائشه می‌گوید: عمر مردی پرمو بود. او موهای بدن خود را می‌تراشید. (یک بار) به او استفادهٔ از نوره را یادآوری کردم. عمر به من گفت: ←

زهدی که خلیفه را بر آن می‌داشت از اسب خوش‌خرام فرود آید و دُمِ اسب را قطـع کند، چرا که اسبِ بیچاره باعث کبـر و غـرور آن جناب به هنگام سواری شده است![۲۰۴]

زهدی که موجب می‌شد خلیفه همسر خیلی محبوبش را طلاق بدهد تا اینکه مبادا روزی مجبور شود به شفاعت آن زن بیچاره جواب مثبت دهد![۲۰۵]

زهدی که آن آیتِ زهد را وادار می‌کرد به پسرش دستور صادر کند که همسر محبوب خود را طلاق دهد![۲۰۶]

← نـوره از نعیم (و خوشی‌های دنیا) است (لذا من از آن استفاده نمی‌کنم)». «عَن عليِّ بنِ أبي عائِشةَ قال: كانَ عمرُ رَجُلاً أَهْلَبَ، فكانَ يَحْلِقُ عنه الشَّعْرَ، وذَكَرْتُ لَهُ النُّورَةَ، فقـال: النُّورَةُ مِنَ النَّعيمِ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الطهارات، ۱۳۲: فی الإطلاء بالنورة ح۷ ـ ج۱۳۵/۱، ازالة الخفاء ج۸۸/۲.

۲۰۴ـ «ورَكِبَ عمرُ مَرَّةً عَلىٰ فَرَسٍ هَمْلَجَ، ثُمّ نَزَلَ عَنهُ وَقَطَعَ ذَنَبَهُ، لِأَنَّهُ اسْتَشْعَرَ في نَفْسِهِ الخُيَلاءَ لِحُسْنِ مِشْيَتِهِ». الفتوحات الاسلامیة ج۴۸۵/۲.

۲۰۵ـ «عمر همسری داشت که او را دوست می‌داشت. زمانی که عمر به خلافت رسید همسر مورد علاقهٔ خود را طلاق داد، چرا که وی می‌ترسید آن زن (روزی) در خصوص امر باطلی شفاعت نماید و وی به خاطر جلب رضایت و خشنودی آن زن، خواستهٔ او را برآورده کند»! «لَمّا وَلِيَ عمرُ الخلافَةَ كانَتْ لَهُ زَوْجَةٌ يُحِبُّها، فطَلَّقَها خِيفَةَ أَنْ تُشيرَ عليهِ بِشَفاعَةٍ في باطِلٍ فيُعْطِيَها ويَطْلُبَ رِضاها...». احیاء العلوم ج۹۷/۲، ازالة الخفاء ج۶۴/۲، الکواکب الدریة (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۰.

۲۰۶ـ عبدالله بن عمر می‌گوید: «من همسری داشتم که او را دوست داشتم. اما پدر من از او خوشش نمی‌آمد، از همین رو به من دستور داد که او را طلاق بدهم»! «عن ←

زهدی که بر اساس آن تمامی افرادِ مجرّد، یا عاجز محسوب می‌شدند و یا زناکار![۲۰۷]

← عبدِ اللهِ بنِ عمرَ قالَ: كانَتْ تَحْتي امْرَأةٌ كُنْتُ أُحِبُّها وَكانَ أبي يَكْرَهُها، فأَمَرَني بِطلاقِها...»! مسند ابی داود الطیالسی ص۲۵۰، مسند علی بن الجعد ص۴۰۵، مسند احمد بن حنبل ج۶/۲۰، ۴۲، ۵۳، البرّ والصلة ص۳۳، مسند عبد بن حمید ص۲۶۴ /ح۸۳۵، سنن ابن ماجة ج۱/۶۷۵ /ح۲۰۸۸، سنن ابی داود ج۲/۵۰۶ /ح۵۱۳۸، سنن الترمذی ج۲/۳۳۰ /۱۲۰۱، صحیح ابن حبان ـ ذکر استحباب طلاق المرء امرأته بأمر أبيه ... ـ ج۲/۱۷۰، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۱۲/۲۵۱، المستدرک علی الصحیحین ج۲/۱۹۷، ج۴/۱۵۲، ۱۵۳، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۳۲۲، شعب الایمان ج۶/۸۳، احیاء العلوم ج۲/۵۵، تاریخ مدینة دمشق ج۱۵/۲۰۴، المجموع (نووی) ج۱۷/۶۱، الاذکار النوویة ص۳۷۶، ریاض الصالحین ص۲۰۵، المعتصر من المختصر ج۲/۲۸۶، موارد الظمآن ص۴۹۶، فتح الباری ج۹/۲۹۶، جواهر العقود ج۲/۱۰۰، نیل الاوطار ج۷/۲، حاشیة اعانة الطالبین ج۳/۱۸۲.

۲۰۷ـ عمر می‌گفت: «لَنْ يَمْنَـعَ مِنَ النّكاحِ إلّا عَجْزٌ أو فُجُورٌ». الوسیط فی المذهب ـ المقدمة الثانية: في الترغيب في النكاح ـ ج۵/۲۴.

عمر به ابوالزواند که مجرّد بود گفت: «آنچه که مانع است از اینکه تو ازدواج کنی یا عجز و ناتوانی توست و یا فجور و زناکاری تو». «ما يَمْنَعُكَ مِنَ النّكاحِ إلّا عَجْزٌ أوْ فُجُورٌ». مصنف عبدالرزاق ج۶/۱۷۰ /ح۱۰۳۸۴، مصنف ابن ابی‌شیبة ج۳/۲۷۱، اخبار مکة (فاکهی) ج۱/۳۲۹، الامالی (ابوعلی قالی) ج۳/۴۸، احکام القران (جصاص) ج۳/۴۱۴، یواقیت المواقیت ص۲۰۷، المُحلّی ج۹/۴۴۰، المغنی علی مختصر الخرقی ج۷/۳۳۵، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۷/۳۳۵، ←

زهدی که باعث می‌شد خلیفه ـ به علت عدم کنترل زبان خود ـ در دهانش یک تکه سنگ بگذارد تا آن قدر حرف‌های نامربوط نزند![۲۰۸]

زهدی که موجب می‌شد خلیفه به خاطر گناهان هر هفتهٔ خود، روزهای جمعه خودش را با شلاق بزند![۲۰۹]

زهدی که خلیفه را بر آن می‌داشت که وقتی بالای منبر باد از خود خارج می‌کند، از روی تواضع بگوید: «ایها الناس، همین الآن چُـ . . . ـیدم، حالا از منبر پایین می‌آیم و تجدید وضو می‌کنم»![۲۱۰]

← تهذیب الکمال ج۳۶۳/۱۳، سیر اعلام النبلاء ج۴۸/۵، البدایة والنهایة ج۲۶۹/۹، فتح الباری ج۹۱/۹، الاصابة ج۱۳۲/۷، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۳۱۰/۲، الافصاح عن احادیث النکاح ص۵۷، کنز العمال ج۴۸۷/۱۶ /ح۴۵۵۸۸، فقه السنّة ج۱۶/۲.

۲۰۸ـ «وقَدْ حُكِيَ عن عمرَ ﵁ أنّهُ كان يَجْعَلُ في فَمِهِ حَجَراً لِيَمْتَنِـعَ مِنَ الكَلامِ فيما لا يَعْنيهِ». کشف الاسرار عما خَفِیَ عن الافکار (اقفهسی) ص۱۱۶ [سؤال ۵۷].

۲۰۹ـ «قيلَ: كان لِعُمرَ ﵁ صَحيفةٌ يَكْتُبُ فيها ما فَعَلَهُ مِن الأُسبوعِ إلى الأسبوعِ مِن الخيرِ والشّرِّ، فإذا كان يومُ الجُمُعَةِ يَعْرِضُ أعمالَ الأسبوعِ على نَفْسِهِ، فكُلّما بَلَغَ شيئًا في غيرِ رِضَا اللهِ تَعالى جَعَلَ يَضرِبُ نَفْسَهُ ويَقولُ: أفَعَلْتَ هذا؟! فلَمّا ماتَ أرادوا غُسلَهُ، فإذا في ظَهرِهِ وجَنْبَيهِ سَوادٌ مِن كَثرةِ الضَّرْبِ». درة الناصحین ـ المجلس الخامس والستون: في البكاء ـ ص۲۷۰.

«ورُوِيَ أنّهُ (يعني عمر) كانَ يَقُولُ: ما صَنَعْتُ اليَوْمَ؟ صَنَعْتُ كَذا وكَذا. ويَضْرِبُ ظَهْرَهُ بِالدِّرَّةِ». التاریخ الاسلامی (نجیب بن خیره) ص۲۶.

۲۱۰ـ «يا أيُّهَا النّاسُ ... ألَا إنّي قَدْ فَسَوْتُ، وهـا أنَـذا أنْزِلُ لِأُعِيدَ الوُضُوءَ». عیون ←

زهدی که به خلیفه اجازه می‌داد به بازار برود و کسبه را ــ بدون آنکه جرمی مرتکب شده باشند ــ با شلاق بزند که چرا فقه نمی‌دانند![۲۱۱]

زهدی که بر اساس آن باید پسر جوانِ خوش سیما را ــ با اینکه صحابی هم بوده ــ تنها به خاطر زیبایی‌اش به شلاق بست و موهایش را تراشید و از مادرش جدا کرد و به دیاری دور دست تبعید نمود. مبادا که دختران جوان آن پسر را ببینند و خاطرخواه او بشوند! خلیفه مادامی که زنده بود زهدش به او اجازه نداد که به ضجه‌های مادرِ جوانِ تبعیدی وقعی بگذارد و یا به نامه‌های اعتراضِ جوانِ بی‌گناه توجهی نماید! باید خلیفه با آن زهدش می‌مرد تا آن تبعیدیِ دور افتادهٔ از دیار، بتواند سوار شترش شود و به شهر و دیار خویش بازگردد![۲۱۲]

← الاخبار (ابن قتیبه) ــ کتاب السؤدد، باب التواضع ــ ج۱/۲۶۷، ادب الدنیا والدین (ماوردی) ص۱۷۱، ۱۷۲.

شاید نظر به این بیانات ادیبانهٔ خلیفه بوده که بعضی به او نشان شجاعتِ ادبی اعطا نموده‌اند! عبدالوهاب النجار در بارهٔ عمر می‌گوید: «**وكانَتِ الشَّجاعَةُ الأَدَبِيَّةُ أَخَصَّ أَوْصافِهِ**». الخلفاء الراشدون ص۱۱۲.

۲۱۱ــ «كان (عمرُ) يَطُوفُ بِالسُّوقِ ويَضرِبُ بَعضَ التُّجّارِ بِالدِّرَّةِ، ويَقولُ: لا يَبِعْ في سوقِنا إلّا مَن يَفْقَهُ». احیاء العلوم (غزالی) ج۲/۶۴، الفتوحات الاسلامیة ج۲/۴۷۹، فقه السنّة (سید سابق) ج۳/۴۴.

«**وقَدْ كانَ عمرُ بنُ الخطّابِ** ﷺ **يَضرِبُ بِالدِّرَّةِ مَنْ يَقْعُدُ فِي السُّوقِ وهُوَ لا يَعْرِفُ الأَحْكامَ**». المدخل (ابن الحاج) ج۱/۱۵۱.

۲۱۲ــ رجوع کنید به ماجرای نصر بن حجّاج بن عِلاط که در صفحات ۷۳ تا ۸۰ آمده ←

زهدی که باعث می‌شد خلیفه (!) فرد شریف و عالمی چون «احنف بن قیس»[۲۱۳] را یک سال در مدینه حبس کند و بعد از یک سال به او بگوید: چون پیامبر به ما گفته بود: «مواظب خطرِ منافقانِ عالِم باشیم»، به خاطر همین من خواستم در این یک سال امتحانت کنم ببینم تویی که عالمی، منافق هم هستی یا نه![۲۱۴]

زهدی که با ضرب و شتمِ مردم بی‌گناه عیبی پیدا نمی‌کرد ولی با سوار شدن بر یک یابو صدمه می‌دید و بر باد می‌رفت![۲۱۵]

← است.

۲۱۳ـ در بسیاری از منابع رجالی و تاریخی و اخلاقی، اخبار حیات ابوبحر احنف بن قیس آمده که نشان دهندهٔ خردمندی و صبر و علم این مرد بزرگ است.

ذهبی می‌گوید: احنف، در حلم و بزرگی ضرب المثل بود. (سیر اعلام النبلاء ج۴/۸۶).

۲۱۴ـ «... قال (عمر): إنّ رسولَ اللهِ ﷺ حَذَّرَنا كُلَّ مُنافقٍ عَليمٍ، فَخَشيتُ أنْ تَكونَ مِنْهم». تاریخ مدینة دمشق ج۲۴/۳۱۰، ۳۱۳، سیر اعلام النبلاء ج۴/۸۶.

«كُنتُ أَخْشىٰ أنْ تكونَ منافِقاً عالِماً...». تاریخ مدینة دمشق ج۲۴/۳۱۱.

«... قال عمرُ: ولِذلك حَبَسْتُكَ. حَبَسَهُ سَنَةً يَخْتَبِرُهُ». تاریخ مدینة دمشق ج۲۴/۳۱۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۵ ـ حوادث ۶۱ إلی ۸۰ هـ ـ ج۵/۳۴۸.
همچنین رجوع کنید به: سیر اعلام النبلاء ج۴/۸۸، ۸۹.

۲۱۵ـ پیشتر اشاره شد که خلیفه به خاطر سوار شدن بر یک یابو به چه حالت تکبری افتاد. عمر برای اینکه امیران و والیانش به این حالت دچار نشوند به آنان هشدار داد که اگر کسی از آنان سوارِ یابو شود مجازات می‌شود! این موضوع ـ همان طوری ←

زهد و تواضعی که باعث می‌شد خلیفه آرزو کند که ای کاش یک گوسفند بود و مردم او را می‌خوردند و تبدیل به مدفوعی در مستراح می‌شد ولیکن به صورت انسان به دنیا نمی‌آمد![۲۱۶]

← که «مناوی» اشاره نموده ــ از موارد زهد و پارسایی عمر محسوب گردیده است!

«عنِ (ابنِ) خُزَیْمَةَ بنِ ثابتٍ قال: کانَ (عمرُ) إذَا استَعْمَلَ عامِلاً شَرَطَ علیهِ ألّا یَرْکَبَ بِرْذَوْناً .... فإنْ فَعَلَ حَلَّتْ بِهِ العُقُوبَةُ». تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۷۶، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۱، ۱۵۲، مجمع الاحباب ج۱/۲۱۷، امتاع الاسماع ج۱/۳۸۱، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۲۸، الکواکب الدریة (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۱. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج۳/۲۷۶، سِراج الملوك ــ باب ۵۳ ــ ص۲۶۵، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۱۶، المختار من مناقب الاخیار (ابن اثیر) ج۱/۴۲، کنز العمال ج۵/۶۹۱ /ح۱۴۲۰۲، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۲۰، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصری) ج۱/۱۴۵، رسائل الفاروق عمر بن الخطاب ص۱۶۱، رجالٌ أنزل الله فیهم قرآناً ج۵/۱۰۲.

«عن عاصِمِ بنِ أبِي النَّجُودِ: أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ کانَ إذا بَعَثَ عُمّالَهُ شَرَطَ علیهم أنْ لا تَرْکَبُوا بِرْذَوْناً و... فإنْ فَعَلْتُمْ شَیْئًا مِن ذلِكَ حَلَّتْ بِکُمُ العُقُوبَةُ». مصنف عبدالرزاق ج۱۱/۳۲۴ /ح۲۰۶۶۲، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۷۶، ۲۷۷، کنز العمال ج۵/۶۸۸ /ح۱۴۹۷، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۳۰.

۲۱۶ــ «عنِ الضَّحّاكِ قالَ: قال عمرُ: یا لَیْتَنِي کُنْتُ کَبْشَ أَهْلِي سَمَّنُونِي ما بَدا لَهُمْ، حتّی إذا کُنْتُ أَسْمَنَ ما أَکُونُ، زارَهُمْ بَعْضُ ما یُحِبُّونَ، فجَعَلُوا بَعْضي شِواءً، وبَعْضي قَدیداً، ثُمّ أَکَلُوني، فأَخْرَجُوني عَذِرَةً في الحُشِّ ولَمْ أَکُنْ بَشَراً». کتاب الزهد (هناد بن سری) ص۲۵۸ /ح۴۴۹، حلیة الاولیاء ج۱/۵۲، سیرة عمر بن الخطاب (ابن ←

زهدی که مقام آیة اللهی آن را تنها از آنِ عمر بن خطاب دانسته‌اند و بس![۲۱۷]

از همین رو گفتند: خداوند در مقابل ملائکه خود به این تحفهٔ عالَمِ وجود مباهات کرده است![۲۱۸]

← جوزی) ص۱۶۲، ۱۶۳، مجمع الاحباب ج۲۵۲/۱، مَحْض الصواب ج۶۲۳/۲، کنز العمال ج۶۱۹/۱۲ /ح۳۵۹۱۲، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۴، مناقب عمر الفاروق (برزنجی) ص۲۷. همچنین رجوع کنید به: کتاب المتمنّین (ابن ابی الدنیا) ص۷۴، شعب الایمان (بیهقی) ج۴۸۵/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۳۳۱/۳۰، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۴۲، الفتوحات الاسلامیة (احمد زینی دحلان) ج۴۲۲/۲، حیاة الصحابة کاندهلوی ج۹۹/۲، الحاضر العالم الاسلامی ـ سیرة عمر بن الخطاب للأمیر شکیب ـ ج۲۴۸/۱.

«وکانَ (عمرُ) ﵁ یَقولُ لَیْتَنی کنتُ کَبْشاً، أهْلي سَمَّنُوني ما بَدا لَهُمْ، ثُمّ ذَبَحُوني فأکَلُوني وأخْرَجُوني عَذِرَةً ولَمْ أکُنْ بَشَراً». الطبقات الکبری (شعرانی شافعی) ج۱۹/۱.

۲۱۷ـ امیر شکیب ارسلان می‌گوید: «... عمرُ بنُ الخطّابِ ﵁ فکانَ آیةَ اللهِ الکُبْریٰ فِي العَدلِ والزُّهدِ ...». الحاضر العالم الاسلامی ـ سیرة عمر بن الخطاب للأمیر شکیب ـ ج۲۴۲/۱.

۲۱۸ـ در یک روایت جعلی گفته‌اند پیامبر ﷺ فرموده: «إنّ اللهَ عزَّوجلَّ باهیٰ مَلائِکَتَهُ بِعَبِیدِهِ عَشِیَّةَ عَرَفَةَ عامَّةً وباهیٰ بِعُمَرَ بنِ الخطّابِ خاصّةً». المعجم الاوسط (طبرانی) ج۶۱/۲، مجمع الزوائد ج۶۹/۹. همچنین رجوع کنید به: کتاب العرش (ابوجعفر ابن ابی شیبه) ص۹۱، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۱۴۶/۱۱، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۶۱/۲، تاریخ جرجان ص۱۷۱، تاریخ مدینة دمشق ج۱۱۷/۴۴، ۱۱۸، مَحْض الصواب ج۹۸۹/۳، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۳۰۴/۱۳ ←

بر اساس اقوال دوستداران خلیفه: حتی پیامبر ﷺ هم مثل او نبود که از شنیدن یک آیۀ قرآنی یک ماه مریض و بستری شود![۲۱۹]

روات اموی می‌گویند: زهد او آن قدر بوده که به هنگام تقسیم عطرِ موجود در بیت المال، بینی خود را می‌گرفت، مبادا که بویِ عطر داخل مشامش شود و حقوق مردم بیچاره ضایع گردد![۲۲۰] می‌گویند: او ـ که یک بار اشتباهاً مقداری شیرِ صدقه

/ح۱۱۸۳، کنز العمال ج۱۸۸/۵ /ح۱۲۵۶۱، ج۵۷۵/۱۱، ۵۸۵ /ح۳۲۷۵۲، ۳۲۷۸۸ ـ ۳۲۷۹۱، محاسن السلوك ص۴۲.

در خصوص جعلی بودن روایت فوق رجوع کنید به: العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة ج۱۹۶/۱، ۱۹۷، میزان الاعتدال ج۵۲۹/۴، لسان المیزان ج۵۱/۷.

۲۱۹ـ «وسَمِعَ عمرُ رَجُلاً يَقرأُ: ﴿إنّ عذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ * ما لَهُ مِنْ دافِعٍ﴾ فصاحَ صَيْحَةً خَرَّ مَغْشِياً عليهِ، فحُمِلَ إلى بَيتِهِ، فلَمْ يَزَلْ مَريضاً في بَيتِهِ شَهْراً». احیاء العلوم ج۲۹۷/۲، الکواکب الدریة (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۷. الفتوحات الاسلامیة ج۴۸۵/۲، ۴۸۶، درة الناصحین ص۲۷۰.

مفتی مکه احمد زینی دحلان می‌گوید: «عمر بن خطاب هر بار که یک آیۀ قرآن بگوشش می‌خورد از خوفِ (خدا) بیهوش بر روی زمین می‌افتاد و مردم چند روز به عیادتش می‌رفتند». «وكان (عمرُ) يَسْقُطُ مِنَ الخَوْفِ إذا سَمِعَ آيَةً مِنَ القُرآنِ مَغْشِيّاً عليه، فكان يُعادُ أيّاماً». الفتوحات الاسلامیة ج۴۲۲/۲.

۲۲۰ـ «ورَوى أَشْهَبُ عن سعيدِ بنِ عبدِ اللهِ: أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ أُتِيَ بِمِسْكٍ فجَعَلَ يَقْسِمُهُ ويَجْعَلُ يَدَهُ عَلى أَنْفِهِ. فقيلَ لَهُ: يا أميرَ المؤمنينَ! وما عليكَ مِن ذلكَ؟ فقال: وهَلْ يُنْتَفَعُ مِنَ المِسْكِ إلّا رائِحَتُهُ»؟ سنن الصالحین (ابوالولید باجی) ج۱۶۴/۱ [۵۰۴]، الانتصار فی الرد علی المعتزلة (عمرانی) ج۸۷۳/۳، الفتوحات المکیة ←

را خورده بود ــ برای بالا آوردنِ آن شیر و قی کردن، آن قدر دست در گلو بُرد که نزدیک بود به هلاکت برسد![۲۲۱]

کسی چه می‌داند، شاید همین کارها بود که باعث شده بود شیطان ــ در کُشتی‌هایی که با عمر می‌گرفت ـ همیشه از او شکست بخورد و به خاک بیفتد![۲۲۲]

← ج۱/۶۱۵، الفتوحات الاسلامیة ج۲/۴۱۳، ۴۱۴.

۲۲۱ـ «وشَرِبَ لَبَناً مِن إبِلِ الصَّدَقَةِ غَلَطاً، فأَدْخَلَ إصْبَعَهُ وَتَقَيّأَ حتّى كادَ يَتْلَفُ». الكواكب الدرية (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۳. همچنین رجوع کنید به: مختصر المزنی ص۱۵۶، احیاء العلوم ج۲/۹۰، الانتصار فی الرد علی المعتزلة (عمرانی) ج۳/۸۷۳. مغنی المحتاج (شربینی) ج۳/۱۰۹.

۲۲۲ـ تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۸۷، آکام المرجان ص۲۸۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۱/۲۰.

تحقیر زنان در حکومت عمر

از نظر عمر زنان، موجوداتی نیمه انسان[۲۲۳] و شیاطینی بودند که برای مردان خلق شده‌اند![۲۲۴] آنان بازیچه‌هایی بودند که بعد از بازی باید آنان را

۲۲۳ـ در بعضی از روایات آمده که عمر از «زن» به عنوان «موجودی نیمه انسان» تعبیر کرده است. به عنوان مثال: آنگاه که عمر مهریه بیش از ۴۰۰ درهم را ممنوع اعلام کرد، زنی با استناد به قرآن به عمر اعتراض نمود. عمر گفت: «(این) نصفِ انسان، از عمر فقیه‌تر و عالم‌تر است»! «... نِصْفُ إنسانٍ أَفْقَهُ مِن عمرَ». علل الدارقطنی ج۲/۲۳۹.

۲۲۴ـ عمر بن خطاب در باره زنان می‌گفت:

إنّ النِّساءَ شَیاطِینٌ خُلِقْنَ لَنا
نَعُوذُ بِاللهِ مِن شَرِّ الشَّیاطِینِ

تفسیر القرطبی ج۶۸/۷، فیض القدیر (مناوی) ج۲۲۳/۲، بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب ج۱۳/۲. همچنین رجوع کنید به: الاذکیاء (ابن جوزی) ص۲۲۰.

یعنی: «زنان شیطان‌هایی هستند که برای ما آفریده شده‌اند. ما از شر شیاطین به خدا پناه می‌بریم».

ابومنصور ثعالبی در خصوص بیت شعری که ذکر گردید می‌گوید: «از خوارزمی شنیدم که می‌گفت: این بلیغ‌ترین کلامی است که در مذمت زنان گفته ـ

رها نمود![۲۲۵]

عمر که خود خواندن و نوشتن ـ وشاید اخلاق و حکمت ـ را از ابوسفیان آموخته بود[۲۲۶] به مردم می‌گفت: «نباید به زنان (خواندن و) نوشتن بیاموزید ... شما باید دائماً به زنان خود «نه» بگویید تا جسور نشوند ... **شما باید زنان را در درون خانه‌ها به صورت عریان نگه دارید، چون مادامی که زنِ عریان باشد مجبور می‌شود در منزل بماند (و از خانه بیرون نرود)»!**[۲۲۷]

← شـده است »! ثمار القلوب (ثعالبی) ج۱/۲۷۰.

۲۲۵ـ او به همسر خویش می‌گفت: «إِنَّما أَنْتِ لُعْبَةٌ يُلْعَبُ بِها ثُمّ تُتْرَكِينَ»، یا : «...إِنَّما أَنْتِ لُعْبَةٌ يُلْعَبُ بِكِ ثُمّ تُتْرَكِينَ»، یا : «...إِنَّما أَنْتِ لُعْبَةٌ نَلْعَبُ بِكِ»! تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۸۱۸/۳، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ـ باب ۴۱ ـ ص۱۲۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۲۲/۱۲، عمر بن الخطاب (طماوی) ص۴۵۴.

۲۲۶ـ ابوعمرو دانی (ف. ۴۴۴هـ) در کتاب «التّنبیه علی النّقط والشّکل ونموّه» می‌گوید: عمر بن خطاب و تعدادی از قریش نوشتن را از ابوسفیان یاد گرفتند. «...وتَعَلَّمَ مِن أبي سُفيانَ بنِ حَرْبٍ عمرُ بنُ الخطّابِ ﷺ وجَماعةٌ مِن قُرَيشٍ». صبح الاعشی ج۱۴/۳، مفتاح السعادة ج۸۳/۱. همچنین رجوع کنید به: المرویات التاریخیة والمآثر والمناقب لکتّاب الوحی ص۳۵.

۲۲۷ـ «عن عمرَ بنِ الخطّابِ قال: لا تُسْكِنوا نِساءَكمُ الْغُرَفَ، ولا تُعَلِّموهُنَّ الكِتابةَ، واسْتَعِينُوا عَلَيْهِنَّ بِالْعُرْيِ». عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء، باب سیاسة النساء ومعاشرتهنّ ـ ج۷۸/۴، بهجة المَجالس وأنس المُجالس (ابن عبدالبر) ق۲/ ص۳۳، مجمع الامثال (میدانی) ج۴۵۲/۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ←

این افکار حکیمانه و این غیرت و نبوغ سرشار تا آنجا اوج گرفت که خلیفهٔ

ج۱۱۶/۱۲، الآداب الشرعية (ابن مفلح) ج۲۹۱/۳.

«عن عمرَ قال: اسْتَعِينُوا عَلَى النِّساءِ بِالْعُرْيِ، فإنّ الْمَرْأَةَ إذا عُرِيَتْ لَزِمَتْ بَيْتَها». الإشراف فی منازل الأشراف (ابن ابی‌الدنیا) ص۱۷۷، کنز العمال ج۵۷۴/۱۶ /ح۴۵۹۲۰.

«عن عمرَ قال: اسْتَعِينُوا عَلَى النِّساءِ بِالْعُرْيِ، إنّ إحْداهُنَّ إذا كَثُرَتْ ثِيابُها، وحَسُنَتْ زِينَتُها، أَعْجَبَهَا الْخُرُوجُ». مصنف ابن ابی شیبة ـ باب ۲۷۰ في الغيرة وما ذكر فيها ح۵ ـ ج۴۶۷/۳، ذخيرة الحفاظ (ابن قیسرانی) ج۳۹۶/۱، تاریخ عمر بن الخطّاب (ابن جوزی) ـ باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون ـ ص۱۹۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۷۱/۱۲، ۱۱۶، مَحْض الصواب ج۷۱۹/۲، الدر المنثور ج۱۹۷/۵، کنز العمال ج۵۷۱/۱۶ /ح۴۵۹۱۴، ازالة الخفاء ج۱۱۵/۲.

«عن عمرَ قال: اسْتَعِينُوا عَلَيْهِنَّ بِالْعُرْيِ». كتاب الحيوان (جاحظ) ـ عقيل بن عُلَّفة وبناته ـ ج۱۷۱/۱، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۷۱/۱۲.

«وإنّما قال عمرُ بنُ الخطّابِ رضي الله عنه: اضْرِبُوهُنَّ بِالْعُرْيِ». كتاب الحيوان (جاحظ) ـ زهد الناس فيما يملكونه، ورغبتهم فيما ليس يملكونه ـ ج۱۷۰/۱.

«وقال عمر رضي الله عنه: أَعْرُوا النِّساءَ يَلْزَمْنَ الحِجالَ». قوت القلوب ج۴۱۹/۲، احیاء العلوم ج۴۶/۲، الفتوحات الاسلامية ج۴۷۹/۲.

«عن عمرَ قال: لا تُسْكِنُوا نِساءَكُمُ الْغُرَفَ، ولا تُعَلِّمُوهُنَّ الْكِتابَةَ، وعَوِّدُوهُنَّ "لا"، فإنّ "نَعَمْ" تُجَرِّئُهُنَّ». الكواكب الدرية (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۶. همچنین رجوع کنید به: شباب قریش ص۱۱۵.

دوراندیـش و متفـکر(!)[۲۲۸] به تمامی امرای بلاد دستور کتبی صادر کرد که: «هیچ زن مسلمانی حق رفتن به حمام را ندارد»![۲۲۹] او می‌گفت: «من خودم از

← «... وعنْ عمرَ قال: لا تُعَلِّمُوا النِساءَ الكِتابَةَ». السعادة والإسعاد ـ القول في سياسة النساء، فيما يجب أن يُمنعوا منه ـ ص۳۸۸.

جملاتی که فوقاً از عمر بن خطاب نقل گردید به پیامبر اکرم ﷺ نیز نسبت داده شده که افترا و دروغ است. تکذیب و ردّ این روایاتِ منتسبهٔ به پیامبر در بسیاری از مصادر از جمله منابع ذیل موجود است: کتاب المجروحین ج۲/۳۰۲، ذخیرة الحفاظ (ابن قیسرانی) ج۱/۳۹۶، الموضوعات (ابن جوزی) ج۲/۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۲ ـ ۲۸۳، موضوعات الصَغانی ص۵۱، تلخیص کتاب الموضوعات (ذهبی) ص۲۳۷، میزان الاعتدال ج۳/۴۴۶، مجمع الزوائد ج۴/۹۳، اسنی المطالب (ابن درویش الحوت) ص۵۳، تنزیه الشریعة ج۲/۲۱۱، ۲۱۲، تذکرة الموضوعات (فَتَّنی) ص۱۲۹، الفوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة ص۱۳۵، نیل الاوطار ج۶/۲۱، عون المعبود ج۱۰/۲۶۸، ۲۶۹، سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة ج۶/۳۵۰ ـ ۳۵۵، ج۱۴/۱۹۲، ۵۱۶.

۲۲۸ـ محمود شاکر هنگام معرفی او می‌گوید: «كان عمرُ بنُ الخطّابِ رضي الله عنه بَعيدَ النَّظَرِ، واسِعَ الفِكْرِ». التاریخ الاسلامی ج۳/۱۹۱.

۲۲۹ـ زیاد بن جاریه تمیمی می‌گوید: «عمر بن خطاب برای تمامی بلاد چنین (فرمان) می‌نوشت: هیچ زن مسلمانی نباید به حمام برود، مگر آنکه (مریض شده باشد و به ناچار بخواهد) برای (درمانِ) بیماری (به حمام برود)»! «كانَ (عمرُ بنُ الخطّابِ) يَكْتُبُ إِلَى الآفاقِ: لا تَدْخُلَنّ امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ الحَمّامَ إلّا مِنْ سَقَمٍ». مصنف عبدالرزاق ج۱/۲۹۵ /ح۱۱۳۳، الآداب والاحکام المتعلقة بدخول الحمام (ابن کثیر) ص۲۷.

همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۶۹، جامع ←

پیامبر شنیدم که فرمود: هر زنی که به روز قیامت ایمان داشته باشد نباید وارد حمام

← الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/ ۱۳۹ /ح۲۴۵۵، کنز العمال ج۹/ ۵۶۰/ ح۲۷۴۱۷.

قبیصة بن ذؤیب می‌گوید: «(یک بار) عمر بن خطاب گفت: جایز نیست که هیچ مردی بدون لُنگ به حمام برود، و هیچ زنی هم حق ندارد وارد حمام شود. مردی برخاست و به عمر گفت: من (قبلاً) وقتی که این دستور شما را شنیدم همسر خودم را ـ با اینکه مریض بود ـ (از رفتن به حمام) منع کردم. عمر گفت: (حمام رفتنِ زن جایز نیست) مگر آنکه زن، بیمار شده باشد»! «عنْ قَبِيْصَةَ بنِ ذُؤَيْبٍ عن عمرَ بنِ الخطّابِ قال: لا يَحِلُّ لِرَجُلٍ يَدْخُلُ الحَمّامَ إلّا بِمِئْزَرٍ، ولا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ أنْ تَدْخُلَ الحَمّامَ. فقامَ رَجُلٌ فقال: لَقَدْ مَنَعْتُها مِن حَيْثُ سَمِعْتُكَ تَنْهىٰ عن ذلك وإنّها لَسَقِيمَةٌ. فقالَ عمرُ: إلّا مِن سَقَمٍ». شعب الایمان (بیهقی) ج۶/ ۱۵۹ /ح۷۷۷۷، مَحْض الصواب ج۲/ ۷۱۰، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/ ۱۳۹، ۱۴۰ /ح۲۴۵۷، کنز العمال ج۹/ ۵۶۱ /ح۲۷۴۲۰. همچنین رجوع کنید به: الاَوْسط فی السنن (ابن منذر) ج۲/ ۲۲ /ح۶۵۵.

ابوأمامه می‌گوید: «عمر بن خطاب گفت: هیچ زن مسلمانی نباید به حمام برود، مگر آنکه (مریض شده باشد و به ناچار بخواهد) برای (درمانِ) بیماری (به حمام برود)». «عن أبي أُمامَةَ قال: قال عمرُ بنُ الخطّابِ: ... لا يَحِلُّ لِامْرَأَةٍ أنْ تَدْخُلَ الحَمّامَ إلّا مِن سَقَمٍ». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ـ باب ۶۰: في ذکر کلامه في فنون ـ ص۱۹۳، مَحْض الصواب ج۲/ ۷۱۰، ۷۱۱. همچنین رجوع کنید به: کتاب العیال (ابن ابی الدنیا) ج۲/ ۵۹۱، شعب الایمان (بیهقی) ج۶/ ۱۵۹ /ح۷۷۷۶، ذخیرة الحفاظ (ابن قیسرانی) ج۱/ ۳۷۰ /ح۴۳۵، احکام النساء (ابن جوزی) ـ باب ۱۷ ـ ص۱۶۵، ۱۶۶، مسند عائشة (ابن حجر عسقلانی) ص۳۲۷ /ح۹۱۰، کنز العمال ج۹/ ۵۶۰ /ح۲۷۴۱۹.

شود»![230]

در تأیید این فرمایش خلیفه، عایشه نیز مدعی شد که پیامبر، حمام رفتن را بر تمامی زنان مسلمان حرام کرده است.[231]

دیگر دوستانِ عمر[232] نیز گفتند: پیامبر ﷺ فرموده: «افرادی که به جهنم

۲۳۰ـ «عن عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه قال: يا أيُّها النّاسُ! إنّي سَمِعتُ رسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ: ... مَن كانتْ تُؤْمِنُ بِاللهِ والْيَوْمِ الآخِرِ فلا تَدْخُلِ الحَمّامَ». مسند احمد بن حنبل ج۱/۲۰، سنن الكبرى (بيهقى) ج۷/۲۶۶، شعب الايمان (بيهقى) ج۶/۱۵۷، المجموع (نووى) ج۱۶/۴۰۱، الآداب والأحكام المتعلقة بدخول الحمام (ابن كثير) ص۲۷، كنز العمال ج۹/۳۹۳ /ح۲۶۶۴۲، نيل الاوطار ج۶/۳۳۱، إرواء الغليل ج۷/۶. همچنین رجوع کنید به: الترغیب والترهیب (منذری) ج۱/۸۸.

۲۳۱ـ «عن عائشةَ قالَتْ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُولُ: الحَمّامُ حَرامٌ على نِساءِ أُمَّتي». المستدرك على الصحيحين ج۴/۲۹۰، احياء العلوم ج۱/۱۴۰، الترغيب والترهيب (منذرى) ج۱/۸۷، المغنى عن حمل الاسفار (زين الدين عراقى) ـ فى النظافة والتنظيف ـ ج۱/۸۹، شرح فتح القدير (ابن الهمام) ج۴/۳۹۹، لواقح الانوار (شعرانى) ص۶۶۹، الزواجر (ابن حجر هيتمى) ج۱/۲۴۸، كنز العمال ج۹/۳۹۰ /ح۲۶۶۲۲، غاية البيان (رملى) ص۶۰، حسن الاسوة ص۳۸۸، موسوعة الآداب الاسلامية ص۳۴۱.

۲۳۲ـ منظورم «اسامة بن زید» است. او ـ که بعدها حاضر نشد با امیر المؤمنین علی علیه السلام بیعت نماید ـ بسیار مورد علاقه عمر بن خطاب بود، تا جایی که وقتی عمر سهمیه افراد را از بیت المال تعیین می‌کرد، برای اسامه پنج هزار درهم تعیین کرد و حال آنکه برای فرزند خود، عبدالله بن عمر دو هزار درهم معیّن نمود.

«لَمّا فَرَضَ عمرُ بنُ الخطّاب رضي الله عنه لِلنّاسِ، فَرَضَ لِأُسامَةَ بن زَيْدٍ خَمْسَةَ آلافٍ، ←

می‌روند عموماً زن هستند»![233]

زنی که با عمر ازدواج می‌کرد باید خود را آمادهٔ کتک‌های وی می‌نمود.[234] او

← وفَرَضَ لاِبْنِهِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ ألْفَيْنِ...». الاستيعاب ج۱/۱۷۰ [۲۱]، اسد الغابة ج۱/۶۵. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۴/۷۰، العثمانية ص۲۱۶، سنن الترمذی ج۵/۳۴۰ /ح۳۹۰۱، المعجم (ابویعلی) ص۲۳۶، مسند اسامة بن زيد ص۴۷ ـ ۴۹، المستدرك على الصحيحين ج۳/۵۵۹، ذكر اخبار اصبهان ج۲۹۰.

۲۳۳ـ اسامة بن زید می‌گوید: «پیامبر فرمود: من در کنارِ دروازه آتش (جهنم) ایستادم و دیدم که عمومِ کسانی که به آن داخل شده‌اند زنان می‌باشند»! «عن أُسامَةَ بنِ زَيْدٍ عنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: ... وَقَفْتُ على بابِ النّارِ فإذا عامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّساءُ ». مسند احمد بن حنبل ج۵/۲۰۹، ۲۱۰، صحيح البخاری ـ كتاب الرقاق، باب صفة الجنة والنار ـ ج۷/۲۰۰، صحيح مسلم ـ كتاب الرقاق، باب أكثر أهل الجنة الفقراء، وأكثر أهل النار النساء ـ ج۸/۸۸، عوالی الحارث بن ابی اسامة ص۵۲، امالی المحاملی ص۴۱۵، صحيح ابن حبان ج۲/۴۵۰، ۴۶۷، جزء الالف دينار ص۲۹۸، ذكر اخبار اصبهان ج۱/۸۷، جامع بيان العلم ج۲/۱۷، تاريخ بغداد ج۵/۳۵۶، الفوائد المنتخبة (المِهْرَوانيات) ص۷۳، ۷۴، تاريخ مدينة دمشق ج۳۵/۴۶۲، رياض الصالحين ص۱۷۸، عدة الصابرين ص۱۷۶، التخويف من النار ص۱۹۴، فتح البارى ج۹/۲۴۴، الديباج على صحيح مسلم بن الحجّاج ج۶/۸۳، يقظة اولى الاعتبار ص۱۱۴، فيض القدير ج۴/۶۹۰ ... .

۲۳۴ـ محمد بن شهاب زُهْری می‌گوید: «عمر زنان و خدمه (خود) را می‌زد». « كانَ عمرُ يَضْرِبُ النِّساءَ وَالْخَدَمَ ». مصنف عبدالرزاق ـ باب ضرب النساء والخدم ـ ج۹/۴۴۱ /ح۱۷۹۳۸، ۱۷۹۳۹، مصنف ابن ابی شيبة ـ باب في الرجل يؤدّب امرأته ـ ج۶/۱۰۶، كنز العمال ج۹/۲۰۴ /ح۲۵۶۷۶.

در حالی که همسر خود را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد می‌گفت: «پیامبر فرموده: از هیچ مردی نباید پرسید که چرا زن خود را می‌زنی»![۲۳۵]

۲۳۵ـ اشعث بن قیس می‌گوید: «یک بار به عنوان مهمان به منزل عمر رفتم. عمر شب‌هنگام برخاست و نزد همسرش رفت تا او را بزند. من خود را میان او و همسرش قرار دادم (تا زن را نزند). وقتی عمر به بستر خویش بازگشت و دراز کشید به من گفت: ای اشعث، این چیزی را که من از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام به یاد داشته باش. من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: از مرد نباید پرسید به چه علتی زن خودت را می‌زنی».

«عنِ الأَشْعَثِ بنِ قَيْسٍ قال: تَضَيَّفْتُ عمرَ، فلمّا كانَ في بعضِ اللّيلِ، قامَ إلى امْرَأَتِهِ يَضْرِبُها، فحَجَزْتُ بينَهُما، فلمّا رَجَعَ إلى فِراشِهِ وأَخَذَ مَضْجَعَهُ، قال: يا أَشْعَثُ، احْفَظْ عَنّي شيئًا سَمِعْتُهُ مِن رسولِ اللهِ ﷺ، سَمِعْتُ رسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ: لا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فيما يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ». مسند البزار ج۱/۳۵۶ [۲۳۹]، بیان الوهم والایهام (ابن قطّان فاسی) ج۵/۵۲۵ [۲۷۶۱]. همچنین رجوع کنید به: روضة المحبین ص۲۹۹، المعتصر من المختصر ج۱/۳۰۳، ۳۰۴.

«عنِ الأَشْعَثِ بنِ قَيْسٍ قال: ضِفْتُ عمرَ ليلةً، فلمّا كانَ في بعضِ اللّيلِ، قامَ إلَى امْرَأَتِهِ يَضْرِبُها، فحَجَزْتُ بينَهُما، فَلَمّا أَوىٰ إلى فِراشِهِ، قال لي: يا أَشْعَثُ! احْفَظْ عنّي شيئًا سَمِعْتُهُ عن رسولِ اللهِ ﷺ: لا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فيمَ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ». سنن ابن ماجة ـ كتاب النكاح، باب (۵۱) ضرب النساء ـ ج۱/۶۳۹/ ح۱۹۸۶، التدوین فی اخبار قزوین ج۱/۱۵۳.

«عنِ الأَشْعَثِ بنِ قَيْسٍ قال: تَضَيَّفْتُ عمرَ بنَ الخطّابِ رضي الله عنه، فقامَ في بعضِ اللّيلِ، فتَناوَلَ امْرَأَتَهُ فضَرَبَها، ثُمّ ناداني: يا أَشْعَثُ! احْفَظْ عَنّي ثَلاثاً حَفِظْتُهُنَّ عن رسولِ اللهِ ﷺ: لا تَسْأَلِ الرَّجُلَ فيمَ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ ...». المستدرك على الصحيحين ←

کتک خوردن از عمر نه تنها برای همسران او بلکه برای تمامی اطرافیان خلیفه

ج۱۷۵/۴. حاکم پس از نقل این روایت بر صحت آن تأکید می‌نماید و می‌گوید: «هذا حديثٌ صحيحُ الإسنادِ ولم يُخْرِجاه». همچنین رجوع کنید به: اتحاف المهرة (ابن حجر) ج۱۰۶/۱۲، ۱۰۷.

«عنِ الأشْعَثِ بنِ قَيْسٍ قال: ضِفْتُ عمرَ فتَناوَلَ امْرَأَتَهُ فضَرَبَها، وقال: يا أشْعَثُ! احْفَظْ عَنّي ثَلاثاً حَفِظْتُهُنَّ عن رسولِ اللهِ ﷺ: لا تَسْأَلِ الرَّجُلَ فيمَ ضَرَبَ امْرَأَتَهُ ...». مسند احمد بن حنبل ج۲۰/۱، الاحادیث المختارة (مقدسی) ج۱۸۹/۱، تهذیب الکمال ج۳۱/۱۸، تفسیر ابن کثیر ج۵۰۴/۱.

همچنین رجوع شود به: مسند ابی‌داود الطیالسی ص۱۰، ۲۰، العلل ومعرفة الرجال (ابن المدینی) ص۱۷۴ /ح۲۱۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۳۰۵/۷، مَحْض الصواب ج۹۶۴/۳، کنز العمال ج۴۹۸/۳ /ح۴۵۶۲۸.

احمد بن حنبل روایت فوق را از ابوداود طیالسی با لفظی که آوردیم نقل کرده است ولی ناشران امین در کتاب مسند طیالسیِ مطبوع، عبارتِ «فتناولَ امرأته فضَربَها» را حذف کرده‌اند!

«ورُوِيَ عن عمرَ رضي الله عنه ضَرَبَ امْرَأَتَهُ فعُذِلَ في ذلك. فقالَ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ: لا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فيمَ ضَرَبَ أهلَهُ». تفسیر القرطبی ج۱۷۳/۵.

«عنِ الأشْعَثِ بنِ قَيْسٍ قال: ضِفْتُ بِعُمَرَ بنِ الخطّابِ ذاتَ ليلةٍ، فسَمِعْتُهُ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ، فلمّا أصْبَحَ قُلْتُ: يا أميرَ المؤمنينَ! فيما سَمِعْتُكَ البارِحَةَ تَضْرِبُ امْرَأَتَكَ. فقال: يا أَشْعَثُ! احْفَظْ عَلَيَّ ثَلاثَ خِصالٍ حَفِظْتُها عن رسولِ اللهِ ﷺ: لا تَسْأَلْ رَجُلاً فيمَ يَضْرِبُ أَهْلَهُ وَلا تَنَمْ إلّا عَلىٰ وَتَرٍ، قال: ونَسِيتُ الثّالثةَ». مسند عبد بن حمید ص۴۳ /ح۳۷. ←

امری عادی محسوب می‌شد. این مردِ همیشه عبوس ـ که تندخویی را فضیلتی برای خود می‌دانست [۲۳۶] و هر گونه مزاح را دوری و بُعد از حق می‌پنداشت [۲۳۷] ـ آنگاه

← «عنِ الأشعَثِ بنِ قَيْسٍ، عن عمرَ بنِ الخطّابِ، عن النّبيِّ ﷺ قال: لا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فيما ضَرَبَ امْرَأَتَهُ». سنن ابی داود ـ کتاب النکاح، باب (۴۳) في ضرب النساء ـ ج۱/۴۷۶ /ح۲۱۴۷، السنن الکبری (نسائی) ـ أبواب حقوق الزوج، باب ضرب الرجل زوجته ـ ج۵/۳۷۲ /ح۹۱۶۸، عشرة النساء (نسائی) ص۲۴۵ /ح۲۸۶، التدوین فی اخبار قزوین ج۱/۱۵۲، الاحادیث المختارة (مقدسی) ج۱/۱۸۸، الاذکار النوویة ص۳۷۴ [۱۱۳۳]، ریاض الصالحین ص۹۵ [۶۸]، مشکاة المصابیح ج۲/۲۰۶ /ح۳۲۶۸، کنز العمال ج۳/۴۵۵ /ح۷۴۱۸، ۴۷۱۹، ج۱۶/۴۸۳ /ح۴۵۵۶۶، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲/۱۵۶، مرقاة المفاتیح ج۶/۳۷۵، فیض القدیر ج۶/۱۷، دلیل الفالحین ج۱/۱۷۸، نیل الاوطار ج۳/۵۰، ج۶/۳۶۵، حسن الاسوة ص۹۰، ۳۵۷، عون المعبود ج۶/۱۳۰.

همچنین رجوع کنید به: فردوس الاخبار ج۵/۳۳۰ /ح۸۰۶۷، معجم الادباء ج۱۶/۱۶۳، مختصر کتاب الوتر (مقریزی) ـ باب اختیار الوتر أول اللیل لمن خاف أن لا یقوم آخره ـ ص۵۰، کنز العمال ج۳/۴۵۸ /ح۷۴۲۸، ج۱۶/۴۸۳ /ح۴۵۵۶۵.

۲۳۶ـ «كان عمرُ شَديدَ الغِلْظَةِ، وَعْرَ الجانِبِ، خَشِنَ المَلْمَسِ، دائِمَ العُبوسِ، كان يَعْتَقِدُ أنّ ذلكَ هو الفَضيلَةُ، وأنّ خِلافَهُ نَقْصٌ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۶/۳۲۷.

۲۳۷ـ «عنِ اللَّيْثِ بنِ سعدٍ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ ﷺ قال: هل تَدْرُونَ لِمَ سُمِّيَ المِزاحُ؟ قالُوا: لا. قال: لِأنّهُ زاحَ عنِ الحَقِّ». کتاب الصمت وآداب اللسان (ابن ابی الدنیا) ص۲۱۱، روضة العقلاء ونزهة الفضلاء (ابن حبان) ص۷۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ـ باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون ـ ص۱۹۳، مَحْض الصواب ←

که عصبانی می‌شد (رگ‌هایش بیرون می‌زد و) باد می‌کرد و سبیل‌های کلفتش را با غضب تاب می‌داد.[۲۳۸]

او اگر نسبت به فردی از افراد خانواده‌اش خشمگین می‌شد آن قدر دستِ او

← ج۷۱۱/۲، ۷۱۲، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۴/۱۱۵ /ح۲۳۰۰، کنز العمال ج۳/۸۸۰ /ح۹۰۱۸، الکواکب الدریة (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۶، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۸۸/۱.

«عنِ الأَحْنَفِ بنِ قَيْسٍ قال: قال عمرُ بنُ الخطّابِ: مَن مَزَحَ اسْتُخُفَّ بِهِ». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۹۴.

۲۳۸ـ «عن زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ، وعبدِ اللهِ بنِ الزُّبَيْرِ، وابْنِهِ عامرِ بنِ عبدِ الله: أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ كان إذا غَضِبَ فَتَلَ شارِبَهَ وَنَفَخَ». الآحاد والمثانی ج۱/۱۰۰ /ح۷۸، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۱/۶۶ /ح۵۴، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۱/۶۹ /ح۱۷۱، مجمع الزوائد ج۵/۱۶۶، فتح الباری ج۱۰/۲۹۵، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۳/۳۳۳ /ح۱۲۹۶، کنز العمال ج۱۲/۶۴۵ /ح۳۵۹۷۲.

«عن أبي رَجاءٍ الْعُطارِدِيّ قال: رَأَيْتُ عمرَ بنَ الخطّابِ أَصْلَعُ طَويلٌ أَحْوَلُ، ذُو سَبْلَةٍ، وكان إذا حَزَبَهُ الأَمْرُ فَتَلَها». تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۱۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ۲۵۴، العقد الثمین ج۶/۳۰۳، تاریخ الخمیس ج۲/۲۴۰.

«كان (عمرُ بنُ الخطّابِ) إذا كَرِهَ أمْراً (وفي لَفْظٍ: كَرَبَهُ أمْرٌ) فَتَلَ شارِبَهُ ونَفَخَ». العلل ومعرفة الرجال ج۲/۷۳ [۱۵۸۹]، المجموع (نووی) ج۱۵/۲۳۴، کنز العمال ج۳/۹۲۱ /ح۹۱۷۰.

«كان عمرُ ﵁ يَفْتِلُ شارِبَهُ إذا أَكْرَبَهُ أمْرٌ». کتاب الذخیرة (قرافی) ج۱۳/۲۸۱.

را با دندان‌های خود گاز می‌گرفت تا از دست‌های وی خون جاری شود![۲۳۹]

احتمالاً با عنایت به همین رفتارهای او بود که عثمان از «عمر بن خطاب» با عنوان «لقمان حکیم» یاد می‌کرد![۲۴۰]

۲۳۹ـ «وکان عمرُ إذا غَضِبَ على بعضِ أهلِهِ، لَمْ يَسكُنْ غَضَبُهُ حتّى يَعَضّ يَدَهُ عَضــاً شَدِيداً». الاخبار الموفقيات ص۶۰۲.

«وكان عمرُ بنُ الخطّابِ إذا غَضِبَ على واحِدٍ مِن أهلِهِ، لا يَسْكُنُ غَضَبُهُ حتّى يَعَضّ يَدَهُ عَضــاً شَدِيداً حتّى يُدْمِيَها». شرح نهج البلاغة ج۶/۳۴۲، ۳۴۳.

«وكان عمرُ إذا غَضِبَ على أهلِهِ، لَمْ يَشْتَفِ حتّى يَعَضّ يَدَهُ». شرح نهج البلاغة ج۱۲/۴۴.

به عنوان مثال: وقتی عمر شنید که یکی از پسرانش نام خود را ابوعیسی گذاشته دست وی را گاز گرفت و او را زد. بعد به او گفت: مگر عیسی پدر داشته (که تو کنیه‌ات را ابوعیسی گذاشته‌ای)؟! آیا تو کنیه‌ای (به خوبی) کنیه‌های عرب می‌دانی؟! (از کنیه‌های عرب استفاده کن مثل): ابوسلمه، ابو حَنْظله، ابوعُرْفُطه، ابومُرّه. «...أنّ سُرِّيَّةً جاءَتْ لِعَبدِ الرحمنِ أو لِعُبيدِ الله بنِ عمرَ بنِ الخطّابِ إليهِ تَشْكُوهُ، فقالتْ: يا أميرَ المؤمنينَ، ألا تَعْذِرُني مِن أبي عيسى؟ قال: ومَنْ أبو عيسى؟ قالَت: ابْنُكَ عُبَيْدُ اللهِ، قال: وَيْحَكِ، وقَدْ تَكَنّىٰ بأبي عيسى؟! ثُمّ دَعاهُ فقالَ: إيْهاً اكْتَنَيْتَ بِأبي عيسى؟ فحَذَّرَ وفَزّعَ، وأَخَذَ يَدَهُ فعَضَّها، ثُمّ ضَرَبَهُ وقال: وَيْلَكَ، وهَلْ لِعيسى أَبٌ؟ أَتَدْري ما كُنَى العَرَبِ؟ أبو سَلَمَةَ، أبو حَنْظَلَةَ، أبو عُرْفُطَةَ، أبو مُرَّةَ». الاخبار الموفقيات ص۶۰۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۶/۳۴۳.

۲۴۰ـ «به عثمان گفته شد: آیا تو بمانند عمر نیستی؟ عثمان در پاسخ گفت: (نه) من نمی‌توانم مانند لقمان حکیم باشم». «عن إسماعيلَ بنِ خالِدٍ قال: قيلَ لِعثمانَ: ألا ←

زمانی که همسر جدید و تازه عروسِ عمر (= **جمیله بنت ثابت**)[۲۴۱] از او مطالبهٔ چیزی نمود، عمر ـ به قول خودش ـ **چنان کشیده‌ای به گوش وی زد که زن بیچاره صورتش به زمین چسبید!**[۲۴۲]

عمر در طول زندگی خود ـ حتی در زمان حیات پیامبر ﷺ ـ چنین رفتاری با زنان داشت و با افتخار امثال این رشادت‌های خود را تعریف می‌کرد و پیامبر را نصیحت می‌کرد که زنان را بزنند.[۲۴۳] حتی برای حجیت این مرام خلیفه، یکی از نوادگان او[۲۴۴] به دروغ مدعی شد که: پیامبر ﷺ در ابتدا نمی‌گذاشت که مردان زنانشان را بزنند، ولی وقتی عمر بن خطاب برای پیامبر ﷺ توضیح داد که این منعِ حضرت باعثِ بد اخلاق شدن زنان و جسور گردیدن آنان نسبت به شوهرانشان

← تَکُونُ مثلَ عمرَ؟ قال: لا أَستَطیعُ أنْ أکُونَ مِثْلَ لُقْمانَ الحَکیمِ». کتاب الورع (ابن ابی‌الدنیا) ص۱۲۷ /ح۲۳۱، سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ـ باب ۷۸: فی ذکر ثناء الناس علیه ـ ص۲۴۰، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۰۷/۱۲، مَحْض الصواب ج۹۰۳/۳.

۲۴۱ـ در آینده خواهیم گفت که عمر بن خطاب در سال هفت هجری با «جمیله» ازدواج کرده و از او دارای پسری به نام عاصم شده، و خیلی زود وی را طلاق داده است.

۲۴۲ـ «عن عمرَ، قال: قُلْتُ: یا نَبِیَّ اللهِ! قَدْ صَکَکْتُ جَمیلَةَ بنتَ ثابِتٍ صَکَّةً أُلْصِقَتْ خَدُّها مِنْها بِالأرْضِ، لِأَنَّها سَأَلَتْني ما لا أَقْدِرُ علیه...». طبقات ابن سعد ج۱۷۹/۸، الاصابة ج۶۸/۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۱۹۴/۵.

۲۴۳ـ به منابع پانویس صفحه بعد رجوع کنید.

۲۴۴ـ یعنی عبدالله (یا عبیدالله) بن عبدالله بن عمر بن خطاب.

شده است، نظر پیامبر ﷺ تغییر کرد. به این صورت که در اثر **بیانات و نصایح عمر بن خطاب، پیامبر به مردان دستور داد که زنانِ خود را بزنند!** ادعا می‌کنند: از همان شبی که رسول خدا ﷺ این دستور را صادر نمود مردم به زدن زنانشان مبادرت کردند طوری که فردای آن شب زنان بسیاری نزد پیامبر آمدند و از کتک خوردن و مضروب شدنشان شکایت نمودند![245]

۲۴۵ـ «عن عبدِ اللهِ (أو عبيدِ اللهِ) بنِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ الخطّابِ، عن إياسِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ أبي ذُبابٍ، قال: قال رسولُ اللهِ ﷺ : لا تَضْرِبُوا إماءَ اللهِ، قال: فذَئِرَ النساءُ، وساءَتْ أخْلاقُهُنَّ عَلى أزْواجِهِنَّ، فقال عمرُ: ذَئِرَ (أي اجْتَرَأْنَ) النِّساءُ وساءَتْ أَخْلاقُهُنَّ عَلى أزْواجِهِنَّ مُنْذُ نَهَيْتَ عن ضَرْبِهِنَّ. فقال النَّبِيُّ ﷺ : فَاضْرِبُوهُنَّ. فضَرَبَ النّاسُ نَسائَهُمْ تِلكَ اللّيلةَ، فأُتِيَ نِساءٌ كَثيرٌ يَشْتَكِينَ الضَّرْبَ. فقالَ رسولُ اللهِ ﷺ حينَ أَصْبَحَ: لَقَدْ طافَ بِآلِ مُحَمَّدٍ اللّيلةَ سَبْعُونَ امْرَأَةً، كُلُّهُنَّ يَشْتَكِينَ الضَّرْبَ، وَايْمُ اللهِ لا تَجِدُونَ أُولئكَ خِيارَكُم». مصنف عبدالرزاق ج۹/۴۴۲، ۴۴۳ /ح۱۷۹۴۵، صحیح ابن حبان ـ کتاب النکاح، باب معاشرة الزوجین (الزجر عن ضرب النساء) ـ ج۹/۴۹۹، تهذیب الآثار (مسند عمر بن الخطاب) ج۱/۴۱۶، ۴۱۷ /ح۶۹۱، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۱/ ۲۷۰ /ح۷۸۵، جامع الاصول ـ کتاب الصحبة، (۲) في حق المرأة على الزوج ـ ج۶/ ۵۸۸ /ح۴۷۲۱، موارد الظمآن ج۴/۲۵۷، ۲۵۸ /ح۱۳۱۵، اتحاف المهرة (ابن حجر) ج۲/۴۴۲، کنز العمال ج۱۶/۵۶۱، ۵۶۲ /ح۴۵۸۷۵، الانشراح فی آداب النکاح ص۸۲، ۸۳.

بعضی از منابع دیگری که این روایت را با اختلاف الفاظ از قول عبدالله (یا عبیدالله) بن عبدالله بن عمر نقل کرده‌اند عبارتند از:

الأُم (شافعی) ج۵/۱۲۱، ۱۲۷، ج۶/۱۵۶، مسند الامام الشافعی ص۲۶۱، ۲۶۲، مسند الحمیدی ج۲/۳۸۶، سنن الدارمی ج۲/۱۴۷، مختصر المزنی ص۱۸۶، ←

شاید همین کتک‌های عمر بود که باعث گردید از میان شش زن مسلمانی که دین اسلام را ترک نمودند و مرتد شدند و نزد مشرکان قریش بازگشتند دو نفرشان از همسران وی باشند![۲۴۶]

← سنن ابی‌داود ـ کتاب النكاح، باب ۴۳: في ضرب النساء ـ ج۱/ ۴۷۶ /ح۲۱۴۶، سنن ابن ماجة ـ کتاب النكاح، باب ضرب النساء ـ ج۱/ ۶۳۸ /ح۱۹۸۵، کتاب العيال ج۲/ ۶۷۱ /ح۴۸۴، غريب الحديث (ابو اسحاق حربی) ج۱/ ۲۵۰، الآحاد والمثانی ج۵/ ۱۸۴، ۱۸۵ /ح۲۷۱۶، سنن النسائی ـ کتاب عشرة النساء، باب ۷۳: ضرب الرجل زوجته ـ ج۵/ ۳۷۱ /ح۹۱۶۷، تصحيفات المحدثين (عسکری) ص۶۶۳، ۶۶۴، المستدرك على الصحيحين ج۲/ ۱۸۸، ۱۹۱، السنن الكبرى (بیهقی) ج۷/ ۳۰۴، ۳۰۵، مجلس املاء لابن الدقاق ص۲۸۲، ۲۸۳ /ح۶۵۲، اسد الغابة ـ ترجمة «أنس بن عبدالله» و «إياس بن عبدالله» ـ ج۱/ ۱۲۵، ۱۵۶، المجموع (نووی) ج۱۶/ ۴۴۷، ۴۴۹، رياض الصالحين ص۱۸۷ [۲۷۹]، تفسير الخازن ج۲/ ۳۷۱، تفسير ابن كثير ج۱/ ۵۰۴، فتح الباری ج۹/ ۲۴۹، الاصابة ـ ترجمة «أنس بن عبدالله» ـ ج۱/ ۳۹۱ [۵۶۳]، الدر المنثور فی التفسير بالمأثور ج۲/ ۱۵۵، دليل الفالحين ج۲/ ۸۵، ۸۶، فيض القدير ج۶/ ۵۳۱، نيل الاوطار ج۶/ ۳۶۵، عون المعبود ج۶/ ۱۲۹، ۱۳۰، فی ظلال القرآن ج۴/ ۳۶۱.

۲۴۶ـ عن ابنِ عبّاسٍ قال: «هُنَّ سِتُّ نِسْوَةٍ رَجَعْنَ عنِ الإسلامِ ولَحِقْنَ بالمُشركينَ مِن نِساءِ المؤمنينَ المُهاجرينَ: أُمُّ الحَكَمِ بنتُ أبي سُفيانَ كانَتْ تَحْتَ عِياضِ بنِ أبي شَدّادٍ الفِهْرِيِّ، وفاطمةُ بنتُ أبي أُمَيَّةَ بنِ المُغيرةِ أُخْتُ أمِّ سَلَمَةَ وكانَتْ تحتَ عمرَ بنِ الخطّابِ، فلَمّا هاجرَ عمرُ أَبَتْ وارْتَدَّتْ، وبَرْوَعُ بنتُ عُقْبَةَ كانَتْ تَحْتَ شَمّاسِ بنِ عُثْمانَ، عَبْدَةُ بنتُ عبدِ العُزّىٰ كانتْ تَحْتَ هِشامِ بنِ العاصِ، وأُمُّ كلثوم بنتُ جَرْوَلٍ تَحْتَ عمرَ بنِ الخطّابِ، وشَهْبَةُ بنتُ غَيْلانَ. (وفي لفظِ البَغَوِيِّ: فكُلُّهُنَّ يَرْجِعْنَ عنِ -

عمر همان کسی بود که قبل از مسلمان شدنش، زنانی را که در مکه به اسلام می‌گرویدند تا سر حد مرگ شکنجه می‌داد و کتک می‌زد، تا جایی که خودش از زدن آنان خسته می‌شد![۲۴۷] او در این مسیر حتی سرِ خواهرِ تازهٔ مسلمان

← الإسلام) فأَعْطاهُمُ النَّبِيُّ ﷺ مُهُورَ نسائِهِمْ مِنَ الغَنِيمَةِ». تفسیر الثعلبی ج۹/۲۹۶، تفسیر البغوی ج۴/۳۳۴، تفسیر القرطبی ج۱۸/۷۰، تفسیر الخازن ج۴/۲۸۳، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج۳/۴۶۰، ۴۶۱ / ح۱۳۳۱، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس ج۶/۵۷، ۵۸. همچنین رجوع کنید به: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج۵/۲۹۸، تفسیر ابن وهب ج۲/۴۰۱، تفسیر المظهری ج۹/۲۵۷.

ابوحیّان نحوی می‌گوید: «واللاّتِي ارْتَدَدْنَ مِن نِساءِ المُهاجرينَ ولَحِقْنَ بِالكفّارِ: أُمُّ الحَكَمِ بنتُ أبي سُفيانَ زَوْجُ عِياضِ بنِ أبي شَدّادٍ الفِهْرِيِّ، وأُخْتُ أُمِّ سَلَمَةَ فاطمةُ بنتُ أبي أُمَيَّةَ زَوْجُ عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه، وعَبْدَةُ بنتُ عبدِ العُزّىٰ زَوْجُ هِشامِ بنِ العاصي، وأُمُّ كلثومٍ بنتُ جَرْوَلٍ زوجُ عمرَ بنِ الخطّابِ أَيْضاً». تفسیر البحر المحیط ج۸/۲۵۵. همچنین رجوع شود به: تفسیر الکشاف ج۴/۹۴، مراح لبید ج۲/۵۱۹، ۵۲۰.

۲۴۷ـ «زِنّیره» از زنانی بود که بعد از بعثت پیامبر اکرم ﷺ مسلمان شد. عمر بن خطاب آن قدر او را می‌زد تا خودش خسته می‌شد. او هر بار که از زدن «زِنّیره» فارغ می‌شد با تمسخر به او می‌گفت: «ببخشید (که بیشتر تو را نمی‌زنم)! من اگر از زدن تو دست برداشتم نه به خاطر این است که زنده بمانی و نه به خاطر این است که به تو رحم کردم، بلکه فقط به این علت است که از زدن تو خسته شدم»!

«زِنّيرَةُ جارِيَةُ بَني عَمْرِو بنِ مُؤَمَّلٍ العَدَوِيِّ، وكان ـ فيما ذَكَرُوا ـ عمرُ بنُ الخطّابِ يَضْرِبُها على أنْ تَرْجِعَ عنِ الإسلامِ حتّى يَفْتُرَ. فإذا فَتَرَ قال لَها: مَعْذِرَةً إليكِ. ما تَرَكْتُكِ إبْقاءً عَلَيْكِ ولا رَحْمَةً لَكِ، ولـكِنّي قد أَعْيَيْتُ». المحبّر ص۱۸۴. ←

خــود را شـکـســـت [۲۴۸] و صــورت آن زن بیــنــوا را بــا ضــربــات خــویــش

همچنین رجوع کنید به: زاد المعاد ج۲۳/۳، البداية والنهاية ج۷۵/۳، ج۷۵/۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۶، موسوعة نضرة النعيم ج۲۳۴/۱، عصر الصحابة (عبدالمنعم هاشمی) ص۵۶۳، جولة تاريخية فی عصر الخلفاء الراشدين (دكتر محمد سيد الوكيل) ص۷۵.

عاقبت همین زِنّیْره در اثر این شکنجه‌های بی‌رحمانه بینایی خود را از دست داد و کور شد. «وكانت زِنّيْرَةُ قد عُذِّبَتْ حتّى عُمِّيَتْ». سبل الهدى والرشاد ج۳۶۱/۲، السيرة الحلبية ج۲۸۲/۱.

«ومَــرَّ أبوبكرٍ بِجارِيَةِ بَني مُؤَمَّلٍ ـ حَيّ مِن بَني عَدِيّ بن كَعْبٍ ـ وكانَتْ مُسْلِمَةً، وعمرُ بنُ الخطّابِ يُعَذِّبُها لِتَتْرُكَ الإسلامَ ـ وهُوَ يومئذٍ مُشْرِكٌ ـ وهو يَضْرِبُها، حتّى إذا مَلَّ، قال: إنّي أَعْتَذِرُ إليكِ، إنّي لَمْ أَتْرُكْكِ إلّا مَلالَةً، فتَقُولُ: كذلك فَعَلَ اللهُ بِكَ، فَابْتاعَها أبوبكرٍ، فأَعْتَقَها». السيرة النبوية (ابن هشام) ج۲۱۱/۱.

۲۴۸ـ عمر زمانی که از اسلام آوردن خواهر و شوهر خواهرش با خبر شد نزد آنان رفت و هر دو را زیر مشت و لگد گرفت، طوری که سر خواهر وی شکست و صورتش آسیب دید.

«...وبَطَشَ بِخَتَنِهِ سعيدِ بنِ زَيْدٍ، فقامَتْ إليهِ أُخْتُهُ فاطمةُ بنتُ الخطّابِ لِتَكُفَّهُ عن زَوْجِها، فضَرَبَها فشَجَّها (فَأَدْماها) ...». السيرة النبوية (ابن هشام) ج۲۳۰/۱، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۲۸۰/۱ /ح۳۷۱، جمل من انساب الاشراف ج۲۸۸/۱۰، ثقات ابن حبان ج۷۴/۱، البدء والتاريخ (مقدسی) ج۸۹/۵، الاكتفاء (كلاعی) ج۲۵۱/۱، تفسير القرطبی ج۱۶۴/۱۱، المصباح المضیٔ ج۴۶/۱، البداية والنهاية ج۱۰۱/۳، بهجة المحافل ج۱۲۳/۱، مَحْض الصواب ج۱۶۰/۱، نور الابصار ص۶۸، التاريخ الاسلامی (حميدی) ج۱۵۲/۲. همچنین رجوع کنید به:-

خونین نمود [۲۴۹] چرا که او اسلام خواهرش را برای آل خطاب، چیزی جز

← الشریعة (آجری) ص۶۴۷، مَحْض الشَّیْد ص۱۰۵، سمط النجوم العوالی (عصامی) ج۴۷۱/۲، ازالة الخفاء ج۴۳/۲، مختصر سیرة الرسول (عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب) ص۱۲۵، معجز محمد رسول الله ﷺ (عبدالعزیز ثعالبی) ج۸۰/۱، فقه السیرة (محمد غزالی) ص۱۲۶، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۱۱۳، صانعو التاریخ العربی ص۳۹، تاریخ قریش ص۲۷۰، التاریخ الاسلامی (محمود شاکر) ج۱۰۴/۱، الخلفاء الراشدون (امین القضاة) ص۴۴، العشرة المبشرون بالجنة (عبداللطیف عاشور) ص۲۶، موسوعة حیاة الصحابیات ص۵۷۷، ۵۷۸، هذا الحبیب محمد رسول الله (جابر الجزائری) ص۶۸، اقوال المبین (دکتر محمد الطیب) ص۸۶، موسوعة سیرة سید الانام ج۱۴۹/۲، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الفاروق عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص۱۲، روائع من اشعار الصحابة ص۲۵، سیرة شهداء الصحابة ص۱۶، الخلفاء الراشدون (سراج الدین ندوی) ص۶۴، فی تاریخ السیرة النبویة (د. احمد عودات) ص۱۳۱، دنیا النساء الصالحات ص۱۹۳، اصحاب الرسول ﷺ (محمود مصری) ج۱۰۱/۱، نفحات عطرة (محمد راجی) ص۵۰۳.

۲۴۹ـ انس بن مالك می‌گوید: «... فأَقْبَلَ على خَتَنِهِ، فوَطِئَهُ وَطْئاً شَدِيداً ... فَدَفَعَتْهُ أُخْتُهُ عن زَوْجِها، فضَرَبَ وَجْهَها، فدَمِيَ وَجْهُها ...». الرّصف (ابن العاقولی) ج۴۷/۱، اتحاف الخیرة المهرة (بوصیری) ج۲۲۱/۹، مختصر اتحاف الخیرة المهرة (بوصیری) ج۱۵۲/۹، مَحْض الصواب ج۱۵۳/۱.

«... فوَثَبَ على خَتَنِهِ، فوَطِئَهُ وَطْأً شَدِيداً، فجاءَت أُخْتُهُ، فَدَفَعَتْهُ عن زَوْجِها، فنَفَحَها (= أيْ ضَرَبَها) بِيَدِهِ نَفْحَةً فَدَمِيَ وَجْهُها...». طبقات ابن سعد ج۲۶۸/۳، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۸/۲، تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۴۴، صفة الصفوة ج۲۷۰/۱، المنتظم ج۱۳۳/۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ←

ننگ و عارِ خانوادگی نمی‌دانست![250]

ج۱/۱۷۷، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۱۰، الخصائص الکبری ج۱/۲۱۹، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۴/۲۹۳، الصواعق المحرقة ج۱/۲۶۳. همچنین رجوع کنید به: نزهة المجالس ج۲/۱۵۶، عمر بن الخطاب (طماوی) ص۴۶۱، عمر بن الخطاب الفاروق القائد ص۶۵، فصل الخطاب فی سیرة عمر بن الخطاب ص۲۵، مختصر سیرة الرسول (عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب) ص۱۲۷، صور من سیر الصحابة (سجبیانی) ص۲۸.

۲۵۰ـ محمد صویانی در این باره می‌گوید: «تَزَوَّجَ سعيدُ (بنُ زَيْدٍ) مِن أُخْتِ عمرَ بنِ الخطّابِ، فكان مِنَ السّابِقينَ إلَى الإسلامِ. سَمِعَ مِن رسولِ اللهِ ﷺ فوَجَدَ الحَقيقَةَ ووَجَدَ نَفْسَهُ، ودَعا زَوْجَتَهُ ـ وهي أُخْتُ عمرَ بنِ الخطّابِ ـ فآمَنَتْ بما آمَنَ بِهِ. فكانَتْ أُسْرَةً صَغيرَةً سَعيدَةً بِالحُبِّ والإيمانِ والبَهْجَةِ. وبَعْدَ فَتْرَةٍ تَسَرَّبَ الخَبَرُ إلى عمرَ بنِ الخطّابِ، فتَطايَرَ الشَّرَرُ مِن عَيْنَيْهِ ويَدَيهِ، وبَدأَ بِتَعْذيبِ أُخْتِهِ وزَوْجِها، فما حَدَثَ عارٌ عَلَى ابْنِ الخطّابِ، ولن يَسْمَحَ عمرُ لِلْعارِ أنْ يَدْخُلَ بَيْتَهُ ... بَدَأَ ابنُ الخطّابِ يُمارِسُ دَوْرَهُ فِي التَّعْذيبِ مع أَقْرَبِ النّاسِ إليهِ، وأَقْرَبُهُمْ وأَلْيَنُهُمْ قَلْباً وجَسَداً أُخْتُهُ المِسْكينةُ الّتي لَيْسَ لَها جَريرَةٌ سِوىٰ أنَّها تَقولُ رَبِّيَ اللهُ، وزَوْجُهَا المُعَذَّبُ الصّابِرُ سعيدُ بنُ زَيْدٍ الّذي لَمْ يَسْلَمْ مِن بَطْشِ عمرَ القاسِي». السیرة النبویة (محمد الصویانی) ج۱/۹۷، ۱۱۷.

کیفر زنان

قربانیان از یاد رفته

نماد بارزِ خشونتِ وحشتناک عمر بن خطاب نسبت به زنان، رفتاری است که او در زمان خلافتش نسبت به زنان برده و کنیز سنّت نمود. رفتاری که نمونهٔ آن شاید در تاریخ پر قساوت برده‌داری جهان بی‌نظیر باشد! رفتاری که باید آن را توهینی به کرامت جامعهٔ بشری دانست.

هر کنیزی که با شلوار به کوچه‌ها و یا مساجد می‌آمد، تنها به جرم اینکه پاهایش را با شلوار پوشانده باید طعم شلاق‌های عمر را می‌چشید![۲۵۱]

۲۵۱ـ شهاب الدین قرافی می‌گوید: «عمر پوشیدن شلوار را برای کنیزان ممنوع کرده بود. (یک بار) او به فرزندش گفت: شنیده‌ام کنیز تو ـ مثل زنان غیر کنیز ـ با شلوار بیرون آمده است. اگر کنیزت را ببینم او را خواهم زد». «وقَدْ كانَ عمرُ ﷺ يَمْنَـعُ الإماءَ مِنَ الإزارِ، وقال لإبْنِهِ: أَلَمْ أُخْبَـرْ أنّ جارِيَتَكَ خَرَجَتْ في الإزارِ وتَشَبَّهَتْ بِالحَرائِرِ؟! ولَوْ لَقِيتُها لَأَوْجَعْتُها ضَرْباً». كتاب الذخيرة ـ كتاب الصلاة، الباب الثالث: في شروط الصلاة ـ ج۲/۱۰۳.

قاضی عبدالوهاب مالکی می‌گوید: «روایت شده که عمر بن خطاب کنیزانی را که شلوار می‌پوشیدند می‌زد و به آنان می‌گفت: شما نباید خودتان را شبیه زنان حرّه و غیر کنیز بکنید...». «ورُوِيَ عن عمرَ بنِ الخطّابِ ﷺ أنّهُ كانَ يَضْرِبُ الإماءَ ←

عمر با تازیانه و ناسزا چادر از سر کنیزان بر می‌گرفت،[۲۵۲]

← إذا لَبِسْنَ الإزارَ، ويَقولُ: لا تَتَشَبَّهْنَ بِالحَرائِرِ. وقال لإبْنِهِ: أَلَمْ أُخْبَرْ أنّ جارِيَتَكَ خَرَجَتْ في الإزارِ تَشَبَّهَتْ بِالحَرائِرِ، ولَوْ لَقيتُها لَأَوْجَعْتُها ضَرْباً». المعونة على مذهب مالك ج۱/۱۰۳.

۲۵۲- «إنّ عمرَ كانَ يَضْرِبُ الإماءَ، ويَقُولُ اكْشِفْنَ رُؤُوسَكُنَّ ولا تَتَشَبَّهْنَ بِالحَرائِرِ». احكام القرآن (جصاص) ج۳/۴۱۰، ۴۸۶، تفسیر القرطبی ج۷/۱۸۳.

«وقَدْ كانَ عمرُ بنُ الخطّابِ ﷺ يَضْرِبُ مَنْ تُغَطّي رَأْسَها مِنَ الإماءِ لِئَلاّ يَشْتَبِهْنَ بِالحَرائِرِ». مواهب الجليل لشرح مختصر خليل ج۲/۱۸۴. همچنین رجوع شود به: تفسیر الثعالبی ج۳/۲۳۷.

«عن حَمّادٍ، عن إبراهيمَ، قال: إنّ عمرَ كان يَضْرِبُ الإماءَ إنْ يَتَقَنَّعْنَ، ويَقولُ: لا تَتَشَبَّهْنَ بِالحَرائِرِ». کتاب الآثار (ابوعبدالله شیبانی) ـ باب صلاة الأمة ـ ج۱/۶۱۱، ۶۱۲ /ح۲۲۰، الدرایة فی تخریج احادیث الهدایة ج۱/۱۲۴، امداد الفتاح ص۲۶۶، عودة الحجاب ج۳/۱۹۶.

«وكان عمرُ إذا رَأى أَمَةً قَدْ تَقَنَّعَتْ عَلاها بِالدِّرَّةِ». معانی القرآن (نحّاس) ج۵/۳۷۸.

«ويُرْوىٰ عن عمرَ أنّهُ كانَ إذا رَأى أَمَةً مُتَقَنِّعَةً ضَرَبَها بِالدِّرَّةِ، وقال: يا لَكاعِ، أَتَشَبَّهينَ بِالحَرائِرِ؟ يَقولُ: اكْشِفي رأسَكِ». غریب الحدیث (قاسم بن سلام) ج۳/۱۵۳. همچنین رجوع کنید به: الوسیط فی المذهب ج۵/۳۵، تقویم النظر ج۱/۳۴۰.

«عن ابنِ جُرَيجٍ قال: أَخْبَرَني عَطاءٌ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ كان يَنْهَى الإماءَ مِنَ الجَلابيبِ أنْ يَتَشَبَّهْنَ بِالحَرائِرِ. قال ابنُ جُرَيجٍ: وحُدِّثْتُ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ ضَرَبَ عَقيلَةَ، أَمَةَ أبي موسى الأَشْعَرِيِّ في الجِلْبابِ أنْ تَجَلْبَبَ». مصنف عبدالرزاق ـ باب ←

و بـــی حـــجـــابـــی آنـــــــان را در زمـــــان خــــــــلافـــتِ

← الخمار ـ ج۳/۱۳۵ /ح۵۰۵۹، البَناية شرح الهداية ج۲/۱۳۳.

«إنّ عمرَ كانَ يَضرِبُ الإماءَ اللاّتي كُنَّ يَخرُجنَ إلى السُّوقِ مُغَطِّياتِ الرُّؤُوسِ ويَقولُ لَهُنَّ: تَتَشَبَّهْنَ بِالحَرائِرِ يا لَكاعِ»؟! حاشية الدسوقى على الشرح الكبير ج۱/۲۱۵.

«عن أَنَسِ بنِ مالِكٍ أنّهُ قال: أَبْصَرَ عمرُ بنُ الخطّابِ لِبَعْضِ أَصْحابِهِ مُخْتَمِرَةً، فقالَ: أَعْتَقَكِ مولاكِ؟ قالت: لا. قال: فما بالُ الجِلبابِ؟ ضَعيهِ. فأَبَتْ. فقامَ إلَيْها بِالدِّرَّةِ فضَرَبَها حتّى طَرَحَتْهُ عَنها ثُمّ قال لَها: لا تَعُودي تَتَشَبَّهِينَ بِالحَرائِرِ». ادب النساء (عبدالملك بن حبيب) ـ باب ما يُكره للإماء من التشبه بالحرائر فى لباسهن ـ ص۲۲۸ [۱۴۷].

«إنّ عمرَ رَضِيَ الله عَنهُ رَأى جارِيَةً مُتَكَمْكِمَةً، فسَأَلَ عَنها، فقالُوا: أَمَةٌ لِفُلانٍ. فضَرَبَها بِالدِّرَّةِ ضَرَباتٍ، وقال: يا لَكْعاءُ، أَتَشَبَّهِينَ بالحَرائِرِ»؟ غريب الحديث (قاسم بن سلام) ـ ذيل كلمهٔ كمم ـ ج۳/۳۴۳، ۳۴۴، الزاهر (ابن انبارى) ج۱/۲۵۲، المحكم والمحيط الاعظم (ابن سيده) ج۶/۶۷۲، الفائق فى غريب الحديث ـ ذيل كمكم ـ ج۳/۱۷۱، شرح نهج البلاغة (ابن ابى‌الحديد) ج۱۲/۱۴۵، الشرح الكبير على متن المقنع ج۷/۳۵۶، لسان العرب ـ ذيل كمم ـ ج۱۲/۵۲۷، تاج العروس ـ ذيل كمم ـ ج۹/۵۰. همچنين رجوع كنيد به: مجمع بحار الانوار (صديقى هندى) ج۴/۵۰۵.

يعنى: «عمر زنِ كنيزى را ديد كه خود را پوشانده است. وقتى در بارهٔ آن زن پرسيد به او گفتند: اين زن، كنيزِ فلان مرد است. عمر چند تازيانه به آن كنيز زد و به او گفت: زنِ احمقِ پست، آيا (با اين پوشش) مى‌خواهى خودت را به مانند زنانِ غير كنيز درآورى»؟!

زمخشرى پس از نقل روايت فوق مى‌گويد: «كَمْكَمْتُ الشَّيْءَ، أيْ أَخْفَيْتُهُ. ←

خـــویـــــش اجبـــاری کـــــرد تـــــا بـــــرای «تـــعـــرّض»

← وتَكَمْكَمَ في ثَوْبِهِ: تَلَفَّفَ فيهِ، وهو مِن مَعْنَى الْكَمِّ وهُوَ السَّتْرُ. والمُرادُ أَنَّها كانَتْ مُتَقَنِّعَةً، أو مُتَلَفِّفَةً في لباسِها، لا يَبْدُو مِنْها شَيْءٌ، وذلك مِن شَأْنِ الحَرائِرِ. لَكَعَ الرَّجُلُ لَكْعاً ولَكاعَةً، إذا لَـؤُمَ وحَمِقَ، فهو أَلْكَـعُ، وهي لَكْعاءُ». الفائق فی غریب الحدیث ـ ذیل کلمۀ کمکم ـ ج۱۷۱/۳.

«تَكَمْكَمَ في الثَّوْبِ: تَلَفَّفَ فيهِ». المحیط فی اللغة ج۱۵۲/۶.

«وفي حديثِ عمرَ ﷺ «أنَّهُ رأى جارِيَةً مُتَكَمْكِمَةً»، قال أبو عُبيدٍ: أرادَ المُتَكَمِّمَةَ وأصْلُهُ مِنَ الكُمَّةِ، وهي القَلَنْسُوَةُ، شُبِّهَ قِناعُها بِها. وتَكَمَّمَ الرَّجُلُ في ثَوْبِهِ إذا تَلَفَّفَ بِهِ. وكُلُّ ظَرْفٍ غَطَّيْتَ بِهِ شَيئاً فقَدْ كَمَمْتَهُ». الغریبین ج۱۶۵۲/۵.

«واللُّكَـعُ، قالُوا: العَبْدُ، وقالوا: الأَحْمَقُ. رَجُلٌ لُكَعٌ، وامْرَأَةٌ لَكْعاءُ ولَكاعِ ولَكيعَةٌ، كُلُّ هذِهِ أَسْماءُها إذا كانَتْ حَمْقاءَ». جمهرة اللغة ج۹۴۶/۲.

لَكْعاء به معنای «زن کثیف و غیر نظیف» هم هست. ابوموسی مدائنی می‌گوید: «في حديثِ عمرَ ﷺ: يا لَكْعاءُ أَتَشبَهِينَ بالحَرائِرِ؟ وهي لُغَةٌ في لَكاعِ: أي يا وَسِخَةُ. واللُّكَـعُ: الوَسِخُ. ويُحْتَمَلُ أنْ يَكونَ مُشْتَقـاً مِن قَوْلِهِم: لَكِـعَ لَكاعَةً: لَؤُمَ». المجموع المغیث ج۱۴۳/۳.

«عن أَنَسٍ أنّ عمرَ ضَرَبَ أَمَةً لِآلِ أَنَسٍ رَآها مُتَقَنِّعَةً. قالَ: اكْشِفي رَأْسَكِ، لا تَتَشَبَّهِي بالحَرائِرِ». مصنف عبدالرزاق ـ باب الخمار ـ ج۱۳۶/۳ /ح۵۰۶۴، المغنی علی مختصر الخرقی ج۶۳۹/۱، النجم الوهّاج ج۱۹۱/۲، البنایة شرح الهدایة ج۱۳۳/۲. ابن حجر و دیگران پس از نقل این روایتِ عبدالرزاق بر صحت آن تأکید می‌نمایند. (الدرایة فی تخریج احادیث الهدایة ج۱۲۴/۱، البحر الرائق ج۴۷۴/۱). همچنین رجوع کنید به: کفایة الاخیار ص۱۱۹، دقائق اولی النهی ج۱۰۴/۵، ۱۰۵، عودة الحجاب ج۱۹۶/۳. ←

و «تجـاوز جنـسـی» بـه سهـولـت شنـاخـتـه

«عن عَمْرِو بنِ دينارٍ، عن حسنِ بنِ محمّدٍ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ كانَ يَنْهَى الإماءَ أنْ يَلْبَسْنَ الجَلابيبَ». مصنف عبدالرزاق ـ باب الخمار ـ ج۳/۱۳۶، ۱۳۷ /ح۵۰۶۵.

«عن أَنَسٍ قال: رَأى عمرُ جاريَةً مُقَنَّعَةً، فضَرَبَها، وقال: لا تَشَبَّهينَ بِالحَرائِرِ». مصنف ابن ابی شیبة ـ ۴۷ في الأمة تصلي بغير خمار ح۱۵ ـ ج۲/۱۳۵.

«عن أَنَسٍ قال: رَأى عمرُ ﷺ أَمَةً لَنا مُتَقَنِّعَةً فضَرَبَها، وقال: لا تَشَبَّهي بِالحَرائِرِ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ ۴۷ في الأمة تصلي بغير خمار ح۱۲ ـ ج۲/۱۳۴، کنز العمال ج۱۵/۴۸۶ /ح۴۱۹۲۵. همچنین رجوع کنید به: ازالة الخفاء ج۲/۹۱.

«عن أَنَسِ بنِ مالِكٍ قال: دَخَلَتْ على عمرَ بنِ الخطّابِ أَمَةٌ قد كانَ يَعْرِفُها لِبَعْضِ المُهاجِرينَ أَوِ الأَنْصارِ، وعَلَيها جِلْبابٌ مُتَقَنِّعَةٌ بِهِ. فسَأَلَها: عُتِقْتِ؟ قالت: لا. فقال: فما بالُ الجِلْبابِ، ضَعيهِ على رَأْسِكِ، إنَّمَا الجِلْبابُ عَلَى الحَرائِرِ مِن نِساءِ المؤمنين. فتَلكتْ (= أَيْ تَلَكَّأَتْ وتَبَطَّأَتْ، أَيْ: إنّها لا تُريدُ فِعْلَ ذلك)، فقامَ إليها بِالدِّرَّةِ فضَرَبَ بِها بِرَأْسِها حتّى أَلْقَتْهُ عن رَأْسِها». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ ۴۷ في الأمة تصلي بغير خمار ح۱۶ ـ ج۲/۱۳۵، النجم الوهّاج ج۷/۲۲، الدراية فی تخريج احاديث الهداية ج۱/۱۲۴، عودة الحجاب ج۳/۱۹۶.

یعنی: انس بن مالك می‌گوید: «یک کنیز ـ در حالی که سر خود را با روسری پوشانده بود ـ نزد عمر بن خطاب آمد. عمر می‌دانست که آن زن قبلاً کنیز یکی از مهاجرین و یا انصار بوده است، لذا از آن زن پرسید: تو آزاد شده‌ای؟ زن گفت: نه. عمر گفت: پس چرا روسری پوشیده‌ای، آن را از روی سرت بردار، روسری را فقط باید زنان مؤمنِ غیر کنیز بپوشند. زنِ کنیز (که نمی‌خواست روسری را از سر خود بردارد) درنگ نمود (و به دستور عمر عمل نکرد). عمر که چنین دید برخاست و به سمت او رفت و با تازیانه خود به سرِ زن زد. زن نیز به ناچار روسری را از سر خود انداخت». ←

شـــــونـــد؛ [۲۵۳] چـــــرا کـــه از نـــــظـــــــر او کـــنـــیـــــزان،

«عن أَنَسٍ قال: مَرَّتْ جارِيَةٌ بِعُمَرَ بنِ الخطّابِ مُتَقَنِّعَةً، فَعَلاها بِالدِّرَّةِ وقال: يا لَكاعِ أَتَشَبَّهِينَ بِالحَرائِرِ، أَلْقِي القِناعَ». تفسير الثعلبى ج۸/۶۴، نظم الدرر (بقاعى) ج۶/۱۳۶.

«عن أَنَسٍ قال: رَأى عمرُ ﷺ جارِيَةً مُقَنَّعَةً فضَرَبَها بِدِرَّتِهِ، وقال: أَلْقِي القِناعَ، لا تَشَبَّهِينَ بِالحَرائِرِ». الدر المنثور فى التفسير بالمأثور ج۵/۲۲۱.

«ومِنْهُ حديثُ عمرَ أَنَّهُ رَأى جارِيَةً عليها قِناعٌ، فَضَرَبَها بِالدِّرَّةِ، وقال: أَتَشَبَّهِينَ بِالحَرائِرِ»؟ تفسير ابن ابى زمنين ج۳/۲۳۱، ۴۱۲، النهاية فى غريب الحديث ـ ذيل قنع ـ ج۴/۱۱۴، لسان العرب ـ ذيل قنع ـ ج۸/۳۰۰، المدخل (ابن الحاج) ـ فصل فى اللباس ـ ج۱/۱۴۵.

«إنّ عمرَ ﷺ رَأى امْرَأَةً مُتلثّمةً (أَوْ مُتلملمةً)، فَضَرَبَها بِالدِّرَّةِ، وقال: يا لَكاعِ، تَشْتَبِهينَ بالحَرائِرِ». المغنى على مختصر الخرقى ج۷/۴۶۱، كشاف القناع ج۵/۱۰.

«عن المُسَيَّبِ بنِ دارِمٍ قال: رَأَيْتُ عمرَ وفي يَدِهِ دِرَّةٌ، فَضَرَبَ رَأْسَ أَمَةٍ حتّى سَقَطَ القِناعُ عن رَأْسِها، قال: فِيمَ الأَمَةُ تَشَبَّهُ بِالحُرَّةِ»؟! طبقات ابن سعد ج۷/۱۲۷، كنز العمال ج۱۵/۴۸۶ /ح۴۱۹۲۸.

«صحيحٌ عن عمرَ بنِ الخطّابِ ﷺ أَنَّهُ رَأى أَمَةً مُخْتَمِرَةً مُتجَلْبِبَةً فقال: لا تُشَبِّهُوا الإماءَ بِالمُحْصَناتِ». معرفة السنن والآثار (بيهقى) ج۲/۹۳.

«قال ابنُ المُنْذِرِ: ثَبَتَ أَنَّ عمرَ قال لِأَمَـةٍ رَآها مُتَقَنِّعَةً: اكْشِفي رَأْسَكِ ولا تَشَبَّهِـي بِالحَرائِرِ». دقائق اولى النهى ج۵/۱۰۴، ۱۰۵.

۲۵۳ـ ابوقِلابه می‌گوید: «كان عمرُ بنُ الخطّابِ لا يَدَعُ في خِلافَتِهِ أَمَةً تَقَنَّـعُ. قال: قال عمرُ: إِنَّمَا القِناعُ لِلْحَرائِرِ لِكَيْلا يُؤْذَيْنَ». مصنف ابن ابى‌شيبة ـ ۴۷ في الأمة تصلي ←

مخلوقِ «خالقِ شر» بودند[۲۵۴] و بعضاً فرقی با سگ‌های بی‌شرم

بغیر خمار ح۱۸ ـ ج۱۳۵/۲، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲۲۱/۵، کنز العمال ج۴۸۶/۱۵ /ح۴۱۹۲۳. همچنین رجوع شود به: المغنی علی مختصر الخرقی ج۶۳۹/۱، ج۴۶۱/۷، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۳۵۷/۷، الآداب الشرعیة (ابن مفلح) ص۲۹۶، کشاف القناع ج۳۱۵/۱.

یعنی: «عمر در زمان خلافتش به هیچ کنیزی اجازه نمی‌داد که سر خود را بپوشاند. عمر می‌گفت: مقنعه فقط مخصوص زنان غیر کنیز است تا مورد آزار قرار نگیرند».

در دفاع از این سیرهٔ عمر گفته شده: «**إِنَّهُ ﷺ قَصَدَ نَفْيَ الأَذى عَنِ الحَرائِر. لِأَنَّ الإِماءَ كُنَّ يَقْصَدْنَ لِلزِّنا، قال تعالی: ﴿ذلك أَدْنى أَنْ يُعْرَفْنَ فلا يُؤذَيْنَ﴾، وكانَتِ الحَرائِرُ تُعْرَفُ بِالسَّتْرِ فخَشِيَ أَنَّهُ إِذَا اسْتَتَرَتِ الإِماءُ حَصَلَ الأَذى لِلْحَرائِرِ، فأَمَرَ الإِماءَ بِالتَّكَشُّفِ ...**». مغنی المحتاج ج۱۳۱/۳. همچنین رجوع کنید به: تقویم النظر ج۳۴۰/۱، حواشی تحفة المحتاج ج۲۰۰/۷، حاشیة اعانة الطالبین ج۳۰۱/۳.

یعنی: «عمر بن خطاب می‌خواست با این کار زنان غیر کنیز مورد تعرض قرار نگیرند چون زنان کنیز را برای زنا می‌خواستند! خدا می‌فرماید: ﴿این (پوشاندن سر) برای آن است که زنان (به عفت) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند﴾. زنان غیر کنیز با پوششی که داشتند شناخته می‌شدند. عمر ترسید که اگر کنیزها نیز پوشش داشته باشند مردم مزاحم زنان غیر کنیز هم بشوند. لذا دستور داد کنیزها بی‌حجاب باشند»!

بعضی هم گفته‌اند: اصلاً این اشکال به عمر وارد نیست که چرا کنیزان را به خاطر پوشاندن خودشان شلاق می‌زده. زیرا اگر افراد فاسق به غیر کنیزها هم تعرض می‌کردند فسادش بیشتر بود. (در حقیقت) عمر بن خطاب برای کم کردن ـ

و ولگرد نداشتند![255] از همین رو صاحبان کنیز را شلاق می‌زد تا کنیزان خود را بی‌حجاب به کوچه‌ها بفرستند،[256] شاید که

← فساد، کنیزان را با شلاق می‌زد تا بدون پوشش بیرون بیایند!

«كان عمرُ ﷺ إذا رَأى أَمَةً مُتَقَنِّعَةً عَلاها بِالدِّرَّةِ، وقال: أَلْقي عنكِ الخِمارَ، أَتَتَشَبَّهينَ بِالحَرائِرِ يا دَفارِ. وَاعْتُرِضَ كيفَ عَزَّرَها عَلَى السَّتْرِ الَّذي هُوَ جائِزٌ، والتَّعْزيرُ إنَّما يَكونُ على ارْتِكابِ المَحْظُوراتِ والمُحَرَّماتِ؟ وأُجيبَ بِأَنَّهُ إنَّما فَعَلَ ذلك لأَنَّ الفُسّاقَ إذا تَعَرَّضُوا لِلْحَرائِرِ كان ذلك أَشَدَّ فَساداً والتَّعَرُّضُ لِلْإماءِ دُونَ ذلك في الفَسادِ، ففَعَلَ ذلك لِئَلاّ يَجِبَ الأَوَّلُ، فيَكُونَ فيه تَقْليلُ الفَسادِ». البحر الرائق (تكمله) ج۸/۳۵۷. همچنین رجوع کنید به: طلبة الطلبة (ابوحفص نسفی) ص۲۰۲، الهداية شرح بداية المبتدى ـ كتاب الصلاة، باب شروط الصلاة ـ ج۱/۴۹، كتاب الذخيرة (قرافی) ج۱۳/۱۰۳، البناية شرح الهداية ج۲/۱۳۳.

«...فَإِنْ قيلَ: لِمَ مَنَعَ عمرُ الإماءَ مِنَ التَّشَبُّهِ بِالحَرائِرِ؟ فَجَوابُهُ: أنّ السُّفَهاءَ جَرَتْ عادَتُهُمْ بِالتَّعَرُّضِ لِلْإماءِ فَخَشِيَ عمرُ أنْ يَلْتَبِسَ الأَمْرُ، فيَتَعَرَّضُ السُّفَهاءُ لِلْحَرائِرِ، فتَكُونُ الفِتْنَةُ أَشَدَّ». البحر الرائق ج۱/۴۷۴.

←۲۵۴ـ «وقال عمرُ بنُ الخطّابِ ﷺ لِجارِيَتِهِ: خَلَقَني خالِقُ الْخَيْرِ وَخَلَقَكِ خالِقُ الشَّرِ. فبَكَتِ الجارِيَةُ، فقال عمرُ: لا بَأْسَ عَلَيْكِ، فإنّ اللهَ خالِقُ الخَيْرِ والشَّرِ». المستطرف (ابشيهى) ج۲/۵۰۴.

۲۵۵ـ «عن ابنِ سُراقَةَ أنّ أَبا مُوسَى الأَشْعَرِيَّ كَتَبَ إلى عمرَ بنِ الخطّابِ يُشاوِرُهُ في جارِيَةٍ أرادَ أنْ يَشْتَرِيَها. قال: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عمرُ: لا تَتَّخِذْ مِنْهُنَّ، فإنّهُنَّ قَوْمٌ لا يَتَعايَرُونَ الزِّنا، وإنّ اللهَ نَزَعَ الحَياءَ مِن وُجوهِهِمْ كَما نَزَعَ مِن وُجوهِ الكِلابِ ...». تاريخ مدينة دمشق ج۳۸/۴۲۷.

۲۵۶ـ «...عمرُ ﷺ رُفِعَ إِلَيْهِ شَيْخٌ تَوَسَّنَ جارِيَةً فجَلَدَهُ، وهَمَّ يَجْلِدُها، فشَهِدُوا أنّها مَقهُورَةٌ فتَرَكَها ولَمْ يَجْلِدْها». الفائق في غريب الحديث ـ ذيل كلمه وسن ـ ج۳/۳۶۱. ←

فاسقانِ در کمین، از آنان کام بر گیرند و قدردان خلیفه گردند![۲۵۷]

یعنی: «پیر مردی را نزد عمر آوردند که کنیز خود را پوشانده بود. عمر آن پیر مرد را تازیانه زد و خواست کنیز را هم بزند، ولی افراد شهادت دادند که کنیز به اجبارِ صاحبش (چادر) پوشیده بوده (و تقصیری نداشته). لذا عمر کنیز را رها کرد و به او تازیانه نزد».

زمخشری در «الفائق» ـ بعد از نقل روایت فوق در توضیح کلمهٔ «تَوَسَّنَ» ـ می‌گوید: أي تَغَشّاها وهِيَ وَسْنیٰ عَلَی القَسْرِ.

«وفي حديثِ عمرَ ﷺ أنّ رَجُلاً تَوَسَّنَ جارِيَةً فجَلَدَهُ، وهَمَّ بِجَلْدِها، فشَهِدْنا أنَّها مُكْرَهَةٌ...». لسان العرب ـ ذیل وسن ـ ج۴۴۹/۱۳، تاج العروس ـ ذیل وسن ـ ج۳۶۲/۹. همچنین رجوع شود به: النهاية فی غريب الحديث ـ ذیل «وسن» ـ ج۱۸۶/۵.

۲۵۷ـ همان فاسقانی که شب‌ها کنیزان نگون بخت را در کوچه‌های مدینه مورد تجاوزِ جنسیِ دست جمعی قرار می‌دادند!

سدّی می‌گوید: «كانَ أُناسٌ مِن فُسّاقِ أهلِ المَدينَةِ بِاللَّيْلِ حينَ يَخْتَلِطُ الظَّلامُ، يَأْتُونَ إلى طُرُقِ المَدينَةِ، فيَتَعَرَّضُونَ لِلنِّساءِ، وكانت مَساكِنُ أهلِ المدينةِ ضَيِّقَةً، فإذا كان اللَّيْلُ خَرَجَ النِّساءُ إلَى الطُّرُقِ، فيَقْضِينَ حاجَتَهُنَّ. فكانَ أُولئِكَ الفُسّاقُ يَتْبَعُونَ ذلك مِنهُنَّ، فإذا رَأَوْا امْرَأَةً عليها جِلْبابٌ، قالُوا: هذِهِ حُرَّةٌ، فكَفُّوا عَنْها. وإذا رَأَوْا المَرْأَةَ ليس عليها جِلْبابٌ قالوا: هذِهِ أَمَةٌ، فَوَثَبُوا عليها»! تفسیر ابن ابی حاتم ج۳۱۵۵/۱۰ /ح۱۷۷۸۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲۲۲/۵.

یعنی: «عده‌ای از افراد فاسق اهل مدینه شب هنگام آنگاه که (هوا) کاملاً تاریک می‌شد به راه‌ها و کوچه‌های شهر می‌آمدند و زنان را مورد تعرض قرار می‌دادند. (در آن ایام) خانه‌های اهل مدینه کوچک بود (و دستشویی نداشت)، ←

احکام صادره از سوی خلیفه باعث شد که پیروان او به کنیزان درمانده به چشم روسپی‌های بی‌کس و کار و بدون حامی نگاه کنند.

در خانهٔ او کنیزان مجبور بودند بدون پوشش مناسب ـ با سینه‌های لرزان ـ از

← لذا وقتی که شب می‌شد زنان از خانه‌ها بیرون می‌آمدند تا در کوچه‌ها قضای حاجت کنند، افراد فاسقی که از آنان یاد شد این زنان را تعقیب می‌کردند، اگر چنانچه می‌دیدند که زنی سر و صورت خود را پوشانده است با خود می‌گفتند: «این زن، کنیز نیست» لذا به او تعرض نمی‌کردند، اما اگر چنانچه می‌دیدند که زنی روسری بر سر ندارد، با خود می‌گفتند: «این زن، کنیز است» آنگاه حمله می‌کردند و بر روی آن زن می‌پریدند »!

معاویة بن قُرَّه می‌گوید: «إنّ دُعّاراً مِن دُعّارِ أهلِ المَدِينَةِ كانُوا يَخْرُجُونَ بِاللَّيْلِ، فيَنْظُرُونَ النِّساءَ، ويَغْمِزُونَهُنَّ، وكانوا لا يَفْعَلُونَ ذلك بِالحَرائِرِ، إنَّما يَفْعَلُونَ ذلك بِالْإماءِ ...». الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۵/۲۲۱، ۲۲۲ (از طریق عبد بن حمید).

یعنی: «عده‌ای از افراد ناباب شهر مدینه شب‌ها از خانه‌هایشان بیرون می‌آمدند و به نگاه کردن زنان می‌پرداختند و به آنان اشاره می‌کردند. البته این کار را با زنان غیر کنیز انجام نمی‌دادند بلکه با زنان کنیز چنین می‌کردند».

شهاب الدین قرافی (ف. ۶۸۴هـ) می‌گوید: «معنىٰ نَهْيِ عمرَ ﵁ الْإماءَ عنْ تَشَبُّهِهِنَّ بِالحَرائِرِ: أنّ السُّفهاءَ جَرَتْ عادَتُهُمْ بِالتَّعَرُّضِ لِلْإماءِ دُونَ الحَرائِرِ، فَخَشِيَ ﵁ أنْ يَلْتَبِسَ الأَمْرُ فيَتَعَرَّضُ السُّفَهاءُ لِلْحَرائِرِ ذَواتِ الجَلالَةِ، فتَكُونَ المَفْسَدَةُ أَعْظَمَ». کتاب الذخیرة (قرافی) ـ کتاب الصلاة، الباب الثالث: في شروط الصلاة ـ ج۱۳/۱۰۳.

میهمانان نامحرم پذیرایی کنند![258] چرا که ــ جز عورت این زنانِ نگون‌بخت ـ رؤیت تمامی قسمت‌های بدن آنان جایز بود[259] و لمس آن اشکالی

۲۵۸ــ أنس بن مالك می‌گوید: «کنیزانِ عمر با موهای برهنه و با سینه‌های لرزان از ما پذیرایی می‌کردند». «كُنَّ إماءُ عمرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَخْدِمْنَنا، كاشِفاتٍ عن شُعُورِهِنَّ، تَضْطَرِبُ (أَوْ تَضْرِبُ) ثَدْيُهُنّ». السنن الکبری (بیهقی) ج۲/۲۲۷ (بیهقی پس از نقل این روایت می‌گوید: « والآثارُ عن عمرَ بنِ الخطّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ في ذلك صحيحةٌ »)، معرفة السنن والآثار (بیهقی) ج۲/۹۳، کنز العمال ج۱۵/۴۸۶ /ح۴۱۹۲۷، إرواء الغلیل ج۶/۲۰۴ (آلبانی در بارهٔ صحیح بودن این روایت می‌گوید: «وإسنادُهُ جَيِّدٌ، رِجالُه كُلُّهُمْ ثِقاتٌ غيرَ الشَّيْخِ البَيْهَقِيِّ أبي‌القاسمِ عبدِالرحمنِ بنِ عُبيدِاللهِ الحَرْبِيِّ، وهُوَ صَدُوقٌ كما قال الْخَطِيبُ»).

«عن أَنَسٍ قال: كُنَّ جواري عمرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَخْدِمْنَ الضِّيفانَ، كاشِفاتِ الرُّؤُوسِ، مُضْطَرِباتِ البَدَنِ». المبسوط (سرخسی) ج۱۰/۱۵۱.

«عن أَنَسٍ قال: كُنَّ جَواري عمرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَخْدِمْنَ الضِّيفانَ، كاشِفاتِ الرُّؤُوسِ، مُضْطَرِباتِ الثَّدْيِ». المبسوط (سرخسی) ج۹/۱۲.

۲۵۹ــ سرخسی پس از نقل اینکه کنیزانِ عمر از میهمانانِ خلیفه با سر برهنه و سینه‌های لرزان پذیرایی می‌کردند ــ از قول محمد بن مقاتل رازی ـ می‌گوید: «مرد نباید به آنچه که میان ناف تا زانویِ کنیز است نگاه کند، اما نگاه کردن به مابقی اندام کنیز اشکالی ندارد». «... لا يَنْظُرِ (الرَّجُلُ) إلى ما بَيْنَ سُرَّتِها إلى رُكْبَتِها، ولا بَأْسَ بِالنَّظَرِ إلى ما وَراءَ ذلكَ». المبسوط ـ کتاب الاستحسان ـ ج۱۰/۱۵۱.

«مرد جایز است به زنانی که میلی به آنها نمی‌شود نگاه کند، مانند: پیرزنان، و زنان بی‌حجاب (!) و یا زنان زشت. و همچنین به کنیزی که حتی برای فروش عرضه نشده است. (به بدن‌های این زنان) جز آنچه که برای نماز خواندن عورت محسوب -

نداشت![260]

← می‌شود (می‌توان نظر کرد). «ویُباحُ أنْ یَنظُرَ (الرَّجُلُ) مِمَّنْ لا تُشْتَهی کَعَجُوزٍ وبَرْزَةٍ وقبیحةٍ ونَحْوِهِنّ، وأَمَةٍ غَیْرِ مُسْتامَةٍ، إلی غَیْرِ عَوْرَةِ صَلاةٍ». منتهی الارادات ج۶۱/۱، ج۱۵۲/۲، ارشاد اولی النهی ج۱۰۵۷/۲. (مُسْتامَة= یعني مَعْرُوضَةٌ لِلْبَیْع. در عبارت فوق منظور این است که اگر کنیز برای فروش هم نباشد نگاه کردن به او جایز است).

اصحاب شافعی می‌گویند: «نگاه کردن به هر جایِ زنانِ کنیز ـ به استثنای عورت آنان ـ جایز است! عورتِ (کنیز) از بالای ناف تا زیر زانوی اوست». «وقالَ أَصْحابُ الشّافِعِيِ: یُباحُ النَّظَرُ مِنْها إلی ما لَیْسَ بِعَوْرَةٍ، وهُوَ ما فَوْقَ السُّرَّةِ وتَحتَ الرُّکْبَةِ». المغنی علی مختصر الخرقی ج۴۶۱/۷، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۳۵۷/۷.

بسیاری تصریح کرده‌اند که: «صحیح‌ترین رأی آن است که: نگاه کردن به تمامی بدن کنیز ـ به جز آنچه که ما بین ناف و زانوست ـ حلال است». «والأَصَحُّ حِلُّ النَّظَرِ إلَی الْأَمَةِ إلّا ما بَیْنَ السُّرَّةِ والرُّکْبَةِ...». منهاج الطالبین ص۵۴۰، النجم الوهّاج ج۲۲/۷ ـ ۲۶، جواهر العقود ج۴/۲، مغنی المحتاج ج۱۲۹/۳، ۱۳۰، نهایة المحتاج ج۱۸۹/۶، حاشیتا قلیوبی وعمیرة ج۲۰۹/۳، ۲۱۰. همچنین رجوع کنید به: حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج ج۱۹۴/۷، کشاف القناع ج۳۱۵/۱، حاشیة الدسوقی ج۲۱۵/۱، حاشیة اعانة الطالبین ج۳۰۰/۳، الشرح المُمتِع علی زاد المستقنع ج۱۵۳/۲، احکام النساء (احمد بن حنبل) پاورقی ص۱۴۹.

تذکر: در کتاب منهاج الطالبین چاپ آدیس آبابا، مکتبة عفان الإسلامیة، ۱۹۹۶م (ص۱۳۶)، وهمچنین چاپ بیروت، دار المعرفة، (ص۹۵) این عبارات تحریف شده و یک خط از کتاب حذف گردیده است. ←

در فقه او کنیزان مجبور بودند با سر برهنه نماز

ابوالبقاء دمیری (ف. ۸۰۸ه) در کتاب «النجم الوهّاج» پس از ذکر جمله فوق اشاره می‌کند که صدور این حکم، فقط بر اساس سیرهٔ عمر بن خطاب بوده است!

«والمَشْهُورُ جوازُ نَظَرِ الرَّجُلِ لِما عَدا ما بَيْنَ السُّرَّةِ والرُّكْبَةِ مِنَ الْأَمَةِ بِلا شَهْوَةٍ». حاشية الدسوقی ج۱/۲۱۸.

«...فإنْ كانَتْ أَمَةً لَم يَحْرُمِ (النَّظَرُ) إلّا ما بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ». الانوار لِأعمال الأبرار ج۲/۶۴.

«أمَّا الْأَمَةُ ولَوْ مُبَعَّضَةً، فيُنْظَرُ مِنْها ما عَدا بَيْنِ السُّرَّةِ والرُّكْبَةِ». الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع (شربینی) ج۲/۶۹، مغنی المحتاج ج۳/۱۲۸.

موفق الدین مقدسی حنبلی می‌گوید: «عورتِ مرد و کنیز، میان ناف تا زانوی آنان می‌باشد، و از احمد بن حنبل نقل شده که عورت آنان فقط دو فَرْجِ آنان (یعنی قُبُل و دُبُر آنان) است»! «وعَوْرَةُ الرَّجُلِ والْأَمَةِ ما بينَ السُّرَّةِ والرُّكْبَةِ وعنه أنَّها الفَرْجانِ». المُقنع ص۲۴، المبدع فی شرح المقنع ج۱/۳۶۰، ۳۶۱.

زین‌الدین ملیباری شافعی می‌گوید: «گفته شده: با اینکه مکروه است، ولی نگاه کردن بدون شهوت به بدن زنان کنیز جایز است، البته به استثنای آنچه را که میان ناف و زانوی آنان است، چرا که این قسمت، عورتِ زنِ کنیز به هنگام خواندن نماز است». «وقِيلَ: يَحِلُّ مَعَ الكراهَةِ النَّظَرُ بِلا شَهْوَةٍ وخَوْفِ فِتْنَةٍ إلَى الْأَمَةِ إلّا ما بَيْنَ السُّرَّةِ والرُّكْبَةِ، لِأَنَّها عَوْرَتُها فِي الصَّلاةِ»! فتح المعین ج۳/۳۰۱، ۳۰۲.

فقیه و مفسر معروف حنفی ابوبکر جصاص (ف. ۳۷۰) می‌گوید: «حلّیت رؤیت اعضای بدنِ کنیزان بدین گونه است که: زنانِ کنیز در مقابل نامحرمان مانند زنان غیر کنیز در مقابل محارم خود هستند. لذا هر مردی اجازه دارد به موها و بازوها و ←

بـخـوانـنـد و حـق نـداشـتـنـد حـتـی بـه هـنـگـام نـمـازِ جـمـاعـت

← ساق‌پا و سینه و پستانهایِ یک کنیزِ نامحرم نگاه کند، همانطوری که یک مرد می‌تواند به این اعضایِ یک زن محرمِ خود نظر بیندازد! مبنای صدورِ این (حکم) این است که نگاه کردن به موهای زنِ کنیز ـ نزد همگان ـ جایز است. (چرا که) عمر کنیزان را می‌زد و به آنان می‌گفت: سر خود را برهنه کنید و خود را شبیه زنانِ غیر کنیز نکنید. همین (کارِ عمر) اثبات می‌کند که کنیزان به منزله محارم حساب می‌شوند! (دلیل دیگر این است که) همه قبول دارند که زن کنیز می‌تواند بدون اینکه مردِ محرمی با وی باشد به مسافرت برود (بر خلاف زنِ غیر کنیز که حق ندارد بدون همراهیِ با یک محرم به مسافرت برود)! لذا همهٔ مردانِ نامحرم به منزلهٔ محارمِ زنِ کنیز محسوب می‌شوند»! «... إنّ الْإماءَ لِسائِرِ الْأَجْنَبِيّينَ بِمَنْزِلَةِ الحَرائِرِ لِذَوي مَحارِمِهِنَّ فيما يَحِلُّ النَّظَرُ إلَيْهِ، فيَجُوزُ لِلْأَجْنَبِيِّ النَّظَرُ إلى شَعْرِ الْأَمَةِ وذِراعِها وساقِها وَصَدْرِها وثَدْيِها كَما يَجُوزُ لِذَوِي الْمَحْرَمِ النَّظَرُ إلى ذاتِ مَحْرَمِهِ، لِأَنَّهُ لا خِلافَ لِلْأَجْنَبِيِّ النَّظَرُ إلى شَعْرِ الْأَمَةِ. ورُوِيَ أنّ عمرَ كانَ يَضْرِبُ الإماءَ، ويَقُولُ اكْشِفْنَ رُؤُوسَكُنَّ ولا تَتَشَبَّهْنَ بِالحَرائِرِ، فدَلَّ عَلى أَنَّهُنَّ بِمَنْزِلَةِ ذَواتِ المَحارِمِ. ولا خِلافَ أيْضاً أنَّهُ يَجُوزُ لِلْأَمَةِ أنْ تُسافِرَ بِغَيْرِ مَحْرَمٍ، فكان سائِرُ النّاسِ لَها كَذَوِي المَحارِمِ لِلْحَرائِرِ حينَ جازَ لَهُمُ السَّفَرُ بِهِنَّ»! احکام القرآن (جصاص) ج۳/۴۱۰.

«مرد می‌تواند به تمامی قسمت‌های بدن مردِ دیگر به جز عورت وی نگاه کند. ابن عبدالبر معتقد است: مردان همان طوری که می‌توانند به بدن دیگر مردان نگاه کنند بدن کنیزان را نیز می‌توانند ببینند. ابن عبدالبر ـ اعتقاد اهل سنت را در این خصوص ـ این طور اعلام می‌نماید: «این موضوع مورد اتفاق همگان است و مُجْمَعٌ عَلَیه می‌باشد». «فإنْ كانَتِ الأَجْنَبِيَّةُ أَمَةً مُسْلِمَةً هَلْ هِيَ في جَوازِ النَّظَرِ إلَيْها وامْتِناعِهِ مِثْلُ الحُرَّةِ أَوْ لا؟ ... مِنهم مَنْ قال: هِيَ بِالنِّسْبَةِ إلَى الرَّجُلِ كَنِسْبَةِ الرَّجُلِ إلَى الرَّجُلِ فيما يَجُوزُ أنْ يَنْظُرَ مِنْها... وزَعَمَ ابنُ عَبْدِ الْبَرِّ أنّ كَوْنَ ما هُوَ مِنْها عَوْرَةٌ ←

موهایِ سرِ خود را با چادر و یا با روسری بپوشانند![۲۶۱] این

← كَالرَّجُلِ مُجْمَعٌ عليه». مختصر کتاب النظر فی احکام النظر ص۱۹۴، ۱۹۵ /مسئلة ۱۰۷.

«ومِنَ المُسْتَثْنَياتِ النَّظَرُ إلَى الإماءِ حتّى رُوِيَ أنّ عمرَ ﷺ قال لِجارِيَةٍ مُتَقَنِّعَةٍ: أَتَتَشَبَّهِينَ بالحَرائِرِ يا لَكْعاءُ»؟ الوسيط فی المذهب ج۳۵/۵.

عبدالله بن عمر نیز بر اساس آنچه که پدرش سنت کرد اعلام نمود: «آنچه که یک کنیز واجب است از مردان بپوشاند فقط آن قسمتی است که ما بین ناف و زانو قرار دارد». «كان عبدُ اللهِ بنُ عمرَ ﷺ يَرىٰ أنّ المَرْأَةَ الحُرَّةَ كُلَّها عَوْرَةٌ بِالنِّسْبَةِ لِلرَّجُلِ الأَجْنَبِيِّ إلّا الْوَجْهَ وَالْكَفَّيْنِ وأَمّا الأَمَةُ فإنَّ عَوْرَتَها ما بَيْنَ السُّرَّةِ وَالرُّكْبَةِ عِنْدَ ابنِ عمرَ، وبِناءً على ذلك لا يَجِبُ عليها أنْ تَسْتُرَ إلّا ما بينَ السُّرَّةِ والرُّكْبَةِ». موسوعة فقه عبدالله بن عمر (دکتر محمد قلعه‌جی) ص۲۹۰، ۲۹۱.

۲۶۰ــ شمس الدين سرخسی حنفی می‌گوید: «هر قسمت از بدن زنِ کنیز که نگاه کردن به آن جایز باشد، لمسِ آن هم جایز است، البته به شرط اینکه موجب شهوت مرد و یا کنیز نگردد»! «...وكُلُّ ما يُباحُ النَّظَرُ إلَيْهِ مِنْها، يُباحُ مَسُّهُ مِنْها إذا أَمِنَ الشَّهْوَةَ على نَفْسِهِ وعليها...». المبسوط (سرخسی) ج۱۵۱/۱۰.

۲۶۱ــ «زنِ کنیز می‌تواند بدون مقنعه نماز بخواند چرا که عمر هرگاه زن کنیزی را می‌دید که با مقنعه سر خود را پوشانده، با تازیانه مقنعه او را برمی‌داشت و می‌گفت: ای زنِ متعفّن روسریت را بردار، خودت را مانند زنان غیر کنیز می‌کنی»؟! «ولِلأَمَةِ أنْ تُصَلِّيَ بِغَيْرِ قِناعٍ لِحَديثِ عمرَ ﷺ أنّهُ كان إذا رَأى جارِيَةً مُتَقَنِّعَةً، عَلاها بِالدِّرَّةِ، وقال: أَلْقي عَنْكِ الخِمارَ يا دَفارِ، أَتَشَبَّهينَ بالحَرائِرِ». المبسوط (سرخسی) ج۲۱۲/۱. همچنین رجوع شود به: بدائع الصنائع ج۱۲۱/۵، نصب الراية ج۱۴۲/۶، ۱۴۳، الدراية فی تخریج احادیث الهداية ج۱۲۴/۱، ج۲۳۰/۲، البحر الرائق (تکمله) ج۳۵۷/۸، حاشية رد المحتار ج۶۸۴/۶. ←

کنیزان لازم بود ـ به هنگام نماز (حتی به هنگام نماز جماعت) ـ فقط

← در حاشیهٔ رد المحتار بعد از نقل روایت آمده است: «ودَفارِ بالدّالِ المُهْمَلَةِ كَفَعالِ مَبنيٌّ على الكَسرِ مِنَ الدَّفَرِ وهو النَّتِنُ».

ابوالحسن ماوردی (ف. ۴۵۰ه) می‌گوید: «در مذهبِ (شافعی) همه متفقند که آنچه در نماز و در مقابل نامحرمان برای یک کنیز عورت است (و باید پوشانده شود) ما بین ناف وی و زانوی اوست. در این مورد اختلافی نیست که: سرِ کنیز و ساق پای او نه در نماز و نه در مقابل نامحرمان عورت محسوب نمی‌شود (و واجب نیست پوشانده شود). چون قتاده از انس روایت کرده که عمر بن خطاب ﵁ در راه کنیزی از خاندان انس را دید که در نماز مقنعه به سر کرده است. عمر آن کنیز را زد و گفت: سر خودت را برهنه نما و خودت را مانند زنان غیر کنیز مکن». «لا يَخْتَلِفُ المَذْهَبُ أنّ ما بَيْنَ سُرَّةِ الأَمَةِ ورُكْـبَتِها عَوْرَةٌ في صَلاتِها، ومع الأَجانِبِ. ولا يَخْتَلِفُ أنّ رَأْسَها وساقَيْها لَيْسَ بِعَوْرَةٍ في الصَّلاةِ، ولا مع الأجانبِ، لِروايَةِ قَتادَةَ عن أَنَسٍ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ ﵁ مَرَّ بِأَمَةٍ لِآلِ أَنَسٍ وقَدْ تَقَنَّعَتْ في صَلاتِها فضَرَبَها، وقال: اكْشِفي رَأْسَكِ ولا تَشَبَّهِينَ بالحَرائِرِ». الحاوی الکبیر ج۲/۲۲۳، ۲۲۴.

لذا بر اساس فقهی که توسط عمر بنیانش پی‌ریزی شد، حکم صادر نمودند که زنانِ کنیز ـ به هنگامِ نماز ـ تنها باید به مقدار مردان ستر عورت نمایند و در این خصوص گفتند: «الْأَمَةُ كَالرَّجُلِ»، یا «عَوْرَةُ الْأَمَةِ كَعَوْرَةِ الرَّجُلِ» (=آنچه را یک کنیز باید از بدن خود به هنگام نماز بپوشاند، همان مقداری است که مردان باید بپوشانند) .... المعونة علی مذهب مالك ج۱/۱۰۳، المُحلّیٰ ج۳/۲۲۳ (به نقل از ابوحنیفه)، الکافی فی فقه اهل المدینة (ابن عبدالبر) ص۶۳، حلیة العلماء فی معرفة مذاهب الفقهاء ج۲/۵۴، تقویم النظر ج۱/۳۴۰، الهدایة شرح بدایة المبتدی ج۱/۴۹، المغنی علی مختصر الخرقی ج۱/۶۳۹ (به رأی احمد بن حنبل)، الکافی ←

«عـورتـیـنِ» خـود، [۲۶۲] یـا احـتـیـاطـاً «از زیـر نـاف تـا بـالایِ

→ فی فقه احمد بن حنبل (ابن قدامه) ج۱/۱۱۲، فتح العزیز فی شرح الوجیز ج۴/۹۱، تفسیر القرطبی ج۱/۳۶۱ (به نقل از مالك بن انس)، التعجیز فی اختصار الوجیز ص۹۴، روضة الطالبین ج۱/۳۸۹، المجموع ـ کتاب الصلاة، باب ستر العورة ـ ج۳/۱۶۸، ۱۶۹، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۱/۴۵۷، ۴۵۸ (به رأی احمد بن حنبل و شافعی)، الرعایة الصغری ج۱/۷۳، ارشاد السالك الی اشرف المسالك ص۱۵، القوانین الفقهیة (ابن جزی کلبی) ص۶۳، الفروع (ابن مفلح) ج۱/۲۸۷، القواعد والفوائد (بعلی) ص۲۱۰، البَنایة شرح الهدایة ج۲/۱۳۲، ۱۳۳، المبدع فی شرح المقنع ج۱/۳۶۱، الانصاف (مرداوی) ج۱/۴۵۱، مغنی ذوی الافهام ص۱۰۳، الاشباه والنظائر (سیوطی) ص۲۲۶، کفایة الطالب الربانی ج۱/۲۱۵، البحر الرائق ج۱/۴۷۴، مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل ج۲/۱۸۰، فتح المعین ج۳/۳۰۲، الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع (شربینی) ج۱/۱۳۵، حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج ج۴/۱۶۴، ج۷/۱۹۵، هدایة الراغب ص۱۰۸، نیل الاوطار ج۲/۵۵ (به نقل از شافعی و ابوحنیفه)، روح المعانی (آلوسی) ج۱۸/۱۴۱، حاشیة الباجوری ج۱/۱۴۰، اللباب فی شرح الکتاب ج۱/۷۶، ۷۷، منح الجلیل ج۱/۱۳۲، غالیة المواعظ ص۴۱۱، تحفة الاحوذی ج۲/۳۱۵، ۳۱۶ (به نقل از شافعی و ابوحنیفه)، ج۸/۴۴، عون المعبود ج۲/۲۴۳ (به نقل از شافعی و ابوحنیفه)، ج۱۱/۱۱۵ (به نقل از مالك بن انس و شافعی و ابوحنیفه)، الفقه الحنبلی المیسّر ج۱/۲۱۶ ....

۲۶۲ـ **امام حنابله احمد بن حنبل و بنا به قولی مالك بن انس معتقد بوده‌اند که زنان کنیز فقط لازم است فَرْجَیْنِ خود (= قُبُل و دُبُر) را در نماز بپوشانند!**

المُقنع (عبدالله ابن قدامه حنبلی) ـ کتاب الصلاة، باب ستر العورة ـ ص۲۴، الشرح الکبیر علی متن المقنع (عبدالرحمن ابن قدامه حنبلی) ج۱/۴۵۶، ۴۵۸، →

زانو»[263] را بپوشانند.[264]

← الرعاية الصغرى (ابن حمدان حنبلى) ج۱/۷۳، الفروع (شمس‌الدين ابن مفلح حنبلى) ج۱/۲۸۷، القواعد والفوائد الاصولية (علاء الدين بعلى حنبلى) ص۲۱۰، النجم الوهّاج (دميرى شافعى) ج۲/۱۹۰، ۱۹۱ [به نقل از مالك بن انس]، المبدع فى شرح المقنع (برهان‌الدين ابن مفلح حنبلى) ج۱/۳۶۰، ۳۶۱، الانصاف (مَرداوى حنبلى) ج۱/۴۴۹، ۴۵۰، مغنى المحتاج (شربينى شافعى) ج۱/۱۸۵ [به نقل از مالك بن انس]، الروض المربع (بهوتى حنبلى) ج۱/۱۴۰.

«وقالَ قَوْمٌ: حَدُّ العَوْرَةِ نَفْسُ السَّبيلَيْنِ وهُما السَّوْأَتانِ حَسْب». عيون المجالس (قاضى عبدالوهاب) ج۱/۳۱۰.

۲۶۳ـ ابوحنیفه و شافعی و بنا به قولی مالك بن انس نظرشان این بوده که کنیزان به هنگام نماز خواندن فقط لازم است ـ مانند مردان ـ آنچه را که بین ناف تا زانوی آنان قرار دارد بپوشانند!

رجوع کنيد به: الاقناع (ماوردى) ص۳۷، الحاوى الكبير ج۲/۲۲۳، ۲۲۴، المُحلّى ج۳/۲۲۳، التنبيه (فيروزآبادى) ص۲۸، الوسيط فى المذهب ج۲/۱۷۴، ۱۷۵، المغنى على مختصر الخرقى ج۱/۶۳۹، العمدة فى الفقه ص۱۵، المحرر فى الفقه ج۱/۴۲، ۴۳، التعجيز فى اختصار الوجيز ص۹۳، ۹۴، منهاج الطالبين ص۵۴۰، الشرح الكبير على متن المقنع ج۱/۴۵۶، ۴۵۷، الاختيار لتعليل المختار ج۱/۴۵، الرعاية الصغرى ج۱/۷۳، المطلع على ابواب المقنع ص۶۱، ۶۲، الفروع (شمس الدين ابن مفلح) ج۱/۲۸۷، عمدة السالك ص۴۲، الانوار لِأعمال الأبرار ج۱/۱۰۵، القواعد والفوائد الاصولية (علاء الدين بعلى) ص۲۱۰، النجم الوهّاج ج۲/۱۹۰، ۱۹۱، المبدع فى شرح المقنع ج۱/۳۶۰، الانصاف ج۱/۴۴۹ ـ ۴۵۱، التاج والاكليل ج۱/۴۹۸، مغنى ذوى الافهام ص۱۰۳، المقدمة الحضرمية ص۷۶، ←

موضوعی که بعید است رگ غیرتِ فقهایی را ـ که جوازِ نماز خواندن به

← فتح القریب المجیب ج۱/۱۴۰، فتح الوهاب ج۱/۸۷، منهج الطلاب ص۲۳، اسنی المطالب شرح روض الطالب (سُنَیْکی) ج۲/۵۰۰، التوضیح فی الجمع بین المقنع والتنقیح ج۱/۲۸۵، کفایة الطالب الربانی ج۱/۲۱۵، مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل ج۲/۱۷۹، ۱۸۰، زاد المستقنع ص۳۷، الاقناع لطالب الانتفاع (حجّاوی) ج۱/۱۳۴، منتهی الارادات ج۱/۶۱، الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع (شربینی) ج۱/۱۳۵، مغنی المحتاج ج۱/۱۸۵، حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج ج۲/۱۱۱، نهایة المحتاج ج۲/۷، دلیل الطالب ص۲۵، ۲۶، الروض المربع ج۱/۱۴۰، ارشاد اولی النهی ج۱/۱۶۶، ج۲/۱۰۵۷، دقائق اولی النهی ج۱/۳۰۰، حاشیتا قلیوبی وعمیرة ج۱/۱۷۶، ۱۷۷، اخصر المختصرات ج۱/۱۰۸، الفواکه الدوانی ج۱/۱۲۹، ۱۳۰، نیل المآرب بشرح دلیل الطالب ج۱/۸۳، الحواشی المدنیة ج۱/۲۷۵، ۲۷۶، الشرح الکبیر (احمد دردیر) ج۱/۲۱۳، شروط الصلاة (محمد بن عبدالوهاب) ص۹۵۸، ۹۵۹، نیل الاوطار ج۲/۵۵ (به نقل از شافعی و ابوحنیفه)، حاشیة الباجوری ج۱/۱۴۰، حاشیة اعانة الطالبین ج۱/۱۳۵، ج۲/۱۲۹، ج۳/۲۹۹، دلیل الطالب ص۲۵، ۲۶، حاشیة الشرقاوی ج۱/۱۷۲، ۱۷۳، نهایة الزین ص۴۶، منار السبیل ج۱/۷۸، السلسبیل فی معرفة الدلیل ج۱/۱۱۰، انوار المسالك ص۴۸، الشرح المُمتِع علی زاد المستقنع ج۲/۱۵۲، ۱۵۳، الفقه الحنبلی المیسّر ج۱/۲۱۵، ۲۱۶.

←۲۶۴ـ حتی گفتند اگر به کنیزی در حال نماز خواندن خبر دهند که آزاد شده، باید پس از شنیدن خبر آزادی، خود را بپوشاند و در صورتی که وقت باقی است نمازش را با رعایت حجاب اعاده نماید! «... وإنْ عَلِمَتْ في صَلاةٍ بِعِتْقٍ مَكشوفَةُ رَأْسٍ، أو وَجَدَ عُرْيانٌ ثَوْباً، اسْتَتَرا ـ إنْ قَرُبَ الساتِرِ ـ وإلّا أعادا بِوَقْتٍ». مختصر خلیل ص۲۱، حاشیة الخُرَشی ج۱/۴۷۶، حاشیة الشیخ علی بن احمد العدوی ج۱/۴۷۶.

صورت کاملاً عریان را صادر نمودند ـ بجنباند![۲۶۵]

تا صدها سال بعد از این بدعتِ بربافتهٔ عمر، هیچ کنیز مسلمان یا غیر مسلمانی، جرأت نیافت در کوچه‌های مدینة النبی با روسری و یا با چادر ظاهر گردد![۲۶۶] کنیزان در شهر مدینه با بدن‌های نیمه عریان می‌گشتند و همه این کار را

۲۶۵ـ بنا به نقلی: امام مالکیه (مالك بن انس) ستر عورتِ در نماز را امری مستحب می‌دانسته و نه واجب!

ابوالحسن ماوردی (ف. ۴۵۰ه) ـ ضمن مخالفت با نظر مالك ـ چنین می‌گوید: «مالك (بن انس) می‌گوید: به هنگام نماز خواندن، ستر عورت مستحب است و نه واجب. لذا اگر کسی مکشوف العوره نماز خواند، اگر چنانچه وقت باقی است (و نماز قضا نمی‌شود) نمازش را دوباره اعاده کند، ولی اگر وقت نیست دیگر احتیاجی به اعاده نماز نیست. (ماوردی سپس می‌گوید): در هر جایی که مالك می‌گوید: «نماز را باید به شرط بقای وقت اعاده کرد» منظورش این است که مستحب است و واجب نیست»». «وقال مالكٌ: سَتـرُ العَوْرَةِ مُسْتَحَبٌّ في الصَّلاةِ، ولَيْسَ بِواجِبٍ. فمَنْ صَلّى مَكْشُوفَ العَوْرَةِ، وكان الوَقْتُ باقياً أعادَ، وإنْ كانَ فائِتاً لَمْ يُعِدْ. وكُلُّ مَوْضِعٍ يَقُولُ مالكٌ: «إنَّـهُ يُعِيدُ فيه مَـعَ بَقاءِ الوَقْتِ»، يُرِيدُ بِهِ: اسْتِحْباباً، لا واجِباً». الحاوی الكبير ج۲/۲۱۶.

۲۶۶ـ فقیه برجسته و معروف مالکی، عبدالملك بن حبیب قرطبی (ف. ۲۳۸ه) ـ که حدوداً دویست سال پس از خلافت عمر بن خطاب می‌زیسته ـ بعد از نقل ممنوعیتِ حجاب کنیزان توسط عمر بن خطاب می‌گوید: «من در شهر مدینه حتی یک کنیز ندیدم که سر برهنه نباشد».

«وما رَأَيْتُ بِالمَدِينَةِ أَمَةً تَخْرُجُ ـ وإنْ كانَتْ رائِعَةً ـ إلّا وهِيَ مَكْشُوفَةُ الرَّأْسِ في ضَفائِرِها أَوْ في شَعْرٍ مُحمَّمٍ، لا تُلْقِي على رَأْسِها شَيْئًا. ورُبَّما رَأَيْتُ الجارِيَةَ تُلْقِي ←

ـ به عنوان سنت عمر ـ جایز و بلکه واجب می‌دانستند![۲۶۷]

← الجِلبابَ على صَدْرِها مِنْ فَوْقِ ثَوْبِها الَّذي تَلْبَسُ. وتَكْشِفُ الأَمَةُ رَأْسَها لِتُعرَفَ الأَمَةُ مِنَ الحُرَّةِ... ولا بَأْسَ أنْ تُصَلِّيَ الأَمَةُ كذلك مَكْشُوفَةَ الرَّأْسِ والمِعْصَمِ والسّاقِ، ولا بَأْسَ أنْ يَبْدُوَ ذلك مِنْها في غَيْرِ صَلاةٍ». ادب النساء (عبدالملك بن حبيب) ـ باب ما يُكره للإماء من التشبه بالحرائر فی لباسهن ـ ص۲۲۹ [۱۴۸].

قاضی ابوالولید ابن رشد قرطبی مالکی (ف. ۵۲۰هـ) معتقد است: از آنجایی که در زمان او فساد و فحشاء در میان اکثر مردم عمومیت پیدا کرده، دیگر هیچ امامی نه تنها نباید به سنت عمر عمل کند بلکه باید به کنیزان اجازه ندهد که بدون حجاب در کوچه‌ها رفت و آمد نمایند. به عبارت دیگر ابوالولید قرطبی این سنّتِ عمر را زاییدهٔ عدم فساد و یا لا اقل کمی فساد در ایام خلیفهٔ ثانی معرفی می‌نماید! و حال آنکه بهانه‌ای که برای تبرئهٔ عمر اظهار شده، دفع فساد و دفع مزاحمتِ اراذل و اوباش مدینه از زنان حُرّه و غیر کنیز بوده است!

«قالَ عبدُالمَلِكِ فِي الواضِحَةِ: وما رَأَيْتُ بِالمَدِينَةِ أَمَةً تَخْرُجُ ـ وإنْ كانَتْ رائِعَةً ـ إلّا وهِيَ مَكْشُوفَةُ الرَّأْسِ في ضَفائِرِها، أَوْ في شَعْرٍ مجمَّمٍ، لا تُلْقي عَلى رَأسِها جِلباباً لِتُعْرَفَ الأَمَةُ مِنَ الحُرَّةِ، إلا أنّ ذلك لا يَنْبَغِي اليَوْمَ لِعُمُومِ الفَسادِ في أَكْثَرِ النّاسِ! فلَوْ خَرَجَتِ اليَوْمَ جارِيَةٌ رائِعَةٌ مَكْشُوفَةَ الرَّأْسِ فِي الأَزِقَّةِ والأَسْواقِ لَوَجَبَ على الإمامِ أنْ يَمْنَعَ مِن ذلك، وَيُلْزِمَ الإماءَ مِنَ الهَيْئَةِ في لباسِهِنَّ ما يُعْرَفْنَ بِهِ مِنَ الحَرائِرِ». البيان والتحصيل ـ كتاب النكاح الثاني ـ ج۴/۳۵۷، ۳۵۸.

۲۶۷ـ در دوران حیات مالك بن انس امام مالکیه (و. ۹۳ ـ ف. ۱۷۹هـ) که مقارن با اواخر حکومت امویان و اوایل حکومت عباسیان بوده کنیزان به صورت نیمه عریان در شهر مدینه رفت و آمد می‌کردند تا جایی که مالك بن انس از این وضعیت اظهار ناراحتی می‌کرده است. ←

حامیان عمر ـ برای آنکه ساحت وی را از این فساد ظالمانه تبرئه نمایند ـ به تحریف در معنای آیات قرآنی متوسل شدند و ادعا کردند که خداوند نیز در قرآن (با عبارتِ ﴿أنْ يُعْرَفْنَ﴾)، حجاب را فقط برای «زنانی که بَرده نیستند» واجب کرده است و نه زنان کنیز.[۲۶۸] حال آنکه سنت نبوی از این نوع تفسیر قرآن، و از این قاعدهٔ فسادانگیز و ظالمانه که عمر نسبت به کنیزان اعمال نموده مبرّاست.[۲۶۹]

← «ورُوِيَ عنه (أي عن مالكٍ) أنّهُ كَرِهَ ما تَفْعَلُ الجَواري فِي المَدينَةِ: يَخْرُجْنَ فيَكْشِفْنَ ما فوقَ الإزارِ». مختصر كتاب النظر فی احكام النظر ص۱۴۱.

یعنی: «از مالك بن انس روایت شده که وی از کاری که کنیزان در شهر مدینه انجام می‌دادند اظهار ناراحتی می‌کرده و آن را مکروه می‌دانسته است. کنیزان در مدینه (وقتی از منازل) خارج می‌شدند آن قسمت از بدن خود را که بالاتر از شلوار (و دامن) قرار داشت عریان می‌کردند»!

۲۶۸ـ ﴿يا أيُّهَا النّبِيُّ قُلْ لأَزْواجِكَ وَبَناتِكَ ونِساءِ المؤمنينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلابِيبِهِنَّ ذلك أدْنىٰ أنْ يُعْرَفْنَ فلا يُؤْذَيْنَ ...﴾. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵۹.

یعنی: «ای پیامبر، به زنانت و دخترانت و به زنانِ مؤمنان بگو که خود را بپوشانند. این کار برای اینکه آنان شناخته شوند ﴿= أنْ يُعْرَفْنَ﴾ و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است...».

منظور آیه این است که: زنان با رعایت حجابِ خود، به عفت و پاکدامنی و ایمان شناخته خواهند شد. ولی عده‌ای ـ بر اساس بدعت عمر بن خطاب ـ معنای آیه را تحریف کرده‌اند و می‌گویند: منظور این است که: زنان با رعایت حجاب، اعلام خواهند کرد که کنیز نیستند و به برده نبودن شناخته خواهند شد.

۲۶۹ـ ابن حزم به شدت به کسانی که این آیه را در بارهٔ حجابِ زنانِ غیر کنیز می‌دانند حمله نموده و می‌گوید: ←

قوانینی که عمر در خصوص کنیزان وضع نمود، موجب بی‌عفتی و فسادی گسترده در جامعه گردید. گر چه بر اساس «مُوافقات دروغینی» [۲۷۰] که او برای

«ونَحنُ نَبرَأُ مِن هذا التّفسيرِ الفاسدِ الّذي هو إمّا زَلّةُ عالِمٍ ووَهْلَةُ فاضلٍ عاقلٍ، أو افْتِراءُ كاذبٍ فاسقٍ، لأَنّ اللهَ تَعالىٰ أَطْلَقَ الفُسّاقَ على أَعْراضِ إماءِ المسلمينَ، وهذه مُصيبةُ الأَبَدِ. ومَا اخْتَلَفَ اثْنانِ مِن أهلِ الإسلامِ في أنّ تحريمَ الزّنیٰ بِالحُرّةِ كتَحريمِه بالأَمَةِ، وأنّ الحَدَّ على الزّاني بِالحُرّةِ كالحَدِّ على الزّاني بِالأَمَةِ، ولا فَرْقَ، وأنّ تَعَرُّضَ الحُرّةِ في التّحريمِ كتَعَرُّضِ الأَمَةِ، ولا فَرْقَ. ولِهذا ولِشِبْهِهِ وَجَبَ أَنْ لا يُقْبَلَ قَولُ أَحَدٍ بعدَ رسولِ اللهِ ﷺ إلّا بأَنْ يُسْنِدَهُ إليه عليه السّلامُ». المُحلّیٰ ج۲۱۹/۳.

یعنی: «ما از این تفسیر فاسدی (که از آیه شده است) بیزاری می‌جوییم. این تفسیر فاسد را یا باید لغزش و اشتباه یک فردِ عالم و فاضل و عاقل دانست و یا باید آن را تهمت و افترای یک فردِ دروغگو و فاسق به حساب آورد، چون (بر اساس چنین تفسیری باید بپذیریم که) خدای تعالی، افراد فاسق را برای تعرّض به نوامیسِ کنیزانِ مسلمان آزاد گذارده است، و این مصیبتی جاودانه است! همه مسلمانان بدون استثنا معتقدند که: حرمت زنایِ با زن حرّه مانند حرمت زنایِ با کنیز است و حدّی که بر زانی با زنِ حُرّه جاری می‌شود درست به مانند حدّی است که بر زانیِ با کنیز جاری می‌گردد و حد این دو زانی هیچ فرقی با یکدیگر ندارد و همانطوری که تعرض به زنِ غیر کنیز و حُرّه حرام است تعرض به زنِ کنیز نیز حرام می‌باشد و هیچ فرقی میان کنیز و غیر کنیز در این حکم نیست. به همین دلیل و به دلایل دیگر واجب است که ما پس از رسول خدا (ص)، قول هیچ فردی را (که خلاف این احکام را می‌گوید) نپذیریم مگر آن که سخنانِ آن فرد مستند به سخنان شخص پیامبر باشد».

۲۷۰ـ عمر مدعی بود که بعضی از احکام موجود در قرآن را خداوند در اعلان موافقت با نظرات وی نازل نموده است. این ادعای عمر به صورت‌های مختلف از او نقل شده =

خود عَلَم نمود، ادعا شد که خداوند به خاطرِ درخواست عمر بن خطاب بوده که «حجاب» را بر زنان واجب نموده است![۲۷۱]

می‌گویند: تجاربِ جوانی عمر بن خطاب در شرارت و می‌خوارگی و عیاشی و

← است. الفاظی چون: «وافَقْتُ ربّي في ثلاثٍ ...»، یا «وافَقْتُ اللهَ في ثَلاثٍ ...»، و یا «وافَقَني ربّي في ثَلاثٍ ...» ... صحیح البخاری ـ کتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة/ و کتاب تفسیر القرآن، باب واتخذوا من مقام إبراهیم مصلی ـ ج۱/۱۰۵، ج۵/۱۴۹، صحیح مسلم ـ کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر ـ ج۷/۱۱۶.

«وفي کتابِ فضائلِ الإمامینِ لأبي عبدِ اللهِ الشَّیبانيِّ قال: وافَقَ عمرُ رَبَّهُ في أحَدٍ وعشرینَ مَوْضِعاً». اخبار الدول ج۱/۲۸۷.

۲۷۱ـ عایشه و عده‌ای دیگر می‌گویند: «علت واجب شدن حجاب، این بود که عمر بارها و بارها از پیامبر خواسته بود که آن حضرت زنان خود را مجبور به رعایت حجاب نماید»! «...وقالَتْ عائِشَةُ وجَماعَةٌ: سَبَبُ الحِجابِ کلامُ عمرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ مِراراً في أنْ یَحْجُبَ نِساءَهُ». تفسیر الثعالبی ج۳/۲۳۵.

اینکه «وجوب حجاب زنان، خصوصاً وجوب حجاب همسران پیامبر ﷺ» به پیشنهاد عمر بوده نزد علمای اهل سنّت قطعی است و در بسیاری از کتاب‌ها از جمله در صحیحین به آن اشاره شده است! روایاتی که در «صحیح بخاری» ج۱/۱۰۵، ج۵/۱۴۹ و «صحیح مسلم» ج۷/۱۱۶ و بسیاری از دیگر منابع کتب اهل سنت آمده از خود عمر بن خطاب نقل گردیده و در آنها نوعاً به پیامبر اکرم ﷺ اهانت و جسارت شده است.

زن‌بارگی،[۲۷۲] همگی زمینه‌ساز نبوغ مضاعفِ او

۲۷۲ـ محمد حسین هیکل می‌گوید: «عمر بن خطاب مانند جوانان و مردان دیگرِ مکه علاقمند به شراب بود و بسیار می‌گساری می‌کرد. (او نه تنها شارب الخمر بود) بلکه شاید (بتوان گفت) که از تمامیِ دیگر می‌خوارگان، حرص و ولع بیشتری نسبت به شراب داشت. عمر در ابتدای جوانیِ خود عاشق زنانِ آوازه‌خوان بود. تمام کسانی که شرح زندگانی عمر را نوشته‌اند متفقند در اینکه عمر (همواره) به دنبال می‌گساری و زن‌بازی بوده است». «وكان عمرُ، كَغَيْرِهِ مِن شُبّانِ مَكَّةَ ورِجالِها، مُحِباً لِلشَّرابِ مُتَوَفِّراً عليه. بل لَعَلَّهُ كان أَشَدَّ مِن أَمْثالِهِ وَلَعاً بِهِ. كذلك كان له صَدْرَ شَبابِهِ غَرامٌ بِالغانِياتِ، جَعَلَ الّذينَ يُتَرْجِمُونَ لَه يُجْمِعونَ على أنّهُ كان صاحِبَ خَمْرٍ وصاحِبَ نِساءٍ». الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۴. همچنین رجوع کنید به: قائد الفكر الاسلامی عمر بن الخطاب ج۱/۴۶.

محمد غزالی نیز می‌گوید: «ظاهراً در وجود عمر روحیات متناقضی در کشاکش و جدال با یکدیگر بودند: او (از سویی) به سنت‌های پدران و نیاکان خود احترام می‌گذاشت، (از سویی) به شهوتِ می‌خوارگی و عیاشی‌های محبوبش خو گرفته بود، (از طرفی هم) پایداری و تحمل مسلمانان ـ در بلاهایی که در راه عقیده از خود نشان می‌دادند ـ او را به تعجب وا می‌داشت». «والظّاهِرُ أنّ عمرَ كانَتْ تَصْطَرِعُ في نَفْسِهِ مَشاعِرُ مُتناقِضَةٌ: احْتِرامُهُ لِلتَّقالِيدِ الّتي سَنَّها الآباءُ والأَجْدادُ، واسْتِرْسالُه مَعَ شَهَواتِ السُّكْرِ واللَّهْوِ الّتي أَلِفَها، ثُمّ إعْجابُهُ بِصَلابَةِ المُسلمينَ واحْتِمالِهِمُ البَلاءَ في سَبيلِ عَقيدَتِهِم...». فقه السيرة ص۱۲۵.

عبدالرحمن شرقاوی می‌گوید: «جوانانِ دورانِ عمر شراب می‌خوردند و خوشی می‌کردند. عمر نیز بدون هیچ قید و بندی (در می خوارگی) با آنان همراهی می‌کرد و به مانند آنان عنانِ عیاشی خود را رها کرده بود». «كان شَبابُ عَصْرِهِ يَشْرَبُونَ ويَطْرَبُونَ، فَأَدْلَى عمرُ بِدَلْوِهِ مَعَهُمْ وأَسامَ سَرْحَ اللَّهْوِ حَيْثُ أَسامُوا». الفاروق =

شده بود![273]

شهوتِ عمر در مسائل جنسی به حدی بود که گاهی تا چشمش به یکی از این کنیزان می‌افتاد روزهٔ خود را می‌شکست و با وی همبستر می‌شد![274] او حتی از

→ عمر بن الخطاب (شرقاوی) ص۶.

دکتر عبدالرحمن عمیره می‌گوید: «عمر اهل می‌گساری بود و دائم الخمری بود که به شراب‌خواری اعتیاد داشت». «وكانَ (عمرُ) صاحِبَ خَمْرٍ يَشْرَبُها ويَعْكُفُ عليها». رجالٌ أنزل الله فيهم قرآناً ج۷۸/۵.

۲۷۳ـ محمود شلبی می‌گوید: «ومِن هُنا كان عمرُ قَبْلَ إسْلامِهِ خَبيراً بِالحَياةِ في شُرُورِها، فلَمّا جاءَتْ ساعَةُ الصِّفْرِ مِنْ حَياتِهِ، وانْقَلَبَ مِنَ اليَسارِ إلَى اليَمينِ، دَخَلَ إلَى الإسلامِ دُخُولَ الخَبيرِ بِألاعيبِ الأَشْرارِ. فاكْتَمَلَتْ بذلك شَخْصِيَّتُهُ، وتَوازَنَتْ عَبْقَرِيَّتُهُ». حياة عمر (محمود شلبی) ص۱۵.

یعنی: «عمر بن خطاب قبل از آنکه مسلمان شود، با (انواعِ) شرارتهایِ موجود آشنایی کامل داشت. از همین رو آنگاه که ساعت صفرِ حیات او فرا رسید و از چپ به راست منقلب گردید، به عنوان کسی وارد اسلام شد که کاملاً از بازی‌های اشرار آگاه است. و بر همین اساس بود که شخصیت عمر کامل گردید و نبوغِ سرشارش توازن یافت»!

۲۷۴ـ سعید بن مُسَیَّب می‌گوید: «كان عمرُ صائِماً، فعُرِضَتْ لَهُ جارِيَةٌ، فَأَعْجَبَتْهُ، فَواقَعَها وهُوَ صائِمٌ...». جمل من انساب الاشراف ج۲/۲۰۳.

یعنی: «عمر روزه بود که کنیزی به او عرضه شد. عمر از کنیز خوشش آمد و در حالی که روزه بود با کنیز نزدیکی کرد».

سعید بن مسیّب در روایتی دیگر می‌گوید: «خَرَجَ عمرُ يَوْماً عَلى أَصْحابِهِ، ←

آمیزش با کنیز حائضه نیز پروا نمی‌کرد![۲۷۵]

عمر کنیزان را می‌خرید و دستور می‌داد آنان را برایش آرایش کنند و نزدش بیاورند.[۲۷۶]

ممکن بود این کنیزانِ خریداری شده ـ حتی پس از آمیزشِ با آنان ـ به

فقال: إنّي أَصْبَحْتُ صائِماً، فمَرَّتْ بي جارِيَةٌ لي (أو فرَأَيْتُ جارِيَةً لي)، فوَقَعْتُ عَلَيها...». مصنف عبد الرزاق ج۲۷۲/۴ /ح۷۷۷۲، طبقات ابن سعد ج۳۳۹/۲، سنن الدارقطنی ج۱۶۰/۲، الجوهر النقی ج۲۸۱/۴، المُحلّیٰ ج۲۷۰/۶.

یعنی: «یک روز عمر نزد دوستانش رفت و به آنان گفت: روزه بودم که یکی از کنیزانم از جلویِ من رد شد. من هم به رویش افتادم (و با او نزدیکی کردم)».

۲۷۵ـ عبدالحمید بن عبدالرحمن می‌گوید: «إنّ عمرَ بنَ الخطّابِ أتی جارِيَةً لَهُ، فقالَتْ: إنّي حائِضٌ، فكَذَّبَها فوَقَعَ عليها، فوَجَدَها حائِضاً ...». شرح العمدة ج۴۶۸/۱، بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث ـ باب ۱۸: فيمن أتی حائضاً ـ ص۴۶.

یعنی: «عمر بن خطاب (برای آمیزشِ جنسی) نزد یکی از کنیزانش رفت. کنیز به او گفت: من (الآن) در حال حیض هستم. عمر او را متهم به دروغگویی کرد و با وی همبستر شد، و در هنگام آمیزش بود که دریافت کنیزش حائضه است»!

«عن عمرَ أنّهُ أتی جارِيَةً لَهُ، فقالَتْ: إنّي حائِضٌ، فوَقَعَ بِها، فوَجَدَها حائِضاً...». کنز العمال ج۵۶۶/۱۶ /ح۴۵۸۸۹.

همچنین رجوع کنید به: السنن الکبری (بیهقی) ج۳۱۶/۱، حاشیة ابن القیم علی سنن ابی داود ج۳۰۷/۱.

۲۷۶ـ «حديثُ عمرَ ﷺ، فإنّهُ اشتَری جارِيَةً، وأَمَرَ بِها، فزُيِّنَتْ لَهُ، وأُدْخِلَتْ عليه...». المبسوط (سرخسی) ج۲۷۷/۳۰.

فروشنده پس داده شوند. «عمر» فتوا داده بود: «اگر فردی کنیزِ دوشیزه یا غیر دوشیزه‌ای را خرید می‌تواند او را به علت معیوب بودن پس بدهد حتی اگر پس از خرید، با آن کنیز همبستر شده باشد»![۲۷۷] بعدها در بارهٔ «کنیزی که فروخته شده و طی چند سال در خانهٔ خریدار دارای فرزندانی شده» اعلام گردید: خریدار می‌تواند بچه‌های آن کنیز را بفروشد و خود کنیز را هم پس از گذشت سال‌ها ـ به علت معیوب بودنش ـ به فروشنده پس بدهد![۲۷۸] کاری که حتی در خصوص یک الاغ معیوب هم جایز ندانسته‌اند!

۲۷۷ـ شعبی می‌گوید: «إنّ عمرَ بنَ الخطّابِ قال ـ فیمَنِ اشتَری جارِیَةً فَوَطِئَها ثُمّ وَجَدَ بِها عَیْباً ـ: إنْ کانَ ثَیِّباً رَدَّها ونِصْفَ عُشْرِ قیمَتِها، وإنْ کانَتْ بِکْراً رَدَّها ورَدَّ مَعَها عُشْرَ قیمَتِها». المُحلّیٰ ج۹/۷۶.

یعنی: «عمر بن خطاب ـ در خصوص کسی که کنیزی را خریده و پس از جماعِ با وی در کنیز عیبی یافته ـ چنین گفته است: اگر کنیزتان باکره و دوشیزه نبود او را (بعد از جماع) پس بدهید و یک بیستم قیمت کنیز را هم (به فروشنده) برگردانید. اما اگر کنیزتان (هنگام خرید) دوشیزه بود (و شما با او جماع کردید و دیدید معیوب است) به هنگام پس دادن او، یک دهمِ قیمتِ خرید او را (به فروشنده) بدهید»!

۲۷۸ـ مالك بن انس (امام مالکیه) از کسانی است که به جایز بودن این عمل تصریح می‌نماید. (رجوع کنید به: المدونة الکبری ـ کتاب التدلیس، باب في الرجل یبتاع الأمة فتلد أولاداً ثم یجد بها عیبا ـ ج۴/۳۰۸).

محمد عُتْبی قُرطُبی (ف. ۲۵۵ه) هنگام طرحِ «سؤالات عیسی بن دینار از عبدالرحمن بن قاسم مصری» این طور نقل می‌کند:

عیسی بن دینار می‌گوید: «از عبدالرحمن بن قاسم سؤال کردم: اگر کسی کنیزی را که فرزند ندارد به کسی بفروشد و آن کنیز بعدها در نزد خریدارش صاحب ←

نوزادانی که محصول آمیزش‌های عمر با این کنیزان بودند گاهی سرنوشتی نامعلوم می‌یافتند. .

کنیزی که با صاحبش همبستر می‌شد و بچه‌ای به دنیا می‌آورد، آن بچه از نظر «عمر بن خطاب» فرزند صاحبِ کنیز بود، حتی اگر احتمال می‌رفت که آن کنیز با افرادِ دیگری آمیزش کرده باشد![۲۷۹] با این وجود وقتی کنیزِ خودِ «عمر» ـ پس از

← چند فرزند بشود و بعد آن فرزندان فروخته شوند، اگر (پس از این مدت طولانی) خریدار در آن کنیز عیبی بیابد و بخواهد آن کنیز را به فروشنده پس بدهد (چه حکمی دارد؟ یعنی) خریدار می‌خواهد کنیز را به همراه پولی که از فروش بچه‌های آن کنیز به دست آورده پس بدهد، و یا اینکه می‌خواهد فقط آن کنیز را (بدون سودی که از فروش بچه‌ها بُرده پس بدهد). عبدالرحمن بن قاسم در جواب گفت: خریدار می‌تواند کنیز را با پولی که از فروش بچه‌های کنیز عایدش شده پس بدهد، چون مالك (بن انس) به من (در خصوص چنین مسئله‌ای) گفته: خریدار می‌تواند زنِ کنیز را با بچه‌هایی که کنیز (در خانهٔ خریدار) به دنیا آورده (به فروشنده) پس بدهد، مالك بن انس معتقد بود (برای فسخ چنین معامله‌ای) گذر زمان اهمیتی ندارد و من هم با نظر او موافقم»! «وسَأَلْتُهُ عن الّذي يَبيــعُ الجارِيَةَ بِلا وَلَدٍ، فتَلِدُ عِنْدَ المُبْتاعِ أولاداً فيَبيــعُ أَوْلادَها، ثُمّ يَجِدُ بِها عَيْباً، فيُريدُ رَدَّها وَثَمَنَ وُلْدِها أو لا يَرُدُّها إلّا وَحْدَها؟ قال: يَــرُدُّها وثَمَنَ الوُلْدِ، لِأَنَّ مالِكاً قال لي: يَرُدُّها ووُلْدَها، ولَمْ يَــرَهُ فَوْتاً، ووافَقْتُهُ عليه ... ». البيان والتحصيل ـ كتاب العيوب ـ ج۸/ ۳۳۰، ۳۳۱.

۲۷۹ـ عمر بن خطاب می‌گفت: «چه مواظب عفتِ کنیز خودتان باشید چه مواظب نباشید، اگر مردی با کنیزی نزدیکی کند و آن کنیز بچه‌دار شود، من آن مردِ صاحبِ کنیز را (به عنوان پدرِ طفل) ملزم به پذیرفتن آن بچه می‌کنم». «حَصِّنُوهُنَّ أَوْ لا تُحَصِّنُوهُنَّ، ←

آمیزش‌های متعددِ «عمر» با وی ـ پسری به دنیا آورد، «عمر» انکار نمود که پسرِ

← إنَّما رَجُلٌ وَطِئَ جارِيَةً فجاءَتْ بِوَلَدٍ، أَلْزَمْتُهُ إيّاه». المبسوط للسرخسي ج۹۹/۱۷.

یا اینکه عمر می‌گفت: «بعضی از مردها با کنیزان خودشان آمیزش می‌کنند و در آنها اِنزال نمی‌کنند. اگر کنیزی به من مراجعه کند و صاحبش اعتراف کند که با او نزدیکی کرده، من بچهٔ آن کنیز را (به عنوان فرزند) به صاحب کنیز ملحق می‌کنم. شما چه در کنیزان خودتان اِنزال بکنید چه انزال نکنید، (بچهٔ کنیز، فرزند شماست)».

«ما بالُ رِجالٍ يَطَؤُونَ ولائِدَهُمْ ثُمّ يَعْزِلُونَهُنَّ. لا تَأْتيني وَليدَةٌ يَعْتَرِفُ سَيِّدُها قَدْ أَلَمَّ بِها إلّا أَلْحَقْتُ بِهِ وَلَدَها، فَاعْزِلُوا بَعْدُ أَوِ اتْرُكُوا». الموطأ ـ كتاب الأقضية، باب القضاء في أمهات الأولاد ـ ج۷۴۲/۲، ۷۴۳، المدونة الكبرى ج۳۱۵/۳، كتاب الأم (شافعى) ج۲۴۲/۷، مسند الامام الشافعى ص۲۲۳، شرح معانى الآثار ج۱۱۴/۳، السنن الكبرى (بيهقى) ج۴۱۳/۷، السنن الصغرى ج۳۶۳/۵، ج۴۲۶/۶، معرفة السنن والآثار ج۲۰/۶ /ح۴۵۹۷، الاستذكار (ط دار الكتب العلمية) ج۱۸۱/۷ /ح۱۴۱۷، المهذب فى فقه الامام الشافعى ج۱۲۴/۲، المغنى على مختصر الخرقى ج۱۳/۹، ج۴۹۰/۱۲، الكافى فى فقه الامام احمد بن حنبل (ابن قدامه) ج۳۰۰/۳، المجموع ج۴۱۲/۱۷، ۴۲۷، الشرح الكبير على متن المقنع ج۷۱/۹، الذخيرة (قرافى) ج۳۲۳/۱۱، اللباب فى الجمع بين السنّة والكتاب ج۶۱۵/۲، التلخيص الحبير ج۳/۴، كنز العمال ج۵۶۷/۱۶ /ح۴۵۸۹۵، مرقاة المفاتيح ج۴۳۱/۶، شرح الزرقانى على الموطأ ج۳۵/۴، نيل الاوطار ج۷۶/۷، منار السبيل ج۲۴۷/۲، إرواء الغليل ج۱۹۰/۷.

ابوالحجاج فِنْدَلاوی (ف. ۵۴۳هـ) می‌گوید: «اگر مردی اقرار کرد که با کنیز خود آمیزش کرده است، هر فرزندی که کنیز برای او به دنیا بیاورد از آنِ خود مرد است. ←

نوزاد، فرزند او باشد چون «عمر» بچه را شبیه خود نمی‌دانست! و شاید کتکی دیگر این زن بیچاره را نیز مجبور نمود که بگوید بچه‌اش از «عمر» نیست بلکه از آنِ «یکی از شتر چرانان» است![۲۸۰]

← نظر شافعی هم همین است»، «إذا أَقَرَّ بِوَطْءِ أَمَتِهِ، لَزِمَهُ ما أَتَتْ بِهِ مِن وَلَدٍ. وَبِهِ قالَ الشّافِعِيُّ». تهذيب المسالك ـ كتاب أمهات الأولاد، في من أقر بوطء أمته، هل يلزمه ما أتت به من ولد أم لا ـ ج۳/۶۵۹.

شرف الدین حجّاوی حنبلی (ف. ۹۶۸هـ) می‌گوید: «... اگر کسی اعتراف کرد که با کنیزش نزدیکی کرده ـ حال چه نزدیکی در فرج بوده باشد و یا غیر آن، چون گاهی آب به فرج می‌ریزد ـ اگر بعد از شش ماه که از نزدیکی آن فرد با کنیزش گذشت، کنیز بچه‌ای به دنیا بیاورد آن بچه فرزندِ صاحبِ کنیز است و حتی اگر صاحبِ کنیز ادعا کند که در کنیز خود انزال نکرده و یا اینکه ادعا کند که اصلاً انزال واقع نشده به هر صورت بچهٔ به دنیا آمده فرزند اوست. فقط در صورتی انتساب بچه به وی منتفی است که آن شخص سوگند بخورد که کنیزش را استبراء کرده است (یعنی: قسم بخورد که از زمانی که کنیزش را خریداری کرده تا زمانی که کنیز بچه‌دار شده ابداً نزدیکی و مقاربتی با وی نداشته است)». «فَصْلٌ فيما يُلْحَقُ مِنَ النَّسَبِ: ... ومَنِ اعْتَرَفَ بِوَطْءِ أَمَتِهِ فِي الفَرْجِ أَوْ دُونَهُ، لأَنَّهُ قَدْ يُجامِعُ فيَسْبِقُ الماءُ إلَى الْفَرْجِ، فوَلَدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ، لَحِقَهُ نَسَبُه وإنِ ادَّعَى العَزْلَ أَوْ عَدَمَ الإنْزالِ، إلّا أنْ يَدَّعِيَ الاِسْتِبْراءَ، ويَحْلِفَ عليهِ، فيَنْتَفِيَ بذلكَ». الاقناع لطالب الانتفاع ـ كتاب اللّعان وما يلحق من النسب ـ ج۳/۶۱۵.

۲۸۰ـ «روایت شده که عمر بن خطاب کنیزی داشت که با او (همواره) همبستر می‌شد. زمانی که آن کنیز بچه‌ای به دنیا آورد، عمر قبول نکرد که بچه از آنِ او باشد. عمر گفت: خدایا به آل عمر کسی را ملحق نکن که شبیه آنان نیست! زنِ کنیز (بعداً) ←

در میان کنیزهایی که خرید و فروش می‌شدند دختر بچه‌های بسیار کم سن و سال نیز فراوان بود. بنا به فتوای عمر بن خطاب خریدار می‌توانست همان روزِ خرید با این دختر بچه‌ها نزدیکی کند. عمر گفته بود حتی اگر این بچه‌ها به سن حیض شدن رسیده باشند، خریدار مجبور به استبراء نیست (یعنی لازم نیست صبر کند تا معلوم گردد آیا این دختر بچه از صاحب قبلی خود حامله است یا خیر)، خریدار بلا فاصله بعد از خرید می‌تواند با آن دختر بچه آمیزش جنسی داشته

← اقرار کرد که بچه‌اش (از عمر بن خطاب نیست بلکه) از آنِ فلان چوپان است». «رُوِيَ عن عمرَ ﷺ أنَّه كانَ لَهُ جارِيَةٌ، وكانَ يَطَأُها، فجاءَتْ بِوَلَدٍ، ونَفاهُ، وقال: اللّهُمَّ لا تُلْحِقْ بِآلِ عمرَ مَنْ لا يُشْبِهُهُمْ، فأَقَرَّتْ أنَّهُ مِن فُلانٍ الرّاعِيّ». المبسوط للسرخسي ج۱۷/۹۹. همچنین رجوع کنید به: إعلاء السنن ج۱۱/۳۵۶/ ح۳۴۵۵.

در یک روایت دیگر آمده که کنیز عمر اقرار کرد که بچه‌ای که به دنیا آورده متعلق به یک شتر چران است. «...فقالَتْ: مِن راعِي الإبِلِ». سنن سعید بن منصور ج۲/۹۲، ۹۳ / ح۲۰۷۳، المغنی علی مختصر الخرقی ج۱۲/۴۹۱.

می‌گویند: عمر بچهٔ یکی از کنیزانش را فرزند خود ندانست. «قالُوا: انْتَفىٰ عمرُ ﷺ مِن وَلَدِ جارِيَةٍ لَهُ». یا «أمّا عمرُ ﷺ فرُوِيَ عنه أنَّهُ أَنْكَرَ حَمْلَ جارِيَةٍ لَهُ أَقَرَّتْ بِالمَكْرُوهِ». السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۴۱۳.

واقعاً خبر فوق را باید حمل بر چه چیزی کرد؟

یعنی درِ منزلِ خلیفه آنقدر کریمانه باز بوده که بی‌آنکه کسی متوجه شود(!) کنیزان پذیرای چوپانی گمنام و بی‌سر و پا می‌شده‌اند؟! گویی در این موارد دیگر تازیانه‌ای در کار نبوده که چوپانان و کنیزان بهراسند.

باشد![۲۸۱]

در بازار، کنیزان را برای فروش می‌گرداندند و سپس در انظار عمومی آنان را عریان می‌کردند و هر کسی مجاز بود ـ به بهانهٔ خرید ـ به تمامی قسمت‌های بدنِ آنان، حتی عورتینِ آنان دست بکشد![۲۸۲]

۲۸۱ـ «وسُئِلَ مالِكٌ عَنِ الصَّبِيَّـةِ الصَّغيرَةِ تُشْتَرىٰ، أَعَلىٰ مَنِ ابْتاعَها اسْتِبْراؤُها؟ قالَ: نَعَمْ. إذا كانَ مِثْلُها يُوطَأُ، واسْتِبْراؤُها ثَلاثَةُ أَشْهُرٍ، وإنْ كانَتْ صَغيرَةً لَيْسَ مِثْلُها يُوطَأُ فلَيْسَ عَلَيْهَا اسْتِبْراءٌ».

قال محمدُ بنُ رُشدٍ: «أَمَّا الصَّغِيرَةُ الَّتي لا يُوطَأُ مِثْلُها فلاَ اخْتِلافَ في أنَّهُ لا مُواضَعَةَ فيها ولاَ اسْتِبْراءَ، وإنَّمَا اخْتُلِفَ في الصَّغيرةِ الّتي يُوطَأُ مِثْلُها ويؤمَنُ الحَمْلُ مِنْها، فمَذْهَبُ مالِكٍ وعامَّةِ أصْحابِهِ وُجُوبُ الاِسْتِبْراءِ فيها والمواضَعَةِ إنْ كانَتْ مِن ذَواتِ الأَثْمانِ بِثَلاثِ أَشْهُرٍ لِأَنَّ الحَمْلَ لا يَتَبَيَّنُ في أَقَلِّ مِن ثِلاثَةِ أَشْهُرٍ، وقِيلَ شَهْرانِ، وقِيلَ شَهْرٌ ونِصْفٌ، وقِيلَ شَهْرٌ، وذَهَبَ مُطَرِّفٌ وابنُ الماجَشُونِ إلى أنَّهُ لا يَجِبُ فيهَا اسْتِبْراءٌ و لا مواضعةٌ، وجاءَ ذلكَ عن جَماعةٍ مِنَ السَّلَفِ مِنهم عمرُ بنُ الخطّابِ ...». البيان والتحصيل ـ كتاب الاستبراء ـ ج۴/۹۶.

۲۸۲ـ ابن المجاوِر در تاریخ خود در بابی تحت عنوان «صِفةُ بَيْعِ الجَواري» (= نحوهٔ فروش کنیز) می‌گوید: «(معمولاً) دست کنیز را یک منادی می‌گیرد و در بازار او را می‌گرداند و جار می‌زند (که آن کنیز برای فروش است). تاجرانِ فاجر هم جمع می‌شوند و به دست و پا و ساق و ران و ناف و سینه و پستان کنیز نگاه می‌کنند و به آنها دست می‌کشند. بعد به پشت او نظر می‌اندازند و باسن او را وجب می‌کنند و اندازه می‌گیرند. زبان و دندان‌ها و موهای او را نیز به خوبی بررسی می‌نمایند. اگر کنیز لباسی به تن داشته باشد لباسهایش را از تنش در می‌آورند و همه جای وی را نگاه می‌کنند و برای آخرین بررسی، قُبُل و دُبُر او را نیز ـ بدون هیچ پوشش و←

عمر نیز شخصاً ـ در مقابل چشم مردم ـ با دستهایش به سینهٔ کنیزان فروشی می‌زد.[۲۸۳] چرا که در فقهِ امثال او «زنِ بردهٔ فروشی» چیزی جز یک جنسِ تجاری نبود[۲۸۴] و دست کشیدن به هر جایِ او، فرقی با دست کشیدن به دیوار

حجابی ـ مورد معاینه قرار می‌دهند».

«... ويَأْخُذُ المُنادي بِيَدِها ويَدُورُ بِها فِي السُّوقِ ويُنادِي عليها ويَحْضُرُ التُجّارُ الفُجّارُ يَقْلِبُونَ يَدَها وَرِجْلَها وساقَها وأَفْخاذَها وسُرَّتَها وصَدْرَها ونَهْدَها. وَيَقْلِبُ ظَهْرَها ويُشَبِّرُ عَجُزَها ويَقْلِبُ لِسانَها وأسنانَها وشَعْرَها ويَبْذُلُ المَجْهُودَ. وإنْ كان عليها ثِيابٌ خَلَعَها وَقَلَبَ وأَبْصَرَ وفي آخِرِ الأَمْرِ يَقْلِبُ فَرْجَها وجُحْرَها معايَنَةً مِن غَيْرِ سِتْرٍ ولا حِجابٍ ...». تاريخ المستبصر ص۱۴۵.

۲۸۳ـ علاء الدین ابوبکر کاشانی حنفی (ف. ۵۸۷هـ) می‌گوید: «روایت شده است که آقای ما عمر (از محلی می‌گذشت) دید کنیزی را می‌فروشند. عمر دستش را به سینه‌های کنیز زد و گفت: بخرید»! «ورُوِيَ عن سَيِّدِنا عمرَ رضي الله عنه أنَّهُ مَرَّ بِجارِيَةٍ تُعْرَضُ عَلَى البَيْعِ، فضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى صَدْرِها، وقال: اشْتَرُوا».

علاء الدین کاشانی پس از نقل این روایت می‌گوید: «اگر (دست زدن به سینه‌هایِ کنیزِ فروشی) حرام بود بی‌گمان عمر بن خطاب این کار را نمی‌کرد». (به عبارت دیگر: چون عمر این کار را کرده پس حتماً این عمل جایز می‌باشد)! «ولَوْ كانَ حَراماً لَمْ يُتَوَهَّمْ مِنْهُ رضي الله عنه أنْ يَمَسَّها». بدائع الصنائع ج۵/۱۲۱.

۲۸۴ـ مجاهد بن جَبْر می‌گوید: «داشتم با عبدالله بن عمر در بازار راه می‌رفتم که دیدیم چند برده‌فروش دور یک کنیز جمع شده‌اند و (اعضای بدنِ) او را (برای خرید) بررسی می‌کنند. وقتی آنان عبدالله بن عمر را دیدند کنار رفتند و گفتند: پسر عمر آمد. عبدالله بن عمر به کنیز نزدیک شد و به قسمتی از بدن کنیز دست کشید. آنگاه گفت: صاحبان این کنیز کجا هستند، این کنیز یک کالا است». «كُنْتُ مَعَ ابنِ عمرَ

نداشت![۲۸۵]

پسر خلیفه (= عبدالله بن عمر بن خطاب) نیز وقتی می‌خواست کنیزی را از بازار بخرد، در حضور مردم پاهای زن را برای دیدن عریان می‌کرد و به فرج او نگاه می‌کرد و سپس ـ به تأسی از پدر ـ دستهایش را به پستان‌ها و عورتین وی می‌کشید![۲۸۶]

← أَمْشي فِي السُّوقِ، فإذا نَحْنُ بِناسٍ مِن النَّخّاسينَ، قَدِ اجْتَمَعُوا على جارِيَةٍ يَقْلِبُونَها، فَلَمّا رَأَوْا ابنَ عمرَ تَنَحَّوْا وقالُوا: ابنُ عمرَ قَدْ جاءَ. فَدَنا مِنْهَا ابنُ عمرَ، فلَمَسَ شَيْئًا مِن جَسَدِها، وقال: أيْنَ أَصْحابُ هذِهِ الجارِيَةِ، إنَّما هِيَ سِلْعَةٌ ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ كتاب البيوع والأقضية، باب ۲۹: الرجل يريد أن يشتري الجارية فيمسها ح۱ ـ ج۳۲/۵.

۲۸۵ـ عبدالله بن عمر در بارهٔ (دست زدن به کنیز فروشی) می‌گفت: «برای من تفاوتی ندارد که کنیزِ فروشی را لمس کنم و یا دیوار را لمس نمایم»! «عن عُبَيْدٍ المُكْتِبِ، عن إبراهيمَ، عن بعضِ أصحابِ عبدِ اللهِ، أنَّهُ قال فِي الأَمَةِ تُباعُ: ما أُبالي إيّاها مَسَسْتُ، أَوِ الحائِطَ »! مصنف عبدالرزاق ـ باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها ـ ج۲۸۷/۷ /ح۱۳۲۰۹، مصنف ابن ابی‌شیبة ـ كتاب البيوع والأقضية، باب ۲۹: الرجل يريد أن يشتري الجارية فيمسها ح۳ ـ ج۳۳/۵.

۲۸۶ـ «كانَ (ابنُ عمرَ) إذا أرادَ أنْ يَشْتَرِيَ جارِيَةً، فراضاهُمْ عَلى ثَمَنٍ، وَضَـعَ يَدَهُ على عَجُزِها، ويَنْظُرُ إلى ساقَيْها وقُبُلِها»! مصنف عبدالرزاق ـ باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها ـ ج۲۸۶/۷ /ح۱۳۲۰۰، ۱۳۲۰۱.

«إنّ ابنَ عمرَ بنِ الخطّابِ كان إذا أرادَ أنْ يَشْتَرِيَ جارِيَةً ـ فواطَأَهُمْ عَلى ثَمَنٍ ـ وَضَـعَ يَدَهُ على عَجُزِها وبَطْنِها وقُبُلِها، وكَشَفَ عن ساقِها»! كنز العمال ج۱۴۳/۴ /ح۹۹۱۵. ←

کارهایی که بعید است تا کنون کسی به هنگام خرید حیواناتی چون اسب و

«عن نافِعٍ، عن ابنِ عمرَ أنّهُ كان إذا أرادَ أنْ يَشْتَرِيَ الجارِيَةَ وَضَعَ يَدَهُ على إلْيَتَيْها وبَيْنَ فَخِذِها ورُبَّما كَشَفَ عن ساقَيْها». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب البیوع والأقضیة، باب ۲۹: الرجل يريد أن يشتري الجارية فيمسها ح۲ ـ ج۵/۳۲.

«عن نافِعٍ عنِ ابنِ عمرَ، أنّهُ كانَ إذَا اشْتَرىٰ جارِيَةً كَشَفَ عن ساقِها، ووَضَعَ يَدَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْها وعلى عَجُزِها». السنن الکبری (بیهقی) ـ باب الرجل يريد شراء جارية، فينظر إلى ما ليس منها بعورة ـ ج۵/۳۲۹، إرواء الغليل ج۶/۲۰۱ /ح۱۷۹۲ (با تأکید بر صحت حدیث).

«عن ابنِ جُرَيجٍ، عن نافِعٍ، عن ابنِ عمرَ، كان يَكْشِفُ عن ظَهْرِها، وبَطْنِها، وساقِها، ويَضَعُ يَدَهُ على عَجُزِها». مصنف عبدالرزاق ـ باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها ـ ج۷/۲۸۶ /ح۱۳۲۰۵،

«عن مَعْمَرٍ عن عَمْرِو بنِ دِينارٍ، عن مُجاهِدٍ، قال: مَرَّ ابنُ عمرَ على قَوْمٍ يَبْتاعُونَ جارِيَةً، فلَمّا رَأَوْهُ ـ وَهُمْ يُقَلِّبُونَها ـ أَمْسَكُوا عن ذلِكَ. فجاءَهُمْ ابنُ عمرَ، فكَشَفَ عن ساقِها، ثُمّ دَفَعَ في صَدْرِها، وقال: اشْتَرُوا. قال مَعْمَرٌ: وأَخْبَرَني ابنُ أبي نَجِيحٍ، عن مُجاهِدٍ، قال: وَضَعَ ابنُ عمرَ يَدَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْها، ثُمّ هَزَّها». مصنف عبدالرزاق ـ باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها ـ ج۷/۲۸۶ /ح۱۳۲۰۲، ۱۳۲۰۴.

«عَنِ ابنِ جُرَيجٍ، عن عَطاءٍ، قال: قُلْتُ لَهُ: الرَّجُلُ يَشْتَرِي الأَمَةَ، أَيَنْظُرُ إلى ساقَيْها وقَدْ حاضَتْ، أو إلى بَطْنِها؟! قال: نَعَم. قال عَطاءٌ: كانَ ابنُ عمرَ يَضَعُ يَدَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْها، ويَنْظُرُ إلى بَطْنِها، ويَنْظُرُ إلى ساقَيْها، أو يَأْمُرُ بِهِ». مصنف عبدالرزاق ـ باب الرجل يكشف الأمة حين يشتريها ـ ج۷/۲۸۵ /ح۱۳۱۹۸.

«عن ابنِ جُرَيجٍ، قال: أَخْبَرَني عَمْرٌو أَوِ ابنُ الزُّبَيْرِ، عن ابنِ عمرَ، أنّهُ وَجَدَ تُجّاراً مُجْتَمِعِينَ عَلَى أَمَةٍ، فَكَشَفَ عن بعضِ ساقِها، ووَضَعَ يَدَهُ على بَطْنِها». مصنف ←

قاطر انجام داده باشد! بر اساس همین رفتار غیر انسانی بود که فتوا صادر گردید: «فروشندهٔ کنیز می‌تواند ـ به هنگام فروشِ یک کنیز ـ کلیهٔ لباس‌ها و زیورآلاتی را که یک کنیز به تن دارد از او بگیرد و وی را به صورت کاملاً عریان بفروشد. لذا خریدار (جهت بردن کنیز به خانه) باید حتماً با خودش یک چیزی بیاورد تا عورتِ وی با آن پوشانده شود»![۲۸۷]

شهوتِ پسرِ خلیفه (عبدالله بن عمر) در خصوص زنان و همچنین حیای او تا آنجا بود که آنگاه که در جنگ زنی زیبا نصیبش می‌گردید، دیگر حتی از همرزمان خویش هم پروا نمی‌کرد. او به هنگام جهاد فی سبیل‌الله(!) ـ در مقابل چشمِ سپاهِ اسلام گسترِ خلیفه ـ به سمت زن اسیر شده می‌دوید و بی‌محابا از او کام می‌گرفت![۲۸۸] گر چه باید اعتراف کرد که عمر بن خطاب خود پیش از رفتن

← عبدالرزاق ـ باب الرجل یکشف الأمة حین یشتریها ـ ج۷/۲۸۵، ۲۸۶ /ح۱۳۱۹۹.

«عنِ ابنِ عُيَيْنَةَ، عن عَمْرِو بنِ دِينارٍ، عن مُجاهِدٍ، قال: كُنْتُ مَـعَ ابنِ عمرَ فِي السُّوقِ، فأَبْصَرَ بِجارِيَةٍ تُباعُ، فكَشَفَ عن ساقِها، وصَكَّ في صَدْرِها، وقال: اشْتَـرُوا. يُرِيهِمْ أَنَّهُ لا بَأْسَ بذلك». مصنف عبدالرزاق ـ باب الرجل یکشف الأمة حین یشتریها ـ ج۷/۲۸۶ /ح۱۳۲۰۳.

۲۸۷ـ «ولَوْ كانَتْ جارِيَةٌ عليها حُلِيٌّ ولِباسٌ، تَجَرَّدَتْ مِن جَمِيعِهِ، وعَلَى المُشْتَرِي أنْ يَأْتِيَها بِما تُسْتَرُ بِهِ عَوْرَتُها». الاقناع (ماوردی شافعی) ـ باب ما یتبع أصله في البیع ـ ص۹۳.

۲۸۸ـ «خَرَجَتْ في سَهْمِي يَوْمَ جَلُولاءَ جارِيَةٌ كَأَنَّها عُنُقَها إبْرِيقَ فِضَّةٍ، فما مَلَكْتُ نَفْسِي أنْ قُمْتُ إلَيْها فقَبَّلْتُها والنّاسُ يَنْظُرُونَ». تاریخ یحیی بن معین (به روایت دوری) ج۲/۲۰۹ /ح۴۹۸۱، مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، باب ۱۰۵: في الرجل ←

«عبدالله» به جهاد (!) احتمال می‌داد که پسرش در هنگام فتح ممالک زنا کند و به زنان تجاوز نماید![۲۸۹] عمر ـ در نامه‌ای به یکی از امرای لشکر خود ـ دستور داده بود که «مبادا کسانی که به زنان تجاوز می‌کنند و شراب می‌خورند تحت پیگرد واقع شوند و مبادا از چنین افرادی خواسته شود که خود را برای اجرای حد معرفی کنند، چرا که وقتی خدا ستّار العیوب است کار درستی نیست یک مؤمن را رسوا نمود»![۲۹۰]

← یشتری الأمة یصیب منها شیئًا دون الفرج أم لا؟ ح۵ ـ ج۳/۳۴۶، ۳۴۷، العلل ومعرفة الرجال ج۲/۲۶۰ /ح۲۱۸۹، التاریخ الکبیر (بخاری) ج۱/۴۱۹ [۱۳۳۹]، غریب الحدیث (ابو اسحاق حربی) ج۳/۱۱۱۲، المهذب فی فقه الامام الشافعی ج۲/۱۵۴، ذم الهوی ص۱۶۴، المغنی علی مختصر الخرقی ج۹/۱۶۰، المجموع ج۱۸/۲۰۳، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۹/۱۷۴، روضة المحبین ص۲۰۵، زاد المعاد ج۵/۷۱۵، سبل السلام ج۳/۲۱۰.

۲۸۹ـ وقتی عبدالله بن عمر در زمان خلافت پدر اجازهٔ رفتن به جهاد(!) خواست، عمر بن خطاب به او گفت: «أيْ بُنَيَّ إنّي أخافُ عَلَيْكَ الزِّنا»! سیرة عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۱۵، سیرة الصحابة ص۲۰۱.

۲۹۰ـ «عن أَشْعَثَ بنِ أَبِي الشَّعْثاءِ، عن أبيه قال: كانَ شُرَحْبِيلُ بنُ السِّمْطِ عَلى جَيْشٍ، قال: فقال: إنَّكُمْ نَزَلْتُمْ أَرْضاً فيها نِساءٌ وَشَرابٌ، فَمَنْ أَصابَ مِنْكُمْ حَداًّ، فلْيَأْتِنا حَتّى نُطَهِّرَهُ، فَبَلَغَ ذلك عمرَ بنَ الخطّابِ، فكَتَبَ إلَيْهِ: لا أُمَّ لَكَ تَأْمُرُ قَوْماً سَتَرَ اللهُ عليهم أنْ يَهْتِكوا سِتْـرَ اللهِ عليهم». کتاب الزهد (وکیع) ـ باب الستر ـ ج۳/۷۷۴ /ح۴۵۵، صحیح کتاب الزهد (وکیع) ص۱۲۴ /ح۲۸۹، مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الجهاد، باب هل یقام الحد علی المسلم في بلاد العدو؟ ـ ج۵/۱۹۷، ۱۹۸ /ح۹۳۷۱، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۶۲.

پسرِ شهوتران خلیفه با افتخار مدعی بود در میانِ مردم کسی به اندازهٔ او نیروی نزدیکی کردن با زنان را ندارد![۲۹۱] او در مقابلِ روایتِ «**أَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ العَقْلُ**»،[۲۹۲] حکیمانه می‌گفت: «**أَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ مِنَ الإنْسانِ الفَرْجُ**»![۲۹۳]

تقدس او در خصوص زنان این بود که همسر خود را با چوب بزنند که چرا مثلاً بدون اجازهٔ او با زن دیگری سخن گفته است؟![۲۹۴]

۲۹۱ـ او در طرح این ادعا حتی از توهین به پیامبر ﷺ نیز پروا نمی‌کرد، از همین رو می‌گفت: «پس از رسول خدا ﷺ(!) آن قوت و توانی که در آمیزش جنسی به من عطا شده به هیچ کس دیگری عطا نشده است». «**ما أُعْطِيَ أَحَدٌ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ مِنَ الجِماعِ ما أُعْطِيتُ أَنَا**». نوادر الاصول (حکیم ترمذی) ص۲۱۲.

۲۹۲ـ حلیة الاولیاء ج۳۱۸/۷، احیاء العلوم ج۸۳/۱، ج۴/۳، فردوس الاخبار ـ ذکر أحادیث الأوائل ح۴ ـ ج۴۷/۱ ... .

۲۹۳ـ یعنی: «اولین چیزی که خدا از انسان آفریده «آلت تناسلی و فرج» اوست»! فردوس الاخبار ـ ذکر أحادیث الأوائل ح۵ ـ ج۴۷/۱.

«**عن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ، قال: أَوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ مِنَ الإنْسانِ فَرْجُهُ...**». الاوائل (طبرانی) ص۲۴.

۲۹۴ـ «یک بار عبدالله بن عمر از پشت دیوار شنید که همسرش با یک زنی از خویشان خود صحبت می‌کند. عبدالله بن عمر که از خویشاوندی همسرش با آن زن خبر نداشت، همسر خود را ـ به جرم اینکه با زن دیگری حرف زده است ـ با چوب زد». «**عنِ ابنِ أَبي مُلَيْكَةَ: أنّ ابنَ عمرَ سَمِعَ امْرَأَتَهُ تَكَلَّمَ امْرَأَةً مِن وَراءِ جِدارٍ، بَيْنَها وبَيْنَها قَرابَةٌ لا يَعْلَمُهَا ابنُ عمرَ، قالَ: فجَمَعَ لَها جَرائِدَ ثُمّ أتى فضَرَبَها بِها**»! اخبار النساء (ابن قیم جوزیه) ص۸۳.

همین تقدسِ شیطانی(!) بود که موجب شد عبدالله بن عمر در خلافت امیرالمؤمنین علی ﷺ احتیاط (!) نماید و با حضرت بیعت نکند ولی با یزید و عبدالملك بن مروان بیعت نماید و پشت سر امثال حجّاج بن یوسف نماز بخواند. و همین تقدس بود که باعث شد عبدالله بن عمر مشروعیت کشتار امام حسین ﷺ و خاندان او را برای همیشه امضا نماید![۲۹۵]

دختر بچه‌هایی که عمر بن خطاب به عنوان فرزند به خانهٔ خویش می‌آورد نیز از تعدّی و تجاوزِ پسران خلیفه در امان نبودند، تا آنجا که یک بار عمر بن خطاب مجبور شد فرزند خویش «ابوشَحْمَه عبدالرحمنِ اوسط» را به خاطر زِنایی که با یکی از دخترخوانده‌هایش نموده حدّ بزند![۲۹۶]

سر سپردگان آلِ عمر بن خطاب در بارهٔ همین ابوشحمهٔ زناکار ـ که صحابی محسوب شده[۲۹۷] ـ گفتند: «در میان مردم، تلاوتِ قرآنِ او از هر کس دیگری به پیامبر ﷺ شبیه‌تر بود»![۲۹۸]

۲۹۵ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۴۶۷ تا ۴۷۳.

۲۹۶ـ «وَحَدَّ عمرُ ابْنَهُ أبا شَحْمَةَ بنَ عمرَ، وكانَ زَنىٰ بِرَبِيبَةٍ لِعُمَرَ، فضَرَبَهُ حَداً». المنمّق ص۳۹۵.

۲۹۷ـ الاصابة ج۷/۱۷۸ [۱۰۱۱۸].

۲۹۸ـ «وكانَ أبوشَحْمَةَ أَشْبَهَ النّاسِ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ تِلاوَةً لِلْقُرآنِ»! الاباطيل والمناكير ج۲/۱۹۲ [۵۷۸]، الموضوعات (ابن جوزی) ج۳/۲۷۳، ترتيب الموضوعات ص۳۱۸ [۱۱۵۹].

مفسرانِ تربیت شده در مکتب بنی امیه (!) ـ جهت تکریم از نزدیکی‌های جنسی عمر بن خطاب ـ مدعی شدند که: خداوند در روزهٔ ماهِ مبارک، واجب کرده بود که چنانچه زن و شوهری ـ هر دو و یا یکی از ایشان ـ در شب‌های ماه رمضان بخوابند در صورتی که شب‌هنگام از خواب برخیزند دیگر حق نزدیکی با یکدیگر را تا شب بعد ندارند. عمر که طاقت این نوع محرومیت را نداشت در یکی از شبهایِ این ماه با یکی از همسرانش که مقداری از شب را خوابیده بود نزدیکی نمود. این کار باعث شد خداوند نظرِ قبلی خود را تصحیح کند، به این نحو که به خاطر عمر و در تأیید جماعِ شبانهٔ او، خدا به تمامی مسلمانان رخصتِ این گونه جِماعِ شبانهٔ ماهِ رمضان را عطا نمود![299] باشد که جامعهٔ مسلمان به هنگام آمیزشهایِ رمضانهٔ

۲۹۹ـ «عن كَعْبِ بنِ مالِكٍ قالَ: ... رَجَـعَ عمرُ بنُ الخطّابِ مِنْ عندِ النَّبِيِّ ﷺ ذاتَ لَيْلَةٍ ـ وقَدْ سَمَرَ عِنْدَهُ ـ، فوَجَدَ امْرَأَتَهُ قَدْ نامَتْ. فأرادَها. فقالَتْ: إنّي قَدْ نمتُ. فقال: ما نَمْتِ. ثُمّ وَقَـعَ بِها، وصَنَـعَ كَعْبُ بنُ مالِكٍ مِثْلَه. فغَدا عمرُ ﵁ على النَّبِيِّ ﷺ، فقال: أَعْتَذِرُ إلى اللهِ وإلَيْكَ، فإنّ نَفْسي زَيَّنَتْ لي مُواقَعَةَ أَهْلي، فَهَلْ تَجِدُ لي مِن رُخْصَةٍ؟ فقال لَهُ: «لَمْ تَكُنْ بذلك حَقيقاً يا عمرُ»! فلَمّا بَلَغَ بَيْتَهُ أَرْسَلَ إلَيْهِ فأَنْبَأَهُ بِعُذْرِهِ في آيَةٍ مِنَ القُرآنِ». احکام القرآن (ابن العربی مالکی) ج۱/۱۲۷، تفسیر القرطبی ج۲/۳۱۵. همچنین رجوع کنید به: الناسخ والمنسوخ (نحاس) ص۱۰۱، التفسیر الشامل ج۱/۲۷۹.

روایت فوق در منابع دیگر با الفاظ زیر نیز نقل شده است: «...فغَدا عمرُ ﵁ إلَى النَّبِيِّ ﷺ، فأَخْبَرَهُ. فأَنْزَلَ اللهُ تعالى ذِكْرُهُ ﴿عَلِمَ اللهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُم وعَفا عَنْكُمْ، فَالآنَ باشِرُوهُنَّ...﴾». مسند احمد بن حنبل ج۳/۴۶۰، تفسیر الطبری ج۲/۲۲۵، تفسیر ابن کثیر ج۱/۲۲۷، مجمع الزوائد ج۶/۳۱۷، الدر←

خویش، دعاگویِ عمر بن خطاب شوند و بر عملِ مشکل‌گشای او که معضل شبانهٔ

← المنثور ج۱۹۷/۱. همچنین رجوع کنید به: فتح الباری ج۱۳۶/۸، لباب النقول ص۲۴، المقبول من اسباب النزول ص۹۵، ۹۶.

«جاءَ عمرُ ﵁ فأَرادَ امْرَأَتَهُ، فقالَتْ: إنّي قَدْ نِمْتُ. فَظَنَّ أنَّها تَعْتَلُّ، فأَتاها، فلَمّا أَصْبَحَ نَزَلَتْ هٰذِهِ الآيةُ». فضائل الاوقات (بیهقی) ص۱۳۶ [۳۰]، احکام القرآن (ابن العربی مالکی) ج۱۲۷/۱، تفسیر عزالدین بن عبدالسلام ج۱۹۲/۱.

از بَراء بن عازِب نیز اینطور نقل شده است: «... وأَتى عمرُ امْرَأَتَهُ وقَدْ نامَتْ فَذَكَرَ ذلكَ لِلنَّبِيِّ، فنَزَلَ ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةُ الصِّيامِ الرَّفَثُ ...﴾ إلى قولِهِ ﴿مِنَ الفَجْرِ﴾، ففَرِحَ المُسْلِمُونَ بذلك». اسباب النزول (واحدی) ص۳۰، ۳۱. همچنین رجوع شود به: نواسخ القرآن (ابن جوزی) ص۶۳، تفسیر ثعالبی ج۳۹۰/۱، ۳۹۱.

عبدالرحمن بن ابی‌لیلی (ف. ۸۳ﻫ) در روایت خود چنین می‌گوید: «... كانَ الرَّجُلُ إذا أَفْطَرَ فنامَتِ امْرَأَتُهُ لَمْ يَقْرَبْها، وإذا نامَ ولَم يَطْعَمْ لَم يَطْعَمْ إلى مِثْلِها مِن القابِلَةِ، حتّى جاءَ عمرُ بنُ الخطّابِ يُريدُ امرأتَهُ. فقالت: إني قد نِمْتُ. فقال: إنّما تَعْتَلّينَ. فوَقَعَ بِها ... فنَزلتْ هٰذِهِ الآيةُ ﴿أُحِلَّ لَكُم ليلةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إلى نساءِكم﴾ إلى قولِهِ ﴿أتِمُّوا الصِّيامَ إلى اللَّيلِ﴾». معرفة الآثار السنن (بیهقی) ج۳۴۳/۳، ازالة الخفاء ج۱۰۱/۲، ۱۰۲.

ابوالحسن واحدی (ف. ۴۶۸ﻫ) می‌گوید: «وقَولُهُ ﴿الرَّفَثُ إلى نساءِكم﴾ يعنِي الإفْضاءُ إليهِنَّ بالجِماعِ، ﴿هُنَّ لِباسٌ لَكم﴾ أي فِراشٌ، ﴿وأنتم لِباسٌ﴾ لِحافٌ ﴿لَهُنَّ﴾ عند الجِماعِ. ﴿عَلِمَ اللهُ أنّكم كنتم تَختانونَ أنفُسَكم﴾ تَخونونَ أنفسَكم بالجِماعِ ليالي رمضانَ، وذلكَ أنَّ عمرَ بنَ الخطّابِ ﵁ وغيرَهُ فَعَلوا ذلك، ثُمَّ أَتَوْا رسولَ اللهِ ﷺ يَسألونَهُ، فنَزَلَتْ الرُّخصَةُ. ﴿فتابَ عليكم﴾ فعادَ عليكم بالتّرخيصِ ﴿وعَفا عنكم﴾ ما فَعَلتم قَبْلَ الرُّخصةِ...». تفسیر الواحدی ج۱۵۲/۱. ←

روزه‌داران را حل نمود دست مریزاد گویند!

→ شهاب الدین قُرافی (ف. ۶۸۴ه) می‌گوید: «وأُوجِبَ الصّيامُ إلَى اللّيلِ، وأُبيحَ الطّعامُ والشّرابُ والجِماعُ إلى أن يُصَلِّيَ العِشاءَ أو يَنامَ. فيُحَرَّمُ جميعُ ذلكَ إلى الفجرِ، فَاخْتانَ عمرُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ امرأتَهُ في أنّها نامَتْ ووَطِئَها، فنزلَ قولُه تعالى: ﴿عَلِمَ اللهُ أنّكم كنتم تَخْتانُونَ أنفسَكم فتابَ عليكم وعَفا عنكم فَالْآنَ باشِرُوهُنَّ ...﴾». کتاب الذخيرة (قرافی) ج۲/۴۸۵، ۴۸۶.

علاء الدین خازن (ف. ۷۲۵ه) در روایت خود چنین می‌گوید: «... فقال (عمرُ): يا رسولَ اللهِ أَعتَذِرُ إلَى اللهِ وإليك مِن هذه الخَطيئةِ، إني رَجَعْتُ إلى أَهْلي بعدَ ما صَلَّيْتُ العِشاءَ، فوَجَدْتُ رائِحةً طَيِّبةً، فسَوَّلَتْ لي نَفْسي، فجامَعْتُ أهلي. فقال النّبيُّ صلى الله عليه وآله: «ما كنتَ بذلك جَديراً يا عمرُ»! فقام رجالٌ، فاعْتَرَفوا بمثلِ ذلك، فنَزلَتْ في عمرَ وأصحابِه ﴿أُحِلَّ لكم﴾ أي أُبيحَ لكم ﴿ليلةَ﴾ أَرادَ باللّيلةِ، ليالي الصّيامِ، ﴿الرَّفَثُ إلى نساءِكم﴾، الرَّفَثُ، كلامٌ يُسْتَقْبَحُ لفظُهُ مِن ذِكْرِ الجِماعِ ودَواعيهِ، وهو هُنا كِنايةٌ عن الجِماعِ». تفسیر الخازن ج۱/۱۱۶. همچنین رجوع کنید به: تفسیر النسفی ج۱/۱۰۵.

ابن عطیه ـ زمانی که به موضوع فوق اشاره می‌کند ـ می‌گوید: «وهذا عِندي بَعيدٌ على عمرَ»! ابن حجر عَسقلانی در جواب وی می‌گوید: «ذَكَرَهُ ابنُ كثيرٍ مِن طريقِ موسى بنِ عُقْبَةَ، عن كُرَيْبٍ، عن ابنِ عبّاسٍ. وهذا سندٌ صحيحٌ». العُجاب فی بیان الاسباب ص۲۵۲، ۲۵۳.

در بسیاری از منابع دیگر نیز (از جمله کتابهای «ناسخ و منسوخ») اشاره شده که رفع تحریمِ مورد بحث، به سبب فعل عمر بوده است. (رجوع کنید به: تفسیر سفیان الثوری ص۵۷، ۵۸ [۶۴]، مسند احمد بن حنبل ج۵/۲۴۷، المستدرک علی الصحیحین ج۲/۲۷۴ (حاکم بعد از نقل روایت می‌گوید: هذا حديث صحيح الإسناد)، الناسخ والمنسوخ (ابن سلامه) ص۴۲ ـ ۴۴، الناسخ والمنسوخ (ابن ←

مفسران و فقهای اموی (!) همچنین فرموده‌اند: صدور جوازِ نزدیکی با زنان از پشت نیز، پس از فعل عمر صادر شده است. می‌گویند: روزی عمر به پیامبر ﷺ گفت: «من دیشب خودم را به هلاکت انداختم چون من دیشب پالان (و مرکب) خودم[۳۰۰] را (= یعنی همسر خودم را به هنگام آمیزش) وارونه (و دَمَر) کردم». به دنبال این نگرانیِ عمر بود که آیه نازل شد[۳۰۱] و این عمل عمر نیز برای همهٔ مسلمانان جایز اعلام گردید، باشد که مسلمانان بدانند که حلیّت این کار به سبب نزدیکیِ عمر بوده است![۳۰۲]

← حزم) ص۲۶، تفسیر البغوی ج۱۵۷/۱، نواسخ القرآن (ابن جوزی) ص۶۳، زاد المسیر ج۱۷۳/۱، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۴۳۹/۱۴، لباب النقول فی اسباب النزول ص۲۳، تفسیر ابی السعود ج۲۰۵/۱، قلائد المرجان ص۶۰).

۳۰۰ـ «...حَوَّلْتُ رَحْلِي...». رحل به معنای پالان و جهاز شتر است. «الرَّحْلُ بِمَعْنَى الكُورِ وهُوَ لِلْبَعِيرِ كَالسَّرْجِ لِلْفَرَسِ». تحفة الاحوذی ج۲۵۹/۸. همچنین رجوع کنید به: النهایة فی غریب الحدیث ج۲۰۹/۲، لسان العرب ج۲۷۹/۱۱، ۲۸۰، تاج العروس ج۳۴/۷.

۳۰۱ـ ﴿نِساءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّى شِئْتُمْ﴾. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۳۰۲ـ «جاءَ عمرُ بنُ الخطّابِ إلى رسولِ اللهِ ﷺ فقال: يا رسولَ اللهِ هَلَكْتُ. قال: ومَا الّذي أَهْلَكَكَ؟! قال: حَوَّلْتُ رَحْلِي البارِحَةَ. قال: فَلَمْ يَرُدَّ عليهِ شَيْئًا. قال: فأَوْحَى اللهُ إلى رَسولِهِ هذِهِ الآيةَ ﴿نِساءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّى شِئْتُم﴾». مسند احمد بن حنبل ج۲۹۷/۱، سنن الترمذی ج۲۸۴/۴، السنن الکبری (نسائی) ج۳۱۴/۵، ج۳۰۲/۶، مسند ابی یعلی ج۱۲۱/۵، تفسیر الطبری ج۵۴۰/۲، تفسیر ابن ابی حاتم ج۴۰۵/۲، صحیح ابن حبان ج۵۱۶/۹، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۹/۱۲، تفسیر الثعلبی ج۱۶۱/۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۹۸/۷، اسباب النزول (واحدی) ص۴۸، تفسیر البغوی ج۱۹۸/۱، المثل السائر (ابن اثیر کاتب) ←

می‌گویند: همین که عمر حرفی می‌زد و یا به چیزی اشاره می‌کرد خدا آیه نازل می‌کرد و موافقت خود را با نظرات وی اعلام می‌نمود! [۳۰۳]

ج۱۹۳/۲، المجموع (نووی) ج۴۱۹/۱۶، الطب النبوی (ابن قیم الجوزیه) ص۲۰۱، مجمع الزوائد ج۳۱۹/۶، موارد الظمآن ج۳۸۸/۵، فتح الباری ج۱۴۲/۸، عمدة القاری ج۱۱۶/۱۸، شرح مسند ابی حنیفة ص۵۵۲، نیل الاوطار ج۳۵۶/۶، تحفة الاحوذی ج۲۵۸/۸.

۳۰۳ـ ابن قَیّم جوزیّه می‌گوید: «عمر هر گاه سخنی می‌گفت و یا نظری می‌داد، قرآن در موافقت با رأی او نازل می‌گردید. حال که امور دینی به موافقت با اقوال و نظرات عمر نازل شده است، پس (باید پذیرفت که) امور مربوط به مقدرات هستی نیز در موافقت با اقوال عمر واقع می‌شود». «وكانَ عمرُ يَقُولُ الشّيءَ ويُشيرُ بِهِ فَيَنْزِلُ القُرآنُ بِمُوافَقَتِهِ، فإذا نَزَلَ الأَمْرُ الدّينِيُّ بِمُوافَقَةِ قولِهِ، فكَذلِكَ وُقُوعُ الأمْرِ الكَوْنِيِّ القَدَرِيِّ مُوافِقاً لِقَوْلِهِ». مفتاح دار السعادة ج۵۷۵/۲.

مجاهد بن جَبْر نیز می‌گوید: «وقتی عمر یک نظری می‌داد قرآن مثل همان نازل می‌شد». «كان عمرُ يَرَى الرَّأْيَ، فيَنْزِلُ بِهِ القُرآنُ». یا «كان عمرُ إذا رَأى رَأْياً نَزَلَ بِهِ القُرآنُ». تاریخ مدینة دمشق ج۱۱۴/۴۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۱۱۹/۱، الاتقان فی علوم القرآن ج۱۰۱/۱. همچنین رجوع کنید به: اسباب النزول (واحدی) ص۱۶۰، کنز العمال ج۶۰۰/۱۲ / ح۳۵۸۷۴.

عبدالله بن عمر می‌گوید: «هر وقت مسئله‌ای پیش می‌آمد و مردم نظر خودشان را می‌گفتند، قرآن درست مانند همان چیزی که عمر می‌گفت نازل می‌شد». «وما نَزَلَ بِالنّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فقالُوا وقالَ، إلّا نَزَلَ القُرآنُ على نَحْوِ ما قالَ عمرُ». مسند احمد بن حنبل ج۹۵/۲، سنن الترمذی ج۲۸۰/۵ / ح۳۷۶۵، صحیح ابن حبان ج۳۱۸/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۱۰۴/۴۴، اسد الغابة ج۶۳/۴، موارد الضمآن

به هر حال از مفسرانی که در مکتب فاسد اموی و عباسی تربیت شده‌اند نباید انتظار داشت که آیات قرآن را بهتر از این بفهمند و یا اینکه در جعل مناقب عمر بهتر از این سخن بگویند.

زیاده‌روی «عمر» در آمیزشِ با زنانِ برده تا آنجا کشید که خلیفه در اواخرِ زندگیِ خود، با حسرت از ناتوانی جنسی خود خبر می‌داد! طوری که آنگاه که کنیزِ جدیدِ دوشیزه‌ای را پیدا کرد، رو به پسرانش (عبدالله و عبدالرحمن و عاصم) کرد و گفت: «کدام یکِ از شما به زن احتیاج دارد تا من این کنیز را به او تزویج کنم؟ اگر برای پدرتان توان نزدیکی با زنان مانده بود دیگر هیچ یک از شما نمی‌توانست در آمیزشِ با این کنیز از او پیشی بگیرد»![۳۰۴]

← ج۵۳۶/۱ /ح۲۱۸۵، فتح الباری ج۴۲۳/۱، الاتقان فی علوم القرآن ج۱۰۱/۱، سبل الهدی والرشاد ج۲۷۰/۱۱، فصل الخِطاب فی مواقف الاصحاب ص۶۰.

و می‌گویند: ابتدا چیزهایی به ابوبکر و عمر الهام می‌شد، بعد احکام شرع در موافقت با آراء این دو نفر نازل می‌گردید! «أُلْهِمَ أبوبکرٍ وعمرُ ﵄ أشیاءَ، وَرَدَ الشَّرْعُ بِمُوافَقَتِهِما». شرح الکوکب المنیر (ابن النجار) ج۳۲۹/۱.

۳۰۴ـ «... فدَعا عمرُ وُلْدَهُ فجَمَعَهُمْ، فقالَ: هَلْ فیکُم مَنْ یَحْتاجُ إلَی امْرَأَةٍ أُزَوِّجُهُ؟ ولَوْ کانَ بِأَبِیکُمْ (أوْ لأَبِیکُمْ) حَرَکَةٌ إلَی النِسّاءِ ما سَبَقَهُ مِنْکُمْ أَحَدٌ إلی هذِهِ الجارِیَةِ (وفي لَفْظٍ: هذِهِ المَرْأَةِ) ...»! تاریخ مدینة دمشق ج۲۵۳/۷۰، احکام النساء (ابن جوزی) ص۴۴۳، صفة الصفوة ج۲۰۴/۲، مسند الفاروق ج۳۹۲/۱، ۳۹۳، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۹، ۴۰۰. همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۶۴/۱۲.

گویی ازدواج با کنیزان فقط برای خلیفه و پسرانش جایز بوده چرا که با وجودی که عمر و فرزندانش همسران کنیز داشته‌اند ولی گفته شده که: عمر اعراب را از وصلت با کنیزان نهی می‌کرده است![۳۰۵] شاید هم ازدواجِ عمر با کنیزان از باب اضطرار برای خلیفه جایز بوده است، چون حضرات می‌گویند: درست است که در صورت ازدواج با زنِ آزاد، مرد باید همسر کنیز خود را رها نماید، ولیکن در حالت **اضطرار می‌شود کنیز را به عنوان همسر نگاه داشت و به مانند «لاشهٔ حیوان مرده» از او استفاده کرد!**

می‌گویند: اگر فردی همسر کنیزی داشت و بعداً با یک زنِ غیر کنیز ازدواج کرد، ازدواجش با زنِ حُرّه به منزلهٔ طلاق دادن زنِ کنیز است، **چون آن فرد در حقیقت مانند کسی است که لاشهٔ حیوان مرده‌ای قبلاً داشته و از روی ناچاری از گوشت آن مردار می‌خورده است! وقتی که شخص از آن مردار بی‌نیاز شود دیگر باید از خوردن آن دست بردارد!** کسی هم که زن غیر کنیز بگیرد، همسران کنیزش مطلّقه‌اند و باید آنان را رها کند![۳۰۶]

۳۰۵ـ «عن سَعیدِ بنِ المُسَیَّبِ عنْ عمرَ أنّهُ نَهی أنْ یَتَزَوَّجَ العَرَبِیُّ الأَمَةَ». مصنف ابن ابی شیبة ــ کتاب النکاح، باب ۲۶۹: ما قالوا في الأکفاء في النکاح ح۲، کتاب الفضائل، باب ۶۲: في فضل العرب ح۹ ــ ج۳/۴۶۶، ج۷/۵۵۷، ازالة الخفاء (دهلوی) ج۲/۱۱۱.

«عن عمرَ قال: أیُّما حُرٍّ تَزَوَّجَ أَمَةً فقد أَرَقَّ بَعضَهُ...». المعجم (ابن المقری) ص۲۰۸ /ح۱۱۲۱.

رفتاری که دستگاه خلافت (!) نسبت به کنیزانِ مفلوک تجویز می‌نمود طوری مردم را جسور و گستاخ کرد که افراد به خود اجازه می‌دادند با کوچکترین سوء ظنی، حتی عورت این زنان نگون‌بخت را با آتش بسوزانند![۳۰۷]

۳۰۶ـ «...إذا تَزَوَّجَ الحُرَّةَ عَلَى الأَمَةِ فهو طَلاقُ الأَمَةِ، هُوَ كَصاحِبِ الميتَةِ يَأْكُلُ مِنْها مَا اضْطُرَّ إِلَيْها، فإِذَا استَغْنى عَنْها فَلْيُمْسِكْ». سنن سعيد بن منصور ج۱/۲۲۸ /ح۷۳۳، ۷۳۴، مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، (۲۲) إذا نکح الحرة علی الأمة فرق بینه وبین الأمة ـ ج۳/۲۸۹، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۱۷۶.

۳۰۷ـ یک کنیز نزد عمر آمد و به او گفت: مالک من به من تهمت زد و مرا بر روی آتش نشاند و عورت مرا سوزاند. عمر به کنیز گفت: من خودم از پیامبر شنیدم که هیچ مالکی را به خاطر مملوک، و هیچ پدری را به خاطر پسر نمی‌توان قصاص نمود. بعد به مالک آن کنیز گفت: به خدا اگر من این مطلب را از پیامبر نشنیده بودم تو را به خاطر این کنیز قصاص می‌کردم! «عنِ ابنِ عبّاسٍ أنّـهُ قال: جاءَتْ جارِيَةٌ إلى عمرَ بنِ الخطّابِ فقالَتْ: إنّ سَيِّدِي اتَّهَمَني، فأَقْعَدَني عَلَى النّارِ حَتَّى احْتَرَقَ فَرْجي ... قال عمرُ: والّذي نَفْسي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ أَسْمَعْ رسولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: «لا يُقادُ مَمْلُوكٌ مِن مالِكٍ ولا وَلَدٍ مِن والِدٍ» لَأَقَدْتُها مِنْكَ...»! شرح مشکل الآثار ج۱۳/۳۶۱، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۸/۲۸۶، ۲۸۷، ناسخ الحدیث ومنسوخه (ابن شاهین) ص۴۲۶، ۴۲۷، المستدرك علی الصحیحین ج۲/۲۱۶، المعتصر من المختصر (ابوالمحاسن ملطی) ج۲/۷۶، ۷۷، من عظماء الصحابة ص۵۴، نجوم حول الرسول ﷺ ص۵۲.

ابن حزم می‌گوید: «بر اساس همین سخن عمر، نه مالکیان و نه حنفیان و نه شافعیان هیچ کدامشان جایز نمی‌دانند که هیچ مالکی به خاطر مملوکش قصاص شود». (المُحلّیٰ ج۹/۲۱۲).

فرزندان خلیفه در بد رفتاری با کنیزان گوی سبقت را از دیگران ربوده بودند تا آنجا که دختر خلیفه (= حفصه) به خود اجازه می‌داد دستور قتل کنیزش را به بهانهٔ جادوگری صادر کند و گردن او را به شمشیر پسر عموی خود (= عبدالرحمن بن زید بن خطاب) بسپارد تا ــ با تأیید عبدالله بن عمر ــ سر از تنِ کنیز جدا نماید![۳۰۸]

ذکر تفصیلی جنایاتی که نسبت به امثال این کنیزان روا داشته شده خود محتاج تألیفی مستقل است. تألیفی که باید «ظلم دستگاه خلافت (!) به مردانِ برده» را نیز

۳۰۸ـ «عن نافِعٍ، عنِ ابنِ عمرَ أنّ جاريَةً لِحَفْصَةَ زَوْجِ النَّبيِّ ﷺ سَحَرَتْها، فاعْتَرَفَتْ بِهِ عَلى نَفْسِها، فأَمَرَتْ حَفْصَةُ عَبْدَالرَّحْمنِ بنَ زَيْدٍ، فقَتَلَها. فأَنْكَرَ عليها ذلكَ عُثمانُ. فَأَتاهُ عبدُاللهِ، فقال: إنَّها سَحَرَتْها واعْتَرَفَتْ بِهِ. وكان عُثمانُ أَنْكَرَ عليها ما فَعَلَتْ دُونَ السُّلْطانِ». مصنف عبدالرزاق ج۱۰/۱۸۰، ۱۸۱ /ح۱۸۷۴۷، مصنف ابن ابی شیبة ج۶/۴۳۰، ۵۸۳، المعجم الکبیر ج۱۸۷/۲۳، احکام القرآن (جصاص) ج۱/۶۰، المحلّی ج۱۱/۱۶۴، ۳۹۴، ۳۹۵، السنن الکبری (بیهقی) ج۸/۱۳۶. همچنین رجوع کنید به: الموطأ ـ کتاب العقول، باب ما جاء في الغيلة والسحر ـ ج۲/۸۷۱، الأُمّ ـ الحكم في الساحر والساحرة ـ ج۱/۲۹۳، مسند الامام الشافعی ص۳۸۳، مختصر المزنی ص۳۲۲، المغنی علی مختصر الخرقی ج۱۰/۸۰، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۵۰، المجموع (نووی) ج۱۹/۲۴۶، ج۲۰/۳۵، ۳۹، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۱۰/۸۲، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۵، تفسیر ابن کثیر ج۱/۱۴۹، مجمع الزوائد ج۶/۲۸۰، کنز العمال ج۶/۷۵۰ /ح۱۷۶۸۱، کشاف القناع ج۶/۲۳۶، نیل الاوطار ج۷/۲۹۶، ۳۶۲، کتاب التوحید (محمد بن عبدالوهاب) ص۸۲، ۸۳، تحفة الاحوذی ج۴/۵۹۷، معارج القبول ج۲/۵۵۶، إرواء الغليل ج۶/۱۷۸.

بدان افزود.

به دستور عمر سهم تمامی بردگان از بیت المال قطع گردید.[۳۰۹] مردان و خصوصاً پسران خردسالی که برده بودند آن چنان مورد تحقیر و سوء استفاده قرار می‌گرفتند که باعث شد عاقبت برده‌ای صبرش به سر آید و خون خلیفه را طعمهٔ تیغِ انتقام خویش گرداند! بنده‌ای که هر بار پسر بچه‌های برده را می‌دید از مشکل و ابتلای آنان خون می‌گریست.[۳۱۰] عمر بن خطاب ورود مردان اسیری را ـ که به سن

۳۰۹ـ عمر حتی بر خلاف زمان ابوبکر سهم بردگان را از بیت المال قطع نمود و سهم افراد غیر برده را نیز ـ بر حسب نسب و سابقه ـ متفاوت از دیگری قرار داد. زمانی که امیر المؤمنین علی علیه‌السلام به حکومت رسید تمامی این قوانین را لغو کرد و سهم بردگان را با افرادِ غیر برده مساوی و برابر نمود.

شافعی (امام شافعیان) در مناظره‌ای که با یکی از علماء دارد به این نکته اینطور اشاره می‌کند:

«قلتُ لِبَعضِهم: هَلْ عَلِمْتَ أنَّ أبا بكرٍ في إمارَتِهِ قَسَمَ مالاً فسَوّى فيه بينَ الحُرِّ والعَبْدِ؟ وَجَعَلَ الجَدَّ أباً؟

قال: نَعَمْ. ... قال: فَجاء عمرُ فَفَضَّلَ الناسَ في القَسْمِ عَلَى النَّسَبِ والسابقةِ، وطَرَحَ العَبيدَ مِنَ القَسْمِ، وشَرَّكَ بينَ الجَدِّ والإخْوَةِ؟ قال: نَعَم.

قلتُ: ووَلِيَ عليٌّ فَسَوّى بينَ النّاسِ فِي القَسْمِ؟

قال: نَعَم». كتاب الأُم ج۲۹۹/۷، جِماع العِلْم (شافعی) ص۹۱، ۹۲.

۳۱۰ـ طبقات ابن سعد ج۳۴۷/۳، جامع الاحاديث (سيوطی) ج۳۸۴/۱۳ /ح۱۴۶۶.

دکتر احمد شلبی می‌گوید: «در تاریکی‌ها توطئه‌ای سرّی برای کشتن عمر پی‌ریزی شد. این توطئه توسط مجموعه‌ای از ایرانیان کینه‌توز که در رأس آنان ←

بلوغ رسیده بودند ـ به مدینه ممنوع کرده بود. تنها کنیزان و پسر بچه‌های اسیری که خردسال بودند حق ورود به مدینه را داشتند.[۳۱۱] پسر بچه‌هایی که ظاهراً در بازار

← ابولؤلؤ بود به وقوع پیوست. ابولؤلؤ بیش از هر کس دیگری نسبت به اقوام ایرانی تعصب می‌ورزید. او هر گاه پسربچه‌ای را می‌دید که ایرانی است، دستی بر سر او می‌کشید و می‌گفت: عمر (با این کارهایش) جگر مرا (به دندان کشیده و) خورده است». «وعَلى هذا كانَ الطّريقُ لِقَتْلِ عمرَ هُوَ أنْ تُدَبَّرَ مُؤامَـرَةٌ سِرِّيَّةٌ في الظَّلامِ، يَقُومُ بِها مَجموعةٌ مِنَ الفُرْسِ الحانِقِينَ، وفي مُقَدِّمَتِهِمْ أَبو لُؤْلُؤَةَ الّذي كانَ مِن أَشَدِّ الفُرْسِ تَعَصُّباً لِقَوْمِهِ، وكانَ كُلّما مَرَّ بِهِ صَبِيٌّ فارِسِيٌّ مَسَحَ رَأسَهُ بِيَدَيْهِ وقال: أَكَلَ كَبِدي عمرُ». موسوعة التاريخ الاسلامی (شلبی) ج۱/۶۱۲. همچنین رجوع کنید به: الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۸، تاریخ الصحابة والتابعین ج۲/۴۶، عمر بن الخطاب (قروی) ص۷۶.

... یا می‌گفت: «اعراب (با این اعمالشان) جگر مرا (به دندان کشیده‌اند و) خورده‌اند». «... إنّ العَرَبَ أَكَلَتْ كَبِدي». الحاضر العالم الاسلامی ـ سیرة عمر بن الخطاب (امیر شکیب) ـ ج۱/۲۵۰.

۳۱۱ـ ورود ابولؤلؤ به مدینه نیز، استثنائی بود که به اصرار مغیرة بن شعبه انجام گرفت. مغیره به عمر گفته بود ابولؤلؤ کسی است که در آهنگری و نقاشی و نجاری بسیار ماهر است و وجودش در مدینه می‌تواند بسیار مفید باشد. از این رو عمر با ورود ابولؤلؤ به مدینه موافقت نمود. مغیرة بن شعبه مجبور کرده بود که ابولؤلؤ ماهی یک صد درهم به او بدهد.

«عنِ ابنِ شِهابٍ قال: كان عمرُ بنُ الخطّابِ لا يَأْذَنُ لِسَبْيٍ قَدِ احْتَلَمَ في دُخولِ المَدينَةِ، حتّى كَتَبَ المُغيرَةُ بنُ شُعْبَةَ ـ وهُوَ عَلَى الكوفةِ ـ يَذْكُرُ لَهُ غُلاماً عِنْدَهُ صَنِعاً، ويَسْتَأْذِنُهُ يُدْخِلُهُ المدينةَ، ويقولُ: إنّ عِنْدَهُ أَعْمالاً كَثيرَةً فيها مَنافِعُ لِلنّاسِ، إنّه حَدّادٌ نَقّاشٌ نَجّارٌ. فكَتَبَ إلَيْهِ عمرُ فأَذِنَ لَـهُ أنْ يُرْسِلَ بِهِ إلَى المَدينَةِ. وضَرَبَ عليهِ ←

برده‌فروشان احیاناً تنها به منظور «لواط» خرید و فروش می‌شدند.

متأثر از همین بازارها بود که بعدها فقهای بسیار متدین(!) فتوا دادند: «شخصی که می‌خواهد پسر بچه‌ای را به عنوان بنده به کسی بفروشد، اگر بداند که خریدار به لواط با پسر بچه‌ها معروف است و اگر بداند که منظور مشتری از خریدن آن بچه لواط کردن با اوست، از نظر شرعی فروشِ پسر بچه به آن خریدار هیچ اشکالی ندارد»![۳۱۲] و گفتند: «بر کسی که با بندهٔ خود لواط می‌کند نباید حدّی

← المُغيرَةُ مِائَةَ دِرْهَمٍ في كُلِّ شَهْرٍ...». طبقات ابن سعد ج۳۴۵/۳، اجزاء حدیثیة (منتقی من حدیث الزهری للذُّهلی) ص۴۰ [۲۹]، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۸۸۷/۳، ۸۸۸، مروج الذهب ج۳۴۶/۲، تاریخ مدینة دمشق ج۴۱۳/۴۴، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۰۹، ۲۱۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۷۶، ۲۷۷، فتح الباری ج۵۰/۷، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۳۳، الصواعق المحرقة ج۳۰۴/۱، کنز العمال ج۶۸۱/۱۲، ۶۸۲ /ح۳۶۰۴۸، نیل الاوطار ج۱۶۱/۶.

۳۱۲ـ غزالی می‌گوید: «میان علما در خصوص "فروش انگور به شارب الخمر"، و "فروش پسر بچهٔ برده به کسی که به فسق با بچه‌ها اشتهار دارد"، و همچنین "فروش شمشیر به راهزنان" اختلاف است که آیا این فروش صحیح است؟ و آیا پولی که از این فروش به دست می‌آید حلال است؟ بهترین جواب این است که: این نوع فروش صحیح و جایز است و مالی هم که از آن به دست می‌آید حلال است». «... بَيْـعُ العِنَبِ مِنَ الخَمّارِ، وبَيْـعُ الغُلام مِنَ المَعْرُوفِ بِالفُجُورِ بِالغِلْمانِ، وبَيْـعُ السَّيْفِ مِن قُطّاعِ الطَّريقِ، وَقَدِ اخْتَلَفَ العُلَماءُ في صِحَّةِ ذلك وفي حِلِّ الثَّمَنِ المَأْخُوذِ مِنْه. والأَقْيَسُ أنّ ذلِكَ صَحيحٌ، والمَأْخُوذُ حَلالٌ». احیاء العلوم ج۱۱۱/۲. همچنین رجوع کنید به: المجموع (نووی) ج۳۵۳/۹، روضة الطالبین ج۸۴/۳، ←

جاری نمود»![۳۱۳]

← مغنی المحتاج ج۳۸/۲.

«... جازَ إجارَةُ البَيْتِ لِكافِرٍ لِيَتَّخِذَ مَعْبَداً، أوْ بَيْتَ نارٍ لِلْمجُوسِ، أوْ يُباعُ فيهِ خَمْرٌ في السَّوادِ، وهذا قولُ الإمامِ ... وإنَّما المَعْصِيَةُ بِفِعْلِ المُسْتَأْجِرِ، وَهُوَ مُخْتارٌ فيه، فقَطَعُ نِسبةِ ذلك إلَى المُؤْجِرِ، وصارَ كَبَيْعِ الجارِيَةِ لِمَنْ لا يَسْتَبْرِئُها أوْ يَأْتِيها في دُبُرِها أوْ بَيْعِ الغُلامِ مِمَّنْ يَلُوطُ بِهِ». البحر الرائق (ابن نُجَيم حنفی) ج۳۷۲/۸.

«... وبِهذا ظَهَرَ أنَّ بَيْعَ الأَمْرَدِ مِمَّنْ يَلُوطُ بِهِ، مِثْلُ الجارِيَةِ المُغَنِّيَةِ، فليس مِمّا تَقُومُ المَعْصِيَةُ بِعَيْنِهِ». حاشية رد المحتار على الدرّ المختار ج۴۵۵/۴. همچنین رجوع شود به: الدر المختار ج۷۱۰/۶.

«... قال السُّبْكيُّ: لَمْ أَقِفْ على نَهْيٍ فيهِ بِخُصُوصِهِ ومِنَ النَّحْوِ بَيْعُ الأَمْرَدِ لِمَنْ عُرِفَ بِالفُجُورِ». التجريد لنفع العبيد ج۲۲۴/۲.

۳۱۳ـ «وذكَرَ في «الوَجيزِ»: لَوْ وَطِئَ عَبْدَهُ في دُبُرِه لا يُحَدُّ الحَدَّ على أحَدِ قَوْلَيِ الشّافعيِّ رَحِمَهُ اللهُ». ادب القضاء (سروجی) ص۲۴۷، ۲۴۸.

ازدواج جاهلی

«سلطهٔ مطلق و افسار گسیخته و بلا قید عمر» در زندگی زناشوییِ وی نیز بسیار مشهود است. عمر بن خطاب پس از رسیدن به حکومت، دست خویش را در انتخاب همسران جدید و ایذاء و آزار زنان بازتر یافت. او در این خصوص خود را کاملاً مطلق العنان می‌دید به طوری که با هر کسی که می‌خواست ازدواج می‌کرد و با هر کسی که می‌خواست ــ به قول خودش ــ «مانند ایام جاهلیت همبستر می‌شد».[۳۱۴]

۳۱۴ـ این عبارت با الفاظ مختلفی از عمر بن خطاب نقل گردیده است.

عمر می‌گفت: « ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِن أَخْلاقِ الجاهِلِيَّةِ إلّا أنّي لَسْتُ أُبالي أيَّ المُسْلِمِينَ نَكَحْتُ وأَيُّهُمْ أَنْكَحْتُ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب النکاح، باب ۲۰۴: من كان يحب أن يتخيّر في التزويج ومن كان لا يفعل ح۴، وباب ۲۶۹: ما قالوا في الأكفاء في النكاح ح۱ ـ ج۴۳۳/۳، ۴۶۶، ازالة الخفاء ج۱۱۰/۲.

یا «ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِن أَمْرِ الجاهِلِيَّةِ إلّا أنّي لَسْتُ أُبالي إلى أيِّ المُسْلمينَ نَكَحْتُ وأَيِّهِنَّ أَنْكَحْتُ». کتاب العیال ج۲۶۸/۱ /ح۱۲۰.

یا «لَيْسَ شَيْءٌ مِن خِصالِ الجاهِلِيَّةِ إلّا وقَدْ تَرَكْتُهُ، إلّا أنّي لَسْتُ أُبالي إلى مَنْ نَكَحْتُ، و إلى مَنْ أَنْكَحْتُ». العثمانیة ص۲۱۶. ←

عمر حتی به خود اجازه می‌داد با مادر زن خویش ازدواج کند و یا بیوهٔ عبدالله بن ابی‌بکر (= «عاتکه بنت زید بن عمرو») را ـ بدون رضایتِ زن ـ برای خودش عقد نماید و او را به زور به حجله ببرد و با کتک زدنِ عروسِ غصبی با وی هم‌بستر گردد![۳۱۵]

← یا «ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِن أَمْرِ الجاهِلِيَّةِ غَيْرَ شَيْئَيْنِ، غَيْرَ أَنّي لَسْتُ أُبالي أيَّ المُسْلِمِينَ أَنْكَحْتُ، وأَيَّهُنَّ نَكَحْتُ». مصنف عبدالرزاق الصنعانی ج۶/۱۵۲.

یا «ما بَقِيَ فِيَّ شَيْءٌ مِن أَمْرِ الجاهِلِيَّةِ إلّا أنّي لَسْتُ أُبالي إلى أيِّ النّاسِ نَكَحْتُ وأَيِّهِمْ أَنْكَحْتُ». طبقات ابن سعد ج۳/۲۸۹، کنز العمال ج۱۶/۵۳۴/ح۴۵۷۸۷.

۳۱۵ـ تفصیل آن بزودی خواهد آمد.

ازدواج با مادر زن

«فاطمه بنت ولید بن مغیره» در سال ۱۸ هجری همسر خود «حارث بن هشام» را از دست داد.[۳۱۶]

او از شوهر متوفای خویش دختری داشت به نام «ام‌حَکیم»[۳۱۷] و پسری به

۳۱۶ـ طبقات ابن سعد ج۵/۵، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج۳۲۱/۱، تاریخ مولد العلماء ووفیاتهم ج۳۳۸/۱، المستدرك على الصحیحین ـ کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب الحارث بن هشام ـ ج۲۷۸/۳، الاستیعاب ـ ترجمة «الحارث بن هشام المخزومي» ـ ج۳۶۶/۱ [۴۵۲]، تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۷/۱۱، ۴۹۸، ۵۰۴، ۵۰۵، ج۲۷۴/۳۴، المنتظم ج۲۵۸/۴، تهذیب الکمال ج۲۹۵/۵، ۲۹۶، ج۴۲/۱۷، الاصابة ج۲۳/۵ [۶۲۱۵]، شرح سنن ابی داود (عینی) ج۳۳۷/۵.

۳۱۷ـ در عبارات منقولهٔ زیر تصریح شده که «ام حَکیم» دخترِ «فاطمه بنت ولید» است:

زبیر بن بَکّار می‌گوید: « وأمُّ عبدِالرّحمنِ بنِ الحارثِ وأختِه أمّ حَكيم بنتِ الحارثِ، فاطمةُ بنتُ الوَليدِ بنِ المُغيرَةِ. ولَيْسَ لِلْحارِثِ بنِ هِشامٍ وَلَدٌ إلّا مِن عَبدِالرّحمنِ ومِن أمّ حَكيمِ كانَتْ تَحْتَ عِكْرِمَةَ بنِ أبي جَهْلٍ فقُتِلَ عَنْها يَوْمَ اليَرْمُوكِ شَهيداً، فخَلَفَ عليها خالِدُ بنُ سَعيدِ بنِ العاصِ فَقُتِلَ عَنْها يَوْمَ مَرْجِ الصُّفَّرِ شَهيداً، فتَزَوَّجَها عمرُ بنُ الخطّابِ فوَلَدَتْ لَهُ فاطمةَ بنتَ عمرَ. فَتَزَوَّجَ فاطمةَ عبدُالرّحمنِ بنُ زَيْدِ بنِ الخطّابِ ووَلَدَتْ لَهُ عبدَ اللهِ بنَ عبدِالرّحمنِ بنِ زَيْدٍ». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۶۷۲/۲. همچنین رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج۲۷۰/۳۴، ج۲۲۵/۷۰، اسد الغابة ـ ترجمة «فاطمة بنت الولید بن المغیرة» ـ ج۵۲۸/۵، ←

نام «ابراهیم».[۳۱۸]

← تهذيب الكمال ـ ترجمة «عبدالرحمن بن الحارث بن هشام» ـ ج۱۷/ ۴۰.

محمد بن سعد می‌گوید: «فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرَةِ بن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ ... تَزَوَّجَهَا الحارثُ بنُ هِشامِ بنِ المُغيرَةِ، فَوَلَدَتْ لَهُ عبدَ الرّحمنِ بنَ الحارثِ وأمَّ حَكيمٍ». طبقات ابن سعد ج۸/ ۲۶۱، تاريخ مدينة دمشق ج۷۰/ ۴۳، ۴۴.

و می‌گوید: «أمُّ حَكيمٍ بنتُ الحارثِ بنِ هِشامِ بنِ المُغيرَةِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ، وأُمُّها فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرةِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ». طبقات ابن سعد ج۸/ ۲۶۱.

و در جای دیگر می‌گوید: «...فَوَلَدَ الحارثُ بنُ هِشامٍ عبدَالرّحمنِ، وَأمَّ حَكيمٍ تَزَوَّجَها عِكْرِمَةُ بنُ أبي جَهْلِ بنِ هِشامِ بنِ المُغيرةِ، ثُمّ خَلَفَ عليها عمرُ بنُ الخطّابِ رحمةُ اللهِ عليه، فَوَلَدَتْ لَهُ فاطمةَ، وأُمُّها فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرةِ بنِ عبدِ الله بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ». طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج۱/ ۳۱۶، ۳۱۷.

« فوَلَدَ الحارثُ بنُ هِشامٍ: عبدَالرّحمنِ، وأمَّ حَكيمٍ، تَزَوَّجَها عِكْرِمَةُ بنُ أبي جهلٍ، ثُمّ خَلَفَ عليها عمرُ بنُ الخطّابِ فوَلَدَتْ لَهُ فاطمةَ، وأُمُّها فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المغيرةِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ ». تاريخ مدينة دمشق ج۳۴/ ۲۷۱، تهذيب الكمال ج۱۷/ ۴۱.

ابن عساکر می‌گوید: « أمُّ حَكيمٍ بنتُ الحارثِ بنِ هشامِ بنِ المغيرةِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ المَخْزُوميّةُ، وأُمُّها فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المغيرةِ بنِ عبدِ اللهِ أُخْتُ خالِدٍ ». تاريخ مدينة دمشق ج۷۰/ ۲۲۳.

ابن اثير می‌گوید: « أمُّ حَكيمٍ بنتُ الحارثِ بنِ هِشامٍ القُرَشِيّةُ المَخْزُومِيّةُ، وأمُّها فاطمةُ بنتُ الوليدِ أُخْتُ خالِدٍ ». اسد الغابة ج۵/ ۵۷۷. ←

عمر بن خطاب در همان سال ۱۸ هجری ابتدا با «ام‌حکیم» ــ که بیوهٔ

← و می‌گوید: «ولَمّا تُوُفِّيَ (الحارثُ بنُ هِشامِ بنِ المُغيرَةِ) تَزَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ امْرَأَتَهُ فاطمةَ بنتَ الوليدِ بنِ المُغيرَةِ، أُخْتَ خالدِ بنِ الوليدِ، وهِيَ أمُ‌عبدِالرّحمنِ بنِ الحارثِ بنِ هِشامٍ. وقالَ أهلُ النَّسَبِ: لَمْ يَبْقَ مِن وُلْدِ الحارثِ بنِ هِشامٍ بَعْدَهُ إلّا عبدُ الرّحمنِ، وأُختُهُ أمُّ حَكيمٍ». اسد الغابة ج۱/۳۵۲.

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرةِ... وهِيَ زَوْجُ الحارثِ بنِ هِشامٍ، وهِيَ والِدَةُ عبدِالرّحمنِ وأمِّ حَكيمٍ ابْنَيِ الحارثِ». الاصابة ج۸/۲۷۸ [۱۱۶۱۴].

«عن أحمدَ بنِ سُليمانَ، نا الزُّبَيْرُ، قال ــ في تَسْمِيَةِ وَلَدِ الوَليدِ بنِ المُغيرةِ ــ: وفاطمةُ بنتُ الوليدِ وَلَدَتْ عبدَالرّحمنِ وأمَّ حَكيمٍ ابْنَيِ الحارثِ بنِ هِشامٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۴۳.

«عن أبي‌بكرِ بنِ أبي‌الدّنيا، قال: حَدَّثَني سُلَيْمانُ بنُ أبي شيْخٍ:... وهِيَ (أي فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرةِ) أُمُّ أُمِّ حَكيمٍ»! تاريخ مدينة دمشق ج۷۰/۲۲۶.

«وفاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرةِ، ابْنَةُ عمِّ أمِّ سَلَمَةَ، وكانَتْ تحتَ ابنِ عَمِّها الحارثِ بنِ هِشامِ بنِ المُغيرةِ، فوَلَدَتْ لَهُ عبدَالرّحمنِ وأمَّ‌حَكيمٍ». إمتاع الأسماع ج۶/۲۴۵.

←۳۱۸ــ ابراهیم (یا عبدالرحمن) بن حارث بن هشام نیز فرزند فاطمه بنت ولید بود. علاوه بر منابع پانویس قبلی رجوع کنید به:

طبقات ابن سعد ج۵/۵، طبقات خليفة ص۴۰۸، ثقات ابن حبان ج۳/۲۵۳، المستدرك على الصحيحين ـ كتاب معرفة الصحابة، ذكر مناقب الحارث بن هشام ـ ج۳/۲۷۸، الاستيعاب ـ ترجمة «الحارث بن هشام المخزومي» ــ ج۱/۳۶۶ [۴۵۲]، تاريخ مدينة دمشق ج۱۱/۴۹۷، ج۳۴/۲۷۳، اسد الغابة ج۱/۳۵۲، ←

عِکْرِمَة بن ابی‌جهل و خالد بن سعید بود ـ ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی شد به نام «فاطمه(!)».[۳۱۹]

سپس در سال ۲۰ هجری[۳۲۰] عمر با مادر زنِ خود «= فاطمه بنت ولید» ازدواج نمود![۳۲۱]

ج۲۸۳/۳، ج۷۰/۴۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۳۰۱/۱۸، تهذیب الکمال ج۲۹۶/۵، الاصابة ج۲۳/۵ [۶۲۱۵]، تهذیب التهذیب ج۱۴۲/۶، التحفة اللطیفة ج۱۲۱/۲ [۲۴۰۶].

۳۱۹ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۲۹۳، ۲۹۴.

۳۲۰ـ «وفیها (أي في سَنَـةِ عِشْرِینَ) تَزَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ فاطمةَ بنتَ الولیدِ بنِ المغیرةِ أمَّ عبدِالرّحمنِ بنِ الحارثِ بنِ هِشامٍ». تاریخ الطبری ج۲۰۲/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۴۴، البدایة والنهایة ج۱۱۶/۷ (در این مصدر، نامِ این همسرِ عمر، «فاطمه بنت ولید بن عُتْبَه» درج شده است)!

۳۲۱ـ حافظ جمال الدین مِزّی آنگاه که از طریق محمد بن سعد «ازدواج عمر با فاطمه بنت ولید» را نقل می‌کند در تعلیق خود با تعجب می‌گوید: «این سخن دارای اشکال است، چون مقتضایش این است که عمر بن خطاب هم با امِّ‌حَکیم ازدواج کرده و هم با مادرِ امِ‌حَکیم که نامش فاطمه بنت ولید بن مغیره است». «في هذا الكلامِ وفِي الّذي قَبْلَهُ نَظَرٌ، فإنَّهُ يَقْتَضي أنّ عمرَ تَزَوَّجَ أمَّ حَكيمٍ، وَتَزَوَّجَ أمَّها فاطمةَ بنتَ الوليدِ بنِ المُغيرَةِ». تهذیب الکمال ج۴۲/۱۷.

در جواب حافظ مِزّی باید بگوییم:

۱ـ نقل ازدواج عمر با «ام حَکیم» و «فاطمه بنت ولید» منحصر به روایت محمد بن سعد نیست و مصادر زیادی دارد. (رجوع شود به: صفحه ۲۹۳، ۳۰۵).

۲ـ اینکه عمر با مادر عبدالرحمن بن حارث (یعنی با فاطمه بنت ولید) ←

«ابراهیم (=عبدالرحمن) بن حارث» (یعنی پسرِ «فاطمه بنت ولید») آنگاه که مادرش با عمر بن خطاب ازدواج کرد بچه‌ای خردسال بود. لذا به همراه مادرش به منزل عمر منتقل شد و ایام کودکی را در منزلِ عمر و تحت سرپرستی او گذرانید.[۳۲۲]

← ازدواج کرده نزد علمای اهل سنت از مسلّمات است و کثرت منابعی که به آن اشاره نمودیم و خواهیم کرد شاهد این مدعا است.

۳ـ پسرِ فاطمه بنت ولید (یعنی عبدالرحمن بن حارث که در کودکی به خانهٔ عمر منتقل شده است) تصریح می‌کند که عمر بن خطاب شوهرِ مادرِ اوست!

۴ـ تنها دلیل مزی در ایراد اشکالِ خود این است که: چون «خبرِ ازدواج عمر با فاطمه بنت ولید» مقتضایش این است که «عمر با مادر زن خود ازدواج کرده» لذا بعید است که صحت داشته باشد!

۵ـ از میان علمایِ اهل سنت که اخبار ازدواج عمر با «ام حَکیم» و «فاطمه بنت ولید» را نقل کرده‌اند هیچ کدامشان سندِ روایات مربوط به این دو ازدواج را تضعیف نکرده‌اند. اشکال «مِزّی» هم مربوط به سند این اخبار نیست بلکه مشکل «مِزّی» فقط این است که چنین عملی را از عمر بن خطاب بعید می‌داند!

۶ـ اشکالی که مزی نموده به پیروی از ابن عبدالبَرّ صاحب کتاب الاستیعاب است. ابن عبدالبَرّ بدون اشاره به اینکه فاطمه بنت ولید مادر زنِ عمر بوده، بعد از نقل ازدواج او با عمر ـ بدون ارائهٔ دلیل ـ تنها به ذکر این یک جمله اکتفا می‌کند: «وفيهِ نَظَرٌ». (الاستیعاب ـ ترجمة «الحارث بن هشام المخزومي» ـ ج ۱/۳۶۶ [۴۵۲])؛ و حال آنکه ابن عبدالبَرّ در جای دیگر کتاب خود نیز این ازدواج را بدون ایراد اشکال نقل نموده است! (الاستیعاب ـ ترجمة «فاطمة بنت الولید المخزومی» ـ ج ۴/۴۵۵ [۳۴۹۸]).

۳۲۲ـ «عبدُالرّحمنِ بنُ الحارثِ بنِ هِشامٍ ... تُوُفِّيَ أَبوهُ الحارثُ بنُ هِشامٍ في طاعُونِ ←

عـمـر بـن خـطـاب کـه نـمـی‌گـذاشـت کسـی نـام انـبـیـا را بـر روی خـود

→ عَمْواسَ، فتَزَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ امْرَأَتَهُ فاطمةَ أمَّ عبدِالرّحمنِ، ونَشأَ عبدُالرَّحمنِ في حِجْرِ عمرَ». اسد الغابة ج۲۸۳/۳، ۲۸۴، الاصابة ج۲۳/۵ [۶۲۱۵]، مرویات الامام الزهری فی المغازی ج۶۱۵/۲.

«عبدُ الرّحمنِ بنُ الحارثِ بنِ هِشامِ المَخْزُومِيُّ... أمُّهُ فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرةِ، وكانَ في حِجْرِ عمرَ بنِ الخطّابِ». ثقات ابن حبان ج۲۵۳/۳.

«رَوى (عبدُ الرحمنِ) عن عمرَ، وكان في حِجْرِهِ» یا «فكانَ عبدُ الرّحمنِ في حِجْرِ عمرَ»، یا «تَرَبّىٰ عبدُ الرّحمنِ في حِجْرِ عمرَ». طبقات ابن سعد ج۵/۵، تاریخ مدینة دمشق ج۲۷۴/۳۴. تهذیب الکمال ج۴۱/۱۷، ۴۲، تهذیب التهذیب ج۱۴۲/۶، شرح سنن ابی داود (عینی) ج۳۳۸/۵، التحفة اللطیفة ج۱۲۱/۲ [۲۴۰۶]، دراسة نقدیة (عبدالسلام آل عیسی) ج۲۳۳/۱، منهج الامام احمد فی إعلال الحدیث ج۶۶۸/۲.

«سَمِعَ عمرَ بنَ الخطّابِ، وكانَ في حِجْرِهِ، وكانَتْ أُمُّهُ عِنْدَهُ». تاریخ مدینة دمشق ج۲۷۳/۳۴.

عبدالرحمن بن حارث با اشاره به اینکه تحت سرپرستی «شوهرِ مادرش (=عمر)» بزرگ شده می‌گفت: من شوهرِ مادری بهتر از عمر ندیدم! «ما رَأَيْتُ رَبيباً خَيْراً مِن عمرَ بنِ الخطّابِ»! طبقات ابن سعد ج۵/۵، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج۳۲۱/۱، ۳۲۲، المستدرک علی الصحیحین ـ کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب الحارث بن هشام ـ ج۲۷۸/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۶/۱۱، ج۲۷۴/۳۴، تهذیب الکمال ج۲۹۹/۵، ج۴۲/۱۷.

«ربیب» به معنی: «شوهرِ مادر» و همچنین به معنی «پسرِ زوجه از همسرِ دیگر» است. ←

بگذارد(!) [۳۲۳] نام «ابراهیم بن حارث» را از «ابراهیم» به «عبدالرحمن»

«الرَّبيبُ: زَوجُ الأُمِّ». تهذيب اللغة ج۱۳۲/۱۵، المُحلّیٰ ج۳۲۵/۱۰، المحكم والمحيط الاعظم ج۲۳۷/۱۰.

«الرَّبيبُ والرّابُّ: زَوْجُ الْأُمِّ. قال أبُوالحسنِ الرُّمّانِيُّ: هُوَ كَالشَّهيدِ والشّاهِدِ، والخَبيرِ والخابِرِ». لسان العرب ج۴۰۵/۱.

«وفي الحديثِ: الرَّبيبُ الكافِلُ، وهُوَ زَوْجُ أُمِّ اليَتيمِ». كتاب العين ج۳۷۳/۵، لسان العرب ج۵۹۰/۱۱.

«والرَّبيبُ: ابنُ امْرَأةِ الرَّجُلِ مِن غَيْرِهِ كَالرَّبُوبِ، وهُوَ بِمَعْنى مَرْبُوبٍ، ويُقالُ لِنَفْسِ الرَّجُلِ: رابٌّ. وَالرَّبيبُ أَيْضاً: زَوْجُ الأُمِّ لَها وَلَدٌ مِن غَيْرِهِ». تاج العروس ج۲۶۲/۱. همچنین رجوع کنید به: القاموس المحيط ص۱۱۲.

۳۲۳ـ روایات زیادی در این خصوص نقل شده است که ذیلاً به دو روایت اشاره می‌کنیم:

عمر بن خطاب تمامی بچه‌هایی را که نام‌های انبیا را بر روی آنان گذارده بودند در منزل جمع کرد تا نام همهٔ آنان را تغییر دهد. پدران بچّه‌ها نزد عمر آمدند و شاهد آوردند که تمامی این بچه‌ها را خود پیامبر ﷺ نام‌گذاری کرده است. عمر (وقتی چنین دید) بچه‌ها را رها کرد. ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ـ که این روایت را از پدرش نقل کرده ـ می‌گوید: پدر من خودش یکی از همان بچه‌هایی بود که عمر می‌خواست نامشان را تغییر دهد. «عن أبي بكرِ بنِ محمّدِ بنِ عَمْرِو بنِ حَزْمٍ، عن أَبيهِ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ جَمَعَ كُلَّ غُلامٍ اسمُهُ اسمُ نَبِيٍّ، فَأَدْخَلَهُمُ الدّارَ لِيُغَيِّرَ أَسماءَهُمْ، فجاءَ آباؤُهُمْ، فأَقامُوا البَيِّنَةَ أنّ رَسُولَ اللهِ ﷺ سَمّیٰ عامَّتَهُمْ، فَخَلّیٰ عَنْهُم. قال أبوبكرٍ: وكان أَبي فيهِم». طبقات ابن سعد ج۶۹/۵، تاريخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج۷۵۲/۲، تاريخ مدينة دمشق ج۱۱/۵۵، الخصائص الكبرى ج۳۴۶/۲، سبل الهدى والرشاد ج۳۳۶/۱۰، كنز العمال ج۵۸۸/۱۶ /ح۴۵۹۶۶. ←

تغییر داد.[324]

با آنکه «عبدالرحمن بن حارث» بعد از فوت پیامبر اکرم ﷺ به دنیا آمده بود و با آنکه پس از سال ۲۰ هجری تازه سنین کودکی را تحت سرپرستی عمر گذرانید،

← همچنین رجوع کنید به: مسند احمد بن حنبل ج۲۱۶/۴، الآحاد والمثانی ج۶/۲، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۲۴۳/۱۹، تاریخ مدینة دمشق ج۳۶۶/۳۴، ۳۶۷، اسد الغابة ج۳۲۳/۴، فتح الباری ج۴۷۲/۱۰.

«عمر بن خطاب فرمان صادر کرده بود که: هیچ فردی حق ندارد بر روی کسی نام یکی از انبیا را بگذارد». «إنّ عمرَ بنَ الخطّابِ كَتَبَ: لا تُسَمُّوا بِاسْمِ نَبِيٍّ». یا «إنّ عمرَ كَتَبَ إلَى الكُوفَةِ: لا تُسَمُّوا أَحَداً بِاسْمِ نَبِيٍّ». جزء حنبل بن اسحاق ص۷۶ /ح۲۳، کتاب الفتن (حنبل بن اسحاق) ص۲۱۹ /ح۲۳، شرح صحیح مسلم ج۱۱۳/۱۴، فتح الباری ج۴۷۲/۱۰، جواهر العقود ج۴۶۶/۲، مرقاة المفاتیح ج۱۰/۹، فیض القدیر ج۳۲۴/۳.

۳۲۴ـ «نَشَأَ عبدُ الرّحمنِ فِي حِجْرِ عمرَ، وكانَ اسْمُهُ إبْراهيمَ، فَغَيَّرَ عمرُ اسْمَهُ لَمّا غَيَّرَ أَسماءَ مَنْ تُسَمّىٰ بِالأَنبياءِ، وَسَمّاهُ عبدَالرّحمنِ». اسد الغابة ج۲۸۴/۳.

«إنّ عبدَالرّحمنِ بنَ الحارثِ بنِ هِشامٍ، كانَ اسْمُهُ إبراهيمَ، فَدَخَلَ على عمرَ بنِ الخطّابِ في وِلايتِهِ حينَ أَرادَ أنْ يُغَيِّرَ اسمَ مَنْ يُسَمّىٰ بِأَسماءِ الأنبياءِ، فغَيَّرَ اسْمَهُ، فسَمّاهُ عبدَالرّحمنِ، فثَبَتَ اسْمُهُ إلَى اليَوْمِ». طبقات ابن سعد ج۶/۵، تاریخ مدینة دمشق ج۲۷۴/۳۴، تهذیب الکمال ج۴۱/۱۷، ۴۲، تهذیب التهذیب ج۱۴۲/۶، کنز العمال ج۵۸۸/۱۶ /ح۴۵۹۶۸.

«سَمّاهُ (عمرُ) عبدَالرّحمنِ وكانَ اسْمُهُ إبراهيمَ». التحفة اللطیفة ج۱۲۱/۲ [۲۴۰۶]،

با این حال بعدها ادعا شد که: او به هنگام فوت پیامبر ﷺ ۱۰ ساله بوده است،[۳۲۵] چرا که روات اموی «عبدالرحمن بن حارث» را نیز در شمار صحابهٔ با وفایی(!) معرفی کردند[۳۲۶] که بدون واسطه از پیامبر حدیث نقل نموده است!

کسب مدالِ افتخارِ «صحابه شدنِ عبدالرحمن بن حارث»، شاید به سبب «فرزندخواندگیِ عمر»، یا به علت «پسر خواهرِ خالد بن ولید بودن»،[۳۲۷] یا به خاطر

۳۲۵ـ مدعیان، مصعب زبیری و واقدی هستند! (رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۵/۵، الاستیعاب ـ ترجمة «عبدالرحمن بن الحارث المخزومي» ـ ج۲/۳۷۰ [۱۴۰۵]، تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۲۷۳، ۲۷۴، اسد الغابة ج۳/۲۸۳، الانابة ج۲/۷ [۶۴۰]، تهذیب الکمال ج۱۷/۴۱، الاصابة ج۵/۲۳ [۶۲۱۵]، تهذیب التهذیب ج۶/۱۴۲، التحفة اللطیفة ج۲/۱۲۲ [۲۴۰۶]).

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «اینکه گفته شده عبدالرحمن بن حارث در زمان پیامبر ﷺ ۱۰ ساله بوده از مصعب (زبیری) نقل شده است و این نظر، توهّمی بیش نیست». «قِيلَ كانَ ابنَ عَشَرَ سِنِينَ في حياةِ النَّبِيِّ ﷺ. حُكِيَ ذلك عن مُصْعَبٍ، وهُوَ وَهْمٌ ». الاصابة ج۴/۲۵۰، ج۵/۲۳ [۵۱۱۵، ۶۲۱۵].

۳۲۶ـ الاستیعاب ج۲/۳۷۰ [۱۴۰۵]، تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۲۷۱، اسد الغابة ج۳/۲۸۳، الانابة ج۲/۷، ۸ [۶۴۰]، الاصابة ج۵/۲۳ [۶۲۱۵]، تقریب التهذیب ج۱/۵۶۵، تحفة الاحوذی ج۱۰/۹.

۳۲۷ـ طبقات ابن سعد ج۵/۶، طبقات خلیفة بن خیاط ص۴۰۸، تاریخ الطبری ج۳/۲۰۲، ثقات ابن حبان ج۳/۲۵۳، تاریخ مدینة دمشق ج۱۱/۴۹۷، ج۳۴/۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ج۷۰/۴۴، اسد الغابة ج۱/۳۵۲، ج۳/۲۸۳، الاصابة ج۵/۲۳ [۶۲۱۵].

«داماد عثمان شدن»،[۳۲۸] یا به علت اینکه «معاویه دامادِ او بوده»[۳۲۹] و یا به خاطر «حضورِ فعال عبدالرحمن در حرب جمل و جنگیدن علیه امیرالمؤمنین علی ﷺ»[۳۳۰] بوده است!

هر چند که «فاطمه بنت ولید بن مغیره» در سال ۲۰ هجری با داماد خودش عمر بن خطاب ازدواج کرد، و هر چند که پس از سال ۲۳ که عمر فوت شد فاطمه بنت ولید با عثمان بن عفان ازدواج نمود و برای عثمان فرزندانی به دنیا آورد که یکی از آنها «سعید بن عثمان بن عفان» است،[۳۳۱] با این وجود ـ برای «تبرئهٔ عمر

۳۲۸ـ یکی از همسران عبدالرحمن بن حارث، مریم دختر عثمان بن عفان بود. (طبقات ابن سعد ج۵/۷، تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۲۷۵، اسد الغابة ج۳/۲۸۴، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۸/۳۰۱، تهذیب الکمال ج۱۷/۴۲).

۳۲۹ـ معاویة بن ابی‌سفیان با عایشه بنت عبدالرحمن بن حارث ازدواج کرد! طبقات ابن سعد ج۵/۶.

۳۳۰ـ طبقات ابن سعد ج۵/۶، تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۲۷۴، اسد الغابة ج۳/۲۸۴، تهذیب الکمال ج۱۷/۴۲، شرح سنن ابی داود (عینی) ج۵/۳۳۸.

۳۳۱ـ حافظ کبیر حاکم ابواحمد محمد بن محمد بن احمد (ف. ۳۷۸ در ۹۳ سالگی) می‌گوید: «عبدالرحمن بن حارث بن هشام از عمر بن خطاب استماع (حدیث) کرده و کسی است که در دامان عمر بزرگ شده است. مادر عبدالرحمن، (همسر عمر بود و) نزد عمر زندگی می‌کرد. او (بعد از عمر) همسر عثمان گردید». «سَمِعَ (عبدُالرحمنِ بنُ الحارثِ بنِ هِشامٍ) عمرَ بنَ الخطّابِ وكانَ في حِجْرِهِ، وكانَتْ أُمُّه عِندَهُ و عثمانَ بنِ عفّانَ». تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۲۷۳.

«مادرِ سعید بن عثمان بن عفان، فاطمه بنت ولید بن مغیره ... می‌باشد و کنیهٔ ←

از ازدواج با مادر زنش» ـ همان کسانی که «ازدواج عمر و فاطمه بنت ولید» را با مدارک بسیار نقل کرده بودند، [۳۳۲] و همانان که تصریح کرده بودند: «**فاطمه بنت ولید پس از فوت عمر از عثمان بچه‌دار شده**»، [۳۳۳] این ادعای بی‌دلیل را نیز به همراه سکوتی مرموز آوردند که: «فاطمه بنت ولید قبل از سال ۱۸ هجری (یعنی قبل از آنکه ام‌حَکیم با عمر ازدواج کند) فوت گردیده است»! [۳۳۴]

← سعید بن عثمان، ابوعثمان است». «وسعيدُ بنُ عُثْمانَ بنِ عَفّانَ أُمُّهُ فاطمةُ بنتُ الوليدِ بنِ المُغيرةِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ يُكَنّىٰ أَبا عُثمانَ». طبقات خلیفة ص۴۱۹، تاریخ مدینة دمشق ج۲۱/۲۲۱، ۲۲۲.

«عثمان بن عفان با فاطمه بنت ولید بن مغیرهٔ مخزومیه ازدواج کرد و فاطمه بنت ولید برای عثمان فرزندانی به نام‌های ولید و سعید و امّ سعید به دنیا آورد». «وتَزَوَّجَ (عثمانُ بنُ عَفّانَ) فاطمةَ بنتَ الوليدِ بنِ المُغيرةِ المَخْزُومِيَّةَ، وَلَدَتْ لَهُ الوليدَ وسعيدَ وأُمَّ سعيدٍ». الکامل فی التاریخ ج۳/۱۸۶.

۳۳۲ـ منظور ابن عساکر است. رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج۱۱/۴۹۷، ج۳۴/۲۷۳، ۲۷۴، ج۷۰/۴۴.

۳۳۳ـ تاریخ مدینة دمشق ج۲۱/۲۲۱، ج۳۴/۲۷۳.

۳۳۴ـ «عن أبي بكرِ بنِ أبي الدُّنْيا، قال: حَدَّثَني سُليمانُ بنُ أبي الشَّيخِ:... قُتِلَ خالِدُ بنُ سعيدِ بنِ العاصِ بِمَرْجِ الصُّفَّرِ شَهيداً، وكانَتِ امْرَأَتُهُ أُمَّ حَكيمٍ بنتَ الحارثِ بنِ هِشامٍ، ... وكانَت قَبْلَهُ تحتَ ابنِ عَمِّها عِكْرِمَةَ بنِ أبي جَهْلٍ فقُتِلَ عَنْها يَوْمَ فِحْلٍ، فلَمَّا انْقَضَتْ عِدَّتُها، خَطَبَها يزيدُ بنُ أبي سُفيانَ، وخالدُ بنُ سعيدٍ، فحَطَّتْ إلى خالدٍ، ثُمَّ تَزَوَّجَها عمرُ بنُ الخطّابِ، فهِيَ الّتي تَسْحَرُ عِنْدَها عبدُ الرَّحْمنِ بنُ الحارثِ، لِأَنَّ أُمَّ عبدِالرّحمنِ، فاطمةَ بنتَ الوليدِ بنِ المُغيرةِ ماتَتْ قَبْلَ ذلك بِمُدَّةٍ، وهِيَ أُمُّ أُمِّ حَكيمٍ»! تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۲۲۶.

ازدواج نامشروع با عاتِکه

داستان غم‌انگیز عاتکه نیز از این قرار است که: «عاتکه» همسر با اخلاق و زیباروی «عبدالله بن ابی‌بکر بن ابی‌قحافه» بود. او به قدری مورد علاقه شوهر خود بود که «عبدالله» دوست داشت بیشتر نزد او باشد تا اینکه به جنگ برود و یا به مشغله‌های بازار، خود را سرگرم نماید.

وقتی «ابوبکر» دید فرزندش «عبدالله» بسیار شیفته و دلباختهٔ همسر خود است به او دستور داد «عاتکه» را طلاق دهد! «عبدالله بن ابی‌بکر» هم ــ علی رغم میل باطنی ــ به امر پدر، عاتکه را طلاق داد!

«عبدالله بن ابی‌بکر» ــ پس از جدایی ــ در فراق عاتکه آن قدر بی‌تابی و بی‌قراری کرد و آن قدر شعر سرود تا دلِ «ابوبکر» به حال پسر سوخت و به او دستور داد که به همسر خود رجوع کند. عبدالله نیز به او رجوع کرد و تا آخر عمر با عاتکه زندگی کرد.[۳۳۵]

۳۳۵ــ «وقَدْ تَزَوَّجَ (عبدُاللهِ) عاتِكَةَ، وكانَ بِها مُعْجِباً فشَغَلَتْهُ عن أُمُورِهِ، فقالَ لَهُ أَبُوهُ: طَلِّقْها، فطَلَّقَها، ثُمّ نَدِمَ. فَقالَ:

أَعــاتِــكُ لا أَنْــســاكِ مــا ذَرَّ شــارِقٌ
ومــا لاحَ نَـجْـمٌ فـي الـسَّـمـاءِ مُـحَـلِّـقُ ←

«عبدالله بن ابی‌بکر» در زمان حکومت ابوبکر فوت

← لَها خُلُقٌ جَزْلٌ ورَأْيٌ ومَنْصِبٌ
وخَلْقٌ سَوِيٌّ في الحياةِ وَمَصْدَقُ
ولَمْ أرَ مِثْلي طَلَّقَ اليومَ مِثْلَها
ولا مِثْلَها في غَيْرِ شَيْءٍ تُطَلَّقُ

ولَهُ فيها غَيْرُ هذا. فَرَقَّ لَهُ أبوبكرٍ، فأَمَرَهُ بِمُراجَعَتِها، وماتَ وهِيَ عِنْدَهُ، ولَها مَرْثِيَةٌ».
الاصابة ج۲۵/۴.

همچنین رجوع کنید به: عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء ـ ج۱۱۴/۴، الموشی (الظرف والظرفاء) ص۸۴، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۲۹۷/۴، المنتظم ج۱۹۱/۵، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۳۲۰، ۳۲۱.

«عاتِكَةُ بنتُ زَيْدِ بنِ عَمْرٍو... كانَتْ مِنَ المُهاجِراتِ إلى المَدينةِ، وكانَتِ امْرَأَةَ عبدِ اللهِ بنِ أبي‌بكرٍ الصّدّيقِ، وكانَتْ حَسْناءَ جَميلَةً، فأَحَبَّها حُبّاً شَديداً حَتّى غَلَبَتْ عليهِ، وَشَغَلَتْهُ عن مَغازِيهِ وغَيْرِها، فأَمَرَهُ أَبُوهُ بِطَلاقِها، فقالَ:

يَقُولُونَ طَلِّقْها وخَيِّمْ مَكانَها
مُقيماً تُمَنِّي النَّفْسَ أَحْلامَ نائِمِ
وإنّ فِراقي أهلَ بَيْتٍ جَمَعْتُهُمْ
عَلى كِبَرٍ مِنّي لَإحْدَى العَظائِمِ
أُراني وأَهْلي كَالعُجُولِ تَرَوَّحَتْ
إلى بَوِّها قَبْلَ العِشارِ الرَّوائِمِ

فَعَزَمَ عليهِ أبُوهُ حتّى طَلَّقَها، فَتَبِعَتْها نَفْسُهُ، فسَمِعَهُ أبوبكرٍ يَوْماً وهو يَقُولُ:

أَعاتِكُ لا أَنْساكِ ما ذَرَّ شارِقٌ
وما ناحَ قُمْرِيُّ الحَمامُ المُطَوَّقُ →

شد.[۳۳۶] او قبل از مرگ به عاتکه گفت: «من باغ خودم

أَعاتِكُ قَلْبي كلَّ يَومٍ ولَيْلَةٍ
إليكِ بِما تُخْفِي النُّفُوسُ مُعلَّقُ
ولَمْ أَرَ مِثلي طَلَّقَ اليومَ مِثْلَها
ولا مِثْلَها مِن غَيْرِ جُرمٍ تُطَلَّقُ
لَها خُلُقٌ جَزْلٌ ورَأْيٌ ومَنْصِبٌ
وخَلْقٌ سَوِيٌّ في الحياءِ ومَصْدَقُ

فَرَقَّ لَهُ أبُوهُ وأَمَرَهُ، فَارْتَجَعَها...». المرادفات من قريش (نوادر المخطوطات ج۱/۶۸، ۶۹)، نسب قريش (مصعب زبيرى) ص۲۷۶، ۲۷۷، اعتلال القلوب ص۱۶۶، الاستيعاب ـ ترجمة «عاتكة بنت زيد» ـ ج۴/۴۳۱، ۴۳۲ [۳۴۵۸]، ذم الهوى ص۶۴۷، اسد الغابة ج۵/۴۹۸، العقد الثمين ج۸/۲۷۴، ۲۷۵، الاصابة ج۸/۲۲۷، خزانة الادب ج۱۰/۳۷۹، ۳۸۰.

«كانَتْ عاتِكَةُ بنتُ زَيْدٍ تحتَ عبدِ اللهِ بنِ أبي‌بكرٍ قَدْ غَلَبَتْهُ على رَأْيِهِ وشَغَلَتْهُ عن سُوقِهِ، فأَمَرَهُ أبوبكرٍ بِطَلاقِها واحِدَةً، ففَعَلَ فوَجَدَ عليها، فقَعَدَ لأَبِيهِ على طَرِيقِهِ ـ وهُوَ يُرِيدُ الصَّلاةَ ـ فلَمّا أَبْصَرَ بِهِ شَكى وأَنْشَدَ يَقُولُ:

فلَمْ أَرَ مِثلي طَلَّقَ اليومَ مِثْلَها
ولا مِثْلَها مِن غَيْرِ جُرْمٍ تُطَلَّقُ

فَرَقَّ لَهُ وأَمَرَهُ بِمُراجَعَتِها». روضة المحبين ص۳۸۱، ۳۸۲، كنز العمال ج۹/۷۰۶، ۷۰۷ /ح۲۸۰۶۹. همچنین رجوع كنید به: الاغانی ج۱۸/۶۴ ـ ۶۶، محاضرة الادباء ج۲/۲۴۵، اخبار الظراف والمتماجنين ص۵۳، تجريد الاغانى قسم۲/ ج۲/۱۹۱۸، تجريد اسماء الصحابة ج۲/۲۸۵ [۳۴۲۳]، الوافى بالوفيات ج۱۶/۵۵۸ [۵۸۹]، اعلام النساء (كحاله) ج۳/۲۰۱، اخبار عمر (طنطاوى) ص۳۹۶.

را[۳۳۷] به تو می‌بخشم به این شرط که پس از من با فرد دیگری ازدواج نکنی». عاتکه هم پذیرفت و قول داد که پس از مرگِ «عبدالله» با هیچ کسی ازدواج ننماید.

پس از فوت «عبدالله» عاتکه به وعدهٔ خویش عمل نمود و به تمامی خواستگارانش جواب رد داد. این امر تا زمان مرگ ابوبکر ادامه داشت.

عمر بن خطاب ــ که پس از فوت «عبدالله بن ابی‌بکر» حتماً به طور اتفاقی(!) عاتکه را در منزل دخترش حفصه دیده و به زیبایی او پی برده بود[۳۳۸] ــ زمانی که به حکومت رسید، از عاتکه خواستگاری کرد[۳۳۹] و به وی گفت: «این

←۳۳۶ــ التحفة اللطيفة ج۲/۲۳ [۱۹۸۴].

۳۳۷ــ یا چیز دیگری که در روایات به صورت‌های مختلف ذکر شده است.

در روایت وکیع: «حديقة»، در یک روایت ابن سعد: «**فَجَعَلَ لَها بَعْضَ أَرَضيهِ**»، در یک روایت دیگرِ ابن سعد: «**فَجَعَلَ لَها طائِفَةً مِن مالِهِ**»، و در روایت بخاری: «**لَكِ حائِطي**» ... آمده است. (طبقات ابن سعد ج۸/۲۶۵، ۲۶۶، التاريخ الصغير [بخاری] ج۱/۶۲، المنتظم ج۵/۱۹۱، الاصابة ج۸/۲۲۸، كنز العمال ج۱۳/۶۳۳ /ح۳۷۶۰۳، ج۱۶/۵۵۲، ۵۵۳ /ح۴۵۸۵۳ [از طريق وكيع]، اعلام النساء (كحاله) ج۳/۲۰۲ ...).

۳۳۸ــ «فَلَمّا انْقَضَتْ عِدَّتُها (أيْ عِدَّةُ عاتِكَةَ)، زارَتْ حَفْصَةَ ابْنَةَ عمرَ. فدَخَلَ عمرُ على حَفْصَةَ، فلَمّا رَأَتْ عاتِكةُ عمرَ، قامَتْ فَاسْتَتَرَتْ، فنَظَرَ إلَيْها عمرُ، فإذا امْرَأةٌ بارِعَةٌ، ذاتُ خُلُقٍ وجَمالٍ. فقالَ عمرُ لِحَفْصَةَ: مَنْ هٰذِهِ؟ فقالَتْ: هٰذِهِ عاتِكَةُ ابْنَةُ زَيْدِ بنِ عَمْرِو بنِ نُفَيْل ...». التمهيد (ابن عبدالبر) ج۲۳/۴۰۵.

۳۳۹ــ «... فتُوُفِّيَ أبوبكرٍ وكانَ عمرُ مكانَهُ، فأَرْسَلَ إلى عاتِكَةَ: إنَّكِ قَدْ حَرَّمْتِ على نَفْسِكِ ما أَحَلَّ اللهُ لَكِ ...». طبقات ابن سعد ج۸/۲۶۶.

کارِ عبدالله جایز نبوده، او شرطی برای تو تعیین کرده که درست نیست»![۳۴۰] عاتکه به خواستگاری «عمر بن خطاب» نیز جواب رد داد و از ازدواج با او خودداری نمود.[۳۴۱]

«عمر» وقتی دید «عاتکه» به ازدواج با او راضی نمی‌شود، به ولیِّ این زنِ بیوه(!) دستور داد که عاتکه را به او تزویج نماید! «عاتکه» بدون اطلاع، ـ توسط ولیّ نامعلومش که معلوم نیست چه کسی بوده(!) ـ به عمر بن خطاب تزویج شد![۳۴۲]

پدر عاتکه (یعنی زید بن عمرو بن نفیل) ـ هر چند که از صحابه پیامبر شمرده شده(!)[۳۴۳] ولی پنج سال قبل از بعثت پیامبر فوت گردیده

۳۴۰ـ «عن يحيَى بنِ سعيدٍ، أنّ عبدَاللهِ بنَ أبي‌بكرٍ الصّدّيقِ قالَ لِامْرَأَتِهِ عاتِكَةَ بنتِ زَيْدٍ: «لكِ حائطي على أنْ لا تَتَزَوَّجي بَعْدي». قالَتْ: «قَدْ قَبِلْتُ». فلَمّا تُوُفِّيَ خَطَبَها عمرُ بنُ الخطّابِ، وقال: «هذا لا يَجُوزُ. اشْتَرَطَ عَلَيْكِ ما لا يَصْلُحُ». فتَزَوَّجَها عمرُ». التاريخ الصغير (بخارى) ج۱/۶۲، تاريخ الاوسط (بخارى) ج۱/۳۶.

۳۴۱ـ «... فأَبَتْ عمرَ أَيْضاً...». طبقات ابن سعد ج۸/۲۶۵.

۳۴۲ـ «... فقالَ عمرُ لِوَلِيِّهَا: اذْكُرْني لَها، فذَكَرَهُ لَها، فأَبَتْ عمرَ أَيْضاً، فقالَ عمرُ: زَوِّجْنيها. فزَوَّجَهُ إيّاها ...». طبقات ابن سعد ج۸/۲۶۵.

۳۴۳ـ معجم الصحابة (بغوى) ج۲/۴۴۱. معرفة الصحابة (ابو نعيم) ج۲/۳۱۹ [۱۰۰۳]، الاصابة ج۲/۵۰۷ [۲۹۳۰].

ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «عده‌ای ـ از جمله بغوی و ابن منده ـ زید بن عمرو را در شمار صحابه ذکر کرده‌اند و حال آنکه زید بن عمرو (قبل از بعثت فوت شده بود و) در زمان بعثت پیامبر زنده نبود». «وقَدْ ذَكَرَ زَيْدَ بنَ عَمْرٍو هذا جَماعَةٌ في ←

بود![۳۴۴] لذا کسی نفهمید این ولیّ جدیدِ «عاتکهٔ بیوه» از کجا پیدایش شد! گر چه حتی اگر پدر عاتکه هم زنده بود و این تزویج را بدون اجازهٔ عاتکه انجام می‌داد طبق فرمایش پیامبر ﷺ[۳۴۵] این عقد باطل بود![۳۴۶]

← الصَّحابةِ مِنهُمُ البَغَوِيُّ وابْنُ مَنْدَةَ، ولكِنَّهُ لَمْ يُدْرِكِ البِعْثَةَ». تهذیب التهذیب ج۳/۳۶۴ [۷۷۳].

۳۴۴ـ طبقات ابن سعد ج۳/۳۸۱، المنتخب من کتاب ذیل المذیل ص۱۸، المستدرک علی الصحیحین ج۳/۴۳۸، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۵۱۲، البدایة والنهایة ج۲/۳۰۰، الاصابة ج۲/۵۰۸، ۵۰۹، فتح الباری ج۷/۱۰۸، سبل الهدی والرشاد ج۲/۱۸۵.

بَغَوی نیز زمانی که نام وی را در شمار صحابهٔ پیامبر نقل می‌کند تصریح می‌کند که وی قبل از بعثت فوت شده است. «تُوُفِّيَ قَبْلَ مَبعثِ النَّبِيِّ ﷺ»! معجم الصحابة (بغوی) ج۲/۴۴۱.

جای شگفتی است که بر اساس روایات بسیار صحیحهٔ(!) اموی: در روز قیامت «زید بن عمرو بن نفیل» که از بنی اعمام عمر بوده به عنوان صحابیِ پیامبر به بهشت موعود می‌رود، در حالی که بر اساس همین نوع از روایاتِ اموی: «عبدالمطلب» و «عبدالله بن عبدالمطلب» و «آمنه» و «ابوطالب» همگی به جهنم روانه می‌گردند!

۳۴۵ـ بخاری و مسلم روایت می‌کنند که پیامبر فرموده‌اند: «لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حتّى تُسْتَأْمَرَ، ولا تُنْكَحُ البِكْرُ حتّى تُسْتَأْذَنَ». صحیح البخاری ـ کتاب الحیل، باب في النكاح ـ ج۸/۶۳، صحیح مسلم ـ کتاب النكاح، باب استئذان الثیب في النكاح بالنطق والبکر بالسکوت ـ ج۴/۱۴۰... .

۳۴۶ـ عبارت‌های زیر از امام شافعیان محمد بن ادریس شافعی است: ←

شبِ زفاف، «عاتکه» حاضر نشد که از این شوهرِ نامشروع تمکین نماید، لذا

← «ولیّ زنِ غیر دوشیزه و یا ولیِّ دختر دوشیزه، اگر بدون اجازه زن و یا دختر، وی را به کسی تزویج نماید آن عقد باطل است...». «فَأَيُّ وَلِيٍّ امْرَأَةٍ ثَيِّبٍ أَوْ بِكْرٍ زَوَّجَها بِغَيْرِ إِذْنِها فالنِّكاحُ باطِلٌ، إِلَّا الآباءَ في الأَبْكارِ والسّادَةَ في المَمالِيكِ». الأُمّ ج۱۷/۵ (ط دار المعرفة)، ج۱۹/۵ (ط دار الفكر).

«هر شخص مؤنثی که با وی نزدیکی شده باشد دیگر دوشیزه نیست. چه این آمیزشِ جنسی از طریق نکاحِ صحیح واقع شده باشد و چه از طریق نکاح غیر صحیح و یا حتی زنا به وقوع پیوسته باشد. چه آن شخص، کودک و غیر بالغ باشد و چه بالغ باشد. (به هر حال) هیچ پدری حق ندارد دخترِ غیر دوشیزه‌اش را بدون اجازهٔ خودِ دختر به کسی تزویج نماید». «وإذا جُومِعَتْ بِنِكاحٍ صَحِيحٍ أَوْ فاسِدٍ أَو زِناً، صَغيرةً، كانَتْ بالِغاً، أَوْ غَيْرَ بالِغٍ، كانَتْ ثَيِّباً، لا يَكونُ لِلْأَبِ تَزْوِيجُها إِلّا بِـإِذْنِها». الأُمّ ج۱۸/۵ (ط دار المعرفة)، ج۱۹/۵، ۲۰ (ط دار الفكر).

«هیچ کسی نمی‌تواند زنی را که دوشیزه نیست ـ بدون کسب اجازه از آن زن ـ به کس دیگری تزویج نماید». «لا يُزَوِّجُ أَحَدٌ الثَّيِّبَ إِلّا بِـإِذْنِها». الأُمّ ج۱۸/۵ (ط دار المعرفة)، ج۲۰/۵ (ط دار الفكر).

«زنِ غیر کنیز، اختیار امر ازدواجش با خود اوست، و جایز نیست ولیّ او بدون اطلاعِ آن زن، وی را به کسی تزویج نماید؛ چه آن زن بعداً به آن تزویج رضایت بدهد و یا اینکه رضایت ندهد و آن را رد نماید در هر صورت، چنین عقدی باطل است. نکاحِ زنِ (غیر دوشیزه) هیچ‌گاه و به هیچ‌نحو جایز نیست مگر آنکه خودش قبل از آنکه او را به عقد کسی در بیاورند اجازه بدهد (و بگوید) که با چه کسی ازدواج می‌کند». «وإذا كانَتِ المَرْأَةُ الحُرَّةُ مالِكَةً لِأَمْرِها، فَزَوَّجَها وَلِيُّها بِغَيْرِ عِلْمِها، فَأَجازَتِ النِّكاحَ أَوْ رَدَّتْهُ فَهُوَ غَيْرُ جائِزٍ، ولا يَجُوزُ نِكاحُ المَرْأَةِ بِحالٍ أَبَداً حَتّى تَأْذَنَ في أَنْ تُنْكَحَ قَبْلَ أَنْ تُنْكَحَ». الأُم ج۸۱/۵ (ط دار المعرفة)، ج۸۷/۵ (ط ←

کار به درگیری و زد و خورد کشید. مقاومت عاتکه به جایی نرسید و عاقبت

دار الفکر).

امام مالکیه مالك بن انس می‌گوید: «کسی نمی‌تواند فردی را که دوشیزه نیست بدون رضایت وی به فرد دیگری تزویج نماید». «لا يُزَوَّجُ الثَّيِّبُ إلّا بِرِضاها». احکام القرآن (جصاص) ـ ذیل آیه ﴿وإنْ خِفْتم ألّا تُقْسِطوا في اليَتامى﴾ ـ ج۶۵/۲.

ابن مُنْذِر تصریح می‌کند که «اهل علم اجماع دارند در اینکه هیچ پدری نمی‌تواند دختر بیوهٔ خود را به کسی تزویج نماید...». «أَجْمَعَ عَوامُّ أهلِ العِلْمِ أنّ نِكاحَ الأبِ ابْنَتَهُ الثَّيِّبَ بِغيرِ رِضاها لا يَجُوزُ. هذا قَوْلُ مالِكٍ، والثَّوْرِيِّ، والشّافعيِّ، وأحمدَ، وأبي عُبَيدٍ، وإسحاقَ، وأبي ثَوْرٍ». الإشراف على مذاهب اهل العلم ـ کتاب النكاح، باب (۱۱) ذكر إبطال نكاح الثيّب تزوج بغير رضاها ـ ج۲۵/۱.

ابن حَزْم می‌گوید: «فردی که غیر دوشیزه است می‌تواند با هر کسی که می‌خواهد ازدواج کند حتی اگر بر خلاف میل پدرش باشد ... مالك (بن انس) می‌گوید: زنِ غیر دوشیزه را جایز نیست نه پدرش و نه دیگری ـ بدون اذن و رضایت وی ـ به کسی تزویج نماید». «فَأَمّا الثَّيِّبُ فتَنْكِحُ مَنْ شاءَتْ وإنْ كَرِهَ الأَبُ ... قالَ مالِكٌ: وَأَمّا الثَّيِّبُ فلا يَجُوزُ إنْكاحُ الأبِ ولا غَيْرِهِ عليها إلّا بِإذْنِها». المُحلّىٰ ج۴۵۹/۹.

شرف الدين طيبى می‌گوید: «پیامبر ﷺ دستور داده که اختیار کامل و مطلقِ ازدواجِ شخص غیر دوشیزه به خودش واگذار گردد». «إنَّهُ ﷺ أَمَرَ بِاسْتِيمارِ الثَّيِّبِ مُطْلَقاً». الكاشف عن حقائق السنن ج۲۴۶/۶.

شیخ ابن باز در استفتایی که از او شده می‌گوید: هیچ کسی نمی‌تواند دختر و یا زنی را که بیش از نه سال دارد بدون اذن وی به کس دیگری تزویج نماید و این

عمر بن خطاب بر او غلبه کرد و با وی نزدیکی نمود![۳۴۷]

عمر بن خطاب تمامی معضلاتِ (!) فقهی را که به زعم وی دست و پاگیر بود با قوانین بربافتهٔ خویش حل کرده بود. وی اعلام کرده بود: زنی که بیوه است یا باید با اجازهٔ «ولیّش» و یا با اجازهٔ «یک فردِ صاحب نظر از خانواده‌اش» و یا با اجازهٔ «سلطان»[۳۴۸] ازدواج

← بر همگان واجب است و هر کسی که دختری را بدون اذن وی به مردی تزویج نماید نکاحش درست نیست (و باطل است)، برای اینکه از شروط نکاح این است که زوجین هر دو راضی باشند. اگر دختری بدون کسب رضایت وی تزویج شود و یا اینکه رضایتش با تهدید و ایراد ضرب اخذ گردد ازدواجش صحیح نیست (و عقد نکاحش باطل است)... . «...فَالواجِبُ عَلَى الْأَبِ أَنْ يَسْتَأْذِنَها إذا بَلَغَتْ تِسْعاً فَأَكْثَرَ، وهكذا أَوْلياءُها لا يُزَوِّجُونَها إلّا بِـإِذْنِها، هذا هُوَ الواجِبُ عَلَى الجميعِ وَمَنْ زَوَّجَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فالنِّكاحُ غيرُ صحيحٍ، لِأَنَّ مِن شَرْطِ النِّكاحِ الرِّضا مِنَ الزَّوْجَيْنِ، فإذا زَوَّجَها بِغَيْرِ رِضاها ونَهَرَها بالوَعيدِ الشَّديدِ أَوِ الضَّرْبِ، فَالزِّواجُ غيرُ صحيحٍ...». فتاوى ورسائل العلماء للنساء ص۴۹۳ [س۴۸۱].

۳۴۷ـ «عن عَفّانَ بنِ مُسْلِمٍ، حَدَّثَنا حَمّادُ بنُ سَلَمَةَ، أَخْبَرَنا عليُّ بنُ زَيْدٍ، أنّ عاتِكَةَ بنتَ زَيْدٍ كانَتْ تَحْتَ عبدِ اللهِ بنِ أبي‌بَكْرٍ، فماتَ عَنْها، واشْتَرَطَ عليها أَنْ لا تَزَوَّجَ بَعْدَهُ، فَتَبَتَّلَتْ، وجَعَلَتْ لا تَزَوَّجُ، وجَعَلَ الرِّجالُ يَخْطُبُونَها، وَجَعَلَتْ تَأْبى، فقالَ عمرُ لِوَلِيِّها: «اذْكُرْني لَها». فذَكَرَهُ لَها، فَأَبَتْ عمرَ أَيْضاً، فقالَ عمرُ: «زَوِّجْنيها». فزَوَّجَهُ إيّاها. فأَتاها عمرُ، فدَخَلَ عليها، فعارَكَها، حتّى غَلَبَها على نَفْسِها، فنَكَحَها، فلَمّا فَرَغَ، قال: أُفٍّ أُفٍّ أُفٍّ، أَفَّفَ بِها، ثُمّ خَرَجَ مِن عِنْدِها...». طبقات ابن سعد ج۸/۲۶۵، کنز العمال ج۱۳/۶۳۳ / ح۳۷۶۰۴، منتخب کنز العمال ج۵/۲۷۹.

۳۴۸ـ یعنی با اجازهٔ حکومت.

نماید![349] و هر زنی که بدون چنین اجازه‌ای ازدواج کند زناکار است![350] یعنی هر

۳۴۹ـ «عن سعیدِ بنِ المُسَیَّبِ قال: قال عمرُ رضي الله عنه: لا تَنْكِحُ المَرْأَةُ إلّا بِـإذْنِ وَلِيِّها، أوْ ذِي الرَّأْيِ مِن أَهْلِها، أوِ السُّلْطانِ». کتاب الموطأ ج۲/۵۲۵، المدونة الکبری ج۲/۱۶۶، ۱۷۲، کتاب الأم (شافعی) ج۷/۲۳۵، مختصر المزنی ص۱۶۴، سنن الدارقطنی ج۳/۱۶۰، المُحلّیٰ ج۹/۴۵۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۱۱۱، معرفة السنن والآثار ج۵/۲۳۶، التمهید (ابن عبدالبر) ج۱۹/۹۳، بدایة المجتهد ونهایة المقتصد ج۲/۱۲، الدر المنثور ج۱/۲۵۷، کنز العمال ج۱۶/۵۳۰ /ح۴۵۷۶۲، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۲۲.

۳۵۰ـ عمر برای تمامی ولاتش در شهرهای مختلف بخشنامه صادر کرد که هر زنی (چه دوشیزه و چه بیوه) بدون اجازهٔ یک ولیّ ازدواج کند «زانیه» است!

بکر بن عبدالله مُزَنی می‌گوید: «زنی بدون شاهد و بدون (اجازهٔ) ولی، ازدواج کرد. وقتی به او اشکال گرفتند گفت: من یک زن بیوه هستم و اختیار ازدواجم با خودم است. زن را (گرفتند و) نزد عمر آوردند. ... عمر به هر یک از آن دو (یعنی هم به زن و هم به شوهرش) یک صد تازیانه (به عنوان زناکار) زد و برای تمامی بلاد چنین نوشت: هر زنی که با بندهٔ خود ازدواج کند و یا هر زنی که بدون اجازهٔ ولیّ خود با کسی ازدواج نماید بمنزلهٔ زانیه است»! «تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ مِن غَيْرِ بَيِّنَةٍ ولا وَلِيٍّ. فقيلَ لَها. فقالَتْ: أَنَا ثَيِّبٌ وقَدْ مَلَكْتُ أَمْري. فَرُفِعَتْ إلى عمرَ، ... فجَلَدَ كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ، ثُمّ كَتَبَ إلَى الأَمْصارِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ عَبْدَها أوْ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِ (إذْنِ) وَلِيٍّ فهِيَ بِمَنْزِلَةِ الزّانِيَةِ»! مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الحدود، باب فی المرأة تزوج عبدها ـ ج۶/۵۴۹.

«تَزَوَّجَتِ امْرَأَةٌ بِغَيْرِ وَلِيٍّ ولا بَيِّـنَةٍ. فَكُتِبَ إلى عمرَ، فكَتَبَ أنْ تُجْلَدَ مِائَةً، وكَتَبَ إلَى الأَمْصارِ: أَيُّمَا امْرَأَةٍ تَزَوَّجَتْ بِغَيْرِ وَلِيٍّ فهِيَ بِمَنْزِلَةِ الزّانِيَةِ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب النکاح، باب فی المرأة إذا تزوجت بغیر ولي ـ ج۳/۲۷۴، کنز←

زنی که بیوه است یا باید با اجازهٔ ولیّ خود ازدواج کند و یا با اجازهٔ سلطان و حاکم، در غیر این صورت آن زن «زانیه» است![351]

«عمر» از «عاتکه» دارای فرزندی گردید به نام «عیاض بن عمر»![352]

→ العمال ج۵۲۹/۱۶ /ح۴۵۷۶۰، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۲۲.

عِکْرِمَة بن خالد می‌گوید: «کاروانی در راهی در حال سفر بود. زن بیوه‌ای، به فردی ـ که ولیّش نبود ـ اجازه داد که او را به شخص دیگری تزویج کند. زمانی که خبر به عمر رسید، عمر به علت اینکه آن زن بدون اجازه ازدواج کرده، هم شوهرش را شلاق زد و هم وکیل آن زن را، و سپس آن زن و مرد را از هم جدا کرد». «عنْ عِکْرِمَةَ بنِ خالِدٍ قال: جَمَعَتِ الطَّرِيقُ رَكْباً فجَعَلَتِ امْرَأَةٌ مِنْها ثَيِّبٌ أَمْرَها بِيَدِ رَجُلٍ غَيْرِ وَلِيِّها فَأَنْكَحَها، فبَلَغَ ذلك عمرَ فجَلَدَ النّاكِحَ والمُنْكِحَ، ورَدَّ نكاحَها وفَرَّقَ بَيْنَهُما». كتاب الأُم ج۱۳/۵، ج۲۳۵/۷، مسند الامام الشافعی ص۲۹۰، مصنف عبدالرزاق ج۱۹۸/۶، ۱۹۹ /ح۱۰۴۸۶، مصنف ابن ابی شیبة ج۲۷۴/۳، مختصر المزنی ص۱۶۳، سنن الدارقطنی ج۱۵۷/۳، ۱۵۸، المُحلّیٰ ج۴۵۴/۹، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۱۱/۷، المجموع ج۱۵۰/۱۶، البدر المنیر ج۵۶۸/۷، خلاصة البدر المنیر ج۱۸۸/۲، کنز العمال ج۵۲۹/۱۶ /ح۴۵۷۵۸، نیل الاوطار ج۲۵۰/۶.

۳۵۱ـ یک زن بدون اجازه با مردی ازدواج کرد. عمر آن زن و مرد را از هم جدا کرد و گفت: ازدواج یا باید با اجازه ولی باشد و یا با اجازه سلطان (و حکومت)! «...فَرَدَّ عمرُ النِّكاحَ وقالَ: الوَلِيُّ وإلّا فَالسُّلْطانُ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، باب في المرأة إذا تزوجت بغير ولي ـ ج۲۷۴/۳. همچنین رجوع کنید به پانویس پیشین و ماقبل آن.

۳۵۲ـ طبقات ابن سعد ج۲۶۶/۳، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۵/۲، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۷/۱ /ح۲۱۰، المنتظم ←

عاتکه‌ای که از شب اول با کتک‌های شوهر آشنا شده بود تنها خواسته‌اش از «عمر بن خطاب» این بود که: «خلیفه، وی را نزند و به او اجازه دهد که برای خواندن نماز به مسجد النبی برود»![۳۵۳]

«عمر بن خطاب» گر چه در ابتدا ظاهراً به این تقاضا جواب مثبت داد، ولی در راه مسجد در کمین عاتکه نشست و او را در شب ظلمانی در کوچه زد، طوری که از آن پس، زن مفلوک دیگر رغبت نکرد برای رفتن به مسجد النبی و یا هر جای دیگری از منزل خارج گردد![۳۵۴]

ج۱۳۲/۴، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، جامع الاصول ـ ترجمة عاتكة بنت زيد ـ ج۴۹۴/۱۳ [۲۰۱۰]، البداية والنهاية ج۱۵۷/۷، نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، إمتاع الأسماع ج۲۱۷/۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص۴۰۱.

۳۵۳ـ عاتکه به دختر عمر (= حفصه) می‌گفت: «أَنَا أَشْتَرِطُ عليهِ أَلّا يَضْرِبَني، ولا يَمْنَعَني مِنَ الحَقِّ، ولا يَمْنَعَني مِنَ الصَّلاةِ في مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ العِشاءَ الآخِرَةَ». التمهيد (ابن عبدالبر) ج۲۳/۴۰۵، ۴۰۶، الاصابة ج۲۲۸/۸، شرح الموطأ (زرقانی) ج۹/۲.

۳۵۴ـ «... تَزَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ عاتِكَةَ بنتَ زَيْدِ بنِ عَمْرِو بنِ نُفَيْلٍ، وهِيَ ابْنَةُ عَمِّهِ، وكانَ لَها مُحِبـاً ولَها مُعْجِباً، وكان لا يَمْنَعُها مِنَ الخُرُوجِ إلَى الصَّلاةِ، ويَكْرَهُ خُرُوجَها، فجَلَسَ لَها ذاتَ لَيْلَةٍ فِي الطَّريقِ في ظُلْمَةٍ، فلَمّا مَرَّتْ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلى عَجُزِها، فرَجَعَتْ إلى مَنْزِلِها، ولَمْ تَخْرُجْ بَعْدَ ذلِكَ». البداية والنهاية ج۳۸۹/۶. همچنین رجوع کنید به: المرادفات من قريش (نوادر المخطوطات ج۷۰/۱).

قسمت دوم :

همسران عمر بن خطاب

(چهارده همسر)

بر اساس منابع موجود، عمر بن خطاب در
طول حیات خود چهارده ، همسر اختیار نمود.

در صفحات بعدی چهارده ، همسر عمر معرفی
شده اند و به کسانی که عمر آنان را طلاق داده
اشاره شده است.

همسران عمر بن الخطّاب:

۱ـ امکلثوم بنت (عمرو بن) جَرْوَل بن مالك خزاعی

۲ـ زینب بنت مَظْعُون بن حبیب بن وَهْب جُمَحی

۳ـ قُرَیْبَه بنت ابی‌امیة بن مغیرة مخزومی

۴ـ ام حَکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره مخزومی

۵ـ امکلثوم جمیله بنت ثابت بن أبی الاقلح

۶ـ لُهَیَّة یمنی

۷ـ فُکَیْهَه

۸ـ عاتِکَه بنت زید بن عمرو بن نُفَیْل

۹ـ فاطمه بنت ولید بن مغیرة بن عبدالله

۱۰ـ سُعَیْدَه بنت رافع بن عبید

۱۱ـ دختر حَفْص بن مغیره

۱۲ـ سُبَیْعَه اَسْلَمیّه بنت حارث

۱۳ـ امّ هُنَیْدَه

۱۴ـ بیوهٔ خالد بن ولید

۱ـ امکلثوم بنت (عمرو بن) جَرْوَل بن مالك خزاعی.

وی مادر «عبیدالله بن عمر» و «زید (اصغر) بن عمر» می‌باشد.[۱] «امکلثوم

۱ـ السیرة النبویة (ابن هشام) ج۷۹۱/۳، طبقات ابن سعد ج۱۸۳/۳، ۲۶۵، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، العلل ومعرفة الرجال ج۱۲۸/۲، المحبّر ص۴۳۳، صحیح البخاری ـ کتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة ـ ج۱۸۲/۳، ۱۸۳، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، سنن ابی داود ـ کتاب الحج، باب القصر لأهل مكة ـ ج۴۳۸/۱، ۴۳۹ /ح۱۹۶۵، المعارف (ابن قتیبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۴ (در این منبع نام وی «مُلَیْکه بنت جرول» ثبت شده است)، جمل من انساب الاشراف ج۲۹۴/۱۰، تفسیر الطبری ج۹۲/۲۸، تاریخ الطبری ج۲۶۹/۳، تفسیر ابن ابی حاتم ج۳۳۵۰/۱۰ /ح۱۸۸۶۸، معالم السنن (خطّابی) ج۱۸۱/۲، المستدرك علی الصحیحین ج۵۵۷/۳، ج۱۴/۴، تفسیر الثعلبی ج۲۹۵/۹، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۷/۱ /ح۲۱۰، تفسیر الماوردی ج۵۲۲/۵، ۵۲۳، تاریخ القضاعی ص۲۹۶: (ملیکه)، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۴/۴، تفسیر الکشاف ج۹۴/۴، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج۲۹۸/۵، احکام القرآن (ابن العربی) ج۲۳۱/۴، شرح صحیح مسلم (قاضی عیاض) ج۲۱/۳، التذکرة الحمدونیة ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینة دمشق ج۳۶۴/۲۹، ج۵۸/۳۸، ج۲۲۰/۷۰، غوامض الاسماء المبهمة ج۷۱۶/۲، ۷۱۷، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، کشف المشکل (ابن جوزی) ج۶۲/۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۶، ۷۷، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، المنتظم ج۱۳۱/۴، الکامل فی التاریخ ج۵۳/۳، ۵۴، تفسیر القرطبی ج۶۵/۱۸، ۷۰، تهذیب الاسماء واللغات ج۳۳۴/۲، =

بنت جَرول» از زنانی است که عمر بن خطاب پیش از مسلمان شدنِ خود با او

→ شرح صحیح مسلم (نووی) ج۲۰۵/۵ (در این سه منبع اخیر نیز نام وی «مُلَیْکه بنت جرول» ثبت شده است)، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۱۵۱/۲، طرفة الاصحاب ص۸۶، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص۶۹، تفسیر الخازن ج۲۸۳/۴، عیون الاثر ج۱۲۳/۲، تهذیب الکمال ج۳۱۸/۵، تفسیر البحر المحیط ج۲۵۵/۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ــ عهد الخلفاء الراشدین ــ ص۲۷۴ (در این منبع «امکلثوم بنت جرول» و «مُلیکۀ خزاعی» نام‌های دو نفر است که عمر با هر دو نفرشان ازدواج کرده است)!، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج۴۶۱/۳ /ح۱۳۳۱، الوافی بالوفیات ج۴۶۲/۲۲، ۴۶۳، تفسیر ابن کثیر ج۳۷۶/۴، البدایة والنهایة ج۱۵۶/۷، ۱۵۷ (اسم وی در این منبع نیز به صورت ملیکه بنت جرول آمده)، مجمع الزوائد ج۲۴۴/۹، تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس ج۵۷/۶، نهایة الاَرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، إکمال إکمال المُعلم ج۱۶/۳، العقد الثمین ج۳۰۴/۶: (ملیکه)، إمتاع الاَسماع ج۲۱۴/۶، هدی الساری ص۲۸۴، فتح الباری ج۳۴۵/۹، ج۷۲/۱۳، الاصابة ج۵۱۹/۲، ج۴۶۴/۸، تهذیب التهذیب ج۱۴۶/۲، عمدة القاری ج۲۱۴/۲۴، مَحْض الصواب ج۸۸۱/۳، ۸۸۲، ۸۸۵، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲۰۸/۶، التوشیح علی الجامع الصحیح ج۱۹۸/۳، الدیباج علی صحیح مسلم ج۳۳۰/۲: (ملیکه)، ارشاد الساری ج۲۳۳/۶، تاریخ الخمیس ج۲۵۱/۲، سَمْط النجوم العوالی ج۵۰۸/۲: (ملیکه)، البحر المدید ج۲۸/۸، فتح المبدی ج۲۸۶/۲، تحفة الالباب ج۱۲۱/۲: (ملیکه)، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶: (ملیکه)، مراح لبید ج۵۱۹/۲، ۵۲۰، بذل المجهود ج۲۷۹/۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۳۴/۱، مرعاة المفاتیح ج۳۸۳/۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۳، حیاة عمر (محمود ←

ازدواج نموده است.

← شلبی) ص۱۵، التفسیر الحدیث (محمد عزّه دروزه) ج۲۸۳/۹، ۲۸۴، تفسیر القاسمی ج۱۳۲/۱۶، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج۵۰۲/۱۴، فتح الملك المعبود ج۱۱۶/۲، المواهب اللطیفة ص۸۱، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۲، موسوعة حیاة الصحابیات ص۲۸۸، الصحیح من سیرة الفاروق ص۷ (در این منبع نیز «ام‌کلثوم بنت جرول» و «مُلیکه بنت جرول» نام‌های دو نفر هستند که عمر با هر دو ازدواج کرده است)!، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۶، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۵: (ملیکه)، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱: (ملیکه)، نجوم حول الرسول ﷺ (طه عبدالرحمن سعد) ص۶۹: (ملیکه)، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۸۸/۱، تاریخ الصحابة والتابعین ج۵۵/۲.

۲ـ زینب بنت مَظْعُون بن حبیب بن وَهْب بن حُذافة بن جُمَح جُمَحی.

عمر بن خطاب با او نیز قبل از اسلام آوردن خویش ازدواج کرد و از وی دارای فرزندانی به نام‌های «عبدالله بن عمر»، «عبدالرحمن (اکبر) بن عمر» و «حفصه بنت عمر» گردید.[۲]

۲ـ طبقات ابن سعد ج۲۶۵/۳، ۳۲۵، ج۱۴۲/۴، ج۸۱/۸، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۸، مسند ابن راهویه ج۱۸/۴، طبقات خلیفة بن خیاط ص۵۶، ۶۲۵، المحبّر ص۸۳، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۱/۲، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲، ج۸۴۸/۳، المعارف (ابن قتیبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۴، جمل من انساب الاشراف ج۲۹۴/۱۰، تاریخ الطبری ج۲۶۹/۳، معجم الصحابة (بغوی) ج۴۶۸/۳، ثقات ابن حبان ج۱۳۸/۲، ۱۳۹، ج۹۸/۳، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۱۸۵/۲۳، ۱۸۶، رجال صحیح البخاری (کلاباذی) ج۳۸۳/۱، ج۸۳۹/۲، المستدرك علی الصحیحین ج۵۵۷/۳، ج۱۴/۴، التعریف بمَن ذُکِر فی الموطّأ ج۷۳۹/۳، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۶/۱ /ح۲۱۰، تاریخ القضاعی ص۲۹۶، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۱۵۲، الاستیعاب ـ ترجمة «عبدالرحمن الأکبر بن عمر بن الخطاب» و «عبدالله بن عمر» و «حفصه بنت عمر» و «زینب بنت مَظعون» ـ ج۳۸۵/۲ [۱۴۵۱]، ج۸۱/۳ [۱۶۳۰]، ج۳۷۲/۴، ۴۱۲ [۳۳۳۳، ۳۳۹۹]، تاریخ بغداد ج۱۸۲/۱، التعدیل والتجریح ج۱۴۸۵/۳، شرح صحیح مسلم (قاضی عیاض) ج۲۱/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۸۳/۳۱ ـ ۸۵، ۸۷، ۸۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۶، المنتظم ج۱۳۱/۴، کشف المشکل ج۱۲۱/۱، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، ۵۶۳، جامع الاصول ـ ذکر النبي ﷺ، الفصل السابع: في أزواجه ←

برخلاف آن دسته که زینب بنت مظعون را یکی از

← وسراريه ــ ج۱۲/۱۴۷، التبيين فى انساب القرشيين (ابن قدامه) ص۴۰۵، ۴۰۶، الاربعين فى مناقب امهات المؤمنين ص۴۱، الكامل فى التاريخ ج۳/۵۳، اسد الغابة ج۳/۲۲۷، ۳۱۲، ج۵/۴۲۵، ۵۹۹، شرح صحيح مسلم (نووى) ج۵/۲۰۵، تهذيب الاسماء واللغات ج۱/۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۰، ج۲/۳۳۴، ۶۰۵، طرفة الاصحاب ص۸۶، مختصر التاريخ (ابن كازرونى) ص۶۹، تهذيب الكمال ج۱۵/۳۳۳، ج۳۵/۱۵۳، سير اعلام النبلاء ج۳/۲۰۴، تاريخ الاسلام (ذهبى) ج۳ ــ عهد الخلفاء الراشدين ــ ص۲۷۴، ج۵ ــ حوادث ۶۱ إلى ۸۰ هـ ــ ص۴۵۵، تلخيص المستدرك (ذهبى) ج۳/۵۵۷، تجريد اسماء الصحابة ج۲/۲۷۴ [۳۲۹۱]، الوافى بالوفيات ج۱۷/۳۶۳، ج۲۲/۴۶۲، البداية والنهاية ج۷/۱۵۶، ۱۵۷، ج۹/۷، مسند الفاروق (ابن كثير) ج۲/۵۱۹، طرح التثريب ج۱/۱۲۰، مجمع الزوائد ج۹/۲۴۴، تاريخ ابن خلدون ج۲/ ق۲/ ۳۲۵، نهاية الأَرب فى معرفة انساب العرب ص۱۴۴، إِكمال إِكمال المُعلم ج۳/۱۶، العقد الثمين ج۶/۳۰۴، ۸/۲۳۱، إِمتاع الأَسماع ج۶/۴۶، ۱۸۳، ۲۱۳، ۲۱۴، الاصابة ج۴/۱۵۵، ۱۵۶، ج۸/۸۵، ۱۶۳، ۴۴۶، هدى السارى ص۳۱۶، ۳۲۱، فتح البارى ج۷/۷۱، ۲۰۰، العَلَم الهَيِّب ص۱۴۹، عمدة القارى ج۱/۱۱۶، ج۱۷/۱۱۴، النجوم الزاهرة ج۱/۱۳۰، ۱۹۲، التحفة اللطيفة ج۲/۶۴، مَحْض الصواب ج۳/۸۷۶، ۸۸۴، الديباج على صحيح مسلم ج۲/۳۳۰، سبل الهدى والرشاد ج۱۱/۱۴۸، مرقاة المفاتيح ج۱۱/۳۳۳، سِمْط النجوم العوالى (عصامى) ج۱/۴۵۲، ج۲/۵۰۸، مستعذب الإِخبار ص۱۵۳، نور الابصار (شبلنجى) ص۷۶، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسين هيكل) ج۱/۳۴، اخبار عمر (طنطاوى) ص۳۹۳، حياة عمر (محمود شلبى) ص۱۵، المواهب اللطيفة ص۸۱، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، ازواج النبى ﷺ ←

«مهاجرین» می‌دانند، بعضی بر این عقیده‌اند که وی قبل از هجرت فوت شده است![۳]

← (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، صور من سیر رجال حول رسول الله ﷺ ص۳۱۶، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۲، موسوعة حیاة الصحابیات ص۴۳۵، المائة الاوائل من صحابیات الرسول ﷺ ص۳۸۸، تاریخ الصحابة والتابعین ج۵۲/۲، ۵۵، سیرة شهداء الصحابة ص۴۲، حیاة الصحابیات ص۹۷، ۹۸، صحابیات الرسول ﷺ ص۱۸۴، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵، زوجات الرسول ص۹۲، رجال ونساء حول الرسول ﷺ ص۲۲۴، نساء حول الرسول ﷺ ص۷۲، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۶، سیرة آل بیت النبی الاطهار (مجدی فتحی) ص۵۴۵، تراجم اعلام النساء (رضوان دعبول) ص۱۷۹، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۵، ۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، موسوعة فقه عبدالله بن عمر (دکتر محمد قلعه‌جی) ص۶، زوجات النبی ﷺ وآل البیت (شعراوی) ص۱۸۷، نجوم حول الرسول ﷺ ص۶۹، صحابیات حول الرسول ﷺ ص۴۴۹، صور ومواقف ص۳۷۶، اصول الحدیث النبوی ص۱۶۷، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۸۸/۱، الصحیح من سیرة الفاروق ص۷.

۳ـ ابن عبدالبر می‌گوید: «وذَكَرَ الزُّبَيْرُ أنَّها كانَتْ مِنَ المُهاجِراتِ، وأَخْشى أنْ يَكونَ وَهْماً لأَنَّه قَدْ قِيلَ: إنَّها ماتَتْ مُسْلِمَةً بِمَكَّةَ قَبْلَ الهِجْرَةِ». الاستیعاب ـ ترجمة «زینب بنت مَظعون» ـ ج۴/ ۴۱۳ [۳۳۹۹]، العقد الثمین ج۸/ ۲۳۱، إمتاع الأسماع ج۶/ ۱۸۳.

۳ـ قُرَیْـبَه[۴] (یا مُلَیْـکه، یا زینب، یا فاطمه) **بنت ابی‌امیة** بن مغیرة مخزومی.

زمان ازدواج «قُریبه» و عمر را نیز مربوط به زمان بت پرستی عمر دانسته‌اند.[۵]

۴ـ بعضی نام او را «قُرَیْبَه» و بعضی «قَریبه» ضبط نموده‌اند. (جامع الاصول ج۱۴/۵۴ [۲۲۳۶]، الاصابة ج۸/۲۸۶ [۱۱۶۴۹]، ارشاد الساری ج۱۲/۶۳، فتح المبدی ج۲/۲۸۶).

۵ـ المغازی (واقدی) ج۲/۶۳۲ (با نام زینب بنت ابی امیه)، السیرة النبویة (ابن هشام) ج۳/۷۹۱، المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج۱/۸۳)، المحبّر ص۱۰۲، ۱۰۳، ۴۳۲: (قُریبة، وهي فاطمة بنت أبي أمية...)، صحیح البخاری ـ کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة ـ ج۳/۱۸۲، ۱۸۳، و ـ کتاب الطلاق، باب نکاح من أسلم من المشرکات وعدّتهن ـ ج۶/۱۷۲، تفسیر الطبری ج۲۸/۹۱، ۹۲، تاریخ الطبری ج۲/۲۸۵، ج۳/۲۶۹، تفسیر ابن ابی حاتم ج۱۰/۳۳۵۰ /ح۱۸۸۶۸، التعریف بمَن ذُکِر فی الموطّأ ج۳/۷۷۶، تفسیر الثعلبی ج۹/۲۹۵، تفسیر الماوردی ج۵/۵۲۲، ۵۲۳، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۱۷۱، تفسیر الکشاف ج۴/۹۴ (با نام فاطمه بنت ابی‌امیه)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج۵/۲۹۸ (با نام فاطمه)، احکام القرآن (ابن العربی) ج۴/۲۳۱، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۲۲۰ (با نام ملیکه بنت ابی‌امیه)، کشف المشکل (ابن جوزی) ج۴/۶۲، الکامل فی التاریخ ج۳/۵۴، التکمیل والاعلام (ابن عسکر) ص۴۱۹، تفسیر القرطبی ج۱۸/۶۵، ج۱۸/۷۰ (با نام فاطمه)، تفسیر الخازن ج۴/۲۸۳، عیون الاثر ج۲/۱۲۳، تفسیر البحر المحیط ج۸/۲۵۵ (با نام فاطمه)، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج۳/۴۶۱ /ح۱۳۳۱ (با نام فاطمه)، الوافی بالوفیات ج۲۲/۴۶۲، تفسیر ابن کثیر ج۴/۳۷۶، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۶، ۱۵۷، ←

از این همسرِ عمر به عنوان «قریبهٔ صغری» نیز یاد شده و مادر وی «عاتِکَه بنت عتبة بن ربیعة بن عبدشمس» می‌باشد. خواهر وی که «قریبهٔ کبری» نام دارد دختر «عاتِکَه بنت عبدالمطلب» است.[۶]

← تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس ج۶/۵۷، توضیح المشتبه ج۷/۲۰۹، إمتاع الاَسماع ج۶/۱۵۱، فتح الباری ج۹/۱۱۸، مَحْض الصواب ج۳/۸۹۰، ارشاد الساری ج۶/۲۳۳، ج۱۲/۶۳، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۶/۲۰۸، البحر المدید ج۸/۲۸، فتح المبدی ج۲/۲۸۶، نیل الاوطار ج۸/۱۸۹، مراح لبید ج۲/۵۱۹، حسن الاسوة ص۲۸۹، نور الحق الصبیح ج۸/۱۲۱، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۳، حیاة عمر (محمود شلبی) ص۱۴، التفسیر الحدیث (محمد عزّه دروزه) ج۹/۲۸۳، ۲۸۴، تفسیر القاسمی ج۱۶/۱۳۲، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج۱۴/۵۰۲، المواهب اللطیفة ص۸۱، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۶، نجوم حول الرسول ﷺ ص۶۹، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

ابن حجر عسقلانی به نادرستی گمان برده که «ملیکه بنت ابی امیه» مادر عبید الله بن عمر است، و او را با بنت جرول یکی دانسته است! (الاصابة ج۸/۳۱۶ [۱۱۷۶۲])؛ در صورتی که طبق روایت بخاری دختر ابی امیه و دختر جرول دو نفر متفاوت از یکدیگر هستند. رجوع کنید به: صحیح البخاری ـ کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة ـ ج۳/۱۸۲، ۱۸۳.

۶ـ طبقات ابن سعد ج۸/۴۳، المحبّر ص۱۰۲، ۲۷۴، فتح الباری ج۹/۱۱۸، الاصابة ج۸/۲۸۶ [۱۱۶۴۹]... .

۴ـ ام حَکیم بنت حارث بن هشام بن مغیرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم مخزومی.

وی ـ که نام مادرش «فاطمه بنت ولید بن مغیره» است ـ یکی دیگر از همسران عمر بن خطاب است. عمر از او دارای دختری شد به نام «فاطمه». [۷]

۷ـ طبقات ابن سعد ج۳/۲۶۶، ج۵/۵۰، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج۱/۳۱۷، ۳۲۱، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، ۳۵۰، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۲/۶۷۲، ۷۸۵، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۶۵۵، الإشراف فی منازل الأشراف ص۲۴۶، ۲۴۷، تاریخ الطبری ج۳/۲۶۹، ج۵/۵۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۱/۷۷ /ح۲۱۰، تاریخ مدینة دمشق ج۱۱/۴۹۶، ج۳۴/۲۷۱، ج۷۰/۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۷، صفة الصفوة ج۱/۲۷۵، المنتظم ج۴/۱۳۲، جامع الاصول ـ ترجمة فاطمة بنت عمر بن الخطاب ـ ج۱۴/۲۷ [۲۱۷۷]، الکامل فی التاریخ ج۳/۵۴، طرفة الاصحاب ص۸۶، تهذیب الکمال ج۵/۲۹۹، ج۱۷/۴۰ ـ ۴۲، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۱۸۴، ۲۷۴، ۲۷۵، الوافی بالوفیات ج۲۲/۴۶۳، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۶، ۱۵۷، إمتاع الأسماع ج۶/۲۱۹، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۲، ۸۸۵، تاریخ الخمیس ج۲/۲۵۳، ۲۵۴، السیرة الحلبیة ج۳/۳۹، تاریخ الخلفاء (تألیف در قرن ۱۱هـ) ص۱۴۷a، سَمْط النجوم العوالی ج۲/۵۰۹، تحفة الالباب ج۲/۱۲۵، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴، حیاة عمر (محمود شلبی) ص۱۵، المواهب اللطیفة ص۸۲، اعلام النساء ←

زمان ازدواج ام حکیم با عمر را سال ۱۸ هجری ذکر کرده‌اند.[۸]

← (مصطاوی) ص۳۵، ازواج النبی صلی الله علیه و آله (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۲، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، تاریخ الصحابة والتابعین ج۲/۵۶، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵، الصحیح من سیرة الفاروق ص۸، شهداء الصحابة والتابعین ص۱۷۶، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۶، العشرة المبشَّرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، نجوم حول الرسول صلی الله علیه و آله ص۶۹، صور ومواقف ص۵۳۶، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۱/۸۸، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

۸ـ «... وماتَ (الحارثُ بنُ هِشامٍ) بالشّامِ في طاعُونِ عَمْواسَ سَنَـةَ ثَمانَ عَشَرَةَ، فتَزَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ رضي الله تعالى عنهمَا ابْنَتَهُ أمَّ حَكيمِ بنِ الحارثِ». طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج۱/۳۲۱، ۳۲۲، تاریخ مدینة دمشق ج۱۱/۴۹۶.

۵ـ ام‌کلثوم[۹] **جمیله**[۱۰] (= عاصِیَه) **بنت** (عاصِم بن) **ثابت** بن أبی الاقلح قیس بن عصمة بن مالك.

عمر بن خطاب در مدینه با «جمیله بنت ثابت» ازدواج کرد و از او صاحب فرزندی به نام «عاصم» گردید.[۱۱]

۹ـ دیار بکری کنیهٔ جمیله را «ام‌کلثوم» درج نموده است. (تاریخ الخمیس ج۲/۲۵۱).

۱۰ـ شیخ محمد خضر شِنْقیطی نام وی را اشتباهاً «ام جمیله» ضبط کرده است. (کوثر المعانی الدراری ج۱۲/۲۸۴).

۱۱ـ المدونة الکبری ج۲/۳۶۱، طبقات ابن سعد ج۳/۲۶۵، ۲۶۶، ج۵/۱۵، ۸۴، ج۸/۳۴۵، ۳۴۶، مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الطلاق، باب ۲۲۲: باب ما قالوا في الرجل يطلق امرأته ولها ولد صغير ح۱۱ ـ ج۴/۱۶۲، ۱۶۳، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بكّار) ج۲/۷۸۴، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۶۵۴، المعارف (ابن قتیبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۴، ۱۸۵، جمل من انساب الاشراف ج۱۰/۲۹۴، غریب الحدیث (ابواسحاق حربی) ـ باب رفع ـ ج۱/۲۰۰، تاریخ الطبری ج۲/۲۸۶، ج۳/۲۶۹، ثقات ابن حبان ج۱/۲۸۵، ج۳/۶۷، ج۵/۲۳۳، ۲۳۴، الاغانی ج۱۵/۲۸۶، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۲۴/۲۱۲، التعریف بمَن ذُكِر فی الموطّأ ج۳/۷۳۸، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۱/۷۷ /ح۲۱۰، تاریخ القضاعی ص۲۹۷، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۱۵۲، الاستیعاب ـ ترجمة «عاصم بن عمر» و «جمیلة بنت ثابت» ـ ج۲/۳۳۳ [۱۳۱۹]، ج۴/۳۶۵ [۳۳۱۳]، الاستذکار (ابن عبدالبَرّ) ج۲۳/۶۶، ۶۷ /ح۳۳۴۹۴ ـ ح۳۳۴۹۹، المبسوط (سرخسی) ج۶/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۱۰۶، جامع الاصول ـ ترجمة جمیلة و عاصم بن عمر ـ ج۱۲/۳۷۲، ←

زمان ازدواج با جمیله را بعضی سال ششم و بعضی سال هفتم هجری ذکر

← ج۱۳/۲۵۸ [۴۴۰، ۱۳۷۹]، المُغْرِب فی ترتیب المُعرِب ـ ذیل کلمه جمل ـ ج۱/۱۶۰، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۴۱۶، الاکمال (ابن ماکولا) ج۱/۱۰۴، ج۲/۱۲۸، ۱۲۹، ایضاح الاشکال ص۱۳۹، غوامض الاسماء المبهمة ج۱/۴۲۲، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، ۲۳۵، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۷، صفة الصفوة ج۱/۲۷۵، المنتظم ج۳/۲۹۱، ج۴/۱۳۱، ۱۳۲، الکامل فی التاریخ ج۳/۵۴، اسد الغابة ج۳/۷۶، ۳۲۷، ج۵/۴۱۹، تهذیب الاسماء واللغات ج۱/۲۴۲، ج۲/۳۳۴، ۶۰۳، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۲/۱۵۲، طرفة الاصحاب ص۸۶، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص۶۹، تهذیب الکمال ج۱۳/۵۲۰، ۵۲۱، ج۱۸/۱۰، ۱۱، سیر اعلام النبلاء ج۴/۹۷، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۷۵، تجرید اسماء الصحابة ج۲/۲۵۵ [۳۰۹۴]، زاد المعاد ج۵/۴۳۵، ۴۳۶، الوافی بالوفیات ج۱۱/۱۸۷ [۲۷۴]، ج۱۶/۵۷۰ [۶۰۴]، ج۲۲/۴۶۳ [۳۳۵]، شرح الزرکشی علی مختصر الخرقی ج۶/۳۱، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۷، ج۸/۳۴۴، نهایة الاَرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، العقد الثمین ج۶/۳۰۴ (در این مصدر اشتباهاً نام وی ام جمیل درج شده است)، إمتاع الاَسماع ج۶/۱۴۷، ۲۱۶، ۲۱۷، الاصابة ج۵/۴، ج۸/۶۷، ۶۸، ۷۵ [۶۱۶۹، ۱۰۹۸۹، ۱۱۰۱۲]، تهذیب التهذیب ج۵/۴۶، فتح الباری ج۷/۲۴۰، ۲۹۲، عمدة القاری ج۱۴/۲۹۱، النجوم الزاهرة ج۱/۱۸۵، ۲۲۵، التحفة اللطیفة ج۲/۵، ۱۵۸، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۰، ۸۸۶، سبل الهدی والرشاد ج۹/۳۶۰، ج۱۱/۲۶۶، تاریخ الخمیس ج۲/۲۵۱، کنز العمال ج۱۱/۵۷۹ /ح۳۲۷۵۱، سمط النجوم العوالی (عصامی) ج۲/۵۰۸، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۴/۹۱، تحفة الالباب ج۲/۱۱۸، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶، کوثر المعانی الدراری ج۱۲/۲۸۴، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ←

نموده‌اند.[۱۲]

← ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۴، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۱۲۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۵، حیاة عمر (محمود شلبی) ص۱۵، إعلاء السنن ج۶/۳، ج۱۱/۳۰۴، ۳۰۵، المواهب اللطیفة ص۸۲، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، صانعو التاریخ العربی ص۴۲، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۲، ۳۳، موسوعة حیاة الصحابیات ص۲۶۵، ۲۶۶، تاریخ الصحابة والتابعین ج۲/۵۵، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵، الصحیح من سیرة الفاروق ص۷، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۷، تراجم اعلام النساء (رضوان دعبول) ص۸۰، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۵، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، نجوم حول الرسول ﷺ ص۶۹، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۱/۸۸، معجم اسماء العرب ج۱/۳۴۳، جامع تراجم ومسانید الصحابیات المبایعات ج۳/۵۹، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

۱۲ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۴۴.

۶ـ لُهَیَّهٔ یمنی.

لُهَیّه ـ که از اهالی یمن می‌باشد ـ مادرِ یکی از فرزندان عمر به نام «ابوالمُجَبَّر (یا ابوشَحْـمَه) عبدالرحمنِ اوسط» است.[۱۳]

۱۳ـ طبقات ابن سعد ج۲۶۵/۳، ۲۶۶، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۴/۲، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲، ۷۰۰، جمل من انساب الاشراف ج۲۹۴/۱۰، تاریخ الطبری ج۲۷۰/۳: «وتَزَوَّجَ (عمرُ) لُهَیَّةَ امْرَأةً مِنَ الیمنِ فوَلَدَتْ لَه عبدَالرّحمنِ، قال المَدائِنِیُّ: وَلَدَتْ لَهُ عبدَالرّحمنِ الأصغرَ»، السنن الکبری (بیهقی) ج۳۵۲/۶، تاریخ مدینة دمشق ج۳۲۲/۴۴، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۷، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، المنتظم ج۱۳۲/۴، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، طرفة الاصحاب ص۸۶، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۷۵، تجرید اسماء الصحابة ج۳۰۲/۲ [۳۶۳۲]، الوافی بالوفیات ج۴۶۳/۲۲، البدایة والنهایة ج۱۵۷/۷، مسند الفاروق ج۵۲۰/۲: (لاهیه به جای لهیّه)، نهایة الاَرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، توضیح المشتبه ج۶۲۶/۱ (لهیه یا نهیه)، مَحْض الصواب ج۸۷۹/۳، ۸۸۵، تاریخ الخمیس ج۲۵۲/۲، سَمْط النجوم العوالی ج۵۰۹/۲، تاج العروس ج۳۸۲/۱۰، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۳۴/۱، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۳، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵، الصحیح من سیرة الفاروق ص۸، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۷، العشرة المبشرون ←

«لُهیّه» نامش در شمار صحابه درج شده است.[۱۴]

بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، نجوم حول الرسول ﷺ ص۶۹، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۱/۸۸، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

۱۴ـ تجرید اسماء الصحابة ج۲/۳۰۲ [۳۶۳۲].

۷ـ فُکَیْهَه.

وی مادرِ «زینب بنت عمر» است.[۱۵]

۱۵ـ طبقات ابن سعد ج۲۶۶/۳، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۵/۲، جمل من انساب الاشراف ج۲۹۴/۱۰، تاریخ الطبری ج۲۷۰/۳، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۷/۱ /ح۲۱۰، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، المنتظم ج۱۳۲/۴، طرفة الاصحاب ص۸۷، تهذیب الکمال ج۴۱۳/۱۹، ۴۱۴، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، البدایة والنهایة ج۱۵۷/۷، إمتاع الأَسماع ج۱۴۷/۶، ۲۱۷، الاصابة ج۱۶۷/۸ [۱۱۲۶۸]، مَحْض الصواب ج۸۷۹/۳، ۸۸۳، ۸۸۵، تاریخ الخمیس ج۲۵۴/۲، سمْط النجوم العوالی ج۵۰۹/۲، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۳۴/۱، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۳، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵، الصحیح من سیرة الفاروق ص۸، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۷، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۶، نجوم حول الرسول ﷺ ص۶۹، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۸۸/۱، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

۸ـ عاتِکَه بنت زید بن عمرو بن نُفَیْل.

عاتکه که مادرِ «عیاض بن عمر» است همسرِ (!) دیگر عمر می‌باشد.[۱۶]

۱۶ـ الموطأ ـ «کتاب القِبلة، باب ما جاء في خروج النساء إلی المساجد» و «کتاب الصیام، باب ما جاء في الرخصة في القُبلة للصائم» ـ ج۱/۱۹۸، ۲۹۲، مصنف عبدالرزاق ج۱/۱۳۵، ۱۳۶ /ح۵۱۲، ج۳/۱۴۸ /ح۵۱۱۱، المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج۱/۷۰)، طبقات ابن سعد ج۳/۲۶۶، ۳۰۸، ج۸/۲۶۶، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، مسند احمد بن حنبل ج۱/۴۰، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۲/۷۸۴، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۶۵۵، رسائل الجاحظ ـ الرسالة الرابعة عشرة، کتاب القیان ـ ج۱/۱۱۶، ۱۱۷، تاریخ الاوسط (بخاری) ج۱/۳۶، عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء ـ ج۴/۱۱۵، جمل من انساب الاشراف ج۱۰/۲۹۴، الإشراف فی منازل الاَشراف (ابن ابی‌الدنیا) ص۲۴۷، تاریخ الطبری ج۲/۵۸۴، ج۳/۲۷۰، الموشی (الظرف والظرفاء) ص۸۴، اعتلال القلوب ص۱۶۶، طبائع النساء (ابن عبد ربِّه) ص۲۰۹، کتاب المحن (ابوالعرب) ص۱۰۷، ثقات ابن حبان ج۲/۱۸۲، الاغانی ج۱۸/۶۴، ۶۶، التعریف بمَن ذُکِر فی الموطّأ ج۳/۷۶۵، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۱/۷۷ /ح۲۱۰، زهر الآداب ج۱/۳۵، المحلّی ج۳/۱۳۹، ج۴/۲۰۲، ج۶/۲۱۱، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۱۵۲، الاستیعاب ـ ترجمة «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل» و «عاتکة بنت زید» ـ ج۲/۱۷۸ [۹۸۷]، ج۴/۴۳۳ [۳۴۵۸]، التمهید (ابن عبدالبر) ج۲۳/۴۰۴، ۴۰۵، المنتقی (ابوالولید باجی) ج۱/۳۴۲، سنن الصالحین (ابوالولید باجی) ج۱/۱۷۰ [۵۲۸]، الفائق فی غریب الحدیث (زمخشری) ج۳/۲۰۳، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلک ـ ج۴/۲۹۷، القبس فی شرح موطأ ابن ←

عمر بن خطاب در زمان حکومت خویش او را به ازدواج خود

← انس ج۴۰۲/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۳۲۶/۴۴، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۵۹، ۲۳۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۷، ذم الهوی ص۶۴۷، ۶۴۸، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، المنتظم ج۱۱۱/۴، ۱۳۲، ج۱۱۰/۵، ۱۹۱، المختار من مناقب الاخیار (ابن اثیر) ج۵۰/۱. جامع الاصول (رکن الصوم، ۲: في الإمساك عن المفطرات) ج۶/ ۳۷۷ /ح۴۴۲۵، (أحکام تتعلق بالمساجد، ۲: في حکم دخول المرأة المسجد) ج۱۱/ ۲۱۰ /ح۸۷۴۲ [در این مصدر نام وی اشتباهاً عائشه بنت زید درج شده است]، و (ترجمة عاتکة بنت زید) ج۴۹۴/۱۳ [۲۰۱۰]، اسد الغابة ج۷۸/۴، ج۴۹۸/۵، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، الاکتفاء (کلاعی) ج۴۰۵/۴، الحماسة البصریة ج۲۰۳/۱، طرفة الاصحاب ص۸۶، تجرید الاغانی قسم۲/ ج۱۹۱۹/۲، مِنَح المِدَح ص۳۵۲، تهذیب الکمال ج۴۴۶/۱۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۷۵، تجرید اسماء الصحابة ج۲۸۵/۲ [۳۴۲۳]، روضة المحبین ص۳۸۲، الوافی بالوفیات ج۵۵۸/۱۶، ۵۵۹ [۵۸۹]، ج۴۶۳/۲۲ [۳۳۵]، البدایة والنهایة ج۳۸۹/۶، ج۱۵۷/۷، ۱۵۸، ۲۷۸، ج۶۲/۸، مسند الفاروق ج۱۱۵/۱، ۱۵۲، تخریج الدلالات السمعیة ص۴۷۱، نهایة الاَرب في معرفة انساب العرب ص۱۴۴، مجمع الزوائد ج۳۳/۲، العقد الثمین ج۲۷۶/۸، إمتاع الاَسماع ج۲۱۷/۶، هدی الساری ص۲۶۱، فتح الباری ج۳۱۹/۲، إطراف المُسنِد ج۲۸/۵، اتحاف المهرة (ابن حجر) ج۱۵۶/۱۲، المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانیة ج۴/ ۳۰۰ /ح۴۴۶۷، عمدة القاری ج۱۹۵/۶، مَحْض الصواب ج۸۸۲/۳، ۸۸۴، تنویر الحوالك ج۲۰۲/۱، ۲۰۳، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۲۸۷/۱۳، ۳۴۹، ۴۴۲ /ح۱۳۵۲، ح۱۶۶۹، تاریخ الخمیس ج۲۵۱/۲، کنز العمال ج۳۲۶/۸، ۶۱۶ /ح۲۳۱۳۰، ۲۴۴۰۵، ج۵۶۹/۱۲ /ح۳۵۷۸۵، منتخب کنز العمال ج۲۷۹/۵، السیرة الحلبیة ج۸۳/۳، شرح مسند ابی حنیفة (ملا علی قاری) ←

درآورد! البته این مدافعانِ خلیفه هستند که از «تصاحب و تسلط عمر بر عاتکه» به

← ص۱۳۷، خزانة الادب ج۱۰/۳۸۰، تاریخ الخلفاء (تألیف در قرن ۱۱هـ) ص۱۴۷a، سمط النجوم العوالی ج۲/۵۰۹، شرح الموطأ (زرقانی) ج۲/۹، تاج العروس ج۷/۱۵۹، تحفة الالباب ج۲/۱۲۴، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶، شرح دیوان الحماسة (رافعی) ج۱/۴۶۰، ابوبکر الصدیق (محمد رضا) ص۶۰، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۴، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۳۲۱، اعلام النساء (کحّاله) ج۳/۲۰۳، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۶، حیاة عمر (محمود شلبی) ص۱۵، المواهب اللطیفة ص۸۲، نساء بلیغات ص۲۸۵، ۲۸۶، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، معجم الشعراء (جبوری) ج۳/۲۶، معجم الشعراء (عفیف عبدالرحمن) ص۱۴۰، موسوعة حیاة الصحابیات ص۵۷۷، ۵۷۸، نساء یضرب بهن المثل ص۷۸، شاعرات العرب فی الجاهلیة والاسلام ص۲۵۳، اعلام النساء (مصطاوی) ص۱۵۲، معجم الادبیات الشواعر ص۳۳۷، شاعرات فی عصر النبوة ص۱۲۷، جمهرة اسماء النساء واعلامهن ص۴۷۴، معجم النساء الشاعرات ص۱۶۵، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۳، نساء وامراء وشعراء ص۱۱۲، المائة الاوائل من صحابیات الرسول ﷺ ص۷۱، تاریخ الصحابة والتابعین ج۲/۵۶، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵، الصحیح من سیرة الفاروق ص۸، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۷، تراجم اعلام النساء (رضوان دعبول) ص۲۸۴، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، صحابیات حول الرسول ﷺ ص۴۴۹، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۵۳، ۹۷، نظرات فی التاریخ الاسلامی ج۱/۸۸، صحابیات الرسول ﷺ ص۳۰۹، ۳۱۰، صفحات نیّرات من حیاة السابقات ص۱۳۰، جامع ←

عنوان ازدواج یاد کرده‌اند و گر نه بر اساس آنچه که پیشتر نقل شد ازدواج عمر با عاتکه بدون رضایت عاتکه بوده و بر خلاف موازین شرعی صورت گرفته است.[۱۷]

← تراجم ومسانید الصحابیات المبایعات ج۵۹/۳، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

۱۷ـ رجوع شود به صفحات ۲۶۶ تا ۲۷۷.

۹ـ فاطمه بنت ولید بن مغیرة بن عبدالله.

وی خواهرِ «خالد بن ولید» و «بیوۀ حارث بن هشام بن مغیره» است. نام مادرِ او «حنتمه بنت شیطان» می‌باشد.

فاطمه بنت ولید از همسران عمر بن خطاب است.[18] همانگونه که پیش از این ذکر شد: «فاطمه بنت ولید» مادرِ «ام‌حَکیم» ـ یعنی زنِ دیگر عمر بن خطاب ـ بوده

۱۸ـ طبقات ابن سعد ج۵/۵، تاریخ الطبری ج۲۰۲/۳، ثقات ابن حبان ج۲۵۳/۳، المستدرك علی الصحیحین ـ کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب الحارث بن هشام ـ ج۲۷۸/۳، الاستیعاب ـ ترجمة «الحارث بن هشام المخزومي» و «فاطمة بنت الولید المخزومی» ـ ج۳۶۶/۱ [۴۵۲]، ج۴۵۵/۴ [۳۴۹۸]، تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۷/۱۱ (از طریق محمد بن سعد)، ج۲۷۳/۳۴ (از طریق حافظ کبیر حاکم ابواحمد محمد بن محمد بن احمد ف.۳۷۸ در ۹۳ سالگی)، ۲۷۴(از طریق محمد بن سعد)، ج۴۴/۷۰ (از طریق واقدی)، اسد الغابة ج۳۵۲/۱، ج۲۸۴/۳، ج۵۲۸/۵، تهذیب الکمال ج۲۹۶/۵، ج۴۲/۱۷، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۱۸۴، البدایة والنهایة ج۱۱۶/۷ (در این مصدر نام او «فاطمه بنت ولید بن عتبه» درج شده است!)، الاصابة ـ ترجمة «عبدالرحمن بن الحارث بن هشام» و «فاطمة بنت الولید بن المغیرة» ـ ج۲۳/۵ [۶۲۱۵]، ج۲۷۸/۸ [۱۱۶۱۴]، تهذیب التهذیب ج۱۴۲/۶، شرح سنن ابی داود (عینی) ج۳۳۷/۵، ۳۳۸، التحفة اللطیفة ج۱۲۱/۲، تاریخ القرآن الکریم (محمد طاهر کردی) ص۳۵، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۳۶۵، مرویات الامام الزهری فی المغازی ج۶۱۵/۲، دراسة نقدیة (عبدالسلام آل عیسی) ج۲۳۳/۱، موسوعة حیاة الصحابیات ص۶۴۶.

است. عمر بن خطاب در سال ۲۰ هجری با مادر زنِ خود (= فاطمه بنت ولید) ازدواج کرد![19]

۱۹ـ رجوع کنید به صفحات ۲۵۵ تا ۲۶۵.

۱۰ـ سُعَیْدَه بنت رافع بن عبید بن عمرو بن عبید بن امیة بن زید که از بنی عمرو بن عوف است.

سُعیده مادرِ «عبدالله (اصغر) بن عمر بن خطاب» است.[۲۰]

۲۰ـ نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۵۰، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۵/۲، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۷/۱ /ح۲۱۰، إمتاع الأسماع ج۲۱۸/۶، ۲۱۹، فتح الباری ج۲۵۷/۵، المواهب اللطیفة ص۸۲.

۱۱ـ دختر حَفْص بن مغیره.

عمر بن خطاب در ماه رجب سال ۱۷ هجری در سفری که به مکه داشت با دختر حفص بن مغیره ـ که بیوهٔ عبدالله بن ابی‌ربیعه بود ـ ازدواج نمود.[۲۱]

۲۱ـ الأُم (شافعی) ـ کتاب الوصایا، باب نکاح المریض ـ ج۴/۱۰۸، مسند الامام الشافعی ص۳۷۷، مصنف عبدالرزاق ـ باب ما یحلها لزوجها الأُول ـ ج۶/۳۴۷ ـ ۳۴۹ /ح۱۱۱۳۲، ۱۱۱۳۹، ۱۱۱۴۰، مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الطلاق، باب ۲۶۸: ما ذکر في الرخصة من الطلاق ح۴ ـ ج۴/۱۸۱، ثقات ابن حبان ج۲/۲۱۶، السنن الکبری (بیهقی) ـ کتاب الوصایا، باب نکاح المریض ـ ج۶/۲۷۶، المنتظم ج۴/۲۳۱، إتحاف الوری باخبار امّ القری ج۲/۹. همچنین رجوع کنید به: سنن سعید بن منصور ج۱/۲۰۷.

در کتاب «اتحاف الوری» از وی با نام حفصه بنت مغیره یاد شده است.

۱۲ـ سُبَیْعَهٔ اَسلَمیّه بنت حارث.[۲۲]

سُبیعهٔ اسلمیه پس از صلح حدیبیه مسلمان شد و شوهر کافر خویش (= مسافر مخزومی) را ترک نمود و نزد مسلمانان آمد. می‌گویند: پس از آنکه آیهٔ «امتحان»[۲۳] نازل شد، و پس از آنکه پیامبر اکرم مهریه سُبیعه را به شوهر سابقِ وی مسترد نمود، عمر بن خطاب با او ازدواج کرد.[۲۴]

۲۲ـ بعضی «سُبَیعهٔ اسلمیه» و «سُبَیعه بنت حارث» را نام دو نفر دانسته‌اند. (رجوع شود به:الاصابة ج۸/۱۷۲، ۱۷۳ [۱۱۲۸۱]).

۲۳ـ ﴿یا أیُّها الّذینَ آمَنُوا إذا جاءَکمُ المُؤمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهنَّ اللهُ أعلَمُ بـإیمانِهِنَّ فإنْ عَلِمْتُمُوهنَّ مُؤمناتٍ فلا تَرْجِعُوهُنَّ إلَی الکُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لَهم ولا هُمْ یَحِلُّونَ لَهُنَّ وآتُوهم ما أَنْفَقُوا ولا جُناحَ عَلیکم أنْ تَنْکِحُوهُنَّ إذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ . . . ﴾. سوره ممتحنه، آیهٔ ۱۰.

۲۴ـ فاکهی (ف. ۲۷۵) می‌گوید: «إنّ سُبَیْعَةَ الأَسْلَمِیَّةَ بنتَ الحارثِ، أوّلُ امْرَأةٍ أَسْلَمَتْ بَعْدَ صُلْحِ الحُدَیْبِیَّـةِ إثْرَ العَقْدِ وَطَیِّ الکتابِ، ولَنْ تَخْفیٰ (وفي الإصابـة: ولَمْ تَخْفَ)، فنَزَلَتْ آیَةُ الاِمْتِحانِ، فامْتَحَنَها النَّبِيُّ ﷺ، ورَدَّ علی زَوْجِها مَهْرَ مِثْلِها، وتَزَوَّجَها عمرُ». اخبار مکة (فاکهی) ـ ذکر أول الناس إسلاماً بعد صلح الحدیبیة ـ ج۵/۲۰۶، الاصابة ج۸/۱۷۲، ۱۷۳ [۱۱۲۸۱].

حسین بن مسعود بَغَوی می‌گوید: «﴿یا أَیُّها النَّبِيُّ إذا جاءَكَ المُؤْمِناتُ...﴾ ... قال ابنُ عبّاسٍ: ... فجاءَتْ سُبَیْعَةُ بنتُ الحارثِ الأَسْلَمِیَّةُ مُسْلِمَةً بعدَ الفَراغِ مِنَ الکِتابِ، فأَقْبَلَ زَوْجُها مُسافِرٌ مِن بني مَخْزُومٍ (وقال مُقاتِلٌ: صَیْفِيُّ بنُ الرّاهِبِ) في طَلَبِها وکانَ کافِراً . . . فأَنْزَلَ اللهُ عزَّ وجَلَّ ﴿یا أَیُّها الّذینَ آمَنُوا إذا جاءَکُمُ المُؤْمِناتُ ←

عبدالله بن عمر از کسانی است که از این نامادریِ خود یعنی «سُبَیعه» روایت

← مُهاجِراتٍ﴾ مِن دارِ الكُفرِ إلى دارِ الإسلامِ ﴿فَامْتَحِنُوهُنَّ﴾ قال ابنُ عبّاسٍ: امْتِحانُها أنْ تُسْتَحْلَفَ ما خَرَجَتْ لِبُغْضِ زَوْجِها، ولا عِشْقاً لِرَجُلٍ مِنَ المُسْلِمينَ، ولا رَغْبةً عنْ أَرْضٍ إلى أرضٍ، ولا لِحَدَثٍ أَحْدَثَتْهُ ولا لِالْتِماسِ دُنْيا، وما خَرَجَتْ إلّا رَغْبَةً في الإسلامِ وحُباً لِلّهِ ولِرسولِه، قال: فاسْتَحْلَفَها رسولُ اللهِ ﷺ على ذلك، فحَلَفَتْ، فلَمْ يَرُدَّها، فأَعْطىٰ زَوْجَها مَهْرَها، وما أَنْفَقَ عليها، فتَزَوَّجَها عمرُ رضي الله عنه». تفسیر البغوی ج۳۳۲/۴، ۳۳۳. همچنین رجوع کنید به: تفسیر الکشاف ج۹۲/۴، تفسیر الفخر الرازی ج۳۰۵/۲۹، تفسیر البیضاوی ج۳۲۹/۵، تفسیر الخازن ج۲۸۲/۴، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج۴۶۰/۳ /ح۱۳۳۰، تفسیر ابی‌السعود ج۲۳۹/۸، السیرة الحلبیة ج۷۱۸/۲، تفسیر المظهری ج۲۵۵/۹، روح البیان (بروسوی) ج۴۸۳/۹، حاشیة الصاوی علی تفسیر الجلالین ج۲۵۶/۴، الفتوحات الالهیة ج۳۲۹/۴، مراح لبید ج۵۱۹/۲، تفسیر المراغی ج۷۳/۲۸، جامع النقول فی اسباب النزول ج۳۱۳/۲، ۳۱۴.

«زَوْجاتُهُ (یعني عمرَ) في الإسلامِ:... سُبَيْعَةُ بنتُ الحارثِ، أوّلُ امْرَأةٍ أَسْلَمَتْ بَعدَ صُلْحِ الحُدَيْبِيَّةِ، فلَمّا نَزَلَتْ آيَةُ الإمْتِحانِ، امْتَحَنَها النَّبِيُّ ﷺ، ورَدَّ على زَوْجِها مَهْرَ مِثْلِها، وتَزوَّجَها عُمَرُ». اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۷، حیاة عمر (محمود شلبی) ص۱۵.

همچنین رجوع شود به: البحر المدید ج۲۸/۸، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج۵۰۰/۱۴، موسوعة حیاة الصحابیات ص۴۴۵.

«ابوعبدالرحمن فؤاد بن سراج» زمانِ ازدواج عمر با سُبیعه را مربوط به ایام قبل از اسلام آوردن عمر دانسته است! (رجوع کنید به: سیرة شهداء الصحابة ص۴۳).

نقل کرده است.[۲۵]

۲۵ـ «قالَ ابنُ فَتْحُونٍ: فَابْنُ عمرَ، فإِنَّما یَرْوِي عن سُبَیعَةَ یَعْنِي امْرَأَةَ أَبِیهِ...». (الاصابة ج۸/۱۷۲ [۱۱۲۸۱]).

۱۳ـ امّ هُنَیْدَه.

وی که صحابیه[26] است از شوهر سابق خود فرزندی داشت به نام هُنیدة بن خالد خزاعی. ام هُنیده به کنیهٔ خویش معروف است و یکی از همسران عمر بن خطاب می‌باشد.[27]

۲۶ـ تهذیب التهذیب ـ ذیل نام هنیدة بن خالد ـ ج۱۲/۴۴۳، تقریب التهذیب ج۲/۶۸۲.

۲۷ـ «وكانَتْ أُمُّ هُنَيْدَةَ تحتَ عمرَ بنِ الخطّابِ». التاریخ الکبیر (بخاری) ج۸/۲۴۸ [۲۸۹۰]، الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۹/۱۲۰، تهذیب الاسماء واللغات ج۲/۴۳۹، تقریب التهذیب ج۲/۶۸۲.

«هُنَيْدَةُ (أوْ هُنَيْدٌ) بنُ خالِدٍ الخُزاعِيُّ النَّخَعِيُّ يَرْوي عن عليِّ بنِ أبي‌طالبٍ وحَفْصَةَ بنتِ عمرَ ـ وكانَتْ أُمُّهُ تَحْتَ عمرَ بنِ الخطّابِ ـ رَوى عنه الحُرُّ بنُ الصَّباحِ وعَدِيُّ بنُ ثابِتٍ». ثقات ابن حبان ج۵/۵۱۵، اسد الغابة ج۵/۷۳، تهذیب الکمال ج۳۰/۳۱۷، تهذیب التهذیب ج۱۱/۶۴، ج۱۲/۴۴۳، الاصابة ج۶/۴۳۸ [۹۰۲۹].

۱۴ـ بیوهٔ خالد بن ولید.

خالد بن ولید ـ که عمر را وصی خویش قرار داده بود ـ در سال ۲۱ هجری فوت شد. پس از فوت وی عمر بن خطاب با همسر او ازدواج نمود.[۲۸]

اینکه عمر بن خطاب با خالد بن ولید عداوت دیرینه‌ای داشته امری است که مورد اتفاق مورخین است.[۲۹] لذا جا دارد که بررسی شود «ازدواج عمر با خواهر

۲۸ـ آورده‌اند که: خالد بن ولید به هنگام بیماری و در اواخر حیات خویش به ابوالدرداء گفت که عمر را وصی خویش کرده است. «...فَقَدْ جَعَلْتُ وَصِيَّتي وتَرَكَتي وإنْفاذَ عَهْدي إلى عمرَ بنِ الخَطّابِ». پس از فوت خالد، عمر پذیرفت که وصی او باشد. عمر بن خطاب سپس با همسر خالد بن ولید ازدواج کرد.

«...فَقَدَّمَ بِالوَصِيَّةِ على عمرَ، فقَبِلَها وتَرَحَّمَ عليهِ وَأَنْفَذَ ما فيها، وتَزَوَّجَ عمرُ بَعْدُ امْرَأَتَهُ». تاریخ مدینة دمشق ج۲۷۲/۱۶، بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج۳۱۶۶/۷، مختصر تاریخ مدینة دمشق ج۲۵/۸، تهذیب تاریخ مدینة دمشق ج۱۱۵/۵.

۲۹ـ علت این عداوت را بعضی این طور ذکر کرده‌اند که: یک بار ـ به هنگامی که عمر و خالد در ایام نوجوانی با یکدیگر کشتی می‌گرفتند ـ خالد بن ولید ساق پای عمر بن خطاب را شکسته است. «اِصْطَرَعَ عمرُ بنُ الخطّابِ وخالدُ بنُ الوليدِ وهُما غلامانِ ـ وكانَ خالدُ ابنَ خالِ عمرَ ـ فكَسَرَ خالِدٌ ساقَ عمرَ، فعُولِجَتْ وَجَبَرَتْ، وكانَ ذلك سببَ العَداوَةِ بَيْنَهُما». تاریخ مدینة دمشق ج۲۶۷/۱۶، البدایة والنهایة ج۱۳۱/۷، کنز العمال ج۳۶۹/۱۳ /ح۳۷۰۲۰.

بعضی هم معتقدند که خالد بن ولید معتقد به حلال زادگی عمر بن خطاب نبوده است و لذا دائماً عمر را به نام مادرش صدا می‌زده و به او می‌گفته: «ابن حَنْتَمَه»، ←

زادهٔ خالد»،[30] و «ازدواج نامشروع وی با خواهر خالد»،[31] و «ازدواج او با همسر خالد» به چه نیتی صورت گرفته است؟!

← و نه «ابن خَطّاب». «فَإنَّ العَرَبَ قد کانَ یَعیرُ بعضَها بِنِسبَتِهِ إلی أُمِّهِ دونَ أبیهِ، ألا تَریٰ أنَّ عمرَ بنَ الخَطّابِ رَضِيَ اللهُ عنه کان یُقال لَهُ: ابنُ حَنْتَمَةَ، وإنّما کان یَقول ذلك مَنْ یَغُضُّ مِنهُ». مثل السائر فی ادب الکاتب والشاعر (ابن اثیر کاتب) ص۲۶۳.

اینکه خالد بن ولید از عمر بن خطاب با عبارت «ابن حَنْتَمَه» یاد می‌کرده در مصادر ذیل نیز آمده است: کتاب التعازی والمراثی ص۵۵، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۴۱، الکامل (ابن اثیر) ج۲۶۱/۲، الاکتفاء (کلاعی) ج۲۸۷/۳، المثل السائر (ابن اثیر کاتب) ج۳۰۳/۲.

حتی خواهر خالد بن ولید هم از عمر بن خطاب با نام «ابن حنتمه» یاد می‌کرد. تاریخ الیعقوبی ج۱۴۰/۲.

۳۰ـ ام‌حَکیم، خواهر زادهٔ خالد بود.

۳۱ـ فاطمه بنت ولید خواهر خالد بن ولید بود. همان طور که گفتیم وی مادرِ ام‌حَکیم (= همسر دیگر عمر بن خطاب) است.

شمار این همسران را، نه قناعت خلیفه، بلکه مرگ او متوقف نمود!

محمد حسین هیکل بدون اشاره به اینکه «قُریبَه» و «سُعیده» و «سُبیعه» و «دختر حفص بن مغیره» و «بیوهٔ خالد» نیز همسران عمر بوده‌اند، ـ پس از اینکه نُه زن برای عمر بر می‌شمارد ـ می‌گوید:

«اگر سنِ عمر بن خطاب طولانی‌تر می‌شد یقیناً او به غیر از این نُه زن بازهم با زنان دیگری ازدواج می‌نمود»![۳۲]

کلام ابن کثیر در بارهٔ تعدادِ همسران عمر

ابن کثیر در کتاب تاریخ خود ـ ظاهراً با نیت کتمان حقیقت ـ شمار ازدواج‌های عمر بن خطاب را جمعاً هفت مورد نوشته،[۳۳] که این ادعا با توجه به دلایل زیر نادرست است:

۱ـ ابن کثیر «فُکَیْهه» و «لُهَیّه» را از کنیزان عمر می‌داند که عمر از آنان بچه‌دار شده ولذا این دو را هنگام شمارشِ همسران عمر به حساب نیاورده است!

۳۲ـ «ولَوْ أنّ السِنَّ امْتَدَّتْ بِهِ لَتَزَوَّجَ غَيْرَ أولئكَ النِسْوَةِ التِّسْعِ»! الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۴.

عین عبارت فوق را عبدالمنعم هاشمی نیز در کتاب خود اظهار داشته است. (ازواج النبی ﷺ ص۲۵۰).

۳۳ـ البداية والنهاية ج۷/۱۵۷.

در صورتی که وقتی فردی با زنی ازدواج می‌کند آن زن همسر اوست خواه آن زن، کنیز باشد و یا زن حرّه. نمی‌شود به صِرفِ این که همسر کسی کنیز بوده نام او را از شمار همسران فرد حذف نمود. با عنایت به همین نکته، محمد حسین هیکل نیز ـ در هنگام شمارشِ تعداد همسران عمر ـ کنیزانی را نیز که عمر با آنان ازدواج کرده برمی‌شمارد.[۳۴]

ابن کثیر خود به ازدواج عمر بن خطاب با «لُهَیّه» این طور تصریح می‌کند: «وتَزَوَّجَ (عمرُ) لُهَیّةَ امرأةً مِنَ الیمنِ، فوَلَدَتْ له عبدَالرحمنِ الأصغرَ، وقیلَ: الأوسطَ».[۳۵]

ذهبی و صفدی نیز می‌گویند: «وتَزَوَّجَ (عمرُ) لُهَیَّةَ امْرَأةً مِنَ الیَمَنِ، فوَلَدَتْ لَهُ عبدَالرّحمنِ الأصغرَ».[۳۶]

بعضی از فقها در توضیح آیهٔ ﴿فَانْکِحُوا ما طابَ لکم مِن النّساءِ مَثْنی وثُلاثَ

۳۴ـ الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۴.

۳۵ـ البدایة والنهایة ج۷/۱۵۷.

یعنی: «عمر با لُهیّه که یک زن یمنی بود ازدواج کرد، و لُهیّه برای وی فرزندی به نام عبدالرحمن اصغر (و یا گفته شده: عبدالرحمن اوسط) به دنیا آورد».

۳۶ـ تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۷۵، الوافی بالوفیات ج۲۲/۴۶۳.

یعنی: «عمر با لُهیّهٔ یمنی ازدواج کرد، و لُهیّه برای عمر فرزندی به نام عبدالرحمن اصغر به دنیا آورد».

ورُباعَ...﴾[۳۷] تصریح کرده‌اند که اگر فردی با یک یا چند کنیز ازدواج کند، آن کنیزان نیز در شمارِ همسران وی هستند و این آیه اختصاص به «غیر کنیز» ندارد.[۳۸]

۲ـ ابن کثیر هنگامی که نام همسران عمر را در کتاب تاریخ خود ذکر می‌کند

۳۷ـ النساء، آیه ۳.

۳۸ـ امام مالکیه مالك بن انس تصریح می‌کند: مردانی که یک زن غیر کنیز دارند، چنانچه نیاز به همسران دیگر داشته باشند و به علت عدم استطاعت مالی بخواهند با کنیز ازدواج کنند، بنا بر ظاهر قرآن، فقط می‌توانند چهار همسر داشته باشند حال این همسران چه «کنیز» باشند و چه «غیر کنیز».

مالك می‌گوید: « . . . فَإنْ لَمْ تَكْفِهِ الحُرَّةُ واحْتاجَ إلى أُخْرىٰ وَلَمْ يَقْدِرْ على صَداقِها جازَ لَهُ أنْ يَتزَوَّجَ الأَمَةَ حتّى يَنْتَهِيَ إلى أرْبَعٍ بِالتَّزْويجِ بِظاهِرِ القُرآنِ ». تفسیر القرطبی ج۱۳۹/۵.

در احکام القرآن جَصّاص نیز این طور آمده است: «حَوَتْ هذِهِ الآيَةُ الدَّلالَةَ مِن وَجْهَيْنِ عَلى جَوازِ تَزْويجِ الأَمَةِ مَعَ القُدْرَةِ عَلى نِكاحِ الحُرَّةِ: أحدُهُما: إباحَةُ النِّكاحِ على الإطْلاقِ في جَميعِ النِّساءِ مِنَ العَدَدِ المَذكورِ مِن غَيْرِ تَخْصيصٍ لِحُرَّةٍ مِن أَمَةٍ. والثّانِي: قَوْلُه تَعالى في نَسَقِ الخِطابِ ﴿أوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ﴾، ومَعْلُومٌ أنّ قَوْلَه ﴿أوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُم﴾ غيرُ مُكْتَفٍ بِنَفْسِهِ في إفادَةِ الحُكْمِ، وأنّهُ مُفْتَقِرٌ إلى ضَميرٍ، وضَميرُهُ هُوَ ما تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ مُظْهَراً فِي الخِطابِ، وهُوَ عَقْدُ النِّكاحِ، فكانَ تَقْديرُهُ: «فَاعْقِدُوا نِكاحَها على ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ أوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُم...»». احکام القرآن (جصاص) ج۱۹۹/۳، ۲۰۰.

ابن حَزْم نیز می‌گوید: «ولا يَحِلُّ لأَحَدٍ أنْ يَتَزَوَّجَ أَكْثَرَ مِن أَرْبَعِ نِسْوَةٍ إماءٍ أوْ حَرائِرَ، أوْ بَعْضُهُنَّ حَرائِرُ وبَعْضُهُنَّ إماءٌ». المُحلّى ج۴۴۱/۹.

اشاره‌ای به «فاطمه بنت ولید» نمی‌نماید[39] در صورتی که خودِ وی در جای دیگرِ همان کتاب به نقل از واقدی می‌گوید: «عمر در سال بیست هجری با **فاطمه بنت ولید** ازدواج نمود»[40].

۳ـ ابن کثیر به نام «**سُعَیْده بنت رافع**» نیز اشاره‌ای ندارد و حال آنکه امثال مُصعب زبیری و ابونُعیم ـ و از میان علمای متأخر افرادی چون مَقْریزی و ابن حجر عَسْقَلانی ـ از «سُعیده» به عنوان مادرِ «عبدالله (اصغر) بن عمر بن خطاب» یاد نموده‌اند[41].

۴ـ ابن کثیر نام «**دختر حفص بن مغیره**» را نیز ذکر ننموده است و حال آنکه همان طوری که یاد شد افراد بسیاری ـ از جمله شافعی امام شافعیان ـ به ازدواج «عمر بن خطاب» با «دختر حفص» اشاره کرده‌اند[42].

۵ـ ابن کثیر به هنگام شمارش همسران عمر، نامِ «**سُبَیعهٔ اسلمیه**» و «**ام هُنیده**» و «**بیوهٔ خالد بن ولید**» را نیز از قلم انداخته است![43]

۳۹ـ البدایة والنهایة ج۷/۱۵۶، ۱۵۷.

۴۰ـ «وفیها تَـزَوَّجَ عمرُ فاطمةَ بنتَ الولیدِ بنِ عُتْبَةَ»! البدایة والنهایة ـ اخبار سال ۲۰ هجری ـ ج۷/۱۱۶.

۴۱ـ رجوع شود به صفحه ۳۰۷.

۴۲ـ رجوع شود به صفحه ۳۰۸.

۴۳ـ رجوع شود به صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۴.

اجتناب دوشیزگان

از ازدواج با عمر بن خطاب

اجتناب دوشیزگان از ازدواج با عمر بن خطاب

هر چند که عمر بن خطاب ترجیح می‌داد با دختران دوشیزه ازدواج نماید،[۴۴] با این حال رفتار غیر انسانی او نسبت به مردم و خصوصاً نسبت به زنان[۴۵] باعث شده بود که دوشیزگان پرده‌نشین حتی از شنیدن نام وی وحشت

۴۴ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۵۳.

عمر می‌گفت: «از میان زنان با دوشیزهای جوان ازدواج کنید، چون هم دهانشان شیرین‌تر است و هم رَحِمهایشان بیشتر بچه می‌آورد و هم زودتر از دیگران به چیز اندکی راضی می‌شوند»! «عَلَيْكُمْ بِالأَبْكارِ مِنَ النِّساءِ فإنَّهُنَّ أَعْذَبُ أَفْواهاً وأَفْتَحُ أَرْحاماً وأَرْضى بِالْيَسيرِ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، باب ۲۶۸: ما قالوا في تزويج الأبكار ـ ج۳/۴۶۵، ازالة الخفاء ج۲/۱۱۰. همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ـ کتاب النکاح، باب نکاح الأبکار والمرأة العقيم ـ ج۶/۱۶۰ /ح۱۰۳۴۲، رسائل الجاحظ ـ الرسالة الثالثة عشرة، مفاخرة الجواري والغلمان ـ ج۱/۸۲، کنز العمال ج۱۶/۴۹۸ /ح۴۵۶۲۵.

دکتر سلیمان محمد طماوی می‌گوید: «عمر ترجیح می‌داد با دختران باکره ازدواج کند». «وعندَ الزِّواجِ يُفَضِّلُ عمرُ الأَبْكارَ». عمر بن الخطاب (طماوی) ص۴۶۴.

۴۵ـ رفتاری که بزودی به آن اشاره خواهیم داشت.

کنند،[۴۶] تا آنجا که هیچ دوشیزهٔ مسلمانی حاضر به ازدواج با وی نگردید.

در منابع متعدد تصریح شده که: دوازده نفر از همسران عمر ـ به هنگام ازدواجِ با وی ـ یا غیر دوشیزه بوده‌اند و یا کنیز.[۴۷] توضیح اینکه:

۱ـ امکلثوم بنت جَرْوَل قبل از ازدواج با عمر بن خطاب با وَهْب خزاعی ازدواج نمود و از وی دارای پسری به نام حارثه شد. حارثة بن وهب خزاعی از صحابه‌ای است که روایاتش از پیامبر در تمامی صحاح سته موجود است.

در صفحات بعدی خواهیم خواند که عمر بن خطاب در سال هفت هجری امکلثوم بنت جرول را طلاق داده و وی پس از جدایی از عمر، همسر ابوالجَهْم بن غانِم بن حذیفه شده است. از این رو ـ زمان ازدواج امکلثوم بنت جرول با وَهْب خُزاعی باید به پیش از ازدواج وی با عمر بن خطاب باز گردد.[۴۸] بعضی هم به این

۴۶ـ «... حتّی قَدْ أَخافَ الأَبکارَ في خُدورِهِنَّ». عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب السلطان ـ ج۱/۱۲، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۷۰، کنز العمال ج۱۲/۶۴۹ /ح۳۵۹۷۹.
یعنی: «عمر بن خطاب حتی دختران دوشیزهٔ پرده‌نشین را به وحشت می‌انداخت».

۴۷ـ همانطوری که در صفحات بعدی اشاره شده است در خصوص دوشیزه بودنِ دو همسر باقیمانده نیز هیچ تصریحی وجود ندارد.

۴۸ـ ابو اسحاق سبیعی در روایتی تصریح می‌کند که مادرِ حارثة بنت وهب (یعنی امکلثوم بنت جرول) همسر عمر شد و عبیدالله بن عمر را به دنیا آورد. وی می‌گوید: « حَدَّثَني حارِثَةُ بنُ وَهْبِ الخُزاعِيُّ ـ وکانَتْ أُمُّهُ تحتَ عمرَ فوَلَدَتْ لَهُ عبیدَاللهِ بنَ عمرَ ـ قال: صَلَّیْتُ خَلْفَ رَسُولِ اللهِ ﷺ بِمِنی...». طبقات ابن سعد ج۲/۱۸۳، العلل ومعرفة ←

نکته اشاره کرده‌اند که «حارثة بن وَهْب» رَبیبِ [۴۹] عمر بن خطاب بوده و تحتِ

→ الرجال ج۱۲۸/۲، سنن ابی داود ـ کتاب الحج، باب القصر لأهل مكة ـ ج۴۳۸/۱، ۴۳۹ /ح۱۹۶۵، الاستيعاب ج۳۷۱/۱ [۴۶۰]، فتح الباری ج۷۲/۱۳.

شیخ خلیل سَهارنفوری در شرح سنن ابی داود می‌گوید: «[حَدَّثَنَا النُّفَيْلِيُّ، ثَنا زُهَيْرٌ، ثَنا أبو إسحاقَ، حَدَّثَني حارِثَةُ بنُ وَهْبِ الخُزاعِيُّ وكانَتْ أُمُّهُ] أمُّ كلثومٍ بنتُ جَرْوَلٍ الخُزاعِيَّةُ [تَحْتَ عمرَ ﷺ]، أَيْ في نِكاحِهِ بَعْدَ وَهْبِ الخُزاعِيِّ [فَوَلَدَتْ] لِعُمَرَ [عُبَيْدَاللهِ بنَ عمرَ] فكانَ عُبيدُاللهِ أخا حارِثَةَ بنِ وَهْبٍ لأُمِّهِ». بذل المجهود ج۲۷۹/۹.

«...[وكانَتْ أُمُّهُ تَحْتَ عمرَ] يَعْني كانَتْ زَوْجاً لِعُمَرَ بَعْدَ وَهْبِ الخُزاعِيِّ، واسْمُها أمُّ كلثومٍ بنتُ جَرْوَلٍ». فتح الملك المعبود ج۱۱۶/۲.

در این منابع نیز تصریح شده است که «حارثة بن وهب خزاعی» برادرِ مادریِ «عبیدالله بن عمر» بوده است: صحیح مسلم ـ کتاب صلاة المسافرین وقصرها، باب قصر الصلاة بمنى ـ ج۱۴۷/۲، تسمیة اصحاب رسول الله ﷺ (ترمذی) ص۳۹ [۱۳۳]، الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۲۵۵/۳، مشاهیر علماء الامصار ص۷۹، ثقات ابن حبان ج۷۹/۳، الاستیعاب ج۳۷۰/۱ [۴۶۰]، التعدیل والتجریح ج۵۵۱/۲، اسد الغابة ج۳۵۹/۱، نِهایة السُّول فی خصائص الرسول ﷺ ص۵۲، شرح صحیح مسلم (نووی) ج۲۰۵/۵، تهذیب الکمال ج۳۱۸/۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۵ ـ حوادث ۶۱ إلى ۸۰ هـ ـ ص۳۹۴، تهذیب التهذیب ج۱۴۶/۲، الاصابة ج۷۰۸/۱ [۱۵۳۵]، فتح الباری ج۴۱۵/۱۱، عمدة القاری ج۲۱۴/۲۴، تاریخ الخمیس ج۲۵۱/۲، ۲۵۲.

۴۹ـ ربیب در اینجا یعنی: پسرِ زوجه از همسرِ دیگر. (رجوع کنید به صفحهٔ ۲۶۱).

«الرَّبيبُ: ابنُ امْرَأةِ الرَّجُلِ مِن غَيْرِهِ». تهذیب اللغة ج۱۳۲/۱۵، الصحاح ←

سرپرستی عمر بزرگ شده است.[۵۰]

۲ـ ام حَکیم بنت حارث قبل از آنکه همسر عمر بن خطاب شود با دو نفر دیگر ازدواج کرده بود. او ابتدا با «عِکْرِمَة بن ابی جهل (ف.۱۳ه)» ازدواج نمود،[۵۱] و

→ (جوهری) ج۱/۱۳۱، لسان العرب ج۱/۴۰۵، القاموس المحیط ص۱۱۲، تاج العروس ج۱/۲۶۲.

۵۰ـ «حارِثَةُ بنُ وَهْبٍ الخُزاعِيُّ صَحابِيٌّ نَزَلَ الكُوفَةَ وهُوَ رَبِيبُ عمرَ بنِ الخطّابِ». فیض القدیر ج۳/۳۲۶.

۵۱ـ الموطأ ـ کتاب النکاح ح۴۶، باب نکاح المشرك إذا أسلمت زوجتُه قبلَه ـ ج۲/۵۴۵، المدونة الکبری ـ کتاب النکاح السادس، في مناکح المشرکین... ـ ج۲/۲۹۹، مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الطلاق، باب متی أدرك الإسلام من نکاح أو طلاق ـ ج۷/۱۷۰/ ح۱۲۶۴۶، السیرة النبویة (ابن هشام) ج۳/۵۸۲، ج۴/۸۶۸، ۸۷۵، طبقات ابن سعد ج۸/۲۶۱، طبقات ابن سعد (الطبقة الرابعة من الصحابة) ج۱/۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۶، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۲/۶۷۲، فتوح البلدان ج۱/۱۴۱، الإشراف فی منازل الاَشراف (ابن ابی‌الدنیا) ص۲۴۷، تاریخ الطبری ج۲/۳۳۶، ۳۳۹، شرح معانی الآثار ـ کتاب السیر، باب الحربیة تسلم في دار الحرب ـ ج۳/۲۵۶، ثقات ابن حبان ج۱/۲۲۱، ج۲/۵۹، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۱۷/۳۷۳ /ح۱۰۲۱، المستدرك علی الصحیحین ـ کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب عکرمة بن أبي‌جهل ـ ج۳/۲۴۱، الحاوی الکبیر ج۱۱/۳۵۶، السنن الکبری (بیهقی) ـ کتاب النکاح، باب من قال لا ینفسخ النکاح بینهما بإسلام أحدهما حتی تنقضي العدة ـ ج۷/۱۸۷، الدرر فی اختصار المغازی والسیر ص۲۱۹، الاستیعاب ـ ترجمة «عکرمة بن أبي‌جهل» و «أم حکیم» ـ ج۳/۱۹۰ [۱۸۵۷]، ج۴/۴۸۶ [۳۵۷۶]، المنتقی (ابوالولید باجی) ج۳/۳۴۵، القبس فی ←

پس از کشته شدنِ «عِکْرمه» به عقد «خالد بن سعید بن عاص بن امیّه (ف.۱۴هـ)» در آمد.[۵۲]

→ شرح موطأ ابن انس ج۸۳/۳، ۸۴، تاریخ مدینة دمشق ج۵۵/۴۱، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ج۱۷۹/۷۰، ۲۲۳ ـ ۲۲۸، الروض الأُنُف ج۲۴۲/۷، المنتظم ج۳۲۶/۳، جامع الاصول ج۴۶۳/۱۲ [۶۷۲]، اسد الغابة ج۵/۴، ج۵۷۷/۵، الاکتفاء (کلاعی) ج۲۲۷/۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۲۱۶/۱۴، ج۹/۱۸، عیون الاثر ج۱۹۵/۲، ۲۰۲، تهذیب الکمال ج۴۰/۱۷ ـ ۴۲، کتاب التوابین ص۱۲۲، زاد المعاد ج۴۱۳/۳، ج۱۳۴/۵، ۱۳۵، احکام اهل الذمة ج۶۸۲/۲، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج۴۶۵/۳، الوافی بالوفیات ج۱۳۲/۱۳ [۱۴۵]، الفصول فی اختصار سیرة الرسول ﷺ ص۱۸۱، البدایة والنهایة ج۱۲/۴، ۳۴۱، ۳۵۳، تخریج الدلالات السمعیة ص۲۰۸، شفاء الغرام ج۱۸۸/۲، إمتاع الأسماع ج۳۹۷/۱، ۳۹۸، ج۳۸۹/۱۳، الدرایة فی تخریج أحادیث الهدایة ج۶۵/۲، الاصابة ـ ترجمة «أم‌حکیم بنت الحارث» ـ ج۳۷۹/۸، ۳۸۰ [۱۱۹۸۴]، فتح الباری ج۲۷۰/۷، ج۹/۸، کنز العمال ج۵۴۲/۱۳ /ح۳۷۴۱۹، ج۵۵۰/۱۶ /ح۴۵۸۵۰، مرقاة المفاتیح ج۳۰۹/۶، ج۵۰۰/۸، المُسَوّیٰ (دهلوی) ج۱۰۹/۲، مختصر السیرة (محمد بن عبدالوهاب نجدی) ص۲۰۶، شرح الموطأ (زرقانی) ج۲۰۴/۳، التراتیب الاداریة ج۱۹۶/۱، الاعلام (زرکلی) ج۲۶۹/۲، اعلام النساء (کحاله) ج۲۱/۱، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۵، صور من حیاة الصحابة ص۱۲۱، المائة الاوائل من صحابیات الرسول ﷺ ص۳۹۱، شهداء الصحابة والتابعین ص۱۷۵، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۶، تاریخ اعلام الصحابة ج۵۴۱/۲، صور ومواقف ص۵۳۶، شهیرات النساء ص۲۱.

۵۲ـ جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۶۷۲/۲، فتوح البلدان ص۱۴۱، الإشراف فی منازل الأشراف ص۲۴۶، ۲۴۷، الاستیعاب ـ ترجمة «عکرمة بن أبي جهل» و ←

۳ـ جمیله (= عاصیه) بنت ثابت را یک کنیزی معرفی کرده‌اند که تصریحی به دوشیزه بودنش نشده است.[۵۳]

۴ و ۵ـ لُهَیَّة یمنی و همچنین فُکَیْهَه را نیز از کنیزانی دانسته‌اند که به «دوشیزه بودن آنان در زمان ازدواج با عمر» اشاره‌ای نشده است.

۶ـ عاتکه بنت زید بیوهٔ «عبدالله بن ابی‌بکر» بود.[۵۴]

۷ـ فاطمه بنت ولید بن مغیره بیوهٔ «حارث بن هشام بن مغیرهٔ مخزومی» بود و از شوهر قبلی خود پسری داشت به نام «عبدالرحمن (یا ابراهیم) بن حارث» و دختری به نام «ام‌حَکیم».[۵۵]

← «أم حکیم» ـ ج۴/۴۸۶ [۳۵۷۶]، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۸ (در این مصدر آمده: خالد بن سعید فقط برای هفت روز شوهر ام حکیم بود)، الروض الأُنُف ج۷/۲۴۲، اسد الغابة ج۵/۵۷۷، تهذیب الکمال ج۱۷/۴۰، الوافی بالوفیات ج۱۳/۱۳۲ [۱۴۵]، الاصابة ـ ترجمة «أم‌حکیم» ـ ج۸/۳۷۹ [۱۱۹۸۴]، الاعلام (زرکلی) ج۲/۲۶۹، شهداء الصحابة والتابعین ص۱۷۵، المائة الاوائل من صحابیات الرسول ﷺ ص۳۹۲.

۵۳ـ حلیة الاولیاء ج۸/۳۰۱، التدوین فی اخبار قزوین ج۱/۴۲۳، الاصابة ج۸/۶۸ [۱۰۹۸۹]، سبل الهدی والرشاد ج۹/۳۶۰.

۵۴ـ رجوع شود به صفحات ۲۶۶ تا ۲۷۱.

ابن اثیر عاتکه را بیوهٔ «عبدالرحمن بن ابی بکر» معرفی کرده که اشتباه است. (جامع الاصول ـ ترجمة عاتکة بنت زید ـ ۱۳/۴۹۴ [۲۰۱۰]).

۵۵ـ رجوع کنید به صفحات ۲۵۵ تا ۲۶۵.

۸ـ سُعَیْدَه بنت رافع بیوهٔ «صَیْفی بن راهب» بود.[۵۶]

۹ـ دختر حَفْص بن مغیره بیوهٔ «عبدالله بن ابی‌رَبیعه» بود.[۵۷]

۱۰ـ سُبیعهٔ اسلمیّه بیوهٔ «مُسافر مخزومی» بود.[۵۸]

۵۶ـ «فَقَدْ ذَكَرَ ابنُ أبي حاتِمٍ مِن طَرِيقِ مُقاتِلِ بنِ حَيّانَ أنّ امْرَأةَ صَيْفِيّ (بنِ الرّاهِبِ) اسمُها سُعيدَةُ، فتَزَوَّجَها عمرُ». فتح الباری ج۲۵۷/۵.

همچنین رجوع کنید به: اسد الغابة ج۴۷۵/۵، تفسیر عز الدین بن عبدالسلام ج۳۱۰/۳، تفسیر القرطبی ج۶۱/۱۸، الاصابة ج۱۷۹/۸ [۱۱۳۰۱]، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲۰۸/۶، لباب النقول فی اسباب النزول ص۱۹۴، السراج المنیر ج۲۵۴/۴، ایسر التفاسیر ص۱۳۹۳.

۵۷ـ الأُم (شافعی) ـ کتاب الوصایا، باب نکاح المریض ـ ج۱۰۸/۴، مسند الامام الشافعی ص۳۷۷، مصنف عبدالرزاق ـ باب الرجل یتزوج في مرضه و باب ما یحلها لزوجها الأول ـ ج۲۴۱/۶، ۳۴۷ ـ ۳۴۹ /ح۱۰۶۶۹، ۱۱۱۳۲، ۱۱۱۳۹، ۱۱۱۴۰، ۱۱۱۴۱، ثقات ابن حبان ج۲۱۶/۲، المُحلّیٰ ج۲۶/۱۰، السنن الکبری (بیهقی) ـ کتاب الوصایا، باب نکاح المریض ـ ج۲۷۶/۶، المنتظم ج۲۳۱/۴.

۵۸ـ تفسیر الثعلبی ج۲۹۴/۹، تفسیر البغوی ج۳۳۲/۴، ۳۳۳، تفسیر الکشاف ج۹۲/۴، زاد المسیر (ابن جوزی) ج۸/۸، تفسیر الفخر الرازی ج۳۰۵/۲۹، تفسیر القرطبی ج۶۱/۱۸، تفسیر البیضاوی ج۳۲۹/۵، تفسیر الخازن ج۲۸۲/۴، تخریج الاحادیث والآثار (زیلعی) ج۴۶۰/۳ /ح۱۳۳۰، تنویر المقباس ج۵۵/۶، ۵۶، فتح الباری ج۲۵۷/۵، تفسیر ابی‌السعود ج۲۳۹/۸، السیرة الحلبیة ج۷۱۸/۲، روح البیان (بروسوی) ج۴۸۳/۹، الفتوحات الالهیة ج۳۲۹/۴، البحر المدید ج۲۸/۸، مراح لبید ج۵۱۹/۲، التحریر والتنویر ج۱۵۴/۲۸، ۱۵۵، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج۵۰۰/۱۴. ←

۱۱ـ امّ هُنَیْدَه بیوهٔ خالد خُزاعی بود و از وی فرزندی داشت به نام هُنَیْدَه.[۵۹]
هنیده در خانهٔ عمر بزرگ شد و از وی به عنوان «ربیب عمر» یاد شده است.[۶۰]

۱۲ـ بیوهٔ خالد بن ولید

همانطوری که پیشتر گفتیم عمر بن خطاب پس از فوت خالد بن ولید با همسر او ازدواج نمود.[۶۱]



همچنین رجوع شود به: تفسیر مقاتل بن سلیمان ج۳/۳۵۱، اخبار مکة (فاکهی) ـ ذکر أول الناس إسلاماً بعد صلح الحدیبیة ـ ج۵/۲۰۶، تفسیر السمرقندی ج۳/۴۱۶، الناسخ والمنسوخ (ابن سلامه) ص۱۷۶، ۱۷۷، اسباب النزول (واحدی) ص۲۸۴، احکام القرآن (ابن العربی) ج۴/۲۲۹، التسهیل لعلوم التنزیل ج۴/۱۱۵، الاصابة ج۸/۱۷۲ [۱۱۲۸۱]، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۷، حیاة عمر (محمود شلبی) ص۱۵، التفسیر المنیر (زحیلی) ج۲۸/۱۴۰، التفسیر الشامل (امیر عبدالعزیز) ج۶/۳۳۴۱، ۳۳۴۲.

۵۹ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۱۲.

۶۰ـ «هُنَیْدَةُ ـ بِنُونٍ مُصَغَّراً ـ ابنُ خالِدٍ الخُزاعِیُّ ویُقالُ النَّخَعِیُّ رَبیبُ عمرَ». تقریب التهذیب ج۲/۲۷۰.

«ربیب» به معنی پسر زوجه از همسر دیگر است. (رجوع کنید به صفحهٔ ۲۶۱، ۳۲۳، ۳۲۴).

۶۱ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۱۳، ۳۱۴.

بر اساس منابعی که ذکر گردید: هیچ یک از دوازده زنی که به نام آنان اشاره شد ـ به هنگام ازدواج با عمر ـ «دوشیزۀ غیر کنیز» نبوده‌اند.

در خصوص دو همسرِ دیگرِ عمر یعنی «زینب بنت مَظْعُون» و «قُریبه بنت ابی‌امیّه» نیز باید به یاد داشته باشیم که اولاً زمان ازدواج عمر بن خطاب با هر دو نفرِ آنان به ایام جاهلیت باز می‌گردد و ثانیاً در «منابع مربوطه» به موضوع دوشیزه و یا غیر دوشیزه بودنِ آن دو هم اشاره‌ای نشده است.

نتیجه اینکه: در ازدواج‌های متعددی که عمر بن خطاب پس از مسلمان شدنِ خود داشت ـ و ما از آنها یاد نمودیم ـ هیچ «دوشیزۀ غیر کنیزی» با عمر ازدواج ننمود!

با عنایت به این موضوع، آیا معقول است بپذیریم که امیر المؤمنین علی علیه السلام دختر دوشیزۀ خود را ـ آن هم دختر بچه‌ای را که در سنین زیر نه سالگی بوده ـ به عمر بن خطاب تزویج نموده است؟!

همسرانِ مطلّقهٔ
عمر بن خطاب

همسران مطلّقهٔ عمر بن خطاب

عمر بن خطاب بعضی از همسران خود را طلاق داد. تنها روییدن چند موی سپید در سر همسران او کافی بود تا این خلیفهٔ پارسا و مهربان آنان را ــ به بهانهٔ اینکه دیگر پیر شده‌اند ـ طلاق دهد![۶۲] او معتقد بود زنی که به سن پنجاه سالگی می‌رسد در حقیقت عجوزه‌ای است که زیادی عمر کرده است![۶۳]

۶۲ـ عبدالله بن عمر می‌گوید: «عمر بن خطاب با زنی ازدواج کرد، و بعد از آنکه بعضی از موهای زن سپید شد او را طلاق داد»! «إنّ عمرَ تَزَوَّجَ امْرَأةً فأَصابَها شَمْطاءُ، فطَلَّقَها». تاریخ بغداد ج۱۲/۳۷۳. همچنین رجوع کنید به: مصنف ابن ابي‌شيبة ـ كتاب الطلاق، باب ۲۶۸: ما ذُكِر في الرخصة من الطلاق ح۵ ـ ج۴/۱۸۱.

«شَمْطاء» به زنی گویند که موهای سپید در میان موهای سیاه او روییده باشد. (صحاح الجوهری ج۳/۱۱۳۸، مختار الصحاح ص۱۸۳، لسان العرب ج۷/۳۳۵، ۳۳۶، تاج العروس ج۵/۱۷۰).

۶۳ـ عمر می‌گفت: «بِنْتُ الخَمْسينَ عَجُوزٌ فِي الغابِرِينَ». الذخيرة (قرافی) ج۱/۳۸۴.

پنج تن از همسران مطلقهٔ عمر ـ که در منابعِ موجود به طلاقشان تصریح شده ـ عبارتند از:

۱ـ «ام حَکیم بنت حارث»

عمر بن خطاب در زمان خلافت خود با «ام حَکیم بنت حارث بن هشام بن مغیرهٔ مخزومی» ازدواج کرد و از وی صاحب فرزند گردید و سپس او را طلاق داد.[۶۴]

۲ـ «دختر حفص بن مغیره»

عمر بن خطاب در زمان خلافت خود با «دختر حفص» ازدواج کرد و آنگاه که دریافت وی زنی عقیم است و بچه‌دار نمی‌شود او را طلاق داد.

هر چند که «نافع (= خادمِ عبدالله بن عمر)» مدعی است عمر بن خطاب قبل از نزدیکیِ با دختر حفص، وی را طلاق داده[۶۵] ولی دیگران به این «عدمِ نزدیکیِ

۶۴ـ «قالُوا: وتَزَوَّجَ (عمرُ) أمَّ حَكيمِ بنتَ الحارثِ بنِ هِشامِ بنِ الـمُغيرةِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ عمرَ بنِ مَخْزُومٍ فِي الإسلامِ، فوَلَدَتْ لَهُ فاطمةَ، فطَلَّقَها. قال الـمَدائِني: وقِيلَ: لَمْ يُطَلِّقْها». تاریخ الطبری ج۲۶۹/۳، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، البدایة والنهایة ج۱۵۶/۷، ۱۵۷. همچنین رجوع کنید به: خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۶.

۶۵ـ مصادر زیر که در آنها به «عدم نزدیکی» اشاره شده همگی به نقل از نافع (= غلامِ عبدالله بن عمر بن خطاب) می‌باشد:

الأُم (شافعی) ـ کتاب الوصایا، باب نکاح المریض ـ ج۱۰۸/۴، مسند الامام الشافعی ص۳۷۷، مصنف عبدالرزاق ـ باب ما یحلها لزوجها الأول ـ ج۳۴۷/۶ ←

عمر» اشاره‌ای نکرده‌اند![۶۶]

۳ و ۴ ـ «ام‌کلثوم بنت جَرْوَل» و «قُریبَه بنت ابی‌امیه»

«ام‌کلثوم بنت جَرْوَل» از «عمر» دارای فرزندانی به نام‌های «عبیدالله» و «زید» (= زید اصغر) شده بود.[۶۷]

«عبیدالله»[۶۸] و «زید اصغر»[۶۹] ـ که هر دو از طبقهٔ صحابه می‌باشند ـ بعدها

/ح۱۱۱۳۲، السنن الکبری (بیهقی) ـ کتاب الوصایا، باب نکاح المریض ـ ج۲۷۶/۶.

۶۶ـ «عبد الرزّاقِ عنِ ابنِ جُرَيْجٍ قال: أَخْبَرَنِي ابْنُ أَبي مُلَيْكَةَ أَنّ الحارثَ بنَ عبدِ اللهِ بنِ أبي رَبيعةَ أَخْبَرَهُ: أنّ عبدَاللهِ بنَ أبي رَبيعةَ إنَّما كان طَلَّقَ ابْنَةَ حَفْصٍ واحِدَةً، ثُمّ تَرَكَها حتَّى انْقَضَتْ عِدَّتُها، ثُمّ نَكَحَها عمرُ، ثُمّ طَلَّقَها عمرُ، فنَكَحَها عبدُاللهِ بنُ أبي رَبِيعَةَ». مصنف عبدالرزاق ـ باب ما يحلها لزوجها الأول ـ ج۳۴۸/۶، ۳۴۹ / ح۱۱۱۳۹.

«حدَّثَنا أبوبكرٍ، عن هاشمٍ، عن أبيهِ، عن عمرَ، أنّه تَزَوَّجَ امْرَأةً مِن بني مَخْزُومٍ عاقِراً فطَلَّقَها، ثُمّ قال: ما آتي النِّساءَ على لَذَّةٍ، فلَوْلَا الْوَلَدُ ما أَرَدْتُهُنَّ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الطلاق، باب ۲۶۸: ما ذكر في الرخصة من الطلاق ح۴ ـ ج۱۸۱/۴.

۶۷ـ طبقات ابن سعد ج۲۶۵/۳، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲، تاریخ الطبری ج۲۶۹/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۵۸/۳۸، کشف المشکل ج۶۲/۴، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، الوافی بالوفیات ج۴۶۳/۲۲، البدایة والنهایة ج۱۵۶/۷، الاصابة ج۵۱۹/۲، ج۴۱/۵، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵.

۶۸ـ نام عبید الله بن عمر در طبقه صحابه ثبت شده است. (معرفة الصحابة ج۳۰۸/۳ [۱۹۰۸]، الاستیعاب ج۱۳۲/۳ [۱۷۳۷]، اسد الغابة ج۳۴۲/۳، الانابة ج۴۲/۲

علیه حضرت امیر المؤمنین علی ﷺ خروج کردند و در طرفداری از معاویه در «صفّین» کشته شدند!

صلح حدیبیه در اواخر سال ششم هجری (= ماه ذی‌قعده) روی داد. مدتی پس از صلح حدیبیه، در سال هفتم «آیهٔ دهمِ سورهٔ مُمتَحِنَه»[70] نازل گردید.[71]

← [۷۰۴]، الاصابة ج۴۱/۵ [۶۲۵۵]).

عبید الله با شمشیرِ پدرش عمر بن خطاب در صفّین آن قدر علیه سپاه حضرت امیر مؤمنان ﷺ جنگید تا کشته شد. (السنن الکبری ج۱۴۴/۴، الاستیعاب ج۱۳۳/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۷۷/۳۸، اسد الغابة ج۳۴۳/۳، إرواء الغلیل ج۳۰۷/۳).

در اینکه عبیدالله بن عمر در صفین به طرفداری از معاویه کشته شده هیچ اختلافی نیست. «ولا خِلافَ في أنّهُ قُتِلَ بِصِفّینَ مَـعَ معاوِیَةَ». الاصابة ج۴۳/۵. همچنین رجوع کنید به: کتاب حَذفِ مِن نَسب قریش ص۸۰.

←۶۹ـ زید اصغر بن عمر نیز در طبقهٔ صحابه مذکور است. (الاصابة ج۵۱۹/۲).

زید اصغر به همراه برادرش عبیدالله در صفین کشته شد. « وزیدُ الأَصغرُ وعبیدُ اللهِ، قُتِلا یَوْمَ صِفّینَ مَـعَ معاویةَ، وأُمُّهُما أُمُّ کلثومٍ بنتُ جَرْوَلِ بنِ مالِكٍ». تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲.

۷۰ـ ﴿یا أَیُّها الّذینَ آمَنوا إذا جاءَکم المؤمناتُ مُهاجراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ أَعْلَمُ بِـإِیمانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤمناتٍ فلا تَرْجِعُوهُنَّ إلی الکُفّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لهم ولا هم یَحِلُّونَ لَهنَّ وآتوهم ما أَنْفَقُوا ولا جُناحَ علیکم أنْ تَنْکِحُوهنَّ إذا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجورَهُنَّ ولا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الکوافِرِ وَاسْأَلُوا ما أَنْفَقْتُمْ ولْیَسْأَلُوا ما أَنفَقوا ذلِکُمْ حُکْمُ اللهِ یَحْکُمُ بَیْنَکم واللهُ علیمٌ حَکیمٌ﴾.

۷۱ـ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «در صحیح بخاری آمده: عمر ـ وقتی که آیهٔ ﴿ولا ←

عمر بن خطاب پس از نزول این آیه دو نفر از همسران خود را طلاق داد.[۷۲] یکی

← تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ﴾ نازل شد ـ از مادرِ عبیدالله بن عمر جدا گردید. من (= ابن حجر) (اینجا به این نکته اشاره می‌کنم و) می‌گویم: زمان نزول این آیه در اواخر سال هفتم (هجری) در حدیبیه بوده است». «وفي صحيحِ البُخارِيِّ، أنّ عمرَ فارَقَ أمَّهُ (أي أمَّ عبيدِ اللهِ بنِ عمرَ) لَمّا نَزَلَتْ ﴿ولا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ﴾. قُلتُ: وكانَ نُزُولُها فِي الحُدَيْبِيَّةِ في أَواخِرِ سَنَةِ سَبْعٍ ». الاصابة ج۵/۴۲.

۷۲ـ «طَلَّقَ عمرُ امْرَأَتَيْنِ لَهُ مُشْرِكتَيْنِ لَمّا أَنْزَلَ اللهُ تَعالى ﴿وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ﴾». احکام أهل الذمة ج۲/۶۹۴.

«... ﴿وَلا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ﴾، يعني مِن غيرِ أهلِ الكِتابِ، فَطَلَّقَ عمرُ بنُ الخطّابِ مُلَيْكَةَ بنتَ أبي أُمَيَّةَ، أَيْضاً بنتَ جَرْوَلٍ الخُزاعِيَّةَ ...». طبقات ابن سعد ج۸/۱۳.

«... فأَنْزَلَ اللهُ تَعالى ﴿يا أَيُّهَا الّذينَ آمَنوا إذا جاءَكُمُ المُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ﴾ حتّى بَلَغَ ﴿بِعِصَمِ الكَوافِرِ﴾، فطَلَّقَ عمرُ يومئذٍ امْرَأَتَيْنِ كانَتا لَهُ فِي الشِّرْكِ...». مصنف ابن ابی شیبة ج۵/۳۴۰، تفسیر القرآن (عبدالرزاق صنعانی) ج۳/۲۸۸، صحیح البخاری ـ کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة ـ ج۳/۱۸۲، مسند احمد ج۴/۳۳۱، تفسیر الطبری ج۲۶/۱۳۰، ج۲۸/۹۱، ۹۲، تاریخ الطبری ج۲/۲۸۵، صحیح ابن حبان ج۱۱/۲۲۵، المعجم الکبیر ج۲۰/۱۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۱۷۱، ج۹/۲۲۰، تفسیر السمعانی ج۵/۴۱۹، تاریخ مدینة دمشق ج۵۷/۲۳۰، زاد المعاد (ابن قیم جوزی) ج۳/۲۹۶، البدایة والنهایة ج۴/۲۰۱، تفسیر ابن کثیر ج۴/۲۱۴، ۳۷۶، إمتاع الأسماع ج۱/۳۰۳، ۳۰۴، ج۹/۱۳، هدی الساری ص۲۸۴، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۶/۷۸، ۲۰۵، ۲۰۸، فتح القدیر (شوکانی) ج۵/۲۱۷، نیل الاوطار ج۸/۱۸۷، فیوض الغلاّم ج۲/۱۱۲۴، فتح البیان ج۹/۳۷۸. ←

امکلثوم بنت جَرْوَل و دیگری قُریبَه بنت ابی‌امیهٔ مخزومی.

به منظور حمایت از اعتبار و حیثیت عمر بن خطاب، در بارهٔ علت طلاقِ این دو زن مطالبِ بسیاری گفته شده که همگی متناقض یکدیگر است. مثلاً می‌گویند: «تا سال هفتم هجری هیچ یک از این دو زن، مسلمان نشده و هر دو کافر مانده بودند»! می‌گویند: «این دو زنِ کافره ــ هر دو همسران عمر در مکه بودند(!)[۷۳] ــ که

← همچنین رجوع شود به: تفسیر ابن ابی حاتم ج۱۰/۳۳۵۰ /ح۱۸۸۶۸، احکام القرآن (ابن العربی) ج۲۳۱/۴، کشف المشکل (ابن جوزی) ـ ۹۷: کشف المشکل من مسند المسور بن مخرمة ــ ج۶۲/۴، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۱۵۱/۲، تفسیر الخازن ج۲۸۳/۴، ارشاد الساری ج۶۳/۱۲، قبس من نور القرآن الکریم (صابونی) ج۷۱/۱۴.

۷۳ـ «... ﴿بِعِصَمِ الکَوافِرِ﴾، قالَ (الزُّهْرِيُّ): فَطَلَّقَ عمرُ امْرَأَتَیْنِ کانَتا لَهُ بِمَکَّةَ». تفسیر القرآن (عبدالرزاق صنعانی) ج۲۸۸/۳، تفسیر الطبری ج۹۲/۲۸، تفسیر الثعلبی ج۲۹۵/۹، تفسیر الخازن ج۲۸۳/۴، البحر المدید ج۲۸/۸.

«... ﴿بِعِصَمِ الکَوافِرِ﴾ ... فطَلّقَ عمرُ بنُ الخطّابِ حینئِذٍ امْرَأتَیْنِ لَهُ بِمکّةَ مُشْرِکَتَیْنِ: قُرَیْبَةَ بنتَ أبي أُمَیّةَ فتَزَوَّجَها معاویةُ بنُ أبي سُفیانَ، وهُما علی شِرْکِهِما بِمکّةَ، وأمَّ کلثومٍ بنتَ عَمرِو الخُزاعِیَّةَ أمَّ عبدِ اللهِ بنِ المُغیرةِ، فتَزَوَّجَها أبو جَهْمِ بنُ حُذافَةَ، وهُما علی شِرْکِهِما». تفسیر البغوی ج۳۳۳/۴، تفسیر القرطبی ج۶۵/۱۸، السراج المنیر (شربینی) ج۲۵۶/۴. همچنین رجوع شود به: تفسیر مقاتل بن سلیمان ج۳۲۵/۳، تفسیر عبدالرزاق ج۲۸۸/۲، مختصر تفسیر الطبری (تُجیبی) ج۳۵۲/۲، ۳۵۳، تفسیر السمعانی ج۴۱۹/۵، غوامض الاسماء المبهمة ج۷۱۶/۲، تفسیر المظهری ج۲۵۶/۹، روح المعانی ج۷۸/۲۸، اضواء البیان (تتمه) ج۱۶۳/۸، التفسیر الواضح ج۶۶۱/۳، تفسیر القرآن الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ←

احتمالاً تا سال هفتم هجری در مدینه با عمر زندگی کردند(!)[۷۴] ... و در این سال بود که ترک دین اسلام نمودند و مرتد گردیدند»![۷۵]

ج۵۰۲/۱۴، اسلام أحَد الزّوجین ص۲۶.

۷۴ـ ابن حجر در بارهٔ اینکه ام‌کلثوم بنت جرول تا زمان نزول آیه احتمالاً با عمر زندگی می‌کرده می‌گوید:

«كانَتْ مُقيمَةً عندَ زَوْجِها عمرَ على دينِها قَبْلَ أنْ تَنْزِلَ الآيةُ». فتح الباری ج۳۴۵/۹.

در بارهٔ قُریبه هم اظهار شده که او اول مسلمان شد، سپس مرتد گردید و از عمر جدا شد، بعد دوباره مسلمان شد و با معاویه ازدواج کرد... . «وتَزَوَّجَتْ قُرَيْبَةُ بنتُ أبي أُمَيّـةَ عمرَ بنَ الخطّابِ، فَرَجَعَتْ إلَى الكُفّارِ، ثُمّ أَسْلَمَتْ، فتَزَوَّجَها معاويةُ...». المحبّر ص۴۴۹.

در روایت ابن اسحاق و دیگران تصریح شده است که قُریبه و معاویه در حالی که مشرک بودند با هم ازدواج کردند. «...كان مِمّنْ طَلَّقَ، عمرُ بنُ الخطّابِ. طَلَّقَ امْرَأَتَيْهِ قُرَيْبَـةَ بنتَ أبي أُمَيَّـةَ بنِ المُغيرةِ، فتَزَوَّجَها بَعْدَهُ معاويةُ بنُ أبي سُفيانَ وهُما على شِرْكِهِما بِمَكّةَ ...». السیرة النبویة (ابن هشام) ج۷۹۱/۳، تاریخ طبری ج۲۸۵/۲ [به نقل از ابن اسحاق]، تفسیر البغوی ج۳۳۳/۴، عیون الاثر ج۱۲۳/۲.

طبق نقل روایتِ صحیحِ(!) نسائی: «قریبه» از نخستین کسانی است که به مدینه مهاجرت نموده است. «فَقَدْ ثَبَتَ بِسَنَدٍ صحيحٍ عندَ النَّسائيِّ ما يَقْتَضي أنّها هاجَرَتْ قَديماً، لكِنْ يُحْتَمَلُ أنّها جاءَتْ إلَى المدينةِ زائِرَةً لِأُخْتِها قَبْلَ أنْ تُسْلِمَ أوْ كانَتْ مُقيمَةً عندَ زَوْجِها عمرَ على دينِها قَبْلَ أنْ تَنْزِلَ الآيةُ...». ارشاد الساری ج۶۳/۱۲.

۷۵ـ تفسیر الثعلبی ج۲۹۶/۹، تفسیر الکشاف ج۹۴/۴، تفسیر البغوی ج۳۳۴/۴، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ج۲۹۸/۵، تفسیر القرطبی ج۷۰/۱۸، تفسیر البحر←

آنان پس از آنکه از عمر بن خطاب جدا شدند با افراد دیگری ازدواج نمودند. قُریبه همسر معاویة بن ابی سفیان شد و امکلثوم بنت جرول همسر ابوجَهم بن حذیفة بن غانم گردید.[۷۶] بنا به نقل روات اموی: پیامبر اکرم ﷺ خود شخصاً

المحیط ج۸/۲۵۵، تفسیر ابی السعود ج۸/۲۴۰.

رجوع شود به صفحهٔ ۱۸۹ و ۱۹۰ همین کتاب.

۷۶ـ «عنِ الزُّهرِيِّ، قال عُروَةُ: فأَخبرَتني عائِشَةُ أنّ رسولَ اللهِ ﷺ كانَ يَمتَحِنُهُنَّ. وبَلَغنا أنّهُ لَمّا أَنـزَلَ اللهُ تَعالى أنْ يَرُدُّوا إلَى المُشرِكِينَ ما أَنفَقُوا على مَنْ هاجَرَ مِن أَزْواجِهِمْ وحَكَمَ عَلَى المُسْلِمِينَ أنْ لا يُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ، أنّ عمرَ طَلَّقَ امْرَأَتَيْنِ، قُرَيْبَةَ بنتَ أبي أُمَيَّةَ وابْنَةَ جَرْوَلِ الخُزاعِيِّ، فتَزَوَّجَ قُرَيْبَةَ مُعاويةُ بنُ أبي سُفيانَ، وتَزَوَّجَ الأُخْرىٰ أبو جَهْمٍ ...». صحیح البخاری ـ کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة ـ ج۳/۱۸۲، ۱۸۳.

همچنین رجوع کنید به: تفسیر مقاتل بن سلیمان ج۳/۳۲۵، المغازی (واقدی) ج۲/۶۳۲، ۶۳۳، السیرة النبویة (ابن هشام) ج۳/۷۹۱، طبقات ابن سعد ج۸/۱۳، جمل من انساب الاشراف ج۱۰/۲۹۴، تفسیر الطبری ج۲۸/۹۱، ۹۲، تاریخ الطبری ج۲/۲۸۵، ج۳/۲۶۹، تفسیر الثعلبی ج۹/۲۹۵، تفسیر الماوردی ج۵/۵۲۲، ۵۲۳، تفسیر البغوی ج۴/۳۳۳، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۲۲۰، غوامض الاسماء المبهمة ج۲/۷۱۷، الکامل فی التاریخ ج۳/۵۳، تفسیر القرطبی ج۱۸/۶۵، عیون الاثر ج۲/۱۲۳، تفسیر ابن کثیر ج۴/۳۷۶، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۶، توضیح المشتبه ج۷/۲۰۹، إمتاع الأسماع ج۱/۳۰۳، ۳۰۴، ج۶/۱۵۱، هدی الساری ص۲۸۴، فتح الباری ج۹/۳۴۵، الاصابة ج۲/۵۱۹، ج۸/۴۶۴، مَحْض الصواب ج۳/۸۹۰، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۶/۲۰۷، ۲۰۸، ارشاد الساری ج۶/۲۳۳، ج۱۲/۶۳، نیل الاوطار ج۸/۱۸۹، حسن الاسوة ص۲۸۹، تفسیر القرآن ←

امکلثومِ کافره[77] را به ابوجَهْم تزویج نمود![78] هم «قُریبه» و هم «امکلثوم بنت جَرْول» بعدها نامشان در شمار صحابهٔ پیامبر درج گردید![79]

معاویه که در سال هفت هجری با «قُریبه بنت ابی امیه» ازدواج کرده بود بعدها پس از به حکومت رسیدن عمر بن خطاب ـ بنا به پیشنهاد ابوسفیان ـ همسر خود را طلاق داد.[80] قُریبه بعد از جدا شدن از معاویه با «عبدالرحمن بن

← الکریم (تألیف شیخ محمد علی طه درّه) ج۵۰۲/۱۴، التفسیر الشامل (امیر عبدالعزیز) ج۳۳۴۳/۶.

۷۷ـ «... فتَزَوَّجَها أبو جَهْمِ بنِ حُذَيْفَةَ (وفي لَفْظٍ: حُذافَةَ) بنِ غانِمٍ ـ رَجُلاً مِن قَوْمِهِ ـ وهُما على شِرْكِهِما». السیرة النبویة (ابن هشام) ج۷۹۱/۳، تفسیر البغوی ج۳۳۳/۴، تفسیر القرطبی ج۶۵/۱۸، تفسیر الخازن ج۲۸۳/۴، تفسیر ابن کثیر ج۳۷۶/۴.

۷۸ـ «فَطَلَّقَ عمرُ بنُ الخطّابِ ﵁ امْرَأَتَهُ بنتَ أبي أُمَيَّـةَ بنِ المُغيرةِ مِن بَني مَخْزُومٍ، فتَزَوَّجَها معاويةُ بنُ أبي سُفيانَ، وبِنْتَ جَرْوَلٍ، فزَوَّجَها رسولُ اللهِ ﷺ لأَبي جَهْمِ بنِ حُذَيْفَةَ الْعَدَوِيِّ». الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲۰۷/۶ از طریق ابن مردویه.

۷۹ـ «قُریبه بنت ابی امیة بن مغیره» جزو صحابه پیامبرﷺ محسوب شده است. (اسد الغابة ج۵۳۴/۵، الاصابة ج۲۸۶/۸ [۱۱۶۴۹]).

«امکلثوم بنت (عمرو بن) جرول» نیز در شمار صحابه پیامبر ﷺ ذکر شده است. (الاصابة ج۴۶۴/۸ [۱۲۲۳۴]).

۸۰ـ «أتَزَوَّجُ ظَعينَةَ أميرِ المؤمنينَ؟ انْزِلْ عن ثَقَلِه. فطَلَّقَها». المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج۸۴/۱)، المحبّر ص۴۴۹، إمتاع الأسماع ج۱۵۲/۶.

«ظَعینَه» لغتاً به زنی اطلاق میشده که در هودج نشسته باشد ولی پس از کثرت استعمال در معنای زوجهٔ مرد نیز بکار رفته است. (لسان العرب ←

ابی‌بکر بن ابی‌قحافه» ازدواج کرد. قُریبه از عبدالرحمن بن ابی بکر دارای پسری شد به نام «عبدالله».[۸۱] «عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی‌بکر» که سال‌ها پس از فوت پیامبر ﷺ و پس از سال ۱۴ هجری به دنیا آمده بود بعدها نامش در شمار صحابهٔ باوفای پیامبر ﷺ درج گردید![۸۲]

همسر مطلّقهٔ دیگرِ «عمر» یعنی «ام‌کلثوم بنت جَرْوَل» نیز که در سال هفتم هجری ـ و یا بعد از آن ـ با ابوجهم ازدواج کرده بود از وی دارای پسری شد به نام «عبدالله بن ابی‌جهم».[۸۳] می‌گویند: در سال هشتم هجری به هنگام فتح مکه

← ج۱۳/۲۷۱).

با توجه به اینکه در روایت فوق ابوسفیان از عمر بن خطاب با عنوان «امیرالمؤمنین» یاد می‌کند، معاویه باید قُریبه را بعد از سال ۱۳ هجری ـ که عمر به خلافت رسید ـ طلاق داده باشد.

۸۱ـ «وتَزَوَّجَتْ قُريبةُ بنتُ أبي أُمَيَّةَ عمرَ بنَ الخطّابِ، فرَجَعَتْ إلَى الكُفّارِ، ثُمَّ أَسْلَمَتْ، فتَزَوَّجَها مُعاوِيَةُ. فقالَ لَهُ أبو سفيانَ: «أَتَتَزَوَّجُ ظَعينَةَ عمرَ؟ انْزِلْ عن ثَقَلِهِ». فَطَلَّقَها. فتَزَوَّجَها عبدُالرّحمنِ بنُ أبي‌بَكْرٍ فوَلَدَتْ لَهُ عبدَاللهِ، فكانَتْ عائِشَةُ عَمَّتَهُ، وأُمُّ سَلَمَةَ خالَتَهُ». المحبّر ص۴۴۹.

«قُرَيبَةُ ابنةُ أُميّةَ، كانت زَوْجَ عُمَرَ... فَرَّقَ الإسلامُ بَينَهُ وبَينَها، فتَزَوَّجَها معاويةُ بنُ أبي سفيانَ، ثم طَلَّقَها، فتَزَوَّجَها عبدُ الرّحمنِ بنُ أبي بَكرٍ». التعريف بمَن ذُكِر فى الموطّأ ج۳/۷۷۶.

۸۲ـ ابن مَنْدَه نام وی را در شمار صحابه پیامبر ذکر نموده است. (اسد الغابة ج۳/۲۰۰، الاصابة ج۵/۱۵۱).

(یعنی حدود یک سال پس از ازدواج «ابوجهم» با «بنت جرول») پسرشان «عبدالله بن ابی جهم» ترک شرک و ترک بت پرستی نمود و اسلام آورد [۸۴] و او هم جزو صحابهٔ با وفای پیامبرﷺ [۸۵] گردید! لذا این صحابیِ عظیم الشأنِ

← ۸۳ـ معروف به «عبدالله اقمر».

۸۴ـ «ابوجَهْم بن حذیفه صاحب فرزندی شد به نام عبدالله اکبر که این عبدالله در روز اَجْنادَین در شام کشته شده است. عبیدالله بن عمر بن خطاب برادرِ مادریِ عبدالله بن ابی‌جَهْم است و مادرِ آنان (نامش) امکلثوم بنت جرول ... می‌باشد». «ووَلَدَ أبو جَهْمِ بنِ حُذَيْفَةَ: عبدَ اللهِ الأكبرَ، قُتِلَ يَوْمَ أجْنادَيْنِ بِالشّامِ، وأخُوهُ لأُمِّهِ عُبيدُ اللهِ بنُ عمرَ بنِ الخطّابِ، وأُمُّهُ أمُّ كلثوم بنتُ جَرْوَلِ بنِ مالِكِ بنِ المُسَيَّبِ بنِ رَبِيعَةَ بنِ أَصْرَمَ بنِ ضَبِيسِ بنِ حِزامِ بنِ حبشيّةَ مِن خُزاعَةَ». جمهرة نسب قريش (زبير بن بكّار) ج۸۴۵/۲، تاريخ مدينة دمشق ج۳۶۴/۲۹، الاصابة ج۱۴۱/۴ [به اختصار].

محمد بن سعد می‌گوید: «عبدالله بن ابی‌جهم بن حذیفه ... نام مادرش امکلثوم بنت جرول ... است. عبدالله بن ابی‌جهم به همراه پدرش (ابوجهم) در روز فتح مکه مسلمان شد. وی برای جنگ به شام رفت و در روز اَجْنادَین شهید گردید». «عن محمّدِ بنِ سَعْدٍ، قال: عبدُاللهِ بنُ أبي جَهْمِ بنِ حُذَيْفَةَ بنِ غانِمِ بنِ عامِرِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ عُبَيْدِ بنِ عَوِيجِ بنِ عَدِيِّ بنِ كَعْبٍ، وأُمُّهُ أمُّ كلثوم بنتُ جَرْوَلِ بنِ مالِكِ بنِ المُسَيَّبِ بنِ رَبِيعَةَ بنِ أَصْرَمَ بنِ ضَبِيسِ بنِ رِياحِ بنِ حَرامٍ، أَسْلَمَ يومَ فَتْحِ مَكّةَ مَعَ أبيهِ، وخَرَجَ إلَى الشّامِ غازِياً، فقُتِلَ يومَ أَجْنادَيْنِ شهيداً». تاريخ مدينة دمشق ج۳۶۵/۲۹، الاصابة ج۱۴۱/۴ [به نقل از محمد بن سعد وبغوی].

۸۵ـ کسانی که نام او را در شمار صحابه ذکر کرده‌اند به این نکته نیز اشاره نموده‌اند که «عبدالله بن ابی‌جهم»، برادرِ مادریِ «عبیدالله بن عمر» می‌باشد. (تاريخ مدينة دمشق ج۳۶۴/۲۹، الاصابة ج۳۹/۴، ۴۰، ۱۴۱ [۲۶۱۲، ۴۸۲۶]). ←

ساختگی (= عبدالله بن ابی‌جَهْم) در زمان ترک شرکِ خود، یا هنوز به دنیا نیامده بود و یا حد اکثر بچه‌ای بود که یکی دو ماه بیشتر نداشت!

۵ـ «جمیله بنت ثابت»

همسر دیگری که عمر بن خطاب وی را طلاق داده «جمیله بنت ثابت» است. «جمیله» که مادرِ «عاصم بن عمر» می‌باشد در سال ششم و یا هفتم هجری با عمر بن خطاب ازدواج کرده است.[۸۶]

«عاصم بن عمر» با اینکه در زمان فوت پیامبر اکرم ﷺ بچه‌ای دو ساله بود[۸۷] ولی او نیز یا به سبب «پسرِ عمر بودن» و یا به خاطر اینکه «یزید بن معاویه

← همچنین رجوع کنید به: معجم الصحابة (بغوی) ج۲۹۱/۴.

۸۶ـ «عمر در سال هفتم (هجری) با جمیله بنت ابی‌الاَقْلَح ازدواج کرد. جمیله برای عمر (پسری به نام) عاصم بن عمر را به دنیا آورد». «جَميلةُ بنتُ أبي الأَقْلَحِ ... تَزَوَّجَها عمرُ سَنَةَ سَبْعٍ فوَلَدَتْ لَهُ عاصِمَ بنَ عمرَ...». الاستیعاب ج۳۳۳/۴ [۱۳۱۹]، تهذیب الاسماء واللغات ج۶۰۳/۲، الاصابة ج۶۷/۸، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۱۲۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۵.

ابن جریر طبری و ابن جوزی ازدواج عمر با جمیله را ذیل اخبارِ سال ششم نقل می‌کنند. (تاریخ الطبری ج۲۸۶/۲، المنتظم ج۲۹۱/۳).

۸۷ـ «وُلِدَ عاصِمُ بنُ عمرَ قَبْلَ وَفاةِ رسولِ اللهِ ﷺ بِسَنَتَيْنِ». الاستیعاب ج۳۳۳/۲ [۱۳۱۹]، جامع الاصول ـ ترجمة عاصم بن عمر ـ ج۲۵۸/۱۳ [۱۳۷۹]، اسد الغابة ج۷۶/۳، تهذیب الاسماء واللغات ج۲۴۲/۱، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۱۵۴/۲، الوافی بالوفیات ج۵۷۰/۱۶ [۶۰۴]، اِمتاع الاَسماع ←

داماد او بوده»[88] از جمله صحابهٔ پیامبر ﷺ محسوب گردیده است![89]

عمر بن خطاب، از آنجایی که همسر خود جمیله بنت ثابت را خیلی دوست

ج۶/۲۱۷، کوثر المعانی الدراری ج۱۲/۲۸۴.

«ماتَ النّبيُّ ولَهُ سَنَتانِ». الاصابة ج۵/۴ [۶۱۶۹]، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۴/۹۱.

۸۸ـ دختر عاصم که «ام‌مسکین» نام داشت با یزید بن معاویه ازدواج نمود! (تهذیب الکمال ج۳۵/۳۸۵، ۳۸۶، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۲/۱۵۴، میزان الاعتدال ج۴/۲۱۳، تهذیب الکمال ج۱۲/۴۲۷، لسان المیزان ج۷/۵۳۴، تاج العروس ج۵/۲۸۵).

بعضی گفته‌اند: «ام‌مسکین» که با یزید بن معاویه ازدواج کرده است نوهٔ عاصم بوده و نامش «ام مسکین بنت عمر بن عاصم» می‌باشد. (نسب قریش ص۱۵۵، ۳۶۰، الاغانی ج۱۷/۳۴۳، ۳۴۴، جمهرة الامثال ج۱/۴۷۹، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۲۶۲، ۲۶۳، تاج العروس ج۵/۲۸۵).

بخاری در کتاب «الکنی» نام او را «ام مسکین بنت عاصم بن عمر بن خطاب»، و در کتاب «الادب المفرد» نام او را «ام مسکین بنت عمر بن عاصم بن عمر بن خطاب» درج نموده است! (کتاب الکنی [بخاری] ص۵۳، الادب المفرد ـ باب کیف یستأذن علی الفرس ـ ص۲۳۵).

۸۹ـ معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۴/۵ [۲۲۳۲]، تهذیب التهذیب ج۵/۴۶، المنهل العذب المورود ج۴/۲۰۰.

«عده‌ای از کسانی که در بارهٔ سیرهٔ صحابه کتاب نوشته‌اند از عاصم بن عمر به عنوان یکی از صحابه یاد نموده‌اند». «وذَکَرَهُ جَماعةٌ مِمَّنْ أَلَّفَ فِي الصّحابَةِ». تهذیب التهذیب ج۵/۴۶.

می‌داشت[۹۰] او را طلاق داد! جمیله پس از جدا شدن از عمر و پس از به دنیا آوردن فرزندش (عاصم بن عمر) با یزید بن جاریه انصاری ازدواج کرد.[۹۱] از آنجا که عاصم هنگام فوت پیامبر دو ساله بوده این ازدواج (= ازدواج جمیله با یزید بن جاریه) باید پس از سال ۹ هجری صورت گرفته باشد.

جمیله که پس از سال ۹ هجری با یزید بن جاریه ازدواج کرده بود از شوهر

۹۰ــ «كانَتْ تَحْتَ عمرَ بنِ الخطّابِ ﷺ امْرَأَةٌ تُسَمّى عاصِيَةَ، فَسَمّاها رسولُ اللهِ جَميلَةَ، وكانَ عمرُ يُحِبُّها». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، المنتظم ج۱۳۲/۴.

همچنین رجوع کنید به: اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۵.

۹۱ــ المدونة الکبری ج۳۶۱/۲، طبقات ابن سعد ج۳۴۶/۸، ثقات ابن حبان ج۲۸۵/۱، تاریخ طبری ج۲۸۶/۲، ج۲۶۹/۳، الاستیعاب ج۳۶۵/۴ [۳۳۱۳]، جامع الاصول ج۳۷۲/۱۲ [۴۴۰]، اسد الغابة ج۷۶/۳، ۳۲۷، تهذیب الکمال ج۵۲۱/۱۳، الوافی بالوفیات ج۵۷۱/۱۶ [۶۰۴] (با تصحیف «جاریه» به «حارثه»)، تهذیب التهذیب ج۴۶/۵، الاصابة ج۴/۵ [۶۱۶۹]، ج۶۷/۸ [۱۰۹۸۹]، النجوم الزاهرة ج۲۲۵/۱، تاریخ الخمیس ج۲۵۱/۲ (: حارثه)، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۹۱/۴، کوثر المعانی الدراری ج۲۸۴/۱۲.

ابن حجر در اصابه ذیل نام «عبدالرحمن بن یزید بن جاریه» می‌گوید جمیله پس از جدا شدن از عمر ابتدا با «ثابت بن قَیْس بن شَمّاس» ازدواج کرده و سپس همسرِ «یزید بن جاریه» شده است. و حال آنکه خودِ ابن حجر ذیل نام «جمیله بنت أُبَیّ بن سَلُول خَزْرَجیّه» آورده است که همسرِ ثابت بن قیس بن شَمّاس، «بنت أُبیّ» بوده و نه «بنت ثابت»! (رجوع کنید به الاصابة ج۳۹/۵، ج۱۹۴/۶ [۶۲۵۰، ۸۳۱۴]).

جدید خود صاحب فرزندی شد به نام «عبدالرحمن بن یزید بن جاریه».[۹۲]

«عبدالرحمن بن یزید» با اینکه در آخرین ایام حیات پیامبر و یا بعد از فوت پیامبر به دنیا آمده بود[۹۳] جزو صحابه پیامبر شد[۹۴] و از حضرت رسول اکرم ﷺ ـ بدون واسطه ـ روایت نقل نمود![۹۵]

۹۲ـ مصادر پاورقی پیشین.

۹۳ـ طبق گفتهٔ عمرو بن شعیب، «جمیله» پس از جدایی از عمر بن خطاب تا زمان حکومتِ ابوبکر با «یزید بن جاریه» ازدواج نکرده بود! (المدونة الکبری ج۳۶۱/۲).

۹۴ـ معجم الصحابة (بغوی) ج۴۴۳/۴، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۲۷۲/۳ [۱۸۱۹]، اسد الغابة ج۷۶/۳، الاصابة ج۳۹/۵.

۹۵ـ اسد الغابة ج۳۲۷/۳، تهذیب الکمال ج۱۱/۱۸، تهذیب التهذیب ج۲۶۷/۶.

قسمت سوم :

حکایت اموی ازدواج حضرتِ

ام کلثوم بنت علی علیهما السلام با عمر

خواستگاری عمر بن خطاب
از دختر سه ساله ابوبکر!

می‌گویند: «عمر بن خطاب» در سال ۱۷ هجری[۱] ـ در حالی که ۶۰ سال داشت[۲] ـ تصمیم گرفت بار دیگر ازدواج نماید و زندگانی ایامِ کهولت را در جوار

۱ـ تاریخ الیعقوبی ج۱۴۹/۲، تاریخ الطبری ج۱۶۸/۳، ثقات ابن حبان ج۲۱۶/۲، المنتظم ج۲۳۷/۴، العبر ج۲۱/۱، تاریخ ابن الوردی ج۱۴۷/۱، نظم درر السمطین ص۲۳۴، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۱۶۶، البدایة والنهایة ج۹۳/۷ (به نقل از واقدی)، شذرات الذهب ج۲۹/۱، مختصر السیرة (محمد بن عبدالوهاب) ص۳۰۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴، المعجم المختصر للوقائع ص۱۴.

۲ـ عمر در سال ۲۳ هجری به قتل رسیده است. با فرض اینکه سن عمر به هنگام مرگ ۶۶ سال بوده، در سال ۱۷ هجری وی ۶۰ سال داشته است.

ذهبی در بارهٔ «سن عمر بن خطاب به هنگام مرگ» می‌گوید: «قول اکثر افراد همان قول ابن عباس است که گفته: عمر وقتی فوت شد ۶۶ سال داشت». «وأَكْثَرُ ما قِيلَ قَوْلُ ابنِ جُرَيْجٍ، عن أبي الحُوَيْرِثِ، عنِ ابنِ عبّاسٍ: قُبِضَ عمرُ وهُوَ ابْنُ سِتٍّ وسِتِّينَ سَنَـةً». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۸۴. ←

همسر جدید خویش ادامه دهد!

← روایتی که ذهبی به آن اشاره می‌کند در این منابع نیز موجود است: المعجم الکبیر (طبرانی) ج۶۸/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۴۷۶/۴۴، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۲، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۷، مجمع الزوائد ج۷۸/۹، مَحْض الصواب ج۸۴۰/۳.

نور الدین هیثمی در تأیید روایت فوق می‌گوید: «این روایت را طبرانی نقل کرده و رجال (اِسنادِ) آن همگی موثّق هستند». «رَواهُ الطَّبَرانِيُّ ورِجالُهُ ثِقاتٌ». مجمع الزوائد ج۷۸/۹.

ظاهراً منشأ این قول که «سن عمر به هنگام مرگ ۶۳ سال بوده» گفته‌های معاویه است. معاویة بن ابی‌سفیان می‌گوید: «ابوبکر و عمر هنگامِ مرگ ــ مانند پیامبر (ص) ــ ۶۳ سال داشته‌اند»!

«... عنْ معاوِيَةَ بنِ أبي سُفْيانَ أنّهُ قالَ: تُوُفِّيَ (أو قُبِضَ، أو ماتَ) رسولُ اللهِ ﷺ وهُوَ ابنُ ثلاثٍ وسِتّينَ، وتُوُفِّيَ أبوبَكْرٍ ﵁ وَهُوَ ابنُ ثَلاثٍ وسِتّينَ، وتُوُفِّيَ عمرُ ﵁ وهُوَ ابنُ ثَلاثٍ وَسِتّينَ». مسند احمد ج۹۶/۴، ۹۷، مسند عبد بن حمید ص۱۵۸، طبقات ابن سعد ج۳۶۵/۳، تاریخ خلیفة بن خیاط ص۱۰۹، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۵۵/۱، صحیح مسلم ـ کتاب الفضائل (فضائل النبي ﷺ)، باب کم أقام النبي ﷺ بمكة ومدينة ـ ج۸۷/۷، الآحاد والمثانی ج۸۶/۱، ۱۱۴ /ح۴۸، ۱۱۱، تاریخ الطبری ج۶۱۲/۲، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۱۵۹/۷، المعجم الکبیر ج۵۸/۱، ۶۸، ۶۹، ج۳۱۲/۱۹، شعب الایمان ج۱۴۸/۲، التعدیل والتجریح ج۸۸۹/۲، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۴/۳۰، ج۴۷۳/۴۴، ۴۷۴، المُفهم ج۱۴۴/۶، إکمال إکمال المُعلم ج۹۱/۸، العقد الثمین ج۳۰۴/۶، مَحْض الصواب ج۸۴۱/۳، ۸۴۲. همچنین رجوع کنید به: الشمائل المحمدیة ص۳۲۲.

می‌گویند: مورد مناسبی که او برای ازدواج جدید خود در نظر گرفته بود ام‌کلثوم دختر ابوبکر بود!

او در سن ۶۰ سالگی می‌خواست برای یک بار هم که شده با یک دوشیزهٔ مسلمانِ غیر کنیز ازدواج نماید چرا که زنان بیوه از نظر او چیزی جز کَشْک نبودند![۳]

همسری که عمر به عنوان شریک زندگیِ ایام کهولتِ خویش انتخاب کرده بود دختر بچه‌ای[۴] بود که سه سال بیشتر نداشت! آنگاه که ابوبکر در اواخر سال ۱۳ هجری فوت شد[۵] دخترش ام‌کلثوم هنوز به دنیا نیامده

۳ـ عمر می‌گفت: «دختر باکره مثل گندم است، می‌توانی آن را آرد کنی، آن را خمیر کنی، و آن را بپزی؛ اما زن بیوه مثل ماحضری است که یک سوار با خودش برمی‌دارد، بیوه چیزی است شبیه خرما و کشْک»! «البِكْرُ كَالبُـرَّةِ تَطْحَنُها وتَعْجِنُها وتَخْبِزُها، والثَّيِّبُ عُجالَةُ الرّاكِبِ تَمْرٌ وأَقِطٌ». البصائر والذخائر (ابوحیان توحیدی) ج۲/۱۶۷ [۵۱۹]، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۴/۲۸۱.

۴ـ «خَطَبَ عمرُ بنُ الخطّابِ أمَّ كلثومِ بنتَ أبي بكرٍ، وهِيَ صَغيرَةٌ». تاریخ الطبری ج۳/۲۷۰، العقد الفرید ج۶/۸۹، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۷، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۷.

«عنِ ابنِ أبي خالِدٍ: أنّ عمرَ خَطَبَ أُمَّ كلثومِ بنتَ أبي بكرٍ إلى عائِشَةَ وهِيَ جارِيَةٌ». تاریخ ابن عساکر ج۲۵/۹۶، کنز العمال ج۱۳/۶۲۶ / ح۳۷۵۹۰.

۵ـ ابوبکر در اواخر ماه یازدهم (= ذی‌قعده) از سال ۱۳ هجری فوت شده است. «تُوُفِّيَ أبوبكرٍ لِثَمانٍ بَقِينَ مِن ذِي القَعْدَةِ». العبر ـ سنة ثلاث عشرة ـ ج۱/۱۶. ←

بود[6] و این خواهرش عایشه بود که او را به اسم «امکلثوم» نامگذاری

← بنا بر قولی دیگر: ابوبکر در اواخر ماه ششم (= جمادی الآخر) فوت شده است.

با توجه به ماهِ درگذشت ابوبکر و با عنایت به مطالبی که در پاورقی بعدی خواهید خواند، امکلثوم بنت ابی‌بکر در سال چهاردهم هجری به دنیا آمده است.

۶ـ «امکلثوم بنت ابی‌بکر بعد از فوت ابوبکر به دنیا آمد». «**وُلِدَتْ بَعْدَ مَوْتِ أبي بَكْرٍ**». الاستیعاب ـ ترجمة «حبیبة بنت خارجة» ـ ج۳۶۹/۴ [۳۳۲۳]. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۱۶۹/۳، شرح مشکل الآثار (طحاوی) ج۲۹۲/۱۵.

«**وُلِدَتْ بعدَ مَوْتِ أبيها**». المغنی علی مختصر الخرقی ج۳۸۴/۷.

«امکلثوم وقتی که پدرش (ابوبکر) فوت شد، مادرش، او را حامله بود». «**ماتَ أبُوها أبوبكرٍ الصِّدّيقُ وأُمُّها حامِلٌ بِها**». تهذیب الکمال ج۳۸۱/۳۵. همچنین رجوع شود به: التذکرة بمعرفة رجال الکتب العشرة ج۲۳۷۶/۴ [۱۰۰۷۰]، الاصابة ـ ترجمة «حبیبة بنت خارجة» ـ ج۸۰/۸، [۱۱۰۲۹]، تهذیب التهذیب ج۴۲۵/۱۲، تقریب التهذیب ج۶۷۱/۲، الروضة الفیحاء ص۲۳۲.

«**أمُّ كلثومٍ بنتُ أبي بكرٍ الصِّدّيقِ... أُمُّها حَبيبَةُ بنتُ خارِجَةَ، وَضَعَتْها بعدَ مَوْتِ أبي بكرٍ**». الاصابة ـ ترجمة «أم كلثوم بنت أبي‌بكر» ـ ج۴۶۷/۸ [۱۲۲۳۹].

ابن جوزی می‌گوید: «رسول خدا ﷺ زمانی که در مکه بود با عایشه ازدواج کرد. ابوبکر در آن زمان سه دختر نداشت (بلکه دو دختر داشت). در آن هنگام فقط اسماء و عایشه دختران او بودند. دختر سوم وی ـ که امکلثوم نامیده شد ـ بعد از وفات ابوبکر به دنیا آمد». «**...إنّ رسولَ اللهِ ﷺ تَزَوَّجَ عائِشَةَ وهُوَ بِمكّةَ، ولَمْ يَكُنْ لِأبي بكرٍ حينَئذٍ ثَلاثُ بَناتٍ، ما كانَ لَهُ غَيْرُ «أَسْماءَ» وَ«عائشةَ» وإنَّما جاءَتْهُ بنتٌ بَعْدَ وفاتِهِ يُقالُ لَها «أُمُّ كلثومٍ» ...**». الموضوعات (ابن جوزی) ج۸/۲. ←

کرد.[۷]

ابوبکر سه دختر داشت به نام‌های: «عایشه»، «اسماء» و «ام‌کلثوم».[۸]

→ «دومین زنی که ابوبکر پس از مسلمان شدنش با وی ازدواج کرد نامش حبیبه بنت خارجه بود. حبیبه بعد از فوت ابوبکر برای وی ام‌کلثوم را به دنیا آورد».
«وزَوْجَتُهُ (أيْ زَوْجَةُ أبي‌بَكْرٍ) الثّانِيَةُ في الإسلامِ، حَبيبَةُ بنتُ خارِجَةَ بنِ زَيْدٍ، فوَلَدَتْ لَهُ أمَّ كلثومٍ بَعْدَ وفاتِهِ». سبل الهدی والرشاد ج۱۱/۲۵۱.

حتی در بارهٔ ولادت ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر گفته‌اند: یکی از کرامات ابوبکر این بوده که وی قبل از مرگ احتمال داده که همسرش «حبیبه» بعد از فوت او دختری از وی به دنیا خواهد آورد!

«وُلِدَتْ أمُّ كلثومٍ بَعْدَ وَفاةِ النَّبِيِّ ﷺ وأُمُّها بنتُ خارِجَةَ، وهِيَ الّتي قالَ فيها أبوبكرٍ لِعائِشَةَ ـ في مَرَضِهِ الّذي تُوُفِّيَ فيهِ ـ : إنّي أَرىٰ ذاتَ بَطْنِ بنتِ خارِجَةَ بِنْتاً، فَوَلَدَتْ أمَّ كلثومٍ بَعْدَ مَوْتِهِ، وكانَ هذا يُعَدُّ مِن كَرامَتِهِ رضي الله عنه». تهذیب الاسماء واللغات (ط دار الفکر) ج۲/۵۷۴، اسد الغابة ج۵/۶۱۲. همچنین رجوع کنید به: الاستیعاب ـ ترجمة «خارجة بن زید» ـ ج۲/۳ [۶۰۸]، الروض الأُنُف ج۴/۱۱۷، جامع الاصول ج۱۲/۴۵۲ [۶۴۰]، اسدالغابة ج۲/۷۲، تهذیب الکمال ج۳۵/۳۸۱، الوافی بالوفیات ج۱۱/۳۰۱ [۴۴۱]، ج۱۳/۲۳۸ [۲۸۷]، إمتاع الأسماع ج۶/۲۰۸، ۲۰۹.

۷ـ «سَمَّتْها عائِشَةُ «أمَّ كلثومٍ»...». الاستیعاب ـ ترجمة «حبیبة بنت خارجة» ـ ج۴/۳۶۹ [۳۳۲۳]، جامع الاصول ج۱۲/۴۵۲ [۶۴۰]، اسد الغابة ج۵/۴۲۲، ابوبکر الصدیق (محمد رضا) ص۸.

۸ـ چهار همسر برای ابوبکر نام برده‌اند به نام‌های:

۱ـ قُتَيْلَه بنت عبدالعُزّى مادرِ «عبدالله بن ابی‌بکر» و «اسماء بنت ابی‌بکر». ←

هنگام مرگِ ابوبکر، مادرِ ام‌کلثوم (= حبیبه بنت خارجه) ماه‌های نخستین دوران بارداری خود را می‌گذراند؛[۹] لذا ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر در سال ۱۴ هجری یعنی سه

۲ـ امّ رُومان بنت عامر بن عُمَیْره مادرِ «عبدالرحمن بن ابی‌بکر» و «عایشه بنت ابی‌بکر».

۳ـ اسماء بنت عُمَیس مادرِ «محمد بن ابی‌بکر».

۴ـ حبیبه بنت خارجه مادرِ «ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر».

رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۱۶۹/۳، تاریخ الطبری ـ ذکر أسماء نساء أبي‌بکر الصدیق ـ ج۶۱۶/۲، البدء والتاریخ (مقدسی) ج۷۸/۵ (در این مصدر به جای اسم قتیله، سدّه آمده است)، صفة الصفوة ج۲۳۸/۱، المنتظم ج۵۶/۴، وفیات الاعیان ج۶۹/۳، إمتاع الأسماع ج۳۷۷/۱، سبل الهدی والرشاد ج۲۵۱/۱۱.

بر اساس منابع فوق شمار فرزندان ابوبکر شش نفرند، که آخرینِ آنها (= ام‌کلثوم) در زمان فوت ابوبکر هنوز به دنیا نیامده بود.

«تُوُفِّيَ (أبوبکرٍ) ... وکانَ لَهُ مِنَ الوُلْدِ ثَلاثَةُ ذُکورٍ، وهُمْ عبدُ اللهِ مِن قُتَیْلَةَ تُوُفِّيَ في حَیاتِه، وعبدُ الرّحمنِ مِن أمِّ رُومانَ، ومحمّدٌ مِن أَسْماءَ بنتِ عُمَیْسٍ، وبِنْتانِ وهُما عائِشَةُ زَوْجُ النَّبِيِ ﷺ وهِيَ شَقیقَةُ عبدِالرّحمنِ، وأَسْماءُ وهِيَ شَقیقَةُ عبدِ اللهِ». مآثر الانافة ج۸۳/۱، ۸۴.

۹ـ «ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر، نام مادرش حبیبه بنت خارجه ... است. (زمانِ فوت ابوبکر) حبیبه عادتِ ماهانه‌اش به تأخیر افتاده بود (و احتمال می‌رفت که حامله باشد). بعد از فوت ابوبکر فرزند او ام‌کلثوم به دنیا آمد».

«أمُّ کلثومِ بنتُ أبي بکرٍ، أُمُّها حَبیبَةُ بنتُ خارِجَةَ بنِ زَیْدِ بنِ أبي‌زُهَیْرٍ مِن بَني الحارثِ بنِ الخَزْرَجِ، وکانَتْ بِها نَسْأٌ فلَمّا تُوُفِّيَ أبوبَکرٍ وُلِدَتْ بَعْدَهُ». طبقات ابن سعد

سال پس از فوت پیامبر ﷺ به دنیا آمد. هر چند که بعدها ـ گویا به احترام پدرش ـ نام او را نیز جزو صحابهٔ پیامبر ﷺ ثبت نمودند![10]

نه تنها نام امکلثوم بنت ابی بکر را در شمار صحابه ذکر نمودند بلکه گفتند: ابوبکر به پیامبر پیشنهاد کرده بود که با یکی از سه دخترش (که امکلثوم هم جزو آنان بوده) ازدواج نماید![11]

← ج۱۶۹/۳.

«حَبِيبَةُ بنتُ خارِجَةَ بنِ زَيْدٍ ... وكانَتْ نَسْأً حينَ تُوُفِّيَ أبوبكرٍ فوَلَدَتْ لَهُ بَعْدَ وَفاتِهِ جارِيَةً سُمِّيَتْ أمَّ كلثومٍ». تاريخ الطبرى ـ ذكر أسماء نساء أبي‌بكر الصديق ـ ج۶۱۶/۲.

«نُسِئَتِ المَرْأةُ تُنْسَأُ نَسْأً: تَأَخَّرَ حَيْضُها عن وَقْتِهِ، وبَدَأَ حَمْلُها، فهِيَ نَسْءٌ ونَسيءٌ، والجَمْعُ أَنْساءٌ ونُسُوءٌ». لسان العرب ج۱۶۶/۱.

«يُقالُ: امْرَأةٌ «نَسْءٌ»، و«نَسُوءٌ»، و«نِسْوَةٌ»، و«نِساءٌ»، إذا تَأَخَّرَ حَيْضُها ورُجِيَ حَبَلُها، فهُوَ مِنَ التَّأْخِيرِ». النهاية فى غريب الحديث ج۴/۵، لسان العرب ج۱۶۸/۱، تاج العروس ج۱۲۶/۱. همچنین رجوع کنید به: الفائق فى غريب الحديث ج۲۸۹/۳، القاموس المحيط ج۳۰/۱.

۱۰ـ ابن سَکَن، ابن مَنْدَه، ابونُعَیم، ابوالسعادات ابن اثیر و دیگران امکلثوم بنت ابی‌بکر را به دلیل اینکه از پیامبر ﷺ روایت نقل نموده(!) در شمار صحابهٔ پیامبر محسوب داشته‌اند! (معرفة الصحابة ـ ذكر الصحابيات من البنات والزوجات وغيرهن ـ ج۳۸۰/۵ [۴۱۶۵]، جامع الاصول (ابن اثیر) ج۸۶/۱۴ [۲۳۰۶]، تهذيب التهذيب ج۴۲۵/۱۲، الاصابة ج۴۶۷/۸ [۱۲۲۳۹]).

۱۱ـ ابوهریره می‌گوید: «خدیجه در مکه درگذشت. زمانی که پیامبر ﷺ به مدینه وارد ←

به هر حال عمر بن خطاب تصمیم به ازدواج با ام‌کلثوم بنت ابی بکر گرفته بود. گویی عمر می‌خواست دختر بچهٔ ابوبکر را به تلافی دوریِ از پسر بچهٔ خود، به خانهٔ خویش ببرد! چرا که ابوبکر در زمان حکومتش ـ ضمن ردّ صلاحیت عمر بن خطاب در خصوص حضانت «عاصم بن عمر» ـ حکم کرده بود که عاصمِ چهار ساله[12] باید تا زمانی که بزرگ می‌شود با مادر مطلقه‌اش (= جمیله بنت ثابت) و یا

← شد و آنجا را وطن خویش قرار داد تصمیم گرفت ازدواج کند. لذا (به مردم) گفت: به من زن بدهید! جبرئیل از بهشت خرقه‌ای برای پیامبر آورد و به او گفت: خداوند می‌گوید با دختر ابوبکر ازدواج کن! پیامبر نزد ابوبکر رفت و به وی گفت: ای ابوبکر خدا به من دستور داده که داماد تو بشوم. ابوبکر که سه دختر داشت همگی را به رسول خدا ﷺ عرضه نمود (تا حضرت یکی را برای ازدواج انتخاب کند)...».

«عنْ أبي هُرَيْرَةَ قال: ... كانتْ خَديجةُ قَدْ ماتَتْ بِمكّةَ، فلَمّا أنْ دَخَلَ النَّبِيُّ ﷺ المدينةَ واسْتَوْطَنَها، طَلَبَ التَّزْوِيجَ، فقال لَهُمْ: أَنْكِحُوني. فأَتاهُ جِبْرَئيلُ بِخِرْقَةٍ مِنَ الجَنَّةِ ... فقال: إنّ اللهَ يَقُولُ لَكَ أنْ تَزَوَّجْ ابْنَةَ أبي بكرٍ. فمَضى إلَيْهِ، فقال: يا أبا بكرٍ إنّ اللهَ أَمَرَني أنْ أُصاهِرَكَ. وكانَ لَهُ ثَلاثُ بَناتٍ، فعَرَضَهُنَّ على رسولِ اللهِ ﷺ ...».

تاریخ بغداد ـ ترجمة محمد بن حسن بن ازهر ـ ج۲/۱۹۰، الموضوعات (ابن جوزی) ج۲/۸، اللئالی المصنوعة ج۱/۳۷۲، تنزیه الشریعة ج۱/۴۲۱.

طبق روایت فوق: ام‌کلثوم بنت ابی بکر ـ ۱۴ سال قبل از ولادتش ـ کاندیدای ازدواج با پیامبر ﷺ شده بود!

۱۲ـ «مادرِ عاصم (= جمیله) علیه پدرِ عاصم (= عمر بن خطاب) از ابوبکر صدیق تقاضای داوری نمود (و دادخواهی کرد). عاصم در آن زمان چهار ساله بود».

«وخاصَمَتْ فيهِ أُمُّهُ أَباهُ إلى أبي بكرٍ الصِّدّيقِ وهُوَ ابْنُ أَرْبَعِ سِنِينَ». الاستیعاب ج۲/۳۳۳ [۱۳۱۹]، اسد الغابة ج۳/۷۶. همچنین رجوع کنید به: التبیین فی ←

با مادر بزرگش (= شموس بنت ابی‌عامر) زندگی نماید و نه با پدرش (= عمر بن خطاب)![۱۳]

← انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۴۱۶، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۱۵۲/۲، الوافی بالوفیات ج۱۶/ ۵۷۰ [۶۰۴]، الاصابة ج۵/ ۴ [۶۱۶۹]، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۹۱/۴.

۱۳ـ عبدالله بن عباس می‌گوید: «عمر همسر انصاری خود را ـ که مادرِ عاصم بن عمر بود ـ طلاق داد. عمر بن خطاب (بعدها روزی) آن زن انصاری را در بازارِ «مُحَسِّر» دید. عاصم در آغوش مادرش بود. عمر دید که عاصم (بزرگ شده) و از شیر گرفته شده و راه می‌رود، لذا دست عاصم را گرفت و کشید تا او را از مادرش جدا نماید. کشمکش (میان عمر و مادر عاصم) بالا گرفت تا جایی که (دستِ) بچه به درد آمد و به گریه افتاد. عمر (به مادر بچه) گفت: من برای (نگهداریِ) فرزندم استحقاقم بیش از توست. آن گاه که عمر و مادرِ عاصم شکایت نزد ابوبکر بردند، ابوبکر به نفع مادرِ عاصم حکم نمود و به عمر بن خطاب گفت: بویِ این زن و گرمی آغوش او و بستر او برای این بچه بهتر از توست، (عاصم باید نزد مادرش باشد) تا وقتی که بزرگ شود و خودش تصمیم بگیرد». «طَلَّقَ عمرُ بنُ الخطّابِ امْرَأَتَهُ الأَنْصارِيَّةَ ـ أمَّ ابْنِهِ عاصِمٍ ـ، فَلَقِيَها تَحْمِلُهُ بِمُحَسِّرٍ، ولَقِيَهُ قَدْ فُطِمَ ومَشىٰ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ لِيَنْتَزِعَهُ مِنْها، ونازَعَها إيّاهُ حتّى أُوجِـعَ الغُلامُ وبَكىٰ، وقال: أَنَا أَحَقُّ بِابْني مِنْكِ. فَاخْتَصَما إلى أبي بكرٍ، فقَضىٰ لَها بِهِ. وقال: رِيحُها وحَرُّها وَفِراشُها خَيْرٌ لَهُ مِنْكَ، حتّى يَشُبَّ ويَخْتارَ لِنَفْسِهِ». مصنف عبدالرزاق ج۱۵۴/۷ /ح۱۲۶۰۱، الاستذكار (ابن عبدالبر) ج۶۷/۲۳/ [۳۳۴۹۷]: «ومُحَسِّرٌ سُوقٌ بَيْنَ القُباءِ والمَدينَةِ»، نصب الراية ج۵۴۷/۳، زاد المعاد (ابن قیم جوزی) ج۵/۴۳۶، ۴۶۵، کنز العمال ـ کتاب الحضانة ـ ج۵۷۶/۵ /ح۱۴۰۲۱. ←

حال کسی که از نظر ابوبکر صلاحیت نگهداری پسرِ چهار سالهٔ خویش را

→ عبارتهای فوق از سعید بن مسیّب نیز روایت شده است. (مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الطلاق، باب ۲۲۲: ما قالوا في الرجل يطلق امرأته ولها ولد صغير ح۱۰ ـ ج۱۶۲/۴، العلل ومعرفة الرجال ج۳۲۴/۳، ۳۳۰، بدائع الصنائع ج۴۲/۴، شرح فتح القدير (ابن الهمام) ج۳۶۸/۴، نصب الراية ج۵۴۶/۳، ۵۴۷، إعلاء السنن ج۳۰۵/۱۱ / ح۳۴۱۲).

«عنْ عِكْرِمَةَ قال: خاصَمَتِ امْرَأةُ عمرَإلى أبي بكرٍ ﵁، وكانَ طَلَّقَها...». مصنف عبدالرزاق ج۱۵۴/۷ /ح۱۲۶۰۰، مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الطلاق، باب ۲۲۲، ح۱۰ ـ ج۱۶۱/۴، زاد المعاد ج۴۳۷/۵، نصب الراية ج۵۴۷/۳، لسان الحکام ـ فصل ۱۴: فی الطلاق ـ ص۳۳۳، الدراية فی تخریج احادیث الهداية ج۸۱/۲، کنز العمال ج۵۷۶/۵ /ح۱۴۰۲۰، الدراری المضية ص۲۹۶. همچنین رجوع کنید به: معجم فقه السلف ـ حضانة الأقربين ـ ج۲۶۷/۷، العَشَرَة المُبَشَّرُون (۱ـ ابوبکر الصديق [احمد شلبی]) ص۲۷.

روایاتی هم نقل شده مبنی بر اینکه عاصم بن عمر ـ پس از «ازدواج مادرش با یزید بن جاریه» ـ نزد جدّهٔ مادری خود زندگی می‌کرده است. زمانی که عمر بن خطاب تصمیم گرفت پسر چهار ساله‌اش را از مادر بزرگش بگیرد و خود حضانت او را عهده‌دار شود، ابوبکر حکم نمود که عاصم باید تحت حضانت مادر بزرگش زندگی کند و نه عمر بن خطاب! «إنّ عمرَ بنَ الخطّابِ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ الأَنْصارِيَّةَ، ولَهُ مِنْهَا ابْنٌ يُقالُ لَهُ عاصِمٌ، فتَزَوَّجَتْ بَعْدَ عمرَ يَزِيدَ بنَ مُجَمِّعٍ الأنصارِيَّ، فوَلَدَتْ لَهُ عبدَ الرّحمنِ بنَ يَزِيدَ، وكانَتْ لَها أمٌّ فقَبَضَتْ عاصِماً إلَيْها، وهِيَ جَدَّتُهُ أُمُّ أُمِّهِ، وكانَ صَغيراً، فخاصَمَها عمرُإلى أبي بكرٍ الصّدّيقِ، فقَضىٰ لِجَدَّتِهِ ـ أُمِّ أُمِّهِ ـ بِحِضانَتِهِ، لأَنَّهُ كان صَغيراً...». المدونة الکبری ج۳۶۱/۲. همچنین رجوع کنید به: الموطأ (مالك) ـ کتاب الوصية ح۶، باب ما جاء في المؤنث ومن أحق بالولد ـ ج۷۶۷/۲، ۷۶۸، ←

نداشت می‌خواست دختر سه سالهٔ ابوبکر را به عنوان همسر به خانهٔ خود ببرد![۱۴]

مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الطلاق، باب ۲۲۲: ما قالوا في الرجل يطلق امرأته ولها ولد صغير ح۱۱ ـ ج۱۶۲/۴، ۱۶۳، الاستیعاب ج۳۳۳/۴ [۱۳۱۹]، السنن الکبری (بیهقی) ج۵/۸، الاستذکار ـ کتاب الوصیة، باب ما جاء في المؤنث من الرجال ومن أحق بالولد ـ ج۶۵/۲۳ ـ ۶۷ /ح۱۴۷۰: «هذا خَبَرٌ مشهورٌ مِنْ وُجُوهٍ مُنْقَطِعَةٍ ومُتَّصِلَةٍ، تَلَقّاهُ أهلُ العِلْمِ بِالْقَبُولِ والعَمَلِ»، غوامض الاسماء المبهمة ج۴۲۲/۱، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۴۱۶، اسد الغابة ج۴۱۷/۵، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۱۵۲/۲، تهذیب الکمال ج۵۲۱/۱۳، زاد المعاد ج۴۳۵/۵، ۴۳۶، نصب الرایة ج۵۴۷/۳، الاصابة ج۴/۵، ج۶۷/۸ [۶۱۶۹، ۱۰۹۸۸]، الدرایة فی تخریج احادیث الهدایة ج۸۱/۲، تهذیب التهذیب ج۴۶/۵، شرح فتح القدیر (ابن الهمام) ج۳۶۸/۴، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۹۱/۴، ۹۲، تحفة الالباب ج۱۱۸/۲، کوثر المعانی الدراری ج۲۸۵/۱۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۱۲۶، إعلاء السنن ج۳۰۴/۱۱ /ح۳۴۱۱، فقه السنّة ج۳۴۰/۲، فتح الرحیم ج۱۰۴/۲، صحیح فقه السنّة ج۱۸۸/۴.

۱۴ـ بعضی از افرادِ نظر بلند (!) بر این عقیده‌اند که: ام‌کلثوم بنت ابی بکر در سن سه سالگی به حد کافی بزرگ شده بود که با عمر بن خطاب ازدواج کند.

یاسین عمری می‌گوید: «أُمُّ كلثومٍ بنتُ أبي بكرٍ الصِّدّيقِ رَضِيَ اللهُ عَنْها، أُمُّها حَبيبَةُ بنتُ خارِجَةَ بنِ زَيْدٍ الأنصاريِّ وهِيَ أَصْغَرُ بَناتِ الصّدّيقِ رَضِيَ اللهُ عَنْها، تُوُفِّيَ أبوبكرٍ وأُمُّها حامِلٌ بِها، فلَمّا كَبُرَتْ خَطَبَها عمرُ بنُ الخطّابِ ﵁ مِن عائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْها». الروضة الفيحاء ص۲۳۲. همچنین رجوع شود به: موسوعة شهيرات النساء ص۳۲.

رفتار خشونت‌باری که «عمر» نسبت به عموم جامعه و خصوصاً نسبت به زنان و به طور اخص نسبت به همسرانش اعمال می‌کرد باعث شده بود تمامی مردم از نام او در رعب و وحشت به سر برند.[۱۵]

از شنیدن فریاد او، زن باردار بچه می‌انداخت[۱۶] و از شنیدن نام هراس‌انگیزش، تن هر دختر دوشیزهٔ خانه‌نشینی به لرزه می‌افتاد![۱۷]

۱۵ـ عمر بن خطاب ـ ضمن اینکه ادعا می‌نمود قلباً نسبت به مردم مهربان است ـ از وحشتی که در دل آنان ایجاد کرده بود اظهار شادمانی می‌کرد! لذا وقتی شنید که مردم او را فردی تندخو و خشن می‌دانند ـ با خوشحالی ـ گفت: «شکر آن خدایی را که قلب مرا پر از مهر به مردم کرده و قلب مردم را مملوّ از ترس و وحشتِ از من نموده است»! «الْحَمْدُ لِلّـهِ الّذي مَلأَ لَهُمْ قَلْبي رُحْماً، ومَلأَ قُلُوبَهُمْ لي رُعْباً»! تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۲۶۹، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۶۵، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۱، کنز العمال ج۱۲/۵۸۵ / ح۳۵۸۱۹.

۱۶ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۷۲.

۱۷ـ به روایت ابن قتیبه و دیگران: مردم از عبدالرحمن بن عوف خواستند که از عمر بن خطاب تقاضا کند که او نسبت به مردم با ملایمت رفتار کند، چرا که عمر تمامی مردم را ـ حتی دختران دوشیزهٔ پرده نشنین را ـ به ترس و وحشت می‌انداخت. عمر در پاسخ به این تقاضا به عبدالرحمن بن عوف گفت: با این مردم کاری جز این نمی‌دانم، این مردم اگر بدانند که چه حقّی نزد من دارند، حتی لباس مرا از من می‌گیرند و عبای مرا از روی دوشم برمی‌دارند!

«عنْ أبي حاتِم، قالَ: حَدَّثَنا الأَصْمَعِيُّ، قالَ: حَدَّثَنا جَدُّ سُرانَ ـ وسُرانُ عَمُّ الأَصْمَعِيِّ ـ قالَ: كَلَّمَ النّاسُ عبدَالرّحمنِ بنَ عَوْفٍ أنْ يُكَلِّمَ عمرَبنَ الخطّابِ في أنْ يَلينَ لَهُمْ، فإنَّهُ قَدْ أخافَهُمْ حتّى قَدْ أخافَ الأَبْكارَ في خُدُورِهِنَّ. فقال عمرُ: إنّي لا ←

خصوصیات اخلاقی عمر بن خطاب باعث شده بود تقاضای ازدواج عمر با افراد، احیاناً به تُندی رد شود. با اینکه او علاقه و ارتباط نزدیکی با خاندان بنی امیه خصوصا آل ابی سفیان داشت،[۱۸] ولی زمانی که وی ـ پس از سال ۱۸ هجری ـ بیوهٔ یزید بن ابی‌سفیان (یعنی ام ابان) را خواستگاری نمود با مخالفت شدید این زن مواجه شد، چرا که به گفتهٔ ام ابان، تحمل اخلاق عمر برای او غیر ممکن بود.[۱۹]

← أَجِدُ لَهُمْ إلّا ذلكَ، إنَّهُمْ لَوْ يَعْلَمُونَ ما لَهُمْ عِنْدي لَأَخَذُوا ثَوْبي عن عاتِقي». عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب السلطان ـ ج۱۲/۱.

روایت فوق ـ با کمی اختلاف در الفاظ ـ در این مصادر نیز موجود است: تاریخ مدینة دمشق ج۲۶۹/۴۴، ۲۷۰، کنز العمال ج۶۴۹/۱۲، ۶۵۰ /ح۳۵۹۷۹.

۱۸ـ همان رفاقتی که باعث گردید یزید بن ابی‌سفیان و برادرش معاویه به عنوان اولین امرای شام از طرف عمر بن خطاب منصوب شوند و اساس و شالوده حکومت جبار بنی امیه را پی‌ریزی نمایند.

۱۹ـ «عمر بن خطاب ام ابان بنت عتبة بن ربیعه را ـ پس از فوت شوهرش که یزید بن ابی‌سفیان بود ـ خواستگاری کرد. ام ابان (تقاضای عمر را رد کرد و) گفت: عمر داخلِ (خانه) نمی‌گردد مگر (با چهره‌ای) عبوس، و (از خانه) بیرون نمی‌رود مگر (با حالتی) عبوس. او درهای خانه‌اش را (بر همگان) می‌بندد و خیرش اندک است». «خَطَبَ عمرُ بنُ الخطّابِ أمَّ أبانَ بنتَ عُتْبَةَ بنِ رَبيعَةَ ـ بَعْدَ أنْ ماتَ عَنْها يَزيدُ بنُ أبي‌سُفيانَ ـ فقالَتْ: لا يَدْخُلُ إلّا عابساً ولا يَخْرُجُ إلّا عابِساً، يُغْلِقُ أبْوابَه، ويَقِلُّ خَيْرُهُ». عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء ـ ج۱۷/۴.

«خَطَبَ عمرُ أمَّ أَبانَ بنتَ عُتْبَةَ بنِ رَبيعَةَ (وفي لفظِ الواقديّ: بنتَ عُتْبَةَ بنِ شَيْبَةَ)، فكَرِهَتْهُ، وقالتْ: يُغْلِقُ بابَهُ، ويَمْنَعُ خَيْرَهُ، ويَدخُلُ عابِساً ويَخرُجُ عابِساً». تاریخ الطبری ج۲۷۰/۳، البدایة والنهایة ج۱۵۷/۷، الفاروق عمر (محمد ←

حال، عمر بن خطاب درِ خانهٔ ابوبکر را کوبیده بود. او شاید با خود فکر می‌کرد ـ نظر به خدماتی که در تأسیسِ خلافت ابوبکر نموده ـ هرگز از آن خانه جواب رد نخواهد شنید.

عمر بن خطاب فردی را نزد عایشه فرستاد و ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر را خواستگاری کرد. می‌گویند: عایشه ـ که با بزک کردن دختربچه‌ها و با گرداندن آنان بین مردم در پی شکار جوانان قریش بود[20] ـ در مقابلِ فرستادهٔ عمر از این

← حسین هیکل) ج۳۴/۱، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۷، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، ۲۵۱، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۷.

۲۰ـ «عن عائِشَةَ أنَّها شَوَّفَتْ جارِيَةً وطافَتْ بِها وقالَتْ: لَعَلَّنا نَصْطادُ بِها شَبابَ قُرَيْشٍ».
مصنف ابن ابی شیبة ـ «کتاب النكاح، باب۲۵۹: ما قالوا في الجارية تشوف وتطوف بها، ح۱، و کتاب البیوع والأقضية، باب ۳۳۵: في تزيين السلعة ح۴» ـ ج۴۶۱/۳، ج۲۸۱/۵، غریب الحدیث (ابو اسحاق حربی) ج۸۱۲/۲، ۸۱۸، النهایة فی غریب الحدیث ج۵۰۹/۲، لسان العرب ج۱۸۵/۹، تاج العروس ج۱۶۱/۶.

«وقَوْلُهُ في حَديثِ عائِشَةَ: «شَوَّفَتْ جارِيَةً...»، أَخْبَرَني أبونَصْرٍ عَنِ الأَصْمَعِيِّ يُقالُ: شيفَتِ الجارِيَةُ شَوْفاً إذا زُيِّنَتْ، وتَشَوَّفَتِ الجارِيَةُ إذا تَـزَيَّنَتْ». غریب الحدیث (ابو اسحاق حربی) ج۸۱۸/۲.

«في حديثِ عائِشَةَ: «أنَّها شَوَّفَتْ جارِيَةً...»، أي زَيَّنَتْها...». النهایة فی غریب الحدیث ج۵۰۹/۲، لسان العرب ج۱۸۵/۹.

«شَوَّفَها تَشْوِيفاً زَيَّنَها، ومِنْهُ حديثُ عائِشَةَ رَضِيَ‌اللهُ عَنْها: «أنَّها شَوَّفَتْ جارِيَةً...»». تاج العروس ج۱۶۱/۶. ←

خواستگاری استقبال کرد![۲۱]

بعد از رفتنِ فرستادهٔ عمر، **عایشه** ماجرا را به خواهرِ خردسالش (= ام‌کلثوم سه ساله) مطرح کرد و به او گفت: تصمیم با توست![۲۲] ام‌کلثوم ـ که از عمر بدش می‌آمد[۲۳] ـ از پاسخ مثبت به این خواستگاری امتناع جست.

عایشه با تعجب از خواهر کوچکش پرسید: «یعنی تو ازدواج با امیرالمؤمنین را رد می‌کنی»؟!

← «جاریه» در روایت فوق به معنای «دختربچه» گرفته شده است. «والجارِيَةُ: الشّابّةُ الصَّغيرةُ السِّنِّ». مصنف ابن ابی شیبة ـ حاشية الأستاذ سعيد اللحام ـ ج۴۶۱/۳ (ذیل روایت فوق الذکر).

«وأمّا استعمالُ الجاريةِ في الحُرَّةِ الصغيرةِ فمشهورٌ معروفٌ في الجاهليّةِ والإسلامِ». شرح صحیح مسلم (نووی) ج۷/۱۵.

۲۱ـ «عنِ المَدائِنيِّ، عنْ مَسْلَمَةَ بنِ مُحارِبٍ، قال: ... فمَضَى الرَّسُولُ إلى عائِشَةَ، فأَخْبَرَها بِما قالَ عمرُ، فأَجابَتْهُ إلى ذلك، وقالَتْ لَهُ: حُبــاً وكَرامَةً...». الاغانی ـ أخبار المغيرة بن شعبة ـ ج۱۰۳/۱۶، اعلام النساء (کحاله) ج۲۵۰/۴.

۲۲ـ «فَقالَتِ: الأَمْرُ إلَيْكِ»! تاريخ الطبری ج۲۷۰/۳.

۲۳ـ «وأَمّا أُمُّ كلثومٍ (بنتُ أبي‌بكرٍ) فخَطَبَها عمرُ بنُ الخطّابِ ﷺ فكَرِهَتْهُ». البدء والتاریخ (مقدسی) ج۷۹/۵.

«وقَدْ خَطَبَ عمرُ أمَّ كلثومِ بنتَ أبي بَكْرٍ بَعْدَ مَوْتِهِ إلى عائِشَةَ، فأَجابَتْهُ وهِيَ لِدُونِ عَشْرٍ، لِأَنَّها إنَّما وُلِدَتْ بَعْدَ مَوْتِ أَبِيها، وإنَّما كانَتْ وِلايَةُ عمرَ عَشْراً، فكَرِهَتْهُ الجارِيَةُ». المغنی علی مختصر الخرقی ج۳۸۴/۷، الشرح الكبير على متن المقنع ج۳۸۸/۷، ۳۸۹.

ام‌کلثوم گفت: «آری، رد می‌کنم![۲۴] عمر درِ خانه‌اش را (به روی همه) می‌بندد و خیر و نفعش هم به کسی نمی‌رسد، عبوس و بد اخلاق به خانه می‌آید و با اخم و بد اخلاقی از خانه بیرون می‌رود[۲۵] ... او نسبت به زنان رفتار تندی دارد[۲۶] ... تو می‌خواهی مرا به عمر تزویج کنی؟! به خدا اگر این کار را کردی به سر قبر رسول خدا می‌روم و فریاد می‌کشم»![۲۷]

۲۴ـ «قالَتْ عائِشَةُ: أَتَرْغَبِينَ عن أميرِ المُؤْمِنِينَ؟! قالَتْ : نَعَمْ». العقد الفريد ج۸۹/۶، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص۳۹، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۲۲۲/۱۲، البداية والنهاية ج۱۵۷/۷، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۷، رجالٌ أنزل الله فيهم قرآناً ج۱۲۲/۵، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۷.

۲۵ـ «إنَّهُ يُغْلِقُ بابَهُ، ويَمْنَعُ خَيْرَهُ، ويَدْخُلُ عابِساً، ويَخْرُجُ عابِساً». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۲۲۲/۱۲.

۲۶ـ «... إنَّهُ خَشِنُ العَيْشِ، شَديدٌ عَلَى النِّساءِ...». تاريخ الطبری ج۲۷۰/۳، العقد الفريد ج۸۹/۶، ۹۰، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص۳۹، الكامل فی التاريخ ج۵۴/۳، الفاروق عمر (محمد حسين هيكل) ج۳۴/۱، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۷، ازواج النبی ﷺ (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، رجالٌ أنزل الله فيهم قرآناً ج۱۲۲/۵، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، دراسة نقدية (عبدالسلام آل عیسی) ج۲۲۸/۱.

۲۷ـ «تُنْكِحِينِي عمرَ؟! ... لَئِنْ فَعَلْتِ لَأَذْهَبَنَّ لَأُصْحِيَ عِنْدَ قَبْرِ رسولِ اللهِ ﷺ». تاريخ مدينة دمشق ج۹۶/۲۵.

«تُنْكِحِينِي عمرَ؟! ... واللهِ لَئِنْ فَعَلْتِ لَأَذْهَبَنَّ أَصيحَنَّ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ». كنز العمال ج۶۲۶/۱۳ /ح۳۷۵۹۰.

عایشه ـ که ارادت عمیقی به عمر داشت و ذکر او را زینت بخش هر مجلسی می‌دانست[۲۸] ـ از این واکنش خواهر سه ساله‌اش(!) بسیار نگران شد، تا جایی که وقتی مغیرة بن شعبه بطور اتفاقی نزد وی آمد متوجه ناراحتی او گردید. مغیره که امیر کوفه بود ارتباط بسیار نزدیکی با عمر داشت و ـ بنا به قولی ـ اولین کسی بود که لقب «امیرالمؤمنین» را به عمر بن خطاب پیش‌کش نمود.[۲۹]

عایشه ماجرا را برای مغیره تعریف کرد و به او گفت: «این دختر بچه، خیلی کم سن و سال است. من می‌خواهم او یک زندگی بهتر و ملایمتری از زندگی عمر داشته باشد».[۳۰]

عایشه که اینها را به مغیره می‌گفت می‌دانست که روح حساس و لطیفِ مغیرة بن شعبه این مسائل را درک می‌کند! چرا که این مرد زانی یک چشم[۳۱] ـ که

۲۸ـ «عنْ عائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْها قالَتْ: زَيِّنُوا مَجالِسَكُمْ بِذِكْرِ عمرَ». کتاب الورع (احمد بن حنبل) ص۹۲، فردوس الاخبار ج۲/۴۱۸ /ح۳۱۵۰، تاریخ مدینة دمشق ج۴۴/۳۸۰، منهاج السنّة ج۶/۵۴، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۳/۲۹۹ /ح۱۱۵۴، کنز العمال ج۱۲/۵۸۸ /ح۳۵۸۲۸، التراتیب الاداریة ج۲/۳۷۵.

۲۹ـ تاریخ ابن خلدون (مقدمه) ج۱/۲۲۷.

۳۰ـ «وقالت: إنّ هذِهِ جارِيَةٌ حَدَثَةٌ وأَرَدْتُ لَهُ أَلْيَنَ عَيْشاً مِن عمرَ». الاغانی ـ أخبار المغیرة بن شعبة ـ ج۱۶/۱۰۳، اعلام النساء (کحاله) ج۴/۲۵۰.

۳۱ـ این تعبیری است که از مغیره شده است. «أَعْوَرُ زانٍ» یا «أَعْوَرُ زَنّاء». الاغانی ج۱۶/۹۸، ۱۰۰، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۲۳۹، ۲۴۱، تجرید الاغانی قسم۲/ ج۱/۱۶۹۶، مختار الاغانی ج۷/۱۲۰، ۱۲۱.

بی‌عفتی او شهره آفاق بود[۳۲] ـ مرامش چنین بود که برای خودش چهارتا چهارتا زن بگیرد و پس از چند روز آنان را به صف کرده همگی را با هم طلاق دهد،[۳۳] و با

۳۲ـ ابن ابی الحدید دو خبر نقل می‌کند که حاکی از این است که مغیرة بن شعبه در زمان حیات خودش به زنا معروف بوده است. ابن ابی الحدید پس از نقل آنها می‌گوید: «وإنَّما أَوْرَدْنا هذَيْنِ الخَبَرَيْنِ لِيَعْلَمَ السّامِعُ أنّ الخَبَرَ بِزِناهُ كانَ شائِعاً مَشهوراً مُسْتَفيضاً بَيْنَ النّاسِ ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۲۴۱.

۳۳ـ «عن مالِكِ بنِ أَنَسٍ قالَ: وكانَ المُغيرةُ بنُ شُعْبَةَ نَكّاحاً لِلنِّساءِ ... وكانَ يَنْكِحُ أَرْبَعاً جَميعاً ويُطَلِّقُهُنَّ جَميعاً». تاریخ مدینة دمشق ج۶۰/۵۵، سیر اعلام النبلاء ج۳/۳۱، تهذیب الکمال ج۲۸/۳۷۳، البدایة والنهایة ج۵/۳۶۰.

«عنِ ابنِ المُبارَكِ قال: كانت تحتَ المغيرةِ بنِ شُعبةَ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ. قال: فصَفَّهُنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ، وقالَ: أَنْتُنَّ حَسَناتُ الأَخْلاقِ، طَويلاتُ الأَعْناقِ، ولكِنّي رَجُلٌ مِطْلاقٌ، فأَنْتُنَّ الطُّلاّقُ». تاریخ مدینة دمشق ج۶۰/۵۴، سیر اعلام النبلاء ج۳/۳۱، النجوم الزاهرة ج۱/۱۴۱.

شمس الدین سرخسی (ف. ۴۸۳هـ) عبارات فوق را این طور نقل می‌کند: «والمغيرةُ بنُ شُعْبَةَ كانَ لَهُ أربعُ نِسْوَةٍ، فأَقامَهُنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ صَفاً، وقالَ: أَنْتُنَّ حِسانُ الأَخْلاقِ، ناعِماتُ الأَرْدافِ، طَويلاتُ الأَعْناقِ، اذْهَبْنَ فأَنْتُنَّ طُلاّقٌ». المبسوط (سرخسی) ج۶/۳.

ابوالفرج اصفهانی (ف. ۳۵۶هـ) در بارهٔ مغیرة بن شعبه می‌گوید: «... فكانَ إِذَا اجْتَمَعَ عِنْدَهُ أربعُ نِسْوَةٍ، قالَ: إِنَّكُنَّ لَطَويلاتُ الأَعْناقِ، كَريماتُ الأَخْلاقِ، ولكنّي رَجُلٌ مِطْلاقٌ، فاعْتَدِدْنَ». الاغانی ج۱۶/۹۶، تجرید الاغانی قسم۲/ ج۱/۱۶۹۵، مختار الاغانی ج۷/۱۱۹.

ابن همام (ف. ۸۶۱هـ) می‌گوید: «وكُلُّ ما نُقِلَ عنْ طَلاقِ الصَّحابَةِ رضي الله عنهم كَطَلاقِ ←

افتخار یک روز بگوید: «من تا الآن هفتاد تا زن گرفته‌ام»،[۳۴] روزی بگوید: «تعداد ازدواجهایم به هشتاد رسید»،[۳۵] روزی بگوید: «هشتاد و نه بار ازدواج کرده‌ام»،[۳۶] روزی بگوید: «نود و سه تا زن گرفته‌ام که هفتاد نفرشان باکره بوده‌اند»![۳۷] و روزی بگوید: «نود و نه تا زن

← عمرَ رضي الله عنه أمَّ عاصِمٍ، وعبدِالرحمنِ بنِ عَوْفٍ تُماضِرَ، والمغيرةِ بنِ شُعْبَةَ الزَّوْجاتِ الأَرْبَعَ دَفْعَةً واحِدَةً، فقالَ لَهُنَّ: «أَنْتُنَّ حَسَناتُ الأَخلاقِ، ناعِماتُ الأَطْواقِ، طَوِيلاتُ الأَعْناقِ، اذْهَبْنَ فأَنْتُنَّ طَلاّقٌ»، فمَحْمِلُهُ وُجودُ الحاجَةِ مِمّا ذَكَرْنا، وأمّا إذا لَمْ تَكُنْ حاجَةٌ فمَحْضُ كُفْرانِ نِعْمَةٍ وسُوءِ أَدَبٍ، فيُكْرَهُ واللهُ سبحانَهُ وتَعالى أعلَمُ». شرح فتح القدير ج۳/۴۶۵، روح المعانی ج۲۸/۱۳۲.

۳۴ـ «عن بَكرِ بنِ عبدِ اللهِ، عنِ المُغيرةِ بنِ شُعْبَةَ قالَ: لَقَدْ تَزَوَّجْتُ سَبْعِينَ امْرَأَةً أَوْ أَكْثَرَ». تاریخ مدینة دمشق ج۶۰/۵۴، تهذیب الکمال ج۲۸/۳۷۳، سیر اعلام النبلاء ج۳/۳۱، العقد الثمین ج۷/۲۵۸، کنز العمال ج۱۶/۴۹۶ /ح۴۵۶۱۹، حاشیة اعانة الطالبین ج۳/۲۹۸، آداب الخطبة والزفاف فی السنّة المطهرة ص۱۵.

همچنین رجوع کنید به: الکاشف (ذهبی) ج۲/۲۸۶.

۳۵ـ «عن لَيْثِ بن أبي سُلَيْمٍ قال: قال المُغيرةُ بنُ شُعبةَ: أَحْصَنْتُ ثَمانينَ امْرَأَةً». الفائق فی غریب الحدیث ج۲/۱۰۲، تاریخ مدینة دمشق ج۶۰/۵۵، تهذیب الکمال ج۲۸/۳۷۳، العقد الثمین ج۷/۲۵۸.

همچنین رجوع کنید به: ثقات ابن حبان ج۳/۳۷۳، الاغانی ج۱۶/۹۶، تجرید الاغانی قسم۲/ ج۱/۱۶۹۵، السیرة الحلبیة ج۲/۶۹۹.

۳۶ـ «عن مُطَيْرٍ الوَرّاقِ قال: قال المغيرةُ بنُ شعبةَ: نَكَحْتُ تِسْعاً وثَمانينَ امْرَأَةً...». الاغانی ج۱۶/۹۶.

۳۷ـ «قال أبو زَيْدٍ: وبَلَغَني أنّهم ذَكَرُوا النّساءَ عندَ المغيرةِ بنِ شعبةَ، فقال: أنا أَعْلَمُكم بِهِنَّ، ←

گرفته‌ام»![۳۸] تا جایی که بعضی گفته‌اند مغیرة بن شعبه از زمانی که مسلمان شد با ۳۰۰ نفر و بنا به قولی با یک هزار نفر ازدواج کرد![۳۹]

به هر حال مغیره پس از شنیدن سخنان عایشه نزد عمر آمد و پس از شادباش به او گفت: «شنیده‌ام از ام‌کلثوم (بنت ابی‌بکر) خواستگاری کرده‌ای! ای امیر مؤمنان! شما نسبت به خانوادهٔ خود اخلاق خیلی تند و خشنی دارید. این ام‌کلثوم بچه‌ای کم سن و سال است، شما (بعد از ازدواج با او) از کارهای وی ناراحت خواهید شد و او را کتک خواهید زد، او هم دائماً فریادش بلند خواهد شد که: ای پدر (کجایی)؟ چنین وضعی هم باعث آزردگی شما خواهد شد و هم موجب ناراحتی عایشه! این طوری اینان همواره از ابوبکر یاد خواهند کرد و گریه سر خواهند داد و هر روز مصیبتشان تجدید خواهد شد.

عمر به مغیره گفت: «راستش را بگو، تو کی نزد عایشه بودی»؟

← تَزَوَّجْتُ ثَلاثاً وتِسعينَ امْرَأةً، مِنهُنَّ سبعونَ بِكْراً...». الاغانی ج۱۶/۹۶، مختار الاغانی (با تبدیل «ثلاثاً وتسعین» به «ثلاثاً وسبعین») ج۷/۱۱۹.

۳۸ــ «وقِيلَ: إنَّهُ قالَ: نَكَحَتُ تِسْعاً وتِسْعِينَ امْرَأةً». مختار الاغانی ج۷/۱۱۹.

۳۹ــ الاستیعاب ج۴/۸، تهذیب الکمال ج۲۸/۳۷۳، اسد الغابة ج۴/۴۰۷، العبر ـ سنة خمسین ـ ج۱/۵۶، البدایة والنهایة ج۵/۳۶۰، ج۸/۵۴، المصباح المضئ ج۱/۱۸۷، تخریج الدلالات السمعیة ص۲۹۱، العقد الثمین ج۷/۲۵۸، امتاع الاسماع ج۶/۱۶۳، غربال الزمان ص۴۸، السیرة الحلبیة ج۲/۶۹۹، شذرات الذهب ـ سنة خمسین ـ ج۱/۵۶، تحفة الالباب ج۱/۲۶۷.

مغیره گفت: «همین الآن».

عمر گفت: «شاهد باش (و قبول کن) که اینان از من بدشان می‌آید ... ».[۴۰]

... و گویا پا در میانی مغیرة بن شعبه برای انصراف عمر نتیجه‌ای نداد.

بالاخره عایشه چاره کار را در آن دید که از عمرو عاص کمک بگیرد. از همین رو به دنبال او فرستاد و از وی برای حل موضوع یاری طلبید.

ظاهراً برای مشاوره و کمک در این امور خانوادگی، واسطه و ریش‌سفیدی شریفتر از عمرو عاصِ پاکدامنِ پاک‌نژاد ـ که روزگاری مادرِ دیوانه‌اش روزانه

۴۰ـ «عنِ المَدائنيِّ، عن مَسْلَمَةَ بنِ مُحارِبٍ، قال: ... فمَضَى الرّسولُ إلى عائشةَ، فأَخْبَرَها بِما قال عمرُ، فأَجابَتْهُ إلى ذلك، وقالت لَهُ: حُبــاً وكَرامَةً. ودَخَلَ إلَيْها بِعَقِبِ ذلك المُغيرةُ بنُ شُعْبَةَ، فرَآها مَهْمُومَةً. فقالَ لَها: ما لَكِ يا أمَّ المُؤْمِنينَ؟ فأَخْبَرَتْهُ بِرِسالَةِ عمرَ، وقالَتْ: إنّ هذِهِ جارِيَةٌ حَدَثَةٌ، وأَرَدْتُ لَها أَلْيَنَ عَيْشاً مِن عمرَ. فقالَ لَها: عَلَيَّ أنْ أَكْفِيَكِ.

وخَرَجَ مِن عِنْدِها، فدَخَلَ على عمرَ، فقالَ: بِالرِّفاءِ والبَنِينَ. قَدْ بَلَغَني ما أَتَيْتَهُ مِن صِلَةِ أبي بَكرٍ في أَهْلِهِ وخِطْبَتِكَ أمَّ كلثومٍ. فقالَ: قد كانَ، ذاكَ. قال: إلّا أنَّكَ يا أميرَ المُؤْمنينَ! رَجُلٌ شَديدُ الخُلُقِ على أَهْلِكَ، وهذِهِ صَبِيَّةٌ حَديثَةُ السِّنِ، فلا تَزالُ تُنْكِرُ عَلَيْهَا الشَيْءَ، فتَضْرِبُها فتَصيحُ: يا أَبَتاهُ! فيَغُمُّكَ ذلك، وتَتَأَلَّمُ لَهُ عائِشَةُ، ويَذْكُرُونَ أبابَكرٍ، فيَبْكُونَ عليهِ، فتَجَدَّدُ لَهُمُ المُصيبَةُ بِهِ ـ مَعَ قُرْبِ عَهْدِها ـ في كُلِّ يَوْمٍ. فقالَ لَهُ: مَتى كُنْتَ عندَ عائِشَةَ، واصْدُقْني؟ فقال: آنِفاً. فقالَ عمرُ: اشْهَدْ أنّهم كَرِهُوني ...». الاغانی ـ أخبار المغيرة بن شعبة ـ ج۱۶/۱۰۳، اعلام النساء (کحاله) ج۴/۲۵۰، ۲۵۱.

پذیرای چهل مرد بود[۴۱] ـ یافت نشد! همان مردی که معتقد بود هیچ زنی بدون اجازهٔ شوهر، حقّ حرف زدن ندارد![۴۲]

به دنبال در خواست عایشه، عمرو عاص نزد عمر آمد و گفت: یک خبری شنیده‌ام که امیدوارم خدا تو را از آن (دور کند و) در پناه خود قرار دهد. تو از ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر خواستگاری کرده‌ای؟! عمر گفت: «(من بهترم یا ام‌کلثوم)؟! آیا تو مرا بهتر از ام‌کلثوم (بنت ابی‌بکر) می‌دانی یا اینکه ام‌کلثوم را بر من ترجیح می‌دهی»؟ عمرو عاص گفت: هیچ‌کدام. ام‌کلثوم یک دختر بچه است، و تا کنون تحت سرپرستی ام المؤمنین (عایشه) با مهربانی و ملایمت زندگی کرده، وحال آنکه

۴۱ـ «غانمه بنت غانم» در اعتراض به دشنام‌هایی که عمرو عاص به بنی‌هاشم و امیرالمؤمنین حضرت علی ﷺ می‌داد به وی گفت: «... وأَنْتَ تَسُبُّ قُرَيْشاً وبَنِي هاشِمٍ؟! وأَنْتَ أهلُ السَّبِّ وفيكَ السَّبُّ وإلَيْكَ يَعُودُ السَّبُّ يا عَمْرُو! إنّي واللهِ لَعارِفَةٌ بِعُيُوبِكَ وعُيُوبِ أُمِّكَ وإنّي أَذْكُرُ لَكَ ذلكَ عَيْباً عَيْباً: وُلِدْتَ مِن أَمَةٍ سَوْداءَ مَجْنُونَةٍ حَمْقاءَ، تَبُولُ مِن قِيامٍ، وتَعْلُوهَا اللِّئامُ، إذْ لامَسَهَا الفَحْلُ كانَتْ نُطْفَتُها أَنْفَذَ مِن نُطْفَتِهِ، رَكِبَهَا في يومٍ واحدٍ أربعونَ رَجُلاً ...». المحاسن والاضداد (جاحظ) ص۱۴۷، المحاسن والمساوی (بیهقی) ص۷۵.

۴۲ـ عمرو عاص این نظر خود را به پیامبر ﷺ نسبت می‌داد و می‌گفت: «پیامبر ﷺ زنان را از اینکه بدون اجازهٔ شوهرانِ خود صحبت کنند نهی فرموده است»!

«عنْ شُعْبَةَ، عنِ الحَكَمِ، عن ذَكْوانَ أبي صالحٍ، عن مَوْلىً لِعَمْرِو بنِ العاصِ، عن عَمْرِو بنِ العاصِ: نَهى رسولُ اللهِ ﷺ أنْ تُكَلِّمَ النّساءُ إلّا بِإذْنِ أَزْواجِهِنَّ». العلل (دارقطنی) ج۴/۱۲۶، ۱۲۷، کنز العمال ج۱۶/۳۹۱ /ح۴۵۰۵۷، فیض القدیر ج۶/۴۵۱، ۴۵۲ /ح۹۵۶۰.

تو تندخو و خشن هستی، طوری که ما از تو می‌ترسیم، و قادر هم نیستیم تو را از اخلاقت دور کنیم، حالا اگر ام‌کلثوم (بنت ابی‌بکر) در مسئله‌ای با تو مخالفت کند و تو بر او خشم بگیری چه می‌شود؟! در آن صورت تو در میان فرزندان ابوبکر به ناحق جای پدر آنان را گرفته‌ای![۴۳] از این گذشته اگر چنانچه تو با ام‌کلثوم ازدواج کردی، این بچه هر روز از نداشتن پدر به تو شکایت خواهد کرد».[۴۴]

عمر به عمرو عاص گفت: با عایشه چه کار کنم، من قبلاً با او در این مورد

۴۳ـ «فأَرْسَلَتْ عائشةُ إلى عَمْرِو بنِ العاصِ، فأَخْبَرَتْهُ. فقال: أَنَا أَكْفِيكِ. فأتىٰ عمرَ، فقال: بَلَغَني خَبَرٌ أُعيذُكَ بِاللهِ مِنهُ. قال: ما هُوَ؟ قال: خَطَبْتَ أُمَّ كلثومٍ بنتَ أبي‌بكرٍ؟ قال: نَعَمْ، أَفَرَغِبْتَ بي عنها أَمْ رَغِبْتَ بِها عنّي؟ قال: ولا واحدةٌ، ولكنّها حَدَثَةٌ، نَشَأَتْ تحتَ كَنَفِ أُمِّ المؤمنينَ في لينٍ ورِفْقٍ، وفيكَ غِلْظَةٌ، ونحنُ نَهابُكَ، وما نَقْدِرُ أَنْ نَرُدَّكَ عن خُلُقٍ مِن أَخْلاقِكَ، فكَيْفَ بِها إنْ خالَفَتْكَ في شيءٍ فسَطَوْتَ بِها، كنتَ قد خَلَفْتَ أبابكرٍ في وُلْدِهِ بغيرِ ما يَحِقُّ عليكَ». تاریخ الطبری ج۳/۲۷۰، العقد الفرید ج۶/۹۰، طبائع النساء ص۳۹، ۴۰، تاریخ مدینة دمشق ج۲۵/۹۶ [به اختصار]، الکامل فی التاریخ ج۳/۵۴، ۵۵، البدایة والنهایة ج۷/۱۵۷[به اختصار]، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۲/۲۲۲، کنز العمال ج۱۳/۶۲۶ /ح۳۷۵۹۰ [به اختصار]، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، ۲۴۷.

ابن عبد ربّه در العقد الفرید و در طبائع النساء به جای نام عمرو عاص، نام مغیرة بن شعبه را ذکر می‌نماید: «فأَرْسَلَتْ عائشةُ إلَى المغيرةِ بنِ شعبةَ، فأَخْبَرَتْهُ. فقالَ لَها: أنا أَكْفيكِ ...».

۴۴ـ «جارِيَةٌ تَنْعىٰ عَلَيْكَ أَباها كُلَّ يَوْمٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۲۵/۹۶ (با تصحیف در مطبوع)، کنز العمال ج۱۳/۶۲۶ /ح۳۷۵۹۰.

صحبت کرده‌ام. عمرو عاص گفت: من خودم با عایشه حرف می‌زنم. من به تو پیشنهاد می‌کنم بجای دختر ابوبکر با ام‌کلثوم بنت علی ازدواج کنی، چون او بهتر از ام‌کلثوم بنت ابی‌بکر است، بدین گونه از این طریق یک وابستگی سببی هم با رسول خدا پیدا می‌کنی![۴۵]

این پیشنهاد عمرو عاص در حالی بود که او خود در دشمنی با امیرمؤمنان علی ؑ می‌گفت: «من از پیامبر شنیدم که آشکارا می‌گفت: آل ابی طالب یار و یاور من نیستند، بلکه یاور من خدا و صالح مؤمنان هستند»![۴۶]

۴۵ــ «قال: فكيفَ بعائشةَ وقدْ كلَّمْتُها؟ قال: أنَا لَكَ بِها وَأَدُلُّكَ على خَيْرٍ مِنها، أمِّ كلثومٍ بنتِ عليِّ بنِ أبي طالبٍ، تَعَلَّقُ مِنْها بِنَسَبٍ مِن رَسولِ اللهِ ﷺ». تاريخ الطبری ج۲۷۰/۳، طبائع النساء ص۴۰، الكامل فی التاريخ ج۵۴/۳، ۵۵، البداية والنهاية ج۱۵۷/۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج۲۲۲/۱۲، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶.

۴۶ــ عمرو بن عاص می‌گفت: «سَمِعْتُ رسولَ اللهِ جِهاراً غيرَ سِرٍّ يقولُ: إنّ آلَ أبي فلانٍ لَيْسوا بِأَوْلِيائي إنّما وَلِيِّيَ اللهُ وصالِحُ المؤمنينَ». مسند احمد بن حنبل ج۲۰۳/۴، صحيح البخاری ـ كتاب الأدب، باب يُبَلُّ الرَّحِمُ بِبِلالِها ـ ج۷۳/۷، صحيح مسلم ـ كتاب الإيمان، باب موالاة المؤمنين ومقاطعة غيرهم والبراءة منهم ـ ج۱۳۶/۱، تاريخ مدينة دمشق ج۱۰۹/۴۶ ... .

شارحان این روایت از جمله ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری ج۳۵۱/۱۰ و ۳۵۲ تصریح کرده‌اند: لفظی که عمرو عاص بکار برده «آل ابی طالب» بوده است.

بدین گونه بود که طبق نقل‌های اموی عمر بن خطاب تصمیم خویش را عوض کرد و بر آن شد ـ به پیشنهاد عاصی بن عاصی[۴۷] (= عمرو عاص) ـ به جای

۴۷ـ این تعبیری است که عمر بن خطاب در بارهٔ دوست نزدیک خود عمرو بن عاص بکار برده است! (طبقات ابن سعد ج۳/۳۱۰، تاریخ المدینة المنورة ج۷۴۴/۲، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۰۵/۱۲، فتح الباری ج۱۳۵/۷، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۳۱۲/۱۳ /ح۱۲۱۳، کنز العمال ج۶۰۹/۱۲، ۶۶۳ /ح۳۵۸۸۹، ۳۶۰۱۳، الوحدة الاسلامیة (ابوزهره) ص۱۲۵).

همانطوری که سیوطی نقل نموده در کتاب صحیح ابن خزیمه نیز به این موضوع تصریح شده است. ولی ناشر امینِ کتابِ «صحیح ابن خزیمة»، لفظ «العاصی بن العاصی» را به «العاص بن العاص» تغییر داده است. رجوع کنید به: صحیح ابن خزیمة ج۶۸/۴ /ح۲۳۶۷، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۳۱۲/۱۳ /ح۱۲۱۳.

عمر که عمرو عاص را به عنوان والی خود در مصر منصوب کرده بود در ابتدای یکی از نامه‌هایش به او چنین نوشت: «مِنْ عبدِ اللهِ عمرَ أميرِ المُؤمنينَ، إلَى العاصي بنِ العاصي، عَجِبْتُ لَكَ يَا ابنَ العاصي ولِجُرْأَتِكَ عَلَيَّ ومُخالَفَتِكَ عَهْدي! أما إنّي خالَفْتُ فيكَ أصحابَ بَدْرٍ ومَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَاخْتَرْتُكَ وأَنْتَ الخامِلُ، وقَدَّمْتُكَ وأَنْتَ المُؤَخَّرُ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۰۵/۱۲، کنز العمال ج۶۶۳/۱۲ /ح۳۶۰۱۳. همچنین رجوع کنید به: المختار من مناقب الاخیار (ابن اثیر) ج۵۳/۱، رسائل الفاروق عمر بن الخطاب ص۱۴۲.

«از بندهٔ خدا عمر امیر المؤمنین به عاصی بن عاصی. ای «فرزند عاصی» من از تو و جرأتی که در مقابل من و در مخالفت با پیمان من کرده‌ای در شگفتم. ←

ازدواج با «دخترِ خردسالِ ابی‌بکر» با «دختر خردسال علی» که نام او هم «ام‌کلثوم» بود ازدواج نماید![۴۸]

← من کسی بودم که در بارهٔ تو با اصحاب بدر و با کسانی که بهتر از تو بوده‌اند مخالفت نمودم. من تو را برگزیدم در حالی که تو فردی گمنام بودی. من تو را (بر دیگران) مقدّم داشتم در حالی که مؤخَّرِ از همه (و کمتر از دیگران) بودی...»!

۴۸ـ «فصَرَفَهُ عَنْها إلی أمّ کلثومٍ بنتِ فاطمةَ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۲۲۲/۱۲.

حکایت امویِ ازدواج حضرت امکلثوم بنت علی علیهاالسلام با «عمر»

آنچه که در این قسمت در بارهٔ «ازدواج امکلثوم بنت علی علیهاالسلام با عمر» می‌خوانید همگی روایات باطل و متناقضی است که در نقل‌های اموی و عباسی موجود است.[۴۹]

این روایات تا حد زیادی ما را با گستاخی راویان و نویسندگانِ افسانه‌پرداز آشنا می‌سازد. این روایات اگر در آثار غیر علمی و خرافی نوشته می‌شد شاید وجهی داشت ولی متأسفانه بسیاری از کتب تاریخی و رجالی و فقهی و ادبی نویسندگان معروف مملوّ از این تخیّلاتی است که ریشه در نقل‌های اموی و یا نقل‌های نزدیکان و خدمه عمر دارد.

می‌گویند: عمر بن خطاب ـ بنا به پیشنهاد عمرو عاص[۵۰] ـ از علی خواست که

۴۹ـ ما در مقدمهٔ این کتاب روشن کردیم که امویان و عباسیان در ترویج این اخبار ساختگی چه اهدافی را دنبال می‌کرده‌اند.

دختر بچهٔ نا بالغ خود را که کمتر از نُه سال داشته[51] به عقد او در آورد!

←۵۰ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۷۴.

۵۱ـ در منابعی که حکایت ازدواج ام‌کلثوم با عمر را نقل کرده‌اند تصریح شده که ام‌کلثوم بنت علی عليه السلام در آن زمان دختر بچه‌ای نا بالغ، و در سنین زیر نُه سالگی بوده است. علاوه بر مصادری که در صفحات بعدی در این خصوص درج شده، توجه به عبارات ذیل نیز حائز اهمیت است:

واقد بن محمد بن عبدالله بن عمر (= از نوادگان عمر) در بارهٔ سنّ آن روز ام‌کلثوم نقل می‌کند که وی یک دختر بچه بود. «هِيَ يَوْمَئِذٍ صَبِيَّةٌ». سيرة ابن اسحاق ص۲۳۲، الذرية الطاهرة ص۱۱۴، ذخائر العقبی ص۱۶۹.

محمد بن سعد می‌گوید: «او دختر بچه‌ای بود که بالغ نشده بود (و نه سال نداشت)». «وهي جارِيَةٌ لَمْ تَبْلُغْ». طبقات ابن سعد ج۴۶۳/۸.

ابوسلیمان خطّابی می‌گوید: «في حديثِ عمرَ، أنّ عَلِيــاً رضي الله عنه أَرْسَلَ أُمَّ كلثومٍ إِلَيْهِ وهِيَ صَغيرَةٌ». غريب الحديث (خطّابی) ج۲/۱۰۰.

ابوالقاسم سهیلی می‌گوید: «إنّ أُمَّ كلثومٍ بنتَ فاطمةَ رَضِيَ اللهُ عَنْها كانَتْ تَحْتَ عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه، تَزَوَّجَها وهِيَ صَغيرَةٌ». الفرائض (سهیلی) ص۱۳۸.

جار الله زمخشری می‌گوید: «إنّ عَلِيــاً أَرْسَلَ أُمَّ كلثومٍ إِلَيْهِ وَهِيَ صَغيرَةٌ». الفائق فی غريب الحديث ج۲۶۹/۱.

علاء الدين كاشانی حنفی می‌گوید: «زَوَّجَ عَلِيٌّ ابْنَتَهُ أُمَّ كلثومٍ وَهِيَ صَغيرَةٌ مِن عمرَ بنِ الخَطّابِ رضي الله عنه». بدائع الصنائع ج۲/۲۴۰.

ابوالفرج ابن جوزی می‌گوید: «... ولَمْ تَكُنْ قَدْ بَلَغَتْ». المنتظم ج۲۳۷/۴.

ابن ترکمانی ماردینی می‌گوید: «وتَزَوَّجَ عمرُ ابْنَةَ عَلِيٍّ صَغيرَةً». الجوهر النقی ج۱۱۴/۷. ←

بعضی ادعا کرده‌اند که امکلثوم بنت علی در آن هنگام چهار سال بیشتر

→ شمس الدین ذهبی می‌گوید: «خَطَبَها عمرُ بنُ الخطّابِ وهِيَ صَغيرَةٌ». سیر اعلام النبلاء ج۳/۵۰۰، و در جای دیگر می‌گوید: «تَزَوَّجَها عمرُ وهِيَ صَغيرَةٌ». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۷.

سخاوی در روایتش می‌گوید: «...وهِيَ يَوْمَئِذٍ صَبِيَّةٌ». استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/۲۵۳.

زبیدی حنفی می‌گوید: «وأَرْسَلَ عَلِيٌّ رضي الله عنه أمَّ كلثومٍ إلى عمرَ رضي الله عنه وهِيَ صَغيرةٌ». تاج العروس ج۷/۲۸۷.

عایشه در خصوص اینکه ابتدای زمان بلوغِ دختران سن نُه سالگی است می‌گوید: «دختر بچه زمانی که به سن نُه سالگی می‌رسد دیگر یک زن است (و به او دختر بچه گفته نمی‌شود)». «إذا بَلَغَتِ الجارِيَةُ تِسْعَ سِنينَ فهِيَ امْرَأَةٌ». سنن الترمذی ـ کتاب النکاح، باب ۱۸: ما جاء في إكراه اليتيمة على التزويج ـ ج۲/۲۸۸ /ح۱۱۱۵، السنن الکبری (بیهقی) ج۱/۳۲۰، عارضة الاحوذی ج۵/۲۴، المغنی علی مختصر الخرقی ج۱/۳۷۳، ج۷/۳۸۳ (از طریق احمد بن حنبل)، ج۱۲/۳۳۴، الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل (ابن قدامه) ج۱/۷۴، ج۳/۲۷، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۱/۳۱۸، ج۲/۳۱۴، ج۷/۳۸۸، ج۱۲/۳۰۹، شرح العمدة ج۱/۴۸۰ (از طریق بخاری)، کشاف القناع ج۱/۲۳۷، ج۵/۴۸، المبدع فی شرح المقنع ج۱/۲۶۷، ج۲/۲۲۴، ج۷/۲۳ (از طریق احمد بن حنبل)، الروض المربع ج۳/۷۱، عون المعبود ج۶/۸۳، تحفة الاحوذی ج۴/۲۰۸، منار السبیل ج۱/۶۲، ج۲/۱۳۷، فقه المرأة ص۸۵.

عبارتی را که از عایشه نقل شد، با لفظ دیگری از عبدالله بن عمر ـ به صورت مرفوع ـ نقل کرده‌اند: «إذا أَتىٰ عَلَى الجارِيَةِ تِسْعُ سِنينَ فهِيَ امْرَأَةٌ». ذکر أخبار ←

نداشته است![52]

می‌گویند: علی بن ابی‌طالب ـ که تصمیم داشت بعدها دخترانش را به فرزندان برادرش (یعنی فرزندان جعفر بن ابی‌طالب) بدهد[53] ـ به عمر گفت: «من دخترانم را نگه‌داشته‌ام تا آنان را به پسرانِ جعفر تزویج کنم[54] واللهِ دختر من هنوز به سن

اصبهان ج۲/۲۷۳، فردوس الاخبار ج۱/۳۸۵ /ح۱۲۵۷، تاریخ مدینة دمشق ج۱۷۴/۳۷، التحقیق فی احادیث الخلاف ج۲/۲۶۷، شرح العمدة ج۱/۴۸۰، کنز العمال ج۱۶/۴۴۹ /ح۴۵۳۷۵.

۵۲ـ فقیه بسیار معروف و برجستهٔ حنفی، حسام الدین ابن مازه معروف به صدرِ شهید (ف. ۵۳۶هـ) معتقد است که: ام‌کلثوم بنت علی به هنگام ازدواج و به هنگام زفاف با عمر بن خطاب یک بچه چهار ساله، و یا اینکه یک بچه چهار پنج ساله بوده است. «فَزُفَّتْ إليه وهِيَ بنتُ أَرْبَعِ سِنِينَ، أَوْ ما بينَ الأَربعِ إلَى الخَمْسِ». شرح ادب القاضی ج۴/۱۲۹.

زمان رحلت (یا شهادت) حضرت زهرا علیها السلام به اجماع مورخین سال ۱۱ هجری است. طبق گفتهٔ ابن مازه، ام‌کلثوم دو سال بعد از رحلت مادرش به دنیا آمده است! چرا که ابن مازه مدعی است ام‌کلثوم در زمان ازدواجش (= ۱۷ هجری)، دختری چهار ساله بوده است!

۵۳ـ «وكانَ عَلِيٌّ قَدْ عَزَلَ بناتِهِ لِوُلْدِ جَعْفَرِ بنِ أبي‌طالِبٍ». العقد الفرید ج۶/۹۰.

۵۴ـ «إنّما حَبَسْتُ بَناتي عَلىٰ بَني جعفرٍ». طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۳، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۶، الوافی بالوفیات ج۱۵/۳۷ [۳۸]، مسند الفاروق ج۱/۳۹۰، الاصابة ج۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۳/۴۴۰ /ح۱۶۶۵، کنز العمال ج۱۳/۶۲۴ /ح۳۷۵۸۷، حیاة الصحابة ج۲/۱۵۸، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۸۹.

یا گفت: «إنّي أُرْصِدُها لِابْنِ أخي جعفرٍ». ذخائر العقبی ص۱۶۸. یعنی: «من ←

بلوغ نرسیده[55] ... دختر من یک بَچهٔ خردسال است[56] او برای این کار خیلی

→ در نظر دارم امکلثوم را بعداً به پسرِ برادرم جعفر تزویج کنم».

یا «قَدْ حَبَسْتُها لِابنِ جعفرٍ». العقد الفرید ج۹۰/۶، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص۴۰.

یا «قَدْ حَبسْتُها لِوُلْدِ أَخي جعفرٍ». الصواعق المحرقة ج۴۵۵/۲، الفتوحات الاسلامية ج۴۷۱/۲، الشرف المؤبّد ص۴۳.

یا «إنّي أُرْصِدُها لِبَني جعفرٍ». مختصر کتاب الموافقة ص۱۶۷.

یا «إنّي أَعْدَدْتُها لِابْنِ أَخي جعفرٍ». الاحاديث المختارة (ضياءالدين مقدسی) ج۳۹۸/۱، البيان والتعريف ج۱۴۴/۲، ۱۴۵.

۵۵ـ «واللهِ ما بَلَغَتْ يا أميرَالمؤمنينَ». العثمانية ص۲۳۶.

۵۶ـ این عبارت با الفاظ مختلفی به امیر المؤمنین علی عليه السلام نسبت داده شده است؛ با الفاظی چون: «إنّ عَليـاً قال لَهُ: إنّما هِيَ صَبِيّةٌ صَغيرَةٌ»، «...إنّها صَبِيّةٌ»، «...ما عندي إلّا أمُّ كلثومٍ وهي صَغيرةٌ»، «...إنّها صغيرةٌ»، «...إنّها لَصغيرةٌ عن ذلكَ» و «...هي صغيرةٌ». مصنف عبدالرزاق ـ باب نكاح الصغيرين ـ ج۱۶۳/۶ /ح۱۰۳۵۲، مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النكاح باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل يزوج الصبية أو يتزوجها ح۴ ـ ج۴۲۲/۳، نسب قريش (مصعب زبيری) ص۳۴۹، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكّار) ج۷۸۲/۲، جمل من انساب الاشراف ج۴۱۱/۲، تاريخ اليعقوبی ج۱۴۹/۲، غريب الحديث (خطّابی) ج۱۰۰/۲، شرح ادب القاضی ج۱۲۸/۴ [۱۱۳۸]، مختصر کتاب الموافقة ص۱۶۸، ربيع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۳/۴، التذكرة الحمدونية ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، ۲۳۵، المنتظم ج۲۳۷/۴، التبيين فی انساب القرشيين (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۴/۵، الجوهرة فی نسب ←

کوچک است»![۵۷]

→ النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۲/۱۵۴، ذخائر العقبی ص۱۶۸، ۱۶۹ (از طریق ابن سمّان)، الوافی بالوفیات ج۲۴/۳۶۱ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۱/۳۹۰، ۳۹۱، مجمع البحرین فی زوائد المعجمین ج۶/۱۶۲، ۱۶۳ /ح۳۵۳۸، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۷، ۸۸۸، کنز العمال ج۱۶/۵۱۰ /ح۴۵۶۷۲، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ه) ص۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص۲۳۳، الفتوحات الاسلامیة ج۲/۴۷۱، تحفة الالباب ج۲/۱۲۰، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج۴/۲۵۶، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۱۸، آداب الخطبة والزفاف فی السنّة المطهرة ص۱۹.

بعضی از فقها و محدثین و مورخین نیز در اشاره به عبارتی که به امیر مؤمنان ﷺ منسوب است گفته‌اند: «فَذَكَرَ مِنْها صِغراً»، یا «فَذَكَرَ لَهُ صِغَرَها»، یا «فَاعْتَلَّ عليٌّ عليه وقال: هِيَ صغيرةٌ»، یا «فَاعْتَلَّ عليهِ بِصِغَرِها»، یا «فَاعْتَذَرَ إليهِ بِصِغَرِها»، یا «اعْتَلَّ بِصِغَرِها» و یا «(كانَ عليٌّ) يَعْتَلُّ بِصِغَرِها». سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸، سنن سعید بن منصور ج۱/۱۷۳، فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۲/۶۲۶ /ح۱۰۷۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۱/۷۸ /ح۲۱۵، الفائق فی غریب الحدیث ج۱/۲۶۹، غوامض الاسماء المبهمة ج۲/۷۸۷، الاحادیث المختارة (ضیاءالدین مقدسی) ج۱/۳۹۸، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۲/۱۵۵، ذخائر العقبی ص۱۶۹، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۷/۳۴۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، سیر اعلام النبلاء ج۳/۵۰۱، مسند الفاروق ج۱/۳۹۰، الاصابة ج۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۹، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۱۳/۴۴۰ /ح۱۶۶۴، مسند فاطمة الزهراء (سیوطی) ص۱۶۶، الصواعق المحرقة ج۲/۴۵۵، ۴۵۷، کنز العمال ج۱۳/۶۲۴ /ح۳۷۵۸۶، البیان والتعریف (ابن حمزه) ج۲/۱۴۴، ۱۴۵ /ح۱۳۱۴، ←

عمر ـ که بچه بودن امکلثوم برایش اهمیتی نداشت ـ به حضرت علی گفت: «دخترت اگر زنده بماند بزرگ می‌شود![۵۸] به خدا مخالفت تو با این ازدواج به خاطر کوچک بودن او نیست، تو با این حرف‌ها می‌خواهی مانع من بشوی![۵۹] من با دخترت آن کاری را که تو فکر می‌کنی نمی‌خواهم انجام دهم![۶۰] من که نخواستم با دخترت آمیزش جنسی داشته باشم،[۶۱] واللهِ من او را برای این کار

← ۱۳۱۷، نیل الاوطار ج۶/۲۴۰، درّ السحابة ص۵۴۹ [۱۶۳]، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۳، الشرف المؤبّد ص۴۳، فقه السنّة ج۲/۲۹، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص۱۱۸، موسوعة حياة الصحابيات ص۱۸۹.

←۵۷ـ «إنّها تَصْغُرُ عن ذلكَ». المعجم الاوسط (طبرانی) ج۶/۳۵۷، السنن الكبری (بيهقی) ج۷/۶۴، ۱۱۴، البدر المنير ج۷/۴۸۹، غاية السول فی خصائص الرسول صلی الله علیه و آله ص۲۲۲، إمتاع الأسماع ج۱۰/۲۵۶، كنز العمال ج۱۶/۵۳۱ /ح۴۵۷۷۳.

۵۸ـ «... إنْ تَعِشْ تَكْبَرْ...». مختصر كتاب الموافقة ص۱۶۸.

۵۹ـ «لا واللهِ ما ذاكَ بِكَ، ولكِنْ أَرَدْتَ مَنْعي». سيرة ابن اسحاق ص۲۴۸، الفتوحات الاسلامية ج۲/۴۷۱.

«ما بِكَ إلّا مَنْعُها». مصنف عبدالرزاق ـ باب نكاح الصغيرين ـ ج۶/۱۶۳ /ح۱۰۳۵۳.

«فقال (عمرُ): إنَّكَ واللهِ ما بِكَ ذلك، ولكِنْ قدْ عَلِمْنا ما بِكَ». تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، المنتظم ج۴/۲۳۷، مسند الفاروق ج۱/۳۹۱، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۸.

۶۰ـ «فقال: إنّي لَمْ أُرِدْ حَيْثُ ذَهَبْتَ». تاريخ اليعقوبی ج۲/۱۴۹.

۶۱ـ «إنّي لَمْ أُرِدِ الباءَةَ». فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۲/۶۲۶ /ح۱۰۷۰، معرفة الصحابة (ابو نعيم) ج۱/۷۸ /ح۲۱۵، الاحاديث المختارة (ضياءالدين مقدسی) ←

نمی‌خواهم![62] من با این کار می‌خواهم عضوی از اعضای رسول خدا (ص) نزدم باشد![63] چون من از پیامبر شنیدم که فرمود: «تنها نسب و حسب من است که تا روز قیامت باقی خواهد ماند»،[64] لذا می‌خواهم با این کار داماد شما «اهل البیت»

← ج۳۹۸/۱، ذخائر العقبی ص۱۶۹، مسند الفاروق ج۳۹۰/۱، مَحْض الصواب ج۸۸۹/۳، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۴۴۰/۱۳ /ح۱۶۶۴، مسند فاطمة الزهراء (سیوطی) ص۱۶۶، الصواعق المحرقة ج۴۵۵/۲، ۴۷۷، کنز العمال ج۶۲۴/۱۳ /ح۳۷۵۸۶، فیض القدیر ج۲۳/۵، البیان والتعریف (ابن حمزه) ج۱۴۵/۲ /ح۱۳۱۴، ۱۳۱۶، درّ السحابة ص۵۴۹ [۱۶۳]، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۱/۲، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۸۹، الشجرة الزکیة فی الانساب ص۳۷۴.

۶۲ـ «إنّي واللهِ ما أُرِيدُها لِذاكَ». العثمانیة ص۲۳۶.

۶۳ـ «إنّي أُحِبُّ أنْ يَكُونَ عِنْدي عُضْوٌ مِن أَعْضاءِ رَسُولِ اللهِ ﷺ». ذخائر العقبی ص۱۶۹ (از طریق ابن سمان).

۶۴ـ «... إنّي سَمِعْتُ رسولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: كُلُّ سَبَبٍ ونَسَبٍ يَنْقَطِعُ يَوْمَ القِيامَةِ إلّا سَبَبي ونَسَبي». الذریة الطاهرة ص۱۱۴، ۱۱۵، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۳۵۷/۶، المعجم الکبیر ج۴۵/۳، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۸/۱ /ح۲۱۵، تاریخ بغداد ج۱۸۰/۶، السنن الکبری (بیهقی) ج۶۴/۷، تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۲/۱۹، الاحادیث المختارة (ضیاءالدین مقدسی) ج۳۹۸/۱، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۰/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ــ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۷، مسند الفاروق ج۳۸۹/۱، ۳۹۰، البدر المنیر ج۴۸۹/۷، مجمع الزوائد ج۲۷۱/۴، ۲۷۲، مجمع البحرین فی زوائد المعجمین ج۱۶۲/۶، ۱۶۳ /ح۳۵۳۸، مسند فاطمة الزهراء (سیوطی) ص۱۶۶، مَحْض الصواب ج۸۸۹/۳، الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲، کنز العمال ج۵۳۱/۱۶ /ح۴۵۷۷۳، درّ السحابة ص۵۴۹ [۱۶۳]. ←

بشوم![65] ... تازه اگر واقعاً دخترت همانطوری است که می‌گویی، او را پیش من بفرستت تا او را ببینم»![66]

علی گفت: «بسیار خوب، او را نزد تو می‌فرستم تا او را ببینی[67] که چقدر

← «... إنّي سَمِعْتُ رسولَ اللهِ (صلى الله عليه وآله) يَقُول: «ما سَبَبٌ ولا صِهْرٌ إلّا وهُوَ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ القِيامَةِ إلّا سَبَبي وصِهْري»». جمل من انساب الاشراف ج۴۱۱/۲، فوائد تمّام ج۳۰۵/۴ /ح۱۴۸۷: (با لفظ «نسب» به جای «سبب»).

۶۵ـ «فَأَحْبَبْتُ أنْ يَكونَ لي مِنْكُمْ أهلَ البَيْتِ سَبَبٌ وصِهْرٌ». تاریخ بغداد ج۱۸۰/۶.

۶۶ـ «فإنْ كانَتْ كَما تَقُولُ، فَابْعَثْها إلَيَّ». الذرية الطاهرة ص۱۱۴، ذخائر العقبی ص۱۶۸، الفتوحات الاسلامية ج۴۷۱/۲.

«فَإنْ كان كَما تَقُول، فَابْعَثْها إلَيَّ». سيرة ابن اسحاق ص۲۳۲.

۶۷ـ «أُرْسِلُ بِها (وفي لفظٍ: نُرْسِلُ بِها) إلَيْكَ تَنْظُرُ إلَيْها». سنن سعيد بن منصور ج۱۷۳/۱، الشرح الكبير على متن المقنع ج۳۴۳/۷.

«أنَا مُرْسِلُها إلَيْكَ لِتَراها». جمل من انساب الاشراف ج۴۱۱/۲.

«أنَا أَبْعَثُها إلَيْكَ» یا «أَبْعَثُ بِها إلَيْكَ». جمهرة نسب قريش (زبير بن بكّار) ج۷۸۲/۲، الاستيعاب ـ ترجمة «أم كلثوم بنت علي» ـ ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، التذكرة الحمدونية ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاريخ مدينة دمشق ج۴۸۳/۱۹، المنتظم ج۲۳۷/۴، التبيين فی انساب القرشيين (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۴/۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج۱۰۶/۱۲، الجوهرة فی نسب النبی (صلى الله عليه وآله) واصحابه العشرة ج۱۵۴/۲، ذخائر العقبی ص۱۶۸، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، سير اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، إمتاع الأسماع ج۳۶۹/۵، عمدة القاری ج۱۶۸/۱۴، مَحْض الصواب ج۸۸۷/۳، تاريخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۶۶، الروضة الفيحاء ص۲۳۴، اعلام النساء ←

کوچک است»![68]

راویان اموی می‌گویند: علی به خانه آمد[69] و خودش شخصاً ـ شاید در اثر نصایح عفت‌آموزِ(!) عمر بن خطاب[70] ـ ام‌کلثوم را آرایش نمود![71] سپس

← (کحاله) ج۲۵۶/۴، دولة النساء ص۵۹۹، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۱۸، آداب الخطبة والزفاف فی السنّة المطهرة ص۱۹.

۶۸ـ «إنّي مُرْسِلُها إلَيْكَ حتّى تَنْظُرَ إلىٰ صِغَرِها». غریب الحدیث (خطّابی) ج۱۰۰/۲، مختصر کتاب الموافقة ص۱۶۸.

۶۹ـ «... فرَجَعَ عَلِيٌّ فدَعاها...». سیرة ابن اسحاق ص۲۳۲، الذریة الطاهرة النبویة ص۱۱۴، ذخائر العقبی ص۱۶۸.

۷۰ـ عمر به مردم می‌گفت: «اگر کسی از شما می‌خواهد در حق دختری نیکی نماید، باید دختر را آرایش کند، و او را (در میان مردم) بگرداند تا بوسیلهٔ وی از خدا روزی بگیرد»!

«إذا أرادَ أحَدٌ منكم أنْ يُحْسِنَ الجاريةَ، فَلْيُزَيِّنْها، فَلْيُطَوِّفْ بِها يَتَعَرّضْ بِها رِزْقَ اللهِ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، باب۲۵۹: ما قالوا في الجاریة تشوف وتطوف بها ح۳ ـ ج۴۶۱/۳، کنز العمال ج۵۱۰/۱۶، ۵۱۱ /ح۴۵۶۷۴: (فلیطف بها)، موسوعة آثار الصحابة ج۱۳۳/۱ /ح۶۲۱.

۷۱ـ «فَزَيَّنَها وأَرْسَلَ بِها إلَيْهِ». مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۱۶۳/۶ /ح۱۰۳۵۳.

بعضی هم این عبارت را این طور نقل کرده‌اند: «فَأَمَرَ عَلِيٌّ بِها فصُنِّعَتْ»، یا «فَأَمَرَ بِابْنَتِهِ مِن فاطمةَ فَزُيِّنَتْ». طبقات ابن سعد ج۴۶۴/۸، تاریخ بغداد ج۱۸۰/۶، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، المنتظم ج۲۳۷/۴، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، مَحْض الصواب ج۸۸۸/۳، الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲، ←

پارچه‌ای را به دختر خردسالِ بزک شده‌اش(!) داد و به او گفت: «این را نزد عمر ببر و به او سلام کن[۷۲] و بگو: پدرم می‌گوید: این همان پارچه‌ای است که به تو گفتم،[۷۳] نظر شما در بارهٔ آن چیست»؟[۷۴]

قصه‌پردازان در ادامه سخنان خود می‌گویند: هدف از این کار این بود که عمر بن خطاب این بچه بسیار خردسال را ببیند و عذر علی را در اجتناب از تزویج این دختر بپذیرد![۷۵]

← الشرف المؤبّد ص۴۳، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۱۸، موسوعة الصحابیات ص۷۲.

۷۲ـ «فَاذْهَبي إلَيْهِ فسَلِّمي عليهِ». مختصر کتاب الموافقة ص۱۷۰.

۷۳ـ «فقالَ لَها: قُولي لَهُ هذَا البُرْدُ الّذي قُلْتُ لَكَ». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۳/۴، التذکرة الحمدونیة ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، ذخائر العقبی ص۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، الوافی بالوفیات ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، عمدة القاری ج۱۶۸/۱۴، مَحْض الصواب ج۸۸۷/۳، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص۲۳۴، اعلام النساء (کحاله) ج۲۵۶/۴.

۷۴ـ «قُولي لَهُ: يَقُولُ لَكَ أَبي: كَيْفَ تَرىٰ هذِهِ الحُلَّةَ»؟ سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸، الذریة الطاهرة ص۱۱۴، ذخائر العقبی ص۱۶۷.

۷۵ـ «كان (عمرُ) قد خَطَبَ إلى عليٍّ عليه السّلامُ ابْنَتَهُ، فَاعْتَذَرَ إليهِ بِصِغَرِها، وأَرْسَلَها إليهِ لِيَراها إعْذاراً». الفائق فی غریب الحدیث ج۲۶۹/۱.

راویان اموی می‌گویند: کودک پارچه را نزد عمر بن خطاب برد و سلام کرد و گفت: این را پدرم برای شما فرستاده است.

عمر به آن دختر کوچک ـ که اینک با آن قامت بچگانه در مقابلش ایستاده بود ـ خیره شد.

خلیفه(!) ـ که از ام‌کلثوم خوشش آمده بود[۷۶] ـ بی اعتنا به پارچه،[۷۷] مقنعهٔ دختر را از سرش برداشت[۷۸] و پیراهن او را به دست گرفت. ام‌کلثوم پیراهنش را از دست عمر کشید و گفت: (لباسم را) ول کن![۷۹]

عمر سپس دست وی را گرفت، ... دختر سعی کرد دست خود را رها کند![۸۰]

راویان هتّاک اموی مسلک می‌گویند: عمر، ام‌کلثوم را بغل

۷۶ـ «فَرِضَيَها». الشرح الكبير على متن المقنع ج۳۴۳/۷.

۷۷ـ ام‌کلثوم پس از بازگشت، به پدر خود گفت: «ما نَشَرَ البُرْدَ، وما نَظَرَ إلّا إلَيَّ». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، المنتظم ج۲۳۷/۴، مَحْض الصواب ج۸۸۸/۳، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص۱۱۸.

۷۸ـ «فَتَناوَلَ قِناعَها». التذكرة الحمدونية ج۳۰۹/۹ [۵۸۱].

۷۹ـ «فَأَخَذَ بِدِرْعِها (= يعني قَميصَها)، فَاجْتَذَبَتْها مِنْهُ، وقالَتْ: أَرْسِلْ». سيرة ابن اسحاق ص۲۴۸.

«فَلَمّا ذَهَبَ لِيَتَناوَلَ قَميصَها، جَذَبَتْ قَميصَها». مختصر كتاب الموافقة ص۱۷۰.

۸۰ـ «فَأَخَذَ عمرُ بِذِراعِها، فَاجْتَذَبَتْها مِنْهُ»! الذرية الطاهرة ص۱۱۴، ذخائر العقبى ص۱۶۸.

کرد[۸۱] و بر روی پای خود نشاند و در حالی که دست به سر او می‌کشید او را بوسید[۸۲] و برای آرام کردن ام‌کلثوم سعی کرد با او شوخی کند![۸۳]

افرادی که می‌خواستند کنیزانِ برده را خریداری کنند معمولا برای اینکه ببینند

۸۱ـ «فَأَخَذَها عمرُ وضَمَّها إلَيْهِ». سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸، الذریة الطاهرة (دولابی) ص۱۱۴، ذخائر العقبی ص۱۶۹، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۲۵۳/۱، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۲/۲.

۸۲ـ «فَجَعَلَ يَبَرُّها ويَمْسَحُ بِيَدِهِ علىٰ رَأْسِها ويُقَبِّلُها». شرح ادب القاضی ج۱۲۹/۴.

«وأَجْلَسَها في حِجْرِهِ وقَبَّلَها». الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲، الشرف المؤبّد ص۴۳.

می‌گویند: ام‌کلثوم در بارهٔ این کارِ عمر به پدرش گفت: «دَعاني وقَبَّلَني فَلَمّا قُمْتُ أَخَذَ بِساقي...». تاریخ بغداد ـ ترجمة إبراهیم بن مهران بن رستم ـ ج۱۸۰/۶.

ابن حجر هیتمی شافعی (ف. ۹۷۴هـ) در دفاع از این کار عمر می‌گوید: «اینکه عمر مبادرت به بوسیدن ام‌کلثوم کرده و او را در آغوش گرفته است به جهت احترام گذاشتن به ام‌کلثوم و تکریم وی بوده (و نه به خاطر شهوت)، چون ام‌کلثوم اصلاً به سنی نرسیده بود که مورد شهوت کسی قرار بگیرد تا این کارها با او حرام باشد، تازه اگر چنانچه ام‌کلثوم در سن بچگی و خردسالی نبود پدرش او را آن طوری نمی‌فرستاد»!

«وتَقْبيلُهُ وضَمُّهُ لَها علىٰ جِهَةِ الإكْرامِ لِأنّها لِصِغَرِها لَمْ تَبْلُغْ حَدًّا تُشْتَهىٰ حتّى يَحْرُمَ ذلك ولَوْلا صِغَرُها لَما بَعَثَ بِها أَبُوها كذلكَ»! الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲.

۸۳ـ «فمازَحَها». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل یزوج الصبیة أو یتزوجها ح۴ ـ ج۴۲۳/۳.

زن برده برای آمیزش جنسی مناسب است یا نه، ـ به هنگام خرید ـ به ساقِ پای زن نگاه می‌کردند.[۸۴]

<u>راویان هتّاک، کذاب و بی‌پروایِ اموی می‌گویند:</u> عمر بن خطاب نیز وقتی ام‌کلثوم را بر روی زانوی خود نشاند ـ در حالی که به ساقِ پایِ او (یا جاهای دیگر بدن او[۸۵]) دست می‌کشید ـ جامهٔ وی را به کناری زد تا پاهای او را خوب ببیند![۸۶] ....

۸۴ـ لذا صحابی معروف «بسر بن ارطات» ـ که از امرای معاویة بن ابی‌سفیان بود ـ زمانی که زنان شیعهٔ اسیر شدهٔ بنی همدان را در بازار می‌فروخت، خریداران ابتدا ساقِ پای این زنان را بررسی می‌نمودند! واین جنایتی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر آن را قبلاً داده بود. (مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب ۴۰ الفتن، باب ۲: ما ذکر في فتنة الدجال ح۱۶۲ ـ ج۸/۶۷۲، الاستیعاب ـ ترجمة «بسر بن أرطاة» ـ ج۱/۲۴۳ [۱۷۵]).

همچنین رجوع کنید به کتاب حاضر صفحات ۲۰ تا ۲۲.

۸۵ـ «ووَضَعَ یَدَهُ عَلی ساقِها أوْ شَيْءٍ مِن جِسْمِها». نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹.

«ووَضَعَ یَدَهُ علی شَيْءٍ مِن جَسَدِها». تحفة الالباب ج۲/۱۲۰.

۸۶ـ «ووَضَعَ یَدَهُ علی ساقِها وکَشَفَها (وَفي لَفْظٍ: فکَشَفَها)». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۲/۷۸۲، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۳، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، ۲۳۵، المنتظم ج۴/۲۳۷، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج۲/۱۵۴، ذخائر العقبی ص۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج۳/۵۰۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ←

کاری که تصورِ ارتکاب آن ـ برای بعضی ـ حتی نسبت به کنیزان نیز قبیح و

← حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، الوافی بالوفیات ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، إمتاع الاَسماع ج۳۶۹/۵، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص۲۳۴، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۲/۲، اعلام النساء (کحاله) ج۲۵۶/۴.

«فَکَشَفَ عنْ ساقِها». سنن سعید بن منصور ج۱۷۳/۱، مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۱۶۳/۶ /ح۱۰۳۵۲، الاستیعاب ج۵۱۰/۴ [۳۶۳۸]، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه وآله واصحابه العشرة ج۱۵۵/۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۳۴۳/۷، الاصابة ج۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، کنز العمال ج۵۱۰/۱۶ /ح۴۵۶۷۲، نیل الاوطار ج۲۴۰/۶، فقه السنّة ج۲۹/۲، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۱۸، صحابیات الرسول صلی الله علیه وآله ص۹۸، آداب الخطبة والزفاف فی السنّة المطهرة ص۱۹.

«فَکَشَفَ عن ساقَیْها». المغنی علی مختصر الخرقی ج۴۵۴/۷، اختیارات ابن قدامة الفقهیة ج۵۳/۳، دولة النساء ص۵۹۹.

«ووَضَعَ یَدَهُ علی ساقِها». الاستیعاب ـ ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۰۶/۱۲، عمدة القاری ج۱۶۸/۱۴.

«فَأَخَذَ بساقِها». مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۱۶۳/۶ /ح۱۰۳۵۳، تاریخ بغداد ج۱۸۰/۶، الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲.

«ووَضَعَ یَدَهُ علیها». اسد الغابة ج۶۱۴/۵، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰.

«فَجَرَّدَ ساقَها». شرح ادب القاضی ج۱۲۹/۴.

بعید است![87]

همان روات می‌گویند: ام‌کلثوم ـ در حالی که سعی می‌کرد لباس خود را از دست عمر در بیاورد ـ به او گفت: «ول کن![88] تو با من این کارها را می‌کنی؟!»[89]

۸۷ـ سبط بن جوزی می‌گوید: «وذَكَرَ جَدّي في كتابِهِ المُنْتَظَمِ: «أنّ عَلِيـاً بَعَثَها إلى عمرَ لِيَنْظُرَها، وإنّ عمرَ كَشَفَ عنْ ساقِها ولَمَسَها بِيَدِه». قُلْتُ: وهذا قَبيحٌ واللهِ، لَوْ كانَتْ أَمَةً لَما فَعَلَ بِها هذا ...»». تذكرة الخواص ـ الباب الحادي عشر، ذكر أولاد فاطمة عليها السلام ـ ص۲۷۱.

یعنی: «پدر بزرگ من (= ابن جوزی) در کتابِ المنتظم این طور آورده که: «علی (دخترش) ام‌کلثوم را نزد عمر فرستاد تا عمر او را ببیند. عمر ساق پای ام‌کلثوم را عریان کرد و به پاهای او دست کشید». من می‌گویم: به خدا سوگند چنین کاری زشت است. اگر ام‌کلثوم (حتی) یک کنیز بود عمر چنین کاری با او نمی‌کرد»!

۸۸ـ «...فَقالَتْ: أَرْسِلْ...». سنن سعيد بن منصور ج۱۷۳/۱، مصنف عبدالرزاق ـ باب نكاح الصغيرين ـ ج۱۶۳/۶ /ح۱۰۳۵۲، غوامض الاسماء المبهمة ج۷۸۷/۲، المغنى على مختصر الخرقى ج۴۵۴/۷، الشرح الكبير على متن المقنع ج۳۴۳/۷، كنز العمال ج۵۱۰/۱۶ /ح۴۵۶۷۲.

۸۹ـ «أَتَفْعَلُ هذا»؟! نسب قريش (مصعب زبيرى) ص۳۴۹، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكّار) ج۷۸۲/۲، الاستيعاب ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، تاريخ مدينة دمشق ج۴۸۳/۱۹، المنتظم ج۲۳۷/۴، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۲۳۵، التبيين فى انساب القرشيين (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۴/۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابى الحديد) ج۱۰۶/۱۲، الجوهرة فى نسب النبى صلى الله عليه وآله واصحابه العشرة ج۱۵۴/۲، ذخائر العقبى ص۱۶۸، سير اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاريخ الاسلام ←

اگر تو یک پیر مرد نبودی،[۹۰] و اگر امیر المؤمنین نبودی (یک) سیلی به چشمت می‌زدم[۹۱]

← (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، الوافی بالوفیات ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، إمتاع الاَسماع ج۳۶۹/۵، عمدة القاری ج۱۶۸/۱۴، مَحْض الصواب ج۸۸۷/۳، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ھ) ص۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص۲۳۴، تحفة الالباب ج۱۲۰/۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج۲۵۶/۴، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹.

۹۰ـ «لَوْلا أنّكَ شيخٌ، أوْ لَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ ...». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل يزوج الصبية أو يتزوجها ح۴ ـ ج۴۲۲/۳.

۹۱ـ «لَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَلَطَمْتُ عَيْنَكَ (أوْ عَيْنَيْكَ)». سنن سعید بن منصور ج۱۷۳/۱، مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل يزوج الصبية أو يتزوجها ح۴ ـ ج۴۲۲/۳، الاستیعاب ج۵۱۰/۴ [۳۶۳۸]، غوامض الاسماء المبهمة ج۷۸۷/۲، المغنی علی مختصر الخرقی ج۴۵۴/۷، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله و اصحابه العشرة ج۱۵۵/۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۳۴۳/۷، إمتاع الاَسماع ج۳۶۹/۵، الاصابة ج۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، صحابیات الرسول صلی الله علیه و آله ص۹۸، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰.

«فلَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَصَكَكْتُ عُنُقَكَ». مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۱۶۳/۶ /ح۱۰۳۵۲، آداب الخطبة والزفاف فی السنّة المطهرة ص۱۹.

«واللهِ لَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَصَكَكْتُ عَيْنَيْكَ (أوْ عَيْنَكَ)». مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۱۶۳/۶ /ح۱۰۳۵۳، کنز العمال ج۵۱۰/۱۶ /ح۴۵۶۷۲، نیل الاوطار ج۲۴۰/۶، فقه السنّة ج۲۹/۲، فتاوی واقضیة عمر بن الخطاب ص۱۱۸. ←

و دماغت را خرد می‌کردم».[92]

راویان هتّاک اموی مذهب برای آنکه به خیال خود نهایت توهین و تحقیر را

← «لَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَلَطَمْتُ». مختصر كتاب الموافقة ص۱۶۸، غوامض الاسماء المبهمة ج۷۸۷/۲، ۷۸۸.

«لَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَطَمَسْتُ عَيْنَيْكَ». ذخائر العقبى ص۱۶۸.

«لَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَلَطَمْتُكَ على خَدِّكَ». شرح ادب القاضى ج۱۲۹/۴، ۱۳۰.

۹۲ـ «لَوْلا أَنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَكَسَرْتُ أَنْفَكَ». نسب قريش (مصعب زبيرى) ص۳۴۹، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكّار) ج۷۸۲/۲، الاستيعاب ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، ربيع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۳/۴، التذكرة الحمدونية ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاريخ مدينة دمشق ج۴۸۳/۱۹، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۲۳۵، المنتظم ج۲۳۷/۴، التبيين فى انساب القرشيين (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۴/۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابى‌الحديد) ج۱۰۶/۱۲، ذخائر العقبى ص۱۶۸، الجوهرة فى نسب النبى صلى الله عليه وآله واصحابه العشرة ج۱۵۴/۲، سير اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاريخ الاسلام (ذهبى) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلى ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، ۱۳۹، الوافى بالوفيات ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، إمتاع الأسماع ج۳۶۹/۵، عمدة القارى ج۱۶۸/۱۴، مَحْض الصواب ج۸۸۷/۳، الروضة الفيحاء ص۲۳۴، تحفة الالباب ج۱۲۰/۲، الفتوحات الاسلامية ج۴۷۲/۲، الدر المنثور فى طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (كحاله) ج۲۵۶/۴، اعلام النساء (مصطاوى) ص۳۹، موسوعة حياة الصحابيات ص۱۹۰.

«لَوْلا أنّكَ أميرُ المؤمنينَ لَهَشَمْتُ أَنْفَكَ». تاريخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۶۶.

نسبت به مولی امیرالمؤمنین علی عليه السلام و خاندان او انجام داده باشند مدعی هستند که عمر بن خطاب این کارها را در حضور دیگران با امکلثوم انجام داده است!

آنان می‌گویند: امکلثوم دستش را بلند کرد تا به صورت عمر کشیده بزند. کسانی که در آنجا حضور داشتند (!) خواستند با امکلثومِ خردسال به تندی برخورد کنند ولی عمر گفت: «رهایش کنید، او هاشمیّه و قُرشیّه است».[۹۳]

عمر به امکلثوم گفت: «برو به پدرت بگو: چقدر خوب است، و چقدر زیباست! بگو: به خدا آن طوری که تو می‌گفتی نبود![۹۴] ... به او بگو: من که راضی‌ام خدا هم از تو راضی باشد»![۹۵]

۹۳ـ «فَرَفَعَتْ يَدَها وكادَتْ أنْ تَلْطِمَهُ، وقالَتْ لَهُ: لَوْلا أَنَّكَ أميرُ المؤمنينَ، وإلّا لَلَطَمْتُكَ على خَدِّكَ. فقال عُمَرُ رضي الله عنه: دَعُوها فإنَّها هاشِمِيَّةٌ قُرَشِيَّةٌ»! شرح ادب القاضی ج۱۲۹/۴، ۱۳۰.

۹۴ـ «إنْطَلِقي فقُولي لَهُ: ما أَحْسَنَها وأَجْمَلَها، لَيْسَتْ واللهِ كَما قُلْتَ ...». سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸، الذریة الطاهرة ص۱۱۴، ذخائر العقبی ص۱۶۸.

۹۵ـ «فقال: قُولي لَهُ: قَدْ رَضيتُ رَضِيَ اللهُ عَنْكَ». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، الاستیعاب ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۳/۱۹، المنتظم ج۲۳۷/۴، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۴/۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۰۶/۱۲، الجوهرة فی نسب النبی صلى الله عليه وآله واصحابه العشرة ج۱۵۴/۲، ذخائر العقبی ص۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، الوافی بالوفیات ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، مجمع الاحباب ج۲۳۴/۱، ←

روات کذاب می‌گویند: ام‌کلثوم ـ با احساس اینکه دارند او را می‌فروشند ـ شتابان نزد علی (ع) آمد و به پدر خود گفت: «آیا شما مرا نزد عمر فرستادید تا مرا بخرد؟![96] ... شما مرا نزد پیر مرد بدی فرستادید»![97]

← إمتاع الاَسماع ج۳۶۹/۵، عمدة القاری ج۱۶۸/۱۴، مَحْض الصواب ج۸۸۷/۳، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۶۶، الروضة الفیحاء ص۲۳۴، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲.

«وقال: قُولي لأَبِيكِ: قَدْ رَضِيتُ، قَدْ رَضِيتُ، قَدْ رَضِيتُ». تاریخ بغداد ج۱۸۰/۶، الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲.

«قال: بارَكَ اللهُ فيكِ وفي أَبِيكِ قَدْ رَضِينا». طبقات ابن سعد ج۴۶۴/۸، تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۶/۱۹، المنتظم ج۲۳۷/۴، کشف المشکل ج۱۲۲/۱، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، مَحْض الصواب ج۸۸۸/۳.

۹۶ـ «أَبَعَثْتَني إِلَيْهِ لِيَشْتَرِيَني». مختصر کتاب الموافقة ص۱۷۰.

۹۷ـ «بَعَثْتَني إلى شَيْخٍ سَوْءٍ». نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، الاستیعاب ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۳/۴، التذکرة الحمدونیة ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۳/۱۹، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، المنتظم ج۲۳۷/۴، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۴/۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۰۶/۱۲، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۹، الوافی بالوفیات ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، عمدة القاری ج۱۶۸/۱۴، الروضة الفیحاء ص۲۳۴، مَحْض الصواب ج۸۸۷/۳، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۶۶، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۲/۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ←

آنگاه ماجرا را برای پدر تعریف کرد.[۹۸]

علی به امکلثوم گفت: «دخترم او شوهر توست»![۹۹]

ص۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج۲۵۶/۴، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰.

«أَتَبْعَثُني إلى شَيْخٍ سَوْءٍ»؟ ذخائر العقبی ص۱۶۸.

«تَبْعَثُني إلى شَيْخٍ سَوْءٍ»؟ إمتاع الاَسماع ج۳۶۹/۵.

«أَرْسَلْتَني إلى شَيْخٍ سَوْءٍ». تحفة الالباب ج۱۲۰/۲.

۹۸ـ «فَذَكَرَتْ لَهُ جميعَ ما فَعَلَهُ وما قالَهُ». الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲.

«مَضَتْ إلى أَبِيها فأَخْبَرَتْهُ». سیر اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۹.

«فقالَتْ: ما نَشَرَ البُرْدَ ولا نَظَرَ إلّا إلَيَّ ...». تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، مجمع الاحباب ج۲۳۴/۱.

«ثُمّ خَرَجَتْ حتّى جاءَتْ (أوْ أَتَتْ) أباها فأَخْبَرَتْهُ الخَبَرَ». جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، ذخائر العقبی ص۱۶۸، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، تحفة الالباب ج۱۲۰/۲، اعلام النساء (کحاله) ج۲۵۶/۴.

۹۹ـ «یا بُنَيَّةُ! إنَّهُ زَوْجُكِ». نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، الاستیعاب ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۳/۴، تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۳/۱۹، المنتظم ج۲۳۷/۴، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۴/۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۰۶/۱۲، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه وآله واصحابه العشرة ج۱۵۴/۲، ذخائر العقبی ص۱۶۸، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۹، إمتاع ←

دختر به پدر گفت: «آیا من اختیار امر ازدواج خودم را ندارم»؟!

علی به او گفت: «تو اگر دختر بزرگی بودی اختیار انتخاب همسرت را به تو می‌سپردم، ولی الآن اختیار ازدواج تو با من است»![۱۰۰]

از آنجایی که نظیر این ازدواجِ خیالی، حتی در میان مردمان بسیار پست نیز بی‌سابقه بوده، راویان اموی قصه را این طور ادامه داده‌اند که:

مردم وقتی شنیدند که عمر می‌خواهد با ام‌کلثوم بنت علی ازدواج کند با تعجب به عمر گفتند: «ام‌کلثوم یک دختر بچه است تو می‌خواهی با او چه کنی»؟![۱۰۱]

می‌گویند: عمر به بالای منبر رفت و گفت: «والله آنچه که مرا بر آن داشته به علی اصرار کنم که دخترش را به من تزویج کند حدیثی است که از پیامبر شنیده‌ام! پیامبر فرمود: «تنها نسب و حسب من است که روز قیامت باقی خواهد ماند»».[۱۰۲]

← الاَسماع ج۵/۳۶۹، عمدة القاری ج۱۴/۱۶۸، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۷، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱ه) ص۱۴۶۶، الفتوحات الاسلامیة ج۲/۴۷۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (کحاله) ج۴/۲۵۶، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰.

۱۰۰ـ «قالَتْ: يا أَبَتاهُ أَلا أَسْتَأْمِرُ في نَفْسي؟! قال: بَلىٰ، لَوْ كُنْتِ كَبيرةً اسْتَأْمَرْتُكِ، ولكنْ أَمْرُكِ إِلَيَّ اليَوْمَ». مختصر کتاب الموافقة ص۱۷۰.

۱۰۱ـ «فقيلَ لَهُ: يا أميرَ المؤمنينَ! ما كُنْتَ تُريدُ إِلَيْها، وهِيَ صَبِيَّـةٌ صَغيـرَةٌ»؟! سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸، ذخائر العقبی ص۱۶۹.

۱۰۲ـ «صَعِدَ عمرُ بنُ الخطّابِ المِنبرَ، فقالَ: أَيُّهَا النّاسُ إِنَّهُ واللهِ ما حَمَلَني عَلى الإِلْحاحِ على عَلِيِّ بنِ أبي‌طالِبٍ فِي ابْنَتِهِ إِلّا أَنّي سَمِعْتُ رَسولَ اللهِ ﷺ يَقولُ: كُلُّ سَبَبٍ ←

لازم به ذکر است که این عبارتها را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اعتراض به خودِ عمر و به سبب اهانتی که عمر به صفیه (= عمه پیامبر صلی الله علیه و آله) کرده بود بیان فرموده است. اهانتی که صفیه را به گریه انداخت و پیامبر صلی الله علیه و آله را به خشم آورد![۱۰۳]

در این مرحله از داستان‌سراییِ اموی، اظهار شده که: هم فرزندان حضرت علی و هم برادرِ آن حضرت (= عقیل) مخالف این ازدواج بودند و آن را به مصلحت امکلثوم علیهاالسلام نمی‌دانستند.

می‌گویند: اصرار بیش از حد عمر باعث گردید علی علیه‌السلام موافقت با ازدواج را موکول به نظر حسن و حسین علیهماالسلام نماید![۱۰۴]

حسنین علیهماالسلام به پدرشان حضرت علی علیه‌السلام اصرار نمودند که به امکلثوم اجازه

← ونَسَبٍ وصِهْرٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ القِيامَةِ إلّا نَسَبي وصِهْري، فإنَّهُما يَأْتِيانِ يَوْمَ القِيامَةِ يَشْفَعانِ لصاحِبِهِما». مناقب علی بن ابی‌طالب (ابن مغازلی) ص۱۳۵.

همچنین رجوع کنید به: سیرة ابن اسحاق ص۲۴۹، الاحادیث المختارة (مقدسی) ج۱/۱۹۸، مسند الفاروق ج۱/۳۸۹، ۳۹۰، الشرف المؤبّد ص۴۳.

۱۰۳ـ مجمع الزوائد ج۸/۲۱۶، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/۴۰۴، ۴۰۵ (به نقل از مسند البزار).

۱۰۴ـ «فقالَ لَهُ عَلِيٌّ: إنّ عَلَيَّ فيها أُمَراءَ حتّى أَسْتَأْذِنَهُم». سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸.

«فقالَ (عَلِيٌّ): لَها أميرَيْنِ معی. قال: نَعَم. فرَجَعَ عَلِيٌّ إلى أَهْلِهِ وقَعَدَ عمرُ يَنْتَظِرُ ما يَرُدُّ عليهِ فقالَ عَلِيٌّ: ادْعُوا الحَسَنَ والحُسَيْنَ، فجاءا فدَخَلا فقَعَدا بَيْنَ يَدَيْهِ فَحَمِدَ اللهَ وأَثْنى عليهِ، ثُمّ قال لَهُما: إنّ عمرَ قَدْ خَطَبَ إلى أُخْتِكُما، فقُلْتُ لَهُ إنّ لَها مَعي أَميرَيْنِ، وإنّي كَرِهْتُ أنْ أُزَوِّجَها إيّاهُ حتّى أُؤامِرَكُما». ذخائر العقبی ص۱۶۹.

دهد مانند زنان دیگر شوهر خود را شخصاً انتخاب کند[۱۰۵] ولی حضرت علی به پیشنهاد آنان توجهی نکرد!

عمویِ دختر (= عقیل) نیز از خواستگاریِ «عمر» به خشم آمد و بشدت با این ازدواج مخالفت نمود.[۱۰۶]

آنگاه که مخالفت‌های عقیل را برای عمر بن خطاب نقل کردند، وی گفت: «وای بر این عقیلِ سفیه و احمق»![۱۰۷]

خلاصه ـ طبق نقل‌های اموی ـ: علی رغم تمامی این مسائل و این معارضتها، «ام‌کلثوم بنت علی» به «عمر بن خطاب» تزویج شد و بچه‌ای که سرگرم بازی با کودکان هم سن و سال خود بود[۱۰۸] به خانهٔ شوهر پیر خود رفت!

۱۰۵ـ «فَقالا: هِيَ امْرَأَةٌ مِنَ النِّساءِ تَخْتارُ لِنَفْسِها». المعجم الاوسط (طبرانی) ج۶/۳۵۷، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۶۴، ۱۱۴، مسند الفاروق ج۱/۳۹۰، مجمع الزوائد ج۴/۲۷۲، مجمع البحرین فی زوائد المعجمین ج۶/۱۶۲، ۱۶۳ /ح۳۵۳۸، کنز العمال ج۱۶/۵۳۱ /ح۴۵۷۷۳.

۱۰۶ـ «فَغَضِبَ عقيلٌ وقالَ لِعَلِيٍّ: ما تَزِيدُكَ الأَيّامُ والشُّهُورُ إلّا العَمىٰ في أَمْرِكَ». الذریة الطاهرة ص۱۶۰، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۳/۴۴، ذخائر العقبی ص۱۷۰، مجمع الزوائد ج۴/۲۷۱، مسند الفاروق (ابن کثیر) ج۱/۳۸۹.

۱۰۷ـ «وَيْحَ عَقيلٍ سَفيهٍ أَحْمَقَ». المعجم الکبیر (طبرانی) ج۳/۴۴، ۴۵ /ح۲۶۳۳، مسند الفاروق ج۱/۳۸۹، مجمع الزوائد ج۴/۲۷۲ (هیتمی این روایت را از طریق طبرانی نقل می‌کند و سپس می‌گوید: رجاله رجال الصحیح).

۱۰۸ـ «تَزَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ أمَّ كلثومٍ بنتَ عليِّ بنِ أبي طالِبٍ، وَهِيَ جارِيَةٌ تَلْعَبُ مَعَ الجَواري». مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۶/۱۶۳ /ح۱۰۳۵۳. ←

آن هم شوهری که قبلاً تا مدت‌ها شغلش این بود که در بازار بایستد و با عصایش بچه‌های مردم را بترساند![۱۰۹]

«إنّ عليَّ بنَ أبي‌طالِبٍ أَنْكَحَ ابْنَتَهُ ـ جارِيَةٌ تَلْعَبُ مَـعَ الجَواري ـ عمرَ بنَ الخطّابِ». مصنف عبدالرزاق ـ باب نكاح الصغيرين ـ ج۶/۱۶۲، ۱۶۳ / ح۱۰۳۵۱.

۱۰۹ـ قَتادَه نقل می‌کند: «روزی عمر با جارود عبدی از مسجد باز می‌گشت که در راه با زن میان سالی مواجه شد. عمر به او سلام کرد. زن پاسخ سلام او را داد و گفت: ای عمر ترا همین بس (که گذشته‌ات را به یاد آوری). آن ایامی را که نامت عُمَیر بود و در بازار عُکاظ بچه‌ها را با عصایت می‌ترساندی. چندی نگذشت که نامت عمر شد، و پس از مدتی نامت امیر المؤمنین گردید. در خصوص مردم از خدا بترس و بدان کسی که از انذار و وعیدِ (خداوند) بترسد دور را نزدیک می‌بیند، و آن که از مرگ در هراس باشد بیم از دست دادن زمان را دارد». «خَرَجَ عمرُ مِنَ المَسْجِدِ ومعهُ الجارُودُ العَبْدِيُّ، فإذا بِامْرَأَةٍ بَـرْزَةٍ على ظَهْرِ الطَّريقِ، فسَلَّمَ عليها عمرُ، فرَدَّتْ عليهِ السّلامَ، فقالَتْ: هِيْهاً يا عمرُ، عَهِدْتُكَ وأَنْتَ تُسَمّىٰ عُمَيْراً في سُوقِ عُكاظٍ تُرَوِّعُ الصِّبْيانَ بِعَصاكَ، فلَمْ تَذْهَبِ الأَيّامُ حتّى سُمّيتَ عمرَ، ثُمّ لَمْ تَذْهَبِ الأَيّامُ حتّى سُمّيتَ أميرَ المُؤمنينَ، فَاتَّقِ اللهَ في الرَّعِيَّةِ، واعْلَمْ أنّهُ مَنْ خافَ الوَعيدَ قَرُبَ عليهِ البَعيدُ، ومَنْ خافَ المَوْتَ خَشِيَ الْفَوْتَ». الاصابة (ط دار الكتب العلمية، تحقيق «على محمد معوض» و «عادل احمد عبدالموجود») ـ ترجمة «خَوْلَة بنت مالك بن ثعلبة» ـ ج۸/۱۱۶ [۱۱۱۸].

در چاپ قبلی الاصابه (ط مصر، الكتبخانة الخديوية، ج۴/۲۹۰ [۳۶۱]) عبارت «تُرَوِّعُ الصِّبيانَ» به «ترع الصّبيان» تصحیف شده است. در کتاب الاستیعاب (مطبوع در حاشیه الاصابة ط خدیویه ج۴/۲۹۱) نیز همین تصحیف صورت گرفته و عبارت به صورت «ترع الصبيان» درج گردیده است. و تحریف

بر اساس تاریخ‌پردازی امویان: خلیفهٔ فرهیخته و با فرهنگی که به پیر مردان نصیحت می‌کرد که: «از خدا بترسید و با زنان هم سن و سال خود ازدواج نمایید»؛ هم او که به دختران توصیه می‌کرد که: «تن به ازدواج با مردانِ پیر ندهید»،[110]

← آخر اینکه در کتاب الاستیعاب (ط دار الکتب العلمیة تحقیق «علی محمد معوض» و «عادل احمد عبدالموجود» ج۴/۳۹۰) عبارت «تُرَوِّعُ الصّبیانَ بِعَصاكَ (= با عصایت بچه‌ها را می‌ترساندی)» به «تَرْعَي الضَأْنَ بِعَصاكَ (= با عصایت گوسفند می‌چراندی)!» تغییر یافته است. یعنی حضرات با این تحریفشان مدعی هستند که «بازار عکاظ» چراگاهی بوده که عمر گوسفندها را برای چراندن به آن جا می‌برده تا به جای علف خوردن، تجارت کنند!

در کتاب شهاب الدین نویری، این روایت، قریب به همین الفاظ، با حذف عبارتِ «في سُوقِ عُكاظٍ تُرَوِّعُ الصِّبيانَ بِعَصاكَ» نقل شده است. (نهایة الأرب فی فنون الادب ـ الفن الثاني، القسم الثالث، الباب الأول، ذکر ما قیل فی التواضع ـ ج۳/۲۴۵، ۲۴۶).

این روایت در «اجتماع الجیوش الاسلامیة» ص۸۴ و در «اسواق العرب فی الجاهلیة والاسلام» ص۲۸۴ و همچنین در کتاب «رجال أنزل الله فیهم قرآناً» ج۵/۱۵۵ نیز آمده است که نقل آنها نیز خالی از تحریف نیست!

۱۱۰ـ «إنّ عمرَ بنَ الخطّابِ أُتِيَ بِامْرَأَةٍ شابَّةٍ تَزَوَّجَها شيخٌ كبيرٌ، فقَتَلَتْهُ. فأَمَرَ بِحَبْسِها، ثُمّ قامَ فِي النّاسِ، فقالَ: أَيُّهَا النّاسُ، اتَّقُوا اللهَ! ولْيَنْكِحِ الرَّجُلُ لُمَتَهُ مِنَ النِّساءِ، ولْتَنْكِحِ المَرْأَةُ لُمَتَها مِنَ الرّجالِ». تاریخ المدینة المنورة ج۲/۷۶۹، کنز العمال ج۱۶/ ۴۹۹ / ح۴۵۶۳۰.

یعنی: «زن جوانی را نزد عمر بن خطاب آوردند که پیر مردی با او ازدواج کرده بود و آن زن شوهر پیرش را کشته بود. عمر بن خطاب پس از آنکه دستور حبس ←

پیر مرد با احساسی که فکر می‌کرد دختران هم دل دارند

← زن را داد، به مردم گفت: ای مردم، از خدا بترسید، مرد باید از میان زنان با فردی که هم سن و سال خودش است ازدواج کند. زن نیز باید از میان مردان با فردی ازدواج کند که هم سن و سال اوست».

یک بار عمر به منبر رفت و در سخنرانی خود گفت: ای مردم، هر مردی باید با زنِ هم سن خودش ازدواج کند، هر زنی هم باید همسرِ مردی شود که هم سن اوست. «عمرُ رَضِيَ اللهُ تَعالى عنه خَطَبَ النّاسَ، فقالَ: يا أيُّهَا النّاسُ، لِيَنْكِحِ الرَّجُلُ لُمَتَهُ مِنَ النِّساءِ، ولْتَنْكِحِ المَرْأةُ لُمَتَها مِنَ الرِّجالِ. اللُّمَةُ: المِثْلُ فِي السِّنِّ». غريب الحديث (ابن قتيبه) ج۱/۲۶۶، الفائق في غريب الحديث ج۳/۲۱۲. شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج۱۲/۱۶۳.

« ورُوِيَ أنّ رَجُلاً تَزَوَّجَ جارِيَةً شابَّةً زَمَنَ عمرَ رضی الله عنه، فَفَرِكَتْهُ فقَتَلَتْهُ، فلَمّا بَلَغَ عمرَ ذلك قال: يا أيُّهَا النّاسُ، لِيَتَزَوَّجْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ لُمَتَهُ مِنَ النِّساءِ، وَلْتَنْكِحِ المَرْأةُ لُمَتَها مِنَ الرِّجالِ. أَيْ شَكْلَهُ وَتِرْبَهُ. أرادَ: لِيَتَزَوَّجْ كُلُّ رَجُلٍ امْرَأَةً على قَدْرِ سِنِّهِ ولا يَتَزَوَّجْ حَدَثَةً يَشُقُّ عليها تَزَوُّجُهُ». لسان العرب ـ ذيل «لما» ـ ج۱۵/۲۵۷.

«ومِنْهُ حديثُ عمرَ: أنّ شابَّةً زُوِّجَتْ شَيْخاً فقَتَلَتْه، فقالَ: أيُّهَا النّاسُ، لِيَنْكِحِ الرَّجُلُ لُمَتَهُ مِنَ النّساءِ، وَلْتَنْكِحِ المَرْأةُ لُمَتَها مِنَ الرِّجالِ. أَيْ شَكْلَهُ وتِرْبَهُ». النهاية في غريب الحديث (ابن اثير) ـ ذيل كلمة «لُمَة» ـ ج۴/۲۷۴، لسان العرب ـ ذيل «لمم» ـ ج۱۲/۵۳۲: «أي شَكْلَهُ وتِرْبَهُ وقِرْنَهُ في السِنّ»، تاج العروس ج۹/۵۴.

«واللُّمَةُ أيْضاً (تِربُ الرَّجُل) ومِنْهُ الحديثُ: لِيَتَزَوَّجِ الرَّجُلُ لُمَتَهُ كما فِي الصِّحاحِ وكانَ رَجُلٌ قَدْ تَزَوَّجَ جارِيَةً شابَّةً زَمَنَ عمرَ، ففَرِكَتْهُ فقَتَلَتْهُ، فلَمّا بَلَغَ عمرَ ذلك قالَه. ومَعَناهُ أيُّ امْرَأةٍ على قَدْرِ سِنِّهِ (وَ) لُمَةُ الرَّجُلِ (شَكْلُهُ)».تاج العروس ج۱۰/۳۳۱.

و نبایـد آنـان را مـجـبـور بـه ازدواج بـا مـردان بـد قـیـافـه کـرد،[111]

۱۱۱ـ «... قالَ عمرُ بنُ الخطّابِ رضی الله عنه: لا تُكرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الرَّجُلِ القَبِيحِ، فإنَّهُنَّ يُحْبِبْنَ ما تُحِبّونَ». عيون الاخبار (ابن قتيبه) ـ كتاب النساء ـ ج۴/۱۱.

«... عن عمرَ أنَّهُ قال: لا تُنْكِحُوا المَرْأةَ الرَّجُلَ القَبيحَ الذَّميمَ (وفي لِفْظٍ: الدَّميمَ)، فإنَّهُنَّ يُحْبِبْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ ما تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُم». تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ـ باب ۶۰: في ذكر كلامه في فنون ـ ص۱۹۵، احكام النساء (ابن جوزى) ـ باب۶۳: في الأمر بتزويج البنت إذا بلغت ـ ص۳۲۰، مسند الفاروق ج۱/۳۹۴، غداء الالباب ج۲/۳۰۶.

«عن هِشامٍ، عن عُرْوَةَ أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ قال: يَعْمِدُ أَحَدُكُمْ إلى بِنْتِهِ، فيُزَوِّجُهَا القَبِيحَ، إنَّهُنَّ يُحْبِبْنَ ما تُحِبُّونَ. يَعْني إذا زَوَّجَهَا الدَّمِيمَ، كَرِهَتْ في ذلك ما يَكْرَهُ، وعَصَتِ اللهَ فِيهِ». مصنف عبدالرزاق ـ كتاب النكاح، باب عرض الجواري ـ ج۶/۱۵۸، ۱۵۹ /ح۱۰۳۳۹. همچنین رجوع کنید به: كنز العمال ج۱۶/۵۸۷ /ح۴۵۹۶۳.

«...قال عمرُ: لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الرَّجُلِ الذَّميمِ (وفي لَفْظٍ: الدَّميمِ، وفي لَفظٍ: القَبيحِ)، فإنَّهُنَّ يُحْبِبْنَ مِن ذلك ما تُحِبُّونَ». سنن سعيد بن منصور ج۱/۲۴۴، مصنف ابن ابى‌شيبة ـ كتاب النكاح، باب من كان يكره المرأة على ما لا تهوى من الرجال، وكتاب الطلاق، باب ما كره من الكراهية للنساء ... ـ ج۳/۴۶۲، ج۴/۱۸۳، كنز العمال ج۱۶/۵۸۷ /ح۴۵۹۶۴. ازالة الخفاء ج۲/۱۱۰.

«...قال عمرُ رضی الله عنه: لا يُكْرِهَنَّ أَحَدُكُمْ ابْنَتَهُ عَلَى الرَّجُلِ القَبيحِ، فإنَّهُنَّ يُحْبِبْنَ ما تُحِبُّونَ». تاريخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج۲/۷۶۹، كتاب العيال ج۱/۲۷۲.

«ويَجُوزُ لِلْمَرْأةِ إذا أَرادَتْ أنْ تَتَزَوَّجَ بِرَجُلٍ أنْ تَنْظُرَ إلَيْهِ، لِأَنَّهُ يُعْجِبُها مِنَ الرَّجُلِ ما يُعْجِبُ الرَّجُلَ مِنْها. ولِهٰذا قال عمرُ رضی الله عنه: لا تُزَوِّجُوا بَناتِكُمْ مِنَ الرَّجُلِ ←

حــال خــود ــــ بـا آن درازی خــارج از اعــتـدال[۱۱۲] و آن پـاهــای چــون

الدَّميمِ، فإنَّهُ يُعْجِبُهُنَّ مِنهم ما يُعْجِبُهُمْ مِنْهُنَّ». المهذب (شیرازی) ج۳۴/۲، المجموع (نووی) ج۱۳۳/۱۶، ۱۳۹، فقه السنّة ج۲۹/۲، فتاوی واقضية عمر بن الخطاب ص۱۱۹.

۱۱۲ـ بعضی گفته‌اند: «عمر یک ذراع (یعنی حدود نیم متر) از سایر مردم بلندتر بود». «عنْ زِرِّ بنِ حُبَيْشٍ قال: خَرَجَ أهلُ المدينةِ في مَشْهَدٍ لَهُمْ، فإذا أنَا بِرَجُلٍ أصْلَعَ أعْسَرَ أيْسَرَ قَدْ أشْرَفَ فَوْقَ النّاسِ بِذِراعٍ ....، فقُلْتُ: مَنْ هذا؟ قالُوا: عمرُ بنُ الخَطّابِ». مصنف عبدالرزاق ـ کتاب المناسك، باب صيد المعراض ج۴۷۷/۴، ۴۷۸ /ح۸۵۳۳، المعجم الكبير (طبرانی) ج۶۵/۱ /ح۵۱، مجمع الزوائد ج۳۴/۴ وقال: رواه الطبراني ورجاله موثوقون.

بعضی گفته‌اند: «قد او به قدری بلند بود که گویی بر روی شتر (و یا بر روی حیوان دیگری) نشسته است». «كَأنَّهُ راكِبُ جَمَلٍ والنّاسُ مُشاةٌ»، یا «... مُشْرِفاً عَلَى النّاسِ كَأنَّهُ عَلى دابَّةٍ...». تاریخ الطبری ج۲۶۷/۳، ۲۶۸، المستدرك علی الصحيحين ج۸۱/۳، تاریخ القضاعی ص۲۸۹، تاریخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۴، ۲۰، مختصر التاريخ (ابن كازرونی) ص۶۵، تلخيص المستدرك ج۸۱/۳، تاريخ الخميس ج۲۴۰/۲. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۳۲۴/۳، التنبيه والإشراف ص۲۶۷، المعجم الكبير (طبرانی) ج۶۷/۱ /ح۵۹، تاريخ مدينة دمشق ج۲۱/۴۴، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدين ـ ۲۵۴، العقد الثمين ج۳۰۳/۶، مَحْض الصواب ج۱۳۷/۱، مفتاح السعادة ج۸/۲، اخبار الدول ج۲۸۵/۱، سَمْط النجوم العوالی (عصامی) ج۴۷۹/۲، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، دائرة معارف القرن العشرين ج۷۳۷/۶، حياة عمر (محمود شلبی) ص۱۴، اتمام الوفاء (محمد خُضَری) ص۸۷.

شـــتـــر مـــرغ[۱۱۳] و آن صـــورت رنـــگ‌پـــریـــدهٔ ســـیـــاه[۱۱۴]

۱۱۳ـ پاهای شتر مرغ به هنگام راه رفتن این طور است که پنجه‌ها و جلویِ کفِ دو پا از هم فاصله دارد ولیکن پاشنه‌های پا نزدیک به هم است. از همین رو تمامی شتر مرغ‌ها رَوْحاء هستند. گفته‌اند که عمر مانند شتر مرغ راه می‌رفته و اَرْوَح بوده است:

«عن سِماكِ بنِ حَرْبٍ قال: كانَ عمرُ أَرْوَحَ». المعارف (ابن قتیبه) ص۱۸۱، غریب الحدیث (ابن قتیبه) ج۲۷۴/۱، جمهرة اللغة ج۵۲۶/۱، المجالسة وجواهر العلم ص۳۹، الفائق فی غریب الحدیث ج۶۵/۲، تاریخ مدینة دمشق ج۱۸/۴۴، غریب الحدیث (ابن جوزی) ج۴۱۹/۱، اسد الغابة ج۷۸/۴، النهایة فی غریب الحدیث ج۲۷۵/۲، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۵۴، القاموس المحیط ص۲۸۲، الاصابة ج۴۸۵/۴ [۵۷۵۲].

دیار بکری در توضیح اینکه عمر «أَرْوَح» بوده چنین می‌گوید: «الأَرْوَحُ هُوَ الّذي تَتَدانیٰ قَدَماهُ إذا مَشیٰ. وقال الجَوْهَرِيُّ: هُوَ الّذي تَتَباعَدُ صُدُورُ قَدَمَيْهِ وتَتَدانیٰ عَقِباهُ وكُلُّ نَعامَةٍ رَوْحاءُ». تاریخ الخمیس ج۲۴۰/۲. همچنین رجوع کنید به: الصحاح (جوهری) ج۳۷۰/۱.

«... وكُلُّ نَعامَةٍ رَوْحاءُ ... وفي الحديثِ: كانَ عَمَرُ رضي الله عنه أَرْوَحَ». لسان العرب ج۴۶۶/۲، تاج العروس ج۵۹/۴.

۱۱۴ـ «عمر بسیار سیاه چرده بوده است». «كان عمرُ آدَمَ شَديدَ الأُدْمَةِ». المعارف (ابن قتیبه) ص۱۸۱، الاستیعاب ج۲۳۶/۳ [۱۸۹۹]، اسد الغابة ج۷۸/۴، تهذیب الکمال ج۳۲۳/۲۱، تهذیب التهذیب ج۳۸۶/۷، نزهة المجالس ج۱۵۵/۲، تاریخ الخمیس ج۲۴۰/۲.

واقدی از عاصم بن عبیدالله و او از سالم و او از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که عمر بن خطاب ابتدا سفید بوده و بعداً سیاه شده است! ابن عبدالبَرّ در رد ←

و آن چـشـمـانِ سـرخِ[۱۱۵] لـوچ[۱۱۶] و آن بـریـدگـی‌هـا و خـطـوط سـیـاهِ

← روایت واقدی می‌گوید: «نه حدیث عاصم بن عبیدالله قابل اعتماد و قابل استناد است و نه حدیث واقدی». «وعاصِمُ بنُ عبیدِاللهِ لا یُحْتَجُّ بِحَدیثِهِ ولا بِحَدیثِ الواقِدِيّ». ابن عبدالبر سپس می‌گوید: «صحیح‌ترین روایتی که در این موضوع نقل شده روایت زرّ بن حُبَیش است که در آن می‌گوید: عمر را دیدم که چهره‌ای بسیار سیاه چرده داشت». «وأَصَحُّ ما في هذا البابِ ـ واللهُ أَعْلَمُ ـ حَدیثُ سُفیانَ الثَّوْرِيِّ عن عاصِمِ بنِ بَهْدَلَةَ عن زِرِّ بنِ حُبَیْشٍ قال: رَأَیْتُ عمرَ شَدیدَ الأُدْمَةِ». الاستیعاب ج۲۳۶/۳ [۱۸۹۹].

ابن اثیر نیز نظر ابن عبدالبر را نقل نموده و آن را مورد تأیید قرار می‌دهد و می‌گوید: «اکثر اهل علم به همین مطلب (= بسیار سیاه چرده بودن عمر) معتقدند». اسد الغابة ج۴/۷۸.

عمر بن خطاب همچنین «رنگ پریده» نیز بوده است. رجوع کنید به: تاریخ الخمیس ج۲/۲۴۰، الجامع اللطیف (ابن ظهیره) ص۲۱۰، سمط النجوم العوالی (عصامی) ج۲/۴۷۸.

۱۱۵ـ «(کانَ) شَدیدَ حُمْرَةِ العَیْنَیْنِ ...». الاستیعاب ـ ترجمة «عمر بن الخطاب» ـ ج۲۳۶/۳ [۱۸۹۹]، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۶، صفة الصفوة ج۱/۲۷۵، جامع الاصول ج۱۲/۱۷۷، تهذیب الکمال ج۲۱/۳۲۳، الوافی بالوفیات ج۲۲/۴۶۰ [۳۳۵]، العقد الثمین ج۶/۳۰۲، تهذیب التهذیب ج۷/۳۸۶، مَحْض الصواب ج۱/۱۳۶، ۱۳۷، تاریخ الخمیس ج۲/۲۴۰، مفتاح السعادة ج۲/۸، الجامع اللطیف (ابن ظهیره) ص۲۱۰، تاریخ الاسحاقی ص۳۱، سمط النجوم العوالی ج۲/۴۷۹، نجوم حول الرسول صلی الله علیه و آله ص۴۲، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۴.

۱۱۶ـ «الحُولانُ مِن قُرَیْشٍ: عمرُ بنُ الخطّابِ الفارُوقُ رضي الله عنه، وأبولَهَبِ بنُ عبدِالمُطَّلِبِ، ←

صورت[117] و آن سبیل کلفت[118] و سر بی موی زشتی که زنان از دیدن آن به ترس

← وأبوجَهْلِ بنُ هِشامٍ،...». المنمّق ص۴۰۵.

«الحُولانُ مِنَ الأشراف: الفاروقُ عمرُ بنُ الخطّاب رَحِمَهُ اللهُ، أبولَهَبِ بنُ عبدِالمُطَّلِبِ، أبوجَهْلِ بنُ هِشامٍ، ...». المحبّر ص۳۰۳.

«عنْ أبي رَجاءٍ العُطارِدِيّ قال: رَأَيْتُ عمرَ بنَ الخطّابِ أَصْلَعُ طَوِيلٌ أَحْوَلُ ذُو سَبْلَةٍ...». تاریخ مدینة دمشق ج۱۸/۴۴، العقد الثمین ج۳۰۳/۶. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الخمیس ج۲۴۰/۲.

در جراحی معجزه آسای ابن کثیر، با تبدیل یک «لام» به «راء»، چشمِ لوچ و «اَحْوَل» عمر شفا یافته و ـ همچون آهوانِ زیبا چشم ـ به چشمانی سیاه و «اَحْوَر» تبدیل شده است! دکتر محمد سید وکیل نیز در کتاب خویش با پیروی از ابن کثیر می‌گوید: «کان (عمر) أَحْوَرَ العَيْنَيْنِ». البدایة والنهایة ج۱۵۶/۷، جولة تاریخیة فی عصر الخلفاء الراشدین ص۷۸.

۱۱۷ـ ظاهراً برای خندیدن به ریش عابدان بود که گفتند: «دو خطِ سیاهِ صورتِ عمر بن خطاب، اثر و مجرایِ اشک‌های عابدانهٔ او بوده است»!

«کان في وَجْهِ عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه خَطّانِ أَسْوَدانِ مِنَ البُكاءِ»! یا «...خَطّانِ أَسْوَدانِ مِنَ الدُّمُوعِ»! فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۲۵۳/۱ /ح۳۱۸، کتاب الزهد (احمد بن حنبل) ص۱۲۱، اخبار مکة (فاکهی) ج۳۱۹/۲، الرقة والبکاء (ابن ابی الدنیا) ص۱۵۹، حلیة الاولیاء ج۵۱/۱، شعب الایمان ج۴۹۳/۱، احیاء العلوم ج۱۸۴/۴، تاریخ مدینة دمشق ج۳۰۸/۴۴، المدهش ص۴۳۵، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۱۶۸، صفة الصفوة ج۲۸۶/۱، الجواب الکافی (ابن قیم) ص۲۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۶۹، ۲۷۰، البدایة والنهایة ج۱۵۲/۷، مجمع الاحباب ج۲۵۲/۱، العقد الثمین ج۳۰۳/۶، مَحْض الصواب ج۶۱۴/۲، ۶۱۵، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۲۹، تاریخ ←

و وحشت و لکنت زبان می‌افتادند[119] ـ به زور با دختر بچه‌ای ازدواج کرده بود که

← الخمیس ج۲/۲۴۰، الطبقات الکبری (شعرانی) ج۱/۱۸، الصواعق المحرقة ـ الباب الخامس: في فضائل عمر وخصوصياته، الفصل السابع في کراماته ـ ج۱/۲۹۹، اخبار الدول ج۱/۲۸۸، الکواکب الدرية (مناوی) ج۱/ قسم۱/ ص۸۷، الفتوحات الاسلامية ج۲/۴۲۲، درة الناصحين ص۲۷۰، التاريخ الاسلامی (محمود شاکر) ج۳/۲۰۲، خلفاء الرسول (خالد محمد خالد) ص۱۳۵، صور ومواقف ص۳۳، صور من حياة الانبياء والصحابة والتابعين ج۲/۱۸۷.

۱۱۸ـ ←«سَبْلَتُهُ كَبيرَةٌ». تاريخ مدينة دمشق ج۴۴/۱۷.

«كانَ عمرُ... سَبَلَتُهُ كثيرةَ الشَّعرِ في أطْرافِها صُهْبَةٌ». الاستيعاب ج۳/۲۳۶ [۱۸۹۹]، تهذيب الکمال ج۲۱/۳۲۳، الجوهر الثمين ص۴۳، العقد الثمين ج۶/۳۰۲، مَحْض الصواب ج۱/۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، تاريخ الخميس ج۲/۲۴۰، مفتاح السعادة ج۲/۸، اخبار الدول ج۱/۲۸۵، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰.

۱۱۹ـ «زنی نزد عمر رفت. عمر عمامه‌اش را برداشته بود و سرش برهنه بود. زن از دیدن سرِ بی‌موی عمر بن خطاب وحشت زده شد و ـ به جای اینکه بگوید: ای اباحفص غفر الله لك ـ به او گفت: ای اباغفر حفص الله لك. عمر به او گفت: چه می‌گویی؟ زن خواست به عمر بگوید [از سرِ اصلع تو ترسیدم]، گفت: از ترس تو اصلع شدم»!
«وقيلَ دَخَلَتِ امْرَأةٌ على عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه ـ وكانَ حاسِرَ الرَّأسِ وكان أَصْلَعَ ـ فدُهِشَتِ المَرْأةُ، فقالَتْ: أبا غَفْرٍ، حَفَصَ اللهُ لَكَ، وأرادَتْ أنْ تَقولَ: أَبا حَفْصٍ، غَفَرَ اللهُ لَكَ. فقالَ عمرُ رَضِيَ اللهُ تَعالى عنه: ما تَقُولِينَ؟ فقالَتْ: صَلَعْتُ مِن فَرْقَتِك، وأَرادَتْ أنْ تَقُولَ: فَرِقْتُ مِن صَلْعَتِكَ». مجمع الامثال (میدانی) ج۱/۱۸۸.

«موهای جلویِ سر عمر همه ریخته بود و از آنها ـ به جز چند تار مو که مانند ←

بیش از ۵۰ سال از او کوچکتر بود! پیوندی که در بارهٔ نوع آن گفته‌اند: فقط ابله‌ترینِ مردها ممکن است دنبال چنین ازدواج‌هایی باشند![120]

طُرّه‌ای در گرداگرد سرش بود ـ چیزی نمانده بود». «عنْ أبي عَمْرو بنِ العَلاءِ قالَ: ... كان عمرُ أَصْلَعَ لَمْ يَبْقَ مِن شَعْرِهِ إلا حِفافٌ، وهُوَ أنْ يَبْقىٰ مِنْهُ كَالطُّرَّةِ حَوْلَ رَأْسِهِ». الطيوريات ج۳/۱۲۷۵، ۱۲۷۶ [۱۲۲۲]. همچنین رجوع کنید به: الفائق فی غریب الحدیث ج۱/۲۵۹.

۱۲۰ـ ابوالفرج ابن جوزی می‌گوید: «ابله‌ترینِ ابله‌ها آن پیر مردی است که دنبال (ازدواج با) دختربچه‌ها باشد».

«وأَبْلَهُ البُلَهِ الشَّيْخُ الَّذي يَطْلُبُ صَبِيَّةً». صید الخاطر ـ فصل مخاطر الهوی ـ ص۲۱۹.

یا گفته‌اند: «ومِنَ التَّغْفيلِ أنْ يَتَزَوَّجَ الشَّيْخُ صَبِيَّةً». المبدع ج۷/۷، الاقناع لطالب الانتفاع ج۳/۲۹۷، کشاف القناع ج۵/۹، غداء الالباب ج۲/۳۰۵.

ابن جوزی می‌گوید: «برای کسی که می‌خواهد دخترش را به کسی تزویج نماید مستحب است که به دنبال جوان خوش سیمایی برای دخترش باشد، برای اینکه آنچه را که مردان (از زیبایی) دوست دارند زنان هم دوست دارند». «واسْتَحَبَّ لِمَنْ أرادَ تَزْويجَ ابْنَتِهِ أنْ يَنْظُرَ لَها شاباً مُسْتَحْسَنَ الصُّورَةِ، لأَنَّ المَرْأَةَ تُحِبُّ ما يُحِبُّ الرَّجُلُ». احکام النساء (ابن جوزی) ص۳۲۰، الاقناع لطالب الانتفاع ج۲/۲۹۶، غداء الالباب ج۲/۳۰۶.

محمد بن عبدالقوی مَرْداوی (ف. ۶۹۹هـ) در بیتی به پیر مردان توصیه می‌کند که مبادا با دختران جوان ازدواج کنند چرا که عاقبت این کار خسارت و هلاکت است!

(ولا تَنْكِحَنْ إنْ كُنْتَ شَيْخاً فَتِيَّةً
تَعِشْ في ضَرارِ العَيْشِ أوْ تَرْضَ بالرَّدي)

سفارینی (ف. ۱۱۸۸هـ) در بارهٔ این بیت می‌گوید: «این توصیه‌ای است از شاعر به ←

عجیب است با وجودی که عمر هر زن و شوهری را که «دو مرد» شاهدِ ازدواجشان نبوده سنگسار می‌کرده،[۱۲۱] برای این ازدواجِ خیالیِ او، در تمام طول تاریخ هیچ فردی هیچ شاهدی نیافته است![۱۲۲]

«عمر» با آنکه پیوسته بر روی منبر گفته بود: «مردان نباید مهر زنانشان را بیش از ۴۰۰ درهم (یا ۴۸۰ درهم) قرار بدهند»،[۱۲۳] و با آنکه گفته بود «اگر کسی مهر

تمامی کسانی که عقل و فهم دارند و دوراندیش هستند». «وَصِيَّةٌ مِنَ النّاظِمِ لِكُلِّ ذي لُبٍّ وفَهْمٍ وحازِمٍ». غداء الالباب ج۲/۳۰۵، ۳۰۶.

۱۲۱ـ «أُتِيَ عمرُ بِنِكاحٍ لَمْ يَشْهَدْ عَلَيهِ إلّا رَجُلٌ وَامْرَأَةٌ، فقال: هذا نِكاحُ السِّرِّ ولا أُجيزُهُ، ولَوْ كُنْتُ تَقَدَّمْتُ فيه لَرَجَمْتُ». الموطّأ ج۲/۵۳۵، کتاب الأم ـ کتاب النکاح، باب النکاح بالشهود ـ ج۵/۲۳، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۱۲۶، کنز العمال ج۱۶/۵۳۳ /ح۴۵۷۸۴، فقه السنّة ج۲/۵۷، اقضیة الخلفاء الراشدین ج۱/۱۲۰.

۱۲۲ـ ظاهراً قصه‌پردازانِ پرگویی که با این درجه از گستاخی در خصوص ملاقات خلیفه و ام کلثوم مهملات بافتند، فراموش کردند که حداقل دو تا شاهد قلابی هم برای این ازدواج دست و پا کنند!

۱۲۳ـ عمر بن خطاب می‌گفت: «مُهُورُ النِّساءِ لا يَزِدْنَ عَلىٰ أَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَمٍ».

یا می‌گفت: «لا تُغالُوا في مُهُورِ النّساءِ فإنَّه لَوْ كانَ تَقْوىً لِلّٰهِ أَوْ مَكْرُمَةً في الدّنيا كانَ نَبِيُّكُمْ أَوْلاكُمْ بذلك، ما أَصْدَقَ أَحَداً مِن نِسائِهِ ولا أَصْدَقَ بَناتِهِ أَكْثَرَ مِنِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُوْقِيَةً أَرْبَعُ مِائَةٍ وثَمانُونَ دِرْهَماً».

دو روایت فوق با الفاظ مختلفی نقل شده است. رجوع کنید به: سیرة ابن اسحاق ص۲۳۳، مصنف عبدالرزاق ـ کتاب النکاح، باب غلاء الصداق ـ ج۶/۱۷۵، ۱۷۶ /ح۱۰۴۰۱، مسند الحمیدی ج۱/۱۳، ۱۴ /ح۲۳، سنن سعید بن

همسرش را بیش از ۴۸۰ درهم قرار بدهد مازاد آن (مصادره می‌شود و) به بیت المال ملحق می‌گردد»،[۱۲۴] و با آنکه حتی مهریه ۶۰۰ درهمی را هم

← منصور ج۱/۱۹۵ /ح۵۹۸، التاریخ الکبیر (ابن ابی خیثمه) ص۱۶۹، مصنف ابن ابی‌شیبة ج۳/۳۱۸، مسند ابن راهویه ج۴/۲۸، مسند احمد بن حنبل ج۱/۴۰، ۴۱، ۴۸، سنن الدارمی ج۲/۱۴۱، طبقات ابن سعد ج۸/۱۶۱، ۱۶۲، سنن ابن ماجة ج۱/۶۰۷، سنن ابی‌داود ج۱/۴۶۷ /ح۲۱۰۶، سنن الترمذی ج۲/۲۹۱، سنن النسائی ج۶/۱۱۷، ۱۱۸، اخبار القضاة ج۲/۲۰۱، جزء من فوائد ابی جعفر بن البختری ص۴۰۵، صحیح ابن حبان ج۱۰/۴۸۱، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۱/۱۷۹، ج۴/۵۲، علل الدارقطنی ج۲/۲۳۲ ـ ۲۴۱، المستدرك علی الصحیحین ج۲/۱۷۶، ۱۷۷، تفسیر الثعلبی ج۳/۲۷۸، محاضرات الادباء ج۲/۲۳۱، اطراف الغرائب والافراد ج۱/۱۴۷، تفسیر البغوی ج۱/۴۱۴، احکام القرآن (ابن العربی) ج۱/۱۲۷، ۴۶۹، تفسیر الفخر الرازی ج۱۰/۱۳، المغنی علی مختصر الخرقی ج۷/۳۹۱، ج۸/۶، تفسیر القرطبی ج۵/۹۹، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۸/۳۱، لسان العرب ج۱۰/۲۶۷، تهذیب الکمال ج۳۴/۷۹ ـ ۸۱، تفسیر ابن کثیر ج۱/۴۷۷، ۴۷۸، مجمع الزوائد ج۴/۲۸۳، موارد الضمآن ج۴/۱۸۵، التقریر والتحبیر ج۳/۱۳۸، الدر المنثور ج۲/۱۳۳، الدرر المنتثرة ص۱۹۸ /ح۴۸۸، سبل الهدی والرشاد ج۹/۴۸، تیسیر التحریر ج۳/۲۴۸، کنز العمال ج۱۶/۵۳۴، ۵۳۵ /ح۴۵۷۸۹، ۴۵۷۹۰، مرقاة المفاتیح ج۶/۳۵۹ /ح۳۲۰۴، فیض القدیر ج۳/۶۳۲، کشاف القناع ج۵/۱۵۲، کشف الخفاء ج۱/۲۶۹، ۳۸۸ /ح۸۴۴، ۱۲۳۶، ج۲/۱۱۷ /ح۱۹۶۰، نیل الاوطار ج۶/۳۱۲، اسنی المطالب فی احادیث مختلفة المراتب ص۳۳۵، عون المعبود ج۶/۹۶، تحفة الاحوذی ج۴/۲۱۵، إرواء الغلیل ج۶/۳۴۷، الجد الحثیث ص۶۹، ۷۰.

۱۲۴ـ همان طوری که در پاورقی قبلی اشاره شد اظهار شده که مهریه همسران پیامبر←

نمی‌پذیرفت، [۱۲۵] و با آنکه برای «سفر حج» خرج کردن مبلغ ۱۶ دینار را اسراف

← ۱۲ اوقیه (معادل ۴۸۰ درهم) بوده و عمر از اینکه مردم مهریه همسرانشان را بیش از این مقدار قرار بدهند نهی می‌کرده است. عمر گفته بود: «هر کسی که مهریه همسر خود را بیش از این تعیین کند، مازاد را از او می‌گیرم و به بیت المال منتقل می‌کنم». در روایتی هم آمده که: عمر بالاترین حد مهریه را ۴۰ اوقیه تعیین کرده بود.

«عن عمرَ قال: لا تَزيدُوا في مُهُورِ النّساءِ علىٰ أربعينَ أوقيةً، فَمَنْ زادَ أَلْقَيْتُ الزّيادَةَ في بيتِ المالِ...». یا «... لا أُوتِيَ بِرَجُلٍ أَصْدَقَ أَكْثَـرَ مِمّا أَصْدَقَ رسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله إلّا أَخَذْتُ فَضْلَهُ فجَعَلْتُهُ في بيتِ المالِ».

رجوع کنید به: علل الدارقطنی ج۲/۲۳۹، الاذکیاء ـ باب۳۱ ـ ص۲۰۷، اخبار الظراف والمتماجنین ص۱۴۴، تفسیر القرطبی ج۱/۲۸۶، تفسیر ابن کثیر ج۱/۴۷۸، الدر المنثور ج۲/۱۳۳، کنز العمال ج۱۶/۵۳۸ /ح۴۵۸۰۰، المقاصد الحسنة ص۳۲۶، مرقاة المفاتیح ج۶/۳۳۰ /ح۳۲۰۴، عون المعبود ج۶/۹۵، تحفة الاحوذی ج۴/۲۱۵، نساء العرب ص۸۰.

«وَقَفَ عمرُ بنُ الخطّابِ رضی الله عنه خَطيباً في النّاسِ فكان مِمّا قال: أيّها النـاسُ اتَّقُوا اللهَ ولا تُغالُوا في المُهُورِ، فواللهِ إنْ بَلَغَني أنّ رَجُلاً زادَ في مَهْرِ ابْنَتِهِ على أربعينَ أَوْقِيَةً لَأَجْعَلَنَّ ما زادَ علَى الأَربعينَ في بيتِ مالِ المسلمينَ...». نساء وامراء وشعراء ص۷۴.

۱۲۵ـ نافع می‌گوید: «یکی از پسران عمر، دختر خود را با ۶۰۰ درهم (به مردی) تزویج کرد، و اگر عمر از این (مهریهٔ زیاد) با خبر می‌شد پسرش را از این کار باز می‌داشت». «قال نافعٌ: زَوَّجَ رَجُلٌ مِن وُلْدِ عمرَ ابْنَـةً لَهُ على سِتِّ مائَةِ دِرْهَمٍ. قال: ولَوْ عَلِمَ بِذلكَ نَكَلَهُ». مصنف عبدالرزاق ـ کتاب النکاح، باب غلاء الصداق ـ ج۶/۱۷۵، ۱۷۶ /ح۱۰۴۰۱.

می‌دانست،[۱۲۶] و با آنکه آن قدر با تقوی بود (!) که در عین بی‌پولی حتی یک درهم از بیت المال مسلمانان برداشت نمی‌کرد[۱۲۷] و با آنکه در زمان خلافت، توانایی خرید مقداری عسل را ـ که طبیب برایش تجویز کرده بود ـ نداشت،[۱۲۸] و با آنکه در جیبش حتی سه درهم پول پیدا نمی‌شد که مقداری روغن برای خودش بخرد،[۱۲۹] با این حال ـ بنا به گفتهٔ روات اموی ـ **چهل هزار درهم**[۱۳۰]

۱۲۶ـ «عنِ ابنِ عمرَ أنّ عمرَ أنْفَقَ في حِجَّتِهِ سِتَّةَ عَشَرَ دِيناراً، فقال: يا عبدَاللهِ بنَ عمرَ، أَسْرَفْنا في هذا المالِ». طبقات ابن سعد ج۳۰۸/۳، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۴۱، کنز العمال ج۵۶۹/۱۲ /ح۳۵۷۸۴. همچنین رجوع کنید به: مثیر العزم الساکن (ابن جوزی) ص۱۵۰.

۱۲۷ـ «والمَعروفُ المَشْهورُ أنّهُ كانَ يَظْلِفُ (= يَمْنَــعُ) نَفْسَهُ عَنِ الدِرْهَمِ الواحِدِ مِنْهُ (أي مِن بَيْتِ المالِ)». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۲۱۹/۱۲.

۱۲۸ـ «ولَقَدِ اشْتَكىٰ (عمرُ) مَرَّةً، فوَصَفَ لَهُ الطَّبِيبُ العَسَلَ، فَخَرَجَ حتّى صَعِدَ المِنْبَرَ ـ وفي بَيْتِ المالِ عُكَّةٌ ـ فقال: إنْ أَذِنْتُمْ لي فيها أَخَذْتُها، وإلّا فهِيَ عَلَيَّ حَرامٌ، فأَذِنُوا لَهُ فيها...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۲۲۰/۱۲. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۲۷۷/۳، تاریخ الطبری ج۲۷۶/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۳۰۱/۴۴، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۳۹، الصواعق المحرقة ج۲۹۷/۱، کنز العمال ج۶۵۶/۱۲ /ح۳۵۹۹۷.

۱۲۹ـ «خَطَبَ عمرُ رضي الله عنه النّاسَ فقال: إنّ أميرَ المؤمنينَ يَشتكي بَطنَه مِن الزَّيتِ، فإنْ رَأيتم أنْ تُحِلُّوا لَهُ ـ ثَلاثَةَ دَراهِمَ ثَمَنَ عُكَّةٍ مِنْ سَمْنٍ ـ مِن بيتِ مالِكم فافْعَلُوا». تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۷۰۵/۲.

۱۳۰ـ سیرة ابن اسحاق ص۲۴۹، طبقات ابن سعد ج۴۶۴/۸، مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، باب ۶۴: من تزوج علی المال الکثیر وزوج به ـ ج۳۱۹/۳، عیون ←

و بنا به قولی یکصد هزار درهم [131] قرض

← الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء ـ ج۷۱/۴، جمل من انساب الاشراف ج۴۱۲/۲، اصلاح المال (ابن ابی الدنیا) ص۱۱۹، تاریخ الطبری ج۲۷۰/۳، الذریة الطاهرة ص۱۱۶، الغیلانیات ج۱۶۶/۱ /ح۱۲۳، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۸۶/۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۲۳۳/۷، ذخیرة الحفاظ (ابن قیسرانی) ج۹۲۹/۲، شرح ادب القاضی ج۱۲۹/۴ [۱۱۳۸]، تاریخ مدینة دمشق ج۱۱۶/۸، ج۴۸۶/۱۹، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۵، المنتظم ج۲۳۷/۴، المغنی علی مختصر الخرقی ج۵/۸، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۵/۵، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۲۲۷/۱۲، ج۱۴۶/۱۵، تفسیر القرطبی ج۱۰۱/۵، المجموع (نووی) ج۳۲۷/۱۶، الجوهرة فی نسب النبی (صلی الله علیه و آله) واصحابه العشرة ج۱۵۵/۲، ذخائر العقبی ص۱۷۰، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص۶۸، تبیین الحقائق علی کنز الدقائق ج۱۳۱/۲، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۷۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۷، المقتنی فی سرد الکنی ج۱۷۱/۲، تجرید اسماء الصحابة ج۳۳۳/۲ [۴۰۴۹]، مجمع الاحباب ج۲۳۴/۱، الوافی بالوفیات ج۳۷/۱۵ [۳۸]، ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، شرح الزرکشی علی مختصر الخرقی ج۲۸۳/۵، البدایة والنهایة ج۳۳۰/۵، ج۹۳/۷، ۱۵۷، تفسیر ابن کثیر ج۲۶۷/۳، مسند الفاروق ج۳۹۲/۱، المعتصر من المختصر ج۲۹۱/۱، نهایة الأرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، الاصابة ج۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، عمدة القاری ج۱۳۷/۲۰، المبدع فی شرح المقنع ج۱۳۲/۷، مَحْض الصواب ج۸۸۹/۳، جامع الاحادیث (سیوطی) ج۴۴۱/۱۳ /ح۱۶۶۶، کنز العمال ج۶۲۵/۱۳ /ح۳۷۵۸۸، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۲/۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء ←

کـرد[132] و آن را هـمـان روز ازدواج بـه عـنـوان مـهـریـه بـه ام‌کـلـثـوم

← (کحاله) ج۴/۲۵۶، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۷، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، صحابیات الرسول صلی الله علیه وآله ص۹۸، معجم ما یخص آل البیت النبوی ص۴۳.

←۱۳۱ـ جمل من انساب الاشراف ج۲/۴۱۲.

علاوه بر نقل بلاذری، روایت یعقوبی نیز تقریباً مؤید همین قول است. وی می‌گوید: «عمر ده‌هزار دینار مهر ام‌کلثوم کرد». «... وأَمْهَرَها عَشَرَةَ آلافِ دِينارٍ». تاریخ الیعقوبی ج۲/۱۵۰.

ده هزار دینار معادل یکصد هزار درهم است.

۱۳۲ـ وقتی که عمر بن خطاب کشته شد مبلغ زیادی به بیت المال مسلمانان بدهکار بود. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «شاید این وام‌ها را عمر برای پرداخت مهرِ ام‌کلثوم و یا امثال آن گرفته باشد». ابن ابي الحديد می‌گوید: «إنّ عمرَ لَمّا طُعِنَ واحْتُمِلَ في دَمِهِ إلى بَيْتِهِ وأَوْصىٰ بِما أَوْصىٰ، قال لِابْنِهِ عبدِ اللهِ: انْظُرُوا ما عَلَيَّ مِن دَيْنٍ، فَحَسَبُوهُ فوَجَدُوهُ سِتَّمائَةٍ وثَمانينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ... وَقَدْ رَوَى الطَّبَرِيُّ، أنّ عمرَ دَفَعَ إلىٰ أُمِّ كُلْثومٍ بنتِ أميرِ المؤمنينَ علیه السلام صَداقَها يَوْمَ تَزَوَّجِها أرْبعينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، فلَعَلَّ هذا الاِقْتِراضَ مِنَ النّاسِ كانَ لِهذا الوَجْهِ وَلِغَيْرِهِ مِنَ الوُجُوهِ الّتي قَلَّ أَنْ يَخْلُوَ أَحَدٌ مِنْها»! شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۲/۲۲۶، ۲۲۷.

در مقدار بدهی‌هایی که عمر به هنگام مرگ داشته اختلاف است. طبق نقل بخاری مبلغ این بدهی‌های هشتاد و شش هزار درهم بوده است! (صحیح البخاری ـ مناقب المهاجرین، باب قصّة البیعة والاتفاق علی عثمان ـ ج۴/۲۰۵). همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۳/۳۳۸، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۳/۹۳۴، صحیح ابن حبان ج۱۵/۳۵۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۶/۲۸۶، الجمع بین الصحیحین ج۱/۱۲۸، احیاء العلوم (غزالی) ج۴/۴۷۷، تاریخ مدینة ←

داد![133]

ظاهراً محلی که خلیفه این وام خیالیِ ناچیز (!) را از آنجا تهیه کرده بود بیت المال بود![134]

می‌گویند: عمر سرمست از این ارتباط خانوادگی که با پیامبر پیدا کرده به بالای منبر رفت و از مردم خواست ــ بر خلاف سنت پیامبر، به صورتی که

← دمشق ج۴۱۶/۴۴، المنتظم ج۳۳۰/۴، صفة الصفوة ج۲۸۹/۱، اسد الغابة ج۷۵/۴، منهاج السنّة النبوية ج۱۱/۶، التمهيد والبيان ص۲۴، فتح الباری ج۵۳/۷، تاريخ الخلفاء (سيوطی) ج۱۳۵/۱، اخبار الدول ج۲۹۱/۱، نيل الاوطار ج۱۵۹/۶، الاستقصاء لاخبار دول المغرب الاقصی ج۸۸/۱، معارج القبول ج۱۱۵۸/۳.

۱۳۳ـ «وقَدْ رَوَى الطَّبَرِيُّ، أنّ عمرَ دَفَـعَ إلىٰ أمّ كُلْثومِ بنتِ أميرِ المؤمنينَ علیه‌السلام صَداقَها يَوْمَ تَزَوُّجِها أرْبعينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج۲۲۷/۱۲.

۱۳۴ـ در بعضی منابع تصریح شده: زمانی که عمر احتیاج مالی داشت به مسئول بیت المال مراجعه می‌کرد و از بیت المال وام می‌گرفت. «إنّ عمرَ كانَ إذَا احْتاجَ أَتىٰ إلى صاحِبِ بَيْتِ المالِ فَاسْتَقْرَضَهُ فرُبَّما عَسِرَ عليهِ القَضاءُ، فيَأْتِيهِ صاحِبُ بَيْتِ المالِ فيَتَقاضاهُ، فيَحْتالُ لَهُ، ورُبَّما خَرَجَ عَطاؤُهُ فَقَضاهُ...». طبقات ابن سعد ج۲۷۶/۳، تاريخ الطبری ج۲۷۶/۳، تاريخ مدينة دمشق ج۳۴۵/۴۴، الكامل فی التاريخ ج۵۸/۳، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج۲۲۰/۱۲، كنز العمال ج۶۵۶/۱۲ /ح۳۵۹۹۶. همچنین رجوع کنید به: تاريخ المدينة المنورة (ابن شبّه) ج۷۰۳/۲، ۷۰۴.

در ایام جاهلیت رسم بوده [۱۳۵] به وی «ترفئه» و شادباش

۱۳۵ـ از سنت‌های ایام جاهلیت این بود که وقتی مردی با زنی ازدواج می‌کرد ـ به عنوان شادباش و برای اظهار نفرت از دختردار شدن ـ به آنان گفته می‌شد: «با همدیگر باشید و پسردار شوید»! «بِالرِّفاءِ وَالبَنينَ»!

پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را از این کار نهی فرمود: «**نَهَى النَّبِيُّ ﷺ أنْ يُقالَ لِلْمُتَزَوِّجِ بِالرِّفاءِ والبَنينَ**». غریب الحدیث (ابوعبید هروی) ج۱/۷۶، تهذیب اللغة ج۱۵/۱۷۵، معجم مقاییس اللغة ج۲/۴۲۰، محاضرات الادباء ج۱/۴۸۵، الفائق فی غریب الحدیث ج۲/۴۷، غریب الحدیث (ابن جوزی) ج۱/۴۰۴، النهایة فی غریب الحدیث ج۲/۲۴۰، المجموع (نووی) ج۱۶/۲۰۵، ۲۰۸، روضة الطالبین ج۵/۳۸۲، لسان العرب ج۱/۸۷، ج۱۴/۳۳۱، فتح الباری ج۹/۱۸۲، اتمام الدرایة لقراء النقایة ص۱۲۸، تاج العروس ج۱/۷۱، ج۱۰/۱۵۴، عون المعبود ج۶/۱۱۷، فیض القدیر ج۱/۴۰۶. همچنین رجوع کنید به: مصنف عبدالرزاق ج۶/۱۸۹، ۱۹۰ /ح۱۰۴۵۷، مسند احمد ج۱/۲۰۱، سنن الدارمی ج۲/۱۳۴، سنن ابن ماجة ج۱/۶۱۴، ۶۱۵ /ح۱۹۰۶، طبقات المحدثین باصبهان ج۲/۲۶۹ /ح۲۳۸، المعجم الکبیر ج۱۷/۱۹۳، ۱۹۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۱۴۸، تاریخ مدینة دمشق ج۳۶/۲۵۷، ج۴۱/۵ ـ ۷، اسد الغابة ج۳/۴۲۴، تذکرة الحفاظ ج۳/۱۰۱۳، سبل السلام ج۳/۱۱۲، کنز العمال ج۱۶/۴۸۴، ۵۵۳ /ح۴۵۵۷۱، ۴۵۵۷۲، ۴۵۸۵۴، مغنی المحتاج ج۳/۱۳۹، جمع الفوائد ج۳/۲۹۵، نیل الاوطار ج۶/۲۶۵، ۲۶۶، تحفة الذاکرین ص۲۶۰، تحفة الاحوذی ج۴/۱۸۰.

نَوَوی ـ در بارهٔ علت اینکه چرا پیامبر اکرم ﷺ مسلمانان را از این نوع شادباش گفتن (= ترفئه) نهی نموده ـ می‌گوید: «در بارهٔ علت نهی از ترفئه ـ که در زمان جاهلیت انجام می‌شده ـ نظرات مختلفی اظهار شده است: (یک علت این است که) گفته شده در ترفئه هیچ یادی از حمد و ثنا و ذکر خداوند نیست و (نیز←

بگویند! می‌گویند:[۱۳۶] جناب خلیفه نشنیده بود که پیامبر مسلمانان را از «تَرْفئـه»

گفته شده) در ترفئه، اشاره به بغض و عداوت نسبت به دختران شده است، چرا که در آن فقط از پسران یاد گردیده (و از دختران یادی به میان نیامده) است». «وقَدِ اخْتُلِفَ في عِلّةِ النَّهْيِ عَنِ التَّرْفِئَةِ الّتي كانَتْ تَفْعَلُهَا الجاهِلِيَّةُ، فقيلَ: لِأَنَّهُ لا حَمْدَ فيها ولا ثَناءَ ولا ذِكْرَ لِلّـهِ، وقيلَ: لِما فيهِ مِنَ الإشارَةِ إلى بُغْضِ البَناتِ لِتَخْصيصِ البَنِينَ بِالذِّكْرِ...». المجموع (نووی) ج۱۶/۲۰۸. همچنین رجوع کنید به: فتح الباری ج۹/۱۸۲، نیل الاوطار ج۶/۲۶۶.

«در عبارتِ «بِالرِّفاءِ والبنين» نوعی اظهار نفرت از دختران است و این به خاطر روحیهٔ شایع در زمان جاهلیت می‌باشد که مردان نسبت به زنان بغض و دشمنی داشتند». «قَوْلُهم ذلك، لِما فيه مِن التَّنْفيرِ عن البَناتِ، والتّقديرِ لِبُغْضِهِنَّ في قُلُوبِ الرِّجالِ لِكَوْنِهِ مِن دَأْبِ الجاهِلِيَّةِ». الشمائل الشریفة ص۱۵۵، فیض القدیر ج۵/۱۷۶.

ابن قَیِّم جوزیّه می‌گوید: «مردمِ عصر جاهلیت در شادباشِ ازدواج می‌گفتند: «بالرفاء والبنین» (=با همدیگر باشید و پسردار شوید). ... (و حال آنکه) سزاوار نیست که به مرد برای پسردار شدنش تهنیت بگویند و برای دختردار شدنش نگویند. باید برای هر دو تهنیت گفت و یا اینکه اصلاً به کسی شادباش و تهنیت نگفت تا به این طریق انسان از این سنت جاهلیت رهایی یابد. بسیاری از اهل جاهلیت برای ولادتِ پسر و برای وفاتِ دختر ـ و نه ولادتِ دختر ـ تبریک و تهنیت می‌گفتند»! «وكانَتِ الجاهِلِيَّةُ يَقولُونَ في تَهْنِئَتِهِمْ بِالنِّكاحِ: «بِالرِّفاءِ وَالبَنِينَ»... ولا يَنْبَغي لِلرَّجُلِ يُهَنِّئُ بِالْإبنِ ولا يُهَنِّئُ بِالبِنْتِ، بَلْ يُهَنِّئُ بِهِما، أَوْ يَتْرُكُ التَّهْنِئَةَ، لِيَتَخَلَّصَ مِن سُنَّةِ الجاهِلِيَّةِ، فإِنَّ كثيراً مِنهم كانُوا يُهَنِّئُونَ بِالابْنِ وبِوَفاةِ البِنْتِ دُونَ وِلادَتِها»! تحفة المودود باحکام المولود ص۲۹.

۱۳۶ـ «عمر به مردم گفت: به من با عبارت «بالرِّفاء والبَنِينَ» شادباش بگویید ... مردم ←

نهی کرده است![137]

← هم گفتند». «وقالَ لَهُم: رَفِّئُوني، ... فرَفَّـؤُوهُ». سنن سعيد بن منصور ج۱/۲۳، طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۳، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكّار) ج۲/۷۸۲، الاستيعاب ج۴/۵۰۹ [۳۶۳۸]، ربيع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۴/۳۰۴، التذكرة الحمدونية ج۹/۳۰۹ [۵۸۱]، تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۸۳، ۴۸۶، المنتظم ج۴/۲۳۸، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۲۳۵، التبيين فى انساب القرشيين (ابن قدامه) ص۱۳۴، ۱۳۵، اسد الغابة ج۵/۶۱۴، ۶۱۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابى الحديد) ج۱۲/۱۰۶، الجوهرة فى نسب النبى ﷺ واصحابه العشرة ج۲/۱۵۴، الوافى بالوفيات ج۱۵/۳۷ [۳۸]، الاصابة ج۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، الوافى بالوفيات ج۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، مسند الفاروق ج۱/۳۹۱، إمتاع الاَسماع ج۵/۳۶۹، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۷، جامع الاحاديث (سيوطى) ج۱۳/۴۴۰، ۴۴۱ /ح۱۶۶۵، الصواعق المحرقة ج۲/۴۵۶، كنز العمال ج۱۳/۶۲۵ /ح۳۷۵۸۷، الفتوحات الاسلامية ج۲/۴۷۲، الدر المنثور فى طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (كحاله) ج۴/۲۵۶، اخبار عمر (طنطاوى) ص۳۹۴.

«(وقالَ لَهُمْ: فزَفّوني، ... فزَفّوه)... زفّوني: أي قُولُوا لي بِالرِّفاءِ والبَنِينَ»! ذخائر العقبى ص۱۶۸. (در اين عبارت خواننده بايد به تصحيف «راء» به «زاء» و حذف حمزه عنايت داشته باشد).

همچنين رجوع كنيد به پاورقى قبلى.

۱۳۷ـ نورالدين حلبى ـ در دفاع از عمر ـ مدعى است كه عمر بن خطاب خبر نداشته كه پيامبر ﷺ از «ترفئه» نهى نموده است! «إنّ سَيِّدَنا عمرَ بنَ الخطّابِ ؓ جاءَ إلى مَجْلِسِ المُهاجرينَ الأَوَّلِينَ في الرَّوْضَةِ، فقالَ: رَفِّئُوني، فقالُوا: ماذا يا أميرَ المُؤمنينَ؟ قالَ: تَزَوَّجْتُ أمَّ كلثومٍ بنتَ عَليٍّ. هذا كلامُهُ، ولَعَلَّ النَّهْيَ لَمْ يَبْلُغْ هؤلاءِ ←

مردی که از روی ناچاری و اضطرار مجبور شده بود ـ همانند کسی که گوشت خوک می‌خورد[۱۳۸] ـ با کنیزان متعدد ازدواج کند![۱۳۹] فردی که از زمان مسلمان شدنش حتی یک دخترِ دوشیزهٔ

الصَّحابَةَ حَيْثُ لَمْ يُنْكِرُوا قَوْلَهُ، كَما لَمْ يَبْلُغْ سَيِدَنا عُمَرَ رضی‌الله‌عنه»! السيرة الحلبية ج۲/۴۲.

۱۳۸ـ بعضی از فقهای اهل سنت مانند مَسروق و شَعْبی و مجاهد تصریح کرده‌اند: کسی حق ندارد با کنیز ازدواج کند مگر آنکه از روی ناچاری و اضطرار ـ همانند شخص تشنه و یا گرسنه‌ای که برای حفظ جانِ خود مجبور به «خوردن لاشهٔ حیوانات و خون و گوشت خوک می‌شود» ـ مجبور به ازدواج با کنیز گردد!

«نِكاحُ الْأَمَةِ ـ كَالميتَةِ والدَّمِ ولَحْمِ الخِنْزِيرِ ـ لا يَحِلُّ إلّا لِلْمُضْطَرِّ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح، باب ۱۹: الرجل یتزوج الأمة من کرهه ـ ج۳/۲۸۷، احکام القرآن (جصاص) ج۲/۱۹۸، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ج۲/۱۴۳.

عمر بن خطاب در تحریم نکاح کنیزان می‌گفت: هر کسی که با یک کنیز ازدواج کند، نیمی از خود را بنده کرده است. «أَيُّما حُرٍّ نَكَحَ أَمَةً فَقَدْ أَرَقَّ نِصْفَهُ». مصنف عبد الرزاق ج۷/۲۶۸، مصنف ابن ابی شیبة ج۳/۲۸۷، سنن الدارمی ج۲/۳۹۴، بدائع الصنائع ج۲/۲۶۷، الدر المنثور ج۲/۱۴۳، کنز العمال ج۱۶/۵۴۳ /ح۴۵۸۲۱، ازالة الخفاء ج۲/۱۱۱.

در توضیح این عبارتِ عمر می‌گویند: مراد عمر این است که فرزندی که از نکاحِ با کنیز متولد می‌شود بنده است! «أَرَقَّ نِصْفَهُ: يَعني يُصَيِّرُ وَلَدَهُ رَقِيقاً»! تفسیر القرطبی ج۵/۱۴۷، فقه السنّة ج۲/۹۲.

۱۳۹ـ مصادر آن را پیشتر آوردیم. مثلاً در بارهٔ «لُهَيّه» که همه به کنیز بودنش تصریح کرده‌اند می‌گویند: «وتَزَوَّجَ (عمرُ) لُهَيَّةَ امْرَأَةً مِنَ اليَمَنِ، فوَلَدَتْ لَهُ عبدَ الرحمنِ

غیرِ کنیز ــ ولو پیر دختری از یک خانوادهٔ پست ــ حاضر به ازدواج با او نشده

← الأَصغرَ، وقيلَ: الأَوْسَطَ». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدين ـ ص۲۷۵، البداية والنهاية ج۱۵۷/۷، الوافی بالوفیات ج۴۶۳/۲۲.

نظر بعضی از فقهای عامه مانند شافعی این است که: «جایز نیست هیچ مردِ غیر برده‌ای با کنیز ازدواج کند مگر آنکه یا امکان ازدواج با غیر کنیز را نداشته باشد و یا بترسد از اینکه مبادا مجبور به زنا گردد»! «لا يَجُوزُ لِلْحُرِّ الْمُسْلِمِ نِكاحُ الأَمَةِ إلّا بِشَرْطَيْنِ: عَدَمِ الطَّوْلِ لِلْحُرَّةِ، وخَشْيَةِ العَنَتِ. وبِهِ قالَ الشّافِعِيُّ». تهذيب المسالك ـ كتاب النكاح، مسئلة ۱۶: في ما يشترط لجواز نكاح الحرّ الأمة ـ ج۶۴/۴.

شافعی می‌گوید: «ولا يَحِلُّ نِكاحُ الأَمَةِ إلّا بِأَنْ لا يَجِدَ الرَّجُلُ الحُرُّ بِصَداقِ أَمَةٍ طَوْلاً لِحُرَّةٍ، وبِأَنْ يَخافَ العَنَتَ. وَالْعَنَتُ: الزِّنىٰ». احكام القرآن (شافعی) ج۲۰۳/۱.

ماوَرْدی (ف. ۴۵۰هـ) ازدواج با کنیز را تنها در صورت داشتن این سه شرط برای مردان جایز می‌داند: ۱ـ مرد، زنِ غیرِ کنیز نداشته باشد. ۲ـ فقیر باشد طوری که نتواند مهر زنِ حرّه را بپردازد. ۳ـ بترسد از اینکه اگر با زنِ کنیز ازدواج نکند به زنا بیفتد... اگر فرد حتی یکی از این شروط را نداشته باشد نمی‌تواند با زنِ کنیز ازدواج کند. ماوردی سپس تصریح می‌کند که از این سه شرط، ابوحنیفه فقط شرط اول را و مالك بن انس فقط شرط دوم و سوم را لازم می‌دانند. «وأمّا الثّلاثُ شَرائِطَ المُعْتَبَرَةُ في الحُرِّ: فأَحَدُها: أنْ لا يكونَ تَحْتَهُ حُرَّةٌ. والثّاني: أنْ لا يَجِدَ طَوْلاً لِحُرَّةٍ، وَهُوَ صَداقُ حُرَّةٍ. والثّالِثُ: أنْ يَخافَ الْعَنَتَ إنْ لَمْ يَنْكِحْ أَمَةً. والْعَنَتُ: الزِّنىٰ. فإذا اسْتَكْمَلَ هٰذِهِ الشُّرُوطَ الثَّلاثَةَ، حَلَّ لَهُ نِكاحُ الأَمَةِ، وإنْ أَخَلَّ بِشَرْطٍ مِنْها لَمْ يَحِلَّ لَهُ نِكاحُها. وقالَ أبو حَنيفةَ: يُعْتَبَرُ في نِكاحِ الأَمَةِ شَرْطٌ واحِدٌ وهُوَ: أنْ لا يَكُونَ تَحْتَهُ حُرَّةٌ، ولا يُعْتَبَرُ عَدَمُ الطَّوْلِ وخَوْفُ الْعَنَتِ. وقالَ مالِكٌ: يُعْتَبَرُ فيهِ عَدَمُ الطَّوْلِ وخَوْفُ الْعَنَتِ، ولا يُعْتَبَرُ فيهِ أنْ لا يَكونَ تَحْتَهُ حُرَّةٌ...». الحاوی الکبیر ج۳۲۰/۱۱، ۳۲۱. ←

بود[۱۴۰] اکنون ـ طبق تاریخ‌پردازی اموی ـ توانسته بود با کودکی از خاندان غیورِ حضرت امیر المؤمنین علی عليه السلام وصلت کند!

در این داستان جعلی لازم بود که قصه‌پردازن به یاد آورند که عمر در خواستگاریِ حضرت فاطمه عليها السلام از پیامبر صلى الله عليه وآله جواب رد شنیده بود. سن فاطمه آن قدر کمتر از عمر بود که از نظر پیامبر صلى الله عليه وآله ازدواج عمر با او ابداً به مصلحت نبود.[۱۴۱] هیچ عاقل

عمر بن خطاب خود نیز جایز نمی‌دانسته کسی که همسر غیر کنیز دارد با زن کنیز ازدواج کند. از همین رو در خصوص مردی که دو زنِ کنیز و دو زنِ غیر کنیز داشت دستور داد که شخص مزبور از دو همسر کنیز جدا شود! «عن عمرَ بنِ الخطّابِ أنّهُ كَتَبَ إلَيْهِ يَعْلَى بنُ مُنَبّهٍ ـ في رَجُلٍ تَحْتَهُ امْرَأَتانِ حُرَّتانِ وأَمَتانِ مَمْلُوكَتانِ ـ فكَتَبَ إلَيْهِ عمرُ: فَرِّقْ بَيْنَهُ وبَيْنَ الأَمَتَيْنِ»! المُحلّیٰ ج۹/۴۴۱.

۱۴۰ـ رجوع شود به صفحات ۳۲۱ تا ۳۲۹.

۱۴۱ـ «خَطَبَ أبوبكرٍ وعمرُ رضي الله عنهما فاطمةَ. فقالَ رسولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم: إنَّها صَغيرَةٌ. فَخَطَبَها عَلِيٌّ رضي الله عنه فزَوَّجَها مِنْهُ». فضائل الصحابة (احمد بن حنبل) ج۲/۶۱۴ /ح۱۰۵۱، السنن النسائی ـ کتاب النکاح، تزوج المرأة مثلها في السن ـ ج۶/۶۲، خصائص أمير المؤمنين (نسائی) ص۳۱، صحیح ابن حبان ج۱۵/۳۹۹، شرح مذاهب اهل السنّة (ابن شاهین) ص۱۱۹، المستدرك على الصحيحين ج۲/۱۶۷ (با تأکید بر اینکه روایت مذکور «صحیح علی شرط الشیخین» است)، فضائل الخلفاء الاربعة (ابونعیم اصفهانی) ص۴۷ /ح۲۵، تذکرة الخواص ـ الباب الحادی عشر، ذکر تزویج فاطمة وفضلها ـ ص۲۵۷، مناقب علی والحسنین وامهما فاطمة الزهراء (محمد فؤاد عبدالباقی) ص۱۷۳، فقه السنّة ج۲/۲۳، الاعجاز العلمی فی السنّة النبوية ج۱/۵۲. همچنین رجوع کنید به: کفاية الطالب (گنجی شافعی) ص۳۰۴.

دوراندیشی نمی‌پذیرفت که عمر بن خطاب با آن اختلاف سنیِ زیاد همسر فاطمه علیها السلام گردد.[۱۴۲] حال حدود ۱۷ سال از آن تاریخ می‌گذشت و ـ طبق این

۱۴۲ـ محمد ناصر الدین اَلْبانی می‌گوید: «سزاوار است که ولیِّ دختر، فرزند خود را به مردی تزویج نکند که از دخترِ صغیره‌اش خیلی بزرگتر است، حتی اگر دخترش به سن بلوغ هم رسیده باشد چنین است. شایسته است که ولیّ دختر، تناسب و نزدیک بودن سن زوجین را در نظر بگیرد، چون نسائي با سند صحیح از بُرَیْدَة بن حصیب نقل کرده که: ابوبکر و عمر فاطمه را (از پیامبر) خواستگاری کردند، پیامبر به آنان گفت: فاطمه کوچک است. وقتی علی به خواستگاری فاطمه آمد، پیامبر فاطمه را به علی تزویج نمود. (نورالدینِ) سِنْدی در توضیح این روایت می‌گوید: هم‌سن و سال بودنِ (زوجین) یا تفاوتِ کمِ سنّی بین آنان باید مراعات شود چرا که (این کار) موجب الفت بیشتر (میان زوجین) می‌گردد».

«ويَنْبَغي أنْ لا يُزَوِّجَ (الوَلِيُّ) صَغيرَتَهُ ـ ولَوْ بالِغَةً ـ مِن رَجُلٍ يَكْبُرُها في السِّنِّ كثيراً، بل يَنْبَغي أنْ يُلاحِظَ تَقارُبَهُما في السِّنِّ لِما رَوَى النَّسائيُّ بِسَنَدٍ صَحيحٍ عن بُرَيْدَةَ بنِ الحُصَيْبِ، قال: خَطَبَ أبوبكرٍ وعمرُ رضي الله عنهما فاطمةَ، فقالَ رسولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: إنَّها صَغيرةٌ، فخَطَبَها عليٌّ فزَوَّجَها مِنْهُ. قالَ السِّنْديُّ فيهِ: إنَّ المُوافَقَةَ فِي السِّنِّ أوِ المُقارَبَةَ مَرْعِيَّةٌ لِكَوْنِها أَقْرَبَ إلَى الأُلْفَةِ». التعليقات الرضية على الروضة النديّة ج۲/۱۵۱. همچنین رجوع کنید به: حاشية الامام السندی علی سنن النسائی ج۶/۶۲.

نظر «شیخ سید سابق» نیز مانند نظر البانی است. وی می‌گوید: «ومِمّا يَنْبَغي مُلاحَظَتُهُ أنْ يَكُونَ ثَمَّةَ تَقارُبٌ بَيْنَ الزَّوْجِ والزَّوْجَةِ مِن حَيْثُ السِّنِّ والمَرْكَزِ الاِجتماعيِ، والمُسْتَوَى الثِّقافِيِّ والاِقْتصادِيِّ، فإنَّ التَّقارُبَ في هذِهِ النَّواحي مِمّا يُعينُ على دَوامِ العِشْرَةِ، وبَقاءِ الأُلْفَةِ. وقَدْ خَطَبَ أبوبكرٍ وعمرُ رضي الله عنهما فاطمةَ بنتَ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله، فقال: إنّها صَغيرةٌ، فَلَمّا خَطَبَها عليٌّ زَوَّجَها إيّاهُ. هذِهِ بعضُ المَعانِي ←

قصهٔ امویان ـ عمر توانسته بود با کوچکترین فرزندِ آن فاطمه ازدواج کند! لذا جا داشت که ـ در این افسانه‌پردازی ـ دوستان خلیفه بیایند و به این اقبال بلندِ او و به این کارِ بسیار حکیمانه‌اش تبریک بگویند و برای این فتح حیرت‌آور، صدها مبارک باد نثارش نمایند![۱۴۳]

راویان اموی برای دفع تردید از وقوعِ این ازدواجِ غیر متعارف و بهت‌آور، می‌گویند: مردم در زمان خودِ عمر نیز در خصوص این ازدواج متعجب بودند و به وی اشکال می‌کردند، ولی عمر جواب آنان را داد. می‌گویند: وقتی مردم با اعتراض از خلیفه پرسیدند: **«تو با امکلثوم که یک بچه کوچک است چه کار می‌خواهی بکنی»؟**[۱۴۴] عمر به مردم اطمینان داد که ازدواج او از روی شهوت و بخاطر تجدید

← الّتي أَرْشَدَ الإسلامُ إلَيْها، لِيَتَّخِذَها مُرِيدُو الزَّواجِ نِبْراساً يَسْتَضِيئُونَ بِهِ، ويَسيرُونَ على هُداهُ». فقه السنّة ج۲/۲۳.

۱۴۳ـ عِكْرِمَه می‌گوید: «وقتی عمر با امکلثوم بنت علی ازدواج کرد، اصحاب عمر به دور عمر جمع شدند و به او مبارک باد گفتند و برایش دعا کردند».

«لَمّا تَزَوَّجَ عمرُ ﵁ أمَّ كلثومٍ رَضِيَ اللهُ عَنْها بنتَ عليٍّ، اجْتَمَعَ عليهِ أصْحابُهُ، فبارَكُوا لَهُ، دَعَوْا لَهُ». الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور (از طریق عبدالرزاق و عبد بن حمید) ج۳/۳۳.

۱۴۴ـ «ما كُنْتَ تُرِيدُ إلَيْها صَبِيَّةً صَغيرةً»؟! الذریة الطاهرة ص۱۱۴، ذخائر العقبی ص۱۶۹.

«ما تُرِيدُ إلَيْها»؟ سیر اعلام النبلاء ج۳/۵۰۰.

«ما كُنْتَ تُرِيدُ؟ إنَّها صَغيرَةٌ»! استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/۲۵۳.

نشاط ایام جوانی نبوده[۱۴۵] بلکه صرفاً به علت علاقهٔ او به داشتن ارتباط خویشاوندی با پیامبر بوده است![۱۴۶] او گفته بود: منظورش از این کار فقط این است که داماد پیامبر بشود![۱۴۷]

۱۴۵ـ «إنّي لَمْ أَتَزَوَّجْ مِن نِشاطٍ بي». مصنف عبدالرزاق ـ باب نكاح الصغيرين ـ ج۱۶۳/۶، ۱۶۴ /ح۱۰۳۵۴، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص۱۱۸.

«لَقَدْ تَزَوَّجْتُها وما بي حاجَةٌ إلَى النّساءِ». الدر المنثور (سيوطى) ج۳۳/۳، ازالة الخفاء ج۱۸۱/۱.

۱۴۶ـ «...فَأَحْبَبْتُ أنْ يَكونَ بيني وبينَ نَبيّ اللهِ صلی الله علیه و آله سَبَبٌ ونَسَبٌ». مصنف عبدالرزاق ـ باب نكاح الصغيرين ـ ج۱۶۳/۶، ۱۶۴ /ح۱۰۳۵۴، ربيع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۴/۴، ازالة الخفاء ج۱۸۰/۱.

۱۴۷ـ «قال عمرُ: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: كُلُّ سَبَبٍ ونَسَبٍ وصِهْرٍ مُنقَطِعٌ يَوْمَ القيامةِ إلّا نَسَبي وسَبَبي وصِهْري، وصارَ لي بِهِ السَّبَبُ والنَّسَبُ فأَرَدْتُ أنْ أَجْمَعَ إلَيْهِ الصِّهْرَ». يا «... فأَرَدْتُ أنْ يَكُونَ بَيْني وبَيْنَ رسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله سَبَبُ صِهْرٍ». سيرة ابن اسحاق ص۲۳۳، جمهرة نسب قريش (زبير بن بكّار) ج۷۸۲/۲، الذرية الطاهرة ص۱۱۴، ۱۱۵، الاستيعاب ج۵۰۹/۴ [۳۶۳۸]، ربيع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۴/۴، التذكرة الحمدونية ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاريخ مدينة دمشق ج۴۸۳/۱۹، تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزى) ص۲۳۵، التبيين فى انساب القرشيين (ابن قدامه) ص۱۳۵، اسد الغابة ج۶۱۵/۵، الجوهرة فى نسب النبى صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج۱۵۴/۲، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، إمتاع الاَسماع ج۳۷۰/۵، مَحْض الصواب ج۸۸۸/۳، تاريخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۶۶، الدر المنثور فى طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (كحاله) ج۲۵۶/۴، فتاوى واقضية عمر بن الخطاب ص۱۱۸، اخبار عمر (طنطاوى) ص۳۹۴.

تربیت‌شدگان مکتب اموی در ادامه اهانت‌های خود می‌گویند: ام‌کلثومِ خردسال ــ که آن قدر کوچک بود که غریزهٔ جنسی هیچ مردی را تحریک نمی‌کرد[۱۴۸] ــ به منزل عمر بن خطاب منتقل شد و داماد ۶۰ ساله که خود پیشتر گفته بود «این دختر را برای نزدیکی جنسی نمی‌خواهد»، بر خلاف وعده‌ای (!) که داده بود در ماه ذی‌قعدهٔ همان سال (یعنی سال ۱۷ هجری) با وی همبستر شد![۱۴۹] چرا که از نظر او زن فقط به درد آمیزش جنسی و بچه آوردن می‌خورد.[۱۵۰]

۱۴۸ـ «وتَقْبيلُهُ وضَمُّهُ لَها على جِهَةِ الإكْرامِ لأَنَّها لِصِغَرِها لَمْ تَبْلُغْ حَدًّا تُشْتَهىٰ حتّى يَحْرُمَ ذلكَ». الصواعق المحرقة ج۲/۴۵۷.

۱۴۹ـ «وفيها (أي فِي السَّنَـةِ السابِعَةَ عَشَرَةَ) تَزَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ أمَّ كلثومِ ابْنَةَ عَليِّ بنِ أبي طالِبٍ ـ وهِيَ ابْنَةُ فاطمةَ بنتِ رسولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ودَخَلَ بِها في شَهْرِ ذي القَعْدَةِ». تاریخ الطبری ج۳/۱۶۸. همچنین رجوع شود به: ثقات ابن حبان ج۲/۲۱۶، المنتظم ج۴/۲۳۷، نظم درر السمطین ص۲۳۵، البدایة والنهایة ج۷/۹۳، الفصول المهمّة (ابن صبّاغ مالکی) ج۱/۱۵۲، اعلام النساء (کحاله) ج۴/۲۵۶.

۱۵۰ـ عمر می‌گفت: «من با زنان نزدیکی می‌کنم و هیچ احتیاجی به آنان ندارم». «إنّي لَأَطَأُ النّساءَ وما لي إلَيْهِنَّ حاجَةٌ». شرح المواهب اللدنية ج۶/۳۸۶.

او می‌گفت: «اگر موضوع بچه‌دار شدن نبود من ازدواج نمی‌کردم». «قال عمرُ: لَوْلَا الوَلَدُ لَمْ أَتَزَوَّجْ». کتاب العمر والشيب (ابن ابي الدنیا) ص۷۸.

و می‌گفت: «من با زنان ازدواج می‌کنم و هیچ احتیاجی به آنان ندارم. من با زنان نزدیکی و آمیزش جنسی می‌کنم و نسبت به آنان شهوتی هم ندارم. نزدیکی من با آنان فقط به این امید است که از آنان افرادی متولد گردند که تعداد این امت را زیاد کنند»! «وقالَ: إني أَتَزَوَّجُ النِّساءَ وما لي إلَيْهِنَّ حاجَةٌ، وَأَطَأُهُنَّ وما لي إلَيْهِنَّ ←

عمر در بارهٔ زنانی که بچه‌دار نمی‌شدند می‌گفت: «انسان اگر یک حصیر در خانه داشته باشد بهتر است از اینکه همسری داشته باشد که بچه‌دار نشود»![۱۵۱]

به هر حال آنان که همواره کینهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان او را در دل داشتند روایت کردند که عمر بن خطاب با دخترِ نابالغِ حضرت علی (که کمتر از نُه سال داشته) ازدواج کرده و ـ در همان سالِ ازدواج ـ او را به حجلهٔ زفاف برده و با آن دختر بچه همبستر شده است. عملی که نه شرع آن را مجاز می‌داند و نه عُرف. نه دین آن را مباح می‌داند و نه انسانیت.

فقهای اموی مسلک در دفاع از این همه اباطیل، برای اثبات قصهٔ مجعول خود ـ و به منظور تبرئهٔ قهرمانِ قصه از هر گونه عمل خلاف شرع ـ گفته‌اند: اینکه عمر بن خطّاب با این بچهٔ غیر بالغ همبستر شده ثابت می‌کند که اسلام، آمیزشِ جنسی با دختر زیر نُه سال را جایز می‌داند![۱۵۲]

← شَهْوَةٌ، رَجاءَ أنْ يَخرُجَ مِن ظَهْـرِهِ مَنْ يُكَثِّرُ هذِهِ الأُمَّةَ». الكواكب الدرية (مناوى) ج۱/ قسم۱/ ص۸۴.

۱۵۱ـ «قال عمرُ بنُ الخطّابِ: حَصِـيرٌ في البَيْتِ خَيْرٌ مِنِ امْرَأةٍ لا تَلِدُ». سنن ابى‌داود ج۲/ ۲۳۲/ ح۳۹۲۲، كتاب العمر والشيب (ابن ابي الدنيا) ص۷۸، تاريخ بغداد ج۱۲/ ۳۷۳، لواقح الانوار القدسية ص۳۳۲، كنز العمال ج۱۶/ ۴۸۷/ ح۴۵۵۸۹.

۱۵۲ـ همانطوری که مطرح شد ابن مازهٔ حنفی (ف. ۵۳۶هـ) معتقد است: آن زمانی که عمر با ام‌کلثوم بنت علی همبستر شده، ام‌کلثوم یک بچهٔ چهار ساله بوده است! «فَزُفَّتْ إليه وَهِيَ بنتُ أَرْبَعِ سِنِينَ، أَوْ ما بينَ الأَرْبَعِ إلَى الخَمْسِ».

ابن مازه سپس می‌گوید: روایتِ (نزدیکی کردن عمر با ام‌کلثوم چهار ساله) ←

این اقوال و این احکام ثابت می‌کند که: این قصهٔ اهانت‌آمیز برای ترویج کنندگانش آن قدر اهمیت داشته که به خاطر اثباتِ آن حاضر بوده‌اند بسیاری از احکام دینی و اصول انسانی و موازین اخلاقی را نادیده بگیرند و یا حتی آنها را تغییر دهند!

می‌گویند: عمر بن خطاب پس از اولین نزدیکیِ خود با این دخترِ صغیر، نزد دوستانِ ریش سفید خود آمد و ــ به شکرانهٔ لذتی که برده بود ــ ریشِ دوستان خود را به عطر اهدایی معطر گردانید![۱۵۳]

← اثبات می‌کند که ازدواج با دختر صغیره جایز است و ثابت می‌کند که اشکالی ندارد که پیش از بلوغ و در همان ایامِ خردسالیِ دختر بچه با وی آمیزش شود، البته باید توجه داشت که این کار در صورتی جایز است که دختر بچه طاقت نزدیکی را داشته باشد! «وفي الحديثِ دَليلٌ على جَوازِ نِكاحِ الصَّغيرَةِ، وفيهِ دَليلٌ على أنّهُ لا بَأسَ بِأَنْ تُزَفَّ في حالَةِ الصِغَرِ، لكِنْ لا يَغْشاها إلّا إذا عُلِمَ أنَّها تُطيقُ ذلكَ». شرح ادب القاضی ج۴/۱۲۹، ۱۳۱.

افرادی که از اعتقادات «ابن مازه» آگاهند به خوبی با روحیات اموی وی آشنایی دارند. او کسی است که حتی لعن یزید را بر هیچ مسلمانی جایز نمی‌داند. وی می‌گوید: «ولا يَنْبَغي أنْ يُلْعَنَ يَزيدُ بنُ معاويةَ...». ادب القضاء ص۵۶۸.
رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه ۵۰۲.

۱۵۳ــ «عنِ ابنِ عبّاسٍ، قال: لَمّا ابْتَنىٰ عمرُ بِأُمِّ كلثومٍ، دَخَلَ على مَشيخَةِ المهاجرينَ وكانَتْ تُحْفَتُهُ إيّاهُمْ أنْ صَفَّرَ لِحاهُمْ بِمَلابٍ». جمل من انساب الاشراف ج۲/۴۱۲.

روایت فوق را ابن کثیر نیز نقل نموده است با این تفاوت که الفاظِ قسمتِ آخر آن چنین است: «... وكانَتْ تَحِيَّتُهُ إيّاهُمْ أنْ صَفَّرَ لِحاهُمْ بِالخِلابِ». مسند الفاروق ج۱/۳۹۲.

فرزندان خیالی

لازم بود برای این ازدواج خیالی، فرزندانی هم خَلق شود، لذا راویان اموی ـ در روایات سراسر متناقض و غیر معقول خود ـ گفتند:

عمر بن خطاب شش سال پس از ازدواج با این دختر بچه (= ام‌کلثوم) زنده بود و از او ابتدا دارای پسری به نام «زیدِ اکبر» و سپس دختری به نام «رقیّه»[۱۵۴]

۱۵۴ـ سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸، المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج۶۷/۱)، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲، ترکة النبی ص۹۵، المعارف (ابن قتیبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۵، جمل من انساب الاشراف ج۴۱۲/۲، ج۲۹۴/۱۰، مقتل امیر المؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السلام ص۹۹، العقد الفرید ج۹۰/۶، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص۴۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۶/۱ /ح۲۱۰، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۳۸، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۴/۴، التذکرة الحمدونیة ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۲/۱۹، الفرائض (سهیلی) ص۱۳۸، کشف المشکل (ابن جوزی) ج۱۲۱/۱، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۶، المنتظم ج۱۳۱/۴، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، جامع الاصول ج۸۷/۱۴ [۲۳۰۸]، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، ۴۰۶، اسد الغابة ج۶۱۵/۵، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه وآله واصحابه العشرة ج۱۵۵/۲، طرفة الاصحاب ص۸۶، سیر اعلام النبلاء ←

و سپس دختری به نام «فاطمه»[۱۵۵] گردید!

← ج۵۰۱/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۲۷۵، تجرید اسماء الصحابة ج۳۳۳/۲، ۳۳۴ [۴۰۴۹]، الوافی بالوفیات ج۴۶۳/۲۲، ج۳۶۲/۲۴، مسند الفاروق ج۳۹۱/۱، مجمع الاحباب ج۲۳۴/۱، إمتاع الاَسماع ج۲۱۴/۶، الاصابة ج۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۲۵۳/۱، مَحْض الصواب ج۸۸۳/۳، ۸۸۷، ۸۸۸، الحاوی للفتاوی ج۳۱/۲، تاریخ الخمیس ج۲۵۳/۲، المنح المکّیة ص۳۱۹، سیدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص۱۸، سمط النجوم العوالی ج۵۰۹/۲، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۱۲۸/۳، الفتوحات الاحمدیة ص۱۰۸، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۹، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، تحفة الالباب ج۱۲۰/۲، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۲/۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۳۴/۱، اعلام النساء (کحاله) ج۲۵۶/۴، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴، الخلفاء الراشدون (عبدالوهاب النجار) ص۲۴۶، مائة اوائل من النساء ص۲۴۹، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، ازواج النبی صلی الله علیه و آله (عبدالمنعم هاشمی) ص۲۵۰، موسوعة الصحابة (شاهرذیب) ص۳۲، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۸۹، ۱۹۰، تاریخ الصحابة والتابعین ج۵۵/۲، الخلفاء الراشدون (حسن ایوب) ص۹۵، الصحیح من سیرة الفاروق ص۷، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۷، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۵، ۲۶، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، صحابیات الرسول صلی الله علیه و آله ص۹۸، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

۱۵۵ـ إمتاع الاَسماع ج۱۴۶/۶.

در بعضی از منابعی که دو فرزند برای امکلثوم ذکر شده، «زید بن عمر» و «فاطمه بنت عمر» به عنوان فرزندان وی معرفی شدهاند. رجوع کنید به: المعارف ←

بر همین اساس بعضی ادعا کرده‌اند: اگر ماجرای فدک صحت می‌داشت بر علی عليه السلام واجب بود که در زمان خلافتش فدك را به فرزندان ام‌کلثوم و عمر بازگرداند، چون با فرزندانی که عمر از ام‌کلثوم داشت سهم بسیاری از فدک متعلق به عمر بن خطاب و پسرش زید بن عمر بود![۱۵۶]

عمر بن خطاب شش سال پس از ازدواجِ تخیّلی با ام‌کلثوم در سال ۲۳ هجری به قتل رسید! پیش از کشته شدنِ عمر، «رقیّه بنت عمر» ــ همان دختر خیالی ــ با

← (ابن قتیبه) ص۱۸۵، البدء والتاریخ (مقدسی) ج۷۶/۵، تاریخ القضاعی ص۲۹۷، تهذیب الاسماء واللغات (نووی) ج۳۳۴/۲، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص۶۸، ۶۹، نهایة الأرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، العقد الثمین ج۳۰۴/۶، مَحْض الصواب ج۸۸۹/۳، تاریخ الخلفاء (مؤلف از قرن ۱۱هـ) ص۱۴۷a.

۱۵۶ــ حَمّاد بن اسحاق بغدادی مالکی (ف. ۲۶۷ه) ــ ضمن رد ملکیّت فدك برای حضرت فاطمه عليها السلام ــ مدعی است که قبول صحت این موضوع در حقیقت طعن حضرت علی عليه السلام است! او می‌گوید: «... وتَزَوَّجَ عمرُ بِأُمِّ كُلْثوم، ووَلَدَتْ لَهُ زَيْداً ورُقَيَّةَ ابْنَيْ عمرَ، فكانَ يَجِبُ علىٰ عليٍّ عليه السلام تسليمَ فَدَكٍ إلى وَلَدِها، وكانَ لِعُمَرَ رضي الله عنه الحَظُّ الوافِرُ في ذلك وهو حَقُّ زَوْجَتِهِ أُمِّ كُلْثومٍ ثُمَّ لِزَيْدٍ ابْنِهِ مِنْها وُلِدَ»! ترکة النّبی ص۹۵.

در ردّ این ادعای حمّاد بن اسحاق لازم به ذکر است: ــ همان طوری که در مباحث بعدی خواهید خواند ــ تمامی آن کسانی که برای حضرت ام کلثوم فرزندی به نام «زید بن عمر خیالی» جعل کرده‌اند به این نکته تصریح نموده‌اند که: زید بن عمر همزمان با مادرش از دنیا رفته و شرعاً هیچ ارثی از مادرش نبرده است!

رجوع کنید به صفحهٔ ۵۳۶، ۵۳۷.

«ابراهیم بن نُعَیم بن نَحّام» ازدواج کرد [۱۵۷] و از ابراهیم صاحب یک دختر شد؛ [۱۵۸] و «فاطمه بنت عمر» همسر پسر عمویش والی مکه «عبد الرحمن بن

۱۵۷ـ «... فوَلَدَ إبراهيمُ بنُ نُعَيْمٍ مُحمّدًا وأُمُّهُ ابْنَـةُ العبّاسِ بنِ سعيدٍ مِنَ الأَزْدِ ....، وابْنَةٌ لَهُ (يعني لإبراهيمَ)، وَأُمُّها رُقَيَّةُ بنتُ عمرَ بنِ الخطّابِ وأُمُّها أمُّ كلثومٍ بنتُ عليِّ بنِ أبي‌طالبٍ وأُمُّها فاطمةُ بنتُ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله». طبقات ابن سعد ج۱۷۱/۵.

«ورُقَيَّةُ بنتُ عمرَ، تَزَوَّجَها إبراهيمُ بنُ نُعَيْمِ بنِ عبدِ اللهِ بنِ أَسِيدِ بنِ عبدِ بنِ عَوْفِ بنِ عُبَيْدِ بنِ عَوِيجِ بنِ عَدِيِّ بنِ كَعْبٍ ...». نسب قريش (مصعب زبيرى) ص۳۴۹.

«وإبراهيمُ بنُ نُعَيْمٍ النَّحّامِ العَدَوِيُّ كانَتْ عِنْدَهُ رُقَيَّـةُ بنتُ عمرَ، وأُمُّها أمُّ كلثومٍ بنتُ عليِّ بنِ أبي طالِبٍ رضي الله عنه» ... «وسالَفَهُ (أي سالَفَ رسولَ الله صلى الله عليه وآله) إبراهيمُ بنُ نُعيمِ النَّحّامِ العَدَوِيُّ، كانَتْ عندَهُ رُقَيَّـةُ بنتُ عمرَ، أُخْتُ حَفْصَةَ لِأَبيها، وأُمُّها أمُّ كلثومٍ بنتُ عَلِيِّ بنِ أبي‌طالِبٍ رضي الله عنه». المحبّر ص۵۴، ۱۰۱، ۱۰۲.

«وتَزَوَّجَ رُقَيَّةَ بنتَ عمرَ إبراهيمُ بنُ نُعَيْمِ (بنِ) النَّحّامِ». المنتخب من كتاب ازواج النبي صلى الله عليه وآله (زبير بن بكّار) ص۳۱.

«وتَزَوَّجَ إبراهيمُ رُقَيَّةَ بنتَ عمرَ بنِ الخطّابِ رضي الله عنه مِن أمِّ كُلثومٍ بنتِ عليِّ بنِ أبي‌طالِبٍ». إمتاع الأسماع ج۱۴۷/۶، ۲۱۹.

«وعندَ البَلاذُرِيِّ أنّهُ كانت عندَهُ (يعني إبراهيمَ بنَ نُعيمٍ) رُقَيَّةُ بنتُ عمرَ مِن أمِّ كلثومِ بنتِ عليٍّ». الاصابة ج۳۲۴/۱.

همچنین رجوع کنید به: المعارف (ابن قتيبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۵، اسد الغابة ج۴۴/۱.

۱۵۸ـ طبقات ابن سعد ج۱۷۱/۵، نسب قريش (مصعب زبيرى) ص۳۴۹، إمتاع الأسماع ج۲۱۹/۶.

زید بن خطاب» گردید و از او صاحب یک دختر و همچنین یک پسر به نام عبدالله شد![159]

می‌گویند: «عمر» خودش شخصاً «رقیه» را به عقد «ابراهیم بن نُعیم»[160] و «فاطمه» را به عقد «عبدالرحمن بن زید»[161] در آورد!

۱۵۹ـ إمتاع الأسماع ج۶/۱۴۶.

۱۶۰ـ عمر شخصاً دخترش «رقیه» را به عقد «ابراهیم بن نُعَیم» درآورده است!

«إنّ اسمَ بنتِ أمِّ کُلثومٍ مِن عمرَ رُقَیّةُ، وإنّ عمرَ زَوَّجَها إبراهیمَ بنَ نُعیمٍ النَّحّامِ».
المعارف (ابن قتیبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۵.

«وقَدْ ذَکَرَ الزُّبَیْرُ بنُ أبي‌بکرٍ (بکّار) أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ زَوّجَ ابْنَتَهُ رُقَیّةَ مِن إبراهیمَ بنِ نُعَیْمِ بنِ عبدِ اللهِ النَّحّامِ». اسد الغابة ج۱/۴۴.

«وقال الزُّبَیْرُ: زَوَّجَ عمرُ بنُ الخطّابِ إبراهیمَ هذا ابْنَتَهُ». الاصابة ج۱/۳۲۴.

۱۶۱ـ «وزَوَّجَهُ (= أي عبدَ الرّحمنِ بنَ زَیْدِ بنِ الخطّابِ) عَمُّهُ عمرُ بنُ الخطّابِ ابْنَتَهُ فاطمةَ مِن أمِّ کلثوم بنتِ عليِّ بنِ أبي طالِبٍ مِن فاطمةَ علیها السلام، فوَلَدَتْ لَهُ عبدَ اللهِ وابْنَةً . . . ، ووُلِدَ لَهُ مِن غَیْرِ فاطمةَ بنتِ عمرَ عِدَّةُ أوْلادٍ. ووَلِيَ عبدُ الرّحمنِ بنُ زَیْدٍ مَکَّةَ». إمتاع الأسماع ج۶/۱۴۶.

«وزَوَّجَهُ (= أي عبدَ الرّحمنِ بنَ زَیْدِ بنِ الخطّابِ) عمرُ بنُ الخطّابِ ابْنَتَهُ فاطمةَ، فَوَلَدَتْ لَهُ عبدَاللهِ بنِ عبدَالرّحمنِ». تاریخ مدینة دمشق ج۳۴/۳۶۷.

یعنی بر اساس نقل‌های حیرت‌آور اموی: هم «رقیه بنت عمر» و هم «فاطمه بنت عمر» به سرنوشت مادرشان امکلثوم دچار شدند و قبل از رسیدن به سن بلوغ در حالی که کمتر از سه چهار سال داشتند ـ و احتمالا دوران شیرخوارگی را می‌گذراندند ـ به خانۀ شوهران تحمیلی خود رفتند و عجیب‌تر آنکه هر دو در همان ایام طفولیت صاحب فرزند هم شدند!

رقیه بنت عمر که از «ابراهیم بن نُعیم» صاحب یک دختر شده بود،[۱۶۲] چندی پس از به دنیا آوردن فرزندش در زمان خلافت پدر خود (= عمر بن خطاب) فوت گردید![۱۶۳]

«فاطمه بنت عمر» نیز ـ قبل از فوت پدرش در حالیکه حداکثر سه سال بیشتر نداشت ـ به غلامِ بزرگسال و در عین حال شیرخوارۀ عمر بن خطاب (= یعنی عاصم بن عبدالله بن سعد) ده بار شیر داد تا به این وسیله «غلام عمر» به «ام المؤمنین حفصه بنت عمر» مَحرم گردد و بدون اشکال شرعی به منزل حفصه وارد شود![۱۶۴]

۱۶۲ـ «فَوَلَدَ إبراهیمُ بنُ نُعیمٍ ... ابْنَةً لَهُ وأُمُّها رُقَیَّةُ بنتُ عمرَ بنِ الخطّابِ وأُمُّها أمُّ کلثومِ بنتُ علیِّ بنِ أبي طالِبٍ وَأُمُّها فاطمةُ بنتُ رسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله». طبقات ابن سعد ج۵/۱۷۱.

۱۶۳ـ در بارۀ زمان فوت رقیه بنت عمر گفته‌اند که: «وی در زمان خلافت پدرش فوت شده است». «تُوُفِّیَتْ في خِلافَةِ أَبیها»! الروضة الفیحاء ص۲۳۲، ۲۳۳.

۱۶۴ـ «عن نافعٍ أنّ صَفِیَّةَ بنتَ أبي‌عُبیدٍ أَخْبَرَتْهُ: أنّ حَفْصَةَ أمَّ المُؤمنینَ أَرْسَلَتْ بِعاصِمِ بنِ عبدِ الله بنِ سَعْدٍ إلی أُخْتِها فاطمةَ بنتِ عمرَ بنِ الخطّابِ، تُرْضِعُهُ عَشْرَ رَضَعاتٍ لِیَدْخُلَ علیها ـ وهو صَغیرٌ یُرْضَعُ ـ ففَعَلَتْ، فکانَ یَدْخُلُ علیها». الموطأ ـ کتاب الرضاع، ←

نتیجه مهملاتی که ذکر شد این است که: امکلثوم بنت علی که در سن هفت سالگی (و یا سن چهار سالگی) با عمر بن خطاب ازدواج کرده بود، قبل از وفات شوهرش در سنین زیرِ ۱۳ سالگی (و یا زیر ۱۰ سالگی) از طریق دو تا از دخترانش نوه‌دار هم گردیده بود![۱۶۵]

← باب رضاعة الصغیر ح۸ ـ ج۶۰۳/۲، الأم ـ کتاب العتق، باب في الرضاع ـ ج۲۳۶/۷، المُحلّىٰ ج۱۰/۱۰، الاستذکار ج۲۵۵/۱۸ /ح۱۲۴۵، المنتقی (ابوالولید باجی) ج۱۵۲/۴.

ابن حزم بعد از ذکر روایت فوق می‌گوید: «عاصِمُ بنُ عبدِ اللهِ بنِ سَعْدٍ هذا هو مَوْلىٰ عمرَ بنِ الخطّابِ»!

لازم به ذکر است اینکه بعضی اظهار داشته‌اند «فاطمه بنت عمر بن الخطّاب» فرزند «ام حَکیم» است، مشکل رضاعِ فوق را بر طرف نمی‌کند. چرا که همانطوری که ذکر شد ام حکیم در سال ۱۸ هجری با عمر بن خطاب ازدواج نموده است!

۱۶۵ـ ای‌کاش آن امام شافعیان ـ که از دیدنِ یک مادربزرگِ ۲۱ ساله اظهار تعجب و تحیّر می‌کرد ـ سر از خاک برمی‌داشت و حکایت این مادربزرگِ مظلومهٔ ۱۳ ساله را می‌خواند و می‌دید که چگونه داستان زندگی دخت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بازیچهٔ مشتی قصه‌گویِ زیاده‌گو و بی‌پروا شده است!

محمد بن ادریس شافعی با حیرت اظهار می‌داشت: از عجایبی که دیده این است که در شهر مدینه (و یا در شهر صنعاء) مادربزرگی بود که فقط ۲۱ سال داشت.

«رَأَیْتُ بِالمدینةِ أَرْبَعَ عَجائِبَ: رَأَیْتُ جَدَّةً بِنْتَ واحِدَةٍ وعشرینَ سَنَةً...»، یا «رَأَیْتُ جَدَّةً بنتَ إِحْدیٰ وعِشرینَ سَنَةً»، ←

و باز عجیب آنکه «پسر امکلثوم بنت علی» به نام «زید اکبر»[۱۶۶] نامیده شد، و «پسر امکلثوم بنت جرول» ـ با آنکه برادرِ بزرگتر بود و همانطور که گفتیم با آنکه

← یا «رَأَیْتُ بِصَنْعاءَ جَدَّةً بنتَ إحْدیٰ وعشرینَ سَنَـةً».

السنن الکبری (بیهقی) ج۳۱۹/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۱۷۲/۵، المغنی علی مختصر الخرقی ج۳۷۳/۱، المجموع (نووی) ج۳۷۴/۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۳۱۸/۱، کتاب الذخیرة (قرافی) ج۳۸۴/۱، شرح العمدة ج۴۸۱/۱، الجوهر النقی ج۳۱۹/۱، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج۹۹/۲، فتح الباری ج۲۰۳/۵، المبدع فی شرح المقنع ج۲۶۷/۱، شذرات الذهب ج۴۰۲/۵.

۱۶۶ـ طبقات ابن سعد ج۲۶۵/۳، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲، جمل من انساب الاشراف ج۲۹۴/۱۰، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۱۵۲، الفرائض (سهیلی) ص۱۳۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۶، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، ۴۰۶، ۴۱۵، طرفة الاصحاب ص۸۶، الوافی بالوفیات ج۳۶۲/۲۴ [۴۰۰]، البدایة والنهایة ج۱۵۶/۷، البدر المنیر ج۳۸۵/۵، نهایة الاَرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، مَحْض الصواب ج۸۸۳/۳، ۸۸۷، تاریخ الخمیس ج۲۵۱/۲، ۲۵۳، سَمْط النجوم العوالی (عصامی) ج۵۰۸/۲، ۵۰۹، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶، عون المعبود ج۳۳۵/۸، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۳۴/۱، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴، ۴۰۱، تاریخ الصحابة والتابعین ج۵۵/۲، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۵، العشرة المبشرون بالجنة (محمد احمد عیسی) ص۶۱، الصحیح من سیرة الفاروق ص۷.

از طبقهٔ صحابه محسوب می‌شد [۱۶۷] و در صفین به طرفداری از معاویه کشته شد [۱۶۸] ـ به نام «زید اصغر» [۱۶۹] معروف گردید! [۱۷۰]

۱۶۷ـ الاصابة ج۵۱۹/۲.

۱۶۸ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۳۳۵، ۳۳۶.

۱۶۹ـ طبقات ابن سعد ج۲۶۵/۳، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹، جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکّار) ج۷۸۲/۲، تاریخ المدینة المنورة (ابن شبّه) ج۶۵۴/۲، جمل من انساب الاشراف ج۲۹۴/۱۰، معرفة الصحابة (ابو نعیم) ج۷۷/۱ /ح۲۱۰، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۱۵۲، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۳۰۴/۴، التذکرة الحمدونیة ج۳۰۹/۹ [۵۸۱]، تاریخ مدینة دمشق ج۵۸/۳۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۲۳۴، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۷۶، صفة الصفوة ج۲۷۵/۱، المنتظم ج۱۳۱/۴، کشف المشکل (ابن جوزی) ج۶۲/۴، الکامل فی التاریخ ج۵۴/۳، طرفة الاصحاب ص۸۶، الوافی بالوفیات ج۴۶۳/۲۲، البدایة والنهایة ج۱۵۶/۷، نهایة الأرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، تاریخ الخمیس ج۲۵۱/۲، سمط النجوم العوالی (عصامی) ج۵۰۸/۲، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶، ۷۷، الفاروق عمر بن الخطاب (محمد رضا) ص۱۲، الخلفاء الراشدون (محمد رضا) ص۱۰۰، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۳۴/۱، تاریخ الصحابة والتابعین ج۵۵/۲، الصحیح من سیرة الفاروق ص۷، خلافة عمر بن الخطاب (سلمی) ص۶، العشرة المبشرون بالجنة (حمزة الفقیر) ص۲۵، سیرة شهداء الصحابة ص۴۳.

۱۷۰ـ همانطوری که پیشتر گفته شد: ادعا شده که عمر بن خطاب پس از مهاجرت به مدینه، ارتباط زناشویی خود را با همسرش امکلثوم بنت جرول قطع کرده است. لذا زمان ولادت زید اصغر (که فرزند مشترک آن دو بوده) باید به ایام قبل از هجرت ←

روایات امویِ مربوط به این ازدواج، در بی‌حرمتی نسبت به حضرت امکلثوم (ع) تا آنجا اوج گرفته است که می‌گویند: یک بار مغیرة بن شعبه در کنار خانهٔ کعبه و در مقابلِ عمر بن خطاب، امکلثومِ خردسال را زنی بدکاره نظیر «ام جمیلِ» روسپی[۱۷۱] معرفی کرد و شوهرِ خیالیِ با غیرت او (= عمر بن خطاب) نیز مغیره را مجازات ننمود![۱۷۲]

می‌گویند: ام کلثومی که مهر چهل هزار درهمی در جیب داشت[۱۷۳] به قدری در خانهٔ خلیفه در عسرت و تنگدستی زندگی می‌کرد که حتی یک لباس مناسب که بدنش را با آن بپوشاند در تن نداشت!

شاید هم این موضوع مربوط به مسائل مالی نمی‌شده، بلکه مربوط به روشِ همسرداریِ عمر در خصوص عریان نگاه‌داشتن زنان در منزل بوده

← بازگردد.

۱۷۱ـ ماجرای زنای مغیره و ام جمیل از اخبار متواتر و قطعی است تا جایی که ابن ابی الحدید پس از ذکر بعضی از روایاتِ آن می‌گوید: «فهذِهِ الأَخْبارُ کَما تَراها تَدُلُّ مُتَأَمِّلَها عَلی أنّ الرَّجُلَ زَنیٰ بِالمَرْأةِ لا مُحالَةَ، وكُلُّ كُتُبِ التَواريخِ والسِّيَرِ تَشْهَدُ بذلك...». شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۱۲/۲۳۹.

۱۷۲ـ «عن الشَّعْبِيِّ قال: كانَتْ أمُّ جَميلٍ بنتُ (!) عمرَ ـ الّتي رُمِيَ بها المغيرةُ بنُ شُعبةَ بالكوفةِ ـ تَخْتَلِفُ إلى المُغيرةِ في حوائجِها فيَقْضِيَها لها. قال: ووافَقَتْ عمرَ بالمَوْسمِ والمُغيرةُ هناك، فقال له عمرُ: أتَعْرِفُ هذه؟ قال: نَعَمْ، هذه أمُّ كلثوم بنتُ عليٍّ. فقال له عمرُ: أتَتَجاهَلُ عَلَيَّ؟ واللهِ ما أظُنُّ أبا بَكْرَةَ كَذِبَ عَليكَ، وما رَأَيْتُكَ إلّا خِفْتُ أنْ أُرْمىٰ بحِجارةٍ مِن السّماءِ». الاغانی ج۱۶/۱۰۹، وفیات الاعیان ج۶/۳۶۶.

۱۷۳ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۴۱۶، ۴۱۷.

است![۱۷۴] چون روات اموی مدعی هستند که: عمر بن خطاب، ام‌کلثوم بنت علی را نیز در خانه خود به صورت عریان نگاه می‌داشته، به گونه‌ای که زمانی که مهمانی به منزل عمر می‌آمد، ام‌کلثوم حتی نمی‌توانست جلوی مهمان برود و به او سلام کند. آنگاه که ام کلثوم به عمر اعتراض می‌کرد ـ که (چرا) شما مرا عریان نگاه داشته‌اید و چیزی برای من نگذاشته‌اید تا آن را بپوشم و جلوی کسی بیایم ـ، عمر در پاسخ به او می‌گفت: همین قدر که مردم بگویند تو همسر امیر المؤمنین هستی برایت کافی است![۱۷۵]

۱۷۴ـ پیشتر ذکر شد: از تعلیمات اخلاقیِ (!) عمر بن خطاب این بوده که به مردم می‌گفته زنانتان را در خانه عریان نگاه دارید تا نتوانند از خانه بیرون بروند. (رجوع کنید به صفحه ۱۷۶، ۱۷۷).

۱۷۵ـ «ورَوىٰ هِشامُ بنُ عَمّارٍ في مَشيخَةِ الرَّمْليِّـينَ: حَدَّثَنا يَزيدُ بنُ سَمُرَةَ، حَدَّثَنا نُعَيْمُ بنُ عبدِ العَزيزِ قال: وَفَدَ رَجُلٌ على عمرَ بنِ الخطّابِ رضی الله عنه، فقالَ لِفاطمةَ بنتِ فاطمةَ امْرَأَتِهِ: ألا تَخْرُجِينَ فَتُسَلِّمِينَ على ضَيْفِكِ؟ قالَتْ: وهَلْ تَرَكْتَنا نَسْتَطيعُ أنْ نَبْرُزَ لِأَحَدٍ مِنَ العُرْيِ؟! قالَ: وما يَكْفيكِ أنْ يَقولَ النّاسُ: امْرَأَةُ أميرِ المؤمنينَ؟ قال هِشامٌ: هِيَ أُمُّ كلثُومٍ». التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۵. همچنین رجوع کنید به: الروضة الفیحاء ص۲۳۴.

در روایت فوق از ام‌کلثوم با نام فاطمه یاد شده است. لازم به ذکر است که هِشام بن عمّار در باره نامِ اصلیِ ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب می‌گوید: «نامِ ام‌کلثوم، فاطمه بوده است و (نامِ) مادرِ وی (نیز) فاطمه دختر رسول خدا می‌باشد». «إسْمُها فاطِمةُ، وأُمُّها فاطمةُ ابْنَـةُ رسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله». التبیین فی انساب القرشیین ص۱۳۴.

در یک روایتِ ساختگی دیگر گفته شده: زمانی که عمر مردِ نامحرمی را به منزل مهمان می‌کرد آن گاه که از امکلثوم می‌خواست با لباس نامناسب خود بر سر سفرهٔ غذا حاضر شود و با نامحرمان غذا بخورد، امکلثوم به او می‌گفت: «شما اگر مایل بودید من جلوی مردان بیایم باید لباسی (مناسب و) غیر از این برای من می‌خریدید».[۱۷۶]

در نقل‌های اموی ظاهراً مهریهٔ چهل هزار درهمیِ پرداخت شدهٔ(!) به امکلثوم هیچ تأثیری در فقر و فلاکت او در خانهٔ عمر بن خطاب نگذارد، چرا که نه امکلثوم از آن مهر استفاده کرد(!) و نه زهد همسرِ تندخو و **بخیلش**[۱۷۷] اجازه می‌داد که

۱۷۶ـ «... فقالتْ: لَوْ أَرَدْتَ أنْ أَبْرُزَ لِلرِّجالِ لَاشْتَرَيْتَ لي غَيْرَ هذِهِ الكُسْوَةِ. فقالَ: أَوَ ما تَرْضَيْنَ أنْ يُقالَ: أمُّ كلثومٍ بنتُ عليٍّ وامْرَأَةُ عمرَ». المنتظم ـ ذیل اخبار سال ۲۳هـ ـ ج۳۲۵/۴. همچنین رجوع کنید به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۲۲۴/۱۲.

۱۷۷ـ بعد از فوت ابوبکر، عمر در اولین منبری که ـ به عنوان خلیفه ـ رفت اعتراف نمود که فردی تندخو و بخیل است.

«عن جامعِ بنِ شَدّادٍ، عن أَبيهِ، قالَ: كانَ أَوّلُ كلامٍ تَكَلَّمَ بِهِ عمرُ أنْ قال: اللّهُمَّ إنّي ضَعيفٌ فقَوّني، وإنّي شَديدٌ فَلَيّنّي، وإنّي بَخيلٌ فسَخّني». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ كتاب الدعاء، باب ما ذكر عن أبي‌بكر وعمر من الدعاء ح۲، وكتاب الأوائل، باب أول ما فعل ومن فعله ح۱۰۳ـ ج۸۱/۷، ج۳۳۷/۸، تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی) ص۵۵، مجمع الاحباب ج۲۵۸/۱، ازالة الخفاء ج۴۳/۲. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۲۷۴/۳، ۲۷۵، شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۳۱/۱۲. جامع الاحادیث (سیوطی) ج۳۵۰/۱۳، ۳۵۱ /ح۱۳۵۷، تاریخ الخمیس ج۲۴۱/۲، کنز العمال ج۶۸۳/۵، ۶۸۴ /ح۱۴۱۸۶، اخبار الدول ←

حتی یک لباس مناسب عادی برای این دختر بخرد! هر چند که گفته شده: این مرد پارسا به بعضی از افراد، لباس‌های هزار درهمی می‌بخشید[178] و از دارایی بیت المال به زنان متموّلی چون هند جگرخوار قرض الحسنه خیرات می‌نمود![179]

طبق اظهارات اموی: بعد از مرگ عمر بن خطاب فرزندان خلیفه، ام‌کلثوم را از ارثیه‌ای که از عمر می‌برد محروم کردند. می‌گویند: «حفصه بنت عمر بن خطاب» نگذاشت که ام‌کلثوم حتی یک درهم از عمر ارث ببرد. از همین رو ام‌کلثوم به حفصه می‌گفت: «تو تا کنون دو بار در حق من ظلم کرده‌ای: اول اینکه ارثیه‌ای را که حق من از مادرم فاطمه بنت رسول الله (ص) بود به من ندادی، و دوم آنکه ارثیه مرا ـ که از پدرت عمر بن خطاب به من می‌رسید ـ غصب نمودی![180]

← ج۱/۲۸۹، الفاروق عمر (محمد حسین هیکل) ج۱/۳۵، رجال أنزل الله فیهم قرآناً ج۵/۹۸.

۱۷۸ـ «عن نافعٍ، عن ابنِ عمرَ، أنّ عمرَ بنَ الخطّابِ كانَ يَأْمُرُ بِحُلَلٍ تُصْنَعُ، تُقَوَّمُ الحُلَّةُ مِنْها بِأَلْفِ دِرْهَمٍ، فيَكْسُوهَا المُسْلِمينَ»! کتاب الاموال (حمید بن زنجویه) ج۲/۵۵۵ /ح۹۱۳.

۱۷۹ـ «عن زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ، عن أَبيهِ: قالُوا: إنّ هِنْدَ ابْنَةَ عُتْبَةَ قامَتْ إلى عمرَ بنِ الخطّابِ رضی الله عنه فاسْتَقْرَضَتْهُ مِن بَيْتِ المالِ أَرْبَعَةَ آلافٍ تَتَّجِرُ فيها وتَضْمَنُها، فأَقْرَضَها». تاریخ الطبری ج۳/۲۸۷، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۱۸۵، الکامل فی التاریخ ج۳/۶۲، شرح نهج البلاغة ج۱۲/۹۸.

۱۸۰ـ «... وقَدْ ظَلَمْتِني حَقّي مَرَّتَيْنِ: الأَوَّلُ ميراثي مِن أُمّي فاطِمةَ بنتِ رسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله، والثّاني ميراثي مِن أَبيكِ عمرَ بنِ الخَطّابِ»! کتاب الفتوح (ابن اعثم) ج۲/۴۶۷.

خلاصه آنکه: راویان اموی و اموی مسلک در دروغ‌ها و اکاذیبِ نامعقول خود تا جایی که توانستند به خاندان امیرالمؤمنین علی ﷺ اهانت کردند. آنان در داستان شیطانی خود، کودکِ خردسال حضرت علی ﷺ را با آن فضاحت به حجلهٔ خلیفهٔ محبوب و بی‌بندوبار خود روانه نمودند و او را با آن ذلت و خواری و به صورت عریان در منزل عمر جای دادند و عاقبت هم برایش اولاد و احفادِ خیالی و عجیب‌الخلقه تولید کردند.

نویسندگان پرحرف و نادان هم، این حکایت‌ها را با آب و تابِ تمام نگاشتند تا به این وسیله، هم در عالَمِ عرضِ ارادت به حکام، نشان داده باشند که چقدر وظیفه‌شناسند، و هم در عالَمِ علم و دانش ـ به خیال خود ـ ثابت کرده باشند که چقدر با اطلاع و دانشمندند!

امروزه نیز بازماندگانِ همان افراد ـ از قرائت آن روایاتی که سراسر حاوی تمسخر و اهانت به اهل بیت پیامبر اکرم ﷺ است ـ به این نتیجه رسیده‌اند که: ام‌کلثوم با عمر بن خطاب در نهایت خوشبختی زندگی کرده است![۱۸۱]

۱۸۱ـ احمد خلیل جمعه می‌گوید: «ام‌کلثوم در آن دوران از زندگی خود که با این مرد با سخاوت و این یار مددکار (یعنی عمر) بود در اوج خوشبختی به سر می‌برد»! «كانَتْ أُمُّ كلثومِ بنتُ عليٍّ ﷺ سَعيدَةً غايَةَ السَّعادَةِ في حَياتِها مَـعَ الرَّجُلِ المِعْوانِ المِعْطاءِ»! نساء اهل البیت ص۶۶۳، ۶۶۴.

سامیه منیسی می‌گوید: «ام‌کلثوم در خانه امیر المؤمنین عمر بن خطاب زندگی کرد و برای او زید اکبر و رقیه را به دنیا آورد. آنان همگی تا زمانی که عمر بن خطاب ﷺ کشته شد در خوشبختی به سر بردند»! «عاشَتْ أُمُّ كلثومِ في بيتِ أميرِ المؤمنينَ عمرَ بنِ الخَطّابِ وأَنْجَبَتْ لَهُ زَيْدَ بنَ عمرَ الأكْبَرَ ورُقَيَّـةَ، وَظَلُّوا جميعاً في سَعادَةٍ حتّى قُتِلَ عمرُ بنُ الخَطّابِ ﷺ»! نساء اهل بیت رسول الله ص۵۴.

قسمت چهارم:

ازدواج های حضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام

و زمان وفات آن حضرت

ازدواج ام‌کلثوم بنت علی ﷺ با «عون بن جعفر بن ابی‌طالب»

عمر بن خطاب در سال ۲۳ هجری به قتل رسید.

می‌گویند: ام‌کلثوم پس از کشته شدن عمر، به عقد ازدواج پسر عمویش «عون بن جعفر بن ابی‌طالب» درآمد.[1]

۱ـ سیرة ابن اسحاق ص۲۴۹، ۲۵۰، المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج۶۷/۱)، طبقات ابن سعد ج۴۶۳/۸، المحبّر ص۵۲ (در این مصدر به جای نام عون بن جعفر، نام عون بن عبدالله بن جعفر درج شده است!)، ۵۶، ۴۳۷، جمل من انساب الاشراف ج۴۱۲/۲، الذریة الطاهرة (ط الدار السلفیة) ص۶۲، ۱۱۶ ـ ۱۱۸، (ط الاعلمی) ص۹۰، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۳۸، السنن الکبری (بیهقی) ج۷۱/۷، دلائل النبوة (بیهقی) ج۲۸۳/۷، تاریخ مدینة دمشق ج۱۷۹/۳، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۳۰، کشف المشکل (ابن جوزی) ج۱۲۱/۱، صفة الصفوة ج۹/۲، المُجتبی من المجتنی ص۶۶، التبیین فی انساب القرشیین ص۱۳۴، اسد الغابة ج۶۱۵/۵، تهذیب الاسماء واللغات ـ ترجمة «فاطمة الزهراء» ـ ج۶۱۷/۲، ذخائر العقبی ص۱۷۰، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۱/۳، ←

انتظار نابجایی است که توقع داشته باشیم راویان اموی دروغ‌پردازی‌های خود را «در بارهٔ زندگی ام‌کلثوم بنت علی ﷺ» ـ با مرگ عمر بن خطاب ـ متوقف کرده باشند! گفتن این همه مهملاتِ توهین‌آمیز به مرگ عمر خاتمه نیافت. افسانه‌های اموی باید تا زمان مرگ قربانیِ قصه (یعنی تا زمان فوت حضرت ام‌کلثوم ﷺ) و انجام فریضهٔ نمازِ میت بر او ادامه می‌یافت.

از همین رو مخالفان اهل بیت پیامبر ﷺ گفتند: ام‌کلثوم مایل به ازدواج با عون بن جعفر نبود و به اکراه و به اجبارِ پدرش به این ازدواج تن داد!

می‌گویند: عون در آن ایام یک پسر بچه بود! علی که دوست داشت دخترش با عون ازدواج کند، به ام‌کلثوم گفت: «دخترم، خداوند تصمیم گیری در امر ازدواج تو را در دست خودت قرار داده، اما من می‌خواهم تو تصمیم در این باره را به من

← تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۷، تجرید اسماء الصحابة ج۲/ ۳۳۴ [۴۰۴۹]، البداية والنهاية ج۵/ ۳۱۴، ۳۳۰، الاصابة ج۸/ ۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/ ۲۵۵، ۲۵۶، الحاوی للفتاوی ج۲/ ۳۱، المنح المكّية ص۳۰۴، سيدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص۱۸: (با تصحيف عون به عوف)، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۳/ ۱۲۸، الفتوحات الاحمدية ص۱۰۸، الروضة الفيحاء ص۲۳۳، الفتوحات الاسلامية ج۲/ ۴۷۲، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، معالی الرتب ص۲۲۰، ۲۲۳، مائة اوائل من النساء ص۲۴۹، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، نساء فی ظل رسول الله ﷺ ص۳۱۸، صحابيات الرسول ﷺ ص۹۹، موسوعة حياة الصحابيات ص۱۸۹ ـ ۱۹۱.

بسپاری»! ام‌کلثوم گفت: «پدر جان، من یک زنم و مانند زنان دیگر خواسته‌هایی دارم، من هم می‌خواهم مثل زنان دیگر از دنیا بهره ببرم، من می‌خواهم خودم در خصوص امر ازدواجم تصمیم بگیرم». **راویان اموی می‌گویند**: علی گفت: «دخترم، به خدا این حرفهایی که تو می‌زنی نظر خودت نیست. اینها همگی نظرات این دو نفر (یعنی حسن و حسین) است. به خدا قسم تا وقتی که تو با عون بن جعفر ازدواج نکنی، من دیگر با هیچ یک از این دو (= حسن و حسین) صحبت نخواهم کرد». علی اینها را گفت و خواست بصورت قهر از منزل خارج شود، ولی حسنین مانع او شدند و به خواهرشان دستور دادند که امر ازدواجش را به پدر بسپارد. ام‌کلثوم هم از روی ناچاری پذیرفت! آنگاه علی به ام‌کلثوم گفت: «من تو را به عون بن جعفر تزویج نمودم»![2]

۲ــ «...أيْ بُنَيَّــةُ! إنّ اللهَ قَدْ جَعَلَ أَمْرَكِ بِيَدِكِ فأَنَا أُحِبُّ أنْ تَجْعَلـيهِ بِيَدي. فقالَتْ: أيْ أَبَةُ! إنّي واللهِ لَامْرَأَةٌ أَرْغَبُ فيما يَرْغَبُ فيهِ النِّساءُ وأُحِبُّ أنْ أُصيبَ ما تُصيبُهُ النِّساءُ مِنَ الدُّنيا، فأَنَا أُريدُ أنْ أَنْظُرَ في أَمْرِ نَفْسي. فقال: واللهِ يا بُنَيَّــةُ ما هذا من رَأْيِكِ، ما هُوَ إلّا مِن رَأْيِ هذَيْنِ. ثُمّ قامَ فقالَ: واللهِ لا أُكَلِّمُ رَجُلاً مِنْهُما أَوْ تَفْعَلينَ. فأَخَذا بِثِيابِهِ وقالا: اجْلِسْ يا أَبَةُ! فوَاللهِ ما عَلىٰ هجْرَتِكَ مِنْ صَبْرٍ. اجْعَلي أَمْرَكِ بِيَدِهِ. فقالَتْ: قَد فَعَلْتُ. قال: فَإنّي قَدْ زَوَّجْتُكِ مِن عَوْنِ بنِ جَعْفَرٍ. وإنَّهُ لَغُلامٌ». سيرة ابن اسحاق ص۲۵۰، الذرية الطاهرة ص۱۱۷، اسد الغابة ج۵/۶۱۵، ذخائر العقبى ص۱۷۰، ۱۷۱، الاصابة ج۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷] به اختصار، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/۲۵۵، الدر المنثور فى طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اعلام النساء (كحاله) ج۴/۲۵۸، موسوعة حياة الصحابيات ص۱۹۱.

قصه‌پردازان اموی می‌گویند: ام‌کلثومِ بد اقبال با آنکه شوهر قبلیِ پیرِ خود (=عمر) را در سال ۲۳ هجری از دست داده بود، شوهر دومِ نوجوانِ[۳] خویش را هم در سال ۲۰ از دست داد! می‌گویند عون بن جعفر (= شوهر دوم) در زمان عمر بن خطاب (= شوهر اول) در جنگ شوشتر (= تُسْتَر)[۴] شرکت نمود و در آن

۳ـ «فما نَشِبَ عَوْنٌ أنْ هَلَكَ». سیرة ابن اسحاق ص۲۵۰، الذریة الطاهرة ص۱۱۷، ذخائر العقبی ص۱۷۱.

۴ـ بسیاری تصریح کرده‌اند که «شوشتر» در زمان عمر و در سال ۲۰ هجری فتح گردید. (تاریخ خلیفة بن خیاط ـ أخبار سنة عشرین ـ ص۱۰۱، الاستیعاب ـ ترجمة «البراء بن مالك الأنصاري» ـ ج۱/۲۳۹ [۱۷۳]، تاریخ مدینة دمشق ج۳۲/۷۵، ج۴۴/۳۹۵، اسد الغابة ج۱/۱۷۳، سیر اعلام النبلاء ج۱/۱۹۸، البدایة والنهایة ج۴/۱۲۶، فتح الباری ج۲/۳۶۲، الاصابة ج۱/۴۱۳ [۶۲۰]، الاعلام (زرکلی) ج۲/۴۷، معالی الرتب ص۲۲۳، فُرْسان النهار ج۲/۱۶۹).

ابن جریر طبری فتح تستر را در ضمن اخبار سال ۱۷ هجری ذکر نموده و می‌گوید: «وفيها فُتِحَتْ تُسْتَرُ في قَوْلِ سَيْفٍ ورِوايَتِهِ، أَعْني سَنَةَ سَبْعَ عَشَرَةَ، وقال بَعْضُهُمْ: فُتِحَتْ سَنَةَ سِتَّ عَشَرَةَ، وبعضُهُم يَقولُ في سَنَةِ تِسْعَ عَشَرَةَ». تاریخ الطبری ج۳/۱۷۴.

ابن اثیر نیز در ضمن ذکر اخبار سال ۱۷ هجری می‌گوید: «قِيلَ: كانَ فَتْحُ رامْهُرْمُزَ وتُسْتَرَ والسُّوسِ في سَنَةِ سَبْعَ عَشَرَةَ، وقِيلَ: سَنَةِ تِسْعَ عَشَرَةَ، وقِيلَ: سَنَةِ عِشْرِينَ». الکامل فی التاریخ ج۲/۵۴۶. ←

پیکار به شهادت رسید![5]

← و ابن خلدون می‌گوید: «وكانَ فَتْحُ تُسْتَرَ وما بَعْدَها سَنَــةَ سَبْــعَ عَشَرَةَ، وقِيلَ سِتَّ عَشَرَةَ». تاریخ ابن خلدون ج۲/ ق۲/ ۱۱۳.

۵ــ «استُشْهِدَ عَوْنُ بنُ جعفرٍ في تُسْتَرَ، وذلك في خِلافَةِ عمرَ». الاصابة ج۴/۶۱۹ [۶۱۲۲].

همچنین رجوع کنید به: جمل انساب الاشراف ج۳/۹۸، الاستیعاب ــ ترجمة «عون بن جعفر» ــ ج۳/۳۱۵ [۲۰۷۳]، اسد الغابة ج۴/۱۵۷، ذخائر العقبی ص۲۲۱، سبل الهدی والرشاد ج۱۱/۱۰۶.

ازدواج ام‌کلثوم بنت علی ؑ با «محمد بن جعفر بن ابی‌طالب»

ام‌کلثوم پس از مرگ «عون بن جعفر» به ازدواج برادر او «محمد بن جعفر» در آمد.[۶]

۶ـ سیرة ابن اسحاق ص۲۵۰، المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج۱/۶۷)، طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۳، المحبّر ص۵۶، ۴۳۷، جمل من انساب الاشراف ج۲/۴۱۲، الذریة الطاهرة (ط الدار السلفیة) ص۶۲، ۱۱۸، (ط الاعلمی) ص۹۰، ۱۶۱، ۱۶۲، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۳۸، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۷۱، دلائل النبوة (بیهقی) ج۷/۲۸۳، الاستیعاب ـ ترجمة «محمد بن جعفر بن ابی‌طالب» ـ ج۳/۴۲۴ [۲۳۵۰]، تاریخ مدینة دمشق ج۳/۱۷۹، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۳۰، کشف المشکل (ابن جوزی) ج۱/۱۲۱، صفة الصفوة ج۲/۹، المُجتبی من المجتنی ص۶۶، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، اسد الغابة ج۴/۳۱۳، تهذیب الاسماء واللغات ـ ترجمة «فاطمة الزهراء» ـ ج۲/۶۱۷، ذخائر العقبی ص۱۷۰، ۲۲۱، مختصر التاریخ (ابن کازرونی) ص۶۹، سیر اعلام النبلاء ج۳/۵۰۲، المقتنی في سرد الکنی ج۱/۴۹، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، البدایة والنهایة ج۵/۳۱۴، ۳۳۰، الاصابة ج۶/۷، ج۸/۴۶۵ [۷۷۸۰، ۱۲۲۳۷]، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/۲۵۶، التحفة اللطیفة ←

در ادامه اکاذیب قبلی گفته شده: حضرت علی (ع) پس از مرگ عون، دیگر بار نزد ام‌کلثوم آمد و از او خواست که تصمیم‌گیری در ازدواج سوم را نیز به پدر بسپارد. ام‌کلثوم هم پذیرفت. حضرت علی (ع) دخترش را به محمد بن جعفر (یعنی برادر عون بن جعفر) تزویج نمود.[۷]

ام‌کلثوم از محمد بن جعفر دختری به نام «نبته» آورد.[۸]

ج۲/۴۶۵ [۳۷۰۷]، مَحْض الصواب ج۸۸۹/۳، الحاوی للفتاوی ج۳۱/۲، المنح المکّیة ص۳۱۹، سیدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص۱۸، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۱۲۸/۳، الفتوحات الاحمدیة ص۱۰۸، الروضة الفیحاء ص۲۳۳، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۲/۲، معالی الرتب ص۲۲۰، مائة اوائل من النساء ص۲۴۹، نساء فی ظل رسول الله ﷺ ص۳۱۸، صحابیات الرسول ﷺ ص۹۹، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۸۹.

۷ـ «فَما نَشِبَ عَوْنٌ أنْ هَلَكَ، فرَجَعَ إلَيْها عَلِيٌّ، فقال: أيْ بُنَيَّةُ! اجْعَلي أَمْرَكِ بِيَدي. ففَعَلَتْ، فزَوَّجَها محمّدَ بنَ جعفرٍ...». سیرة ابن اسحاق ص۲۵۰، الذریة الطاهرة ص۱۱۷، ذخائر العقبی ص۱۷۱.

۸ـ الذریة الطاهرة (ط الدار السلفیة) ص۶۲، ۱۱۸، (ط الاعلمی) ص۹۰، ۱۶۱، ۱۶۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۷۱/۷، دلائل النبوة (بیهقی) ج۲۸۳/۷، تلقیح فُهوم اهل الاثر ص۳۰، تاریخ مدینة دمشق ج۱۷۹/۳، کشف المشکل (ابن جوزی) ج۱۲۱/۱، صفة الصفوة ج۹/۲، ذخائر العقبی ص۱۷۰، سیر اعلام النبلاء ج۵۰۲/۳، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۲۵۶/۱، معالی الرتب ص۲۲۱، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۸۹.

در بعضی از منابع فوق، از «نبته» به نام «بثنه» و یا «بثینه» نیز یاد شده است.

طبق داستان‌پردازی اموی: بار دیگر دست قضا و قدر ام‌کلثوم را مصیبت زده نمود و این زن جوان شوهر سوم خویش را در سال ۲۰ هجری از دست داد! چرا که محمد بن جعفر نیز در جنگ تستر به شهادت رسید![۹]

یعنی سرنوشت حضرت ام‌کلثوم ﷺ چنان شد که شوهر سومش به همراه شوهر دومش در زمان حیات شوهر اولش فوت گردید!

و باز از عجایب سرنوشت حضرت ام‌کلثوم ﷺ این بود که در سال ۲۰ هجری (یعنی در ایامی که ام‌کلثوم حدوداً ۱۰ یا ۱۱ سال بیشتر نداشت) صاحب سه فرزند از شوهر اول و یک فرزند از شوهر سوم گردیده بود!

[البته بر اساس آنچه که در کتابِ المعارفِ ابن قتیبه به طبع رسیده است: «پس از فوت عمر بن خطاب (ف. ۲۳ هجری)، ام‌کلثوم با (عموی خودش) «جعفر بن ابی‌طالب» (ف. هشت هجری) ازدواج کرده و در زمان حیات شوهر دوم خود فوت شده است!

۹ــ جمل انساب الاشراف ج۹۸/۳، الاستیعاب ج۴۲۴/۳ [۲۳۵۰]، اسد الغابة ج۳۱۳/۴، الکامل فی التاریخ ج۵۵۰/۲، ذخائر العقبی ص۲۲۱، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ــ عهد الخلفاء الراشدین ــ ص۳۵۵، الاصابة ج۷/۶ [۷۷۸۰]، سبل الهدی والرشاد ج۱۰۶/۱۱، معالی الرتب ص۲۲۳.

یعنی ام‌کلثوم ـ قبل از آنکه به دنیا بیاید و قبل از آنکه با شوهر اولش ازدواج کند ـ به صورت نامشروع با شوهر دوم خود که عمویش باشد ازدواج نمود و در زمان حیات جعفر، (پیش از ولادت خودش) دیده از جهان فرو بست]![10]

۱۰ـ در کتاب المعارف تألیف ابن قتیبه (ف. ۲۷۶هـ) آمده است: « بَناتُ عليّ ﷺ: فأمّا زَينبُ الكُبْرى بنتُ فاطمةَ، فكانَتْ عندَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ، فوَلَدَتْ لَهُ أولاداً قَدْ ذَكَرْناهُم. وأمّا أمُّ كلثومِ الكُبْرى، وهِيَ بنتُ فاطمةَ، فكانَتْ عندَ عمرَ بنِ الخطّابِ، ووَلَدَتْ لَهُ أولاداً قَدْ ذَكَرْناهُمْ، فلَمّا قُتِلَ عمرُ، تَزَوَّجَها «جَعْفَرُ بنُ أبي طالبٍ»، فماتَتْ عِنْدَهُ »! المعارف ـ أخبار علي بن أبي‌طالب ـ ص۲۱۱.

با توجه به مطالب دیگری که تا به حال گفته‌ایم و با عنایت به آنچه که پس از این خواهید خواند، این خبر فضاحت‌بار و مضحکی که در کتاب ابن قتیبه به طبع رسیده دست پخت کیست؟! چه کسی ممکن است که این دسته گل را به آب داده باشد؟!

... آیا دست‌پختِ راویِ صادق و با تقوای اموی است که پشتوانه‌اش توثیق جمع کثیری از معدّلین است؟!

یا از بافته‌های ناقلِ عاقل و با ایمان عباسی است که کتابش به صرف قدمتی که دارد دارای اعتباری ویژه است؟!

شاید هم اثر دقتِ نظرِ محقق مشهور دنیای اسلام «ثروت عکاشه» است؟!

شاید هم از شاهکارهای وزارتِ ارشادِ پر مدّعای مصر است که تا کنون ـ قریب به ۵۰ سال ـ این عبارات را مکرراً به چاپ رسانده و در میان ←

طبق حکایات اموی: عجایبِ حیاتِ ام کلثوم به مرگ شوهر سوم یعنی «محمد بن جعفر» نیز پایان نیافت و همچنان ادامه یافت.

مسلمانان ترویج نموده است؟!

به هر حال ظاهراً اشتباه از هر که هست چندان اهمیتی ندارد! زیرا از قدیم سنّت بر این بوده است که هیچ کسی به خاطر گفتن اباطیل در بارهٔ ازدواج‌های حضرت ام‌کلثوم بنت علی علیه‌السلام مؤاخذه نگردد!

حکایت ساختگی خواستگاری سعید بن عاص اموی از حضرت امکلثوم بنت علی علیها السلام

همان طوری که گفتیم در روایات اموی ادعا شده که «محمد بن جعفر» در سال ۲۰ هجری در تسترِ به شهادت رسیده است. در این روایات تصریح شده که امکلثوم از هنگام فوت محمد بن جعفر تا بعد از فوت حضرت زینب (ف. ۶۲ هجری) دیگر با کسی ازدواج نکرده است.[۱۱] می‌گویند: هر چند که بعضی از افراد مایل بودند که با امکلثوم ازدواج کنند ولی تقدیر نبود که در این مدت طولانی او همسر کسی گردد!

راویان اموی مدعی هستند که: در طول این مدت، امکلثوم و همچنین پسرِ خیالی او (= زید بن عمر بن خطاب) مورد عنایت و تفقد معاویه و دولتمردان او بوده‌اند، به طوری که معاویه سالی یکصد هزار درهم برای زید بن عمر مقرّری تعیین کرده بود![۱۲]

۱۱ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۵۱۰، ۵۱۱.

۱۲ـ تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۴، الوافی بالوفیات ج۱۵/۳۷ [۳۸].

بنا به گفتهٔ همین روات: در خلال این مدت یکی از کسانی که بسیار مایل بود با امکلثوم وصلت نماید سعید بن عاص[۱۳] (= نور چشمی عثمان[۱۴] و والی شهر کوفه در زمان عثمان[۱۵] و والی شهر مدینه در زمان

۱۳ـ سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه (ف. ۵۹ه). رجوع کنید به صفحهٔ ۵۲۸.

۱۴ـ تنها در یکی از بذل و بخشش‌هایی که عثمان به سعید بن عاص نمود مبلغ یکصد هزار دینار به او داد. (جمل من انساب الاشراف ج۱۳۷/۶، شرح نهج البلاغة [ابن ابی‌الحدید] ج۳۵/۳).

۱۵ـ سعید بعد از ولید بن عُقْبَه، والی عثمان در کوفه گردید. (طبقات ابن سعد ج۳۲/۵، جمل من انساب الاشراف ج۴۸/۶، تاریخ مدینة دمشق ج۱۰۷/۲۱، ۱۱۴، اسد الغابة ج۳۱۰/۲، تهذیب الکمال ج۵۰۳/۱۰، سیر اعلام النبلاء ج۴۴۵/۳، ۴۴۶، الوافی بالوفیات ج۲۲۹/۱۵ [۳۱۹]، تهذیب التهذیب ج۴۳/۴، الاصابة ج۹۱/۳).

پس از آنکه «عثمان» «سعید» را به جای «ولید»، امیرِ شهر کوفه نمود، کوفیان برای عثمان نوشتند: «ما نه به سعیدِ تو احتیاجی داریم، نه به ولیدِ تو». «لا حاجةَ لَنا في سَعيدِكَ ولا وَليدِكَ». الاستیعاب ــ ترجمهٔ «سعید بن العاص» ـ ج۱۸۴/۲ [۹۹۲]، الوافی بالوفیات ج۲۲۹/۱۵ [۳۱۹].

در همین ارتباط مالك اشتر برای عثمان چنین نوشت: «از مالك بن حارث به خلیفهٔ مبتلا و خطاکار. به کسی که از طریق سنت نبیِ خود منحرف شده و قرآن را نادیده گرفته ... (ای عثمان) ولیدِ خودت را و سعیدِ خودت را و دیگر افراد خاندانت را ــ که هوای نفست تو را به سویشان می‌خواند ــ از ما باز دار (و هیچ کدامشان را به کوفه نفرست)...». «مِنْ مالكِ بنِ الحارثِ إلى الخَليفَةِ المُبْتَلَى الخاطِئِ الحائِدِ عن سُنَّةِ نَبِيِّهِ، النّابِذِ لِحُكْمِ القُرآنِ وَراءَ ظَهْرِهِ ... احْبِسْ عَنّا وَليدَكَ وسعيدَكَ ومَنْ يَدْعُوكَ إلَيْهِ الْهَوىٰ مِن أهلِ بَيْتِكَ ...». جمل من انساب الاشراف ←

معاویه[۱۶]) بوده است.

سعید بن عاص که هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بچه‌ای نُه ساله

← أمر المسيّرين من أهل الكوفة إلى الشام ـ ج۶/۱۵۹.

در نظر بعضی از مردمِ کوفه، سعید بن عاص به مراتب از ولید بن عُقبه بدتر بود به طوری که یکی از شاعران کوفی این طور سرود:

يـا وَيْـلَـنـا قـد ذَهَـبَ الـوَلـيـدُ

وجـاءَنـا مِـنْ بَـعْـدِهِ سـعـيـدُ

يَنْقُصُ في الصّاعِ ولا يَزيدُ

الوافی بالوفیات ج۱۵/۲۲۹، ۳۳۰ [۳۱۹].

همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج۳/۳۳۰، ۳۳۱، احسن التقاسیم ص۱۱۰، غریب الحدیث (خطّابی) ج۱/۲۴۷، الاستیعاب ج۲/۱۸۴ [۹۹۲]، تاریخ مدینة دمشق ج۶۳/۲۴۶، شرح نهج البلاغة ج۱۷/۲۴۲، فتح الباری ج۷/۴۷، تهذیب التهذیب ج۸/۳۵۰.

۱۶ـ «فَلَمّا وَلِيَ مُعاوِيَةُ الخِلافَةَ، وَلّىٰ مروانَ بنَ الحَكَمِ المَدينَةَ، ثُمّ عَزَلَهُ وولّاها سَعيدَ بنَ العاصِ، ثُمّ عَزَلَهُ وَوَلّاها مَرْوانَ بنَ الحَكَمِ، ثُمّ عَزَلَهُ عَنْها ووَلّاها سعيدَ بنَ العاصِ».

طبقات ابن سعد ج۵/۳۵. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۵/۱۵۵، جمل من انساب الاشراف ج۶/۴۸، تاریخ مدینة دمشق ج۲۱/۱۰۷، اسد الغابة ج۲/۳۱۰، سیر اعلام النبلاء ج۳/۴۴۵، الوافی بالوفیات ج۱۵/۲۲۸ [۳۱۹]، حاشیة ابن القیم علی سنن ابی‌داود ج۲/۲۹۹، تهذیب التهذیب ج۴/۴۳، الاصابة ج۳/۹۱.

شایان ذکر است که یکی از دامادهای سعید بن عاص، خالد پسرِ «یزید بن معاویه» می‌باشد. (المحبّر ص۴۴۵).

بوده، [۱۷] یکی از صحابه پیامبر شمرده شده [۱۸] و ادعای اموی بر این است که: «عربیت قرآن کریم»، قائم به زبانِ فصیح اوست! [۱۹]

سعید بن عاص در خانهٔ عمر بن خطاب بزرگ شد [۲۰] و ـ شاید به خاطر تندی و خشونت شدیدی که داشت [۲۱] ـ به «خیک عسل» شهرت یافت! [۲۲]

پدرِ کافرِ سعید (= عاص) در جنگ بدر به دستِ امیرالمؤمنین حضرت

۱۷ـ «قُبِضَ النَّبِيُّ ﷺ وهُوَ ابنُ تِسْعِ سِنِينَ». تهذیب الکمال ج۱۰/۵۰۲، سیر اعلام النبلاء ج۳/۴۴۶، تهذیب التهذیب ج۴/۴۳، الاصابة ج۳/۹۰.

۱۸ـ الاستیعاب ج۲/۱۸۳ [۹۹۲]، اسد الغابة ج۲/۳۰۹، سیر اعلام النبلاء ج۳/۴۴۴، تهذیب التهذیب ج۴/۴۴، الاصابة ج۳/۹۰.

۱۹ـ «عن سعیدِ بنِ عبدِالعزیزِ قال: إنّ عَرَبِيَّةَ القُرآنِ أُقِيمَتْ على لِسانِ سعيدِ بنِ العاصِ بنِ سعيدِ بنِ العاصِ بنِ أُمَيَّةَ، لِأَنَّهُ كانَ أَشْبَهَهُمْ لَهْجَةً بِرَسُولِ اللهِ ﷺ». المصاحف [ابن ابی‌داود] ص۲۴، تاریخ مدینة دمشق ج۲۱/۱۱۹، تهذیب الکمال ج۱۰/۵۰۳، سیر اعلام النبلاء ج۳/۴۴۷، الوافی بالوفیات ج۱۵/۲۲۸ [۳۱۹]، تهذیب التهذیب ج۴/۴۳، الاصابة ج۳/۹۰، ۲۲۵، فتح الباری ج۹/۱۵، معجم بنی امیة ص۵۷.

۲۰ـ «رُبِّيَ في حِجْرِ عمرَ بنِ الخطّابِ». الاعلام ج۳/۹۶، عقیدة اهل السنّة والجماعة فی الصحابة ج۳/۱۰۵۴، الموسوعة الفقهیة الکویتیة ج۳۷/۳۸۷.

۲۱ـ «کان في سعيدٍ تَجَبُّرٌ وغِلْظَةٌ وشِدَّةُ سُلْطانٍ». الاستیعاب ـ ترجمة «سعید بن العاص» ـ ج۲/۱۸۴ [۹۹۲]، الوافی بالوفیات ج۱۵/۲۲۹ [۳۱۹].

۲۲ـ «کان يُقالُ لِسَعيدِ بنِ العاصِ بنِ سعيدِ بنِ العاصِ، عُكَّةُ العَسَلِ». الاستیعاب ج۲/۱۸۴ [۹۹۲]، تاریخ مدینة دمشق ج۲۱/۱۴۰، تهذیب الکمال ج۱۰/۵۰۳، ۵۰۸، الاصابة ج۳/۹۲ [۳۲۷۸].

علی عليه السلام کشته شده بود![۲۳]

بر اساس روایات کذب اموی: سعید بن عاص مایل بود با دخترِ قاتلِ پدرش ازدواج نماید تا او نیز ـ مانند عمر بن خطاب ـ داماد پیامبر شود! لذا فردی را برای خواستگاری نزد امکلثوم بنت علی فرستاد.

امکلثوم به این خواستگاری جواب مثبت داد!

برادران امکلثوم از پاسخ مثبتِ خواهر خود بسیار ناراحت شدند و ـ با سخنان تندی ـ او را مورد ملامت قرار دادند.

امکلثوم که قبلاً یک روز را برای عقدِ ازدواج تعیین کرده بود ـ بیاعتنا به مخالفتهای برادرانش ـ منزل را برای عقد آماده نمود و به پسرِ خردسال خود (= زید بن عمر) گفت: وقتی سعید به اینجا آمد، تو مرا به عقد او

۲۳ـ «قُتِلَ أبُوهُ العاصُ يَوْمَ بَدْرٍ كافِرًا، قَتَلَهُ عليُّ بنُ أبي‌طالِبٍ رضي الله عنه». الاستیعاب ج۲/۱۸۳ [۹۹۲]، اسد الغابة ج۲/۳۱۰، الوافی بالوفیات ج۱۵/۲۲۸ [۳۱۹]، البداية والنهاية ج۸/۹۱، الاصابة ج۳/۹۰. همچنین رجوع کنید به: کتاب حَذفٍ مِن نَسب قریش ص۳۶.

« ... یکبار که سعید بن عاص از عمر بن خطاب ناراحت شده بود، عمر به او گفت: «انگار تو فکر میکنی من پدر تو را کشتهام. من که پدر تو را نکشتهام. پدرت را علی بن ابی‌طالب کشت». «إنّ أَباهُ العاصَ بنَ سعيدِ بنِ العاصِ بنِ أُمَيَّةَ قُتِلَ يَوْمَ بَدْرٍ كافِرًا. وقال عمرُ بنُ الخطّابِ لِسَعِيدِ بنِ العاصِ: ما لي أَراكَ مُعْرِضًا، كَأَنَّكَ ترىٰ أَنّي قَتَلْتُ أباكَ، ما أَنا قَتَلْتُهُ، ولكِنَّهُ قَتَلَهُ عليُّ بنُ أبي طالِبٍ»! طبقات ابن سعد ج۵/۳۱، تاریخ مدينة دمشق ج۲۱/۱۱۴.

در بیاور![۲۴]

با توجه به اینکه در سال ۴۰ هجری که امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به شهادت رسیده «زید بن عمرِ خیالی» حدود ۲۰ سال داشته؛ و با توجه به متن روایت فوق مبنی بر اینکه ـ در زمان خواستگاریِ سعید بن عاص ـ زید بن عمر بچه‌ای خردسال بوده؛ نتیجتاً خواستگاریِ سعید از ام‌کلثوم باید در زمان حیات حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام صورت گرفته باشد!

آیا این عجیب نیست: دختری که می‌گویند سه بار با استبداد مطلقِ پدر(!) بدون حق انتخاب به خانهٔ شوهر رفته، حال در زمان حیات پدر ـ بدون اعتنایِ به پدر ـ بچهٔ خردسال خویش را در ازدواجش وکیل خود (و یا به قول فقهای اموی ولیّ خود) قرار بدهد؟!

البته در قاموس بعضی از افراد که احیاناً خیلی راستگو هم معرفی شده‌اند(!) اینکه پسر بچهٔ خردسالی مادرش را به عقد دیگری در آورد امری مرسوم و جا افتاده است، تا آنجا که گفته‌اند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز ام‌سلمه را از پسرِ دو سالهٔ امّ‌سَلَمه خواستگاری کرد و این پسر بچهٔ دو ساله ـ که عمر بن ابی‌سلمه نام داشت ـ مادرش را به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله تزویج نمود![۲۵]

۲۴ـ «... فدَعَتِ ابْنَها زَیْدَ بنَ عمرَ بنِ الخطّابِ، وَهُوَ یَوْمَئِذٍ غُلامٌ صَغیرٌ... ثُمّ قالَتْ: إذا جاءَ سعیدُ بنُ العاصِ، فزَوِّجْنیه»! تاریخ مدینة دمشق ج۱۳۱/۲۱.

«... وأَمَرَتِ ابْنَها زَیْدَ بنَ عمرَ أنْ یُزَوِّجَها مِنْهُ...»! البدایة والنهایة ج۹۳/۸.

۲۵ـ عمر بن ابی‌سلمه در سال دوم هجری در حبشه به دنیا آمده است. وی در زمان فوت ←

جاعلان خبر خواستگاری سعید در ادامهٔ داستان خود می‌گویند: سعید بن

← پیامبر صلی الله علیه و آله نُه ساله بوده و مادرش ام‌سَلَمَه در سال چهارم هجری با رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرده است. عمر بن ابی‌سلمه در زمان این ازدواج ـ همان طور که در منابع تصریح شده ـ بچه‌ای دو ساله بوده است!

«إنّ رسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله خَطَبَ أمّ سَلَمَةَ إلَى ابنِها عمرَ بنِ أبي‌سَلَمَةَ فزَوَّجَها رسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله وهُوَ يَوْمَئِذٍ غلامٌ صَغِيرٌ». طبقات ابن سعد ج۹۲/۸، نصب الراية ج۱۱۴/۵. همچنین رجوع کنید به: شرح مشکل الآثار ج۴۵۲/۱۴.

«... فقالَتْ (أمُّ سَلَمَةَ) لِابْنِها: يا عمرُ، قُمْ فزَوِّجْ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله، فزَوَّجَهُ». طبقات ابن سعد ج۹۰/۸، مسند احمد بن حنبل ج۳۱۴/۶، الآحاد والمثانی ج۱۷/۲ /ح۶۸۵، ج۴۲۳/۵ /ح۳۰۸۱، السنن الکبری (نسائی) ـ کتاب النکاح، باب إنکاح الابن أمّه ـ ج۲۸۶/۳ /ح۵۳۹۶، سنن النسائی ج۸۲/۶، صحیح ابن حبان ج۲۱۳/۷، المستدرك علی الصحیحین ج۱۷۹/۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۳۱/۷، اسد الغابة ج۵۸۹/۵، سیر اعلام النبلاء ج۲۰۴/۲، الاصابة ج۴۰۵/۸ (ابن حجر از طریق نسائی آن را نقل می‌کند و می‌گوید سند روایت صحیح است!)، حواشی الشروانی والعبادی علی تحفة المحتاج بشرح المنهاج ج۲۴۸/۷.

«... فقالَتْ (أمُّ سَلَمَةَ) لِابْنِها: قُمْ يا غلامُ، زَوِّجْ أُمَّكَ». عجالة المحتاج ج۱۲۱۲/۳.

«كانَ عمرُ (بنُ أبي سَلَمَةَ) هُوَ الّذي زَوَّجَ أُمَّهُ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَهُوَ صَبِيٌّ». سیر اعلام النبلاء ج۲۰۷/۲.

« إنّ عمرَ بنَ أبي سَلَمَةَ وُلِدَ في أَرْضِ الحَبَشَةِ في السَّنَةِ الثّانِيَةِ مِنَ الهِجْرَةِ، وزِواجُهُ بِأُمِّ سَلَمَةَ كان في السَّنَةِ الرّابِعَةِ، وقِيلَ: كان سِنُّ عمرَ يَوْمَ تُوُفِّيَ رَسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله تِسْعَ سِنِين». مغنی المحتاج ج۱۵۱/۳. ←

عاص عده‌ای را برای مجلس عقد دعوت کرده بود. این افراد به مسجد آمدند تا به اتفاق سعید به منزل ام‌کلثوم بروند. سعید بن عاص ـ وقتی در مسجد آگاه شد که برادران ام‌کلثوم با این ازدواج مخالف هستند ـ به حضار گفت: من شما را برای انجام کاری دعوت کرده بودم که از آن منصرف شدم! من از ام‌کلثوم بنت علی خواستگاری کرده بودم و او هم قبول کرده بود که با من ازدواج کند. به خدا قسم من نمی‌خواستم کاری کنم که باعث ناراحتی پسران فاطمه (حسن و حسین) گردد!

سعید بن عاص پس از اعلام انصراف از ازدواج، به خادم خود گفت: این دویست هزار درهمی را که من برای دختر علی آماده کرده بودم بگیر و برای ام‌کلثوم ببر و به او بگو: پسر عمویت می‌گوید ما این (پول) را برایت حاضر کرده بودیم، تو آن را به عنوان هدیه از جانب ما بپذیر![26]

«إنّ عمرَ المَذْكُورَ (يعني ابنَ أبي‌سَلَمَةَ) كان عِنْدَ تَزَوُّجِهِ ﷺ بِأُمِّهِ صَغيراً لَهُ مِنَ العُمُرِ سَنَتانِ، لِأَنَّهُ وُلِدَ في الحَبَشَةِ في السَّنَـةِ الثّانِيَـةِ مِنَ الهِجْرَةِ، وتَزَوُّجُهُ ﷺ بِأُمِّهِ كانَ في السَّنَةِ الرّابِعَةِ». نيل الاوطار ج۶/۲۵۶.

بر اساس همین روایتِ مضحک، جمهور علمای اهل سنت رأی صادر نموده‌اند که پسرِ یک خانمِ بیوه، می‌شود در مسئلهٔ نکاح، ولیّ مادرش محسوب شود و مادر بدون اذن او نمی‌تواند ازدواج کند، (حتی اگر آن پسر، بچه‌ای دو ساله باشد)!

« وقَدِ اسْتَدَلَّ بِهذَا الحديثِ مَنْ قالَ: بِأَنَّ الوَلَدَ مِن جُمْلَةِ الأَوْلِياءِ في النِّكاحِ، وهُمُ الجُمْهُورُ»! نيل الاوطار ج۶/۲۵۶.

۲۶ـ «عن عُبَيدِ بنِ يَسارٍ قالَ: إنّ سعيدَ بنَ العاصِ بَعَثَ إلى أمِّ كلثومِ بنتِ عليِّ بنِ أبي‌طالبِ ←

بدین ترتیب ـ طبق این داستانِ ساختگی ـ «سعید بن عاص اموی» حرمت «حسن و حسین» را نگاه داشت (!) و دویست هزار درهم به امکلثوم بخشید تا تأیید دیگری برای این نظر معاویه باشد که میگفت: «سعید، کریم خاندان بنیامیه است»![27]!

سعید بن عاص هنگامی که در قصر خویش فوت شد،[28] سه ملیون درهم

← الّتي كانَتْ تَحْتَ عمرَ بنِ الخطّابِ، يَخْطُبُها، فأَنْعَمَتْ لَهُ. فبَلَّغَتْ ذلِكَ إخْوَتَها، فكَرِهُوهُ، وثَقُلَ عليهم، وكَلَّمُوها كَلاماً شَدِيداً، وقَدْ كانَتْ وَعَدَتْ سَعيداً مَوْعِداً، فدَعَتِ ابْنَها زَيْدَ بنَ عمرَ بنِ الخطّابِ، وهُوَ يَوْمَئِذٍ غُلامٌ صَغيرٌ، وبَسَطَتْ دارَها، ووَضَعَتْ فيها سَريراً، ثُمّ قالَتْ: إذا جاءَ سعيدُ بنُ العاصِ، فزَوِّجْنيه! وَقَدْ كانَ سعيدٌ وَعَدَ ناساً، وأَرْسَلَ إلَيْهِمْ لِيَحْضُرُوا تَزْويجَهُ، فحَضَرُوهُ في المَسْجِدِ. فلَمّا اجْتَمَعُوا إلَيْهِ، قال: إنّي دَعَوْتُكُمْ لِأَمْرٍ بَدا لي غَيْرُهُ. إنّي كُنْتُ قَدْ خَطَبتُ أُمَّ كلثومٍ بنتَ عَلِيٍّ، فأَنْعَمَتْ. واللهِ ما كُنْتُ لِأَدْخُلَ عَلَى ابْنَيْ فاطمةَ بِأَمْرٍ يَكْرَهانِهِ. ثُمّ الْتَفَتَ إلَى كَعْبٍ مَوْلاهُ، فقالَ: انْظُرْ إلَى المائَتَيْ أَلْفِ الدِّرْهَمَ الّتي هَيَّأْتُ لِابْنَةِ عَلِيٍّ، اذْهَبْ بِها إلَيْها، وقُلْ لَها: يَقُولُ لَكِ ابنُ عَمِّكِ، إنّا كُنّا هَيَّأْنا لَكِ هذِهِ، فاقْبِضيها صِلَةً مِنّا لَكِ». تاريخ مدينة دمشق ج۲۱/۱۳۱. همچنین رجوع کنید به: المرادفات من قريش (نوادر المخطوطات ج۱/۶۷)، طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج۱/۴۱۵، ترجمة الامام الحسين ﷺ من طبقات ابن سعد ص۴۱، التذكرة الحمدونية ج۲/۴۲، سير اعلام النبلاء ج۳/۴۴۶، البداية والنهاية ج۸/۹۳، التحفة اللطيفة ج۱/۴۰۰ [۱۵۱۷].

۲۷ـ «عن معاويةَ بنِ أبيسُفيانَ قالَ: لِكُلِّ قَوْمٍ كريمٌ وكَريمُنا سعيدُ بنُ العاصِ». تهذيب الكمال ج۱۰/۵۰۵، تهذيب التهذيب ج۴/۴۳.

۲۸ـ «ماتَ سَعيدٌ في قَصْرِهِ بِالعَرْصَةِ عَلى ثَلاثَةِ أَمْيالٍ مِنَ المدينةِ وَدُفِنَ بِالبَقيعِ». الاغانی ج۱/۳۹، تاريخ مدينة دمشق ج۲۱/۱۴۰، المنتظم ج۵/۲۹۷، تهذيب الكمال ←

بدهيٍ به مردم از خود به جای گذاشت![29]

ج۱۰/۵۰۹، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث سنة ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۲۲۹. تهذیب التهذیب ج۴/۴۳، التحفة اللطيفة (سخاوی) ج۱/۴۰۰، احکام الجنائز ص۱۰۰. همچنین رجوع کنید به: الاصابة ج۳/۹۲.

۲۹ـ «عن نَوْفَلِ بنِ عُمارَةَ قال: كان دَيْنُ سعيدِ بنِ العاصِ ثَلاثَةَ آلافِ أَلْفِ دِرْهَمٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۲۱/۱۴۰.

حضور حضرت ام‌کلثوم عليها السلام در روز عاشورا و دفاع عبدالله بن عمر از یزید بن معاویه

ام‌کلثوم بنت علی عليهما السلام در سال ۶۱ هجری در واقعه کربلا حضور داشت.[۳۰]

۳۰ـ به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

توجه و عنایت به مطالب این قسمت بسیار لازم است. بعداً خواهید خواند که ادعای بسیار پر سر و صدای اموی بر این است که: «ام‌کلثوم با فرزند خردسالی که از عمر بن خطاب داشت هر دو در یک لحظه فوت شدند و عبدالله بن عمر و یا سعید بن عاص بر آن دو نماز خواندند». حال آنکه همین حضور ام‌کلثوم در کربلا به تنهایی بطلان این ادعا را ثابت می‌کند. مضافاً به اینکه حضور حضرت زینب عليها السلام در عاشورای ۶۱ هجری، و فوت آن حضرت بعد از سال ۶۱، و همچنین ازدواج ام‌کلثوم با عبدالله بن جعفر که پس از فوت حضرت زینب (= همسر عبدالله بن جعفر) واقع شده همگی کذب ادعاهای اموی را اثبات می‌نماید.

در کنار طرح این بحث ضروری دانسته شد که نقش عبدالله بن عمر در حمایت از یزید بن معاویه بررسی شود. چرا که همان طوری که پدید آمدن و جان گرفتن حکومت معاویه بدون عمر بن خطاب امکان‌پذیر نبود، دوامِ خلافت یزید بن معاویه نیز ـ بدون حمایت‌های عبدالله بن عمر ـ آسان به نظر نمی‌رسید!

واقعه‌ای که طرفدارانِ سرسختِ یزید در بارهٔ آن می‌گویند: « مسئولیت حادثهٔ خونین عاشورا بر عهدهٔ حسین بن علي باغيِ غيرِ صحابيِ احساساتيِ عاملِ تفرقهٔ بین مسلمانان است و صحابيِ سید المرسلین، امام المجتهدین، مرحوم امیر المؤمنین(!) یزید بن معاویه (و. ۲۷هـ - ذ. ۶۴هـ) به هیچ وجه در این ماجرا مقصّر نیست »![31]

از زمان حیات رسول خدا تا به امروز، در هر صفحه‌ای از صفحات تاریخ، حقد و کنیه و دشمنی اموی نسبت به پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت او علیهم السلام نمایان است. هنوز هم تربیت‌شدگان مکتب بنی‌امیه، وظیفه دینيِ(!) خود را در این می‌بینند که از حکام اموی دفاع کنند و انواع توهین‌ها را به اهل بیت پیامبر ﷺ روا دارند.

بیعت عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه و مشروعیت بخشیدن به قتل امام حسین علیه السلام

تمامی کسانی که از دیرباز تا کنون به طرفداری از یزید پرداخته‌اند و مشروعیت کشتن امام حسین علیه السلام و خاندان او را امضا نموده‌اند، تنها دلیل شرعی و

۳۱ـ همان طوری که در صفحات بعدی خواهید خواند، این عبارت‌ها در طول تاریخ توسط بسیاری از مخالفان اهل بیت علیهم السلام اظهار شده است. عبارت‌هایِ کینه‌توزانه‌ای که: در «مکتب اموی» تولید و در «فرهنگ عباسیانی» نظیر «متوکّل» تنظیم یافته است. این اظهارات، تصویر کنندهٔ شدت خدعه و خشونتی است که حاکمان ستم‌پیشه در تحریف دین و سرکوبیِ مخالفان خویش از خود نشان داده‌اند.

فقهی‌شان این بوده است که: چون پسر عمر بن خطاب (یعنی عبدالله بن عمر) با یزید بیعت کرده لذا ثابت می‌شود که یزید امامی «واجب الاطاعه» است و طبق قوانین اسلامی(!) ریختن خون هر کسی که علیه او خروج نموده، نه تنها مباح بلکه لازم و ضروری بوده است!

همانطوری که ولادتِ امارتِ اموی مرهون عنایت عمر بن خطاب بود،[۳۲] ادامهٔ خلافت اموی نیز وام‌دار حمایت عبدالله بن عمر ـ خصوصاً حمایت‌های او از یزید بن معاویه ـ بوده است.

عبدالله بن عمر که حاضر به بیعت با امیر مؤمنان علی ؊ نشد و حتی حاضر نبود که پشت سر حضرت علی ؊ نماز بخواند، با یزید بن معاویهٔ ناصبی[۳۳] و عبدالملك بن مروان بیعت کرد[۳۴] و پشت افرادی چون «حجّاج بن یوسف ثقفی» و

۳۲ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۲۸.

۳۳ـ ذهبی در بارهٔ یزید می‌گوید: «كانَ ناصِبِياً، فَظّاً، غَليظاً، جِلْفًا، يَتَناوَلُ الْمُسْكِرَ ويَفْعَلُ المُنْكَرَ». سیر اعلام النبلاء ج۳۷/۴، شذرات الذهب ج۶۹/۱، الحسن والحسین (محمد رضا) ص۱۴۵.

۳۴ـ محمد بن شهاب زُهْری (ف. ۱۲۴هـ) می‌گوید: «باعث شگفتی است که عبدالله بن عمر از بیعت با علی امتناع می‌کند، اما با یزید بن معاویه و عبدالملك بن مروان بیعت می‌نماید»! «العَجَبُ مِنِ ابنِ عمرَ يَمْتَنِعُ مِن بَيْعَةِ عَلِيٍّ ويُبايِعُ يَزيدَ بنَ معاوِيَةَ وعَبْدَ الْمَلِكِ بنَ مَرْوانَ»! المقفّی الکبیر ج۶۲۴/۴، ۶۲۵.

در یکی از روایات موجود در صحیح بخاری، عبدالله بن عمر مدعی است که مزرعه‌های خود را در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه کرایه می‌داده ←

«نَجْدَة بن عامر حَرُوری خارجی» همواره نماز خواند.[۳۵] وقتی هم که عبدالله بن

← است. (صحیح البخاری ج۷۲/۳). عبدالله بن عمر در اینجا (مثل همیشه) حتی از ذکر نام امیر مؤمنان علی ﷺ به عنوان خلیفه اجتناب نموده است! ابن حجر ــ در توضیح روایت فوق ــ می‌گوید: «عبدالله بن عمر از ذکر خلافت علی اجتناب نموده است. او به علت اختلافی که در بارهٔ خلافت علی وجود داشت حتی حاضر نشد که با علی بیعت نماید ... (اما همین) عبدالله بن عمر با یزید بیعت کرد و پس از یزید هم ــ زمانی که ابن زبیر کشته شد ــ با عبدالملك بن مروان بیعت نمود». «وإنّما لَمْ يَذْكُرِ ابنُ عمرَ خِلافَةَ عَلِيٍّ لأَنَّهُ لَمْ يُبايِعْهُ لِوُقُوعِ الإخْتِلافِ عليهِ ... وبايَـعَ لِيَزِيدَ ثُمّ لِعَبْدِ المَلِكِ بنِ مَرْوانَ بَعْدَ قَتْلِ ابنِ الزُّبَيْرِ». فتح الباری ج۱۸/۵.

به بعضی از منابعی که در آنها به بیعت عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه تصریح شده در صفحات ۴۷۶ تا ۴۷۸ اشاره شده است.

۳۵ـ ابن حَزْم می‌گوید: «عبدالله بن عمر پشت حجّاج و نجده نماز می‌خواند. یکی از این دو (=نجده) خارجی بود و دیگری فاسق‌ترینِ مردم». «كانَ ابنُ عمرَ يُصَلّي خَلْفَ الْحَجّاجِ ونَجْدَةَ وكانَ أَحَدُهُما خارِجِيـاً، والثّاني أَفْسَقَ البَرِيَّةِ». المُحلّی ج۲۱۳/۴.

اینکه عبدالله بن عمر پشت حجاج نماز می‌خواند در صحیح بخاری و صحیح مسلم درج است. حضرات می‌فرمایند: چون عبدالله بن عمر در نماز به حجّاج بن یوسف اقتدا کرده، لذا شرع اسلام نماز خواندن پشت هر آدم فاسقی را جایز می‌داند! «ويَجُوزُ أنْ يَأْتَمَّ ... العَدْلُ بِالْحُرِّ الفاسِقِ ولكِنْ تُكْرَهُ خَلْفَهُ، وإنّما صَحَّتْ خَلْفَهُ لِـمـا رَواهُ الشَّيْخانِ أَنّ ابنَ عمرَ كانَ يُصَلّي خَلْفَ الحَجّاجِ». الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع ج۱۵۳/۱، مغنی المحتاج ج۲۴۴/۱. همچنین رجوع کنید به: حاشیة اعانة الطالبین ج۵۶/۲.

«وأمّا صَلاةُ ابنِ عمرَ خَلْفَ الحَجّاجِ بنِ يُوسُفَ فثابِتَةٌ في صَحيحِ البُخارِيِّ وغَيْرِهِ، وفي الصَّحيحِ أَحاديثُ كَثيرَةٌ تَدُلُّ عَلى صِحَّةِ الصَّلاةِ وَراءَ الفُسّاقِ والأَئِمَةِ الجائرِينَ». المجموع (نووی) ج۲۵۳/۴. ←

عمر فوت شد، کسی که بر جنازه او نماز گزارد همان حَجّاج بن یوسف بود![۳۶]

عبدالله بن عمر به مردم می‌گفت: شما باید صدقات را به کسی بدهید که خدا او را بر شما ولی (و امیر) کرده است، اگر امیر کار نیک نماید به خودش نیکی کرده و اگر هم گناه کند و بدی نماید به خودش بدی کرده است[۳۷] ... صدقهٔ متعلق به ایتام را باید به والی تحویل داد[۳۸] ... زکات و صدقات فقرا را به امرای خود بدهید

← «حَدِيثُ أنّ ابنَ عمرَ كانَ يُصَلِّي خَلْفَ الحَجّاجِ بنِ يُوسُفَ رَواهُ البُخارِيُّ في حَدِيثٍ». التلخيص الحبير ج۴/۴۲۶، البحر الرائق ج۱/۶۱۰، نیل الاوطار ج۳/۲۰۰، فقه السنّة ج۱/۲۳۷.

نویسندهٔ معاصر، «محمد ناصر الدین البانی» ـ ضمن اینکه روایت نماز خواندن عبدالله بن عمر در پشت حجاج را بر مبنای شروط تمامی اصحاب صحاح سته صحیح می‌داند ـ می‌گوید: «من تا کنون این روایت را در صحیح بخاری پیدا نکرده‌ام». إرواء الغلیل ج۲/۳۰۳.

۳۶ـ طبقات ابن سعد ج۴/۱۸۷، تاریخ مدینة دمشق ج۳۱/۱۲۲، اسد الغابة ج۳/۲۳۰، العقد الثمین ج۵/۲۱۷، عون المعبود ج۸/۳۳۶.

۳۷ـ «عن ابنِ عمرَ قالَ: ادْفَعُوا صَدَقاتِكم إلى مَن وَلّاهُ اللهُ أمْرَكُم، فمَن بَرَّ فَلِنَفْسِه، ومَن أَثِمَ فَعَلَيها». الاموال (ابوعبید) ص۵۶۴ [۱۷۹۷]، مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الزکاة، باب ۴۶: من قال تدفع الزکاة إلى السلطان، ح۲ ـ ج۳/۴۷، السنن الکبری (بیهقی) ج۴/۱۱۵، المجموع (نووی) ج۶/۱۶۴، التلخیص الحبیر ج۵/۵۵۶، نیل الاوطار ج۴/۲۲۰.

۳۸ـ «عن الرَّبيعِ بنِ مَعْبَدٍ، أنّه سَأَلَ ابنَ عمرَ في الفِتنةِ عن صَدقةِ مالِ أيْتامٍ، أَيَدْفَعُها إلى بَني عَمٍّ لَهُمْ مُحتاجِينَ؟ فقال: لا، إدْفَعْها إلَى الوُلاةِ». الاموال (ابوعبید) ص۵۶۴ [۱۷۹۵].

حتی اگر یقین داشته باشید که امیرِ شما با آن پول، شراب می‌نوشد و گوشتِ سگ می‌خورد.[۳۹] ... تا زمانی که امراء نماز می‌خوانند باید این پول‌ها را به آنان داد.[۴۰]

۳۹ـ «عن الأعْرَجِ قال: سَألتُ ابنَ عمرَ، فقالَ: ادْفَعْهُم إليهِم وإنْ أكَلُوا بِها لُحومَ الكِلابِ، فلَمّا عادُوا إليهِ قالَ: ادْفَعْها إليهم». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الزکاة، باب من قال تدفع الزکاة إلی سلطان، ح۴ ـ ج۴۷/۳، إرواء الغلیل ج۳۸۰/۳.

«عن ابنِ عمرَ قالَ: ادْفَعُوها إلَيهم وإنْ شَرِبُوا بِهَا الخَمْرَ ـ یعني الأُمَراءَ ـ». مصنف ابن ابی‌شیبة ج۴۷/۳، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۱۵/۴، المجموع ج۱۶۴/۶.

«قِیلَ لِابنِ عمرَ: إنّهم یُقَلِّدُونَ بِها الکِلابَ، ویَشْرَبون بِها الخُمُورَ. قالَ: ادْفَعْها إلیهم». المغنی علی مختصر الخرقی ج۵۰۸/۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۶۷۴/۲، کشاف القناع ج۲۹۸/۲، مطالب اولی النهی ج۱۲۰/۲، منار السبیل ج۲۰۳/۱، إرواء الغلیل ج۳۷۹/۳.

«وفي لفْظٍ عنه: ادْفَعُوها إلی مَنْ غَلَبَ». کشاف القناع ج۲۹۸/۲، مطالب اولی النهی ج۱۲۰/۲.

«وفي لفظٍ آخَرَ: ادْفَعُوها إلَی الأُمراءِ، وإنْ کَرَعُوا بِها لُحُومَ الکِلابِ علیٰ مَوائِدِهم». کشاف القناع ج۲۹۸/۲، مطالب اولی النهی ج۱۲۰/۲.

«أتَی ابنَ عمرَ رَجُلٌ فقال: أرأیتَ الزّکاةَ إلیٰ مَنْ أدْفَعُها؟ فقالَ: ادْفَعْها إلَی الأُمراءِ، وإنْ تُمَزِّعُوا بِها لُحومَ الکِلابِ علی مَوائدِهم». الاموال (ابوعبید) ص۵۶۴ [۱۷۹۹]، إرواء الغلیل ج۳۸۰/۳.

۴۰ـ «عن ابنِ عمرَ قال: أَعْطُوهَا الأمراءَ ما صَلُّوا». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الزکاة، باب ۴۶: من قال تُدفَع الزکاة إلی السلطان ـ ج۴۸/۳. ←

معاویه ـ برای بیعت با یزید ـ ۱۰۰ هزار درهم به عبدالله بن عمر پول داده بود.[۴۱]

دکتر محمد ابوالیسر عابدین (که از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۲ میلادی مفتی کشور سوریه بوده) ـ ضمن استناد به «بیعتی که عبدالله بن عمر با یزید کرده» ـ می‌گوید: «بیعت با یزید یک بیعت شرعی بوده و هر کسی که علیه یزید خروج کرده باغی است. آن اندازه‌ای که مسلمانان در بیعت با یزید اتفاق و اجماع کرده‌اند در هیچ مورد دیگری آن قدر اتفاق نظر نداشته‌اند»![۴۲]

فقیه اموی مذهب و یزیدی مسلک، ابن العربی مالکی (ف. ۵۴۳هـ) پس از آنکه روایاتِ بیعت عبدالله بن عمر با یزید را ذکر می‌کند، اشتباه امام حسین را در این می‌بینند که حضرت به رأی شیخ‌الصحابه عبدالله بن عمر عمل نکرده است![۴۳]

← «عن ابنِ عمرَ قال: ما أقامُوا الصَلاةَ فادْفَعُوها إلَيْهم». الاموال (ابوعبید) ص۵۶۴ [۱۷۹۶].

۴۱ـ طبقات ابن سعد ج۱۸۲/۴، المعرفة والتاریخ ج۲۶۵/۱، حلیة الاولیاء ج۲۹۶/۱، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۵۹/۸، صفة الصفوة ج۵۷۲/۱، سیر اعلام النبلاء ج۲۲۵/۳، فتح الباری ج۶۰/۱۳.

۴۲ـ «... فبَیْعَةُ یَزیدَ إذَنْ بَیْعَةٌ شَرْعِیَّةٌ، ومَنْ خَرَجَ علیهِ کان باغِیاً، ولَمْ تَجْتَمِعْ کَلِمَةُ المُسلمینَ أكْثَرَ مِنِ اجْتِماعِهِمْ علی بَیْعَةِ یَزیدَ»! اغالیط المؤرّخین ـ في الکلام علی یزید بن معاویة رحمه‌الله ـ ص۱۲۰.

۴۳ـ «... عَدَلَ عن رَأْيِ شَیْخِ الصَّحابَةِ ابنِ عمرَ»! العواصم من القواصم ص۲۳۸.

ابن العربی مدعی است: هر کسی که در کشتن حسین بن علی شرکت کرده بر اساس دستورات پیامبر ﷺ عمل نموده و هدف قاتلانِ امام حسین جلوگیری از ایجاد تفرقهٔ میان مسلمانان بوده است![44]

این فکرِ اموی «که یزید بن معاویه رمز اتحاد مسلمانان است و حسین بن علی مایهٔ تفرقهٔ بین مسلمانان می‌باشد» در کتاب‌های بسیاری از معاصرین نیز به چشم می‌خورد. به عنوان مثال: دکتر محمد سهیل طقّوش با محکوم کردن قیام امام حسین علیه السلام می‌گوید: «ما باید بپرسیم: آیا حسین کار درستی کرد که خروج نمود؟ ... ما اگر از ناحیهٔ دینی به این قضیه نگاه کنیم می‌بینیم که خروج حسین باعث مصیبتی خونبار شد و موجب تفرقهٔ بین مسلمانان گردید طوری که آثار آن تا به همین امروز نیز مشهود است».[45]

بازرس وقتِ وزارت معارف مصر شیخ محمد خُضَری (ف. ۱۳۴۵ه) می‌گوید: «حسین خطای بزرگی کرد که خروج نمود. خروج او موجب تفرقه و اختلاف در

۴۴ـ «وما خَرَجَ إلَيْهِ أَحَدٌ إلّا بِتَأْويلٍ، ولا قاتَلُوهُ إلّا بِما سَمِعُوا مِن جَدِّهِ المُهَيْمِنِ عَلَى الرُّسُلِ، المُخْبِرِ بِفَسادِ الحالِ، المُحَذِّرِ مِنَ الدُّخُولِ في الفِتَنِ. وَأَقْوالُهُ في ذلك كَثيرةٌ، مِنْها قولُه ﷺ: «إنَّهُ سَتَكُونُ هَناتٌ وَهَناتٌ، فمَنْ أَرادَ أنْ يُفَرِّقَ أَمْرَ هذِهِ الأُمَّةِ وهِيَ جَميعٌ فاضْرِبُوهُ بِالسَّيْفِ كائِناً مَنْ كانَ». فما خَرَجَ الناسُ إلّا بِهذا وأمْثالِهِ». العواصم من القواصم ص۲۳۲.

۴۵ـ «لَنا أنْ نَتَساءَلَ: هلْ كانَ الحُسينُ مُصيباً بِخُرُوجِهِ؟ ... إذا نَظَرْنا إلى هذِهِ القَضِيَّةِ مِنَ النّاحِيَةِ الدّينِيَّةِ، فقَدْ نَتَجَ عن هذا الخُرُوجِ مَأْساةٌ دامِيَةٌ فَرَّقَتْ بَيْنَ المُسْلِمينَ، ولا تَزالُ آثارُها ظاهِرَةً إلَى اليَوْمِ». تاريخ الدولة الاموية (طقّوش) ص۵۲.

میان امت مسلمان گردیده و پایهٔ الفت بین امت را تا به امروز سست و لرزان نموده است. خیلی از مردم در بارهٔ این حادثه (= واقعه عاشورا) مطلب نوشته‌اند که نیت آنان از یادآوری این واقعه این است که در قلب‌ها آتشی شعله‌ور شود و تفرقه‌ها بیشتر گردد ... (حقیقت این است که) حسین علَم مخالفت با یزید را برداشت در حالی که مردم با یزید بیعت کرده بودند».[۴۶]

نویسندهٔ معاصر، **محمد عبدالهادی رزّان شیبانی** از کشتار مردم مدینه در سال ۶۳ هجری ـ که به دستور یزید بن معاویه صورت گرفت ـ دفاع می‌کند و می‌گوید: **«مقاتله با افرادِ باغی واجب است». «أمّا قِتالُ البُغاةِ واجِبٌ»**.[۴۷]

شیبانی می‌گوید: «آن دسته از اهالی مدینه که علیه یزید بن معاویه خروج کردند قبلاً با یزید به عنوان خلیفه بیعت کرده بودند ... و اینکه یزید با مردم مدینه قتال نمود (و آنان را کشت) به این علت بود که وی خود را امام آنان می‌دانست و هر کسی که باعث تفرقه جمع مسلمانان شود واجب است که با او بجنگند و او را به قتل برسانند و این (وجوب)، در احادیث صحیحهٔ (پیامبر) مسلّم و قطعی

۴۶ـ «وعَلَى الجُمْلَةِ فإنّ الحسينَ أَخْطأَ خَطَأً عَظيماً في خُرُوجِهِ هذا الّذي جَرَّ عَلَى الْأُمَّةِ وبالَ الفُرْقَةِ والْإِخْتِلافِ، وَزَعْزَعَ عِمادَ أُلْفَتِها إلى يَوْمِنا هذا، وقد أَكْثَرَ النّاسُ مِنَ الكتابةِ في هذِهِ الحادِثَةِ، لا يُرِيدُونَ بِذلك إلّا أنْ تَشْتَعِلَ النّيرانُ في القُلُوبِ فيَشْتَدَّ تَباعُدُها... أمّا الحسينُ فَإِنَّهُ خالَفَ على يَزيدَ وقَدْ بايَعَهُ النّاسُ». محاضرات تاريخ الامم الاسلامية (الدولة الاموية) ص۳۲۷.

۴۷ـ مواقف المعارضة ص۴۷۱.

است».[48]

کشتاری که محمد شیبانی از آن حمایت می‌کند به نام «واقعهٔ حَرّه»[49] معروف است.

دفاع ابن عمر از کشتار یزید در مدینه (واقعهٔ حرّه)

اجمال واقعه حَرّه این است که: بسیاری از ساکنان مدینه ـ پس از واقعهٔ عاشورا ـ به شرارت و رذالت یزید بن معاویه بیشتر پی بردند. از همین رو آنان والی یزید را از شهر مدینه بیرون کردند و اعلام نمودند که یزید را خلیفه مسلمانان نمی‌دانند. در این میان، عبدالله بن عمر که از اهالی مدینه بود به طور جدی به جانبداری از یزید پرداخت. او به مردم می‌گفت: «ما با این مرد (= یزید) ـ بر اساس همان شرطهایی که خدا و رسولش در بیعت امام معین کرده‌اند ـ بیعت نمودیم. من از پیامبر شنیدم که می‌گفت: برای هر فرد خیانت‌کاری در روز قیامت پرچمی نصب خواهد شد تا شناخته شود. و بعد از شرکِ به خدا، خیانتی بزرگتر از

۴۸ـ «إنّ الّذينَ خَرَجُوا على يَزِيدَ بنِ معاويةَ مِن أهلِ المَدينةِ كانُوا قد بايَعُوهُ بالخِلافَةِ ... ويَزيدُ إنّما يُقاتِلُهُمْ لِأَنَّهُ يَرىٰ أنّهُ الإمامُ، وأنّ مَنْ أرادَ أنْ يُفَرِّقَ جَمْعَ المُسْلمينَ فواجِبٌ مُقاتَلَتُهُ وقَتْلُهُ، كَما ثَبَتَ ذلك في الحديثِ الصّحيحِ». مواقف المعارضة ص۴۸۶، ۴۸۷.

۴۹ـ «حَرّه» نام محلی در نزدیکی مدینه است که سپاه یزید به هنگامِ «تهاجم به شهر مدینه» ابتدا به آنجا یورش بردند.

این نیست که مردی با مردی ـ بر اساس فرمان خدا و رسولش ـ بیعت کند و سپس بیعت خود را بشکند. هر یک از شما که یزید را (از خلافت) خلع کند شمشیر بین من و او حاکم خواهد شد (و به قتل خواهد رسید)».[۵۰]

کسانی که معنای امامت و خلافت را به ابتذال کشاندند می‌گویند: روایتِ عبدالله بن عمر به منزلهٔ وجوب اطاعت از امام (عادل و یا فاسق) است. می‌گویند: طبق سخنان عبدالله بن عمر خروج علیه هیچ امامی جایز نیست حتی اگر آن امام در حکم خویش ظلم نماید. هیچ امامی به علت ارتکاب فسق و فجور از مقام خلافت خلع نمی‌شود![۵۱]

۵۰ـ «إنّا بايَعْنا هذَا الرَّجُلَ على بَيْعَةِ اللهِ ورَسُولِهِ، وإنّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: إنّ الغادِرَ يُنْصَبُ لَهُ لِواءٌ يَوْمَ القِيامَةِ، فيُقالُ: هٰذِهِ غَدْرَةُ فُلانٍ. وإنّ مِن أَعْظَمِ الغَدْرِ بَعْدَ الإشْراكِ بِاللهِ أنْ يُبايِـعَ رَجُلٌ رَجُلاً على بَيْعِ اللهِ وَرَسُولِهِ، ثُمّ يَنْكُثُ بَيْعَتَهُ. ولا يَخْلَعَنَّ أَحَدٌ مِنكُمْ يَزِيدَ، ولا يُشْرِفَنَّ أَحَدٌ مِنكُمْ في هذَا الأَمْرِ فيَكُونَ صَيْلَماً بَيْني وبَيْنَهُ». السنن الكبرى (بیهقی) ج۱۵۹/۸. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد ج۱۸۳/۴، مسند علی بن الجعد ص۴۴۶، صحیح البخاری ـ کتاب الفتن، باب إذا قال عند قوم شیئًا ... ـ ج۹۹/۸، الفائق فی غریب الحدیث ج۱۹۶/۲، ج۳۴/۳، لسان العرب ج۳۴۰/۱۲، البدایة والنهایة ج۲۳۸/۸، ۲۵۵، تفسیر ابن کثیر ج۶۰۵/۲، فتح الباری ج۶۱/۱۳، السیرة الحلبیة ج۲۶۸/۱.

در بعضی از منابع فوق به جای لفظِ «صَيْلَم»، «فَيْصَل = جدایی قهرآمیز» و یا «تَنَصُّل = تبرّی و بیزاری» درج شده است. «صَيْلَم» به معنای شمشیر است. «ويُسَمَّى السَّيْفُ صَيْلَماً». الصحاح (جوهری) ج۱۹۶۷/۵، لسان العرب ج۳۴۰/۱۲، تاج العروس ج۳۶۷/۸.

۵۱ـ این روایتِ عبدالله بن عمر در صحیح بخاری ج۹۹/۸ آمده و ابن حجر عسقلانی در←

یزید برای خاتمه دادن به معارضت‌های مردم مدینه تصمیم گرفت به وصیت پدرش عمل نماید و «مسلم بن عُقْبهٔ مُرّی» را برای سرکوبی آنان اعزام نماید. معاویه پیش از مرگِ خود به یزید گفته بود که در صورت طغیانِ اهل حجاز، برای مقابلهٔ با آنان، مرد یک چشمِ بنی مُرَّه «یعنی مسلم بن عُقْبَه» را به حجاز بفرستد.[۵۲]

یزید در سال ۶۳ هجری «مسلم بن عُقْبَهٔ مُرّی سفاک» را در رأس سپاهی ۱۲ هزار نفری (ویا بنا به قولی ۲۷ هزار نفری) به سوی شهر مدینه روانه نمود.[۵۳] به هر

← توضیح آن می‌گوید: «وفي هذا الحديثِ وُجوبُ طاعَةِ الإمامِ الّذِي انْعَقَدَتْ لَهُ البَيْعَةُ والمَنْـعُ مِنَ الخُرُوجِ عليهِ ولَوْ جارَ في حُكْمِهِ، وأنّهُ لا يَنْخَلِـعُ بِالفِسْقِ». فتح الباری فی شرح صحیح البخاری ج۱۳/۶۱.

۵۲ـ «إنّ مُعاوِيَةَ لَمّا حَضَرَهُ المَوْتُ، قالَ لِـيَزِيدَ بنِ معاويةَ: قَدْ وَطَّأْتُ لَكَ البِلادَ وفَرَشْتُ لَكَ النّاسَ ولَسْتُ أَخافُ عَلَـيْكُمْ إلّا أهلَ الحِجازِ، فإنْ رابَكَ رَيْبٌ، فوَجِّهْ إلَـيْهِمْ مُسْلِمَ بنَ عُقْبَةَ المُرّيَّ، فإنّي قَدْ جَرَّبْتُهُ غَيْرَ مَرَّةٍ فَلَمْ أَجِدْ لَهُ مَـثَلاً لِطاعَتِهِ ونَصِيحَتِهِ». مجمع الزوائد ج۷/۲۴۹، فتح الباری ج۱۳/ ۶۰، ۶۱.

همچنین رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج۵۸/۱۱۳، ۱۱۴، الکامل فی التاریخ ج۴/۵، ۶.

«وَكانَ معاويةُ قَدْ أَوْصىٰ يَزِيدَ، فقالَ لَهُ: إنْ رابَكَ مِنهم رَيْبٌ، أوِانْـتَقَضَ عَلَيْكَ مِنهم أَحَدٌ، فعَلَيْكَ بِأَعْوَرِ بَنِي مُرَّةَ مُسْلِمِ بنِ عُقْبَةَ». الامامة والسیاسة (تحقیق طه محمد زینی) ج۱/۱۷۹.

۵۳ـ تاریخ مدینة دمشق ج۲۴/۴۷۸، السیرة الحلبیة ج۱/۲۶۶. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج۴/۳۷۱، الکامل فی التاریخ ج۴/۱۱۲، سیر اعلام النبلاء ج۳/۳۲۲، ۳۲۳، البدایة والنهایة ج۸/۲۳۹، النجوم الزاهرة ج۱/۱۶۱. ←

یک از این سپاهیان در همان ابتدا کمکی به مبلغ یکصد دینار داده شد.[۵۴] دستور یزید این بود که: سربازان ــ به مدت سه شبانه روز ــ آزادند تا جایی که در توان دارند مردم مدینه را بکشند و اموالشان را به تاراج ببرند و به زنانشان تجاوز نمایند. پس از این سه روز هم تنها کسانی باید زنده می‌ماندند که **با یزید به عنوان برده و بندۀ وی بیعت کنند.**[۵۵]

← بعضی هم گفته‌اند: در واقعه حَرّه سپاه یزید از ۲۷ هزار نفر سواره‌نظام و ۱۵ هزار نفر پیاده‌نظام تشکیل شده بود. «وكانَتِ الوَقْعَةُ بَيْنَ أَهْلِها وبَيْنَ عَسْكَرِ يَزيدَ بنِ مُعاويةَ ــ وهُوَ سَبْعٌ وعِشْرُونَ أَلْفَ فارِسٍ وخَمْسَةَ عَشَرَ أَلْفَ راجِلٍ ــ سَنَةَ ثَلاثٍ وسِتّينَ بِسَبَبِ خَلْعِ أهلِ المدينةِ يَزيدَ». شرح الموطأ (زرقانی) ج۳/۱۵۸.

۵۴ــ «فَجاءَ (مُسلِمٌ) حتّى دَخَلَ على يزيدَ، فقالَ (يزيدُ): اخْرُجْ وسِرْ بِالنّاسِ. فَخَرَجَ مُنادِيهِ فنادىٰ: أنْ سيرُوا إلَى الحِجازِ على أَخْذِ أَعْطِياتِكُم كَمَلاً ومَعُونَةِ مائَةِ دينارٍ تُوضَعُ في يَدِ الرَّجُلِ مِنْ ساعَتِهِ». تاریخ الطبری ج۴/۳۷۱، المنتظم ج۶/۱۳. همچنین رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج۲۴/۴۷۸، الکامل فی التاریخ ج۴/۱۱۲، البدایة والنهایة ج۸/۲۳۹.

۵۵ــ «ثُمّ خَرَجَ أهلُ المدينةِ على يزيدَ وخَلَعُوهُ في سَنَةِ ثَلاثٍ وَسِتّينَ، فأَرْسَلَ إلَيْهِمْ مُسْلِمَ بنَ عُقْبَةَ المُرّيَّ، وَأَمَرَهُ أنْ يَسْتَبِيحَ المدينةَ ثَلاثَةَ أيّامٍ، وأَنْ يُبايِعَهُمْ على أنَّهُمْ خَوَلٌ وعَبيدٌ لِيَزيدَ». تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۱۶، الاعلام (زرکلی) ج۸/۱۸۹. همچنین رجوع کنید به: التنبیه والاشراف ص۲۶۳، البدایة والنهایة ج۸/۲۳۹.

یزید به مسلم بن عُقْبه گفته بود: «در صورتی که بر ساکنان مدینه پیروز شدی، سه روز مدینه را غارت کن». «...فَإنْ ظَفِرْتَ بِهِمْ، فَانْهَبْهُمْ ثَلاثَةَ أيّامٍ». الاخبار الطوال (دینوری) ص۲۶۴. همچنین رجوع کنید به: الکامل فی التاریخ ج۴/۱۱۲، سیر اعلام النبلاء ج۳/۳۲۲. ←

زمانی که مسلم بن عُقبه وارد مدینه شد اعلام کرد: سپاهیان آزادند به مدت سه شبانه روز هر کسی را که می‌خواهند بکشند و هر چه را که می‌خواهند غارت کنند و به هر زنی که دوست دارند تجاوز نمایند![56]

← «وأَمَـرَهُ (يزيدُ) بِهتْكِ حُرْمَةِ المَدينةِ». النجوم الزاهرة ج۱/۱۶۰.

مسـلم بن عُقبه بعد از قتل عامِ سه روزه، در نامـه‌ای بـرای یـزید نـوشت: «حسب الامر امیرالمؤمنین سه روز اهلِ مدینه را تاراج کردیم». «وانْتَهَبْناهُمْ ثَلاثاً كَما قالَ أميرُ المُؤمِنينَ». الامامة والسياسة (تحقیق طه محمد زینی) ج۱/۱۸۶.

ابن کثیر می‌گوید: «یزید خطای فاحشی کرد که به مسلم بن عُقبه گفت سه روز (جان و مال و نـاموس اهلِ) مدینه (را بر سپاه شام) مباح گـرداند. این خـطای فاحشِ بزرگی بود. به علاوه، بسیاری از صحابه و فرزندان صحابه نیز در این واقعه کشته شدند. و همان طوری که قبلاً گفته شد: یزید، حسین و اصحاب او را نیز پیشتر توسط عبیدالله بن زیاد به قتل رسانده بود». «وقَدْ أَخْطَأَ يزيدُ خَطَأً فاحِشاً في قَوْلِهِ لِمُسْلِمِ بنِ عُقْبَةَ أَنْ يُبيحَ المدينةَ ثَلاثَةَ أيّامٍ. وهذا خَطَأٌ كَبيرٌ فاحِشٌ، مع مَا انْضَمَّ إلى ذلك مِن قَتْلِ خَلْقٍ مِنَ الصَّحابَـةِ وأَبْنائِهِمْ، وَقَدْ تَقَـدَّمَ أَنَّهُ قَتَلَ الحُسَيْنَ وأَصْحابَهُ على يَدَي عُبَيْدِاللهِ بنِ زيادٍ». البداية والنهاية ج۸/۲۴۳.

۵۶ـ «وأَباحَ (مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ) المدينةَ ثَلاثَةَ أيّامٍ لِذلِكَ، وَالعَسْكَرُ يَنْهَبُونَ ويَقْتُلُونَ ويَفْجُرُونَ». الاصابة ج۶/۲۳۲.

«... فقُتِلَ النّاسُ، وَفُضِحَتِ النِّساءُ، ونُهِبَتِ الأَمْوالُ». الامامة والسياسة (تحقیق طه محمد زینی) ج۲/۸.

«واسْتَباحَ أهلُ الشّامِ المدينةَ ثَلاثَةَ أيّامٍ بِلَيالـيها». الاخبار الطوال (دینوری) ص۲۶۵.

«واسْتَباحَ (مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ) المدينةَ المُنَوَّرَةَ ثَلاثَةَ أيّامٍ وذٰلِكَ بِأَمْرِ الفاجِرِ الفَتّانِ ←

توحشی که سپاهیان شام در این سه روز از خود نشان دادند، داغ ننگش تا ابد بر پیشانی تمامی حامیان روسیاه امارت و خلافت اموی ـ از عمر و عبدالله بن عمر دیروزی گرفته تا محمد عبدالهادی شیبانی امروزی ـ خواهد ماند! اوباش بنی امیه تا جایی که توانستند کشتند و تا جایی که ممکن بود بی‌رحمانه به دختران و زنان شهر مدینه تجاوز نمودند طوری که گفته‌اند: بیش از یک هزار دوشیزهٔ شهر مدینه در این جنایت باردار شدند [۵۷] و یک هزار دختر باکره هم به قتل

← يَزيدَ بنِ مُعاويةَ». توضيح المقاصد ج۲/۱۵۶.

«واسْتَباحَ (مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ) المدينةَ ثَلاثاً نَهْباً وقَتْلاً». مشاهير علماء الامصار ص۴۰، لسان الميزان ج۶/۲۹۴.

«وأَباحَ مُسْلِمٌ المدينةَ ثَلاثاً، يَقْتُلُونَ النّاسَ ويَأْخُذُونَ الأَمْوالَ». تاريخ الطبرى ج۴/۳۷۷.

«واسْتُبِيحَتِ المدينةُ لِجَهَلَةِ أهلِ الشّامِ». تعجيل المنفعة ص۴۵۳.

همچنین رجوع کنید به: ثقات ابن حبان ج۳/۲۲۵، البدء والتاريخ (مقدسى) ج۶/۱۴، التنبيه والاشراف ص۲۶۴، تاريخ مدينة دمشق ج۵۸/۱۱۳، ۱۱۴، المنتظم ج۶/۱۶، الكامل فى التاريخ ج۴/۱۱۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابى‌الحديد) ج۳/۲۵۹، سير اعلام النبلاء ج۳/۳۲۲، ۳۲۳، مجمع الزوائد ج۷/۲۴۹، الامتاع والاسماع ج۱۲/۲۴۶، فتح البارى ج۸/۴۹۹، ج۱۳/۶۱، التحفة اللطيفة (سخاوى) ج۱/۴۴، ج۲/۳۸، شرح الزرقانى على الموطأ ج۳/۱۵۸، عون المعبود ج۱۱/۲۳۰، تحفة الاحوذى ج۱۰/۲۷۶، توضيح المقاصد ج۲/۴، ۵.

۵۷ـ «...بَعْدَ وَقْعَةِ الحَرَّةِ، وَلَدَتْ أَكْثَرُ مِن أَلْفِ بِكْرٍ مِن أهلِ المدينةِ مِمَّنْ لَيْسَ لَهُنَّ أَزْواجٌ بِسَبَبِ ما جَرىٰ فيها مِنَ الفُجُورِ». وفيات الاعيان ج۶/۲۷۶. ←

رسیدند.[۵۸]

بعدها به بچه‌هایی که از این تجاوز سپاه یزید به دنیا آمدند، «اولاد حَرّه» لقب دادند.[۵۹]

فقط خدا می‌داند که در این ایام چقدر جنایت در شهر مدینه رخ داده است.[۶۰] سپاهیان یزید در این قتل‌عام تعداد ۱۰ هزار نفر از مردان مدینه را

«ووَقَعُوا عَلَى النِّساءِ حَتّى قيلَ: إنَّهُ حَبِلَتْ أَلْفُ امْرَأةٍ في تِلْكَ الأَيّامِ مِن غَيْرِ زَوْجٍ». البداية والنهاية ج۸/۲۴۱، شرح الزرقانی على الموطأ ج۳/۱۵۸.

«ولَدَتْ أَلْفُ امْرَأةٍ بَعْدَ الحَرَّةِ مِن غَيْرِ زَوْجٍ». المنتظم ج۶/۱۵.

«أَنْهَبَ مُسْرِفُ بنُ عُقْبَةَ المدينةَ ثلاثاً، وافْتَضَّ بِها أَلْفَ عَذْراءَ». تاریخ مدينة دمشق ج۵۸/۱۰۸، سير اعلام النبلاء ج۳/۳۲۳، الامتاع والاسماع ج۱۲/۲۴۶، الخصائص الكبرى ج۲/۲۴۰، شرح الزرقانی على الموطأ ج۳/۱۵۸.

«وانْتُهِكَتْ حُرْمَةُ المدينةِ وَانْتُهِبَتْ، وَافْتُضَّتْ فيها أَلْفُ عَذْراءَ». النجوم الزاهرة ج۱/۱۶۱.

«واسْتُبِيحَتِ الفُرُوجُ، فافْتُضَّتْ أَلْفُ عَذْراءَ والأَنْفُسُ وَالأَمْوالُ». التحفة اللطيفة (سخاوی) ج۱/۴۴.

وَبَقَرَ (مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ) عن بُطُونِ النِّساءِ، وأباحَ الحُرَمَ». البدء والتاريخ (مقدسی) ج۶/۱۴.

۵۸ـ «إنَّهُ (مُسْلِمَ بنَ عُقْبَةَ) قَتَلَ في غُضُونِ ذلكَ أَلْفَ بِكْرٍ». البداية والنهاية ج۶/۲۶۲.

۵۹ـ «وكانَ يُقالُ لِأُولـئِكَ الأَوْلادِ، أَوْلادُ الحَرَّةِ». معجم البلدان ج۲/۲۴۹.

«وأَباحَ (مُسْلِمٌ) حَرَمَ رَسُولِ اللهِ، حَتّى وَلَدَتِ الأَبْكارُ لا يُعْرَفُ مَنْ أَوْلَدَهُنَّ». تاریخ اليعقوبی ج۲/۲۵۰.

کشتند.[۶۱] آنان سه روز به مانند قصابانی که گوسفندان را قطعه قطعه می‌کنند طوری به جان مردم افتادند که هر کسی که از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد قدم‌هایش در خون‌های بر زمین ریخته شده گم می‌شد![۶۲]

۶۰ـ «وقَدْ وَقَـعَ في هذهِ الثّلاثَةِ أَيّامِ مِنَ المَفاسِدِ العَظِيمَةِ فِي المدينةِ النَّـبَوِيَّةِ ما لا يُحَدُّ ولا يُوصَفُ، مِمّا لا يَعْلَمُهُ إلّا اللهُ عَزَّ وجَلَّ». البداية والنهاية ج۸/۲۴۳.

۶۱ـ الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زينی) ج۱/۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، التنبيه والاشراف ص۲۶۳، الروض الأُنُف ج۶/۱۸۶، المنتظم ج۶/۱۶، تاريخ ابن الوردی ج۱/۱۷۴، البداية والنهاية ج۸/۲۴۲، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۳/۱۵۸، توضيح المقاصد ج۲/۴.

۶۲ـ «وأَباحَ (مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ) المدينةَ ثَلاثاً، واسْتَعْرَضَ أَهْلَها بِالسَّيْفِ جَزْراً كَما يَجْزُرُ القَصّابُ الغَنَمَ، حتّى ساخَتِ الأَقْدامُ في الدَّمِ». شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحديد) ج۳/۲۵۹.

ابن قَيّم ضمن اشاره به جنایات یزید می‌گوید: در واقعه حَرّه خون مردم چنان در کوچه‌های مدینه جاری شد که انگار روز عید قربان است و گوسفندان را سر بریده‌اند!

وهُوَ الّذي قَتَلَ الحُسينَ وأَهْلَهُ
فَغَدَوْا عَلَيْهِ مُمَزّقِي اللُّحْمانِ
وهُوَ الّذي في يَوْمِ حَرَّتِهِمْ أَبا
حَ حِمَى المدينةِ مَعْقِلَ الإيمانِ
حَتّى جَرَتْ تِلْكَ الدِّماءُ كَأَنَّها
في يَوْمِ عِيدٍ سُنَّةُ القُرْبانِ

توضيح المقاصد ج۲/۳.

آنان به صغیر و کبیر، به بچهٔ شیرخوار و پیران زمین‌گیر، و به صحابی و غیر صحابی رحم نکردند و هر کسی را که دیدند از دم تیغ گذرانیدند.[۶۳]

در این سه روز، علاوهٔ بر این ده هزار مردی که ـ از افراد معمولی مدینه ـ کشته شدند ـ تعداد ۱۷۰۰ نفر از صحابه و اکابر تابعین و افراد برجستهٔ شهر مدینه و همچنین تعداد بسیاری زن و بچه به قتل رسیدند.[۶۴] می‌گویند: ۷۰ نفر از این

۶۳ـ «وقَدْ أَفْحَشَ مُسْلِمٌ القَوْلَ والفِعْلَ بِأَهْلِ المدينةِ، وَأَسْرَفَ في قَتْلِ الكَبِيرِ والصَّغِيرِ حتّى سَمَّوْهُ مُسْرِفاً». الاصابة ج۶/۲۳۲.

۶۴ـ «فَبَلَغَ عِدَّةُ القَتْلَى الحَرَّةِ يَوْمَئِذٍ مِن قُرَيْشٍ وَالأَنْصارِ والمُهاجِرينَ ووُجُوهِ النّاسِ أَلْفاً وسَبْعَ مِئَةٍ، وسائِرِهِمْ مِنَ النّاسِ عَشَرَةَ آلافٍ، سِوَى النِّساءِ والصِّبْيانِ». الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زينى) ج۱/۱۸۴. همچنین رجوع کنید به: الروض الأُنُف ج۶/۱۸۶، البداية والنهاية ج۸/۲۴۲، شرح الزرقانى على الموطأ ج۳/۱۵۸.

«وقُتِلَ مِنهم خَلْقٌ كَثيرٌ مِنَ الصَّحابةِ وأَبنائِهِم وسُبِّقَ أكابرِ التّابعينَ وفُضَلاءِهم». لسان الميزان ج۶/۲۹۴.

«فَقُتِلَ فيها عَدَدٌ كَثيرٌ مِنَ الصّحابَةِ والتّابعينَ». تعجيل المنفعة ص۴۵۳.

«وأباحَ مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ المدينةَ ثَلاثاً فقُتِلَ جَماعةٌ مِنهم مَعْقِلُ بنُ سِنانٍ، ومحمّدُ بنُ أَبِي‌الجَهْمِ بنِ حُذَيْفَةَ، ويَزيدُ بنُ عبدِ اللهِ بنِ زَمْعَةَ، وبايَعَ الباقِينَ على أَنَّهُمْ خَوَلُ يَزيدَ». فتح البارى ج۱۳/۶۰.

«وقَتَلَ بِها خَلْقاً مِنَ الصَّحابَةِ وأَبنائِهِمْ وخيارِ التّابِعينَ». تهذيب التهذيب ج۱۱/۳۱۶.

«وقُتِلَ مِنَ الأَنْصارِ شَيْءٌ كثيرٌ جِدًّا». فتح البارى ج۸/۴۹۹، تحفة الاحوذى ج۱۰/۲۷۶.

مقتولین از صحابه‌ای بودند که به همراه پیامبر در جنگ بدر شرکت کرده بودند.[۶۵]

۷۰۰ نفر از قاریان و حافظانِ قرآن نیز در این کشتار جان باختند.[۶۶]

مسلم بن عُقْبه سربازانش را تشویق می‌کرد و به آنان می‌گفت: در مقابل هر سر بریده‌ای که برای من بیاورید به شما جایزه می‌دهم.[۶۷] مسلم بعداً سرهای بریدهٔ مدنیان را برای یزید به شام فرستاد. آنگاه که سرها را در مقابل یزید گذاردند وی آرزو کرد که ای کاش کافرانی که در بدر کشته شده بودند در آنجا حضور داشتند و به او دست مریزاد می‌گفتند![۶۸]

۶۵ـ «ويُقالُ: إنَّهُ قُتِلَ في ذلِكَ اليَوْمِ مِنَ المُهاجرينَ والأنصارِ سَبْعُونَ بَدْرِيًّا». تاریخ ابن خلدون ج۲ ـ قسمت اول ـ ص۲۹۵.

به نقل ابن قتیبه: بعد از واقعهٔ حرّه حتی یک صحابهٔ بدری زنده نماند. «ولَمْ يَبْقَ بَدْرِيٌّ بعدَ ذلكَ». الامامة والسياسة (ط. طه محمد زینی) ج۱/۱۸۵، ۱۸۸.

۶۶ـ «عن أَنَسِ بنِ مالِكٍ قال: قُتِلَ يَوْمَ الحَرَّةِ مِن حَمَلَةِ القُرآنِ سَبْعُ مائَةٍ». سير اعلام النبلاء ج۳/۳۲۵، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج۵ ـ حوادث سنة ۶۱ إلى ۸۰ هـ ـ ص۳۰، البداية والنهاية ج۶/۲۶۲، الامتاع والاسماع ج۱۲/۲۴۵، الخصائص الكبرى ج۲/۲۴۰، السيرة الحلبية ج۱/۲۶۸.

۶۷ـ «وجَعَلَ مُسْلِمٌ يَقُولُ: مَنْ جاءَ بِرَأْسِ رَجُلٍ فَلَهُ كَذا وكَذا». الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زینی) ج۱/۱۸۱.

۶۸ـ «وبَعَثَ مُسلِمُ بنُ عُقبةَ بِرُؤُوسِ أهلِ المدينةِ إلى يزيدَ، فلمّا أُلْقِيَتْ بينَ يَدَيْهِ جَعَلَ يَتَمَثَّلُ بِقولِ ابنِ الزِّبَعْرىٰ يومَ أُحُدٍ:

لَيْتَ أشياخي بِبدرٍ شَهِدُوا
جَزَعَ الخزرجِ مِن وَقْعِ الأَسَلْ ←

با اتمام مهلتِ تاراجِ سه روزه، مدینه بسان شهر مُردگان درآمد. مردم یا کشته شده بودند و یا طوری پنهان شده بودند که اثری از آنان در کوچه‌ها یافت نمی‌شد.[۶۹] شامیان دیگر کمتر انسانی را زنده می‌یافتند تا سر از تنش جدا کنند.[۷۰]

آنان با اسب‌های خود در مسجد النبی جولان می‌دادند. زمینِ میانِ منبر پیامبر ﷺ تا قبر حضرت از پشکل و سرگین اسبان پوشیده شده بود و سگان ولگرد از منبر رسول خدا ﷺ بالا می‌رفتند و بر روی آن ادرار

← لَأَهَلُّوا واسْتَهَلُّوا فَرَحاً
وَلَقالُوا لِيَزِيدَ: لا فَشَلْ

فقال لَه رَجلٌ مِن أصحابِ رسولِ اللهِ ﷺ : ارْتَدَدْتَ عن الإسلامِ يا أميرَ المؤمنينَ؟! قال: بَلى، نَستغفرُ اللهَ. قال: واللهِ لا ساكَنتُك أرْضاً أبداً، وخَرَجَ عنهُ». العقد الفريد ج۴/ ۳۹۰. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج۸/۱۸۸.

آن روزی هم که سر مبارک حضرت امام حسین ؈ و یارانش را نزد یزید بردند وی همین اشعار را خواند و تصریح نمود که هدف او از این جنایت، گرفتن انتقامِ کشته‌شدگانِ بدر از شخص پیامبر ﷺ بوده است! «... فَقَدِ اقْتَضَيْتُ مِنَ الرّسولِ دُيُوني». روح المعانی ج۲۶/ ۷۳.

۶۹ـ «واخْتَفَتْ أهلُ المدينةِ». السيرة الحلبية ج۱/۲۶۸.

۷۰ـ «فَفَنَى الخَلْقُ، وهَلَكَ عامَّةُ أهلِ الفَضْلِ». قواطع الادلة فی الاصول ج۲/ ۲۶.

«فَقُتِلَ في غُضُونِ هٰذِهِ الأيّامِ بَشَراً كَثيراً حَتّى كادَ لا يَفْلِتُ أَحَدٌ مِن أَهْلِها». البداية والنهاية ج۶/ ۲۶۲.

«كادَتْ تَبِيدُ أهلُ المَدينةِ عن آخِرِهِمْ، قُتِلَ فيهَا الجَمُّ الكَثيرُ مِنَ الصّحابَةِ والتّابِعينَ». السيرة الحلبية ج۱/ ۲۶۷.

می‌کردند .... [۷۱]

بچه‌ها و اهل و عیال کشته‌شدگان به عنوان کنیز و برده به اسارت گرفته شدند. [۷۲]

پس از سه روز کشتار، مردانی را که زنده مانده بودند از خانه‌هایشان بیرون کشیدند و در زندان انداختند و سه روز آنان را بدون غذا نگاه داشتند. [۷۳] بعد به آنان اعلام کردند: هر کسی که قبول کند به عنوان **«بنده و بردهٔ مادرزادِ یزید»** [۷۴] با خلیفه بیعت کند و یزید را مختار جان و مال و اهل و عیالش بداند، زنده می‌ماند و هر کسی که نپذیرد گردنش زده می‌شود. مردم از ترس جان، بندگیِ یزید را قبول

۷۱ـ «وجالَتِ الخَيْلُ في مَسْجِدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وراثَتْ بَيْنَ القَبْرِ الشَّريفِ والمِنْبَرِ، واخْتَفَتْ أهلُ المدينةِ حَتّى دَخَلَتِ الكِلابُ المَسْجِدَ وبالَتْ عَلى مِنْبَرِهِ ﷺ». السيرة الحلبية ج۱/۲۶۸. همچنین رجوع کنید به: التحفة اللطيفة (سخاوی) ج۱/۴۴، الصواعق المحرقة ج۲/۶۳۶، ينابيع المودة ج۳/۳۵.

۷۲ـ «وقَتَلَ (مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ) مِنَ المَوالي ثَلاثَةَ آلافٍ وخَمْسَمائَةِ رَجُلٍ، ومِنَ الأَنْصارِ أَلْفاً وأَرْبَعَمائَةٍ، وقيلَ أَلْفاً وَسَبْعَمائَةٍ، ومِن قُرَيْشٍ أَلْفاً وثَلاثَمائَةٍ، ودَخَلَ جُنْدُهُ المدينةَ، فنَهَبُوا الأَمْوالَ وسَبَوْا الذُّرِّيَّةَ واستَباحُوا الفُرُوجَ». معجم البلدان ج۲/۲۴۹.

۷۳ـ «وأَسَرَ مُسْلِمٌ أُسَراءَ، فحَبَسَهُمْ ثَلاثَةَ أَيّامٍ، لَمْ يُطْعَمُوا...». المنتظم ج۶/۱۶.

۷۴ـ مردم باید قبول می‌کردند که «عبدِ قِنِّ یزید» هستند. یعنی مانند برده‌ای هستند که انگار پدرشان هم برده و بندهٔ یزید بوده است! (التنبيه والاشراف ص۲۶۴، تاريخ مدينة دمشق ج۵۸/۱۱۴، شرح نهج البلاغة [ابن ابی‌الحديد] ج۳/۲۵۹، تاريخ ابن الوردی ج۱/۱۷۴، مجمع الزوائد ج۷/۲۴۹، فتح الباری ج۱۳/۶۱).

کردند و هر که در این کار کوچکترین درنگی نمود به شمشیرهای برهنه سپرده شد و سر از بدنش جدا گردید.[۷۵]

۷۵ـ «ثُمّ أَحْضَرَ (مُسْلِمٌ) الأَعْيانَ لِمُبايَعَةِ يَزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ، فلَمْ يَرْضَ إلّا أنْ يُبايِعُوهُ عَلىٰ أنَّهُمْ عَبيدُ يَزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ، فمَنْ تَلَكَّأَ أَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ». معجم البلدان ج۲/۲۴۹.

«ثُمّ بايَعَ مَنْ بَقِيَ عَلىٰ أنَّهُمْ عَبيدٌ لِيَزيدَ ومَنِ امْتَنَعَ قُتِلَ». لسان الميزان ج۶/۲۹۴.

«ثُمّ أَخَذَ (مُسْلِمٌ) النّاسَ عَلىٰ أنْ يُبايِعُوا عَلىٰ أنَّهُمْ عَبيدُ يَزيدَ بنِ مُعاوِيةَ. فكانَ الرَّجُلُ مِن قُرَيْشٍ يُؤتىٰ بِهِ، فَيُقالُ: بايِعْ آيةَ أَنَّكَ عَبْدٌ قِنٌّ لِيَزيدَ، فيَقولُ: لا. فيُضْرَبُ عُنُقُهُ». تاريخ اليعقوبى ج۲/۲۵۰، ۲۵۱.

«وبايَعَ مَنْ بَقِيَ عَلىٰ أنَّهُمْ عَبيدٌ لِيَزيدَ بنِ معاويةَ». الاصابة ج۶/۲۳۲.

«وبايَعَ الباقِينَ عَلىٰ أنَّهُمْ خَوَلُ يَزيدَ». فتح البارى ج۱۳/۶۰.

«فَدَعا مُسْرِفٌ (أي مُسْلِمٌ) النّاسَ إلىٰ بَيْعَةِ يَزيدَ عَلىٰ أنَّهُمْ خَوَلٌ لَهُ، يَحْكُمُ في دِمائِهِمْ وأَمْوالِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ ما شاءَ، وقَتَلَ مَنِ امْتَنَعَ مِن ذٰلِكَ حَتّى أَسْرَفَ في القَتْلِ والظُّلْمِ، فسَمَّوْهُ مُسْرِفاً لِذٰلِكَ، قَبَّحَهُ اللهُ». الامتاع والاسماع ج۱۲/۲۴۶.

همچنین رجوع کنید به: تاریخ خلیفة بن خیاط ص۱۸۳، تاریخ الطبری ج۴/۳۸۱، العقد الفرید ج۴/۳۸۹، الکامل فی التاریخ ج۴/۱۱۸، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۵ ـ حوادث سنة ۶۱ إلى ۸۰ هـ ـ ص۲۹، البدایة والنهایة ج۸/۲۴۳، السیرة الحلبیة ج۱/۲۶۸.

«وبايَعَ مُسْلِمٌ النّاسَ عَلىٰ أنَّهُمْ خَوَلٌ لِيَزيدَ يَحْكُمُ في دِماءِهِمْ وأَمْوالِهِمْ وأَهْلِيهِم». فتح البارى ج۱۳/۶۰، ۶۱.

«فَوَرَدَ المدينةَ فأَباحَها ثَلاثاً، ثُمّ دَعاهُمْ إلىٰ بَيْعَةِ يَزيدَ أنَّهُمْ أَعْبُدٌ قِنٌّ في طاعَةِ اللهِ ومَعْصِيَتِهِ، فأَجابُوهُ إلى ذلك إلّا رَجُلٌ واحدٌ مِن قُرَيْشٍ ـ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ ـ فقالَ لَهُ: ←

اولین کسی را که برای بیعت کردن نزد مسلم بن عُقْبۀ جنایتکار[۷۶] آوردند یزید بن عبدالله بن ربیعة بن اسود (نوۀ ام‌سلمه همسر پیامبر) بود. مسلم به او گفت: «با من بیعت کن»! یزید بن عبدالله گفت: «من بر (اساس فرمان) خدا و سنّت پیامبرش با تو بیعت می‌کنم». مسلم بن عُقبه گفت: «تو باید در بیعت خود اقرار کنی که همگی جزو غنائم امیرالمؤمنین یزید هستید، (به گونه‌ای که) یزید هر کاری که بخواهد می‌تواند با اموال شما و فرزندان شما انجام دهد». یزید بن عبدالله نپذیرفت. به دستور مسلم، گردن او را زدند. بعد محمد بن ابی‌جهم عدوی را ـ که شهادت داده بود یزید شارب الخمر است ـ آوردند و سر از بدنش جدا کردند...[۷۷].

← بايِعْ لِـيَزِيدَ علىٰ أَنَّكَ عَبْدٌ في طاعَةِ اللهِ ومَعْصِيَـتِهِ، قال: لا بَلْ في طاعَةِ اللهِ، فأَبىٰ أنْ يَقْبَلَ ذٰلِكَ مِـنْهُ وَقَـتَـلَهُ». تاريخ مدينة دمشق ج۱۱۴/۵۸، مجمع الزوائد ج۲۴۹/۷، فتح البارى ج۶۱/۱۳، شرح الصدور بشرح حال الموتى والقبور ص۱۷۵.

«وأَخَذَ (مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ) البيعةَ لِيَزيدَ بنِ مُعاوِيَةَ عَلىٰ مَنِ اسْتَبْقاهُ مِنَ الصَّحابَةِ والتّابِعِينَ، عَلىٰ أَنَّهُ عَبْدٌ قِنٌّ لِأَميرِ المُؤمِنِينَ يَزِيدَ بنِ معاوِيةَ. هٰكَذا كانَتْ صُورَةُ المُبايَعَةِ يَوْمَ الحَرَّةِ». شرح نهج البلاغة (ابن ابى‌الحديد) ج۲۵۹/۳.

۷۶ـ «فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ يَزيدُ مُسْلِمَ بنَ عُقْبَةَ وهُوَ الَّذي سَمّاهُ النّاسُ بَعْدَ وَقْعَةِ الحَرَّةِ مُجْرِماً». اسد الغابة ج۱۴۷/۳.

۷۷ـ «فَلَمّا كانَ اليَوْمُ الرابِـعُ جَلَسَ مُسْلِمُ بنُ عُقْبَةَ، فدَعاهُمْ إِلَى البَيْعَةِ، فكانَ أَوَّلَ مَنْ أَتاهُ يَزيدَ بنَ عَبدِاللهِ بنِ رَبيعَةَ بنِ الأَسْوَدِ ـ وجَدَّتُهُ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجُ النَّبِيِّ ﷺ ـ فقالَ لَهُ مُسْلِمٌ: بايِعْني. قالَ: أُبايِعُكَ عَلىٰ كِتابِ اللهِ وسُنَّةِ نَبِيِّه ﷺ. فقالَ مُسْلِمٌ: بَلْ بايِعْ عَلىٰ ←

جنایات سپاه یزید در مدینه به گونه‌ای است که ـ به قول زبیدی ـ انسان شرمش می‌شود که حتی آنها را نقل کند.[۷۸] جنایاتی که حتی در تاریخ پرقساوتِ جاهلیت نیز نظیری برای آن نمی‌توان یافت. با این حال عبدالله بن عمر در حمایت از این همه کشتار و تجاوز، اهل مدینه را ملامت می‌کرد و به آنان می‌گفت: این شما بودید که در بین امت اسلام تفرقه انداختید و (با شکستن بیعت یزید) شَقِّ عصای مسلمین نمودید![۷۹]

مسلم بن عُقْبَه پس از مدینه برای سرکوبی اهل مکهَ با سپاهش به سمت خانه خدا رفت. او در راه مکه فوت شد. مسلم بن عُقبه قبل از مرگ ـ بنا به دستور یزید[۸۰] ـ حُصَین بن نُمَیر را به جای خویش گمارد. مسلم به حُصین بن نُمیر

← أنَّكُمْ فَيْءٌ لِأَميرِ المُؤمنينَ، يَفْعَلُ في أَموالِكُمْ وذَرارِيِّكُمْ ما يَشاءُ. فأَبىٰ أَنْ يُبايِعَ علىٰ ذٰلِكَ، فأَمَرَ بِهِ، فضُرِبَتْ عُنُقُهُ. ثُمّ تَقَدَّمَ محمّدُ بنُ أَبِي الجَهْمِ بنِ حُذَيْفَةَ العَدَوِيُّ، فقالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَنْتَ الّذي وَفَدْتَ عَلىٰ أَميرِ المُؤمنينَ، فأَكْرَمَكَ وَحَباكَ، فرَجَعْتَ إلَى المدينةِ تَشْهَدُ عليهِ بِشُرْبِ الخَمْرِ، وَاللهِ لا تَشْهَدُ بِشَهادَةِ زُورٍ أَبَداً، اضْرِبُوا عُنُقَهُ. فضُرِبَتْ عُنُقُهُ...». الاخبار الطوال (دینوری) ص۲۶۵، ۲۶۶. همچنین رجوع کنید به: الاستیعاب ج۴۴/۳ [۱۵۵۵]، المنتظم ج۱۵/۶، الکامل فی التاریخ ج۱۱۸/۴، ۱۱۹، التحفة اللطیفة (سخاوی) ج۴۶۷/۲.

۷۸ـ زَبیدی در بارهٔ جنایات مسلم بن عُقبه ـ که او را به علت اسراف در قتل مردم «مُسْرِف بن عُقْبه» نام نهاده‌اند ـ می‌گوید: «ومُسْرِفٌ ... لَقَبُ مُسْلِمِ بنِ عُقْبَةَ صاحِبِ وَقْعَةِ الحَرَّةِ ... لِأَنَّهُ أَسْرَفَ فِيها عَلىٰ ما ذَكَرَهُ أَرْبابُ السِّيَرِ بِما في سَماعِهِ ونَقْلِهِ شَناعَةٌ». تاج العروس ج۱۳۸/۶.

۷۹ـ «وذَمَّهُمْ ابنُ عمرَ عَلىٰ شَقِّ العَصا». سیر اعلام النبلاء ج۳۲۳/۳.

گفت: «کوه‌های مکه بر مردم مکه مشرف است بر بالای این کوه‌ها منجنیق نصب کن (و آنان را با سنگ و آتش بزن). مکّیان، بین دو کوه قرار گرفته‌اند (و راه فرار ندارند)، اگر هم به خانهٔ (خدا) پناه بردند آنجا را با منجنیق هدف قرار بده...»![۸۱]

حُصین بن نُمیر زمانی که به مکه رسید دستور داد با منجنیق به خانهٔ کعبه سنگ و آتش بیندازند طوری که کعبه آسیب جدی دید و به آتش کشیده شد.[۸۲]

← ۸۰ـ یزید هنگامی که سپاهیانش را از شام روانه مدینه کرد به مسلم بن عُقبه دستور داد که اگر اتفاقی برایش افتاد حُصَین بن نُمیر را به جای خود امیر سپاه نماید. «وخَرَجَ یَزیدُ مُشَیّعاً لَهُمْ ومُوَصّیاً، فقالَ لِمُسْلِمِ بنِ عُقْبَةَ فیما أَوْصاهُ بِهِ: إنْ حَدَثَ بِكَ حَدَثٌ، فالأَمْرُ إلىَ الحُصَیْنِ بنِ نُمَیْرٍ». التنبیه والاشراف ص۲۶۳. همچنین رجوع کنید به: العقد الفرید ج۳۸۹/۴، المنتظم ج۱۳/۶، وفیات الاعیان ج۲۷۶/۶، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۱۵۸/۳، ۱۵۹.

۸۱ـ «فَاحْتُضِرَ (مُسْلِمٌ) فِي الطَّرِیقِ، فقالَ لِحُصَیْنِ بنِ نُمَیْرٍ: إنَّكَ تَقْدِمُ بِمَكَّةَ ولا منعةَ لَهُمْ ولا سِلاحَ، ولَهُمْ جِبالٌ تُشْرِفُ علیهم، فَانْصِبْ عَلَیهِمُ المَنْجَنیقَ، فإنَّهُمْ بَیْنَ جَبَلَیْنِ، فإنْ تَعَوَّذُوا بِالبَیْتِ، فَارْمِهْ واتَّجِهْ عَلىٰ بُنْیانِهِ». المنتظم ج۱۷/۶.

۸۲ـ «ونَصبَ المجانیقَ على الكعبةِ وحَرَقَها». العقد الفرید ج۳۹۱/۴.

«ورَمْيُ الكَعْبَةِ بِالمَنْجَنیقِ مِن أَشْنَعِ شَيْءٍ جَرىٰ في أَیّامِ یَزیدَ». معجم البلدان ج۲۴۹/۲.

«نَصَبُوا المَجانیقَ عَلَى الكَعبةِ ورَمَوْها حَتّى بِالنّارِ، فَاحْتَرَقَ جِدارُ البَیْتِ». البدایة والنهایة ج۲۴۷/۸،

«ونَصَبُوا المَنْجَنیقَ عَلَى الكَعْبَةِ ورَمَوْها بِالنّار، واحْتَرَقَ فیها مِمّا احْتَرَقَ قَرْنا كَبْشٍ». العبر ج۶۹/۱، ۷۰. ←

زمانی که خبر کشتار و تاراج مردم مدینه و تجاوز به زنانِ آنان را به یزید بن معاویه دادند بسیار شادمان گردید.[۸۳]

امویان در مبانی بسیار خطرناک و فریبنده‌ای که برای مردم جاهل وضع کردند مدعی شدند که تمامی صحابهٔ پیامبر، عادل هستند و «مسلم بن عُقْبهٔ مُرّی» نیز فردی است صحابی و واجب الاحترام![۸۴] می‌گویند: بر ما واجب است که در بارهٔ جنایات مسلم بن عُقْبه سکوت کنیم و حتی از نقل آنها اجتناب نماییم![۸۵] چون بنا به

← «ورَمَوْا البَيْتَ بِالمَنْجَنيقِ وأَحْرَقُوهُ». التحفة اللطيفة (سخاوى) ج۲/۳۷.

«ونَصَبُوا المَنْجَنيقَ عَلَى الكَعْبَةِ، فوَهَتْ أَرْكانُها ثُمّ احْتَرَقَتْ». لسان الميزان ج۶/۲۹۴.

«ورَمَى (الحُصَيْنُ بنُ نُمَيْرٍ) بِالمَنْجَنيقِ والنَّفّاطاتِ الرُّكْنَ، فَأَحْرَقَ الأَسْتارَ». البدء والتاريخ (مقدسى) ج۶/۱۵.

«رَمَوْا البَيْتَ بِالمَجانيقِ وحَرَّقُوهُ بِالنّارِ». الكامل فى التاريخ ج۴/۱۲۴.

۸۳ـ «فَرِحَ بِذٰلِكَ فَرَحاً شَديداً». البداية والنهاية ج۸/۲۴۵.

۸۴ـ مسلم بن عُقبه پیامبر را دیده و صحابی است. «أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ». تاریخ مدینة دمشق ج۵۸/۱۰۲ [۷۴۲۵]، الاصابة ج۶/۲۳۲ [۸۴۳۴]، النجوم الزاهرة ج۱/۱۶۱، ۱۶۲.

۸۵ـ ابن تَغری بَرْدی می‌گوید: «از آنجا که ذَهَبی از مُسلِم بن عُقْبه به عنوان صحابی یاد کرده و گفته: «مُسلِم پیامبر را دیده است» لذا ما هم در بارهٔ کارهای (خلاف) مسلم بن عُقبه سخنی نگفتیم». «وذَكَرَ الذَّهَبِيُّ رَحِمَهُ اللهُ أنّ مُسْلِماً هٰذا أَدْرَكَ النَّبِيَّ. قُلْتُ: ولِهٰذا أَمْسَكْنا عَنِ الكَلامِ في أَمْرِهِ». النجوم الزاهرة ج۱/۱۶۲.

ذهبی در کتاب العبر ـ بعد از ذکر اجمالی جنایات مسلم بن عُقبه ـ از خداوند ←

قولِ حضرات اگر کسی علیه مسلم بن عُقْبهٔ صحابی ـ که ۷۰ صحابی بدری را در مدینه به قتل رسانده است ـ سخنی بگوید در حقیقت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اهانت کرده است!

نمونه‌هایی از اقوال مدافعان یزید و دشمنان امام حسین علیه السلام

الف: معرفی یزید با عناوینی چون: صحابی، امامِ عادل، مجتهد، و ...

کارِ به جایی رسید که بعضی از طرفداران بی‌پروای یزید ادعا کردند که یزید هم از صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. و حال آنکه تاریخ ولادت یزید را حدود سال ۲۷ هجری ذکر کرده‌اند.[۸۶] ابن تیمیّه در باره عقاید هواداران بی‌پروای یزید می‌گوید: «گمان آنان بر این است که: یزید مردی صالح و امامی عادل بوده و جزو آن دسته از صحابه‌ای است که در زمان پیامبر به دنیا آمده و پیامبر او را روی دست‌های خویش گرفته و (از خدا) برایش طلب برکت نموده است. گاهی بعضی از افرادی که چنین اعتقادی دارند یزید را حتی از ابوبکر و عمر نیز افضل می‌دانند. گاهی هم بعضی از ایشان یزید را پیامبر دانسته و از قول شیخ عدی (بن مسافر

← برای مسلم طلب عفو می‌کند و در بارهٔ او می‌گوید: «نَسْأَلُ اللهَ العَفْوَ». العبر ج۱/۶۹.

۸۶ـ یزید بن معاویه در یکی از سال‌های ۲۵ یا ۲۶ و یا ۲۷ هجری به دنیا آمده است. «وُلِدَ سَنَـةَ خَمْسٍ أوْ سِتٍّ أوْ سَبْعٍ وعِشْرِينَ». البداية والنهاية ج۸/۲۴۸. همچنین رجوع کنید به: تاریخ الطبری ج۳/۳۱۰، تاریخ مدینة دمشق ج۶۵/۳۹۷، ۳۹۸، البداية والنهاية ج۹/۷۶ و ... .

شامی ف. ۵۵۷هـ) و یا به دروغ از قول حسن مقتول (ابن عدی بن ابی البرکات ف. ۶۴۴هـ) گفته‌اند: «رویِ هفتاد ولیِّ خدا از جانب قبله برگردانده شد فقط به علت این که در بارهٔ (نبوت) یزید (تردید و) توقف کردند»! این اعتقاد، نظر غُلاتِ عَدَوی و اکراد و گمراهانی نظیر ایشان است».[87]

تعظیم و تکریم یزید بن معاویه را به وضوح در آثار بعضی از اکابر علمای اهل سنت می‌توان مشاهده نمود.

ابن العربی مالکی به هنگام تجلیل از یزید بن معاویه به این نکته اشاره می‌کند که احمد بن حنبل در «کتاب الزهد» کلمات یزید بن معاویه را ـ قبل از نقل اقوال تابعین و به هنگام ذکر اقوالِ زهّادِ صحابه ـ آورده است. ابن العربی می‌گوید: این ثابت می‌کند که از نظر احمد بن حنبل، یزید دارای منزلتی عظیم بوده است.[88]

۸۷ـ «يَظُنُّونَ أنّهُ (أي يَزيدَ بنَ مُعاوِيَةَ) كانَ رَجُلاً صالِحاً وإمامَ عَدْلٍ وأنّـهُ كانَ مِنَ الصّحابَةِ الّذينَ وُلِدُوا عَلىٰ عَهْدِ النَّبِيِّ، وحَمَلَهُ على يَدَيْهِ وبَرَّكَ عَلَيْهِ، ورُبَّما فَضَّلَهُ بَعْضُهُمْ على أبي‌بكرٍ وعمرَ، ورُبّما جَعَلَهُ بَعْضُهُمْ نَبِيـاً، ويَقُولُونَ عنِ الشَّيْخِ عَدِيٍّ أوْ حَسَنٍ المَقْتُولِ ـ كَذِباً عليهِ ـ : «إنّ سَبْعِينَ وَلِيـاً صُرِفَتْ وُجُوهُهُمْ عَنِ القِبْلَةِ لِتَوَقُّفِهِمْ في يَزيدَ»، وهذا قَوْلُ غالِيَةِ العَدَوِيَّةِ والأكرادِ ونَحْوِهِمْ مِنَ الضُّلّالِ». مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۴/۴۸۲. همچنین رجوع کنید به: المسائل والرسائل المروية عن الإمام احمد (پاورقی) ج۱/۴۰۹.

۸۸ـ «وهذا أَحمدُ بنُ حَنْبَلٍ ـ على تَقَشُّفِهِ وعظِيمِ مَنْزِلَتِهِ في الدِّينِ ووَرَعِهِ ـ قَدْ أَدْخَلَ عن يَزيدَ بنِ معاويةَ في «كتابِ الزُّهدِ» أَنّهُ كان يَقُولُ في خُطْبَـتِهِ: «إذا مَرِضَ أَحَدُكُمْ مَرَضاً فَأُشْفِيَ ثُمّ تَماثَلَ، فلْيَنْظُرْ إلى أَفْضَلِ عَمَلٍ عِنْدَهُ فلْيَلْزَمْهُ، ولْيَنْظُرْ إلى أَسْوَءِ عَمَلٍ ←

در مقابل خیل عظیم صحابه‌های قلابی ـ که در همین کتاب با نام تعدادی از آنان آشنا شدید ـ ، بعضی از شاگردان مکتب اموی (مانند ابو حاتم رازی ف. ۲۷۷ه) **امام حسین علیه السلام را حتی به عنوان یک صحابی قبول ندارند.**[۸۹]

امویانِ معاصر، قتل امام حسین علیه السلام و خانواده‌اش را ناشی از ظلم و بیداد یزید نمی‌دانند، بلکه مدعی هستند که **احساساتی بودن امام حسین** علیه السلام او را به کشتن داده است! دکتر **یوسف بن رشید العش** (ف. ۱۳۸۷ه) ـ که مدتی مدیر رادیوی کشور سوریه بوده ـ می‌گوید: «حسین، شخصی احساساتی و به شدت عاطفی بود و همین عاطفی بودن او باعث شد که وی علی رغم تمامی هشدارها به کوفه برود. مردم به او گفته بودند که مرگ او را تهدید می‌کند و حکمت اقتضا می‌کند که وی در مکه بماند و یا اینکه به یمن برود، اما حسین با روحیات عاطفی خود مأنوس بود و به احساساتش تن داد و به حکم آن عمل کرد. احساسات، حسین را به جایی برد که او خود به آنجا رفت»![۹۰]

← عندَهُ فَلْيَدَعْهُ»، وهذا يَدُلُّ على عظيمِ مَنْـزِلَتِهِ عندَهُ حتّى يُدْخِلَهُ في جُمْلَةِ الزُّهّادِ مِنَ الصَّحابَةِ والتّابِعينَ الّذينَ يُقْـتَدىٰ بِقَوْلِهِمْ ويُرْعَوىٰ مِن وَعْظِهِمْ، ونِعْمَ. وما أَدْخَلَهُ إلّا في جُمْلَةِ الصَّحابَـةِ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إلى ذِكْرِ التّـابِعينَ». العواصم من القواصم ص۲۳۲، ۲۳۳.

۸۹ـ قال ابنُ أبي‌حاتِمٍ: «سَمِعْتُ أبي يَقُولُ: حسينُ بنُ عليِّ بنِ أبي‌طالِبٍ رضي الله عنهما لَيْسَتْ لَهُ صُحْبَةٌ». کتاب المراسیل (ابن ابی‌حاتم) ص۲۷ [۴۳].

۹۰ـ «...وَالحُسَيْنُ نَفْسُهُ كانَ عاطِفِيـاً شَديدَ العاطِفَةِ، دَفَعَتْهُ عاطِفَتُهُ إلى أَنْ يَذْهَبَ إلَى ←

به بهانهٔ بیعتی که عبدالله بن عمر با یزید کرد، از یزید عیاشِ دائم‌الخمرِ جنایتکار، امامی مجتهد[۹۱] و عالم و عادل ساختند و او را به عنوان امیرالمؤمنین[۹۲] مورد ستایش قرار دادند و گفتند: اگر پیامبر زنده بود خودش حسین را می‌کشت و حسین در حقیقت با شمشیر جدّ خود به قتل رسیده است![۹۳] **ابن العربیِ مالکی** در

← الكُوفَةِ بِالرَّغْمِ مِن كُلِّ ما حُذِّرَ بِه. ولَقَدْ كانَ النّاسُ يُنَــبِّهُونَهُ إلى أنّــهُ مُهَدَّدٌ بِالقَتْلِ، وأنّ الحِكمَةَ تَقْضي بِأَنْ يَبْقى في مَكَّةَ، أَوْ أنْ يَذْهَبَ إلَى اليَمَنِ، لكِنَّهُ اسْتَرْسَلَ إلى عاطِفَتِهِ، وانْطَلَقَ إلَيْها، فأَوْرَدَتْهُ المَوْرِدَ الّذي وَرَدَ»! الدولة الامويه (يوسف العش) ص۱۸۲.

۹۱ـ به عنوان مثال: ابوالخير احمد بن اسماعيل قزويني شافعي مفسر و فقيه (ف. ۵۹۰) در باره یزید بن معاویه می‌گوید: «ذاك إمامٌ مُجْتَهِدٌ». البداية والنهاية ج۱۳/۱۳، النجوم الزاهرة ج۶/۱۳۴.

۹۲ـ لَيث بن سعد فهمی ـ که در جمیع صحاح سته روایاتش موجود است ـ از یزید و سال وفات او چنین یاد می‌کند: «تُوُفِّيَ أميرُ المؤمنينَ يزيدُ في سَنَـةِ أربعٍ وسِتّينَ...». تاريخ خليفة بن خياط ص۱۹۴، العواصم من القواصم (ابن العربی مالکی) ص۳۳۶.

ابن العربی همین عبارتِ لیث بن سعد را دلیلی بر صحّتِ خلافت یزید بن معاویه می‌داند!

ابن کثیر نیز از یزید بن معاویه با عنوان امیر المؤمنین یاد می‌نماید. (البداية والنهاية ـ اخبار سال ۶۴ هجری ـ ج۸/۲۴۸).

۹۳ـ «... قُتِلَ الحسينُ بِسَيفِ جَدِّهِ». الاعلان بالتوبيخ لمن ذم التاريخ ص۱۲۸، الضوء اللامع ج۴/۱۴۷، الشمائل الشريفة ص۳۶۵، المنح المكية فی شرح الهمزية ص۲۷۱، فيض القدير ج۱/۲۶۵، ج۵/۳۱۳، البدر الطالع ج۱/۲۳۶، تفسير روح ←

دفاع از علم و عدالتِ یزید می‌گوید: «اگر اشکال شود به اینکه: عدالت و علم از شرایط امامت است و یزید نه عادل بوده و نه عالم، پاسخ می‌دهیم: به چه چیزی ما می‌توانیم عالم نبودن و عادل نبودن یزید را دریابیم»؟![۹۴] ابن العربی در ادامهٔ سخنانش برای اثبات نهایی امامت یزید می‌گوید: «اخبار صحیحه همگی حاکی از این است که عبدالله بن عمر حکومت و منصب یزید را قبول نمود و با او بیعت کرد و با وی پیمان عقد خلافت بست».[۹۵]

ب: تحریم لعن یزید و جواز لعن لاعنین یزید (!)

حقیقت این است که در طول تاریخ اسلام افرادی که خود را موظف به حمایت از یزید و جنایات او کرده‌اند، به نوعی به همهٔ مقدسات و به همهٔ ارزش‌ها ـ و در رأس آنها به کیان دین ـ بی‌محابا تاخته‌اند. همانان که طلب رحمت برای یزید را از مستحبّات دانسته‌اند. اقوالی که ابوحامد غزالی و امثال او در دفاع از یزید اظهار داشته‌اند جداً مایهٔ تحیّر است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: لعنتِ خدا

← المعانی ج۲۶/۷۳. همچنین رجوع کنید به: تاریخ ابن خلدون (مقدمه) ـ الفصل الثلاثون: في ولاية العهد ـ ج۱/۲۱۷.

۹۴ـ «فَإنْ قِيلَ كانَ مِنْهَا العَدالَةُ والعِلْمُ، ولَمْ يَكُنْ يَزيدُ عَدْلاً وعالِماً، قُلْنا وبِأَيِّ شَيْءٍ نَعْلَمُ عَدَمَ عِلْمِهِ أَوْ عَدَمَ عَدالَتِهِ»؟! العواصم من القواصم ص۲۲۹.

۹۵ـ «فَهذِهِ الأَخْبارُ الصِّحاحُ كُلُّها تُعْطيكَ أَنّ ابنَ عمرَ كانَ مُسَلِّماً في إمْرَةِ يَزيدَ وأَنّهُ بايَعَ وعَقَدَ لَهُ». العواصم من القواصم ص۲۳۲.

و ملائکه و لعنتِ مردم بر فردی که اهل مدینه را ظالمانه بترساند،[۹۶] و غزالی در

۹۶- پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ أَخافَ أهلَ المَدینَةِ ظالِماً (أو ظُلْماً)، أَخافَهُ اللهُ، وعلیهِ لَعْنَـةُ اللهِ والمَلائِکَةِ والنّاسِ أَجْمَعِینَ...». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الفضائل، باب ما ذکر في المدینة وفضلها ح۷ ـ ج۵۵۱/۷، مسند احمد بن حنبل ج۴۴/۴، ۵۶، الآحاد والمثانی ج۱۷۱/۴، السنن الکبری (نسائی) ج۴۸۳/۲ /ح۴۲۶۵، ۴۲۶۶، المعجم الکبیر ج۱۴۳/۷، ۱۴۴، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۵۳/۴، المُحلّی ج۲۸۲/۷، ۲۸۳، تاریخ مدینة دمشق ج۱۱۰/۵۸، ۱۱۱، اسد الغابة ج۱۲۰/۲، ۱۲۱، ۲۵۲، البدایة والنهایة ج۲۴۴/۸، بغیة الباحث ص۱۳۱ /ح۳۹۱، ۳۹۲، مجمع الزوائد ج۳۰۶/۳، ۳۰۷، الاصابة ج۱۹۸/۲، فتح الباری ج۸۱/۴، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ج۲۰۹/۱، سبل الهدی والرشاد ج۳۱۲/۳، ۳۱۳، لواقح الانوار (شعرانی) ص۲۴۶، کنز العمال ج۲۴۶/۱۲، ۲۴۷ /ح۳۴۸۸۴، ۳۴۸۸۶ ـ ۳۴۸۹۰، فیض القدیر ج۵۲/۶، ۵۳.

یا اینکه حضرت ﷺ می‌فرمایند: «مَنْ آذیٰ أهلَ المَدِینَةِ، آذاهُ اللهُ، وَعلیهِ لَعْنَةُ اللهِ والمَلائِکَةِ والنّاسِ أَجْمَعِینَ...». مجمع الزوائد ج۳۰۷/۳، الجامع الصغیر ج۵۴۷/۲، کنز العمال ج۲۳۷/۱۲ /ح۳۴۸۳۶.

بعضی از مورخین و محدثین روایات فوق را در ذیل واقعهٔ حَرّه نقل نموده‌اند. (تاریخ مدینة دمشق ج۱۰۹/۵۸، ۱۱۰، البدایة والنهایة ج۲۴۳/۸ ـ ۲۴۵، فتح الباری ج۸۱/۴...).

ابن جوزی می‌گوید: قاضی ابویعلی کتابی تدوین نموده که در آن به کسانی که مستحق لعن شدن هستند اشاره کرده است. یکی از افرادی که ابویعلی نام او را به عنوان مستحق لعن ذکر کرده یزید است. ابویعلی پس از ذکر نام یزید، حدیث «مَن أخافَ أهلَ المدینةِ ظُلماً، علیه لَعْنَةُ اللهِ والملائکةِ والنّاسِ أجمعین» را نقل کرده و می‌گوید: «هیچ اختلافی در این نیست (و از حقایق مورد اتفاق مسلمانان است) ←

بارهٔ یزید ــ که ساکنان مدینه را آن گونه ظالمانه قتل عام کرده ــ می‌گوید: «هر کسی که یزید را لعن کند فاسق است»! یاوه‌هایی که غزالی در دفاع از یزید گفته همگی تحریف دین، و در تضاد با آیات قرآن و فرموده‌های پیامبر خدا ﷺ است.[97]

غزالی می‌گوید: « طلب رحمت برای یزید نه تنها جایز است بلکه مستحب است. ما در هر نماز خود که می‌گوییم «اللّهمَّ اغْفِرْ لِلمؤمنینَ والمؤمنات» یزید نیز مشمول آن دعا می‌شود چرا که یزید فردی مؤمن بوده و خدا (به حقایق) آگاهتر است».[98]

که: یزید مدینه منوره را با سپاه خویش تاراج نموده و مردم آن را ترسانده است».
«وَلا خِلافَ أنّ یزیدَ أَغارَ المدینةَ المُنَوَّرَةَ بِجَیْشٍ وأَخافَ أَهْلَها». الصواعق المحرقة ج۲/۶۳۵، ینابیع المودة ج۳/۳۴، ۳۵.

۹۷ــ مفسد فی الارض، ظالم، قاتلِ مردمان بی‌گناه، قاطعِ رحم، آزار رسانده به پیامبر ﷺ، نسبت دهنده کذب و دروغ به خدا و بسیاری از افراد دیگر در قرآن لعن شده‌اند.

در خلال پیامبر اکرم ﷺ نیز، به فردی که به یک مسلمان آزار برساند، به رشوه‌دهنده و رشوه‌گیرنده، به شارب الخمر، به سارق و به بسیاری از افرادِ فاسق دیگر لعن شده است.

۹۸ــ «وأمّا التَّرَحُّمُ علیهِ (أي عَلی یَزیدَ) فجائِزٌ، بَلْ مُسْتَحَبٌّ، بَلْ هُوَ داخِلٌ في قَوْلِنا في کُلِّ صَلاةٍ: «اللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِـنینَ والمُؤمِناتِ» فإنَّـهُ کانَ مُؤْمِناً، واللهُ أَعْلَمُ». وفیات الاعیان ج۳/۲۸۹، حیاة الحیوان الکبری ــ الفهد ــ ج۲/۱۷۶، اغالیط المؤرخین ص۱۲۶، ۱۲۷.

ابن کثیر این عبارت غزالی را این گونه نقل می‌کند: «... همهٔ ما عموماً در←

نظر غزالی در بارهٔ لعن یزید اختصاراً این است که وی می‌گوید: جایز نیست کسی به یک مسلمان لعن نماید و هر که مسلمانی را لعن کند خودش ملعون است! (بدیهی است که این نظر غزالی مخالف نص بسیاری از آیات قرآنی است). غزالی سپس می‌گوید: اینکه می‌گویند حسین به دستور یزید کشته شده نیز صحیح نیست، ما نباید به او بدگمان باشیم چرا که سوء ظن به یک مسلمان حرام است! حسین را معلوم نیست که چه کسانی کشته‌اند و چون معلوم نیست، ما باید به تمامی مسلمانان حُسن ظن داشته باشیم (و کسی را متهم نکنیم)! تازه بر فرض اینکه یک مسلمان فردی را هم کشته باشد، آدم کشته، کافر که نشده، شاید قاتل قبل از فوتش توبه کرده و بعداً مرده باشد. ما نباید قاتل را لعن کنیم چون ﴿خدا توبه بندگانش را می‌پذیرد﴾. ... از کجا معلوم که قاتل حسین قبل از مرگش توبه نکرده است؟ لذا هر **فردی که به قاتل حسین لعنت کند فاسق است و بر خدا عصیان کرده است!** تازه بر فرض که لعن قاتل حسین هم جایز باشد، «لعن نکردن» که عصیان خدا نیست (پس نباید لعن کرد). اگر کسی در تمام عمرش به ابلیس لعن نکند روز قیامت از او نمی‌پرسند که چرا ابلیس را لعن نکردی، اما اگر لعن کند روز قیامت از او می‌پرسند چرا لعن کردی؟ تو از کجا فهمیدی که ابلیس ملعون است؟![۹۹] خلاصه اینکه: غزالی

← نمازها و دعاهای خود برای یزید که جزو مسلمانان و مؤمنان است طلب رحمت می‌کنیم». «وأَمَّا التَّرَحُّمُ عليهِ فجائِزٌ، بل مُسْتَحَبٌّ، بَلْ نَحْنُ نَتَرَحَّمُ عليهِ في جُمْلَةِ المُسْلِمِينَ والمُؤْمِنينَ، عُمُوماً في الصَّلَواتِ». البداية والنهاية ج۱۲/۲۱۳.

۹۹ـ طبق این سخنان غزالی، اولین کسی که باید به علت لعن کردن ابلیس مؤاخذه شود ـ نعوذ بالله ـ خودِ خداست. چرا که لعن ابلیس در قرآن کریم آمده است. خداوند ←

معتقد است: نباید ابلیس و یزید و قاتلان امام حسین علیه‌السلام را لعن کرد و هر کس که به ابلیس و یزید و قاتل حضرت سید الشهداء علیه‌السلام لعن نماید فاسق و عاصی و ملعون است. به نظر غزالی: لعنِ هیچ مسلمانی جایز نیست ولی لعن مسلمانانی که به یزید و قاتلان امام حسین لعنت می‌کنند جایز است ![100]

← به ابلیس می‌فرماید: ﴿وإنَّ عليكَ لَعْنَتي إلى يومِ الدّينِ﴾. سورهٔ ص، آیهٔ ۷۸.

۱۰۰ـ «فإنَّهُ (أيِ الغزاليّ) سُئِلَ عَمَّنْ يُصَرِّحُ بِلَعْنِ يَزيدَ بنِ معاويةَ، هَلْ يُحْكَمُ بِفِسْقِهِ أَمْ يَكونُ ذلك مُرَخَّصاً فيه؟ وهل كانَ يَزيدُ قَتَلَ الحسينَ أَمْ كانَ قَصْدُهُ الدَّفْـعَ؟ وهَلْ يَسُوغُ التَّرَحُّمُ عليهِ أَمِ السُّكوتُ عنه أَفْضَلُ؟ فأجاب: لا يَجوزُ لَعْنُ المُسْلِمِ أَصْلاً ومَنْ لَعَنَ المُسْلِمَ فهُوَ المَلْعُونُ، وقَدْ قالَ عليه الصّلاةُ والسّلامُ: «المُسْلِمُ لَيْسَ بِلَعّانٍ». وكَيْفَ يَجوزُ لَعْنُ المُسْلِمِ، وقَدْ وَرَدَ النَّهْيُ عن ذلك؟ وحُرْمَةُ المُسْلِمِ أَعْظَمُ مِن حُرْمَةِ الكَعْبَةِ بِنَصٍّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله. ويَزيدُ صَحَّ إسْلامُهُ، وما صَحَّ قَتْلُهُ لِلْحُسَيْنِ رضي الله عنه، ولا أَمْرُهُ ولا رِضاهُ بذلك، ومَهْما لَمْ يَصِحَّ ذلك عنه لَمْ يَجُزْ أَنْ نَظُنَّ ذلك بِهِ، فإنّ إساءَةَ الظَّنِّ أيضاً بِالمُسْلِمِ حَرامٌ. قالَ اللهُ تعالى: ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثيراً مِنَ الظَّنِّ إنّ بَعْضَ الظَّنِّ إثْمٌ﴾. وقال صلى الله عليه وآله: إنّ اللهَ حَرَّمَ مِنَ المُسْلِمِ دَمَهُ ومالَهُ وعِرْضَهُ وأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنَّ السَّوْءِ. ومَنْ أرادَ أنْ يَعْلَمَ حَقيقَةً: مَنِ الَّذي أَمَرَ بِقَتْلِهِ، لَمْ يَقْدِرْ علىٰ ذلكَ، وإذا لَمْ يَعْلَمْ وَجَبَ إحْسانُ الظَّنِّ بِكُلِّ مُسْلِمٍ يُمْكِنُ إحْسانُ الظَّنِّ به. ومَـعَ هٰذا لَوْ ثَبَتَ علىٰ مُسْلِمٍ أنّهُ قَتَلَ مُسْلِماً، فمَذْهَبُ أهلِ الحَقِّ أنّهُ لَيْسَ بِكافِرٍ. والقَتْلُ لَيْسَ بِكُفْرٍ بَلْ هُوَ مَعْصِيَةٌ، وإذا ماتَ القاتِلُ فرُبَّما ماتَ بَعْدَ التَّوْبَةِ. والكافِرُ لَوْ تابَ مِنْ كُفْرِهِ لَمْ يَجُزْ لَعْنُهُ، فَكَيْفَ مَنْ تابَ مِنْ قَتْلٍ؟ ولَمْ يُعْرَفْ أنّ قاتِلَ الحُسَيْنِ ماتَ قَبْلَ التَّوْبَةِ. ﴿وَهُوَ الَّذي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عن عِبادِهِ﴾. فإذَنْ لا يَجوزُ لَعْنُ أَحَدٍ مِمَّنْ ماتَ مِنَ المُسلمينَ، ومَنْ لَعَنَهُ كانَ فاسِقاً عاصِياً لِلّٰـهِ عَزَّ وجَلَّ. ولَوْ جازَ لَعْنُهُ فسَكَتَ لَمْ يَكُنْ عاصِياً بِالإجْماعِ. بَلْ لَوْ لَمْ يَلْعَنْ إبْليسَ طُولَ عُمْرِهِ لا يُقالُ لَهُ في القِيامَةِ: لِمَ لَمْ تَلْعَنْ إبليسَ؟ ويُقالُ لِلَّذي لَعَنَ: ←

غزالی می‌گوید: نه تنها لعن یک مسلمان جایز نیست بلکه لعن بهائم نیز حرام است. لذا هر کسی که به یزید لعن کند فردی فاسق و عاصی است.[۱۰۱]

اظهار این سخنان از سوی غزالی و امثال او در حالی است که هیچ یک از این حضرات حاضر نیستند حکم فسق و عصیان افرادی چون معاویه و عمرو عاص و مغیرة بن شعبه و کثیری از صحابهٔ دیگری را که به امیرالمؤمنین علی ﷺ لعن می‌کردند صادر نمایند.

اینکه جنایت کربلا به امر یزید بوده ـ صرف نظر از تفاصیلش ـ امری متواتر و قطعی است. لذا آن دسته از علمای اهل سنت که در این خصوص کمی انصاف داشته‌اند شکی در الحاد یزید نکرده‌اند و او را از شمار اهل مغفرت بیرون دانسته،

← لِمَ لَعَنْتَ؟ ومِن أينَ عَرَفْتَ أنّهُ مَلْعُونٌ؟ والمَلْعُونُ هُوَ المُبَعَّدُ مِنَ اللهِ عَزّ وَجَلّ، وذلكَ لا يُعْرَفُ إلّا فيمَنْ ماتَ كافِراً. فإنّ ذلكَ عُلِمَ بالشَّرْعِ». حياة الحيوان الكبرى ـ الفهد ـ ج۱۷۶/۲، اغاليط المؤرخين ص۱۲۶، ۱۲۷. همچنین رجوع کنید به: السيرة الحلبية ج۲۶۷/۱.

«ولا يَنْبَغي أنْ يُلْعَنَ يَزيدُ بنُ معاوِيَةَ، لِأَنَّهُ عليهِ السّلامُ نَهىٰ عن لَعْنِ المُسْلِمِ، ومَنْ كانَ مِن أهلِ القِبْلَةِ لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ لَعْنُهُ». ادب القضاء ص۵۶۸ (به نقل از «كتاب الواقعات الحسامية فى مذهب النعمانية» از حسام الدين عمر بن مازه ف. ۵۳۶هـ).

۱۰۱ـ «مَنْ لَعَنَهُ يَكُونُ فاسِقاً عاصِياً لِأَنَّهُ لا يَجُوزُ لَعْنُ المُسْلِمِ، ولا يَجُوزُ لَعْنُ البَهائِمِ». السيرة الحلبية ج۲۶۷/۱.

به لعن او و لعن اعوان و انصارش مبادرت کرده‌اند.[۱۰۲]

۱۰۲ـ مُناوی می‌گوید: «... الغُفْرانُ مَشروطٌ بِكَونِ الإنسانِ مِن أَهلِ المَغفرةِ، ويَزيدُ لَيسَ كَذلكَ لِخُروجِهِ بدليلٍ خاصٍ ... وقَد أَطْلَقَ جمعٌ محقِّقونَ حِلَّ لَعْنِ يَزيدَ بِهِ، حتّى قال التَفْتازانيُّ: الحقُّ أنَّ رِضىٰ يَزيدَ بِقتلِ الحسينِ وإهانَتَهُ أهلَ البيتِ مِمّا تواترَ معناهُ وإنْ كانَ تفاصيلُهُ آحاداً، فنَحنُ لا نَتَوَقَّفُ في شأنِهِ بَلْ في إيمانِهِ، لَعنَةُ اللهِ عليهِ وعلى أنصارِهِ وأعوانِهِ. قال الزَّينُ العِراقيُّ: وقولُهُ: «بَلْ في إيمانِهِ»، أيْ: بل لا يَتَوَقَّفُ في عَدَمِ إيمانِهِ بِقَرينةِ ما قَبْلِهِ وما بَعْدِهِ ...». فيض القدير ج۳/۱۰۹.

حضور حضرت ام‌کلثوم بنت علی علیهما السلام در عاشورای کربلا

گفته شد حضرت ام‌کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۶۱ هجری در واقعه عاشورا حضور داشت. آنگاه که در کربلا حضرت سید الشهداء علیه السلام غریبانه با خود ابیاتِ «یا دَهْرُ أُفٍّ لَكَ مِن خَلیلي ...» را زمزمه کرد، دو خواهرش حضرت زینب و حضرت ام‌کلثوم شکوه‌های برادر را شنیدند و وقتی یقین کردند که امام حسین علیه السلام به زودی به شهادت خواهد رسید هر یک با گفتن عباراتی جان‌سوز، اندوهِ جان‌کاه خویش را اظهار نمودند.[۱۰۳]

۱۰۳ـ «... وجَلَسَ الحُسینُ وأَنْشَأَ یَقُولُ:

یـا دَهْـرُ أُفٍّ لَـكَ مِـن خَـلیـلِ
کَـمْ لَـكَ بِـالإشْـراقِ والأَصـیـلِ
مِـن طـالِـبٍ وصـاحِـبٍ قَـتـیـلِ
وَکُـلُّ حَـيٍّ سـالِـكٌ سَـبـیـلِ
مـا أَقْـرَبُ الـوَعْـدُ مِـنَ الـرَّحـیـلِ
وَإنَّـمَـا الأَمْـرُ إلَـی الـجَـلـیـلِ

وَسَمِعَتْ ذلكَ أُخْتُ الحُسینِ زَینبُ وأُمُّ کلثومٍ فَقالَتا: یا أخي! هذا کلامُ مَنْ أَیْقَنَ ←

در واقعهٔ کربلا حضرت امکلثوم در سرپرستی زنان و اطفال ـ در کنار خواهرش حضرت زینب ـ بود و خصوصاً در روز عاشورا برای حفاظت از جان امام سجاد نقشی برجسته داشت.[۱۰۴]

سخنرانی حضرت امکلثوم ﷺ در شهر کوفه

پس از شهادت امام حسین و یارانش ﷺ، حضرت امکلثوم و دیگر اسیران اهل بیت را ابتدا به کوفه بردند.[۱۰۵] حضرت امکلثوم در آنجا ـ در حالی که زنان کوفه

← بِالْقَتْلِ؟ فقال: نَعَمْ، يا أُخْتاه. فقال زينبُ: واثكْلاه، لَيْتَ المَوْتَ أَعْدَمَنِي الحَياةَ! ماتَ جَدّي رَسُولُ اللهِ ﷺ، وماتَ أَبي عَلِيٌّ، وماتَ أُمّي فاطمةُ، وماتَ أَخي الحَسنُ عَليهِمُ السّلامُ، والآنَ يَنْعىٰ إلَيَّ الحُسَينُ نَفْسَهُ... وَبَكَتِ النِّسْوَةُ ولَطَمْنَ الخُدُودَ ... وجَعَلَتْ أُمُّ كلثوم تُنادي: وا جَدّاه، وا أَبي عَلِيّاه، وا أُمّاه، وا حَسَناه، وا حُسَيْناه، وا ضَيْعَتَنا بَعْدَكَ، وا أَبا عَبدِاللهِ، فعَذَلَهَا الحُسينُ، وصَبَّـرَها وقالَ لَها: يا أُخْتاه، تَعَزّي بِعَزاءِ اللهِ وارْضَي بِقَضاءِ اللهِ...». كتاب الفتوح (ابن اعثم) ج۳/۹۴.

۱۰۴ـ «...فَخَرَجَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ ـ وهُوَ أَصْغَرُ مِن أَخِيهِ عَلِيٍّ القَتيلِ ـ وكانَ مَريضاً، وهُوَ الَّذي نَسْلُ آلِ مُحَمَّدٍ عليهمُ السّلامُ، فكانَ لا يَقْدِرُ عَلىٰ حَمْلِ سَيْفِهِ، وأُمُّ كلثوم تُنادي خَلْفَهُ: يا بُنَيَّ ارْجِعْ. فَقالَ: يا عَمَّتاهُ! ذَريني أُقاتِلْ بَيْنَ يَدَي ابنِ رَسولِ اللهِ. فقالَ الحُسَينُ: يا أُمَّ كلثومٍ، خُذيهِ ورُدّيهِ، لا تَبْقَ الأَرْضُ خالِيَـةً مِن نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ...». مقتل الحسين (خوارزمی) ج۲/۳۲.

۱۰۵ـ «قال ابنُ عبّاسٍ: وساقَ القومُ حَرَمَ رسولِ اللهِ ﷺ في ذلك اليومِ كما تُساقُ الأُسارىٰ حتّى إذا بَلَّغُوهم إلَى الكوفةِ خَرَجَ الناسُ وجَعَلوا يَنْظُرونَ إليهم وكان في الأُسارىٰ يَوْمَئِذٍ عليُّ بنُ الحسينِ ﷺ ـ وكان شديدَ المَرَضِ، قد جُمِعَتْ يداهُ إلى عُنُقِهِ ـ وزينبُ بنتُ عليٍّ مِن فاطمةَ الزّهراءِ وأُخْتُها أُمُّ كلثومٍ، وفاطمةُ وسُكَينةُ بِنْتا ←

می‌گریستند ـ سخنان تکان‌دهنده‌ای ایراد نمود که بسیاری آن را نقل کرده‌اند.

«حَذام اسدی» ـ به هنگام نقل بیاناتی که حضرت ام‌کلثوم خطاب به کوفیان اظهار نمود ـ می‌گوید: من واللهِ زنِ نجیب و باحیایی که از ام‌کلثوم سخنورتر باشد ندیده‌ام. گویی که از زبان امیرالمؤمنین علی سخن می‌گفت.... ام‌کلثوم با حمد خدا و با درود بر پیامبر سخن خود را آغاز کرد و گفت:

«ای اهل کوفه، ای اهل جفا و ناجوانمردی، اشک چشم‌هایتان قطع نگردد و ناله‌هایتان آرام نگیرد! مَثَل شما مَثَلِ آن زنی است که رشته‌هایش را محکم بتابد و سپس آنها را وابتابد (و پنبه نماید). شما عهد و پیمان خود را برای مکر و فریب بکار می‌گیرید.[۱۰۶] آیا در وجود شما جز لاف زدن و کینه‌ورزی کردن، و جز بسان کنیزان چاپلوسی نمودن، و جز ایجاد ارتباط نهانی با دشمن چیز دیگری هست؟! آیا شما چیزی غیر از گیاهان سرسبزی هستید که در مذبله‌ها رُسته است؟! و یا چیزی غیر از فلز درخشنده‌ای که در زیر خاک جای گرفته است؟! ذخیرهٔ بدی برای آخرت خود فرستادید، چرا که مورد خشم خدا واقع شدید و برای همیشه در آن عذاب بسر خواهید برد.[۱۰۷] آیا گریه می‌کنید؟! آری بگریید. و به خدا سوگند که شما

← الحسینِ. وساقَ الفَسَقَةُ معهم رُؤوسَ القَتْلیٰ». مختصر تذکرة القرطبی ص۱۲۰.

۱۰۶ـ ﴿... نَقَضَتْ غَزْلَها مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ﴾. سوره نحل، آیه ۹۲.

۱۰۷ـ اشاره به این آیه است: ﴿... تَرىٰ كَثِيراً مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللهُ عليهم وفِي العَذابِ هُمْ خالِدُونَ﴾. سوره مائده، آیه ۸۰.

همگی سزاوار گریستن هستید. بسیار بگریید و خنده کم نمایید،[۱۰۸] چرا که بر چنان رسوایی و بر چنان ننگی دست یافتید که هرگز با هیچ آبی آن را نتوانید شست. چگونه می‌توانید ننگ کشتنِ فرزند خاتم نبوت و معدن رسالت را بشوییید؟ او (= حسین) سرور جوانان اهل بهشت و نور راهتان و زبان برهانتان و در مصائب یاور و پناهتان بود.

خرد و خوار شوید و نابود گردید! تمام تلاش گذشته شما برباد رفت و تمام تجارتتان به زیان انجامید.[۱۰۹] کاری که کردید چنان زشت و شنیع و عظیم است که جا دارد آسمان فرو بریزد و زمین بشکافد و کوه‌ها از هم بپاشد.[۱۱۰]

هیچ می‌دانید چه جگری از رسول خدا دریدید؟! می‌دانید که دختران پیامبر را (از حرمشان) بیرون کشیدید؟! آیا می‌دانید که چه خونی از پیامبر بر زمین ریختید؟! آن کارهایی که در نهایت زشتی و دریدگی و هتّاکی انجام دادید به گونه‌ای است که شرش آسمان و زمین را پر کرده است. تعجب کردید از اینکه از آسمان خون

۱۰۸ـ اشاره به این آیه است که خداوند در بارهٔ منافقان می‌فرماید: ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَليلاً ولْيَبْكُوا كَثيراً جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾. سوره توبه، آیه ۸۲.

۱۰۹ـ اشاره‌ای است به آیه: ﴿... وضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ والمَسْكَنَةُ وباءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ ذٰلكَ بِأَنَّهُمْ كانُوا يَكْفُرُونَ بِآياتِ اللهِ ويَقْتُلُونَ النَّبيّينَ بِغَيْرِ الحَقِّ ذٰلِكَ بِما عَصَوْا وَكانُوا يَعْتَدُونَ﴾. سوره بقره، آیه ۶۱.

۱۱۰ـ اشاره است به آیه: ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إدّاً * تَكادُ السَّمٰواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الأَرْضُ وتَخِرُّ الجِبالُ هَدّاً﴾. سوره مریم، آیه ۸۹، ۹۰.

بارید؟! (بدانید که) خواری عذاب آخرت شدیدتر خواهد بود، و دوزخیان هرگز یاری نخواهند شد.[۱۱۱] به مهلتی که خدا به شما داده آسوده خاطر نباشید. در کیفر خدا تعجیلی نیست. او بی‌گمان خون (هیچ مظلومی) را بی‌مجازات نخواهد گذارد. خداوند در کمین (و ناظر تمامی اعمالِ) ما و شماست».[۱۱۲]

۱۱۱ـ ﴿ولَعَذابُ الآخِرَةِ أَخزىٰ وهُمْ لا يُنْصَرُونَ﴾. سوره فصّلت، آیه ۱۶.

۱۱۲ـ «عن حَذامٍ الأَسَديّ قالَ: قَدِمْتُ الكوفةَ سَنَـةَ إحدىٰ وستّينَ ـ وهي السَّنةُ الّتي قُتِلَ فيها الحسينُ بنُ عليٍّ ـ، فرأيتُ نساءَ أهلِ الكوفةِ يومئذٍ يَلْتَدِمْنَ مُهَتِّكاتِ الجُيوبِ، ورأيتُ عليَّ بنَ الحسينِ، وهو يقولُ بصَوْتٍ ضَئيلٍ ـ وقد نَحِلَ مِن المَرَضِ ـ: يا أهلَ الكوفةِ! إنّكم تَبْكونَ علينا، فمَنْ قَتَلَنا غيرُكم؟! ... ورأيتُ أمَّ كلثومٍ ـ رَحِمَهَا اللهُ ـ، ولَمْ أرَ خَفِرَةً واللهِ أنْطَقَ مِنها، كأنّما تَنْطِقُ على لِسانِ أميرِ المؤمنينَ ـ رضوان الله عليه ـ، وقَد أَوْمَأَتْ إلى الناسِ أنِ اسْكُتُوا. فلمّا سَكَنَتِ الأنْفاسُ وهَدَأَتِ الأجْراسُ، قالَتْ: أَبْدَأُ بحَمْدِ اللهِ، والصّلاةِ والسّلامِ علىٰ نَبيِّهِ. أما بعدُ، يا أهلَ الكوفةِ، يا أهلَ الخَتْرِ والخَذْلِ! ألا فلا رَقَأَتِ العَبْرَةُ، ولا هَدَأَتِ الرَّنَّةُ، إنّما مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الّتي ﴿نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أيْمانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ﴾. ألا وهَلْ فيكم إلّا الصَّلَفُ والشَّنَفُ ومَلَقُ الإماءِ وغَمْزُ الأعْداء؟ وهَلْ أنتم إلّا كَمَرْعىً على دِمْنَةٍ، وكَفِضَّةٍ على مَلْحُودَةٍ؟ ألا ساءَ ما قَدَّمَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ، أنْ سَخِطَ اللهُ عليكم، وفي العذابِ أنتمْ خالِدونَ. أتَبْكُونَ؟! إي واللهِ، فابْكُوا، وإنّكم واللهِ أحْرِياءُ بِالبُكاء، فَابْكُوا كثيراً، وَاضْحَكُوا قَليلاً، فلَقَدْ فُزْتُمْ بِعارِها وشَنارِها، ولَنْ تَرْحَضُوها بِغَسْلٍ بَعْدَها أبداً. وأنّىٰ تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَليلِ خاتَمِ النُّبُوَّةِ، وَمَعْدِنِ الرِّسالَةِ، وسَيِّدِ شَبابِ أهلِ الجَنَّةِ، وَمَنارِ مَحَجَّتِكُمْ، ومِدْرَهِ حُجَّتِكُمْ، ومَفْزَعِ نازِلَتِكُمْ؟! فتَعْساً ونَكْساً، لقَدْ خابَ السَّعيُ، وخَسِرَتِ الصَّفْقَةُ، وبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ، وضُرِبَتْ عليكمُ الذِّلَّةُ والمَسْكَنَةُ ﴿لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إدّاً * تَكادُ السَّمٰواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الأرْضُ وتَخِرُّ الجِبالُ هَدّاً﴾. أتَدْرُونَ أيَّ كَبِدٍ ←

پس از کوفه آنگاه که اسیران اهل بیت ﷺ را به شام نزد یزید بردند، حضرت ام کلثوم ﷺ نیز در میان اسرا بود.[۱۱۳]

← لِرسُولِ اللهِ فَرَيتُمْ؟ وأيَّ كَريمةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وأيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ بِها شَوْهاءَ خَرْقاءَ، شَرُّها طِلاعُ الأرضِ والسَّماءِ، أفَعَجِبْتُمْ إنْ قَطَرَتِ السَّماءُ دَماً؟ ﴿ولَعَذابُ الآخِرَةِ أَخْزىٰ وهُمْ لا يُنْصَرُونَ﴾. فَلا يَسْتَخِفَّنَّكُمُ المَهْلُ، فَإنَّهُ لا تَحْفِزُهُ المُبادَرَةُ، ولا يُخافُ عليه فَوْتُ الثّأرِ. كَلاّ إنَّ ربَّكَ لَنا ولَهُمْ لَبِالْمِرصادِ ...». بلاغات النساء ص۴۰ ـ ۴۲. همچنین رجوع کنید به: جمهرة اللغة ج۵۲۸/۱، نثر الدر ج۲۹/۴ ـ ۳۱، التذكرة الحمدونية ج۲۶۴/۶، غريب الحديث (ابن جوزی) ج۱۸۲/۲، النهاية فی غريب الحديث ج۴۲۲/۳، لسان العرب ج۱۷۶/۲، تاج العروس ج۶۳۸/۱، جمهرة خطب العرب ج۱۳۴/۲، ۱۳۵.

۱۱۳ـ مقاتل الطالبيين ص۷۹.

ازدواج حضرت ام‌کلثوم بنت علی ﷺ با «عبدالله بن جعفر»

در سال ۶۲ هجری حضرت زینب دختر امیر مؤمنان ﷺ فوت شد.[۱۱۴] او به هنگام رحلتش، همسرِ عبدالله بن جعفر بود.[۱۱۵] ام‌کلثوم ـ پس از رحلت خواهرش[۱۱۶] ـ با

۱۱۴ـ الاعلام (زرکلی) ج۳/۶۶. اعلام النساء (کحّاله) ج۲/۹۹: «حدوداً ۶۵ هجری».

۱۱۵ـ حضرت زینب ـ که بعد از عاشورای سال ۶۱، در سال ۶۲ هجری فوت شده ـ به هنگام مرگ، همسر عبدالله بن جعفر بوده است.

«فَأَمّا زَینبُ فتزَوَّجَها عبدُاللهِ بنُ جعفرٍ، فماتَتْ عِندَهُ». الذریة الطاهرة ص۶۲، ۱۱۹، السنن الکبری (بیهقی) ج۷/۷۰، دلائل النبوة (بیهقی) ج۱/۲۸۳، تاریخ مدینة دمشق ج۳/۱۷۹، ج۶۹/۱۷۶، ذخائر العقبی ص۱۶۷، خلاصة سیر سید البشر ص۱۳۹، سبل الهدی والرشاد ج۱۱/۵۱.

۱۱۶ـ «ثُمّ خَلَفَ علیٰ أُمِ کلثومٍ بَعْدَ عمرَ عَوْنُ بنُ جعفرِ بن أبي طالِبِ بنِ عبدِ المُطَّلِبِ فتُوُفِّيَ عَنْها، ثُمّ خَلَفَ علیها أَخُوه محمدُ بنُ جعفرِ بنِ أبي طالِبِ بنِ عبدِ المُطَّلِبِ فتُوُفِّيَ عَنْها، فخَلَفَ علیها أخوهُ عبدُ اللهِ بنُ جعفرِ بنِ أبي طالِبِ بَعْدَ أُخْتِها زینبَ بنتِ علیٍ بن أبي طالِبٍ». طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۳، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۸۹.

همچنین رجوع کنید به: موسوعة الصحابیات ص۷۲.

«عنِ الزُّهْرِيِّ قال: أَخْبَرَني غَیْرُ واحِدٍ أنّ عبدَاللهِ بنَ جعفرٍ جَمَـعَ بَیْنَ بنتِ عَليٍ ←

عبدالله بن جعفر ازدواج کرد.[۱۱۷]

→ وامْرَأةِ عليٍ، ثُمّ ماتَتْ بنتُ عليٍ فتَزَوَّجَ عليها بنتاً لِعَليٍ أُخْرىٰ». السنن الكبرى (بيهقى) ج۱۶۷/۷، كشف المشكل (ابن جوزى) ج۱۲۱/۱، تهذيب التهذيب ـ ترجمة «قثم بن لؤلؤة» ـ ج۳۲۴/۸.

«زينبُ بنتُ فاطمةَ كانَتْ تحتَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ، وأمُ كلثومٍ بنتُ فاطمةَ كانت تحتَ عمرَ بنِ الخَطّابِ رضي الله عنه». ذخائر العقبى ص۱۱۷.

«ولَمّا قُتِلَ عمرُ بنُ الخطّابِ، تَزَوَّجَها (أيْ أمَّ كلثومٍ) بَعْدَهُ ابنُ عَمِّها عَوْنُ بنُ جعفرٍ، فماتَ عنها، فخَلَفَ عليها أخوهُ محمّدٌ، فماتَ عَنْها، فتَزَوَّجَها أخوهُما عبدُاللهِ بنُ جعفرٍ فماتَتْ عِنْدَهُ، وقد كان عبدُاللهِ بنُ جعفرٍ تَزَوَّجَ بِأُخْتِها زينبَ بنتِ عليٍ وماتَتْ عندَهُ أيْضاً». البداية والنهاية ج۳۳۰/۵.

«... عن عبدِالرّحمنِ بنِ مِهرانَ أنّ ابنَ جعفرٍ تَزَوَّجَ زينبَ بنتَ عليٍ، وتَزَوَّجَ مَعَهَا امْرَأَتَهُ لَيْلىٰ بنتَ مَسعُودٍ، وقال ابنُ سَعْدٍ: فلَمّا تُوُفِّيَتْ زينبُ تَزَوَّجَ بعدَها أمَّ كلثومٍ بنتَ عليٍ بنتَ فاطمةَ رَضِيَ اللهُ تعالىٰ عَنْهُم». عمدة القارى ج۱۰۱/۲۰.

شوكانى نيز در بارۀ حضرت زينب و ام‌كلثوم مى‌گويد: «تَزَوَّجَهُما عبدُاللهِ بنُ جعفرٍ واحِدةً بَعْدَ أُخْرى». نيل الاوطار ج۲۸۷/۶.

۱۱۷ـ المحبّر ص۵۶، ۴۳۷، طبقات ابن سعد ج۴۶۳/۸، المنمّق ص۳۱۲، المنتخب من كتاب ازواج النبي صلى الله عليه وآله (زبير بن بكّار) ص۳۱، جمل من انساب الاشراف ج۴۱۲/۲، الذرية الطاهرة (ط الدار السلفية) ص۶۲، ۱۱۷، (ط الاعلمى) ص۹۰، ۱۶۱، جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۳۸، السنن الكبرى (بيهقى) ج۷۱/۷، ۱۶۷، معرفة السنن والآثار (بيهقى) ج۲۹۴/۵، تاريخ مدينة دمشق ج۱۷۹/۳، تلقيح فُهوم اهل الاثر ص۳۰، كشف المشكل (ابن جوزى) ج۱۲۱/۱، صفة الصفوة ج۹/۲، المُجتبى من المجتنى ص۶۶، التبيين فى انساب القرشيين (ابن قدامه) ←

بعضی ادعا نموده‌اند که: امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب ﷺ (ف. ۴۰هـ) حدود ۲۲ سال پس از شهادت خویش، خودش شخصاً حضرت ام‌کلثوم ﷺ را در سال ۶۲ هجری به عبدالله بن جعفر تزویج نموده است![118]

ام‌کلثوم از عبدالله بن جعفر صاحب دختری شد به نام زینب.[119]

ص۱۳۴، تهذیب الاسماء واللغات ـ ترجمة «فاطمة الزهراء» ـ (ط دار الفکر) ج۶۱۷/۲، (ط دار الکتب العلمیة) ج۳۵۳/۲، ذخائر العقبی ص۱۷۰، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، البدایة والنهایة ج۳۱۴/۵، ۳۳۰، فتح الباری ج۱۲۶/۹، ۱۲۷، الاصابة ج۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷]، تهذیب التهذیب ـ ترجمة «قثم بن لؤلؤة» ـ ج۳۲۴/۸، تغلیق التعلیق (ابن حجر عسقلانی) ج۴۰۱/۴، عمدة القاری ج۱۰۱/۲۰، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۲۵۶/۱، الحاوی للفتاوی ج۳۱/۲، سیدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص۱۸، نیل الاوطار ج۲۸۷/۶، الروضة الفیحاء ص۲۳۳، الفتوحات الاسلامیة ج۴۷۲/۲، مائة اوائل من النساء ص۲۴۹، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، موسوعة القبائل العربیة ج۸۴۳/۱، نساء فی ظل رسول الله ﷺ ص۳۱۸، صحابیات الرسول ﷺ ص۹۹، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۸۹.

۱۱۸ـ «زَوَّجَها (أيْ أمَّ کلثومٍ) أبوها بعبدِاللهِ بنِ جعفرٍ»! سیر اعلام النبلاء ج۵۰۲/۳ (به نقل از ابن اسحاق)!

۱۱۹ـ «کَتَبَ معاویةُ إلیٰ مَروانَ ـ وهُوَ عَلَی المدینةِ ـ أنْ یُزَوِّجَ ابْنَهُ یزیدَ بنَ معاویةَ زینبَ بنتَ عبدِ اللهِ بنِ جَعْفرٍ وأُمُّها أمُّ کلثومٍ بنتُ عَلِيٍّ وأُمُّ اُمِّ کلثومٍ فاطمةُ بنتُ رسولِ اللهِ ﷺ». انساب الاشراف ج۱۵۰/۵، تاریخ مدینة دمشق ج۲۴۵/۵۷.

همچنین رجوع کنید به: سیدة نساء اهل الجنة فاطمة الزهراء (مناوی) ص۱۸.

حضرت امکلثوم بنت علی ﷺ باید این دختر را پس از سال ۶۳ به دنیا آورده باشد. **یعنی طبق ادعاهایِ اموی: حضرت امکلثوم این دختر را دقیقاً ۴۰ سال پس از فوت اولین شوهرش (= عمر!) به دنیا آورده است!**

چهار فرزندِ عبدالله بن جعفر توسط سپاهیان یزید به قتل رسیده‌اند! دو پسرِ عبدالله بن جعفر (به نام‌های علی و عون) در سال ۶۱ هجری در کربلا شهید شدند[۱۲۰] و دو پسر دیگر او در سال ۶۳ هجری در قتل عامِ شهر مدینه در واقعهٔ حرّه به قتل رسیدند.[۱۲۱]

۱۲۰ـ طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج۲/۵، ۶، المحبّر ص۴۹۱، تاريخ الطبری ج۴/۳۴۱، ۳۵۹، کتاب المحن (ابوالعرب) ص۱۵۵، ثقات ابن حبان ج۲/۳۰۹، مقاتل الطالبيين ص۶۰، ۸۳، الکامل فی التاريخ ج۴/۷۴، ۹۲، سير اعلام النبلاء ج۳/۳۲۰، البداية والنهاية ج۸/۲۰۱، ينابيع المودة ج۳/۱۷، ۱۵۳، بنات الصحابة ص۲۰۸.

۱۲۱ـ «... وقَتَلُوا منهم كثيرينَ، منهم ابنانِ لِعبدِاللهِ بنِ جعفرٍ». الامامة والسياسة (تحقيق طه محمد زينی) ج۲/۸، نظرات فی التاريخ الاموی ص۶. همچنين رجوع کنيد به: مروج الذهب ج۳/۷۹.

بعضی گفته‌اند نام يکی از دو فرزند عبدالله بن جعفر که در واقعه حَرّه کشته شده‌اند ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بوده است. «ومِمَّنْ قُتِلَ يَوْمَ الحَرَّةِ صَبْراً ... ابوبکرِ بنُ عبدِاللهِ بنِ جعفرِ بن أبي‌طالبِ...». مقاتل الطالبيين ص۸۲، اسد الغابة ج۴/۳۹۷، ۳۹۸، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج۵ ـ حوادث سنة ۶۱ إلى ۸۰ هـ ـ ص۲۹. همچنين رجوع کنيد به: شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحديد) ج۱۵/۲۳۷، النزاع والتخاصم ص۳۹، القبائل العربية (احسان النص) ج۱/۱۴۰.

راویان کذاب اموی می‌گویند: «یزید بن معاویه» نیز ـ مانند «عمر بن خطاب» و «عبدالملک بن مروان بن حکم»[۱۲۲] و «ولید بن عبدالملک بن مروان»[۱۲۳] و «امیر کوفه حجاج بن

۱۲۲ـ امویان می‌گویند: خلیفهٔ اموی عبدالملک بن مروان هم دختر حضرت زینب را گرفته و این طوری داماد پیامبر ﷺ شده و ـ بعد از وصول به مقام دامادیِ پیامبر ـ وی را طلاق داده است!

«كانَتْ زينبُ ابْنَةُ عليٍّ تحتَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرِ بنِ أبي‌طالِبٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ عليَّ بنَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ، وأُمَّ أَبِيها. فَتَزَوَّجَ أُمَّ أَبِيها عبدُالملكِ بنُ مروانَ وطَلَّقَها، فتَزَوَّجَها عليُّ بنُ عبدِ اللهِ بنِ عبّاسٍ». سیرة ابن اسحاق ص۲۵۱، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۸۳، الذریة الطاهرة ص۱۱۹، تاریخ مدینة دمشق ج۷۰/۲۰۰، تهذیب الکمال ج۳۵/۳۲۶، ۳۲۷، تهذیب التهذیب ج۱۲/۴۰۷، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/۲۵۷. همچنین رجوع کنید به: اخبار الدولة العباسیة ص۱۳۸، جُمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۳۸.

۱۲۳ـ خلیفهٔ اموی ولید بن عبدالملک بن مروان در مدت نه سال خلافت خود با ۶۳ زن ازدواج کرد! امویان ادعا می‌کنند: ولید بن عبدالملک با زینب بنت حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب ـ که نوهٔ پسری امام حسن و نوهٔ دختری امام حسین ﷺ بوده ـ ازدواج کرده و داماد پیامبر شده و پس از چندی از وی جدا شده است!

لازم به ذکر است که: ولید بن عبدالملک همان کسی است که دستور داد حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب را یکصد تازیانه بزنند و او را به قصد کشتن تعذیب نمایند!

«وزينبُ بنتُ الحسنِ تَزَوَّجَها الوَليدُ بنُ عبدِالمَلِكِ بنِ مَروانَ ثُمّ فارَقَها، ←

یوسف» [۱۲۴] ـ خیلی دوست داشت داماد پیامبر صلی الله علیه و آله بشود! لذا «معاویة بن

و(أمُّها) فاطمةُ بنتُ الحسينِ بنِ عليّ بنِ أبي‌طالِبٍ». الطبقات الکبری ج۵/۳۱۹.

«... كَتَبَ الوليدُ بنُ عبدِالمَلِكِ إلى عثمانَ بنِ حَيّانَ المُرّيّ: انْظُرِ الحسنَ بنَ الحسنِ، فَاجْلِدْهُ مائَةَ ضَرْبَةٍ، وقِفْهُ لِلنّاسِ يَوْماً، ولا أُراني إلّا قاتِلَهُ». تاريخ مدينة دمشق ج۱۳/۶۶، بغية الطلب ج۵/۲۳۲۰، تهذيب الكمال ج۶/۹۳، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج۶ ـ حوادث سنة ۸۱ إلی ۱۰۰ هـ ـ ص۳۳۰، البداية والنهاية ج۹/۱۹۳، التحفة اللطيفة فی تاريخ المدينة الشريفة ج۱/۲۷۴.

«قال المَدائِنيُّ: تَزَوَّجَ وليدُ بنُ عَبدِالملكِ في خلافَتِهِ تِسْعَ سنينَ ثَلاثاً وسِتّين امْرَأَةً يُطَلِّقُ ويَتَزَوَّجُ»! انساب الاشراف ج۸/۶۶، بلاغات النساء (ابن طيفور) ص۱۷۰، الوافی بالوفيات ج۲۷/۴۶۴.

۱۲۴ـ امویان ادعا کرده‌اند که: امیر اموی حجاج بن یوسف نیز داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی عليه السلام است. چون حجاج با دخترِ حضرت زینب ـ که اتفاقاً نام او هم ام‌کلثوم بوده ـ ازدواج کرده و از این دختر (= یعنی از ام‌کلثوم بنت عبدالله بن جعفر) صاحب فرزند هم شده(!) و پس از بچه دار شدن، وی را به دستور عبدالملك بن مروان طلاق داده است! نتیجتاً ذریهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله را باید در فرزندان و نوادگان «حجّاج» نیز جستجو نمود!

«فكانَتْ زينبُ بنتُ عليّ عند ابنِ عَمِّها عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ، فوَلَدَتْ لَهُ عليَّ بنَ عبدِ اللهِ وأمَّ كلثومٍ بنتَ عبدِ اللهِ الّتي تَزَوَّجَها الحَجّاجُ بنُ يوسُفَ، ففَرَّقَ بَيْنَهُما عبدُالملكِ بنُ مروانَ، وهو كانَ أَذِنَ لَهُ فيهِ تَزَوُّجَها». المنتخب من كتاب ازواج النبي صلی الله علیه و آله (زبير بن بكار) ص۳۰.

«وتَزَوَّجَتْ زينبُ بنتُ فاطمةَ بنتِ رسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله عبدَاللهِ بنَ جعفرِ بنِ أبي‌طالِبٍ، فوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةً تَزَوَّجَها الحَجّاجُ بنُ يوسُفَ، فوَلَدَتْ لَهُ ابْنَةً». جمهرة انساب العرب (ابن حزم) ص۳۸. ←

ابی‌سفیان» (ف. ۶۰) ـ که حداقل سه سال قبل از ولادتِ «زینب بنت عبدالله بن جعفر» فوت شده بود ـ «زینب» را برای پسرش «یزید بن معاویه» (ف. ۶۴)

← «تَـزَوَّجَ الحجّاجُ أمَّ كلثومٍ بنتَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ». نثر الدر ج۷/۲۵۰. همچنین رجوع کنید به: الکامل (مبرّد) ج۱/۲۸۶، ۲۸۷، البصائر والذخائر ج۸/۱۱۰ [۴۲۱]، مجموع الفتاوی (ابن تیمیه) ج۲۷/۴۸۱، رأس الحسین ص۲۰۸.

«واغْتَرَبَتْ أمُّ كلثومٍ بنتُ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ عندَ الحَجّاجِ بنِ يُوسُفَ». جمهرة النسب (ابن کلبی) ج۱/۴۲۵.

ظاهراً امام شافعیان محمد بن ادریس شافعی نیز این ازدواج و این طلاق را قطعی و مسلّم می‌داند! «عن محمّدِ بنِ إدريسَ الشّافِعِيِّ قالَ: لَمّا تَزَوَّجَ الحَجّاجُ بنُ يوسفَ ابْنَةَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ، قال خالِدُ بنُ يَزيدَ بنِ معاويةَ لِعَبْدِ المَلِكِ بنِ مروانَ: أَتَرَكْتَ الحَجّاجَ يَتَـزَوَّجُ ابْنَةَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ؟! قال: نَعَمْ، وما بَأْسٌ بذلك؟ قال: أَشَدُّ البَأْسِ واللهِ! قال: وكَيْفَ؟ واللهِ يا أميرَ المؤمنينَ لَقَدْ ذَهَبَ ما في صَدْري على آلِ الزّبيرِ مُنْذُ تَزَوَّجْتُ رَمْلَةَ بنتَ الزّبَيْرِ. قال: فكَأَنَّهُ كانَ نائِماً، فأَيْـقَظَهُ. قال: فكَتَبَ إلَيْهِ يَعْزِمُ عليهِ في طَلاقِها، فطَلَّقَها». تاريخ مدينة دمشق ج۱۲/۱۲۵.

در رد هر یک از این ازدواج‌های تخیّلی اموی می‌توان طوماری از تناقضات تهیه نمود. به عنوان مثال در بارهٔ «ازدواج ام‌کلثوم بنت عبدالله بن جعفر با حجّاج بن یوسف»، ابوالحسن مدائنی می‌گوید: «آن کسی که با ام‌کلثوم بنت عبدالله بن جعفر ازدواج کرد اسمش یا جرّاح بود و یا حجّاج »! «تَزَوَّجَها الجَرّاحُ أوِ الحَجّاجُ، فَوَلَدَتْ لَهُ ابْنَـةً»! المرادفات من قريش (نوادر المخطوطات ج۱/۸۳).

در قاموس حضرات، «جَرّاح» یک دفعه «حَجّاج» می‌شود و «حَجّاج» هم به یک‌باره همان «حجّاج بن یوسف» معروف می‌گردد.

خواستگاری کرد!

بنا به ادعاهای اموی: معاویه، مروان بن حکم را به نمایندگی از طرف خودش برای خواستگاری نزد پدر دختر (یعنی نزد عبدالله بن جعفر) فرستاد. عبدالله بن جعفر اختیار ازدواج دخترش را به دایی دختر یعنی حضرت حسین بن علی (ف. ۶۱هـ) محوّل نمود و گفت: «حسین دایی دختر است و دایی به منزله پدر انسان است». جناب حسین بن علی (ف. ۶۱هـ) ـ که حداقل دو سال قبل از به دنیا آمدن زینب بنت عبدالله به شهادت رسیده بود ـ بر خلاف تصورِ مروان، مانع این ازدواج شد و زینب (بنت عبدالله بن جعفر) را به جای تزویج به یزید، به عقد «قاسم بن محمد بن جعفر» در آورد![125]

۱۲۵ـ «عَنِ المِسْوَرِ بنِ مَخْرَمَةَ قالَ: كَـتَبَ معاويةُ إلى مَروانَ وَهُوَعلى المَدينةِ أنْ يُزَوِّجَ ابْنَهُ يَزيدَ بنَ معاويةَ زَيْنَبَ بِنْتَ عبدِ اللهِ بنِ جَعْفَرٍ وأُمُّها أمُّ كلثومٍ بنتُ عَلِيٍّ وَأُمُّ أمِّ كلثومٍ فاطمةُ بنتُ رسولِ اللهِ ﷺ ويَقْضِيَ عن عبدِ اللهِ بنِ جَعْفَرٍ دَيْنَهُ ـ وكانَ دَيْنُهُ خَمْسينَ أَلْفَ دينارٍ ـ وَيُعْطِيَهُ عَشَرَةَ آلافِ دينارٍ، ويُصْدِقَها أرْبَعَمائَةِ دينارٍ، وَيُكْرِمَها بِعَشَرَةِ آلافِ دينارٍ. فَبَعَثَ مَرْوانُ بنُ الحَكَمِ إلى عبدِ اللهِ بنِ جَعْفَرٍ فأجابَهُ واسْتَثْنى عليهِ بِرِضَا الحُسَيْنِ بنِ عَلِيٍّ وقالَ: لَنْ أَقْطَعَ أَمْراً دُونَهُ مَعَ أَنّي لَسْتُ أَوْلى بِهِ مِنْها، وهُوَ خالٌ، والخالُ والِدٌ. قالَ: وكانَ الحُسَيْنُ بِيَنْبُعَ، فقالَ لَهُ مَرْوانُ: مَا انْتِظارُكَ إيّاهُ بِشَيْءٍ، فلَوْ حَزَمْتَ؟ فأبىٰ، فتَرَكَهُ، فلَمْ يَلْبَثُوا إلّا خَمْسَ لَيالٍ حَتّى قَدِمَ الحُسَيْنُ. فأتاهُ عبدُ اللهِ بنُ جعفرٍ فقالَ: كانَ مِنَ الحديثِ ما تَسْمَعُ وأَنْتَ خالُها ووالِدُها ولَيْسَ لي مَعَكَ أَمْرٌ، فَأَمْرُها بِيَدِكَ. فأَشْهَدَ عليهِ الحُسينُ بِذلكَ جَماعَةً. ثُمّ خَرَجَ الحُسينُ فدَخَلَ عَلىٰ زَيْنَبَ، فقالَ: يا بنتَ أُخْتي إنّهُ قَدْ كانَ مِن أَمْرِأَبيكِ أَمْرٌ، وقَدْ وَلّاني أَمْرَكِ، وإنّي لا آلُوكِ حُسْنَ النَّظَرِإنْ شاءَ اللهُ، وإنّهُ لَيْسَ يَخْرُجُ مِنّا غَريبَةٌ، فَأَمْرُكِ بِيَدي؟ ←

بدین ترتیب طبق این حکایت اموی «زینب بنت عبدالله بن جعفر» سرنوشتی به مراتب غمبارتر از مادرش (= امکلثوم بنت علی) و خواهران تخیّلیاش (= «رقیه بنت عمر» و «فاطمه بنت عمر») پیدا کرد. چرا که او قبل از آنکه به دنیا بیاید توسط دایيِ مقتولِ خود تزویج شد و به خانهٔ شوهر رفت!

راویان اموی میگویند: یزید بن معاویه یکبار دو میلیون درهم به عبدالله بن جعفر جایزه داد![۱۲۶] و شاید او این جایزه را به علت امتناع عبدالله بن جعفر از تزویج دخترش به او پرداخت کرده است!

امویان میگویند: جود و کرم «یزید» خصلتی بود که او آن را از پدر به ارث

← قالَتْ: نَعَمْ بِأَبي وأُمّي. فقالَ الحُسَيْنُ: اللّهُمَّ إنَّكَ تَعْلَمُ أنّي لَمْ أُرِدْ إلّا الخَيْرَ، فَقَيِّضْ لِهٰذِهِ الجارِيَةِ رِضاكَ مِن بَني هاشِمٍ. ثُمّ خَرَجَ حَتّى لَقِيَ القاسِمَ بنَ محمّدِ بنِ جَعْفَرِ بنِ أَبي طالِبٍ، فأَخَذَهُ بِيَدِهِ، فأَتَى المَسْجِدَ ـ وقَدِ اجْتَمَعَتْ بَنُو هاشِمٍ وبَنُو أُمَيَّةَ وأَشْرافُ قُرَيْشٍ ـ وهَيَّأُوا مِن أَمْرِهِمْ ما يُصْلِحُهُمْ. فتَكَلَّمَ مَرْوانُ، فحَمِدَ اللهَ وأَثْنىٰ عليهِ، ثُمّ قالَ: إنّ يَزيدَ بنَ أَميرِ المُؤْمِنينَ يُريدُ القَرابَةَ لُطْفاً، وَأَلْحَقَ عَظْماً، ويُريدُ أنْ يَتَلافيَ ما كانَ بِصَلاحِ هٰذَيْنِ الحَيَّيْنِ مَعَ ما يُحِبُّ مِن أَثَرِهِ عليهم ومَعَ المَعادِ الّذي لا غِناءَ بِهِ...». تاریخ مدینة دمشق ج۲۴۵/۵۷، ۲۴۶. همچنین رجوع کنید به: طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج۴۱۴/۱، ۴۱۵، معجم البلدان یاقوت حموی ج۴۶۹/۱، تحفة الالباب ج۲۹۸/۲.

۱۲۶ـ «عن عليِّ بنِ أبي‌حملةَ قال: وَفَدَ عبدُ اللهِ بنُ جعفرٍ على يَزيدَ، فأَمَرَ لَهُ بِأَلْفَيْ أَلْفٍ. (قال الذّهبيُّ): قُلْتُ: ما ذاكَ بِكَثيرٍ، جائِزَةُ مَلِكِ الدُّنيا لِمَنْ هُوَ أَوْلىٰ بالخلافةِ مِنْهُ». سیر اعلام النبلاء ج۴۵۷/۳.

برده بود، چرا که معاویة بن ابی‌سفیان نیز هر سال یک میلیون درهم به عبدالله بن جعفر می‌بخشید و یک صد حوالهٔ سفید امضا به دست او می‌داد تا هر چه می‌خواهد در آنها بنویسد![۱۲۷]

راویان دروغ‌پرداز می‌گویند: هنگامی که یزید به خلافت رسید مقرری سالیانهٔ عبدالله بن جعفر را چهار برابر نمود. **می‌گویند:** چون عبدالله بن جعفر در ملاقاتی که با یزید داشت خیلی قربان صدقهٔ یزید رفت، یزید بن معاویه هم تصمیم گرفت هر سال چهار میلیون درهم به «عبدالله بن جعفر» بدهد![۱۲۸]

۱۲۷ـ «عن أبي مَسْعُودِ القَتّاتِ، عن ابْنِ دَأْبِ قال: كان لعبدِاللهِ بنِ جعفرٍ مِن معاويةَ أَلْفُ أَلْفٍ في كلِّ عامٍ ومائةُ حاجَةٍ يَختِمُ معاويةُ على أَصْلِ الأديمِ، ثم يَقول: اكتُبْ يابنَ جعفرٍ ما بَدا لَكَ». تاريخ مدينة دمشق ج۵۹/۱۹۵، ج۶۰/۲۸۲، البداية والنهاية ج۸/۱۴۶.

«عن أبي مَسْعُودِ القَتّاتِ عن أبانَ بنِ تَغْلِبَ: قال: ذُكِرَ لَنا أنّ عبدَ اللهِ بنَ جعفرٍ قَدِمَ على مُعاوِيَةَ، وكانَتْ لَهُ مِنْهُ وِفادَةٌ في كُلِّ سَنَـةٍ، يُعْطِيهِ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، ويَقْضي لَهُ مِائَةَ حاجَةٍ». تاريخ مدينة دمشق ج۲۷/۲۶۳، سير اعلام النبلاء ج۳/۴۵۹.
همچنین رجوع کنید به: مقامات العلماء (غزالی) ـ مقام عبدالله بن جعفر ـ ص۷۷.

۱۲۸ـ می‌گویند: یزید از عبدالله بن جعفر پرسید: وقتی تو نزد معاویه آمدی چقدر به تو داد؟ عبدالله گفت: یک ملیون درهم. یزید گفت: پس من دو ملیون درهم به تو می‌دهم. عبدالله گفت: پدر و مادرم فدای تو بشود. یزید گفت: چه گفتی؟! گفتی پدر و مادرت فدای من بشوند؟! عبدالله گفت: آری، و من این جمله را قبلاً جز به رسول خدا به کس دیگری نگفته بودم و بعد از شما هم به کس دیگری نخواهم گفت. یزید گفت: حالا که این طور است من به تو دو برابر یعنی چهار ملیون درهم ←

حتماً قربان‌صدقه‌ای که راویان اموی به آن اشاره می‌کنند، به شکرانهٔ این بوده که به دستور یزید چهار فرزند عبدالله بن جعفر را در کربلا و در مدینه به قتل رسانیدند!

بر اساس روایات جعلی امویان: عبدالله بن جعفر با بعضی از کارهایی که می‌کرد ثابت کرده بود که لیاقت دریافت پاداش‌های خلفای اموی را دارد! به عنوان مثال می‌گویند: عبدالله بن جعفر برای جلب رضایت «معاویة بن ابی‌سفیان» نام یکی از فرزندانش را «معاویه» گذارد و با همین یک کار کوچک، ششصد هزار درهم از بیت المال را کاسب شد! پانصد هزار درهم برای خودش، و یکصد هزار هم برای معاویهٔ کوچولوی نوزاد![129]

← می دهم! «قَدِمَ عبدُ اللهِ بنُ جعفرٍ عَلَيْهِمَا السّلامُ على يَزيدَ بنِ معاويةَ، فَقالَ: كَمْ كانَ معاويةُ أميرُالمؤمنينَ أَعْطاكَ حينَ وَفَدْتَ عليه؟ قال: أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ. قال: فلَكَ أَلْفا أَلْفِ دِرْهَمٍ. قال: فِداكَ أَبي وأُمّي. فقالَ يَزيدُ: قُلْتَ فِداكَ أَبي وأمّي؟! قال: نَعَمْ، ولَمْ أَقُلْ لأَحَدٍ قَبْلَكَ إلّا لِرَسولِ اللهِ ﷺ، ولا أقولُهُما لأَحَدٍ بَعْدَكَ. قال: فإنَّ لَكَ ضِعْفَها أربَعَةَ آلافِ ألفِ دِرهَمٍ...»! المنمق ص۳۷۷، جمل من انساب الاشراف (با اندکی اختلاف) ج۵/۳۰۱، ۳۰۲. همچنین رجوع کنید به: جمل من انساب الاشراف. ج۲/۳۰۰، غرر الخصائص الواضحة (وطواط) ص۲۲۷، مواقف المعارضة فی خلافة یزید بن معاویة ص۵۲، ۵۳.

۱۲۹ـ «عن عَوانَةَ، قال: سَمّىٰ عبدُاللهِ بنُ جعفرٍ ابنَهُ معاويةَ تَقَرُّباً بذلكَ إلى مُعاويةَ بنِ أبي‌سفيانَ، فأَمَرَ لَهُ معاويةُ بِمائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ، وأَمَرَ لِعَبْدِاللهِ بِخَمْسِمائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ». جمل من انساب الاشراف ج۲/۳۰۲.

خبر جعلی خواستگاری یزید بن معاویه از زینب بنت عبدالله بن جعفر، و همچنین خبرِ کاری که امام حسین ﷺ در خصوص بر هم زدن این ازدواج نمود، شاید برای اثبات علاقه یزید به خاندان پیامبر(!) و معاندت‌های بی‌جای امام حسین(!) مفید بود ولی باید شکست یزید در این ازدواج برای خاندان بنی‌امیه به نحوی تدارک می‌شد. از همین رو تاریخ‌بافان اموی گفتند: زینب (که دختر امکلثوم بنت علی بوده) بعدها ـ شاید مثلاً پس از فوت قاسم بن محمد بن جعفر ـ همسرِ پسرِ یزید بن معاویه که نامش خالد بن یزید بود گردید![130]

راویانِ اموی با خلق یک داماد قلابی دیگر می‌گویند: از دیگر ارادتمندان معروفِ عبدالله بن جعفر، یکی از دامادهای اوست![131] یعنی فقیهِ پارسایِ[132] بنی امیه، خلیفهٔ جبّار اموی، عبدالملك بن مروان.[133]

۱۳۰ـ «تَزَوَّجَ خالِدُ بنُ یزیدَ بنِ معاویةَ زینبَ بنتَ عبدِ اللهِ بنِ جعفرٍ...». تاریخ مدینة دمشق ج۶۹/۱۷۲. همچنین رجوع کنید به: جمل من انساب الاشراف ج۵/۳۸۵.

۱۳۱ـ رجوع کنید به پانویس صفحه ۵۱۴.

۱۳۲ـ در قاموس هواخواهان بنی‌امیه «ارتکاب جنایت» و «پارسایی» منافاتی با یکدیگر ندارد. خیر الدین زِرِکْلی آنگاه که عبدالملك بن مروان را معرفی می‌کند می‌گوید: «عبدالملك از خلفای برجسته و زیرک بوده و در مدینه بزرگ شده و فردی فقیه، عالم، عابد و پرهیزگار است»! «عَبْدُالمَلِكِ بنُ مَرْوانَ بنِ الحَكَمِ الأُمَويُّ القُرَشِيُّ أبوالوَلیدِ، مِن أَعاظِمِ الخُلَفاءِ ودُهاتِهِمْ. نَشَأَ فِي المَدینَةِ، فَقیهاً واسِعَ العِلْمِ، مُتَعَبِّداً، ناسِکاً»! الأعلام ج۴/۱۶۵.

۱۳۳ـ یکی از جنایات عبدالملك بن مروان این بود که وی امارت کوفه را به فردی چون ←

می‌گویند: عبدالملك بن مروان به قدری به عبدالله بن جعفر علاقه داشت که در سال ۸۶ هجری در وقتی که در حال احتضار بود، به پسر خود ولید این طور وصیت نمود: «من در شهر مدینه دو دوست دارم که تو باید به خاطر من به آنان رسیدگی کنی، یکی عبدالله بن جعفر و یکی ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام».[۱۳۴]

در خصوص عدم صحّت این روایت تمسخرآمیز نیز فقط کافی است به یاد داشته باشیم: آن روزی که عبدالملك این وصیت‌ها را به پسرش ولید می‌کرد، شش سال بود که از فوت عبدالله بن جعفر می‌گذشت![۱۳۵]

← حجّاج بن یوسف سپرد.

به قول مَقریزی، در میان مردم، کفرِ عبدالملك بن مروان از هر کس دیگری اصیل‌تر و ریشه‌دارتر است. «فإنّ عبدَالمَلِكِ بنَ مروانَ أبو الخلفاءِ من بني مروانَ، أَعْرَقُ النّاسِ في الكُفْرِ». النزاع والتخاصم ص۱۵.

۱۳۴ـ «وقال عبدُ الملكِ لإبْنِهِ الوَليدِ ـ لَمّا حَضَرَتْهُ الوَفاةُ ـ: إنّ لي بِالمدينةِ صَديقَيْنِ، فَاحْفَظْني فيهِما، عبدُاللهِ بنُ جَعْفَرِ بنِ أبي طالبٍ وأبوبكرِ بنُ عبدِالرحمنِ بنِ الحارثِ بنِ هِشامٍ». التعدیل والتجریح ج۱۴۳۵/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۳۶/۶۶، ۳۷، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۳۰۲/۱۸.

۱۳۵ـ عبدالله بن جعفر در سال ۸۰ هجری و عبدالملك بن مروان در سال ۸۶ هجری فوت شده‌اند. (رجوع کنید به صفحهٔ ۵۲۳، ۵۲۴).

وفات حضرت ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیها السلام

عبدالله بن جعفر (= آخرین همسر حضرت ام‌کلثوم) در سال ۸۰ هجری فوت شده است.[۱۳۶]

۱۳۶ـ قول مشهور در خصوص زمان فوت عبدالله بن جعفر سال ۸۰ هجری می‌باشد. (طبقات ابن سعد (الطبقة الخامسة من الصحابة) ج۲/۲۵، نسب قریش (مصعب زبیری) ص۸۲، تاریخ خلیفة بن خیاط ص۲۱۵، تاریخ یعقوبی ج۲/۲۷۷، الآحاد والمثانی ج۱/۳۱۳، مشاهیر علماء الامصار ص۲۷، الثقات (ابن حبان) ج۳/۲۰۷، المستدرك علی الصحیحین ج۳/۵۶۶، أعمار الأعیان (ابن جوزی) ص۷۸، تاریخ مدینة دمشق ج۲۷/۲۵۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ذخائر العقبی ص۲۲۱، تقریب التهذیب ج۱/۴۸۳، فتح الباری ج۵/۱۰۴، الاصابة ج۴/۳۷، ینابیع المودة ج۳/۱۵۰، الاعلام (زرکلی) ج۴/۷۶).

ابو عمر ابن عبد البرّ مالکی (ف. ۴۶۳ه) می‌گوید: «عبدالله بن جعفر در سن ۹۰ سالگی در سال ۸۰ هجری فوت شده است. البته تاریخ وفات او در سن ۸۰ سالگی در سال ۸۴ و یا ۸۵ هجری نیز ذکر شده، ولی به نظر من تاریخِ اوّلی (= سال ۸۰) درست‌تر است و اکثریت بر این باورند که عبدالله بن جعفر در سال ۸۰ هجری فوت شده است و امیرِ آن روز مدینه «ابان بن عثمان» بر جنازهٔ او←

حضرت امکلثوم بعد از وفاتِ عبدالله بن جعفر [۱۳۷] ـ و یا در زمان حیات عبدالله بن جعفر بین سال‌های ۶۳ تا ۸۰ هجری ـ فوت گردید.[۱۳۸]

راویان دروغ‌پرداز می‌گویند: امکلثوم و فرزندش زید بن عمر بن خطاب به وسیلهٔ خلیفهٔ وقت، عبدالملك بن مروان (خلافت ۶۵ ـ ۸۶ [۱۳۹]) مسموم گردیدند![۱۴۰] مادر و پسر (= امکلثوم و زید) به حال احتضار افتادند [۱۴۱] و به طور

← نماز خوانده است». «تُوُفِّيَ بِالمَدينةِ سَنَةَ ثَمانينَ ـ وهو ابنُ تِسعينَ سَنَةً ـ، وقِيلَ أنَّه تُوُفِّيَ سَنَةَ أرْبَعٍ أو خَمْسٍ وثَمانينَ ـ وهو ابنُ ثَمانينَ سَنَةً ـ، وَالأَوَّلُ عندي أَوْلىٰ، وعليه أكثرُهم أَنَّه تُوُفِّيَ سَنَةَ ثَمانينَ وصَلّىٰ عليه أبانُ بنُ عثمانَ وهو يومئذٍ أميرُ المَدينةِ...». الاستيعاب ج۱۷/۳. همچنين رجوع كنيد به: اسد الغابة ج۱۳۵/۳.

۱۳۷ـ بنا به قولی امکلثوم بعد از فوت عبدالله بن جعفر از دنیا رفته است.

«فَتَزَوَّجَها عبدُ اللهِ بنُ جعفرٍ وماتَ عنها». الذرية الطاهرة (ط الدار السلفية) ص۶۲، ۱۱۷، (ط الاعلمی) ص۹۰، ۱۶۱، ذخائر العقبى ص۱۷۱.

۱۳۸ـ در مصادر زیر آمده که امکلثوم بنت علی به هنگام مرگ، همسر عبدالله بن جعفر بوده و در زمان حیات عبدالله فوت شده است:

طبقات ابن سعد ج۴۶۳/۸، المنمق ص۳۱۲، الذرية الطاهرة (ط الدار السلفية) ص۶۲، ۱۱۸، (ط الاعلمی) ص۹۰، ۱۶۲، السنن الكبرى (بيهقى) ج۷۱/۷، تاريخ مدينة دمشق ج۱۷۹/۳، تلقيح فُهوم اهل الاثر ص۳۰، صفة الصفوة ج۹/۲، ذخائر العقبى ص۱۷۰، ۱۷۱، الاصابة ج۴۶۵/۸ [۱۲۲۳۷].

۱۳۹ـ طبقات ابن سعد ج۲۳۵/۵، تهذیب الكمال ج۴۱۳/۱۸، سير اعلام النبلاء ج۲۴۹/۴، تهذيب التهذيب ج۳۷۴/۶، الأعلام (زركلى) ج۱۶۵/۴.

۱۴۰ـ عبد الرزاق صنعانی می‌گوید: «فَبَلَغَني أنّ عبدَ المَلِكِ بنَ مروانَ سَمَّهُما، فماتا، ←

هم‌زمان در یک لحظه هر دو فوت شدند.[۱۴۲]

← وصَلّیٰ عَلَيْهِما عبدُ اللهِ بنُ عمرَ، وذلك أنّــهُ قيل لِعَبْدِ المَلِكِ: هذا ابنُ عليٍّ وابنُ عمرَ، فخافَ على مُلْكِهِ، فسَمَّهُما». مصنف عبدالرزاق ـ باب نكاح الصغيرين ـ ج۶/۱۶۳، ۱۶۴ / ح۱۰۳۵۴.

«ورُوِيَ أنّهُ وُلِدَ لأُمّ كلثوم مِن عمرَ غلامٌ اسْمُهُ زَيْدٌ. وقيل لِعَبْدِالملكِ: هذا ابنُ عليٍّ وابنُ عمرَ، فخاصَمَهُ على مُلْكِهِ، فَسَمَّهُ». مختصر كتاب الموافقة ص۱۷۱.

←۱۴۱ـ «عن عَمّارِ بنِ أبي عَمّارٍ أنّ زَيْدَ بنَ عمرَ بنِ الخطّابِ وأُمَّهُ أمَّ كلثومٍ بنتَ عليٍّ اخْتَضَرا فكُنْتُ أَخْتَلِفُ بَيْنَهُما فماتا كِلاهُما». تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۹۰.

۱۴۲ـ در بسیاری از منابع با الفاظ مختلف به این موضوع اشاره شده است. الفاظی چون:

«ماتا في ساعَةٍ واحِدَةٍ»، «هَلَكا في ساعةٍ واحِدَةٍ»، «فَقُبِضا في ساعَةٍ واحِدَةٍ»، «ماتا في يَوْمٍ واحِدٍ»، «ماتا جَميعاً»، «مات هو (= زَيْدٌ) وأُمُّهُ أمُّ كلثومٍ بنتُ عليٍّ في وَقْتٍ واحِدٍ (أو في ساعةٍ واحِدَةٍ، أو في فَوْرٍ واحِدٍ)»، «ماتَتْ أمُّ كلثومٍ وزَيْدٌ في وَقْتٍ واحِدٍ»، «لَمْ يُدْرَ أَيُّهُما قُبِضَ قَبْلَ الآخَرِ»، «لَمْ يُعْلَمْ أَيُّهُما ماتَ قَبْلَ الآخَرِ» ....

المدونة الكبرى ج۳/۳۸۵، المرادفات من قريش (نوادر المخطوطات ج۱/۶۷)، مصنف ابن ابی‌شيبة ـ كتاب الجنائز، في جنائز الرجال والنساء ج۸ ـ ج۳/۱۹۷، المنمّق ص۳۱۲، المعارف (ابن قتيبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۸، الكنى والاسماء (دولابی) ج۲/۸۲۶، الجرح والتعديل (ابن ابی‌حاتم) ج۳/۵۶۸ [۲۵۷۶ ذيل اسم زيد بن عمر بن الخطاب]، سنن الدارقطنی ج۴/۴۰، تاريخ القضاعی ص۲۹۷، ربيع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۴/۳۰۴، التذكرة الحمدونية ج۹/۳۰۹ [۵۸۲]، تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۸۴، ۴۸۷، ۴۸۹، الفرائض (سهيلی) ص۱۳۸، جامع الاصول ج۱۴/۸۷ [۲۳۰۸]، ←

می‌گویند: کسی که بر جنازهٔ امکلثوم و زید نماز میت را بجای آورد عبدالله بن عمر[۱۴۳] (ف. ۷۳هـ) و یا امیر مدینه سعید بن

→ التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، ۴۱۵، جامع الامهات (ابن حاجب) ص۱۴۲، الجوهرة فی نسب النبی ﷺ واصحابه العشرة ج۲/۱۵۶، ذخائر العقبی ص۱۷۱، الوافی بالوفیات ج۱۵/۳۸ [۳۸]، ج۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، البدر المنیر ج۵/۳۸۵، نهایة الأرب فی معرفة انساب العرب ص۱۴۴، الایثار بمعرفة رواة الآثار ص۷۹، ۲۱۱، استجلاب ارتقاء الغُرَف ج۱/۲۵۴، مَحْض الصواب ج۳/۸۸۳، الدارس فی تاریخ المدارس ج۲/۲۶۰، تنویر المقالة ج۳/۸۶، ۸۷، تاریخ الخمیس ج۲/۲۵۱، تاریخ الخلفاء (از قرن ۱۱هـ) ص۵۰۶، ۱۴۶۶، الفواکه الدوانی ج۱/۲۹۸، تاج العروس ج۸/۱۷۲، الروضة الفیحاء ص۲۳۳، تحفة الالباب ج۲/۱۲۱، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶، عون المعبود ج۸/۳۳۵، منار السبیل ج۲/۸۴، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، فتح المنان ج۱۰/۲۰۵ /ح۳۲۷۶، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴.

۱۴۳ـ «صَلّیٰ عَلَیْهِما عبدُاللهِ بنُ عمرَ».

مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۶/۱۶۳، ۱۶۴ /ح۱۰۳۵۴، طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۴، ۴۶۵، مسند ابن الجعد ص۹۸، ۱۱۴، مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الجنائز، في جنائز الرجال والنساء ح۱۴ ـ ج۳/۱۹۸، المنمّق ص۳۱۲، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۱/۱۲۸، التاریخ الاوسط (بخاری) ج۱/۱۰۲، المعارف (ابن قتیبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۸، الذریة الطاهرة ص۱۱۸، تاریخ القضاعی ص۲۹۷، السنن الصغری (بیهقی) ج۳/۵۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۴/۳۳، ۳۸، معرفة السنن والآثار (بیهقی) ج۳/۱۶۲، البیان والتحصیل ج۲/۲۲۳، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۹، ۴۹۱ ـ ۴۹۳، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، ۴۱۵، اسد الغابة ج۵/۶۱۵، الجوهرة ←

عاص[144] (ف. ۵۹ه)[145] بود. سعید بن عاص بین سال‌های ۴۲ تا ۵۴ از جانب

← فی نسب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله واصحابه العشرة ج۲/۱۵۶، ذخائر العقبی ص۱۷۱، سیر اعلام النبلاء ج۳/۵۰۲، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، الوافی بالوفیات ج۱۵/۳۸ [۳۸]، ج۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، البدر المنیر ج۵/۳۸۵، التلخیص الحبیر ج۵/۲۷۶، الاصابة ج۸/۴۶۶ [۱۲۲۳۷]، الایثار بمعرفة رواة الآثار ص۷۹، تاریخ الخمیس ج۲/۲۵۱، الفواکه الدوانی ج۱/۲۹۸، نیل الاوطار ج۴/۱۱۰، الروضة الفیحاء ص۲۳۳، نور الابصار (شبلنجی) ص۷۶، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴، إعلاء السنن ج۲/۶۵، اعلام النساء (مصطاوی) ص۳۹، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰.

۱۴۴ـ «صَلّیٰ عَلَیْهِما سعیدُ بنُ العاصِ، وکانَ أمیرَ النّاسِ حینَـئِذٍ (أوْ وکانَ أمیرَ المدینةِ)».

المدونة الکبری ج۱/۱۸۲، مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الجنائز، باب کیف الصلاة علی الرجال والنساء ـ ج۳/۴۶۵/ ح۶۳۳۷، طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۵، مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الجنائز، في جنائز الرجال والنساء ح۸ ـ ج۳/۱۹۷، العلل ومعرفة الرجال ج۱/۱۴۱، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۱/۱۲۹، سنن النسائی ـ کتاب الجنائز، اجتماع جنائز الرجال والنساء ـ ج۴/۷۱، ۷۲، المنتقی من السنن المسندة (ابن الجارود) ص۱۴۲ /ح۵۴۵، مختصر اختلاف العلماء (طحاوی) ج۱/۳۹۰، الذریة الطاهرة ص۱۱۸، سنن الدارقطنی ج۲/۶۶، السنن الکبری (بیهقی) ج۴/۳۳، ربیع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۴/۳۰۴، التذکرة الحمدونیة ج۹/۳۰۹ [۵۸۲]، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۹۰، ۴۹۱، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۶/ ۲۳۵ /ح۴۳۲۹، المغنی علی مختصر الخرقی ج۲/۳۶۷، ۳۹۵، خلاصة الاحکام (نووی) ج۲/۹۶۹، الجوهرة فی نسب النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله واصحابه العشرة ج۲/۱۵۶، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۲/۳۱۰، سیر اعلام النبلاء ج۳/۵۰۲، ذخائر العقبی ص۱۷۱، تاریخ الاسلام ←

معاویه امیر مدینه بود.[۱۴۶]

در این نماز خیالی ـ که باید قبول کرد پس از سال ۶۳ هجری برگزار شده[۱۴۷] ـ به گفتهٔ راویان اموی امام حسن (ف. ۵۰) و امام حسین (ف. ۶۱) نیز در صف نمازگزاران حاضر بودند![۱۴۸] ابو قتاده انصاری نیز ـ که قبل از وفات

← (ذهبی) ج۴ ـ حوادث ۴۱ إلی ۶۰ هـ ـ ص۱۳۸، حاشیة ابن القیّم علی سنن ابی‌داود ج۲۹۹/۲، نصب الرایة ج۳۱۷/۲، البدر المنیر ج۳۸۴/۵، ۳۸۵، خلاصة البدر المنیر ج۲۸۰/۱، الاصابة ج۴۶۶/۸ [۱۲۲۳۷]، الایثار بمعرفة رواة الآثار ص۷۹، التلخیص الحبیر ج۲۷۶/۵، نیل الاوطار ج۱۱۰/۴، ۱۱۱، عون المعبود ج۳۳۵/۸، فقه السنّة ج۵۲۷/۱، احکام الجنائز وبدعها ص۱۰۳، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۱.

←۱۴۵ـ در تاریخ وفات سعید بن عاص اختلاف است و سال‌های ۵۳(!)، ۵۷، ۵۸ و ۵۹ به عنوان سال فوت او ذکر شده که قول مشهور سال ۵۹ هجری است.

۱۴۶ـ «والأمیرُ یَوْمَئِذٍ سعیدُ بنُ العاص، وإنَّما کانَت إمْرَتُهُ في خلافةِ معاویةَ سَنَـةَ اثنانِ وأَرْبَعِینَ إلی سَنَـةِ أربعٍ وخَمْسِینَ کما قَدَّمْناهُ. وهذا مِمّا لا یَشُكُّ فیهِ عَوامُ أهلِ النَّقْلِ وخاصَّتُهُم». حاشیة ابن القیم علی سنن ابی‌داود ج۲۹۹/۲.

۱۴۷ـ حضرت ام‌کلثوم مادامی که حضرت زینب (ف.۶۲) در قید حیات بوده شرعا نمی‌توانسته با عبدالله بن جعفر ازدواج نماید، ولذا یقینا ام‌کلثوم بعد از سال ۶۲ با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است. با توجه به اینکه خواندیم حضرت ام‌کلثوم یک فرزند هم برای عبدالله بن جعفر به دنیا آورده است، لذا وفات ام‌کلثوم باید بعد از سال ۶۳ هجری واقع شده باشد.

۱۴۸ـ الطبقات الکبری ج۴۶۴/۸، مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الجنائز، في جنائز الرجال والنساء ح۸ ـ ج۱۹۷/۳، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۱۲۸/۱، ۱۲۹، الذریة الطاهرة ص۱۱۸، مختصر اختلاف العلماء ج۳۹۰/۱، السنن الکبری (بیهقی) ←

امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام (ف. ۴۰ھ) درگذشته بود [۱۴۹] پس از بیش از بیست و دو

← ج۴/۳۳، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۲/۳۱۰، المغنی علی مختصر الخرقی ج۲/۳۶۷، التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۱۳۴، الجوهرة فی نسب النبی صلی الله علیه و آله واصحابه العشرة ج۲/۱۵۶، ذخائر العقبی ص۱۷۱، نصب الرایة ج۲/۳۱۷، الوافی بالوفیات ج۱۵/۳۸ [۳۸]، ج۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، الدرایة في تخریج احادیث الهدایة ج۱/۲۳۲، الایثار بمعرفة رواة الآثار ص۷۹، التلخیص الحبیر ج۵/۲۷۶، نیل الاوطار ج۴/۱۱۰، عون المعبود ج۸/۳۳۵.

۱۴۹ـ **حتی روایات بسیاری نقل شده که امیر المؤمنین علی علیه السلام بر جنازۀ ابوقتاده انصاری نماز خوانده است.**

رجوع کنید به: مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الجنائز، من کان یکبر علی الجنازة سبعاً وتسعاً ح۲ ـ ج۳/۱۸۷، شرح معانی الآثار ـ کتاب الجنائز، باب التکبیر علی الجنائز کم هو ـ ج۱/۴۹۶، مختصر اختلاف العلماء (طحاوی) ج۱/۳۹۰، السنن الکبری (بیهقی) ج۴/۳۶، تاریخ بغداد ج۱/۱۷۲، تاریخ مدینة دمشق ج۶۷/۱۵۲، المغنی علی مختصر الخرقی ج۲/۳۹۳، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۲/۳۵۱، المجموع (نووی) ج۵/۲۳۱، الجوهر النقی ج۴/۳۶، سیر اعلام النبلاء ج۲/۴۵۳، ۴۵۶، التلخیص الحبیر ج۵/۱۶۶، الاصابة ج۷/۲۷۴ [۱۰۴۱۱]، تهذیب التهذیب ج۱۲/۱۸۴، کنز العمال ج۱۴/ ۷۴ /ح۳۷۹۷۴، کشاف القناع ج۲/۱۳۹، نیل الاوطار ج۴/۱۰۱، احکام الجنائز وبدعها ص۱۱۳، ۱۱۴.

بیهقی روایت می‌کند: «إنّ عَلِيـاً صَلّىٰ على أبي قَتادَةَ، فكَبَّرَ عليهِ سَبْعاً وكانَ بَدْرِيًّا». بیهقی پس از نقل این روایت، در تضعیف آن چنین می‌گوید: «هكذا رُوِيَ، وهُوَ غَلَطٌ لِأَنّ أبا قَتادَةَ بَقِيَ بعدَ عليٍّ رضي الله عنه مُدَّةً طَوِيلَةً». ←

سال که از فوتش می‌گذشت ـ برای نماز میتِ حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام حاضر گردید![۱۵۰]

«ابن ترکمانی ماردینی» تضعیف بیهقی را این طور پاسخ می‌دهد: «ما ذَكَرَهُ البيهقيُّ أَوّلاً «أنّ عَلِيـاً صَلّىٰ على أبي‌قَتادَةَ»، رِجالُهُ ثِقاتٌ، وأَخْرَجَهُ ابنُ أبي‌شَيْبَةَ في مُصَنَّفِهِ، فرَواهُ عن عبدِ اللهِ بنِ نُمَيْرٍ، ووَكيعٍ، قالا: ثَنا إسماعيلُ بنُ أبي خالِدٍ، فَذَكَرَهُ، وقال في الاستيعابِ: رُوِيَ مِن وُجُوهٍ عن موسَى بنِ عبدِ الله بنِ يَزيدَ الأنصاريِّ، وعنِ الشَّعْبيِّ، أنّهُما قالا: صَلّىٰ عليٌّ عَلى أبي‌قَتادَةَ، فكَبَّـرَ عليه سَبْعاً. قال الشَّعْبِيُّ: وكان بَدْرِيـاً. وقال: قال الحسنُ بنُ عثمانَ: ماتَ أبوقَتادَةَ سَنَـةَ أَرْبعينَ. وقال الكلاباذيُّ: قال ابنُ سَعْدٍ: أنا الْهَيْثَمُ بنُ عَدِيٍّ، قال: تُوُفِّيَ بالكوفةِ وعليٌّ بِها، وهو صَلّىٰ عليه. وقَدْ قَدَّمْنا في بابِ كَيْـفِيَّـةِ الجُلوسِ في التَّشَهُّدِ الأَوَّلِ والثّاني أنّ هذا القولَ هو الصّحيحُ، وأنّ من قال: تُوُفِّيَ سَنَـةَ أربعٍ وخَمْسينَ، فلَيْسَ بِصحيحٍ، وَظَهَرَ بِهذا أنّ ما ذَكَرَهُ البَيْهَقِيُّ أَوّلاً، لَيْسَ بِغَلَطٍ». الجوهر النقی ج۴/۳۶.

«ابن حجر عسقلانی» نیز در رد اشکال بیهقی می‌گوید: «وهذِهِ عِلّةٌ غَيْرُ قادِحَةٍ، لِأَنَّهُ قَدْ قِيلَ: إنّ أبا قَتادَةَ ماتَ في خِلافَةِ عَلِيٍّ، وهذا هُو الرّاجِحُ». التلخيص الحبير ج۵/۱۶۶.

لازم به ذکر است که بعضی سال وفات ابوقتاده را ۳۸ هجری نقل کرده‌اند. «عن غَسّانَ بنِ الرَّبيعِ قال: وبَلَغَني أنّهُ تُوُفِّيَ أبوقَتادَةَ سَنَـةَ ثمانٍ وثَلاثينَ في خِلافةِ عليٍّ وصَلّىٰ عليه عَلِيٌّ». تاریخ مدینة دمشق ج۶۷/۱۵۲.

۱۵۰ـ مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الجنائز، باب کیف الصلاة علی الرجال والنساء ـ ج۳/۴۶۵/ ح۶۳۳۷، سنن النسائی ـ کتاب الجنائز، اجتماع جنائز الرجال والنساء ـ ج۴/۷۱، ۷۲، المنتقی من السنن المسندة (ابن الجارود) ص۱۴۲ /ح۵۴۵، مختصر اختلاف العلماء ج۱/۳۹۰، سنن الدارقطنی ج۲/۶۶، السنن الکبری (بیهقی) ج۴/۳۳، معرفة السنن والآثار (بیهقی) ج۲/۹۳، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۹۱، الاحکام الوسطی ج۲/۱۴۳، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في

داستان‌پردازان اموی می‌گویند: حضرت حسن بن علی هنگامی که بر جنازه خواهر حاضر شد از عبدالله بن عمر خواست تا نماز میت را او بجای آورد![۱۵۱]

یعنی حضرت حسن بن علی ـ که حداقل حدود ۱۲ سال قبل از «ازدواج حضرت ام‌کلثوم و عبدالله بن جعفر» فوت شده بود ـ، عبدالله بن عمر را برای نماز بر جنازهٔ حضرت ام‌کلثوم علیهاالسلام جلو انداخت![۱۵۲]

← موقف الإمام ـ ج۶/۲۳۴، ۲۳۵ /ح۴۳۲۸، ۴۳۲۹، دلائل الاحکام من احادیث الرسول (ابوالمحاسن حلبی) ج۲/۵۱۷ /ح۹۶۰، خلاصة الاحکام (نووی) ج۲/۹۶۹، نصب الرایة ج۲/۳۱۷، البدر المنیر ج۵/۳۸۴ ـ ۳۸۶، التلخیص الحبیر ج۵/۲۷۶، کنز العمال ج۱۵/۷۱۶، ۷۱۷ /ح۴۲۸۵۷، نیل الاوطار ج۴/۱۱۰، عون المعبود ج۸/۳۳۵، فقه السنّة ج۱/۵۲۷، احکام الجنائز وبدعها ص۱۰۳.

۱۵۱ـ «فَحَضَرَ جِنازَتَيْهِما الحسنُ بنُ عليٍّ عَلَيْهِمَا الصَّلاةُ والسَّلامُ، وعبدُاللهِ بنُ عمرَ رضی الله عنهما، فقال ابنُ عمرَ لِلْحَسَنِ علیه السلام : تَقَدَّمْ فصَلِّ عَلىٰ أُخْتِكَ. فقالَ الحَسَنُ لِعَبدِاللهِ: بَلْ تَقَدَّمْ فصَلِّ عَلى أُمِّكَ وأَخيكَ. فتَقَدَّمَ ابنُ عمرَ فصَلّىٰ عَلَيْهِما صلاةً واحِدَةً وكَبَّرَ أَرْبَعًا». المنمّق ص۳۱۲.

همچنین رجوع کنید به: اسد الغابة ج۵/۶۱۵، ذخائر العقبی ص۱۷۱، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴، موسوعة حیاة الصحابیات ص۱۹۰.

بعضی هم گفته‌اند: این حضرت حسین بن علی بود که از عبدالله بن عمر خواست نماز میّت را به جای بیاورد. (تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۹، ۴۹۳).

۱۵۲ـ صاحب کتاب المنمّق در همان صفحه‌ای که خبر این نماز را آورده اشاره کرده ←

یا اینکه این راویان می‌گویند: «خواستگارِ سابقِ ام‌کلثوم» یعنی سعید بن عاص (متوفای ۵۹ هجری) حدود ۱۴ سال پس از مرگ خود بر جنازهٔ ام‌کلثوم و پسرش حاضر شد و بر آنان نماز گزارد!

طبق حکایات متناقض و مُهمل امویان: فرزند حضرت ام‌کلثوم (= زید بن عمر) در روزی که به همراه مادر فوت شد با اینکه حداقل حدود ۴۰ سال از فوت پدرش می‌گذشت،[۱۵۳] و با اینکه مردی[۱۵۴] بود که زن و چند فرزند داشت،[۱۵۵] و با اینکه می‌توانست با یک ضربه، سرِ افرادی مثل بُسْر بن اَرْطات ــ یا سَمُرَة بن جُنْدُب ــ را بشکند[۱۵۶] و دنده‌های آنان را خرد

← است که حضرت ام‌کلثوم بنت علی در زمان حیات همسر خود عبدالله بن جعفر فوت شد! (المنمّق ص۳۱۲).

۱۵۳ــ گفتیم: عمر بن خطاب سال ۲۳ هجری فوت شده و ام کلثوم بعد از سال ۶۲ هجری با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است.

۱۵۴ــ ابن قدامه مقدسی می‌گوید: «كَبِرَ حتّى صارَ رَجُلاً». التبیین فی انساب القرشیین (ابن قدامه) ص۴۱۵.

«... مات رجلاً». الصواعق المحرقة ج۴۵۷/۲، الشرف المؤبّد ص۴۳.

۱۵۵ــ «وأمّا زَيْدُ بنُ عمرَ بنِ الخطّابِ فكانَ لَهُ وُلْدٌ فَانْقَرَضُوا». تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۳/۱۹.

«وأمّا زَيْدُ الأكْبَرُ فشَبَّ وكانَ لَهُ ابنٌ انْقَرَضَ». تحفة الالباب ج۱۲۱/۲.

۱۵۶ــ «عن نافِعٍ قال: ذَكَرَ بُسْرُ بنُ أَرْطاةَ عَلِيـاً فنالَ مِنْهُ، فَضَرَبَ زَيْدُ بنُ عمرَ ــ وأُمُّهُ ابْنَةُ عَلِيِّ بنِ أبي‌طالِبٍ ــ عَلى رَأْسِهِ بِعَصا، فشَجَّهُ ...». عیون الاخبار (ابن قتیبه) ــ کتاب الحرب ــ ج۲۰۰/۱. همچنین رجوع کنید به: الکامل فی التاریخ ج۱۲/۴. ←

نماید،[۱۵۷] و با اینکه خود از اشراف و بزرگانی شده بود[۱۵۸] که از معاویه سالی یکصد هزار درهم مقرری دریافت می‌کرد،[۱۵۹] با این وجود، زمانی که با مادرش فوت گردید هنوز بچه‌ای خردسال بود؛ به گونه‌ای که هنگامی که سعید بن عاص و یا عبدالله بن عمر بر وی نماز خواندند جنازهٔ این زیدِ خردسال را کنار مادرش در یک تابوت گذاردند[۱۶۰] و بر هر دو یک نماز میت به جای آوردند[۱۶۱] و آنان را در

← «وزَيْدُ بنُ عمرَ هُوَ الّذي لَطَمَ سَمُرَةَ بنَ جُنْدُبٍ عندَ معاويةَ إذْ تَنَقَّصَ عَلِيـاً فيما يُقالُ».
العقد الفريد ج۶/۹۰، طبائع النساء (ابن عبد ربّه) ص۴۰.

۱۵۷ـ «وخَرَجَ زَيْدٌ مِن عندِ معاويةَ فأَبْصَرَ بُسْرَ بنَ أَرْطاةَ على دُكّانٍ يَنالُ مِن عليٍّ ﷺ، فصَعِدَ الدُّكّانَ واحْتَمَلَهُ وضَرَبَ بِهِ الأَرْضَ، وظَفِرَ عليهِ، فَدَقَّ ضِلْعَيْنِ مِن أَضْلاعِهِ».
ربيع الابرار ـ باب النساء ... وما اتّصل بذلك ـ ج۴/۳۰۴، التذكرة الحمدونية ج۹/۳۰۹ [۵۸۲].

۱۵۸ـ «وكانَ ابْنُها (أي ابنُ أمِّ كلثومٍ) زَيْدٌ مِن ساداتِ أَشْرافِ قُرَيْشٍ ...». سير اعلام النبلاء ج۳/۵۰۲.

۱۵۹ـ «وأَمَرَ (معاويةُ) لَهُ بِمائَةِ أَلْفٍ ... فقال: هذِهِ لكَ عندي في كُلِّ عامٍ». تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۸۴.

۱۶۰ـ « وحُمِلا في نَعْشٍ واحِدٍ ». تنوير المقالة ـ كتاب الجنائز، فصل فی الصلاة على الجنائز فی صلاة واحد ـ ج۳/۸۷.

« وحُمِلا مَعاً ». جامع الامهات (ابن حاجب) ص۱۴۲.

«... وكان سَرِيرُهُما سَواءً». طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۵.

۱۶۱ـ می‌گویند: همان راویان می‌گویند: «زید بن عمر» به هنگام مرگ یک بچه بوده و هنگامی که امام جماعت در نماز میتِ زید و ام‌کلثوم می‌خواست بر جنازهٔ آنان نماز بخواند، جنازهٔ زید ــ که جنازهٔ یک بچه بود ــ جلوتر از مادرش در مقابلِ ←

یک قبر دفن کردند![162]

← نماز گزاران قرار داده شد:

«عن عَمّارٍ (وهو عمّارُ بنُ أبي عمّارٍ مَوْلىٰ بني‌هاشمٍ أو مَوْلىٰ بَنِي الحارثِ بنِ نَوْفَلٍ) قال: حَضَرْتُ جِنازَةَ صَبِيٍّ وَامْرَأةٍ، فقُدِّم الصَّبِيُّ مِمّا يَلي القَوْمَ، ووُضِعَتِ المَرْأةُ وراءَهُ، فصُلِّيَ عَلَيْهِما ـ وفي القَوْمِ أبوسعيدٍ الخُدْريُّ، وابنُ عبّاسٍ، وقَتادَةُ، وأبوهُرَيْرَةَ ـ فَسَألْتُ عن ذلك، فقالُوا: السُّنَّةُ». سنن النسائی ـ کتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة ـ ج۴/۷۱، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۶/۲۳۵ /ح۴۳۲۸، نیل الاوطار ج۴/۱۱۰، ۱۱۱، عون المعبود ج۸/۳۳۵.

«عن يَحيَى بنِ صُبَيْحٍ، حَدَّثَني عَمّارٌ مَوْلىٰ بنِي الحَرْثِ بنِ نَوْفَلٍ أنَّهُ شَهِدَ جِنازَةَ أمِّ كلثومٍ وابْنِها، فجُعِلَ الغُلامُ مِمّا يَلي الإمامَ، فأنْكَرْتُ ذلك، وفي القَوْمِ ابنُ عبّاسٍ، وأبوسعيدٍ الخُدْريُّ، وأبوقَتادَةَ، وأبوهُرَيْرَةَ، فقالُوا: السُّنَّةُ». سنن ابی‌داود ج۲/۷۷ /ح۳۱۹۳، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۶/۲۳۴ /ح۴۳۲۸، المجموع (نووی) ج۵/۲۲۴، التلخيص الحبير ج۵/۲۷۶.

«عن نافعٍ، عنِ ابْنِ عمرَ قال: وُضِعَتْ جِنازَةُ أمِّ كلثومٍ بنتِ عليِّ بنِ أبي‌طالِبٍ مِن فاطِمةَ بنتِ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله ـ وهِيَ امْرَأةُ عمرَ بنِ الخطّابِ ـ وابْنٍ لَها يُقالُ لَهُ زَيْدٌ، فصُفّا جَميعاً، والإمامُ يَوْمَئِذٍ سعيدُ بنُ العاصِ، فوُضِعَ الغُلامُ مِمّا يَلِي الإمامَ، وفي النّاسِ ابنُ عبّاسٍ وأبو هُرَيْرَةَ، وأبوسعيدٍ، وأبوقَتادَةَ. فقالُوا: هِيَ السُّنَّةُ». المدونة الکبری ج۱/۱۸۲، تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۹۱، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۶/۲۳۵ /ح۴۳۲۹، خلاصة الاحکام (نووی) ج۲/۹۶۹، عون المعبود ج۸/۳۳۵.

«تُوُفِّيَ هُوَ (= زَيْدٌ) وأُمُّهُ أمُّ كلثومٍ في ساعَةٍ واحِدَةٍ وهُوَ صَغيرٌ». الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۳/۵۶۸ [۲۵۷۶ ترجمة «زيد بن عمر بن الخطاب»]، ←

بعضی از فقهای مشهور برای آنکه مسلمانان تا ابد یادشان بماند که عمر بن

← تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۴، تهذیب الاسماء واللغات ـ ترجمة «زید بن عمر بن الخطاب» ـ (ط دار الفکر) ج۱/۲۰۰، (ط دار الکتب العلمیة) ج۲/۲۰۴.

«**فَقُدِّمَ الصَّبِيُّ (= زَيْدٌ) مِمّا يلِي القومَ وَوُضِعَتِ المَرْأَةُ وَراءَهُ**». سنن النسائی ـ کتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة ـ ج۴/۷۱، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۶/۲۳۵/ ح۴۳۲۸، المغنی علی مختصر الخرقی ج۲/۴۲۱، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۲/۳۴۵، نیل الاوطار ج۴/۱۱۰، عون المعبود ج۸/۳۳۵.

«**فماتَ (زَيْدٌ) وهُوَ غُلامٌ**». الذریة الطاهرة ص۶۲.

«**فَوُضِعَ الغُلامُ (= زَيْدٌ) بَيْنَ يَدَيْهِ وَالمَرْأَةُ خَلْفَهُ**». فتح العزیز ج۵/۱۶۴، البدر المنیر ج۵/۳۸۴، خلاصة البدر المنیر ج۱/۲۸۰، التلخیص الحبیر ج۵/۲۷۶.

«**فَوُضِعَ الغُلامُ (= زَيْدٌ) مِمّا يَلِي الإمامَ...**». المدونة الکبری ج۱/۱۸۲، مصنف عبدالرزاق ـ کتاب الجنائز، باب کیف الصلاة علی الرجال والنساء ـ ج۳/۴۶۵/ ح۶۳۳۷، سنن النسائی ـ کتاب الجنائز، اجتماع جنائز الرجال والنساء ـ ج۴/۷۲، المنتقی من السنن المسندة ص۱۴۲ /ح۵۴۵، السنن الکبری (بیهقی) ج۴/۳۳، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۶/۲۳۵ /ح۴۳۲۸، حاشیة ابن القیم علی سنن ابی‌داود ج۲/۲۹۹، نصب الرایة ج۲/۳۱۷، البدر المنیر ج۵/۳۸۵، التلخیص الحبیر ج۵/۲۷۶، کنز العمال ج۱۵/۷۱۶، ۷۱۷ /ح۴۲۸۵۷، نیل الاوطار ج۴/۱۱۰، عون المعبود ج۸/۳۳۵، فقه السنّة ج۱/۵۲۷، احکام الجنائز وبدعها ص۱۰۳.

«**فَجُعِلَ الغُلامُ (= زَيْدٌ) مِمّا يَلِي الإمامَ...**». سنن ابی‌داود ـ کتاب الجنائز، باب ۵۶: إذا حضر جنائز رجال ونساء من یقدم ـ ج۲/۷۷ /ح۳۱۹۳، مسند ابن ←

خطاب چنین زن و بچه‌ای داشته، سه سنّت فقهی از نمازِ میتِ این دو و ارثیه‌ای که از یکدیگر می‌برند اعلام نمودند![163]

هر چند که ام‌کلثوم با فرزندش زید هر دو در یک زمان مسموم شدند و به طور هم‌زمان فوت گردیدند و **هیچکدام از یکدیگر ارث نبردند**[164] ولی با این حال

← الجعد ص۹۸، ۱۱۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۳۳/۴، تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۲/۱۹، جامع الامهات ص۱۴۲، المجموع (نووی) ج۲۲۴/۵، حاشیة ابن القیم علی سنن ابی‌داود ج۲۹۹/۲، نصب الرایة ج۳۱۷/۲، الدرایة في تخریج احادیث الهدایة ج۲۳۲/۱، التلخیص الحبیر ج۲۷۶/۵، عون المعبود ج۳۳۵/۸، احکام الجنائز وبدعها ص۱۰۴.

«فَجُعِلَ الغُلامُ (= زَیْدٌ) مِمّا یَلیهِ والمَرْأَةُ مِمّا یَلِي القِبْلَةَ». مصنف ابن ابی‌شیبة ـ کتاب الجنائز، في جنائز الرجال والنساء ح۱۴ ـ ج۱۹۸/۳.

«فَجُعِلَ الغُلامُ (= زَیْدٌ) مِمّا یَلِي القِبْلَةَ(!)...». المغنی علی مختصر الخرقی ج۴۲۰/۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۳۴۵/۲.

«فَوُضِعَ الصَّبِيُّ (= زیدٌ) مِمّا یَلِي الإمامَ...». تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۱/۱۹.

←۱۶۲ـ «ودُفِنا في قَبْرٍ واحِدٍ». تنویر المقالة ـ کتاب الجنائز، فصل فی الصلاة علی الجنائز فی صلاة واحد ـ ج۸۷/۳.

۱۶۳ـ ابن ماجَشُون ـ با توجه به نحوۀ کنار هم گذاردن این دو جنازه به هنگام نماز میت، و اینکه چه کسی أَوْلیٰ به اقامۀ نماز بر آنان بوده، و اینکه این دو به علتِ مرگِ هم‌زمان از یکدیگر ارث نبرده‌اند ـ می‌گوید: «فکانَتْ فیهِما ثَلاثُ سُنَنٍ». البیان والتحصیل ج۲۲۳/۲، جامع الامهات (ابن حاجب) ص۱۴۲.

۱۶۴ـ «... إنَّهُ (أيْ زَیْداً) وأُمَّهُ أمّ کلثومٍ بنتَ عليِّ بنِ أبي‌طالِبٍ مَرِضا جَمیعاً وثَقُلا ونَزَلَ ←

ام‌کلثوم پس از مرگ خود(!) وقتی خبردار شد که فرزند خردسالش[۱۶۵] زید در

بِهِما، وإنّ رِجالاً مَشَوْا بَيْنَهُما لِيَنْظُرُوا أَيُّهُما يَمُوتُ قَبْلَ صاحِبِهِ، فَيَرِثَ مِنْهُ الآخَرُ، ولَمْ يُدْرَ أَيُّهُما قُبِضَ قَبْلَ صاحِبِهِ، فلَمْ يَتَوارَثا». المنتق ص۳۱۲، تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۸۷.

«فَلَمْ يُدْرَ أَيُّهُما هَلَكَ قَبْلَ صاحِبِهِ، فلَمْ يَتَوارَثا». المدونة الكبرى ج۳/۳۸۵، سنن الدارقطنى ج۴/۴۰.

«لَمْ يُعْرَفْ أَيُّهُما ماتَ قَبْلَ الآخَرِ، فلَمْ يُورَثْ كُلُّ واحِدٍ مِنْهُما مِن صاحِبِهِ». تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۸۹.

«ماتَ هُوَ وأُمُّ كلثومٍ أُمُّهُ في ساعَةٍ واحِدَةٍ، فلَمْ يَرِثْ واحِدٌ مِنْهُما مِن صاحِبِهِ». المعارف (ابن قتيبه) ـ أخبار عمر بن الخطاب ـ ص۱۸۸.

«لَمْ يُورَثْ أَحَدُهُما مِنَ الآخَرِ». ذخائر العقبى ص۱۷۱، الروضة الفيحاء ص۲۳۳، عون المعبود ج۸/۳۳۵.

«لَمْ يُورَثْ أَحَدُهُما مِنَ الآخَرِ، إذْ لَمْ يُعْرَفْ مَنْ ماتَ مِنْهُما قَبْلُ». الفرائض (سهيلى) ص۱۳۹.

«ولَمْ يُورَثْ واحِدٌ مِنْهُما مِن صاحِبِهِ، لِأَنَّهُ لَمْ يُعْرَفْ أوّلُهُما مَوْتاً»، يا «... لِأَنَّهُ لَمْ يُدْرَ أَيُّهُما ماتَ قَبْلَ صاحِبِهِ». البيان والتحصيل ج۲/۲۲۳، الجوهرة فى نسب النبى صلى الله عليه وآله واصحابه العشرة ج۲/۱۵۶.

«ولَمْ يَتَوارَثا لِأَنَّهُ لا يُعْلَمُ السابِقُ مَوْتُهُ مِنْهُما، لِأَنَّهُما ماتا في فَوْرٍ واحِدٍ، ولا ميراثَ بِشَكٍّ». تنوير المقالة ج۳/۸۷.

همچنين رجوع كنيد به: المبدع فى شرح المقنع ج۶/۲۲۹، منار السبيل ج۲/۸۴.

۱۶۵ـ «وإنّما كانَ بَيْنَ أولادِ الجَهْمِ بنِ حُذَيْفَةَ العَدَوِيِّ شَرٌّ ومُقاتَلَةٌ، فتَعَصَّبَتْ بُيُوتاتُ بَني ←

درگیری‌های شبانهٔ (!) بنی عدی[۱۶۶] توسط خالد بن اسلم (غلام عمر) مجروح گردیده[۱۶۷] و از دنیا رفته گریه و زاری سر داد و از اینکه پدرش (= حضرت علی ﷺ) و شوهرش (= عمر) و پسرش (= زید) همگی در نماز صبح (!) کشته شده‌اند شکوه‌ها نمود![۱۶۸]

← عَدِيٍّ بَيْنَهُمْ، فَأَتَى الغُلامُ المذكورُ لَيْلاً ـ والضَّرْبُ قَدْ وَقَعَ بَيْنَهُمْ فِي الظَّلامِ ـ وهذا الغُلامُ هُوَ زَيْدُ بْنُ عمرَ بنِ الخطّابِ، وأُمُّهُ أُمُّ كلثومِ بنتُ عَليِّ بنِ أبي طالِبٍ ﷺ ...». المُحلّیٰ ج۱۰/۴۸۹.

۱۶۶ـ «أُصيبَ زَيْدٌ في حَرْبٍ كانَتْ بَيْنَ بَني عَدِيٍّ ...». المُحلّیٰ ج۱۰/۴۸۹، اسد الغابة ج۵/۶۱۵، الوافی بالوفیات ج۱۵/۳۸ [۳۸]، ج۲۴/۳۶۲ [۴۰۰]، الاصابة ج۸/۴۶۵ [۱۲۲۳۷]، الدر المنثور فی طبقات ربّات الخدور ص۶۲، اخبار عمر (طنطاوی) ص۳۹۴.

۱۶۷ـ «وكانَتْ أُمُّ كلثومِ بنتُ عليٍّ عِنْدَ عمرَ بنِ الخطّابِ، فوَلَدَتْ لَهُ زَيْداً، فقَتَلَ زَيْدَ بنَ عمرَ خالِدُ بنُ أَسْلَمَ مَوْلىٰ عُمرَ ـ قَتَلَهُ وهُوَ لا يَعْرِفُهُ ـ، رَماهُ بِحَجَرٍ». المنتخب من كتاب ازواج النبي ﷺ (زبیر بن بكّار) ص۳۱.

«وقَدْ قيلَ ظَنّاً: إنّ خالِدَ بنَ أَسْلَمَ أخا زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ مَوْلىٰ عمرَ بنِ الخطّابِ هُوَ الّذي ضَرَبَهُ...». المُحلّیٰ ج۱۰/۴۸۹.

«عن عبدِ اللهِ بنِ مُصْعَبٍ قال: إنّ خالِدَ بنَ أَسْلَمَ مَوْلىٰ عمرَ بنِ الخطّابِ هُوَ الّذي أصابَ زَيْداً تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِرَمْيَةٍ ولا يَعْرِفُهُ». تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۸۹.

«عن الزُّبَيْرِ بنِ بَكّارٍ قال: ... وقُتِلَ زَيْدُ بنُ عمرَ، قَتَلَهُ خالِدُ بنُ أَسْلَمَ مَوْلىٰ آلِ عمرَ بنِ الخطّابِ خَطَأً». تاريخ مدينة دمشق ج۱۹/۴۸۲.

۱۶۸ـ «وذَكَرَ عَمْرُو بنُ جَريرٍ البَجَلِيُّ أنّ زَيْداً ضُمِخَ في صَلاةِ الغَداةِ، فَخَرَجَتْ أُمُّهُ، وهِيَ تَقُولُ: يا وَيْلاهُ، ما لَقِيتُ مِن صَلاةِ الغَداةِ؟ وذلك أنّ أباها وزَوْجَها وابْنَها، كلٌّ ←

مورّخ دقیق و دانشمند «ابن کازرونی» برای حل این همه مهملات و لاطائلات، کشف الکشوفی تازه کرده و می‌گوید: اصلاً ام‌کلثوم بنت علی در زمان خودِ عمر بن خطاب فوت شده است![169]

← واحِدٍ مِنهُمْ قُتِلَ في صَلاةِ الغَداةِ ...». المنمّق ص۳۱۲.

۱۶۹ـ «وتَزَوَّجَ (عمرُ) أمَّ كلثومِ بنتَ عليٍّ ـ عليهِ وعَلَيْهَا السَّلامُ ـ وأَصْدَقَها أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، فوَلَدَتْ لَهُ فاطمةَ وزَيداً، وماتَتْ عِنْدَهُ». مختصر التاريخ (ابن كازرونى) ص۶۸.

واقعیت ازدواج‌های حضرت ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیهاالسلام

این طور به نظر می‌رسد که قرائت و مرورِ متن حکایاتِ متناقضِ «ازدواج حضرت ام‌کلثوم بنت علی علیهاالسلام با عمر»، خود به تنهایی برای اثبات جعلی بودن آنها کافی است.[۱۷۰] بر فرض محال اگر این حکایات اموی صحت هم می‌داشت، باید آن نحوه خواستگاری و آن زفاف و آن ازدواج و آن زندگی زناشویی کذایی را جزو رفتار ناشایست عمر به حساب آورد، نه اینکه آن را جزو فضایل و کرامات جاویدان وی به شمار آورد!

در بارهٔ چگونگی ازدواج‌های حضرت ام‌کلثوم بنت امیر المؤمنین علیهاالسلام نیز باید بگوییم: ظاهراً حضرت ام‌کلثوم در اولین ازدواجش، به همسری پسر عموی خویش محمد (اکبر) بن جعفر بن ابی‌طالب درآمده و بعد از شهادت محمد بن جعفر (در صفّین)، با عون بن جعفر ازدواج کرده و پس از شهادت عون (در

۱۷۰ـ در بخش بعدی، به اشکالات سند و متن این روایات اشاره شده است.

کربلا)، ـ و بعد از فوت خواهرش (= حضرت زینب) ـ همسر عبدالله بن جعفر شده است.

اینکه «ام‌کلثوم با محمد بن جعفر قبل از عون بن جعفر ازدواج کرده» در بعضی از مصادر اهل سنت نیز موجود است.[171]

محمد بن جعفر تا زمان خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام در قید حیات بوده[172] و در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین شرکت کرده[173] و در آن به هنگام نبرد با سپاه معاویه به شهادت رسیده است.[174]

۱۷۱ـ الاستیعاب ج۴۲۴/۳ [۲۳۵۰]، التبیین فی انساب القرشیین ص۱۳۴، اسد الغابة ج۳۱۳/۴، ذخائر العقبی ص۱۱۷، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۳ ـ عهد الخلفاء الراشدین ـ ص۳۵۵، امتاع الاسماع ج۳۷۰/۵، الاصابة ج۷/۶، الاعلام (زرکلی) ج۶۹/۶.

۱۷۲ـ الفتنة ووقعة الجمل ص۱۳۵، فتوح الشام (واقدی) ج۳۰۸/۲، تاریخ الطبری ج۴۹۴/۳، ۵۵۳، الکامل فی التاریخ ج۲۲۳/۳، ۲۷۱، البدایة والنهایة ج۲۶۲/۷، الفصول المهمة (ابن صباغ) ج۳۸۹/۱، ۳۹۰.

۱۷۳ـ مقاتل الطالبیین ص۱۲، ۱۳، الاستیعاب ـ ذیل نام عبدالله بن عباس ـ ج۷۰/۳ [۱۶۰۶]، شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید) ج۸/۱۴، ذخائر العقبی ص۲۲۷. همچنین رجوع کنید به مصادر پاورقی بعدی.

۱۷۴ـ انساب الاشراف ج۲۹۹/۲، ج۹۸/۳، مقاتل الطالبیین ص۱۲، ۱۳، الاصابة ج۷/۶ (از طریق دارقطنی)، الأعلام (زرکلی) ج۶۹/۶.

در بعضی از مصادر فوق تصریح شده که محمد بن جعفر در صفین به دست پسر عمر بن خطاب یعنی عبیدالله بن عمر به قتل رسیده است. «وشَهِدَ (محمّدُ بنُ ←

عون بن جعفر نیز تا سال ۶۱ هجری در قید حیات بوده و در روز عاشورا در کربلا شهید شده است.[۱۷۵]

جَعفرٍ) صِفّینَ واعْتَــرَکَ فیها مَــعَ عُبَیْدِاللهِ بنِ عمرَ بنِ الخطّابِ، فَقَتَلَ کُلٌّ مِنْهُمَا الآخَرَ».

۱۷۵ـ انساب الاشراف ج۲/۲۹۹، ج۳/۹۸.

قسمت پنجم:

دلایل بطلان حکایت ازدواجِ

حضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام با عمر

(۱) بطلان روایاتِ مربوط به: خواستگاری عمر،
ملاقات عمر با حضرت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین علیهما السلام،
تزویج حضرت ام کلثوم علیها السلام به عمر

(۲) بطلان روایاتِ مربوط به: ازدواج عمر با حضرت ام کلثوم بنت علی علیهما السلام با مهریهٔ چهل هزار درهمی

(۳) بطلان روایاتِ مربوط به نماز میّتِ سعید بن عاص بر حضرت ام کلثوم علیها السلام

(۴) بطلان روایاتِ مربوط به نماز میّتِ عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم علیها السلام

بطلان حکایات ازدواجِ حضرت ام‌کلثوم ﷺ با عمر

(۱) بطلان روایاتِ مربوط به:
خواستگاری عمر،
ملاقات عمر با حضرت ام کلثوم بنت امیر المؤمنین ﷺ،
و تزویج حضرت ام کلثوم به عمر

* در هیچ یک از روایاتی که در این خصوص نقل شده حتی یک نفر ادعا نکرده که خود شخصاً شاهد این خواستگاری و این ملاقات و این تزویج بوده است.

* هیچ فردی ادعا نکرده که از امیر المؤمنین علی ﷺ و یا از حضرت ام‌کلثوم ﷺ و یا از عمر بن خطاب در این خصوص چیزی شنیده است.

* تمامی قدمای مؤلفین که این روایات را ذکر نموده‌اند یا با سندهای باطل و منقطع ذکر کرده‌اند و یا اصلاً بدون ذکر سند روایت خویش را آورده‌اند.

* ✎[1] ابن اسحاق (ف. ۱۵۰هـ) حکایت خواستگاری و ازدواج عمر بن خطاب را به سه طریق آورده که اِسناد هر سه روایت منقطع است.[2]

* شخص ابن اسحاق نیز که فردی مُدَلِّس[3] است[4] توسط عده‌ای بشدت

←۱ـ این علامت برای مشخص نمودن نام مؤلفینی بکار برده شده که در کتابهای خود حکایت خواستگاری و ازدواج حضرت امکلثوم با عمر را آورده‌اند. ذکر نام این مؤلّفان ـ که همگی از قدما هستند ـ بر حسبِ تاریخ وفات آنان ترتیب داده شده است.

لازم به ذکر است که: کلیهٔ روایات منقولهٔ مؤلفانِ متأخر به نقل از همین منابعی است که ما نقد و ابطال آنها را در این نوشتار درج کرده‌ایم.

←۲ـ سیرة ابن اسحاق ص۲۴۸، ۲۴۹.

۳ـ «مُدَلِّس» به راویی گفته می‌شود که از شیوخ هم عصر خویش ـ که آنان را ندیده و یا روایت آنان را نشنیده ـ به گونه‌ای روایت نقل کند که مستمع گمان نماید راوی خود آن شیوخ را دیده و روایت منقوله‌اش را از ایشان شنیده است. به آنچه که به صورت تدلیس نقل می‌شود روایتِ «مُدَلَّس» می‌گویند. «والمُدَلَّسُ رِوایَةُ المُحَدِّثِ عَمَّنْ عاصَرَهُ ولَمْ یَلْقَهُ فَیُتَوَهَّمَ أنَّهُ سَمِعَ مِنْهُ، أوْروایَتُهُ عَمَّنْ قَدْ لَقِیَهُ ما لَمْ یَسْمَعْهُ مِنْهُ...». الکفایة فی علم الروایة ص۳۸.

بعضی از محدثین «تدلیس» را «برادرِکذب» دانسته‌اند. (رجوع کنید به صفحهٔ ۵۷۲).

۴ـ الضعفاء الکبیر ج۲۸/۴، موسوعة اقوال ابی الحسن الدارقطنی ج۵۵۵/۲، تاریخ بغداد ج۲۴۵/۱، تهذیب الکمال ج۴۲۱/۲۴، سیر اعلام النبلاء ج۴۶/۷، ۵۴، تذهیب تهذیب الکمال ج۳۱/۸، کتاب المُدلِّسین (ابن العراقی) ص۸۱، التبیین لِأسماء المُدلِّسین ص۴۷، ۶۶، نِهایة السُّول فی رواة الستة الاصول ج۲۳۳۶/۷، تهذیب التهذیب ج۳۸/۹، بحر الدم ص۱۳۴، طبقات الحفاظ (سیوطی) ص۸۲، عون المعبود ج۱۳/۱۳، خلاصة القول المفهم ج۹/۲، معجم اسامی الرواة الذین ترجم لهم الالبانی ج۵۴۷/۳، بین السنة والشیعة (صوّاف) ص۸۲۲، امام المغازی محمد بن اسحاق (دکتر مسفر غامدی) ص۲۳، ۴۰.

تضعیف شده، تا جایی که امام مالکیه مالك بن انس از وی با عنوان دجّال یاد نموده[۵] و افرادی چون اعمش، سلیمان تیمی، هشام بن عروه، وهیب بن خالد و یحیی بن سعید قَطّان او را فردی کذّاب دانسته‌اند.[۶]

* ✎عبدالرزاق صنعانی (ف. ۲۱۱ه) چهار روایت در این خصوص نقل کرده که اِسناد تمامی آنها منقطع است.[۷]

۵ـ «... قال مالِكٌ: دَجّالٌ مِنَ الدَّجاجِلَة». الضعفاء واجوبة ابی زرعة علی سؤالات البرذعی ص۵۹۲، المعرفة والتاریخ ج۳/۱۴۳، الضعفاء الکبیر ج۴/۲۴، الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۱/۲۰، ج۷/۱۹۳، ثقات ابن حبان ج۷/۳۸۲، الکامل فی الضعفاء ج۶/۱۰۴، ۱۰۶، الارشاد فی علماء الحدیث ج۱/۲۹۲، تاریخ بغداد ج۱/۲۳۹، عیون الاثر ج۱/۲۵، تهذیب الکمال ج۲۴/۴۱۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۹ ـ حوادث سنة ۱۴۱ إلی ۱۶۰ هـ ـ ص۵۹۲، تذکرة الحفاظ ج۱/۱۷۳، سیر اعلام النبلاء ج۷/۳۸، ۵۰، ۵۱، میزان الاعتدال ج۳/۴۶۹، طرح التثریب ج۱/۸۵، تهذیب التهذیب ج۹/۳۶، اسعاف المبطأ برجال الموطأ ص۱۱، توضیح الافکار ج۲/۱۶۵، ارشاد النقاد ص۱۰۸، الرفع والتکمیل ص۴۱۱، موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل ج۳/۲۳۷. همچنین رجوع کنید به: سؤالات ابی‌عبدالرحمن السلمی للدارقطنی ص۱۱۰ [۳۶۱].

۶ـ التاریخ الکبیر (ابن ابی خیثمه) ص۴۳۲، الضعفاء الکبیر ج۴/۲۶، الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۷/۱۹۳، ثقات ابن حبان ج۷/۳۸۲، تاریخ بغداد ج۱/۲۳۸، ۲۳۹، جواب الحافظ ابی محمد المنذری ص۷۴، ۷۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۹ ـ حوادث سنة ۱۴۱ إلی ۱۶۰ هـ ـ ص۵۹۱، سیر اعلام النبلاء ج۷/۴۸، ۵۲، میزان الاعتدال ج۳/۴۶۹، ۴۷۱، السیرة النبویة فی الصحیحین وعند ابن اسحاق ص۳۵.

۷ـ مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۶/۱۶۲ ـ ۱۶۴/ ح۱۰۳۵۱ ـ ۱۰۳۵۴.

* سند دو روایت از روایات عبدالرزاق صنعانی به عِکْرِمهٔ بربری (ف. ۱۰۵ه) منتهی می‌شود.[۸] عِکْرِمَه که از معاندین اهل بیت پیامبر ﷺ می‌باشد از رؤوس خوارج بوده[۹] و بسیاری از افراد ـ مانند عبدالله بن عمر، سعید بن مسیب (ف. ۹۴ه)، سعید بن جبیر (ف. ۹۵ه)، مجاهد بن جبر (ف. ۱۰۴ه)، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر (ف. ۱۰۷ه)، محمد بن سیرین (ف. ۱۱۰ه)، عطاء بن ابی رَباح (ف. ۱۱۴ه)، علی بن عبدالله بن عباس (ف. ۱۱۸ه)، یحیی بن سعید بن قیس (ف. ۱۴۳ه)، امام مالکیه مالك بن انس (ف. ۱۷۹ه) و یحیی بن مَعین (ف. ۲۳۳ه) ـ به کذّاب بودن

۸ـ مأخذ پیشین.

۹ـ الطبقات الکبری ج۵/۲۹۳، المعارف ص۴۵۵، المنتخب من تاریخ ذَیْلِ المُذَیَّل ص۱۲۲، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۵/۲۶۶، ۲۶۷، الکفایة فی علم الروایة ص۱۵۳، التعدیل والتجریح ج۳/۱۱۵۰، تاریخ مدینة دمشق ج۴۱/۸۵، ۱۲۰، معجم الادباء ج۱۲/۱۸۲، ۱۸۴ ـ ۱۸۶، وفیات الاعیان ج۳/۲۶۵، مختصر تاریخ ابن عساکر ج۱۷/۱۴۴، تهذیب الکمال ج۲۰/۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، المغنی فی الضعفاء ج۲/۴۳۸، دیوان الضعفاء و المتروکین ج۲/۱۶۳، میزان الاعتدال ج۳/۹۳، ۹۶، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۷ ـ حوادث سنة ۱۰۱ إلی ۱۲۰ هـ ـ ص۱۸۰، ۱۸۱، سیر اعلام النبلاء ج۵/۲۲، ۲۶، ۳۰، ۳۳، تذهیب تهذیب الکمال ج۶/۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، اکمال تهذیب الکمال ج۹/۲۶۵، نِهایة السُّول فی رواة الستة الاصول ج۵/۱۸۶۱، مختصر الکامل فی الضعفاء (مقریزی) ص۴۷۶، تهذیب التهذیب ج۷/۲۳۷، ۲۳۹، شذرات الذهب ج۱/۱۳۰، الجرح والتعدیل (قاسمی) ص۱۴۵، معرفة الرواة المکثرین ص۱۱۰، موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل ج۳/۲۸.

عکرمه تصریح کرده‌اند.[10] اشخاصی نظیر ایوب سختیانی (ف. ۱۳۱ ه) نیز به سفاهت و بی‌عقلی عکرمه یقین نموده‌اند![11]

۱۰ـ الجامع فی العلل و معرفة الرجال ج۲/۷۰، ۷۱، المعارف ص۴۳۸، ۴۵۶، المعرفة والتاریخ ج۲/۳، المنتخب من تاریخ ذَیْلِ الْمُذَیَّل ص۱۲۲، الضعفاء الکبیر (عُقیلی) ج۳/۳۷۳، ۳۷۴، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۵/۲۶۶، احکام القرآن (جصاص) ج۱/۴۲۶، المدخل الی کتاب الاکلیل (حاکم نیشابوری) ص۷۰، مشکل الحدیث وبیانه (ابن فورك) ص۳۶۵، التعدیل والتجریح ج۳/۱۱۵۰، تاریخ مدینة دمشق ج۴۱/۱۰۷ ـ ۱۱۳، الضعفاء و المتروکین (ابن جوزی) ج۲/۱۸۲، معجم الادباء ج۱۲/۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، وفیات الاعیان ج۳/۲۶۵، مختصر تاریخ مدینة دمشق ج۱۷/۱۴۸ ـ ۱۵۱، تهذیب الکمال ج۲۰/۲۷۹ ـ ۲۸۲، ۲۸۶، الجوهر النقی ج۸/۲۳۴، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۷ ـ حوادث سنة ۱۰۱ إلی ۱۲۰ هـ ـ ص۱۷۸ ـ ۱۸۰، دیوان الضعفاء و المتروکین ج۲/۱۶۳، سیر اعلام النبلاء ج۵/۲۲ ـ ۲۵، ۲۸، ۲۹، میزان الاعتدال ج۳/۹۴، ۹۶، تذهیب تهذیب الکمال ج۶/۴۰۷، ۴۰۸، اکمال تهذیب الکمال ج۹/۲۶۰، النکت علی مقدمة ابن الصلاح (زرکشی) ج۳/۳۳۸، ۳۴۱، مختصر الکامل فی الضعفاء (مقریزی) ص۴۷۶، تهذیب التهذیب ج۷/۲۳۷ ـ ۲۳۹، لسان المیزان ج۲/۷، التحفة اللطیفة (سخاوی) ج۱/۲۱۲، شذرات الذهب ج۱/۱۳۰، توضیح الافکار ج۲/۱۵۴، توجیه النظر ج۲/۲۶۵، الوضع فی الحدیث ج۳/۲۲۶، ۲۲۷، معرفة الرواة المکثرین ص۱۱۰، موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل ج۳/۲۵، ۲۶.

۱۱ـ تهذیب الکمال ج۲۰/۲۷۷، ۲۸۴، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۷ ـ حوادث سنة ۱۰۱ إلی ۱۲۰ هـ ـ ص۱۷۷، سیر اعلام النبلاء ج۵/۲۰، ۲۷، تهذیب التهذیب ج۷/۲۶۷، ۲۶۹.

* ✎روایت ابوالحسن مدائنی (ف. ۲۲۵ه) بدون سند است.[۱۲]

* ✎اِسناد روایت سعید بن منصور (ف. ۲۲۷ه) منقطع است.[۱۳]

* ✎در کتاب فضائل الصحابهٔ احمد بن حنبل (ف. ۲۴۶ه) دو روایت به سندِ ابوبکر قَطیعی (ف. ۳۶۸ه) در این خصوص ذکر شده که اِسناد هر دو روایت منقطع است.[۱۴] مضافاً به اینکه هر دو روایت از طریق محمد بن یونس قرشی کُدَیْمی است.

* ابوالعباس محمد بن یونس بن موسی قرشی کُدَیْمی بصری از سوی بسیاری از علمای رجال به عنوان فردی کذّاب معرفی شده است.[۱۵] ابن حِبّان در بارهٔ محمد

۱۲ـ المرادفات من قریش (نوادر المخطوطات ج۱/۶۷).

۱۳ـ سنن سعید بن منصور ج۱/۱۷۳.

۱۴ـ فضائل الصحابة ج۲/۶۲۵، ۶۲۶.

۱۵ـ کتاب السنّة (ابن ابی عاصم) ص۵۳۹، کتاب المجروحین ج۲/۳۱۳، ۳۱۴، الکامل فی الضعفاء ج۶/۲۹۲ ـ ۲۹۴، سؤالات الحاکم النیسابوری للدارقطنی ص۱۳۶، سؤالات حمزة بن یوسف للدارقطنی ص۱۱۲، تاریخ بغداد ج۴/۲۱۲، ۲۱۳، احیاء العلوم ج۳/۲۴۴، ذخیرة الحفاظ (ابن قیسرانی) ج۱/۴۱۵، ج۳/۱۶۴۰، ج۴/۲۴۵۲، معرفة التذکرة (ابن قیسرانی) ص۱۰۴، ۱۰۷، الانساب (سمعانی) ج۴/۲۸۳، العلل المتناهیة ج۱/۳۱۲، ج۲/۸۳۰، الموضوعات (ابن جوزی) ج۱/۱۶۲، ۲۹۰، ۳۶۳، ج۲/۲۹۹، ج۳/۶۶، ۱۰۸، ۱۹۸، ۲۶۲، الشرح الکبیر علی متن المقنع ج۱/۸۳، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد ج۲/۱۳۸، تهذیب الکمال ج۲۷/۷۲، ۷۴، ۷۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۲۱ ـــ حوادث سنة ۲۸۱ إلی ۲۹۱ هـ ـ ص۳۰۴، سیر اعلام النبلاء ج۱۳/۳۰۴، المعین فی طبقات المحدثین ←

کُدَیمی می‌گوید: «شاید کُدیمی بیش از هزار حدیث ساخته باشد».[۱۶]

* روایت دومِ منقولهٔ از کُدَیمی نیز از طریق بِشْر بن مِهْران حَذّاء (یا خَصّاف) است که او هم فردی «متروك الحديث» می‌باشد.[۱۷]

* ✎ابن سعد (ف. ۲۳۰هـ) به دو طریق، روایت «خواستگاری و ازدواج حضرت ام‌کلثوم با عمر» را نقل کرده که روایت اول منقطع است.[۱۸] به علاوه، ابن سعد این روایت را از طریق انس بن عیاض لیثی نقل می‌کند. خود ابن سعد در بارهٔ انس بن عیاض معتقد است که وی در نقل روایات خیلی اشتباه می‌کرده است.[۱۹]

← ص۱۰۱، المغنی فی الضعفاء ج۲/۶۴۶، میزان الاعتدال ج۴/۷۴، ۷۵، جلاء الاَفهام ص۴۶، البدایة والنهایة ج۲/۱۲۶، المغنی عن حمل الاسفار (حافظ عراقی) ج۲/۹۰۱، مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجة ج۴/۱۹۷، الکشف الحثیث ص۲۵۴، ۲۵۵، توضیح المشتبه ج۹/۶۵، تهذیب التهذیب ج۹/۴۷۶ ـ ۴۷۸، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۱۵، الشمائل الشریفة (سیوطی) ص۱۳۶، اللئالی المصنوعة ج۲/۱۶۱، فیض القدیر ج۱/۶۹۶، ج۴/۹۴، ۱۸۹، ج۵/۱۶۳، کشاف القناع ج۱/۶۷، الفوائد المجموعة ص۱۹۲، ۴۷۴، إرواء الغلیل ج۲/۷۲، ۲۹۷، ج۳/۱۴۵، ج۷/۳۴، تمام المنة ص۴۱۰.

۱۶ـ «...کان يَضَعُ عَلَى الثِّقاتِ الحديثَ وَضْعاً وَلَعَلَّهُ قَدْ وَضَعَ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ». کتاب المجروحین ج۲/۳۱۳.

۱۷ـ میزان الاعتدال ج۱/۳۲۵، لسان المیزان ج۲/۳۴، مجمع الزوائد ج۴/۲۲۴، ۳۰۱، فیض القدیر (مناوی) ج۵/۲۳.

۱۸ـ طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۳.

روایت ابن سعد را مقابله کنید با کلام ذهبی در تلخیص المستدرك ج۳/۱۴۲.

* روایت دومِ ابن سعد از طریق واقدی است. روایتی که واقدی آن را نقل می‌کند بدون اِسنادِ است[۲۰] و خود واقدی نیز ـ طبق اقوال اکابر اهل سنت ـ کذّاب می‌باشد.[۲۱]

* **ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقد واقدی** (و. ۱۳۰هـ ـ ف. ۲۰۷هـ) کسی است که بعضی در بارهٔ کذّاب بودن وی ادعای اجماع کرده‌اند و او را به شدت تضعیف نموده‌اند.

سِبْط بن جَوْزی می‌گوید: «واقدی به اتفاق محدثین کذّاب است».[۲۲]

نَوَوی می‌گوید: «واقدی به اتفاق محدثین ضعیف است».[۲۳]

ابن تیمیّه می‌گوید: «اجماع بر این است که واقدی حجت نیست (و روایاتش قابل استناد و احتجاج نمی‌باشد)».[۲۴]

ذهبی تضعیف واقدی و عدم حجیت روایات وی را مورد اتفاق و اجماع می‌داند.[۲۵]

←۱۹ـ تهذیب التهذیب ج۱/۳۲۹.

۲۰ـ طبقات ابن سعد ج۸/۴۶۴.

۲۱ـ به پانویس‌های بعدی رجوع شود.

۲۲ـ سبط بن جوزی می‌گوید: «الواقِدِيُّ كذّابٌ بِاتِّفاقِهِم». ایثار الانصاف ص۲۷۸.

۲۳ـ «الواقِدِيُّ ضَعيفٌ بِاتِّفاقِهِم». تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۶.

۲۴ـ «والواقِدِيُّ لَيسَ بِحُجَّةٍ بِالإجْماعِ». الرد على المنطقيين ص۲۷۳.

نور الدین هَیْثمی نیز می‌گوید: «واقدی را جمهور محدثین تضعیف کرده‌اند».[۲۶]

بعضی از کسانی که واقدی را کذّاب و جاعل احادیث معرفی کرده‌اند عبارتند از: شافعی (امام شافعیان)،[۲۷] علی بن مَدینی،[۲۸]

← تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۶.

و می‌گوید: «وَقَدْ تَقَــرَّرَ أنَّ الواقِدِيَّ ضَعيفٌ». سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۹.

و می‌گوید: «انْعَقَدَ الإِجماعُ اليومَ على أنَّهُ ليس بِحُجَّةٍ، وأنَّ حَدِيثَهُ في عِدادِ الواهي». سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۹.

۲۶ـ «ضَعَّفَهُ الجُمْهُورُ». مجمع الزوائد ج۳/۲۵۵.

۲۷ـ شافعی معتقد است که تمامی کتابهای واقدی حاوی اکاذیب است. «كُتُبُ الواقِدِيِّ كِذْبٌ». الجرح والتعدیل ج۸/۲۱، تاریخ بغداد ج۳/۲۲۳، تاریخ مدینة دمشق ج۵۴/۴۵۱، ۴۵۲، سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۲، تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۵.

شافعی می‌گوید: «در مدینه هفت مرد بودند که (برای روایات) اسناد جعل می‌کردند، یکی از آنها واقدی بود». «كان بالمدينةِ سَبْعةُ رِجالٍ يَضَعُونَ الأسانيدَ، أحَدُهُمُ الواقِدِيُّ». تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۶.

۲۸ـ علی بن مدینی (ف. ۲۳۴هـ) می‌گوید: واقدی حدیث جعل می‌کند. «الواقِدِيُّ يَضَعُ الحديثَ». کتاب المجروحین ج۲/۲۹۰، میزان الاعتدال ج۳/۶۶۳.

و می‌گوید: ابراهیم بن ابی‌یحیی فردی کذّاب است (ولی با این حال) از نظر من او از واقدی بهتر است. «إبراهيمُ بنُ أبي‌يحيى كذّابٌ، وهو عِنْدي أحْسَنُ حالاً مِنَ الواقِدِيِّ». تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۶.

هیثم بن عدی کسی است که تمامی محدثین او را تضعیف کرده‌اند (سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۲). ابن مدینی می‌گوید: از نظر من هیثم بن عدی (با آن ضعفش) از←

اسحاق بن راهْوَیه،[29] احمد بن حنبل،[30] بُنْدار بن

واقدی بیشتر مورد اعتماد است. من واقدی را نه در حدیث قبول دارم و نه در انساب و نه در هیچ چیز دیگر. «الهَیْثَمُ بنُ عَدِيٍّ أَوْثَقُ عندي مِنَ الواقِدِيِّ. ولا أَرْضاهُ في الحديثِ، ولا في الأَنْسابِ، ولا في شَيْءٍ». الضعفاء الکبیر ج۴/۱۰۹، ۳۵۲، تاریخ بغداد ج۱۴/۵۲، الانساب (سمعانی) ج۱/۲۹۰، تاریخ مدینة دمشق ج۵۴/۴۵۲، تهذیب الکمال ج۲۶/۱۸۷، میزان الاعتدال ج۳/۶۶۴. همچنین رجوع کنید به: سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۲، تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۴.

ابن مدینی می‌گوید: «محمدُ بنُ عمرَ الواقِدِيُّ لیس بِمَوْضِعٍ لِلرِّوایَةِ، ولا یُرْوىٰ عَنْه». تاریخ بغداد ج۳/۲۲۲.

۲۹ـ اسحاق بن راهویه (ف. ۲۳۸ه) می‌گوید: از نظر من واقدی از کسانی است که حدیث جعل می‌کند. «إنَّهُ عِنْدي مِمَّنْ یَضَعُ الحدیث». الجرح والتعدیل ج۸/۲۱، تاریخ بغداد ج۳/۲۲۶، تاریخ مدینة دمشق ج۵۴/۴۵۴، میزان الاعتدال ج۳/۶۶۵، سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۲، تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۶.

۳۰ـ احمد بن حنبل می‌گوید: «هُوَ کذّابٌ». الضعفاء الکبیر ج۴/۱۰۸، الکامل فی الضعفاء ج۶/۲۴۱، تاریخ بغداد ج۳/۲۲۳، تاریخ مدینة دمشق ج۵۴/۴۵۳، ۴۵۴، عیون الاثر ج۱/۲۹، تهذیب الکمال ج۲۶/۱۸۶، میزان الاعتدال ج۳/۶۶۳، سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۲، تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۴.

بخاری نیز می‌گوید: «کَذَّبَهُ أَحْمَدُ». کتاب المجروحین ج۲/۲۹۰، تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۴.

و می‌گوید: «تَرَکَهُ أَحْمَدُ». التاریخ الکبیر (بخاری) ج۱/۱۷۸، الکامل فی الضعفاء ج۶/۲۴۱، تاریخ مدینة دمشق ج۵۴/۴۳۹، ۴۵۷، تهذیب الکمال ج۲۶/۱۸۵، ۱۸۶، سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۵۷، نِهایة السُّول فی رواة الستة الاصول ج۷/۲۵۶۰، تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۴.

بَشّار،[۳۱] ابوداود سِجِسْتانی،[۳۲] ابوحاتِم،[۳۳] احمد بن علی نسائی،[۳۴] ابن الملقن،[۳۵] هَیثمی،[۳۶] ابن حَجر عسقلانی[۳۷] و مُناوی[۳۸].

۳۱ـ بندار بن بشار (ﻓ. ۲۵۲ﻫ) می‌گوید: من لبهای کسی را دروغگوتر از (دو لبِ) واقدی ندیدم. «ما رَأَیْتُ أَکْذَبَ شَفَتَیْنِ مِنَ الواقِدِیّ». تاریخ بغداد ج۲۲۴/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۵/۵۴.

و می‌گوید: من از واقدی کذّاب‌تر ندیدم. «ما رَأَیْتُ أَکْذَبَ مِنْه». تهذیب التهذیب ج۳۲۶/۹.

۳۲ـ ابوداود می‌گوید: من نه حدیث واقدی را می‌نویسم و نه از او روایت نقل می‌کنم. من شک ندارم که واقدی حدیث جعل می‌کند. ما به هر کتابی از او که نگاه کنیم کار (جعل حدیث) او آشکار می‌شود. «لا أَکْتُبُ حدیثَهُ، ولا أُحَدِّثُ عَنْهُ، ما أَشُكُّ أَنَّهُ کان یَفْتَعِلُ الحدیثَ. لیس نَنْظُرُ لِلْواقِدِیّ في کتابٍ إلّا تَبَیَّنَ أَمْرُه». تهذیب التهذیب ج۳۲۶/۹. همچنین رجوع کنید به: تاریخ بغداد ج۲۲۵/۳، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۳/۹، تهذیب التهذیب ج۳۲۶/۹.

۳۳ـ ابوحاتِم می‌گوید: واقدی حدیث جعل می‌کند. «یَضَعُ الحَدیثَ». میزان الاعتدال ج۶۶۳/۳، نِهایة السُّول فی رواة الستة الاصول ج۲۵۶۰/۷، تهذیب التهذیب ج۳۲۶/۹.

و می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحدیثِ». الجرح والتعدیل ج۲۱/۸، میزان الاعتدال ج۶۶۳/۳، عیون الاثر ج۲۹/۱.

۳۴ـ نسائی می‌گوید: کذابهایی که به جعل احادیثِ رسول خدا ﷺ معروف هستند چهار نفرند: ابن ابی‌یحیی در مدینه (حدیث می‌ساخت)، واقدی در بغداد، مقاتل بن سلیمان در خراسان و محمد بن سعید معروف به مصلوب در شام. «والکَذّابُونَ المَعْرُوفُونَ بِوَضْعِ الحدیثِ علی رسولِ اللهِ ﷺ أربعةٌ: ابنُ أبي‌یحیی بِالمدینةِ، ←

ابـن نُـمیـر، ابـن مـبـارك، اسـمـاعـیـل بـن زکـریـا، [۳۹] ابن مَـعـیـن، [۴۰]

← والواقِدِيُّ بِبَغْدادٍ، وَمُقاتِلُ بنُ سُلَيْمانَ بِخُراسانَ، ومحمّدُ بنُ سَعيدٍ بالشّامِ يُعْرَفُ بِالمَصْلُوبِ». تسمية مَن لَمْ يَرْوِ عنه غيرُ رَجلٍ واحِد ص۱۲۳، تاريخ مدينة دمشق ج۴۵۷/۵۴، ۴۵۸، سير اعلام النبلاء ج۴۶۳/۹، تهذيب التهذيب ج۳۲۵/۹، ۳۲۶.

نسائی همچنین در بارهٔ واقدی می‌گوید: «مَتروكُ الحديث». كتاب الضعفاء والمتروكين (نسائی) ۲۳۳، الكامل فى الضعفاء ج۲۴۱/۶، تاريخ بغداد ج۲۲۴/۳، تاريخ مدينة دمشق ج۴۵۷/۵۴، عيون الاثر ج۲۹/۱.

و می‌گوید: «يَضَعُ الحديثَ». ميزان الاعتدال ج۶۶۳/۳، نِهاية السُّول فی رواة الستة الاصول ج۲۵۶۰/۷.

و می‌گوید: «ليس بثقةٍ». تهذيب الكمال ج۱۸۸/۲۶، سير اعلام النبلاء ج۴۵۷/۹.

←۳۵ـ ابن الملقن می‌گوید: «الواقِدِيُّ كذّابٌ». غاية السول فی خصائص الرسول ص۲۳۷.

←۳۶ـ «كذّابٌ». مجمع الزوائد ج۲۵۲/۱. همچنین رجوع کنید به: اسنى المطالب (ابن درويش الحوت) ص۲۱۱.

←۳۷ـ «كذّابٌ». الزهر النضر في اخبار الخضر ص۱۱۶.

←۳۸ـ «كذّاب». التيسير بشرح الجامع الصغير ج۵۱۴/۱، ۵۲۹.

همچنین رجوع کنید به: فيض القدير ج۷۲۸/۲، ج۵۲۶/۳، ۵۸۲، ج۲۸۰/۴، ج۲۰۲/۵، ۲۶۱، ۳۸۳، ج۴۸۴/۶، التيسير بشرح الجامع الصغير ج۵۰۱/۱، ج۲۵۶/۲، ۲۷۱، ۳۰۲.

۳۹ـ بخاری می‌گوید: واقدی متروك الحديث است و احمد بن حنبل، ابن نمير، ابن مبارك و اسماعيل بن زكريا همگی (نقل روايت از) او را ترك كرده‌اند. «مَتْرُوكُ الحديثِ، تَرَكَهُ أحمدُ، وابنُ نُمَيْرٍ، وابنُ المُبارَكِ، وإسماعيلُ بنُ زكريّا». تهذيب الكمال ج۱۸۵/۲۶، ۱۸۶، تهذيب التهذيب ج۳۲۴/۹، همچنین رجوع کنید به: الضعفاء ←

بـــخـــاری،[۴۱] مـــســـلـــم،[۴۲] ابـــوزُرْعَـــه،[۴۳] زکـــریـــا

← الکبیر ج۱۰۷/۴، عیون الاثر ج۲۹/۱.

←۴۰ـ ابن مَعین در بارۀ واقدی می‌گوید: «لیس بِثِقَةٍ». الضعفاء الکبیر ج۱۰۸/۴، الکامل فی الضعفاء ج۲۴۱/۶، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۴/۵۴، عیون الاثر ج۲۹/۱، تهذیب الکمال ج۱۸۷/۲۶، میزان الاعتدال ج۶۶۳/۳.

و می‌گوید: احادیث واقدی نباید نوشته شود. «لا یُکْتَبُ حدیثُ الواقِدِيِّ». الجرح والتعدیل ج۲۱/۸، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۳/۵۴، میزان الاعتدال ج۶۶۳/۳، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۲/۹.

و می‌گوید: «ضعیفٌ». الضعفاء الکبیر ج۱۰۸/۴، الکامل فی الضعفاء ج۲۴۱/۶، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۴/۵۴، تهذیب الکمال ج۱۸۶/۲۶، تهذیب التهذیب ج۳۲۴/۹.

و می‌گوید: «لیس بِشَيْءٍ». الضعفاء الکبیر ج۱۰۸/۴، الجرح والتعدیل ج۲۱/۸، کتاب المجروحین ج۲۹۰/۲، الکامل فی الضعفاء ج۲۴۱/۶، تاریخ بغداد ج۲۲۳/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۳/۵۴، ۴۵۴، تهذیب الکمال ج۱۸۶/۲۶، ۱۸۷، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۲/۹، تهذیب التهذیب ج۳۲۴/۹.

و می‌گوید: «نَظَرْنا في حديثِ الواقِدِيِّ، فَوَجَدْنا حديثَهُ عن المَدَنِيّينَ عن شيوخٍ مَجهولينَ أحاديثَ مَناكيرَ، فَقُلْنا يُحْتَمَلُ أنْ تَكونَ تلك الأحاديثُ المَناكيرُ مِنْهُ، ويُحْتَمَلُ أنْ تكونَ مِنْهُم. ثُمَّ نَظَرْنا إلى حديثِهِ عن ابنِ أبي ذِئْبٍ وَمَعْمَرٍ فإنَّهُ يَضْبِطُ حديثَهُمْ، فَوَجَدْناهُ قد حَدَّثَ عَنْهُما بالمَناكيرِ، فَعَلِمْنا أنَّهُ مِنْهُ، فتَرَكْنا حديثَهُ». الجرح والتعدیل ج۲۱/۸، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۸/۵۴، تهذیب التهذیب ج۳۲۶/۹ (ابن حجر این عباراتها را که از یحیی بن مَعین است اشتباهاً به ابوحاتم رازی نسبت داده است).

ساجی،[۴۴] دولابی،[۴۵] عُقَیْلی،[۴۶] ابن عَدی،[۴۷] ابن حِبّان،[۴۸] حاکم ابواحمد،[۴۹] دارقطنی،[۵۰] ابن عبد البَر،[۵۱] سمعانی،[۵۲] بهاء الدین

۴۱ـ بخاری در بارهٔ واقدی می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحديثِ». الضعفاء الصغير (بخاری) ص۱۰۹، الكامل فی الضعفاء ج۶/۲۴۱، تاريخ بغداد ج۳/۲۲۴، تاريخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۵۷، تهذيب الكمال ج۲۶/۱۸۵، ۱۸۶، ميزان الاعتدال ج۳/۶۶۳، الكاشف (ذهبی) ج۲/۲۰۵، تهذيب التهذيب ج۹/۳۲۴، عيون الاثر ج۱/۲۹.

۴۲ـ مسلم می‌گوید: «متروكُ الحديث». تاريخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۳۹، تهذيب الكمال ج۲۶/۱۸۸، سير اعلام النبلاء ج۹/۴۵۷.

۴۳ـ ابو زرعه می‌گوید: «تَرَكَ النّاسُ حديثَه». الجرح والتعديل ج۸/۲۱، تاريخ بغداد ج۳/۲۲۴، تاريخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۵۸، سير اعلام النبلاء ج۹/۴۶۳، تهذيب التهذيب ج۹/۳۲۶.

و می‌گوید: «ضعيفٌ». الجرح والتعديل ج۸/۲۱، تاريخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۵۸.

۴۴ـ ابويحيى زكريا بن يحيى ساجی می‌گويد: «محمّدُ بنُ واقِدِ الأَسْلَمِيُّ قاضي بغدادَ مُتَّهَمٌ». تاريخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۳۴.

۴۵ـ دولابی می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحديثِ». تهذيب التهذيب ج۹/۳۲۶.

۴۶ـ عقيلی می‌گوید: «مَتروكُ الحديثِ». تهذيب التهذيب ج۹/۳۲۶.

۴۷ـ ابن عدی می‌گوید: «مُتُونُ أَخْبارِ الواقِدِيّ غَيْرُ مَحفوظَةٍ، وهو بَيِّنُ الضَّعفِ». الكامل فی الضعفاء ج۶/۲۴۳. همچنین رجوع کنید به: ميزان الاعتدال ج۳/۶۶۳، عيون الاثر ج۱/۲۹.

۴۸ـ ابن حبان می‌گوید: «كانَ يَرْوي عنِ الثِّقاتِ المَقلوباتِ، وعنِ الأَثْباتِ المُعْضَلاتِ حتّى رُبَّما سَبَقَ إلى القَلْبِ أنَّهُ كان المُتَعَمِّدَ لِذلك. كان أحمدُ بنُ حنبلٍ يُكَذِّبُهُ». كتاب المجروحين ج۲/۲۹۰.

جَنَدی،[53] ابن سَیِّد الناس،[54] ابن رجب،[55] زین الدین عراقی،[56] ابن حجر عسقلانی،[57] سیوطی[58] و صدّیق حسن خان قَنُّوجی[59] همگی واقدی را تضعیف کرده‌اند و هر یک به نوعی به جرح و تضعیف وی پرداخته‌اند.

علی بن مَدِینی معتقد است که واقدی ۲۰ هزار حدیث نقل کرده که کسی آنها

← ۴۹ـ ابواحمد حاکم (ف. ۳۷۸ه) می‌گوید: «ذاهِبُ الحدیثِ». تهذیب الکمال ج۲۶/۱۸۸.

← ۵۰ـ دارقطنی می‌گوید: «ضَعیفٌ». عیون الاثر ج۱/۲۹، میزان الاعتدال ج۳/۶۶۳.

و می‌گوید: «الضَّعْفُ یَتَبَیَّنُ علی حَدیثِهِ». تهذیب التهذیب ج۹/۳۲۶.

← ۵۱ـ ابن عبدالبَر می‌گوید: «ضعیفٌ عندَ أَکْثَرِهِم». التمهید (ابن عبدالبَر) ج۲۴/۲۷۴.

← ۵۲ـ سمعانی تصریح می‌کند که محدثان در تضعیف وی سخن گفته‌اند. «وقدْ تَکَلَّمُوا فیه». الانساب ج۵/۵۶۷.

۵۳ـ جندی می‌گوید: «وَالواقِدِيُّ مَطعونٌ في روایتِه». السلوك فی طبقات العلماء ج۱/۹۲.

۵۴ـ ابن سید الناس می‌گوید: «قَدْ ضُعِّفَ وَنُسِبَ إلی وَضْعِ الحدیثِ». عیون الاثر ج۱/۲۹.

۵۵ـ ابن رجب می‌گوید: «الواقِديُّ مَتْرُوكٌ». جامع العلوم والحکم ص۳۰۴.

۵۶ـ عراقی می‌گوید: «ضَعیفٌ في الحدیثِ». الاصابة ج۱/۸.

۵۷ـ ابن حجر می‌گوید: «مَتْرُوكٌ». لسان المیزان ج۷/۵۲۱، تقریب التهذیب ج۲/۱۱۷.

۵۸ـ سیوطی بعد از نقل یکی از روایات می‌گوید: «رِجالُه ثِقاتٌ إلَّا الواقديَّ». شرح السیوطی لسنن النسائی ج۲/۵۸.

۵۹ـ صدیق حسن خان قَنّوجی می‌گوید: «کانَ في کُتُبِ المَسعوديِّ والواقديِّ مِنَ المَطْعَنِ والمَغْمَزِ ما هُوَ معروفٌ عندَ الأَثْباتِ ومَشهورٌ بَیْنَ الحَفَظَةِ والثِّقاتِ». لقطة العجلان مما تمسّ إلی معرفته حاجة الإنسان ص۲۱۵.

را از طریق دیگران نشنیده و هیچ یک از آنها پایه و اساسی ندارد.[۶۰]

یحیی بن مَعین نیز همین نظر ابن مَدینی را دارد.[۶۱]

جای تعجب است کسی که ۲۰ هزار حدیثِ ناشنیده در حافظه داشته، عاجز بوده از آنکه آیات قرآن را حفظ نماید. می‌گویند واقدی هر چه تلاش کرده حتی نتوانسته سورهٔ جمعه را حفظ کند تا به جای مأمون (خلیفهٔ عباسی) نماز جمعه بخواند![۶۲]

۶۰ـ ابن مدینی می‌گوید: «لِلْواقديِّ عِشْرُونَ أَلْفَ حديثٍ لَمْ يُسْمَعْ (وفي لَفْظٍ: لَمْ أَسْمَعْ) بِها». تاریخ بغداد ج۲۲۲/۳، عیون الاثر ج۲۹/۱، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۲/۹.

ابن حجر پس از نقل کلام ابن مدینی می‌گوید: «يَعني ما لَها أَصْلٌ». تهذیب التهذیب ج۳۲۶/۹.

ابوداود تعداد روایات غریبهٔ واقدی را ۳۰ هزار نقل کرده و می‌گوید: «أَخْبَرَني مَنْ سَمِعَ عليَّ بنَ المَدِينِيِّ يَقُولُ: رَوَى الواقديُّ ثَلاثينَ أَلْفَ حديثٍ غَرِيبٍ». الضعفاء الکبیر ج۱۰۹/۴، تهذیب الکمال ج۱۸۷/۲۶، میزان الاعتدال ج۶۶۴/۳، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۲/۹، نِهایة السُّول فی رواة الستة الاصول ج۲۵۶۰/۷.

۶۱ـ یحیی بن مَعین می‌گوید: «أَغْرَبَ الواقديُّ على رسولِ اللهِ ﷺ عِشْرينَ أَلْفَ حديثٍ». تاریخ بغداد ج۲۲۲/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۵۱/۵۴، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۲/۹.

۶۲ـ «قال المَأمونُ لِلْواقِديِّ: أُريدُ أَنْ تُصَلِّيَ الجُمُعَةَ غداً بِالنّاسِ، فَامْتَنَعَ. قالَ: لا بُدَّ مِنْ ذلكَ. فقالَ: لا وَاللهِ يا أميرَ المؤمنينَ ما أَحْفَظُ سُورَةَ الجُمُعَةِ. قال: فَأَنَا أُحَفِّظُكَ. قال: فَافْعَلْ! فَجَعَلَ المَأمُونُ يُلَقِّنُهُ سُورَةَ الجُمُعَةِ حتّى يَبْلُغَ النِّصْفَ مِنْها، فإذا حَفِظَهُ، ابْتَدَأَ بِالنِّصْفِ الثّاني، فإذا حَفِظَ النِّصْفَ الثّانِيَ نَسِيَ الأَوَّلَ، فَأُتْعِبَ المَأمونُ ←

در همان ایامی که انسان‌های بی‌گناه و طرفداران اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله يا زير شمشير خلفاى سفاک جان می‌دادند و یا در زندانهای مخوف عباسی احیاناً ده‌ها سال از عمر خویش را سپری می‌کردند، واقدی از نزدیکان خلفا و از دوستان امرای بنی‌عباس بود.

واقدی از جانب هارون الرشید[۶۳] و همچنین از سوی مأمون[۶۴] بر مسند

وَنَعَسَ، فَقالَ لِعَلِيِّ بنِ صالِحٍ: يا عَلِيُّ حَفِّظْهُ أَنْتَ! قال عَلِيٌّ: فَفَعَلْتُ ونامَ المَأمونُ، فَجَعَلْتُ أُحَفِّظُهُ النِّصْفَ الأَوَّلَ فَيَحفَظُهُ، فإذا حَفَّظْتُهُ النِّصْفَ الثّانِيَ نَسِيَ الأَوَّلَ وإذا حَفَّظْتُهُ النِّصْفَ الأوّلَ نَسِيَ الثّانِيَ، وإذا حَفَّظْتُهُ الثّانِيَ نَسِيَ الأَوَّلَ، فاسْتَيْقَظَ المأمونُ فقالَ لي: ما فَعَلْتَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فقالَ: هذا رَجُلٌ يَحْفَظُ التَّأْويلَ ولا يَحْفَظُ التَّنْزيلَ اذْهَبْ فَصَلِّ بِهِمْ، وَاقْرَأْ أيَّ سُورَةٍ شِئْتَ»! تاریخ بغداد ج۳/۲۱۷، تاریخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۴۶، ۴۴۷، سير اعلام النبلاء ج۹/۴۶۰، ۴۶۱.

«عنِ المُفَضَّلِ بنِ غَسّانَ، عنْ أَبِيهِ قال: صَلَّيْتُ خَلْفَ الواقديِّ صَلاةَ الجُمُعَةِ فَقَرَأَ (إنَّ هذا لَفِي الصُّحُفِ الأُولىٰ صُحُفِ عيسىٰ وَمُوسىٰ)»! تاريخ بغداد ج۳/۲۱۷، تاريخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۴۷. البته صحیح آیه این است: ﴿إنّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الأُولىٰ * صُحُفِ إبراهيمَ وموسى﴾. سورۀ اعلی، آیات ۱۸، ۱۹.

خطیب بغدادی نیز از اینکه واقدی نمی‌توانسته با آن محفوظاتش آیات قرآنی را حفظ کند اظهار تعجب نموده است. (تاریخ بغداد ج۳/۲۱۶، تاريخ مدينة دمشق ج۵۴/۴۴۶، سير اعلام النبلاء ج۹/۴۶۰).

۶۳ـ تاریخ بغداد ج۳/۲۲۸.

۶۴ـ طبقات ابن سعد ج۵/۴۲۵، التاريخ الكبير (بخارى) ج۱/۱۷۸، التاريخ الصغير (بخاری) ج۲/۲۸۳، الضعفاء الصغير (بخاری) ص۱۰۹، الضعفاء الكبير ج۴/۱۰۷، كتاب المجروحين ج۲/۲۹۰، الكامل فی الضعفاء ج۶/۲۴۱، تاريخ بغداد ←

قضاوت گمارده شد. او تا زمان مرگ مسند قضاوت را در دست داشت.[۶۵]

واقدی، مأمون عباسی را به عنوان وصی خویش قرار داد.[۶۶] یک بار هارون الرشید ده هزار درهم[۶۷] و یک بار سی‌هزار درهم[۶۸] به وی بخشید.

یحیی بن خالد (ف. ۱۹۰هـ) نیز ـ که چهرهٔ برجستهٔ دربار هارون‌الرشید بود ـ برای مدتی هر شب پانصد دینار به واقدی می‌داد![۶۹] یک بار یحیی بن خالد دویست هزار درهم به وی بخشید![۷۰]

مأمون نیز در یکی از بذل و بخشش‌های خویش مبلغ یکصد هزار درهم به وی جایزه داد![۷۱]

← ج۲۱۳/۳، ۲۲۴، تاریخ مدینة دمشق ج۴۳۷/۵۴ ـ ۴۳۹، سیر اعلام النبلاء ج۴۵۷/۹، تهذیب التهذیب ج۳۲۵/۹.

۶۵ـ طبقات ابن سعد ج۴۳۳/۵، تاریخ مدینة دمشق ج۴۳۸/۵۴، سیر اعلام النبلاء ج۴۵۷/۹، تهذیب التهذیب ج۳۲۵/۹.

۶۶ـ طبقات ابن سعد ج۴۳۳/۵.

۶۷ـ طبقات ابن سعد ج۴۲۶/۵.

۶۸ـ طبقات ابن سعد ج۴۳۰/۵، تاریخ مدینة دمشق ج۴۶۴/۵۴، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۶/۹.

۶۹ـ طبقات ابن سعد ج۴۲۹/۵، ۴۳۰، تاریخ مدینة دمشق ج۴۶۲/۵۴ ـ ۴۶۴، سیر اعلام النبلاء ج۴۶۶/۹.

۷۰ـ تاریخ بغداد ج۲۱۴/۳.

۷۱ـ قاضی بصره هارون بن عبدالله زُهْری از کسانی است که به این موضوع تصریح نموده است. (تاریخ بغداد ج۲۲۹/۳، تاریخ مدینة دمشق ج۴۶۵/۵۴، ۴۶۶).

واقدی خود تصریح می‌نماید که ششصد هزار درهم از حکومت دریافت کرده است![۷۲] اموالی که بر اساس روایات پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله همگی حرام است.[۷۳]

یکی از روایاتی که واقدی از پیامبر صلى الله عليه وآله نقل نموده این است که وی به سند خود از ابو اَرْوی نقل می‌کند که گفت: «با پیامبر نشسته بودم که ابوبکر و عمر آمدند. پیامبر (وقتی آنان را دید) گفت: شکر خدایی راست که مرا به وسیلهٔ شما دو نفر تأیید کرده است»![۷۴]

* ✎ابن سعد روایت دیگری هم ذکر کرده مبنی بر اینکه سعید بن عاص ـ بعد از فوت عمر بن خطاب ـ از ام‌کلثوم خواستگاری کرده است.[۷۵] این

۷۲ـ «عن الحسنِ بنِ شاذانَ قال: قال الواقديُّ: صار إليَّ مِن السّلطانِ سِتّمائةِ ألفِ درهم». تاریخ بغداد ج۳/۲۳۰، تاریخ مدینة دمشق ج۵۴/۴۶۹، المنتظم ج۱۰/۱۷۲، سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۷.

۷۳ـ حرام بودن هدایای حکومت با الفاظ مختلف از پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نقل شده است، الفاظی چون: «هَدايَا السُّلْطانِ سُحْتٌ وَغُلُولٌ»، «هَدايَا الأُمَراءِ سُحْتٌ»، «هَدايَا العُمّالِ سُحْتٌ»، «هَدايَا العُمّالِ مِنَ السُّحْتِ»، «هَدِيَّةُ الأَميرِ غُلُولٌ» و «هَدايَا العُمّالِ غُلُولٌ». مسند احمد بن حنبل ج۵/۴۲۴، مصنف ابن ابی‌شیبة ج۵/۲۲۸، اخبار القضاة ج۱/۵۹، المعجم الاوسط (طبرانی) ج۵/۱۶۸، ج۸/۲۵، ج۹/۳۴، احکام القرآن (جَصّاص) ج۲/۸۵، ۵۴۲، تاریخ جرجان ص۲۹۶، الفوائد العوالی المؤرخة (تنوخی) ص۱۲۱، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۰/۱۳۸، تاریخ مدینة دمشق ج۱۵/۱۷، ایضاح الاحکام ص۱۰۸.

۷۴ـ «كنتُ مَعَ رسولِ اللهِ صلى الله عليه وآله جالِساً، فَطَلَعَ أبوبكرٍ وعُمَرُ، فقالَ: الْحَمْدُ لِلّهِ الّذي أيَّدَني بِكُما». سیر اعلام النبلاء ج۹/۴۶۸.

روایت به عبدالله بن ابی‌بکر بن حَزْم منتهی می‌شود و منقطع است. عبدالله بن ابی‌بکر بن حَزْم در سال ۱۳۰ یا ۱۳۵ هجری در سن ۷۰ سالگی فوت شده است.[۷۶] بر این اساس، او حداقل ۳۷ سال بعد از فوت عمر تازه به دنیا آمده است. مضافاً به اینکه کسی که این روایت را از «عبدالله بن ابی‌بکر بن حَزْم» نقل می‌کند «یزید بن عِیاض بن جُعْدُبَه» است که فردی کذّاب می‌باشد.

* بعضی از کسانی که ابوالحکم یزید بن عیاض بن (یزید بن) جُعْدُبَهٔ لیثی را فردی کذّاب معرفی کرده‌اند عبارتند از: مالك بن اَنس،[۷۷] یحیی بن مَعین،[۷۸] احمد بن صالح

←۷۵ـ طبقات ابن سعد (ترجمة الامام الحسین من طبقات ابن سعد) ص۴۱.

۷۶ـ تهذیب الکمال ج۱۴/۳۵۱، تهذیب التهذیب ج۵/۱۴۴، تقریب التهذیب ج۱/۴۸۱، ۴۸۲.

۷۷ـ مالك بن انس معتقد است ابن سَمْعان کذّاب است و یزید بن عیاض به مراتب از او کذّاب‌تر. «قال عبدُالحَمیدِ بنُ الوَلیدِ المِصریُّ، عن أبي‌القاسم: سَأَلْتُ مالِکاً عن ابنِ سَمْعانَ، فقال: کَذّابٌ. قلت: فَیَزیدُ بنُ عِیاضٍ؟ قال: أَکْذَبُ وَأَکْذَبُ». المعرفة والتاریخ ج۱/۳۹۴، الجرح والتعدیل ج۹/۲۸۳، الکامل فی الضعفاء ج۷/۲۶۳، الاسامی والکنی (حاکم ابواحمد) ج۴/۲۴، تاریخ مدینة دمشق ج۲۸/۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، الموضوعات (ابن جوزی) ج۱/۲۲۸، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۳/۲۱۱، تهذیب الکمال ج۳۲/۲۲۳، تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹. همچنین رجوع کنید به: المعرفة والتاریخ ج۳/۱۵۷.

۷۸ـ یحیی بن مَعین می‌گوید: یزید بن عِیاض دروغ می‌گفت. «کان یَکْذِبُ». میزان الاعتدال ج۴/۴۳۷، تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹.←

مصری،[82] نسائی،[81] و ابن حَزْم اندلسی[80]. همچنین سفیان بن عُیَیْنَه،[79]

از یحیی بن مَعین در خصوص جرح و تضعیف ابن عیاض عبارات زیر نیز نقل شده است:

«لا یُکْتَبُ حدیثُه». الکامل فی الضعفاء ج۷/۲۶۳، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۳/۲۱۱، میزان الاعتدال ج۴/۴۳۷، تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹.

«لَیْسَ بِثِقَةٍ». الضعفاء الکبیر ج۴/۳۸۸، الکامل فی الضعفاء ج۷/۲۶۳، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۳/۲۱۱، میزان الاعتدال ج۴/۴۳۷.

«ضَعیفٌ». تاریخ یحیی بن مَعین (به روایت دوری) ج۱/۶۰ [۳۰۱]، الضعفاء الکبیر ج۴/۳۸۷، الجرح والتعدیل ج۹/۲۸۳، کتاب المجروحین ج۳/۱۰۸، ۱۰۹، الکامل فی الضعفاء ج۷/۲۶۳، میزان الاعتدال ج۴/۴۳۷، تهذیب الکمال ج۳۲/۲۲۴.

«لَیْسَ بِشَيْءٍ». تاریخ یحیی بن مَعین (به روایت دارِمی) ص۲۲۷ [۸۷۱]، تاریخ یحیی بن مَعین (به روایت دوری) ج۲/۶۸ [۳۲۷۳]، الضعفاء الکبیر ج۴/۳۸۷، ۳۸۸، الجرح والتعدیل ج۹/۲۸۳، کتاب المجروحین ج۳/۱۰۹، الکامل فی الضعفاء ج۷/۲۶۳، الموضوعات (ابن جوزی) ج۱/۲۲۸، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۳/۲۱۱، تهذیب الکمال ج۳۲/۲۲۴، میزان الاعتدال ج۴/۴۳۷، تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹.

همچنین گفته است: «أَفْسَدُوهُ وَجَعَلُوا یُدْخِلُونَ لَهُ الأَحادیثَ فَیَقْرَأُها، وإذا کان لا یَعْقِلُ ما سَمِعَ مِمّا لَمْ یَسْمَعْ، فَکَیْفَ یُکْتَبُ عَنْهُ»؟ تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹.

۷۹ـ احمد بن صالح مصری (ف. ۲۴۸ه) می‌گوید: به گمان من یزید بن عیاض برای مردم حدیث جعل می‌کرد. «أَظُنُّهُ کان یَضَعُ لِلنّاسِ ـ یَعْنِي الحدیثَ ـ». الجرح والتعدیل

محمد بن سعد،[83] علی بن مَدینی،[84] فلاس،[85]

ج۲۸۳/۹، تهذیب الکمال ج۲۲۴/۳۲، الکشف الحثیث ص۲۸۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

و می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحديثِ». الضعفاء والمتروكين (ابن جوزی) ج۲۱۱/۳.

۸۰ـ نسائی در بارهٔ یزید بن عیاض می‌گوید: «كذّابٌ». تهذيب الكمال ج۲۲۵/۳۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

و می‌گوید: «لَيْسَ بِثِقَةٍ، ولا يُكْتَبُ حديثُهُ». تهذيب الكمال ج۲۲۵/۳۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

و می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحديث». الضعفاء والمتروكين (نسائی) ص۲۵۲، الكامل فی الضعفاء ج۲۶۴/۷، الموضوعات (ابن جوزی) ج۲۲۸/۱، الضعفاء والمتروكين (ابن جوزی) ج۲۱۱/۳، تهذيب الكمال ج۲۲۵/۳۲، ميزان الاعتدال ج۴۳۷/۴، المغنی فی الضعفاء ج۷۵۲/۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۸۱ـ ابن حَزْم می‌گوید: یزید بن عِیاض کذّاب است و از او به عنوان جاعل احادیث یاد شده است. «كذّابٌ، مَذْكُورٌ بِوَضْعِ الحديثِ». المحلی ج۱۸۱/۱۰.

و می‌گوید: «مَذْكُورٌ بالكِذْبِ وَوَضْعِ الأَحاديثِ». المحلی ج۴۸۷/۸، الكشف الحثيث ص۲۸۱.

۸۲ـ سفیان بن عیینه (ف. ۱۹۸هـ) از نقل روایات یزید بن عیاض اجتناب می‌کرد و او را تضعیف می‌نمود. ابوداود در بارهٔ یزید بن عیاض می‌گوید: «تَرَكَ حديثَهُ ابنُ عُيَيْنَةَ، تَكَلَّمَ فيه». سؤالات الآجری لابی‌داود ج۳۱۴/۲ [۱۹۷۲]، تهذيب الكمال ج۲۲۴/۳۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۸۳ـ ابن سعد در بارهٔ یزید بن عیاض می‌گوید: «كان قَليلَ الحديثِ، يُسْتَضْعَفُ». طبقات ابن سعد ج۴۱۲/۵، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

بخاری،[۸۶] مسلم،[۸۷] عِجْلی،[۸۸] ابوزُرْعَه،[۸۹] ابوحاتِم،[۹۰] جوزجانی،[۹۱] ساجی،[۹۲] ابن حِبّان،[۹۳] ابن عَدی،[۹۴] اَزْدی،[۹۵]

←۸۴ـ ابن مَدینی می‌گوید: «ضَعیفٌ، لَیْسَ بِشَيْءٍ». سؤالات عثمان بن محمد بن ابی‌شیبة لابن المَدینی ص۵۱/ ح۱۶۳، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۲۱۱/۳، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱، میزان الاعتدال ج۴۳۷/۴.

←۸۵ـ عمرو بن علی فلاس (ف. ۲۴۹هـ) می‌گوید: «ضعیفُ الحدیثِ جِداً». الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۲۱۱/۳، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۸۶ـ بخاری می‌گوید: «مُنْکَرُ الحدیثِ». التاریخ الکبیر (بخاری) ج۳۵۲/۸، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۸۳/۲، ۸۴، الضعفاء الصغیر (بخاری) ص۱۲۶، کتاب الضعفاء (ابونعیم) ص۱۶۰، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۲۱۱/۳، تهذیب الکمال ج۲۲۴/۳۲، میزان الاعتدال ج۴۳۷/۴، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۸۷ـ مسلم می‌گوید: «مُنْکَرُ الحدیثِ». الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۲۱۱/۳، تهذیب الکمال ج۲۲۴/۳۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۸۸ـ عِجْلی می‌گوید: «ضعیفٌ». معرفة الثقات ج۳۶۷/۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۸۹ـ ابو زُرْعَه، یزید بن عیاض را در نقل روایت ضعیف می‌دانست و می‌گفت از نقل احادیث او باید اجتناب شود. «وعن أبي زُرْعَةَ: ضَعیفُ الحدیثِ، وَأَمَرَ أَنْ یُضْرَبَ عَلی حدیثِهِ». الجرح والتعدیل ج۲۸۳/۹، تهذیب الکمال ج۲۲۴/۳۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۹۰ـ ابن ابی‌حاتم می‌گوید: «ضعیفُ الحدیثِ، مُنْکَرُ الحدیثِ». الجرح والتعدیل ج۲۸۳/۹، تهذیب الکمال ج۲۲۴/۳۲، تهذیب التهذیب ج۳۰۹/۱۱.

۹۱ـ سعدی جوزجانی (ف. ۲۵۹هـ) می‌گوید: «ذَهَبَ حدیثُهُ، سَکَتَ النّاسُ عَنْه». احوال الرجال ص۱۲۸، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۲۱۱/۳.

۹۲ـ زکریا بن یحیی ساجی (ف. ۳۰۷هـ) می‌گوید: «مُنْکَرُ الحدیث». تهذیب التهذیب ←

دارَقُطنی،[۹۶] ابن مَنْدَهٔ اصفهانی[۹۷] و ذَهَبی[۹۸] نیز همگی یزید بن عِیاض بن جُعْدُبَه را با عبارت‌های مختلف تضعیف کرده‌اند.

* ✎ابن سعد در روایتی که ــ به «سعد جاری» منتهی می‌شود ــ نقل کرده است که روزی ام‌کلثوم بنت علی بن ابی‌طالب گریه کرد و به شوهر خود (عمر بن خطاب) از کعب الاحبار و از حرفی که کعب به او زده بود شکایت نمود.[۹۹]

راویِ این روایت «سعد بن نَوْفَل جاری» است که یکی از بندگان عمر بن

← ج۱۱/۳۰۹.

←۹۳ـ ابن حبان می‌گوید: «کان مِمَّنْ یَنفَرِدُ بِالمَناکیرِ عنِ المَشاهیرِ والمَقْلُوباتِ عنِ الثِّقاتِ، فَلَمّا کَثُـرَ ذلك في روایتِه صارَ ساقِـطَ الاحْتِجاجِ بِهِ». کتاب المجروحین ج۳/۱۰۸.

←۹۴ـ ابن عدی می‌گوید: «عامَّةُ ما یَرْوِیهِ غَیْرُ مَحْفُوظَةٍ». تهذیب الکمال ج۳۲/۲۲۵، تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹.

←۹۵ـ ابو الفتح ازدی (ف. ۳۶۷ھ) می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحدیثِ». الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۳/۲۱۱، تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹.

۹۶ـ دارقطنی می‌گوید: «ضعیفٌ». علل الدارقطنی ج۱۰/۳۵۱، الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۳/۲۱۱، میزان الاعتدال ج۴/۴۳۷، تهذیب التهذیب ج۱۱/۳۰۹.

۹۷ـ ابو عبدالله ابن مَنْدَهٔ اصفهانی (ف. ۳۹۵ھ) می‌گوید: «رَوی عَنْهُ عَمْـرُو بنُ دِینـارٍ وشَیْبانُ بنُ فَـرُّوخٍ وَتَکَلَّمَ فیهِ». فتح الباب فی الکنی والالقاب ص۲۵۹.

۹۸ـ ذهبی می‌گوید: «تُرِكَ». الکاشف (ذهبی) ج۲/۳۸۸.

۹۹ـ طبقات ابن سعد ج۳/۳۳۱.

خطاب می‌باشد.[۱۰۰] وی از جانب عمر بر شهر «جار»[۱۰۱] به عنوان والی گمارده شد![۱۰۲]

داستانی که **سعد جاری** در بارهٔ ام کلثوم نقل می‌کند توسط هیچ شخص دیگری نقل نشده است.

* ✎روایت **ابوبکر بن ابی شیبه** (ف. ۲۳۵ه) نیز از طریق حسن بن یسار بصری است.[۱۰۳] تنها کسی که حسن بصری مدعی است که این روایت را از او

۱۰۰ـ الموطأ ـ کتاب الصید ح۱۰ ـ ج۴۹۵/۲، طبقات ابن سعد ج۳۳۲/۳، التاریخ الکبیر ج۳۳۹/۶، ۳۴۰، الجرح والتعدیل ج۹۶/۴ [۴۲۳]، الانساب (سمعانی) ج۱۰/۲، الاربعین البلدانیة ج۹۳/۲، معجم البلدان ج۹۳/۲، تعجیل المنفعة ص۱۵۰، التحفة اللطیفة ج۳۹۴/۱، تدریب الراوی ج۳۱۴/۲، کنز العمال ج۵۷۰/۱۲/ ح۳۵۷۸۷، شرح الزرقانی علی الموطأ ج۱۱۷/۳.

۱۰۱ـ **یاقوت حموی می‌گوید: «شهر «جار» در ساحل دریای سرخ است که تا مدینه به مقدار یک شبانه روز راه فاصله دارد ... در «جار» قصرهای فراوانی وجود دارد، نیمی از این شهر بصورت جزیره در دریا واقع شده است و نیمی از آن در ساحل قرار دارد».** معجم البلدان ج۹۲/۲، ۹۳.

همچنین رجوع شود به: الانساب (سمعانی) ج۹/۲، ۱۰.

۱۰۲ـ التاریخ الکبیر ج۱۰۷/۵، مشارق الانوار (قاضی عیاض) ج۱۷۳/۳، الانساب (سمعانی) ج۹/۲، ۱۰، الاربعین البلدانیة ج۹۳/۲، معجم البلدان ج۹۳/۲، تعجیل المنفعة ص۱۵۰.

۱۰۳ـ مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب النکاح باب ۱۸۴: ما قالوا في الرجل یزوج الصبیة أو یتزوجها ح۴ ـ ج۴۲۲/۳.

شنیده، پدرش یسار است که یسار خود از مجاهیل روات می‌باشد! به علاوه حسن بصری به تدلیس نمودن در روایات مشهور است.[۱۰۴] عمل تدلیس، کاری است که محدث معروف شعبة بن حجّاج آن را برادرِ کذب خوانده و گفته: «من اگر زنا بکنم برایم بهتر و گواراتر است از اینکه (در نقل روایت) تدلیس نمایم».[۱۰۵]

۱۰۴ـ التبیین لِاَسماء المُدلِّسین ص۲۰، ۶۶، طبقات المدلسین (ابن حجر) ص۲۹، تهذیب التهذیب ج۲/۲۳۶، تقریب التهذیب ج۱/۲۰۲، لسان المیزان ج۷/۱۹۷، تحفة الاحوذی ج۱/۸۱، علوم الحدیث ومصطلحه (صبحی صالح) ص۱۷۶.

۱۰۵ـ «التَّدْلِيسُ أَخُو الكِذْبِ ... وقال: لَأَنْ أَزْنِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدَلِّسَ».

عبارت‌های فوق را شافعی (امام شافعیان) از شعبة بن حجاج نقل کرده است. رجوع کنید به: الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۱/۱۷۳، الفصول فی الاصول ج۳/۱۸۹، الکفایة فی علم الروایة ص۳۹۳، اصول السرخسی ج۱/۳۷۹، مقدمة ابن الصلاح ص۶۰، کشف الاسرار (علاء الدین بخاری) ج۳/۱۰۹، جامع التحصیل ص۹۸، اختصار علوم الحدیث (ابن کثیر) ص۴۷، الباعث الحثیث ص۵۱، الشذا الفیّاح ص۱۰۸، المقنع فی علوم الحدیث ج۱/۱۵۷، التبصرة والتذکرة ج۱/۱۸۷، التقریر والتحبیر ج۲/۳۳۹، فتح المغیث ج۱/۲۰۷، فتح الباقی (سنکی) ج۱/۱۸۷، تیسیر التحریر ج۳/۵۷، شرح شرح نخبة الفکر (ملا علی قاری) ص۴۲۳، الیواقیت والدرر ج۲/۱۶، شذرات الذهب ج۱/۲۲۲، شرح الزرقانی علی المنظومة البیقونیة ص۶۷، منهج ذوی النظر ص۷۲، دراسات فی الجرح والتعدیل ص۱۵۰، التلخیص فی علم مصطلح الحدیث ص۱۴، اصول الحدیث (محمد عجاج الخطیب) ص۳۳۹، التدلیس (جزائری) ص۱۰۵، المدخل الی علوم الحدیث (دردیری) ص۱۰۳، مباحث فی علوم القرآن والحدیث (عبدالمجید محمود) ص۲۹۷، تیسیر مصطلح الحدیث ص۸۲.

حسن بصری که بیش از هر کس دیگری نظراتش را به آراء عمر بن خطاب شبیه دانسته‌اند[۱۰۶] از کسانی است که به عنوان معاند امیر المؤمنین علی علیه السلام از وی یاد شده است.[۱۰۷]

۱۰۶ـ ابوقَتاده عَدَوی در بارهٔ حسن بصری می‌گوید: «ما رَأَیْتُ رَجُلاً قَطُّ أَشْبَهَ رَأْیاً بِعَمَرَ بنِ الخَطّابِ ــ رَحِمَهُ اللهُ ــ مِنْهُ». طبقات ابن سعد ج۱۶۱/۷، طبقات الفقهاء (ابواسحاق شیرازی) ص۶۸، ۶۹، الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۴۲/۳، التعدیل والتجریح ج۴۸۹/۱.

۱۰۷ـ گفته شده: حسن بصری از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و از حضرت بدگویی می‌کرده است. ابن ابی الحدید ضمن اشاره به این موضوع، به ذکر روایاتی می‌پردازد که دلالت بر بغض و کینهٔ حسن بصری نسبت به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام دارد. ما ذیلاً به دو نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

* حسن بصری فردی وسواسی بود. یکبار برای وضو، آبِ زیادی مصرف نمود؛ امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای حسن! آبِ بسیاری ریختی! حسن بصری گفت: آنچه که (توِی) امیر المؤمنین از خون مسلمانان بر زمین ریخته‌ای بیشتر از آبی است که من بر زمین ریختم! علی علیه السلام به او فرمود: آیا این مطلب، تو را خیلی ناراحت کرده؟ حسن بصری گفت: آری. حضرت علیه السلام فرمود: تو، (پس از این) همیشه در حال اندوه و ناراحتی خواهی بود. می‌گویند: حسن بصری پس از این ماجرا (که در آن امیر المؤمنین علیه السلام او را نفرین نمود) تا آخر عمرش همیشه اندوهگین و عبوس و ناراحت بود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۹۵/۴).

* حسن بصری می‌گفت: «اگر علی در مدینه به خوردنِ خرما می‌پرداخت برایش بهتر بود از اینکه وارد این کارها (= خلافت) بشود». شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج۹۵/۴.

* ✎روایت مُصعب بن عبدالله زبیری (ف. ۲۳۶ه) در این خصوص بدون اسناد است.[۱۰۸]

* ✎روایت جاحظ (ف. ۲۵۵ه) بدون اسناد است.[۱۰۹]

* ✎روایت زبیر بن بَکّار (ف. ۲۵۶ه) بدون اسناد است.[۱۱۰]

* مضافاً به اینکه: احمد بن علی سلیمانی، زبیر بن بَکّار را در شمار جاعلین احادیث ذکر نموده است.[۱۱۱] زبیر بن بَکّار عداوت و دشمنیِ نسبت به امیر المؤمنین ﷺ را از پدرش و جدش و نهایتاً از جد اعلایش عبدالله بن زبیر بن عَوّام به ارث برده بود.[۱۱۲] گفته شده که: در اثر عنادِ علنی و بیش از حدی که او

۱۰۸ــ نسب قریش (مصعب زبیری) ص۳۴۹.

۱۰۹ــ العثمانیة ص۲۳۶.

۱۱۰ــ جمهرة نسب قریش (زبیر بن بکار) ج۲/۷۸۲.

۱۱۱ــ میزان الاعتدال ج۲/۶۶. همچنین رجوع کنید به: تهذیب التهذیب ج۳/۲۷۰.

۱۱۲ــ نسب زبیر بن بکّار چنین است: زبیر بن بکار بن مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر.

پدر ناصبی وی (=بکّار) به نفرین امام رضا ﷺ از بالای بام به زیر افتاد و جان داد. جد ناصبی وی (= عبدالله بن مصعب) نیز کسی است که به اصرار او هارون الرشید مبادرت به قتل یحیی بن عبدالله بن حسن نموده است.

مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین اعلی الله مقامه پس از ذکر مطالب فوق ــ در بارهٔ عداوت زبیر بن بکار نسبت به علویان و حضرت امیر المؤمنین ﷺ ــ می‌فرماید: «... وَرِثَها عَدُوٌّ عَنْ عَدُوٍّ عَنْ عَدُوٍّ مِنْ عَبْدِاللهِ بنِ الزُّبَيْرِ». ابوهریرة (تألیف سید عبدالحسین شرف الدین) ص۱۲۸.

نسبت به علویان اظهار می‌نمود آنان تصمیم گرفتند که وی را به قتل برسانند، از همین رو زبیر بن بکّار مجبور شد از ایشان بگریزد و به عراق برود.[۱۱۳]

زبیر مورد عنایت و توجه خاص «متوکل» خلیفهٔ ناصبیِ[۱۱۴] عباسی بود تا

۱۱۳ـ «قَدِمَ الزُّبَیْرُ بنُ بَکّارٍ العِراقَ هارِباً مِنَ العَلَوِیّینَ، لِأَنَّهُ کانَ یَنالُ مِنهُمْ، فَتَهَدَّدُوهُ، فَهَرَبَ مِنهُم ...». الکامل فی التاریخ ج۶/۵۲۶.

۱۱۴ـ ظاهراً «متوکل» از اینکه قبلاً به دنیا نیامده بود تا در کشتن حسین بن علی ﷺ شرکت داشته باشد متأسف بود! از همین رو در سال ۲۳۶ هجری دستور داد مرقد مطهّر حضرت امام حسین ﷺ را نابود کنند و بر روی قبر حضرت زراعت نمایند!

ذهبی در باره ناصبی بودن متوکّل و در اشاره به موضوع فوق می‌گوید: «وفي سَنَةِ (مائَتَیْنِ) وسِتٍّ وثلاثینَ هَدَمَ المُتَوَکِّلُ قَبْرَ الحُسَیْنِ ﷺ. فقالَ البَسّامِيُّ:

أَسِفُوا عَلى أنْ لا یَکُونُوا شارَکُوا

فِي قَتْلِهِ فَتَتَبَّعُوهُ رَمِیماً

وکانَ المُتَوَکِّلُ فِیهِ نَصْبٌ وَانْحِرافٌ، فَهَدَمَ هذا المَکانَ وما حَوْلَهُ مِنَ الدُّورِ، وَأَمَرَ أنْ یُزْرَعَ، وَمَنَعَ النّاسَ مِنِ انْتِیابِهِ». سیر اعلام النبلاء ج۱۲/۳۵. همچنین رجوع کنید به: وفیات الاعیان ج۳/۳۶۵، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۱۷ ـ حوادث سنة ۲۳۱ إلی ۲۴۰ هـ ـ ص۱۸، ۱۹، الوافی بالوفیات (صفدی) ج۱۱/۱۳۲ [۲۱۱]، فوات الوفیات ج۱/۲۹۰، طبقات الشافعیة الکبری (سبکی) ج۲/۵۴، البدایة والنهایة ج۱۱/۱۴۳، تاریخ الخلفاء (سیوطی) ص۳۴۷، سمط النجوم العوالی (عصامی) ج۳/۳۶۱، ۳۶۲، ۴۶۴.

در عبارات زیر نیز به ناصبی بودن متوکّل تصریح شده است:

«وکانَ المُتَوَکِّلُ کَثیرَ التَّحامُلِ عَلى عَلِيٍّ وَوَلَدَیْهِ الحَسَنِ وَالحسینِ رَضِيَ اللهُ عَنهُمْ أَجْمَعِینَ». وفیات الاعیان ج۳/۳۶۵. ←

جایی که «متوکل» او را به عنوان معلمِ مخصوص فرزند خود «موفّق» انتخاب نمود.[115] متوکل در یکی از بخشش‌های خود، مبلغ ده هزار درهم به زبیر بن بکّار بخشیده است.[116]

سرسپردگی کاملِ زبیر بن بکّار به دستگاه مستبد عباسی موجب شد که عاقبت وی از طرف خلیفه عباسی به عنوان قاضی مکه منصوب گردد.[117]

* ✎اِسناد روایت بَلاذُری (ف. ۲۷۹ه) ـ که از طریق «هِشام کَلْبی» است ـ به محمد بن سائب کلبی (ف. ۱۴۶ه) منتهی می‌شود و منقطع است.[118]

* **محمد بن سائب کلبی** توسط علمای جرح و تعدیل عامه بشدت تضعیف شده و اقوال زیر در بارهٔ وی اظهار گردیده است.

محمد بن سائب کلبی روایات بسیاری از ابوصالح (باذام) نقل کرده است.

← «وكانَ مَعْرُوفاً بِالنَّصْبِ». الوافی بالوفيات (صفدی) ج۱۱/۱۳۱ [۲۱۰]، فوات الوفيات ج۱/۲۹۰، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج۱۷ ـ حوادث سنة ۲۳۱ إلى ۲۴۰ هـ ـ ص۱۸، ۱۹.

«وكانَ في المتوكِّلِ نَصْبٌ». سير اعلام النبلاء ج۱۲/۱۸.

«وكان شَديدَ التَّحامُلِ عَلىٰ عَلِيٍّ وَوُلْدِهِ». البداية والنهاية ج۱۱/۱۴۳.

۱۱۵ـ تاریخ بغداد ج۸/۴۷۰، وفيات الاعيان ج۲/۳۱۱.

۱۱۶ـ به منابع پاورقی پیشین رجوع کنید.

۱۱۷ـ تاریخ بغداد ج۸/۴۶۹، ۴۷۲، الانساب (سمعانی) ج۳/۱۳۷، وفيات الاعيان ج۲/۳۱۲.

۱۱۸ـ جمل من انساب الاشراف ج۲/۴۱۱.

سفیان ثوری می‌گوید: «محمد بن سائب کلبی گفته: هر چه که من از ابوصالح نقل کرده‌ام دروغ است (و من آنها را خودم ساخته‌ام)».[۱۱۹]

یحیی بن مَعین نیز محمد کلبی را فرد موثقی نمی‌داند[۱۲۰] و می‌گوید: «وی کذّاب است».[۱۲۱]

افراد دیگری که به کذّاب بودن محمد کلبی تصریح نموده‌اند عبارتند از: لیث بن ابی‌سلیم،[۱۲۲] زائده،[۱۲۳] سلیمان بن طرخان،[۱۲۴] قُرَّة بن خالد،[۱۲۵] جوزَجانی

۱۱۹ـ سفیان ثوری می‌گوید: «قال لَنا الكَلْبِيُّ: كُلُّما حَدَّثْتُ عَنْ أبي صالِحٍ كِذْبٌ».
التاریخ الکبیر (بخاری) ج۱/۱۰۱، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۴۸/۲، ۴۹، الضعفاء الصغیر (بخاری) ص۱۰۶، کتاب المجروحین (ابن حبان) ج۲/۲۵۴، ۲۵۵، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۶/۱۱۵، سنن الدارقطنی ج۴/۷۲، السنن الکبری (بیهقی) ج۱۰/۲۹۰، موضح اوهام الجمع والتفریق ج۱/۲۵، میزان الاعتدال ج۳/۵۵۷.

۱۲۰ـ الضعفاء الکبیر ج۴/۷۸، الجرح والتعدیل (ابن ابی حاتم) ج۷/۲۷۱، تهذیب الکمال ج۲۵/۲۴۸، میزان الاعتدال ج۳/۵۵۹.

۱۲۱ـ إرواء الغلیل ج۶/۱۵۲.

۱۲۲ـ الضعفاء الکبیر ج۴/۷۸، منهاج السنة ج۵/۸۲، تهذیب الکمال ج۲۵/۲۴۸، المنتقی من منهاج الاعتدال ص۳۱۹.

۱۲۳ـ منهاج السنة ج۵/۸۱، ۸۲، المنتقی من منهاج الاعتدال ص۳۱۹، إرواء الغلیل ج۶/۱۵۲.

۱۲۴ـ احوال الرجال (جوزجانی) ص۵۴، منهاج السنة ج۵/۸۲، تهذیب الکمال ج۲۵/۲۴۸، المنتقی من منهاج الاعتدال ص۳۱۹.

سعدی،[130] ابن جَوْزی،[129] ابن تیمیّه،[128] هَیثمی،[127] ابن حَجَر عسقلانی،[126] محمد طاهر فَتّنی،[134] مُناوی،[133] مبارَکفوری[132] و اَلْبانی[131].

«ابونُعیم اصفهانی» تمامی احادیث کلبی را ساختگی می‌داند.[135]

۱۲۵ـ احوال الرجال (جوزجانی) ص۵۴، الجرح والتعدیل (ابن ابی حاتم) ج۲۷۱/۷، تهذیب الکمال ج۲۵۱/۲۵.

۱۲۶ـ احوال الرجال (جوزجانی) ص۵۴، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۱۵/۶، میزان الاعتدال ج۵۵۹/۳.

۱۲۷ـ ابن جوزی در بارهٔ محمد کلبی می‌گوید: «مِنْ کِبارِ الکَذّابِینَ». الموضوعات (ابن جوزی) ج۴۷/۱، الکشف الحثیث ص۲۳۱، الحطة فی ذکر الصحاح الستة ص۱۱۱.

۱۲۸ـ منهاج السنة ج۸۱/۵، ۸۲، المنتقی من منهاج الاعتدال ص۳۱۸، ۳۱۹.

۱۲۹ـ مجمع الزوائد ج۱۲۰/۴، ج۲۸۰/۶، ج۵۴/۷، ج۲۴۳/۹، ۳۷۲. و رجوع کنید به: ج۶۷/۵، ج۳۲۳/۶، ج۳۶/۷، ۳۹، ۸۹، ۹۹، ۱۳۳، ج۲۴۸/۸.

هیثمی همچنین می‌گوید: به خدا پناه می‌بریم از قبایحی که (محمد کلبی مرتکب شده و) به او نسبت می‌دهند. «نَعُوذُ بِاللهِ مِمّا نُسِبَ إلَیْهِ مِنَ القَبائِحِ». مجمع الزوائد ج۱۱۵/۴.

۱۳۰ـ تقریب التهذیب ج۷۸/۲.

۱۳۱ـ تذکرة الموضوعات (محمد طاهر فَتّنی) ص۱۳۸.

۱۳۲ـ الفتح السماوی ج۱۴۵/۱.

۱۳۳ـ تحفة الاحوذی ج۳۳۸/۸.

۱۳۴ـ إرواء الغلیل ج۷۸/۵، ج۱۵۲/۶.

۱۳۵ـ «أحادِیثُهُ مَوْضُوعَةٌ». کتاب الضعفاء (ابونعیم) ص۱۳۸.

حاکم نیشابوری نیز کلیهٔ روایاتی را که کلبی از ابوصالح (باذام) نقل نموده جعلی می‌داند[۱۳۶] و ابوالشیخ اصفهانی (ف. ۳۶۹) می‌گوید: «کلبی متهم به حدیث‌سازی است»[۱۳۷].

عده‌ای تصریح کرده‌اند که کلبی فردی «متروك الحديث» است و باید از نقل روایات او و یا کتابت آنها و یا حداقل از احتجاج به آنها اجتناب نمود. کسانی که به «متروك الحديث» بودنِ کلبی تصریح کرده‌اند عبارتند از: تِرمذی،[۱۳۸] ابوحاتِم،[۱۳۹] دارَقُطْنی،[۱۴۰] نَسائی،[۱۴۱] بیهقی[۱۴۲] و ذَهَبی[۱۴۳].

۱۳۶ـ «أحادِيثُهُ عن أبي صالِحٍ مَوْضُوعَةٌ». المدخل الی الصحیح (ابواحمد حاکم) ص۱۹۵.

۱۳۷ـ «مُتَّهَمٌ بِالوَضْعِ». اخلاق النبی وآدابه ج۳/۱۸۰.

۱۳۸ـ تِرْمِذی در بارهٔ کلبی می‌گوید: «تَرَكَهُ أهْلُ العِلْمِ بالحديثِ». سنن الترمذی ج۴/۳۲۴، ضعیف سنن الترمذی ص۳۷۲.

۱۳۹ـ ابوحاتم می‌گوید: «النّاسُ مُجْمَعُونَ على تَرْكِ حديثِه، لا يُشْتَغَلُ بِهِ، هو ذاهِبُ الحديثِ». الجرح والتعدیل (ابن ابی حاتم) ج۷/۲۷۱، تهذیب الکمال ج۲۵/۲۵۱.

۱۴۰ـ دارقطنی می‌گوید: «مَتْرُوكٌ». سنن الدارقطنی ج۴/۷۲، میزان الاعتدال ج۳/۵۵۹.

۱۴۱ـ نسائی می‌گوید: «متروكُ الحديثِ». کتاب الضعفاء والمتروکین ص۲۳۱، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۶/۱۱۵.

۱۴۲ـ بیهقی می‌گوید: «مَتروكٌ». السنن الکبری (بیهقی) ج۱۰/۲۹۰.

و می‌گوید: «لا يُحْتَجُّ بِه». السنن الکبری (بیهقی) ج۶/۲۶۱، إرواء الغلیل ج۶/۱۵۲.

حَمّاد بن سَلَمه به خداوند قسم می‌خورد که کلبی فردی غیر موثق است.[۱۴۴]

نسائی نیز از کلبی به عنوان فردی غیر موثق یاد می‌کند و می‌گوید: «روایاتی را که کلبی نقل می‌کند نباید نوشت».[۱۴۵]

کلبی کتاب مفصلی در تفسیر قرآن دارد. احمد بن حنبل حتی نگاه کردن به تفسیرِ کلبی را حرام می‌داند![۱۴۶]

ابن وزیر صنعانی (ف. ۸۴۰ه) می‌گوید: «هیچ فردی کلبی را توثیق نکرده است»،[۱۴۷]

و ذهبی می‌گوید: «اصلاً جایز نیست که نام کلبی در کتابها ذکر شود، چه رسد به اینکه به (روایاتِ) او احتجاج و استناد شود».[۱۴۸]

سخاوی معتقد است که ضعیف بودن روایات کلبی مورد اتفاق همگان است.[۱۴۹]

* «هِشام بن محمد بن سائب کَلْبی» ف. ۲۰۴ه نیز ـ که از پدرش روایت

۱۴۳ـ ذهبی می‌گوید: «مَتروكُ الحديثِ». سیر اعلام النبلاء ج۶/۲۴۸.

۱۴۴ـ حماد بن سلمه می‌گوید: «كان وَاللهِ غَيرَ ثِقَـةٍ». کتاب المجروحین (ابن حبان) ج۲/۲۵۴.

۱۴۵ـ «ليس بِثِقَـةٍ ولا يُكْتَبُ حديثُه». تهذیب الکمال ج۲۵/۲۵۱.

۱۴۶ـ «قال أحمدُ بنُ زُهَيْرٍ: قلتُ لِأَحمدَ بنِ حَنْبَلٍ: يَحِلُّ النَّظَرُ في تَفْسيرِ الكَلْبيّ؟ قال: لا». میزان الاعتدال ج۳/۵۵۸.

۱۴۷ـ «لم يُوَثِّـقْهُ أَحَدٌ». ایثار الحق علی الخلق ص۱۴۹.

۱۴۸ـ «لا يَحِلُّ ذِكْـرُهُ فِي الكُتُبِ، فَكَيْفَ الاِحْتِجاجُ بِهِ»؟! میزان الاعتدال ج۳/۵۵۹.

۱۴۹ـ سخاوی در بارهٔ کلبی می‌گوید: «المُتَّفَقُ على ضَعْفِهِ». التوضیح الابهر ص۹۵.

خواستگاری عمر از ام‌کلثوم بنت علی را نقل نموده ـ توسط بعضی از علمای رجال عامه به عنوان فردی کذّاب معرفی شده است. ذیلاً بعضی از اقوالی را که در تضعیف هشام بن محمد کَلْبی ذکر شده است می‌خوانید:

ابن حِبّان می‌گوید: «ابن کلبی از «پدر خود» و «معروف مولی سلیمان» و همچنین از «عراقیان» روایات عجیب و اخباری را نقل می‌کند که هیچ پایه و اساسی ندارد».[۱۵۰]

احمد بن حنبل می‌گوید: «گمان نمی‌کنم که کسی از ابن کلبی حدیث نقل نماید».[۱۵۱]

دارَقُطْنی، ذهبی و هَیثمی نیز کَلْبی را فردی «متروك‌الحدیث» می‌دانند.[۱۵۲]

ابن عَساکر نیز هِشام کَلْبی را فردی غیر موثق می‌داند[۱۵۳] و ابن تیمیّه معتقد

۱۵۰ـ «یَرْوي عن أبیهِ ومَعْروفٍ مولیٰ سلیمانَ والعراقیّینَ العَجائبَ والأَخْبارَ الّتي لا أُصولَ لَها». کتاب المجروحین (ابن حبان) ج۹۱/۳.

۱۵۱ـ «ما ظَنَنْتُ أنَّ أحداً یُحَدِّثُ عَنْهُ». منهاج السنة ج۸۲/۵، میزان الاعتدال ج۳۰۴/۴، سیر اعلام النبلاء ج۱۰۱/۱۰، لسان المیزان ج۱۹۶/۶.

۱۵۲ـ دارقطنی می‌گوید: «مَتروكُ الحدیثِ». منهاج السنة ج۸۲/۵، میزان الاعتدال ج۳۰۴/۴، سیر اعلام النبلاء ج۱۰۱/۱۰، المنتقی من منهاج الاعتدال ص۳۱۹، لسان المیزان ج۱۹۶/۶.

ذهبی می‌گوید: «أحَدُ المَتروکینَ کَأَبیهِ». سیر اعلام النبلاء ج۱۰۱/۱۰.

هیثمی می‌گوید: «مَتروكٌ». مجمع الزوائد ج۲۴۸/۸.

۱۵۳ـ ابن عساکر می‌گوید: «لیس بِثِقَةٍ». میزان الاعتدال ج۳۰۴/۴، سیر اعلام النبلاء ←

است که ابن کلبی از دروغگوترین افراد است.[۱۵۴]

* ✎روایت یَعقوبی (ف. ۲۹۲هـ) نیز ـ در خصوص خواستگاری عمر از ام کلثوم بنت علی ﷺ و همچنین ازدواج آن دو ـ بدون إسناد است.[۱۵۵]

* ✎ابوبشر دُولابی (ف. ۳۱۰هـ) روایات خود را از طرق زیر نقل نموده است:

۱ـ از طریق **محمد بن اسحاق**.[۱۵۶] قبلاً روایات ابن اسحاق را آوردیم و در بارۀ خود ابن اسحاق نیز سخن گفتیم.

۲ـ از طریق **لیث بن سعد**.[۱۵۷] روایت لیث بن سعد منقطع است مضافاً به اینکه روایت لیث را کاتبش (= عبدالله بن صالح کذّاب) نقل کرده که تضعیف و تکذیب او خواهد آمد.[۱۵۸]

۳ـ از طریق **واقد بن محمد بن عبدالله بن عمر**.[۱۵۹] إسناد واقد بن محمد

← ج۱۰/۱۰۲، لسان المیزان ج۶/۱۹۶.

۱۵۴ـ ابن تیمیه در باره ابن کلبی می‌گوید: «هو مِنْ أَكْذَبِ النّاسِ». منهاج السنة ج۵/۸۱، ۸۲، المنتقی من منهاج الاعتدال ص۳۱۹.

۱۵۵ـ تاریخ الیعقوبی ج۲/۱۴۹.

۱۵۶ـ الذریة الطاهرة ص۶۲، ۱۱۴، ۱۱۶.

۱۵۷ـ الذریة الطاهرة ص۶۲.

۱۵۸ـ رجوع کنید به صفحات ۵۸۴ تا ۵۸۸.

۱۵۹ـ الذریة الطاهرة ص۱۱۴.

منقطع و مجهول است.[۱۶۰]

۴ـ از طریق اَسْلَم عَدَوی بردهٔ حبشی عمر بن خطاب.[۱۶۱] روایت اَسلم عَدوی از طریق حبیب (کاتب مالك بن انس) نقل شده که فردی کذّاب است.[۱۶۲]

۵ـ از طریق محمد بن شهاب زُهْری.[۱۶۳] زُهْری نیز روایت خود را بدون اِسناد نقل کرده است. همچنین باید به یاد داشت که زُهْری از سرسپردگان دولت جبار اموی است تا جایی که از او به عنوان «پاسبان بنی‌امیه» تعبیر شده است.[۱۶۴]

* گفته شد یکی از روایت‌های دولابی در این زمینه، روایت منقطعی است که آن را از طریق عبدالله بن صالح (کاتب لیث بن سعد) نقل کرده است.

ابوصالح عبدالله بن صالح بن محمد بن مسلم جُهَنی مصری (ف. ۲۲۲ھ) فردی کذّاب است و توسط بسیاری تضعیف شده است.

صالح جَزَرَه[۱۶۵] در بارهٔ عبدالله بن صالح می‌گوید: «وی در حدیث دروغ

۱۶۰ـ واقد بن محمد مدعی است که روایت را یکی از بستگانش نقل کرده است. «...عن واقدِ بنِ محمّدِ بنِ عبدِاللهِ بنِ عُمَرَ، عنْ بعضِ أَهْلِهِ ...». الذرية الطاهرة ص۱۱۴.

۱۶۱ـ الذرية الطاهرة ص۱۱۵.

۱۶۲ـ رجوع کنید به صفحات ۶۰۹ تا ۶۱۱.

۱۶۳ـ الذرية الطاهرة ص۱۱۶، ۱۱۸.

۱۶۴ـ این تعبیرِ «هشیم بن بشیر واسطی» است که در بارهٔ او می‌گوید: «شُرْطِيٌ لِبَنِي أُمَيَّةَ». سیر اعلام النبلاء ج۲۲۶/۷، ج۲۹۲/۸.

۱۶۵ـ ابوعلی صالح بن محمد بن عمرو اسدی بغدادی معروف به جَزَرَه (ف. ۲۹۳ھ) از←

می‌گفت».[۱۶۶]

ابن قَیْسَرانی نیز وی را فردی کذّاب می‌خواند.[۱۶۷]

علی بن مَدینی می‌گوید: «من احادیث عبدالله بن صالح را کنار گذاشته‌ام (و مردود می‌دانم) ولذا از وی هیچ روایتی را نقل نمی‌کنم».[۱۶۸] یحیی بن مَعین[۱۶۹] و احمد بن حنبل[۱۷۰] افراد را از نقل روایت‌های او و همچنین کتابت

← ائمهٔ محدثین است.

۱۶۶ـ «كان يَكْذِبُ في الحديثِ». تاریخ بغداد ج۴۸۷/۹، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹۸/۲۹، تهذیب الکمال ج۱۰۲/۱۵، میزان الاعتدال ج۴۴۱/۲، سیر اعلام النبلاء ج۴۱۳/۱۰، فیض القدیر ج۵۲۱/۲.

۱۶۷ـ معرفة التذکرة ص۱۰۷.

۱۶۸ـ «ضَرَبْتُ على حديثِ عبدِاللهِ بنِ صالِحٍ وما أَرْوِي عَنْهُ شَيْئاً». تاریخ بغداد ج۴۸۷/۹، تاریخ مدینة دمشق ج۱۹۷/۲۹، تهذیب الکمال ج۱۰۲/۱۵، سیر اعلام النبلاء ج۴۱۳/۱۰.

۱۶۹ـ «وقتی یحیی بن مَعین به مصر وارد گردید، از طرف عبدالله بن صالح برایش هدایایی با یک کنیز و یک صد دینار فرستاده شد. او هم قبول کرد. یحیی بن مَعین در طول اقامتش در مصر وقتی در احادیث عبدالله بن صالح دقت کرد به مردم گفت که هیچ یک از روایت‌های عبدالله بن صالح را ننویسند». «دَخَلَ يحيَى بنُ مَعِينٍ مِصْرَ، فَاسْتَقْبَلَتْهُ هَدايا أبي صالِحٍ كاتِبِ اللَّيْثِ وجارِيَةٌ ومائَةُ دينارٍ، فَقَبِلَها وَدَخَلَ مِصْرَ. فَلَمّا تَأَمَّلَ حديثَهُ، فقال: لا تَكْتُبُوا عن أبي‌صالِحٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۱۹۶/۲۹.

۱۷۰ـ زیاد بن ایوب می‌گوید: «نَهاني أحمدُ بنُ حَنْبَلٍ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـ أنْ أَرْوِيَ حديثَ عبدِاللهِ بنِ صالِحٍ». کتاب المجروحین ج۴۰/۲، ۴۱، الانساب (سمعانی) ج۷/۵. ←

آنها منع می‌کردند.

احمد بن صالح مصری (ف. ۲۴۸هـ)، [۱۷۱] ابوحاتِم، [۱۷۲] احمد بن علی نسائی، [۱۷۳] ابن ابی‌حاتِم، [۱۷۴] ابن حِبّان، [۱۷۵] ابن حَزْم [۱۷۶] و سمعانی [۱۷۷] هر یک با عبارت‌های خود به جرح و تضعیف عبدالله بن صالح (کاتب لیث بن سعد)

← «عن عبدِاللهِ بنِ أحمدَ: سَأَلْتُ أبي عن عبدِاللهِ بنِ صالحٍ، فقالَ: كانَ أوّلَ أمْرِهِ مُتَماسِكٌ، ثُمَّ فَسَدَ بِآخِرِهِ، وَلَيْسَ هو بِشَيْءٍ، قال: وسَمِعْتُ أبي ذَكَرَهُ يَوْماً فَذَمَّهُ وَكَرِهَهُ». الجامع فی العلل و معرفة الرجال ج۳/۲۱۲، ۲۱۳، الضعفاء الكبير ج۲/۲۶۷، الكامل فی ضعفاء الرجال ج۵/۸۷، تاريخ بغداد ج۹/۴۸۶، التعديل والتجريح ج۲/۹۳۰، تاريخ مدينة دمشق ج۲۹/۱۹۴، ۱۹۵، بحر الدم ص۸۷، تهذيب الكمال ج۱۵/۱۰۱، سير اعلام النبلاء ج۱۰/۴۱۳.

۱۷۱ـ احمد بن صالح می‌گوید: «مُتَّهَمٌ ليس بِشَيْءٍ». تاريخ بغداد ج۹/۴۸۷، تاريخ مدينة دمشق ج۲۹/۱۹۷، تهذيب الكمال ج۱۵/۱۰۳.

۱۷۲ـ ابوحاتم می‌گوید: «لا يُحْتَجُّ بِه». فيض القدير ج۲/۶۳۰.

۱۷۳ـ نسائی می‌گوید: «ليس بِثِقَة». تاريخ بغداد ج۹/۴۸۷، تاريخ مدينة دمشق ج۲۹/۱۹۷، تذكرة الحفاظ ج۱/۳۸۹، تهذيب الكمال ج۱۵/۱۰۳، ميزان الاعتدال ج۲/۴۴۱، سير اعلام النبلاء ج۱۰/۴۱۳.

۱۷۴ـ ابن ابی‌حاتم می‌گوید: «مُنْكَرُ الحديثِ جِداً». فيض القدير ج۲/۶۳۰.

۱۷۵ـ ابن حبان می‌گوید: «مُنْكَرُ الحديثِ جِداً». كتاب المجروحين ج۲/۴۰.

۱۷۶ـ ابن حَزم می‌گوید: «ساقِطٌ». المحلی ج۴/۲۲۹.

۱۷۷ـ سمعانی می‌گوید: «رَوى عنِ اللَّيْثِ مَناكيرَ. مُنْكَرُ الحديثِ جِداً، يَرْوي عَنِ الثِّقاتِ ما لا يَشْبَهُ حديثَ الثِّقاتِ، وعِنْدَهُ المَناكيرُ الكَثيرةُ عن أَقْوامٍ مَشاهيرِ الأَئِمّةِ». الانساب ج۵/۶.

پرداخته‌اند.

مُناوی می‌گوید: ائمهٔ (حدیث)، عبدالله بن صالح را تضعیف کرده‌اند.[۱۷۸]

یکی از احادیث جعلی معروفی که عبدالله بن صالح ساخته حدیثی است که در آن ادعا شده که پیامبر اکرم ﴿ص﴾ فرموده‌اند: «خدا صحابه مرا بر تمامی عالمیان ـ به جز بر انبیا و مرسلین ـ برگزیده (و برتری بخشیده) است، و از میان صحابه من نیز ابوبکر و عمر و عثمان و علی را برگزیده و آنان را بهترین صحابه من قرار داده است...».[۱۷۹]

ابن شاهین می‌گوید: «این روایت، باطل و جعلی است»[۱۸۰] و نسائی با متهم کردن عبدالله بن صالح به جعل این خبر، آن را بتمامی ساختگی می‌داند.[۱۸۱]

۱۷۸ـ «ضَعَّفَهُ الأَئِمَّةُ». فیض القدیر ج۲/۷۲۹.

۱۷۹ـ «إنّ اللهَ اخْتارَ أصحابي على جميعِ العالَمينَ سِوَى النَّبِيّينَ والمُرْسَلينَ، وَاخْتارَ مِنْ أصحابي أبابكرٍ وعُمَرَ وعثمانَ وَعَلِياً رِضوانُ اللهِ عَلَيْهِمْ، فَجَعَلَهُمْ خَيْرَ أصحابي...». صریح السنة (طبری) ص۲۳، شرح مذاهب اهل السنة (ابن شاهین) ص۲۴۰، شرح اصول اعتقاد اهل السنة (لالکائی) ج۷/۱۲۴۳، تاریخ بغداد ج۳/۳۸۱، موضح اوهام الجمع والتفریق ج۲/۳۱۲، معرفة التذکرة ص۱۰۷، الشفا بتعریف حقوق المصطفی ج۲/۵۴، تاریخ مدینة دمشق ج۲۹/۱۸۵، ج۳۰/۲۰۷، ج۳۶/۳۱۶، ج۳۹/۱۱۳، ۱۲۷، تهذیب الکمال ج۱۵/۱۰۴، تهذیب التهذیب ج۵/۲۲۷، الخصائص الکبری ج۲/۳۵۰.

۱۸۰ـ «باطِلٌ مَوْضُوعٌ». شرح مذاهب اهل السنة (ابن شاهین) ص۲۴۰.

ابو حاتِم و ابو زُرْعَه و ابن قَیْسَرانی نیز تصریح کرده‌اند که این روایت را عبدالله بن صالح ساخته است.[۱۸۲]

از احادیث جعلی دیگرِ عبدالله بن صالح این است که می‌گوید: پیامبر ﷺ به مسلمانان فرموده: «واجب است که شما به همراه هر فردی (= یعنی هر امامی) جهاد کنید چه آن شخص آدم خوبی باشد و چه فرد بد و فاجری باشد و گناهان کبیره کرده باشد، (همانطوری که) بر شما واجب است بر (جنازه) هر مسلمانی که می‌میرد نماز بخوانید چه آن شخص خوب باشد و چه فاجر و بد باشد و گناهان کبیره انجام داده باشد»![۱۸۳]

* ✎روایت ابن عبد رَبِّه (ف. ۳۲۸ه) بدون اسناد است.[۱۸۴]

۱۸۱ـ «حديثٌ بِطُولِهِ مَوْضُوعٌ». تهذیب الکمال ج۱۵/۱۰۴، میزان الاعتدال ج۲/۴۴۳، تهذیب التهذیب ج۵/۲۲۷.

۱۸۲ـ ابن ابی حاتم در بارهٔ این حدیث می‌گوید: «سَمِعْتُ أبي وأبا زُرْعَةَ يَقُولانِ: إنَّ هذا الحديثَ مَوْضُوعٌ والحَمْلُ فيهِ على أبي صالِحٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۲۹/۱۹۸، سیر اعلام النبلاء ج۱۰/۴۱۴.

ابن قیسرانی وقتی این روایت را نقل می‌کند می‌گوید: «فيهِ عبدُاللهِ كاتِبُ اللَّيْثِ، وَهُوَ كَذّابٌ». معرفة التذکرة ص۱۰۷.

۱۸۳ـ «الجِهادُ واجِبٌ عَلَيْكُمْ مَعَ كُلِّ بَـرٍّ وفاجِرٍ، وإنْ هُوَ عَمِلَ الكَبائِرَ، والصّلاةُ واجِبَةٌ عَلَيْكُم على كُلِّ مُسْلِمٍ يَمُوتُ، بَـرّاً كانَ أَوْ فاجِراً، وإنْ هو عَمِلَ الكَبائِرَ». مسند الشامیین ج۴/۳۲۹، تاریخ مدینة دمشق ج۲۹/۱۸۳، میزان الاعتدال ج۲/۴۴۳، سیر اعلام النبلاء ج۱۰/۴۱۶.

* ✎روایت طَبَرانی (ف. ۳۶۰هـ) در المعجم الاوسط[۱۸۵] علاوه بر اینکه منقطع است از طریق سفیان بن وَکیع می‌باشد.

سفیان بن وَکیع بن جَرّاح رواسی (ف. ۲۴۷هـ) از کسانی است که نسائی او را تضعیف نموده[۱۸۶] و متهم به کذب است.[۱۸۷]

* ✎اِسناد روایتِ حاکم نیشابوری (ف. ۴۰۵هـ) منقطع است[۱۸۸] و شمس الدین ذهبی به این انقطاع تصریح نموده است.[۱۸۹]

* ✎ابوبکر بیهقی (ف. ۴۵۸هـ) دو روایت در این خصوص نقل کرده که اولی منقطع است و بیهقی خود به مُرْسَل بودن آن تصریح نموده است.[۱۹۰] بیهقی

←۱۸۴ـ العثمانیة ص۲۳۶، العقد الفرید ج۶/۸۹، ۹۰، طبائع النساء (ابن عبد البَر) ص۳۹.

۱۸۵ـ المعجم الاوسط ج۶/۳۵۷.

۱۸۶ـ نسائی در باره او می‌گوید: «لَیسَ بِشَيْءٍ». الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص۱۹۲.
و ذهبی می‌گوید: «ضَعیفٌ». الکاشف ج۱/۴۴۹.

۱۸۷ـ ابوزُرْعه در بارهٔ او می‌گوید: «یُتَّهَمُ بِالْکِذْبِ». الضعفاء وأجوبة ابی‌زرعة الرازی علی سؤالات البرذعی ص۴۰۴، الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۴/۲۳۱، تهذیب الکمال ج۱۱/۲۰۲، سیر اعلام النبلاء ج۱۲/۱۵۲، میزان الاعتدال ج۲/۱۷۳، تذهیب تهذیب الکمال ج۶/۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹، تهذیب التهذیب ج۴/۱۰۹، معجم اسامی الرواة الذین ترجم لهم الالبانی ج۲/۱۶۹، التذییل علی کتاب تهذیب التهذیب ص۱۵۰.

۱۸۸ـ المستدرك علی الصحیحین ج۳/۱۴۲.

۱۸۹ـ تلخیص المستدرك ج۳/۱۴۲.

۱۹۰ـ السنن الکبری ج۷/۶۳.

این روایت را از طریق ابن اسحاق نقل نموده که گفتیم بعضی ابن اسحاق را دجّال و کذّاب معرّفی کرده‌اند.

* روایت دوم بیهقی نیز علاوه بر انقطاعِ در سند، از طریق سفیان بن وَکیع است[۱۹۱] که پیشتر اشاره شد که وی از متهمین به کذب است.[۱۹۲]

* ✎ابوبکر **خطیب بغدادی** (ف. ۴۶۳ه) روایتی را که در این خصوص نقل کرده از طریق «ابراهیم بن مهران بن رستم مروزی» است[۱۹۳] که وی فردی مجهول و «**مُنْکَر الحدیث**» می‌باشد و به بطلان این روایتش تصریح شده است.[۱۹۴]

* مضافاً به اینکه خطیب بغدادی روایت خود را از دو طریق از «ابراهیم بن مهران» نقل نموده که طریق اول به نقل از «**عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بَغَوی**» و طریق دوم به نقل از «**احمد بن حسین بن اسحاق صوفی**» است که هر دو نفر از افراد مجهول می‌باشند.

* از همه مهم‌تر اینکه «ابراهیم بن مهران» خبر ازدواج ام‌کلثوم و عمر را از طریق امیرِ دربارِ عباسی «**موسی بن علی لَخْمی ف. ۱۶۳ه**»،[۱۹۵] و او از طریق امیرِ

۱۹۱ـ السنن الکبری ج۶۴/۷، ۱۱۴.

۱۹۲ـ رجوع کنید به صفحه ۵۸۸.

۱۹۳ـ تاریخ بغداد ج۱۸۰/۶.

۱۹۴ـ الکامل فی الضعفاء ج۲۷۱/۱، ۲۷۲.

۱۹۵ـ ابو عبدالرحمن موسی بن علی بن رباح لَخْمی، والی ابو منصور دوانقی در مصر←

دربار بنی‌امیه «عُقْبَة بن عامر جُهَنی»[۱۹۶] نقل می‌کند.

* عُقبة بن عامر جُهَنی از کسانی است که علیه امیرالمؤمنین علی عليه السلام جنگیده و به طرفداری از معاویه در واقعه صفّین شرکت کرده است.[۱۹۷]

* ✎روایت زمخشری (ف. ۵۳۸ﻫ) بدون اسناد است.[۱۹۸]

* ✎سندِ روایت ابن بَشْکُوال (ف. ۵۷۸ﻫ) منقطع است.[۱۹۹]

* ✎روایت ابن عساکر (ف. ۵۷۱ﻫ) در این خصوص، از طریق ابن سعد می‌باشد و همان روایتِ منقطعِ ابن سعد را نقل کرده است.[۲۰۰]

* ✎روایتی که ضیاء الدین مَقْدِسی (ف. ۶۴۳ﻫ) نقل نموده علاوه بر اینکه

← بود. (الجرح والتعدیل ج۱۵۳/۸، سیر اعلام النبلاء ج۴۱۱/۷، الکاشف فی معرفة من له روایة فی الکتب الستة ج۳۰۶/۲).

۱۹۶ـ عقبة بن عامر جُهَنی در سال ۴۴ هجری والی معاویة بن ابی‌سفیان در مصر شد. (الاستیعاب ج۱۸۳/۳ [۱۸۴۳]، الانساب (سمعانی) ج۱۳۴/۲، اسد الغابة ج۴۱۷/۳، تذکرة الحفاظ ج۴۳/۱، تهذیب التهذیب ج۲۱۶/۷، تقریب التهذیب ج۶۸۱/۱، الاصابة ج۴۲۹/۴، النجوم الزاهرة ج۵۲/۱).

۱۹۷ـ طبقات ابن سعد ج۳۴۴/۴، ج۴۹۸/۷، تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۱/۴۰، تهذیب الکمال ج۲۰۵/۲۰، الاصابة ج۴۲۹/۴، النجوم الزاهرة ج۵۲/۱.

۱۹۸ـ الفائق فی غریب الحدیث ج۲۶۹/۱.

۱۹۹ـ غوامض الاسماء المبهمة ج۷۸۷/۲.

۲۰۰ـ تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۶/۱۹.

منقطع است از طریق ابوقلابه می‌باشد، و ابوقلابه نیز روایتش را از عمر بن عامر سعدی و بشر بن مهران نقل نموده است.[۲۰۱]

* ابوقلابه عبدالملك بن محمد رقاشی (ف. ۲۷۶ھ) از کسانی است که در نقل روایات اشتباه می‌کرده است.[۲۰۲]

* ابوحفص عمر بن عامر سعدی تمّار به جعل روایات متهم است و تضعیف شده است.[۲۰۳]

* بشر بن مهران خَصّاف نیز فردی متروك الحدیث است.[۲۰۴]

*****

۲۰۱ـ الاحادیث المختارة (ضیاءالدین مقدسی) ج۱/۳۹۸.

۲۰۲ـ «یُخْطِئُ ... تَغَیَّرَ حِفْظُهُ». تقریب التهذیب ج۱/۶۱۹.

۲۰۳ـ میزان الاعتدال ج۳/۲۰۹، لسان المیزان ج۴/۳۱۴، ۳۱۵، إرواء الغلیل ج۷/۲۷۱، ۲۷۲.

۲۰۴ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۵۵۳.

در روایتی که در فضائل الصحابه (احمد بن حنبل) ج۲/۶۲۶ آمده نیز محمد بن یونس کُدَیمی کذّاب روایت خود را از همین بشر بن مهران نقل نموده است.

(۲) بطــلان روایــاتِ مربوط بــه:
ازدواج عمــر بــا حضرت ام کلثــوم دختـــر امیر مؤمنان ﷺ با مهریهٔ چهل هزار درهمی

* کلیهٔ روایاتی که در این خصوص ذکر شده به چهار نفر ختم می‌گردد که همگی باطل است:

۱ـ جابر بن عبدالله انصاری

۲ـ أسلم عدوی بندهٔ عمر بن خطاب

۳ـ محمد بن سائب کلبی

۴ـ عطاء بن ابی مسلم خراسانی

* روایاتی که به **جابر بن عبدالله انصاری** منتهی می‌شود به دو طریقِ مردود و باطل، نقل شده است. یکی از آنها از طریق «**عبدالله بن زید بن أسلم**» است که

فردی کذّاب می‌باشد، و دیگری از طریق «**محمد بن عبدالملك انصاری**» است که او را نیز کذّاب و حدیث‌ساز دانسته‌اند.[۲۰۵]

*** ابومحمد عبدالله بن زید بن اسلم (ف. بعد از ۱۷۰هـ) که پدر بزرگش (اسلم) از بندگان عمر بن خطاب بوده یکی از حدیث‌سازان است.**

ابن حِبّان در بارهٔ عبدالله بن زید می‌گوید: «وی روایاتی را از افراد موثق نقل می‌کند که حتی اگر یک فردِ مبتدیِ در صناعتِ نقلِ حدیث آنها را بشنود شهادت می‌دهد که آن روایت‌ها ساختگی است»![۲۰۶]

زید بن اسلم سه فرزند به نام‌های اسامه، عبدالرحمن و عبدالله داشت.

مَدینی، یحیی بن مَعین و تِرمذی می‌گویند: «در میان فرزندان زید بن اسلم حتی یک فرد موثق وجود ندارد»![۲۰۷]

۲۰۵ـ روایت جابر از طریق عبدالله بن زید بن اسلم در تاریخ مدینة دمشق ج۱۱۶/۸ آمده است.

روایت جابر از طریق محمد بن عبدالملك انصاری در تاریخ مدینة دمشق ج۴۸۶/۱۹ و المنتظم ج۲۳۷/۴ ذکر گردیده است.

۲۰۶ـ ابن حبان می‌گوید: «يَأْتي بِالأَشْياءِ عنِ الثِّقاتِ الّتي إذا سَمِعَهَا المُبتدئُ في هذِهِ الصِّناعَةِ شَهِدَ عَلَيْها بِالوَضْعِ». کتاب المجروحين (ابن حبان) ج۱۰/۲.

۲۰۷ـ علی بن مَدینی می‌گوید: «ليس في وُلْدِ زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ ثِقَةٌ». الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۸۵/۴، کتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۹۵/۱، ج۱۲۳/۲، تهذیب الکمال ج۵۳۷/۱۴، تهذیب التهذیب ج۱۹۶/۵.

یحیی بن مَعین می‌گوید: «بَنُو زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ كُلُّهُمْ لَيْسَ فِيهِمْ ثِقَةٌ». من کلام ←

«یحیی بن مَعین» روایات فرزندان زید بن اسلم را بی ارزش و غیر قابل اعتنا می‌داند.[۲۰۸]

→ ابی زکریا یحیی بن مَعین فی الرجال ص۴۰.

ترمذی می‌گوید: «لَيْسَ في وُلْدِ زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ ثِقَةٌ». زاد المعاد ج۱۴/۲.

۲۰۸ـ یحیی بن مَعین می‌گوید: «بَنُو زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ لَيْسُوا بِشَيْءٍ». کتاب المجروحین (ابن حبان) ج۱۷۹/۱، ج۱۰/۲، ۵۸، کتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۹۵/۱، میزان الاعتدال ج۵۶۴/۲، تحفة الاحوذی ج۴۹۹/۳.

و می‌گوید: «لَيْسُوا بِشَيْءٍ ثَلاثَتُهُم». الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۸۵/۴، ۲۶۹، زاد المعاد ج۱۴/۲.

و می‌گوید: «بَنُو زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ ثَلاثَتُهُمْ حديثُهُمْ لَيْسَ بِشَيْءٍ، ضُعَفاءُ ثَلاثَتُهُم». الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۵۹/۵، تهذیب الکمال ج۵۳۷/۱۴، تنقیح تحقیق احادیث التعلیق ج۳۸۴/۳، نصب الرایة ج۶۷/۶، تهذیب التهذیب ج۱۹۶/۵.

و می‌گوید: «بَنُو زَيْدٍ كُلُّهُمْ ضَعيفٌ». تحفة الاحوذی ج۳۳۷/۳. همچنین رجوع کنید به: التلخیص الحبیر ج۱۶۲/۱.

و در لفظی دیگر یحیی بن مَعین در باره این سه برادر (= اسامه، عبدالرحمن و عبدالله) می‌گوید: «هؤلاءِ إِخْوَةٌ وَلَيْسَ حديثُهُمْ بِشَيْءٍ جَميعاً». الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۸۵/۴.

یحیی بن مَعین در خصوص عبدالله بن زید بن اَسلم نیز می‌گوید: «حديثُهُ لَيْسَ بِشَيْءٍ»، یا می‌گوید: «ضعيفٌ». ذکر من اختلف العلماء ونقاد الحدیث فیه ص۶۵، تهذیب الکمال ج۵۳۶/۱۴، تهذیب التهذیب ج۱۹۶/۵.

جوزجانی،[۲۰۹] ابوداود،[۲۱۰] بیهقی[۲۱۱] و ابن قَیسرانیِ مَقْدِسی[۲۱۲] نیز به ضعیف بودن روایات این سه برادر تصریح نموده‌اند.

ابوزُرْعَه،[۲۱۳] نسائی[۲۱۴] و ابن عَدی[۲۱۵] هم از کسانی هستند که عبدالله بن زید بن اسلم را تضعیف نموده‌اند.

* روایت دیگری که از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده، از طریق محمد بن عبدالملك انصاری است.[۲۱۶]

۲۰۹ـ جوزجانی می‌گوید: «بَنُو زَيْدِ بنِ أَسْلَمَ: أسامَةُ وعبدُالرحمنِ وعبدُاللهِ ضُعَفاءُ فِي الحديثِ». احوال الرجال ص۱۳۱، ۱۳۲، الكامل فی ضعفاء الرجال ج۱/۳۹۷، ج۴/۱۸۶، تهذیب الكمال ج۱۴/۵۳۷، میزان الاعتدال ج۲/۴۲۵، تهذیب التهذیب ج۵/۱۹۶.

۲۱۰ـ ابوداود می‌گوید: «أولادُ زَيْدِ بنِ أسلمَ عبدُاللهِ وأسامَةُ وعبدُالرحمنِ كُلُّهُمْ ضَعيفٌ». الضعفاء الكبير (عقیلی) ج۲/۳۳۲.

۲۱۱ـ بیهقی می‌گوید: «أولادُ زَيْدٍ هؤلاءُ كُلُّهُمْ ضُعفاءُ جَرَحَهُمْ يحيَى بنُ مَعِينٍ». السنن الكبرى (بیهقی) ج۱/۲۵۴، الجوهر النقی ج۷/۲۲۱، تفسیر ابن كثیر ج۲/۸.

۲۱۲ـ ابن قیسرانی می‌گوید: «ثَلاثَتُهُمْ ضُعَفاء». ذخيرة الحفاظ ج۱/۲۵۰.

۲۱۳ـ الجرح والتعدیل (ابن ابی حاتم) ج۸/۴، ۵، تهذیب التهذیب ج۵/۱۹۶، كشف الخفاء ج۲/۱۲۶.

۲۱۴ـ كتاب الضعفاء والمتروكين (نسائی) ص۲۰۲، تهذیب الكمال ج۱۴/۵۳۸، میزان الاعتدال ج۲/۵۶۴. تهذیب التهذیب ج۵/۱۹۶.

۲۱۵ـ الكامل فی ضعفاء الرجال ج۱/۳۹۶.

۲۱۶ـ «... عن جعفرِ بنِ محمّدِ بنِ كُزال، عن إسحاقَ بنِ المُنْذِرِ، عن محمّدِ بنِ عبدِالملكِ ←

عده‌ای تصریح کرده‌اند که ابوعبدالله محمد بن عبدالملک انصاری، کذّاب و حدیث‌ساز است. نام بعضی از این افراد عبارت است از: امام حنابله احمد بن حنبل[۲۱۷]، ابو حاتِم[۲۱۸]، عُقَیلی[۲۱۹]، ابن عَدی[۲۲۰]، ابن جَوزی[۲۲۱]، ذهبی[۲۲۲]، ابن حَجَر[۲۲۳]، سیوطی[۲۲۴] و نور الدین کنانی[۲۲۵].

الأَنصاريّ، عن محمّدِ بنِ المُنْكَدِرِ، عن جابرِ بنِ عبدِاللهِ الأنصاريِّ...». تاريخ مدينة دمشق ج۴۸۶/۱۹، المنتظم ج۲۳۷/۴.

۲۱۷ـ العلل ومعرفة الرجال ج۲۱۲/۳، الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج۴/۸، تاريخ بغداد ج۱۴۴/۳، الموضوعات (ابن جوزی) ج۱۷۷/۲، ۲۷۸، ج۳۸/۳، ۲۲۲، ميزان الاعتدال ج۶۳۱/۳، تاريخ الاسلام (ذهبی) ج۱۰ ـ حوادث سنة ۱۶۱ إلى ۱۷۰ هـ ـ ص۴۵۱، ج۱۲ ـ حوادث سنة ۱۸۱ إلى ۱۹۰ هـ ـ ص۳۷۴، المغنی فی الضعفاء ج۶۱۰/۲، زاد المعاد ج۳۰۷/۴، نصب الراية ج۳۵۱/۴، الكشف الحثيث (سبط بن العجمی) ص۲۳۸، لسان الميزان ج۲۶۵/۵، ۲۶۶، بحر الدم (ابن المبرد) ص۱۴۰.

۲۱۸ـ الجرح والتعديل (ابن ابی حاتم) ج۴/۸، تاريخ بغداد ج۱۴۳/۳، الموضوعات (ابن جوزی) ج۲۲۲/۳.

۲۱۹ـ الضعفاء الكبير ج۱۰۳/۴.

۲۲۰ـ الكامل في ضعفاء الرجال ج۱۵۷/۶.

۲۲۱ـ ذيل القول المُسدّد ص۵۵.

۲۲۲ـ تلخيص كتاب الموضوعات ص۲۳۶، ۲۶۰.

۲۲۳ـ الدراية فی تخريج الاحاديث الهداية ج۱۳۷/۲.

۲۲۴ـ اللئالی المصنوعة ج۱۵۱/۲، ۳۴۸.

۲۲۵ـ تنزيه الشريعة ج۱۵۶/۲.

ابن حِبّان و حاکم نیشابوری معتقدند: محمد بن عبدالملكِ انصاری حدیث جعل می‌کرده و آنها را به دیگران نسبت می‌داده است.[۲۲۶]

جرح و تضعیف محمد بن عبدالملك در اقوال بسیاری از دیگر علمای اهل سنت موجود است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

شافعی،[۲۲۷] بخاری،[۲۲۸] مسلم نیشابوری،[۲۲۹] تِرمذی،[۲۳۰] و نسائی[۲۳۱]

۲۲۶ـ ابن حبان می‌گوید: «كانَ مِمَّنْ يَرْوِي المَوْضُوعاتِ عنِ الأَثْباتِ. لا يَحِلُّ ذِكْرُهُ فِي الكُتُبِ إلّا عَلى جِهَةِ القَدْحِ فيهِ ولا الرِّوايَةُ عَنْهُ إلّا على سَبيلِ الاِعْتِبار». کتاب المجروحین (ابن حبان) ج۲/۲۶۹، الموضوعات (ابن جوزی) ج۲/۲۷۸، ج۳/۳۸، ۲۲۲.

حاکم نیشابوری می‌گوید: «محمد بن عبدالملك ... روایات ساختگی (خود را) از (زبان) نافع و محمد بن منکدر و زهری و هشام بن عروه نقل می‌کند. «محمّدُ بنُ عبدِالملكِ الأنصاريُّ مَدِينيٌّ سَكَنَ الشّامَ. رَوى عنْ نافِعٍ ومحمّدِ بنِ المُنْكَدِرِ وَالزُّهْرِيِّ وهِشامِ بنِ عُرْوَةَ المَوْضُوعاتِ». المدخل الی الصحیح ص۱۹۹، لسان المیزان ج۵/۲۶۵، ۲۶۶.

۲۲۷ـ لسان المیزان ج۵/۲۶۵.

۲۲۸ـ التاریخ الکبیر (بخاری) ج۱/۱۶۴، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۲/۱۹۶، الکامل في ضعفاء الرجال ج۶/۱۵۷، میزان الاعتدال ج۳/۶۳۱، تخریج الاحادیث والآثار ج۱/۲۶، لسان المیزان ج۵/۲۶۵.

۲۲۹ـ الکنی والاسماء (مسلم) ج۱/۴۸۹، لسان المیزان ج۵/۲۶۵.

۲۳۰ـ العلل الکبیر (ترمذی) ص۳۹۱.

در بارهٔ وی می‌گویند: «مُنْكَر الحديث».

ابوزُرْعه می‌گوید: «حديثُهُ عن محمّدِ بنِ المُنْكَدِرِ لا أصلَ لَهُ عندي».[۲۳۲]

ابن عَدی در بارهٔ او می‌گوید: «مَتْرُوكٌ[۲۳۳] ... وكُلُّ أحاديثِهِ مِمّا لا يُتابِعُهُ الثّقاتُ عليه، وهو ضعيفٌ جِداً».[۲۳۴]

←۲۳۱ـ کتاب الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص۲۳۲، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۵۷/۶، تاریخ بغداد ج۱۴۴/۳، لسان المیزان ج۲۶۵/۵.

نسائی همچنین در بارهٔ محمد بن عبدالملك می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحديثِ». الكامل في ضعفاء الرجال ج۱۵۷/۶، الموضوعات (ابن جوزی) ج۲۲۲/۳، میزان الاعتدال ج۶۳۱/۳، تخریج الاحادیث والآثار ج۲۶/۱، لسان المیزان ج۲۶۵/۵.

و می‌گوید: وی موثق نیست و نباید روایاتش نوشته شود. «لَيْسَ بِثِقَةٍ ولا يُكْتَبُ حديثُهُ». لسان المیزان ج۲۶۵/۵.

و می‌گوید: «ضعيفٌ». الموضوعات (ابن جوزی) ج۱۷۷/۲، ج۳۸/۳.

۲۳۲ـ یعنی: «از نظر من آن روایتی که محمد بن عبدالملك از محمد بن منکدر نقل کرده است پایه و اساسی ندارد». الضعفاء واجوبة ابی زرعة ص۵۳۲، ۵۳۳.

منظور ابوزرعه روایتِ «مَن قادَ مَكْفُوفاً ...» می‌باشد. (رجوع کنید به: التاریخ الکبیر (بخاری) ج۱۶۴/۱، الضعفاء الکبیر ج۱۰۳/۴، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۵۷/۶).

۲۳۳ـ اللئالی المصنوعة ج۹۶/۱، ج۲۱۸/۲.

۲۳۴ـ یعنی: «... هیچ یک از احادیثی که محمد بن عبدالملك نقل می‌کند توسط افراد موثق نقل نشده است و در روایات افراد موثق، تابعی برای آن وجود ندارد، و او←

ابوحاتِم،[۲۳۵] دارَقُطْنی،[۲۳۶] ابن قَیسرانی مَقْدِسی،[۲۳۷] مُناوی[۲۳۸] و شَوْکانی[۲۳۹] در بارهٔ او می‌گویند: «مَتروكُ الحديث».

ابویوسف یعقوب بن سفیان بن جوان فَسَوی (ف. ۲۷۷ه) و ابومحمد عبدالله بن علی بن جارود (ف. ۳۰۷ه) و عُقَیْلی در کتابهای خود که تحت عنوان «الضعفاء» نگاشته‌اند نام محمد بن عبدالملك را به عنوان یک راویِ مجروح درج نموده‌اند و ابواحمد حاکم می‌گوید: «ليسَ بالقويِّ عندَهم».[۲۴۰]

ابونُعیم اصفهانی نیز در «كتاب الضعفاءِ» خود نام وی را آورده است و در تضعیف او می‌گوید: «لا شَيْءَ».[۲۴۱]

* روایتی که از طریق محمد بن عبدالملك از جابر بن عبدالله انصاری ـ در خصوص ازدواج عمر با حضرت ام‌کلثوم ﷺ و مهریه چهل هزار درهمی ـ نقل شده

← جداً (یک راویِ) ضعیف است». الكامل في ضعفاء الرجال ج۶/۱۶۱.

۲۳۵ـ الموضوعات (ابن جوزی) ج۲/۱۷۷، ج۳/۳۸.

۲۳۶ـ الموضوعات (ابن جوزی) ج۲/۱۷۷، ج۳/۳۸، ۲۲۲.

۲۳۷ـ ذخيرة الحفاظ ج۱/۳۴۹، ج۲/۱۰۱۵، ج۳/۱۶۱۶، ج۵/۲۵۵۸.

۲۳۸ـ مُناوی می‌گوید: «مَتْرُوكُ الحديث». فيض القدير ج۶/۲۴۴.

و می‌گوید: «ضعيف». فيض القدير ج۳/۲۸۶.

۲۳۹ـ الفوائد المجموعة فی الاحاديث الموضوعة ص۱۵۸.

۲۴۰ـ لسان الميزان ج۵/۲۶۶.

۲۴۱ـ كتاب الضعفاء (ابونعيم) ص۱۴۰، المسند المستخرج على صحيح مسلم ج۱/۸۰، لسان الميزان ج۵/۲۶۶.

توسط «جعفر بن محمد بن کُزال» نقل شده [۲۴۲] که وی نیز توسط دارَقُطْنی تضعیف شده است. [۲۴۳]

* راوی دومی که داستان مهریه چهل هزار درهمی از وی نقل شده «أسلم عَدَوی» است.

أسلم بردهای حبشی بود [۲۴۴] که در سال ۱۱ هجری در سفری که عمر بن خطاب برای حج به مکه رفته بود او را از سوق ذی المَجاز خریداری نمود. [۲۴۵]

۲۴۲ـ «... عن جعفرِ بنِ محمّدِ بنِ کُزالٍ، عن إسحاقَ بنِ المُنْذِرِ، عن محمّدِ بنِ عبدِالمَلِكِ الأنصاريِّ، عن محمدِ بنِ المُنْكَدِرِ، عن جابِرِ بنِ عبدِاللهِ الأنصاريِّ ...». تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۶، المنتظم ج۴/۲۳۷.

۲۴۳ـ دار قطنی در بارهٔ وی می‌گوید: «لیسَ بِالقَويِّ». سؤالات الحاکم النیسابوری للدارقطنی ص۱۰۸، میزان الاعتدال ج۱/۴۱۶، لسان المیزان ج۲/۱۲۶.

۲۴۴ـ الطبقات الکبری ج۵/۱۱، تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۵ ـ ۳۴۷، الاکمال فی اسماء الرجال (مشکاة المصابیح ج۳/۶۰۷)، تذکرة الحفاظ ج۱/۵۳.

۲۴۵ـ «بَعَثَ أبوبَکْرٍ عُمَرَ سَنَةَ إحْدیٰ عَشَرَةَ، فَأَقامَ لِلنّاسِ الحَجَّ، وَابْتاعَ فیها أَسْلَمَ مَوْلاه». التاریخ الکبیر (بخاری) ج۲/۲۵، تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۱، تهذیب الکمال ص۵۳۰، تذکرة الحفاظ ج۱/۵۳، البدایة والنهایة ج۹/۴۱.

یحیی بن مَعین می‌گوید: «کان أَسْلَمُ ـ مَوْلیٰ عُمَرَ ـ أَسْوَدَ مُشَرّحاً اشْتَراهُ عُمَرُ مِنْ سُوقِ ذِي المَجازِ». تاریخ ابن مَعین (به روایت دوری) ج۱/۱۶۵ [۱۰۴۵]، تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۲.

در یکی از روایات، اسلم ادعا کرده که در سال ۱۲ هجری توسط عمر←

از آنجایی که بچه‌های أسلم ادعا می‌کردند که در اصل عرب هستند، «نافع بندهٔ عبدالله بن عمر» هر وقت که می‌خواست از «أسلم» روایتی نقل کند می‌گفت: «اسلم بندهٔ سیاهِ حبشيِ عمر برای ما این چنین روایت کرده است...».[۲۴۶]

عمر بن خطاب چنان علاقه‌ای به أسلم داشت که وی را در تمامی سفرهایش با خود می‌برد.[۲۴۷]

عبدالله بن عمر نیز از او به عنوان گرامی‌ترین بندهٔ عمر یاد می‌نماید.[۲۴۸]

بسیاری ـ از جمله بخاری ـ تصریح کرده‌اند که کسی که بر جنازهٔ أسلم نماز

خریداری شده است. (الطبقات الکبری ج۵/۱۰، تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۱ـ ۳۴۳).

۲۴۶ـ «عن جُوَيْـرِيَّةَ بنِ أسماءَ، قال: كان نافِعٌ إذا حَدَّثنا عن أَسْلَمَ، قال: حَدَّثنا أَسْلَمُ مَوْلى عُمَرَ الأسودُ الحَبَشِيُّ، أما وَاللهِ ما بي عَيْبٌ، وإنْ كانَ لَرَجُلاً صالِحاً، ولكِنْ بَلَغَني أنَّ بَنيهِ ادَّعَوْا». تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۳.

«عن جُوَيْرِيَّةَ، عن نافِعٍ، حَدَّثَني أَسْلَمُ مَوْلىٰ عُمَرَ الأَسْوَدُ الحَبَشِيُّ، لا وَاللهِ لا أُرِيدُ غَيْبَةَ بَنِيهِ، بَلَغَني أَنَّهُمْ يَقُولُونَ: إنَّهُمْ عَرَبٌ». تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۲.

«عن جُوَيْرِيَّةَ، عن نافِعٍ حَدَّثَني أَسْلَمَ مَوْلىٰ عمرَ الحَبَشِيُّ الأَسْوَدُ، وَاللهِ ما أُرِيدُ عَيْبَهُ، بَلَغَني أَنَّ بَنِيهِ يَقُولُونَ: إنَّهُمْ عَرَبٌ». سیر أعلام النبلاء ج۴/۹۹.

۲۴۷ـ تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۷.

۲۴۸ـ عبدالله بن عمر می‌گفت: «إنَّ أَسْلَمَ أَكْرَمُ مَوالي عُمَرَ عَلَيْنا». تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۸.

خواند مروان بن حکم بود.[۲۴۹]

کلیهٔ روایاتی که در خصوص مهریهٔ چهل هزار درهمی به اسلم عدوی منتهی می‌شود از سه طریق است.

یکی از طریق «عبدالله بن زید بن اسلم».[۲۵۰]

دوم از طریق نوهٔ دیگر وی «عبدالرحمن بن زید بن اسلم».[۲۵۱]

سوم از طریق حبیب بن ابی حبیب، کاتب مالك بن انس.[۲۵۲]

هر سه راوی کذّاب و حدیث ساز هستند.

* پیشتر گفتیم که علمای رجال «عبدالله بن زید بن اَسلم» را فردی ضعیف و وضّاع[۲۵۳] دانسته‌اند.[۲۵۴]

۲۴۹ـ التاریخ الکبیر (بخاری) ج۲/۲۵، ثقات ابن حبان ج۴/۴۵، تاریخ مدینة دمشق ج۸/۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، تهذیب الکمال ص۵۳۱، الاصابة ج۱/۳۳۸ [۴۴۹].

۲۵۰ـ «... عن عبدِاللهِ بنِ زَیْدِ بنِ أَسْلَمَ، عن أَبیهِ زَیْدِ بنِ أَسْلَمَ، عن أَسْلَمَ...». الذریة الطاهرة ص۱۱۶، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴/۱۸۶، السنن الکبری ج۷/۲۳۳، تاریخ مدینة دمشق ج۸/۱۱۵، میزان الاعتدال ج۲/۴۲۵... .

۲۵۱ـ «... عن عبدِالرّحمنِ بنِ زَیْدِ بنِ أَسْلَمَ، عن أَبیهِ زَیْدِ بنِ أَسْلَمَ، عن أَسلَمَ...». الاستیعاب ج۴/۵۱۰، الاصابة ج۸/۴۶۴... .

۲۵۲ـ «... عن حَبیبٍ ـ کاتِبِ مالكِ بنِ أنَسٍ ـ عن عبدِالعزیزِ الدَّراوَرْدِیِّ، عن زَیْدِ بنِ أَسْلَمَ، عن أبیهِ أسلمَ...». الذریة الطاهرة ص۱۱۵.

۲۵۳ـ وضّاع یعنی حدیث‌ساز و جاعل حدیث.

۲۵۴ـ رجوع کنید به صفحات ۵۹۴ تا ۵۹۶.

ذهبی پس از آنکه او را به عنوان یکی از راویان ضعیف معرفی می‌کند به ذکر روایت وی در خصوص ازدواج عمر با امکلثوم و مهریه ۴۰ هزار درهمی می‌پردازد. ذهبی در «میزان الاعتدال» تنها روایتی که ذیل نام «عبدالله بن زید بن اسلم» نقل می‌کند همین حدیث است. **این عمل ذهبی ظاهراً به این معناست که وی «عبدالله بن زید بن اسلم» را متهم به جعل این روایت نموده است.**[۲۵۵]

* در بارهٔ «عبدالرحمن بن زید بن اسلم (ف. ۱۸۲ ه)» نیز ـ آن گاه که تضعیف برادر وی (= عبدالله بن زید) را نقل کردیم ـ گفتیم که بعضی از علمای جرح و تعدیل تصریح کرده‌اند که: در میان فرزندان «زید بن اسلم» هیچ فرد موثّقی وجود ندارد.[۲۵۶]

علاوه بر تضعیف کلّی فرزندان زید بن اسلم، در خصوص «عبدالرحمن بن زید» تضعیف‌های دیگری هم وجود دارد که ذیلاً بعضی از آنها را می‌خوانید.

حاکم نیشابوری و ابونعیم اصفهانی می‌گویند: «عبدالرحمن بن زید از پدرش روایات ساختگی نقل می‌کرد».[۲۵۷]

۲۵۵ـ میزان الاعتدال ج۲/۴۲۵.

۲۵۶ـ رجوع کنید به صفحات ۵۹۴ تا ۵۹۶.

۲۵۷ـ «رَوىٰ عن أبيهِ أحاديثَ مَوْضُوعَةً». المدخل الی الصحیح ص۱۵۴، التوسل والوسیلة (ابن تیمیه) ص۸۵، توحید الالوهیة ج۱/۲۵۵، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۲، تنزیه الشریعة ج۱/۷۸، ۲۵۰.

همچنین رجوع کنید به: کتاب الضعفاء (ابونعیم) ص۱۰۲، حلیة الاولیاء ←

ابن جوزی، ابن تیمیّه، رافعی و از متأخرین، صاحب «تیسیر العزیز» تأکید کرده‌اند که علمای رجال و محدثین در ضعیف بودن «عبدالرحمن بن زید» اجماع و اتفاق دارند.[258] علی بن مَدینی،[259] شافعی،[260]

← ج۳/۲۵۴.

۲۵۸ـ ابن جوزی می‌گوید: «أَجْمَعُوا عَلی ضَعْفِهِ». تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۲، تنزیه الشریعة ج۱/۲۵۰.

ابن تیمیّة می‌گوید: «عبدُالرحمنِ بنُ زَیْدِ بنِ أَسْلَمَ ضَعیفٌ بِاتِّفاقِهِم». التوسل والوسیلة (ابن تیمیه) ص۸۵.

و می‌گوید: «ضَعیفٌ بِاتِّفاقِهِم، یَغْلَطُ کَثیراً». توحید الالوهیة ج۱/۲۵۵.

رافعی (ف. ۸۰۴هـ) می‌گوید: «ضَعَّفَهُ الجُمْهورُ». خلاصة البدر المنیر ج۱/۱۱.

سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب (ف. ۱۲۳۳هـ) می‌گوید: «مُتَّفَقٌ علی ضَعْفِهِ». تیسیر العزیز الحمید ص۱۹۵.

۲۵۹ـ بخاری و ابوحاتم می‌گویند: «ضَعَّفَهُ عليّ (بنُ المَدینيّ) جِداً». التاریخ الکبیر (بخاری) ج۵/۲۸۴، الضعفاء الکبیر (عقیلی) ج۲/۳۳۲، الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۵/۲۳۳، ۲۳۴، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴/۲۷۰، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۱.

علی بن مَدینی در بارهٔ عبدالرحمن بن زید می‌گوید: «ضَعیفُ الحدیث». علل الترمذی ص۸۴، اللباب فی الجمع بین السنة والکتاب ج۱/۳۵۸، خلاصة تذهیب تهذیب الکمال ج۱/۲۲۷.

۲۶۰ـ مسألة الاحتجاج بالشافعی ص۶۹.

محمد بن سعد،[۲۶۱] یحیی بن مَعین،[۲۶۲] احمد بن حنبل،[۲۶۳] بخاری،[۲۶۴] ابو زُرْعه،[۲۶۵] ابوحاتِم،[۲۶۶] تِرمذی،[۲۶۷]

۲۶۱ـ ابن سعد می‌گوید: «كانَ كثيرَ الحديثِ ضَعيفاً جِداً». طبقات ابن سعد ج۵/۴۱۳، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۲.

۲۶۲ـ یحیی می‌گوید: «(حَديثُهُ) ضَعيفٌ». تاریخ یحیی بن مَعین (به روایت دارِمی) ص۱۵۲.

و می‌گوید: «لَيْسَ بِشَيْءٍ». الضعفاء الكبير (عقیلی) ج۲/۳۳۱.

و می‌گوید: «ليس حديثُهُ بِشَيْءٍ، ضَعيفٌ». الجرح والتعديل (ابن ابی‌حاتم) ج۵/۲۳۳، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۱، تیسیر العزیز الحمید ص۱۹۵.

۲۶۳ـ الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۵/۲۳۳، العلل ومعرفة الرجال ج۲/۱۳۵، ج۳/۲۷۱، طبقات الحنابلة (ابن ابی یعلی) ج۱/۱۸۵، اللباب فی الجمع بین السنة والکتاب ج۱/۳۵۸، التوسل والوسیلة (ابن تیمیه) ص۸۵، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۱، بحر الدم ص۹۵، خلاصة تذهیب تهذیب الکمال ج۱/۲۲۷.

۲۶۴ـ بخاری نام وی را در کتاب «الضعفاء الصغیر» ص۷۴ آورده و در جای دیگر در بارهٔ او می‌گوید: «لا يَصِحُّ حديثُه». التاریخ الکبیر (بخاری) ج۱/۲۰۰، ۲۰۱.

۲۶۵ـ ابوزرعه می‌گوید: «ضَعيفُ الحديث». الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۵/۲۳۴، التوسل والوسیلة (ابن تیمیه) ص۸۵.

۲۶۶ـ ابوحاتم می‌گوید: «ليسَ بِقَوِيِّ الحديثِ». الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۵/۲۳۳، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۱.

و می‌گوید: «ضَعيفُ الحديث». تاریخ مدینة دمشق ج۳۶/۲۸۰، التوسل والوسیلة (ابن تیمیه) ص۸۵.

۲۶۷ـ ترمذی می‌گوید: «ضَعيفُ الحديث». علل الترمذی ص۸۴، خلاصة البدر المنیر ←

نسائی،[۲۶۸] ابن حِبّان،[۲۶۹] طَحاوی،[۲۷۰] ابن خُزَیمه،[۲۷۱] ابویحیی ساجی،[۲۷۲] ابن عَدی،[۲۷۳] ابن قَیْسرانی،[۲۷۴] بیهقی،[۲۷۵] غزالی،[۲۷۶] ابوالشیخ اصفهانی،[۲۷۷]

← ج۱/۲۹۱.

۲۶۸ــ الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص۲۰۶، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴/۲۷۰، التوسل والوسیلة (ابن تیمیه) ص۸۵، خلاصة تذهیب تهذیب الکمال ج۱/۲۲۷.

۲۶۹ــ ابویحیی ساجی (ف. ۳۰۷هـ) میگوید: «مُنْکَرُ الحدیث». تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۲، تنزیه الشریعة ج۱/۲۵۰.

۲۷۰ــ ابن خزیمه (ف. ۳۱۱هـ) میگوید: «لیس هُوَ مِمَّنْ یَحْتَجُّ أَهْلُ العِلْمِ بِحَدیثِهِ لِسُوءِ حِفْظِهِ». تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۲.

۲۷۱ــ ابوجعفر طحاوی میگوید: «حدیثُهُ عندَ أَهْلِ العِلْمِ بالحدیثِ، في النّهایَةِ مِنَ الضَّعْفِ». شرح مشکل الآثار ج۷/۶۷، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۲، التحفة اللطیفة فی تاریخ المدینة الشریفة ج۲/۱۲۷.

۲۷۲ــ ابن حبّان میگوید: «کان مِمَّنْ یُقَلِّبُ الأَخْبارَ وَهُوَ لا یَعْلَمُ حتّی کَثُرَ في رِوایَتِهِ مِنْ رَفْعِ المَراسیلِ وإسْنادِ المَوْقُوفِ، فَاسْتَحَقَّ التَّرْکَ». کتاب المجروحین ج۲/۵۷، التوسل والوسیلة (ابن تیمیه) ص۸۵، توحید الالوهیة ج۱/۲۵۵، تهذیب التهذیب ج۶/۱۶۲.

۲۷۳ــ الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱/۳۹۶.

۲۷۴ــ اخلاق النبی وآدابه ج۲/۳۷۴.

۲۷۵ــ احیاء علوم الدین ج۴/۳۰.

۲۷۶ــ القراءة خلف الامام ص۱۳۶، ۱۳۷، تاریخ مدینة دمشق ج۷/۴۳۷، البدایة والنهایة ج۱/۹۱، ج۲/۳۹۳، رفع المنارة ص۱۹۷، ۱۹۸.

۲۷۷ــ ابن قیسرانی (ف. ۵۰۷هـ) میگوید: «هو لیس بِشَيْءٍ». معرفة التذکرة ص۸۶.

صَغانی،[۲۷۸] غَسّانی،[۲۷۹] مُسَبِّحی،[۲۸۰] ابن دقیق العید،[۲۸۱] ابوعبدالله محمد بن قُدامه،[۲۸۲] ذهبی،[۲۸۳] ابن کثیر،[۲۸۴] زین الدین عراقی،[۲۸۵] بُوصیری،[۲۸۶] ابن حَجَر عَسقلانی،[۲۸۷] شَوْکانی[۲۸۸] و اَلْبانی[۲۸۹] هر یک با عباراتی به جرح و تضعیف عبدالرحمن بن زید بن اَسلم پرداخته‌اند.

۲۷۸ـ ابوالفضائل صغانی (ف. ۶۵۰هـ) نام او را ضمن افراد ضعیف و متروك آورده است. موضوعات الصغانی ص۸۱.

۲۷۹ـ ابومحمد غَسّانی (ف. ۶۸۲هـ) می‌گوید: «لیسَ بالقَویِّ». تخریج الاحادیث الضعاف من سنن الدارقطنی ص۱۹۷.

۲۸۰ـ ابومحمد مُسَبِّحی (ف. ۶۸۶هـ) می‌گوید: «ضعیفٌ فی الحدیثِ». اللباب فی الجمع بین السنة والکتاب ج۱/۳۵۸.

۲۸۱ـ ابن دقیق العید (ف. ۷۰۲هـ) می‌گوید: «وَهُوَ غیرُ مُحْتَجٍّ بِه». الاِلمام باحادیث الاحکام ج۱/۲۳۱.

۲۸۲ـ ابوعبدالله محمد ابن قُدامه مَقْدِسی (ف. ۷۴۴هـ) می‌گوید: «لا یُحْتَجُّ بِهِ». الصّارم المُنْکی فی الرد علی السُّبْکی ص۲۹۷.

۲۸۳ـ المُقْتَنیٰ فی سَرْد الکُنیٰ ج۱/۲۵۵، العلو للعلی الغفار ص۱۱۷، الکاشف (ذهبی) ج۱/۶۲۸.

۲۸۴ـ الآداب والاحکام المتعلقة بدخول الحمام ص۹۶.

۲۸۵ـ المغنی عن حمل الاسفار ج۲/۹۹۶.

۲۸۶ـ مصباح الزجاجة ج۳/۲۳۷.

۲۸۷ـ تقریب التهذیب ج۱/۵۷۰.

۲۸۸ـ الدراری المضية ص۲۲۶، ۳۶۸.

۲۸۹ـ التعلیقات الرضية ج۲/۱۸، ج۳/۶۳.

«عبدالرحمن بن زید» در یکی از روایات مجعولی که ذکر کرده مدعی است پیامبر فرموده است: «عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است»[۲۹۰].

* همانطور که گفته شد: روایت مهریه چهل هزار درهمِ منتهی به «اسلم عَدَوی» علاوه بر دو طریق فوق (= طریق عبدالله بن زید و عبدالرحمن بن زید) از طریق «ابومحمد حبیب بن ابی‌حبیب کاتب مالك بن انس» نیز نقل شده است.

ابوداود می‌گوید: «حبیب کاتب مالك بن انس از کذّاب‌ترین مردم است»[۲۹۱].

ابوالحسن علی بن مَدینی،[۲۹۲] یحیی بن مَعین،[۲۹۳] احمد بن حنبل،[۲۹۴]

۲۹۰ـ «عمرُ بنُ الخَطّابِ سِراجُ أَهْلِ الجَنَّة». شرح مذاهب اهل السنة ص۱۷۰، التدوین فی اخبار قزوین ج۴۸۹/۳.

۲۹۱ـ ابوداود می‌گوید: «حبیبٌ کاتِبُ مالِكٍ مِنْ أَكْذَبِ النّاسِ». الضعفاء الکبیر ج۲۶۵/۱، تهذیب الکمال ج۳۶۹/۵، میزان الاعتدال ج۴۵۲/۱، الکاشف (ذهبی) ج۳۰۸/۱، تهذیب التهذیب ج۱۵۹/۲.

و می‌گوید: «کان یَضَعُ الحدیثَ». تهذیب التهذیب ج۱۵۹/۲.

۲۹۲ـ سهل بن عسکر می‌گوید: ما بیست حدیث از حبیب (شنیدیم و آنها را) نوشتیم و سپس همه را به علی بن مَدینی عرضه نمودیم. علی بن مَدینی گفت تمام این روایات دروغ است. «کَتَبْنا عَنْهُ عِشْرینَ حدیثاً، وَعَرَضْناها علی ابنِ المَدینيِّ، فقال: هذا کُلُّهُ کِذْبٌ». تهذیب التهذیب ج۱۵۹/۲.

۲۹۳ـ یحیی می‌گوید: «کذّابٌ». الضعفاء الکبیر ج۲۶۵/۱.

۲۹۴ـ احمد بن حنبل می‌گوید: «کان یَکْذِبُ». الموضوعات (ابن جوزی) ج۲۳۴/۲.

و می‌گوید: «لیس بِثِقَةٍ... کان یُحیلُ الحدیثَ ویَکْذِبُ». الضعفاء الکبیر ج۲۶۵/۱، الجرح والتعدیل ج۱۰۰/۳، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴۱۱/۲، ←

ابوحاتِم،[295] ابن حِبّان،[296] ابن عَدی،[297] نورالدین ابوالحسن

← تهذیب الکمال ج۳۶۸/۵. همچنین رجوع کنید به: المستفاد من ذیل تاریخ بغداد ج۱۲۴/۲.

عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: «ولم يَكُنْ أبي يُوَثِّقُهُ ولا يَرْضاهُ وَأثْنىٰ عليه شَراً وَسُوءاً». الجامع فی العلل و معرفة الرجال ج۵۳/۲، الضعفاء الکبیر ج۲۶۵/۱، الجرح والتعدیل ج۱۰۰/۳، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴۱۱/۲، تهذیب الکمال ج۳۶۸/۵، تهذیب التهذیب ج۱۵۸/۲.

۲۹۵ـ ابوحاتم می‌گوید: «مَتروكُ الحديثِ، رَوى عن ابنِ أخي الزُّهْرِيِّ أحاديثَ مَوْضُوعَةً». الجرح والتعدیل ج۱۰۰/۳، تهذیب الکمال ج۳۶۹/۵، میزان الاعتدال ج۴۵۲/۱، تهذیب التهذیب ج۱۵۹/۲، إرواء الغلیل ج۲۴۵/۳.

و می‌گوید: «يَضَعَ الحديثَ». الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴۱۱/۲.

و می‌گوید: «مَتروكُ الحديثِ». تهذیب التهذیب ج۱۵۸/۲.

۲۹۶ـ ابن حبان می‌گوید: «كان يُوَرِّقُ بالمدينةِ عَلَى الشُّيُوخِ، وَيَرْوي عنِ الثِّقاتِ المَوْضُوعاتِ، كان يُدْخِلُ عليهم ما ليس مِنْ أحاديثِهِمْ، فَكُلُّ مَنْ سَمِعَهُ بِعَرْضِهِ، فَسَماعُهُ ليسَ بِشَيْءٍ...». کتاب المجروحین ج۲۶۵/۱، میزان الاعتدال ج۴۵۲/۱، تهذیب التهذیب ج۱۵۹/۲.

۲۹۷ـ ابن عدی می‌گوید: «أحاديثُهُ كُلُّها مَوْضُوعةٌ عن مالكٍ وعن غيرِهِ». الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴۱۱/۲، تهذیب الکمال ج۳۶۹/۵، میزان الاعتدال ج۴۵۲/۱، تهذیب التهذیب ج۱۵۹/۲، اللئالی المصنوعة ج۴۰۵/۱.

ابن عدی می‌گوید: «وعامَّةُ حديثِهِ مَوْضُوعُ المَتْنِ، مَقْلُوبُ الإسْنادِ، ولا يَحْتَشِمُ حَبيبٌ في وَضْعِ الحديثِ عَلَى الثِّقاتِ، وَأَمْرُهُ بَيِّنٌ في الكِذْبِ». الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴۱۱/۲، تهذیب الکمال ج۳۶۹/۵.

هَیثمی[۲۹۸] و عظیم‌آبادی[۲۹۹] همگی تصریح کرده‌اند که حبیب «کاتب مالك بن انس» کذّاب و جاعل حدیث است.

احمد بن علی نَسائی،[۳۰۰] ابوالفتح محمد بن حسین اَزْدی،[۳۰۱] ابواحمد حاکم،[۳۰۲] ابو عبدالله قُرْطُبی[۳۰۳] و شَوْکانی[۳۰۴] نیز در جرح و تضعیف «حبیب» عباراتی را اظهار داشته‌اند.

بعضی از سخنانِ دور از عقل و خردِ حبیب باعث شده که ابن جَوْزی در کتاب «اخبار الحَمْقیٰ والمُغَفّلین» از او نیز یادی به میان آورد. ابن جوزی خبر حبیب بن مالك را در باب ۱۱ (= في ذِكْرِ المُغَفَّلينَ مِن رُواةِ الحديثِ والمُصَحِّفين) آورده است.[۳۰۵]

۲۹۸ـ هیثمی می‌گوید: «مَتروكٌ كذّابٌ». مجمع الزوائد ج۹/۷۴، ج۱۰/۱۷، فیض القدیر ج۴/۶۵۵. همچنین رجوع کنید به: مجمع الزوائد ج۱/۲۷۹، ج۷/۲۲۳، ج۹/۵۲.

۲۹۹ـ عظیم آبادی می‌گوید: «مَتروكٌ كَذَّبُوه». عون المعبود ج۹/۲۸۹.

۳۰۰ـ نسائی می‌گوید: «مَتروكُ الحديثِ». کتاب الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص۱۷۱، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۲/۴۱۱، تهذیب الکمال ج۵/۳۶۹، تهذیب التهذیب ج۲/۱۵۹.

۳۰۱ـ ازْدی می‌گوید: «مَتروكُ الحديثِ». تهذیب الکمال ج۵/۳۶۹، تهذیب التهذیب ج۲/۱۵۹.

۳۰۲ـ ابواحمد حاکم می‌گوید: «ذاهِبُ الحديثِ». تهذیب التهذیب ج۲/۱۵۹.

۳۰۳ـ قرطبی می‌گوید: «متروكُ الحديثِ، ضعيفٌ عندَ جَميعِهِمْ، لا يُكْتَبُ حديثُهُ ولا يُلْتَفَتُ إلى ما يَجِيءُ بِه». تفسیر قرطبی ج۱۲/۲۳۵.

۳۰۴ـ شوکانی می‌گوید: «ضعيفٌ، لا يُحْتَجُّ بِه». نیل الاوطار ج۵/۲۵۰.

۳۰۵ـ اخبار الحمقی والمغفلین ص۷۸.

* گفتیم تمامی روایاتی که مربوط به ذکر ازدواج حضرت ام‌کلثوم ﷈ با عمر با قید مهریهٔ چهل هزار درهمی است منتهی به چهار نفر می‌شود: جابر، اَسلَم عَدَوی، کلبی و عطاء خراسانی.

در بارهٔ جعلی بودن روایات منتهی به جابر و اَسْلَم صحبت کردیم.

در خصوص روایت محمد بن سائب کَلْبی نیز که توسط پسرش هشام نقل شده باید بگوییم: [۳۰۶] اولاً کلبی (ف. ۱۴۶ه) روایت خود را بدون سند ذکر می‌کند. به علاوه، قبلاً اشاره شد که کلبی و همچنین فرزندش هشام هر دو از سوی علمای عامه به عنوان افراد کذّاب و جاعل حدیث معرفی شده‌اند.[۳۰۷]

* در بارهٔ روایتی که به عطاء بن ابی‌مسلم خراسانی (ف. ۱۳۳ یا ۱۳۵ه) منتهی می‌شود نیز باید بگوییم روایتی که عطاء ذکر کرده بدون سند است. در کتاب سیرهٔ ابن اسحاق روایت عطاء خراسانی طوری ذکر شده که گویی عطاء خراسانی خودش آن روایت را از عمر بن خطاب شنیده است![۳۰۸] حال آنکه عطاء خراسانی در سال ۵۰ هجری به دنیا آمده[۳۰۹] یعنی ۲۷ سال بعد از فوتِ

۳۰۶ـ این روایت را بلاذری با این سند نقل نموده است: «حَدَّثَني عبّاسُ بنُ هِشامِ (بنِ محمّدِ بنِ السّائِبِ) الكَلْبِيُّ، عن أبيه عن جَدِّهِ قال: ...». جمل من انساب الاشراف ج۲/۴۱۲.

۳۰۷ـ رجوع کنید به صفحات ۵۷۷ تا ۵۸۲.

۳۰۸ـ «أنا يُونُسُ، عن هِشامِ بنِ سَعْدِ القُرَشِيِّ، عن عطاءِ الخُراسانِيِّ، عن عمرَ بنِ الخَطّابِ ...». سیرة ابن اسحاق ص۲۴۹.

۳۰۹ـ التاریخ الصغیر (بخاری) ج۲/۳۵، مسند الشامیین ج۳/۲۹۶، الکامل فی ضعفاء ←

عمر بن خطاب![310]

عطاء خراسانی به عنوان یک فرد **مُدَلِّس** شناخته شده است. وی احیاناً از عمر و عثمان و زید و ابن عباس طوری روایت نقل نموده که انگار خودش روایت را از آنان شنیده است. به همین دلیل تصریح کرده‌اند که عطاء در تمامی این روایاتش تدلیس کرده است.[311]

ابوداود و دارَقُطْنی نیز تصریح کرده‌اند که وی ابن عباس را در طول حیات

الرجال ج۵/۳۶۰، حلیة الاولیاء ج۵/۲۰۰، السنن الکبری (بیهقی) ج۵/۱۸۲، الانساب (سمعانی) ج۲/۳۳۷، تاریخ مدینة دمشق ج۴۰/۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۸، المجموع (نوَوی) ج۷/۴۲۶، تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۸ ـ حوادث سنة ۱۲۱ إلی ۱۴۰ هـ ـ ص۴۹۱، سیر اعلام النبلاء ج۶/۱۴۳، نصب الرایة ج۳/۲۵۲، تهذیب الکمال ج۲۰/۱۱۴، تهذیب التهذیب ج۷/۱۹۰.

۳۱۰ـ البته بنا به قولی دیگر: عطاء خراسانی در سال ۶۰ هجری به دنیا آمده است! «**قال الحسنُ عن ضَمْـرَةَ، عنِ ابنِ عَطاءٍ، قال: ماتَ أبي سَنَـةَ خَمْسٍ وثَلاثينَ ومائَةٍ، ومَوْلِدُهُ سَنَـةُ سِتّيـنَ**». الکامل فی الضعفاء الرجال ج۵/۳۵۹، تاریخ مدینة دمشق ج۴۰/۴۲۲.

۳۱۱ـ بیهقی می‌گوید: **عطاء خراسانی** سال ۵۰ (هجری) به دنیا آمده است. نه **عمَر** را دیده، نه **عثمان** را، نه **علی** را و نه **زید** را. او در زمان معاویه یک پسر بچه بود و ثابت نشده که او روایتی از ابن عباس شنیده باشد. «**فإنَّ عطاءَ الخُراسانِيَّ وُلِدَ سَنَـةَ خَمسينَ ولَمْ يُدْرِكْ عُمَرَ ولا عُثْمانَ ولا عَلِياً ولا زَيْداً، وكان في زَمَنِ معاوِيَةَ صَبِياً وَلَمْ يَثْـبُتْ لَهُ سَماعٌ مِنِ ابنِ عبّاسٍ...**». السنن الکبری ج۵/۱۸۲، المجموع (نووی) ج۷/۴۲۶، نصب الرایة ج۳/۲۵۲.

خویش ندیده است.[۳۱۲] ذهبی پس از ذکر این قول دارَقُطْنی می‌گوید: «این به آن معناست که عطاء خراسانی (در روایات) تدلیس می‌کرده است».[۳۱۳] ابن حجر نیز به مُدَلِّس بودن عطاء تصریح می‌نماید.[۳۱۴]

پسر عطاء می‌گوید که پدرش می‌گفته آن زمانی که او به مدینه آمده نتوانسته است هیچ یک از صحابه را درک نماید.[۳۱۵]

سعید بن مُسیّب صراحتاً عطاء خراسانی را به دروغگویی متهم نموده است.[۳۱۶]

ابن حِبّان، استناد و احتجاج به روایات عطاء را ـ به دلیل حافظه بد و

۳۱۲ـ تهذیب الکمال ج۲۰/۱۱۰، تهذیب التهذیب ج۷/۱۹۰.

۳۱۳ـ «... يَعني أَنَّــهُ يُدَلِّسُ». سیر اعلام النبلاء ج۶/۱۴۱.

۳۱۴ـ ابن حجر می‌گوید: «صَدُوقٌ، يَهِمُ كثيراً، ويُرْسِلُ وَيُدَلِّسُ». تقریب التهذیب ج۱/۶۷۶.

۳۱۵ـ «قال عثمانُ بنُ عطاءٍ عن أبيهِ: قَدِمْتُ المدينةَ وَقَدْ فاتَني عامَّةُ الصَّحابَــةِ». سیر اعلام النبلاء ج۶/۱۴۱.

۳۱۶ـ «عن القاسِمِ بنِ عاصِمٍ، قُلْتُ لِسَعيدِ بنِ المُسَيِّبِ: إنَّ عطاءَ الخُراسانيَّ حَدَّثَني عَنْكَ أنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَالّذي واقَعَ في رَمضانَ بِكَفّارَةِ الظِّهارِ. قالَ: كَذِبَ، ما حَدَّثْتُهُ، إنّما بَلَغَني أنَّ النَّبِيَّ ﷺ قالَ لَهُ: تَصَدَّقْ». التاریخ الصغیر (بخاری) ج۲/۳۵، التاریخ الکبیر (بخاری) ج۶/۴۷۴، ۴۷۵، الضعفاء الصغیر (بخاری) ص۹۴، الضعفاء الکبیر (عقیلی) ج۳/۴۰۶، کتاب المجروحین ج۲/۱۳۰، الکامل فی الضعفاء ج۵/۳۵۹، تاریخ مدینة دمشق ج۴۰/۴۲۹، ۴۳۰، میزان الاعتدال ج۳/۷۴، تهذیب التهذیب ج۷/۱۹۱.

اشتباهات فراوانی که در نقل احادیث داشته ـ کار باطلی می‌داند.[۳۱۷]

شعبة بن حجاج و بخاری نیز او را تضعیف کرده‌اند.[۳۱۸]

از همه اینها گذشته وی از وابستگان به حکومت بنی‌امیه بوده و از جوائز و مقرری حکّام و امراء ارتزاق می‌نموده است[۳۱۹] تا جایی که حتی امثال وَهْب بن مُنَبِّه او را نصیحت می‌کردند که این قدر نزد ملوک و افراد دنیاطلب نرود و علم خود را در اختیار آنان قرار ندهد. وَهْب به عطاء می‌گفت: وای بر تو ای عطاء، شکم تو مثل یک دریا و مانند یک وادی است که چیزی از خاک نمی‌تواند آن را پر کند![۳۲۰]

۳۱۷ـ ابن حبان در بارهٔ عطاء خراسانی می‌گوید: «رَدِيءُ الحِفْظِ، كَثيرُ الوَهْمِ، يُخْطِئُ ولا يَعْلَمُ فَحُمِلَ عَنْهُ، فَلَمّا كَثُرَ ذلك في رِوايَتِهِ بَطَلَ الاِحتجاجُ بِهِ». كتاب المجروحين ج۲/۱۳۰، ۱۳۱، تهذيب التهذيب ج۷/۱۹۱.

۳۱۸ـ «وقال حَجّاجُ بنُ محمّدٍ، عن شُعْبَةَ، ثَنا عَطاءُ الخُراسانِيُّ ـ وكانَ نَسِياً ـ...». تهذيب التهذيب ج۷/۱۹۰.

«قال البُخارِيُّ: عامَّةُ أحاديثِهِ مَقْـلُوبَةٌ». سير اعلام النبلاء ج۶/۱۴۱.

۳۱۹ـ «عن إسماعيلَ بنِ عَيّاشٍ، قال: قُلْتُ لِعَطاءِ الخُراسانِيِّ: مِنْ أَيْنَ مَعاشُكَ؟ قال: مِنْ صِلِيِّ الإخْوانِ وَجَوائِزِ السُّلْطانِ». تاريخ مدينة دمشق ج۴۰/۴۳۴، سير اعلام النبلاء ج۶/۱۴۲.

۳۲۰ـ «عن أبي‌سِنانٍ، قال: سَمِعْتُ وَهْبَ بنَ مُنَبِّهٍ ـ وَأَقْبَلَ عَلى عطاءِ الخُراسانِيِّ يَعِظُهُ ـ: يا عطاءُ، أَلَمْ أُخبَرْ أَنَّكَ تَأْتِي المُلُوكَ وأَبْناءَ الدُّنيا، تَحْمِلُ إِلَيْهِمْ عِلْمَكَ؟! يا عَطاءُ ارْضَ الدُّونَ مِنَ الدُّنيا مَعَ الحِكْمَةِ، ولا تَرْضَ بِالدُّونِ مِنَ الحِكْمَةِ مَعَ الدُّنيا. وَيْحَكَ يا عَطاءُ، إنْ كانَ يُغْنيكَ ما يَكْفيكَ، فَإِنَّ أَدْنى ما فِي الدُّنْيا يَكْفيكَ، وإنْ كانَ لا يُغْنيكَ ما يَكْفيكَ، فَلَيْسَ فِي الدُّنْيا شَيْءٌ يَكْفيك. وَيْحَكَ يا عطاءُ إنّما بَطْنُكَ بَحْرٌ ←

*** با توجه به آنچه که گفته شد بطلان روایت تزویج حضرت ام‌کلثوم علیها السلام با مهریه چهل هزار درهمی مُحرز و مسلّم است.**

در یک روایت دیگر گفته‌اند که عمر بن خطاب با حضرت ام کلثوم ازدواج کرد و یکصد هزار درهم (یا ده هزار دینار) به عنوان مهریه به او داد. این روایت نیز توسط یعقوبی و بلاذری نقل شده است[۳۲۱] که هر دو نقل باطل است.

روایت یعقوبی بدون سند است و اعتباری ندارد.

روایت بَلاذُری نیز سخن بدون اِسنادی است که از زبان هشام بن محمد کلبی (ف. ۲۰۴هـ) نقل شده[۳۲۲] که گفتیم علمای عامه وی را کذّاب و جاعل حدیث می‌دانند.[۳۲۳]

* * * *

مِنَ البُحُورِ، وَوادٍ مِنَ الأَوْدِيَةِ، لا يَمْلأُهُ شَيْءٌ مِنَ التُّرابِ». تاریخ مدینة دمشق ج۴۰/۴۳۴، ۴۳۵. همچنین رجوع کنید به: حلیة الاولیاء ج۲/۸۳، صفة الصفوة ج۲/۲۹۴، ۲۹۵، البدایة والنهایة ج۹/۳۰۸.

۳۲۱ـ جمل من انساب الاشراف ج۲/۴۱۲، تاریخ الیعقوبی ج۲/۱۵۰.

۳۲۲ـ بلاذری این روایت را این طور نقل می‌کند: «وقال هِشامُ بنُ الكَلْبِيِّ: وَقَدْ ذَكَرَ قَوْمٌ: أَنَّـهُ أَصْدَقَها مائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ»!

۳۲۳ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۵۸۱، ۵۸۲.

(۳) بطلان روایـاتِ مربوط به نمـاز میّـتِ سعید بن عاص بر حضرت ام کلثوم علیهاالسلام

[ادعا شده: سعید بن عاص که بین سالهای ۴۲ تا ۵۴ والی معاویه در مدینه بوده، در زمان امارتش بر جنازه امکلثوم بنت علی علیهماالسلام و جنازهٔ بچه خردسالش زید بن عمر نماز میت خوانده و در صف نماز گزاران حسنین علیهماالسلام و ابوقَتاده نیز حضور داشتهاند]!

* ما به زودی به محال بودن صحت این خبر از نظر متن اشاره خواهیم کرد.[۳۲۴] اما پیش از آن لازم است بدانیم تمامی روایاتی که در این خصوص نقل شده به دو نفر منتهی میشود:

۱ـ عمّار بن ابی عمّار مکی.

۲ـ نافع بندهٔ عبدالله بن عمر.

۳۲۴ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۶۲۹ ـ ۶۳۲.

* در روایتی عمار بن ابی عمار از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ در ۶۵ سالگی فوت شده است. بخاری بعد از نقل این خبر، عمار بن ابی عمار را متّهم به ذکر این خبر باطل می‌کند و لذا متعاقب ذکر آن می‌گوید: «هیچ فردی برای چنین خبری (که عمار نقل کرده) نظیر و تابعی نقل نکرده است و عمار بن ابی عمار کسی است که شُعبه در باره (تضعیف) او سخن می‌گفت».[۳۲۵]

این روایت هم که وی در آن مدعی است «شاهد نماز خواندن سعید بن عاص بر امکلثوم بوده» از روایات غریبی است که به تفرد آن دارَقُطْنی تصریح نموده است.[۳۲۶]

ابن حبان نیز معتقد است که عمار بن ابی عمار در نقل روایات اشتباه می‌کرد.[۳۲۷]

* روایاتی که عمار بن ابی عمار نقل کرده ـ علاوه بر اینکه عقلاً محال است که صحت داشته باشد ـ بسیار مضطرب و متفاوت است.

در یک روایتِ عمّار بن ابی عمّار گفته شده: سعید بن عاص نماز میت خوانده

۳۲۵ـ «وقال عَمّارُ بنُ أبي عَمّارٍ عن ابنِ عبّاسٍ: تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَهُوَ ابنُ خَمْسٍ وَسِتّينَ، ولا يُتابَعُ عَلَيْهِ، وكانَ شُعبةُ يَتَكَلَّمُ في عَمّارٍ». التاریخ الاوسط (بخاری) ج۲/۲۹، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۱/۵۵، تهذیب التهذیب ج۷/۳۵۴.

۳۲۶ـ أطراف الغرائب والأفراد ج۳/۳۱۳، ۳۱۴.

۳۲۷ـ ابن حبان می‌گوید: «کان یُخْطِئُ». ثقات ابن حبان ج۵/۲۶۸، تهذیب التهذیب ج۷/۳۵۴.

است.

در یک روایت اصلاً تصریح نشده که چه کسی بر جنازه یا جنازه‌ها نماز را خوانده است.[۳۲۸]

در یک روایت، از عمار بن ابی‌عمار نقل شده که می‌گوید: من بر سر جنازهٔ یک پسر بچه و یک زنی حاضر شدم.[۳۲۹]

در یک روایت می‌گوید: من بر سر جنازهٔ زنی به نام ام‌کلثوم و فرزندش حاضر شدم. (که معلوم نیست این ام‌کلثوم چه کسی بوده و فرزندش پسر که بوده است)![۳۳۰]

۳۲۸ـ سنن ابی‌داود ج۷۷/۲، سنن النسائی ـ کتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة ـ ج۷۱/۴، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۲۳۴/۶/ ح۴۳۲۸، ج۲۳۵/۶/ ح۴۳۲۸، المجموع (نووی) ج۲۲۴/۵، التلخیص الحبیر ج۲۷۶/۵، نیل الاوطار ج۱۱۰/۴، ۱۱۱، عون المعبود ج۳۳۵/۸.

۳۲۹ـ «عن عَمّارٍ (وهُوَ عمّارُ بنُ أبي عَمّارٍ مَوْلىٰ بني‌هاشِمٍ أوْ مَوْلىٰ بنِي الحارِثِ بنِ نَوْفَلٍ) قالَ: حَضَرْتُ جِنازَةَ صَبِيٍّ وَامْرَأَةٍ، فَقُدِّمَ الصَّبِيُّ مِمّا يَلي القَوْمَ، وَوُضِعَتِ المَرْأَةُ وَراءَهُ، فَصُلِّيَ عَلَيْهِما، وفي القَوْمِ أبو سَعيدٍ الخُدْرِيُّ، وابنُ عَبّاسٍ، وأبو قَتادَةَ، وأبو هُرَيْـرَةَ، فَسَأَلْتُهُمْ عن ذلك، فقالُوا: السُّنَّة». سنن النسائی ـ کتاب الجنائز، اجتماع جنازة صبي وامرأة ـ ج۷۱/۴، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۲۳۵/۶/ ح۴۳۲۸، نیل الاوطار ج۱۱۰/۴، ۱۱۱، عون المعبود ج۳۳۵/۸.

۳۳۰ـ «عن يَحيَى بنِ صُبَيْحٍ، حَدَّثَني عَمّارٌ مَوْلى بَنِي الحَرْثِ بنِ نَوْفَلٍ أنَّهُ شَهِدَ جِنازَةَ أمِّ كُلثومٍ وابْنِها، فَجُعِلَ الغُلامُ مِمّا يَلِي الإمامَ، فَأَنْـكَرْتُ ذلك، وفِي القَوْمِ ابنُ عَبّاسٍ، وأبوسعيدِ الخُدْرِيُّ، وأبوقَتادَةَ، وأبوهُرَيْرَةَ، فقالُوا: السُّنَّةُ». سنن ابی‌داود ج۷۷/۲، جامع الاصول ـ صلاة الجنائز، (۴) في موقف الإمام ـ ج۲۳۴/۶/ ←

در روایت دیگر از او نقل شده که: شخص متوفی، ام کلثوم دختر علی بوده است و بچهٔ او فرزند عمر می‌باشد.

به هر حال در روایات عمّار بن ابی عمّار اختلافات بسیاری موجود است. ولی بسیار مهم است که در سنن نسائی و سنن ابی‌داود هیچ اسمی از این نیست که جنازه متعلق به حضرت ام‌کلثوم بنت علی ﷺ بوده و یا اینکه آن پسر بچه زید بن عمر بوده است.

* یکی از کسانی که بیش از هر کس دیگری سعی دارد در روایاتی که با سندهای خودش نقل می‌کند حتماً تصریح کند که جنازه متعلق به ام کلثوم بنت علی ﷺ بوده، ابراهیم بن یعقوب جوزَجانی است. او، هم روایت نماز سعید بن عاص را آورده و هم روایت نماز عبدالله بن عمر را نقل کرده است.[۳۳۱]

این واقعاً جای سؤال است که چرا در سنن ابی‌داود و سنن نسائی، مشخص نشده که جنازه‌ها متعلق به چه کسانی است ولی در روایات جوزجانی ناصبی و امثال او تصریح شده که جنازه متعلق به ام کلثوم بنت علی و فرزندش زید بن عمر بوده است! واقعاً فردی مثل جوزجانی ـ که اموی مسلک و ناصبی و دشمن امیر مؤمنان حضرت علی ﷺ است ـ چه انگیزه‌ای از اصرار بر این موضوع می‌تواند داشته باشد؟![۳۳۲]

← ح۴۳۲۸، المجموع (نووی) ج۵/۲۲۴، التلخیص الحبیر ج۵/۲۷۶.

۳۳۱ـ رجوع کنید به: الذریة الطاهرة ص۱۱۸.

۳۳۲ـ همان طوری که در مقدمه به تفصیل مشخص نمودیم انگیزهٔ این افراد: اهانت به ←

ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق سعدی جوزجانی (ف. ۲۵۶ یا ۲۵۹ھ) از نواصب است. دشمنی و عناد وی نسبت به امیر المؤمنین علی ﷺ در آثارش کاملاً آشکار می‌باشد.[۳۳۳] ابن حِبّان می‌گوید: جوزجانی «حَریزی المذهب» است. یعنی مانند حَریز بن عثمان ناصبی است.[۳۳۴] حَریز بن عثمان (ف. ۱۶۳ھ) کسی است که بر روی منبر به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام دشنام می‌داد.[۳۳۵] او می‌گفت: «علی پدران مرا کشته است»![۳۳۶] و می‌گفت: امام من معاویه است، نه

← امیر المؤمنین علی ﷺ و لوث کردن کرامت آن حضرت بوده است.

۳۳۳ـ کتاب الثقات (ابن حبان) ج۸/۸۱، تهذیب التهذیب ج۱/۱۵۹، فتح المَلِك العَلی ص۱۱۰.

۳۳۴ـ تهذیب التهذیب ج۱/۱۵۹.

۳۳۵ـ «کان یَشْتُمُ عَلِیاً عَلَى المَنابِرِ». الضعفاء الکبیر ج۱/۳۲۱، کتاب المجروحین ج۱/۲۶۸، تاریخ بغداد ج۸/۲۶۱، تاریخ مدینة دمشق ج۱۲/۳۴۸، ۳۴۹. تهذیب الکمال ج۵/۵۷۶.

۳۳۶ـ «قَتَلَ آبائي»، یا «قَتَلَ لي جَدَّیْنِ»، یا «قَتَلَ آبائي وأَجْدادي»، یا «هُوَ القاطِعُ رُؤُوسَ آبائي وأجْدادي بِالفُؤُوسِ» و یا «إنَّهُ قَتَلَ مِنْ قَوْمي یَوْمَ صِفّینَ جَماعَةً». الضعفاء الکبیر ج۱/۳۲۱، کتاب المجروحین ج۱/۲۶۸، تاریخ بغداد ج۸/۲۶۱، الانساب (سمعانی) ج۳/۵۰، کتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۱/۱۹۷، تاریخ مدینة دمشق ج۱۲/۳۴۸، بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج۵/۲۲۱۱، تهذیب الکمال ج۵/۵۷۵، ۵۷۶، میزان الاعتدال ج۱/۴۷۵، سیر اعلام النبلاء ج۷/۸۰، ۸۱، تهذیب التهذیب ج۲/۲۰۹، النصائح الکافیة لمن یتولی معاویة ص۱۱۷، فتح الملك العلی ص۱۱۰.

علی بن ابی‌طالب.[۳۳۷] حَریز با خود عهد کرده بود هر روزی که به مسجد می‌رود، در داخل مسجد ۷۰ بار امیر مؤمنان حضرت علی ﷺ را لعن کند.[۳۳۸]

ذهبی و ابن حجر عسقلانی نیز تصریح کرده‌اند که جوزَجانی ناصبی بوده است.[۳۳۹]

۳۳۷ـ یزید بن هارون این سخن حَریز را این گونه نقل می‌کند: «کانَ یَقُولُ: لَنا إمامُنا وَلَکُمْ إمامُکُمْ ـ یَعْني معاویةَ وعَلِیاً ـ». بغیة الطلب فی تاریخ حلب ج۲۲۱۱/۵، میزان الاعتدال ج۴۷۵/۱. همچنین رجوع کنید به: سؤالات ابی عبید الآجری ج۲۳۱/۲، تاریخ مدینة دمشق ج۳۴۸/۱۲، تهذیب التهذیب ج۲۰۹/۲.

۳۳۸ـ «فکانَ لا یَخْرُجُ مِنَ المسجدِ حتّی یَلْعَنَ عَلِیاً سَبْعِینَ لَعْنَةٍ کُلَّ یَوْمٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۳۴۹/۱۲.

ابن حبان می‌گوید: حریز ۷۰ بار صبحها و ۷۰ بار شبها علی بن ابی‌طالب را لعن می‌کرد. «کان یَلْعَنُ عَلِيَّ بنَ أبي‌طالِبٍ بالغَداةِ سبعینَ مَـرَّةً وبِالعَشِيِّ سَبْعِینَ مَـرَّةً». کتاب المجروحین ج۲۶۸/۱، الانساب (سمعانی) ج۵۰/۳، کتاب الضعفاء والمتروکین (ابن جوزی) ج۱۹۷/۱، تهذیب التهذیب ج۲۱۰/۲، النصائح الکافیة لمن یتولی معاویة ص۱۱۷.

۳۳۹ـ ذهبی می‌گوید: «ناصبيٌ». المغنی فی الضعفاء ج۱۵۴/۱.

و می‌گوید: «یُـرْمیٰ بِالنَّصْبِ». سیر اعلام النبلاء ج۸۰/۷.

ابن حجر نیز می‌گوید: «رُمِيَ بِالنَّصْبِ». تقریب التهذیب ج۶۹/۱.

جوزجانی از اهالی دمشق است. ذهبی بعد از اشاره به ناصبی بودن جوزجانيِ دمشقی می‌گوید: یک زمانی، ناصبی بودن مذهبِ همهٔ اهل دمشق بوده است. «قد کان النَّصْبُ مَذْهَباً لِأَهْلِ دِمَشْقَ في وَقْتٍ». میزان الاعتدال ج۷۶/۱.

ابن عَدی می‌گوید: «جوزجانی در بدگویی از علی (بن ابی‌طالب) به شدت به مذهب (امویِ) اهل دمشق متمایل بود».[۳۴۰]

دارَقُطْنی با تأکید بر دشمنیِ جوزجانی با امیر المؤمنین ﷺ می‌گوید: «یک بار عده‌ای از اصحابِ حدیث به منزل جوزجانی رفته بودند. یکی از کنیزان جوزجانی مرغی را آورد تا برای او سر ببرند. هیچ یک از مهمانها حاضر نشد که مرغ را ذبح کند. جوزجانی به آنان گفت: سبحان الله، کسی (از شما) پیدا نمی‌شود که این مرغ را سر ببرد و حال آنکه علی بن ابی‌طالب در یک روز بیست و چند هزار مسلمان را کشت».[۳۴۱]

نکتهٔ بسیار مهمی که ذکر آن در بارهٔ جوزَجانی لازم است این است که وی با اظهار نظرهای رجالی مغرضانهٔ خود تأثیر بسیار زیادی بر آراء رجالی علمای عامه در جرح روات شیعه گذارده است. او معمولاً در معرفی تمامی کسانی که شیعه هستند و یا متهم به تشیع می‌باشند می‌گوید: «فلانی منحرفِ از حق

۳۴۰ـ «وكان شديدَ المَيْلِ إلى مَذْهَبِ أَهْلِ دِمَشْقَ في التَّحامُلِ عَلىٰ عَلِيٍّ». الكامل فی ضعفاء الرجال ـ ذیل ترجمه اسماعیل بن ابان وراق ـ ج۱/۳۱۰، تاریخ مدینة دمشق ج۷/۲۸۱، میزان الاعتدال ج۱/۷۶، تهذیب التهذیب ج۱/۱۵۹.

۳۴۱ـ دارَقُطنی در بارهٔ جوزجانی می‌گوید: «كانَ فِيهِ انْحِرافٌ عن عَلِيِّ بنِ أبي طالِبٍ اجْتَمَعَ عَلىٰ بابِهِ أصحابُ الحديثِ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ، فَأَخْرَجَتْ جارِيَةٌ لَهُ فَرُّوجَةً لِتُذْبَحَ، فَلَمْ تَجِدْ أَحَداً يَذْبَحُها، فقال: سُبحانَ اللهِ لا يُوجَدُ مَنْ يَذْبَحُها، وَقَدْ ذَبَحَ عَلِيُّ بنُ أبي طالِبٍ في ضَحْوَةٍ نَيِّفاً وعِشْرِينَ أَلْفَ مُسْلِمٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۷/۲۸۱، تهذیب التهذیب ج۱/۱۵۹.

است». [۳۴۲]

در میان کسانی که جوزَجانی آنان را منحرف می‌داند افرادی هستند که از رجال صحاح سته می‌باشند. نام بعضی از کسانی که جوزجانی آنان را ـ به دلیل تشیع ـ منحرف معرفی کرده عبارت است از:

ابان بن تَغْلِب، [۳۴۳] ابواسرائیل، [۳۴۴] اسماعیل بن ابان وَرّاق، [۳۴۵] اَصْبَغ بن نُباتَه، [۳۴۶] کُدَیْر ضَبّی، [۳۴۷] سعید بن اَشْوَع، [۳۴۸] ابوالصَّلْت هَرَوی، [۳۴۹] عائذ بن

۳۴۲ـ «کان (فلانٌ) زائِغاً عنِ الحَقِّ مائِلاً».

۳۴۳ـ «مَذْمومُ المَذْهَبِ، مُجاهِرٌ زائِغ». احوال الرجال ص۶۷.

ابان بن تغلب از راویانی است که در صحیح مسلم روایت دارد.

۳۴۴ـ «مُفْـتَرٍ زائِغٌ». احوال الرجال ص۵۲.

ابواسرائیل از راویانی است که در سنن ترمذی و سنن ابن ماجه روایت دارد.

۳۴۵ـ «کان مائِلاً عنِ الحَقّ». احوال الرجال ص۸۴.

اسماعیل بن ابان از راویانی است که در صحیح بخاری روایت دارد.

۳۴۶ـ «کان زائِغاً». احوال الرجال ص۴۷.

اصبغ از راویانی است که در سنن ابن ماجه روایت دارد.

۳۴۷ـ «کان زائِغاً». احوال الرجال ص۴۷.

روایات کدیر در بسیاری از کتب روایی از جمله: مسند ابی‌داود طیالسی، مصنف عبدالرزاق، صحیح ابن خزیمه و المعجم الکبیر (طبرانی) موجود است.

۳۴۸ـ «غالٍ زائِغٌ». احوال الرجال ص۶۶.

از راویانی است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایت دارد.

۳۴۹ـ «کان زائِغاً عنِ الحَقِّ مائِلاً عنِ القَصْد». احوال الرجال ص۲۰۵. ←

حبیب،[350] علی بن بَذیمَه،[351] علی بن جَعْد،[352] عمرو بن شمر،[353] فِطْر بن خلیفه،[354] کثیر النَّوّاء،[355] محمد بن فُضَیل،[356] ابومریم انصاری،[357] ابویحیی

ابوالصلت هروی از راویانی است که در سنن ابن ماجه روایت دارد.

۳۵۰ـ «غالٍ زائِغٌ». احوال الرجال ص۶۴.

عائذ بن حبیب از راویانی است که در سنن ابن ماجه و سنن نسائی روایت دارد.

۳۵۱ـ «زائِغٌ عن الحَقِّ مُعْلِنٌ بِه». احوال الرجال ص۱۷۶.

علی ابن بذیمه از راویانی است که در تمام سنن اربعه روایت دارد.

۳۵۲ـ «زائِغٌ عنِ الحَقِّ». احوال الرجال ص۱۹۹.

علی بن جعد از راویانی است که در صحیح بخاری روایت دارد.

۳۵۳ـ «کذّابٌ زائِغٌ». احوال الرجال ص۵۶.

طبرانی، دارقطنی، ابوبکر بیهقی و دیگران روایاتِ عمرو بن شمر جعفی را در کتب خویش ذکر نمودهاند.

۳۵۴ـ «زائِغٌ غیرُ ثِقَةٍ». احوال الرجال ص۶۶.

فطر از راویانی است که در صحیح بخاری روایت دارد.

۳۵۵ـ «زائِغٌ». احوال الرجال ص۵۰.

کثیر النَّوّاء از راویانی است که در سنن ترمذی روایت دارد.

۳۵۶ـ «زائِغٌ عنِ الحَقِّ». احوال الرجال ص۶۲.

محمد بن فُضَیل از راویانی است که در صحیحین روایت دارد.

۳۵۷ـ «زائِغٌ ساقِطٌ». احوال الرجال ص۵۱.

روایات وی در مصنف عبدالرزاق، مسند احمد بن حنبل، مسند البزار، مسند ابییَعلی، المستدرك علی الصحیحین، السنن الکبری (بیهقی) و کتب دیگر موجود است.

مِصْدَع،[۳۵۸] موسی بن طَریف،[۳۵۹] نصر بن مُزاحم عطار[۳۶۰] و نوح بن دَرّاج[۳۶۱].

*** گفتیم روایاتی که در آنها آمده که سعید بن عاص بر حضرت ام کلثوم بنت علی ﷺ و زید بن عمر نماز خوانده، همگی منتهی به دو نفر می‌شود: یکی عمار بن ابی‌عمار و دیگری نافع. در بارهٔ عمار بن ابی عمار و اضطراب روایات وی صحبت کردیم.**

در بارهٔ «ابوعبدالله نافع مدنی» نیز باید بگوییم که وی بندهٔ عبدالله بن عمر بوده و فردی کذّاب است.

نافع ــ که در خراسان به اسارت گرفته شده ــ احتمالاً از نژاد بربر بوده

۳۵۸ـ «کان زائِغاً حائِداً عنِ الطّریقِ». احوال الرجال ص۱۴۴.

مصدع از راویانی است که در صحیح مسلم روایت دارد.

۳۵۹ـ «کان زائِغاً». احوال الرجال ص۴۹.

روایات موسی بن طریف اسدی در کتاب الاُمّ (شافعی)، مصنف عبدالرزاق، مصنف ابن ابی شیبة و دیگر کتب موجود است.

۳۶۰ـ «کان زائِغاً عنِ الحَقِّ مائِلاً». احوال الرجال ص۸۲.

وی صاحب کتاب معروف «صفّین» است و ابن ابی‌الدنیا، ابوجعفر ابن ابی شیبة، طبری (در تفسیر و تاریخ)، دارقطنی، طبرانی، ابن شاهین و دیگران روایات وی را در کتب خویش نقل کرده‌اند.

۳۶۱ـ «زائِغ». احوال الرجال ص۵۷.

روایات وی در کتبی چون: المعجم الکبیر (طبرانی)، سنن الدارقطنی، المستدرك علی الصحیحین، السنن الکبری (بیهقی) و ... موجود است.

است.[۳۶۲] او وقتی بچه بود، توسط عبدالله بن عمر از بازار برده‌فروشان خریداری شد و در خانۀ مولایِ خود عبدالله بن عمر بزرگ گردید.[۳۶۳]

در بارۀ اینکه نام پدر نافع چه بوده حرفهای زیادی گفته شده است که به نظر ابن حِبّان هیچ یک از آنها درست نیست.[۳۶۴] از افتخارات نافع این بود که مدت ۳۰ سال به عبدالله بن عمر خدمت کرده است.[۳۶۵] نافع آن چنان خلق و خوی مولای خویش را پیدا کرده بود که زُهْری از او به عنوان «مردی از خاندان عمر» یاد می‌کرد.[۳۶۶] عبیدالله بن عمر ـ که از دشمنان قسم خوردۀ امیرالمؤمنین حضرت علی ؈ بود و عاقبت به طرفداری از معاویه در جنگ صفین کشته شد ـ در بارۀ نافع می‌گوید: «خدا به ما منّت گذارد که نافع را نصیب ما نمود».[۳۶۷]

۳۶۲ـ «بَرْبَرِيُّ الأَصْل». تاریخ الاسلام (ذهبی) ج۷ ـ وفیات ۱۰۱ إلی ۱۲۰ ـ ص۴۹۰. همچنین رجوع کنید به: سیر اعلام النبلاء ج۵/۹۸.

۳۶۳ـ «عن عبدِالمَجيدِ بنِ عبدِالعزيزِ بنِ أبي‌رَوّادٍ عنِ أبيهِ، قال: كان نافِعٌ مَوْلَى ابنِ عُمَرَ مِنْ سَبْيِ خُراسانَ. سُبِيَ وَهُوَ صَغيرٌ، فاشْتَراهُ ابنُ عُمَرَ، وَهُوَ نافِعُ بنُ هُرْمُزٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۶۱/۴۲۷.

۳۶۴ـ ابن حبان می‌گوید: «اخْتُلِفَ في نَسَبِهِ، وَلَمْ يَصِحَّ عِنْدي فيهِ شَيْءٌ». ثقات ابن حبان ج۵/۴۶۷، تهذیب التهذیب ج۱۰/۳۷۰.

۳۶۵ـ «عن نافِعٍ قال: قَدْ خَدَمْتُ ابنَ عُمَرَ ثَلاثينَ سَنَةً...». تذکرة الحفاظ ج۱/۱۰۰.

۳۶۶ـ «عنِ الأَصْمَعِيِّ، عن نافِعِ بنِ أبي‌نُعَيْمٍ، قال: كانَ الزُّهْرِيُّ يُحَدِّثُ عن نافِعٍ، فَيَقُولُ: حَدَّثَني رَجُلٌ مِنْ آلِ عُمَرَ». تاریخ مدینة دمشق ج۶۱/۴۳۰.

۳۶۷ـ «لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَيْنا بِنافِعٍ ـ يَعني مَوْلىٰ عُمَرَ ـ». الجرح والتعدیل (ابن ابی‌حاتم) ج۸/۴۵۲، تاریخ مدینة دمشق ج۶۱/۴۳۱، تهذیب الکمال ج۲۹/۳۰۳، تهذیب ←

نافع که در اواخر عمر عقل خود را از دست داده بود متهم به دروغگویی است. زمانی که یکی از روایات نافع را برای «سالم بن عبدالله» نقل کردند، سالم گفت: «این برده دروغ گفته است».[۳۶۸]

تکذیبِ نافع، از زبانِ «ابوماجد زیادی» و «سعید بن جبیر» نیز نقل شده است. آنان نیز گفته‌اند: «نافع دروغ گفته است».[۳۶۹]

وقتی همان روایت را برای مَیمون بن مِهران نقل کردند، وی گفت: این حرفها را نافع موقعی که پیر شده و عقلش را از دست داده بود گفته است.[۳۷۰]

قُرطبیِ مفسّر نیز نافع را تکذیب نموده است.[۳۷۱]

وقتی برای هشام بن عُرْوَه یکی از روایات نافع را نقل کردند وی گفت: «کَذِبَ عَدُوُّ اللهِ، وما یَدْري نافِعٌ؟! عاضٌّ بَظْرَ أُمِّهِ»! یعنی: «این دشمن خدا (=نافع) دروغ گفته است، او چه می‌فهمد؟ نافع (کسی است که)

← التهذیب ج۳۶۹/۱۰ (در نسخهٔ مطبوعِ این کتاب عبیدالله بن عمر به عبدالله بن عمر تصحیف شده است).

۳۶۸ـ «کَذِبَ العَبْدُ». تاریخ مدینة دمشق ج۴۳۸/۶۱، سیر اعلام النبلاء ج۱۰۰/۵.

۳۶۹ـ «کَذِبَ نافِعٌ». تفسیر الطبری ج۵۳۶/۲، الکامل فی الضعفاء ج۵۱/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۴۳۸/۶۱.

۳۷۰ـ «إنَّما قالَ هذا نافِعٌ بَعْدَ ما کَبِرَ وَذَهَبَ عَقْلُهُ». احکام القرآن (جَصّاص) ج۴۲۶/۱، تاریخ مدینة دمشق ج۴۳۹/۶۱، سیر اعلام النبلاء ج۱۰۰/۵.

۳۷۱ـ تفسیر القرطبی ج۹۵/۳.

بَظْرِ[۳۷۲] مادرش را گاز گرفته است»![۳۷۳]

*** گذشته از اِسناد باطلِ روایت نماز سعید بن عاص، صحت متن آن نیز عقلاً محال است.[۳۷۴]**

عمر بن خطاب سال ۲۳ فوت شده و با در نظر گرفتن اینکه گفته‌اند «او از ام‌کلثوم دارای دو (و بنا به قولی سه) فرزند شده که اولین آنها زید بوده است»، لذا معقول نیست که زید دیرتر از سال ۲۲ به دنیا آمده باشد. اگر سعید بن عاص این نماز را حتی در اولین سال امارتش هم خوانده باشد باید زید به هنگام مرگ مردی ۲۰ ساله باشد و نه یک بچهٔ خردسال.

* حضرت ام کلثوم ﷺ بعد از سال ۶۲ با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است.[۳۷۵] اگر سعید بن عاص این نماز را حتی در آخرین سال امارتش یعنی در

۳۷۲ـ بَـظْـر = ختنه‌گاهِ فرج. رجوع کنید به: شرح الشافیة ج۲۹۱/۴، لسان العرب ج۷۰/۴، القاموس المحیط ص۴۴۹، تاج العروس ج۵۲/۳.

۳۷۳ـ تاریخ بغداد ـ ترجمة هشام بن عروة بن الزبیر ـ ج۳۸/۱۴ [۷۳۸۳]، سیر اعلام النبلاء ج۱۰۰/۵.

۳۷۴ـ در صفحهٔ ۶۱۷ به متن این روایت اشاره شد، و در صفحهٔ ۵۲۷ و ۵۲۸ مصادر آن ذکر گردید.

۳۷۵ـ چون همانطور که گفته شد حضرت زینب ﷺ همسر عبدالله بن جعفر بود و در واقعهٔ عاشورا که در سال ۶۱ هجری واقع شد حضور داشت و در سال ۶۲ هجری رحلت نمود. عبدالله بن جعفر بعد از فوت حضرت زینب ﷺ با خواهر وی (= حضرت ام کلثوم ﷺ) ازدواج کرد.

سال ۵۴ هجری خوانده باشد باید معتقد شویم که حضرت ام کلثوم سال ۵۴ فوت شده و حداقل هشت سال پس از فوت خود با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است!

* و یا با توجه به اینکه سعید بن عاص در سال ۵۹ هجری فوت شده است،[۳۷۶] باید بگوییم سعید بن عاص حداقل سه سال پس از مرگ خود بر جنازه حضرت ام کلثوم علیهاالسلام حاضر شده و بر او نماز خوانده است!

* امام حسن مجتبی علیه‌السلام در سال ۵۰ هجری ـ یعنی حداقل حدود ۱۲ سال پیش از ازدواج حضرت ام کلثوم علیهاالسلام و عبدالله بن جعفر ـ به شهادت رسیده بود!

* حضرت سید الشهداء امام حسین علیه‌السلام نیز در سال ۶۱ هجری ـ یعنی حداقل حدود یک سال پیش از ازدواج ام کلثوم و عبدالله بن جعفر ـ به شهادت رسیده بود.

* ابوقَتاده انصاری قبل از شهادت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام ـ یعنی قبل از ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری ـ فوت شده بود. لذا سعید بن عاص (امارت: ۴۲ ـ ۵۴هـ) حداقل ۲ سال پس از فوت ابوقتاده، والیِ معاویه در مدینه شده است! همچنین ابوقَتاده حداقل ۲۲ سال قبل از ازدواج حضرت ام کلثوم و عبدالله بن جعفر از دنیا رفته است!

* حضرت ام کلثوم علیهاالسلام در زمان شهادت پدرش (امیر المؤمنین علیه‌السلام) در قید حیات بوده و برای پدر سوگواری کرده است، چطور ممکن است ام کلثوم قبل از فوت امیر المؤمنین و قبل از فوت ابوقتاده فوت شده باشد! (وقتی کسی ادعا کند که ابوقَتاده بر جنازهٔ حضرت ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه‌السلام نماز خوانده، و ادعا کند که

۳۷۶ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۵۲۷، ۵۲۸.

امکلثوم به همراه فرزند خردسالی که از عمر داشته فوت شده، نتیجتاً مدعی است که حضرت ام کلثوم قبل از ابو قَتاده و قبل از امیرالمؤمنین عليه السلام درگذشته است).

* حضرت ام کلثوم عليها السلام در سال ۶۲ هجری با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده و پس از آن فوت شده است. در سال ۶۲ هجری باید زید بن عمرِ موهوم فردی ۴۰ ساله شده باشد در حالی که در تمامی روایات مربوط به نماز میتِ ام کلثوم ادعا شده که جنازهٔ زید بن عمرِ خیالی هنوز جنازهٔ یک بچه بوده است؟!

* همانطور که گفته شد حضرت ام کلثوم بنت علی عليه السلام در سال ۶۱ هجری ـ یعنی دو سال پس از فوت سعید بن عاص ـ در واقعه کربلا حضور داشته است. لذا چطور ممکن است که سعید بن عاص بر جنازه او نماز خوانده باشد!

* عطاء بن سائب بن مالك (ف. ۱۳۶ه[۳۷۷]) مدعی است که مقداری صدقه نزد ام کلثوم بنت علی علیه السلام برده و امکلثوم ضمن رد آنها به وی گفته: «ما آل پیامبر هستیم و صدقه بر ما حرام است».[۳۷۸] با توجه به اینکه عطاء بن سائب فقط

۳۷۷ـ طبقات ابن سعد ج۳۳۸/۶، التاریخ الصغیر (بخاری) ج۳۹/۲، تهذیب الکمال ج۹۳/۲۰، سیر اعلام النبلاء ج۱۱۳/۶، الکواکب النیرات ص۷۵.

۳۷۸ـ «عن سُفيانَ الثَّوريِّ، عَنْ عَطاءِ بنِ السّائِبِ، قال: أَتَيْتُ أمَّ كُلْثُومٍ بِنتَ عَلِيٍّ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّدَقَةِ فَرَدَّتْها وَقالَتْ: حَدَّثَني مَوْلى لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وآله ـ يُقالُ لَهُ مِهرانُ ـ أَنَّ رسولَ اللهِ صلى الله عليه وآله قال: إنّا آلَ مُحمَّدٍ لا تَحِلُّ لَنا الصَّدَقَةُ». مصنف ابن ابی شیبة ـ کتاب الزکاة، باب ۱۲۵: من قال لا تحل الصدقة علی بنی هاشم ح۸ ـ ج۱۰۴/۳، مسند احمد بن حنبل ج۴۴۸/۳، کتاب الورع (احمد بن حنبل) ص۷۱، مسند الرویانی ج۴۸۲/۱، المعجم الکبیر (طبرانی) ج۳۵۴/۲۰، السنن الکبری ج۳۲/۷، ←

از طبقه تابعین روایت نقل می‌کند[۳۷۹] چطور ممکن است که ام کلثوم قبل از سال ۵۹ هجری (که سال مرگ سعید بن عاص است)[۳۸۰] فوت شده باشد!

* روایات نماز خواندن عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم عليها السلام، ناقضِ روایات نماز خواندن سعید بن عاص است.

* «روایت مسمومیت حضرت ام کلثوم عليها السلام و زید به دستور خلیفه وقت (عبدالملك بن مروان)» با «نماز سعید بن عاص» معارضت دارد. چون عبدالملك در سال ۶۵ هجری به خلافت رسیده، و سعید بن عاص شش سال قبل از به حکومت رسیدن عبدالملك فوت شده است.

*****

← تاریخ مدینة دمشق ج۲۸۴/۴، اسد الغابة ج۲۵۷/۴، ۴۲۴، الاکمال فی ذکر من له روایة فی مسند احمد ص۴۳۰، الاصابة ج۱۸۳/۶.

۳۷۹ـ اینکه ادعا شده عطاء بن سائب از مالك بن انس صحابی (ف. ۹۳هـ) روایت نقل می‌کند توسط بعضی رد شده است. به عنوان مثال: ابن حبان می‌گوید: این مطلب که گفته شده عطاء بن سائب از مالك بن انس روایت استماع کرده است، از نظر من درست نیست. «وَقَدْ قِيلَ: إِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَنَسٍ، وَلَمْ يَصِحَّ ذلك عندي». ثقات ابن حبان ج۲۵۱/۷.

احتمالاً عطاء روایاتی را که از انس بن مالك نقل می‌کند به واسطه یزید رَقاشی است. (تهذیب الکمال ج۸۷/۲۰).

۳۸۰ـ رجوع کنید به صفحهٔ ۵۲۷، ۵۲۸.

(۴) بطلان روایاتِ مربوط به نماز میّـتِ عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم ﷺ

[در بعضی از روایاتِ جعلی دیگر ادعا شده: عبدالله بن عمر بر جنازه حضرت ام‌کلثوم بنت علی ﷺ و جنازهٔ بچه خردسالش زید بن عمر نماز میت خوانده است. در این روایات نیز تصریح شده که امام حسن و امام حسین ﷺ در این نماز شرکت داشته‌اند و پشت سرِ عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم نماز خوانده‌اند]!

* سنـد همهٔ روایـاتـی کـه در ایـن خـصـوص ذکـر گردیـده اسـت بـه خـود «عبدالله بن عمر» و یا به «ابومحمد عبدالله بَهی» منتهی می‌شود.[381]

۳۸۱ـ منابعی که در آنها این خبر درج شده است در صفحهٔ ۵۲۶، ۵۲۷ ذکر گردید.

* عبدالله بن عمر بن الخطاب

گر چه همان مطالبِ اندکی که پیشتر راجع به عبدالله بن عمر ذکر شد خوانندگان را تا حدودی از شخصیت شهوتران و بی‌مبالات وی با خبر ساخته با این حال ذکر این نکات نیز در بارهٔ او ضروری است.

امیر المؤمنین حضرت علی ﷺ از عبدالله بن عمر به عنوان فردی «احمق» تعبیر نموده است.[۳۸۲]

ابن عمر که در زمان خلافت امیر المؤمنین حضرت علی ﷺ حاضر به بیعت با حضرت نگردیده بود و حتی در هیچ نمازی حاضر نشد که پشت او نماز بخواند، در زمان معاویه بن ابی سفیان ـ پس از اخذ ۱۰۰هزار درهم از معاویه[۳۸۳] ـ با یزید بیعت نمود.[۳۸۴] وی با عبدالملك بن مروان سفاک نیز بیعت کرد[۳۸۵] و در خواندنِ

۳۸۲ـ شرح نهج البلاغة (ابن ابی‌الحدید) ج۱۰/۴.

۳۸۳ـ طبقات ابن سعد ج۱۸۲/۴، سنن بیهقی ج۱۵۹/۸، حلیة الاولیاء ج۲۹۶/۱، سیر اعلام النبلاء ج۲۲۵/۳.

۳۸۴ـ علاوهٔ بر مصادر پانویس قبلی رجوع کنید به: تاریخ مدینة دمشق ج۳۹۷/۶۵، و فتح الباری ج۱۸/۵.

۳۸۵ـ فتح الباری ج۱۸/۵.

نماز به حجّاج بن یوسف اقتدا می‌نمود.[۳۸۶]



۳۸۶- کتاب الام (شافعی) ج۱/۱۸۵، مسند الامام الشافعی ص۵۵، مصنف ابن ابی‌شیبة - کتاب الصلاة، في الصلاة خلف الأمراء - ج۲/۲۷۱، مختصر المزنی ص۲۴، السنن الکبری (بیهقی) ج۳/۱۲۱، تاریخ مدینة دمشق ج۱۲/۱۲۳، المغنی علی مختصر الخرقی ج۲/۲۴، المجموع (نووی) ج۴/۲۵۳، تلخیص الحبیر ج۴/۴۲۶، البحر الرائق ج۱/۶۱۰، الاقناع فی حل الفاظ ابی‌شجاع ج۱/۱۵۳، مغنی المحتاج ج۱/۲۴۲، فیض القدیر ج۱/۶۸۶، ج۴/۲۶۸، نیل الاوطار ج۳/۲۰۰، تحفة الاحوذی ج۲/۲۹، فقه السنة ج۱/۲۳۷.

«نماز خواندن عبدالله بن عمر در پشت حجاج» از روایاتی است که در کتاب صحیح بخاری موجود بوده ولی از این کتاب حذف شده است. البانی می‌گوید: این روایت صحیح است .... ولی من این روایت را در صحیح بخاری پیدا نکردم. «حدیثُ ابنِ عُمَرَ (کانَ یُصَلّي خَلْفَ الحَجّاجِ) صَحیحٌ، قالَ الحافِظُ في التَلْخیصِ: رَواهُ البُخارِيُّ في الحَدیثِ. قُلْتُ: وَلَمْ أَجِدْهُ عِنْدَهُ حتَّی الآنَ». إرواء الغلیل ج۲/۳۰۳.

در اینجا لازم به ذکر است از میان مصادری که فوقاً به آنها اشاره شد: نووی (در المجموع)، ابن حجر (در تلخیص الحبیر)، ابن نجیم (در البحر الرائق)، شِرْبینی (در الاقناع)، شوکانی (در نیل الاوطار) و سید سابق (در فقه السنة) تصریح می‌کنند که این روایت در صحیح بخاری نیز موجود بوده است.

شِرْبینی (در مغنی المحتاج) مدعی است: روایتِ «نماز عبدالله بن عمر پشت حجّاج»، هم در صحیح بخاری وجود دارد و هم در صحیح مسلم!

ابن حَزم می‌گوید: ابن عمر پشت حجّاج و نَجْدَه نماز می‌خواند، و حال آنکه ←

* گفته شد که در خصوص «نماز عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم بنت علی عليها السلام» تنها دو نفر ادعا کرده‌اند که در این نمازِ میت حاضر بوده‌اند: یکی خودِ عبدالله بن عمر و دیگری عبدالله بَهی.

ابو محمد عبدالله بَهی، غلامِ مُصْعَب بن زبیرِ سفاک[۳۸۷] است. عبدالله بَهی تنها کسی است که ـ بنا به نقلی ـ مدعی است: «عبدالله بن عمر» را دیده که بر «حضرت ام‌کلثوم بنت علی عليها السلام» و «زید بن عمر» نماز گزارده است.

ابو حاتم احتجاج به روایاتِ «عبدالله بهی» را جایز نمی‌داند و او را فردی «مضطرب الحدیث» می‌خواند.[۳۸۸]

***

* روایاتِ «عامر شَعْبی» نیز که در خصوص نماز خواندنِ عبدالله بن عمر بر جنازهٔ حضرت ام‌کلثوم بنت علی عليها السلام ذکر شده، همگی به نقل از خودِ عبدالله بن عمر است.[۳۸۹]

← نَجْده خارجی بود، و حجاج فاسق‌ترینِ مخلوقات. «وكانَ ابنُ عُمَرَ يُصَلّي خَلْفَ الحَجّاجِ وَنَجْدَةَ، أَحَدُهُما خارِجِيٌّ، والثّاني أَفْسَقُ البَرِيَّةِ». المحلی ج۲۱۳/۴.

۳۸۷ـ ذهبی در بارهٔ مُصعب بن زبیر می‌گوید: «وكان سَفّاكاً لِلدِّماءِ». سیر اعلام النبلاء ج۱۴۱/۴.

۳۸۸ـ «البَهِيُّ لا يُحْتَجُّ بِحَديثِهِ، وهُوَ مُضْطَرِبُ الحديثِ». علل الحدیث (ابن ابی حاتم) ج۷۷/۱، تهذیب التهذیب ج۸۲/۶.

۳۸۹ـ در مصادر ذیل تصریح شده است که شعبی این روایت خود را از عبدالله بن عمر ←

* روایتی هم که در آن «اسماعیل بن ابی‌خالد اَحْمَسی کوفی (ف. ۱۴۵ یا ۱۴۶ه)» ادعا نموده که خود شاهد نماز میتِ عبدالله بن عمر بوده [۳۹۰] باطل است، چون وی عبدالله بن عمر را در عمرش ندیده و روایتش را از «عامر شَعْبی» نقل می‌نماید. [۳۹۱]

به علاوه، «اسماعیل بن ابی خالد» به تدلیسِ در احادیث مشهور است و نسائی و سایرین به مُدلِّس بودن وی تصریح کرده‌اند. [۳۹۲] او که آسیابانی [۳۹۳]

← نقل کرده است:

طبقات ابن سعد ج۴۶۴/۸، مسند علی بن الجعد ص۹۸، ۱۱۴، تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۲/۱۹.

۳۹۰ـ «... عن إسماعيلَ بنِ أبي خالِدٍ قالَ: صَلّىٰ بِنا عبدُ اللهِ بنُ عُمَرَ بِالمدينةِ عَلىٰ زَيْدٍ وأُمِّهُ أُمِّ كُلثومِ بِنْتُ عَلِيٍّ ...». تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۱/۱۹، ۴۹۲.

۳۹۱ـ «وإسْماعيلُ لَمْ يَلْقَ ابنَ عُمَرَ وَإِنَّما رَواهُ عنِ الشَّعْبِيِ». تاریخ مدینة دمشق ج۴۹۲/۱۹.

لازم به ذکر است که ابن سعد اِسنادِ روایتِ «نماز خواندنِ عبدالله بن عمر بر حضرت ام‌کلثوم ؑ» را که توسط اسماعیل بن ابی خالد نقل شده به این صورت آورده است: «أَخْبَرَنا وَكيعُ بنُ الجَرّاحِ، عن إسماعيلَ بنِ أبي خالِدٍ، عن عامِرٍ (الشَّعْبِي)، قالَ: ماتَ زيدُ بنُ عمرَ وأُمُّ كلثومِ بِنْتُ عُمَرَ فَصَلّىٰ عَلَيهِمَا ابنُ عُمَرَ...». طبقات ابن سعد ج۴۶۴/۸.

۳۹۲ـ التبيين لِأَسماء المُدلِّسين ص۱۴، تعريف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس ص۲۸ [۳۶].

۳۹۳ـ معرفة الثقات (عِجْلی) ج۲۲۵/۱، سير اعلام النبلاء ج۱۷۷/۶، تهذيب التهذيب ج۲۵۵/۱.

بی‌سواد بوده[۳۹۴] و حتی در عربیت ابتدائیات را نمی‌دانسته،[۳۹۵] با اینکه اهل کوفه است با این حال روحیات ضد شیعی دارد. ذهبی به این حقیقت این طور اذعان می‌نماید: «خدا را شکر که اسماعیل بن ابی خالد به هیچ (نوع) تشیعی منتسب نیست».[۳۹۶]

* ✎عبدالرزاق صنعانی نیز «نماز عبدالله بن عمر بر حضرت ام کلثوم ؊» را بدون سند نقل کرده است.[۳۹۷]

***

* کلیهٔ اشکالاتی که قبلاً ـ ذیل نماز سعید بن عاص ـ در خصوص زمان فوت حضرت ام‌کلثوم ؊ و پسر بچهٔ او اظهار شد در نماز عبدالله بن عمر نیز صادق است. و همان گونه که مطرح شد عقلاً محال است که ام‌کلثومی که تا بعد از سال ۶۲ هجری در قید حیات بوده، به هنگام مرگ دارای بچه‌ای خردسال از عمر بن خطاب بوده باشد.

* همچنین متنِ «روایتِ نماز میّت به امامت عبدالله بن عمر» با «روایت نماز

۳۹۴ـ اسماعیل بن ابی خالد قادر به خواندن و نوشتن نبوده است. (المعرفة والتاریخ (یعقوب بن سفیان) ج۳/۱۸۳، تهذیب التهذیب ج۱/۲۵۵).

۳۹۵ـ قال هُشَیْمُ: «کانَ إسماعیلُ فَحشَ اللَّحْنِ، کانَ یَقُولُ: حَدَّثَني فُلَانٌ عن أبُوهُ »! معرفة الثقات (عِجْلی) ج۱/۲۲۵، تهذیب التهذیب ج۱/۲۵۵.

۳۹۶ـ سیر اعلام النبلاء ج۶/۱۷۷.

۳۹۷ـ مصنف عبدالرزاق ـ باب نکاح الصغیرین ـ ج۶/۱۶۳، ۱۶۴/ ح۱۰۳۵۴.

میّت به امامت سعید بن عاص» متعارض است و با توجه به قرائن واضح و روشن، هر دو روایت جعلی است.

***

* همانطور که در مقدمه گفتیم این نکته بسیار مهم است که در هیچ یک از منابع، حتی یک روایت یافت نمی‌شود که در آن، «حکایت ازدواج حضرت ام‌کلثوم (ع) با عمر» از زبان امیر المؤمنین حضرت علی و امام حسن و امام حسین و حضرت ام‌کلثوم (ع) نقل شده باشد. راویانِ این حکایت غالباً از وابستگان به دربار بنی امیه ـ و به ویژه از افرادی بوده‌اند که از خاندان عمر ـ می‌باشند.

یکی از کسانی که روایت می‌کند حضرت ام کلثوم بنت علی (ع) و فرزندش زید بن عمر همزمان با هم مریض شده و فوت گردیده‌اند عبدالحمید عَدَوی است. او می‌گوید این مطلب را یکی از اهل علم (!) نقل کرده است![۳۹۸]

ابوعمر عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطّاب عَدَوی نوهٔ برادرِ عمر بن خطاب می‌باشد. وی کاتبِ[۳۹۹] اعرجِ[۴۰۰] بنی امیه و مسئول خراجِ عراق[۴۰۱] و رئیسِ

۳۹۸ـ «عن عبدِ الحمیدِ بنِ عبدِ الرّحمنِ بنِ زیدِ بنِ خطّابٍ قال: وقد ذَکَرَ بعضُ أهلِ العِلمِ ...». تاریخ مدینة دمشق ج۱۹/۴۸۷.

۳۹۹ـ «ومِنهُمْ (أيْ مِنَ المُعَلّمِینَ) عبدُ الحمیدِ کاتِبُ بَني أمیّةَ». المعارف (ابن قتیبه) ـ المعلّمون ـ ص۵۴۷.

۴۰۰ـ المحبّر ـ العرجان الأشراف ـ ص۳۰۴، ۳۰۵، المنمّق ـ العرجان من قریش ـ ص۴۰۶، البیان والتبیین ج۱/۴۲۷، عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء، ←

پلیس کوفه بود.[۴۰۲]

عبدالحمید عَدَوی از سوی عبدالله بن زبیر قاضی کوفه شد[۴۰۳] و در زمان عمر بن عبدالعزیز، امیر کوفه گردید.[۴۰۴] عمر بن عبدالعزیز بن مروان (خلیفه اموی)

← العُرْج ـ ج۶۷/۴، المعارف (ابن قتیبه) ـ العُرْج ـ ص۵۸۳، التمهید (ابن عبدالبر) ج۳۶۱/۸.

أعْرَج = لَنگ.

←۴۰۱ـ او و ابوزناد هر دو با هم صاحب این منصب بودند. (المعارف (ابن قتیبه) ص۶۴۵).

۴۰۲ـ «كان عبدُالحميدِ بنُ عبدِالرحمنِ بنِ زَيْدِ بنِ الخَطّابِ أعْرَجَ، وَوَلِيَ شُرْطَةَ الكُوفَةِ». عیون الاخبار (ابن قتیبه) ـ کتاب النساء، العُرْج ـ ج۶۷/۴.

وَدَخَلَ الحَكَمُ بنُ عَبْدَلٍ الأَسَدِيُّ ـ وَهُوَ أعْرَجُ ـ عَلىٰ عبدِ الحميدِ بنِ عبدِ الرحمنِ بنِ زَيْدِ بنِ الخَطّابِ ـ وَهُوَ أعْرَجُ، وكانَ صاحِبُ شُرْطَتِهِ أعْرَجَ ـ فقالَ ابنُ عَبْدَلٍ:

أَلْقِ العَصا وَدَعِ التَّخادُعَ وَالْتَمِسْ
عَمَلاً فَهٰذي دَوْلَةُ العُرْجانِ
لأَميرِنا وأميرِ شُرْطَتِنا مَعاً
لِكِلَيْهِما يا قَوْمَنا رِجْلانِ
فإذا يَكُونُ أميرُنا وَوزيرُنا
وأنا فَإنَّ الرابِعَ الشَّيْطان

البیان والتبیین ج۴۲۷/۱، التمهید (ابن عبدالبر) ج۳۶۱/۸.

۴۰۳ـ «كانَ عَلىٰ قَضاءِ الكوفةِ وَلّاهُ عبدُ اللهِ بنُ الزُّبَيْرِ». تاریخ مدینة دمشق ج۷۷/۳۴.

۴۰۴ـ «وكانَ عامِلَ عمرَ بنِ عبدِ العزيزِ عَلَى الكُوفَةِ». الموطأ ج۷۲۲/۲، الأم ج۲۷۴/۶، ←

یک بار ده هزار درهم به وی بخشید.[۴۰۵]

خشونت عبدالحمید در کوفه به حدی بود که گاهی خلیفه مانع از برخوردهای تند وی با مردم می‌شد. عبدالحمید یک بار می‌خواست دست و زبان مردی را که به خلیفه دشنام داده بود قطع نماید و او را به قتل برساند، ولی خلیفه مانع از این کار او شد![۴۰۶]

← طبقات ابن سعد ج۳۴۱/۵، ج۲۵۲/۶، تاریخ خلیفة بن خیاط ص۲۵۱، التاریخ الکبیر (بخاری) ج۴۵/۶، معرفة الثقات ج۷۰/۲، المعارف (ابن قتیبه) ص۱۸۰، ۳۶۲، ۳۶۳، فتوح البلدان ج۳۴۴/۲، تاریخ الطبری ج۳۱۰/۵، مشاهیر علماء الامصار ص۲۰۹، ثقات ابن حبان ج۱۱۷/۷، الاغانی ج۳۹۸/۲، رجال صحیح مسلم (ابن منجویه) ج۴۴۲/۱، المحلی ج۴۱۰/۱۱، البدء والتاریخ ج۴۷/۶، تاریخ مدینة دمشق ج۴۰۳/۲۵، ج۶۸/۳۴، ۷۴ ـ ۷۶، ۳۷۰، الکامل فی التاریخ ج۴۳/۵ ـ ۴۵، تهذیب الکمال ج۴۴۹/۱۶، ۴۵۰، الکاشف (ذهبی) ج۶۱۷/۱، تاریخ ابن خلدون ج۷۵/۳، ۱۶۲، تهذیب التهذیب ج۱۰۸/۶، التحفة اللطیفة ج۱۱۲/۲، اسعاف المبطأ ص۶۶.

۴۰۵ـ «عن أبي يَعقوبَ بنِ زَيْدٍ، قالَ: أَجازَ عُمَرُ بنُ عبدِ العزيزِ عبدَ الحَميدِ بنَ عبدِ الرّحمنِ ـ وكانَ عامِلَه عَلَى العِراقِ ـ بِعَشَرَةِ آلافِ دِرْهَمٍ». تاریخ مدینة دمشق ج۷۷/۳۴.

۴۰۶ـ «عن عُمَرَ بنِ عبدِ اللهِ، عن عبدِ الحَميدِ بنِ عبدِالرحمنِ بنِ زَيْدِ بنِ الخَطّابِ، أَنَّهُ عَلَى الكُوفَةِ لِعُمَرَ بنِ عبدِ العزيزِ، فَكَتَبَ إلى عُمَرَ بنِ عبدِالعزيزِ: إنّي وَجَدْتُ رَجُلاً بالكوفةِ يَسُبُّكَ، وقامَتْ عَلَيْهِ البَيِّـنَةُ، فَهَمَمْتُ بِقَتْلِهِ، أوْ قَطْعِ يَدَيْهِ، أوْ قَطْعِ لِسانِهِ، أوْ جَلْدِهِ. ثُمَّ بَدا لي أنْ أُراجِعَكَ فيهِ. فَكَتَبَ إلَيْهِ عمرُ بنُ عبدِالعزيزِ: سلامٌ عَلَيْكَ، أمّا بَعْدُ، والَّذي نَفْسي بِيَدِهِ، لَوْ قَتَلْتَهُ لَقَتَلْتُكَ بِهِ، وَلَوْ قَطَعْتَهُ لَقَطَعْتُكَ بِهِ، وَلَوْ جَلَدْتَهُ لَأَقَدْتُهُ مِنْكَ. فإذا ←

بعد از مرگ عمر بن عبدالعزیز، «یزید بن عبدالملك بن مروان» به خلافت رسید. او عبدالحمید عُمَری را در امارت کوفه ابقا نمود.[۴۰۷] عبدالحمید در سرکوب و قلع و قمع مخالفان «یزید بن عبدالملك» نقش عمده‌ای داشت.[۴۰۸]

یکی از مناقبی که عبدالحمید عُمَری در خصوص عمویِ پدرش (= عمر بن خطاب) روایت نموده این است که وی از قول عایشه نقل می‌کند که: سه روز قبل از کشته شدن عمر، جنّیان برای قتل او نوحه و زاری کردند و در رثای عمر شعر سرودند.[۴۰۹]

* همین مطلبی را که عبدالحمید عَدَوی در بارهٔ مرگ حضرت ام کلثوم ﷺ

← جاءَكَ كتابي هذا فَاخْرُجْ بِهِ إِلَى الكُناسَةِ، فَسُبَّهُ كالَّذي سَبَّني، أوِاعْفُ عَنْهُ، فإنَّ ذلك أَحَبُّ إِلَيَّ، فإنَّهُ لا يَحِلُّ قَتْلُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَسُبُّ أَحَداً مِنَ النّاسِ إلّا رَجُلاً سَبَّ رَسولَ اللهِ ﷺ». المحلی ج۱۱/۴۱۰.

۴۰۷ـ «ماتَ عُمَرُ بنُ عبدِ العزيزِ وَعَلَيْها عبدُ الحَميدِ بنُ عبدِ الرّحمنِ بنِ زَيْدِ بنِ الخَطّابِ، فَأَقَرَّهُ يَزيدُ بنُ عبدِالمَلِكِ». تاریخ خلیفة بن خیاط ص۲۶۰، تاریخ الطبری ـ سنة ۱۰۱ ـ ج۵/۳۲۶، ۳۳۷، الکامل فی التاریخ ج۵/۷۶، ۷۷.

۴۰۸ـ تاریخ الطبری ـ سنة ۱۰۱ ـ ج۵/۳۲۶، ۳۳۷، الکامل فی التاریخ ج۵/۷۶ ـ ۸۰.

۴۰۹ـ عن عبدِ الحميدِ بنِ عبدِ الرّحمنِ بنِ زَيْدٍ عن عائِشَةَ، قالَتْ: ناحَتِ الجِنُّ عَلى عُمَرَ ﷺ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ بِثَلاثٍ، قالَتْ:

جَـزَى اللهُ خَـيْـراً مِـنْ أَمِـيـرٍ وبـارَكَـتْ

يَـدُ اللهِ فـي ذاكَ الأَدِيـمِ الـمُـمَـزَّقِ ...

الهواتف (ابن ابی‌الدنیا) ص۱۰۱/ ح۱۶۱.

ذکر کرده، مالك بن انس (امام مالکیه) از قول یکی از دیگر بستگان عمر به نام عبدالله بن عمر بن حفص عُمَری نقل نموده است.[۴۱۰]

عبدالله بن عمر بن حَفْص بن عاصِم بن عمر بن خطّاب عُمَری (ف. ۱۷۱ تا ۱۷۳ه) نیز ـ که از نوادگان عمر است ـ گفته که حضرت ام کلثوم بنت علی عليه السلام با فرزندش زید بن عمر به طور همزمان فوت شده‌اند.

«عبدالله بن عمر بن حفص عمری» ـ که توسط بسیاری از محدثین تضعیف شده است ـ روایتش را بدون إسناد ذکر می‌کند. مضافاً به اینکه: یحیی بن سعید قَطّان،[۴۱۱] محمد بن سعد،[۴۱۲] یحیی بن مَعین،[۴۱۳] علی بن مَدینی،[۴۱۴] احمد بن

۴۱۰ـ المدونة الکبری ج۳۸۵/۳.

۴۱۱ـ بخاری در بارهٔ عبدالله بن عمر بن حفص عمری می‌گوید: «کان يَحْيَى بنُ سعيدٍ يُضَعِّفُهُ». الضعفاء الصغیر (بخاری) ص۶۸ [۱۸۸]، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۴۱/۴، تهذیب التهذیب ج۲۸۷/۵.

عمرو بن علی فَلّاس می‌گوید: «کان يحيَى بنُ سعيدٍ لا يُحَدِّثُ عَنْه». الضعفاء الکبیر ج۲۸۰/۲، کتاب المجروحین ج۷/۲، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۴۱/۴، تاریخ بغداد ج۲۱/۱۰، تهذیب الکمال ج۳۳۰/۱۵، میزان الاعتدال ج۴۶۵/۲، سیر اعلام النبلاء ج۳۴۰/۷.

۴۱۲ـ محمد بن سعد می‌گوید: «کان کثیرَ الحدیثِ يُسْتَضْعَفُ». تهذیب التهذیب ج۲۸۶/۵.

۴۱۳ـ یحیی بن مَعین می‌گوید: «ضعیفٌ». الضعفاء الکبیر ج۲۸۰/۲، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۱۴۱/۴.

۴۱۴ـ ابن مدینی می‌گوید: «ضعیفٌ». تاریخ بغداد ج۲۱/۱۰، تهذیب الکمال ج۳۳۰/۱۵، میزان الاعتدال ج۴۶۵/۲، سیر اعلام النبلاء ج۳۴۰/۷، تهذیب ←

حنبل،[415] ترمذی،[416] صالح بن محمد بغدادی،[417] نسائی،[418] ابن حِبّان،[419] ابواحمد حاکم،[420] ذهبی،[421] ابن کثیر و ابن حجر[422] همگی

← التهذیب ج۵/۲۸۶.

۴۱۵ــ احمد بن محمد مروذی (ف. ۲۷۵ﻫ) می‌گوید: «ذَكَرَهُ أَحمدُ فَلَمْ يَرْضَهُ». تهذیب التهذیب ج۵/۲۸۷.

۴۱۶ــ ترمذی می‌گوید: «ذاهِبٌ لا أَرْوي عَنْهُ شَيْئاً». العلل الکبیر (ترمذی) ص۳۸۹، تهذیب التهذیب ج۵/۲۸۷.

ابن حجر در تهذیب التهذیب می‌گوید: «ترمذی عبارت فوق را از بخاری نقل می‌کند» و حال آنکه آن طوری که در کتاب العلل الکبیر آمده عبارت از آنِ خود ترمذی است.

۴۱۷ــ ابوعلی صالح (جزرة) بن محمد بغدادی (ف. ۲۹۳ﻫ) می‌گوید: «لَيِّنٌ، مُخْتَلِطُ الحديثِ». تهذیب الکمال ج۱۵/۳۳۰.

عبدالمؤمن بن خلف نسفی می‌گوید: «سَأَلْتُ أبا عَلِيٍّ صالِحَ بنَ محمّدٍ عن عبدِاللهِ بنِ عُمَرَ العُمَرِيِّ، فقال: يُلَيَّنُ، مُخْتَلِفُ الحديثِ». تاریخ بغداد ج۱۰/۲۲. همچنین رجوع کنید به: تهذیب التهذیب ج۵/۲۸۶.

۴۱۸ــ نسائی می‌گوید: «ضَعيفُ الحَديث». تهذیب الکمال ج۱۵/۳۳۱.

و می‌گوید: «ليس بالقوي». الضعفاء والمتروکین (نسائی) ص۱۹۹ [۳۲۵]، الکامل فی ضعفاء الرجال ج۴/۱۴۱، میزان الاعتدال ج۲/۴۶۵، سیر اعلام النبلاء ج۷/۳۴۰.

۴۱۹ــ ابن حبان می‌گوید: «كانَ مِمَّنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الصَّلاحُ والعِبادَةُ حتّى غَفَلَ عن ضَبْطِ الأَخْبارِ وَجَوْدَةِ الحِفْظِ لِلآثارِ، فَرَفَعَ المناكيرَ في روايتِهِ، فَلَمّا فَحُشَ خَطَؤُهُ اسْتَحَقَّ التَّرْكَ». کتاب المجروحین ج۲/۷، میزان الاعتدال ج۲/۴۶۵، تهذیب التهذیب ←

عبدالله بن عمر بن حفص عمری را تضعیف کرده‌اند.

***

* با عنایت به مسلّمات تاریخ و با توجه به آنچه که گفته شد: شکی در این مطلب نیست که تا بعد از روز عاشورای ۶۱ هجری حضرت زینب ﷺ در قید حیات بوده است.

شکی نیست که حضرت زینب ﷺ در زمانی که رحلت فرموده، همسر عبدالله بن جعفر بوده است.

شکی نیست تا زمانی که حضرت زینب ﷺ در قید حیات بوده عبدالله بن جعفر نمی‌توانسته با حضرت ام کلثوم ﷺ ازدواج کرده باشد چرا که این کار در اصطلاح قرآنی «جمع بینِ اُخْتَین» و حرام است.

شکی نیست که حضرت ام کلثوم بنت علی ﷺ بعد از فوت حضرت زینب، با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است.

و بالاخره شکی نیست آنگاه که حضرت ام کلثوم بنت علی ﷺ فوت شده حداقل حدود ۴۰ سال از مرگ عمر بن خطاب گذشته بوده است.

← ج۵/۲۸۶.

←۴۲۰ـ ابواحمد حاکم می‌گوید: «لیس بالقويّ عِنْدَهُم». تهذیب التهذیب ج۵/۲۸۷.

←۴۲۱ـ ذهبی می‌گوید: «في حِفْظِهِ شَيْءٌ». میزان الاعتدال ج۲/۴۶۵.

←۴۲۲ـ ابن کثیر و ابن حجر می‌گویند: «ضَعِيفٌ». البداية والنهاية ج۵/۱۴۱، تقریب التهذیب ج۱/۵۱۶.

آخرین کلام

حاکمان مستبدی که به نام دین اسلام بر مردم حکومت کرده‌اند، همواره جهت تثبیت سلطهٔ خود، به تحریف و تغییر مفهوم و معنایِ «نبوت» و «خلافت» پرداخته‌اند.

وظیفهٔ پیامبران خدا، در اصل این بوده که: انسان‌ها را به سوی خداوند هدایت کنند، بشر را با خالق هستی آشنا نمایند، آیات خدا را بر مردم بخوانند، همگان را علم و حکمت بیاموزند، جامعه را از گناه و آلودگی پاک سازند و افرادِ شرور را از سرکشی و تعدی به حقوق دیگران برحذر دارند... . بدیهی است کسی که «جانشین و خلیفهٔ پیامبر» می‌شود وظیفه‌اش این است که بعد از فقدان «پیامبر»، مانند آن حضرت سکان‌دار کشتی نجات انسان‌ها گردد و با علم و حکمت خدادادی خویش جامعهٔ بشری را به ترک خودپرستی بخواند و آنان را به سوی خداشناسی و خداپرستی هدایت کند.

اما در تعریفی که «حکّام مستبد» از اصل «نبوت» ارائه داده و آن را به افکارِ جامعه تزریق کردند، «نبوتِ رسول خدا ﷺ» دیگر به این معنا نبود که «پیامبر از جانب خدا برای هدایت انسانها فرستاده شده است». لذا از جانشین و خلیفهٔ پیامبر

نیز، کسی نمی‌باید چنین انتظاری می‌داشت.

در تعریف القاء شدهٔ جدید اظهار شد: از آنجا که پیامبر ﷺ «رأس سلطهٔ مطلقه بر مردم مسلمان» بوده، هر فردِ مسلمانی که پس از حضرت بتواند به این سلطهٔ مطلقه دست یابد، خلیفه و جانشین رسول خداست.

در هیچ دین و مذهبی در تاریخ بشریت کسی چنین ادعایی در بارهٔ انبیا نکرده بود و نگفته بود «پیامبری» یعنی **«سلطه سیاسی و حکومت بر مردم»**. اثبات «نبوتِ» هیچ پیامبری، در گرو به حکومت رسیدن او نبود، که اثباتِ «جانشینیِ» خلیفهٔ آن پیامبر، منوط به دستیابی به قدرت سیاسی گردد. در سایهٔ این قاعدهٔ غیر دینی، هر حاکمی می‌توانست ادعا کند **«خلیفهٔ پیامبر ﷺ»** است و حکومتش در حقیقت ادامهٔ ولایت رسول الله می‌باشد. حکومت‌های استبدادی ـ با این منطق ـ، تمامی مخالفان و معارضان خویش را به «محاربهٔ با خدا» و «خروج علیه امامِ زمانِ خود» متهم کرده و آنان را به عنوان «مرتد» و «خارجی و منافق» از بین بردند.

برای اثبات این خلافتِ نامعقول و عجیب، ابتدا ادعا شد: «خلیفه از جانب خدا و پیامبر ﷺ تعیین نمی‌گردد، بلکه این مردم مسلمان هستند که باید خلیفهٔ رسول خدا را انتخاب کنند». بعد چنان شد که در طول تاریخ، حتی یک حاکم یافت نشد که با رأی مردم به خلافتِ مورد نظر برسد. چون رسم بر این شد که هر خلیفه‌ای، شخصاً خلیفهٔ بعد از خود را تعیین نماید. در مورد انتخابِ «اولین خلیفه» نیز گفتند: چون «عمر بن خطاب» و «ابوعبیده جرّاح» با «ابوبکر» بیعت کرده‌اند، و او با رأی همین دو نفر خلیفه شده و به مقام جانشینی پیامبر ﷺ نائل گردیده

است، لذا برای خلیفه شدن احتیاجی به رأی عمومِ مردم نیست.

بعدها، «صحّتِ خلافت ابوبکر و عمر»، به عنوان «مبنای اصلیِ مشروعیتِ حکومت‌های سرکوبگر» مطرح گردید. این بود که، تمامی مفسران و محدثان، و فقها و مورخانِ عامه، وظیفهٔ اجباری خود را در مقابلِ حکومت‌های وقت دریافتند. وظیفهٔ اصلی، تمرکز بر ترمیم شخصیتِ مخدوشِ ابوبکر و عمر و اثبات صحّتِ خلافت آنان بود.

در این میان بررسی تاریخ حیات عمر بن خطاب ـ که همواره مقتدای خلفای پس از خود بوده ـ بسیار ضروری و روشنگر است. اینکه توانستند نادانِ بی‌پروایی را زاهدترین، و جاهلی را عالم‌ترین، و ظالمی را عادل‌ترین فردِ روی زمین معرفی نمایند جداً مایهٔ حیرت و عبرت است. وقتی مردم بپذیرند که جهل و ستم گستردهٔ عمر، عین علم و عدل بوده است، دیگر هر حاکم جاهل و ستمگری براحتی می‌تواند خود را از هر اتهامی رهایی بخشد.

به گمان حاکمان مستبدِ جوامعِ مسلمان، اثبات صحّت خلافت عمر ـ با وجود آن سابقهٔ کفرآمیز و با آن استبداد بی‌بدیل، و عیاشی‌ها و بدعت‌ها و جهالت‌های بی‌نظیر ـ، حکومت تمامی حکّامِ جبّار و جاهل را از داغِ «عدم مشروعیت» مبرّا می‌ساخت.

حکّام اموی که سلطهٔ خویش را مدیون عنایات عمر بن خطاب می‌دانستند، برای تثبیت حکومتشان، ـ ضمن تقدیس عمر ـ کشتار و تعذیب و اهانت به اهل بیت و دوستان آنان را سرلوحه سیاست خود قرار داده و برای تسهیل و تمهید این

موضوع تا توانستند به دروغ‌پردازی و ترویج روایات ساختگی و مجعول مبادرت نمودند.

همانان که امیر المؤمنین حضرت علی ﷺ را کافر و بی‌دین معرفی می‌کردند، به همراهی و هم‌نوایی اولاد و احفاد و خادمان عمر، چنان امیرالمؤمنین ﷺ را خوار و موهون جلوه دادند که **ادعا کردند** عمر بن خطاب، حریف مغلوبش (یعنی امیر مؤمنان حضرت علي ﷺ) را مجبور کرده که دختر بچهٔ کوچک خود را به او تزویج نماید. سپس برای ماندگار شدنِ خبرِ ساختگیِ این وصلت اهانت‌آمیز و بی‌سابقه، تا جایی که توانستند پرحرفی و زیاده‌گویی کردند و اظهار داشتند که خلیفه قبل از ازدواج، دختر حضرت علی را بر زانوی خود نشانده و او را بغل گرفته و بوسیده ... و بعد از ازدواج نیز، آن دختر خردسال را در منزل خویش به صورت عریان نگه‌داری کرده است! عاقبت هم ـ به عنوان «نسل مشترک پیامبر و عمر» ـ **بچه‌هایی عجیب الخلقه** به عنوان محصولِ این ازدواج معرفی کردند که **جنس مؤنّثش** دختر بچه‌هایی بودند که آن قدر رشدشان سریع بود که در سنین یکی دو سالگی ازدواج کرده و بچه‌دار شدند، و **جنس ذکورش** پسری بود که در سنین چهل پنجاه سالگی، هنوز طفلی صغیر بود که مجبور شدند پس از مرگ، او را در تابوتِ مادر و در آغوشِ مادر جای دهند و به سفر آخرت روانه سازند. باشد که مردم یقین کنند که حضرت ام کلثوم ﷺ حتی در تابوتش سند ازدواجِ با عمر بن خطاب را از خود جدا نکرده و بچهٔ عمر را «به نشانه تحقّق ازدواجش با عمر» در آغوش گرفته و با خود به گور برده است!

حاکمان عباسی نیز ـ که در ظلم و خشونت از سلف اموی خویش چیزی کم نمی‌آوردند و همواره به محبوس کردن و مسموم ساختن امامان پاک و معصوم شیعه می‌پرداختند ـ، فریبکارانه در دفاع از حکومت عمر و در حقیقت برای دفاع از مشروعیت حکومت خود **اظهار داشتند که:** حضرت علی علیه السلام دخترش را به عمر بن خطاب تزویج کرده و با این کار، هم حکومت عمر را تأیید نموده و هم به نوعی اقرار کرده که از جانب پیامبر به خلافت منصوب نشده است، چرا که معقول نیست حضرت علی دختر خود را به کسی تزویج کرده باشد که غاصب خلافت بوده است.

عباسیان با استفادهٔ از این ازدواج خیالی ، اظهار نمودند: اینکه شیعیان می‌گویند: «خلافت، تنها از آنِ حضرت علی و فرزندان معصوم اوست که از جانب خدا منصوب شده‌اند»، ادعای باطلی است و حتی با نظرِ خود امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز موافقت ندارد!

در اینکه از روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، احکام و موازین دین اسلام مورد سوء استفاده حکومت‌های به ظاهر اسلام خواه بوده تردید نمی‌توان کرد. مهم آن است که ابزاری که این حکومت‌ها در فریب مردم بکار برده‌اند بسیار گسترده و مؤثر بوده است. ابزاری که در میان آنها «دروغ‌گویی و جعل و ترویج اکاذیب» دستِ برتر را داشته است.

در خصوص **«روایات جعلی حکومتی»** باید به خاطر سپرد که: هر روایت و حکایتی که حکّام در ترویج و اثبات آن، بیشتر اصرار کرده‌اند، باید در صحتش

بیشتر شک و تردید نمود. معمولاً قاعدهٔ اصلی این روایات این است که از سویی بسیار مشهور و از سویی فاقد هر گونه پایه و اساس می‌باشند.

از آنجا که «حکایتِ ازدواج حضرت ام کلثوم ﷺ با عمر بن خطاب»، روایتِ مشهوری بوده که بیش از هر کسی وابستگان به دربار بنی‌امیه آن را نقل کرده و بیش از هر کسی، حامیان حکومت‌های عباسی بر اثبات آن تأکید ورزیده‌اند، لذا جا داشت که ـ ضمن بازخوانی و تنقیحِ تاریخِ حکومت عمر بن خطاب ـ در صحتِ خبرِ این ازدواج تأمل شود و هدف جاعلانِ آن بررسی گردد. آنچه که در این کتاب ذکر گردید، حاصلِ مطالعهٔ ما در این موضوع است.

فهـرسـت مـنـابــع

۱
الآثار (= کتاب الآثار)، ابوعبدالله محمد بن حسن شَیْبانی (ف. ۱۸۹هـ)، تحقیق ابوالوفاء سید محمود شاه قادری حنفی افغانی، دکن، دار لجنة إحیاء المعارف النعمانیة، ۱۳۸۳هـ ـ ۱۳۹۵هـ، ۲ جلد.

۲
الآثار (= کتاب الآثار)، ابویوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری کوفی بغدادی (ف. ۱۸۲هـ)، تحقیق ابوالوفا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۳۵۵هـ.

۳
الآحاد والمَثانی، ابوبکر احمد بن عمرو بن ضحاك معروف به ابن ابی عاصم (ف. ۲۸۷هـ)، تحقیق دکتر باسم فیصل احمد جوابرة، ریاض، دار الدرایة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱هـ/ ۱۹۹۱م، ۶ جلد.

۴
آداب الخِطْبَةِ والزِّفافِ فی السُّنّةِ المُطَهَّرَة، عمرو عبدالمُنْعِم سَلیم، مصر، طنطا، دار الضیاء للنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۱م.

۵
الآداب الشَّرعیّة، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن مُفْلِح مَقْدِسی حنبلی (ف. ۷۶۳هـ)،

تحقيق شعيب الارنؤوط ـ و عمر القيّام، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۳ جزء.
۶
آداب الفَتْوىٰ والمُفْتِي والمُسْتَفْتِي، ابوزكريا محيى الدين يحيى بن شرف نَوَوى شافعى (ف. ۶۷۶ه)، تحقيق بسام عبد الوهاب الجابى، دمشق، دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ه.

الآداب والأحكام المُتعلِّقة بدُخولِ الحَمّام، ابوالفِداء اسماعيل بن عمر بن كَثير دمشقى شافعى (ف. ۷۷۴ه)، تحقيق سامى بن محمد بن جاد الله، رياض، دار الوطن للنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

آكام المَرْجانِ فى أحكامِ الْجانّ، قاضى بدر الدين محمد بن عبدالله شِبْلى دمشقى حنفى (ف. ۷۶۹ه)، تحقيق ابراهيم محمد الجمل، مصر، مكتبة القرآن.

الأباطيل والمَناكير والصِّحاح والمَشاهير، ابوعبدالله حسين بن ابراهيم جُورَقانى همدانى (ف. ۵۴۳ه)، تحقيق عبد الرحمن عبد الجبار فريوائى، هند، بنارس، الجامعة السلفية، إدارة البحوث الإسلامية و الدعوة و الإفتاء، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م، ۲ جلد.
۱۰
أَبْجَد العلوم والوَشْى المَرْقُوم والسَّحاب المَرْكُوم فى بيانِ أحوالِ العُلوم، ابوالطيب محمد صِدّيق خان بن حسن بن على بن لطف الله حسينى بخارى قَنُّوجى معروف به صِدّيق حسن خان (ف. ۱۳۰۷ه)، تحقيق عبدالجبار زكّار، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۹۷۸م، ۳ جلد.

أَبْكار الأَفْكارِ فى أصولِ الدّين، ابوالحسن سيف الدين على بن محمد بن سالم تَغْلِبى آمدى (ف. ۶۳۱ه)، تحقيق احمد فريد مزيدى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م، ۳ جلد.

إتْحاف الخِيَرَةِ المَهَرَةِ بِزَوائِدِ المَسانيدَ العَشَرَة، ابوالعباس احمد بن ابی بکر بن اسماعیل بُوصیری کِنانی شافعی (ف. ۸۴۰هـ)، تحقیق ابوعبدالرحمن عادل بن سعد و ابواسحاق سید بن محمود بن اسماعیل، ریاض، مکتبة الرشد للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۸م، ۱۱ جلد.

إتْحاف الفاضِلِ بالفعلِ المَبْنِیِّ لِغَیْرِ الفاعِل، محمد علی بن محمد علاّن بن ابراهیم صدّیقی مکی شافعی اَشعری (ف. ۱۰۵۷هـ)، تحقیق ابراهیم شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۱م. [این کتاب تکمیلی است برای کتاب «المنهل المأهول فی الفعل المبنی للمجهول» تألیف خیر الدین ابن ظهیره قرشی شافعی].

إتْحاف المَهَرَةِ بالفَوائدِ المُبْتَکِرَةِ مِن أطرافِ العَشَرَة، شِهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲هـ)، تحقیق دکتر زهیر بن ناصر الناصر و دیگران، مدینه، وزارة الشؤون الإسلامیة والأوقاف والدعوة والإرشاد، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵هـ ـ ۱۴۲۰هـ/ ۱۹۹۴م ـ ۱۹۹۹م، ۱۶ جلد. (تا مسند عائشة).

إتْحاف الوَری بأخبارِ أُمِّ القُری، محمد بن محمد ابن فَهْد قُرَشی هاشمی مکی مشهور به عمر بن فَهْد (ف.۸۸۵هـ)، تحقیق فهیم محمد شلتوت، مکه مکرمه، مطابع جامعة أمّ القری، ۱۴۰۳هـ ـ ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۳م ـ ۱۹۸۸م، ۴ جلد + یک جلد فهارس.

الإتْقان فی عُلوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱هـ)، تحقیق سعید المندوب، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶هـ/ ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

إتْمام الدِّرایَةِ لِقُرّاءِ النُّقایَة، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱هـ)، [این کتاب شرح کتاب النُّقایَة می‌باشد که آن نیز تألیف سیوطی است]، تحقیق شیخ ابراهیم العجوز، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵هـ/۱۹۸۵م.

إتْمام الوَفاءِ في سِيرَةِ الخُلَفاء، شيخ محمد بن عفيفى باجورى معروف به خُضَرى (ف. ۱۳۴۵ه)، تحقيق ابراهيم محمد امين، قاهره، المكتبة التوفيقية.

الإجابَة لِمَا اسْتَدْرَكَتْهُ عائشةُ على الصَّحابَة، بَدر الدين محمد بن بهادر بن عبدالله زَرْكَشى مصرى شافعى (ف. ۷۹۴ه)، تحقيق سعيد افغانى، بيروت، المكتب الإسلامى، الطبعة الثانية، ۱۳۹۰ه/ ۱۹۷۰م.

۲۰

اجتماع الجُيوشِ الإسلاميةِ على غَزْوِ المُعَطِّلَةِ والجَهْمِيَّة، شمس الدين محمد بن ابى‌بكر بن ايوب معروف به ابن قَيِّم جَوْزِيَّه (ف. ۷۵۱ه)، تحقيق بشير محمد عيون، دمشق، مكتبة دار البيان، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.

أجزاء حَديثيَّة (مجاميع الأجزاء الحديثية ۲، مجموعٌ فيه عشرة الأجزاء)،
۱ـ منتقى من حديث الزهري لمحمد بن يحيى بن عبدالله الذُّهلي (ف. ۲۵۸ه)،
۲ـ الجزء الثالث من فوائد سمّوية،
۳ـ . . .
تحقيق نبيل سعدالدين جرّار، بيروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م.

الأحاديث المُخْتارَة، ضياءالدين ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد مَقْدِسى حنبلى (ف. ۶۴۳ه)، تحقيق عبدالملك بن عبدالله بن دهيش، مكه مكرمه، مكتبة النهضة الحديثة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ه ـ ۱۴۱۳ه، ۱۰ جلد.

أَحْسَن التَّقاسيمِ في معرفةِ الأَقاليم (مختارات)، شمس الدين ابوعبدالله محمد بن احمد بن ابى‌بكر مَقْدِسى (ف. ۳۸۰ه)، تحقيق غازى طليمات، دمشق، وزارة الثقافة والإرشاد القومى، ۱۹۸۰م.

إحْكام الأحكام شرح عُمْدَة الأحكام، تقی‌الدین ابوالفتح ابن دَقیق العید (ف. ۷۰۲ه)، مصر، إدارة الطباعة المنیریة، ۱۳۴۴ه، ۴ جلد.

أحکام أهلِ الذِّمَّة، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیّه (ف. ۷۵۱ه)، دمام (رمادی للنشر) ـ بیروت (دار ابن حزم)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

أحکام الجَنائزِ وبِدَعها، محمد ناصرالدین بن نوح اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰ه)، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۶ه/ ۱۹۸۶م.

الأحکام الشَّرعیّة الکُبْری، ابومحمد عبدالحق إِشْبیلی (ف. ۵۸۱ه)، تحقیق ابوعبدالله حسین بن عکاشه، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۵ جلد.

الإحکام فی أصولِ الأحکام، ابومحمد علی بن محمد بن سعید بن حَزْم (ف. ۴۵۶ه)، تحقیق احمد شاکر، قاهره، مطبعة العاصمة/ زکریا علی یوسف، ۸ جزء.

أحکام القرآن (جَصّاص)، ابوبکر احمد بن علی جَصّاص رازی (ف. ۳۷۰ه)، تحقیق عبدالسلام محمد علی شاهین، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۴م، ۳ جلد.

۳۰

أحکام القرآن (شافعی)، ابوعبدالله محمد بن إدریس شافعی (ف. ۲۰۴ه)، جمعه ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ف. ۴۵۸ه)، تحقیق شیخ قاسم شماعی رفاعی، بیروت، دار القلم، ۲ جزء.

أحکام القرآن (ابن العَرَبی)، ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد مَعافِری إِشْبیلی معروف به ابن العَرَبی مالکی (ف. ۵۴۳ه)، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار الفکر، ۴ جلد.

أحكام النِّساء، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حَنْبل شيبانی (ف. ۲۴۱ھ)، روایة ابی‌بکر الخلاّل، تحقیق عمرو عبدالمنعم سلیم، بیروت، مؤسسة الریان، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ھ/ ۲۰۰۲م.

أحكام النّساء، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوالفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ھ)، تحقیق علی بن محمد بن یوسف محمدی، قطر، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، ۱۴۱۴ھ/ ۱۹۹۳م.

الأحكام الوُسطی مِنْ حدیثِ النّبی ﷺ، ابومحمد عبدالحق بن عبد الرحمن بن عبدالله اَزْدی اِشْبیلی معروف به ابن خرّاط (ف. ۵۸۲ھ)، تحقیق حمدی السلفی ـ و صبحی السامرائی، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۱۶ھ/ ۱۹۹۵م، ۴ جلد.

أَحْوال الرِّجال، ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب بن اسحاق سَعْدی جُوزَجانی (ف. ۲۵۹ھ)، تحقیق صبحی بدری سامرائی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ھ.

إِحْياء العُلُوم (= إحْياء عُلُومِ الدّين)، ابوحامد محمد بن محمد غَزالی (ف. ۵۰۵ھ)، بیروت، دار المعرفة، ۴ جلد.

أَخْبار الحَمْقیٰ وَالمُغَفَّلين، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ھ)، بیروت، المکتب التجاری.

أخبار الدُّوَل وآثارُ الأُوَل في التّاريخ، احمد بن یوسف بن احمد قَرمانی دمشقی (ف. ۱۰۱۹ھ)، تحقیق دکتر احمد حَطیط ـ و دکتر فهمی سعد، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ھ/ ۱۹۹۲م، ۳ جلد.

أَخْبار الدَّوْلَةِ العَبّاسِيَّة، مؤلف مجهول از قرن سوم هجری، (از مخطوطات منحصر به فردِ «مکتبة مدرسة أبي حنيفة» در بغداد)، تحقیق دکتر عبدالعزیز دوری ـ دکتر

عبدالجبار مطلبی، بیروت، مطابع دار صادر، دار الطلیعة للطباعة والنشر، ۱۹۷۱م.

۴۰

الأَخْبار الطِّوال، ابوحنیفة احمد بن داود دینَوَری (ف. ۲۸۲ه)، تحقیق عبدالمنعم عامر، مصر، دار إحیاء الکتب العربیة، الطبعة الأولی، ۱۹۶۰م.

أَخْبار الظِّرافِ والمُتَماجِنین، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، بسام عبدالوهاب الجانی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۹۹۷م.

أخبار عُمَر وأخبار عبدِ الله بنِ عمر، علی بن مصطفی طَنْطاوی (ف. ۱۴۲۰ه) ـ و ناجی بن مصطفی طنطاوی (ف. ۱۴۲۰ه)، بیروت، دارالفکر، الطبعة الثالثة، ۱۳۹۲ه/ ۱۹۷۳م.

أخبار أبی‌القاسمِ الزَّجّاجی، ابوالقاسم عبدالرحمن بن اسحاق نهاوندی زَجّاجی نحوی (ف. ۳۳۷ه)، بغداد، دار الرشید للنشر، ۱۴۰۱ه/ ۱۹۸۰م.

أخبار القُضاة (= طبقات القضاة)، محمد بن خَلَف بن حَیّان بن صدقه ملقّب به وَکیع (ف. ۳۰۶ه)، بیروت، عالم الکتب، ۳ جلد.

أخبار مکّةَ فی قدیمِ الدَّهْر وحدیثِه، ابوعبدالله محمد بن اسحاق بن عباس فاکِهی (ف. ۲۷۵ه)، تحقیق دکتر عبدالملک عبدالله دهیش، بیروت، دار خضر، ۱۴۱۴ه، ۵ جلد.

أخبار مکّةَ وما جاء فیها مِنَ الآثار، ابوالولید محمد بن عبدالله بن احمد اَزْرَقی (ف. ۲۴۴ یا ۲۵۰ه)، بیروت، دار الأندلس للنشر، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

الأخبار المُوَفَّقِیّات، زبیر بن بَکّار بن عبدالله قرشی (ف. ۲۵۶ه)، بغداد، دیوان الأوقاف العراقیة، ۱۹۷۲م.

أَخْبار النِّساء، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیّه (ف.

۷۵۱ﻫ)، تحقیق دکتر نزار رضا، بیروت، دار مکتبة الحیاة، ۱۹۶۴م.

اختصار عُلومِ الحدیث، ابوالفِداء اسماعیل بن عمر بن کَثیر دمشقی شافعی (ف. ۷۷۴ﻫ)، تحقیق محمد محمد عویضه، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأُولی، ۱۴۰۹ﻫ/ ۱۹۸۹م.

۵۰

الإختیار لِتَعْلیلِ المُختار، ابوالفضل مجدالدین عبدالله بن محمود بن مَوْدُود موصلی حنفی (ف. ۶۸۳ﻫ)، تحقیق شیخ محمود ابودقیقه، مصر، شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، الطبعة الثانیة، ۱۳۷۰ﻫ/ ۱۹۵۱م، ۵ جزء در یک مجلد.

إخْتیارات ابنِ قُدامَةَ الفِقْهِیَّة فی أَشْهَرِ المَسائِلِ الخِلافِیَّة، دکتر علی بن سعید غامدی، ریاض، دار طیبة للنشر والتوزیع، الطبعة الأُولی، ۱۴۱۸ﻫ، ۴ جلد.

أخْصَر المُختصَرات، محمد بن بدرالدین بن بَلْبان دمشقی حنبلی (ف. ۱۰۸۳ﻫ)، تحقیق محمد بن ناصر عجمی، بیروت، دار البشائر الإسلامیة، الطبعة الأُولی، ۱۴۱۶ﻫ/ ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

أَخْلاق النَّبِیّ وآدابه، ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حَیّان معروف به ابوالشیخ (ف. ۳۶۹ﻫ)، تحقیق صالح بن محمد الونیات، ریاض، دار المسلم للنشر والتوزیع، الطبعة الأُولی، ۱۹۹۸م، ۴ جلد.

الإخْوان (= کتاب الإخْوان)، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ﻫ)، تحقیق محمد عبدالرحمن طوالبه باشراف د. نجم عبدالرحمن خلف، دار الاعتصام.

أَدَب الدُّنیا والدّین، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوَرْدی بصری شافعی (ف. ۴۵۰ﻫ)، تحقیق یاسین محمد السّوّاس، دمشق، دار ابن کثیر، الطبعة الرابعة،

۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

أدب العِلْمِ والمُعَلِّمِ والمُتَعلِّم، عبدالباسط بن موسی بن محمد عَلْمَوی (ف. ۹۸۱ه)، تحقیق دکتر مروان العطیة، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۴م.

أدب القَضاء، ابوالعباس شمس الدین احمد بن ابراهیم بن عبدالغَنی سُرُوجی (ف. ۷۱۰ه)، تحقیق شیخ شمس العارفین صدیقی بن محمد یاسین، بیروت، دار البشائر الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

أدب الکُتّاب، ابوبکر محمد بن یحیی بن عبدالله صُولی (ف. ۳۳۵ه)، تحقیق محمد بهجت اثری، بغداد (المکتبة العربیة) ـ مصر (المطبعة السلفیة)، ۱۳۴۱ه.

أدب المُفْتی والمُسْتَفتی، تقی الدین ابوعمرو عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان شَهْرَزُوری معروف به ابن الصّلاح (ف. ۶۴۳ه)، تحقیق دکتر موفق عبدالله عبدالقادر، بیروت، مکتبة العلوم والحکم ـ عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۶م.

۶۰
الأدَب المُفْرَد، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (ف. ۲۵۶ه)، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الثالثة، ۱۴۰۶ه/ ۱۹۸۶م.

کتاب أَدَبِ النّساء (الموسوم بکتاب الغایَةِ والنِّهایَة)، ابومروان عبدالملک بن حبیب بن سلیمان بن هارون قُرْطُبی مالکی (ف. ۲۳۸ه)، تحقیق عبدالمجید ترکی، بیروت، دار الغرب الإسلامی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۲م.

الأذْکار النَّوَوِیَّة، ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف نَوَوی شافعی (ف. ۶۷۶ه)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۴م.

کتاب الأذْکیاء، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)،

دمشق، مکتبة الغزالی.

الأَربعینَ البُلْدانِیَّة عن أربعینَ مِنْ أربعینَ لأَربعینَ فی أربعینَ، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبةالله معروف به ابن عَساکر (ف. ۵۷۱ه)، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ه/ ۱۹۹۲م.

الأربعین فی مناقب أُمَّهاتِ المؤمنین، ابومنصور عبدالرحمن بن محمد بن هبةالله بن عَساکر (ف. ۶۲۰ه) ـ ابن اخی الحافظ ابن عَساکر ـ، تحقیق محمد مطیع الحافظ ـ و غزوة بدیر، دمشق، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ه.

إرشاد أُولِی النُّهی لِدَقائِقِ المُنْتَهی، منصور بن یونس بن صلاح الدین بُهُوتی حنبلی (ف. ۱۰۵۱ه)، تحقیق عبدالملک بن دهیش، بیروت، دار خضر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م، ۲ جلد.

إرشاد السّاری فی شرحِ صحیحِ البخاری، ابوالعباس شِهاب الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر قَسْطَلانی مصری (ف. ۹۲۳ه)، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م، ۱۵ جلد.

إرشـاد السّالِکِ إلی أشرفِ المَسالِکِ فی فقه الإمام مالک، شِهاب الدین عبدالرحمن بن محمد بن عسکر مالکی بغدادی (ف. ۷۳۲ه)، تحقیق ابوالفضل عبدالله الصدیق غماری مالکی، قاهره، مکتبة القاهرة (علی یوسف سلیمان)، ۱۳۹۲ه/ ۱۹۷۲م.

الإرْشاد فی مَعرفةِ عُلَماءِ الحدیث، ابویَعْلی خلیل بن عبدالله بن احمد بن خلیل خلیلی قزوینی (ف. ۴۴۶ه)، تحقیق دکتر محمد سعید بن عمر ادریس، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۹م، ۳ جلد.

۷۰

إرْشاد النُّقّادِ إلی تَیْسیرِ الاِجْتِهاد، محمد بن اسماعیل حسنی امیر صَنْعانی (ف. ۱۱۸۲ه)،

تحقیق صلاح الدین مقبول احمد، کویت، الدار السلفیة، ۱۴۰۵ه.

إرْواء الغَليلِ في تخريجِ أحاديثِ مَنارِ السَّبيل، محمد ناصرالدین بن نوح اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰ه)، تحقیق زهیر الشاویش، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۸ جلد.

إزالَة الخَفاء عن خِلافةِ الخلفاء، ابو عبدالعزیز احمد بن عبدالرحیم فاروقی عُمَری دِهْلوی حنفی ملقب به شاه ولی‌الله (ف. ۱۱۷۶ه)، پاکستان، لاهور، سهیل اکیدیمی، الطبعة الأولی، ۱۳۹۶ه/ ۱۹۷۶م، ۲ جزء.

الأَزْمِنَة وَالأَمْكِنَة، ابوعلی احمد بن محمد بن حسن مَرْزُوقی (ف. ۴۲۱ه)، تحقیق دکتر محمد نایف دُلَیْمی، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۲م، ۲ جلد.

أزْواج النَّبيّ ﷺ، عبدالمنعم هاشمی، کویت (مکتبة ابن کثیر) ـ بیروت (دار ابن حزم)، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

الأسامي والكُنىٰ، حاکم کبیر محمد بن محمد بن احمد بن اسحاق معروف به حاکم ابواحمد (ف. ۳۷۸ه)، تحقیق یوسف بن محمد الدخیل، تحت اشراف شیخ حمّاد بن محمد انصاری، مدینه منوره، مکتبة الغرباء الأثریة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۴م، ۴ جلد (تا نام ابوخنساء).

أسباب النُّـزُول، ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن مَتُّویه واحِدی (ف. ۴۶۸ه)، قاهره، مؤسسة الحلبی وشرکاه للنشر والتوزیع، (توزیع: مکة المکرمة، دار الباز للنشر والتوزیع)، ۱۳۸۸ه/ ۱۹۶۸م.

اِستِجْلاب ارْتِقاءِ الغُرَفِ بِحُبِّ أَقْرِباءِ الرَّسولِ ﷺ وذَوِي الشَّرَف، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سَخاوی (ف. ۹۰۲ه)، تحقیق خالد بن احمد الصُّمّی بابطین،

بیروت، دار البشائر الإسلامیة، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م، ۲ جلد.

الإستِذْکار، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبد البَرّ قُرْطُبی مالکی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م، ۲۷ جلد + ۳ جلد فهارس.

الإستِقامَة، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، تحقیق د. محمد رشاد سالم، مدینه، جامعة الإمام محمد بن سعود، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳ه، ۲ جلد.

۸۰

الإستِقْصاء لِأَخْبارِ دُوَلِ المَغربِ الأَقْصی، شِهابالدین احمد بن خالد بن حماد ناصری دَرْعی سَلاوی (ف. ۱۳۱۳ یا ۱۳۱۵ه)، ۳ جلد.

الإستیعاب فی مَعْرِفةِ الأَصْحاب، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبد البَرّ قُرْطُبی مالکی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق علی محمد معوض ـ و عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۴ جلد.

أُسْد الغابَة، عزّالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد شَیبانی معروف به ابن أثیر جَزَری (ف. ۶۳۰ه)، مصر، المطبعة الوهبیة، ۱۲۸۰ه، ۵ جلد.

الأَسْرار المَرفُوعَة فی الأَخبارِ المَوْضُوعَة (= المَوْضُوعات الکُبری)، ملا علی بن سلطان محمد قاری حنفی (ف. ۱۰۱۴ه)، تحقیق محمد صباغ، بیروت، دار الأمانة ـ مؤسسة الرسالة، ۱۳۹۱ه/ ۱۹۷۱م.

إسْعاف المُبَطَّأ بِرِجالِ المُوَطَّأ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق موفق فوزی جبر، بیروت، دار الهجرة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م.

إسلام أَحَدِ الزَّوْجَیْنِ وَمَدیٰ تَأثیرِهِ علی عَقْدِ النِّکاح، عبدالرحمن بن یوسف الجدیع،

بیروت، مؤسسة الرّیان، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

الإسلام وقَضایا العَصر، عائض بن عبدالله القَرْنی، بیروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۱م.

أسماء المُغْتالِینَ مِنَ الأَشْرافِ فِی الجاهِلِیَّةِ وَالإسلامِ وَأَسماء مَنْ قُتِلَ مِنَ الشُّعَراء، ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی (ف. ۲۴۵ه)، [این کتاب در ضمن مجموعه‌ای تحت عنوان «نوادر المخطوطات» (ج۲/۱۲۱ ــ ۲۹۷) به چاپ رسیده است. تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت، دار الجیل، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ه/ ۱۹۹۱م، ۲ جلد].

أَسنَی المَطالِب شَرْح رَوْضِ الطّالِب، ابویحیی زکریا بن محمد بن احمد انصاری سُنَیکی قاهری شافعی (ف. ۹۲۶ه)، تحقیق دکتر محمد محمد تامر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۹ جلد.

أَسنَی المَطالِبِ فی أحادیثَ مُخْتَلِفَةِ المَراتِب، ابوعبدالرحمن محمد بن محمد دَرویش الحُوت (ف. ۱۲۷۷ه)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

۹۰

أَسْواق العَرَبِ فی الجاهِلِیَّةِ والإسلام، سعید الافغانی، قاهره، دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۳ه/ ۱۹۹۳م.

الأَشْباه والنَظائِر، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳ه.

الإشْراف علی مَذاهِبِ أَهْلِ العِلْم، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن مُنْذِر نیشابوری (ف. ۳۰۹ یا ۳۱۰ یا ۳۱۸ یا ۳۱۹ه)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م، ۳ جلد.

الإشْراف فی مَنازِلِ الأَشراف، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱هـ)، تحقیق دکتر نجم عبدالرحمن خلف، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱هـ/ ۱۹۹۰م.

الإِصابة فی تَمییزِ الصّحابة، شِهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲هـ)، شیخ عادل احمد عبد الموجود ـ و شیخ علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵هـ/ ۱۹۹۵م، ۸ جلد.

أصْحاب الرَّسُول ﷺ، ابوعمّار محمود المصری، مصر، دار التقوی للإنتاج والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۲م، ۲ جزء در یک مجلد.

إصلاح المال، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱هـ)، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۳م.

إصْلاح المَنْطِق، ابویوسف یعقوب بن اسحاق بن سِکّیت (ف. ۲۴۴هـ)، تحقیق احمد محمد شاکر (ف. ۱۳۷۷هـ) ـ و عبدالسلام محمد هارون، قاهره، دار المعارف، الطبعة الرابعة، ۱۹۸۷م.

أُصُول الحدیث (علومه ومصطلحه)، دکتر محمد عجّاج الخطیب، لبنان، دار الفکر الحدیث، الطبعة الأولی، ۱۳۸۶هـ/ ۱۹۶۷م.

أصول الحدیثِ النَّبَویّ (علومه ومَقاییسه)، دکتر حسینی عبدالمجید هاشم، قاهره ـ بیروت، دار الشروق، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م.

۱۰۰

أصُول السَّرَخْسی، شمس الدین ابوبکر محمد بن ابی سهل سَرَخْسی حنفی (ف. ۴۸۳/ ۴۸۹/ ۴۹۰هـ)، تحقیق ابوالوفاء افغانی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۳م، [افست از چاپِ: هند، دکن، إحیاء المعارف النعمانیة]، ۲ جلد.

أضْواء البيان فی إيضاحِ القُرآنِ بِالقُرآن، محمد امين بن محمد مختار جَكَنی شَنْقيطی (ف. ۱۳۹۳ه)، بيروت، عالم الكتب، ۱۰ جلد. [هفت جلد نخست اين كتاب از شنقيطی است، جلد هشتم و نهم تتمه كتاب به قلم شاگرد او از محمد عطيه سالم است و در جلد دهم، كتاب دفع إيهام الاضطراب عن آيات الكتاب از شنقيطی به چاپ رسيده است].

أطْراف الغَرائِبِ وَالأَفْرادِ مِنْ حديثِ رَسُولِ اللهِ ﷺ لِلإمامِ الدارَقُطْنیّ، ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی مَقْدِسی معروف به ابن قَيْسَرانی (ف. ۵۰۷ه)، تحقيق محمود محمد محمود حسن نصار ــ و السيد يوسف، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م، ۵ جلد.

إطراف المُسْنِدِ المُعْتَلی بِأطرافِ المُسنَدِ الحَنْبَلی، شِهاب الدين ابوالفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، دمشق (دار ابن كثير) ــ بيروت (دار الكلم الطيّب)، ۹ جلد.

إعْتاب الكُتّاب، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی‌بكر قُضاعی معروف به ابن الاَبّار (ف. ۶۵۸ه)، تحقيق دكتر صالح الاشتر، دمشق، مطبوعات مجمع اللغة العربية بدمشق، الطبعة الأولی، ۱۳۸۰ه/ ۱۹۶۱م.

الاِعْتِصام، ابواسحاق ابراهيم بن موسی بن محمد لَخْمی غَرْناطی شاطِبی (ف. ۷۹۰ه)، مصر، المكتبة التجارية الكبری، ۲ جلد.

اِعْتِلال القُلُوب فی أخبارِ العُشّاقِ والمُحِبّين، ابوبكر محمد بن جعفر بن محمد بن سهل خَرائِطی (ف. ۳۲۷ه)، تحقيق سمير رباب و كمال مرعی، بيروت ـ صيدا، المكتبة العصرية، الطبعة الأولی، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

الإعجاز العلميّ فی السُّنَّةِ النبويّة، دکتر صالح بن احمد رضا، رياض، مکتبة العبيکان، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۱م، ۲ جلد.

إعْجاز القُرآن، ابوبکر محمد بن طيب باقِلّانی (ف. ۴۰۳ه)، تحقيق سيد احمد صقر، قاهره، دار المعارف بمصر.

إعْلاء السُّنَن، ظفر احمد عثمانی تَهانَوی (ف. ۱۳۹۴ه)، تحقيق حازم القاضی، بيروت، دار الکتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۲۱ جزء + يک جلد فهارس.

۱۱۰

الأَعْلام، خيرالدّين زِرِکْلی (ف. ۱۳۹۶ه)، بيروت، دار العلم للملايين، الطبعة الخامسة، ۱۹۸۰م، ۸ جلد.

إعْلام المُوَقِّعينَ عَنْ رَبِّ العالَمين، شمس الدين محمد بن ابی‌بکر بن ايوب معروف به ابن قَيِّم جَوْزِيّه (ف. ۷۵۱ه)، تحقيق عبدالرحمن الوکيل، بيروت، دار إحياء التراث العربی ـ مؤسسة التاريخ العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۲م، ۴ جلد.

أَعْلام النِّساء، عبدالرحمن المصطاوی، اشراف عبدالمجيد طعمة حلبی، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م.

أَعْلام النِّساء فی عالَمَيِ العَرَبِ والإسلام، عمر رضا کَحّاله (ف. ۱۴۰۸ه)، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۱م، ۵ جلد.

الإعلان بِالتَّوبيخِ لِمَنْ ذَمَّ التّاريخ، شمس‌الدين محمد بن عبدالرحمن سَخاوی (ف. ۹۰۲ه)، تحقيق فرانز روزنتال، تحت اشراف دکتر صالح احمد العِلی، بغداد، مطبعة العانی، ۱۳۸۲ه/ ۱۹۶۳م.

أَعْمار الأَعْيان، جمال الدين عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)،

تحقیق د. محمود محمد طناحی، مصر، الهیئة المصریة العامة للکتاب، مکتبة الأسرة، ۱۹۹۹م.

أغالیط المُؤَرِّخین، دکتر محمد ابوالیُسْر (بن محمد ابی الخیر) عابدین (ف. ۱۳۹۸ه‍)، دمشق، ۱۳۹۱ه‍/ ۱۹۷۲م.

الأغانی، ابوالفرج علی بن حسین بن محمد مروانی اموی اصفهانی (ف. ۳۵۶ه‍)، تحقیق عبد علی مهنّا ـ و سمیر جابر، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۲ه‍/ ۱۹۹۲م، ۲۵ جلد + ۲ جلد فهارس.

الإِفادَة والاِعْتبار فی الأمورِ المُشاهَدَةِ والحوادثِ المُعایَنَةِ بِأَرْضِ مِصْر، موفق الدین عبداللطیف بن یوسف بن محمد بغدادی شافعی معروف به «ابن اللَّبّاد» و «ابن نقطه» (ف. ۶۲۹ه‍)، تحقیق دکتر علی محسن عیسی مال‌الله، بغداد، منشورات دار الحکمة للنشر والترجمة والتوزیع (بمساعدة جامعة بغداد)، ۱۴۰۷ه‍/ ۱۹۸۷م.

الإِفْصاح عن أحادیثِ النِّکاح، ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حَجَر هَیْتَمی مکی (ف. ۹۷۴ه‍)، تحقیق محمد شکور امریر میادینی، اردن، عمان، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ه‍.

۱۲۰
أَقاویل الثِّقات فی تأویلِ الأَسماءِ والصِّفاتِ، مرعی بن یوسف بن ابی بکر بن احمد کَرْمی مَقْدِسی حنبلی (ف. ۱۰۳۳ه‍)، تحقیق شعیب الأرناؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ه‍.

إِقْتِضاء الصِّراطِ المُستقیم مُخالَفة أَصْحابِ الجَحیم، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه‍)، قاهره، مطبعة السنة المحمدیة، تحقیق محمد حامد الفقی، الطبعة الثانیة، ۱۳۶۹ه‍.

أَقْضِيَة الخُلفاء الرّاشِدين، دکتر آر کی نور محمد بن آر کی محیی الدین، با مقدمه دکتر محمد ضیاء الرحمن اعظمی، ریاض، مکتبة دار السلام، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ھ/ ۲۰۰۳م، ۲ جلد.

الإِقْناع، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوَرْدی بصری شافعی (ف. ۴۵۰ھ).

الإِقْناع فی حَلِّ ألفاظِ أبی شُجاع، شمس الدین محمد بن احمد شِرْبینی خطیب قاهری شافعی (ف. حدود ۹۷۷ھ)، تحقیق شیخ عوض بکماله ـ و شیخ ابراهیم باجوری، بیروت، دار المعرفة، ۲ جلد.

الإِقْناع لِطالِبِ الإِنْتِفاع، ابو النّجا شرف الدین موسی بن احمد بن موسی بن سالم حَجّاوی مَقْدِسی حنبلی (ف. ۹۶۸ھ)، تحقیق دکتر عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، ریاض، دار الملک عبدالعزیز، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۳ھ/ ۲۰۰۲م، ۴ جلد.

أقوال مَأثورة وکلمات جمیلة، دکتر محمد بن لطفی الصبّاغ، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴ھ ـ ۱۴۲۱ھ/ ۱۹۹۳م ـ ۲۰۰۰م، ۲ جلد.

أقوال المُبینِ فی سیرةِ سیّدِ المُرْسَلین ﷺ، دکتر محمد الطیب النجار، جده، الدار السعودیة للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ھ/ ۲۰۰۰م.

الإِکْتِفاء بِما تَضَمَّنَهُ مِنْ مَغازی رسولِ الله ﷺ والثّلاثةِ الخُلَفاء، ابوالربیع سلیمان بن موسی بن سالم حِمْیَری کَلاعی (ف. ۶۳۴ھ)، تحقیق محمد کمال الدین عز الدین علی، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ھ، ۴ جلد.

إِکْمال إِکْمالِ المُعْلِم، محمد بن خلیفة (یا خِلْفَة) بن عمر وَشتانی (یا وشتاتی) أُبّی مالکی (ف. ۸۲۷ یا ۸۲۸ھ)، تحقیق محمد سالم هاشم، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ھ/ ۱۹۹۴م، ۹ جلد.

۱۳۰
إكْمال تَهذيبِ الكَمال، علاء الدين ابوعبدالله مُغَلْطای بن قَليج بن عبدالله حنفی بکجری حُکْری مصری ترکی الاصل (ف. ۷۶۲ه)، تحقیق ابوعبدالرحمن عادل بن محمد ـ و ابومحمد اسامة بن ابراهیم، قاهره، الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۱۲ جلد.

الإكْمال في أسماء الرِّجال، ولی الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله شافعی معروف به خطیب تبریزی (ف. بعد از ۷۳۷ه)، تحقیق محمد ناصر الدین اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰ه). این کتاب در آخر کتاب «مشکاة المصابیح» چاپ شده است. رجوع کنید به: «مِشكاة المصابیح علی مصابیح السنّة».

الإكْمال فی ذِكْرِ مَنْ لَهُ رِوايةٌ فی مُسْنَدِ الإمامِ أحمدَ مِنَ الرّجالِ سِوىٰ مَنْ ذُكِرَ فی تهذيبِ الكَمال، ابوالمحاسن شمس الدین محمد بن علی بن الحسن بن حمزه حسینی شافعی (ف. ۷۶۵ه)، تحقیق دکتر عبدالمعاطی امین قلعجی، پاکستان، کراچی، جامعة الدراسات الإسلامیة، تاریخ خاتمه تحقیق ۱۴۰۹ه.

الإكْمال فی رَفْعِ الارْتيابِ عن المُؤْتَلَفِ والمُخْتَلَفِ فی الأَسْماء والكُنی والأَنْساب، ابونصر علی بن هبةالله بن جعفر مشهور به ابن ماکُولا (ف. ۴۷۵ه)، تحقیق شیخ عبدالرحمن بن یحیی معلمی یمانی (ج۷ تحقیق نایف العباس)، دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۱ه ـ ۱۳۸۶ه/ ۱۹۶۱م ـ ۱۹۶۶م، ۷ جلد.

الإلْمام بأَحاديثِ الأحكام، ابوالفتوح تقی الدین محمد بن علی بن وهب بن مطیع قُشَیْری معروف به ابن دَقیق العید (ف. ۷۰۲ه)، تحقیق حسین اسماعیل الجمل، ریاض (دار المعراج الدولیة) ـ بیروت (دار ابن حزم)، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م، ۲ جلد.

كتاب الأُمّ، ابوعبدالله محمد بن إدریس شافعی (ف. ۲۰۴ه)، بیروت، دار الفکر، الطبعة

الثانية، ۱۴۰۳ه‍/ ۱۹۸۳م، ۸ جلد.

(کتاب) الأَمالی، ابوعلی اسماعیل بن قاسم بن عیذون بن هارون قالی بغدادی (ف. ۳۵۶ه‍)، با مقدمه محمد عبدالجواد الاصمعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ه‍/ ۱۹۹۶م، ۳ جلد (جلد سوم = ذیل الأمالی والنوادر).

أَمالِی المَحامِلی، ابوعبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضَبّی مَحامِلی بغدادی (ف. ۳۳۰ه‍)، دکتر ابراهیم القیسی، اردن (المکتبة الإسلامیة) ـ دمام (دار ابن القیم)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ه‍.

إمام المَغازی محمّد بن إسحاق، د. مسفر بن سعید دَمّاس غامدی، مکه مکرمه، دار الطرفین، ۱۴۲۲ه‍.

الإمامة والسّیاسَة، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَیْبَه دینَوَری (ف. ۲۷۶ه‍)،

۱ـ تحقیق دکتر طه محمد زینی، قاهره، مؤسسة الحلبی وشرکاه للنشر والتوزیع، ۱۳۷۸ه‍/ ۱۹۶۷م، ۲ جزء.

۲ـ تحقیق خلیل المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۷م، ۲ جزء.

۱۴۰

إمْتاع الأَسْماع بِما للنّبی ﷺ مِنَ الأَحوالِ والأَموالِ والحَفَدَةِ والمَتاع، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مَقْریزی (ف. ۸۴۵ه‍)، تحقیق محمد عبدالحمید النمیسی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه‍/ ۱۹۹۹م، ۱۴ جلد + یک جلد فهارس.

إمْداد الفَتّاحِ شَرْح نُورِ الإیضاحِ وَنَجاةِ الأَرْواح، ابوالاخلاص حسن بن عمار بن علی شُرُنْبُلالی مصری حنفی (ف. ۱۰۶۹ه‍)، تحقیق شیخ عبدالکریم العطا، بیروت، دار إحیاء التراث العربی ـ مؤسسة التاریخ العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱ه‍/ ۲۰۰۱م.

کتاب الأَمْوال، ابوعبید قاسم بن سَلاّم بن عبدالله هَرَوی (ف. ۲۲۴ھ)، تحقیق محمد خلیل هراس، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ھ/ ۱۹۸۶م.

کتاب الأَمْوال، حمید بن زَنْجُویه (ف. ۲۵۱ھ)، تحقیق شاکر ذیب فیّاض، ریاض، مرکز الملك فیصل للبحوث والدراسات الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ھ/ ۱۹۸۶م، ۳ جلد.

الإنابَة إلی معرفةِ المُخْتَلَفِ فیهم مِنَ الصَّحابَة، علاء الدین ابوعبدالله مُغَلْطای بن قَلیج بن عبدالله حنفی بکجری حُکْری مصری ترکی الاصل (ف. ۷۶۲ھ)، تحقیق سید عزت مرسی ـ و ابراهیم اسماعیل قاضی ـ و مجدی عبدالخالق شافعی، به اشراف محمد عوض المنقوش، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۲۰ھ/ ۲۰۰۰م، ۲ جلد.

الاِنْتصار فی الرَّدِّ علی المُعتزِلَةِ القَدَرِیَّةِ الأَشْرار، یحیی بن ابی الخیر سالم بن اسود عِمْرانی یمنی شافعی (ف. ۵۵۸ھ)، تحقیق سعود بن عبدالعزیز الخلف، ریاض، أضواء السلف، ۱۹۹۹م، الطبعة الأولی، ۳ جلد.

الأُنْس الجلیل بِتاریخ القُدْسِ والخَلیل، ابو الیُمْن مجیر الدین عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن عُمَری عُلَیمی حنبلی (ف. ۹۲۷ھ)، تحقیق عدنان یونس عبدالمجید ابو تَبّانَه (ج۱) ـ محمود عَودة الکعابِنَه (ج۲)، تحت اشراف دکتر محمود علی عطاء الله، اردن، عمان، مکتبة دندیس، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ھ/ ۱۹۹۹م، ۲ جلد.

أُنْس المَسْجُونِ وَراحَة المَحْزُون، ابوالفتح صفی الدین عیسی بن بُختری حَلَبی (ف. ۶۲۵ھ)، تحقیق محمد ادیب الجادر، بیروت، دار صادر للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۹۹۷م.

الأَنْساب، ابوسعد عبدالکریم بن محمد بن منصور سَمْعانی (ف. ۵۶۲ھ)، به تحقیق عبدالله

عمر بارودی، بیروت، دار الجنان، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م، ۵ جلد.

أنساب الأشراف (بلاذری) = جُمَل مِن أنساب الأشراف

الإنْشِراح فی آدابِ النّکاح، ابواسحاق حُوَینی أثری، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۲۷ه/ ۲۰۰۶.

۱۵۰

الإنْصاف فی مَعرفةِ الرّاجِحِ مِنَ الخِلافِ علی مَذْهبِ الإمامِ المُبَجَّلِ أحمدَ بنِ حَنْبَل، علاء الدین ابوالحسن علی بن سلیمان بن احمد مَرْداوی حنبلی (ف. ۸۸۵ه)، تحقیق محمد حامد الفقی، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۶ه/ ۱۹۸۶م، ۱۲ جلد.

الأَنوار لِأَعمال الأَبْرار، جمال الدین یوسف بن ابراهیم اردبیلی شافعی (ف. ۷۷۹ه یا ۷۹۹ه)، با حاشیهٔ کمثری و حاشیه حاج ابراهیم، قاهره، مؤسسة الحلبی وشرکاه للنشر والتوزیع، ۱۳۸۹ه/ ۱۹۶۹م، ۲ جلد.

أَنْوار المَسالِك (= شرح عُمْدَةِ السّالِكِ وَعُدَّةِ النّاسِك)، شیخ محمد زهری غمراوی، تحقیق عبدالله بن ابراهیم انصاری، قطر، إدارة إحیاء التراث الإسلامی، تاریخ مقدمه محقق: ۱۴۰۴ه/ ۱۹۸۳م.

الأَوائِل، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طَبَرانی (ف. ۳۶۰ه)، تحقیق محمد شکور بن محمود الحاجی أمریر، بیروت (مؤسسة الرسالة) ـ اردن، عمان (دار الفرقان)، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳ه.

الأَوائِل مِنَ الصّحابةِ وذَوُوا الفَضْلِ مِنْهُم وَالنَّجابَة، رضوان جامع رضوان، قاهره، مؤسسة المختار للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۲م.

الأَوْسَط فی السُّنَنِ والإجماعِ والإِخْتِلاف، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن مُنْذِر نیشابوری (ف. ۳۰۹ یا ۳۱۰ یا ۳۱۸ یا ۳۱۹ھ)، تحقیق دکتر صغیر احمد محمد حنیف، ریاض، دار طیبة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ھ، ۲ جلد.

إیثار الإنْصافِ فی آثارِ الخِلاف، یوسف بن قِزْاُوغْلی بن عبدالله بغدادی معروف به سبط ابن جوزی حنفی (ف. ۶۵۴ھ)، تحقیق ناصر العلی الناصر الخلیفی، قاهره، دار السلام، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ھ.

الإیثار بِمَعرفة رُواةِ الآثار، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ھ)، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۳ھ.

إیثار الحَقِّ عَلَی الخَلْقِ فی رَدِّ الخِلافاتِ إلَی المَذْهَبِ الحَقِّ مِنْ أُصُولِ التَّوحید، عزالدین ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن علی بن مرتضی حسنی قاسمی صَنْعانی معروف به ابن الوزیر (ف. ۸۴۰ھ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۹۸۷ھ.

أَیْسَر التَّفاسیر لِکلامِ العَلِیِّ الکبیر (وبِهامِشه «نَهْر الخَیْرِ علی أیْسَرِ التَّفاسیر»)، ابوبکر جابر جزائری، دمنهور، دار لینا للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ھ/ ۲۰۰۲م.

۱۶۰
إیضاح الأحکامِ لِما یَأْخُذُهُ العُمّالُ وَالحُکّام، ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حَجَر هَیْتَمی مکی (ف. ۹۷۴ھ)، تحقیق رضا فتحی محمد خلیل العبادی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ھ/ ۲۰۰۴م.

إیضاح الإشْکالِ فیما لَمْ یُسَمَّ مِن رُواةِ الحدیث، ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی مَقْدِسی معروف به ابن قَیْسَرانی (ف. ۵۰۷ھ)، تحقیق دکتر باسم الجوابرة، کویت، مکتبة

المعلا، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸هـ.

إيضاح الدَّليلِ فى قَطْعِ حُجَجِ أَهْلِ التَّعْطيل، بدرالدين ابوعبدالله محمد بن ابراهيم بن سعدالله بن جَماعة حَمَوى شافعى (ف. ۷۳۳هـ)، تحقيق وهبى سليمان غاوجى البانى، دار السلام، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ/ ۱۹۹۰م.

الباعِث الحَثيث (شرح اخْتِصارِ علومِ الحديث)، ابوالفِداء اسماعيل بن عمر بن كَثير دمشقى شافعى (ف. ۷۷۴هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ/ ۱۹۸۳م.

الباعِث على إنكار البِدَعِ والحوادث، ابو شامه عبدالرحمن بن اسماعيل بن ابراهيم مَقْدِسى دمشقى شافعى (ف. ۶۶۵هـ)، تحقيق عثمان احمد عنبر، قاهره، دار الهدى، ۱۳۹۸هـ/ ۱۹۷۸م.

بِحار الأَنْوارِ الجامِعَة لِدُرَرِ أَخْبارِ الأَئمّةِ الأَطْهار ﷺ، علامه محمد باقر بن محمد تقى مجلسى (متوفاى ۱۱۱۱هـ)، بيروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳هـ/ ۱۹۸۳م، ۱۱۰ جلد.

بَحْر الدَّمِ فيمَنْ تَكَلَّمَ الإمامُ أحمدُ بِمَدْحٍ أَوْ ذَمّ، جمال الدين يوسف بن حسن بن عبدالهادى صالحى دمشقى حنبلى معروف به ابن المِبْرَد (ف. ۹۰۹هـ)، تحقيق دكتر روحيه عبدالرحمن سويفى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۲م.

البَحْر الرّائِق شرح كَنْزِ الدّقائِق، شيخ زين الدين بن ابراهيم بن محمد معروف به ابن نُجَيْم مصرى حنفى (ف. ۹۷۰هـ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م، ۶ جلد + ۳جلد تكمله. [از جلد اول تا پايان، جلد ششم كه منتهى به «كتاب القضاء ـ فصل في التقليد» مى‌شود از ابن نجيم است و از ابتداى جلد هفتم كه «باب كتاب القاضي إلى القاضي وغيره» شروع مى‌شود تا پايان

متعلق است به شیخ محمد بن حسین بن علی طوری قادری حنفی (ف. بعد از ۱۱۳۸هـ)].

البَحْر المُحیط (تفسیر البَحْرِ المُحیط)، أثیر الدین محمد بن یوسف بن علی اندلسی نحوی معروف به ابوحَیّان (ف. ۷۴۵هـ)، تحقیق شیخ عادل احمد عبدالموجود ـ شیخ علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۱م، ۸ جلد.

البَحْر المَدید فی تفسیر القرآن المجید، ابوالعباس احمد بن محمد بن مهدی ابن عَجیبَه حسنی (ف. ۱۲۲۴هـ)، تحقیق عمر احمد الراوی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۲م، ۸ جلد.

۱۷۰

البُخَلاء، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحِظ (ف. ۲۵۵هـ)، تحقیق احمد العوامری بک ـ و علی الجارم بک، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۱م، ۲ جزء.

البَدْء والتّاریخ، مُطَهَّر بن طاهر مَقْدِسی (ف. بعد از ۳۵۵هـ)، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، ۶ جلد.

بَدائِع السِّلْکِ فی طَبائِعِ المُلْک، ابوعبدالله محمد بن علی بن محمد أصْبَحی غَرْناطی مالکی معروف به ابن الاَزْرَق (ف. ۸۹۶هـ)، تحقیق دکتر علی سامی النشار، عراق، وزارة الإعلام.

بَدائع الصَّنائِع فی ترتیب الشرائع، علاء الدین ابوبکر بن مسعود کاشانی حنفی ملقب به مَلِك العلماء (ف. ۵۸۷هـ)، پاکستان، المکتبة الحبیبیة، ۱۴۰۹هـ/ ۱۹۸۹م [افست از طبع: قاهره، إدارة محمد أمین الخانجی وشرکائه ـ و أحمد عارف، ۱۳۲۸هـ]، ۷ جلد.

بَدائِع الفَوائِد، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیَّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقیق هشام عبدالعزیز عطا ـ عادل عبدالحمید عدوی، مکه مکرمه، مکتبة

نزار المصطفى الباز، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م، ۴ جلد.

بِدايَة المُجْتَهِدِ ونِهايَة المُقْتَصِد، قاضى ابوالوليد محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن رشد قُرْطُبى معروف به ابن رشد حفيد (ف. ۵۹۵ه)، تحقيق خالد العطار، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

البِداية والنِّهايَة، ابوالفِداء اسماعيل بن عمر بن كَثير دمشقى شافعى (ف. ۷۷۴ه)، تحقيق على شيرى، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م، ۱۴ جزء در ۷ مجلد.

البَدْر الطالِّع بِمحاسنِ مَنْ بعدَ القرنِ السّابع، محمد بن على بن محمد شَوْكانى (ف. ۱۲۵۰ه)، تحقيق خليل المنصور، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م، ۲ جلد.

البَدْر المُنير فى تَخْريجِ الأحاديثِ والآثارِ الواقعةِ فى الشّرحِ الكبير، سراج الدين عمر بن على بن احمد شافعى معروف به ابن المُلَقِّن (ف. ۸۰۴ه)، تحقيق ابوصفيه مجدى بن السيد بن امين ـ ابومحمد عبدالله بن سليمان، رياض، دار الهجرة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م، ۹ جلد + يک جلد فهارس.

بَذْل المَجْهُود فى حَلِّ أبى داود، شيخ خليل احمد سَهارنفُورى هندى (ف. ۱۳۴۶ه)، هند، مطبعة ندوة العلماء (از جزء ۱ تا ۶)، قاهره (از جزء ۷ تا ۲۰)، تاريخ طبع جزء ۲۰ در ۱۳۹۳ه/ ۱۹۷۳م، ۲۰ جزء.

۱۸۰

البِرّ والصِّلَة، ابوعبدالله حسين بن حسن بن حرب سُلَمى مروزى (ف. ۲۴۶ه)، تحقيق محمد سعيد بخارى، رياض، دار الوطن، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ه.

البُرْهان فى علوم القرآن، بدر الدين محمد بن بهادر بن عبدالله زَرْكَشى مصرى شافعى (ف.

۷۹۴هـ)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (ف. ۱۴۰۱هـ)، قاهره، دار إحیاء الکتب العربیة (عیسى البابی الحلبی وشرکائه)، الطبعة الأولى، ۱۳۷۶هـ/ ۱۹۵۷م، ۴ جلد.

بُسْتان العارفین، ابواللیث نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم سمرقندی حنفی (ف. ۳۷۳هـ)، بیروت، دار الجیل.

البَصائر والذَّخائر، ابوحَیّان توحیدی علی بن محمد بن عباس (ف. ۴۱۴هـ)، تحقیق دکتر وداد القاضی، بیروت، دار صادر، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۹م، ۹ جزء + یک جلد فهارس.

بُغْیَة الباحثِ عن زَوائدِ مُسْنَدِ الحارِث، نورالدین ابوالحسن علی بن ابی‌بکر هَیْثَمی (ف. ۸۰۷هـ)، تحقیق مسعد عبد الحمید محمد سعدنی، دار الطلائع للنشر والتوزیع والتصدیر.

بُغْیَة الطَّلَبِ فی تاریخ حَلَب، کمال الدین عمر بن احمد بن هبة الله بن ابی جراده عقیلی معروف به ابن العَدیم (ف. ۶۶۰هـ)، تحقیق دکتر سهیل زکّار، بیروت، دار الفکر، ۱۲ جلد.

أبوبکر الصِّدّیق، محمد رضا مصری (ف. ۱۳۶۹هـ)، مصر.

بَلاغات النِّساء، ابوالفضل احمد بن ابی‌طاهر طَیْفُور معروف به ابن طَیْفُور (ف. ۲۸۰هـ)، تحقیق برکات یوسف هبّود، بیروت ـ صیدا، المکتبة العصریة، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۱م.

بُلُوغ الأَرَبِ فی مَعرفةِ أحوالِ العَرَب، جمال الدین ابوالمعالی محمود شکری بن عبدالله بهاء الدین بن محمود آلُوسی بغدادی (ف. ۱۳۴۲هـ)، تحقیق محمد بهجه اثری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۳ جلد.

بَنات الصّحابَة، احمد خليل جمعه، دمشق ـ بيروت، اليمامة للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰هـ/ ۱۹۹۹م.

۱۹۰

البِنايَة شرح الهِدايَة، ابو محمد محمود بن احمد بن موسى معروف به بدر الدين عَيْنى حنفى (ف. ۸۵۵هـ)، تحقيق ايمن صالح شعبان، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰هـ/ ۲۰۰۰م، ۱۲ جلد + يک جلد فهارس.

بَهْجَة المَجالِس وأُنْس المُجالِس وَشَحْذ الذّاهِنِ الهاجِس، ابوعمر يوسف بن عبدالله بن عبد البَرّ قُرْطُبى مالكى (ف. ۴۶۳هـ)، تحقيق محمد مرسى خولى، بيروت، دار الكتب العلمية، دو قسمت در سه جلد (قسم اول دو جلد دارد، وقسم دوم يک جلد).

بَهْجَة المَحافِل وبُغْيَة الأَماثِل فى تَلْخيص المُعْجِزاتِ والسِّيَرِ والشَّمائِل، ابوزكريا عماد الدين يحيى بن ابى‌بكر بن محمد عامرى حَرَضى (ف. ۸۹۳هـ)، با شرح جمال الدين محمد بن ابى‌بكر يمنى شافعى معروف به ابن الاَشْخَر (ف. ۹۹۱هـ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

البَيان والتَّبْيين، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحِظ (ف. ۲۵۵هـ)، تحقيق محامى فوزى عطوى، بيروت، دار صعب، ۱۹۶۸م، ۲ جلد.

البيان والتَّحْصيل والشَّرْح والتَّوْجيه والتَّعْليل فى مسائِلِ المُسْتَخْرَجَة، قاضى ابوالوليد محمد بن احمد بن احمد بن رُشْد قُرْطُبى مالكى (ف. ۵۲۰هـ)، تحقيق دكتر محمد حجّى ـ سعيد أعراب، به عنايت شيخ عبدالله بن ابراهيم انصارى (دولة قطر، إدارة إحياء التراث الإسلامى)، بيروت، دار الغرب الإسلامى، ۱۴۰۴هـ/ ۱۹۸۴م، ۱۸ جلد + ۲ جلد فهارس.

البيان والتّعريف فی أسبابِ وُرُودِ الحديثِ الشريف، برهان الدين ابراهيم بن محمد بن محمد دمشقی حنفی معروف به ابن حمزه حسینی (ف. ۱۱۲۰ه)، تحقيق سيف الدين الكاتب، بيروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۱ه، ۲ جزء.

بيان الوَهْم والإيهام الواقِعَيْنِ فی كتابِ الإِحْكام، الحافظ ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالملک معروف به ابن القَطّان فاسی (ف. ۶۲۸ه)، تحقيق د. الحسين آيت سعيد، رياض، دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۵ جلد + يک جلد فهارس.

بَيْنَ السُّنَّةِ وَالشّيعة (المسائل الفقهيّة الّتي خالَفَ فيها الشيعةُ الإماميةُ المذاهبَ الأَرْبَعَةَ السُّنِّيَّة)، دكتر محمد شريف عدنان الصوّاف، دمشق، بيت الحكمة، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۶م.

تاج العَرُوسِ فی شرحِ القامُوس، محمد بن محمد زَبيدی حنفی (ف. ۱۲۰۵ه)، مصر، المطبعة الخيرية، ۱۳۰۶ه، ۱۰ جلد.

التاج فی أخلاقِ المُلُوك، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحِظ (ف. ۲۵۵ه)، تحقيق احمد زكی باشا، قاهرة، المطبعة الأميرية، الطبعة الأولی، ۱۳۲۲ه.

۲۰۰

التّاج والإِكْليل لِمُخْتَصَرِ خَليل، ابوعبدالله محمد بن يوسف بن ابی‌القاسم عَبْدَری غَرْناطی مالكی (ف. بعد از ۸۹۷ه)، بيروت، دار الفكر، الطبعة الثانية، ۱۳۹۸ه، ۶ جلد.

تاريخ الإِسْحاقی (= تاريخ الأُوَلِ فيمَنْ تَصَرَّفَ فی مِصْرَ مِنْ أَرْبابِ الدُّوَل)، محمد بن عبدالمُعْطی بن ابی الفتح بن احمد مَنُوفی اسحاقی (ف. ۱۰۶۰ه)، مصر، المطبعة الشرفية، ۱۳۰۳ه.

تاريخ الإِسْكَنْدَرِيَّة وحَضارَتها فی العصرِ الإِسلامی، دكتر سيد عبدالعزيز سالم، مصر، دار المعارف، الطبعة الثانية، ۱۹۲۶م.

تاریخ الإسلام ووَفَیات المَشاهیرِ والأَعْلام، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، دکتر عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتاب العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹ه ـ ۱۴۲۱ه/ ۱۹۸۹م ـ ۱۹۹۹م، ۵۲ جلد.

التّاریخ الإسلامیّ، محمود شاکر، بیروت، المکتب الإسلامی، ۱۴۱۱ه ـ ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۱م ـ ۱۹۹۵م، ۲۲ جزء.

التّاریخ الإسلامی (عَصر الخِلافَةِ الرّاشِدَة)، نجیب بن خیره، الجزائر، دار الهدی، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

التّاریخ الإسلامیّ العامّ، علی ابراهیم حسن، قاهره، مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۷۱م.

التّاریخ الإسلامیّ مَواقِف وَعِبَر، دکتر عبدالعزیز بن عبدالله حُمیدی، اسکندریة (دار الدعوة) ـ جدّه (دار أندلس الخضراء)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م، ۲۰ جزء.

تاریخ أَعْلامِ الصَّحابَة، صادق محمود جُمیلی، اردن، عمان، دار المعالی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۹م، ۲ جلد.

تاریخ الأُمَمِ والمُلُوك، ابو جعفر محمد بن جریر طبری (ف. ۳۱۰ه)، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۸ جلد.

۲۱۰

التّاریخ الأَوْسَط، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (ف. ۲۵۶ه)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، حلب (دار الوعی) ـ قاهره (مکتبة دار التراث)، الطبعة الأولی، ۱۳۹۷ه/ ۱۹۷۷م، ۲ جزء.

تاریخ بَغداد أو مَدینَةُ السَّلام، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی،

۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م، ۱۴ جلد.

تاریخ التَّمدن الإسلامی، جرجی بن حبیب زیدان (ف. ۱۳۳۲ه)، مصر، مطبعة الهلال، ۱۹۰۴م، ۵ جلد.

تاریخ جُرْجان، ابوالقاسم حمزة بن یوسف بن ابراهیم سهمی (ف. ۴۲۷ه)، تحقیق شیخ عبدالرحمن یمانی، حیدر آباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة.

تاریخ الحُکَماءِ (= مُخْتَصَر الزَّوْزَنیّ المُسَمّیٰ بِالمُنْتَخَباتِ المُلْتَقَطاتِ مِنْ کتابِ إخْبارِ العُلَماءِ بِأَخْبارِ الحُکَماء)، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف قِفْطی (ف. ۶۴۶ه)، تحقیق دکتر یولیوس لیپرت (Dr. Julius Lippert)، لیبسك (Leipzig)، ۱۹۰۳م.

تاریخ ابنِ خَلْدُون (= کتاب العِبَرِ ودیوان المُبْتَدَأِ والخَبَرِ فی أیّامِ العَرَبِ والعَجَمِ والبَرْبَرِ وَمَنْ عاصَرَهُم مِنْ ذَوِی السُّلْطانِ الأکْبَر)، عبدالرحمن بن محمد بن محمد مالکی معروف به ابن خَلْدُون (ف. ۸۰۸ه)، تصحیح محمد الصباغ، مصر، بولاق، دار الطباعة الخدیویة، ۱۲۸۲ه، ۷ جلد (جلد دوم شامل دو قسمت است).

تاریخ الخُلَفاء، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الأولی، ۱۳۷۱ه/ ۱۹۵۲م.

تاریخ الخُلَفاء، مؤلف مجهول از قرن ۱۱ هجری، (به صورت عکس از روی نسخه منحصر به فرد خطی، با مقدمه و به اهتمام «پطرس گریازنیویچ» طبع شده است)، مسکو، إدارة التحریر الرئیسیة للآداب الشرقیة، ۱۹۶۷م.

تاریخ الخُلَفاءِ الرّاشِدین، دکتر محمد عبدالفتاح علیان، عربستان، دمام، مکتبة المتنبی، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م.

تاریخ خلیفَةَ بنِ خَیّاط، ابوعمرو خلیفة بن خیّاط (ف. ۲۴۰ه)، تحقیق دکتر سهیل زکّار، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م.
۲۲۰
تاریخ الخَمیس فی أحوالِ أَنْفَسِ نَفیس، حسین بن محمد بن حسین دیاربکری (ف. ۹۶۶ه)، مصر، المطبعة الوهبیة، ۱۲۸۳ه، ۲ جلد.

تاریخ الدَّوْلَةِ الأُمَویَّة، دکتر محمد سهیل طقّوش، بیروت، دار النفائس للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.

تاریخ الصَحابَةِ والتّابِعین، دکتر حمزة النشرتی ـ و شیخ عبدالحفیظ فرغلی ـ و دکتر عبدالحمید مصطفی، مصر، دار الأشراف ـ مکتبة النشرتی، ۱۹۹۸م، ۴ جلد.

التّاریخ الصَّغیر، ابوعبدالله اسماعیل بخاری (ف. ۲۵۶ه)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ه/ ۱۹۸۶م، ۲ جلد.

تاریخ الطَّبَری = تاریخ الأُمَم والمُلوك

تاریخ أبی الفِداءِ (= المُخْتَصَر فی أخبارِ البشر)، ابوالفِداء اسماعیل بن علی بن محمود (ف. ۷۳۲ه)، قاهره، مکتبة المتنبی، ۴ جزء.

تاریخ القُرآنِ الكَریم، محمد طاهر بن عبدالقادر کردی مکی خطّاط، جده، مطبعة الفتح، الطبعة الأولی، ۱۳۶۵ه/ ۱۹۴۶م.

تاریخ قُرَیْش، دکتر حسین مؤنس، بیروت، دار المناهل ـ العصر الحدیث، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م.

تاریخ القُضاعی (= عُیون المَعارفِ وفُنُون أخبارِ الخَلائِف)، قاضی ابوعبدالله محمد بن سلامة بن جعفر شافعی قضاعی (ف. ۴۵۴ه)، تحقیق دکتر جمیل عبدالله

محمد مصری، مکه، جامعة أم القری، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م.

التّاریخ الکبیر، ابوبکر احمد بن زهیر بن حرب بن شَدّاد نَسائی بغدادی معروف به ابن ابی خَیْثَمَه (ف. ۲۷۹ه)، تحقیق ابوعبدالرحمن عادل بن سعد ـ ابو انس ایمن بن شعبان، کویت، شرکة غراس للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

التّاریخ الکبیر، ابوعبدالله اسماعیل بخاری (ف. ۲۵۶ه)، تحقیق شیخ عبدالرحمن بن یحیی یمانی و ابو الوفاء افغانی، حیدر آباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، الطبعة الأولی، ۱۳۶۰ه ـ ۱۳۷۸ه، ۸ جلد.

۲۳۰

تاریخ مُخْتَصَرِ الدُّوَل، ابوالفرج غریغوریوس (گریگوریوس) بن اهرون (= هارون) معروف به ابن العِبْری مَلَطی (ف. ۶۸۵ه)، آکسفورد، تحقیق ادوارد پوکوک E. Pococke (ف. ۱۱۰۲ه)، ۱۶۶۳م.

تاریخ مُخْتَصَرِ الدُّوَل (ترجمه فارسی)، ابوالفرج ابن العِبْری مَلَطی (ف. ۶۸۵ه)، ترجمه محمد علی تاج‌پور ـ و حشمت الله ریاضی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴ه ش.

تاریخ مدینةِ دِمَشْق، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبةالله معروف به ابن عَساکر (ف. ۵۷۱ه)، تحقیق محب الدین ابوسعید عمر بن غرامة عمروی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ه ـ ۱۴۲۱ه/ ۱۹۹۵م ـ ۲۰۰۰م، ۸۰ جلد.

تاریخ المدینة المُنَوَّرَة، ابو زید عمر بن شَبَّه نُمَیری (ف. ۲۶۲ه)، تحقیق فهیم محمد شلتوت، تاریخ مقدمه محقق ۱۴۰۲ه، بیروت، دار التراث ـ الدار الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م، ۴ جلد.

تاریخ المُسْتَبْصِر، جمال الدین ابوالفتح یوسف بن یعقوب بن محمد شیبانی دمشقی معروف

به ابن المُجاوِر (ف. ۶۹۰هـ)، تحقیق اوسکار لوفگرین (Oscar Lofgren)، لیدن (Leiden)، بریل (E.J.Brill)، ۱۹۵۱م.

تاریخ مَوْلِدِ العلماءِ ووَفَیاتِهم، ابوسلیمان محمد بن عبدالله بن احمد بن ربیعة بن زَبْر رَبَعی (ف. ۳۷۹هـ)، تحقیق دکتر عبدالله احمد سلیمان احمد، ریاض، دار العاصمة، ۱۴۱۰هـ، ۲ جلد.

تاریخ ابن الوَرْدی، زین الدین ابو حفص عمر بن مظفر بن عمر کندی معروف به ابن الوَرْدی (ف. ۷۴۹هـ)، مصر، المطبعة الوهبیة، ۱۲۸۵هـ، ۲ جزء در یک مجلد.

تاریخ یحیی بنِ مَعین (به روایت دارِمی)، یحیی بن معین (ف. ۲۳۳هـ)، به روایت عثمان بن سعید دارِمی (ف. ۲۸۰هـ)، تحقیق دکتر احمد محمد نورسیف، مکه مکرمه، دار المأمون للتراث.

تاریخ یحیی بن مَعین (به روایت دُوری)، یحیی بن معین (ف. ۲۳۳هـ)، به روایت ابوالفضل عباس بن محمد دُوری بغدادی (ف. ۲۷۱هـ)، تحقیق عبدالله احمد حسن، بیروت، دار القلم للطباعة والنشر و التوزیع، ۲ جلد.

تاریخ الیَعقُوبی، احمد بن اسحاق (ابی یعقوب) بن جعفر یعقوبی (ف. بعد از ۲۹۲هـ)، بیروت، دار صادر.
۲۴۰
تأویل مختلَف الحدیث، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَیْبَه دینَوَری (ف. ۲۷۶هـ)، تحقیق شیخ اسماعیل اسعردی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

التَّبْصِرَة، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق دکتر مصطفی عبدالواحد، مصر (دار الکتاب المصری) ــ بیروت (دار الکتاب)، الطبعة الأولی، ۱۳۹۰هـ/ ۱۹۷۰م، ۲ جلد.

التَبْصِرَة والتَّذْكِرَة (= شرح أَلْفِيَةِ العِراقيّ)، زين الدين ابوالفضل عبدالرحيم بن حسين بن عبدالرحمن عِراقی (ف. ۸۰۶ه‍)، تحقیق محمد بن حسین عراقی حسینی، بیروت، دار الكتب العلمية، ۳ جلد.

تَبْيين الحَقائقِ على كَنْزِ الدَقائِق، ابومحمد فخر الدين عثمان بن علی بن مِحْجَن بارِعی زَيْلَعی حنفی (ف. ۷۴۳ه‍)، بولاق، ۱۳۱۳ه‍، ۶ جزء.

التَّبْيين فی أنْسابِ القَرَشِيّين، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدامه مَقْدِسی (ف. ۶۲۰ه‍)، تحقیق محمد نایف دلَیمی، بیروت، عالم الكتب ـ مكتبة النهضة العربية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ه‍/ ۱۹۸۸م.

كتاب التَّبْيينِ لِأَسماءِ المُدَلِّسين، برهان الدين ابوالوفاء ابراهیم بن محمد بن خلیل حلبی شافعی معروف به سبط ابن العجمی (ف. ۸۴۱ه‍)، تحقیق یحیی شفیق، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ه‍/ ۱۹۸۶م.

تَبْيين المَسالِك (شرح تَدْريبِ السّالِك إلى أَقْرَبِ المَسالِك)، شیخ عبدالعزیز حَمَد آل مبارك اَحسائی (ف. ۱۳۶۰ه‍)، تحقیق شیخ محمد شیبانی بن محمد بن احمد شنقیطی موریتانی، بیروت، دار الغرب الإسلامی، ۱۹۹۵م، ۴ جلد.

تَثْبيت الإمامةِ وتَرتيب الخِلافَة، ابونُعَیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ف. ۴۳۰ه‍)، تحقیق ابراهیم علی تهامی، بیروت، دار الإمام مسلم للنشر والتوزیع، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ه‍/ ۱۹۸۶م.

تَثْقيف اللِّسانِ وتَلْقيح الجَنان، عمر بن خَلَف بن مكی صَقَلّی (ف. ۵۰۱ه‍)، تحقیق عبدالعزیز مَطر، قاهره، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، لجنة إحياء التراث الإسلامی، ۱۳۸۶ه‍/ ۱۹۶۶م.

تَجْرید أَسْماءِ الصَّحابَة، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، به تصحیح عبدالحکیم شرف الدین، هند، شرف الدین الکتبی وأولاده، ۱۳۸۹ه ـ ۱۳۹۰ه/ ۱۹۶۹م ـ ۱۹۷۰م، ۲ جلد.

۲۵۰

تَجْرید الأَغانی، جمال الدین ابو عبدالله محمد بن سالم بن نصرالله بن سالم بن واصل مازِنی شافعی معروف به ابن واصِل حَمَوی (ف. ۶۹۷ه)، تحقیق دکتر طه حسین ـ و ابراهیم ابیاری، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۶ جلد (دو قسمت هر قسمت در ۳ جلد).

التَّجْرید لِنَفْعِ العَبید (حاشیة علی شَرْحِ المَنْهَجِ لِلقاضی زکریّا الأنصاری)، سلیمان بن محمد بن عمر بُجَیْرِمی مصری شافعی (ف. ۱۲۲۱ه)، ترکیه، دیار بکر، المکتبة الاسلامیة، ۴ جلد.

تَحذیر الخَواصّ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق محمد الصباغ، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۳۹۴ه/ ۱۹۷۴م.

التَّحْریر والتَّنْویر، شیخ محمد طاهر بن عاشور مالکی (ف.۱۳۹۳ه)، تونس، دار سُحنُن للنشر والتوزیع، ۳۰ جزء در ۱۵ مجلد.

تُحْفَة الأَحْوَذی بِشرح جامعِ التِّرْمِذی، ابوالعلا محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم مُبارَکْفُوری (ف. ۱۳۵۳ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م، ۱۰ جلد.

تُحفة الأَلْبابِ شرح الأَنْساب، شیخ حماد بن امین مجلسی موریتانی، با تعالیق و تکملهٔ شیخ احمد مختار جُکنی شنقیطی، قطر، إدارة إحیاء التراث الإسلامی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۳ جلد (۲ جلد تحفة الألباب + یک جلد إکمال تحفة الألباب). [این کتاب شرح منظومهٔ «الأنساب» است. ناظم، «شیخ احمد بدوی بن محمد بن حبیب الله بن

احمد بن محمد بن اَبیال بن عبدالله ابی‌بکر بن عبدالله بن بادلّی بن اُك مجلسی بوحمدی» است که متوفای حدود ۱۲۲۰ هجری می‌باشد. شارحِ منظومه برادر زادهٔ ناظم است].

تُحْفَة الحَبیبِ علی شرحِ الخَطیب، سلیمان بن محمد بن عمر بُجَیْرِمی مصری شافعی (ف. ۱۲۲۱ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۵ جلد.

تُحفة الذّاکِرینَ بِعدَّةِ الحِصْنِ الحَصینِ مِنْ کلامِ سَیّدِ المُرْسَلین، محمد بن علی بن محمد شَوْکانی (ف. ۱۲۵۰ه)، بیروت، دار القلم، الطبعة الأولی، ۱۹۸۴م.

تُحفة ذَوِی الأَلْباب، صلاح الدین خلیل بن اَیْبَك بن عبدالله صَفَدی (ف. ۷۶۴ه)، تحقیق احسان بنت سعید خُلوصی ـ و زهیر حمیدان، بیروت (دار صادر) ـ دمشق (دار البشائر)، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۹م.

التُّحفَة اللَّطیفَة فی تاریخِ المدینةِ الشَّریفَة، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی (ف. ۹۰۲ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م، ۲جلد.
۲۶۰
تُحفة المَوْدُودِ فی أحْکامِ المَوْلُود، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیّم جَوْزِیّه (ف. ۷۵۱ه)، تحقیق عبدالقادر أرناؤوط، دمشق، مکتبة دار البیان، الطبعة الأولی، ۱۳۹۱ه/ ۱۹۷۱م.

التَّحْقیق فی أحادیثِ الخِلاف، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، تحقیق مسعد عبدالحمید محمد سعدنی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه، ۲ جلد.

تَخْریج الأحادیثِ الضِّعافِ مِنْ سُنَنِ الدّارَقُطْنیّ، ابو محمد جمال الدین عبدالله بن یحیی بن ابی بکر بن یوسف غَسّانی (ف. ۶۸۲ه)، تحقیق اشرف عبدالمقصود

عبدالرحيم، رياض، دار عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ه.

تخريج أحاديثِ مُشكلةِ الفقرِ وكَيْفَ عالَجَها الإسلام، محمد ناصرالدين بن نوح اَلْبانى (ف. ۱۴۲۰ه)، بيروت، المكتب الإسلامى، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۴م.

تَخْريج الأحاديثِ والآثارِ الواقعةِ فى تفسيرِ الكَشّافِ لِلزَّمَخْشَرى، جمال الدين عبدالله بن يوسف بن محمد زَيْلَعى (ف. ۷۶۲ه)، تحقيق عبدالله بن عبدالرحمن السعد، رياض، دار ابن خزيمة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۴ه، ۴ جلد.

تَخْريج الدِّلالات السَّمْعِيَّة على ما كان فى عَهْد رسولِ الله مِنَ الحِرَفِ والصنائِعِ والعُمّالات الشَّرعِيَّة، ابوالحسن على بن محمد خُزاعى (ف. ۷۸۹ه)، تحقيق دكتر احسان عباس، بيروت، دار الغرب الإسلامى، ۱۴۰۵ه.

التَخْويف مِنَ النار والتّعريف بِحالِ دارِ البَوار، ابوالفرج زين الدين عبدالرحمن بن احمد بن رجب بغدادى دمشقى حنبلى معروف به ابن رجب (ف. ۷۹۵ه)، دمشق، مكتبة دار البيان، الطبعة الأولى، ۱۳۹۹ه.

تَدْريب الرّاوى فى شرحِ تَقريبِ النَّواوىّ، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر سُيُوطى (ف. ۹۱۱ه)،

۱ـ تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف، رياض، مكتبة الرياض الحديثة.

۲ـ تحقيق دكتر احمد عمر هاشم، بيروت، دار الكتاب العربى، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۹م، ۲ جلد.

التَّدليس وأَحكامه وآثاره النّقديّة، صالح بن سعيد عومار جزائرى، بيروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۲م.

التَّدوين فى أخبارِ قزوين، ابوالقاسم عبدالكريم بن محمد بن عبدالكريم رافِعى قزوينى

(ف. ۶۲۳ھ)، تحقیق عزیز الله عطاردی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۸۷م، ۴ جلد.
۲۷۰

کتاب التَّذْکِرَةِ بمعرفةِ رجالِ الکُتُبِ العَشَرَة، ابوالمحاسن محمد بن علی علوی حسینی (ف. ۷۶۵ھ)، تحقیق دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب، قاهره، مکتبة الخانجی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ھ/ ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

تَذْکرة الحُفّاظ، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ھ)، حیدر آباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۷۷ھ، ۴ جزء.

التَّذْکرة الحَمْدُونِیَّة، کافی الکفاة ابوالمعالی محمد بن حسن بن محمد بغدادی معروف به ابن حَمْدُون (ف. ۵۶۲ھ)، تحقیق احسان عباس ـ و بکر عباس، بیروت، دار صادر للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۹۹۶م، ۹ جلد + یک جلد فهارس.

تَذکرة الخَواصّ (= تَذکرةُ خَواصِّ الأُمَّةِ فی خَصائِصِ الأَئِمَّة)، یوسف بن قِزْأُوغْلی بن عبدالله بغدادی معروف به سبط ابن جوزی حنفی (ف. ۶۵۴ھ)، تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ھ/ ۲۰۰۵م.

تَذْکِرَة المَوْضُوعات، محمد طاهر بن علی هندی فَتَّنی (ف. ۹۸۶ھ)، با مقدمه ابو عبدالکبیر محمد عبدالجلیل (تاریخ نگارش مقدمه: ۱۳۴۲ھ).

تَذْهیب تَهذیبِ الکَمالِ فی أَسماءِ الرِّجال، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ھ)، تحقیق غنیم عباس غنیم ـ مجدی السید امین و دیگران، قاهره، الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ھ/ ۲۰۰۴م، ۸ جلد.

التَّذْییل علی کتابِ تهذیبِ التَّهذیب، محمد بن طلعت، مکتبة اضواء السلف، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ھ/ ۲۰۰۴م.

التَراتیب الإداریَّة (= نِظام الحُکُومَة النَّبَوِیَّة)، محمد عبدالحَی بن عبدالکبیر بن محمد حسنی ادریسی فاسی معروف به عبدالحَی کتّانی (ف. ۱۳۸۲ھ)، بیروت، دار الکتاب العربی، ۲ جلد.

تراجِم أَعلامِ النِّساء، رضوان دعبول، اردن، عمان (دار البشیر) ـ بیروت (مؤسسة الرسالة)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ھ/ ۱۹۹۸م.

ترتیب المَوْضُوعات، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ھ)، تحقیق کمال بن بسیونی زغلول، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ھ/ ۱۹۹۴م.
۲۸۰
ترجمة الإمامِ الحُسَینِ علیه السلام وَمَقْتَله مِنْ طَبَقاتِ ابنِ سَعْد، محمد بن سعد بن مَنیع زُهْری (ف. ۲۳۰ھ)، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبائی، قم، مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۵ھ.

التَّرغیب والتَّرهیب، ابو محمد عبدالعظیم بن عبدالقوی بن عبدالله مُنْذِری شافعی (ف. ۶۵۶ھ)، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ھ، ۴ جلد.

تَرِکَة النَّبی صلی الله علیه و آله، ابواسماعیل حماد بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید جَهْضَمی أَزْدی بغدادی مالکی (ف. ۲۶۷ھ)، تحقیق اکرم ضیاء العمری، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴ھ.

تَزْیین الأَسْواقِ بِتَفْصیلِ أَشْواقِ العُشّاق، داود بن عمر أَنْطاکی (ف. ۱۰۰۸ھ)، تحقیق ایمن عبدالجابر البحیری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲ھ/ ۲۰۰۲م [افست از چاپ: قاهره، دار البیان العربی]، ۲ جزء.

تَسْمِيَة أَصْحابِ رسولِ الله ﷺ، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره تِرْمِذى (ف. ۲۷۹ه)، تحقيق شيخ عامر احمد حيدر، بيروت، دار الجنان، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م.

تسمية مَن لَم يَرْوِ عنه غيرُ رَجُلٍ واحِد، احمد بن على بن شعيب نَسائى (ف. ۳۰۳ه)، تحقيق محمود ابراهيم زائد، حلب، دار الوعى، ۱۳۶۹ه.

التّسْهيل لِعُلومِ التَّنْزيل، ابوالقاسم محمد بن احمد بن محمد غَرْناطى كَلْبى معروف به ابن جُزَّىْ (ف. ۷۴۱ه)، بيروت، دار الكتاب العربى، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م، ۴ جلد.

تَصحيفات المُحَدِّثين، ابواحمد حسن بن عبد الله بن سعيد عسكرى (ف. ۳۸۲ه)، تحقيق محمود احمد ميره، قاهره، المطبعة العربية الحديثة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۲ه.

التَّعازى والمَراثى، ابوالعباس محمد بن يزيد معروف به مُبَرَّد نحوى (ف. ۲۸۵ه).

التَّعْجيز فى اختصارِ الوَجيز (كتاب الصلاة)، تاج الدين عبدالرحيم بن محمد بن يونس موصلى (ف. ۶۷۱ه)، تحقيق دكتر عبدالله بن فهد الشريف، قاهره، دار المنار للطبع والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۲م.

۲۹۰

تَعجيل المَنْفَعَةِ بِزَوائدِ رجالِ الأَئِمَّةِ الأَرْبَعَة، شِهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر عَسْقَلانى (ف. ۸۵۲ه)، دكن، حيدر آباد، مطعبة مجلس دائرة المعارف النظامية، ۱۳۲۴ه.

التَّعْديل والتَّجْريح لِمَنْ خَرَّجَ عَنهُ البُخاريُّ فى الجامعِ الصّحيح، ابو الوليد سليمان بن خَلَف بن سعد باجى (ف. ۴۷۴ه)، تحقيق احمد لبزار، مراكش، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، ۳ جلد.

تَعریف أَهلِ التَّقدیسِ بمَراتِبِ المَوْصُوفینَ بالتَّدلیس، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲هـ)، تحقیق د. عاصم بن عبد الله قریونی، اردن، عمان، مکتبة المنار، الطبعة الأولی، تاریخ کتابت مقدمه محقق: ۱۴۰۴هـ.

التعریف بِمَن ذُکِرَ فی المُوَطَّأ مِن النّساءِ والرّجال، ابو عبدالله محمد بن یحیی بن احمد تمیمی معروف به ابن حَذّاء (ف. ۴۱۶هـ)، تحقیق دکتر محمد عزالدین المعیار الادریسی، المملکة الغربیة، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامیة، مطبعة فضالة، ۲۰۰۲م، ۳ جلد.

التَّعلیقات الرَّضِیَّة علی الرَّوْضَةِ النَّدِیَّة، محمد ناصرالدین بن نوح اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰هـ)، تحقیق علی حسین حلبی، قاهره، دار ابن عفان، الطبعة الأولی، ۳ جلد.

تَغْلیق التَّعْلیقِ علی صحیحِ البُخاری، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲هـ)، تحقیق سعید عبدالرحمن موسی قزقی، بیروت (المکتب الإسلامی) ـ اردن، عمان (دار عمار)، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵هـ/ ۱۹۸۵م، ۵ جلد.

تفسیر البَحْرِ المُحیط = البَحْر المُحیط

تفسیر البَغَوی (مَعالِم التَّنْزیل)، ابومحمد حسین بن مسعود فَرّاء بَغْوی (ف. ۵۱۶هـ)، تحقیق خالد العك ـ و مروان سوار، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م، ۴ جلد.

تفسیر البَیْضاویّ (أنوار التَّنزیل وأسرار التَأْویل)، ناصر الدین عبدالله بن عمر بن محمد بَیْضاوی شیرازی (ف. ۶۸۵/ ۶۹۱هـ)، تحقیق عبدالقادر عرفات العشا حسونه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۶هـ/ ۱۹۹۶م، ۵ جلد.

تفسیر الثَّعالِبی (= الجواهِر الحِسان فی تفسیر القرآن)، ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن

مَخْلُوف ثَعالِبی جزائری (ف. ۸۷۵ه)، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۴ جلد.

تفسیر الثَّعْلَبی (= الکَشْف والبیان)، ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثَعْلَبی نیشابوری (ف. ۴۲۷ه)، تحقیق ابومحمد بن عاشور، تدقیق نظیر الساعدی، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۲م، ۱۰ جلد.

۳۰۰

تفسیر الجَلالَیْن، جلال الدین محمد بن احمد مَحَلّی شافعی (ف. ۸۶۴ه)، ـ وجلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، قدم له وراجعه مروان سوار، بیروت، دار المعرفة. [تذکر: نگارش تفسیر سورهٔ بقره تا انتهای سورهٔ اسراء توسط جلال الدین محلی صورت گرفته و ما بقی توسط جلال الدین سیوطی تکمیل شده است].

تفسیر ابن أبی حاتِم، ابومحمد عبدالرحمن بن محمد ابی حاتِم بن ادریس رازی (ف. ۳۲۷ه)، تحقیق اسعد محمد الطیب، صیدا، المکتبة العصریة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۹م، ۱۰ جلد + ۴ جلد فهارس.

التفسیر الحدیث، محمد عَزّه دروزه (ف. ۱۴۰۴ه)، بیروت، دار الغرب الإسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م، ۱۰ جلد.

تفسیر الخازِن (= لُباب التَّأویل فی مَعانی التنزیل)، علاء الدین علی بن محمد بن ابراهیم بغدادی مشهور به خازِن (ف. ۷۲۵ه)، تحقیق عبدالسلام محمد علی شاهین، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۴ جلد.

تفسیر ابنِ أبی زَمَنین، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عیسی مُرّی مالکی معروف به ابن ابی زَمَنِین (ف. ۳۹۹ه)، ابوعبدالله حسین عکاشه ـ و محمد بن مصطفی الکنز، قاهره، الفاروق الحدیثة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م، ۵ جلد.

تفسیر أبی السُّعُود (إرشاد العقلِ السَّلیمِ إلی مَزایَا الکتابِ الکریم)، ابو السُّعود

محمد بن محمد بن مصطفی عِمادی حنفی (ف. ۹۸۲هـ)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۹ جلد.

تفسیر **سُفْیانَ الثَّوْریّ**، ابوعبدالله سفیان بن سعید بن مَسروق ثَوْری کوفی (ف. ۱۶۱هـ)، به روایت ابوحذیفة موسی بن مسعود نَهْدی بصری (ف. ۲۲۰هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳هـ.

تفسیر **السَّمَرْقَنْدی (= بَحْر العُلوم)**، ابو اللَّیْث نصر بن محمد بن احمد سمرقندی (از مفسران قرن چهارم هجری)، تحقیق دکتر محمود مطرجی، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

تفسیر **السَّمْعانی**، ابوالمظفر منصور بن محمد بن عبدالجبار سَمْعانی مَرْوَزی شافعی (ف. ۴۸۹هـ)، تحقیق ابوتمیم یاسر بن ابراهیم ـ ابو بلال غنیم بن عباس بن غنیم، ریاض، دار الوطن للنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م، ۶ جلد.

التّفسیر الشّامل للقرآنِ الکریم، دکتر امیر عبدالعزیز، قاهره، دار السلام للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰هـ/ ۲۰۰۰م، ۶ جلد.

۳۱۰

تفسیر **الطّبَری (جامِع البیانِ عن تَأویلِ آیِ القرآن)**، ابو جعفر محمد بن جریر طَبَری (ف. ۳۱۰هـ)، تحقیق صدقی جمیل عطار، با مقدمه شیخ خلیل المیس، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵هـ/ ۱۹۹۵م، ۳۰ جزء.

تفسیر **عبدِالرَّزّاق (= تفسیر القرآنِ العزیز)**، ابوبکر عبدالرزاق بن هَمّام صَنْعانی (ف. ۲۱۱هـ)، تحقیق دکتر مصطفی مسلم محمد، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰هـ/ ۱۹۸۹م، ۲ جزء (جزء اول دارای دو قسمت است) + یک جلد فهارس.

تفسیر **عِزّالدینِ بنِ عبدِالسَّلام**، عز الدین عبدالعزیز بن عبدالسلام بن ابی القاسم سلمی

دمشقی شافعی ملقب به سلطان العلماء (ف. ۶۶۰ه)، تحقیق دکتر عبدالله بن ابراهیم وهبی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م، ۳ جلد. [این کتاب مختصری است بر کتابِ تفسیرِ «النکت والعیون» تألیف ماوردی].

تفسیر الفَخرِ الرّازی (مَفاتیح الغَیْب)، ابوعبدالله فخرالدین محمد بن عمر بن حسن رازی (ف. ۶۰۶ه)، قاهره، المطبعة البهیة المصریة، ۳۲ جزء در ۱۶ مجلد.

تفسیر القاسمی (= مَحاسِن التّأویل)، جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم قاسمی (ف. ۱۳۳۲ه)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار الفکر، الطبعة الثانیة ۱۳۹۸ه/ ۱۹۷۸م، ۱۷ جزء.

تفسیر القرآنِ الکریم، الشیخ محمد علی طه الدرة، دمشق ـ بیروت، دار الحکمة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۲هـ ـ ۱۴۱۲ه/ ۱۹۸۲م ـ ۱۹۹۱م، ۱۶ جلد.

تفسیر القُرْطُبی (= الجامع لِأحکام القرآن)، ابو عبدالله محمد بن احمد قُرْطُبی (ف. ۶۷۱ه)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵هـ/ ۱۹۸۵م، [افست از طبع: قاهره، مطبعة دار الکتب والوثائق القومیة، ۱۳۸۶ه/ ۱۹۶۷م]، ۲۰ جلد.

تفسیر ابن کَثیر (= تفسیر القرآنِ العظیم)، ابوالفِداء اسماعیل بن عمر بن کَثیر دمشقی شافعی (ف. ۷۷۴ه)، تحقیق دکتر یوسف عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۲م، ۴ جلد.

تفسیر الماوَرْدیّ (= النُکَت والعُیُون)، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوَرْدی بصری شافعی (ف. ۴۵۰ه)، تحقیق السید بن عبدالمقصد بن عبدالرحیم، بیروت، دار الکتب العلمیة ـ مؤسسة الکتب الثقافیة، ۶ جلد.

تفسیر المَراغیّ، احمد بن مصطفی مَراغی مصری (ف. ۱۳۷۱ه)، بیروت، دار إحیاء التراث

العربی، الطبعة الثالثة، ۱۳۹۴ھ/۱۹۷۴م، ۳۰ جزء در ۱۰ مجلد.

۳۲۰
تفسیر المُظَهَّری، قاضی محمد ثناءالله هندی عثمانی حنفی مُظَهَّری نَقْشبندی (ف. ۱۱۲۵ھ)، تحقیق احمد عِزّو عنایة، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ھ/ ۲۰۰۴م، ۱۰ جلد.

تفسیر مُقاتِلِ بنِ سُلَیمان، ابوالحسن مُقاتِل بن سلیمان بن بشیر اَزْدی بلخی (ف. ۱۵۰ھ)، تحقیق احمد فرید، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۳م، ۳ جلد.

التفسیر المُنیر فِی العَقیدةِ والشّریعةِ والمَنْهَج، دکتر وهبه زحیلی، بیروت (دار الفکر المعاصر) ـ دمشق (دار الفکر)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ھ/ ۱۹۹۱م، ۳۲ جزء.

تفسیر النَّسَفی (= مَدارك التّنزیلِ وحقائق التّأویل)، ابوالبَرَکات عبدالله بن احمد بن محمود نَسَفی (ف. ۷۱۰ھ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ھ/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

تفسیر الواحِدی (= الوَجیز فی تفسیر الکتابِ العزیز)، ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن مَتُّویه واحِدی (ف. ۴۶۸ھ)، تحقیق دکتر صفوان عدنان داوودی، دمشق (دار القلم) ـ بیروت (الدار الشامیة)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ھ، ۲ جلد.

التفسیر الواضِح، دکتر محمد محمود حجازی، بیروت، دار الجیل، الطبعة العاشرة، ۱۴۱۳ھ/ ۱۹۹۳م، ۳ جلد.

تفسیر ابن وَهْب (= الواضِح فی تفسیرِ القرآنِ الکَریم)، ابومحمد عبدالله بن محمد بن وهب دینَوَری (ف. ۳۰۸ھ)، تحقیق احمد فرید، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۳م، ۲ جزء.

تَقْريب التَّهذيب، شِهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر عَسْقَلانى (ف. ۸۵۲ه)، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

التَقْرير والتَحْبير فى عِلْمِ الأُصُول (شرح كتابِ التَّحريرِ لِابنِ الهمام)، شمس الدين محمد بن محمد بن محمد بن حسن حَلَبى حنفى معروف به ابن امير الحاج (ف. ۸۷۹ه)، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۳ جلد.

(كتاب) تَقْويم النَّظَر فى مسائِلَ خِلافِيَّةٍ ذائِعَةٍ وَنُبَذٍ مَذْهَبِيَّةٍ نافِعَة، ابوشجاع فخر الدين محمد بن على بن شعيب بن الدَّهّان (ف. ۵۹۲ه)، تحقيق دكتر صالح بن ناصر بن صالح الخزيم (ف. ۱۴۱۸ه)، با مقدمه دكتر خالد بن على بن محمد المشيقح، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۵ جلد.

۳۳۰

تَقْييد العِلْم، ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى (ف. ۴۶۳ه)، تحقيق يوسف العش، دمشق، دار إحياء السنة النبوية، الطبعة الثانية، ۱۹۷۴م.

تكملة البحر الرائق = البحر الرائق

التَّقييد والإيضاح (شَرْح مقدّمةِ ابنِ الصَّلاح)، زين الدين ابوالفضل عبدالرحيم بن حسين بن عبدالرحمن عراقى (ف. ۸۰۶ه)، تحقيق عبدالرحمن محمد عثمان، بيروت، دار الفكر العربى.

التَّكْميل والإتْمام لِكتابِ التَّعريفِ والإعْلام، ابوعبدالله محمد بن على بن خضر غَسّانى مالكى معروف به ابن عسكر (ف. ۶۳۶ه)، تحقيق حسن اسماعيل مَرْوَه، بيروت (دار الفكر المعاصر) ـ دمشق (دار الفكر)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

التَّلخيص الحَبير فى تَخريجِ الرّافِعِيّ الكبير، شِهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن

حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، بیروت، دار الفکر، ۱۲ جلد.

التَّلخیص فی عِلْمِ مُصْطَلَحِ الحدیث، عبدالقادر الخطیب، بغداد، دار الثقافة الإسلامیة، مطبعة أسد.

تَلخیص المستدرکِ علی الصَّحیحَیْن، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، مطبوع در حاشیهٔ کتاب «المستدرك علی الصحیحین»، دکن، مطبعهٔ مجلس دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۳۴ ـ ۱۳۴۲ه، ۴ جلد.

تَلخیص کتابِ المَوْضُوعاتِ لِابْنِ الجَوْزیّ، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، تحقیق ابوتمیم یاسر بن ابراهیم بن محمد، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م.

تَلْقیح فُهُومِ أَهْلِ الأَثَرِ فی عُیُونِ التّاریخِ والسِّیَر، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، بیروت، شرکة دار الأرقم بن أبی الأرقم، الطبعة الأولی، ۱۹۹۷م.

تَمام المِنَّةِ فی التَّعْلیقِ علی فِقْهِ السُّنَّة، محمد ناصرالدین بن نوح اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰ه)، ریاض، المکتبة الإسلامیة ـ دار الرایة للنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۹ه.

تَمْهید الأَوائِلِ وتَلْخیص الدَّلائِل، ابوبکر محمد بن طیب باقِلّانی (ف. ۴۰۳ه)، تحقیق عماد الدین احمد حیدر، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷م.

۳۴۰

التَّمْهید لِما فی المُوَطَّأِ مِنَ المَعانی والأَسانید، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبد البَرّ قُرْطُبی مالکی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق مصطفی بن احمد علوی ـ و محمد عبدالکبیر بکری، المغرب، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامیة، ۱۳۸۷ه، ۲۴ جلد + ۲ جلد

فهارس (۱۴۱۲هـ).

التَّمْهيد والبَيانِ في مَقْتلِ الشَّهيدِ عثمانَ بنِ عَفّان رضي الله عنه، ابوعبدالله محمد بن يحيى بن محمد اَشعرى مالكى معروف به ابن بَكْر (ف. ۷۴۱هـ)، تحقيق محمود يوسف زايد، قطر، دوحه، دار الثقافة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.

كتاب التَّمْييز، حسين بن فخر الدين بن قُرْقماس مَعْنِى معروف به ابن مَعْن (ف. ۱۱۰۹هـ)، تحقيق محمد عدنان البخيت ــ و نوفان الحمود السّواريه، اردن، عمان، دار الشروق للنشر والتوزيع، ۲۰۰۱م.

التَّنْبيه في الفِقْهِ الشّافِعيّ، ابواسحاق ابراهيم بن على بن يوسف فيروزآبادى شيرازى (ف. ۴۷۶هـ)، تحقيق عماد الدين احمد حيدر، بيروت، عالم الكتب، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳هـ.

تَنْبيه المُغْتَرّينَ أواخِرِ القَرْنِ العاشرِ عَلىٰ ما خالَفُوا فيهِ سَلَفَهُمُ الطّاهِر، ابوالمواهب عبدالوهاب بن احمد بن على انصارى مصرى شافعى شَعْرانى (ف. ۹۷۳هـ)، تحقيق احمد عبدالرحيم السّايح، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۵م.

التَّنْبيه والإِشْراف، ابوالحسن على بن حسين بن على مسعودى (ف. ۳۴۶هـ)، بيروت، دار ومكتبة الهلال، ۱۹۹۳م.

التَّنْبيه والرَّدّ على أهلِ الأَهْواء والبِدَع، ابوالحسين محمد بن احمد بن عبدالرحمن مَلَطى عَسْقَلانى شافعى (ف. ۳۷۷هـ)، تحقيق محمد زاهد بن حسن كوثرى، قاهره، المكتبة الأزهرية للتراث، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م.

تَنْزيه الشَّريعة المَرْفُوعَة عن الأَخبارِ الشَّنيعةِ المَوْضُوعة، ابوالحسن نورالدين على بن

محمد بن عِراق کِنانی (ف. ۹۶۳ه)، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف ـ و عبدالله محمد الصدیق، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۱ه/ ۱۹۸۱م، ۲ جلد.

تَنْقیح تحقیقِ أحادیثِ التَّعلیق، ابوعبدالله شمس الدین محمد بن احمد بن عبدالهادی دمشقی حنبلی معروف به «ابن عبدالهادی مَقْدِسی» (ف. ۷۴۴ه)، تحقیق ایمن صالح شعبان، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م، ۳ جلد.

تَنْویر الحَوالِك شَرْح علی مُوَطّأ مالِك، جلال الدین عبدالرحمن سُیُوطی شافعی (ف. ۹۱۱ه)، بیروت، المکتبة الثقافیة، ۳ جزء در یک مجلد.

۳۵۰

تَنْویر المقالَةِ فی حَلِّ أَلْفاظِ الرِّسالَة (= شرح التَّتائيّ علی الرِّسالَةِ لأبی محمدِ عبدِاللهِ القَیْرَوانیّ ف.۳۸۶ه)، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن خلیل تَتائی مالکی (ف.۹۴۲ه)، تحقیق دکتور محمد عایش عبدالعال شبیر، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۸م، ۳ جلد.

تَنْویر المِقْباس مِنْ تفسیرِ ابنِ عبّاس، ابوطاهر مجدالدین محمد بن یعقوب بن محمد شیرازی فیروزآبادی (ف. ۸۱۷ه)، [این کتاب در حاشیه تفسیر الدر المنثور به چاپ رسیده است]، مصر، المطبعة المیمنیه، ۱۳۱۴ه، ۶ جلد.

کتاب التَّوّابین، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدامَه مَقْدِسی (ف. ۶۲۰ه)، تحقیق عبدالقادر أرناؤوط، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ه.

التَّواضُع والْخُمُول، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، تحقیق محمد عبدالقادر احمد عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۹م.

تَوْجیه النَّظَر إلی أُصُولِ الأَثَر، طاهر بن صالح بن احمد جزائری دمشقی (ف. ۱۳۳۸ه)،

تحقیق عبدالفتاح ابوغده، حلب، مکتبة المطبوعات الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

كتاب التَّوْحيدِ الّذى هُوَ حَقُّ اللهِ عَلَى العَبيد، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی نَجْدی (ف. ۱۲۰۶ه)، تحقیق محمد سالم محیسن، مصر، ملتزم الطبع: عبدالحمید احمد حنفی.

التَّوَسُّل وَالوَسيلَة (= قاعِدَة جَليلَة فِى التَّوَسُّلِ وَالوَسيلة)، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، تحقیق زهیر الشاویش، بیروت، المکتب الإسلامی، ۱۳۹۰ه/ ۱۹۷۰م.

التَّوْشيح عَلَى الجامعِ الصّحيح (شرح صحيحِ البُخارىّ)، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق علاء ابراهیم الازهری، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه/ ۲۰۰۰م، ۵ جلد.

التَّوْضيح الأَبْهَر لِتَذْكِرَةِ ابنِ الملقنِ فى عِلْمِ الأَثَر، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سَخاوی (ف. ۹۰۲ه)، تحقیق عبدالله بن محمد عبدالرحیم بخاری، عربستان، مکتبة أصول السلف، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه.

تَوْضيح الأَفْكارِ لِمَعانى تَنْقيحِ الأَنْظار، محمد بن اسماعیل حسنی امیر صنعانی (ف. ۱۱۸۲ه)، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار إحیاء التراث العربی (افست از چاپ: مکتبة الخانجی، ۱۳۶۶ه)، ۲ جلد.

۳۶۰
التَّوْضيح فى الجَمْعِ بينَ المُقْنِعِ والتَّنْقيح، احمد بن محمد بن احمد شُوَیْکی (ف. ۹۳۹ه)، تحقیق ناصر بن عبدالله بن عبدالعزیز المیمان، مکه مکرمه، المکتبة المکیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

تَوْضيـح المُشْتَبَه، محمد بن ابی بکر عبدالله بن محـمد دمشقی شافعی معروف بـه ابن ناصرالدین (ف. ۸۴۲ه)، تحقیق محمد نعیم عرقسوسی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۹۹۳م، ۱۰ جلد.

تَوْضیـح المَقاصِدِ وتَصْحیـح القَواعِدِ فی شرحِ قَصیدةِ الإمامِ ابـنِ القَیِّم، احمد بن ابراهیم بن عیسی سدیری نَجْدی (ف. بعد از ۱۲۹۵ه)، تحقیق زهیر شاویش، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۶ه، ۲ جلد.

تَهْذیب الآثارِ وتَفْصیـل الثّابتِ عن رسولِ اللهِ ﷺ مِنَ الأَخْبار (مُسْنَد عمرَ بنِ الخَطّاب ؓ)، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (ف. ۳۱۰ه)، تحقیق ابوفهر محمود محمد شاکر، قاهره، مطبعة المدنی، ۱۴۰۳هـ ـ ۱۴۰۷ه، ۲ جلد + یک جلد فهارس.

تَهْذیب الأَسْماءِ واللُّغات، ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف نَوَوی شافعی (ف. ۶۷۶ه)، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۹۹۶م، ۳ جلد.

تَهذیب تاریخِ مَدینةِ دِمَشق، ابن عَساکر (ف. ۵۷۱ه)، تهذیب از: شیخ عبدالقادر بن احمد افندی بَدْران (ف. ۱۳۴۶ه)، دمشق، مطبعة روضة الشام و مطبعة الترقّی، ۱۳۲۹ ـ ۱۳۵۱ه، ۷ جلد.

تَهذیب التَّهذیب، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، با مقدمه شیخ خلیل المیس، بیروت، دار الفکر للطّباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۴ه/ ۱۹۸۴م، ۱۲ جلد.

تهذیب سیرةِ ابنِ هِشام، عبدالسّلام هارون، مصر، دار سعد، ۱۳۷۴ه/ ۱۹۵۵م، ۲ جلد.

تهذیب الکَمالِ فی أَسْماءِ الرِّجال، جمال‌الدین ابوالحجّاج یوسف مِزّی (ف. ۷۴۲ه)،

تحقیق دکتر بشّار عوّاد معروف، بیروت، مؤسسة الرسالـه، ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۲م، ۳۵ جلد.

تهذیب اللُّغة، ابومنصور محمد بن احمد اَزْهَری (ف. ۳۷۰ه)، تحقیق محمد عوض مرعب، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الأولی، ۲۰۰۱م، ۱۵ جلد.

۳۷۰

تهذیب المَسالِك فی نُصرةِ مذهبِ مالِكٍ علی مَنْهَجِ العَدْلِ والإِنْصاف فی شَرْحِ مَسائِلِ الخِلاف، ابوالحجّاج یوسف بن دوناس (یا دُرناس) فِندَلاوی (ف.۵۴۳ه)، تحقیق احمد بن محمد بوشیخی، مغرب (مراکش)، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامیة، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م، ۵ جلد.

التَّیْسیر بِشرحِ الجامعِ الصَّغیر، زین الدین محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفین بن علی مُناوی (ف. ۱۰۳۱ه)، ریاض، مکتبة الإمام الشافعی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م، ۲ جلد.

تَیْسیر التَّحْریر (شَرْح کتابِ التَّحْریر لِابْنِ الهمام)، محمد امین بن محمد بخاری حنفی معروف به امیر پادشاه (ف. حدود ۹۷۲ه)، قاهره، مکتبة ومطبعة عیسی البابی الحلبی وشرکاه، ۱۳۱۳ه، ۴ جزء.

تَیْسیر العَزیزِ الحَمیدِ فی شرحِ کتابِ التَّوْحید، سلیمان بن عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب (ف. ۱۲۳۳ه)، تحقیق محمد ایمن شبراوی، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۹۹۹م.

تَیْسیر العَلّام شَرْح عُمْدَةِ الأحکام، عبدالله بن عبدالرحمن بن صالح آل بسّام، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه/ ۲۰۰۰م، ۲ جزء.

تَیْسیر مُصْطَلَحِ الحدیث، دکتر محمود طحّان، کویت، مکتبة دار التراث، الطبعة السادسة،

۱۴۰۴ھ/ ۱۹۸۴م.

ثِقات ابنِ حِبّان (= كتاب الثِّقات)، ابوحاتِم محمد بن حِبّان بن احمد بُستی (ف. ۳۵۴ھ)، تصحیح السيد عزيز بيك، حيدر آباد، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۹۳ھ ـ ۱۴۰۲ھ/ ۱۹۷۳م ـ ۱۹۸۲م، ۹ جلد.

ثِمار القُلُوبِ فی المُضافِ والمَنْسُوب، ابو منصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل ثَعالبی نیشابوری (ف. ۴۲۹ھ)، قاهره، دار المعارف.

جامع الأحاديثِ (الجامع الصغير وزَوائده والجامع الكبير)، جلال الدين عبدالرحمن سُيُوطی (ف. ۹۱۱ھ)، جمع وترتيب عباس احمد صقر ـ احمد عبدالجواد، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ھ/ ۱۹۹۴م، ۲۱ جلد.

جامِع الأُصُولِ فی أَحاديث الرَّسول ﷺ، مجدالدين ابوالسعادات مبارك بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيبانی جَزَری موصلی معروف به ابن أثير (ف. ۶۰۶ھ)، تحقيق ايمن صالح شعبان، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ھ/ ۱۹۹۸م، ۱۴ جلد + يک جلد فهارس.

۳۸۰

جامِع الأُمَّهات، ابوعمرو جمال الدين عثمان بن عمر بن ابی‌بكر بن يونس كردی مالكی معروف به ابن حاجِب (ف. ۶۴۶ھ).

جامع بيانِ العِلْمِ وفَضْلِه، ابوعمر يوسف بن عبدالله بن عبد البَرّ قُرْطُبی مالكی (ف. ۴۶۳ھ)، مصر، إدارة الطباعة المنيرية، ۱۳۹۸ھ/ ۱۹۷۸م، ۲ جلد.

جامِع التَّحْصيل فی أحكامِ المَراسيل، صلاح الدين ابوسعيد خليل بن كَيْكَلْدی بن عبدالله عَلائی شافعی (ف. ۷۶۱ھ)، تحقيق حمدی عبدالمجيد سلفی، بيروت، عالم الكتب ـ مكتبة النهضة العربية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۷ھ/ ۱۹۸۷م.

جامِع تَراجِم وَمَسانیدِ الصّحابِیّات المُبایِعات، سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م، ۳ جلد.

الجامِع الصَّغیر فی أحادیثِ البَشیر النّذیر، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۰۱ه/ ۱۹۸۱م.

جامِع العُلُومِ وَالحِکَمِ فی شَرْحِ خَمْسِینَ حدیثاً مِنْ جَوامِعِ الکَلِم، ابوالفرج زین الدین عبدالرحمن بن احمد بن رجب بغدادی دمشقی حنبلی معروف به ابن رَجَب (ف. ۷۹۵ه)، تحقیق شعیب الارناؤوط ـ و ابراهیم باجس، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة السابعة، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م.

الجامِع فِی الحَدیث، ابومحمد عبدالله بن وَهْب بن مسلم قرشی مصری (ف. ۱۹۷ه)، تحقیق مصطفی حسن حسین ابوالخیر، عربستان، دار ابن الجوزی للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

کتاب الجامِع فِی السّنَنِ والآدابِ والمَغازی والتّاریخ، ابومحمد عبدالله بن ابی زید قَیْروانی (ف. ۳۸۶ه)، تحقیق محمد ابوالأَجفان ـ عثمان بطّیخ، بیروت (مؤسسة الرسالة) ـ تونس (المکتبة العتیقة)، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م.

الجامِع لِأَخلاقِ الرّاوی وآدابِ السّامِع، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق دکتر محمود الطحان، ریاض، مکتبة المعارف، ۱۴۰۳ه، ۲ جلد.

الجامِع اللَّطِیف فی فَضْلِ مَکَّةَ وأهلِها وبِناءِ البَیْتِ الشّریف، محمد بن حمد بن ابی‌بکر بن ظَهیره قرشی مخزومی معروف به ابن ظَهیره (ف. ۹۸۶ه)، تحقیق دکتر علی عمر، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیة، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۳م.

۳۹۰
جامِع النُّقُول فی أسبابِ النُّزُولِ وشَرْحِ آیاتِها، ابن خلیفه علیوی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴ه، ۲ جلد.

الجدّ الحَثیث فی بیانِ ما لَیْسَ بِحدیث، احمد بن عبدالکریم بن سعودی غَزّی عامری، تحقیق بکر عبدالله ابوزید، ریاض، دار الرایة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ه.

الجَرْح والتَّعْدیل، عبدالرحمن بن ابی‌حاتِم محمد بن ادریس رازی (ف. ۳۲۷ه)، دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۷۱هـ ـ ۱۳۷۳هـ/ ۱۹۵۲م ـ ۱۹۵۳م، ۹ جلد.

الجَرْح والتَّعدیل، جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم قاسمی (ف. ۱۳۳۲ه)، تحقیق محمد عبدالحکیم القاضی، قاهره، دار الحدیث، ۱۹۸۸م.

جُزْء أحمدَ بنِ عاصِمٍ الثَّقَفی الإصْبَهانی، ابوجعفر محمد بن عاصم بن عبدالله ثَقَفی اصفهانی (ف. ۲۶۲ه)، تحقیق مفید خالد عید، ریاض، دار العاصمة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹ه.

جُزْء الأَلْف دینار، ابوبکر احمد بن جعفر بن حَمْدان بن مالک قَطِیعی (ف. ۳۶۸ه)، تحقیق بدر بن عبدالله البدر، کویت، دار النفائس، الطبعة الأولی، ۱۹۹۳م.

جُزْء حَنْبَلٍ التّاسِع مِنْ فَوائِدِ ابنِ السَّمّاک، ابوعلی حَنْبَل بن اسحاق بن حنبل بن هلال شَیْبانی (ف. ۲۷۳ه)، ابوعمرو عثمان بن احمد بن عبیدالله بن یزید بغدادی دقّاق ابن السَّمّاک (ف. ۳۴۴ه)، تحقیق هشام بن محمد، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م.

جُزْء ابنِ غِطْریف (= جُزْء مِنْ حدیثِ الغِطْرِیفیّ)، ابواحمد محمد بن احمد بن حسین بن

قاسم بن سری بن غِطْریف جُرْجانی رِباطی غِطْریفی (ف. ۳۷۷هـ)، تحقیق دکتر عامر حسن صبری، بیروت، دار البشائر الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م.

جُزْء مِنْ فَوائِدِ أبی جَعْفَرِ بنِ البَخْتَریّ، ابوجعفر محمد بن عمرو بن بَخْتَری رَزّاز (ف. ۳۳۹هـ)، [این رساله ضمن کتابِ «مجموع فیه مصنفات أبی جعفر بن البختری» چاپ شده است]، تحقیق نبیل سعدالدین جرار، بیروت، دار البشائر الإسلامیة، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۱م.

جَلاء الأَفْهام، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیّم جَوْزِیّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقیق شعیب الارناؤوط ـ و عبدالقادر الارناؤوط، کویت، دار العروبة، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م.

۴۰۰
جِماع العِلْم، ابوعبدالله محمد بن إدریس شافعی (ف. ۲۰۴هـ)، تحقیق احمد محمد شاکر (ف. ۱۳۷۷هـ)، مصر، مطبعة المعارف، ۱۳۵۹هـ/ ۱۹۴۰م.

الجَمْع بَیْنَ الصَّحیحَیْن، ابوعبدالله محمد بن فتُّوح بن عبدالله حُمَیدی (ف. ۴۸۸هـ)، تحقیق دکتر علی حسین البواب، بیروت، دار ابن حزم، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۲م، الطبعة الثانیة، ۴ جزء.

جَمْع الفَوائدِ مِن جامعِ الأُصولِ ومَجمعِ الزَّوائد، محمد بن محمد بن سلیمان مغربی مالکی (ف. ۱۰۹۴هـ)، جده (دار القبلة للثقافة الإسلامیة) ـ بیروت (مؤسسة علوم القرآن)، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م، ۳ جلد.

جُمَل مِنْ أَنْسابِ الأَشْراف، ابوالعباس احمد بن یحیی بن جابر بَلاذُری (ف. ۲۷۹هـ)، تحقیق دکتر سهیل زکّار ـ و دکتر ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۶م، ۱۳ جلد.

جَمْهَرَة أَسماءِ النِّساءِ وأعلامِهِنّ، هَزاع بن عيد الشمّری، دار أمية للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰هـ.

جَمْهَرَة الأَمْثال، ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل عسکری (ف. ۳۹۵هـ)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م، ۲ جلد.

جَمْهَرَة أَنْساب العَرَب، ابو محمد علی بن محمد بن سعید بن حَزْم (ف. ۴۵۶هـ)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهرة، دار المعارف، ۱۳۹۱هـ/ ۱۹۷۱م.

جَمْهَرَة خُطَبِ العَرَبِ فی عُصُورِ العَرَبيّةِ الزّاهِرة، احمد زکی صفوت، بیروت، المکتبة العلمية، ۳ جلد.

جَمْهَرَة اللُّغَة، ابوبکر محمد بن حسن بن دُرَیْد بصری (ف. ۳۲۱هـ)، تحقیق دکتر رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دار العلم للملایین، الطبعة الأولی، ۱۹۸۷م، ۲ جلد + یک جلد فهارس.

جَمْهَرَة النَّسَب، ابوالمُنْذِر هِشام بن محمد بن سائب کَلْبی (ف. ۲۰۴هـ)، تحقیق محمود فردوس العظم، با مقدمه دکتر سهیل زکّار، دمشق، دار الیقظة العربية، الطبعة الثانية، ۳ جلد.
۴۱۰

جَمْهَرَة نَسَبِ قُرَيْشٍ وأَخبارها، ابوعبدالله زبیر بن بکّار بن عبدالله قرشی زُبَیری (ف. ۲۵۶هـ)، تحقیق محمود محمد شاکر، ریاض، دار الیمامة للبحث والترجمة والنشر، مجلة «العرب»، ۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۹م، ۲ جلد.

جواب الحافظ أبی محمّد عَبْدِالعَظيمِ المُنْذِرِيّ المِصْريّ عَنْ أَسْئِلَةٍ فِی الجَرْحِ وَالتَّعديل، زکی‌الدین ابومحمد عبدالعظیم بن عبدالقوی بن عبدالله مُنْذِری مصری (ف. ۶۵۶هـ)، تحقیق عبدالفتاح ابو غدّه، حلب، مکتب المطبوعات الإسلامية، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱هـ.

الجواب الصّحيح لِمَنْ بَدَّلَ دينَ المَسيح، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، تحقیق علی سید صبح المدنی، مصر، مطبعة المدنی، ۶ جزء.

الجَواب الكافی، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیّه (ف. ۷۵۱ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة.

جَواهِر العُقُود ومُعین القُضاةِ والمُوَقِّعینَ والشُّهُود، شمس الدین محمد بن احمد بن علی بن عبدالخالق مِنْهاجی أُسْیُوطی شافعی (ف. ۸۸۰ه)، تحقیق مسعد عبدالحمید محمد سعدنی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

جَوْلَة تاریخِیَّة فی عصرِ الخُلفاءِ الرّاشِدین، د. محمد السید الوکیل، جده، دار المجتمع للنشر والتوزیع، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۷م.

الجَوْهَر الثَّمین فی سِیَرِ المُلُوکِ والسَّلاطین، صارم الدین ابراهیم بن محمد بن أَیْدَمُر عَلائی معروف به ابن دُقْماق (ف. ۸۰۹ه)، تحقیق محمد کمال‌الدین عزالدین علی، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م.

الجَوْهَر النَّقیّ، علاء الدین بن علی بن عثمان مارِدینی مشهور به ابن تُرکمانی (ف. ۷۴۵ه)، [این کتاب در ذیل کتاب السنن الکبری تألیف ابوبکر بیهقی چاپ شده است]، حیدر آباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۴۴ه ـ ۱۳۵۵ه، ۱۰ جلد.

الجَوهَرَة فی نَسَبِ النَّبی ﷺ وأصحابِهِ العَشَرَة، محمد بن ابی بکر بن عبدالله بن موسی انصاری تِلِمْسانی مشهور به بُرّی (ف. حدود ۶۸۰ه)، تحقیق دکتر محمد التونجی، ریاض، دار الرفاعی للنشر والطباعة التوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م، ۲ جلد.

حاشِیَتا قَلْیُوبِیّ وعُمَیْرَةَ علی شرحِ العلاّمةِ جلالِ الدّینِ المَحَلّی علی مِنْهاجِ

الطّالِبين، شِهاب الدين احمد بن احمد بن سلافه قَلْيُوبی شافعی (ف. ۱۰۶۹ھ) ـ و شیخ احمد بُرُلُّسی غَزّی شافعی معروف به عُمَيْرَه (ف. ۹۵۷ھ)، مصر، مكتبة ومطبعة محمد على صبيح وأولاده، ۱۳۶۸ھ/ ۱۹۴۹م، ۴ جزء.

۴۲۰

حاشِيَة إعانَةِ الطّالِبين على حَلِّ أَلفاظِ فَتْحِ المُعينِ لِشَرحِ قُرَّةِ العينِ بمُبْهَمات الدّين، سيد بكرى ابوبكر عثمان بن محمد شَطا دِمْياطی (ف. ۱۳۱۰ھ)، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۴ھ/ ۱۹۹۳م، ۴ جلد. [اين كتاب با متن فتح المعين چاپ شده است].

حاشية الإمامِ السِّنْديِّ على سُنَنِ النَّسائيّ، ابوالحسن نور الدين محمد بن عبدالهادی سِنْدی حنفی (ف. ۱۱۳۸ھ)، [اين كتاب در حاشيه كتاب سنن النسائی به طبع رسيده است]، مصر، ۱۳۴۸ھ/ ۱۹۳۰م، ۸ جزء.

حاشية الباجُوريِّ على ابن قاسم الغَزّيِّ على متنِ الشّيخِ أبی شُجاع، ابراهيم بن محمد بن احمد باجُوری شافعی (ف. ۱۲۷۷ھ)، مصر، مطبعة دار إحياء الكتب العربية، ۲ جزء.

حاشية الجَمَلِ على شرحِ المَنْهَج، سليمان بن عمر بن منصور عُجَيْلی أَزْهَری معروف به جَمَل (ف. ۱۲۰۴ھ)، بيروت، دار الفكر، ۵ جلد.

حاشية الخُرَشيِّ على مُختصرِ خَليل، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن على مالكی خُرَشي يا خَراشی (ف. ۱۱۰۱ھ)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ھ/ ۱۹۹۷م، ۸ جلد. [اين كتاب با «حاشية الشيخ على بن أحمد العدوی» چاپ شده است].

حاشية الدُّسُوقيِّ على الشّرحِ الكبيرِ على مُختصر خَليل (بنِ إسحاقَ الجُنْدی ف. ۷۶۷ھ) فی فُرُوعِ المالِكيّة، شمس الدين محمد عَرَفَه دُسُوقی (ف. ۱۲۳۰ھ)، قاهره، دار

إحياء الكتب العربية (عيسى البابى الحلبى وشركاء)، [اين كتاب با «الشرح الكبير على مختصر خليل»، و به همراه تقريرات شيخ محمد عليش چاپ شده است]، ۴ جلد.

حاشية رَدِّ المُحْتارِ على الدُّرِّ المُخْتارِ شَرْح تَنْويرِ الأَبْصارِ فی فِقْهِ مذهبِ الإمامِ أبی حَنيفةَ النُّعْمان، محمد أمين أفندى مشهور به ابن عابدين (ف. ۱۲۳۲ه)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبى وأولاده، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۸۹م، ۸ جلد. [اصل كتاب ۶جلد مى‌باشد و مجلدات هفتم و هشتم تكملهٔ آن است به نام «قرة عيون الأخيار تكملة رد المحتار على الدر المختار» به قلم فرزند مؤلف محمد علاء الدين افندى (ف. ۱۲۵۲ه)].

حاشية الشَّرْقاوى على شرحِ التّحريرِ لشيخِ الإسلامِ زكريا الأنصارى، عبدالله بن حجازى بن ابراهيم أَزْهرى شافعى معروف به شَرْقاوى (ف. ۱۲۲۶ه)، قاهره، مطبعة دار إحياء الكتب العربية، ۲ جلد.

حاشية الشيخِ عليِّ بن أحمدَ العَدَويِّ عَلَى الخُرَشيّ، الشيخ على بن احمد بن مكرم الله صَعيدى عَدَوى مالكى أَزْهَرى (ف. ۱۱۸۹ه)، تحقيق شيخ زكريا عميرات، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م، ۸ جلد. [اين كتاب با «حاشية الخُرَشى» چاپ شده است].

حاشية الصّاوى على تفسيرِ الجَلالَيْن، احمد بن محمد صاوى مصرى خَلْوَتى مالكى (ف. ۱۲۴۱ه)، تحقيق صدقى محمد جميل، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م، ۴ جلد.

۴۳۰

حاشية ابنِ القَيِّمِ على سُنَنِ أبی داود، شمس الدين محمد بن ابى‌بكر معروف به ابن قَيِّم

جَوْزِیَّه (ف. ۷۵۱ﻫ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۵ﻫ/ ۱۹۹۵م، ۱۴ جزء.

حاضِرِ العالَمِ الإِسْلامی، لوثروب ستودارد (Lothrop Stoddard)، ترجمه استاد عجاج نویهض، با حواشی و تعلیقات امیر شکیب بن حمود بن حسن ارسلان (ف. ۱۳۶۶ﻫ)، قاهره، مکتبة ومطبعة عیسی البابی الحلبی وشرکاه، ۱۳۵۲ﻫ، ۴ جزء.

الْحاوِی للفَتاوِی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ﻫ)، مصر، إدارة الطباعة المنیریة، ۱۳۵۲ﻫ، ۲ جلد.

الْحاوِی الکَبیر، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب ماوَرْدی بصری شافعی (ف. ۴۵۰ﻫ)، تحقیق دکتر محمود مَطرجی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ﻫ/ ۱۹۹۴م، ۲۲ جلد + یک جلد بهجة الحاوی (أرجوزة الوردی) از ابوحفص زین الدین عمر بن وردی (ف. ۷۴۹ﻫ).

الْحاوِی مِنْ فَتاوِی الشّیخِ الأَلْبانیّ، اعداد ابو همام المصری، مصر، قاهره (الکرامة) ـ بِنْها (العلمیة)، ۲ جلد.

حُجّة اللهِ البالِغَة، ابو عبدالعزیز احمد بن عبدالرحیم فاروقی عُمَری دِهْلوی حنفی ملقب به شاه ولی‌الله (ف.۱۱۷۶ﻫ)، تحقیق سید سابق، قاهره (دار الکتب الحدیثة) ـ بغداد (مکتبة المثنی).

حَدائِق الأَنْوار ومَطالِع الأَسْرارِ فی سِیرةِ النَّبیِّ المُخْتار ﷺ، وجیه الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد عَبْدَری زَبیدی شافعی معروف به ابن الدَّیْبَع شیبانی (ف. ۹۴۴ﻫ)، تحقیق عبدالله بن ابراهیم انصاری، مکه مکرمه، المکتبة المکیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۳ﻫ/ ۱۹۹۳م، ۲ جلد + یک جلد فهارس.

حديث هِشامِ بنِ عَمّار، ابوالوليد هِشام بن عمّار بن نصير بن مَيْسَرَه سُلَمى (ف. ۲۴۵ھ)، تحقيق عبدالله بن وكيل الشيخ، عربستان، دار اشبيليا، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ھ/ ۱۹۹۹م.

(كتاب) حَذْفٍ مِنْ نَسَبِ قُرَيش، مُؤَرِّج بن عَمْرو سَدُوسى (ف. ۱۹۵ھ)، تحقيق دكتر صلاح الدين المُنَجِّد، بيروت، دار الكتاب الجديد، الطبعة الثانية، ۱۳۹۶ھ/ ۱۹۷۶م.

الْحُسْبَة فى الإسلام، ابوالعباس احمد بن عبدالحليم بن تَيْمِيَّه حَرّانى (ف. ۷۲۸ھ)، تحقيق عبدالعزيز رباح، دمشق، مكتبة دار البيان، ۱۳۸۷ھ/ ۱۹۶۷م.
۴۴۰
حَسَن الأُسْوَةِ بِما ثَبَتَ مِنَ الله ورسولِه فى النِّسْوَة، ابوالطيب محمد صِدّيق خان بن حسن بن على بن لطف الله حسينى بخارى قِنُّوجى معروف به صِدّيق حسن خان (ف. ۱۳۰۷ھـ)، تحقيق دكتر مصطفى الخِنّ ـ محيى الدين مستو، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۶ھ/ ۱۹۸۵م.

الحسن والحسين سبطا رسول الله ﷺ، محمد رضا مصرى (ف. ۱۳۶۹ھ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷ھ/ ۱۹۸۷م.

الحِطَّة فى ذِكْرِ صِحاحِ السِّتَّة، ابوالطيب محمد صِدّيق خان بن حسن بن على بن لطف الله حسينى بخارى قِنُّوجى معروف به صِدّيق حسن خان (ف. ۱۳۰۷ھ)، بيروت، دار الكتب التعليمية، ۱۴۰۵ھ/ ۱۹۸۵م.

حِلْيَة الأَوْلياء وطَبَقات الأَصْفِياء، ابونُعَيْم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانى (ف. ۴۳۰ھ)، مصر، مطبعة السّعاده، ۱۳۵۱ ـ ۱۳۵۷ھ، ۱۰جزء.

حِلْيَة العُلَماءِ فى معرفةِ مذاهبِ الفُقَهاء، ابوبكر محمد بن احمد بن حسين شاشى قَفّال شافعى (ف. ۵۰۷ھ)، تحقيق دكتر ياسين احمد ابراهيم درداكه، بيروت (مؤسسة

الرسالة) ـ اردن (دار الأرقم)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۰ه، ۳ جلد.

حِلْيَة الفُرْسانِ وشِعار الشُّجْعان، علی بن عبد الرحمن بن هذيل اندلسی (ف. بعد از ۷۶۳ه)، تحقيق محمد عبد الغنی حسن، مصر، دار المعارف للطباعة والنشر، ۱۹۵۱م.

الحَماسَة البَصْرِيَّة، صدرالدين ابوالحسن علی بن ابی‌الفرج بن حسن بصری (ف. ۶۵۹ه)، تحقيق مختار الدين احمد، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م، ۲ جلد.

حَواشِی الشِّرْوانیّ والعِباديّ علی تُحفةِ المُحتاجِ بشرحِ المِنْهاجِ فی فروعِ فقهِ الشّافعیّ، عبد الحميد شِروانی واحمد بن قاسم عَبّادی (ف.۹۹۴ه)، تحقيق محمد زهری غمراوی، قاهره، المطبعة الميمنية، ۱۳۱۵ه، ۱۰ جلد. [كتاب تحفة المحتاج تأليف شهاب الدين احمد بن محمد بن حجر هَيْتَمی مكی شافعی (ف. ۹۷۳ه)، و منهاج الطالبين تأليف ابوزكريا يحيی بن شرف نووی (ف. ۶۷۶ه) است].

الحَواشِی المَدَنِيَّة، محمد بن سليمان كُردی مدنی شافعی (ف. ۱۱۹۴ه)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۳۹۷ه/ ۱۹۷۷م، ۲ جلد.

حَياة الحَيَوانِ الكُبری، كمال الدين محمد بن موسی دَميری (ف. ۸۰۸ه)، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۳۹۰ه/ ۱۹۷۰م، ۲ جلد.

۴۵۰

حياة الصَّحابَة، محمد يوسف كاندهلوی، دمشق، دار القلم، ۱۳۸۸ه/ ۱۹۶۸، ۴ جلد.

حَياة الصَّحابِيّاتِ وسيرتهنَّ العَطِرَة، فؤاد بن سراج عبدالغفار ابوعبدالرحمن، قاهره، المكتبة التوفيقية.

حياة عُمَر، محمود شلبی، بيروت، دار الجيل، تاريخ نگارش مقدمه ۱۳۸۸ه/ ۱۹۶۸م.

كتاب الحَيَوان، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵ه)، تحقيق عبدالسلام هارون، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م، [افست از چاپ قاهره، مكتبة مصطفى البابى الحلبى وأولاده، ۱۳۷۸ه/ ۱۹۵۸م]، ۷ جلد + يک جلد فهارس.

خِزانَة الأَدَبِ ولُبّ لُبابِ لِسانِ العَرَب، عبدالقادر بن عمر بغدادى (ف. ۱۰۹۳ه)، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قاهره (مكتبة الخانجى) ـ رياض (دار الرفاعى)، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۲م، ۱۲ جلد + يک جلد فهارس.

الخَصائِص، ابوالفتح عثمان بن جِنّى (ف. ۳۹۲ه)، تحقيق محمد على النجار، المكتبة العلمية، ۳ جلد.

خَصائِص أميرِ المؤمنينَ علىِ بنِ أبى طالبٍ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَه، احمد بن على بن شعيب نَسائى (ف. ۳۰۳ه)، مصر، مطبعة التقدم العلمية، ۱۳۴۶ه.

الخَصائِص الكُبْرى (كِفايَة الطّالِبِ اللَّبيبِ فى خَصائِصِ الحَبيب)، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى‌بكر سُيُوطى (ف. ۹۱۱ه)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۲ جلد.

الْخِطَط المَقْريزِيّة (= كتاب المَواعِظِ والاِعْتبارِ بِذِكْرِ الْخِطَطِ والآثار)، تقى الدين احمد بن على بن عبدالقادر مَقْريزى (ف. ۸۴۵ه)، تحقيق خليل المنصور، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م، توزيع: مكه، مكتبة عباس أحمد الباز، ۴ جلد.

خُلاصة الأحكام، ابو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف نَوَوى شافعى (ف. ۶۷۶ه)، تحقيق حسين اسماعيل الجمل، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۲ جلد.

۴۶۰

خلاصة البَدْرِ المُنيرِ فى تخريجِ كتابِ شرحِ الكبيرِ لِلرّافِعىّ، سراج الدين عمر بن

علی بن احمد شافعی معروف به ابن المُلَقِّن (ف. ۸۰۴ھ)، تحقیق حمدی عبدالمجید اسماعیل سلفی، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ھ، ۲ جلد.

خلاصة تَذْهیبِ تَهذیبِ الکَمالِ فی أَسْماءِ الرِّجال، صفی الدین احمد بن عبدالله خَزْرَجی یَمَنی (ف. ۹۲۳ھ)، تحقیق عبدالفتاح ابوغده، حلب (مکتب المطبوعات الإسلامیة) ـ بیروت (دار البشائر)، الطبعة الخامسة، ۱۴۱۶ھ.

خلاصة سِیَرِ سَیِّدِ البَشَر ﷺ، ابوالعباس محب الدین احمد بن عبدالله بن محمد طبری شافعی (ف. ۶۹۴ھ)، تحقیق طلال بن جمیل رفاعی، مکه مکرمه، مکتبة نزار المصطفی الباز، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ھ/ ۱۹۹۷م.

الخلاصَة فی أُصُولِ الحدیث، حسین بن عبدالله طَیْبی (ف. ۷۴۳ھ)، تحقیق صبحی سامرائی، عراق، رئاسة دیوان الأوقاف، مطبعة الإرشاد، ۱۳۹۱ھ/ ۱۹۷۱م.

خلاصة القَوْلِ المُفْهِمِ علی تراجِمِ رِجالِ جامِعِ الإمامِ مُسْلِم، شیخ محمد امین بن عبدالله اتیوبی هَرَری بُوَیْطی سلفی، جده، مکتبة جدة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ھ/ ۱۹۸۶م، ۲ جلد.

الخِلافَة الرّاشِدَة وَالدَّوْلَة الأُمَوِیَّة (مِنْ فَتحِ الباري جَمعاً و تَوْثیقاً)، د. یحیی بن ابراهیم الیَحییٰ، با مقدمه د. اکرم ضیاء العمری، ریاض، دار الهجرة للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ھ/ ۱۹۹۶م.

خِلافَة عُمَرَ بنِ الخَطّاب ؓ (ترتیب و تهذیب کتابِ البِدایَةِ والنِّهایَة)، د. محمد صامل سُلمی، ریاض، دار الوطن للنشر، ۱۴۱۸ھ/ ۱۹۹۷م.

الخُلفاء الرّاشِدُون، دکتر امین القضاة، اردن، عمان، دار الفرقان للنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۴م.

الخُلفاء الرّاشِدُون، شیخ حسن ایوب، قاهره، دار التوزیع والنشر الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

الخلفاء الرّاشِدُون، ابوزید شَلَبی، مصر، مکتبة وهبة، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.
۴۷۰
الخُلفاء الرّاشِدُون، شیخ سراج الدین نَدَوی قاضی، با مقدمه شیخ محمد رابع حسنی ندوی، هند (لکنو) ـ ریاض (دار کنوز إشبیلیا للنشر والتوزیع)، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

الخُلفاء الرّاشِدُون، عبدالوهاب النجار، قاهره، مکتبة دار التراث.

الخُلفاء الرّاشِدُون، محمد رضا مصری (ف. ۱۳۶۹ه)، تحقیق شیخ خلیل شیحا، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۴م.

خلفاء الرَّسُول ﷺ، خالد محمد خالد، قاهره (دار ثابت) ـ دمشق (دار الفکر)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۴م.

خَواطِر فی الإسلام، عطا (باشا) بن حسن حُسْنی بك (حدود ۱۳۵۰ه)، قاهره، ۱۳۲۵ه.

دائرة معارفِ القَرْنِ العِشْرین (= دائرة معارفِ القَرْنِ الرّابِع عَشَر)، محمد فرید بن مصطفی وجدی (ف. ۱۳۷۳ه)، مصر، مطبعة دائرة معارف القرن العشرین، الطبعة الثالثة، ۱۳۵۶ه/ ۱۹۳۷م، ۱۰ جلد.

الدّارِس فی تاریخِ المَدارِس، عبدالقادر بن محمد بن عمر نُعَیْمی دمشقی (ف. ۹۲۷ه)، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه، ۲ جلد.

دَرّالسَّحابَة فی مناقبِ القَرابَةِ والصَّحابَة، محمد بن علی بن محمد شَوْکانی (ف. ۱۲۵۰ه)، تحقیق دکتر حسین بن عبدالله عمری، بیروت (دارالفکر المعاصر) ـ دمشق

(دارالفكر)، ۱۹۹۰م/ ۱۴۱۱ه.

الدُّرّ المُختار شرح تَنويرِ الأَبصارِ فی فقهِ مذهبِ الإمامِ أبیحنیفةَ النُّعْمان، علاء الدین محمد بن علی حَصْكَفی حنفی مفتی الشام (ف. ۱۰۸۸ه)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۸۹م، ۸ جلد. [این کتاب با حاشیهٔ ابن عابدین و تکملهٔ محمد علاء الدین افندی با هم چاپ شده است = رجوع کنید به: «حاشية رد المحتار على الدر المختار»].

الدُّرّ المُسْتَطاب فی مُوافِقاتِ عُمَرَ بنِ الخَطّابِ وأبیبکرٍ وعلیٍّ أبیتُرابٍ وتَرْجِمَتهم مَعَ عِدَّةٍ مِنَ الأَصْحاب، حامد بن علی بن ابراهیم دمشقی عِمادی حنفی (ف. ۱۱۷۱ه)، تحقيق دكتر مصطفی عثمان صمیدة، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م.

۴۸۰
الدُّرّ المَنْثُور فی التفسیر بالمَأْثُور، جلال الدین عبدالرحمن بن ابیبکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، مصر، المطبعة الميمنيه، ۱۳۱۴ه، ۶ جلد. [در حاشیه این کتاب، تفسیر تنویر المقباس چاپ شده است].

الدُّرّ المَنْثُور فی طَبَقات رَبّاتِ الخُدُور، زینب بنت علی بن حسین فَوّاز عامِلی (ف. ۱۳۳۲ه)، بولاق، المطبعة الكبرى الأميرية، ۱۳۱۲ه.

دَرْء تَعارُضِ العَقْلِ والنَقْل، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، تحقیق محمد رشاد سالم، ریاض، دار الكنوز الأدبية، ۱۳۹۱ه، ۱۰ جلد.

الدَّرارِی المُضِیَّة شرح الدُّرَرِ البَّهِیَّة، محمد بن علی بن محمد شَوْکانی (ف. ۱۲۵۰ه)، بیروت، دار الجیل، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷م.

دِراسات فِی الجَرْحِ والتَّعْدیل، دکتر محمد ضیاء الرحمن اعظمی، هند، الجامعة السلفیة،

الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م.

دراسة نقدِيَّة فی المرويّاتِ الواردةِ فی شخصيةِ عمرَ بنِ الخطابِ وسياستِه الإدارية ﷺ، عبد السلام بن محسن آل عیسی، مدینه، عمادة البحث العلمی بالجامعة الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م، ۲ جلد.

الدِّرايَة فی تخريجِ أحاديثِ الهِدايَة، شِهاب الدین ابوالفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، تحقیق سید عبدالله هاشم یمانی مدنی، بیروت، دار المعرفة، ۲ جلد.

الدُّرَر فی اخْتِصارِ المَغازِی والسِّيَر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبد البَرّ قُرْطُبی مالکی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق شوقی ضیف، قاهره، دار المعارف، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ه.

الدُّرَر المُنْتَثِرَة فی الأَحاديثِ المُشْتَهِرَة، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، شیخ خلیل محیی الدین المیس، بیروت، طبع دار العربية ـ توزيع المكتب الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ه/ ۱۹۸۴م.

دُرَّةُ الغَوّاصِ فی أَوْهامِ الخَواصّ، ابومحمد قاسم بن علی بن محمد حَریری بصری صاحب کتاب «المقامات الحريرية» (ف. ۵۱۶ه)، تحقیق عرفات مطرجی، بیروت، دار الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م.
۴۹۰
دُرَّة النّاصِحينَ فِي الوَعْظِ وَالإرْشاد، عثمان بن حسن بن احمد شاکر رومی حنفی (ف. ۱۲۴۱ه)، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

دَفْع شُبَهِ مَنْ شَبَّهَ وَتَمَرَّدَ ونَسَبَ ذلك إلى السّيِّدِ الجليلِ الإمامِ أحمد، تقی الدین ابوبکر بن محمد بن عبدالمؤمن حِصْنِی دمشقی (ف. ۸۲۹ه)، مصر، المكتبة الأزهرية للتراث.

دقائِق أُولِی النُّهی لِشرحِ المُنْتَهی (= شرح مُنْتَهَی الإِرادات)، منصور بن یونس بن صلاح الدین بُهُوتی حنبلی (ف. ۱۰۵۱ ھ)، دکتر عبدالله بن عبدالمحسن ترکی، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ھ/ ۲۰۰۰م، ۶ جلد + یک جلد فهارس.

دلائِل الأحکامِ مِنْ أحادیثِ الرّسولِ علیه السّلام، بهاء الدین ابوالمحاسن یوسف بن رافع بن شَدّاد حَلَبی شافعی مُقْری (ف. ۶۳۲ھ)، تحقیق دکتر محمد شیخانی ـ و دکتر زیاد الدین ایوبی، بیروت ـ دمشق، دار قتیبة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ھ/ ۱۹۹۲م، ۴ جلد.

کتاب الدلائلِ فی غریبِ الحدیث، ابومحمد قاسم بن ثابت سَرَقُسْطی (ف. ۳۰۲ھ)، تحقیق دکتر محمد بن عبدالله القنّاص، ریاض، مکتبة العبیکان، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ھ/ ۲۰۰۱م، ۲ جلد + یک جلد فهارس.

دَلائِل النُّبُوَّةِ ومَعرفة أَحْوالِ صاحِبِ الشَّریعة، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بَیْهَقی (ف. ۴۵۸ھ)، تحقیق دکتر عبدالمعطی قلعجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ھ/ ۱۹۸۵م، ۷ جلد.

دلیل الطّالِب، مرعی بن یوسف بن ابی بکر بن احمد کَرْمی مَقْدِسی حنبلی(ف. ۱۰۳۳ھ)، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۹ھ.

دَلیل الفالِحینَ لِطُرُقِ رِیاضِ الصّالِحین، محمد علی بن محمد علاّن بن ابراهیم صِدّیقی مکی شافعی اشعری (ف. ۱۰۵۷ ھ)، تحقیق شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ھ/ ۱۹۹۵م، ۴ جلد.

دُنْیَا النِّساءِ الصّالِحات (کَلِمات وَمَواقِف)، عبده علی کوشک، دمشق ـ بیروت، دار الفیحاء، الطبعة الأولی، ۱۴۲۷ھ/ ۲۰۰۶م.

الدَّوْلَة الأُمَوِيَّة والأَحْداث الّتى سَبَقَتْها ومَهَّدَتْ لَها ابتداءً مِنْ فِتنةِ عثمان، دکتر یوسف بن رشید العش (ف. ۱۳۸۷ه‍)، دمشق، دار الفکر، ۱۹۹۴م.
۵۰۰

الدَّوْلَة العَرَبِيَّة الإِسلاميّة الأُولى، دکتر عَصام محمد شبارو، بیروت، دار النهضة العربیة،الطبعة الثالثة، ۱۹۹۵م.

دَوْلَة النِّساء، دکتر عبدالرحمن بن عبدالرحمن بَرقوقی (م۱۳۶۳)، به کوشش بسام عبدالوهاب الجابی، بیروت، دار ابن حزم ـ الجفان والجابی للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه‍/ ۲۰۰۴م.

الدّیباج علی صحیح مُسْلِمِ بنِ الحَجّاج، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه‍)، تحقیق ابواسحاق حوینی اثری، عربستان، دار ابن عفان، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه‍، ۶ جلد.

دیوان الضُّعفاءِ وَالمَتْرُوکین، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه‍)، با مقدمه شیخ خلیل میس، بیروت، دار القلم، ۱۴۰۸ه‍/ ۱۹۸۸م، ۲ جلد.

ذَخائِر العُقْبی فی مناقبِ ذَوِی القُرْبی، ابوالعباس محب الدین احمد بن عبدالله بن محمد طبری شافعی (ف. ۶۹۴ه‍)، قاهره، مطبعة القدسی ـ مطبعة السعادة، ۱۳۵۶ه‍.

الذَّخِیرَة، شِهاب الدین احمد بن ادریس قَرافی (ف. ۶۸۴ه‍)، تحقیق دکتر محمد حجّی، بیروت، دار الغرب الإسلامی، الطبعة الأولی، ۱۹۹۴م، ۱۳ جلد + یک جلد فهارس.

ذَخِیرَة الحُفّاظ، ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی مَقْدِسی معروف به ابن قَیْسَرانی (ف. ۵۰۷ه‍)، دکتر عبدالرحمن فریوائی، ریاض، دار السلف، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه‍/ ۱۹۹۶م، ۵ جلد.

الذُّرِيَّة الطّاهِرَة النَّبَوِيَّة، ابو بشر محمد بن احمد بن حمّاد دُولابی (ف. ۳۱۰ھ)، تحقیق سعد المبارك الحسن، کویت، الدار السلفیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ھ.

ذِکْر أَخْبارِ إِصْبَهان، ابونُعَیْم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ف. ۴۳۰ھ)، لیدن، بریل، ۱۹۳۴م، ۲ جلد.

ذِکْر مَنِ اخْتَلَفَ العُلَماءُ وَنُقّادُ الحَدیثِ فیه، ابو حَفْص عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین (ف. ۳۸۵ھ)، تحقیق حماد بن محمد انصاری، ریاض، مکتبة أضواء السلف، ۱۴۱۹ھ/ ۱۹۹۹م.

۵۱۰

ذَمّ التَأْویل، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدامَه مَقْدِسی (ف. ۶۲۰ھ)، تحقیق بدر بن عبدالله بن البدر، کویت، الدار السلفیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ھ.

ذَمّ الکَلامِ وأَهْلِه، ابواسماعیل عبدالله بن محمد بن علی انصاری هَرَوی (ف. ۴۸۱ھ)، تحقیق ابوجابر عبدالله بن محمد بن عثمان انصاری، مدینه، مکتبة الغرباء الأثریة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ھ/ ۱۹۹۸م، ۵ جلد.

ذَمّ الهَوی، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ھ)، تحقیق مصطفی عبدالواحد، ۱۹۶۲م.

ذَیْل القَوْلِ المُسَدَّدِ فِی الذَّبِّ عَنِ المُسْنَدِ لِلإمامِ أَحْمَد، محمد صبغةالله بن محمد غوث بن محمد ناصر الدین مدارسی (ف. بعد از ۱۲۷۹ھ)، [این رساله به همراه کتاب القول المسدّد تألیف ابن حجر عسقلانی چاپ شده است]، قاهره، مکتبة ابن تیمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۱ھ.

رَأْسُ الحُسَیْن، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ھ)، تحقیق دکتر السید الجمیلی.

رَبیع الأَبْرار ونُصُوص الأَخْبار، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمَخْشَری (ف. ۵۳۸ه)، تحقیق دکتر سلیم نعیمی، عراق، رئاسة دیوان الأوقاف، بغداد، مطبعة العانی، ۱۹۷۶م ـ ۱۹۸۲م، ۴ جلد.

رِجال أَنْزَلَ اللهُ فیهم قُرآناً، د. عبدالرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م، ۱۲ جزء در سه مجلد.

رجال صحیح البخاری (کلاباذی ف. ۳۹۸ه) = الهدایة والإرشاد

رِجال صحیحِ مُسْلِم، ابوبکر احمد بن علی بن مَنْجُوَیه اصفهانی (ف. ۴۲۸ه)، تحقیق عبدالله لیثی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷، ۲ جلد.

رِجال ونِساء حَوْلَ الرَّسُول ﷺ، عاصف صابر شاهین، مصر، منصوره، دار الغَدّ الجدید للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

الرَّحیق المَخْتُوم (سیرة رسول الله ﷺ)، شیخ صفی الرحمن مبارکفوری، دمشق ـ بیروت، دار الخیر للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه، ۱۹۹۷م.
۵۲۰
الرُّخْصَة فی تَقبیلِ الْیَد، ابوبکر محمد بن ابراهیم بن علی اصفهانی معروف به ابن المُقْری (ف. ۳۸۱ه)، تحقیق محمود محمد الحداد، ریاض، دار العاصمة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ه.

الرَّد عَلَی المَنْطِقِیّین، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، بیروت، دار المعرفة.

الرَّدّ القَویم علی المُجْرِمِ الأَثیم، حُمُود بن عبدالله بن حُمود تویجری، قصیم ـ بریده، دار العلیان الحدیثیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۶ه.

رَسائِل الجاحِظ (= الفُصُول المُختارة مِن كُتُبِ الجاحِظ)، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵ه)، اختيار عبيد الله بن حسّان، تحقيق محمد باسِل عيون السّود، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۹۲۰ه/ ۲۰۰۰م، ۴ جزء.

رسائل الفاروقِ عمرَ بنِ الخطّابِ ﷺ إلى كافَّةِ الأمْصارِ الإسلاميّة، عبد اللطيف اسماعيل عيسى جبورى، عراق، الشركة العراقية للطباعة الفنية المحدودة.

رسالة الغُفْران، ابوالعَلاء مَعَرّى احمد بن عبدالله بن سليمان تَنُوخى (ف. ۴۴۹ه)، دكتر عائشة عبد الرحمن (بنت الشاطى)، قاهره، دار المعارف، الطبعة الثالثة، ۱۹۶۳م.

رَشْفَة الصّادِى مِنْ بَحْرِ فَضائِلِ بَنِى النَّبِيِّ الهادى، ابوبكر شِهاب الدين علوى حَضْرَمى شافعى (ف. ۱۳۴۲ه)، تحقيق سيد على عاشور، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م.

الرَّصْف لِما رُوِىَ عن النّبيِّ ﷺ مِنَ الفِعلِ والوَصْف، ابومَكارم محمد بن محمد بن عبدالله بغدادى شافعى معروف به ابن العاقُولى (ف. ۷۹۷ه)، دمشق، مطبعة زيد بن ثابت، ۱۳۹۳ه/ ۱۹۷۳م، ۲ جلد.

الرِّعايَة الصُّغْرى، احمد بن حمدان بن شبيب بن حَمْدان نَمَرى حَرّانى حنبلى (ف. ۶۹۵ه)، تحقيق دكتر ناصر بن سعود بن عبدالله سلامه، رياض، دار إشبيليا، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م، ۲ جلد.

رَفْع المَنارَةِ لِتَخْرِيجِ أحاديث التَّوسّلِ وَالزِّيارَة، محمود سعيد مَمْدوح، اردن، عمان، دار الإمام النووى، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م.

۵۳۰

الرَّفْع والتَّكْميل فِى الجَرْحِ والتَّعديل، ابوالحسنات محمد عبدالحى لَكْنَوى هندى (ف. ۱۳۰۴ه)، تحقيق عبدالفتاح ابوغده، حلب، مطبعة المطبوعات الإسلامية، ۱۴۰۷ه/

۱۹۸۷م.

الرِّقَّة والبُكاء، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، محمد خیر رمضان یوسف، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.

رَوائِع مِنْ أَشعارِ الصَّحابَة، فریدالدین مسعود، قاهره، دار الحدیث، ۲۰۰۵م.

الرِّوايَتَيْنِ والوَجْهَيْن، ابو یعلی محمد بن حسین بغدادی حنبلی (ف. ۴۵۸ه)، تحقیق دکتر عبدالکریم اللاحم، ریاض، مکتبة المعارف، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵هـ/ ۱۹۸۵م، ۳ جزء.

رُوح البَيان، اسماعیل حقی بن مصطفی بُرُوسَوی (ف. ۱۱۳۷ه)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة السابعة، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۱۰ جلد.

رُوح المَعانی فی تفسیرِ القرآنِ العَظیمِ والسَّبْعِ المَثانی، ابوالفضل شِهاب الدین محمود آلُوسی (ف. ۱۲۷۰ه)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، [افست از چاپ إدارة الطباعة المنیریة]، ۳۰ جزء در ۱۵ مجلد.

الرَّوْض الأُنُف، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله سُهَیْلی (ف. ۵۸۱ه)، تحقیق شیخ عمر عبدالسلام سلامی، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م، ۷ جزء در ۴ مجلد.

رَوْض الرّیاحینَ فی حکایاتِ الصّالحین (= نزهة العیون النواظر وتحفة القلوب الحواضر)، عفیف الدین عبد الله بن اسعد بن علی یافِعی (ف. ۷۶۸ه)، مصر، المطبعة المیمنیة، ۱۳۰۷.

الرَّوْض المُرْبِع شرح زادِ المُسْتَقْنِع، منصور بن یونس بن صلاح الدین بُهُوتی حنبلی (ف.

۱۰۵۱هـ)، رياض، مكتبة الرياض الحديثة، ۱۳۹۰هـ، ۳ جلد.

رَوْضَة الطّالِبِينَ وعُمْدَة المُفْتين، ابو زكريا محيى الدين يحيى بن شرف نَوَوى شافعى (ف. ۶۷۶هـ)، تحقيق شيخ عادل احمد عبدالموجود ـ شيخ على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ۸ جلد.

۵۴۰

رَوْضَة العُقَلاء ونُزْهَة الفُضَلاء، ابوحاتِم محمد بن حِبّان بن احمد بُسْتى (ف. ۳۵۴هـ)، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۳۹۷هـ/ ۱۹۷۷م.

الرَّوْضَة الفَيْحاء فى تواريخِ النِّساء، ياسين بن خيرالله عُمَرى (ف. ۱۲۳۲هـ)، دكتر رجاء محمود سامرائى، بيروت، الدار العربية للموسوعات، الطبعة الأولى، ۱۹۸۷م.

رَوْضَة المُحِبّين، شمس الدين محمد بن ابى‌بكر معروف به ابن قَيّم جَوْزِيّه (ف. ۷۵۱هـ)، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۲م.

رياض الصّالِحين من حديثِ سيّدِ المُرْسَلين، ابو زكريا محيى الدين يحيى بن شَرَف نَوَوى شافعى (ف. ۶۷۶هـ)، تحقيق احمد راتب حموش، بيروت (دار الفكر المعاصر) ـ سوريه (دار الفكر)، الطبعة الثانية، ۱۴۱۱هـ/ ۱۹۹۱م.

الرِياض النَّضِرَة فى مناقبِ العَشَرَة، ابوالعباس محب الدين احمد بن عبدالله بن محمد طبرى شافعى (ف. ۶۹۴هـ)، تحقيق عيسى عبدالله محمد مانع حميرى، بيروت، دار الغرب الإسلامى، الطبعة الأولى، ۱۹۹۶م، ۲ جلد.

زاد المُسْتَقْنِع فى اختصار المُقْنِع، ابو النّجا شرف الدين موسى بن احمد بن موسى بن سالم حَجّاوى مَقْدِسى حنبلى (ف. ۹۶۸هـ)، تحقيق على محمد عبدالعزيز هندى، مكه مكرمه، مكتبة النهضة الحديثة.

زاد المَسيرِ فی علمِ التَّفسير، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق دکتر محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله، تخریج احادیث از: ابوهاجر سعید بن بسیونی زغلول، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م، ۸ جلد.

زاد المَعاد فی هَدْيِ خَيْرِ العِباد، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر معروف به ابن قَيِّم جَوْزِيَّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقیق شعیب الارنؤوط ـ و عبدالقادر الارنؤوط، بیروت (مؤسسة الرسالة) ـ کویت (مکتبة المنار الإسلامیة)، الطبعة السادسة والعشرون، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۲م، ۵ جلد + یک جلد فهارس.

الزَّواجِر عن اقْتِراف الكَبائر، ابوالعباس احمد بن محمد بن علی بن حَجَر هَيْتَمی مکی (ف. ۹۷۴هـ)، لبنان، صیدا، المکتبة العصریة، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۰هـ/ ۱۹۹۹م، ۲ جلد.

زَوْجات الرَّسُول، استاد محمد صالح عوض، قاهره، مؤسسة المختار، الطبعة الأولی، ۲۰۰۱م.
۵۵۰
الزّاهِر فی معانی كَلِماتِ النّاس، ابوبکر محمد بن قاسم بن محمد معروف به ابن أَنْباری (ف. ۳۲۸هـ)، دکتر حاتم صالح ضامن، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۲م، ۲ جلد.

زَوْجات النَّبِي ﷺ وآل البَيْت، شیخ محمد متولّی شَعْراوی، قاهره، مکتبة التراث الإسلامی، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲هـ ـ ۲۰۰۱م.

كتاب الزُّهْد (احمد بن حَنْبَل)، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شیبانی (ف. ۲۴۱هـ)، تحقیق عبدالعلی عبدالحمید حامد، قاهره، دار الریان للتراث، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۸هـ.

کتاب الزُّهْد (ابوداود)، ابوداود سلیمان بن اشعث بن شَدّاد سِجِسْتانی (ف. ۲۷۵ه)، مصر، طنطا، دار الضیاء، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

کتاب الزّهد (ابن ابی الدُّنیا)، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، تحقیق یاسین محمد السوّاس، بیروت، دار ابن کثیر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م.

کتاب الزّهد (عبدالله بن المُبارك)، ابوعبدالرحمن عبدالله بن مبارك بن واضح حَنْظَلی مَرْوَزی (ف. ۱۸۱ه)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲ جزء.

کتاب الزّهد (هَنّاد بن سَری)، هَنّاد بن سَرِیّ بن مُصْعَب دارِمی (ف. ۲۴۳ه)، تحقیق عبدالرحمن عبدالجبار فریوائی، کویت، دار الخلفاء للکتاب الإسلامی، ۱۴۰۶ه، ۲ جلد.

کتاب الزّهد (وَکیع)، ابوسفیان وَکیع بن جَرّاح بن ملیح رؤاسی (ف. ۱۹۷ه)، تحقیق عبدالرحمن بن عبدالجبار فَریوائی، ریاض، دار الصمیعی، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۴م، ۳ جزء. همچنین رجوع کنید به: «**صحیح کتاب الزهد**».

کتاب الزُّهْد الکبیر، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بَیْهَقی (ف. ۴۵۸ه)، تحقیق شیخ عامر احمد حیدر، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م.

زَهْر الآداب وثمر الأَلْباب، ابواسحاق ابراهیم بن علی بن تمیم انصاری قَیْرَوانی (ف. ۴۵۳ه)، تحقیق دکتر زکی مبارك، مصر، المکتبة التجاریة الکبری، المطبعة الرحمانیة، ۱۹۲۵م، ۴ جلد.

۵۶۰

الزَّهْر النَّضِر فی أخبارِ الخَضِر، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی

(ف. ۸۵۲هـ)، تحقیق صلاح مقبول احمد، هند، دهلی، مجمع البحوث الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م.

سُبُل السَّلام شرح بُلُوغِ المَرامِ مِنْ جمعِ أَدِلَّةِ الأحکام، محمد بن اسماعیل یمنی صنعانی کَحْلانی (ف. ۱۱۸۲هـ)، قاهره، شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۳۷۸هـ/ ۱۹۵۸م، ۴ جلد.

سُبُل الهُدی والرَّشادِ فی سیرَةِ خَیْرِ العِباد، شمس الدین محمد بن یوسف بن علی صالحی شامی (ف. ۹۴۲هـ)، تحقیق الشیخ عادل احمد عبد الموجود، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۳م، ۱۲ جلد.

سِرّ العالَمَینِ وکَشْف ما فی الدّارَیْن، ابوحامد محمد بن محمد غَزالی (ف. ۵۰۵هـ)، تحقیق محمد حسن محمد حسن اسماعیل ـ و احمد فرید مزیدی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴هـ/ ۲۰۰۳م، [این کتاب در آخر کتاب «مقامات العلماء» به چاپ رسیده است].

سِراج المُلُوك، ابوبکر محمد بن ولید بن محمد طُرْطُوشی مالکی معروف به ابن ابی رَنْدَقه (ف. ۵۲۰هـ)، قاهره، المکتبة المحمودیة التجاریة، ۱۳۵۴هـ/ ۱۹۳۵م.

السِّراج المُنیر فی الإعانةِ علی معرفةِ بعضِ معانی کلامِ ربِّنا الحَکیم الخَبیر، شمس الدین محمد بن احمد شِرْبینی خطیب قاهری شافعی (ف. حدود ۹۷۷هـ)، مصر، بولاق، ۱۲۹۹هـ، ۴ جلد.

السَّعادَة والإِسْعاد فی السِّیرةِ الإِنْسانِیَّة، ابوالحسن بن ابی‌ذر (محمد بن یوسف) عامری نیشابوری (ف. ۳۸۱هـ)، به کتابت و مباشرت مجتبی مینوی، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۳۶هـ ش.

السَّلْسَبيل فی معرفةِ الدَّليل (حاشية على زادِ المُسْتَقْنِع)، صالح بن ابراهيم البليهى (ف. ۱۴۱۰ه)، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م، ۳ جلد.

سِلْسِلة الآثارِ الصَّحيحةِ (أو الصّحيح المُسْنَد مِنْ أَقوالِ الصَّحابَةِ والتّابعين)، ابوعبدالله الدّانى بن منير آل زهوى، با مقدمه شيخ عبدالله بن صالح العُبَيْلان، لبنان، دار الفاروق للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

سِلْسِلَة الأحاديثِ الضَّعيفةِ والمَوْضُوعة، محمد ناصرالدين بن نوح اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰ه)، رياض، دار المعارف، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۲م، ۱۴ جلد.
۵۷۰
السُّلُوك فی طبقاتِ العُلماءِ وَالمُلُوك، ابوعبدالله بهاء الدين محمد بن يوسف بن يعقوب جَنَدی (ف. ۷۳۲ه)، تحقيق محمد بن على بن حسين اكوع حوالى، صنعاء، مكتبة الارشاد، الطبعة الثانية، ۱۹۹۵م.

سَلْوَة الكَئيبِ بِوَفاةِ الحَبيب، محمد بن ابى بكر عبدالله بن محمد دمشقى شافعى معروف به ابن ناصرالدين (ف. ۸۴۲ه)، تحقيق صالح يوسف معتوق ـ هاشم صالح مناع، امارات متحده عربى، دار البحوث للدراسات الإسلامية.

سَمْط النُّجُوم العَوالی فی أبْناء الأَوائِلِ والتَّوالی، عبدالملك بن حسين بن عبدالملك عَصامى مكى شافعى (ف. ۱۱۱۱ه)، تحقيق عادل احمد عبدالموجود ـ و على محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م، ۴ جلد.

سُنَن التِّرْمِذی، ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره تِرْمِذى (ف. ۲۷۹ه)، تحقيق عبدالوهاب عبداللطيف (ج۱) ـ عبدالرحمن محمد عثمان (ج۲ ـ ج۵)، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر، الطبعة الثانية، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م، ۵ جلد.

سُنَن الدّارَقُطْنی، ابوالحسن على بن عمر بن احمد دارَقُطْنى شافعى (ف. ۳۸۵ه)، تحقيق

مجدی بن منصور بن سید الشوری، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۴ جزء.

سُنَن الدّارِمی، عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام سمرقندی دارِمی (ف. ۲۵۵ه)، به اهتمام محمد احمد دهمان، دمشق، مکتبة الاعتدال، ۲ جلد.

سُنَن أبی داود، ابوداود سلیمان بن اشعث بن شدّاد سِجِشتانی (ف. ۲۷۵ه)، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م، ۴ جزء در ۲ مجلد.

سُنَن سعیدِ بنِ مَنْصور، ابوعثمان سعید بن منصور بن شعبه خراسانی مروزی بلخی (ف. ۲۲۷ه)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، هند، الدار السلفیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۲م، ۲ جلد.

سُنن الصّالحینَ وسُنَن العابِدین، ابوالولید سلیمان بن خَلَف بن سعد باجی (ف. ۴۷۴ه)، تحقیق ابراهیم باجس عبدالمجید، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م، ۲ جلد.

السُّنَن الصُّغْری، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بَیْهقی (ف. ۴۵۸ه)، شرح و تخریج دکتر محمد ضیاء الرحمن اعظمی، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۹ جزء. [این کتاب تحت عنوان «المنّة الکبری شرح وتخریج السنن الصغری» چاپ شده است].
۵۸۰
السُّنَن الکُبْری، احمد بن علی بن شعیب نَسائی (ف. ۳۰۳ه)، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری ــ و سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ه/ ۱۹۹۱م، ۶ جلد + یک جلد فهارس.

السُّنَن الکُبْری، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بَیْهَقی (ف. ۴۵۸ه)، تصحیح ابوالحسن

امروهی ـ و احمد الله ندوی ـ و محمد طه ندوی ـ و هاشم ندوی، حیدر آباد، مطبعة دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۴۴هـ ـ ۱۳۵۵هـ، ۱۰ جلد.

سُنَن ابنِ ماجَة، ابوعبدالله محمد بن یزید قزوینی معروف به ابن ماجَه (ف. ۲۷۵هـ)، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، قاهره، دار إحیاء الکتب العربیة (عیسی البابی الحلبی)، ۱۳۷۳هـ/ ۱۹۵۴م، ۲ جلد.

سُنَن النَّسائی (المُجْتَبیٰ)، احمد بن علی بن شعیب نَسائی (ف. ۳۰۳هـ)، مصر، ۱۳۴۸هـ/ ۱۹۳۰م، ۸ جزء.

السُّنَن والمُبْتَدَعات، محمد عبدالسلام خضر شقیری (تاریخ خاتمه تألیف ۱۳۵۲هـ)، تصحیح محمد خلیل هراس، بیروت، دار الفکر.

السُّنَّة (= کتاب السُّنَّة)، ابوبکر احمد بن عمرو بن ضحّاك معروف به ابن ابی عاصم (ف. ۲۸۷هـ)، تحقیق محمد ناصرالدین بن نوح اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰هـ)، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۳م.

السُّنَّة (= کتاب السُّنَّة)، ابوبکر احمد بن محمد بن هارون خَلّال (ف. ۳۱۱هـ)، تحقیق دکتر عطیة زَهرانی، ریاض، دار الرایة للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰هـ/ ۱۹۸۹م، ۳ جزء.

السُّنَّة (= کتاب السُّنَّة)، ابوعبدالرحمن عبدالله بن احمد بن محمد بن حنبل شَیْبانی (ف. ۲۹۰هـ)، تحقیق محمد سعید سالم قحطانی، عربستان، دمّام، دار ابن قیم، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶هـ، ۲ جلد.

سُؤالات الحاکمِ النّیسابوریِّ لِلدّارَقُطْنیّ، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد دارَقُطْنی شافعی (ف. ۳۸۵هـ)، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن حمدویه معروف به حاکم

نیشابوری (ف. ۴۰۵هـ)، تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، ریاض، مکتبة المعارف، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴هـ/ ۱۹۸۴م.

سؤالات حَمزةَ بنِ یوسفَ السَّهْمیّ لِلدّارَقُطْنیّ وغیرِهِ مِنَ المَشایخ، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد دارَقُطْنی شافعی (ف. ۳۸۵هـ)، ابوالقاسم حمزة بن یوسف بن ابراهیم سهمی (ف. ۴۲۷ یا ۴۲۸ یا ۴۲۹هـ)، تحقیق موفق بن عبدالله بن عبدالقادر، ریاض، مکتبة المعارف، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴هـ/ ۱۹۸۴م.

۵۹۰

سؤالات أبی عبدِالرّحمنِ السُلَمیّ لِلإمامِ الدارَقُطْنیّ فِی الجَرْحِ وَالتَّعْدیل وَعِلَلِ الحدیث، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد دارَقُطْنی شافعی (ف. ۳۸۵هـ)، ابو عبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد سُلَمی (ف. ۴۱۲هـ)، تحقیق ابوعمر محمد بن علی الازهری، قاهره، الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، ۱۴۲۷هـ/ ۲۰۰۶م.

سؤالات أبی عُبَیْدِ الآجُریّ أبا داوُدَ سُلَیْمانَ بنَ الأَشْعَثِ السِّجِسْتانیّ، ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی (ف. ۲۷۵هـ) در جواب سؤالات ابوعبید محمد بن علی بن عثمان آجری، تحقیق عبد العلیم عبد العظیم بستوی، مکه مکرمه، مکتبة دار الاستقامة ـ بیروت، مؤسسة الریان، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م، ۲ جلد.

سؤالات عثمانَ بنِ محمّدِ بنِ أبی شَیْبَةَ لِلإمامِ عَلیّ بنِ المَدینیّ، علی بن عبدالله بن جعفر سعدی بصری معروف به ابن المَدینی (ف. ۲۳۴هـ)، عثمان بن محمد بن ابی‌شَیْبه (ف. ۲۳۹هـ)، تحقیق ابوعمر محمد بن علی ازهری، قاهره، الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۷هـ/ ۲۰۰۶م.

السِّیاسَة الشَّرْعِیَّة فی إصْلاحِ الرّاعی وَالرَّعِیَّة، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸هـ)، بیروت، دار المعرفة.

سَيِّدَة نِساءِ أَهْلِ الجَنَّةِ فاطِمة الزَّهْراء (= إتحاف السّائِلِ بِما لِفاطمةَ مِنَ المَناقب)، زين الدين محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين بن على مُناوى (ف. ۱۰۳۱ه)، تحقيق شيخ على احمد عبدالعال طهطاوى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۲۰۰۴ه/ ۱۴۲۵م.

سِيَر أَعْلامِ النُّبَلاء، شمس‌الدين محمد بن احمد بن قايماز ذَهَبى (ف. ۷۴۸ه)، تحقيق تحت اشراف شعيب ارنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ه/ ۱۹۹۳م، ۲۳ جلد+۲ جلد فهارس.

سِيَر السَّلَفِ الصّالِحين، ابوالقاسم اسماعيل بن محمد بن فضل طَلْحى اصفهانى ملقب به قِوام السُّنّة (ف. ۵۳۵ه)، تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل ـ طارق فتحى السيد، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

سِيرَة آلِ بَيْتِ النّبيّ الأَطْهار، مجدى فتحى السيد، قاهره، المكتبة التوفيقية.

سيرة ابنِ إسْحاق (= كتاب السِّيَر وَالمَغازي)، محمد بن اسحاق بن يَسار مُطَّلِبى مدنى (ف. ۱۵۱ه)، تحقيق سهيل زكّار، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولى، ۱۳۹۸ه/ ۱۹۷۸م.

سيرة أميرِ المُؤمِنينَ عُمرَ بنِ الخَطّابِ ﷺ شَخصيّته وعَصْره، دكتر على محمد صلابى، بيروت، دار المعرفة، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

۶۰۰

السّيرة الحَلَبيّة (إنْسان العُيُون فى سيرةِ الأَمينِ المَأْمُونِ)، نورالدين على بن ابراهيم بن احمد حَلَبى قاهرى شافعى (ف. ۱۰۴۴ه)، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۰ه، ۳ جلد.

سيرة شُهداءِ الصَّحابَة، فؤاد بن سراج عبدالغفار ابوعبدالرحمن، قاهره، المكتبة التوفيقية.

سيرة الصّحابَة، د. مصطفى مراد، قاهره، دار الفجر للتراث، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ه/

۲۰۰۲م.

سیرة عُمَرَ بنِ الخَطّاب، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ﻫ)، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الأولی ۱۳۴۲ﻫ/ ۱۹۲۴م.

السّیرة النَّبَوِیَّة (= سیرة ابن هِشام)، ابومحمد عبدالملك بن هشام حِمْیَری (ف. ۲۱۳/ ۲۱۸ﻫ)، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر، مکتبة محمد علی صبیح وأولاده، ۱۳۸۳ﻫ/ ۱۹۶۳م، ۴ جلد.

السّیرة النّبوِیَّة، ابوالحسن بن علی حسنی نَدَوی (ف. ۱۴۲۰ﻫ)، دمشق، دار القلم، ۱۴۲۵ﻫ/ ۲۰۰۴م.

السّیرة النّبوِیَّة الصَّحِیحَة، دکتر اکرم ضیاء عمری، ریاض، مکتبة العبیکان، الطبعة السادسة، ۱۴۲۶ﻫ/ ۲۰۰۵م، ۲ جلد.

السّیرة النّبویّة فی الصَّحِیحَیْنِ وَعِنْدَ ابنِ إسْحاق (دِراسة مُقارَنَة فِی العَهْدِ المَکّی)، دکتر سلیمان بن حَمْد العَوْدة، ریاض، دار طیبة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ﻫ/ ۲۰۰۲م.

السّیرة النّبویّة فی ضَوْءِ المَصادِرِ الأَصْلِیَّة، دکتر مهدی رزق الله احمد، ریاض، دار إمام الدعوة للنشر والتوزیع، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۴ﻫ، ۲ جلد.

السّیرة النَّبَوِیَّة کما جاءَتْ فی الأحادیثِ الصَّحیحة، محمد صویانی، ریاض، مکتبة العبیکان، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ﻫ/ ۲۰۰۴م، ۴جزء.

۶۱۰

سیرة النَّبِیِّ ﷺ مِنَ القُرآنِ الکَرِیمِ والسُّنَّةِ الصّحیحة، عبدالحمید طهماز، دمشق، دار القلم، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ﻫ/ ۲۰۰۳م.

السَّیْل الجَرّار المُتَدَفِّق علی حَدائِقِ الأَزْهار، محمد بن علی بن محمد شَوْکانی (ف.

۱۲۵۰ه)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه، ۴ جلد.

شاعِرات العَرَبِ فی الجاهِلِیَّةِ والإسلام، بشیر یموت، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، سوریه، حلب، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م.

شاعِرات فی عَصْرِ النُّبُوَّة، دکتر محمد التونجی، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲.

شَباب قُرَیشٍ فی بَدْءِ الإسلام، عبدالمتعال الصعیدی، مصر، دار الفکر العربی، الطبعة الثالثة، ۱۹۶۰م.

الشَّجَرة الزَّکیَّة فی الأنسابِ وَسِیَرِ آلِ بَیْتِ النُّبُوَّة، یوسف بن عبدالله جَمل اللیل، ریاض، مکتبة جُلّ المعرفة ـ مکتبة التوبة، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م.

الشَّذا الفَیّاح مِنْ عُلومِ ابنِ الصّلاح، برهان الدین ابراهیم بن موسی بن ایّوب أبناسی شافعی (ف. ۸۰۲ه)، تحقیق ابوعبدالله محمد علی سمك، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م.

شَذَرات الذَّهَب فی أَخبارِ مَنْ ذَهَب، ابوالفلاح عبدالحی بن احمد بن محمد عَکری حنبلی دمشقی معروف به ابن عِماد (ف. ۱۰۸۹ه)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، [افست از چاپِ: قاهره، مکتبة القدسی، ۱۳۵۰هـ ـ ۱۳۵۱ه]، ۸ جزء.

شَرْح أَدَبِ القاضی لِلْخَصّاف (ف. ۲۶۱ه)، برهان الأئمة حسام الدین عمر بن عبدالعزیز بن مازه بخاری حنفی معروف به صدر شهید (ف. ۵۳۶ه)، تحقیق محیی هلال السرحان، بغداد، مطبعة الإرشاد، ۱۳۹۷ه/ ۱۹۷۷م ـ ۱۳۹۸ه/ ۱۹۷۸م، ۴ جلد.

شرح أصُولِ اعتقادِ أهلِ السُّنَّةِ والجَماعَةِ مِنَ الكِتابِ والسُّنَّةِ وإجماعِ الصَّحابَة، ابوالقاسم هبةالله بن حسن بن منصور شافعی طبری لالِکائی (ف. ۴۱۸ه)، تحقیق دکتر احمد سعد حمدان، ریاض، دار طیبة، ۱۴۰۲ه، ۸ جزء.

۶۲۰
شرح تجریدِ الکَلامِ فی تَحریرِ عقائدِ الإسلام، علاء الدین علی بن محمد قُوشْجی حنفی (ف. ۸۷۹ه)، تبریز، دار الطباعة، ۱۳۰۱ه.

شرح دیوانِ الحَماسَة لأبی‌تَمّام، محمد عبدالقادر سعید رافعی، بیروت، دار القلم، ۲ جلد.

شرح الزُرْقانيِّ عَلَى المَنْظُومَةِ البَيْقُونِيَّةِ فِي المُصْطَلَح، ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی بن یوسف زُرْقانی[1] مالکی (ف. ۱۱۲۲ه)، با مقدمه شیخ نبیل شریف، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۹م.

شرح الزُّرْقانيِّ عَلىٰ مُوَطَّأ الإمامِ مالِك، ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی بن یوسف زُرْقانی مالکی (ف. ۱۱۲۲ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأُولی، ۱۴۱۱ه، ۴ جلد.

شرح الزَّرْكَشيِّ على مُختصرِ الخَرَقيّ، ابوعبدالله شمس الدین محمد بن عبدالله بن محمد زَرْکَشی مصری حنبلی (ف. ۷۷۲ه)، تحقیق عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله الجبرین، ریاض، مکتبة العبیکان، الطبعة الأُولی، ۱۴۱۳ه/ ۱۹۹۳م، ۷ جلد.

شرح سُنَنِ أبی داود، ابو محمد محمود بن احمد بن موسی معروف به بدر الدین عَیْنی حنفی (ف. ۸۵۵ه)، تحقیق ابو المنذر خالد بن ابراهیم مصری، ریاض، مکتبة الرشد، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م، ۶ جلد + یک جلد فهارس.

۱ـ زُرْقان نام یکی از روستاهای مصر است. (رجوع کنید به تاج العروس ج۶/۳۶۹).

شَرْح السُّنَّة، ابومحمد حسن بن علی بن خَلَف بَرْبَهاری (ف. ۳۲۹ه)، تحقیق خالد بن قاسم رَدّادی، ریاض، دار السلف ـ دار الصمیعی للنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م.

شرح السُّیُوطیِّ لِسُنَنِ النَّسائی، تحقیق عبدالفتاح ابو غده، حلب، مکتب المطبوعات الاسلامية، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۶ه/ ۱۹۸۶م، ۸ جلد.

شرح الشّافِیَةِ لاِبْنِ الحاجِب، رضی الدین محمد بن حسن استرابادی سمنانی (ف. ۶۸۶ه)، [کتاب الشافیة تألیف جمال الدین عثمان بن عمر بن ابی‌بکر معروف به ابن الحاجب (ف. ۶۴۶ه) است]، تحقیق محمد نور الحسن ـ و محمد الزقراف ـ و محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت، دار الکتب العلمية، ۴ جلد.

شرح شرحِ نُخْبَةِ الفِکَرِ فی مُصْطَلَحاتِ أَهْلِ الأَثَر، ملا علی بن سلطان محمد قاری حنفی (ف. ۱۰۱۴ه)، تحقیق محمد نزار تمیم ـ و هیثم نزار تمیم، با مقدمه عبدالفتاح ابو غدّه، لبنان، دار الأرقم.

۶۳۰

شرح صحیحِ مُسْلِم، ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف نَوَوی شافعی (ف. ۶۷۶ه)، مصر، المطبعة المصرية، ۱۳۴۹ه، ۱۸ جزء.

شرح صحیحِ مُسْلِمِ لِلْقاضی عِیاض (= إکمال المُعْلِمِ بِفَوائِدِ مُسْلِم)، قاضی عیاض بن موسی بن عِیاض یَحْصِبی مالکی (ف. ۵۴۴ه)، تحقیق دکتر یحیی اسماعیل، دار الوفاء للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م، ۸ جلد + یک جلد فهارس.

شرح الصُّدُورِ بِشَرْحِ حالِ المَوْتیٰ وَالقُبُور، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق عبدالمجید طعمة حلبی، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولی،

۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م.

شرح العَقیدةِ الواسِطِیَّة، محمد خلیل هرّاس، ضبط نصوص و تخریج احادیث از: عَلوی بن عبدالقادر السَّقّاف، ریاض، دار الهجرة للنشر والتوزیع، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م.

شرح العَقیدةِ الواسِطیَّة، شیخ محمد بن صالح العثَیمین، تحقیق هانی الحاج، قاهره، المکتبة التوفیقیة.

شرح العَقیدةِ الواسِطِیَّةِ مِن کلامِ شیخِ الإسلامِ ابنِ تَیْمِیَّة، جمع وترتیب از: خالد بن عبدالله المصلح، جده ـ ریاض، دار ابن الجوزی، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱ه.

شرح العُمْدَة، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، دکتر سعود صالح العطیشان، ریاض، مکتبة العبیکان، ۱۴۱۳ه، ۴ جلد.

شرح فَتْحِ القَدیر (= فَتْح القَدیر لِلْعاجِزِ الفَقیر [وهو شرح الهِدایَة لِلْمَرْغینانیّ])، کمال الدین محمد بن عبدالواحد سیواسی مصری معروف به ابن هُمام حنفی (ف. ۸۶۱ه)، بیروت، دار الفکر، الطبعة الثانیة، ۸ جلد.

الشّرح الکبیر (= شرح المُخْتَصر علی مُخْتَصرِ خَلیل)، ابوالبرکات احمد بن محمد دَرْدیر (ف. ۱۲۰۱ه)، مصر، إحیاء الکتب العربیة (عیسی البابی الحلبی وشرکاء)، ۴ جلد.

الشّرح الکبیر علی مَتْنِ المُقْنِع، شارح: شمس الدین ابوالفرج عبد الرحمن بن ابی‌عمر محمد بن احمد بن قُدامَه مَقْدِسی (ف. ۶۸۲ه)، صاحب المقنع: ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسی (ف. ۶۲۰ه)، تحت إشراف محمد رشید رضا، قاهره، مطبعة المنار، ۱۳۴۵ه، ۱۲ جلد.

۶۴۰

شرح الکَوْکَبِ المُنیرِ المُسَمّیٰ بِمُخْتَصَرِ التَّحْریر (= المختبر المبتکر شرح المُختصرِ

فی أصول الفقه)، تقی الدین محمد بن احمد فُتُوحی حنبلی مصری مشهور به ابن النَجّار (ف. ۹۷۲ه)، تحقیق دکتر محمد الزحَیْلی ــ و دکتر نزیه حَمّاد، ریاض، مکتبة العبیکان، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

شرح مَذاهبِ أهلِ السُّنَّة، ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین (ف. ۳۸۵ه)، تحقیق عادل بن محمد، مؤسسة قرطبة للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م.

شرح مُسْندِ أبی حَنیفة، ملا علی بن سلطان محمد قاری حنفی (ف. ۱۰۱۴ه)، تحقیق شیخ خلیل محیی الدین المیس، بیروت، دار الکتب العلمیة، تاریخ مقدمه محقق: ۱۴۰۴ه/ ۱۹۸۴م.

شرح مُشکِلِ الآثار، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه طَحاوی حنفی (ف. ۳۲۱ه)، تحقیق شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۷م، ۱۵ جلد.

شرح معانی الآثار، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه طَحاوی حنفی (ف. ۳۲۱ه)، تحقیق محمد زهری النجار، بیروت، دار الکتب العلمیة، الثالثة، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م، ۴ جلد.

الشرح المُمْتِع علی زادِ المُسْتَقْنِع، محمد بن صالح العُثَیمین، جمع و ترتیب و تحقیق دکتر سلیمان بن عبدالله بن حمود و دکتر خالد بن علی بن محمد مشَیْقح، ریاض، مؤسسة آسام، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م، ۸ جلد. (تا کتاب البیع).

شرح المَنظومةِ البَیْقُونیَّةِ فی مُصْطَلَح الحدیث، ناظم: عمر بن محمد بن فتوح بَیْقُونی دمشقی شافعی (ف. ۱۰۸۰ه)، جمع و ترتیب از: عبدالله سراج الدین، حلب، مکتبة دار الفلاح.

شرح المَواهِبِ اللَّدُنِّیَّةِ بِالمِنَحِ المُحَمَّدِیَّة، ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی بن یوسف زُرْقانی

مصری مالکی (ف. ۱۱۲۲ه)، تحقیق محمد عبد العزیز خالدی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶، ۱۲ جلد.

شرح المُوَطَّأ (شرح الزُّرْقانی علی مُوَطَّأِ الإمامِ مالِك)، ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی بن یوسف زُرْقانی مصری مالکی (ف. ۱۱۲۲ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ه، ۴ جلد.

شرح نَهْج البَلاغَة، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحَدید مدائنی (ف. ۶۵۶ه)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم (ف. ۱۴۰۱ه)، مصر، دار إحیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۵ه، ۲۰ جزء در ۱۰ مجلد.

۶۵۰
الشّرح والتَّعلیل لِأَلْفاظِ الجَرْحِ والتّعدیل، یوسف محمد صدیق، کویت، مکتبة ابن تیمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م.

شَرَف أَصْحاب الحدیث، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق دکتر محمد سعید خطی اوغلی، آنکارا، دار إحیاء السنة النبویة.

الشَّرَف المُؤَبَّد لِآلِ مُحَمَّد، یوسف بن اسماعیل بن یوسف نَبْهانی (ف. ۱۳۵۰ه)، بیروت، المطبعة الأدبیة، ۱۳۰۹ه.

شُرُوط الصَّلاة، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی نَجْدی (ف. ۱۲۰۶ه)، [این رساله در داخل مجموعه‌ای تحت عنوان «جامع المتون» (ص۹۵۵ ـ ۹۶۴) به چاپ رسیده: جمع و ترتیب از: راشد بن عثمان بن احمد زَهرانی، ریاض، دار الصمیعی للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م].

کتاب الشَّرِیعَة، ابوبکر محمد بن حسین بن عبدالله آجری شافعی (ف. ۳۶۰ه)، تحقیق مکتب التحقیق فی مؤسسة الریّان، بیروت، جمعیة إحیاء التراث الإسلامی ـ مؤسسة الریّان

للطبعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م.

شُعَبُ الإيمان، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ف. ۴۵۸ه)، تحقیق محمد السعید بسیونی زغلول، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه، ۷ جلد.

الشِّفاء بِتَعْرِیفِ حُقُوقِ المُصْطَفی، قاضی عیاض بن موسی بن عِیاض یَحْصِبی مالکی (ف. ۵۴۴ه)، بیروت، دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۸م.

شِفاء الغَرامِ بأخبار البَلَدِ الحَرام، ابوالطیب تقی الدین محمد بن احمد حسنی فاسی مکی مالکی (ف. ۸۳۲ه)، تحقیق دکتر عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار الکتاب العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۲ جلد.

الشَّمائِل الشَّریفَة، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق حسن بن عبید باحبیشی، جده، دار طائر العلم للنشر والتوزیع.

الشَّمائِل المُحَمَّدِیَّة والخَصائِل المُصْطَفَوِیَّة، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره تِرْمِذی (ف. ۲۷۹ه)، سید عباس جلیمی، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ه.

۶۶۰

شَواهِد التَّنْزِیلِ بِقَواعِدِ التَّفْضِیل، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حاکم حَسْکانی (متوفای بعد از ۴۷۰ه)، بیروت، مؤسسة الأعلمی، ۱۳۹۲ه، ۲ جلد.

شهداء الصَّحابةِ والتّابعین، جهاد حَجّاج، مصر، منصوره، مکتبة الإیمان، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

شَهیرات النِّساء، خلیل البدوی، اردن، عمان، دار أسامة للنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م.

الصّارِمِ المَسْلُول علی شاتِمِ الرَّسُول، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، تحقیق محمد عبدالله عمر حلوانی ـ محمد کبیر احمد شودری، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه، ۲ جلد.

الصّارِمِ المُنْکِي فِي الرَّدِّ عَلَى السُّبْکيّ، ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبدالهادی معروف به ابن قُدامه مَقْدِسی حنبلی (ف. ۷۴۴ه)، تحقیق اسماعیل بن محمد انصاری، مکتبة التوعية الإسلامية.

صانِعُو التّاریخِ العَرَبیّ، فیلیپ حِتّی P. Hitti، دار الثقافة، تاریخ مقدمه ۱۹۶۸م.

صُبْح الأَعْشی فی صِناعَةِ الإِنْشا، ابوالعباس احمد بن علی بن احمد قَلْقَشَندی قاهری (ف. ۸۲۱ه)، تحقیق دکتر یوسف علی طویل، دمشق، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۹۸۷م، ۱۴ جلد.

صحابِیّات حَوْلَ الرَّسُول ﷺ، جمع و ترتیب از: محمود مصری، با مقدمه شیخ محمد حسّان، قاهره، دار التقوی، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م.

صحابِیّات الرَّسُول ﷺ، انتصار الغول، بیروت، دار یوسف، الطبعة الأولی، ۲۰۰۶م.

الصِّحاح (= تاج اللُّغَةِ وَصِحاح العَرَبِیَّة)، ابونصر اسماعیل بن حمّاد فارابی جَوهری (ف. ۳۹۳ه)، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷م، ۶ جلد.

۶۷۰

صحیح البُخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (ف. ۲۵۶ه)، استانبول، دار الطباعة العامرة، ۱۳۱۵ه، ۸ جزء.

صحیح ابن حِبّان بتَرتیبِ ابنِ بَلْبان، ابوحاتِم محمد بن حِبّان بن احمد بُسْتی (ف. ۳۵۴ه)،

ترتیب از: علاء الدین علی بن بَلْبان فارسی (ف. ۷۳۹هـ)، تحقیق شعیب ارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۴هـ/ ۱۹۹۳م، ۱۶ جلد.

صحیح ابن خُزَیْمَة، ابوبکر محمد بن اسحاق بن خُزَیْمَه سلمی نیشابوری (ف. ۳۱۱هـ)، تحقیق دکتر محمد مصطفی اعظمی، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۲م، ۴ جلد.

صحیح فقهِ السُّنَّة، ابومالك کمال بن السید سالم، قاهره، المکتبة التوفیقیة، ۲۰۰۳م، ۴ جلد.

صحیح کتاب الزّهد، ابوسفیان وَکیع بن جَرّاح بن ملیح رؤاسی (ف. ۱۹۷هـ)، تحقیق دکتر عبدالرحمن بن عبدالجبار فَریوائی، اختصره أشرف بن عبدالمقصود، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳هـ/ ۱۹۹۳م.

صحیح مُسْلِم، مسلم بن حَجّاج نیشابوری (ف. ۲۶۱هـ)، استانبول، دار الطباعة العامرة، ۱۳۳۴هـ، ۸ جزء.

الصَحیح المُسْنَد مِمّا لَیْسَ فِی الصَّحِیحَیْن، ابوعبدالرحمن مُقْبِل بن هادی وادِعی (ف. ۱۴۲۲هـ)، صنعاء، دار الآثار، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۶هـ/ ۲۰۰۵م، ۲ جلد.

الصَّحیح مِنْ سیرةِ الفارُوقِ عمرَ بنِ الخَطّاب ﷺ، امّ رحمة رحاب بنت سمیر عبدالباقی، با مقدمه شیخ ابوعبدالله مصطفی عدوی، اسکندریه، دار القمّة لتوزیع الکتاب ـ دار الإیمان للطبع والنشر والتوزیع، ۲۰۰۳م.

الصِّدّیق أبو بکر، محمد بن حسین بن سالم هیکل (ف. ۱۳۷۶هـ)، مصر، مطبعة مصر، ۱۳۶۱هـ/ ۱۹۴۲م.

صَريح السُّنَّة، ابو جعفر محمد بن جرير طبرى (ف. ۳۱۰ﻫ)، تحقيق بدر يوسف المعتوق، كويت، دار الخلفاء للكتاب الإسلامى، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ﻫ.
۶۸۰

الصفاة الشخصية وسمات السلوك القيادى عند الخليفة عمر بن الخطّاب، دكتر محمد توفيق النوافلة، عمان، دار مجدلاوى للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ﻫ/ ۲۰۰۱م.

صَفَحات نَيّرات مِنْ حياةِ السّابِقات، نذير محمد مكتبى، بيروت، دار البشائر الإسلامية، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۱ﻫ/ ۲۰۰۰م.

صِفَة الصَّفْوَة، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفَرَج ابن جَوْزى بغدادى (ف. ۵۹۷ﻫ)، تحقيق محمود فاخورى ــ دكتر محمد روّاس قلعه‌جى، بيروت، دار المعرفه، الطبعة الثانية، ۱۳۹۹ﻫ/ ۱۹۷۹م، ۴ جلد.

صِفَة الفَتوى والمُفْتى والمُسْتَفْتى، احمد بن حمدان بن شبيب بن حَمْدان نَمَرى حَرّانى حنبلى (ف. ۶۹۵ﻫ)، تحقيق محمد ناصرالدين بن نوح اَلْبانى (ف. ۱۴۲۰ﻫ)، دمشق، منشورات المكتب الإسلامى، الطبعة الأولى، ۱۳۸۰ﻫ.

كتاب الصَّمْتِ وآدابِ اللِّسان، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدُّنيا (ف. ۲۸۱ﻫ)، تحقيق ابواسحاق حوينى، بيروت، دار الكتاب العربى، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ﻫ.

الصَّواعِق المُحْرِقَة فى الرَّدِّ على أهلِ البِدَعِ والزَّنْدَقَة، ابوالعباس احمد بن محمد بن على بن حَجَر هَيْـتَمى مكى (ف. ۹۷۴ﻫ)، تحقيق عبدالرحمن بن عبدالله تركى ــ كامل محمد الخراط، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ﻫ/ ۱۹۹۷م، ۲ جلد.

صُوَر مِنْ حياةِ الأَنبياءِ والصَّحابةِ والتّابعين، جمع و ترتيب از: محمود المصرى

ابوعمار، با مقدمه محمد حسّان، مصر، مکتبة التقوی، ۱۴۲۱ھ/ ۲۰۰۰م، ۲ جلد.

صُوَر مِنْ حياةِ الصَّحابَة، دكتر عبدالرحمن رأفت الباشا، قاهره (دار الأدب الإسلامی) ـ بیروت (دار النفائس)، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۳ھ/ ۲۰۰۲م.

صُوَر مِنْ سِيَرِ رجالٍ حَوْلَ رسولِ الله ﷺ، علی بن محمد کمال بن عبدربّه، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۳م.

صُوَر مِنْ سِيَرِ الصّحابَة، عبدالحمید بن عبدالرحمن السحیبانی، ریاض، دار ابن خزیمة للنشر والتوزیع، الطبعة الخامسة، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۳م.

۶۹۰

صُوَر وَمَواقِف (رجال ونساء حولَ الرَّسُول ﷺ)، جمع وترتیب از: هانی الحاج، قاهره، المکتبة التوفیقیة، ۲۰۰۰م.

صَيْد الخاطِر، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ھ)، تحقیق محمد عبدالرحمن عوض، تخریج احمد ابراهیم زهوه، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۲۵ھ/ ۲۰۰۴م.

کتاب الضُّعَفاء، ابونُعَیْم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ف. ۴۳۰ھ)، دکتر فاروق حمادة، مراکش، مدینة الدار البیضاء، دار الثقافة، تاریخ مقدمۀ محقق: ۱۴۰۰ھ.

الضُّعَفاء الصَّغير، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (ف. ۲۵۶ھ)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دار المعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۶ھ/ ۱۹۸۶م.

الضُّعَفاء الکبير، ابوجعفر محمد بن عمرو عُقَیْلی (ف. ۳۲۲ھ)، تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۴ھ/ ۱۹۸۴م، ۴ جلد.

الضُّعَفاء وأجْوِبَة أبی زُرْعَةِ الرّازيّ علی سُؤالاتِ البَرْذَعیّ، ابوزُرْعَه عبیدالله بن

عبدالکریم بن یزید رازی (ف. ۲۶۴هـ)، ابو عثمان سعید بن عمرو بن عمار برذعی (ف. ۲۹۲هـ)، تحقیق دکتر سعدی الهاشمی، منصوره، دار الوفاء، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۹هـ.

کتاب الضُّعفاء والمَتْرُوکین، احمد بن علی بن شعیب نَسائی (ف. ۳۰۳هـ)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶هـ/ ۱۹۸۶م. [این کتاب به همراه الضعفاء الصغیر (تألیف بخاری) چاپ شده است].

کتاب الضُّعَفاء والمَتْرُوکین، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق عبدالله القاضی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶هـ، ۳ جلد.

ضَعیف سُنَنِ التِّرْمِذیّ، محمد ناصرالدین بن نوح اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰هـ)، تحقیق زهیر الشاویش، ریاض، مکتب الإسلامی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱هـ.

الضَّوء اللاّمِع لأهلِ القرنِ التّاسع، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سَخاوی (ف. ۹۰۲هـ)، بیروت، منشورات دار مکتبة الحیاة، ۱۲ جزء.

۷۰۰

الطِبّ النَبَویّ، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیّه (ف. ۷۵۱هـ)، تحقیق عبدالغنی عبدالخالق ـ تعلیقات طبی: دکتر عادل الازهری، قاهره، دار إحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۷هـ/ ۱۹۵۷م.

طَبائِع النِّساء، احمد بن محمد بن عبد ربِّه اندلسی (ف. ۳۲۸هـ)، قاهره، مکتبة القرآن، ۱۴۰۵هـ.

طبقات الحُفّاظ، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳هـ.

طبقات الحَنابِلَة، ابوالحسین محمد بن محمد (ابی یَعْلیٰ) بن حسین بن محمد معروف به ابن ابی یَعْلیٰ و معروف به ابن فَرّاء (ف. ۵۲۶ه)، تحقیق محمد حامد الفقی، بیروت، دار المعرفة، ۲ جلد.

طبقات ابن سعد = الطبقات الکبریٰ

طبقات الشّافِعِیّة الکُبْری، تاج الدین ابونصر عبدالوهّاب بن علی بن عبدالکافی سُبْکی (ف. ۷۷۱ه)، تحقیق محمود محمد طناحی ـ و عبدالفتاح محمد حلو، مصر، دار إحیاء الکتب العربیه (فیصل عیسی بابی الحلبی)، ۱۳۹۶ه/ ۱۹۷۶م، ۱۰ جلد.

طَبقات فُحُولِ الشُّعَراء، ابوعبدالله محمد بن سَلاّم بن عبیدالله جُمَحی (ف. ۲۳۲ه)، تحقیق محمود محمد شاکر، جده، دار المدنی، ۲ جلد.

طبقات الفقهاء، ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی فیروزآبادی (ف. ۴۷۶ه)، بغداد، المکتبة العربیة (لصاحبها نعمان الأعظمی الکتبی)، ۱۳۵۶ه.

الطَّبَقات الکُبری، محمد بن سعد بن مَنیع زُهْری (ف. ۲۳۰ه)، با مقدمه احسان عباس، بیروت، دار صادر، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۸ جلد + یک جلد فهارس.

الطَّبَقات الکُبری (الطَّبَقَة الرّابِعَة مِنَ الصَّحابةِ مِمَّنْ أَسْلَمَ عندَ فتحِ مکةَ وما بعدَ ذلك)، [سلسلة الناقص من طبقات ابن سعد]، محمد بن سعد بن مَنیع زُهْری (ف. ۲۳۰ه)، تحقیق دکتر عبدالعزیز عبدالله سَلومی، عربستان، طائف، مکتبة الصدیق، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

الطَّبقات الکبری (الطَّبَقَة الخامِسَة مِنَ الصَّحابَة)، [سلسلة النّاقص من طبقات ابن سعد]، محمد بن سعد بن مَنیع زُهْری (ف. ۲۳۰ه)، تحقیق دکتر محمد بن صامل [illegible] طائف، مکتبة الصدیق، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م، ۲ جلد.

۷۱۰
الطَّبَقات الکُبری (لَواقِحِ الأَنوار فی طَبَقات الأَخیار)، ابوالمواهب عبدالوهاب بن احمد بن علی انصاری مصری شافعی شَعْرانی (ف. ۹۷۳ه)، مصر، شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، الطبعة الأولی، ۱۹۷۳ه/ ۱۹۵۴م، ۲ جزء.

طَبَقات المُحَدِّثینَ بِإصْبَهانَ والوارِدینَ عَلَیْها، ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حَیّان معروف به ابوالشیخ (ف. ۳۶۹ه)، تحقیق عبدالغفور عبدالحق حسین بلوشی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ه، ۴ جلد.

طَبَقات المُدَلِّسینَ = تَعریف أهلِ التَّقْدیس ...

طَرْح التَّثْریبِ فی شرحِ التَّقْریب، زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین بن عبدالرحمن عراقی (ف. ۸۰۶ه)، تحقیق عبدالقادر محمد علی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۲۰۰۰م، ۸ جزء.

طُرْفَة الأَصْحابِ فی مَعرفةِ الأَنْساب، سلطان ملك اشرف ابوحفص عمر بن یوسف بن عمر بن علی بن رسول (ف. ۶۹۶ه)، تحقیق ک. و. سترستین K. W. Zettersteen، قاهره، دار الآفاق العربیة، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م.

الطُّرُق الحُکْمِیَّة فی السّیاسةِ الشّرعیّة، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیّه (ف. ۷۵۱ه)، تحقیق محمد جمیل غازی، قاهره، مطبعة المدنی.

طَلَبَة الطَّلَبَةِ فِی اصْطِلاحاتِ الفِقْهِیَّة، نجم الدین ابوحفص عمر بن محمد بن احمد نَسَفی سمرقندی (ف. ۵۳۷ه)، تحقیق خالد عبدالرحمن العك، اردن، عمان، دار النفائس، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م.

طیب المذاقِ مِن ثَمَراتِ الأَوراق، تقی الدین ابوبکر بن علی بن عبدالله تقی حَمَوی

معروف به ابن حُجّه (ف. ۸۳۷ه)، تحقیق ابو عمار سخاوی، شارجه، دارالفتح، ۱۹۹۷م.

الطُّیُوریّات، ابو طاهر احمد بن محمد بن احمد سِلَفی اصفهانی (ف. ۵۷۶ه)، [این کتاب منتخبی است از اصول کتب شیخ ابو الحسین مبارك بن عبدالجبار بن احمد صیرفی بغدادی معروف به ابن الطیوری (ف. ۵۰۰ه)]، تحقیق دسمان یحیی معالی ـ عباس صخر الحسن، ریاض، مکتبة أضواء السلف، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م، ۴ جلد.

الظرف والظرفاء = **الموشی**،

عارِضَة الأَحْوَذی بِشرحِ صحیحِ التِّرمِذی، ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد مَعافِری إشْبیلی معروف به ابن العربی مالکی (ف. ۵۴۳ه)، تحقیق شیخ جمال مرعشلی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۱۳ جزء + یک جلد فهارس.

العِبَر فی خَبَرِ مَنْ غَبَر، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، تحقیق دکتر صلاح الدین المُنَجِّد، کویت، مطبعة حکومة الکویت، الطبعة الثانیة، ۱۹۸۴م، ۶ جلد.

۷۲۰

عُثْمان بن عَفّانَ ذُو النُّورَیْن، محمد رضا مصری (ف. ۱۳۶۹ه)، مصر.

العُثْمانِیَّة، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵ه)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر، دار الکتاب العربی، ۱۳۷۴ه/ ۱۹۵۵م.

العُجاب فی بَیان الأَسْباب، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، تحقیق ابوعبدالرحمن فواز احمد زمرلی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة

الأولی، ۱۴۲۲ھ/ ۲۰۰۲م.

عُجالَة المُحتاجِ إلی تَوْجیهِ المِنْهاج، سراج الدین ابوحفص عمر بن علی بن احمد معروف به ابن النحوی یا ابن المُلَقِّن (۸۰۴ھ)، تحقیق عزالدین هشام بن عبدالکریم بدرانی، اردن، دار الکتاب للطباعة والنشر والتوزیع والدعایة والإعلان، ۱۴۲۱ھ/ ۲۰۰۱م، ۴ جلد.

العُدَّة (حاشیة الصَّنعانیِّ علی إِحْکامِ الأحکام شرح عُمْدَةِ الأحکام)، سید محمد بن اسماعیل امیر صنعانی (ف.۱۱۸۲ھ)، تحقیق عادل احمد عبدالموجود ـ شیخ علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ھ/ ۱۹۹۹م، ۴ جلد.
[این کتاب با در حاشیهٔ کتاب «إحکام الأحکام شرح عمدة الأحکام» چاپ شده است].

عُدَّة الصّابِرینَ وذَخیرَة الشّاکِرین، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیَّه (ف. ۷۵۱ھ)، تحقیق زکریا علی یوسف، بیروت، دار الکتب العلمیة.

کتاب العَرْش، ابو جعفر محمد بن عثمان بن ابی شَیْبَه (ف. ۲۹۷ھ)، تحقیق محمد بن حمد الحمود، کویت، مکتبة المعلا، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ھ.

العَشَرَةُ المُبَشَّرُونَ بِالجَنَّةِ، حمزة الفقیر، عمان، دار الأسراء للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۹۹۵م.

العَشَرَةُ المُبَشَّرُونَ بِالجَنَّةِ، عبداللطیف عاشور، قاهره، مکتبة القرآن، ۲۰۰۲م.

العَشَرَةُ المُبَشَّرُونَ بِالجَنَّةِ، شیخ محمد احمد عیسی، مصر، منصوره، دار الغَدِ الجدید، الطبعة الأولی، ۱۴۲۶ھ/ ۲۰۰۵م.

العَشَرَة المُبَشَّرُونَ بالجَنَّةِ (۱ـ أبوبکر الصدّیق)، دکتر احمد شلبی، قاهره، مکتبة

النهضة المصرية، ۱۹۸۱ه.

العَشَرَة المُبَشَّرُونَ بالجَنَّةِ (۲ـ عمر بن الخطاب)، دکتر احمد شلبی، قاهره، مکتبة النهضة المصرية، ۱۹۸۱ه.

عَصْر الخِلافَةِ الرّاشِدَة، دکتر اکرم ضیاء عُمری، ریاض، مکتبة العبیکان، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، یک جلد.

عَصْر الصَّحابَة، عبدالمنعم هاشمی، دمشق ـ بیروت، دار ابن کثیر، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

عَصْر النُّبُوَّةِ والخِلافَةِ الرّاشِدَة، دکتر لبید ابراهیم ـ و دکتر فاروق عمر، بغداد، وزارة التعلیم العالی والبحث العلمی، جامعة بغداد، ۱۹۸۶م.

العِقْد الثَّمین فی تاریخِ البَلَدِ الأَمین، ابوالطیب تقی الدین محمد بن احمد حسنی فاسی مکی مالکی (ف. ۸۳۲ه)، تحقیق محمود محمد طناحی، قاهره، مطبعة السنة المحمدیة، ۱۳۸۱ه ـ ۱۳۸۸ه/ ۱۹۶۲م ـ ۱۹۶۹م، ۸ جلد.

العِقْد الفَرید، احمد بن محمد بن عبد ربّه اندلسی (ف. ۳۲۸ه)، تحقیق احمد امین و احمد الزین و ابراهیم الابیاری و ....، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳ ـ ۱۴۰۶ه/ ۱۹۸۶م، ۷ جلد.

العُقُوبات الإِلٰهیَّة لِلأَفرادِ والجَماعات والأُمَم، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، تحقیق محمد خیر رمضان یوسف، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.

عُقُود الجُمان = قلائد الجمان

عقیدة أهلِ السُّنّةِ والجَماعةِ فی الصّحابةِ الکِرامِ ﷺ، ناصر بن علی عائض حسن الشیخ، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م، ۳ جلد.

عَقیدة السَّلَفِ وأَصْحابِ الحَدیث، ابوعثمان اسماعیل بن عبدالرحمن بن احمد صابونی (ف. ۴۴۹ه)، تحقیق دکتر ناصر بن عبدالرحمن بن محمد الجدیع، ریاض، دار العاصمة للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه.

۷۴۰

العَقیدة الواسِطِیَّة، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ه)، تحقیق محمد بن عبدالعزیز بن مانع، ریاض، الرئاسة العامة لإدارات البحوث والإفتاء، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۲ه.

عِلَل الحدیث (ابن ابی حاتِم)، ابومحمد عبدالرحمن بن محمد ابی حاتِم بن ادریس رازی (ف. ۳۲۷ه)، تحقیق محب الدین الخطیب، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۵ه، ۲ جلد.

العِلَل الکبیر (= ترتیب العِلَل الکبیر لِلتِّرْمِذیّ)، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره تِرْمِذی (ف. ۲۷۹ه)، ترتیب از: فقیه قاضی ابوطالب، تحقیق صبحی سامرائی ـ و ابو المعاطی نوری ـ و محمود محمد صعیدی، بیروت، عالم الکتب ـ مکتبة النهضة العربیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹ه.

العِلَل المُتَناهِیَة فی الأحادیث الواهِیَة، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، تحقیق الشیخ خلیل المیس، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م، ۲جلد.

العِلَل الوارِدَة فی الأحادیثِ النَّبَوِیَّة، ابوالحسن علی بن عمر بن احمد دارَقُطْنی شافعی (ف. ۳۸۵ه)، تحقیق محفوظ الرحمن زین الله سلفی، ریاض، دار طیبة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه، ۱۱ جلد.

العِلَل ومَعرفة الرِّجال (= الجامع فی العِلَلِ ومعرفةِ الرِّجال)، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حَنْبَل شَیبانی (ف. ۲۴۱ه)، تحقیق وصی الله بن محمد عباس، بیروت (المکتب الاسلامی) ـ ریاض (دار الخانی)، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م، ۳ جلد + یک جلد فهارس.

العِلَل ومَعرفة الرِّجال، علی بن عبدالله بن جعفر سعدی بصری معروف به ابن المَدینی (ف. ۲۳۴ه)، ابوالحسن محمد بن احمد بن البَرّاء (ف. ۲۹۱ه)، قاهره، الفاروق الحدیثة للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۷ه/ ۲۰۰۶م.

کتاب العِلْم، ابو خیثمه زهیر بن حرب بن شَدّاد نَسائی بغدادی (ف. ۲۳۴ه)، تحقیق محمد ناصر الدین اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰ه)، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م.

العَلَم الهَیِّب فی شرحِ الکَلِمِ الطَّیِّب، ابو محمد محمود بن احمد بن موسی معروف به بدر الدین عَیْنی حنفی (ف. ۸۵۵ه)، تحقیق ابو المنذر خالد بن ابراهیم مصری، ریاض، مکتبة الرشد ـ شرکة الریاض للنشر والتوزیع، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

العُلُوّ لِلْعَلِیِّ الغَفّارِ فی إیضاحِ صَحیحِ الأخبارِ وَسَقیمِها، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، تحقیق ابومحمد اشرف بن عبدالمقصود، ریاض، مکتبة أضواء السلف، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م.

۷۵۰

عُلوم الحدیثِ ومُصْطَلَحه، دکتر صُبْحی صالح، بیروت، دار العلم للملایین، الطبعة السادسة، ۱۳۹۱ه/ ۱۹۷۱م.

عُمْدَة التَّحقیقِ فی بَشائرِ آلِ الصِّدّیق، ابراهیم بن عامر بن علی عبیدی مالکی (ف. ۱۰۹۱ه). این کتاب در حاشیه «روض الریاحین» چاپ شده است. رجوع کنید به

«روض الرياحين».

عُمْدَة السّالِكِ وَعُدَّة النّاسِك، ابوالعباس شِهاب الدين احمد بن لؤلؤ بن عبدالله مصرى شافعى معروف به ابن النقيب (ف. ۷۶۹ه)، تحقيق عبدالله بن ابراهيم انصارى، بيروت، المكتبة العصرية، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م.

العُمْدَة فى الفِقْه، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدامَه مَقْدِسى (ف. ۶۲۰ه)، تحقيق عبدالله سفر عبدلى ـ و محمد دغيليب عتيبى، طائف، مكتبة الطرفين.

عُمْدَة القارى فى شَرحِ البُخارى، ابو محمد محمود بن احمد بن موسى معروف به بدر الدين عَيْنى حنفى (ف. ۸۵۵ه)، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ۲۵ جزء.

عمر بنِ الخَطّاب رضي الله عنه، محمد عربى قروى، تونس، المطبعة التونسية.

عُمَر بن الخَطّاب الفارُوق القائِد، محمود شيت خطاب، الطبعة الثانية، بيروت، دار مكتبة الحياة.

عمر بنِ الخَطّاب فى تَوْجيهِهِ لِلْأَدَبِ والنَّقْدِ الأَدَبى (۳)، دكتر جميل سعيد، بغداد، المجمع العلمى العراقى.

عُمَر بن الخَطّاب وأصول السياسَة والإدارة الحَديثَة (دِراسَة مُقارِنَة)، دكتر سليمان محمد طماوى، مصر، دار الفكر العربى، الطبعة الأولى، ۱۹۶۹م.

كتاب العُمْرِ والشَّيْب، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدُّنيا (ف. ۲۸۱ه)، تحقيق د. نجم عبد الله خلف، رياض، مكتبة الرشد، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ه.

۷۶۰
العَواصِم مِنَ القَواصِم فى تَحقيقِ مَواقِفِ الصَّحابَةِ بَعدَ وفاةِ النَّبىِّ صلى الله عليه وسلم، ابوبكر محمد بن عبدالله بن محمد مَعافِرى إشْبيلى معروف به ابن العربى مالكى (ف. ۵۴۳ه)،

تحقیق محب الدین الخطیب، قاهره، المطبعة السلفیة، ۱۳۷۱ه.

العَواصِم والقَواصِم فی الذَّبِّ عن سُنَّةِ أبی القاسِم، محمد بن ابراهیم الوزیر الیمانی (ف. ۸۴۰ه)، شعیب الارنؤوط، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۲م، ۹ جلد.

العَوالی، ابو عبدالله مالك بن أنَس بن مالك اَصْبَحی (ف. ۱۷۹ه)، [روایات هشام بن عمار ابو الولید (ف.۲۰۴ه) ـ و سلیم بن ایوب الرازی (ف.۴۴۹ه) ـ و ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ه) ـ و زاهر بن طاهر الشحامی ابو القاسم (ف.۵۳۳ه) ـ و زید بن الحسین الکندی ابو الیُمن (ف.۶۱۳ه) ـ و عمر بن الحادب الامینی ابوالفتح (ف.۶۳۰ه) ـ و الحاکم ابو احمد محمد بن احمد (ف.۷۴۸ه)]، تحقیق محمد الحاج الناصر، بیروت، دار الغرب الإسلامی، الطبعة الثانیة، ۱۹۹۸م، ۴ جلد.

عَوالِی الحارِثِ بنِ أبی أسامَة، الحارث بن محمد بن ابی اسامه داهِر تمیمی بغدادی (ف. ۲۸۲ه)، تحقیق عبدالله عبدالعزیز الهلیل، ریاض، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ه.

عَوْدَة الحِجاب، محمد احمد اسماعیل المقدم، ریاض، دار طیبة للنشر والتوزیع، الطبعة التاسعة، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م، ۳ جلد.

عَوْن المَعْبُود شرح سُنَن أبی داود، ابو الطیب محمد شمس الحق عظیم آبادی (ف. ۱۳۲۹ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۱۴ جلد.

کتاب العِیال، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، تحقیق دکتر نجم عبدالرحمن خلف، عربستان، دمّام، دار ابن القیم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م، ۲ جلد.

کتاب العَیْن، خلیل بن احمد فراهیدی (ف. ۱۷۵ه)، تحقیق دکتر مهدی مخزومی و دکتر

ابراهیم سامرائی، قم، مؤسسة دار الهجرة، ۱۴۰۹ﻫ، ۸ جلد.

عُیُون الأَثَر فی فُنُون المَغازی والشَّمائِلِ والسِّیَر (السِّیرَة النَّبَوِیَّة)، ابوالفتح محمد بن محمد بن محمد بن احمد یَعْمُری معروف به ابن سَیِّد الناس (ف. ۷۳۴ﻫ)، بیروت، مؤسسة عزالدین للطباعة النشر، ۱۴۰۶ﻫ/ ۱۹۸۶م، ۲ جلد.

عُیُون الأَخبار، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَیْبَه دینَوَری (ف. ۲۷۶ﻫ)، مصر، مطبعة دار الکتب المصریه بالقاهرة، الطبعة الأُولی، ۱۳۴۳ﻫ ـ ۱۳۴۸ﻫ/ ۱۹۲۵م ـ ۱۹۳۰م، ۴ جزء.

۷۷۰

عُیُون المَجالِس، ابومحمد قاضی عبدالوهاب بن علی بن نصر ثَعْلَبی بغدادی مالکی (ف. ۴۲۲ﻫ)، تحقیق امبای بن کیباکاه، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأُولی، ۱۴۲۱ﻫ/ ۲۰۰۰م، ۵ جلد.

غالِیَة المَواعِظ ومِصْباح المُتَّعِظ وَقَبَس الواعِظ، خیرالدین ابوالبرکات نعمان بن محمود آلوسی حسینی بغدادی ۱۳۱۷ﻫ، جدّه، دار المنهاج للنشر والتوزیع، الطبعة الأُولی، ۱۴۲۵ﻫ/ ۲۰۰۵م.

غایَة البَیانِ شَرْح زبدِ ابنِ أَرْسَلان، شمس الدین محمد بن احمد بن حمزه رَمْلی مصری شافعی (ف. ۱۰۰۴ﻫ)، بیروت، دار المعرفة.

غایَة السُّولِ فی خَصائصِ الرَّسُول ﷺ، سراج الدین عمر بن علی بن احمد شافعی معروف به ابن المُلَقِّن (ف. ۸۰۴ﻫ)، تحقیق عبدالله بدر الدین عبدالله، بیروت، دار البشائر الإسلامیة، الطبعة الأُولی، ۱۴۱۴ﻫ/ ۱۹۹۳ﻫ.

الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب، علامه شیخ عبدالحسین بن احمد امینی نجفی (ف. ۱۳۹۰ﻫ/ ۱۳۴۹ﻫ.ش)، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۷۲ﻫ، ۱۱ جلد.

غِذاء الأَلْبابِ شرح مَنظومةِ الآداب، محمد بن احمد بن سالم سَفارینی حنبلی (ف. ۱۱۸۸ه)، تحقیق شیخ محمد عبدالعزیز خالدی، بیروت، دار الکتب العلیمة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۲ جلد. [این کتاب شرح منظومه‌ای است که شمس الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالقوی مَرْداوی فقیه حنبلی (ف. ۶۶۹ه) سروده است].

غِرْبال الزّمانِ فی وَفَیاتِ الأَعْیان، یحیی بن ابی بکر بن محمد عامِری حَرَضی یمانی (ف. ۸۹۳ه)، تحقیق محمد ناجی زعْبی العمر، به اشراف قاضی عبدالرحمن بن یحیی اِریانی، دمشق، مطبعة زید بن ثابت، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م.

غُرَر الخَصائِص الواضِحَة وَعُرَر النَّقائِصِ الفاضِحَة، ابواسحاق محمد بن ابراهیم بن یحیی بن علی انصاری کتبی معروف به وَطْواط (ف. ۷۱۸ه)، بیروت، دار صعب.

غَریب الحَدیث (ابن جَوْزی)، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، تحقیق دکتر عبدالمعطی امین قلعجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۲ جلد.

غَریب الحَدیث (حَرْبی)، ابراهیم بن اسحاق حَرْبی (ف. ۲۸۵ه)، تحقیق د. سلیمان ابراهیم محمد العایر، جدّه، دار المدنة للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأُولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۳ جلد.

۷۸۰

غریب الحدیث (خَطّابی)، ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خَطّابی بُستی (ف. ۳۸۸ه)، تحقیق عبدالکریم ابراهیم غرباوی، مکه مکرمه، جامعة أم القری، ۱۴۰۲ه/ ۱۹۸۲م، ۳ جلد.

غریب الحدیث (ابن قُتَیْبَه)، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَیْبَه دینَوَری (ف. ۲۷۶ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م، ۲ جلد.

غریب الحدیث (هَرَوی)، ابوعبید قاسم بن سَلّام بن عبدالله هَرَوی (ف. ۲۲۴ه)، تحقیق دکتر محمد عبدالمعید خان، حیدر آباد دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة، الطبعة الأولی، ۱۳۸۵ه/ ۱۹۶۶م، ۴ جلد.

الغَرِیبَیْن فی القرآن والحدیث، ابوعبید احمد بن محمد هَرَوی (ف. ۴۰۱ه)، تحقیق احمد فرید مزیدی، بیروت، المکتبة العصریة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۹م، ۶ جلد.

غَمْز عُیُونِ البَصائرِ علی مَحاسِنِ الأَشْباهِ والنَّظائِر، شِهاب الدین ابوالعباس سید احمد بن محمد مکی حَمَوی حنفی (ف. ۱۰۹۸ه)، [این کتاب شرح کتاب «الأشباه والنظائر» تألیف شیخ زین الدین بن ابراهیم بن محمد معروف به ابن نجیم مصری حنفی ف. ۹۷۰ه است]، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۴ جلد.

الغُنْیَة لِطالِبی طریقِ الحقِّ عزّ وجلّ، ابومحمد عبدالقادر بن موسی بن عبدالله حسنی گیلانی (ف. ۵۶۱ه)، تحقیق فرج توفیق الولید، بغداد، مکتبة الشرق الجدید، توزیع: بیروت، المرکز العربی للثقافة والعلوم، ۱۹۸۸م، ۳ جلد.

غَوامِض الأَسْماءِ المُبْهَمَةِ الواقِعَةِ فی مُتونِ الأحادیثِ المُسْنَدَة، ابوالقاسم خَلَف بن عبدالملک بن مسعود بن بَشْکُوال خَزْرَجی اندلسی (ف. ۵۷۸ه)، تحقیق دکتر عزالدین علی السید ـ و محمد کمال الدین عزالدین، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ه، ۲ جلد.

الغَیْث المُسْجَم فی شرحِ لامِیَّةِ العَجَم، صلاح الدین خلیل بن أَیْبَک بن عبدالله صَفَدی (ف. ۷۶۴ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۱ه/ ۱۹۹۰م، ۲ جلد.

الغَیْلانِیّات (= کتاب الفَوائِد)، ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم شافعی (ف. ۳۵۴ه)،

تحقیق حلمی کامل اسعد عبدالهادی، با مقدمه و تعلیقات ابوعُبَیده مشهور بن حسن آل سلمان، ریاض، دار ابن الجوزی للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م، ۲ جلد.

الفائِق فی غریبِ الحَدیث، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمَخْشَری (ف. ۵۳۸هـ)، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۶م، ۳ جلد.

۷۹۰

الفارُوق عُمَر، محمد بن حسین بن سالم هیکل (ف. ۱۳۷۶هـ)، قاهرة، مکتبة النهضة المصریة، ۱۹۶۳م، ۲ جزء در یک مجلد.

الفارُوق عُمَر بن الخَطّاب، عبدالرحمن الشَرْقاوی، قاهره، دار غریب للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۹۹۵م.

الفارُوق عُمَر بن الخَطّابِ ثانِی الخُلفاءِ الرّاشِدین، محمد رضا (ف. ۱۳۶۹هـ)، به اهتمام ناجی ابراهیم السّوید، بیروت، دار القلم، ۱۴۲۴هـ/ ۲۰۰۳م.

فَتاوَی السُّبْکیّ، تقی الدین ابوالحسن علی بن عبدالکافی بن علی بن تمام سُبْکی (ف. ۷۵۶هـ)، بیروت، دار الجیل، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۲م، ۲ جلد.

فَتاویٰ وأقْضِیَة عُمَرَ بنِ الخَطّاب ﷺ، محمد عبدالعزیز الهلاوی، ریاض، مکتبة الساعی (بتصریح من مکتبة القرآن ـ القاهرة).

فَتاویٰ وَرسائِل العُلماءِ لِلنِّساء، ایمن محمد الغَرباوی، مصر (مکتبة عباد الرحمن) ـ بیروت (مؤسسة الرّیان)، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۴م.

فَتْح البابِ فِی الکُنیٰ وَالألْقاب، ابوعبدالله محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی اصفهانی

معروف به ابن مَنْدَه (ف. ۳۹۵هـ)، تحقيق ابوقتيبه نظر محمد فاريابی، رياض، مكتبة الكوثر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۶م.

فَتْح البارِي بِشرحِ صحيحِ البُخاريّ، شِهاب الدين ابو الفضل احمد بن على بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲هـ)، بيروت، دار إحياء التراث العربی، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۸هـ/ ۱۹۸۸م، [افست از چاپ: مصر، بولاق، المطبعة الكبری الميرية، ۱۳۰۰هـ]، ۱۳ جلد + يک جلد مقدمه (= هدی الساری).

فَتْح الباقی على أَلْفِيَّةِ العِراقیّ، ابويحيى زين الدين زكرياء بن محمد بن احمد بن زكريا انصاری خزرجی سُنَيْـكی قاهری شافعی (ف. ۹۲۵/ ۹۲۶هـ)، [اين كتاب به همراه كتاب «التبصرة والتذكرة» چاپ شده است]، تحقيق محمد بن حسين عراقی حسينی، بيروت، دار الكتب العلمية، ۳ جلد.

فَتْح البَيان فی مَقاصِدِ القرآن، ابوالطيب محمد صِدّيق خان بن حسن بن على بن لطف الله حسينی بخاری قَنُّوجی معروف به صِدّيق حسن خان (ف. ۱۳۰۷هـ)، قاهره، مطبعة العاصمة، ۱۹۶۵م، ۱۰ جلد.

۸۰۰

فَتح الرَّحيمِ على فقهِ الإمامِ مالكِ بالأَدِلَّة، محمد بن احمد ملقّب به داه شَنْقيطی مورتانی، قاهره، مكتبة القاهرة (على يوسف سليمان)، ۱۳۸۹هـ/ ۱۹۶۹م، ۳ جلد.

الفَتْح السَّماویّ بِتَخريجِ أحاديثِ القاضِی البَيْضاویّ، زين الدين محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين بن على مُناوی (ف. ۱۰۳۱هـ)، تحقيق احمد مجتبی، رياض، دار العاصمة، ۳ جلد.

فَتح العَزيزِ فی شرحِ الوَجيز، ابوالقاسم عبد الكريم بن محمد رافعی قزوينی شافعی (ف. ۶۲۳هـ)، بيروت، دار الفكر، [افست از چاپ: مصر، ادارة الطباعة المنيرية،

۱۳۴۴ه]، ۱۲ جلد. [این کتاب در ذیل صفحات کتاب المجموع (نَوَوی) به چاپ رسیده است].

فَتح القَدیرِ الجامع بَیْنَ فَنَّیِ الرِّوایَةِ والدِّرایَةِ مِنْ عِلْمِ التّفسیر، محمد بن علی بن محمد شَوْکانی (ف. ۱۲۵۰ه)، قاهره، مطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، الطبعة الثانیة، ۱۳۸۳ه/ ۱۹۶۴م، ۵ جلد.

فَتح القَریبِ المُجیبِ فی شرحِ ألفاظِ التَّقریب، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن قاسم غَزّی قاهری شافعی (ف. ۹۱۸ه)، [این کتاب در حاشیهٔ صفحات کتاب «حاشیة الباجوری علی فتح القریب المجیب» به طبع رسیده است]، مصر، مطبعة دار إحیاء الکتب العربیة، ۲ جزء.

فَتح المُبْدی (شرح مُخْتصرِ الزَّبیدی)، عبدالله بن حجازی شَرْقاوی (ف. ۱۲۲۶ه)، قاهره، شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، الطبعة الرابعة، ۱۳۷۴ه/ ۱۹۵۵م، ۳ جلد.

فَتح المعینِ لِشرحِ قُرَةِ العینِ بِمُهِمّاتِ الدّین، زین الدین بن عبدالعزیز بن زین الدین بن علی مُعَبّری مَلیباری فَنانی شافعی (ف. ۹۸۷ه)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م، ۴ جلد.

فَتح المُغیثِ بشرحِ أَلْفیَةِ الحدیث، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سَخاوی (ف. ۹۰۲ه)، تحقیق شیخ صلاح محمد محمد عویضه، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م، ۳ جلد.

فَتح المَلِكِ العَلِیّ بِصِحَّةِ بابِ مَدینَةِ العِلْمِ عَلیّ، احمد بن محمد بن صدّیق حسنی مغربی (ف. ۱۳۸۰هـ)، تحقیق محمد هادی امینی، اصفهان، مکتبة الإمام

أمير المؤمنين ﷺ العامة، ١٣٨٨ه.

فَتْح المَلِكِ المَعْبُود (تَكْمِلَة المَنْهَلِ العَذْبِ المَوْرُود)، امين محمود خطاب، بيروت، مؤسسة التاريخ العربى، ١٣٩۴ه/ ١٩٧۴م، ۴ جزء. [اين كتاب به همراه «المنهل العذب المورود (١٠ج)» تأليف محمود محمد خطاب سُبكى (ف. ١٣٥٢ه) چاپ شده است].

٨١٠
فَتح المَنّان (= شرح كتابِ الدّارِمِيّ المُسَمّىٰ بـ «المُسْنَدِ الجامع»)، سيد ابوعاصم نبيل بن هاشم غمرى، بيروت (دار البشائر الإسلامية) ـ مكه (المكتبة المكية)، ١۴١٩ه/ ١٩٩٩م، ١٠ جلد.

فَتح الوَهّابِ بِشرحِ مَنْهَجِ الطُّلاّب، ابويحيى زكريا بن محمد بن احمد انصارى سُنَيكى قاهرى شافعى (ف. ٩٢۶ه)، بيروت، المكتبة العلمية، الطبعة الأولى، ١۴١٨ه/ ١٩٩٨م، ٢ جلد.

(كتاب) الفِتَن، ابوعلى حَنْبَل بن اسحاق بن حنبل بن هِلال شيبانى (ف. ٢٧٣ه)، تحقيق عامر حسن صبرى، بيروت، دار البشائر الاسلامية، الطبعة الأولى، ١۴١٩هـ/ ١٩٩٨م.

الفِتْنَة ووَقْعَة الجَمَل، سيف بن عمر اسدى تميمى (ف. ٢٠٠ه)، تحقيق احمد راتب عرموش، بيروت، دار النفائس، الطبعة الأولى، ١٣٩١ه.

(كتاب) الفُتُوح، ابومحمد احمد بن محمد بن على بن أعْثَم كوفى (ف. ٣١۴ه)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١۴٠۶ه/ ١٩٨۶م، ۴ جلد.

فُتُوح البُلْدان، ابوالعباس احمد بن يحيى بن جابر بَلاذُرى (ف. ٢٧٩ هـ)، تحقيق دكتر صلاح الدين المُنَجِّد، قاهره، مطبعة لجنة البيان العربى، مكتبة النهضة المصرية،

تاریخ مقدمه محقق الکتاب: ۱۹۵۶م. ۳ جلد.

فُتُوح الشّام، ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقِد واقِدی (ف. ۲۰۷ه)، بیروت، دار الجیل، ۲ جلد.

فُتُوح مِصْرَ وأَخْبارها، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحَکَم بن اَعْیَن قرشی مصری مالکی معروف به ابن عبدالحَکَم (ف. ۲۵۷ه)، تحقیق محمد حجیری، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.

الفُتُوحات الأَحْمَدِیَّة بِالمِنَحِ المُحَمَّدِیَّةِ علی متنِ الهَمْزِیَّةِ لِشَرَفِ الدّینِ البُوصِیري، سلیمان بن عمر بن منصور عجیلی ازهری معروف به جمل (ف. ۱۲۰۴ه)، با حواشی شیخ احمد بن محمد صاوی مالکی خلوتی، مصر، المطبعة المیمنیة، ۱۳۰۶ه.

الفُتُوحات الإسلامیّة، احمد بن زینی دحلان (ف. ۱۳۰۴ه)، مصر، المکتبة التجاریة الکبری، مطبعة مصطفی محمد، ۱۳۵۴ه، ۲ جلد.

۸۲۰

الفُتُوحات الإلـهِیَّة بِتَوْضیحِ تفسیرِ الجَلالَیْنِ لِلدَّقائقِ الخَفِیَّة، سلیمان بن عمر عُجَیْلی شافعی معروف به جَمَل (ف. ۱۲۰۴ه)، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، [افست از چاپ مصر، ۱۳۷۷ هجری]، ۴ جلد.

الفُتُوحات المَکِّیَّة، محیی الدین محمد بن علی بن محمد معروف به ابن عربی (ف. ۶۳۸ه)، بیروت، دار صادر، ۴ جلد.

الفَرائِض وشرح آیاتِ الوَصِیَّة، ابوالقاسم عبدالرحمن بن عبدالله سُهَیْلی (ف. ۵۸۱ه)، تحقیق دکتر محمد ابراهیم البنا، مکه مکرمه، المکتبة الفیصلیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۵ه.

فِرْدَوْس الأَخْبار بِمَأْثُورِ الخِطاب، ابو شجاع شيرويه بن شهردار بن شيرويه دَيْلمی همدانی (ف. ۵۰۹ه)، تحقيق فوّاز احمد الزمِرْلی و محمد المعتصم بالله بغدادی، بيروت، دار الكتاب العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷م، ۵ جلد.

فُرْسان النّهارِ مِن الصَّحابةِ الأَخيار، دكتر سيد بن حسين عَفّانی، جده، دار ماجد عَسيری للنشر والتوزيع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ه ـ ۲۰۰۴م، ۶ جلد.

الفُرُوسِيَّة، شمس الدين محمد بن ابی‌بكر بن ايوب معروف به ابن قَيِّم جَوْزِيَّه (ف. ۷۵۱ه)، تحقيق مشهور بن حسن بن محمود بن سلمان، عربستان، حائل، دار الأندلس، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۳م.

الفُرُوع، شمس الدين ابوعبدالله محمد بن مُفْلِح مَقْدِسی حنبلی (ف. ۷۶۳ه)، [اين كتاب با «تصحيح الفروع» تأليف علاء الدين علی بن سليمان مَرْداوی (ف. ۸۸۵ه) چاپ شده است]، تحقيق ابوالزهراء حازم القاضی، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۶ جلد.

الفُرُوق (= أنْوار البُرُوقِ فی أنواءِ الفُرُوق)، ابوالعباس احمد بن ادريس بن عبدالرحمن صُنْهاجی قَرافی مالكی (ف. ۶۸۴ه)، تحقيق خليل المنصور، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م، ۴ جلد. [اين كتاب با حاشيهٔ «إدرار الشروق» تأليف ابن الشاط (ف. ۷۲۳) و «تهذيب الفروق» تأليف محمد علی بن حسين بن ابراهيم مكی مالكی (ف. ۱۳۶۷ه) به چاپ رسيده است].

فَصْل الخِطابِ فی سِيرَةِ عُمَرَ بنِ الخَطّاب ﷺ، دكتر علی محمد محمد صَلّابی، مصر، اسكندريه، دار الإيمان للطبع والنشر والتوزيع، ۲۰۰۲م.

فَصْل الخِطابِ فی مواقِفِ الأَصْحاب، شيخ محمد صالح الغَرسی، دمشق، دار القلم،

الطبعة الأولى، ۱۴۲۷ه/ ۲۰۰۶م.

۸۳۰
فَصْل المَقالِ فی شرحِ کتابِ الأَمْثال، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز بن محمد بکری (ف. ۴۸۷ه)، تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۹۷۱م.

الفُصُول فی اخْتِصار سِیرَةِ الرَّسُول ﷺ، ابوالفِداء اسماعیل بن عمر بن کَثیر دمشقی شافعی (ف. ۷۷۴ه)، تحقیق محمد العید الخطراوی ــ و محیی الدین مستو، بیروت، مؤسسة علوم القرآن ـ دار القلم، الطبعة الأولی، ۱۳۹۹ه.

الفُصُول فِی الأُصُول، ابوبکر احمد بن علی جَصّاص رازی (ف. ۳۷۰ه)، تحقیق دکتر عجیل جاسم نشمی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م، ۴ جلد.

الفُصُول المُهِمَّة فی مَعْرِفَةِ الأَئِمَّة، نورالدین علی بن محمد بن احمد مکی معروف به ابن صَبّاغ مالکی (ف. ۸۵۵ه)، تحقیق سامی غریری، قم، دار الحدیث للطباعة والنشر، ۱۴۲۲ه، ۲ جلد.

فَضائِل الأَوْقات، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ف. ۴۵۸ه)، تحقیق عدنان عبدالرحمن مجید قیسی، مکه مکرمه، مکتبة المنارة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه.

فَضائِل الخُلفاءِ الأَرْبَعَة، ابونُعَیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ف. ۴۳۰ه)، تحقیق صالح بن محمد العقیل، مدینه منوره، دار البخاری للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م.

فَضائِل الصَّحابَة، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حَنبل شَیْبانی (ف. ۲۴۱ه)، تحقیق دکتر وصی‌الله محمد عباس، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م، ۲ جلد.

فَضائِل القُرآن، ابوعبید قاسم بن سَلّام بن عبدالله هَرَوی (ف. ۲۲۴ه)، تحقیق وهبی سلیمان غاوجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ه/ ۱۹۹۱م.

فَضائِل القُرآن، ابوعبدالله محمد بن ایوب بن ضُرَیْس بَجَلی (ف. ۲۹۴ه)، تحقیق غزوة بدیر، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۷م.

الفِقْه الحَنْبَلِيّ المُیَسَّر، دکتر وهبة زحیلی، دمشق، دار القلم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

۸۴۰

فِقْه السُّنَّة، شیخ سید سابق، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۳۹۱ه/ ۱۹۷۱م، ۳ جلد.

فِقْه السّیرَة، ا. د. زید بن عبدالکریم الزَّیْد، ریاض، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه.

فِقْه السّیرَة، محمد غزالی بن احمد السقا (ف. ۱۴۱۶ه)، تخریج احادیث کتاب توسط محمد ناصر الدین اَلْبانی (ف. ۱۴۲۰ه)، قاهره، دار الکتب الإسلامیة، الطبعة الثامنة، ۱۴۰۲ه/ ۱۹۸۲م.

فِقْه السّیرَة النَّبَوِیَّة، منیر محمد غضبان، مکه، جامعة أمّ القری، معهد البحوث العلمیة وإحیاء التراث الإسلامی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۹م.

فِقْه المَرْأَةِ مِنَ المَهْدِ إلَی اللَّحْد، شیخ دکتر جاسم بن محمد بن مهلهل الیاسین، بیروت، مؤسسة الرّیان، الطبعة الأولی، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

الفَقیه والمُتَفَقِّه، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ه)، ابوعبدالرحمن عادل بن یوسف غرازی، عربستان، دار ابن الجوزی، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۱ه، ۲ جلد.

فَوائِد تَمّام (= الرَّوْض البَسّام بِتَرتیبِ وتَخریجِ فَوائِدِ تَمّام)، تمّام بن محمد بن عبدالله رازی بجلی دمشقی (ف. ۴۱۴ه)، تخریج ابوسلیمان جاسم بن سلیمان فُهَید دوسری،

قَبَس مِنْ نورِ القرآنِ الكريم، الشيخ محمد على الصابونى، بيروت، دار القرآن الكريم، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م، ۱۶ جزء در ۸ مجلد.

كتاب القِراءَةِ خَلْفَ الإمام، ابوبكر احمد بن حسين بن على بيهقى (ف. ۴۵۸ه)، تحقيق محمد السعيد بن بسيونى زغلول، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ه.

قَلائِد الجُمانِ فى فَرائِدِ شُعَراءِ هذَا الزَّمان (= عُقُود الجُمانِ فى شُعراءِ هذَا الزَّمان)، ابوالبركات كمال الدين مبارك بن احمد (ابى‌بكر) بن حمدان موصلى معروف به ابن الشَّعار (ف. ۶۵۴ه)، كامل سلمان جبورى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م، ۱۰ جزء در ۸ جلد + یک جلد فهارس.

قَلائِد المَرْجانِ فى بيانِ النّاسِخِ والمَنْسُوخِ فى القُرآن، مرعى بن يوسف بن ابى بكر بن احمد كَرْمى مَقْدِسى حنبلى(ف. ۱۰۳۳ه)، تحقيق سامى عطا حسن، كويت، ۱۴۰۰ه.

قَواطِع الأَدِلَّةِ فِى الأُصُول، ابوالمظفر منصور بن محمد بن عبدالجبار سمعانى مروزى شافعى (ف. ۴۸۹ه)، محمد جسن محمد حسن اسماعيل شافعى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۲ جلد.

القَواعِد والفَوائِد الأُصُولِيَّة وما يَتَعَلَّقُ بِها مِنَ الأحكام، ابو الحسن علاء الدين على بن عباس بَعْلى حنبلى (ف. بعد از ۸۰۳ه)، تحقيق محمد حامد الفقى، قاهره، مطبعة السنّة المحمّدية، ۱۳۷۵ه/ ۱۹۵۶م.

القَوانين الفِقْهِيَّة، ابوالقاسم محمد بن احمد بن محمد غَرْناطى كلبى معروف به ابن جزى (ف. ۷۴۱ه)، الجزائر، شركة دار الهدى، ۲۰۰۰م.

قُـوت القُلوبِ فى مُعامَلَةِ المَحبوبِ ووَصْف طريقِ المُريدِ إلى مقامِ التّوحيد، محمد بن على بن عطيه حارثى مشهور به ابوطالب مكى (ف. ۳۸۶ه)، تحقيق دكتر عاصم

ابراهیم کیالی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۶ھ/ ۲۰۰۵م، ۲ جلد.

۸۷۰
قَیْد الأَوابِدِ فی مُخْتَلَفِ العُلُومِ وَالفَوائِد، دکتر اسامة الناصر الشریف الکتانی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۴م.

الکاشِف عن حَقائقِ السُّنَنِ (=شرح الطّیبی علی مِشْکاةِ المَصابیح)، شرف الدین حسین بن محمد بن عبدالله طیبی (ف. ۷۴۳ھ)، تحقیق المفتی عبدالغفار ـ و نعیم اشرف ـ و محب الله ـ و شبیر احمد ـ و بدیع السید اللحام، پاکستان، کراچی، ادارة القرآن والعلوم الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ھ، ۱۱ جلد + یک جلد فهارس.

الکاشِف فی معرفةِ مَنْ لَه روایةٌ فی الکُتُبِ السِّتَّة، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ھ)، تحقیق محمد عوامه ـ و احمد محمد نمر الخطیب، عربستان، جدّه، دار القبلة للثقافة الإسلامیة ـ مؤسسة علوم القرآن، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ھ/ ۱۹۹۲م، ۲ جلد.

الکافی فی فقهِ أَهلِ المَدینَة، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن عبد البَرّ قُرْطُبی مالکی (ف. ۴۶۳ھ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ھ.

الکافی فی فقهِ الإمامِ المُبَجَّلِ أحمدَ بنِ حَنْبَل، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدامه مَقْدِسی (ف. ۶۲۰ھ)، تحقیق زهیر الشاویش، بیروت، المکتب الإسلامی، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۸ھ/ ۱۹۸۸م، ۴ جلد.

الکامِل فی التّاریخ، عزّالدین ابوالحسن علی بن محمد بن محمد شیبانی معروف به ابن أثیر جَزَری (ف. ۶۳۰ھ)، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ھ ـ ۱۳۸۶ھ/ ۱۹۶۵م ـ ۱۹۶۶م، ۱۲ جلد + یک جلد فهارس.

لکامِل فی ضُعفاء الرِّجال، ابواحمد عبدالله بن عَدی جرجانی (ف. ۳۶۵ھ)، تحقیق دکتر

سهیل زکّار، تدقیق یحیی مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر للطّباعة و النشر و التوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۹ھ/ ۱۹۸۸م، ۷ جلد.

الکامِل فی اللُّغَةِ والأَدَب، ابوالعباس محمد بن یزید معروف به مُبَرَّد نحوی (ف. ۲۸۵ھ)، تحقیق تغارید بیضون ـ و نعیم زَرْزُور، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۹ھ/ ۱۹۸۹م، ۲ جلد.

الکَبائِر، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ھ)، بیروت، دار الندوة الجدیدة.

الکَشّاف عن حَقائقِ التَّنْزیلِ وعُیُون الأَقاویلِ فی وُجُوهِ التَّأویل، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمَخْشَری (ف. ۵۳۸ھ)، قاهره، شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۳۸۵ھ/ ۱۹۶۶م، ۴ جلد.

۸۸۰
کَشّاف القِناعِ عن مَتنِ الإِقْناع، منصور بن یونس بن صلاح الدین بُهُوتی حنبلی (ف. ۱۰۵۱ھ)، با مقدمهٔ دکتر کمال عبدالعظیم عنانی، تحقیق ابوعبدالله محمد حسن محمد حسن اسماعیل شافعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الأولی، ۱۴۱۸ھ/ ۱۹۹۷م، ۶ جلد.

کَشْف الأَسْتارِ عن زَوائِدِ البَزّارِ علی الکُتُبِ السِّتَّة، نورالدین ابوالحسن علی بن ابی‌بکر هَیْثَمی (ف. ۸۰۷ھ)، تحقیق حبیب الرحمن اعظمی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴ھ/ ۱۹۸۴م، ۴ جلد.

کَشْف الأَسْرار عَمّا خَفِیَ عن الأَفْکار، ابوالعباس شِهاب الدین احمد بن عماد بن یوسف اَقْفَهْسی شافعی (ف. ۸۰۸ھ)، تحقیق محمد خیر رمضان یوسف، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۲۶ھ/ ۲۰۰۵م.

کَشْف الأَسْرار فی شرحِ أُصُولِ البَزْدَوی، علاء الدین عبدالعزیز بن احمد بن محمد

بخاری حنفی (ف. ۷۳۰هـ)، [این کتاب شرح کتاب اصول فخرالدین ابوالحسن علی بن محمد بن حسن بَزْدَوی (ف. ۴۸۲هـ) است که در اصول فقه می‌باشد]، تحقیق عبدالله محمود محمد عمر، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

الکَشْف الحَثِیث عَمَّنْ رُمِیَ بِوَضْعِ الحدیث، برهان الدین ابوالوفاء ابراهیم بن محمد بن خلیل حَلَبی شافعی معروف به سِبْط ابن العَجَمی (ف. ۸۴۱هـ)، تحقیق صبحی سامرائی، بیروت، عالم الکتب ـ مکتبة النهضة العربیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷هـ/ ۱۹۸۷م.

کَشْف الخَفاءِ ومُزِیل الإِلْباسِ عَمّا اشْتَهَرَ مِنَ الأحادیثِ علی أَلْسِنَةِ النّاس، ابوالفداء اسماعیل بن محمد بن عبدالهادی دمشقی عَجْلُونی (ف. ۱۱۶۲هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثالثة، ۱۹۸۸هـ/ ۱۴۰۸م، ۲ جلد.

کَشْف الظُّنون عن أسامِی الکُتُبِ والفُنُون، مصطفی بن عبدالله حلبی معروف به حاجی خلیفه (ف ۱۰۶۹هـ)، استانبول، ۱۹۵۱م، [این کتاب به همراه ایضاح المکنون و هدیة العارفین بچاپ رسیده است]، ۲ جلد.

کَشْف المُشْکِل، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق علی حسین البواب، ریاض، دار الوطن، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

کِفایَة الأَخْیار فی حَلِّ غایةِ الاِخْتصار، تقی الدین ابوبکر بن عبدالله بن عبدالرحمن بن محمد دمشقی شافعی معروف به قاضی عَجْلُون (ف. ۹۲۸هـ)، تحقیق علی عبدالمجید بلطجی ـ و محمد وهبی سلیمان، دمشق، دار الخیر، الطبعة الأولی، ۱۹۹۴م.

کِفایَة الطّالِبِ الرّبّانیّ لِرِسالةِ أبی زَیْدٍ القَیْروانی، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد بن خلف مصری شاذِلی مالکی (ف. ۹۳۹هـ)، تحقیق یوسف شیخ محمد بقاعی، بیروت،

دار الفکر، ۱۴۱۲ه، ۲ جلد.

۸۹۰
کِفایَة الطّالِب فی مَناقبِ علیٍّ بنِ أبی طالب ﷺ، ابوعبدالله محمد بن یوسف بن محمد قرشی گنجی شافعی (مقتول ۶۵۸ه)، تحقیق محمد هادی امینی، تهران، دار إحیاء تراث أهل البیت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴ه/ ۱۳۶۲ه ش.

الِکفایَة فی عِلْمِ الرِّوایَة، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ه)، تحقیق دکتر احمد عمر هاشم، بیروت، دار الکتاب العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م.

کَنْز العُمّالِ فی سُنَنِ الأَقْوالِ والأَفعال، علاءالدین علی بن عبدالملک حسام الدین بن قاضی خان معروف به مُتّقی هندی (ف. ۹۷۵ه)، تحقیق شیخ بکری حیّانی و شیخ صفوة سقا، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۹م، ۱۶ جلد+ ۲ جلد فهارس.

کتاب الکُنی، محمد بن اسمعیل بخاری (ف. ۲۵۶ه)، تحقیق هاشم ندوی ـ و شیخ عبدالرحمن یمانی ـ و احمد الله ندوی ـ و احمد بن محمد یمانی ـ دکن، جمعیة دائرة المعارف العثمانیة، الطبعة الأولی، ۱۳۶۰ه.

الکُنی والأَسْماء، مسلم بن حجّاج نیشابوری (ف. ۲۶۱ه)، تحقیق عبدالرحیم محمد احمد قشقری، مدینه منوره، الجامعة الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴ه، ۲ جلد.

الکُنی والأَسْماء، ابو بِشر محمد بن احمد بن حماد دُولابی (ف. ۳۱۰ه)، تحقیق ابوقتیبه نظر محمد فاریابی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م، ۳ جلد.

الکَواکِب الدُّرِیَّة فی تَراجِمِ السّادَةِ الصُّوفِیَّة، زین الدین محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفین بن علی مُناوی (ف. ۱۰۳۱ه)، تحقیق محمد ادیب الجادر، بیروت، دار صادر، الطبعة الأولی، ۱۹۹۹م، ۴ جلد + یک جلد فهارس.

الكواكِبِ النَيِّرات فی مَعرفةِ مَنِ اختَلَطَ مِنَ الرُّواتِ الثِّقات، ابوبرکات برکات بن احمد بن محمد شافعی معروف به ابن کَیّال (ف. ۹۲۹ه)، تحقیق حمد عبدالمجید سلفی، بیروت، عالم الکتب ـ مکتبة النهضة العربية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷م.

کَوْثَر المَعانیِّ الدَّراریِّ فی کَشْفِ خَبایا صحیحِ البُخاری، شیخ محمد خضر بن عبدالله جَکَنی شَنْقیطی (ف. ۱۳۵۴ه)، بیروت مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۱۴ جلد.

اللّئالِی المَصْنُوعَة فِی الأحادیثِ المَوضُوعَة، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق ابوعبدالرحمن صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۸م، ۲ جلد.

۹۰۰

اللُّباب فی الجَمْعِ بَیْنَ السُّنَّةِ والکِتاب، ابومحمد علی بن زکریا بن مسعود مَنْبِجی (مُسَبِّحی) حنفی (ف.۶۸۶ه)، تحقیق دکتر محمد فضل عبدالعزیز المراد، دمشق (دار القلم) ـ بیروت (الدار الشامیة)، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۴م، ۲ جلد.

اللُّباب فی شرحِ الکتاب، عبدالغنی بن طالب بن حمادة بن ابراهیم غُنَیْمی دمشقی میدانی حنفی (ف. ۱۲۹۸ه)، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م، ۳ جزء در یک جلد. [این کتاب به همراه کتابِ «تثبیت أولی الألباب بتخریج أحادیث اللّباب» چاپ شده است].

لُباب النُّقُولِ فی أسبابِ النُّزُول، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ه)، تحقیق احمد عبدالشافی، بیروت، دار الکتب العلمیة.

لِسان الحُکّامِ فی مَعرفةِ الأحکام، ابوالولید ابراهیم بن محمد حَلَبی معروف به ابن شِحْنَه (ف. ۸۸۲ه)، با تکمیل برهان الدین ابراهیم بن ابی الیمن محمد خالِعی عَدَوی حنفی

(ف. بعد از ۱۰۱۵ه)، قاهره، البابی الحلبی، الطبعة الثانیة، ۱۳۹۳ه/ ۱۹۷۳م.
[این نسخۀ کتاب دارای ۳۰ فصل در خصوص فقه حنفی است که تا فصل بیست و یکم توسط ابن شحنه نگارش یافته و از فصل بیست و دوم تا پایان کتاب توسط برهان الدین خالعی تحت عنوان «**غایة المرام فی تتمة لسان الحکام فی معرفة الأحکام**» نوشته شده است].

لِسان العَرَب، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مُکَرَّم مصری معروف به ابنِ مَنظور (ف. ۷۱۱ه)، قم، نشر أدب الحوزة، ۱۴۰۵ه.

لِسان المیزان، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۲۹ه ـ ۱۳۳۱ه، ۷ جزء.

لَطائِف المَعارِفِ فیما المَواسِمِ العامّ مِن الوَظائِف، ابوالفرج زین الدین عبدالرحمن بن احمد بن رجب دمشقی حنبلی (ف. ۷۹۵ه)، تحقیق یاسین محمد السوّاس، دمشق ـ بیروت، دار ابن کثیر، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.

لَقَطَة العَجْلانِ مِمّا تَمَسُّ إلی مَعْرِفَتِهِ حاجَةُ الإنْسان، ابوالطیب محمد صِدّیق خان بن حسن بن علی بن لطف الله حسینی بخاری قَنُّوجی معروف به صِدّیق حسن خان (ف. ۱۳۰۷ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م.

لَواقِح الأَنوارِ القُدْسِیَّة فی بَیانِ العُهُودِ المُحَمَّدِیَّة، شیخ عبدالوهّاب بن احمد بن علی شَعْرانی (ف. ۹۷۳ه)، قاهره، شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده ـ شریف محمود الحلبی وشرکاه خلفاء، الطبعة الثانیة، ۱۳۹۳ه/ ۱۹۷۳م.

مآثِر الإِنافَةِ فی مَعالِمِ الخِلافَة، ابوالعباس احمد بن علی قَلْقَشَنْدی (ف. ۸۲۱ه)، تحقیق عبدالستار احمد فراج، کویت، مطبعة حکومة الکویت، الطبعة الثانیة، ۱۹۸۵م، ۳ جلد.

۹۱۰
المِائَة الأَوائِل مِنْ صَحابِيّاتِ الرَّسُول ﷺ، محمود طعمه حلبی، حلب (مكتبة اسامة بن زید) ـ بیروت (دار المعرفة)، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

مِائَة أَوائِلَ مِنَ النِّساء، سلیمان سلیم البواب، دمشق، دار الحكمة للطباعة والنشر، الطبعة الثانية، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۶م.

مَباحِث فی عُلومِ القُرْآنِ وَالحدیث، دکتر عبدالمجید محمود مطلوب، قاهره، مؤسسة المختار للنشر والتوزیع، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

المُبْدِع فی شرحِ المُقْنِع، ابواسحاق برهان الدین ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن محمد بن مُفْلِح حنبلی (ف. ۸۸۴ه)، بیروت، المکتب الإسلامی، ۱۳۹۹ه، ۱۰ جلد.

المَبْسوط، شمس الدین ابوبکر محمد بن ابی سهل سَرَخْسی حنفی (ف. ۴۸۳/ ۴۸۹/ ۴۹۰ه)، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۳۲۴ه ـ ۱۳۳۱ه، ۳۰ جزء + یک جلد فهارس.

کتاب المُتَمَنِّین، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، تحقیق محمد خیر رمضان یوسف، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

المَثَل السائِر فی أَدَبِ الکاتِبِ والشّاعر، ابوالفتح ضیاء الدین نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی جَزَری معروف به ابن أثیر کاتب (ف. ۶۳۷ه)، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، المکتبة العصریة للطباعة والنشر، ۱۹۹۵م.

مُثِیر العَزْمِ السّاکِنِ إلی أَشْرَفِ الأَماکِن، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، تحقیق مرزوق علی ابراهیم، با مقدمه حماد بن محمد الانصاری، ریاض، دار الرایة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

المُجالَسَة وجَواهِر العِلْم، ابوبکر احمد بن مروان بن محمد بن مالک دینَوَری قاضی مالکی

(ف.۳۳۳هـ)، بیروت، دار ابن حزم للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۲م.

المُجْتَبىٰ مِن المُجْتَنىٰ، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷هـ)، تحقیق ایمن عبدالجابر بحیری، با مقدمه دکتر علی جمعه، قاهره، دار الآفاق العربیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۹م.

۹۲۰

کتاب المَجْرُوحینَ مِنَ المُحَدِّثینَ والضُّعَفاءِ والمَجْرُوحین، ابوحاتِم محمد بن حِبّان بن احمد بُسْتی (ف. ۳۵۴هـ)، تحقیق محمود ابراهیم زاید، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۲م، ۳ جزء.

مَجْلس إملاءٍ لِأَبی عبدِالله الدَّقّاقِ فی رُؤْیَةِ الله، ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد بن محمد اصفهانی دَقّاق (ف. ۵۱۶هـ)، تحقیق الشریف حاتم بن عارف عونی، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۹۹۷م.

مَجْمَع الأَحْبابِ وَتَذْکِرَة أُولِی الأَلْباب، شریف محمد بن حسن بن عبدالله حسینی واسطی (ف. ۷۷۶هـ)، جده، دار المنهاج للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۲م، ۶ جلد.

مَجْمَع الأَمْثال، ابوالفضل احمد بن محمد مَیْدانی نیشابوری (ف. ۵۱۸هـ)، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، المکتبة التجاریة الکبری، مطبعة السعادة، ۱۳۷۹هـ/ ۱۹۵۹م، ۲ جزء.

مَجْمَع بِحارِ الأَنوارِ فی غَرائبِ التَّنزیلِ ولَطائفِ الآثار، محمد طاهر صدیقی هندی گُجُراتی (ف. ۹۸۶هـ)، هند، حیدرآباد دکن، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیة، الطبعة الأولی، ۱۳۹۰هـ/ ۱۹۷۰م، ۵ جلد.

مَجْمَع البَحْرَیْنِ فی زَوائدِ المُعْجَمَیْن، نورالدین ابوالحسن علی بن ابی‌بکر هَیْثَمی (ف. ۸۰۷ھ)، تحقیق عبدالقدوس بن محمد نذیر، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۱ھ/ ۲۰۰۰م، ۸ جلد + یک جلد فهارس.

مَجْمَع الزَّوائِد، نورالدین ابوالحسن علی بن ابی‌بکر هَیْثَمی (ف. ۸۰۷ھ)، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۹۶۷م، ۱۰جزء.

مَجْمُوع الفَتاویٰ، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ھ)، تحقیق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم عاصمی نجدی، مکتبة ابن تیمیة، الطبعة الثانیة، ۳۵ جلد.

المَجموع فی شرح المُهَذَّب (فی فُرُوعِ الفقهِ الشّافعی)، ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف نَوَوی شافعی (ف. ۶۷۶ھ)، بیروت، دار الفکر، [افست از چاپ: مصر، ادارة الطباعة المنیریة، ۱۳۴۴ھ]، ۲۰ جلد.

المَجْمُوع المُغِیث فی غَرِیبَیِ القرآنِ والحدیث، ابو موسی محمد بن ابی بکر بن ابی عیسی مداینی اصفهانی (ف. ۵۸۱ھ)، تحقیق عبدالکریم الغرباوی، مکه مکرمه، جامعة أم القری، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ھ/ ۱۹۸۸م، ۳ جلد + یک جلد فهارس.

۹۳۰

مجموعة الوَثائقِ السّیاسیّةِ لِلْعَهدِ النَّبَوِي والخِلافةِ الرّاشِدَة، دکتر محمد حمید الله، بیروت، دار الإرشاد للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الثالثة، ۱۳۸۹ھ/ ۱۹۶۹م.

مَحاسِن السُّلوكِ فی تاریخِ الخُلفاءِ والمُلُوك، محمد بك غنیم (ف. بعد از سال ۱۳۲۷ھ)، قاهره، مطبعة العلوم، ۱۹۳۸م.

المَحاسِن وَالأَضْداد، ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (ف. ۲۵۵ھ)، تحقیق دکتر علی بوملحم، بیروت، دار ومکتبة الهلال للطباعة والنشر، ۲۰۰۲م.

المَحاسِن والمَساوى، ابراهیم بن محمد بیهقی (ف. بعد از ۳۲۰ه)، تحقیق عدنان علی، بیروت، دار الکتب العملیة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م.

مُحاضَرات الأُدَباء، ابوالقاسم محمد بن حسین بن محمد معروف به راغب اصفهانی (ف. ۵۰۲ه)، تحقیق عمر الطباع، بیروت، دار القلم، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م، ۲ جلد.

مُحاضَرات الأُمَمِ الإسْلامِيَّة (الدَّوْلَة الأُمَوِيَّة)، شیخ محمد بن عفیفی باجُوری معروف به خُضَری (ف. ۱۳۴۵ه)، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م.

مُحاضَرَة الأَبرارِ ومُسامَرَة الأَخیار، محیی الدین محمد بن علی بن محمد معروف به ابن عربی (ف. ۶۳۸ه)، بیروت، دار صادر، ۲ جلد.

المُحَبَّر، ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی (ف. ۲۴۵ه)، دکن، مطبعة جمعیة دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۶۱ه/ ۱۹۴۲م.

المُحَدِّث الفاصِل بَیْنَ الرّاوی والواعی، ابومحمد حسن بن عبدالرحمن بن خَلّاد رامْهُرْمُزی (ف. ۳۶۰ه)، تحقیق دکتر محمد عجاج الخطیب، بیروت، دار الفکر، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴ه.

المُحَرَّر فی الحَدیث، ابوعبدالله شمس الدین محمد بن احمد بن عبدالهادی دمشقی حنبلی معروف به «ابن عبدالهادی مَقْدِسی» (ف. ۷۴۴ه)، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشلی ـ و محمد سلیم ابراهیم سماره ـ و جمال حمدی ذهبی، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۱ه/ ۲۰۰۰م.

۹۴۰

المُحَرَّر فی الفقه، ابوالبرکات مجدالدین عبدالسلام بن عبدالله بن خضر ابن تَیْمِیَّه حَرّانی حنبلی (ف. ۶۵۲ه)، ریاض، مکتبة المعارف، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۴ه، ۲ جلد.

المُحَرَّر الوَجيز فی تفسيرِ الكتابِ العَزيز، عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن عطيّه مُحارِبی غَرْناطی معروف به ابن عطيّه (ف. ۵۴۱ یا ۵۴۲ه)، تحقيق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بيروت، دار الكتب العلمية، ۵ جلد.

مَحْض الشَّيْدِ فی مناقبِ سعيدِ بن زَيْد، جمال الدين يوسف بن حسن بن عبدالهادی صالحی دمشقی حنبلی معروف به ابن المِبْرَد (ف. ۹۰۹ه)، تحقيق خلدون خالد المُفْلح، عمان (الدار العثمانية) ـ رياض (مكتبة الرشد ناشرون)، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

مَحْض الصَّوابِ فی فضائِلِ أَميرِ المُؤمِنينَ عُمَرَ بنِ الخَطّاب، جمال الدين يوسف بن حسن بن عبدالهادی صالحی دمشقی حنبلی معروف به ابن مِبْرَد (ف. ۹۰۹ه)، تحقيق دكتر عبدالعزيز بن محمد بن عبدالمحسن الفريح، عربستان، وزارة التعليم العالی، أشرف علی طبعه المجلس العلمی فی الجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة، رياض، مكتبة أضواء السلف، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه/ ۲۰۰۰م، ۳ جلد.

المُحْكَم والمُحيط الأَعْظَم، ابوالحسن علی بن اسماعيل مُـرْسِی معروف به ابن سِيدَه (ف. ۴۵۸ه)، عبدالحميد هنداوی، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولی، ۲۰۰۰م، ۱۰ جزء.

المُحَلّی، ابو محمد علی بن محمد بن سعيد بن حَزْم (ف. ۴۵۶ه)، مصر، المطبعة المنيرية، ۱۳۴۸ه ـ ۱۳۵۲ه، ۱۱ جزء.

محمّد ﷺ، محمد رضا مصری (ف. ۱۳۶۹ه)، بيروت صيدا، المكتبة العصرية، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

كتاب المِحَن، ابوالعرب محمد بن احمد بن تميم بن تمام تميمی افريقی قَيْروانی (ف. ۳۳۳ه)،

دکتر عمر سلیمان عقیلی، ریاض، دار العلوم، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴ه/ ۱۹۸۴م.

المُحیط فی اللُّغَة، ابوالقاسم اسماعیل بن عَبّاد بن عباس طالقانی معروف به صاحب بن عَبّاد (ف. ۳۸۵ه)، تحقیق شیخ محمد حسن آل یاسین، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۹۴م، ۱۱ جلد.

مُختار الأَغانی فی الأَخبار والتَّهانی، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مُکَرَّم مصری معروف به ابن منظور (ف. ۷۱۱ه)، تحقیق دکتر حسین نصّار، قاهره، الدار المصریة للتألیف والنشر، مطبعة عیسی البابی الحلبی وشرکاه، قاهره، ۱۳۸۶ه/ ۱۹۶۶م، ۸ جلد.

۹۵۰
مُختار الصِّحاح، زین الدین محمد بن ابی‌بکر بن عبدالقادر رازی حنفی (ف. بعد از ۶۶۶ه)، تحقیق احمد شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۴م.

المُخْتار مِنْ عیونِ المَعارِفِ والأخبار، امیره شیخ رضا فرحات، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م، ۱۰ جلد.

المُخْتار مِنْ مناقبِ الأَخْیار، مجدالدین ابوالسعادات مبارک بن محمد بن محمد بن عبدالکریم شیَبانی جَـزَری موصلی معروف به ابن اثیر (ف. ۶۰۶ه)، تحقیق مأمون صاغرجی ـ و عدنان عبد ربه ـ و محمد ادیب الجادر، امارات متحده عربی، مرکز زاید للتراث والتاریخ، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م، ۵ جلد + یک جلد فهارس.

مُختصر إتْحافَ الخِیَرَةِ المهَرَةِ بِزَوائِدِ المَسانیدِ العَشَرَة، ابوالعباس احمد بن ابی بکر بن اسماعیل بُوصیری کِنانی شافعی (ف. ۸۴۰ه)، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت، دار

الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ھ/ ۱۹۹۶م، ۱۰ جلد.

مختصر اخْتِلافِ العُلَماء، ابوجعفر احمد بن محمد بن سلامه طَحاوی حنفی (ف. ۳۲۱ھ)، دکتر عبدالله نظیر احمد، بیروت، دار البشائر الإسلامیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۷ھ، ۵ جلد.

مختصر التّاریخ، ظهیر الدین علی بن محمد بغدادی معروف به ابن کازرونی (ف. ۶۹۷ھ)، تحقیق دکتر مصطفی جواد، بغداد، وزارة الإعلام، مطبعة الحکومة، ۱۳۹۰ھ/ ۱۹۷۰م.

مُختصر تاریخِ مدینةِ دِمَشْق، ابوالفضل جمال الدین محمد بنِ مُکَرَّم مصری معروف به ابن مَنْظور (ف. ۷۱۱ھ)، دمشق، دار الفکر، ۱۴۰۵ھ/ ۱۹۸۵م، ۲۷ جلد + ۲ جلد فهارس.

مختصر تذکرةِ الإمامِ أبی عبدالله القُرْطُبی (ف. ۶۷۱ھ)، ابومحمد عبدالوهاب بن احمد بن علی شَعرانی (ف. ۹۷۳ھ)، مصر، المکتبة التجاریة الکبری، مطبعة مصطفی محمد، ۱۳۵۴ھ.

مختصر خَلیل، ضیاء الدین خلیل بن اسحاق بن موسی جُنْدی مصری مالکی (ف.۷۶۷ یا ۷۶۹ یا ۷۷۶ھ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ھ/ ۱۹۹۵م.

مختصر السّیرَة، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان تمیمی نَجْدی (ف. ۱۲۰۶ھ)، تحقیق عبدالعزیز بن زید رومی ـ و دکتر محمد بلتاجی ـ و سید حجاب، ریاض، مطابع الریاض، الطبعة الأولی.

۹۶۰

مختصر سیرَةِ الرَّسُول ﷺ، عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب حنبلی (ف. ۱۲۴۲ھ)، تحقیق احمد بن صالح بن ابراهیم بن عبدالرحمن الطّویّان، بیروت (مؤسسة

الریّان) ـ ریاض (دار طویق للنشر والتوزیع)، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

المُخْتَصَر فی أخبارِ البشر = تاریخ أبی الفِداءِ

مختصر الکامِلِ فِی الضُّعَفاءِ وعِلَلِ الحدیث، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مَقْریزی (ف. ۸۴۵ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

المختصر الکبیر فی سیرةِ الرَّسول ﷺ، محمد بن عبدالعزیز بن محمد کِنانی شافعی معروف به عزالدین ابن جَماعَه (ف. ۸۱۹ه)، تحقیق سامی مکی العانی، عمان، دار البشیر، الطبعة الأولی، ۱۹۹۳م.

مختصر المُزْنی، ابوابراهیم اسماعیل بن یحیی مُزْنی (ف. ۲۶۴ه)، بیروت، دار المعرفة.

مختصر مِنْ تفسیرِ الإمامِ الطَّبَری، ابویحیی محمد بن صُمادح تُجَیبی (ف. ۴۱۹ه)، تحقیق محمد حسن ابوالعزم الزفیتی، بیروت، دار القلم للطباعة والنشر والتوزیع، ۲ جلد.

مختصر کتابِ المُوافَقَةِ بینَ أهلِ البیتِ والصَّحابَة، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمَخْشَری (ف. ۵۳۸ه)، [کتاب الموافقة از اسماعیل بن علی بن حسن بن زَنْجَویه رازی سمّان (ف. ۴۴۵ه) است]، تحقیق السید یوسف احمد، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م.

مختصر کتابِ النَّظَرِ فی أحْکامِ النَّظَرِ لِابنِ القَطّان (ف.۶۲۸ه)، ابوالعباس احمد بن قاسم بن عبدالرحمن جُذامی فاسی مشهور به قَبّاب (ف. ۷۷۸ه)، تحقیق محمد ابو الاجفان، ریاض (مکتبة التوبة) ـ بیروت (مؤسسة الریان)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

مختصر کتاب الوَتْر، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مَقْریزی (ف. ۸۴۵ه)، تحقیق

ابراهیم محمد العلی ـ و محمد عبدالله ابوصعلیك، اردن، زرقاء، مکتبة المنار، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ه.

مُداراة النّاس، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، تحقیق محمد خیر رمضان یوسف، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م.

المَدْخَل (= مَدْخَل الشَّرْعِ الشّریفِ علی المَذاهِبِ الأَرْبَعَة)، ابوعبدالله محمد بن محمد بن محمد عَبْدَری فاسی مالکی مشهور به ابن الحاج (ف. ۷۳۷ه)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ه/ ۱۹۸۱م، ۴ جلد.

۹۷۰
المَدْخَل إلی کتابِ الإِکْلیل، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن حَمْدَوَیه معروف به حاکم نیشابوری (ف. ۴۰۵ه)، تحقیق دکتر فؤاد عبدالمنعم احمد، اسکندریه، دار الدعوة.

المَدْخل إلَی السُّنَنِ الکُبْری، ابوبکر احمد بن حسین بن علی بیهقی (ف. ۴۵۸ه)، تحقیق دکتر محمد ضیاء الرحمن اعظمی، کویت، دار الخلفاء للکتاب الإسلامی، ۱۴۰۴ه.

المَدْخَل إلَی الصَّحیح (= المدخل إلی معرفة الصحیح من السقیم)، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن حمدویه معروف به حاکم نیشابوری (ف. ۴۰۵ه)، تحقیق ربیع هادی عمیر مدخلی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴ه.

المَدْخَل إلی علومِ الحدیث، دکتر طاهر محمد دَرْدیری، عمان، مسقط، مکتبة العلوم، ۱۹۹۶م.

کتاب المُدَلِّسین، ابوزرعه احمد بن عبدالرحیم بن حسین کردی رازیانی مصری معروف به ابن العراقی (ف. ۸۲۶ه)، تحقیق دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب ـ دکتر نافذ حسین عماد، مصر، منصوره، دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م.

المُدَوَّنَة الكُبری، ابو عبدالله مالك بن أَنَس بن مالك أَصْبَحی (ف. ۱۷۹ه)، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۲۳ه، ۶ جلد.

المُدْهِش، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، تحقیق دکتر مروان قبانی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م.

مِرْآة الجِنانِ وعِبْرَة الیَقظانِ فی معرفةِ حوادثِ الزَّمان، ابومحمد عبدالله بن اسعد بن علی یافِعی شافعی یمنی مکی (ف. ۷۶۸ه)، قاهره، دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۳ه/ ۱۹۹۳م، ۴ جلد.

مَراح لَبید لِکَشْفِ معنَی القرآنِ المجید، محمد بن عمر نووی الجاوی (ف. ۱۳۱۶ه)، تحقیق محمد امین الضنّاوی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م، الطبعة الأولی، ۲ جلد.

المُرادِفات مِنْ قُرَیْش، ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله مَدائنی (ف. ۲۲۵ه)، [این رساله در ضمن مجموعه‌ای تحت عنوان «نوادر المخطوطات» (ج۱/ ۶۳ ـ ۸۷) به چاپ رسیده است. تحقیق عبدالسلام هارون، بیروت، دار الجیل، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ه/ ۱۹۹۱م، ۲ جلد].

۹۸۰
مرعاة المَفاتیح شرح مِشْکاةِ المَصابیح، ابو الحسن عبید الله بن محمد عبدالسلام رحمانی مبارَکْفُوری (ف. ۱۴۱۴ه)، هند، بنارس، الجامعة السلفیة، إدارة البحوث العلمیة والدعوة والإفتاء، الطبعة الثالثة، ۱۴۱۴ه/ ۱۹۸۴م، ۴ جلد.

مِرْقاة المَفاتیح شرح مِشْکاةِ المَصابیح، ملا علی بن سلطان محمد قاری حنفی (ف. ۱۰۱۴ه)، تحقیق جمال عیتانی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۱۱ جلد.

مُرُوج الذَّهَبِ ومَعادِن الجَوهر، ابوالحسن على بن حسين بن على مسعودى (ف. ۳۴۶ه)، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، مصر، المكتبة التجارة الكبرى، مطعبة السعادة، الطبعة الثانية، ۱۳۶۷ه/ ۱۹۴۸م، ۴ جزء در ۲ مجلد.

مَرويّات الإمامِ الزُّهْريِّ في المَغازي، محمد بن محمد العواجى، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م، ۲ جلد.

المَروِيّات التّاريخيّة والمَآثِر والمَناقِب لِكُتّابِ الوَحْيِ فِى الكُتُبِ السُّنَّة، شيخ عمر قحطان عبداللطيف العزّاوى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

المُزْهِر فى علومِ اللُّغَةِ وأَنْواعِها، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى‌بكر سُيُوطى (ف. ۹۱۱ه)، تحقيق فؤاد على منصور، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۹۹۸م.

مَسائِل الإمامِ أحمد (بروايةِ ابنِه أبى الفَضْلِ صالح)، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شَيبانى (ف. ۲۴۱ه)، به روايت ابوالفضل صالح بن احمد بن محمد بن حنبل (ف. ۲۶۵ه)، هند، الدار العلمية، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م، ۳ جلد.

المَسائِل السَّرَوِيَّة، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عُكْبَرى بغدادى معروف به شيخ مفيد (متوفاى ۴۱۳ه)، قم، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد.

المَسائِل والرَّسائِل المَرْوِيَّة عَنِ الإمامِ أحمدَ بنِ حَنْبَلٍ فِى العَقِيدَة، دكتر عبدالإلـه بن سلمان بن سالم احمدى، رياض، دار طيبة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

مَسأَلَة الاِحْتِجاجِ بِالشّافِعِىّ، ابوبكر احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى (ف. ۴۶۳ه)، تحقيق خليل ابراهيم ملا خاطر، پاكستان، المكتبة الأثرية.

۹۹۰
المُسْتَدْرَك علی الصَّحِيحَيْن، ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن حمدويه معروف به حاكم نيشابوری (ف. ۴۰۵ﻫ)، تحقيق شيخ محمد عرب ابن شيخ محمد حسين محدث يمانی ــ و امير حسن نعمانی ــ و سيد ابوالحسن امروهوی ــ و قاضی شريف الدين فالمی ــ و سيد هاشم ندوی، دكن، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية، ۱۳۳۴ ـ ۱۳۴۲ﻫ، ۴ جلد.

المُسْتَطْرَف فی كلِّ فنٍّ مُسْتَظْرَف، ابوالفتح شِهاب الدين محمد بن احمد اَبْشيهی (ف. ۸۵۰ﻫ يا ۸۵۲ﻫ)، تحقيق دكتر مفيد محمد قميحه، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ﻫ/ ۱۹۸۶م، ۲ جلد.

مُسْتَعْذِب الإخْبار بِأَطْيَبِ الأَخْبار (شرح «أَوْجَزِ السِّيَر» لِابنِ فارِس)، ابومَدْيَن محمد بن احمد بن محمد فِهْری فاسی (ف. بعد از ۱۱۳۲ﻫ)، تحقيق احمد عبدالله باجور، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ﻫ/ ۲۰۰۵م.

المُسْتَفاد مِنْ ذَيْلِ تاريخِ بَغْداد، محب الدين ابوعبدالله محمد بن محمود بن حسن معروف به ابن النجّار بغدادی (ف. ۶۴۳ﻫ)، انتقاء حافظ ابوالحسين احمد بن ايبك حَسامی معروف به ابن الدِّمْياطی (ف. ۷۴۹ﻫ)، تحقيق مصطفی عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ﻫ، ۲ جلد. [اين كتاب در جزء ۲۱ و ۲۲ ملحقات تاريخ بغداد به چاپ رسيده است].

المُسْتَقْصیٰ فی أَمْثال العَرَب، ابوالقاسم جار الله محمود بن عمر زَمَخْشَری (ف. ۵۳۸ﻫ)، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الثانية، ۱۹۸۷م، ۲ جلد.

مُسْنَد أحمدَ بنِ حَنْبَل، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل شيبانی (ف. ۲۴۱ﻫ)، مصر، المطبعة الميمنية، ۱۳۱۳ﻫ، ۶ جلد.

مُسنَد أسامَةَ بنِ زَيْد (= **مُسْنَد الحِبِّ بنِ الحِبِّ أسامَةَ بنِ زَيْد**)، ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزيز بَغَوی (ف. ۳۱۷ه)، تحقیق حسن امین بن المندوه، ریاض، دار الضیاء، ۱۴۰۹ه.

مُسنَد الإمام الشافعی، ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی (ف. ۲۰۴ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة.

مُسنَد البَزّار (**البَحْر الزّخّار**)، ابوبکر احمد بن عمرو بن عبدالخالق بَـزّار (ف. ۲۹۲ه)، تحقیق عادل بن سعد، مدینه منوره، مکتبة العلوم والحکم، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳ه، ۱۱ جلد.

مُسنَد ابنِ الجَعْد، ابوالحسن علی بن جَعْد بن عبید جَوْهری (ف. ۲۳۰ه) به روایت ابو القاسم عبد الله بن محمد بَغَوی (ف. ۳۱۷ه)، تحقیق عامر احمد حیدر، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م.

۱۰۰۰

مُسنَد الحُمَیْدی، ابوبکر عبد الله بن زبیر حُمَیدی اسدی (ف. ۲۱۹ه)، تحقیق حبیب الرحمن عظمی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الأولی، ۱۴۰۹ه/ ۱۹۸۸م، ۲ جلد.

مُسنَد أبی داودَ الطَّیالِسی، ابوداود سلیمان بن داود طَیالِسی (ف. ۲۰۴ه)، دکن، مطبعة دائرة المعارف النظامیة، ۱۳۲۱ه.

مُسْنَد ابنِ راهْوَیْه، اسحاق بن ابراهیم بن مخلد حَنْظَلی مروزی ابویعقوب ابن راهْوَیه (ف. ۲۳۸ه)، تحقیق دکتر عبدالغفور عبدالحق بَلوشی، مدینه، مکتبة الإیمان، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۱م، ۵ جزء.

مُسْنَد الرَّبیع (= **الجامِع الصَّحیح لِلإمامِ الرَّبیعِ بن حَبیب**)، ربیع بن حبیب بن عمرو فَراهیدی أَزْدی بصری إِباضی (از علمای قرن دوم هجری)، به ترتیب ابویعقوب

یوسف بن ابراهیم بن میاد وَرْجَلانی اِباضی (ف. ۵۷۰ه)، تحقیق محمد ادریس ـ و عاشور بن یوسف، بیروت (دار الحکمة) ـ سلطنة عمان (مكتبة الاستقامة)، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ه.

مُسْنَد الرُّويانيّ، ابوبکر محمد بن هارون رُویانی (ف. ۳۰۷ه)، تحقیق ایمن علی ابویمانی، قاهره، مؤسسة قرطبه، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ه، ۲ جلد.

مُسْنَد الشّامِيّين، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طَبَرانی (ف. ۳۶۰ه)، تحقیق حمدی عبدالمجيد سلفی، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۴ جلد.

مُسْنَد عائِشَةَ أمِ المُؤْمِنينَ مِنَ المُسْنَدِ المُعْتَلِيّ بِأَطْرافِ الْمُسْنَدِ الحَنْبَلِيّ، شِهاب الدين ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، تحقیق ابومطیع عطاء الله بن عبدالغفار کوریجو سندی، قاهره، مكتبة السنّة ـ الدار السلفية لنشر العلم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م.

مُسْنَد أبىالعَبّاسِ محمّدِ بنِ إسْحاقَ السرّاج (ف. ۳۱۳ه)، ضياءالدين ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد بن احمد مَقْدِسی حنبلی (ف. ۶۴۳ه)، تحقیق احمد فتحی عبدالرحمن، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

مُسْنَد عَبْدِ بنِ حُمَيْد (= المُنْتَخَب من مُسْنَد عبد بن حمید)، ابو محمد عبد بن حمید کِشّی (ف. ۲۴۹ه)، تحقیق سید صبحی بدری سامرائی ـ و محمود محمد خلیل صعیدی، بیروت، عالم الكتب ـ مكتبة النهضة العربية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م.

مُسْنَد أبى عَوانَة، ابوعَوانَة يعقوب بن اسحاق بن ابراهیم نیشابوری إشفَرایینی (ف. ۳۱۶ه)، بیروت، دار المعرفة، ۵ جلد.

۱۰۱۰

مُسْنَد الفاروقِ أميرِ المُؤمنينَ أبىحَفْصِ عمرَ بنِ الخَطّابِ ﷺ وَأَقْوالِه على أبوابِ

العِلْم، ابوالفِداء اسماعیل بن عمر بن کَثیر دمشقی شافعی (ف. ۷۷۴ھ)، تحقیق دکتر عبدالمعطی قلعجی، مصر، منصوره، دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۲ھ/ ۱۹۹۲م، ۲ جلد.

مُسْنَد فاطمةَ الزَّهْراءِ رضی‌الله‌عنها **وَما وَرَدَ فی فَضْلِها**، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر سُیُوطی (ف. ۹۱۱ھ)، تحقیق فوّاز احمد زمرْلی، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۴ھ/ ۱۹۹۴م.

المُسْنَد المُسْتَخْرَج علی صَحیحِ مُسْلِم، ابونُعَیْم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ف. ۴۳۰ھ)، تحقیق محمد حسن محمد حسن اسماعیل شافعی، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ھ/ ۱۹۹۶م، ۴ جلد.

مُسْنَد أبی یَعْلَی المَوْصِلیّ، ابویَعْلی احمد بن علی بن مُثَنّی تمیمی مَوْصِلی (ف. ۳۰۷ھ)، تحقیق سلیم اسد، دمشق ـ بیروت، دار المأمون للتراث، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ھ ـ ۱۴۱۴ھ/ ۱۹۸۸م ـ ۱۹۹۴م، ۱۳ جلد + ۳ جلد فهارس.

المُسَوّیٰ شَرْح المُوَطّأ، ولی الله احمد بن عبدالرحیم بن وجیه الدین دِهْلوی (ف. ۱۱۷۶ھ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۳ھ/ ۱۹۸۳م، ۲ جلد.

مَشارِق الأَنوارِ علی صِحاحِ الآثار، قاضی عیاض بن موسی بن عِیاض یَحْصِبی مالکی (ف. ۵۴۴ھ)، تونس (المکتبة العتیقة) ـ قاهره (دار التراث)، ۱۳۳۳ھ، ۲ جزء.

مَشاهیر علماءِ الأَمْصارِ أَعْلام فقهاءِ الأَقْطار، ابوحاتِم محمد بن حِبّان بن احمد بُسْتی (ف. ۳۵۴ھ)، دار الوفاء للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۱ھ/ ۱۹۹۱م.

مِشْکاة المَصابیحِ علی مَصابیحِ السُّنَّة، ولی الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالله شافعی معروف به خطیب تبریزی (ف. بعد از ۷۳۷ھ)، تحقیق محمد ناصر الدین اَلْبانی (ف.

۱۴۲۰ھ)، دمشق، المکتب الإسلامي، الطبعة الأولى، ۱۳۸۱ھ/ ۱۹۶۱م، ۳ جلد.
(در پایانِ جلد سوم، کتابِ «الإکمال فی أسماء الرجال» در ۲۱۰ صفحه چاپ شده
است).

مُشْكِلِ الحَديثِ وبَيانه، ابوبکر محمد بن حسن بن فورك اصفهانی شافعی (ف. ۴۰۶ھ)،
تحقیق موسی محمد علی، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الثانیة، ۱۹۸۵م.

المَصاحِف، ابوبکر عبدالله بن سلیمان بن اشعث اَزْدی سِجِسْتانی معروف به ابن ابی داود
(ف. ۳۱۶ھ)، تحقیق دکتر آثر جفری (آرتور جفری = Arthur Jeffery)، مصر، المطبعة
الرحمانیة، الطبعة الأولی، ۱۳۵۵ھ/ ۱۹۳۶م.

۱۰۲۰
مَصارِع العُشّاق، ابومحمد جعفر بن احمد بن حسین سَرّاج قاری (ف. ۵۰۰ھ)، بیروت، دار
صادر، ۱۴۱۰ھ/ ۱۹۹۰م، ۲ جلد.

مِصْباح الزُّجاجَةِ فی زَوائِدِ ابنِ ماجَة، ابوالعباس احمد بن ابی بکر بن اسماعیل بُوصیری
کِنانی شافعی (ف. ۸۴۰ھ)، تحقیق محمد منتقی کشناوی، بیروت، دار العربیة، الطبعة
الثانیة، ۱۴۰۳ھ، ۴ جلد.

المِصْباح المُضيء فی کتابِ النَّبيِّ الأُمِّيِّ وَرُسُلِه إلی مُلُوكِ الأَرْضِ مِنْ عَرَبِيٍّ
وعَجَميٍّ، جمال الدین ابوعبدالله محمد بن علی بن احمد انصاری معروف به
ابن حَدیده (ف. بعد از ۷۷۹ھ)، تحقیق محمد عظیم الدین، بیروت، عالم الکتب،
الطبعة الثانیة، ۱۹۸۵م، ۲ جلد.

مُصَنَّف ابنِ أبی شَیْبَة، ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شَیْبَه (ف. ۲۳۵ھ)، تحقیق سعید
اللحّام، بیروت، دار الفکر، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹ھ/ ۱۹۸۸م، ۸ جلد.

مُصَنَّف عبدِ الرَّزّاق (الجامِع الکَبیر)، ابوبکر عبدالرزاق بن هَمّام صَنْعانی (ف. ۲۱۱ھ)،

تحقیق شیخ حبیب الرحمن اعظمی، پاکستان، المجلس العلمی، ۱۳۹۲ه‍، ۱۱ جلد + یک جلد فهارس.

مَطالِب أُولِی النُّهی فی شرحِ غایَةِ المُنْتَهی، مصطفی بن سعد بن عبده رُحَیْبانی دمشقی سُیُوطی (ف. ۱۲۴۳ه‍)، دمشق، المکتب الإسلامی، ۱۹۶۱م، ۶ جلد.

المَطالِب العالِیَة بِزَوائِدِ المَسانیدِ الثَّمانِیَّة، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه‍)، تحقیق شیخ حبیب الرحمن اعظمی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۴ه‍/ ۱۹۹۳م، ۴ جلد + یک جلد فهارس.

المُطْلِع علی أبوابِ المُقْنِع، ابوعبدالله شمس الدین محمد بن ابی الفتح بن ابی‌الفضل بَعْلی حنبلی (ف. ۷۰۹ه‍)، تصحیح زهیر الشاویش، بیروت ـ دمشق، المکتب الإسلامی، ۱۴۰۱ه‍/ ۱۹۸۱م.

مَعَ المُصْطَفی عَلیه الصَلاةُ والسَّلام، دکتر عائشه عبدالرحمن (بنت الشاطئ)، بیروت، دار الکتاب العربی، الطبعة الأولی، ۱۳۹۲ه‍/ ۱۹۷۲م.

مَعارِج القَبُول بِشرحِ سُلَّمِ الوُصُولِ إلی عِلْمِ الأُصُول، حافظ بن احمد بن علی حکمی (ف. ۱۳۷۷ه‍)، تحقیق عمر بن محمود ابوعمر، عربستان، دمام، دار ابن القیم، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه‍/ ۱۹۹۰م، ۳ جلد.
۱۰۳۰

المَعارف، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قُتَیْبَه دینَوَری (ف. ۲۷۶ه‍)، تحقیق ثروت عکاشه، مصر، مطبعة دار الکتب، ۱۳۷۹ه‍/ ۱۹۶۰م.

مَعالِم السُّنَن (شرح سُنَن أبی داود)، ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خَطّابی بُستی (ف. ۳۸۸ه‍)، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ه‍/ ۱۹۹۶م، ۴ جزء در ۲ مجلد.

مَعالِي الرُّتَبِ لِمَنْ جَمَعَ بَيْنَ شَرَفَي الصُّحْبَةِ وَالنَّسَب، مساعد سالم العبد الجادر، بيروت (دار البشائر الإسلامية) ـ كويت (مكتبة مساعد العبد الجادر)، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۴م.

معانِي القُرْآن (نَحّاس)، ابوجعفر احمد بن محمد بن اسماعيل مُرادى نحّاس (ف. ۳۳۸هـ)، تحقيق محمد على صابونى، مكه، جامعة ام القرى، الطبعة الأولى، ۱۴۰۹هـ، ۶ جلد.

المُعْتَصَر مِنَ المُخْتَصَر مِنْ مُشْكِلِ الآثار، ابوالمحاسن جمال الدين يوسف بن موسى مَلَطى حنفى (ف. ۸۰۳هـ)، تصحيح محمد طه ندوى و ديگران، حيدر آباد دكن، دائرة المعارف العثمانية، ۱۳۶۳هـ، ۲ جلد.

مُعْجِز مُحمّدٍ رَسُولِ الله ﷺ، شيخ عبدالعزيز بن ابراهيم بن عبدالرحمن ثَعالِبى تونسى (ف. ۱۳۶۳هـ)، با مقدمه دكتر محمد يَعلاوى، بيروت، دار الغرب الإسلامى، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۶هـ/ ۱۹۸۶م، ۲ جلد.

المُعْجَم، ابويَعْلى احمد بن على بن مُثَنّى تميمى موصلى (ف. ۳۰۷هـ)، تحقيق ارشاد الحق اثرى، فيصل آباد، إدارة العلوم الأثرية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۷هـ.

كتاب المُعْجَم، ابو سعيد احمد بن محمد بن زياد بن بشر بصرى معروف به ابن الاَعرابى (ف. ۳۴۰هـ)، تحقيق عبدالمحسن بن ابراهيم بن احمد حسينى، عربستان، دار ابن الجوزى للنشر والتوزيع، ۱۴۱۸هـ/ ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

المُعْجَم (= المعجم فى الحديث والشيوخ الذين أخذ عنهم المصنف)، ابوبكر محمد بن ابراهيم بن على اصفهانى معروف به ابن المُقْرى (ف. ۳۸۱هـ)، تحقيق محمدحسن محمدحسن اسماعيل ـ مسْعَد عبدالحميد سَعْدنى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۴هـ/ ۲۰۰۳م.

مُعْجَم الأُدَباء، ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حَمَوی (ف. ۶۲۶هـ)، بیروت، دارِ الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۰هـ/ ۱۹۸۰م، ۲۰ جزء.

مُعْجَم الأدبیاتِ الشَواعِر، ابوالعَزَم سید جمال الدین محمد حسن بک سمّان حَمَوی حسینی مکی (ف. ۱۳۵۴هـ)، تحقیق احمد یوسف الدقاق، دمشق، دار الثقافة العربیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶هـ/ ۱۹۹۶م.

مُعْجَم أَسامِیِ الرُّواةِ الّذینَ تَرْجَمَ لَهُمُ العَلاّمةُ محمّد ناصرِ الدّینِ الأَلْبانِیُّ جَرْحاً وَتَعْدیلاً، گردآوری (= إعداد) احمد اسماعیل شکوکانی ـ و صالح عثمان اللّحّام، بیروت، دار ابن حزم، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱هـ/ ۲۰۰۰م، ۴ جلد.

مُعْجَم أسْماءِ العَرَب (= مَوْسُوعَة السّلطان قابُوس لِأَسْماءِ العَرَب)، هیئت علمی: السعید محمد بدوی ـ و علیّ الدین هلال ـ و فاروق شوشة ـ و محمود فهمی حجازی، تحت اشراف: محمد بن الزبیر، سلطنة عمان (جامعة السطان قابوس) ـ بیروت (مکتبة لبنان)، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱هـ/ ۱۹۹۱م، ۲ جلد.

مُعْجَم الأفعالِ المُتَعَدِّیَةِ بِحَرْفٍ، موسی بن حاج محمد بن ملیانی احمدی دَرّاجی مَسیلی جزائری ملقب به نویرات، تاریخ اتمام تألیف: ۱۳۹۷هـ/ ۱۹۷۷م.

مُعْجَم الأَوائِلِ فی تاریخِ العَرَبِ والمُسْلِمین، دکتر فؤاد صالح السَّیِّد، بیروت، دار المناهل، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۲م.

المُعْجَم الأَوْسَط، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طَبَرانی (ف. ۳۶۰هـ)، ابومعاذ طارق بن عوض الله بن محمد ـ ابوالفضل عبدالمحسن بن ابراهیم حسینی، قاهره، دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵هـ/ ۱۹۹۵م، ۹ جلد + یک جلد فهارس.

مُعْجَم البُلْدان، ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حَمَوی، (ف. ۶۲۶هـ)، بیروت، دار إحیاء التراث

العربی، ۱۳۹۹ھ/ ۱۹۷۹م، ۵ جلد.

مُعْجَم بَنی أُمَیَّة، دکتر صلاح الدین المُنَجِّد، بیروت، دار الکتاب الجدید، الطبعة الأولی، ۱۹۷۰م.

مُعْجَم الشُّعَراءِ مِنَ العَصْرِ الجاهِلِیِّ حَتّی سَنَة ۲۰۰۲م، کامل سلمان جبوری، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۳م، ۶ جلد.

مُعْجَم الشُّعَراءِ مِنَ العَصْرِ الجاهِلِیِّ حَتّی نِهایَةِ العَصْرِ الأُمَویّ، دکتر عفیف عبدالرحمن، بیروت، دار المناهل، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ھ/ ۱۹۹۶م.

۱۰۵۰

مُعْجَم الصَّحابَة، ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بَغَوی (ف. ۳۱۷ھ)، تحقیق محمد الامین بن محمد محمود احمد جَکَنی، کویت، مکتبة دار البیان للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۱ھ/ ۲۰۰۰م، ۵ جلد.

مُعْجَم فقهِ السَّلَفِ عِتْرَةً وصَحابَةً وتابِعین، محمد منتصر کتّانی، مکه مکرمه، جامعة أم القری، ۱۴۰۵ھ، ۹ جزء.

المُعْجَم الکَبیر، ابوالقاسم سلیمان بن احمد طَبَرانی (ف. ۳۶۰ھ)، تحقیق حمدی عبدالمجید سلَفی، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۴ھ/ ۱۹۸۴م، ۲۵ جزء.

مُعجم مَا استَعْجَمَ مِنْ أَسماءِ البِلادِ والمَواضِع، ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز بکری اندلسی (ف. ۴۸۷ھ)، تحقیق مصطفی السقا، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ھ/ ۱۹۸۳م، ۴ جلد.

مُعْجَم ما یَخُصُّ آلَ البیتِ النَّبَویِّ، دکتر عبدالکریم بن ابراهیم بن محمد آل غضیه،

عربستان، دار ابن الجوزی للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ١۴٢٠هـ.

المُعْجَم المُخْتَصَر لِلْوَقائِع، سالم سلیمان العیس، دمشق، دار النمیر للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ١٩٩٨م.

مُعجم مَشایِخِ أبی عبدِاللهِ محمّدِ الدَّقّاق، ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد بن محمد اصفهانی (ف. ۵١۶هـ)، تحقیق شریف حاتم بن عارف عونی، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ١٩٩٧م.

مُعجم مَقاییسِ اللُّغَة، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریاء قزوینی رازی (ف. ٣٩۵هـ)، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت، الطبعة الثانیة، ١۴٢٠هـ/ ١٩٩٩م، ۶ جزء.

مُعجم النِّساءِ الشّاعراتِ فی الجاهِلِیَّةِ والإسلام، عبد ا. مهَنّا، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ١۴١٠هـ/ ١٩٩٠م.

مَعرِفَة التَّذْکِرَة، ابوالفضل محمد بن طاهر بن علی مَقْدِسی معروف به ابن قَیْسَرانی (ف. ۵٠٧هـ)، تحقیق شیخ عماد الدین احمد حیدر، بیروت، مؤسسة الکتب الثقافیة، الطبعة الأولی، ١۴٠۶هـ/ ١٩٨۵م.

١٠۶٠

مَعرفة الثِّقات، ابوالحسن احمد بن عبد الله عِجْلی (ف. ٢۶١هـ)، به ترتیبِ تقی‌الدین سُبْکی (ف. ٧۵۶هـ) ـ و نورالدین هَیْثَمی (ف. ٨٠٧هـ)، تحقیق عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی، مدینه، مکتبة الدار، الطبعة الأولی، ١۴٠۵هـ، ٢ جلد.

مَعرفة الرُّواةِ المُکْثِرینَ وَأَثْبَت أَصْحابِهِم، فهد بن عبدالعزیز العمار، با مقدمه عبدالله بن عبدالرحمان السعد، ریاض، مکتبة الرشد (ناشرون)، ١۴٢۴هـ.

مَعرفة السُّنَنِ والآثارِ عن الإمامِ أبی عبدِالله محمدِ بنِ إدریسَ الشافعیّ، ابوبکر

احمد بن حسین بن علی بیهقی (ف. ۴۵۸هـ)، تحقیق سید کسروی حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲هـ/ ۱۹۹۱م، ۷ جلد.

معرفة الصّحابَة، ابونُعَیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی (ف. ۴۳۰هـ)، تحقیق محمد حسن محمد حسن اسماعیل و مسْعد عبد الحمید سعدنی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۲م، ۵ جلد.

المعرفة والتّاریخ، ابویوسف یعقوب بن سفیان فَسَوی (ف. ۲۷۷هـ)، تحقیق خلیل المنصور، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹هـ/ ۱۹۹۹م، ۳ جلد.

المَعُونَة علی مَذْهَبِ عالِمِ المدینةِ أبیعبدِاللهِ مالِكِ بنِ أَنَس، ابومحمد قاضی عبدالوهاب بن علی بن نصر تَغْلَبی بغدادی مالکی (ف. ۴۲۲هـ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۴م، ۲ جلد.

المِعْیار وَالمُوازَنَة فی فَضائِلِ أمیرِالمُؤْمِنینَ عَلِیّ بنِ أبی طالِب، ابوجعفر محمد بن عبدالله اِسْکافی (ف. ۲۴۰هـ)، تحقیق محمد باقر محمودی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۲هـ/ ۱۹۸۱م.

المُعین فی طَبقاتِ المُحَدِّثین، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸هـ)، تحقیق دکتر همام عبدالرحیم سعید، اردن، عمان، دار الفرقان، الطبعة الأولی، ۱۴۰۴هـ.

المَغازی النبویّة، ابوعبدالله محمد بن عمر بن واقِد واقِدی (ف. ۲۰۷هـ)، تحقیق دکتر مارسدن جونس Marsden Jones، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۴هـ/ ۱۹۸۴م، ۳ جلد.

المُغْرِب فی تَرتیبِ المُعْرِب، ابوالفتح ناصر بن عبدالسید ابی‌المکارم بن علی خوارزمی

مُطَرِّزی (ف. ۶۱۰ه)، تحقیق محمود فاخوری ـ و عبدالحمید مختار، حلب، مکتبة اسامة بن زید، ۱۳۹۹ه/ ۱۹۷۹م، ۲ جلد.

۱۰۷۰

مُغْنی ذَوِی الأَفْهام عن الکتبِ الکثیرةِ فی الأحکام، جمال الدین یوسف بن حسن بن عبدالهادی دمشقی حنبلی (ف. ۹۰۹ه)، تحقیق ابومحمد اشرف بن عبدالمقصود، ریاض، مکتبة دار الطبریة ـ مکتبة أضواء السلف، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م.

المُغنی علی مُخْتَصَرِ أبی القاسمِ الخَرَقیّ (ف. ۳۳۴ه)، ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدامَه مَقْدِسی (ف. ۶۲۰ه)، تحت إشراف محمد رشید رضا، قاهره، مطبعة المنار، ۱۳۴۵ه، ۱۲ جلد + ۲ جلد فهارس تحت عنوان «مُعْجَم الفقه الحنبلی مستخلَص من کتاب المغنی».

المُغْنی عَن حَمْلِ الأَسفار، زین الدین ابوالفضل عبدالرحیم بن حسین بن عبدالرحمن عِراقی (ف. ۸۰۶ه)، تحقیق اشرف عبدالمقصود، ریاض، مکتبة طبریة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م، ۲ جلد.

المُغْنی فِی الضُّعَفاء، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، تحقیق دکتر نور الدین عتر، بیروت.

مُغْنِی المُحْتاج إلی معرفةِ مَعانی أَلفاظِ المِنْهاج، شمس الدین محمد بن احمد شِرْبِینی قاهری شافعی خطیب (ف. ۹۷۷ه)، قاهره، شرکة مکتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۳۷۷ه/ ۱۹۵۸م، ۴ جلد.

مِفْتاح دارِ السَّعادَةِ ومَنْشور ولایةِ العِلْم، شمس الدین محمد بن ابی‌بکر بن ایوب معروف به ابن قَیِّم جَوْزِیَّه (ف. ۷۵۱ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ه/ ۱۹۹۳م، ۲ جزء.

مِفْتاح السَّعادَةِ ومِصْباح السِّيادَةِ فی مَوْضُوعاتِ العُلُوم، احمد بن مصطفی بن خلیل رومی حنفی معروف به طاشکُبْری زادَه (ف. ۹۶۸ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه/ ۱۹۸۵م، ۳ جلد.

المُفهِم لِما أَشْکَلَ مِنْ تَلخیصِ کتابِ مُسْلِم، ابوالعباس احمد بن عمر بن ابراهیم قُرْطُبی (ف. ۶۵۶ه)، تحقیق محیی الدین دیب مستو ـ و احمد محمد السید ـ و یوسف علی بدیوی ـ و محمود و ابراهیم بزّال، دمشق ـ بیروت، دار ابن کثیر ـ دار الکلم الطیب، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م، ۷ جلد.

مَقاتِل الطّالِبِیّین، ابوالفرج علی بن حسین بن محمد مروانی اموی اصفهانی (ف. ۳۵۶ه)، با مقدمه کاظم المظفر، نجف، المکتبة الحیدریة، ۱۳۸۵ه/ ۱۹۶۵م.

المَقاصِد الحَسَنَة فی بیانِ کَثیرٍ مِنَ الأَحادیثِ المُشْتَهِرَةِ عَلَی الأَلْسِنَة، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمن سَخاوی (ف. ۹۰۲ه)، تحقیق عبدالله محمد الصدیق، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ه/ ۱۹۸۷م.

۱۰۸۰

مَقامات العُلماءِ بَیْنَ یَدَیِ الخُلَفاءِ والأُمَراء، ابوحامد محمد بن محمد غزالی (ف. ۵۰۵ه)، تحقیق محمد حسن محمد حسن اسماعیل ـ و احمد فرید مزیدی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م، [در آخر این کتاب، کتاب «سر العالَمین وکشف ما فی الدارَین» به چاپ رسیده است].

المَقْبُول مِنْ أَسْبابِ النُّزُول، دکتر ابو عمر نادی بن محمود حسن ازهری، مصر، مطبعة الأمانة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م.

المُقْتَفَی مِنْ سیرةِ المُصْطَفی (= المُقْتَفی فی فضائلِ المُصطفی)، بدر الدین ابومحمد حسن بن عمر بن حسن بن حبیب حَلَبی (ف. ۷۷۹ه)، تحقیق دکتر مصطفی محمد

حسین ذهبی، قاهره، دار الحدیث، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۶م.

کتاب مَقْتَلِ أمیرِ المُؤمنینَ علیِ بنِ أبی‌طالِبٍ علیه السَّلام، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ه)، به روایت حسین بن صفوان بن اسحاق بَرذَعی (ف. ۳۴۰ه)، تحقیق ابراهیم صالح، بیروت، دار البشائر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م.

مَقْتَل الحُسَین، ابوالمؤید موفق بن احمد مکی خوارزمی (ف. ۵۶۸ه)، تحقیق شیخ محمد سَماوی، نجف، مطبعة الزهراء، ۱۳۶۷ه/ ۱۹۴۸م، ۲ جزء.

المُقْتَنیٰ فی سَرْدِ الکُنیٰ، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ه)، تحقیق محمد صالح عبدالعزیز المراد، مدینه منوره، مطابع الجامع الإسلامیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۸ه، ۲ جلد.

المُقَدِّمَة الحَضْرَمِیَّة، عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی بکر بافضل حَضْرَمی یمنی شافعی (ف. ۹۱۸ه)، تحقیق ماجد حموی، دمشق، الدار المتحدة، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۳ه.

مقدمة ابنِ الصّلاحِ فی عُلُومِ الحدیث، تقی الدین ابوعمرو عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان شَهْرَزُوری معروف به ابن الصّلاح (ف. ۶۴۳ه)، تحقیق ابوعبدالرحمن صلاح بن محمد بن عویضه، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م.

المُقَفّی الکَبیر، تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر مَقْریزی (ف. ۸۴۵ه)، تحقیق محمد یَعلاوی، بیروت، دار الغرب الإسلامی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۱ه/ ۱۹۹۱م، ۷ جلد + یک جلد فهارس.

لمُقْنِع، ابومحمد موفق الدین عبدالله بن احمد بن محمد بن قُدامَه مَقْدِسی از احفاد عمر بن خطاب (ف. ۶۲۰ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، (توزیع: مکة المکرمة، دار الباز

للنشر والتوزيع).

۱۰۹۰
المُقْنِع فی علومِ الحديث، سراج الدين عمر بن علی بن احمد شافعی معروف به ابن المُلَقِّن (ف. ۸۰۴ھ)، تحقيق عبدالله بن يوسف الجديع، عربستان، دار فواز للنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ھ.

المِلَل وَالنِّحَل، ابوالفتح محمد بن عبدالكريم بن احمد شهرستانی (ف. ۵۴۸ھ)، تحقيق سيد محمد كيلانی، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۰۴ھ، ۲ جلد.

مِنْ عُظَماءِ الصَّحابَة، محمد بن احمد بن يونس جاب الله، رياض، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ھ/ ۲۰۰۴م.

مِنْ كَلامِ أبی زَكَرِيّا يَحْيَی بنِ مَعِينٍ فِی الرِّجال، يحيی بن معين (ف. ۲۳۳ھ)، به روايت ابوخالد يزيد بن هيثم بن طَهْمان دَقّاق (ف. ۲۸۴ھ)، تحقيق دكتر احمد محمد نور سيف، دمشق، دار المأمون للتراث، ۱۴۰۰ھ.

مِنْ مَعِينِ السِّيرَة، صالح احمد شامی، بيروت ـ دمشق ـ عمان، المكتب الإسلامی، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۲ھ/ ۲۰۰۱م.

مَنار السَّبيلِ فی شرحِ الدَّليل، ابراهيم بن محمد بن سالم بن ضويان (ف. ۱۳۵۳ھ)، تحقيق عصام قلعجی، رياض، مكتبة المعارف، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ھ، ۲ جلد.

مَناقِبِ الإمامِ عليِّ بنِ أبی‌طالِب ﷺ، ابوالحسن علی بن محمد بن محمد جُلّابی واسطی بغدادی شافعی معروف به ابن مَغازِلی (ف. ۴۸۳ھ)، بيروت، دار الأضواء، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲ھ/ ۱۹۹۲م.

مَناقِب عليٍّ وَالحَسَنَيْنِ وَأُمِّهِما فاطمةَ الزَّهْراء، محمد فؤاد بن عبدالباقی بن صالح بن

محمد (ف. ١٣٨٨ه)، قاهره، دار الحديث، ٢٠٠٢م.

مناقب عمر الفاروق رضي الله عنه، سيد احمد بن سيد اسماعيل بَرْزَنجى شافعى (ف. ١٣٣٧ه)، مصر، مطبعة النيل، ١٣٢١ه/ ١٩٠٤م.

مَناهِل العِرْفان فى عُلومِ القُرآن، محمد عبدالعظيم زرقانى (ف. ١٣٦٧ه)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٦ه/ ١٩٩٦م، ٢ جلد.

١١٠٠

مُنْتَخَب كَنْزِ العُمّالِ فى سُنَنِ الأَقْوالِ والأَفْعال، علاءالدين على بن عبدالملك حُسام الدين بن قاضى خان معروف به مُتَّقى هندى (ف. ٩٧٥ه). [در حاشيهٔ مسند احمد بن حنبل چاپ شده است: مصر، المطبعة الميمنية، ١٣١٣ه، ۶ جلد].

المُنتَخَب مِن كتابِ أَزْواجِ النَّبى صلى الله عليه وسلم، ابوعبدالله زُبير بن بَكّار بن عبدالله قرشى زبيرى (ف. ٢٥۶ه)، تحقيق سكينة الشهابى، بيروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١۴٠٣ه.

المُنْتَخَب مِنْ كتابِ ذَيْلِ المُذَيَّلِ مِنْ تاريخِ الصَّحابَةِ والتّابعين، محمد بن جرير طبرى (ف. ٣١٠ه)، بيروت، مؤسسة الأعلمى، ١٣٥٨ه/ ١٩٣٩م.

المُنْتَظَم فى تاريخِ الأُمَمِ والمُلُوك، جمال الدين عبدالرحمن بن على ابوفَرَج ابن جَوْزى بغدادى (ف. ٥٩٧ه)، تحقيق محمد عبدالقادر عطا ـ و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١۴١٢ه/ ١٩٩٢م، ١٨ جزء+يک جلد فهارس.

المُنْتَقى (شَرْح مُوَطَّأِ الإمامِ مالِك)، ابوالوليد سليمان بن خَلَف بن سعد باجى اندلسى (ف. ۴٩۴ه)، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الأولى، ١٣٣١ه ـ ١٣٣٢ه، ٧ جزء.

المُنْتَقى مِنَ السُّنَنِ المُسْنَدةِ عن رَسُولِ الله ﷺ، ابومحمد عبدالله بن على بن الجارود نيشابورى (ف. ۳۰۷ھ)، تحقيق عبدالله عمر البارودى، بيروت، دار الجنان ـ مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ھ/ ۱۹۸۸م.

المُنْتَقى مِنْ كتابِ مَكارِمِ الأَخْلاقِ وَمَعالِيها ومَحْمودِ طَرائِقِها، ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد سَلَفى اصفهانى (ف. ۵۷۶ھ)، [مؤلفِ مكارم الأخلاق: ابوبكر محمد بن جعفر بن محمد بن سهل خَرائِطى سامرى (ف. ۳۲۷ھ)]، دمشق، دار الفكر، ۱۹۸۶م.

المُنْتَقى مِنْ مِنْهاجِ الاِعْتِدال، شمس‌الدين محمد بن احمد بن قايماز ذَهَبى (ف. ۷۴۸ھ)، تحقيق محب الدين الخطيب، رياض، رئاسة العامة لإدارة البحوث العلمية والإفتاء والدعوة والإرشاد، الطبعة الثانية، ۱۴۰۹ھ.

مُنْتَهَى الإِراداتِ فى جَمْعِ المُقْنِعِ معَ التَّنْقيحِ وَالزِّيادات، تقى الدين محمد بن احمد فُتوحى حنبلى مصرى مشهور به ابن النَجّار (ف. ۹۷۲ھ)، تحقيق عبدالغنى عبدالخالق، بيروت، عالم الكتب، تاريخ خاتمه تحقيق: ۱۳۸۱ھ/ ۱۹۶۲م، ۲ جلد.

مَنْح الجَليلِ على مُختصرِ العَلاّمَةِ خَليل، ابوعبدالله محمد بن احمد بن محمد عُلَيْش مالكى مغربى (ف. ۱۲۹۹ھ)، قاهره، المطبعة الكبرى العامرة، ۱۲۹۴ھ، ۴ جلد.

۱۱۱۰
مِنَح المِدَح، ابوالفتح محمد بن محمد بن محمد بن احمد يَعْمُرى معروف به ابن سَيِّد الناس (ف. ۷۳۴ھ)، تحقيق عفت وصال حمزه، دمشق، دار الفكر.

المِنَح المَكيَّة فى شرحِ الهَمْزِيَّة لِشَرَفِ الدّينِ البُوصيري، ابوالعباس احمد بن محمد بن على بن حَجَر هَيْتَمى مكى (ف. ۹۷۴ھ)، مصر، دار الطباعة، ۱۲۹۲ھ.

المُنَمَّق فى أَخْبارِ قُرَيْش، ابو جعفر محمد بن حبيب بغدادى (ف. ۲۴۵ھ)، تحقيق خورشيد

احمد فاروق، بیروت، عالم الکتب.

مِنْهاج السُّنَّةِ النَّبَوِيَّة، ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن تَیْمِیَّه حَرّانی (ف. ۷۲۸ﻫ)، تحقیق دکتر محمد رشاد سالم، مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ﻫ، ۸ جلد.

مِنْهاج الطّالِبین، ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف نَوَوی شافعی (ف. ۶۷۶ﻫ)، تحقیق عبدالحمید سکحال ـ ایمن خرقي، دمشق، دار البلخی ـ دار البیروتی، ۱۴۲۲ﻫ/ ۲۰۰۲م.

مَنْهَج الإمامِ أحمدَ فی إعْلالِ الحدیث، بشیر علی عمر، عربستان، وقف السلام الخیری، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ﻫ/ ۲۰۰۵م، ۲ جلد.

المَنْهَج الحَرَكِيّ لِلسّیرةِ النّبویّة، منیر محمد الغضبان، اردن، زرقاء، مکتبة المنار، الطبعة السابعة، ۱۴۱۲ﻫ/ ۱۹۹۲م، ۲ جزء.

مَنْهَج ذَوِی النَّظَر شَرْح مَنْظُومَةِ عِلْمِ الأَثَرِ لِلسُّیُوطیّ، شیخ محمد محفوظ بن عبدالله بن عبدالمَنّان تِرمسی (ف. بعد از ۱۳۲۹ﻫ)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ﻫ/ ۲۰۰۳م.

مَنْهَج الطُّلاّب، ابویحیی زکریا بن محمد بن احمد انصاری سُنَیکی قاهری شافعی (ف. ۹۲۶ﻫ)، تصحیح نخبة من کبار علماء الشافعیة بالأزهر الشریف، قاهره، المکتبة الأدبیة، ۱۳۴۴ﻫ.

مَنْهَج عمرَ بنِ الخَطّابِ فی التشریع، دکتر محمد بلتاجی، قاهره، دار السلام للطباعة والنشر والتوزیع والترجمة، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ﻫ/ ۲۰۰۲م.

۱۱۲۰

مَوارِد الظَمآنِ إلی زَوائِدِ ابنِ حِبّان، نورالدین علی بن ابی‌بکر هَیْثَمی (ف. ۸۰۷ﻫ)، تحقیق

حسین سلیم اسد دارانی ـ و عبده علی کوشك، دمشق، دار الثقافة العربیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۱م، ۸ جلد + یک جلد فهارس.

المُوافِقات فی أُصُول الفقه، ابواسحاق ابراهیم بن موسی بن محمد لَخْمی غَرْناطی شاطِبی (ف. ۷۹۰ه)، تحقیق عبدالله دراز، بیروت، دار المعرفة، ۴ جلد.

مَواقِف المُعارَضَة فی خِلافَة یَزیدَ بنِ مُعاوِیَة، محمد بن عبدالهادی بن رزّان شیبانی، مدینه منوّره، دار البیارق ـ المکتبة المکیة، تاریخ مقدمه: ۱۴۱۷ه.

مَواهِب الجَلیلِ لِشَرْحِ مُخْتَصَرِ خَلیلَ (بنِ إسحاقَ الجندیّ)، ابوعبدالله محمد بن محمد بن عبدالرحمن مغربی حَطّاب رُعَیْنی (ف. ۹۵۴ه)، تحقیق شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ه/ ۱۹۹۵م، ۸ جلد.

المَواهِب اللَّطیفَة فی الأَنْسابِ الشّریفَة، علی بن محمد بن علی بن راشد مطروشی، امارات متحده عربی، مرکز زاید للتراث والتاریخ، ۲۰۰۱م.

مَوْسُوعَة آثارِ الصَّحابَة، ابوعبدالله سید بن کسروی بن حسن، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۷م، ۳ جلد.

مَوْسُوعَة الآدابِ الإسْلامیّة، عبدالعزیز بن فتحی السید ندا، ریاض، دار طیبة، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۵ه/ ۲۰۰۴م.

مَوْسُوعَة أَقْوالِ الإمامِ أحمدَ بنِ حَنْبَلٍ فی رجالِ الحَدیثِ وَعِلَلِه، جمع وترتیب از: سید ابوالمعاطی نوری ـ و احمد عبدالرزاق عید ـ و محمود محمد خلیل، بیروت، عالم الکتب، الطبعة الأولی، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م، ۴ جلد.

مَوْسُوعَة أَقْوالِ أَبِی الحَسَنِ الدّارَقُطْنیّ عَلِیّ بنِ عُمَرَ بنِ أَحمدَ بنِ مَهْدیّ (ف. ۳۸۵ه)

فی رِجالِ الحدیثِ وَعِلَلِه، جمع وترتیب توسط دکتر محمد مهدی معلمی ودیگران، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۲ جلد.

مَوسوعة أهلِ السُّنَّــة، عبد الرحمن بن محمد سعید دمشقیه، ریاض، دار المسلم للنشر والتوزیع، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۱م، ۲ جلد.

۱۱۳۰

مَوْسُوعَة التّاریخِ الإِسْلاميّ، دکتر احمد شلبی، قاهره، مکتبة النهضة المصریة، الطبعة الثانیة، ۱۹۹۶م، ۱۰ جلد.

مَوْسُوعَة حَیاةِ الصَّحابِیّات، محمد سعید مبیض، سوریا، إدلب، مکتبة الغزالی، الطبعة الأولی، ۱۴۱۰ه/ ۱۹۹۰م.

مَوْسُوعَة سِیرَةِ سَیِّدِ الأَنامِ عَلیه وعلی آلِه أَفضلُ الصّلاةِ والسّلام، دکتر سید جعفر مصطفی سبْیه، مکه مکرمه، المکتبة المکیة، الطبعة الثانیة، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م، ۶ جلد.

مَوْسُوعَة شَهیراتِ النِّساء، خلیل بدوی، اردن، عمان، دار أسامة للنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م.

مَوْسُوعَة الصَّحابَة، دکتر شاهرذیب ابو شریخ، اردن، عمان، دار صفاء للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۳م.

مَوْسُوعَة الصَّحابِیّات، دکتر اسامه جعافره، اردن، عمان، دار أسامة للنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۲۰۰۲م.

مَوْسُوعَة فِقْهِ عبدِالله بنِ عُمَر (عَصْرِه وحَیاتِه)، دکتر محمد رَوّاس قلعه‌جی، بیروت، دار النفائس، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ه/ ۱۹۸۶م.

مَوْسُوعَة فِقْهِ عُمَرَ بنِ الخَطّاب، دکتر محمد رَوّاس قلعه‌جی، بیروت، دار النفائس، الطبعة الأولی، ۱۴۲۴ھ/ ۲۰۰۳م.

الموسوعة الفِقهیّة الکویتیّة، کویت، وزارة الأوقاف والشئون الإسلامیة، (کویت، دار السلاسل مجلدات ۱ ــ ۲۳)، (مصر، مطابع دار الصفوة مجلدات ۲۴ ــ ۳۸)، (کویت، وزارة الأوقاف مجلدات ۳۹ ــ ۴۵)، ۱۴۰۴ھ ــ ۱۴۲۷ھ، ۴۵ جلد.

مَوْسُوعَة القَبائِلِ العَرَبِیَّةِ (بُحُوث مَیْدانِیَّة وتاریخیَّة)، محمد سلیمان الطیّب، قاهره، دار الفکر العربی، الطبعة الأولی، ۱۴۲۵ھ/ ۲۰۰۴م، ۱۰ جلد.

۱۱۴۰
مَوْسُوعَة نَضْرَةِ النَعیمِ فی مَکارِمِ أَخْلاقِ الرَّسُولِ الکَریم ﷺ، مجموعة من المختصّین بإشراف صالح بن عبدالله بن حمید ــ و عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن بن مَلُّوح، جدّه، دار الوسیلة للنشر والتوزیع، الطبعة الرابعة، ۱۴۲۶ھ/ ۲۰۰۶م، ۱۲ جلد.

المُوَشّیٰ (= الظَّرْف والظُّرَفاء) ابو الطیب محمد بن احمد بن اسحاق بن یحیی معروف به وَشّاء، (ف. ۳۲۵ھ)، مصر، مطبعة التقدم، الطبعة الثانیة، ۱۳۲۴ھ.

مُوَضِّح أوهامِ الجمعِ والتّفریق، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی (ف. ۴۶۳ھ)، تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۷ھ، ۲ جلد.

المَوْضُوعات، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ھ)، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، مدینه، المکتبة السلفیة (محمد عبدالمحسن)، الطبعة الأولی، ۱۳۸۶ ــ ۱۳۸۸ھ/ ۱۹۶۶ ــ ۱۹۶۸م، ۳ جلد.

مَوْضُوعات الصَّغانیّ، ابوالفضائل رضی الدین حسن بن محمد بن حسن بن حیدر عَدَوی عُمَری صَغانی (صاغانی) حنفی (ف. ۶۵۰ھ)، تحقیق نجم عبدالرحمن خلف، دمشق،

دار المأمون للتراث، الطبعة الثانية، ۱۴۰۵ھ.

كتاب المُوَطّأ، ابو عبدالله مالك بن أَنَس بن مالك أَصْبَحى (ف. ۱۷۹ھ)، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ھ/ ۱۹۸۵م، ۲ جلد.

المُهَذَّب فی فقهِ الإمامِ الشّافِعيّ، ابواسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف فیروزآبادی شیرازی (ف. ۴۷۶ھ)، بیروت، دار الفکر، ۲ جلد.

میزان الاِعْتِدال فی نقد الرجال، شمس‌الدین محمد بن احمد بن قایماز ذَهَبی (ف. ۷۴۸ھ)، تحقیق علی محمد بجاوی، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولى، ۱۳۸۲ھ، ۴ جلد.

ناسِخ الحديثَ ومَنْسُوخه، ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین (ف. ۳۸۵ھ)، تحقیق سمیر بن امین زهیری، اردن، زرقاء، مكتبة المنار، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ھ/ ۱۹۸۸م.

النّاسِخ والمَنْسُوخ (ابن حَزْم)، ابو محمد علی بن محمد بن سعید بن حَزْم (ف. ۴۵۶ھ)، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری، بیروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ھ/ ۱۹۸۶م.

۱۱۵۰

النّاسِخ والمَنْسُوخ (ابن سلامة)، ابوالقاسم هبة الله بن سلامة بن نصر بن علی مُقْری بغدادی (ف. ۴۱۰ھ)، تحقیق زهیر الشاويش ـ و محمد كنعان، بیروت، المكتب الإسلامی، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ھ.

النّاسِخ والمَنْسُوخ (نَحّاس)، ابوجعفر احمد بن محمد بن اسماعیل مرادی نَحّاس (ف. ۳۳۸ھ)، محمد عبدالسلام محمد، کویت، مكتبة الفلاح، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ھ.

نَثْر الدُّرّ، ابوسعد منصور بن حسين رازى آبى (ف. ۴۲۱هـ)، تحقيق محمد على قرنه (جلدهاى يكم تا چهارم) ـ و محمد ابراهيم عبدالرحمن (جلد پنجم) ـ و سيدة حامد عبدالعال (هر دو قسمتِ جلد ششم) ـ و منير محمد المدنى (جلد هفتم)، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۱م ـ ۱۹۹۱م، ۷ جزء در ۸ مجلد.

النَّجْم الوَهّاج فى شرحِ المِنْهاج، ابو البقاء كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى دَمِيرى شافعى (ف. ۸۰۸هـ)، تحقيق احمد جاسم المحمّد و جماعة، جدّه، دار المنهاج للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۴م، ۱۰ جلد.

نُجُوم حَوْلَ الرَّسُول ﷺ (= صُوَر مِن حَياةِ الصَّحابَة والصّحابِيّات)، طه عبدالرحمن سعد ـ و سعد حسن محمد على، قاهره، مكتبة الصفا، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۳م.

النُّجُوم الزّاهِرَة فى مُلُوكِ مِصْرَ والقاهِرَة، جمال‌الدين ابوالمحاسن يوسف بن تَغْرِى بَرْدِى (ف. ۸۷۴هـ)، مصر، المؤسسة المصرية العامة للتأليف والترجمة والطباعة والنشر، ۱۶ جزء.

النِّزاع وَالتَّخاصُم، تقى الدين احمد بن على بن عبدالقادر مَقْريزى (ف. ۸۴۵هـ)، تصحيح شيخ محمود عرنوس، مصر، مكتبة الأهرام، المطبعة الإبراهيمة، ۱۹۳۷م.

نُـزْهة المَجالِسِ ومُنتخب النَّفائِس، عبدالرحمن بن عبدالسلام بن عبدالرحمن صَفُّورى شافعى (ف. ۸۹۴هـ)، مصر، المطبعة الميمنية، ۱۳۱۳هـ، ۲جزء در يک مجلد.

نِساء أهلِ بيتِ رسولِ الله ﷺ، دكتر ساميه منيسى، قاهره، دار الفكر العربي، ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م.

نِساء أهلِ البَيْتِ فى ضَوْءِ القُرآنِ والحَديث، احمد خليل جمعه، دمشق ـ بيروت، اليمامة

للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م.
۱۱۶۰
نِساء بَليغات، محمد وهبه ـ و ميساء العمر، دمشق، مكتبة دار البيروتي، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ه/ ۱۹۹۵م.

نِساء حَوْلَ الرَّسُول ﷺ، محمود محمد رياض طعمه حلبى، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۲۴ه/ ۲۰۰۳م.

نِساء العَرَب (مَواقِف وَطَرائِف ومَعارِف)، محمد اسماعيل الجاويش، قاهره، المؤسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع، ۲۰۰۱م.

نِساء فى ظِلِّ رسولِ الله ﷺ، شيخ عرفان العشّا حسّونه دمشقى، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۲م.

نِساء وَأُمَراء وَشُعَراء، مصطفى زايد، رياض، دار طويق للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۲۵ه.

نِساء يُضْرَبُ بِهِنَّ المَثَل، منصور بن ناصر عواجى، رياض، دار طويق للنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۵ه.

نَسَب قُرَيْش، ابوعبدالله مصعب بن عبدالله زبيرى (ف. ۲۳۶ه)، تحقيق ا. ليفى بروفنسال E. Levi - Provencal (ف. ۱۳۷۶ه)، قاهره، دار المعارف، ۱۹۷۶م.

النَّسَب والمُصاهَرَة بَيْنَ أهلِ البَيْتِ والصَّحابَة، علاء الدين شمس الدين المدرس، بغداد، مكتبة دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۸ه/ ۱۹۹۸م.

النَّصائِح الكافِيَة لِمَنْ يَتَوَلّىٰ مُعاوِيَة، محمد بن عقيل بن عبدالله بن عمر علوى (ف. ۱۳۵۰ه)، قم، دار الثقافة للنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۲ه.

نِصابُ الإحْتِساب، عمر بن محمد بن عَوض سَنامی (ف. ۶۹۶ﻫ)، تحقیق دکتر مریزَن سعید مریزن عَسیری، مکه، مکتبة الطالب الجامعی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۶ﻫ/ ۱۹۸۶م.

۱۱۷۰

نَصْب الرّایَة فی تَخریجِ أَحادیثِ الهِدایَة، جمال الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف بن محمد زَیْلَعی حنفی (ف. ۷۶۲ﻫ)، اعتنی بنشره أیمن صالح شعبانی، [این کتاب به همراه الهدایة شرح بدایة المبتدی (تألیف برهان الدین مرغینانی (ف. ۵۹۳ﻫ) چاپ شده است]، قاهره، دار الحدیث، الأولی، ۱۴۱۵ﻫ/ ۱۹۹۵م، ۶ جلد.

نَظَرات فی التّاریخِ الإسلامی (العَهْد الرّاشِدیّ)، مروان شیخ الارض، دمشق، دار العصماء، ۱۴۲۶ﻫ/ ۲۰۰۶م، ۲ جلد.

نَظَرات فی التّاریخِ الأُمَویّ، عبدالسلام رستم، مصر، مطابع الدار القومیة.

نَظْم دُرَرِ السِّمْطَیْنِ فی فضائلِ المُصْطَفی والمُرْتَضی والبَتولِ والسِّبْطَیْن، جمال الدین محمد بن یوسف بن حسن زَرَنْدی حنفی (ف. ۷۵۰ﻫ)، سلسلة من مخطوطات مکتبة الإمام أمیرالمؤمنین ﷺ العامة، الطبعة الأولی، ۱۳۷۷ﻫ.

نَظْم الدُّرَرِ فی تناسبِ الآیاتِ والسُّوَر، برهان الدین ابو الحسن ابراهیم بن عمر بقاعی، تحقیق عبدالرزاق غالب المهدی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ﻫ/ ۱۹۹۵م، ۸ جلد.

نَفَحات عَطِرَة فی سیرةِ صَحابَةِ رَسُولِ الله ﷺ، محمد راجی حسن کنّاس، بیروت، دار المعرفة، الطبعة الأولی، ۱۴۲۶ﻫ/ ۲۰۰۵م.

نَقْض الإمامِ أبی سَعیدٍ عُثمانَ بنِ سَعید، ابوسعید عثمان بن سعید دارِمی (ف. ۲۸۰ﻫ)، تحقیق رشید بن حسن المعی، ریاض، مکتبة الرشد، الطبعة الأولی، ۱۴۱۸ﻫ/ ۱۹۹۸م، ۲ جلد.

النُّکَت علی مُقدِّمَةِ ابنِ الصَّلاح، بدرالدین ابوعبدالله محمد بن بهادر بن عبدالله زَرْکَشی مصری شافعی (ف. ۷۹۴ه)، تحقیق دکتر زین العابدین بن محمد، ریاض، أضواء السلف، الطبعة الأولی، ۱۴۱۹ه/ ۱۹۹۸م، ۳ جلد.

النُّکَت والفَوائِد السَّنِیَّة علی مُشْکِلِ المُحَرَّر، شمس الدین ابوعبدالله محمد بن مُفْلِح مَقْدِسی حنبلی (ف. ۷۶۳ه)، ریاض، مکتبة المعارف، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۴ه، ۲ جلد.

نوادِر الأُصُول فی أحادیثِ الرَّسُول، ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن معروف به حکیم تِرْمِذی (ف. حدود ۳۲۰ه)، تحقیق دکتر عبدالرحمن عمیره، بیروت، دار الجیل، الطبعة الأولی، ۱۴۱۲ه/ ۱۹۹۲م، ۴ جلد.
۱۱۸۰
نَواسِخ القرآن، جمال الدین عبدالرحمن بن علی ابوفَرَج ابن جَوْزی بغدادی (ف. ۵۹۷ه)، بیروت، دار الکتب العلمیة، الطبعة الأولی، ۱۴۰۵ه.

نُور الأَبْصارِ فی مناقبِ آلِ النَّبِیِّ المُخْتار، مؤمن بن حسن مؤمن شِبْلَنْجی (ف. بعد از ۱۳۰۸ ه)، مصر، مطبعة مصطفی الحلبی، ۱۳۶۸ه/ ۱۹۴۸م.

نُور الحَقِّ الصَّبیحِ فی شرحِ بعضِ أحادیثِ الجامعِ الصّحیح، محمد یحیی بن محمد مختار بن طالب عبدالله شَنْقیطی داودی مالکی (ف. ۱۳۳۰ه)، ریاض، دار عالم الکتب للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م، ۱۰ جلد.

نُور الیَقینِ فی سیرَةِ سَیِّدِ المُرْسَلین ﷺ، شیخ محمد بن عفیفی باجُوری معروف به خُضَری (ف. ۱۳۴۵ه)، جده، دار حراء، الطبعة الأول، ۱۴۲۲ه/ ۲۰۰۲م.

نِهایَة الأَرَبِ فی فُنُونِ الأَدَب، شِهاب الدین احمد بن عبدالوهاب بن محمد نُوَیْری (ف. ۷۳۳ه)، قاهره، مطبعة دار الکتب المصریة (ج۱ إلی ج۱۸) ـ الهیئة المصریة العامة للکتاب (ج۱۹ إلی ج۲۷)، الطبعة الأولی، ۱۳۴۲هـ ـ ۱۴۰۵ه/ ۱۹۲۴م ـ ۱۹۸۵م،

۲۷ جزء.

نِهايَة الأَرَبِ فی معرفةِ أَنْسابِ العَرَب، ابوالعباس احمد بن علی قَلْقَشَنْدی (ف. ۸۲۱ه)، تحقيق علی الخاقانی، بغداد، مطبعة النجاح، ۱۳۷۸ه / ۱۹۵۸م.

نِهايَة الزَّيْن فی إِرْشادِ المُبْتَدِئين (= شرح علی قُرةِ العَيْن بِمُهِمّاتِ الدّين)، ابو عبد المعطی محمد بن عمر بن علی نَوَوی جاوی بنتنی تاودی شافعی (ف. ۱۳۱۶ه)، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولی.

نِهاية السُّولِ فی خَصائِصِ الرَّسُولِ محمّدِ بنِ عبدِالله ﷺ، مجدالدين ابو الخطاب بن دِحْيَه (ف. ۶۳۳ه)، تحقيق مأمون صاغرجی ـ و محمد اديب الجادر، دمشق، دار البشائر للطباعة النشر والتوزيع، الطبعة الأولی، ۱۴۲۰ه/ ۱۹۹۹م.

نِهايَة السُّولِ فی رُواةِ السِّتَّةِ الأُصُول، برهان الدين ابوالوفاء ابراهيم بن محمد بن خليل حلبی شافعی معروف به سبط ابن العَجَمی (ف. ۸۴۱ه)، تحقيق عبدالمنعم ابراهيم، بيروت، دار الفكر، الطبعة الأولی، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۳م.

النِّهايَة فی غريبِ الحديث، مجدالدين ابوالسعادات مبارك بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شَيْبانی جزری موصلی معروف به ابن أثير (ف. ۶۰۶ه)، تحقيق طاهر احمد زاوی ـ و محمود محمد طناحی، قاهره، ۱۳۸۵ه/ ۱۹۶۵م، ۵ جلد.

۱۱۹۰

نِهايَة المُحْتاج إلی شرحِ المِنْهاج، شمس الدين محمد بن ابی العباس احمد بن حمزه رَمْلی مَنُوفی مصری انصاری معروف به شافعی صغير (ف. ۱۰۰۴ه)، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفی البابی الحلبی وأولاده، ۱۳۸۹ه/ ۱۹۶۹م، ۸ جلد. [اين كتاب با حواشی ابوالضياء نورالدين علی بن علی شَبْرامَلِّسی (ف.۱۰۸۷ه) و احمد بن عبدالرزاق بن محمد بن احمد رَشيدی (ف. ۱۰۹۶ه) چاپ شده است].

نَيْل الأَوْطارِ مِنْ أَحاديثِ سيّدِ الأَخْيار شرح مُنْتَقى الأَخْبار، محمد بن على بن محمد شَوْكانى (ف. ۱۲۵۰ه)، قاهره، إدارة الطباعة المنيرية، ۱۳۴۵ه، ۹ جلد.

نَيْل المَآرِبِ بشرحِ دَليلِ الطّالِب، عبدالقادر بن عمر بن عبدالقادر بن ابى تَغْلِب تَغْلِبى شَيْبانى دمشقى حنبلى (ف. ۱۱۳۵ه)، تحقيق ابراهيم احمد عبدالحميد حنبلى اثرى، قاهره، مكتبة ومطبعة دار إحياء الكتب العربية، تاريخ اتمام تحقيق: ۱۹۹۱م، ۲ جلد.

الواضِح المُبين فى ذِكْرِ مَنِ اسْتُشْهِدَ مِنَ المُحِبّين، علاء الدين ابوعبدالله مُغْلَطاى بن قَليج بن عبدالله حنفى بكجرى حُكْرى مصرى تركى الاصل (ف. ۷۶۲ه)، تحقيق سيد كسروى حسن، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۲۶ه/ ۲۰۰۵م.

الوافى بالوَفَيات، صلاح الدين خليل بن أَيْبَك بن عبدالله صَفَدى (ف. ۷۶۴ه)، تحقيق هلموت ريتر و س. ديد رينغ و ... Sven Dedering & Hellmut Ritter، بيروت، دار النشر فرانز اشتاينر، الشركة المتحدة للتوزيع، ۱۳۸۱هـ ـ ۱۴۱۸ه/ ۱۹۶۲م ـ ۱۹۹۷م، ۲۹ جلد.

الوَحْدَة الإِسْلامِيّة، محمد بن احمد ابو زهره (ف. ۱۳۹۴ه)، قاهرة، دار الفكر العربى، الطبعة الثانية، ۱۳۹۷ه/ ۱۹۷۷م.

كتاب الوَرَع، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حَنْبَل شَيْبانى (ف. ۲۴۱ه)، تحقيق دكتر زينب ابراهيم القاروط، بيروت، دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۳ه/ ۱۹۸۳م.

كتاب الوَرَع، ابوبكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن ابى الدُّنيا (ف. ۲۸۱ه)، تحقيق محمد بن حمد الحمود، كويت، الدار السلفية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۸ه/ ۱۹۸۸م.

الوَسيط فى السّيرَةِ النّبويّة، دكتر هاشم يحيى المَلاح، اردن، عمان، دار النفائس، الطبعة

الأولى، ۱۴۲۳ه/ ۲۰۰۳م.

الوَسيط في المَذْهَب، ابوحامد محمد بن محمد غزالی (ف. ۵۰۵ه)، تحقیق احمد محمود ابراهیم ـ و محمد محمد تامر، قاهره، دار السلام للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الأولى، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۷م، ۷ جلد.

۱۲۰۰

الوَضْع فِي الحديث، عمر بن حسن عثمان فلاته، دمشق (مكتبة الغزالی) ـ بیروت (مؤسسة مناهل العرفان)، ۱۴۰۱ه/ ۱۹۸۱م، ۳ جلد.

وَفَيات الأَعْيان وأَنْباء الزَّمان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی‌بکر بن خَلِّكان (ف. ۶۸۱ه)، تحقیق دکتر احسان عباس، بیروت، دار الثقافة، ۱۹۶۸م، ۷ جلد + یک جلد فهارس.

الوُقُوف على المَوْقُوف، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ه)، تحقیق عبدالله لیثی انصاری، بیروت، مؤسسة الكتب الثقافية، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ه.

الهِجْرَة الأُولىٰ فِي الإسْلام (= فِقْه المَرْوِيّات)، دکتر سلیمان بن حمد العودة، ریاض، دار طيبة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ه.

هِدايَة الرّاغِبِ لِشَرحِ عُمْدَةِ الطّالِب، عثمان بن احمد بن سعید نَجْدی حنبلی (ف. ۱۰۹۷ یا ۱۱۰۰ه)، تحقیق حَسنَین محمد مخلُوف، جده (دار البشیر) ـ بیروت (الدار الشامية)، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۷ه/ ۱۹۹۶م.

الهِدايَة شرحُ بِدايَةِ المُبْتَدی، ابوالحسن برهان الدین علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل فَـرْغانی مَـرْغینانی حنفی (ف. ۵۹۳ه)، مصر، مكتبة زَهران، ۱۹۹۴م.

الهِدايَة والإرْشاد فی معرفةِ أَهلِ الثِّقَةِ وَالسَّدادِ الّذینَ أَخْرَجَ لَهُمُ البُخارِیُّ فی جامِعِه، ابو نصر احمد بن محمد بن حسین بخاری کَلاباذی (ف. ۳۹۸ھ)، تحقیق عبدالله لیثی، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۰۷ھ/ ۱۹۸۷م، ۲ جلد.

هَدْی السّاری (= مُقَدِّمَة فَتْحِ الباری)، شِهاب الدین ابو الفضل احمد بن علی بن حَجَر عَسْقَلانی (ف. ۸۵۲ھ)، مصر، بولاق، المطبعة الکبری الأمیریة، ۱۳۰۱ھ.

هذا الحَبیب محمّدٌ رَسُولُ الله ﷺ، ابوبکر جابر الجزائری، بیروت، صیدا (المکتبة العصریة) ـ مدینه، (مکتبة العلوم والحکم)، ۱۴۲۶ھ/ ۲۰۰۵م.

أبو هُرَیْرَة، علامه سید عبدالحسین شرف الدین عاملی موسوی (ف. ۱۳۷۷ھ)، بیروت، دار الزهراء للطباعة والنشر والتوزیع، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۶ھ/ ۱۹۸۶م.

۱۲۱۰
الهَواتِف، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید بن ابی الدُّنیا (ف. ۲۸۱ھ)، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، مؤسسة الثقافیة، الطبعة الأولی، ۱۴۱۳ھ.

۱۲۱۱
یَقَظَة أُولِی الاِعْتِبارِ مِمّا وَرَدَ فی ذِکْرِ النّارِ وَأَصْحابِ النّار، ابوالطیب محمد صِدّیق خان بن حسن بن علی بن لطف الله حسینی بخاری قَنُّوجی معروف به صِدّیق حسن خان (ف. ۱۳۰۷ھ)، تحقیق دکتر احمد حجازی السقا، قاهره، مکتبة عاطف ـ دار الانصار، الطبعة الأولی، ۱۳۹۸ھ/ ۱۹۸۷م.

۱۲۱۲
یَنابیع المَوَدَّة لِذَوِی القُرْبی، سلیمان بن ابراهیم قُنْدُوزی حنفی (ف. ۱۲۹۴ھ)، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، تهران، دار الاسوة للطباعة والنشر، الطبعة الأولی، ۱۴۱۶ھ، ۳ جلد + یک جلد فهارس.

۱۲۱۳
یَواقِیت المَواقِیت فی مَدْحِ کُلِّ شَیْءٍ وَذَمِّه، ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل

ثَعالِبی نیشابوری (ف. ۴۲۹هـ)، تحقیق دکتر النبوی عبدالـواحد شعلان، قاهره، دار قباء، ۲۰۰۴م.

۱۲۱۴
الیَواقیت وَالدُّرَر فی شرحِ نُخْبَةِ ابنِ حَجَر، زین الدین محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفین بن علی مُناوی (ف. ۱۰۳۱هـ)، تحقیق مرتضی زین احمد، ریاض، مکتبة